

فہرست غلطنامہ کتاب طباطبائی صبر الایمان فی ترجمہ تفسیر القرآن

۵۷۴

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	احدی	احد	۳۷	۱۱	میکوید	میکوید	۹۷	۶	تاریک	تاریک
۲	۱۵	لعتہ	لعتہ	۳۷	۱۷	وازیں عزت	از عزت	۹۸	۱	افضل	افضل
۳	۳۷	وہتری	وہتری	۴۰	۴	وسیرون	وسیرون	۱۱	۲۳	من السماء	من السماء
۳	۱۵	نجات دہ	نجات دہندہ	۴۴	۲۱	حروف خود	حروف جز	۱۰۱	۲۵	لکڑی	لکڑی
۳	۱۷	وغضبان	وغضبان	۴۷	۶	یا مثل	یا مثل	۱۰۳	۳	بالای کف	بالای کف
۴	۱	وسیمان	وسیمان	۵۷	۱۱	توانی	توانی	۱۰۴	۹	بارسول	بارسول
۴	۳	بند	بندہ	۵۸	۲۰	وہلان	فاضلان	۱۰۶	۹	و علی	و علی
۴	۱۸	علم	اہل علم	۶۰	۱۹	واحدان	اجزاف	۱۰۶	۱۰	لصیت	فضیلت
۵	۱۲	واور	واور	۶۲	۱	مقدم	مقدم	۱۰۶	۱۰۳	وہو ویران	وہو ویران
۶	۱۱	النجاج	النجاج	۶۲	۱۱	علی ولی	علی ولی	۱۰۶	۱۰۳	بیان قول خدا	بیان قول خدا
۷	۲۳	جزئیہ	جزئیہ	۶۳	۱۹	حال و کوئی	حال و کوئی	۱۰۶	۲۴	وہو ویران	وہو ویران
۷	۱۱	وہو ویران	وہو ویران	۶۴	۱۸	در سول او	در سول او	۱۰۶	۲۴	وہو ویران	وہو ویران
۸	۷	می نمایان	می نمایان	۶۵	۲۲	بعضی از انہا	بعضی از انہا	۱۰۶	۲۴	موت	موت
۸	۶	دوست	دوست	۶۶	۱۵	واحد کذرا	واحد کذرا	۱۰۷	۲۵	گل	گل
۹	۲	را موال	را موال	۷۰	۲۴	شہرہ	شہرہ	۱۰۹	۱۰	قریبیہ	قریبیہ
۱۰	۱۶	مصادقت	مصادقت	۷۱	۲۳	بچوں موی	بچوں موی	۱۱۰	۱۷	آن برین	آن برین
۱۱	۱۱	کنہ آنہا	کنہ آنہا	۷۲	۴	برای پدر	برای پدر	۱۱۱	۲۳	در یا بای	در یا بای
۱۳	۸	شہادت	شہادت	۷۲	۵	ہمسا	ہمسا	۱۱۴	۱۳	اور از حرام	اور از حرام
۱۳	۲۰	وہو ویران	وہو ویران	۷۷	۴	نکرت	نکرت	۱۱۴	۱۹	بہرین	بہرین
۱۷	۱۱	اوقات	اوقات	۸۰	۷	چون وقتی	چون وقتی	۱۱۷	۱۸	محمد علی	محمد علی
۱۹	۲	اور عزیز	اور عزیز	۸۱	۱۷	در دریا	در دریا	۱۲۰	۱۳	مقال	مقال
۱۹	۱۱	سولی و آن	سولی و آن	۸۳	۲۴	ایمان آوردیم	ایمان آوردیم	۱۲۱	۱۳	خدا	خدا
۲۰	۱۵	عالمی	عالمی	۸۵	۱۹	وسایہ	وسایہ	۱۲۶	۶	روی	روی
۲۱	۱۹	ماویر خیر	ماویر خیر	۸۶	۱۳	وہو ویران	وہو ویران	۱۲۶	۱۸	منین	منین
۲۲	۵	مثل تائید	مثل تائید	۸۷	۱۸	آنما نقان	آنما نقان	۱۲۷	۲۱	رسول خدا	رسول خدا
۲۲	۲۴	بعد از وو	بعد از وو	۸۹	۳	مظہر	مظہر	۱۲۸	۱۰	وہو ویران	وہو ویران
۲۳	۶	بسم اللہ الرحمن الرحیم	بسم اللہ الرحمن الرحیم	۸۹	۴	وجل	وجل	۱۳۱	۴	دشتہ شدہ	دشتہ شدہ
۲۵	۵	پرستش	پرستش	۹۲	۹۲	کدر بندہ	کدر بندہ	۱۳۱	۲۵	کرتے	کرتے
		نظم خدا تعالیٰ	نظم خدا تعالیٰ	۹۲	۹۲	پروردگار	پروردگار	۱۳۱	۳	بست	بست
۳۶	۲۳	بصفت	بصفت	۹۲	۴۵	از خدا	از خدا	۱۳۱	۱۱	بہرین	بہرین
۳۱	۱۲	در دی	در دی	۹۳	۳۰	برو خدا	برو خدا	۱۳۱	۲۰	کوشہ	کوشہ
۳۱	۲۰	شدہ	شدہ	۹۳	۶	غالب	غالب	۱۳۲	۱۹	خالص	خالص

صفحه	سطر	غلط	صحت	صفحه	سطر	غلط	صحت	صفحه	سطر	غلط	صحت
۱۳۴	۱۷	در میان آه	خبر داد	۱۳۴	۱	خبر داد	صحت	۱۳۴	۱۷	در میان آه	صحت
۱۳۴	۲۲	رسول	فرجه در حجت	۱۳۴	۱۷	فرجه	صحت	۱۳۴	۲۲	رسول	صحت
۱۳۵	۹	بوی محمد علی	محمد علی	۱۳۵	۲۰	محمد علی	صحت	۱۳۵	۹	بوی محمد علی	صحت
۱۳۶	۱۱	دولط	یعنی خبر داد	۱۳۶	۹	یعنی خبر داد	صحت	۱۳۶	۱۱	دولط	صحت
۱۳۸	۲۲	کلمه اصلاح	الحج آید	۱۳۸	۲۲	الحج آید	صحت	۱۳۸	۲۲	کلمه اصلاح	صحت
۱۴۰	۵	یا ایا حسن	بر بفرید	۱۴۰	۲۵	بر بفرید	صحت	۱۴۰	۵	یا ایا حسن	صحت
۱۴۲	۱	وا گذرنده	خدا	۱۴۲	۵	خدا	صحت	۱۴۲	۱	وا گذرنده	صحت
۱۴۲	۱۹	می کنند	شیار ویش	۱۴۲	۷	شیار ویش	صحت	۱۴۲	۱۹	می کنند	صحت
۱۴۴	۲۱	بطبعاً	حسد برند	۱۴۴	۱۰	حسد برند	صحت	۱۴۴	۲۱	بطبعاً	صحت
۱۴۵	۱	مقام	آشده	۱۴۵	۱۷	آشده	صحت	۱۴۵	۱	مقام	صحت
۱۴۵	۷	ضرب	سجی	۱۴۵	۲۲	سجی	صحت	۱۴۵	۷	ضرب	صحت
۱۴۶	۳	بسم الله	آشده	۱۴۶	۲	آشده	صحت	۱۴۶	۳	بسم الله	صحت
۱۴۶	۲۲	فرمود گر کسیکه	فرمود خبر	۱۴۶	۲۴	فرمود خبر	صحت	۱۴۶	۲۲	فرمود گر کسیکه	صحت
۱۴۶	۲۴	مگر کسیکه	که خدا	۱۴۶	۳	که خدا	صحت	۱۴۶	۲۴	مگر کسیکه	صحت
۱۴۷	۶	بفصیل	و چیز از	۱۴۷	۲	و چیز از	صحت	۱۴۷	۶	بفصیل	صحت
۱۵۰	۱۷	مراقی	از برای	۱۵۰	۲۵	از برای	صحت	۱۵۰	۱۷	مراقی	صحت
۱۵۲	۴	استوده	دوستان	۱۵۲	۱۳	دوستان	صحت	۱۵۲	۴	استوده	صحت
۱۵۳	۲۵	عالم	الواع	۱۵۳	۱	الواع	صحت	۱۵۳	۲۵	عالم	صحت
۱۵۳	۲۵	بر حمت	حضرت	۱۵۳	۵	حضرت	صحت	۱۵۳	۲۵	بر حمت	صحت
۱۵۶	۴	حاجب	ضعیف	۱۵۶	۱۶	ضعیف	صحت	۱۵۶	۴	حاجب	صحت
۱۶۰	۲۵	بعضه	نشان	۱۶۰	۱۶	نشان	صحت	۱۶۰	۲۵	بعضه	صحت
۱۶۱	۱۵	آدم	لیشتروا	۱۶۱	۱	لیشتروا	صحت	۱۶۱	۱۵	آدم	صحت
۱۶۱	۷	بقبول	و دیگران	۱۶۱	۲۰	و دیگران	صحت	۱۶۱	۷	بقبول	صحت
۱۶۱	۱۰	آدم	معمور	۱۶۱	۱۳	معمور	صحت	۱۶۱	۱۰	آدم	صحت
۱۶۴	۲۰	معمود	النار	۱۶۴	۹	النار	صحت	۱۶۴	۲۰	معمود	صحت
۱۶۷	۵	از برای ابدان	مارا	۱۶۷	۱	مارا	صحت	۱۶۷	۵	از برای ابدان	صحت
۱۶۹	۱۵	بالمخاز	کننده	۱۶۹	۲۰	کننده	صحت	۱۶۹	۱۵	بالمخاز	صحت
۱۷۰	۲	شدن را	اعلی سقر	۱۷۰	۲۲	اعلی سقر	صحت	۱۷۰	۲	شدن را	صحت
۱۸۰	۴	و از طاعت	شیخه	۱۸۰	۲۰	شیخه	صحت	۱۸۰	۴	و از طاعت	صحت
۱۸۰	۱۸	این	بازار	۱۸۰	۳	بازار	صحت	۱۸۰	۱۸	این	صحت
۱۸۵	۱۶	چوب	حاتت	۱۸۵	۱۵	حاتت	صحت	۱۸۵	۱۶	چوب	صحت
۱۹۱	۱۶	بازو ضلها	مرکب نشند	۱۹۱	۲۵	مرکب نشند	صحت	۱۹۱	۱۶	بازو ضلها	صحت

فہرست غلط نامہ کتاب مطاب حواہر الایمان فی ترجمہ تفسیر القرآن

۵۷۶

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴۹	۱۹	آئندہ	آئندہ	۲۸۲	۹	بکالتی کرید	بکالتی کرید	۳۳۳	۲۳	تو نیم	تو نیم
۲۴۹	۲۵	خدا اور می	خدا اور می	۲۸۵	۶	بہای بہای	بہای بہای	۳۳۴	۱۰	المات	المات
۲۵۰	۲۰	اقتہ	لا ائمتہ	۲۸۶	۲۳	از پیش	از پیش	۳۳۴	۲۳	بجوز	بجوز
۲۵۱	۷	در روی	در روی	۲۸۷	۲۴	بزود	بزود	۳۳۵	۱۹	و این	و این
۲۵۲	۲۳	کہ از فرج	کہ از فرج	۲۹۳	۲	المجدد	المجدد	۳۳۵	۲۵	من	من
۲۵۳	۲۲	پہانے	پہانے	۲۹۷	۱۹	نام	نام	۳۳۷	۱۸	یقین	یقین
۲۵۵	۷	بر ضرر	بر ضرر	۲۹۸	۲۴	نقص	نقص	۳۳۹	۸	خود را	دشمنان خود را
۲۵۵	۱۵	اوست	اوست	۲۹۹	۲۳	اعتراف	اعتراف	۳۴۴	۱۴	تعریف	تعریف
۲۵۶	۵	کنند	کنند	۳۰۲	۱	میخورند	میخورند	۳۴۶	۸	کرودنی	کرودنی
۲۵۶	۱۳	مکن	مکن	۳۰۲	۱۷	زیند	زیند	۳۴۶	۹	یا ایشان	یا ایشان
۲۵۷	۶	میدشت	میدشت	۳۰۸	۱۲	اورا	اورا	۳۴۷	۶	مثلاً	مثلاً
۲۵۹	۱۵	در نور دیدہ	در نور دیدہ	۳۰۸	۲۴	واظرف	واظرف	۳۴۹	۱۱	خانہای	خانہای
۲۶۱	۲۲	انہا	انہا	۳۰۹	۲۱۸	الاخوة	الاخوة	۳۵۰	۹	ولی	ولی
۲۶۳	۲۵	اورا	اورا	۳۱۳	۶	حال	حال	۳۵۱	۲۲	و چشم	و چشم
۲۶۴	۳	بود بر تو	بود بر تو	۳۱۸	۵	واظرف	واظرف	۳۵۱	۴	علی	علی
۲۶۴	۲۴	میکنند	میکنند	۳۱۸	۲۲	ہذا	ہذا	۳۵۱	۹	نیسہ	نیسہ
۲۶۵	۱	اشارہ کردند	اشارہ کردند	۳۱۹	۲۵	کہ از چیز	کہ از چیز	۳۵۱	۱۷	وانہا	وانہا
۲۶۵	۱۹	ما را مغرور	ما را مغرور	۳۲۰	۲۲	بر کنند	بر کنند	۳۵۲	۲	بر واز	بر واز
۲۶۵	۲۱	بلند میشد	بلند میشد	۳۲۱	۹	والہ	والہ	۳۵۳	۳	آیت	آیت
۲۶۸	۱۹	خورده بود	خورده بود	۳۲۲	۲۲	ظلمات	ظلمات	۳۵۵	۷	کذارند	کذارند
۲۶۹	۸	آن ایکہ	آن ایکہ	۳۲۳	۱۷	صلح	صلح	۳۵۵	۲۲	گل	گل
۲۷۳	۲	نماید	نماید	۳۲۴	۱۸	با امر	با امر	۳۵۷	۱	جدا سے	جدا سے
۲۷۴	۱۱	ہست	ہست	۳۲۷	۱۰	مشورت	مشورت	۳۵۷	۳	وازداد	وازداد
۲۷۴	۱۴	خواہم	خواہم	۳۲۷	۱۰	و ولی	و ولی	۳۵۹	۷	بحقیقت	بحقیقت
۲۷۴	۲۳	محمد را	محمد را	۳۲۷	۲۵	در دین	در دین	۳۶۲	۴	حج	حج
۲۷۵	۱۴	رد	رد	۳۲۸	۴	بود	بود	۳۶۲	۱۱	چگونہ	چگونہ
۲۷۶	۵	شر	شر	۳۲۹	۱	نہن	نہن	۳۶۲	۱۶	نہن	نہن
۲۷۶	۱۶	غلط	غلط	۳۲۹	۴۰	در امر	در امر	۳۶۲	۲۰	مطاعین	مطاعین
۲۷۸	۱۴	عمر قوا	عمر قوا	۳۳۰	۵	در دنیا	در دنیا	۳۶۴	۲۴	بختان	بختان
۲۸۰	۱۰	جواب	جواب	۳۳۰	۲۱	و ابتلا	و ابتلا	۳۶۴	۹	غیشود	غیشود
۲۸۱	۲۱	ملک کارزار	ملک کارزار	۳۳۳	۲	تعالی	تعالی	۳۶۵	۱۵	شد	شد
۲۸۲	۱	کیرند	کیرند	۳۳۳	۴	یعلیون	یعلیون	۳۶۸	۵	وفای	وفای

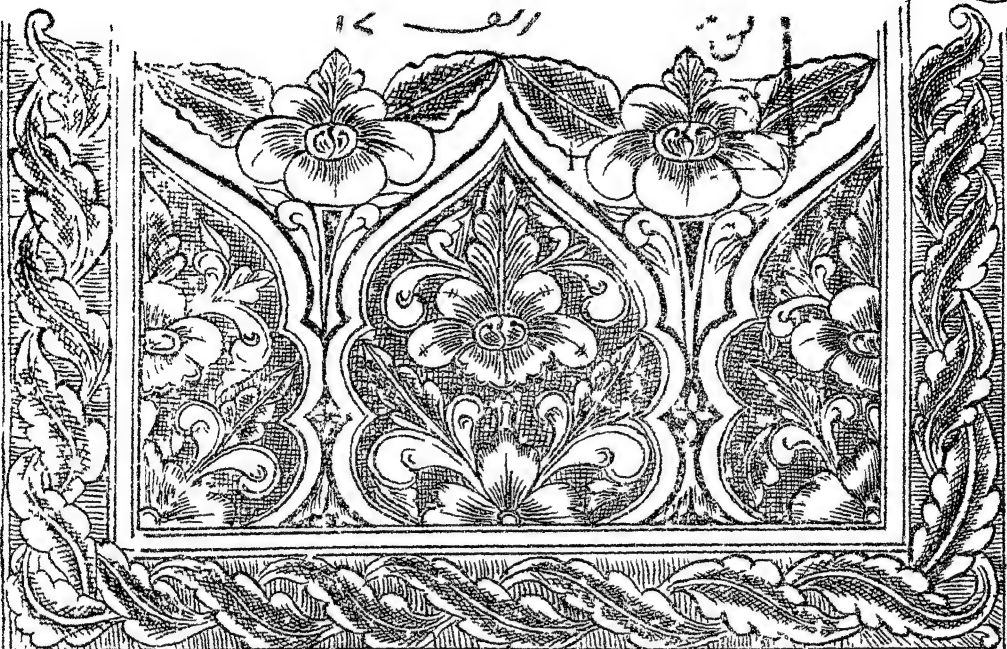
فهرست غلطی‌های کتاب طباطبائی در تفسیر القرآن

۵۷۶

صفحه	سطر	غلط	صحت	صفحه	سطر	غلط	صحت	صفحه	سطر	غلط	صحت
۳۶۹	۱۳	کمر	در کمر	۳۶۹	۱۳	کمر	در کمر	۳۶۹	۱۳	کمر	در کمر
۳۷۱	۱۳	او انچه	انچه او	۳۷۱	۱۳	او انچه	انچه او	۳۷۱	۱۳	او انچه	انچه او
۳۷۱	۱۳	قوما باشد	تو هستی	۳۷۱	۱۳	قوما باشد	تو هستی	۳۷۱	۱۳	قوما باشد	تو هستی
۳۷۲	۴	میخورد	میخورد	۳۷۲	۴	میخورد	میخورد	۳۷۲	۴	میخورد	میخورد
۳۷۳	۱۳	خوردند	خوردند	۳۷۳	۱۳	خوردند	خوردند	۳۷۳	۱۳	خوردند	خوردند
۳۷۵	۱۳	و انرا	انرا	۳۷۵	۱۳	و انرا	انرا	۳۷۵	۱۳	و انرا	انرا
۳۷۶	۹	میخورند	میخورند	۳۷۶	۹	میخورند	میخورند	۳۷۶	۹	میخورند	میخورند
۳۷۷	۶	یقتسمو	یقتسمو	۳۷۷	۶	یقتسمو	یقتسمو	۳۷۷	۶	یقتسمو	یقتسمو
۳۷۹	۱۳	دورا	دورا	۳۷۹	۱۳	دورا	دورا	۳۷۹	۱۳	دورا	دورا
۳۸۰	۲۰	نکوت ه	نکوت پید	۳۸۰	۲۰	نکوت ه	نکوت پید	۳۸۰	۲۰	نکوت ه	نکوت پید
۳۸۱	۲	موکل اند	موکل	۳۸۱	۲	موکل اند	موکل	۳۸۱	۲	موکل اند	موکل
۳۸۳	۱۳	فرد	عذاب بر انرا	۳۸۳	۱۳	فرد	عذاب بر انرا	۳۸۳	۱۳	فرد	عذاب بر انرا
۳۸۴	۲	امر جدا	امر جدا	۳۸۴	۲	امر جدا	امر جدا	۳۸۴	۲	امر جدا	امر جدا
۳۹۰	۱۰	بار عمار	بار عمار	۳۹۰	۱۰	بار عمار	بار عمار	۳۹۰	۱۰	بار عمار	بار عمار
۳۹۱	۱۶	قلعه	قلعه	۳۹۱	۱۶	قلعه	قلعه	۳۹۱	۱۶	قلعه	قلعه
۳۹۳	۲۲	ظهور	ظهور	۳۹۳	۲۲	ظهور	ظهور	۳۹۳	۲۲	ظهور	ظهور
۳۹۵	۵	تحقیقت	تحقیقت	۳۹۵	۵	تحقیقت	تحقیقت	۳۹۵	۵	تحقیقت	تحقیقت
۳۹۷	۵	از او باز	از او	۳۹۷	۵	از او باز	از او	۳۹۷	۵	از او باز	از او
۳۹۹	۲۵	برادر	برادر	۳۹۹	۲۵	برادر	برادر	۳۹۹	۲۵	برادر	برادر
۴۰۰	۱	حقیقت	حقیقت	۴۰۰	۱	حقیقت	حقیقت	۴۰۰	۱	حقیقت	حقیقت
۴۰۱	۲	العصار	المرج و لفافه	۴۰۱	۲	العصار	المرج و لفافه	۴۰۱	۲	العصار	المرج و لفافه
۴۰۱	۸	هرگاه در	هرگاه درجه	۴۰۱	۸	هرگاه در	هرگاه درجه	۴۰۱	۸	هرگاه در	هرگاه درجه
۴۰۲	۹	و بلکه	و بلکه	۴۰۲	۹	و بلکه	و بلکه	۴۰۲	۹	و بلکه	و بلکه
۴۰۲	۲۰	بامبر	بامبر	۴۰۲	۲۰	بامبر	بامبر	۴۰۲	۲۰	بامبر	بامبر
۴۰۲	۲۳	منور باینکه	منور	۴۰۲	۲۳	منور باینکه	منور	۴۰۲	۲۳	منور باینکه	منور
۴۰۴	۷	مخلقش	مخلقش	۴۰۴	۷	مخلقش	مخلقش	۴۰۴	۷	مخلقش	مخلقش
۴۰۵	۱	میکند	میکند	۴۰۵	۱	میکند	میکند	۴۰۵	۱	میکند	میکند
۴۰۹	۱۲	مخروج	مخروج	۴۰۹	۱۲	مخروج	مخروج	۴۰۹	۱۲	مخروج	مخروج
۴۱۲	۲۵	مردی	مردی	۴۱۲	۲۵	مردی	مردی	۴۱۲	۲۵	مردی	مردی
۴۱۵	۲	پاندر	پاندر	۴۱۵	۲	پاندر	پاندر	۴۱۵	۲	پاندر	پاندر
۴۱۵	۲۰	بدون	بدون	۴۱۵	۲۰	بدون	بدون	۴۱۵	۲۰	بدون	بدون
۴۱۶	۱۸	تلفردین	انکار	۴۱۶	۱۸	تلفردین	انکار	۴۱۶	۱۸	تلفردین	انکار

هذا
 كتاب مستطاب جابر
 الايمان في ترجمه تفسير القرآن من
 كلام الامام الهام البدر التمام والمقتضى الانام و
 الهادي لابل الرشد من شريعت الاسلام بحج
 الباهره واخلفه القاهره الوصي احدى عشر من بعد
 حضرت خیر البشر النور الاظهر سمي حضرت المجتبي والعلم الهدى
 المؤيد بحمد الله احسن العسكري والملقب بالبرج المضي
 والزمكي الهادي صلوات الله عليه وعلى آباءه وائمة
 الكرام الى يوم القيام ترجمه جناب مستطاب فضائل نصاب
 حقائق ما يزيد العلماء الراشدين ونجته الفقهاء العالمين الشيخ
 الفاضل الكامل العالم العاقل المتبحر آقا شيخ محمد باقر زردى ثم سراج
 الكرماني دام افاضاته وزيد افاداته تعالى طبع في مطبع الاحمدى الواقع
 في البهيمى على ايدى المسلمين بعون الله الملك العزيز العالمين
 جللت اسمائه وعظمت الاله ونعمائه على جميع العالمين اللهم فقنا
 باتمامه ومطالعته وادراك مطالبه الشريفه واشاراته المنيفه وعبارة
 اللطيفه بحاجه محمد وآله الطاهره شرعت في كتابته وتسويده في ابتداء
 سنة ثلث مائه وثمانى عشر بعد الالف من الهجرة النبوية
 عليه الالف التحية تبصيح المترجم وباني طبعه ايضا

المترجم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ تَسْتَعِينُ

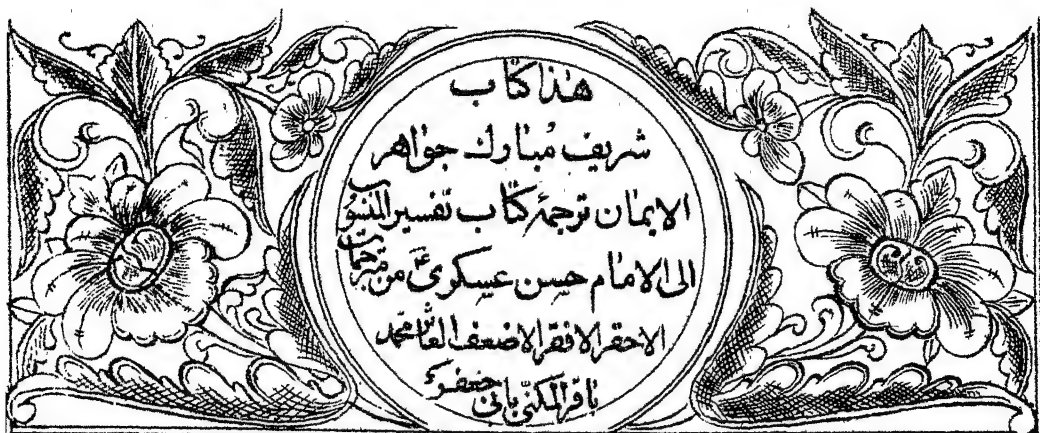
جو ابرو زو ابر بر سر حمد و ثنا مختص فرستاده است و در جو و مقدس مالک الملک قاهر سری است که شکر
 هر شاگردی بمقابل ادنی نقوش قاصد دیدیم نعم نامش کس ندیده برای برتر و فاجر و اول است پیش از آنکه
 باشد آخر و پیش از آنکه باشد باطن میسر باشد ظاهر و ادب و افهام هر ذی عقلی که ذاتش قاصر
 و خبر مبارک اثر ماع فناک حق معرفت کند و لیلی است با هر موجودیست که عبادت هر عابدی مران
 معبود مطلق را کاسه وحدت شریف تا عبادت ک حق عبادتک بر باقی است لایح و ز ابر و هر ظاهر
 غیر از آن وجود اظهر ظاهر و هر باطنی غیر از آن وجود اظهر و ذات مظهر غیر ظاهر و نیست برای ذات و حدیثش
 شریکی مکار و نه ضدی منافرونه ندی منافر بصیری است که بصیری غیر آن بصیر غیر با صر و قاهری است
 که هر سلطان قاهری نزد عظمت و جلالت آن سلطان حقیقی غیر قاهر بل مغفور و خائف و خاسر و آیه
 وافی هدایه یا معشر یحیی و الانس ایقان با اتقانی است ظاهر و قادری است که از جت انشاء
 و ایجاد موجودات و عوالم ممکنات و جمیع ذرات و ارضین و سموات با اشاره امر کن فیکون قدرتش
 مخفی نیست بر صابجان مشاعر و قیاض علی الاطلاق است که فیض امطار و رحمت بمشمار فضل
 بسیارش بر همه عالمیان و افر و سحاب جو و غفران و رضوانش بر شیعیان و موالیان و دوستان
 احمد خاژ و ائمه اطهار و یوم لای نفع فیهم مال و لا یثون ماطر و صلوات بابرکات و تجیات بلانیات

و درود نامعه و دو سلام غیر محدود و لائق و سزاوار و مخصوص کسی است که از خفیل وجود مسعودش هر موجودی
بهر صرح وجود آمده و پیش از زمان طفولیت اشرف بر تیه بوده و مصور بنی آدم انبیاء عظام از افاضل جنتش
خلق فرموده و بر همه آنها برتری و بهتری داده و در جمیع عوالم امکان و محالهای حضرت سبحان
عبادت و اسباب العطا یا نموده که از اشرف به تشریف خاتمیت نبوت مطلقه کلیه المیه گردیده
وجود مظهرش متوج بتاج لولا که لما خلقت الافلاک گردیده و شخص اقدسش مظهر الهی و ذات مقدسش
منبع فیوضات نائیهی بر ذی روحی بواسطه روح الطیلبش روحی یافته و بر پیغمبری دست توسل با مان
بر کواریش زده تا از مصائب و نوائب ملجا و پناهی یافته بشیر است و نذیر عقل اول عقل کل باعث
ایجاد کل اول ما خلق الله نور او و آیه الله نور السموات و الارض مثل نوره شانی از ظهور او است اعنی
خاتم انبیاء سید الاصفیاء شافع روز جزا و سزا ابا القاسم محمود و احمد محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
صلوات الله علیه و آله و سلام تمام و اکرام ما لا اتمام از جانب ملک علام هر روان جان جهان مظهر
ایمان و مظهر حضرت رحمن و خلیفه حضرت منان و وصی طافصل و برادر کریمی و داماد پیغمبر آخر الزمان و
ویران کننده بنیان اهل شرک و عدوان کننده مرتدان و مشرکان و کافران بسیف قاطع عرفان
غیر کننده به دوست تصدق کننده خاتم سائل و دادن افطار سه روز بسا امان و نور و مبارکه اهل اقی و آیه
وافی هدایه ائمه و لیکم الله مرآن مقتدی انهم جازانقص و برهان غنی امیر مؤمنان و پیشوای متقیان کننده
شیعیان بسوی جهان نجات دهند مجبان از یزیدان و سیراب کننده موالیان بماء الانهار و الاعیان
مرتب تمام انبیاء و مرسلان مرتبی تربیت پیغمبر آخر الزمان چنانچه بزبان معجز بیان فرموده انا محمد بن عبد
محمد معال ملک آسمان حکم فرماینده با سر جان و شعبان تنه شجره طیبه و اصل فروع و اغصان آن علیه
و علیهم السلام متقین قوانین بر علم و ادب و عرفان حیدر همیشه سجا و ضرغام میدان و غا و مقوی ملت پضا
و شد و شریعت غر او مسدود علم و لوا، پدی و آقا و مولا و سرور و مظهر و امیر مؤمنان و مؤمنان و خطبه غدیر
حضرت رسالت پناه و شایده و اخلاق علی بن ابیطالب بن عبد المطلب علیه و علیها صلوات الله ملک
المنان و بر مشکوه پدی روجه طاهره مظهر آن بر کوار اعنی بتول غدر، شافعه روز جزا و والده ائمه پدی
سیده نساء عالمیان زکیمه مرضیه قره العین و بضعه محمد مصطفی فاطمه زهرا، علیها صلوات الله احمی القیدم
السبحان و بر آل ایشان اهل بیت نبوت و معدن رسالت و خلفاء و امناء و اصفیاء و ازکیاء الهی صاحب
و سر اجای هدایت و ارشاد و انوار مقدس الهی آیات بنیات خداوندی اشرف موجودات نائیهی
مع النباهی امر فرماینده کان در جمیع عوالم ثواب الطیاب حضرت رسالت پناهی پیشوایان هر خاصیتی

مقتدیان هر عالی و دانی و سیمان بحسن و تحسین و تسبیح و تحمید و تسبیح صلوات الله الخالق الباق
 اما بعد بر مغرور نظر صاحبان بنیش و اربابان عقل و ادب و دانش و یکنار و خادم خدام الشریع
 المظهره النبویه بنده عاشر محمد باقر المکتبی بانی جعفر نیروی الاصل و سیه جانی کرمانی المسکن که در غفوان حج
 دست از غنان شہوت و نادانی برداشته و دامن رکوب بر سمن عقل و علم و ادب و فضل و دانائی را
 تشمیر نموده و اقدام بر دخول این ابحاری یا یانراپی سپار آمد و بوجهم اینکه باندک زمانی رکوب و سواری
 حاصل حصول و لوج و غوطه وری و در آنجا میسر و حاصل بینیکه داخل علمی از عقده مات میشدم بکام که دریا
 بهین و کشتی بهین چون سعی نمودم در تکمیل آن فہمیدہ کہ این را ہی است باریک بلکه چاہی است تاریک
 لہذا بہرہ از آن برداشتم و داخل در علم و یک شہرہ بجان خیال و ہی ولی بعد از فہمیدن معلوم کہ نہ را ہی است
 از راہہای آندریا ہای نا تنہا ہی بعد از زحمت غربت و جلای وطن و انجلاء حضور علماء ابرار و فقہاء
 اخیار و اساتید بسیار رسیدم بہ دریای بی پایان یکی علم اصول مطلق و دیگری نقاہت و فروغ و دیگر
 تفسیر و حدیث و این ابحار در کمال تلو و وضفا و ضیا و از درخشندگی انہا العلوم سابقہ ہم متخصیصہ بنصو
 انہا الوقت فہمیدم کہ این مسافت مقدمہ برای اینہا بودہ لہذا بسوا حل آنہا و دیدم و با شہد و از طریق اح
 و نا خدایان آن ابحار علوم محمد و آل محمد و توفیق حضرت حجۃ اللہ بمضا و العلم نور یقذفہ اللہ فی قلبہ
 یشاء فی ازہر می ترشح نمودہ و اصل باین بندہ عاشر قاصر کردیدہ الحمد للہ بعطائہ و فضلہ و کرمہ و وجودہ و جہا
 کہ بہین نم بہتر از ہر نعمی است سبحان اللہ بقدر و قضاء الہی کہ ما را از خدمت اساتید محروم و بسفر بندہ و شت
 بتلا فرمود اگرچہ در این و ہر عنود و زمان کنو و قد اہل علم مجہول و مردم این زمان طالب مال و خا
 پولند و دینہم و ناہر ہم شاہد فرقی میان اہل ہنر و غیر ہنر در این باب نہ کمزیرگی کثیر شش مثل اکیر است و
 قلیلش اقل از آن کثیر است و ہر جا علم عالمی دیدم از جہتی حیران و سرگردان احکام الہی کو یاد نزد بعضی
 منوج است احاصل توفیق حضرت بقیۃ اللہ عجّل اللہ فرجہ و اصلح امور المؤمنین بطورہ این محفل ہام
 ارشاد و ترجمہ تفسیر منسوب بخضرت جلالت مرقت امام ہام بدر تمام نور اللہ الاعظم و حجۃ اللہ الاکرم امام
 حسن عسکری صلوات اللہ علیہ و علی آبائہ و ولدہ القائم عجّل اللہ فرجہ نمود و احقر ہم این ارشاد را صحیح دانستہ
 با تفرقہ اسباب ظاہری و عدم جمعیت حواس الخفی اشتغال باین عمل شریف نمودم و منہی نمودم از
 بجاہر الایمان فی ترجمہ تفسیر القرآن استدعا از اخوان مؤمنین کہ اگر اشتباہی یا بندہ غرض عین
 و عفو فرمایند چون انسان محل خطا و غلط و زلل و سیمان است و تساری نہ نمودن عصیان و از حضرت
 ذوالجلال و الاکرام توفیق و اجر آخرت و سعادت اتمام و غفران و نوب از تمام و اصلح امور اہل

اسلام و رواج احکام حلال و حرام و تقویت علماء اعلام و فقهاء کرام و تسدید سلطان اسلام را مستعدی
 و خواہام بجد و آذ انشاء اللہ اخوان مؤمنان در مطالعہ این جواہر الایمان کہ لالی ابداریا نخست
 مخزون و اسرار مستور کلمات معجز بنیانش در رمی است مکنون کہ از ممکن غیب شاید لاریبان
 و صا و اول وجه اللہ الاعظم و حجتہ اللہ فی العالم بمعرض ظهور بیان و تفسیر بعض از قرآن بر
 یافتہ ایمان را فرایش نور است و قلوب منورہ شیعیان و مجتہان را مایہ سرور اقام فریاد
 و تسبیح تبلیغ تمام تمام مبذول دارند کہ از این جواہر و نیشان کامل و ایمان شان اکمل و اجر شان
 عزیز و عاجل گردد و امید است کہ مترجم و راقم را بدعای خیر مادی فرماید اللہم
 اغفر لنا و لابائنا و اعمانا و اساتیدنا و ذوی حقوقنا و لجميع المؤمنین
 و المؤمنات بولایت مولانا و متقدمان و سیدنا و ہادینا و شافع و نوبنا
 و کاشف کروبنا امیر البرہ قاضی الکفر و المخصوص بالولایۃ و الوصی
 سید الاوصیاء و مرشد الانبیاء الخ الرسول و زوج البتول
 الصراط الاعظم و انور اللہ الاقوم ہادی جبرائیل و میکائیل
 ملک بکلیل یعوب الدین و امام المتقین و سید
 الوصیین امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
 و الائمة الاحد عشر الراشدین الطہیین الطاہرین
 المعصومین من ولده بحکمہ صلوات
 اللہ علیہم اجمعین الی یوم
 الدین و علی شیعہ و
 محبتہم و الفضل
 من الطہتہم
 اجمعین





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي توحدت ذاتيته بالقدمية والبقاء في ازل الازال وتقدست كينونته من الاشياء
والانداد والامثال وتزهت بثلثته عن الموت والفناء والزوال وجعل القرآن مفترقا بين الهداية
والضلال وانزل الفرقان هاديا لمن يشاء ويراد بالهدى والاصال ونصبه شافعا لمن قرئه وتبعه
يوم لا ينفع فيه بنون ولا مال ولو اجتمع الاشرار الحمان على ان ياتوا بمثل حرف من حروفه لا يقدر
في الحال والاستقبال والصلوة المشرفة المرتفعة السنية العظيمة على صاحب الكرامات والمعجزات
الباهرات الظاهرات ومبين السور والآيات من الحكامات والمشاهدات ابى القاسم محمد الجود
بجميع الخصال والصفات وعلى اخيه وصهره ووصيه وابن عمه الذي هو كلمة الله وحجة الله و
صراط الله واية الله وحجاب الله في الارضين والسموات ومكسر اعناق الكفار في الغزوات امير المؤمنين
والمؤمنات على ابن ابي طالب وعلى اولادها الطيبين الذين طاعتهم مفترضة على العالمين في الجوة
وعدة بعد الممات وولايتهم سبب النجاة وهم اصول لغز المجد الجود واقطاب الوجود واشراف الموجود
وكل واحد منهم سراج وهاج والسبيل والمنهاج والماء العجاج والبحر العجاج وصراط الله المستقيم
غفران الله على ابيهم من العلماء الراشدين والفقهاء السالكين المرضيين الزاهدين المقديين
وعلى طابى العلم اجمعين اما بعد فاني لما رايت تفسير المبارك الميمون المنسوب الى ابي عبد الله الشرف
والعدي بالمعنى هو خير ملكي وجسد سماوي وامر الهى وروح قدسى ونور جللى وسرخى ملكي
الذات الهى الصفات عالم بالغيبات استجاب للمأطل والبد الكامل والغيث السائل والدليل القائل
وشرف الاشراف والفرع من عبد المناف مفترض الطاعة والدالقام محمل الله فرجه ونور الله عونه
بوجهه ابن محمد وعلى الامام العسکري حسن ابن علي ابن محمد ابن علي بن موسى ابن جعفر ابن محمد
ابن علي ابن حسين ابن محمد وعلى عليه وعليهم السلام والصلوة كآباء فصيحا بليغا نافعا سافيا جامعا

تفسير بعض آيات القرآن وأخبار أئمة الأطهار والأخبار الأبرار وسائر نفعة في خواص علماء الكوام
وصار منه محررًا العوام فاردت أن أجمعه حتى يتفجع به الخاص العام فجمته وبيئته بلسان عجمي فإن
كانت ترجمة العرب في هاتية الصعوبة إلا أن تتغير بعضا رات مبيضة ولكنني لست جزئيا أن
أغير كلام المعصوم بملاحظة التبع والفاية لأن مراعات كلام المعصوم أشرف وأولى من مراعات
التبع والفاية واستدعي من أخواني المؤمنين أن يعفون من عيوبه لئلا يات الإنسان محل النسيان
وأن المحسنات يذهبن السيئات وأن الاحتياط سبيل النجاة ونسئل الله أن يعف جميع الزلات
ويأيدنا بالطاعات والعبادات ويضمدنا بالتوفيقات ويستعيننا في الامورات ويجعل هذه
الترجمة في جلة الخيرات ويبدل الخطيئات بهذه الحسنات ويجثروا بصاحب هذا الكتاب في اعل
درجات الجنات والله الموفق المؤيد المسدد للمعين قولهم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين
وصلّى الله على سيدنا محمد وآله وسلم تسليما كثيرا أقابعد كفت محمد بن علي بن محمد بن جعفر بن علي
که حدیث نموده مراد شیخ فقیه ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان قدوه و ابو محمد بن جعفر بن
احمد بن علی قمی ره گفته آن دو که حدیث کرده ام ایشیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن
بابویه قمی ره یعنی صدوق فرمود خبر داد و اما ابو القاسم محمد بن القاسم مفسر تبریزی خطیب فرمود که
خبر دادند مرا ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار و بودند اند و از شیعیان
گفته که و و پدر ما هم امامی بودند و زیدیه غلبه داشتند و استر اباد و بودند و در زمان امارت حسن بن علی
علوی آنکه ملقب بود بداعی الی الله امیر استر اباد و امام زیدیه بود و بسیار مایل بود بشیدن عرفای آنها
و قتل مروج تبه تکلیفهای آنها و ارا الظلم کردن پس ترسیدیم آنها را بر جانهایمان پس فرار کردیم
با اهل و عیال بسوی حضرت امام ابو محمد حسن بن علی ۱۲ بن محمد پدر حضرت قائم علیه السلام و فرود آوردیم
عالمهایمان را در بعضی از خانهای پس از آن دخول بر امام حسن بن علی علیهما السلام را خواستند پس وقتی که
رویت فرمود ما را فرمود مجابا و به آنان که جای گیرنده اند بسوی ما و پناه گرفته اند بسوی طرف با تحقیق
قول فرمایند خدا سخی شمار او این فرمایند فرع شمار او کفایت فرمایند شمار اعداء شمار فرمود امام پس بر
کردید در حالتی که ایمن باشید بر نفوس امواتان پس عجب کردیم از فرمایش آنحضرت این را برای
ما با اینکه ما شک نداشتیم در راستی فرمایش آنحضرت پس عرض کردیم چگونه امر میفرمائی ما را ای امام
اینکه برگردیم در راهمان تا اینکه منتی شویم بسوی بلدی که خارج شدیم از آن و چگونه داخل شویم آن بلد را و
حال آنکه از آن بلد گیر نخیم و حال آنکه طلب السلطان بلند ما را در نهایت سرعت و وعید او ما را در نهایت

شده است پس فرمود امام این دو پسران را واکندارید بر من برای اینکه افاده کنم اندر آن تعلیم که شریف کرده
 خدا آنها را بسبب آن علم پس غصه خوردید بسبب ساعات و نوبت و عید آنکه سعایت کرده شده است که
 امیر استرا با توجه اینکه خدای عزوجل می شکند وقت آن زیدیه را و پناه میدهد ایشان را بسوی شفاعت شما
 و باره ایشان نزد آنکه که بخت پیدا آن گفتند ابو یعقوب و ابو الحسن امر آنحضرترا شنیدند وقتی که امر کرد
 شدند و خارج شدند و واکنداشتند در اور خدمت امام علیه السلام پس بودیم ما که اختلاف می کردیم بسوی آن
 حضرت بختی نمودی کردیم و قرار داده بودیم شب را خلف روز و روز خلف شب که هرگاه فوت میشد یا امری در
 شب در کن می نمودیم تقریر آنحضرت در روز و بالعکس این معنی اختلاف است پس می نمایاند آنحضرت بما
 نیکوئی آباء و ذوالارحام نزدیک را پس فرمود و برای ما در روزی که هرگاه آمد شما را خبر کفایت فرمودن
 خدای عزوجل و ویدر شمار و رسوا کرد و شما نشانرا و رستی و عده من آنها را قرار میدهم از جهت شکر
 خدای عزوجل اینکه افاده نمایم شما را تفسیر قرآنی که مشتمل باشد بر بعض اخبار آل محمد پس بزرگ فرماید خدا
 تعالی بواسطه این استفاده شأن شما را گفتند آن ابو یعقوب و ابو الحسن پس فرخاک شدیم و عرض کردیم
 یا ابن رسول الله پس آنوقت می یابیم جمیع علوم قرآن و معانی آنرا فرمود نیست چنین بدرستی که
 حضرت صادق علیه السلام تعلیم فرمود به بعض یا دانش آنچه را که اراده دارم اینکه یاد و بهم شمار پس
 شاد شد بسبب آن تعلیم و عرض کرد یا ابن رسول الله آیا تحقیق جمع کردم همه علوم تسته آن را پس
 فرمود و تحقیق جمع کرده خیر بسیار را و رسیدی فضیلت با وسعتی را و لکن آن علمت با آن کثرت
 و دست کمتر چیزی را از اجزاء علم این قرآن است بدرستی که خدای عزوجل می فرماید قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِزْجًا
 لِكَلَامِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَفْقَهُ كَلِمَاتِي قُلْ لَوْ جُنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا مِصْرًا يَدُونَ مَا فِي لَدُنْ
 مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامًا وَالْبَحْرُ يَمْلَأُ مِنْ بَعْدِ سَاعَةِ الْحُجَّةِ مَا تَفَقَّهَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ وَابْنِ عَمَلٍ قُرْآنٍ وَابْنِ
 و آنچه امانت گذاشته شده است از عجایب آن پس چگونه مکان می کنی مقدار آنچه اخذ نمودی و اجماع قرآن
 لکن بهانه بیکه اخذ نمودی و او را پس تحقیق فضیلت داد تو را خدا بر هر که علم ندارد و مثل علم تو نمی فهمد مثل
 فهمیدن تو گفتند آن دو رفیق از خدمت آنحضرت تا اینکه آمد ما را پس یکی از جانب پدران ما با کاغذی که
 مذکور بود در او اینکه حسن ابن زید علوی مقبول ساخت مردی را بسبب سعایت آن جماعت زیدیه و بزرگ
 همه مال وی را پس آمد او را مکتوبهایی که مشتمل بود بر خطوط طایفه زیدیه از اطراف و اکناف بلامت
 سخت و سرنش عظیم که مکتوب بود در آن نوشتهها که این شخص مقبول از افاضل زیدیه بود بر پشت
 زمین و اینکه آن مفسدان حد برودند و برابر برای فضیلت و شرفش پس طلبید ایشان را و حکم کرد به

بریدن و ماغما و کوشه ایشان و بدستی که بعضی ایشان شکسته شد و بجهت او برای همین و دیگران تحقیق فرار کردند و
بدستی که علوی پشیمان شد و استغفار کرد و تصدق نمود با الهای بسیار عظیم بعد از اینکه برگردانید اموال مقتول را
برورثه وی و بنحود برای آئوره چند برابر و بقیه مقتول آنها را و حلیت خواست از ایشان پس گفتند آما دیه
پس تحقیق حلال نمودیم تر از آن و آما خون پس رجوعی ندارد و بسوی ما نیست رجوع آن مگر بسوی مقتول و
خدا حاکم است و بدستی که آن علوی نذر نمود برای خدای عز و جل اینکه اعراض نماید مردم و مرا و مذمیه ایشان
و بود در مکتوب پدر آن که و اینکه داعی الی الحق حسن این زید تحقیق فرستاد و نزد ما بعضی معتمدانش را
با کتاب و خاتمش با ما مانده و برای ما و خاصین شده برای ما اموال ما را و جبران آن نقصانی که آن
بود ما را و او ما میر و بلسوی آن بلد و و فاجویم آنچه و عده نموده ما را پس فرمود امام علیه السلام بدستی که
و عده خدا حق است پس وقتی که کردید در روز دهم آمد ما را مکتوب ابوین ما به اینکه داعی تحقیق و فانی
برای ما بجمع و عده ایشان و امر نموده بودند و پدر ما را بملازمت امام عظیم البرکت صاوق الوعد پس
که شنید آن امام علیه السلام آنرا فرمودند این هنگام و فانی نمودن من است با آنچه و عده نمودم شمارا از تفسیر
قرآن فرموده و تحقیق متوقف نمودم بر ایشان در هر روز چیزی از وی را که بنویسد آنرا پس ملازمت
نمایند ما و مواظبت کنیم برین که زیاد میفرماید خدا از هر ساعتی بهر بای شمارا پس اول چیزی که املا
فرمود و احادیث و فضیلت قرآن و اهل وی بود پس املا فرمود بر ما بعد از آن تفسیر را پس نوشتیم در زمان
مقام ما و نزد آنحضرت و آن هفت سال بود که می نوشتیم در هر روزی از آن زمان بمقدار آنچه می شنید
بودیم برایش پس بود اول آنچه املا فرمود بر ما و نوشتیم و را اینکه خبر داد ما را پدرم علی ابن محمد از پدرش محمد
ابن علی از پدرش علی ابن موسی از پدرش موسی ابن جعفر از پدرش جعفر ابن محمد الصادق از پدرش
محمد ابن علی الباقر از پدرش علی ابن حسین زین العابدین از پدرش حسین ابن علی سید الشهدا
از پدرش امیر المؤمنین سید الوصیین و خلیفه رسول رب العالمین فاروق الامه و باب یدینه الحکمه
و وصی رسول الرحه علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از رسول رب العالمین و سید المرسلین
و قائم المجلین و المخصوص بالشفاعت فی يوم الدین صلی الله علیه و آله الطیبین که فرمود و حاملان این
قرآن مخصوصند بر رحمت خدا بپسند نور خدا آنان که تعلیم گیرند کلام خدا را مقربند از جانب خدا هر که دوست
دارد آنها را پس تحقیق خدا را دوست داشته و هر که دشمن دارد آنها را پس تقیبا خدا را دشمن داشته
و رفع می فرماید خدا بلاهای دنیا را از شنونده قرآن و از خواننده اش بلاهای آخرت را قسم بآنکه جان
محمد بدست قدرت است که برای شنونده این کتاب خدای عز و جل و حال آنکه وی معتقد باشد بیک

آورنده قرآن محمدی است که صادق است در همه اقوال و فرمایشاتش و درست کار است
در همه افعال و کارهایش آنکه سپرده با میر مؤمنان علی آنچه را که سپرده بود آنرا خدای تعالی از علوم
خود آنکه معتقد باشد مرا نقیاد آنحضرت را و آنچه امر میفرمود و رسم می نمود اجری است عظیمتر از صوره طلب
که تصدیق کند او را کیسکه اعتقاد ندارد این انور را بلکه صدقه وی و بال است بر او و برای خواننده
آنکه از کتاب خدا اجری است زیاد تر از آنچه پائین غرض است تا پائین تر از تخم زمین و باشد
مال کسی که معتقد نباشد این اعتقاد را پس تصدیق کند آنها را بلکه همه اینها و بال است بر آنکه تصدیق کرد
او را پس فرمود آیا میدانی که کی زیاد میشود بر این شنونده و خواننده این همه ثوابهای عظیم هرگاه
غلو نکرده و در قرآن و استخفاف نکرده بآن و زیاده نکرده بآن و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بر شما باد بقرآن پس بدرستی که آن قرآن شفاء نافع و داروی مبارکی است برای آنکه تمسک جوید بآن قرن
عصمتی است و برای هر که متابعت کند آن را ناجی است اعوجاج ندارد پس قائم شود و میل ندارد پس
ظاہر شود و منقضي نخواهد شد عجائب آن و گفته نخواهد شد بر کثرت و تلاوت نماید آنرا پس بدرستی که
خدا اجرت میدهد بر تلاوت آن بمقابل هر حرفی ده حسنه آگاه باشید اینک من میگویم مزد آن ده حسنه است
و لکن میگویم الف ده و لام ده و میم ده است پس فرمود رسول خدا آیا میدانید کیت آن تمسک جوید
که بسبب تمسکش میرسد این شرف عظیم را و کسی است که بیکر و قرآن و تاویل آن را از مابل بیت یا از کس
ما که رسولمانند از جانب مابوسی شیعیان مانده از آراء مجادلان و قیاس قیاس کنندگان پس اما هر
کوی در قرآن به راسی خود پس اگر اتفاق افتاد و مصادقت صواب بجهت وی پس تحقیق جهالت نموده و در
اختلاف آن از غیر ابلش و بوده مثل کسی که راه رود راهی را که محل جانور است از غیر حفاظی که حفظ کنند او را پس
اگر اتفاق افتاد برای وی سالم بودن پس وی معدوم نمی شود و عتاب و سزایش را از جانب خدا
و قاضیان و اگر اتفاق افتاد بروی اقراس دریدن جانوران مرویرا پس تحقیق جمع نموده سقوط خود را
بسوی هلاکت خود نزد صاحبان خیر و فضل و نزد عوام صاحب جهل و اگر خطا کند آنکه قائل است در
قرآن برای خود پس تحقیق رجوع می کند جایگاه وی آتش را و بوده مثل آن مثل آنکه سوار شود
در یای متلاطمی را بدون ملأح و نه کشتی صحیحی نمی شنود احدی هلاکت او را مگر می گوید وی سزاوار است
برای آنچه داخل شده او را و مستحق است برای آنچه رسیده ویرا و فرمود امام که انعام نفرموده خدای
غیر جل بر بنده بعد از ایمان بخدا افضل از علم کتاب خدا و معرفت بتاویل وی و هر که قرار داده خبری
وی بهره را در این معرفت بتاویل پس گمان کند اینک احدی بجا نیاورده بآن قرآن آنچه را که بجا

آورده وی بان تحقیق تفضل کرده آنرا برود پس تحقیق خیر مشهوره نعمت های خدا را بر خود فرمود و رسول
خدا و قول خدای تعالی یا ایها الناس قد جاءکم موعظة من ربکم وشفاء لکم فی الصدق وهدی ورحمة من
بفضل الله ورحمته فبذلک فلیفرحوا وخیبها یجمعون فرمود رسول خدا که فضل خدای عزوجل قرآن و علم بتاویل
آن است و رحمت خدا توفیق خداست برای دوستی محمد و آل طیبین آن و دشمنی دشمنان آنها پس
فرمود که چگونه باشد این فضل و رحمت بهتر از آنچه فراهم می آورند و آن قیمت بهشت و نعم اوست و بدرستی که
این است که کتاب کرده میشود باینها رضوان خدائی که وی افضل از بهشت است و استحقاق پیدای کند
باینها مشرف بودن بحضور محمد و آل طیبین او آنکه وی افضل از بهشت است و بدرستی که محمد و آل طیبین
آن شیرین تر نیست اند در بهشت پس فرمود که بلند میفرماید خدا بسبب این قرآن و علم بتاویل آن بسبب
موالات ما اهل بیت و بسبب نیزاری جستن از دشمنان ما قومهایی را پس میباید آنها را در آخر پیشوان
راه خیر پیشوایان بطریق قصه ذکر کرده می شود خبرهای آنها و نظر کرده می شود عملهای آنها و اقدار کرده می شود
بافعال آنها و راغب اند که در مودت آنها و بآلایشان مسح می کنند آنها و در دعاهاشان طلب
برکت می نمایند بر آنها و طلب آمرزش می کنند بجهت آنها بر طب و یاسی حتی مایمان دریا و جانوران
کرنندگان و درندگان صحرا و چارپایان آن و آسمان و ستاره کان آن پس فرمود امام حسن ابو محمد علیه
السلام که اما قول خدا آنچه را که خواند ترا بگوئی نموده ترا بوی اعوذ با الله السميع العليم من الشیطان الرجیم
پس بدرستی که امیر مومنان فرمود آنکه قول وی اعوذ با الله یعنی اتنازع می کنم و پناه می برم با الله السميع
یعنی بخدائی که سميع است مقرر همه اخبار و اشعار را و هر مسموعی از اعلان و اسرار را العليم یعنی آنکه
و اناست بافعال همه ابرار و فجار و هر چیزی از آن چه بوده و آنچه می باشد و از آنچه نمی باشد این که اگر
بود چگونه بود و میسبب این استعاذه من الشیطان الرجیم یعنی از شر شیطان رانده شده شیطان
آنکه از هر چیزی دور است و رجیم آنکه سسکار کرده شده است بهر لعن آنکه از بقعهای خیر مطرود است
و استعاذه انخیزی است که تحقیق امر فرموده خدا بندگان را وقت خواندن آنها قرآن را پس فرمود
وَ اِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَتَرَى كَيْفَ يَكْفُلُكَ اللَّهُ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ آلِهِمْ يَتَوَكَّلُ
اِنَّا سُلْطٰنُ عَلٰی الَّذِیْنَ یَتَوَكَّلُوْنَ وَ الَّذِیْنَ هُمْ بِهٖ مُّشْرِكُوْنَ و هر که مشاوب کرد و بادب خدای عزوجل میرساند
او را بسوی رسگاری دائمی و هر که قبول وصیت نماید بوصیت خدا برای وی خیر و این است آنچه
ندیم البته شمار بعض اخبار آن عرض نمود ندی ای فرزندان امیر مومنان فرمود و بدرستی که پیغمبر خدا و خدی
که ساخت مسجدش را در مدینه و باز کرد و آن مسجد را در خانه خود و مهاجران و انصار هم نشو و ند و در برابر

از خانه خود در مسجد اراده فرمود خدا واضح فرمودن فضیلت محمد و آل فاضلین آن را پس نازل شد جبریل
از جانب خدای تعالی باینکه سید فانی در بار از مسجد رسول خدام پیش از اینکه نازل شود بر شما عبد
پس اول کسی که فرستاد رسول خدام بسوی وی که امر کند او را بسته در خانه اش عباس بن عبد
المطلب بود پس گفت سمعنا و طاعة لله و لرسوله و رسول معاذ بن جبل بود پس گذشت عباس فاطمه
سلام الله علیها پس دید او را نشسته بر در خانه خود و تحقیق نشانده بود حسن و حسین در در و جانبش
پس گفت نگاه می کردم بسوی آن کو یا آن شیر موده ایست که میان دو دستش دو سینه اوست پس
گفت برایش می پرسم ترا که چه انشته بد خانه خود آیا مکان می کنی اینکه رسول خدام خارج می فرماید غم
خود را بپوشانم می فرماید پس عرض خود را پس گذشت رسول خدام با آنها و فرمود می پرسم تو را می فاطمه که چرا
نشسته بد خانه عرض کرد منتظر حکم رسول خدا را بجهت بستن در پس فرمود حضرت برای آن فاطمه که خدای
تعالی امر فرمود ایشان را بسته در پس استی فرمود از آنها نفس رسول خدام را و نیستید شما مگر نفس رسول
خدام پس بدستیکه عمر ابن الخطاب آمد و عرض کرد که من دوست دارم نگاه کردن بسوی تو را یا رسول
الله هرگاه گذر کنم بسوی مصلایت پس اذن ده مرا در باقی گذشتن روزی که نظر کنم از آن بسویت
پس فرمود آن بزرگوار تحقیق ابا و ارد خدای عز و جل آنرا پس عرض کرد اذن فرما بقدر آنچه گذارم بر آن
صورت خود را فرمود به تحقیق ابا و ارد خدای این را پس از آن عرض کرد اذن بقدر آنچه گذارم بر آن کلی
از دو چشم خود را فرمود به تحقیق منع فرموده خدای عز و جل این را و اگر چه اذن خواهی بقدر طرف سوزن
که اذن نتخواهم داد قسم بآنکه جان محمد بدست اوست که نه من بیرون گردم شمارا و نه داخل گذارم و نه
را و لکن خدا داخل مسجد را در داد آنها را و بیرون فرمود شمارا پس فرمود سزاوار نمی باشد برای
احدی که ایمان می آورد بخدا و روز آخرت اینکه شب بروز آورد در این مسجد در حال جنابت
مگر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آنانکه بر کزیده اند از آل آنها و طبیبانند از اولاد آنها فرمود آنحضرت
که اما اهل ایمان پس تحقیق راضی شدند و تسلیم نمودند و آمانافقان پس پر غیظ شدند و داغ پیچیدند
و رفتند بعضی از ایشان بسوی بعضی دیگر می گفتند در میان خودشان که آیا نمی شنید محمد را که همیشه
میداد پر عرش را به فضیلتها بجهت اینکه بیرون کند ما را از آن مسجد زرد رویان قسم بخدا که اگر چه دور
انداخت ما را بجهت آن پر عرش در حیات خود هر آینه می آیم البته بر ضرر آن بعد از ممات آنحضرت
و می عجب الله این بی استماع می نمود مقاله آنها را و غضبناک میشد یک دفعه و ساکن میشد مرتبه دیگر می گفت
برای آنها اینکه محمدی که با خدا و صاحب عبادت است پس نگاه دارد خود تا نرا از دشمنی با آنحضرت

تجهه اینکه هر که دشمنی کند این صاحب عبادت را می کرد و مطرود و محسرت خود بر او مشتبه می شود و برادر
زندگانش و بد رستی که زیر ک صاحب عقل آنکه فرو برد و غصه را تا غنیمت بر فرصتی را پس میان
بهین سخنان ناگهان ظاهر شد مردی از مؤمنان که او را زید بن ارقم می گفتند پس فرمود برادر
ایشان ای دشمنان خدا آیا بخدا کذب می نمایند و پیغمبرش طعن میزنید و بر شرعش جلد می زنید
قسم بخدا که خبر خواهم داد رسول خدا را به سخنان شما پس عرض کرد و بعد الله این ابی دان کرده قسم بخدا که
خبر دار نمی رسول خدا را بنسخان ما هر آینه تکذیب می نمایم تو را البته و قسم یاد می نمایم برای آنحضرت
البته پس در آن هنگام تصدیق می نماید ما را پس قسم یاد می نمایم بخدا که هر آینه اقامت نمایم البته بر
ضرر تو کسیر که شهادت نزد آنحضرت با آنچه باعث کشتن تو یا قطع دست تو یا جد تو کرد و فرمود امام علیه
السلام که آمد آن زید رسول خدا را پس به پنهانی عرض نمود بسوی آنحضرت آنچه را که دیده بود از جد
ابن ابی و اصحابش پس فر فرستاد و خدای عز و جل آیه و لا تقطع الکافرین الجاهلین لك یا اجد فیما
دعوتهم الیس یعنی طاعت کن آن کافرانی که مجاهد اندر تو را ای محمد در آنچه دعوت نمودی آنها
را بسوی آن از ایمان بخدا و موالات برای تو و برای دوستان و دشمنان بودن برای دشمنان و
مناققان تا ناکم طیفه ترا در ظاهر و مخفیانه ترا در باطن و او را از اویات ایشان از جهت آنچه میفرمود از ایشان از هر قول بدی و بیا
خود و در باره اصحابت و توکل بر خدا نماد تمام فرمودن امر خود و بر پا داشتن حجت خود بجهت اینکه هر مرد
حجت وی ظاهر است بغالب بودن اگر چه مغلوب شود در این دنیا برای اینکه عاقبت نیک برای او است
بجهت اینکه غرض مؤمنان در سعی و رحمت ایشان در دنیا نیست مگر بجهت وصول بسوی نعمتهای ابدی
در بهشت و آنها حاصل است برای تو و برای آل تو و برای اصحاب آنها و شیعیان آنها پس بد رستی که زید
خدا و التفاتی نفرمود بسوی آنچه رسید آنحضرت را از آن منافقان و امربصبر فرمود زید را پس فرمود
رسول خدا که اگر خواهی اینکه نزد ترا شر و کراهت ایشان پس هرگاه صبح کنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
پس بد رستی که پناه میدهند و نگاه میدارند ترا و شر آنها را زیر که نیستند آنها مگر شیطانهای که وحی می کنند بعضی آنها بعضی
نیکو تقاریر که تیرین بجهت غرور و کول زدن هرگاه خواهی اینکه این فرمایند ترا ز غرق و حرق سرق پس هرگاه صبح کنی بگو
بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَصْرِفُ السَّوَاءَ إِلَّا اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَسُوقُ الْخَيْرَ إِلَّا اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ
مَا يَكُونُ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ تجهه اینکه هر که بگوید این بسم را سه گزرت هرگاه صبح کند این می شود از
حرق و غرق و سرق تا اینکه شام کند و هر که بگوید این سه گزرت هرگاه شام کند این می شود از غرق و حرق

سرق تا اینکه صبح کند و بدرستی که خضر و الیاس علیهما السلام ملاقات هم میکرد می کنند در هر موسمی پس
هرگاه جدا شوند از هم متفرقی می شوند از این کلمات و بدرستی که این کلمات شاعر شیعیان من است و باین
ممتازند اعداء من از دوستانم در روز خروج قائم آن ائمه علیه وعلیه السلام فرمود حضرت امام محمد
علیه السلام وقتی که از فرمود عباس و غیر وی را به بستن ابواب و اذن داد برای علی و دو کاشان
باب خانه خود آمدند عباس و غیر وی ز آل محمد پس عرض کردند یا رسول الله سوال می کنیم ترا که علی علیه
السلام داخل باشد و ما خارج شویم پس فرمود رسول خدا این دخول علی و خروج شما بسوی خداوند است
پس مسلم و اید برای خدا حکم و او را این جبرئیل که آمده مرا از جانب خدای عزوجل پس رسید حضرت
آنچه میرسد او را در وقت نزول وحی بر او پس بجاالت آمد از آنجاالت پس فرمود ای عباس ای عم
رسول خدا بدرستی که جبرئیل خبر میدهد مرا از جانب خدا جل جلاله اینکه علی و منافقت نه نمود و تورا در نهایت
و انیس بود ترا در وحشت پس مفارقت فرما او را در مسجد اگر دیده بودی علی و او حال آنکه وی
بر خود می پدید از در و در شکلی بر فراش محمد که نگاه داشت جان او را بجان خود متصدی شد مرفوع دشمنان
او را فخذول فرمود مرا ایشان که امر می نمود آنها را بسوی خدا که اگر می گشتند او را بد گشتنی بود بر آینه
میدانستی اینکه وی مستحق آزار محمد گرامت و تقصیل را و از خدای عزوجل تعظیم و تجلیل را بدرستی که علی منفرد
شد از همه خلق در شب بروز آوردن بر فراش محمد و نگاه داشتن جان او را بسبب جان خود پس
قرار داد او را خدا تعالی بر او داشتن وی در مسجد آنحضرت اگر دیده بودی علی و او عظمت و منزلت
و برانند و پروردگار عالمیان و شرافت محل و برانند ملائکه مقربان آن خدا و عظمت منزلت او را و اعلایین
بر آینه کم می شمردی آنچه دیدی او را در اینجا ای عم رسول خدا پیوسته نفس خود را از اینکه بگریز دل
خود برای گریختن را پس می گزوی مثل برادرت ابولهب بجهت اینکه شما و برادرید ای عم رسول خدا
اگر مبغض ازند اهل آسمان این عیال بر آینه بلاک فدا نماید خدا آنها را بسبب دشمن بودن با او و
دوست دارند او را همه کفار بر آینه ثواب و بد همه آنها را از جهت محبت با و نجاست و عاقبت محموده
باینکه موفق دارند آنها را برای ایمان پس داخل آنها را به بهشت به رحمت خود بدرستی که شان علی و با
عظمت و بدرستی که حال علی با جلال و بدرستی که وزن علی و در نهایت سنگینی و کد آرد نمی شود
محبت علی در میزان احدی مگر اینکه ترجیح داده می شود بر حنانه یعنی هیچ حشبه برابری نمی کند با آن پس عرض نمود
عباس تحقیق تسلیم کردم و راضی شدم یا رسول الله پس فرمود رسول خدا ای عم نگاه کن بسوی سما

بعد از آن نگاه کرد و عباس پس فرمود چه چیزی می بینی عرض کردم منم آفتاب بر انقیصه طلوع کننده از آسمان
با صفای بلند بعد از آن فرمود ای عباس ای عم رسول خدا بدرستی که حسن تسلیم تو مرا آنچه را که بخشیده خدای
عزوجل برای علی آیین فضیلت را اینکه تراست از این آفتاب در آسمان و بزرگی برکت این تسلیم بر تو
عظیمتر و بزرگتر است از بزرگی برکت این آفتاب بر روی زمینها و دانهها و میوهها تا از حیث اینکه محکم می باشد
آفتاب آنها را و تربیت می نماید آنها را و ترقی میدهد آنها را و بدان اینکه تحقیق دوست شدن بر حسب
تسلیمت و فضیلت علی را قبسم الله از ملائکهای که مقربند و عددشان بیشتر است از قطره های مطر و او بر
شجر و رمل عالم و عدد موهای حیوانات و اصناف نباتات و عدد قدمهای بنی آدم و نفسهای آنها و اقطار
و الحاظ آنها نمی گویند ای خدا رحمت فرست بر عباس عم منم خود در تسلیم نمودن برای پیغمبرت عظمت خدا
را و فضیلت دادن خدا برادر آن پیغمبر علی را پس حمد کن خدا را و شکر کن او را پس هر آینه تحقیق بزرگ
فرمود خدا شود و تورا و جلیل شد رتبه تو در ملکوت آسمانها قوله عزوجل بسم الله الرحمن الرحیم فرمود امام
حسن عسکری علیه السلام الله انخس است که فرج میکند و پناه می برد بسوی او نزد هر حاج و شداید و مخلوق
و نزد منقطع شدن امید از هر که غیر از اوست و پاره شدن هر سبانی از همه آنکه سوای اوست پس می
گوید آن مخلوق بسم الله یعنی طلب یاری میجویم بر همه کارهایم بنام خدا اینکه سزاوار نیابت عبادت مکی
او آنکه فریاد رس است هرگاه استغاثه کرده شود و آنکه اجابت کن است هرگاه دعا کرده شود فرمود امام
که آن الله چیزیست که عرض کردم و می برهی صادق می یابن رسول الله ولالت فرما بر خدا که چیست او
پس تحقیق بسیارند مجادلان بر من و بحیرت انداخته اند مرا پس فرمود آن امام ای بنده خدا آیا سوار
شده کشتی را هرگز عرض می بعد فرمود آیا شکسته شده آنکشتی بتوفیقی که نه کشتی دیگری بوده که نجات دهد
ترا و نه بجای آن که بی نیاز نماید ترا عرض نمود بلی فرمود آیتا تعلق پیدا نمود در انجاء دلت اینکه چیزی از اشیاء
هست که قادر باشد بر اینکه خلاص فرماید تورا از ورطه هلاکت عرض نمود بلی فرمود حضرت امام جعفر صادق
که همان چیزی خداست که قادر بر نجات دادن است پس گفتم که نیت محل نجافتی و بر فریاد رسیدن هنگامی
که نه فریادرسی است و فرمود حضرت صادق که هر آینه با ترک نمودن بعضی از شیعیان ما را قساح کاری
بسم الله الرحمن الرحیم پس امتحان فرمود و خدا بکر و بی بجهت اینکه آگاه نماید او را بر شکر خدا و ثنا و بر آن
مخوف نماید از آن مومن در آن گروه و عیب تقصیرش را وقت ترک نمودن وی گفتن بسم الله را و هر آینه به
تحقیق وارد شد عبد الله ابن یحیی بر امیر مومنان و بود جلوه روی آنحضرت که سراسر پس از فرمود ویرانه نشستن
پس نشست بر آنکری پس میل داد او را تا اینکه افتاد آنکری بر سرش و شکافت استخوان سرش را و جاری شد

خون بعد از آن امر فرمود امیر مومنان با آوردن آب و شستن از آن سر آن خون را بعد از آن فرمود نزدیک
شوم را پس نزدیک شدن بزرگوار را بعد از آن گذارد دست مبارک را بر محل شکستگی سر او تحقیق
بود از درد آن می یافت آنچه را که نبود و صبری بر پیش با آن در و کشید دست مبارک را بر آن شکستگی
سر و آب و بان در آن انداخت و نبود آنحضرت که اینک دست می کشید تا بهم آمد از زخم و کردید مثل اینکه
نرسیده بود و او را چیزی بر کمر پس فرمود امیر مومنان یا عباد الله هر حمدی برای خدائی است که قرار
داده خالص نمودن ذنوب شیعیان ما را در دنیا بخت دیدن آنها بجهت اینکه سالم بماند برای آنها طاعت
اتخا و متحق شوند بر آن طاعت ثواب او را پس عرض نمود عباد الله بنی محبی یا امیر المؤمنین بدرستی
که ما شیعیان جز او داده نمی شویم بسبب ذنوبمان مگر در دنیا فرمود بلی ایانشیده فرمایش رسول خدا
که این دنیا زندان برای مؤمن و بهشت کافراست بدرستی که خدا پاک می فرماید شیعیان ما را
از کن پان شان در دنیا با آنچه بقلامی فرماید آنها را از محنتها و پانجه می آمرزد و او را برای آنها بجهت اینکه
خدا تعالی می فرماید وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا أُكْسِبَتْ أَيْدِيكُمْ وَعَفْوِي فِيهَا
از بسیاری تا اینکه هرگاه وارد شوند قیامت را روی تو نور نموده باشد طاعات آنها و عبادات آنها
و بدرستی که اعداء و محبه و اعداء ما خبر میداد ایشان را بر طاعتی که می باشد از ایشان در همان دنیا و اگر چه
نبوده و نمی بجهت اطاعت بعلت اینکه نبود اخلاصی با اطاعت تا اینکه هرگاه مشرف شوند بر قیامت
بار کرده شود بر آنها و ثواب آنها و نقض انحصار برای محبه و آل او و خوبان اصحاب او پس انداخته
شوند بجهت این بغض در آتش جهنم و بر آینه تحقیق شنیدم از محمد که میفرمود بدرستی که حکایت این
است که بود در زمان ماضی پیش از شما و نفرمود یکی مؤمن با اطاعت برای خدا و اندک کافر با نخدا
مجاهر بود بدشمنی اولیاء او و دوستی دشمنان او و برای هر یک از این دو نفر مملکتی بزرگ بود در طرفی
از زمین پس مریض شد آن کافر و خواهرش نمود ماهی را در غیر موشش بجهت اینکه آنصف از بیک
در آنوقت در کعبه بابو و اریختی که مقدور نبود بر اخذ آن پس نا امید نمودند اطباء ویرا از جانش و گفتند
جانشین قرار ده بر مملکت خود که بایستد بآن مملکت پس نیستی جا وید ترا از اهل این قبور بجهت
اینکه شغای تو در این ماهی است که خواهش کردی ویرا و نیست راهی بسوی وی پس فرستاد
خدا ملکی را و امر فرمود او را اینکه براند آن ماهی را تا جائیکه گرفتار وی آسان باشد پس گرفته شد بجهت
آن پادشاه پس خورد او را و شغای یافت از مرضش و باقی ماند و مملکتش سالها بعد از آن پس بدرستی
که آن پادشاه مؤمن در وقتی مریض شد که بود و همین جنس ماهی که مضارقت می کردند شیطانی را که گفته

او آسان بود از آن شطها و مرض آن مؤمن به مثل علت کافر بود و خواهش کرد آتماهی را و وصف نمود
او را اقطاب برایش پس گفتند پاکیزه شدی از حیثیت جان و حال و وقت آتماهی است گرفته شود
برایت و منخوری از او و شفای یابی پس فرستاد خدا آن ملک را و امر فرمود او را اینکه برانده آن
جنس مایه را از آن شطها بسوی لجه مایه دریا بجهت اینکه دست نیابد بر او که گرفته شود پس قدرت
نیافتند بر او و گرفته نشد تا اینکه مرد آن پادشاه مؤمن از خواهش وی بجهت عدم دوا و وی پس
عجب کردند ملائکه آسمان و اهل آن بلد از این مطلب تا اینکه نزدیک بودند که فریقه شوند برای اینکه خدا
تعالی آسان فرمود بر آن کافر آنچه را که نبود بسوی او را بی و دشوار نمود بر آن پادشاه مؤمن آنچه را
که راه بسویش آسان بود پس وحی فرستاد خدای عزوجل بسوی ملائکه آسمان و بسوی پیغمبر از زمان
در آخرین آنی انا الله الکرم المتفضل القادر ضرغیر ساند مرا آنچه عطا کنم و نفع نمیدانم از آنچه منع
کنم و تقدیر سنگینی درهستم تخم احدی را با آن کافر سهل فرمودم برایش گرفتن آن جنس مایه را و در
غیر اوقات مکر برای اینکه باشد جزاء از حسنه که بوده عمل نموده آنرا بر او که سزاوار
است بر من اینکه باطل تقرایم برای احدی حسنه ویرا تا وارد شود این کافر قیامت را و حسنه نباشد
در نامه عمل وی و داخل شود آتش را بسبب کفرش و منع نمودم آنها بدرا از عین عین مایه بجهت کنایه
که بود از او را و در فرمودم خلع نمودن آنها بر از آن عابد بسبب منع این خواهش و معدوم ساختن
این دوا بجهت اینکه بیاید مرا و کنایه بروی نباشد پس داخل شود بهشت را پس عرض نمود عبد الله
ابن سحی یا امیر المؤمنین آفاده و تعلیم فرمودی مرا پس که رای مبارکت قرار گیرد و اینکه شناسانی مرا کنایه
آنچه امتحان شدم بآن در این مجلس تا عود کنم بسوی مثل آن کناه فرموده که ترک نمودن تو بهنگامی
که نشستی گفتن بسم الله الرحمن الرحیم را کنایه توانست پس قرار داد خدا این افتادنت را بسبب
سوت از آنچه مامور شده بودی بسوی وی بجهت خلع نمودن آنچه رسید ترا از کفایت بسم الله یا نهستی
اینکه رسول خدا خبر داد مرا از جانب خدای عزوجل اینکه فرمود بهر امر صاحب قدری که ذکر نشود
نام خدا و او پس وی اقرار است پس عرض نمودم بلی پدر و مادرم فدایت ترک نخواهم نمود وی را
بعد از این فرموده در آن هنگام صاحب فضیلت شوی و سعادت یابی پس عرض کرد عبد الله
ابن سحی یا امیر المؤمنین چیست تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم فرموده بد رستی که بنده هرگاه در آن
کنه بخواند یا عمل نماید یا میگوید بسم الله یعنی باین نام بجای آورم این کار را پس هر امری که عمل کند و او را که ابتدا کند در او به
بسم الله الرحمن الرحیم پس بد رستیکه مبارک می شود برایش در آن عمل فرمود امام محمد بن علی الباقی که داخل شد محمده

ابن مسلم ابن شهاب الزهري بر علی ابن الحسین زین العابدین مودال آنکه وی شکسته خاطر و حزن
بود پس فرمود امام زین العابدین ای پسر من از تو که چهره محموم و منجمومی عرض نمود یابن رسول الله بمحوم
و محموم متوالی است بر من بجهت آنچه محبت کشیدم از جبهه حسد بر ندکان نعمت و طمع کنندگان در باره
من و از آنکه امیدوارم او را و از آنکه تحقیق احسان نمودم بسوی او پس متاخری کرد و ظن من پس فرمود
برایش علی ابن الحسین که هر چه حفظ کن زبانت را که مالک کردی بآن حفظ زبانت را و احوالت را و
نمود زهری یابن رسول الله بدرستی که من احسان می کنم بپویشان بسبب آنچه ظاهر می شود از تنزی
کلام من در حالت غضب نسبت بایشان فرمود علی ابن الحسین بهیات بهیات پیرمیزان خود را
از اینکه عجب کنی از خودت باین احسان و پیرمیزان خود را از اینکه حکم کنی بآنچه انکار او بقت
گیرد بسوی دلها و اگر چه باشد نزدت عذر خواستن او پس نیست هر چه بشنوائی او را که ناپسند باشد
ممکن باشد تو را اینکه عذر او را تو سعه کنی پس فرمود ای زهری هر که نباشد عقل او کامل تر از آنچه در
او است می باشد هلاکت وی آسان تر از آنچه در او است ای زهری تخلفی بر تو نیست مگر اینکه قرار دهی همه
مسلمانان را از طرف خود بمنزله اهل خانه خود بیا قرار دهی بزرگ آنها را از جانب خود بمنزله پدرت و قرار دهی بچهار آنها بمنزله پسر
و قرار دهی آنکه بحسب سن نزدیک تو است از آنها بمنزله برادر پس چکس از این چهار دوست داری اینکه ستم کنی و چه کس
از این جماعت را دوست داری اینکه دعا کنی بجهت او و چه کس از این جماعت را دوست داری بیکم
یا ره نمائی پرده او را و اگر عرض کند برایت شیطان لعنه الله اینکه برایت بر یکی از اهل این قبله
فضلی است پس نظر کن اگر باشد بزرگتر از تو پس بگو در جواب شیطان هر آینه تحقیق بقت گرفته
مرا بایمان و عمل شایسته پس او بهتر از من است و اگر باشد کوچکتر از تو در جوابش بگو تحقیق پیشی
گرفته ام ویرا بمعصیتها و ذنوب پس می بهتر است از من و اگر هم سن باشد ترا در جوابش بگو که بر یقینم
از گناه خود و در شکم در کاروی پس چه است برای من که واکذارم تعظیم را بشک خود و اگر دیدی که
مسلمانان تعظیم می نمایند تو را و توقیرت می کنند و تجلیل می نمایند پس بگو این فضلی است که احداث
نموده اند او را و اگر دیدی از آنها جفا یا انقباضی از خود پس بگو این است بجهت گناهی که احداث نموده
او را بجهت اینکه تو هر گاه این کار بکنی آسان میفرماید خدا بر تو زندگانیست را و بسیار می فرماید دوست
را و کم می نماید دشمنانت را و شاد شوی بآنچه باشد از احسان آنها و افسوس نخوری بآنچه باشد از جفا
آنها و بدان بدرستی که گرامی تر مردم نزد مردم کسی است که باشد خیر او بر آنها زنده و باشد از آنها
بی نیاز و متعفف و گرامی تر مردم بعد از آن بر آن مردم کسی است که باشد از ایشان متعفف و اگر چه باشد بسوی

آنها محتاج پس نیستند اهل دنیا که اینکد هاشقند اموال دنیا را پس هر که فراحم شود آنها را در آنچه عاشقند
اورا غیر ترکرامی است نزد آنها و هر که فراحم نشود آنها را در اموال و مکت و دها آنها را از آن اموال
یا از بعض اموال می کرد و غیر ترکرامی تر نزد ایشان فرمود امام محمد باقره که بزواست بسوی آن
حضرت مردی پس عرض نمود باین رسول الله بخرده مرا که چیست معنی بسم الله الرحمن الرحیم پس فرمود
علی ابن الحسین که حدیث فرمود مرا پدرم از برادر خود از امیر مومنان که اینکد مردی بزواست بسوی
حضرتش پس عرض نمود ای امیر مومنان بخرده مرا از بسم الله الرحمن الرحیم که چیست معنی او پس
فرمود بدرستی که قول تو الله بزرگتر همه ما هست از ناها می خدا و آن نام انجانی است که شایسته
نیباشد اینکد نام برده شود باین نام غیر از خدا و نام برده نشده است باین نام هیچ مخلوقی پس آن مرد عرض
کرد پس چیست تفسیر فرمایش انجایتعالی الله در جواب فرمود امیر مومنان که آن الله انجانی
کسی است که جزع می کنند و پناه می برند به مخلوق بسوی وی نزد و انج و نختها و نزد منقطع شدن امید
از جمیع کسانیکه غیر او نیند و قطع شدن همه سببها از هر کس سوای او و آن بدرستی که هر صاحب ریاضتی
در این دنیا و هر صاحب عظمتی در این دنیا اگر چه عظیم باشد غمهای او و طغیان او هرگاه بسیار شود و انج
انکد غیر او است بسوی او پس بدرستی که زود محتاج می شوند حاجتهائی را که قدرت ندارد و این شخص بزرگ
بر آنها و هم چنین این شخص بزرگ محتاج میشود حاجتهائی را که قدرت ندارد بر آنها پس منقطع میشود از مخلوق
بسوی خدا و نزد ضرورت خود و فاقه خود تا انگاه که کفایت فرماید خدا و او را بر میگردد بسوی شرک خود
نمشیده قول خدای عزوجل را که میفرماید قُلْ اَدْعَيْتُكُمْ اَنْ اَتَّكُمُ عَذَابُ اللَّهِ اَوْ اَتَّكُمُ السَّاعَةُ اَغَيْرَ اللَّهِ
تَدْعُونَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ اِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ اِلَيْهِ اِنْ شَاءَ وَ تَقْنُوا لَهُ كُنْ
پس فرمود خدای تعالی برای بندگانش ای فقراء بسوی رحمت بدرستی که محتاجی لازم کرد انیدم شمار محتاجی
بسویم را در هر حالی و ذلت بندگی نمودن را در هر وقتی بسوی من پس فرج کنید و پناه برید و اجانت جوید
در هر امری که شروع کنید در او و امید دارید تمام شدن او را و نهایت رسیدن او بجهت اینکد
من اگر اراده فرمایم اینکد عطا کنم شمارا قدرت ندارد و غیر از من بر منیع شما و اگر اراده فرمایم اینکد ممنوع شما
شمارا قدرت ندارد و غیر از من بر اعطاء شما پس من سر او را ترک نمی بستم که سوال کرده شود و بهتر کسی بستم
که فرج کرده شود بسوی او پس بگویند نزد و افتسح چهارم بزرگ یا کوچک بسم الله الرحمن الرحیم را یعنی
طلب یاری می نمایم بر این کار با نخواستن اینکد سزاوارنی باشد عبادت بجهت غیر از او انکد بفریاد و زاری
است هرگاه استغاثه کرده شود و اجابت کننده است هرگاه خوانده شود و آن رحمن انجانی است

که رحم می فرماید و ببطمید پدر زقرار بر آن رحیمی است که رحم کننده است بمادر دنیای و دنیای ما و
 آخرت ماتحیت مرحمت فرمود خدا بر ما این دین را و قرار داده او را سهل و سبک و آن رحم می فرماید
 ما را به تمیز دادن ما را از دشمنان خود پس فرمود رسول خدا کسی که سخت شود بر او امری که رسیده
 است او را پس بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و او مخلص باشد برای خدای عز و جل و رو آورد بقلب خود
 بسوی آن خدا جانی شود یکی از دو چیز یا رسیدن او بجاخت دنیا و یا آنچه عیال قرار میداد و از نزد خود و
 ذخیره می فرماید او را نزد خود و آنچه نزد خداست بهتر و باقی تر است برای مومنان و فرمود امام حسن
 ابن علی که فرمود امیر مومنان بدرستی که بسم الله الرحمن الرحیم آیتی است از فاتحه الکتاب و
 آن هفت آیت است که تمام شدن آن بسم الله الرحمن الرحیم است فرمود آنحضرت که شنیدیم رسول
 خدا را می فرمود بدستیکه خدای عز و جل فرمود برای من ای محمد و لقد اتيناك سبحانه المشافي و الحمد
 العظیم پس فرمود آورد اتنان را برین بسبب فاتحه الکتاب و قرار داد آنرا بمقابل قرآن عظیم و بدستی
 که فاتحه الکتاب عظیمتر و شریف تر است از آنچه در کنجهای عرش است و بدرستی که خدا آنحضرت را داد
 باین فاتحه الکتاب محمد را و با شرافت ساخت آنحضرت را و شریک قرار نداد با آنحضرت در این
 فاتحه الکتاب احدی از پیغمبرانش را سوای سلیمان بن نجبه اینکه آن خدا اعطا فرمود او را از این سوره
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آیهی نبی آنرا که حکایت می فرماید ز قول بلقیس در سوره نمل و گفته که گفت
 اِنِّیْ اَتِیْتُ لَکَ الْکِتَابَ کَرِیْمٌ اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمَانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آگاه باشید پس هر که بخواند این
 سوره را در حالتی که معتقد باشد مردوستی و موالات محمد و آل پاکان او را اطاعت کن باشد
 مراد و حکم آنها را ایمان آورنده باشد بظواهر آنها و باطن ایشان مرحمت می فرماید بخدای عز و جل
 بمقابل هر حرفی از آن سوره حشّه که هر حشّه از آن حسنات زیادتر است برای وی از دنیا و آنچه
 در آن از اصناف مالهها و خرنهای آن و خیرات آن است و هر که گوش دهد قاری را که میخواند آن
 فاتحه الکتاب را بیست باشد برای او باندازه ثلث آنچه برای قاری است پس باید بسیار طلب
 کنید این خیر را که عرضه کرده شده برای شما بجهت اینکه وی عینمتی است برای شما که باید البته
 اوقات او بگذرد پس باقی ماند در دلهای شما حشرت قَوْلُكُمْ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فرمود
 امام حسن عسکری که آمد مروی بسوی حضرت رضاء پس عرض نمود باین رسول الله صبره را
 از قول او عز و جل الحمد لله رب العالمین چیست تفسیر آن فرمود هر آنکه تحقیق حدیث نمود مرا
 بذر من از جدم از حضرت باقره از زین العابدین که اینک مردی آمد امیر مومنان را پس از شرفیابی

عرض نمود و خبر ده مرا از فرمایش خدای عزوجل ^{عزوجل} الحمد لله رب العالمین چیست تفسیر آن پس از
استخبار اخبارش فرمود که الحمد لله این است که شناسانیده خدا بنده هایش را بعضی از
نعمتهای خود را بر ایشان اجمالاً زیرا که قدرت ندارند بر معرفت جمیع آنها به تفصیل بحجت اینکه آنها
بیشتر است از اینکه احصا شود یا شناخته شود پس فرمود برای ایشان بگویند الحمد لله بر آنچه انعام فرموده او را
بر ما رب العالمین یعنی مالک عالمیان و آنها آن جماعتی از هر مخلوقی هستند از جمادات و حیوانات
و اموات پس آن خدا میگرداند آنها را در قدرت خود و غذا میدهد آنها را از رزق و روزی آن
و احاطه میفرماید آنها را بکثرت خود و تدبیر میفرماید هر یک از آنها را بمصلحت خود و اما جمادات پس از
نگاه میدارد آنها را بقدرت خود و نگاه میدارد آنچه را که متصل شده در آنها اینکه پائین آید و نگاه
میدارد آن ساقط شونده از انجمادات اینکه بهم چسبیده بهم محقق شود و نگاه میدارد آسمان را اینکه واقع
شود بر زمین مگر باذن آن خدا و نگاه میدارد زمین را اینکه فرو برود و منخسف گردد مگر با امر آن خدا
که آن به بندگان خود مهربان و رحم کننده است و فرمود ته رب العالمین یعنی پروردگار و مالک
جهانین و آفریدگار آنها و کشته روزیهای آنها بسویشان از جای که میدهند و از جای که نمیدانند
پس روزی معلوم و مقوم است پس او میآید پس آدم را بر پشتهای که باشد برده آن هیئت را از این دنیا نه
برای تقوی متقی زیاد شونده و نه برای فخر فاجرم شونده میان آن پس آدم و میان آن رزق یک شربت
و آن رزق طالب است او را و اگر بد رستی که یکی از شما منتظر باشد رزق خود را هر آینه میطلبد و از رزق
او بخانه میطلبد و او را مرکب فرمود امیر مومنان که پس فرمود خدای تعالی برای آنها بگویند الحمد لله
علی ما انعم به علینا و ذکرنا به من خیر کتب الاولین من قبل ان نخلقک پس در این حمد ایجابی است
بر محمد و آل محمد با آنچه تفصیل داده آن محمد را و تفصیل داده آن آل محمد را و ایجابی است بر شیعیان ایشان
اینکه شکر نمایند او را بمقابل آنچه فضیلت عطا فرموده آنها را با و بر غیر ایشان و دلیل بر این فضیلت
اینکه رسول خدا فرمود وقتی که مبعوث فرمود خدای عزوجل موسی ابن عمران را و برگزید او را و انجات
داده شده و شکافت برای او دریا را پس نجات یافتند بسبب او بنی اسرائیل و عطا کرد او را تورات
و الواح را دید مکان خود را از جانب پروردگار خود عزوجل پس عرض نمود ای پروردگارم هر آینه به تحقیق
گرامی داشتی مرا بگرامی که گرامی نداشتی بآن کرامت احدی پیش از من پس فرمود خدای عزوجل
ای موسی آیا ندانستی اینکه محمد فاضل تر است نزد من از جمیع ملائکه من و جمیع خلق من عرض نمود
ای پروردگار من پس اگر باشد محمد فاضل تر نزد من از جمیع مخلوقات پس آیا ندانستی که گرامی تری

هست از آل من فرمود خدای عزوجل ای موسی آیا ندانستی اینکه فضل آل محمد بر همه آل حبیب خیمه
 مثل فضل محمد است بر جمیع مرسلان علیهم السلام پس عرض نمود ای پروردگار من پس اگر باشند آت
 محمد نزدت چنین پس آیا در صحابه اینباء گرامی تری از صحابه من هست فرمود خدای عزوجل ای موسی
 آیا ندانستی اینکه فضل صحابه محمد بر همه اصحاب مرسلان مثل فضل آل محمد است بر همه آل پیغمبر
 مثل فضل آل محمد است بر همه آل پیغمبران و مثل فضل محمد است بر جمیع مرسلان پس عرض نمود و
 یارب پس اگر باشند محمد و آل او و اصحاب او چنانکه وصف فرمودی پس آیا در امتان پیغمبران
 فاضل تری نزدت هست از امت من که سایه قرار دای بر سر آنها بر او فرو فرستادی بر امتان
 و سلوی را و شکافتی برای آنها و یارب پس فرمود خدای موسی آیا ندانستی اینکه فضل امت محمد بر جمیع
 امتها مثل فضل من است بر جمیع مخلوقم عرض کرد موسی ای پروردگار من یکاش من بودم که
 میدیدم آنها پس وحی فرستاد خدای تعالی بسویش که ای موسی بدرستی که تو هرگز نمی بینی آنها را
 پس نیست حالا اوقات ظاهر شدن آنها و لکن زود می بینی آنها را در بهشت در باغهای عدن
 و فردوس بجزو محمد در نعم و نعم آن بهشت میگردند و در خیرات و خوبیهای آن مقام منزل دارند و بطور
 صفا گردش می کنند آیا پس دوست میداری اینکه بشنوا من تو را کلام آنها را پس عرض نمود بلی ای
 خدای من فرمود بر خیز میان دو دست من و محکم کن از از ترانوع بزواستن عبد ذلیل میان دو
 دست پادشاه سید جلیل پس بجا آورد این را یعنی با کمال خضوع مستعد استماع خطاب آسمانی شد پس ندا
 فرمود پروردگارنا که ای امت محمد پس همه آنها جواب دادند بخداوند را و حال آنکه آنها در صلبها
 پدرهاشان و در جمهای مادرهاشان بودند لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ
 إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعَمَ وَالْمُلْكَ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ فرمود که خدا قرار داد این اجابت را شعار چنانچه
 پس ندا فرمود پروردگار ما عزوجل که ای امت محمد بدرستی که حکم قضاء من بر شما این است که رحمت
 بقت گرفته غضبم را و عفو میثی گرفت عظام را پس استجابت میفرمایم برای شما پیش از آنکه نخواهید
 مرا و عطایم فرمایم شما را پیش از آنکه سوال کنید مرا هر که ملاقات نماید مرا از شما به شهادت او اینکه
 نیست خدائی مگر آنکه مستجمع جمیع صفات کمال و منزله از جمیع نواقص تنها است او نه شیرکی برای او
 است و اینکه محمد بنده او و رسول او است که راست گو بوده و هست در اقوال خود حق دارنده است
 در احوال خود و اینکه علی بن ابیطالب بر او و وصی او است بعد از دولی او است لازم و اندک است
 انعمی را چنانچه لازم می دانست طاعت محمد را و اینکه اولادند و نبره گوار که برگزیده شده کان انجاء

پاکیزه کان که مخلوط اند عجایب آیت های خدا و دلیلهای جتهای خدایند از بعد آن دو برزگوار اولیا
خدا هستند داخل می نمایم او را به شتم را و اگر چه باشد گناهان وی مثل کف دریا فرمود امیر مؤمنان
پس وقتی که بر این سخت خدا سپید ما محمد را فرمود ای محمد بنودی در جانب کوه طر در وقتی که ندا نمودیم
امت را باین کرامت پس فرمود خدای عزوجل برای محمد که بگو الحمد لله رب العالمین علی ماخصنی به
من هذی الفضیلتی و فرمود برای امت خود بگو که بگویند شاکر الحمد لله رب العالمین علی ما
اختصنا به من هذی الفضایل قوله عز وجل لیسلم الله الرضوان لیسلم الله الرضوان فرمود امام حسن عسکری رحمه الله علیه که هر بانی
نماینده و نشاننده است بر مخلوق خود بر روزی و اذن و قطع نمی فرماید از آنها مادی های رزقش را یا مورد
رزقش را و اگر چه منقطع شوند از طاعت او الرحیم یعنی آنکه رحم فرماینده و مهربان است به بندگان مؤمن
خود و تخفیف و اذن آن بر آنها طاعات خود را تا موافقت او و به بندگان کافر خود و رزق و اذن
با آنها و در دعا آنها فرمود امیر مؤمنان رحمه الله علیه که مهربانی کنسده است بر خلق خود بر رزق و اذن
و از جمله رحمت او اینکه وقتی که سلب شود قوه بر خجستن و غذا خوردن از طفل پس قرار میدهند پهن
را و او را انفل و مهربان میفرماید آنها را برابر او برای اینکه بایستد تربیت او و حضانت او پس اگر
قسی شود طلب مادری از مادر با و واجب فرموده تربیت این طفل را بر سایر مؤمنان و وقتی که سلب
شود از بعض حیوانات قوه تربیت برای اولاد آنها و قیام بمصلح آنها قرائت این قوت را در آن اولاد به
جهت اینکه بخیزند بنسب کاسیکه زاینده شوند و بر بنسب سویی رزق خودشان که ثابت شده برایشان
فرمود که تفسیر قول او عزوجل الرحمن این است که قولش رحمتش است شنیدم در
خدا را که میفرمود خدای عزوجل فرمود منم رحمن و آن رحم شکافتم برای آن رحم نامی را از نام خودم
کسی که صلّه کند آن رحم صلّه کنم او را و هر که قطع کند آن رحم را قطع کنم او را بعد از آن فرمود علی که آیا میدانی که صلّت
آن رحمی که هر که صلّه کند آن را صلّه فرماید او را رحمن و هر که قطع کند آن را قطع فرماید او را رحمن پس عرض
کرده شد ای امیر مؤمنان بر خجست انداخته باین هر قومی را برابر اینکه اگر امینان نزد یکانشان را صلّه
کنند رحمهایشان را پس فرمود بوی آنها آیا ترغیب فرموده ایشان را بر اینکه صلّه کنند رحمهایشان را
که کافران اینکه تعظیم نمایند آنکه تحقیر فرموده او را خدا و واجب فرموده دلیل نمودن او را از ان کافران
عرض کردند نه و لکن انخد را غلب فرموده آنها را بر صلّه رحمهایشان که مؤمنند را وی گفت پس فرمود
امیر مؤمنان که آیا واجب شده حقوق ارحامشان بجهت اتصال آنها به پدرهایشان و مادرهایشان
عرض کردم بلی ای برادر رسول خدا فرمود پس آنها را این هنگام سجای آن آوردند و باره آنها را

پدرهای آنها و مادرهای آنها را عرض کردم بلی ای برادر رسول خدا فرمود آنحضرت پس نیست
 حقوق پدرها و مادرها ایشان مگر برای اینکه غذا دادند آنها را و دنیا و نگاهداری نمودند آنها را از گناه
 اندنیا و حال آنکه این دنیا نعمتی است زایل شونده و مکرر می است که منقضی میگردد و رسول پروردگار
 ایشان صلی الله علیه و آله کشانید آنها را بسوی نعمت دائمی که منقضی نمی شود و نگاهداشت
 آنها را از مکر و ه ابداً که نمیرود و تمام نمیشود پس کدام یک از این دو نعمت عظیمتر است عرض کردم
 نعمت رسول خدا عظیمتر و جلیل تر و بزرگ تر است پس چگونه جایز باشد اینکه ترغیب فرماید بر قضا
 حق اینکه کوچک بوده حق او و ترغیب نفس را بید بر قضا حق آنکه بزرگ باشد حق او عرض کردم جایز
 نباشد این ترغیب در حق کوچک و در حق بزرگ فرمود پس در این هنگام حق رسول خدا عظیم
 تر است از حق والدین و حق رحم او نیز عظیمتر است از حق رحم آن دو و در رحم رسول خدا اولی است
 نمودن و عظیمتر است در قطع نمودن پس ویل همه ویل باد برای هر که قطع نماید آن رحم محمده را و ویل همه
 ویل باد برای هر که بزرگ شمارد حرمت آنرا ایاندا نشسته اینکه حرمت رسول خدا حرمت رسول
 خداست و اینکه حرمت رسول خدا حرمت خدای تعالی است و اینکه خدا عظیمتر است از حیثیت
 حق از هر منعمی که سوای اوست بجهت اینکه هر منعمی که سوای اوست انعام نمی نماید مگر اینکه سبب قرار دهد
 او را پروردگارش بجهت این انعام نمودن و توفیق دهد او را برای آن ایاندا نشسته که چه فرمود خدا
 تعالی برای موسی عمران عرض کردم پدر و مادرم فدایت چیست آنچه فرمود برای آن موسی فرمود آن
 حضرت که فرمود خدای تعالی ای موسی آیا میدانی آنچه را که رسانیدم بر حمت خود تو را پس عرض نمود تو چیم
 تری بمن از پدر من و مادر من بعد از آن فرمود آنحضرت که فرمود خدای غر و جل ای موسی رحم نه نمود ترا
 مادرت مگر بجهت فضل رحمت من پس منم آنکه مهربان نمودم آنها و ترابرت و کرد ایندم قلب او را و خواندم
 او را بسویت بجهت اینکه واکند از لذت خواب و چرت خود را برای تربیت تو و اگر بجا نیامده بودم
 این را با آن مادرت بر این بود آن با سایر زنان مساوی ای موسی آیا میدانی اینکه بنده منم
 از بندگان من که باشد برای او کناهان و خطاهائی که رسند صفیاح آسمان را می آمزم آنها را برای
 او و پاک ندارم عرض کرد ای پروردگار من چگونه و چرا پاک ندارم فرمود بجهت خصلت خوبی که باشد
 در بنده من که دوست میدارم آنرا و آن خصلت این است که دوست میدارد برادران فقیر من
 خود را و تنقذ می نماید آنها را و مساوی میداند نفس خود را با آنها و تکیه نمی کند بر آنها پس هرگاه بجا
 آورد این را می آمزم برای او کنا هانش را و پاک ندارم ای موسی بدرستی که عظمت روحی کبریائی

از ارمین است پس هر که منازعه نماید مراد چیزی از این دو عذاب کفر اورا باتش خودم ای موسی
کرامی داشتن بر بنده که داده ام اورا نصیبی از دنیا بنده مؤمنی را از بندگان من که کوتاه نموده ام
دست اورا از دنیا از عظیم شدن جلال من است پس اگر تکیه نماید آن غنی بر آن فقیر مؤمن
پس تحقیق استخفاف نموده بزرگی و جلال من بعد از آن فرمود امیر مؤمنان بدرستی که آن جمعی
که جدا فرموده اورا خدا از رحمت خود بقلش انا الرحمن و هی الرحیم ان رحم محمد است بدرستی که
بر مرد مؤمن وزن مؤمنه از شیعیان ما آن از رحم محمد است و بدرستی که عظیم شمردن آنها از عظیم شمردن
محمد است پس ویل باد برای آنکه استخفاف نماید بخیزی از رحمت محمد و طوبی باد برای آنکه عظیم نماید
رحمت اورا و کرامی دارد رحم اورا و صلّه نماید آنرا قوله تعالی الرحیم فرمود امام حسن عسکری که با ما
قول آن تعالی رحیم پس بدرستی که امیر مؤمنان فرمود رحم کننده است به بندگان آقا که مؤمنانند
و از جمله رحمت آن این است که آفرید صد رحمت را و قرار داد که رحمت از آنها را در همه خلق پس این
یک رحمت رحم به دیگر می نماید همه مردم و رحم دارد و هر ماوری برای فرزندش و عفو و مهربانی می نماید
همه مادرهای از حیوانات مراد و شاهان را چون روز قیامت برپا شود اضافه می فرماید این یک رحمت است
نموده رحمت دیگر بعد از آن رحم میفرماید بآن صد رحمت است محمد را پس شیخ قرار میدهند آنها را
در باره هر که دوست دارند برای وی شفاعت را از اهل این ملت تا اینکه یکی بر آینه می آید بسوی مؤمنی
شیعه پس میگوید شفاعت کن مرا و گویند آن مؤمن که چه حق برای تو است بر من پس میگوید بآب سیر
نمودم ترا در روزی بعد از آن یاد می آورد این سیرابی را برای خود پس شفاعت میکند مراد را بعد
از آن قبول میشود شفاعتش و در باره او می آید دیگری و میگوید اینک برای من بر تو حق است شیخ شو
برای من پس میگوید که حیت حق تو بر من جواب میگوید سایه جستی بسایه و یارم ساعتی در روز گرم پس
شیخ میشود و در باره او ثابت است آن مؤمن که شفاعت می نماید تا اینکه شیخ میشود و در باره همسایه
خود و هر که با او آمیزش داشته و آشنایان او بجهت اینکه مؤمن کرامی تراست نزد خدا از آنچه کسان
دارند قوله تعالی مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ فرمود امام حسن عسکری که مالک روز جزا یعنی توانا است
برپا داشتن روز جزا و آن روز حساب است توانا است بر مقدم داشتن آن روز جزا را از وقت
او و مؤخر داشتن او را بعد از وقت آن و آن پادشاه است نیز در روز جزا پس آن حکم حق میفرماید
مالک نمی فرماید در آن روز هیچ حکم و قضا کسی را که ظلم نماید و جور کند چنانچه در دنیا جور می نمود کسانیکه مالک
بودند احکام فرمود امام حسن عسکری که فرمود امیر مؤمنان که یوم الدین آن روز حساب است

و فرمود آنحضرت که شنیدم رسول خدا را که میفرمود آیا خبر ندیدم شما را به زیر یک تریزیرکان و با حماقت تراز
همه احمقان عرض نمودند بلی ای رسول خدا من فرمودم زیر یک تریزیرکان کسی است که محاسب نماید نفس خود را
و کاری کند برای آنچه بعد از مرگ است و اینکه با حماقت تریزیر همه احمقان کسی است که نفس خود را
تابع خواستش آن نفس آورد و تمنا دارد بر خدا همه آرزوهارا پس عرض نمود آمد دای امیر مومنان
چگونه محاسب نماید هر مردی نفس خود را فرمود هرگاه داخل در صبح شد پس داخل در شام شد برگردد
بسوی نفس خود پس بگوید ای نفس بدرستی که این روز گذشت بر تو عود نمیکند بسوی تو هرگز و خدای
تعالی سوال میکند تو را از این روز که در چه فانی ساختی این روز را آوردی و او را پس چیست آنچه
عمل نمودی در آن آیا ذکر نمودی خدا را یا حمد او را یا بحامی آوردی ای نفس آیا بر آوردی حاج مومنی را
ایا کشودی از او خونی را یا حفظ نمودی ویرانظر الغیب وی در باره اهل او و فرزندان او یا حفظ نمودی
او را بعد از مردن او و باز ماندگان او آیا باز داشتی کسی را از غیبت برادر مومنی بفضل جا بهت ای
نفس آیا اعانت نمودی مسلمی را چسبیت آنچه بجا آوردی در این روز پس یاد آورد آنچه را که واقع شد
از او اگر یاد آورد اینکه جاری شد از او چیزی چشم کند خدا را و بگوید او را بر توفیق دادن خدا و او را
و اگر یاد آورد معصیتی یا تقصیری را استغفار کند خدای تعالی را و غم نکند بر ترک معاودت آن محصیت
و محو نماید آن تقصیر را از نفس خود به مجرد نمودن صلوات بر محمد و آل بکان او عرضه دارد بیعت امیر
مومنان را بر نفس خود و قبول نمودن او و بر آن بیعت را و اعاده نمودن او لعن بر دشمنان آنحضرت
و بدخواهان او و دفع نمایند کان آنحضرت را از حقوقش پس هرگاه بجا آورد این را می فرماید خدای
عز و جل که من مناقشه نخواهم نمود ترا در چیزی از کنایان با اینکه دوست داری دوستان مرا و دشمنان
داری دشمنان مرا قل تعالی ایاک نعبد و ایاک نستعین فرمود امام حسن عسکری که معنی
ایاک نعبد و ایاک نستعین این است که فرمود خدای تعالی بگویند ای مخلوق آنانکه انعام کرده شده بر
آنها ایاک نعبد ترا عبادت می کنیم ای آنکه انعام کنسند بر ما و اطاعت بطور اخلاص می نمایم ترا
با قبول دولت و خضوع بدون ریا و نه سمعه و ایاک نستعین و تو را استعانت جوئیم از تو سوال نماییم
اعانت بر طاعت را برای اینکه او نمایم آنرا چنانچه امر فرمودی و به پرینیم از دنیای خودمان آنچه
را که نمی فرمودی از آن و نگا بدشته شویم بعفقت از شیطان و جیم و از سایر سرکشان جن و انس
از آمان که مرا و کنسند اند و از اذیت کنندگان آمان که ظالمند فرمود امام که سوال کرده شد
امیر مومنان که اگر کسی که عظیم است شقاوت ما و فرمود مردی است که ترک نماید دنیا را برای دنیا و تو

شود و او دنیا و زیان کند در آخرت و مردیکه بنده کی نماید و کوشش و جهد کند و روزه گیرد و تجمه ریاء مردمان پس این است آنکه حرام نموده لذتهای دنیا را و رسیده تعب را و آنحسی است که اگر بود باین عمل با اخلاص بر اینمه مستحق بود ثواب آنرا پس وارد میشود آخرت را و حال آنکه او کمان می کند اینکه وی تحقیق عمل نموده آنچه را که سنگین می شود بسبب آن میرانش بعد از آن می یابد آنغل را غباری پرکنده شده عرض کرده شد پس که از مردم عظیمتر حسرت است فرمود کسی که ببیند مال خود را در میران غیر از خود پس داخل میفرماید خدا او را بسبب آن مال در آتش و داخل میفرماید و ارث او را بسبب آن مال در بهشت عرض کرده شد پس چگونه گویا باشد فرمود چنانچه حکایت کرد در بعضی از خوانان از مردی که داخل شده بود بسوی آمد و حال آنکه او جان میداد پس گفت برای وی ای با فلان چه میکنی درباره صد هزار دیناری که در این صندوق است که ادا نموده ام از اینها زکوٰتی را هرگز و صلوات کردم از اینها رجمی را هرگز گفت آمد که قسم پس برای چه فراهم آوردی اینها گفت برای جفوت سلطان و کثرت عشرت و طایفه و ترسیدن فقر بر عیال و بجهت فرغ روزگار فرمود که بیرون نیامد از نزد او تا اینکه بیرون آمد جانش بعد از آن فرمود علی احمد و ستایش برای خداوندی است که بیرون فرمود او را از این دنیا لامنت خور پائین رونده بسبب باطل فراهم آوردن دنیا را و در راه حق منع کرد آنها را فراهم آورد آنها را پس در ظرف گذاشت آنها را و محکم بست آنها را پس جای داد آنها را برید در این دنیا با آنها می بی آب و یکبار او بجهت های دریا باران فرمود ای آنکه واقف شدی بر این حکایت خدعه نخی و گول نخوری چنانچه خدعه نمود رفیق تو در روز گذشته به رستی که سخت تر مردمان از جنت حسرت خوردن کسی است که ببیند مالش را در میران غیر از خود که داخل می فرماید خدای عزوجل آنرا بسبب آن مال در بهشت و داخل می فرماید او را در آتش بسبب آن مال فرمود حضرت صادق که عظیمتر از این حسرت در روز قیامت حسرت کسی است که فراهم آورد مال عظیم بختگی بسیار شدید و مباشرت هو لها و متعرض شدن خطر بپس فانی سازد مالش را در صدقه ها و کارهای نیکو و فانی سازد شباب خود و قوت خود را در عبادتها و نمازها و حال آنکه آمد با این سخاوت و عبادت نمی بیند برای علی ابن ابیطالب حق آنحضرت را و نمی شناسد بجهت آنحضرت از اسلام محل او را دیدن من لایعشره و لایعشر عشیره و معشاده افضل منه واقف می شود بر حجتها پس متوجه آنها نمی شود و مایل در آنها نمی نماید و احتجاج کرده می شود بر او بایشها و اخبار پس سرکشی می کند مگر بجهت کشیدن و داخل شدن در کمربانی خود پس این حسرت عظیمتر است از هر حسرتی در روز قیامت

و صدقه های او مثل شونده است برای وی در امثال افعی هائی که در هم می شکنند او را و نمازها و عبادتهای
او مثل شونده است در مثال زبانی که دفع می کنند آنزبانیه او را تا اینکه وائی گذارد او را بسوی جهنم
و اگر داشتنی می گوید ای وای بر من آیا نبودم از نماز گذارنده کان آیا نبودم از زکوة دهنده کان آیا نبودم
از مالهای مردم و زنان ایشان از آنان که تعففند پس بجهت چه مصیبت زده شوم یا آنچه مصیبت زده
شده ام بعد از آن میگویند برایش که شقی عمل و فعل تو نفع و فایده نداشت ترا و تحقیق ضایع گذاردی
بزرگتر و چهار بعد از اقرار بتوحید خدای تعالی و ایمان به پیغمبر بودن محمد رسول خدای و ضایع گذاردی
آنچه را که لازم بود ترا از شناختن حق علی ابن ابیطالب ولی خدا و بر خود لازم داشتی آنچه را که حرام بود
خدا بر تو از ایتام بدشمن خدایس اگر بود برایت عوض این عملهاست عبادت همه روزگار از اولیای
تا آخر آن و عوض صدقه بایت صدقه دادن همه مالهای دنیا بلکه به پیری زمین از طلا هر آینه زیاد
نمی نمود این همه عطا و صدقه تو را جز دوری از رحمت خدا و از سخط خدای عزوجل جز نزدیکی را فرمود اما
که امیر مومنان فرمود که رسول خدا فرمود که خدای عزوجل فرمود بگوئید آیا کشتن تو را اشت
جوئیم بر طاعت و عبادت و بردفع شرهای دشمنانت و رد مکرهای آنها و مقام و ایستادن بر آنچه امر
فرمودی ما را با آن و روایت فرمود از جریریل از خدای تعالی گفت جریریل که فرمود خدای عزوجل اینست
کان من همه شما و ضلالتی که خبر آنکه هدایت فرمودم او را پس بخواهید از من هدایت را که راه نمائی خواهیم فرمود
شمارا و همه شما پلنوا و قیصرید جز آنکه بی نیاز کم او را پس بخواهید از من بی نیازی را که روزی خواهیم داد شمارا
و همه شما گناه کاری جز آنکه بیایم از او را پس بخواهید از من مغفرت را که می آمرزم شمارا و هر که بداند اینک من
صاحب قدرتم بر آمرزیدن پس طلب آمرزش کن مرا بقدر تم می آمرزم مرا و را و باک ندارم و اگر بدستی
که اول شما و آخر شما و حتی شما و میت و رطب شما و یابس شما فرایم آیند بر پاکیزه نمودن دل بنده از بنده گان
من زیاد نمی کنند در ملک من بال پشه را و اگر بد رستی که اول شما و آخر شما و حتی شما و میت شما و رطب شما
و یابس شما فرایم آیند و اجتماع نمایند بر سخت نمودن دل بنده از بنده گان من ناقص نخواهند نمود در ملک
من بال پشه را و اگر بد رستی که اول شما و آخر شما و حتی شما و میت شما و رطب شما و یابس شما اجتماع
نمایند پس تمنا کند هر یک از ایشان آنچه را که برسد از روی او پس عطا فرایم او را بهر یک ظاهر معلوم
نمی شود این بسیاری عطا در ملک من چنانکه اگر بد رستی که یکی از شما گذرد بر لب دریا و فرو برد در آن سونبر
پس پیرون آورد آن سوزن را و این مطلب بسبب این است که منم جواد و ما جد و واجد عطا می من
اکلامی است عذاب من کلامی است پس هوکاه اراده فرایم چیزی را پس نیکویم مگر کن یعنی واقع شوی کن

یعنی بعد از گفتن من واقع می شود ای بنده کان من عمل کنسید افضل طاعتها و عظیمه آنها را بجهت اینکه محم
کنم شمار را اگر چه تقصیر کنید در آنچه سوای آنهاست و ترک نمائید عظیمه معصیت ها و زشت تر آنها را بجهت اینکه
مناقشه و استقصاء ننمایم شمار را در مرتکب شدن شما معاصی را که سوای آنهاست و بدرستی که عظیمه همه
طاعتها توحید من و تصدیق پیغمبر من و تسلیم نمودن مرا نکس را که نصب فرمود پیغمبر من و او را بعد از خود و
او علی ابن ابیطالب و ائمه طاهرين از نسل او است و بدرستی که عظیمه معصیتها نزد من کفر من و به
پیغمبر من و معاند بودن ولی محمد بعد از او علی ابن ابیطالب و اولیاء و اوصیاء او بعد از او سلام الله
علیه و علیهم پس اگر اراده دارید اینک باشدید نزد من در منظر اعلی و شرف اشرف باید نباشد البته
احدی از بنده کان من برگزیده تر نزد شما از محمد و بعد از آن بزرگوار از برادرش علی و بعد از آن دو بزرگوار
از پسران آن دو بزرگوار آنان که ایستاده اند با مو بر بنده کان من بعد از آن دو بزرگوار پس بدرستی
و تحقیق هر که باشد اینها عقیدت او قرار میدهم وی را از اشرف پادشاهان جنان و جنان خود و
بدانید اینک مبغض تر خلق بسوی من کسی است که مثل زندم را و ادعا کند ربوبیت مرا و مبغض تر از مخلوق
بسوی من بعد از آن مدعی ربوبیت کسی است که مثل زند محمد را و منازعه نماید او را به نبوتش و ادعای
نبوت کند و مبغض تر از آن خلائق بسوی من بعد از آن مدعی نبوت کسی است که مثل زند و صی محمد را و مدعی
محل او و شرافت او نماید و ادعای این محل و این شرافت را نماید و مبغض تر از آن خلائق بسوی من
بعد از این جماعتی که مدعیند چیزی را که ایشان بسبب ادعاء من مخطا متعرض اند کسی است که باشد
برای آن مدعیان بر این ادعاء باطلشان از معاونان و یاوران و مبغض تر از آن خلق بسوی من بعد از
این جماعت یا رمی کنند کسی است که باشد بفعل آنها از آنان که راضی اند و اگر چه نباشد از برای ایشان
از معاونان و یحیای که دوست تر همه خلق بسوی من آنانند که بسیار بر پا دارند و اند حق مرا و فاضله ایشان
نزد من و کرامی ترا آنها بر من محمد بزرگ خلائق است و کرامی ایشان و فاضله آنها بعد از آن برادر
حضرت مصطفی که علی مرتضی است پس کسانی که بعد از او بنده از قائمین بعد الت از ائمه حق سلام الله
علیهم اجمعین و فاضله همه مردم بعد از این بزرگواران کسانیند که اعانت کنند آن بزرگواران را
بر حقشان و دوست تر همه خلق بسوی من بعد از آن خف کسانیند که دوست بدارند آنها را و دشمن
دارند دشمنان آنها را اگر چه ممکن نباشد ایشان را اعانت کرد ایشان قوله تعالی اِهْدِ الصُّلٰطَ السَّیْقِیْمَ
فرمود امام حسن عسکری علیه السلام که معنی اهدنا الصراط المستقیم این است که میگوید بنده داعی قرار داد
برای ما توفیق را که بان اطاعت نمودیم و او را در آفرمان گذشته تا اینکه اطاعت نمایم تو را بچنان

در آینده عمرهای خود و صراط مستقیم وی دوراه است راهی در دنیا و راهی در آخرت پس اناراه مستقیم در دنیا آن چیزی است که کوتاه باشد از غلو و بلند باشد از تقصیر و استقامت داشته باشد و میل و عدل نکرده باشد بسوی هیچ چیز از باطل و راه دیگر در آخرت راه مؤمنان است بسوی بهشت که آن است است عدول نمی کنند از بهشت بسوی آتش جهنم و نه بسوی غیر آتش بسوی بهشت و فرمود جعفر بن محمد الصادق علیه السلام قوله اهدنا الصراط المستقیم یعنی ارشاد فرما ما را بر راه راست ارشاد فرما ما را از لزوم آن راهی که مؤدی باشد بسوی محبت تو و رساننده باشد ما را بسوی بهشت تو و منع کننده باشد از اینکه متابعت نمایم بخواهی نفسانی خود را پس در هم شکسته شویم یا بخراب شویم بعد از آن فرمود پس بدرستی که هر که متابعت بخواهی خود کند و خود بینی نماید برای خود و میسر باشد مثل مردی که شنیدم خرس خاشاک عامه کرد آمده اند او را و تعظیم می کنند او را و وصف می کنند او را پس دوست داشتیم ملاقات وی را از جائیکه شناسد ما را برای اینکه نظر کم مقدار او و محل او را پس دیدم ویرادر موضعی که تحقیق بگردان در آن بودند خلقی از خرس خاشاک عامه پس بتادم در حالتی که گوشه گرفته و کنار جسته و یکسو شده بودند از آنها پنهانی در حالتی که قبول پرده و پوشش کنند بودند به نقاب دهن بندی نظری کردم بسوی او و بسوی ایشان پس ثابت آن مرد که روباه بازی میکرد آنها را تا اینکه مخالف شد راه آنها را و مفارقت نمود آنها را و عود نکرد پس متفرق شدند عوام عامه از او برای کارهای خود و متابعت نمودم آن مرد را و از آنها اثر او می رفتم پس در نک نکر تا اینکه گذشت به ناوائی پس بغفلت انداخت وی را و زد دیدار دکان او دو کرده نان را پس تعجب کردم از او بعد کفتم و نفس خود شاید معامله دارو با او بعد از آن گذشت بصاحب اناری پس ثابت ماند تا اینکه غافل ساخت او را و زد دیدار نزد او و نان را پس تعجب نمودم از او و کفتم و نفس خود شاید معامله دارو با وی پس می گفتم که چه بود حاجت او در این هنگام بسوی دزدی نمودن پس همی متابعت نمودم وی را تا که گذشت بر ناخوشی پس گذار بسوی آن مریض و وقرص و دوانار را میان دو دوست او و رفت و من هم عقب او رفتم تا قرار گرفت در پاره زمینی از صحراء پس کفتم برایش ای بنده خدا براینه تحقیق شنیده بودم ترا بخوبی و دوست میداشتیم لقاء ترا پس دیدم تو را لکن دیدم از تو چیزی را که کار واداشته قلب مرا بد رستی که من می پرسم تو را از آن حجتی که زایل شود بان پرسیدن شغل قلمم عرض کرد و حجت آن فرمودم که دیدم تو را که گذشتی به ناوائی پس دزدیدی از آن و وقرص نان را بعد از آن گذشتی بصاحب اناری پس دزدیدی از او و دوانار را فرمود حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه که عرض کرد بر ایم قبل از هر چیزی که حدیث کن

مرا که گیتی تو فرمودم برایش مروی از فرزندان آدم از امت محمد عرض کرد برایم از چه طایفه فرمودم مروی ششم
 از اهل بیت رسول خدام عرض کرد گجاست بلند تو فرمودم مدینه رسول خدام عرض کرد تو بی جسم
 ابن محمد ابن علی ابن حسین ابن علی اسپطالت فرمودم بی عرض کرد پس چه نفع دارد ترا شرافت
 جدت و اصلت با جهل و نادانیت آنچه صاحب شرافت شده بسبب آن و واکه هشتن تو
 علم جدت و پدیرت را بجهت اینکه انکار نکنی آنچه را که واجب می باشد اینکه حدودی کنی بجا آورنده او
 فرمودم که چیت آن عرض کرد قرآن کتاب خدا فرمودم چه چیز را جا بلم از آن قرآن عرض نمود جا
 قول خدای عزوجل را که من جاء باحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلهما و
 بدستی که من وقتی که سرقت نمودم دو قرص نان را کر دیدم و کناه و وقتی که سرقت نمودم دو ناز را
 کر دیدم و کناه اینها چهار کناه است پس زانی که تصدق نمودم بهر یک از این چهار سرسوقه کر دیدم
 چهل حسبه پس می شنم و وای کنم از این چهل حسنه چهار حسنه را بمقابل چهار کناه باقی مانده برام سی و
 شش حسنه فرمودم شکستگ امک یعنی بی تو شود ما در توئی آن جا بل بختاب خدا آیا نشینده قول
 خدای عزوجل را انما يتقبل الله من المتقين بدستی که وقتی دزدی دو و ریغ را کر دیدم و سیئه و
 وقتی که دزدی دو و ریغ را کر دیدم و سیئه و وقتی که دادی آن نان دانا را بسوی غیر از صاحب
 آنها بدون امر صاحب آنها خیانت نمودی جز این نیست که اضافه نمودی چهار سیئه را بسوی
 چهار سیئه و اضافه نکردی چهل حسنه را بسوی چهار سیئه پس ملاحظه نمیکردم پس واکه ششم
 ویرا و برگشتم فرمود حضرت صادق که مثل این تاویل زشت ناشناس ناپسند ناخوش نصیحت
 می افشند و بصلالت می اندازند و این تاویل معویه است علیه مایستحق و قتی که کشت عمار
 ابن یاسر ره را پس بلرزه افتاد و مضطرب شد کوشتهای میان پهلوشان خلق بسیاری داشتند
 که فرمود رسول خدام عمار را می کشند طایفه باغی پس در آمد عمر و ابن العاص بر معاویه علیهما علیهما
 و گفت یا امیر المؤمنین تحقیق بر اینکخته شدند مردم و مضطرب شدند گفت معاویه که بجهت چه
 بر اینکخته شدند عمر و گفت بجهت قتل عمار ابن یاسر آیا نیست تحقیق آن زمان که فرمود رسول خدام
 عمار یقتله الفة الباغیة پس گفت معاویه برایش تغزیدی در کفارت آیا ما کشتیم عمار را جز این
 نیست که کشت وی را علی ابن اسطالت و قتی که انداخت او را بین نیرهای ما پس رسانید این
 قتل عمار را بعلی بعد از آن حضرت صادق فرمود پس در این هنگام رسول خدام است آن
 کسی که کشت حمزه را و قتی که انداخت او را بین نیرهای شرمین فرمود حضرت صادق که نیکوئی باشد

برای آنانکه ایشان مثل آنچه فرمود رسول خدا بر میدارند این علم تفسیر را از هر مختلفی عدلها و اعتدالها
 اورا که نفی می کنند از آن علم تحریف و از حال خود گردانیدن غلو کنندگان را و بخود نسبت دادن
 و حیل نمودن مبطلان را و تاویل جا بجا را پس از آن عرض نمود مروی برای آنحضرت یا بن رسول الله
 که من عاجزم به بدن خود از نصرت شما و دست یافت ندارم در حالتی که توانا باشم جز بیزاری جستن
 از دشمنان شما و لعن بر آنها را پس چگونه است حال من جواب فرمود برایش حضرت صادق که خبر
 داد ما پدرم از پدر خود از جد خود از رسول خدا بدستیکه آن بزرگوار فرمود هر که ما توان باشد از
 نصرت ما اهل بیت و لعنت نماید در خلوتهای خود دشمنان ما را میرساند خدا صوت او را بجمع ملائکه
 از شری تا عرش پس هر زمان که لعن نماید آن دشمنان ما را لعن نمودنی اعانت می کنند و او را پس
 لعن می نمایند آنکه لعن می کرد و انؤمن او را پس ثنا گویند آن لا عن را و بعد از آن گویند اللَّهُمَّ صَلِّ
 عَلَى عَبْدِكَ هَذَا الَّذِي قَدْ بَدَّلَ مَا فِي سَعِيرٍ وَلَوْ قَدْ عَلَى كَثْرَةِ لِفَعْلٍ هَرَكَاهُ عَرْضَ كُنْدِ اِيْن رَا
 پس در آن هسنگام ندا از جانب خدای تعالی میرسد که تحقیق اجابت کردم دعاء شما را و شنیدم ندا
 شما را و رحمت فرستادم بر روح او و در همه ارواح و قرار دادم او را نزد خود از برگزیده کان اخیار حق که
 تعالی صراط الدین انعمت علیهم فرمود حضرت امام حسن عسکری صراط الدین انعمت
 علیهم یعنی بگویند ارشاد فرما ما را براه آنانکه انعام فرمودی بر آنها بموفق ساختن آنها را برای دین خود
 و طاعت خود و ایشانند آنانکه فرمود خدای تعالی وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ
 عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ حَسَنًا وَلَٰئِكَ دَفِيقًا و حکایت شده این عبارت
 بعینه از امیر المؤمنین فرمود امام که بعد از این عبارت فرمود امیر المؤمنین که نیستند انجاعت آنانکه
 انعام شده بر آنها بمال و صحت بدن و اگر چه می باشد هر یک از اینها نعمت ظاهره از جانب خدا
 ایامی نیستند اینک انجاعت صاحب مال و صحت کاهمی می باشند کفاریا فاسق پس خوانده نشد اینک
 ارشاد یا بید بسوی راه آنها و جز این نیست که ما مورد شدند بدعاء برای اینکه ارشاد کرده شوید بر سببی
 راه آنانکه انعام فرموده خدا بر آنها بسبب ایمان خدا و تصدیق رسول او و بولایت برای محمد و آل
 طیبین او و اصحاب او آنانکه خوبان برگزیده کاندوبه تقیه حسنه که سالم کرده می شوی بسبب آن تقیه
 از شر بنده کان خدا و از شر نزدیقا و ایام و روزگار و دشمنان خدا بسبب کفر آنها با اینکه مدارا کنی آنها
 پس حریص نکنی و و انداری آنها را با ذیت خود و نه ذیت مؤمنان و بشناختن حقوق برادران از
 مؤمنان را بجهت اینکه شان این است که نیست بنده و نه کینری که دوست بدارد محمد و آل محمد

واصحاب محمد را و دشمن دارد کسانیر که دشمن دارند آن بزرگواران را اگر ثابت بوده که تحقیق گرفته است از عذاب خدا قلعه طبعی و سپر نگاهدارنده را و نیست بنده و نه کنیزی که مدارا کند بندگان خدا را بنحو شتر دارائی پس اگر داخل نشود بسبب آن تقیه در باطنی و خارج نشود بسبب آن از حق مگر قرار میدهند خدا بر نفس کشیدن او را تسلی می و پاکیزه می فرماید عمل وی را و عطای فرماید و بر حقیر بر کتمان ستم و بر برداشتن غیظ و بردباری نمودن بجهت آنچه می شنود آخر از دشمنان ما و میدهند او را ثواب آنکه آلوده شونده است بخون خود و می آرام است در او در راه خدا و نیست بنده که میا کند نفس خود را بحقوق برادران خود پس وفا کند آنها را حقوقشان را کوشش وی و عطا کند آنها را از کمیت خود و راضی گردد از آنها بفقو کردن آنها و اکتفا به استقصا و بیایان رسیدن بر ضرر آنها و آنچه باشد از لغزشهای آنها و در گذرد آن لغزشها را برای نفع آنها مگر اینکه می فرماید خدای عزوجل در روز قیامت ای بنده من کامل کردی و پرداختی و بر آوردی حقوق اخوانت را و بیایان نرسانیدی در آنچه برای تو بود بر ضرریشان پس من بخشنده تو و کرم تو و اولی هستم مثل آنچه بجا آوردمی او را از مسامحه بخشش نمودن پس من اندازه می گیرم و می رسانم امر و زترا بر حق آنچنانیکه وعده نمودم تو را بآن و زیاده می فرمایم ترا از فضل و اسع و بیایان نمی رسانم و استقصا نمی کنم بر تو در تقصیرت در بعضی از حقوق من فرمود امیر المؤمنین ع که بعد از آن محق می فرماید خدا او را بجهت و آل او و اصحاب او قرار میدهند او را از اخبار شیعیان آن بزرگواران باز فرمود امیر مؤمنان ع که فرمود رسول خدا ع برای بعضی از دوستانش یا اصحابش ای بنده خدا داشته باش در راه خدا و بنقض داشته باش در راه خدا و موالات کن در راه خدا و معاودت کن در راه خدا بجهت اینکه شان این است که رسیده نمی شود ولایت خدا مگر باین جهت بنقض فی الله و نمی یابد هیچ مردی طعم ایمان را و اگر چه بسیار باشد نماز او و روزه او مگر اینکه باشد چنین یعنی محبت فی الله و بنقض فی الله و تحقیق که رفاقت و دوستی و برادری نمودم در این روزگار شما بیشتر آن و این دنیاست بر این دنیا مودت می ورزید و بر آن بعضی بر می دارند و این حب و بنقض دنیا می نیاز نیست از او از خدا چیزی را پس عرض نمود آمدن رسول الله پس چگونه هست برای من اینکه بدانم بد رستی که من تحقیق دوستی دارم و دشمنی دارم در راه خدایانه و کیست دلی خدا تا آنکه دوست دارم او را و کیست دشمن خدا تا آنکه دشمن دارم او را پس اشاره فرمود برایش بسوی علی ع بعد از آن فرمود آیامی پنی این را عرض نمود علی فرمود که این شخص شارالیه ولی خداست

پس دوست دار او را و دشمن این دشمن خدا است پس دشمن دار او را و دوست بدار دوست این
 علی را اگر چه اینکه او مقاتله کرده باشد بدرت و سیرت را و دشمن بدار دشمن این را و اگر چه او بدتر
 و پست باشد قول خدا تعالی غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الْخَالِئِينَ فرمود امام حسن عسکری که فرمود
 امیر المؤمنین امر فرمود خدای تعالی بدگانش را اینکه سوال نماید او را راه آنانکه انعام کرده شد
 برایشان و آنها پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحانند و اینکه پناه بزند با خدای تعالی از راه
 آنانکه غضب کرده شده بر آنها و ایشان بیودند که فرمود خدای تعالی در باره ایشان قُلْ هَلْ أَنْتُمْ مُنْجُونَ
 مِنْ لَدُنْكَ مَوْجِبَةً لِّذُنْبِكُمْ فَتَبْتَغُونَ عَنْهُ غَفْلَةً فَمَا تَتَذَكَّرُونَ و اینکه پناه برید با خدا از راه آنانکه که بر اینند و ایشانند که
 فرمود خدا در باره آنها قُلْ أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلَوْا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ أَصْلَوْا
 أَكْثَرَ أَهْلًا مِنْكُمْ فَتَأْتُوا الشَّحِيلَ و آنها نصرا را نید بعد از آن امیر المؤمنین فرمود هر که کافر شد بخدا پس او مغضوب
 علیه و ضال است از راه خدای عز و جل و فرمود حضرت رضاء چنین است که امیر المؤمنین فرموده
 و زیاد فرمود در آن فرمایش حضرت پس فرمود که هر که تجاوز کند امیر المؤمنین را از بنده بودن یعنی او را
 خدا اند پس او از کسانی است که غضب کرده شده است بر آنها و از کرامان است فرمود امیر المؤمنین
 تجاوزند به ما را از عبادیت پس بگویند آنچه را که میخواهند که هرگز گمراه نمی شوید و سپهر نیز این خودتان را
 و غالی شدن را مثل غالی شدن نصاری بحجت اینکه من بیزارم از غالیان فرمود حضرت عسکری
 که بعد از آن برخواست مردی بسوی آنحضرت رضاء پس عرض نمود برای او یا بن رسول الله ایشان
 ده و وصف کن برای ما پروردگار ترا بحجت اینکه کسی که نزدیک باشد به تحقیق اختلاف نمودند بر این فرمود
 حضرت بدستی که شان این است هر که وصف کند پروردگار خود را باندازه گرفتن و قیاس ثابت می باشد
 در همه روزگار اعتقاد او در پوشیدگی و آینه شکنی و التباس خمیده و سیل کننده است از راه کشاده
 پیدا و منهج مایل و ناپس و ناگروش و گردن کش و لغزنده و اسراف کن در محصیت و رونده است
 در راه کثرت و اوج و جاکمراه شونده است از راه کوفینده است غیر جمیل را پس فرمود حضرت رضاء تعریف
 می نمایم آنچنانی را با آنچه تعریف نموده خود را و می شناسم او را از غیر دیدن و رویت و وصف می کنم
 با آنچه وصف فرموده خود را با آن از غیر صورت درک نمیشود بحواس و اندازه و قیاس کرده نمی شود بناس
 شناخته شده است بایتهای بسیار و در است نزدیکی او بغیر تشبیه نزدیک باشد است در دوری
 تو هم کرده نمی شود ادائی بودن او و مثل نمیشود مخلوقاتش و جوهر و ظلم نمی فرماید در حکم و فرمان خود و تحقیق را
 که متقادند بسوی آنچه آموزانیده با آنها علم و دانش و بر آنچه رویانیده او را در پوشیده شده و مکنون از کتاب

او گذارنده کاند و عمل نمی کنند بخلاف آنچه آموخته بآنها و نه غیر آن خدا را اراده می کنند پس آنچه از دیک است
غیر چسبده و دور است غیر کم شونده و راست کار و درست دان می باشد و مثل ندارد و واحد می باشد و
بغض ندارد و شناخته میشود بایات و ثبات می باشد بعلامات پس نیست مجبور مطلق غیر آن که متعال
بعد از آن عرض کرد و امر و بای انت و امی یا بن رسول الله پس بدرستی که با من کسی است که بخود نسبت
و دوستی شمارا بکام می کند اینک این صفات همه آنها صفات علی است و اینکه تعالی آنچه را می کند
که پروردگار همه عالمیان است فرمود امام که وقتی که شنید اینها را حضرت امام رضا هم لرزید و گفت
پشت و پهلوی انجیاب و عرق میریخت و فرمود سبحان الله عما یقول له الظالمون الکافرون که آیا علی
بود خورنده و زمره آنان که خورنده اندا شامنده و زمره آنها که آشامنده اند خجاک کننده و زمره آنها که
خجاک کننده اند محدث و زمره آنها که محدث اند و بود با این نماز گذارنده در حالتی که فروتنی کننده و سر
پیش افکنده بود بینیدی الله عزوجل و لیل و بسوی آنچه آه گشوده و نابا به کننده آیا پس هر که باشد اینها
او می باشد مجبور و خدا پس اگر باشد این شخص خدا نیست احدی از شما مگر اینکه او خداست بجهت شاکت
این هر یک از شما را تعالی را در این صفاتی که دالند بر حادث بودن هر وصف کرده شده باین صفات
پس فرمود حدیث نمود مرا پدرم از جدیم از رسول خدا که بدستیکه انحضرت فرمود شناخته است خدا را
آنچه شب نمیداد و بخلقش و عادل ندانسته آنکه او نسبت دهد او کنا بان بندگانش را پس آن مرد عرض
کرد یا بن رسول الله بدستیکه ایشان بکام می کنند اینک علی و وقتی که اظهار فرمود از نفس خود آن
معجزاتی را که توانائی ندارد بر معجزات غیر از خدای تعالی و لالت و ارو این اظهار معجزات بر اینکه تعالی
خداست و وقتیکه ظاهر شد برای ایشان بصفتهای آنانکه محدث و عاجزند از آنچه و پوشانید
این علامات حدوث خدائی خود را بر ایشان پس امتحان فرمود آنها را بجهت اینکه بشناسند آنچه ترا بجهت
اینکه باشد ایمان آنها باحضرت اختیاری از نفسهایشان بعد از آن فرمود حضرت رضا اول آنچه در اینجا
است اینکه آنها باز داشته میشوند و جدا نمیکردند از کسانیکه برگردانیدند و از کون ساختند این مطلب را
بر ایشان پس فرمود و وقتیکه از تعالی فقر و فاقه و لالت دارد بر اینکه هر که این صفات مذکور و صفات
اوست و مشارکت دارند و در این صفات ضعیفان محتاجان نمی باشند این معجزات کار اوست
و دانسته شد باین دلیل اینکه آنچه ظاهر شد از انحضرت معجزات جز این نیست که بوده است معجزات کار
انقاد که شباهت ندارد و مخلوقها را نه کار آن محدث محتاجیکه مشارکن است مر ضعیفان را در صفات
ضعف پس فرمود حضرت رضا هر آنچه تحقیق یابد آوردی مرا با آنچه حکایت کنم او را از قول رسول خدا

و قول امیر المؤمنین و قول امام زین العابدین اما قول رسول خدا پس آنچه خبر داد مرا و پدرم از جهنم
از پدر خود از جهنم از رسول خدا بد رستی که خدا نگاه نمی دارد و فرامی گیرد علم را که از جای خود بکند العلماء
از جای خود کنند از همه مردم دلکن میداد انعلم را بقضای علمای پس هرگاه فرد دنیا بد عالم بسوی عالمی
بر می گرداند از انعلم طلب کننده کان شکسته شده و خورده و بریزهای دنیا و حرام آن دنیا و بازمی دارند
حق را از اهل آن و قرار میدهند آنحق را برای غیر اهل آن می گیرند مردم بزرگها و سرورهای جهانی را
پس سؤال کرده می شوند پس فتوی میدهند بغیر علم و دانشی پس گمراه میشوند و گمراه می کنند و اما
قول امیر المؤمنین ای معشر شیعیان ما و اما آنکه منتسبید دوستی ما را بر پیرو خود تا ترا با اصحاب
رای بجهت اینکه ایشانند دشمنان شما برست بحسب از آن اصحاب رای آن احادیث اینکه
حفظ نمایند شما را و خسته نمود آن اصحاب را بر آن سنت اینکه گرد آورند و نگاه دارند آن سنت را
پس گرفتند بندگان خدا را غلامان و کنیزان و خدمتکاران و مال آنقدر را و دولتها پس دلیل است
شد برای ایشان گرد نهادن و اطاعت نمودن ایشان را از خلقی که شباهه سکها نیکند شد حق را از اهل آن با
دشمنی نمودند اهل حق را و شبیهه و مانند شدند صادقا ترا و حال آنکه آنها جمال و کفایت و مصلحت
پس سؤال کرده شدند از آنچه نمی دانستند پس دماغ چپیدند و بخت نمودند از اینکه اعتراف کنند باینکه
اتمانند پس معارضه کردند این دین را بقیاس بر آینه بود باطن اند و مرد اولی بمرح از ظاهر
دو مرد و اما قول علی ابن حسین پس بدرستی که آنحضرت فرمود که هرگاه دیدید آمدن در آنکه تحقیق نیکو است
نشان و علامت او و راه و روش و طریقه او و نرم و نازک است در وقت گفتار و منطق خود و فروتنی
کن و با خضوع است در حرکات خود پس با هستکی و نرمی و ملائمت نفیرید البته شما را پس چه بسیار
کسانند که عاجز می سازد آنرا تناول دنیا و رکوب محارم از این دنیا و این دنیا بجهت سستی نیست وی و
خوار شدن وی و ترس قلبش پس بخرج می برد این دین را یعنی خود را از اهل این دین بخواند و بخرج و تنب
مانده کی را بر خود هموار می کند بجهت دام برای شکار کردن این دنیا پس او همیشه حیل و مکر می کند این مرد را
بطاهر خود پس اگر تمکن یافت بحرانی داخل میشود آنرا پس هرگاه یافتند او را که می کند از مال حرام پس
با هستکی و نرمی نفیرید البته شما را بجهت اینکه خواهشهای خلق مختلف چه بسیار کنند که گوی و دوری و گداز
می کند از مال حرام و اگر چه بسیار باشد و بازمی کند و بر می دارد نفس خود را بر زن ترش روی بسیار زشت
پس می آید و پا داشت می کیو از آن زن حرامی را پس هرگاه یافتند او را که می کند از این نیز پس با
دشمنی نفیرید البته شما را تا اینکه نظر کنید که چه صیبت عقده و پرخ عقل او پس چه بسیار کنند که ترک می کنند

همه آنها را پس بجمع نمیکند بسوی عقلی متین پس میسباید آنچه فاسد و نابود می کند آنرا بسبب نادانی خود
بیشتر از آنچه با صلاح می آورد آنرا بداند نانی خود پس هرگاه یافتند عقل و راستین پس بایستی فرنی
تفریند شمار البته تا اینکه نظر کنی که با هوای هوس خود می باشد بر ضرر عقل خود یا می باشد با عقل خود بر ضرر
هوس و هوس خود و چگونه است بجهت او برای این ریاستهای باطله و چگونه است زهد و در این دنیا بجهت
اینکه در این مردم کسی است که خسر دنیا و الاخره است ترک نمیکند این دنیا را بجهت دنیا و می پندارد
اینکه لذت ریاست باطله افضل است از لذت همه مالها و نعمتهای مباح و حلال پس ترک می کند
همه آنها را بجهت طلب نمودن مر ریاست راحتی اینکه هرگاه گفته شود برای او پیر نیز خدا را می اندازد
او را انقضای دنیوی بکناه کردن پس عذاب و بلا می آید و جهنم است و هر آینه بد است چیزی که گسترده برای
نفس خود و سعادت او و قوی خط عشاء و ترجم گوید که این شلی است در عرب حاصلش این است که
پس او بر می نشیند این کار را بر غیر بصیرت و بینائی و دانائی و پیش بین کار خود نیست مثل شتر کور
که میگوید پای خود را بر زمین و پیش می کشد او را اول باطل او بسوی دور تر غایات خسارت و
می کشد دست خود را بجهت طلبیدن مر آنچه توانائی ندارد در طغیان او پس او حلال می کند آنچه را که حرام
فرموده خدا و حرام میگرداند آنچه را که حلال فرموده خدا با آنکه ندارد آنچه فوت شود از و پیش هرگاه
سالم بماند برای او ریاست او که تحقیق دامن شقاوت بگم زده است بجهت آنریاست پس انجماعت
آنانند که غضب فرموده خدا بر ایشان و لعنت نموده آنها را و آماده فرموده برای آنها عذابی را که آنگاه
و لکن حقیقت مردم همه مرد نیکو مرد او است آنکه قرار دهد هوس خود را تابع مر امر خدا و توای خود را بندل کرده
شده در راه رضای خدای بند ذلت را با حق نزدیک تر بسوی غایت ابدی و از این غرت در باطل و جاهل
آنکه میدانند اینکه کمتر چیزی که برسد از آنرا از ضررهای آن دنیا میرسانند او را بسوی دانی بودن نعمتهای خدا
که نیست سختی که فرو نبرد و بریده نمی شود نیست نمیکرد آن نعمت و اینکه بسیار چیزها میرسد او را از
سرور و خوشوقتهای آنجا نه بهشت که اگر متابعت می نمود هوس خود را میرسانید او را بسوی خدائی که به
انقطاعی برای آن و نه زوالی پس آن مرد نیکو مردی است پس چاک زیند و متشک جویند با و وسعت
او پس پیروی کنند بسوی پروردگار تان و متابعت او وسیله جویند و سبب و دست او بر قرار دهد
بسوی خدا بجهت اینکه آنجا در دنیا میرساند بجهت ایسج و عقی را و بی بهره میفرماید و بطلب میرساند بجهت
او بهر مطلب طلبنده را بعد از آن حضرت رضا سلام الله علیه فرمود بدستی که این جماعت کمرها را بر
یعنی کسانی که قائل بخدائی امیر المؤمنین میباشند و بد جزا بجهت نادانی آنها بعتقاد پیرو طایفه های نفسها

تا اینکه سخت شد شکفتگی نمودن آنها بآن نفسهای خودشان برایشان و خود بینی آنها بنفوس و آراء
خودشان و بسیار شد تجبر و بزرگ نشی کردن ایشان بحجت آنچه می بود از آن نفسها و رایهای خودشان
پس برآکنده شدند برایشان فاسد و خودشان واقف بر آنکه خود عظمای خودشان که را برده شده
بآن عظمای غیر را و واجب است تا اینکه خود شمر و مذکور و توانائی خدا را و خود شمر و مذکور و توانائی خود
بظلمتشان و وزیر که ندانستند اینکه آنچه را قادر و توانا است بسبب نفس خود آنکه غنی و بی نیاز است
ذات خود که نیست قدرتش عاریت گرفته شده و بی نیازیش کسب کرده شده و آنجسی است که هر که را خواهد
چیزی فرماید و او هر که را خواهد بی نیاز میفرماید و او هر که را خواهد تا توانائی و قدرت
و فقیر و بی نوا کرد و او را بعد از بی نیاز بودن پس بخریتند بسوی عجمی که تحقیق بر کردید و را بقدرتی بجهت اینکه
بیان فرماید بسبب آنقدرت فضیلت آن بعد از آن خود و اگر ارام فرمود و آنقدر را بکرامتی بجهت اینکه لازم فرماید
بسبب آنکه امت حجت خود را بر خلق خود و بجهت اینکه قرار دهد آنچه پادشاهش مرحمت فرموده و آنقدر را از این قدرت
و کرامت ثوابی بر طاعتش و باعث برورد رسیدن از بی امرش بی بیم و ترس و این کننده بندگانش تا آنکه
مکلفند از غلط متبرجم کوید غلط یعنی آزماییده شدن آن مکلفین بچیزی که ندانند را و صواب را و میر و نذر بر او
صواب بی تعدد و قصدی - از جهت برپا و بلند فرمودن آنقدر بر آن مکلفان حجتی را و برای آنها بپوشیدن
را پس کردید و بجامعت کراه که فائزند خدائی عظمی را مثل آنکه جستجو کننده بودند پادشاهی از پادشاهان این
و نیار که بیانید آن پادشاه را از برای طلب معروف و نیکوئی و فضل آن و امید داشتند بختش او را و او را
بودند بزرگی او و زیستن و زندگی کردن معروف و نیکوهای او و برگشتن بسوی اهل و عیالشان بسبب
جزیل عطای او آنکه بی نیاز گشت آنها را از طلب کردن و جستجو نمودن این دنیا و برپا و خلاصی و برپا و
از پیش آمدن از برای پستی و کاسب و فرومایگی مطالب پس بینا بین ایشان سوال می کردند از او این دنیا
بجهت اینکه متوجه بودند او را و تحقیق فرستاده شدند بجهت رغبت جانب و سوی او و آنچه شده و لیا
دیدن او و قتی که گفت شد اینکه او زود میوید او آشکاری شود بر شما در میان لشکرها و خود و موکبهای خود و
سواران خود و پیادگان خود و گفته شد که هرگاه دیدید پادشاه را پس چاکری و خدمت کنید او را از آن عظمت
که سزاوار است و از اقرار بآن پادشاهی برای او که واجب و لازم است و تبرید شما آنکه نام برید نام آن
سلطان غیر او را و عظیم کنید و بزرگ شمارید و سوی او را مثل تعظیم آنسلطان که اگر چنین کردید پس می
باشد تحقیق تمام کردید آنسلطان را حق او را و داخل کردید بر آنسلطان عیبی را که میخواهد پوشیدن آنرا و مستحق
یشود بسبب این تعظیم غیر و غیر آنسلطان خواندن از طرف آنسلطان عظیم عقوبت آنرا پس گفتند ما

همچنین بجا آورنده کاینکه کوشش خود و طاقت خود را برای عیسی ان پادشاه اکر اکر کنیم و غیر آنرا انقسم پس برکنند
نشند نایکه هویدا و آشکار شد بر آنها بعضی از غلامان آن پادشاه در سوارانی که تحقیق فرایم آورده بودند آشکارا
بسوی انظام سید انظام و پیادگانی که تحقیق قرار داده بود آنها را در آتشکی انظام یا در جمعه سواران او
و در مالها و خیمها نیک تحقیق بخشیده بود او را آنها را پس نظر کردند و انجماعت و ایشان مر آن پادشاه را چون
بودند پس رغبت نمودند بر بسیاری از آنچه دیدند آنرا باین عهد از نعمتهای اقا و مولای او بلند و رفیع داشتند
درجه انجدر از اینیکه باشد این شخص که انعام کرده شده است را و بسبب آنچه یافتند با او بنده پس او
آوردند بسوی انجدر اسلام کردن و در و در فتادنی نوع تحیت آن پادشاه و نام می بردند انجدر بانها
آن پادشاه و انکار داشتند اینیکه باشد فوق او پادشاهی یا برای انجدر مالکی و مولای انجدر از آن روی
آورد بر آنها همان عهد منع علیه و سایر لشکرهای بزرگ و منع و نمی کردن از این کردار و برائت جستن از آنچه
نام می بردند انظام را بآن دناجر کردند و آگاه نمودند انظام را بآن پادشاه را باینیکه آن پادشاه انگسی است که
انعام کرده این و شکاه را بر این عهد و مختص نموده این عهد را باین منصب و اینیکه گفتار شما با آنچه می گویند
باعث میشود غضب این سلطان را بر شما و از دست میر و دشمنان هر چه امیدوارید آنرا از جانب و طرف
آن پادشاه و رو آوردند انجماعت انکسار که تکلیف می نمودند ایشان را در و میگردید بر آنها قوایا پس بر طرف
وزایل نشد این شایعه و نزاع همچنان تا اینیکه غضب کرد آن پادشاه و قتیکه یافت این جماعت که
تحقیق مساوی و برابر داشتند با بنده و غلام او را و داخل کردند بر او عیسی در ملکش و ستم کردند و کم شمردند
حق تعظیم او را پس کرد و در یکی آنها را بسوی زندان خود و داداشت با آنها کسی را که شکنجه کند آنها را به بدتر
عدابی پس همچنین باین جماعتیکه دریافتند امیر مومنانرا بنده که اکر ام فرموده او را خدا بجهت اینیکه هویدا و روشن
گرداند و بشناسند فضل او را و بر پا دارد و حجت خود را پس خود شمرده شدند و آنها خالق آنها اینیکه باشد
خالق که قرار داده باشد علی را بنده برای خود و بزرگ شمرند علی را اینیکه باشد خدای عز و جل برای او پرورد
پس نام بردند آن بزرگوار را بغیر نام او بعد از آن نمی فرمودند آنها را انجدر است و اتباع او از اهل ملت او و
شیعیان او و گفتند برای آنها ای جماعت بد رستی که علی و او را و انحضرت بنده کاینکه که اکر ام کرده شده
اندر خلق کرده شده اند تدبیر و نظر و عاقبت کرده شده کاینکه و قدرت و توانائی ندارد مگر بر آنچه قدرت
داده آن بزرگوار را بر آن انجدر اینیکه پروردگار عالمیان است و مالک نمی باشند و دست نمی یابند مگر آنچه را که
مالک گردانیده آنها را خدا و دست نمی یابند موتی را و نه چوتی را و نه زنده کردن مرده را و نه قبض و فرار کفنی را
و نه ببط و پراکنده و گسترده کردن را و نه حرکت و سکونی را مگر آنچه قدرت داده خدا آن بزرگوار را بر آن و

طاقت و توانائی داده آنها را و بدستیکه پروردگار آنها و آفریده کار آنها بزرگتر می باشد از صفات آنان
که محدثند و متعالی و بلند است از نشان داده های آنان که محدودند و بدستیکه هر که بگوید آن اما ما را یا یکی از آنها
را پروردگار از غیر خدا پس او را کافران است و تحقیق کراه شده میان را بر پس سر باز زدند آن قوم غلات
و ناخوش داشتند این گفتار را الا جماعا و کشیده شدند در ناسپاسی ناکر ویدن بخدای و اسراف کردن
و کنایه کار بجهایشان که سرگشته می بودند و کمرهای پس باطل و ناچیز شد آرزوهایشان و زیان شد مطلبشان
و باقی ماندند در آفتاب در دناک فرمود امام ابو محمد الحسن علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین و قتی که فرغت
یافت از تفسیر فاتحه الکتاب که این سوره فاتحه را عطا فرمود آنرا خدا بجزا است و ابتدا کرد و آن سوره بجز
و ستایش برای خدا و شکر کردن بر او پس ستودند آنرا را بخواندن خدای غالب و بزرگ و بر آئینه تحقیق شنیدند
رسول خدا را که میگفت که فرمود خدای عزوجل قنمت نمودم آنچرا را بین خود و بین بنده کانم و نصف پس نصف
آن برای من و نصف آن برای بنده من است و برای بنده من است آنچه بخوابد هرگاه که بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم فرماید خدای عزوجل بتدا کرد بنده من بنام من شایسته و سزاوار است بمن اینکه کامل تمام
کنم برای او کارهای بسیار کرد انعم برای او در احوالش پس هرگاه که بگوید الحمد لله رب العالمین می فرماید
خدای عزوجل ستایش کرد مرا بنده من و دانست اینکه همه نعمتها بیکه برای او است از نزد من است و اینکه
بلا باینکه من دفع شد از او پس بفرود کردن و توانائی من است کواه و شاید میگیرم شمار ای ملائکه بدرستیکه من
اضافه میفرمایم و میل میدهم برای او نعم این دنیا را به نعم آنست و دفع میفرمایم از او بلاهای آنرا را بجزا که دفع
نمودم از او بلاهای این دنیا را و هرگاه که بگوید الرحمن الرحیم میفرماید خدای عزوجل شهادت داده بنده من برای
من باینکه من بخشاینده مرا بگویم شمار ای ملائکه که بر آئینه بسیار و پرور فرماید ان میفرمایم البته از حمت
خود بهره او را و بر آئینه بزرگ نیایم البته از عطای خود نصیب او را پس هرگاه که بگوید لا اله الا الله
فرماید خدای تعالی کواه میگیرم شمار که چنانکه اعتراف کرد باینکه من پادشاه و سلطان آنروز جزایم بر آئینه آسان
میفرمایم البته در روز حساب بر او حسابش را و بر آئینه سنگین میفرمایم البته حسنات او را و بر آئینه در
میگذرم از سیدنا و پس هرگاه که بگوید یا کونین میفرماید خدای تعالی راست گفت بنده من مرا پرستش
بنده کی میکند کواه می گیرم شمار که بر آئینه بر او پادشاه میفرماید البته او را جز او پادشاهی که رشک و حسد بر او
او را بر که مخالفت بوده او را و عبادت او برای من پس هرگاه که بگوید و یا کونین میفرماید خدای تعالی
بمن استغاثت بنده من یعنی خواست بنده من یاری کردن مرا و بسوی من پناه برد کواه میگیرم شمار که هر
آئینه بفرماید میرسم و یاری می کنم البته او را در سختیهای او و بر آئینه میگیرم البته دست او را در نواب او پس

هرگاه بگوید اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین می فرماید خدای عزوجل
 این بزرگی بنده من است و از برای بنده من است هر چه بخواید تحقیق مستجاب می فرمایم برای بنده خود و عطا
 می کنم و او هر چه آرزو کند و بی بیم و ترس می نمایم و او را از هر چه بیم کند عرض کرده شد یا امیر المؤمنین خبر
 ده مرا از بسم الله الرحمن الرحیم که آیا این بسمله از فاتحه کتاب است پس فرمود بلی بود رسول خدا کرمی
 خواند این بسمله را و می شمرد و از آیتی از آن فاتحه کتاب و می فرمود فاتحه کتاب پس آن بسح المانی است
 که تفصیل داده شده است بسم الله الرحمن الرحیم و این بسمله آیت منقسم از آن فاتحه کتاب است
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الشُّوْرَةُ الَّتِي يَذْكُرُ فِيهَا الْبَقَرَةَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فرمود امام حسن عسکری
 که فرمود رسول خدا بدرستی که این قرآن تأویده خدای تعالی است یعنی آموختن و آموزانیدن و آگاهانیدن
 خدای تعالی است پس آگاه شوید به تأویده خدای عزوجل ما و امیکمه استطاعت دارید پس بدرستی که آن
 قرآن نوری است هویدا و آشکار و شفاف است نافع و سودمند پس آگاه شوید بآن و یادگیرید آنرا بجهت
 اینکه خدای تعالی بزرگوار میفرماید شمارا بسبب یاد گرفتن آن که یادسوره بقره و آل عمران را بجهت اینکه
 گرفتن این دو برکت و ترک این دو حسرت است و استطاعت و دوست رسمی نماند آن دو را بطایفه یعنی
 ساحران و اینکه آند سوره هر آنیه می آیند و روز قیامت گویا آند و سوره و او بر سفیدند یاد و سایه بانند یاد و
 عقابند یاد و پرند انداز طیر پر و پر آینه صف زنده که محتاجه میکنند و گفتگو می نمایند آند و سوره از جانب حبیب
 و رفیق شان پروردگار عالمی ثرا و محتاجه می فرمایند آند و سوره را رب العزت عرض می کنند آند و سوره یا رب
 الارباب بدرستی که این بنده تو قرائت نمود ما را و تشنه بود و دیدار ما را در نهان خود و بخوابی کشید ما را و شب خود و
 بر پا داشت ما را بین دو دست خود میفرماید خدای عزوجل ای قرآن پس چگونه بود تسلیم و مرا آنچه را که فرو فرشتا
 آنرا تو از تفصیل علی ابن ابیطالب بر او محمد رسول خدا عرض میکنی و سوره یا رب الارباب و الاله
 و دوست داشت اعلی را و دوست داشت اولیاء او را و دشمنی کرد اعداء او را هرگاه توانائی داشت شکا
 کرد و هرگاه ناتوانا بود تقیه کرد و پوشیدنی فرماید خدای عزوجل پس تحقیق عمل کرد و در آن هنگام بشاد و خوش
 چنانکه امر فرمود و بودم او را و بزرگ شمرد از حق شما آنچه را که عظیم شمردم او را یا اعلی آیینی شنوی گواهی دادن
 قرآن را برای این ولایت پس عرض می کند علی بلی ای پروردگار من بعد از آن می فرماید خدای عزوجل پس
 برترین و اختیار کن و این هنگام برای دوست خود آنچه اراده داری پس برمی گردانید و اختیار می کند برای
 او آنچه فروخته پیاشم بر آرزوهای آن قاری از اضعاف مضاعفات آنچه میداند آنرا که خدای عزوجل پس
 می فرماید خدای عزوجل تحقیق عطا کردم او را آنچه اختیار نمودی یا اعلی فرمود رسول خدا بدرستی که والدین پناه

خواننده قرآن هر آینه متوج میگردند بتاج کرامت که روشنی میدهد نور روشنائی آن تاج محل پسرده هزار ساله
و پوشیده میشود بجله که قیمت نیست باشد برای کمتر رشته خیاطی از آنجمله صد برابر بر آنچه در دنیا است با آنچه
یاباشد دنیا آنرا از خیرات آن پس بخشیده میشود آنخواننده قرآن پادشاهی و فرماندهی یا آن ملک را که
دست راست اوست مکتوبی و بخشیده میشود آن بهشت جاویدانی را که در دست چپ اوست مکتوبی است
میخواند از مکتوب خود که در دست راست اوست **قَدْ جُعِلَتْ مِنْ أَفْضَلِ مَلُوكِ الْجَنَانِ مَنْ رَفَعَهُ سِتِيرُ
الْأَفْيَاءِ وَخِزَانِ الْفَضِيَاءِ وَالْأَمْنَةُ مِنْ بَعْدِهَا سَادَةُ الْأَفْقِيَاءِ** و میخواند از مکتوب خود که در دست
چپ اوست **قَدْ أَمَنْتَ الزَّوَالَ وَالْإِنْفَالِ عَنْ هَذَا الْمَلِكِ أَعْدَتْ مِنَ الْمَوْتِ وَالْأَسْقَامِ وَكُنَيْتَ
الْمَرَاضِ الْأَعْلَالَ وَجَنَيْتَ حَسَدَ الْحَاسِدِينَ وَكَيْدَ الْكَائِبِينَ** پس گفته میشود برای وی
بخوان و بلند شود و زندگانی کن و منزلت تو نزد آخر آتی است که میخواندی آن آیه را پس وقتی که نظر می کنند و الهیان
او بسوی دو حلقه خودشان و دو تاج خودشان عرض می کنند ای پروردگار ما کجا بود برای ما این شرف و بزرگواری
و حال آنکه نرسیده آنرا اعمالهای ما پس میگویند برای آنند و کرام ملائکه خدای عز و جل این بزرگواری برای شماست
بجمله یاد او و آن شما که پسران را این قرآن را قلم غزوجل **الَّذِي فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ**
فرمود امام حسن عسکری که بدروغ نسبت دادند قریش و یهود این قرآن را و گفتند که سحر است آشکار که نه
آورده محمد بدروغ این قرآن را پس فرمود خدای عز و جل **الَّذِي فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ** یعنی ای محمد این انکساری است
که فرو فرستادم آنرا بر تو آن بحروف مقطعه آنجائی است که پاره از آنها الف لام میم است و آن بلغت و حروف
تجوی است پس بیاورید مانند و مثل آن را اگر باشید راست گویان و یاری جوئید بر این آوردن مثل قرآن
سایر گواهان خود پس بیان و هویدا فرمود خدا اینکه آنها توانائی ندارند بر آن آوردن بمانند آن بقول خود **قُلْ
لَنْ أَجْمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ
لِبَعْضٍ ظَهِيرًا** پس فرمود خدای عز و جل **الْمُتَّقِينَ** آن قرآنیکه کشف شده است به الم آنست آنجائی که اخبار
داوم بآن موسی را و هر که بعد از او بود از پیغمبران و خبر دادند آن پیغمبران بنی اسرائیل را اینکه من زود فرود
میفرستم بر تو ای محمد کتاب عوی غریز را که نمی آید آنرا هر باطلی از پیش آن و نه از پس آن فرو فرستاده شد
است از جانب حکیم جمیدی یعنی درست کارشایش کرده شده که نیست ریبی و گمانی در آن و نه شک و
احتمالی در آن بجهت ظاهر و هویدا بودن آن قرآن نزد آن بنی اسرائیل چنانکه خبر دادند آنها را پیغمبران ایشان و اینکه
محمد فرمود بیا بر او کتابی که محو نمیکند و نمیرود نشان آنرا هیچ فریاد کننده غلو کننده تقوی کننده تباه کننده و در
اندیشی یا هیچ آبی که میخواند آنقرآن را او اوست او بر سایر احوالشان هندی یعنی رهنمائی و راه راست نمود

و در شرفی است از خلالت و کماهی للثقیلین برای آنانکه می پریشانند آن مملکت با وجای بلای و زلزله ها را
و می پریشانند و اینجای نفسهایشان را حتی اینکه هرگاه دانستند آنچه را که واجب می باشد بر ایشان
عمل کردن آن عمل کردند بسبب آنچه باعث شود برای آنها خوشنودی پروردگارشان را فرمود حضرت
عسکری که فرمود حضرت صادق علیه السلام پس الف حرفی است از حروف قول تو اتم دلالت دارد بالف
بر قول تو الله را و دلالت دارد بلام آن بر گفتن تو الملك العظيم القاهر الخلق اجمعین را و دلالت دارد
بیم آن بر اینکه اوست المجید المجدوفی کل افعاله و قرار داد خدای عزوجل این قول را حجتی بر پیروان و آن حکایت
اینکه خدای تعالی وقتی که بر آنحضرت موسی بن عمران را پس کسانیکه بعد از او بودند از پیغمبران بسوی نبی پس
نمود و در آن پیغمبران کسی که گفت بر آن بنی اسرائیل آئینها و آن پیماها و سوگندها را برای اینکه ایمان آورند
بکروند البته محمد عیسی را آنکه بر آن گنجه شود و در آن گنجه حجت نماید از آنکه بسوی آئینها میا و کتابی که
بجورف مقطعه است افتلج پاره از سوره های آن بر می کنند و دریافت می نمایند اگر پس میخوانند آنرا و حال
قیام و قعود و شام و صبح و بر هر حالی آسان میفرماید خدا از بر کرد آن حضرت آن را بر آنها و قرین میکند بجهت بر او و وحی
او علی ابن ایطالب را آنکه گیرنده است از آنچه علوم او را که تعلیم فرموده بود او را و آنکه در کوفه اندازنده بود آن
امانتهای او را که پدید بود و قلا و قتر او و در کردن او آنچه آن امانتها را و دلیل و خواهر کننده بود هر که می گامی
معارضه بخلاف کرد محمد را بشمشیر قاطع بر تنده خود و کمران زبان و سر دمانده از سخن و جواب فرمود هر که خصومت و
جدال نمود آنحضرت را و دشمنی و پیکار کرد او را بلیل غلبه کننده و قاهر خود که از او میفرماید بندگان خدا را بر نازل شد
کتاب خدا تا اینکه بکش آنها را بسوی قبول ان کتاب خواه با میل و رغبت باشد یا به بی میلی و کرامت باشند تا
و قتی که برود محمد بسوی رضوان خدای تعالی و مردمی شوند و از وی بر می گردند بسیاری از کسانیکه بود محمد بخیر
بود او را و ظاهر ایمان را و حال خود کرد و دانستند و دیلات ان کتاب خدا را و تغییر دهند و معنیهای آنرا و کند از بند
انمعانی را بر خلاف جهت آنها کارزار کنند آنحضرت را علی بعد از آن از بند بر نازل و قبل ان کتاب خدا تا اینکه میگردان
شیطانی که کراه کننده ایشان بود و در شونده از مردم خوار و دلیل ممنوع مغلوب فرمود اما هم پس وقتی که بر
انگشت خدا آنحضرت را و میوید و آشکارا فرمود او را بکلمه بعد از آن روانه ساخت او را از آنکه بسوی بدینه و ظاهر شک
فرمود او را بآن بدینه پس فرمود استاده بر آنحضرت این کتاب را و قرار داد افتتاح سوره بزرگ آنرا به الم
یعنی الف لام میم و ذلک الکتاب و این ان کتابی است که خبر دادم پیغمبران گذشته خود را اینک میفرمود
فرودستم آنرا بر تو ای محمد که نه شکی نداست پس بحقیق آشکار شد چنانچه خبر داده بودند آنها را بآن پیغمبران
و اینکه محمد نازل میشود بر آنحضرت کتاب مبارکی که محمد میگوید آنرا هیچ فریاد کننده و غلو کننده و تمق کفته بنا کنند

و در اندیشی یا هیچ آتی قرائت نمی کند آنرا آنحضرت و سایر ائمت بر او ایشان پس بیود از حال خود
گروانیدند آنحضرت نیز آن را از جهت آن و تاویل نمودند آنرا بر غیر حجت آن و تعاطی نمودند یعنی فکر گفتند پیوستن
در رسیدن و منتی شدن را بسوی جمیع علم آنچه تحقیق پیچیده و پنهان فرموده آنرا خدا از ایشان از تمام
شدن مدت این ائمت و بیرون مدت ملک آنها پس آمدند بسوی رسول خدا از این یهود و جماعتی پس او
رسول خدا علی بن ابی طالب را پس گفت که بنده و منحن آور آنها اگر آنچه میگوید محقق باشد پس
بتحقیق تعلیم میکنم شما را قدر ملک ائمت او را که آن هفتاد و یک سال است الف ان الم کی هست
و لام آن نسی و میم آن چهل بعد از آن جواب داد علی پس چه می سازید و چه میکنید به آنکس و حال آنکه به
تحقیق فرو فرستاده شده است بر آنحضرت عرض کردند که این یکصد و شصت و یک سال است پس
فرمود علی پس چه می کنید به آنکه تحقیق نازل شده بر آنحضرت عرض کردند این بیشتر است
این دو سست و سی و یک سال است پس فرمود علی چه می کنید به آنکه تحقیق نازل شده است
بر آنحضرت عرض نمودند که این بیشتر است این دو سست و هفتاد و یک سال است پس فرمود علی که یکی
از این افتتاح سور یا برای آن قدر ملک آنها است یا همه آنها برای آن هست پس آنچه شد کلام آنها
پس پاره عرض کردند که برای آن یکی از این مفاتیح سورا است و عرض کردند پاره از آنها بلکه فراهم می آید برای
آن همه آنها و تمام آنها بمقصود سی و چهار سال است بعد از آن بر میگردد و این ملک و پادشاهی بسوی ما
یعنی بسوی یهود پس فرمود علی آیا کتابی از کتابهای خدا سخن گفته باین مقصود تا شناخته شود با مقصود
شما یا راینهای شما ناطق است بآن پس عرض کردند بعضی از ایشان کتاب خدا سخن گفته بآن و عرض کردند
دیگران از آنها بلکه راینهای ما دلالت دارد بر آن پس فرمود علی که بیا و در کتاب نازل شده را از نزد خدا
که سخن گوید با آنچه میگوید پس بچاره و عاجز شدند از آوردن آن یهود آن کتاب را و فرمود برای آن میگردان
که دلالت نمایند را بر راستی و صواب این رای و اعتقاد پس عرض کردند رستی راینهای ما دلیل اینکه
آن حساب جمل است پس فرمود علی که چگونه دلالت دارد این حساب جمل بر آنچه میگوید و حال آنکه نیت
در این حروف و آنچه تازه از پیش خود اختیار کردید بدون بیانی آیا اندیشه و اعتقاد کرده اید که اگر گفته شود
برای شما اینکه این حروف نیست دلالت دارند بر این مدت برای ملک ائمت محمد و لکن این حروف
دلالت دارند است بر اینکه نزد هر یک از شما دینی است بشماره این حساب جمل از دراهم و دنانیر و طلا
دارنده است بر اینکه برای علی نزد هر یک از شما و احمی است که شماره آنچه برای او است مانند این حساب است
یا دلالت دارند است بر اینکه هر یک از شما تحقیق لعنت شده است بشماره و عدد این حساب عرض کردند

یا ابا الحسن نیست چیزی از آنچه ذکر فرمودی آن را منصوص علیه در آلم و المص و المروا الم بعد از آن علی فرمود که
نیست چیزی از آنچه ذکر نمودید شما آنرا منصوص علیه در آلم و المص و المروا الم پس اگر باطل شد گفتا بر سبب
آنچه گفتند باطل می کرد و گفتا بر سبب آنچه گفتیم بعد از آن عرض کرد خلیف آنها سخن آورشان نشاد
و فرخاک بشو یا علی اگر عاجز و ناتوان شدیم از برپا داشتن حجی بر اثبات دعوی خودمان پس کدام حجه است
برایت در اثبات دعویت بجز اینکه قرار دهی ناتوانی و عجز ما را حجه خود پس در این هنگام نه برای ما است حجی در
آنچه میگوئیم و نه برای شما است حجی در آنچه میفرماید فرمود علی نیست برابری میان ما و شما بدرستی که برای ما
حجی است که آن معجزه با هر غالب روشن است پس نافرمود شتران یهود را که ای شتران شهادت
و گواهی دهید برای محمد و برای وصی او پس فریاد کردند آن شتران راست کوئی راست کوئی ای وصی محمد
و دروغ گویند این جماعت یهود پس فرمود علی که این جماعت شتران بهترند از یهودیان ای لباس جاهدان
یهود گواهی دهید برای محمد و برای وصی او پس بسخن درآمدند جاهای ایشان باینکه راست کوئی راست
کوئی یا علی گویید پیغمبر اینک محمد رسول خدا است بطور راستی و درستی و اینک یا علی وصی او هستی بطور راستی
و درستی ثابت فرمود محمد قدسی را در مکرمت و بزرگواری جز اینکه کام زدی و بیامی خستی موضع قدم آن بزرگوار
را بمانند مکرمت و بزرگواری او پس شما و برادرید از شریف نورهای خدایتعالی و شما در همه فضیلتها و دشواریها
اینکه شان این است که نیست پیغمبری بعد از محمد پس نزد این معجزه خوار و رسوا شدند یهودیان و ایمان
آوردند بعضی نکرند کان از ایشان بر رسول خدام و زیادت شد شقاوت بر یهود و بعضی نکرند کان دیگر پس این
است آنچه فرمود خدای تعالی لا ریب فیہ یعنی نیست شک در آن بدرستی که آن بچنانست که فرمود محمد و وصی
محمد از فرمایش محمد از فرمایش پروردگار عالیشان پس فرمود تعالی هدی یعنی این کتاب بیان و شفای است
برای پربر کاران از شیعه محمد و علی که پربر گردند انواع کفر و ترک نمودند آنها را و پربر گردند انواع کتاب و مملکت
پس دست بداشتند از آنها و اگر داشتند آنها را و پربر گردند انواع کفر و ترک نمودند آنها را و پربر گردند انواع کتاب و مملکت
بندکان او را که اوصیاء بعد از محمد بودند پس پوشیدند آنها را و پربر گردند پوشش اندن العلوم از اهل آنها آن
که مستحقند آنها را و در ایشان پراکنده نمودند علوم را حق که حق جلّ آل الدین یؤمنون بالغیب فرمود
حضرت امام حسن عسکری پس نشان داد و وصف فرمود آنجا این جماعت پربر کاران آنانکه این کتاب
هدی است برای آنها پس فرمود آل الدین یؤمنون بالغیب یعنی آنانکه ایمان میآورند با آنچه پنهان و ناپدید و
غائب شده از شنیدن و دیدن و بوییدن و چشیدن و سودنهای ایشان از آن حادتها باینکه لازم شد
آنها را ایمان و گرویدن با آنها مثل بعث و زنده شدن و نشو و زنده کردن و حساب و شمردن حسنها و بدعتها

و جنت و نوار و توحید خدای تعالی و سایر چیزها که شناخته نمی شود بشانده جز این نیست که شناخته می شود بدلائلی
که تحقیق برپا داشته آنها را خدای عز و جل مانند آدم و حوا و ادیس و نوح و ابراهیم و همه پیغمبران آنانکه لازم
میباشد ایشانرا ایمان و گردیدن بجهت های خدای تعالی و اگر چه شایده نگرفته اند آنها را ایمان می آورند بعبودیت
ایشان از آناعت یعنی روز قیامت ترسانند و این حکایت اینکه سلمان فارسی ره گذشت مکرری از
یهود پس خواستند او را اینکه بنشیند بسوی آنها و خبر بدایشان را با آنچه شنیده از محمد و در آنروز خود پس نشست
بسوی ایشان بجهت سخت آرزو مند شدن او بر اسلام آنها پس گفت شنیدم محمد را می فرمود بدستی
که خدای عز و جل میفرماید ای بنده کان من آیا نیست کسی که برای او بسوی شما است نیاز با خواسته های حاجت
بزرگ که جو اندوی و همت نمی کنید و خوب نیکو دید بان خواسته ها مگر اینکه بر آنچه اندو و دار و بر شما دوست
بر خلق بسوی شما کامل می کشید و می پردازید آن حاجت های او را و می رسانید او را با آن خواسته ها بجهت کرامت و
بزرگواری که برای شفیع او است آگاه باشید پس بدانید اینکه گرامت بر خلق بر من و فاضل تر آنها نزد من
محمد است و بر او و علی است و کسانی که بعد از او آیند از ائمه آنانکه ایشانند و سیکه های بسوی من آگاه باشید پس باید
بخواند هر که اندو بکین و غمناک کرد و او را حاجتی یا اندو بنهنگان شد بسبب حاجتی که میخواهد او را و او نفع و
سود و آن حاجت را یار پیدا و او را بلای بزرگ بسیار سختی که او را و او میخواهد دفع شدن و بر گردیدن ضرر
و زیان آن بلا را بجهت و آل افضلان و طبیبان طاهران او و کامل می کرد انعم می پردازم آنجا خبر برای او و
میرسانم او را با آن حاجت نیکو تر و بهتر از آنچه کامل می کند و می پردازد و آن حاجت و نیاز را آنکه شفیع و خواست
کننده بود و بسوی غیر تر همه خلق بر او گفتند این یهودان برای سلمان ره و حال آنکه استن و ویش خند
میکروند با آنجناب یا اباعبدالله پس چیست اندیشه و در خاطر تو که پی اندیشه سخن نیکوئی و اختیار نیکوئی بر خدا
و متوسل نشوی با بجهت و آل او اینکه ترار و بد آن خدا تو را غنی و می نیاز تر از اهل مدینه پس جواب گفت سلمان
تحقیق خوانده ام خدای عز و جل را خواست نموده ام و او را آنچه را که آن اجل و افضل و انفع است از مالک شدن
دنیا تمامی آن خواست نمودم آنرا را بسبب این بزرگواران صلوات الله علیهم اینکه بخشه بر ایم زبانی را
بجهت حمد کردن او و شناختن او یا دکننده و جو کننده و بخشه بر ایم دلی را بجهت نعمت های او و شکر گذار و ثناء
جلیل بجا آورنده و بر همه بلا های بزرگ بسیار سختی که رسیده است برای من صبر و شکیبائی کنند و آنچه ای
عز و جل تحقیق اجابت فرمود و بسوی مسلت و خواستم از این زبان و اگر و جان شاکر صابر و حال آنکه این
افضل است از مالک شدن این دنیا بخدا و این را آنچه برگردا و برآمده از نیکوئیها و خیرات آن صد هزاره
و فعه فرمود پس پیش آمدند و شیخ و سحر می نمودند و میگفتند هر آینه تحقیق او انعمودی مرتبه بسیار بزرگی را نیاز و

حاجت داریم اینکه امتحان نمایم رستی کفار ترا از دروغ بودن کفارت و راه این مرتبه بزرگ واکاه باش
 که ما در این هنگام ایستاده و برپا شویم ایم بسویت باتا زیا نهایی خود پس زننده ایم تو را با نهایی پس بخواه
 پروردگار خود را اینکه باز دارد و دستهای ما را از تو پس قرار داد و سلمان که عرض میکرد اللهم اجعلني على البلاء يا صابرا
 و پیش آمدند که میروند انجناب را تا اینکه مانده خسته شدند و بسته آمدند و می سلمان ره قرون نیکو و بر کفار
 خود اللهم اجعلني على البلاء يا صابرا چیزی را پس وقتی که و اما مانده نشسته خسته شدند عرض کردند
 برای او ای سلمان بگو که نه می شناسی که روحی ثابت ماند و مقرر خود یا مثل این خدا بیکه وارد بر تو شد پس چیست
 اندیشه تو که سوال نمی کنی و نمی خواهی پروردگار خود را اینکه باز دارد و شمارا از تو فرمود و بجهت اینکه خواهی من
 این کفایت شتر شمارا از پروردگار خود خلاف صبر است بلکه کردن نهاده ام برای مهلت دادن خدای تعالی برای
 شما و سوال کرده ام او را صبر را پس و قتی که آسایش یافتند برخواستند بعد از آن بسوی انجناب باتا زیا نهایی
 پس عرض کردند که همیشه میزنیم ترا باتا زیا نهایی تا اینکه بیرون رود جان تو یا اینکه کافر شوی بجهت پس فرمودیم
 که بگویم این کار را بجهت آنکه خدا تحقیق فرستاد بر محمد آلهین یؤمنون بالغیب را و بد رستی که بگردن گرفتن
 و پاس داری کردن من دشوار و پیاوستهای شمارا بجهت آنکه در آیم در جمل آنها که مدح فرموده آنها را خدا بسبب
 این آسان است بر من و اندک پیش آمدند که میروند انجناب را باتا زیا نهایی خود تا خسته شدند پس نشستند
 و گفتند ای سلمان اگر بود برایت پروردگار ت قدری بجهت گردیدن تو بجهت هر آینه پاسخ و جواب میداد و بجا
 میفرمود و عای ترا و باز میداشت ما را از تو جواب گفت سلمان که چه بسیار است اجل و نادانی شما چگونه می
 باشد انچه جواب دهند و استجاب کنند دعاه من هرگاه بجا آوردم من خلاف آنچه خواسته ام از او و ح
 آنکه من اراده و خواهش کرده ام از او صبر کرد و نر ایستجاب فرموده برای من و صابر ساخته مرا و خواهش
 نکرده ام او را باز داشتن شمارا از خود پس منع فرمود باشد مرا تا اینکه باشد صد دعاه من چنانچه می پندارید پس
 برخاستند بسوی او و گرت سوم باتا زیا نهایی خود پس پیش آمدند که میروند انجناب را و سلمان فزون نمی نمود
 بر کفار خود اللهم اصبرني على البلاء يا في حب صفتيك و خليلك محمد و چون عرض کردند برایش که
 ای سلمان رحمت تو آیا نیست محمد که تحقیق فراخ و آسان کرده برایت اینکه بگوئی کفر با و را با آنچه اعتقاد دارد
 دل داری صد آنرا بجهت تقیه و ترس از دشمنانت پس چیست برای تو که نیکوئی آنچه را که خستیا می کنند بر تو به
 جت تقیه جواب فرمود و سلمان ره بدرستی که خدا تحقیق فرستاد و آسان فرموده برای من در این تقیه نمودن خلاف
 مقصود گفتن را و واجب فرموده آنرا بر من بلکه اذن و اجازه داده برای من اینکه ندیم شمارا آنچه که میخواهید بگردن
 گیرم ستمهای شمارا و قرار داده خدا آنرا افضل و دمنزلت و بد رستیکه من اختیار نمی کنم غیر از آنرا پس برخاستند

یهودان بسوی انتخاب با تازیانهای خود زودند و از زون بسیاری در وان کردند و خونهای بدن او را و گفتند
برایش و حال اینکه آنها را شیخ کشته بودند و او را که سئوال نمیکنی خدا را بازداشتن ما را از خود و آشکارا
نمانی برای ما آنچه را که اراده داریم از تو بجهت اینکه با زیستیم سبب آن از تو پس دعا کن بر ما بملک شدن اگر
بوده باشی از راست کویان در دعوی خود بدستی که خدا با تو نمیکرد و اندو عای تو را بسبب محمد و آل با کان کثرت
کان او پس فرمود سلمان اینکه بدرستی که من بر اینم که هست و ناخوش دارم اینکه خدا را بخوانم بملکت شما
بجهتیم اینکه باشد در میان شما کسی که تحقیق دانسته خدا اینکه او زود ایمان می آورد بعد از این پس میباشند تحقیق
که خواهش کرده ام از خدا بریده شدن و جدا شدن او را از ایمان پس گفتند بکوی خدا بملک کردن هر که
که در علم معلوم تو است اینکه او باقی می ماند تا دم مردن بر کفر و مشرک بجهت اینکه تو می یابی و نمی بینی بسبب این
دعا آنچه را که ترسیدی آنرا فرمود امام که بعد از این گفتگو با کشایش شورش دیوار انخانه که انتخاب در
آن دیوار بود با انقوم و مشاهد کرد رسول خدا را و او می فرمود ای سلمان نفرین کن بر ایشان بملک شدن
پس نیست در آنها احدی اینکه هدایت یابد چنانچه نفرین کرد نوح بر قوم خود وقتی که شناخت اینکه کفر
ایمان نمی آوردند از قوم او جز آنکه تحقیق ایمان آورده اند بعد از رؤیت رسول خدا فرمود چگونه میخواهید نفرین کنیم
شما بملکت پس عرض کردند بخوان خدا را اینکه بگرداند تازیانه هر یک از ما را یک افعی که کثرت و از کثرت
خود را پس بکشد کنایه های استخوانهای سایر بدن آنها یک را پس خواند خدا را باین خواهش و آیین میگفت
اتخضرت اندعاه را پس نبود تازیانه از تازیانهای آنها مگر اینکه گردانید خدای تعالی آنرا بر آنها افعی که
برای آن دو سر بود که فرا می گرفت بسری سر او را و بر و یک دست راست او را که بود در آید دست تازیانه
وی پس کداخته و کوفته و بلغور نمودند آنها را و پوست و نرم کردند آنها را و یکدند کنایه های استخوانهای آنها
را پوست و نرم نمودند استخوانهای آنها را و فرو خوردند آنها و فرو بردند آنها را پس فرمود رسول خدا و
حال آنکه اتخضرت در مجلس خود بود ای کرده مؤمنان بدرستی که خدای تعالی نصرت و یاری فرمود
بر او شما سلمان را در این ساعت بر بیت نفر از طایفه یهودان و منافقان گردانیده شد تازیانهای
ایشان افعیها نمیکند کداخته و کوفته و بلغور نمودند آنها را و پوست و نرم کردند آنها را و یکدند کنایه های
استخوانهای آنها را و پوست و نرم نمودند استخوانهای آنها را و فرو بردند بر روی آنها را پس برخیزید با
ما که نظر کنیم بسوی این افاعمی که بر اینجسته و زنده شده اند برای نصرت سلمان پس برخواست رسول خدا
و اصحاب او بسوی انخانه و تحقیق فراموش شده بودند بسوی انخانه همسایه های انخانه از یهودان و منافقان
وقتی که شنیدند فریاد و غوغا کردن انگروه را بسبب فرو بردن آن افعیها بر ایشان را پس انگاه انجی

ترسناک شدند از آنها و پرکنده شدند از نزدیکی آنها پس قسمتی که آمد رسول خدا پیرون آمدند به آنها
بسوی آنحضرت تا شام رخ و راه گذر مدینه که بر در آن خانه بود و بود آنکه چه بسیار تنگ پس فراخ و وسیع گویند
آنرا خدای تعالی و قرار داد آنرا و برابر آن که چه اول پس صد و نوا کردند آن افیضا السلام علیک
یا محمد یا سید الاولین و الاخرین السلام علیک یا علی یا سیدنا و صبیحین السلام علی ذیبتک
الطیبین الظاهرین الذین جعلوا علی الخلق قوامین گاه باشد که مائز یا نهایی این جماعت منافعیم
آنرا که کرد انیدار خدای تعالی افیضا بسبب دعا این مؤمن که سلمان است پس فرمود رسول خدا
حد و پاس برای آنحضرتی است که قرار داد آنست من کسی را که مانند و بشیبه بیاید دعا خود نزد گفت
و باز ایستادن او و انبساط او نوح به پیغمبر خود را پس صد و نوا کردند آن افیضا که ای رسول خدا تحقیق سخت شد
غیظ و غضب باین گروه ناسپاسان احکام و فرامین تو و فرمانهای وحی تو بر جای زور و زده است
در ممالک پروردگار جهانیان و ما خواستیم از تو اینکه شوال کنی خدای تعالی را را اینکه قرار دهد ما را
از افیضای بهشتی که باشیم در آنجهت برای آنکه در شکنجه کننده گان چنانکه بودیم در این دنیا ما را از دوزخ و فرو
برنده گان پس فرمود رسول خدا تحقیق اجابت نمودم شما را بسوی این کار پس لحق شوید بطبقه اسفل
از جهنم بعد از اینکه بنید از پند آنچه را که در شکمهای شماست از پاره ها و اجزاء اندامهای نجاتده ناسپاسان بر ما
اینکه باشند این فی شدن آنها تا مگر برای خواری و سوا فی آنها و باقی تر برای عار و تنگی بر آنها
بر گاه باشند و وسط ایشان دفن کرده شده شکفت نمایند بایشان آنرا که مؤمنند که گذرند بقبرهای
ایشان می گویند این جماعت ندیده مان خوار و رسوا شده گان بدعا و دوست محمد سلمان که بسیار
تیکو و خیر از مؤمنان است پس انداختند آن افیضا آنچه را که در شکمهای آنها بود از پاره های بدنهای آنها پس
آمدند خویشان و نزدیکان آنها پس دفن کردند آنها را و شرف اسلام شرف شد بسیاری از کافران
و خالص گردیدند بسیاری از منافقان و زیادت شد شقاوت و بدبختی بسیاری از آن کافران منافقان
پس گفتند این سحریت آشکار بعد از آن روی آورد رسول خدا بر سلمان رده و فرمود ای ابو عبد الله تو
از برگزیده گان برادران مؤمنان ما و از محبوبان دلهای طاکمه مهربان خدا بدستیکه تو در ملکوت آسمانها و
جایها و کرسی و عرش و آنچه فرود و پائین او است تا زمین چوید اتری و فضیلت آنها از قباب طلوع گفتند
در روزی که نه ابری بان و نه کردی و نه بخاری است در آنجا نب از افاضل آنرا که درج کرده شده اند بقول
او تعالی الذین یؤمنون بالغیب قولهم عز وجل و یؤمنون الصلوة فرمود امام حسن
عسکری پس نشان داد آن بریز کار آنرا بعد از آن و صف فرمودن آنها باینکه هایت برای آنهاست ایما

بنیاب هم می آورند پس فرمود و یَقِیْهُنَّ الصَّلَاةَ یعنی و برپایند از ندان پرستگار آن نماز را به تمام
کامل گردانیدن رکوع آن و سجود آن و نکاح هاری و قتهای آن و حفظ مانعهای آن از دخول بیکی که
و نکاح داشتن آن از آنچه فاسد و نابود کند آنرا و بشکند آنرا پس فرمود امام که خبر داد مرا پدرم
بدین نحو اینکه رسول خدا بود از خوبان اصحاب او ابوذر غفاری ره پس آمد آنحضرت از روزی پس عرض
نمود یا رسول الله بدرستی که برای من کوسفدانی است باندازه شصت کوسفد خوش ندارم اینکه
بصحراروم و اینها جدا کردم و دور شوم از حضرت تو و خدمت تو و خوش ندارم اینکه پیرم و واکذا
آن کوسفدان را بسوی شبانی پس شتم کند آنها را و یابد گرداند چسپرانیدن آنها را پس چه کار
کنم پس فرمود رسول خدا بصحراروم در آنها پس بصحرارفت در آن کوسفدان پس وقتی که بود در روز
بنفتم آن بسوی رسول خدا پس فرمود رسول خدا ای اباذر جواب عرض کرد لیسک یا رسول الله
فرمود چه کار کردی کوسفدانت را پس عرض کرد یا رسول خدا بدرستی که برای آنها قصه عجیبی است
فرمود که چیست آن قصه عرض کرد ای رسول خدا در میان اینکه من در نماز بودم در آن هنگام دیدن
کردم که کوسفدانم پس عرض کردم یا ذی صلوٰتی یا ذی غنّی پس اختیار کردم و برگزیدم نماز را بر
کوسفدانم پس یا ذی و دشمنان بدل من که ای اباذر کجائی تو اگر دیدند که کس را کوسفدانت
حال آنکه تو نماز میخوانی پس هلاک می سازند همه آنها را و باقی نمی ماند برایت در این دنیا چیزی که گذرانده بود
تو در روز قیامت بآن پس گفتم باقی می ماند برایم تو حید خدای تعالی و ایمان بمحمد رسول خدا و دوست داشتن
برادر او سید همه خلق بعد از او علی ابن ابیطالب و مولای او دیان بنهایان پاکان طاهران از اولاد
او دشمن داشتن دشمنان ایشان و هر چه فوت شود از این دنیا بعد از این آسان است و رو آوردم
بر نماز خود پس آمد کرکی و گرفت بره را و برد آنرا و من میدیدم آنرا تا نگاه روی آورد بر آن کرک شیری پس ماه
نمود آنرا و نصف و ربانید آن بره را و باز کرد و ایند او را بسوی آنکه پس صد از دای اباذر اقبال کن بر نماز
خود بخت اینکه خدای تعالی تحقیق واکذا شتم مرا بکوسفدان تو و سپرده آنها را بمن تا اینکه نماز گذاری
پس روی آوردم بر نماز خود و تحقیق فرا گرفت مرا از تعجب آنچه که نمیدانم آنرا بجز خدای تعالی تا اینکه فارغ
شدم از آن نماز پس آمد مرا آن شیر و گفت برای من بگذر بسوی محمد پس خبر ده او را اینکه خدایتعالی تحقیق
کر امی داشت یا و ترا آنکه نگاهدارنده است مشرعت ترا واکذا در خدا شیر مرا بکوسفدان او که نگاهداری
نماید آنها را پس بشکفت و عجب در آمدن کسانیکه بودند اطراف رسول خدا پس فرمود رسول خدا است
کوفی ای اباذر و بر آینه تحقیق تصدیق داریم باین گفتار تو من و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله

طیلم اجمعین پس گفتند منافقان این بمواطاة بین محمد و انبی ذراست اراده دارد اینکه بفریب ما را بیا
خود و اتفاق کردند از آنها بیت مرد و گفتند میرویم بسوی کوسفندان او پس نگاه میکنیم بسوی آنها و نگاه می کنیم
بسوی اباذر هرگاه نماز کند اید که آیا می آید شیر و نگاهداری می کند کوسفندان ویرا پس هر دو را روشن
کنیم بسبب این دروغ وی را پس رفتند و نظر کردند و انگاه ابو ذراست او را میگذارد و آن شیر و و نیز
اطراف کوسفندان او میچرخند آنها را و باز میگردانند بسوی آن کله آنچه برانگنده افتاده از آن کله از آن
کوسفندان تا وقتی که فارغ شد از نمازش صد از او را آن شیر که بیک کله کوسفندان را تسلیم کرده شد
تمام شماره سالم دست یافتگان پس پرون آمد که صد از او منافقان را آن شیر که امی معاشیر نهان
انکار نمودید برای دوست محمد و علی و آل طیبین آمد و بزرگوار برای آنکه متوسل است بسوی خداست
سبب آن بزرگواران اینکه ستم فرماید پروردگار من برای نگاهداری کوسفندان و قسم بآنکه بزرگوار
فرمود محمد و آل پاکان او را که هر آینه تحقیق قرار داده مرا خدا بفرمان و دستهای انی در باندازه که اگر بفرماید
شکار کردن شما و هلاک نمودن شما هر آینه هلاک می نمودم البته شمار او الذی لا یخلف یا عظم مینه
که اگر بخواند خدا را بحمد و آل پاکان او اینکه بگرداند و باریا بار او غن زریق و روغن بان و بگرداند گوهرها را
شک و غیره و کافور و بگرداند شاخهای درختانرا شاخ ز مرد و بزرگوار آینه باز نمیدارد و مانع نشود او را
خدا این دعاء را پس زمانیکه آمد آبا ذریه رسول خدا فرمود برای او رسول خدا امی آبا ذریه رسولی که تو نیکو بجا
آوروی فرمانبرداری خدا را پس ستم فرمود خدا برایت آنکه فرمان برد ترا و باز داشتن کرکان بیاد
گرد از تو پس قوی از فاضل آنرا که مدح فرموده آنها را خدای عزوجل باینکه آنها برپایند از نماز را فاضل
عزوجل از آنها در حقانهم ینفقون فرمود حضرت امام حسن عسکری یعنی از آنچه روزی گردیم ایشان را از مالها و
قوتها در اندامها و قدر و منزلت و بزرگی و دولتمندی و سراج دستی نفقه میکنند و میرسانند از آن مالها و
را و بخشش می نمایند بصدقه ها و بگردون مینهند هر ستمی را و میرسانند حقوق لازم را مانند نفقه در جهات و خواه
باشد خواه مستحب باشد و مانند سایر نفقات واجب بر خویشاوندان و صاحبان رحمهای بسیار نزدیک
و پدران و مادران و مثل نفقات ستم بر کسانیکه واجب نبود بر آنها نفقه از باقی نزدیکان و مثل نفقه
و معروف بقضا کردن و بر آوردن حاجتی و قرض دادن و گرفتن بدستهای مردان و زنان ناتوان
و میرسانند آن پرستکاران از توانائیهای اندامها یا ریهها را مثل مردیکه از پیش می کشد یا عینائی را یا می
رباندا و از مملکتی یا یاری شناید مسافری یا غیر مسافری را برابر گردون کالا و متاعی را برابرایی که
بتحقیق بر زمین افتاده از آن یا مثل دفع نمودن از مظلومی که قصد نموده او را استعماری بزدن یا باو بیت

نمودن و میرساندن بر هر کاران همه چهار از قدرت و قوت و جاه باینکه دفع میکند بسبب آنچه
از عرض و ناموس آنکه ستم کرده شود بسبب غیبت کردن مردم در آن ناموس یا طلب میکنند
حاجتی را بواسطه فقر نشان برای کسی که تحقیق ناتوان گردیده از آن حاجت بازداشته آنچه پس همه اینها
اتفاق است از آنچه روزی داده او را خدا نمرود امام علیه السلام آنرا که پس تحقیق فرمود و رسول خدا
هر که برساند زکوة را بسوی مستحق آن و واجب داند و بجا آورد نماز را بر حدود آن و لمحتی کند یا ترک زکوة و
صلوة از موبقات آنچه باطل کند آنرا در اعیان و در روز قیامت که غبطه میخورد و در شک میبرد و او را هر که
در آن تصرفات است تا اینکه بلند کند او را نسیم بهشت بسوی بالاتر غرضهای خود و علای خود بخود
کسی که دوست میداشت او را از محروم و آل پاکان پاکیزه کان او هر که زرقی و بخل کند زکوة خود و
او کند نماز خود را پس نماز او جیس کرده شده است در فرود و پائین ترک آسمان تا اینکه بیاید خبر گو
پس اگر رسانید آن زکوة را قرار داده میشود مانند نیکو تر بسیاران تند رفتار از برای نماز او پس سواری
شود آنرا تا ساق عرش پس می فرماید خدای عزوجل بر او بسوی بهشت و بر انگیزان اسب خود را و در آن
بهشت تا روز قیامت پس آنچه بیایان رسید بسوی آن برانگیختن تو و دووانیدن تو اسب خود را
پس آن مکان همه آن با سایر آنچه مسکنی آنرا برای فرستنده تو است و برمی آنچیز و میدوید و مانند اسب
خود را و در آن بهشت بنا بر اینکه هر یک دووانید و بقدر رفتن یکسال است در آن اندازه و هم در آن
چشم او از روز و تا روز قیامت تا اینکه بیایان میرسد بان روز قیامت تا جائیکه بخوابد خدای تعالی پس
پیشاید همه اینها برای آن نماز گذارد و مانند آن از طرف دست راست او و دست چپ او و پیش روی
او و عقب سر او و بالا سر او و زیر پای او و اگر بخل و زرقی کند بدادن زکوة خود و رساند آنرا امر کرده شود
نماز پس باز میگرد و بسوی آن نماز گذارد و پیچیده میشود چنانچه پیچیده میشود جامه کنه و بر کردید میشود
پاره از آن پاره مانند جامه کنه پس زده می شود بان پارها روی او و گفته می شود ای بنده خدا چه بجای
آوردی باین نماز و آن زکوة فرمود امام که بعد از آن عرض نمودند اصحاب رسول خدا برای او
که چه بسیار بدست حال این نماز گذارتم بخدا فرمود رسول خدا که آیا خبر ندیم البته شمارا بکسی که او
به حال تراست از این تارک الزکوة عرض نمودند بلی ای رسول خدا فرمود و دیگر حاضر شود چنان
را و راه خدای تعالی پس کشته شود در حالتی که روی بجنبک آورنده باشد نه پشت بجنبک کنند
و حورالعین منتظر و چشم براه اند بسوی او و عازمان جنان منتظر و چشم بر اند بسوی او روشن روح او
بر آنها و ملائکهای آسمان و ملائکهای زمین انتظار می کشند فرود آمدن حورالعین را بسوی او و حال

آنکه ملائکه و خازنان بهشت وارد نمی شوند بر او پس بنمایند او را پس میگویند ملائکه زمین که اطراف
آن مقبولند که نظر کنید بسوی این مقبول که چه اندیش کرده اند و در آن که فرد نمی آیند بسوی او چه
اندیشه نموده اند خازنان جهان که وارد میشوند بر او پس ندانند و میشوند از بالای آسمان به قسم که ای ملائکه
نگاه کنید بسوی افعای آسمان پایین تر آن پس نگاه می کنند پس نگاه توحید آن بنده و ایمان او بر سر
خدا و نماز او و زکوة او و صدقه او و کارهای نیک او همه آنها مجموع شدند تا بن تر آسمان و تحقیق پوشید
اند افعای آسمان را همه آنها را مانند قافله بسیار بزرگی که تحقیق پر نموده آنچه که میان دو در تر شرفها و
مغربها و محل وزیدن باد و بادهای شمال و جنوب است ندانند ملائکه آن کارها آنکه حالند مر آن اعمال
که وارد شوندند اند با آنها که چیست حال ملائکه کشوده میشود برای ما و برای آسمان بجهت اینکه در اویم بسوی
آن عملهای این شهید را پس امر میفرماید خدای عز و جل بکشایش در برای آسمان پس کشوده میشود
پس ندانند و میشوند آنجا که ملائکه که در آید ازین آسمان را اگر توانائی دارد پس برینند اند آنجا را با
بالمایشان و توانائی ندانند بر بلند شدن بسبب این اعمال پس عرض می کنند ای پروردگار ما قدر
و توانائی ندانیم بر بلند شدن بسبب این اعمال پس ندانند ایشان را ندانوی پروردگار ما عز و جل ای
ملائکه نیستند حال آن این اعمال سنگین آنکه بالا برند و انداخته را بدرستی که بردارنده کان این
اعمال که بالا برنده اند آنها را مرکبهای تند رفتار آنها است آنکه بلند می کنند آن اعمال را تا نزدیک
عرش پس قرار میدهند آنها را در درجای بهشت پس عرض میکنند ملائکه که ای پروردگار ما چیست مرکبها
تند رفتار آنها پس میفرماید خدای عز و جل که چیست آنچه حمل کردید از نزد آن پس عرض میکنند توحید و
برای تو و ایمان او و پیغمبر تو است پس میفرماید خدای عز و جل پس مرکبهای را هوای تند رفتار آنها است
و دوستی علی بر او پیغمبر من و دوستی ائمه طاهرين است پس اگر آورده شده است آنرا کتب ولایت
پس آنها حمل کنند و بلند کنند و گذارند مر آن اعمال در بهشت پس نظری کنند پس در آن هنگام
آنند و آنچه برای او است از این چیز بانیست برای او و دوستی علی ابن ابیطالب و پاکان از آل او
و دشمنی دشمنان آن بزرگواران پس میفرماید خدای عز و جل برای ملائکه اینک بودید و ازنده کان
آن اعمال دور شوید این اعمال را و ملحق شوید مرکبهای خود را از ملکوت من بجهت اینکه سیادت آنها را کسی که
آن سر او تر است محل آنها و گذاردن آنها در موضع استحقاق آنها پس ملحق میشوند آن ملائکه مرکبهای
خود که قرار داده شده بود برای آنها پس ندانم می کنند منادی پروردگار ما عز و جل ای زینبیا و جاکران
برسید این اعمال را و از بالا بر پیاورید آنها را بسوی وسط جهنم بجهت اینکه صاحب آنها قرار نداده برای

انها را که بای تند رفتاری از دوستی علی و حبیبین از آل انور پس ندای کنند آنها را که بگویند خدا
غرض جل آن علمای سخین را بارهای کران و کنا بان و بلاها بر فرستنده و بجا آورنده آنها وقتی که مخالفت
کردند آن اعمال را که بای تند رفتاری از دوستی امیر مؤمنان و ندای کنند ملائکه بسوی مخالفت
گشته شده برای علی و موالات او برای دشمنان آنحضرت پس مسلط میسر ماید مخالفت او و علی را و حال
آنکه آن مخالفت در صورت ما برتری است بر آن علما و حال آنکه آن علما مانند غر ابعها و غرقس اند پس
پسرون می آید از دهنهای آن ما رسایه شغل آتشی که میسوزاند آن علمای مملکه را و باقی نیماند برای او
علی جز آنکه از بالا بر می آید و باقی نیماند بر ضرر دوستی او و دشمنان علی و انکار او و ولایت آن بزرگوار را
پس ثابت میگردد آن مقتولان آن دوستی دشمنان علی در جهنم پس در این هنگام او تحقیق از بالا بر
آمد علمای او و بزرگ شد کنا بان او و بارهای کران او پس آمد بد حال تراست از منع کنند آن
زکو تیکه جبط میکند نماز را فرمود پس گفته شد برای رسول خدام پس چه کس مستحق میباشد این زکو
را فرمود آنانکه مستضعفان از شیعه محمد و آل او آنانکه قوت و توانائی نگرفته بینائی و عقیده های دل آنها
پس اما هر که قوت گرفته عقیده دل او و نیکی گشته بدوستی و ولایت برای دوستان آنحضرت و نیز
و براتنه از دشمنان او و معرفت و شناسائی او پس آن شخص برادر شاست در این دین نزدیکتر است
بخویشی شما از پدران و مادران که مخالفانند پس ندیدید او را ز کوفی و نه صدقه بجهت اینکه دوستان و پیرو
ما را ما هستند و همه ما مانند یکدیگر حرام میباشد بر جماعت ما زکو و صدقه و لکن آنچه میدیدید آنرا
بر او را خود که قبول بصیرت و عقیدت دل کنند و اند صله و نیکی و فراخی و احسان است و بلند
و اند مرتبه آنها را از زکو و صدقه ما و و و کنید آنها را از اینکه بریزید بر آنها چرکها و خارشهای خود تا آنرا
آیا دوست میدارد یکی از شما اینکه بشوید چرک تن خود را پس بریزد آنرا بر روی برادر مؤمن خود بدستی
که چرک کنا بان عظیمتر است از چرک تن و بدن پس باید چرک نسا زید با آنها برادران مؤمنان خود را
و قصد و آهنگ نکنید نیز بصدقه های خود و زکو خود آنان را که مخالفند معاندند مرآل محمد را آنانکه دوست
دارند و دشمنان ایشان را پس بدستی که آنکه تصدق دهند است بر دشمنان ما میباشد مانند آنکه
فردی کننده در حرم پروردگار ما و غرض و حرم من عرض کرده شد یا رسول الله پس آنانکه مستضعفان را آنکه
مخالفند و مانند ایشان در مخالفت ما صاحب عقیده و بصیرتند و نه ایشان برای ما معاندند فرمود پس
داده شود هر یک از ایشان از درجا آنچه کمتر آدم است و از آن آنچه کمتر از کرده بان است و فرمود رسول
خدام پس بر سر و فی بعد از این و آنچه نگاه دارید بان ناموسهای خود را و نگذارید آنها را از زبانهای

سکهای مردم مثل آشاعی که غیبت کننده اند و ناموسها که باز دارند آنها را پس آن محبوب است
برای شما و صدقه ها و پرسش کرده شد امیر المؤمنین از نفقه در جهاد هرگاه واجب شود یا مستحب کرد پس
فرمود که اما هرگاه واجب شود جهاد پس آن باین است که نباشد بمقابل کافران کسی که نایب شود یا
مسلمانان پس نفقه در این جهاد واجب هر دو همی بمقابل بمقتضای هر دو هم است پس اما مستحب آنچنان
جهادی است که آن قصد و آهنگ آن در جهاد را و حال آنکه تحقق نایب شده از او کسی که نشی
گرفته او را و بی نیاز است آن سابق از او پس هر دو همی بمقابل بمقتضای هر دو هم است که هر چند بهتر است
از دنیا و هر چه در آن است صد هزار کثرت و اما قرض و دادن پس قرض و دادن در همی مانند صدقه و دادن
و در هم است شنیدم آنرا از رسول خدا پس فرمود که آن قرض صدقه بر اغنیاء است و فرمود خیر
امیر المؤمنین از حضرت رسول خدا اینک آنحضرت فرمود هر که از پیش کش دست نایبانی را بقدر
چهل کام بر زمین نرم که نه همی بر اوست و در آن زمین داده میشود بهر کامی قسری در بهشت که به محل سیر کردن هزار
سال است و در هزار سال که بر او میشود بقدر سوزنی از آن قصه ها همه اطراف آنجا و بلند یسای زمین که
طلا باشد پس اگر باشد در آن زمینی که پیش کشیده آن نایب را محل بلاقتی که بگذرانند آن نایب را از
آن ملک می یابد این و شکیر بر او تر از وی حسنت خود در روز قیامت و بهتر از این دنیا صد هزار
کثرت و مایل بیکوی میشود آن تر از و بمقابل سیئات وی همه آنها و نابود و ناچیز و نیست میکند
آن شکیری آن کنا با نرا و ثابت میدار و او را و بالا خانهای جهان و غرهای آن و نیست از مردی که به پند
چهاره و در مانده را در راهی بسبب بار شتری که برای اوست که تحقیق افتاده و حال آنکه او فریاد می
خواست و فریاد می کرده نمی شنید پس فریاد می کند آن مردان در مانده را و بار کنند آن بار را بر شتر او و
راست کنند آن بار را برای او و کمر آنکه میفرماید خدای عز و جل بخنی انداختی جان خود را و بذل نمودی کوشش خود را
و فریاد می برادر خود این نمون هر آینه بخنی می اندازم البته ملائکه را که عده ایشان بیشتر است از خلق انس و
همه آنها و عظیمتر است از حیثیت قوت هر یک از آنها از یکدیگر آسان می باشد بر او و بر داشتن آسمانها و زمینها
بجای آنکه بنا کنند برای تو قصرها و خانهها و بخت اینکه بلند کنند برای تو و در جهاد پس آن آهنگام تو در بهشت مانند
یکی از پادشاهان پایه بلند آن بهشتی و هر که دو رکعت ببرد و از مظلومی که آهنگ کرده شده است بستم
او ضریب در مال او یا تن او و فریاد خدای عز و جل از هر غمی که آهنگ کرده و کارهای او و آتش و سکون
آن اقوال و افعال ملائکهانی را که بشماره هر صوفی از آن خمرها هزار ملائکه است که هر فرشته از آنها آهنگ می
کند آن شیطانها را که می آیند برای بداه کردنیدن او پس چشکافند سر ایشان را بسبب زدن بآن سکهای

سزگنده و درکننده و واجب و لازم می گرداند خدای عزوجل بسبب هر چه ضرری که دور کرده از او بسبب
کتمی یا ردد آن ضرر یکبار داشته از او صد هزار از خادوهای بهشت و مانند آنها از حورالعین با
جمال خوش و خوشبو و نیکو مو خوش چشم و ابرو و رزق الله التمریم و و جمیع انخوانه المؤمنین بجا محمد و آله
الطاهین تداوئه ناز میکند و حوریان مذکوره بر شوهر خود که دلیر میکنند او را با ناز کردن و صورت را بناز یافته
می نمایند که گویا مخالفت می کنند او را و مخالفتی ندارند بلکه روش نیجو و آتش و آتشی و نیکی منطری
و شوخی دارند بر او و می مانند او را و بلند می کنند او را و میگویند او را که اینها بسبب دور کردن تو است از غلانی
خیر او را مال او یا در تن او و هر که حاضر شود مجلس را و حال آنکه تحقیق حاضر شده در آن مجلس کسی که شکا میکند از
ناموس و عرض برادر غایب او یا برادران او و فسخ میا شود و دست دارد و قدرت و منزلت و برتر
او پس بسکت میکرد و انداخته او بر میگرداند بر او و دور میکند از ناموس برادر غایب خود بسبب بسیار و آنچه
که چشم ندارد آنرا می آورد و خدا آنرا که را که مجتمعند نزد بیت المعمور برای حج خودشان و حال آنکه ایشان بعضی
ملائکه آسمانها و ملائکه کرسی و عرشند و ایشان بعضی از ملائکه حجابانند پس بینا میشود و میداند و میباید
از ایشان در حضور حضرت خدای تعالی محض و راجع و شامی کنند او را و حیثاً که الله و قرب ذات که
میکویند او را و سوال می نمایند خدای تعالی را برای او رفعت و جلالت را پس میفرماید خدای تعالی
آگاه باشید که من پس تحقیق واجب گردانیدم برای او بشماره هر یک از شما که مدح کنند ایدم او را مانند
شماره همه شما از وجه با و قصر با و بهشت و بوستانها و درختان و آنچه خواهم از آنچه احاطه نمی کنند بدان
همه مخلوقات و براینه تحقیق داخل در بامداد شد رسول خدا هر روزی و حال آنکه تحقیق پر از مردم شده بود پس
انحصرت بابل آن پس فرمود که ام یک از شما اتفاق کرده ایدم و زان مال خود و حجت طلب کردن
خواستن روی خدای تعالی پس ساکت و خاموش ماندند همه پس عرض کرد علی صلوات الله علیه
که من پیرون آدم و حال آنکه با من دیناری بود او را و ده اشتم اینک بنجرم بآن و نیار کنم یا جوهر و دارد
شده را پس دیدم مقداد این را و هویدا روشن دیدم در روی او اثر کمرنگی را و بنجیدم او را اندنیار
پس فرمود رسول خدا و حجت پس بیا خواستم مرد و یک عرض کرد امیر رسول خدا تحقیق اتفاق نمودم
امروز بیشتر از آنچه اتفاق کرده علی ساختم اسباب نیازمندی مردی و ننی را که داده داشتند برای
و حال آنکه نبود نفقه برای آن دو پس دادم آن دو را و هزار درهم پس ساکت ماند رسول خدا بعد از آن چون
گرداندی رسول خدا پیرا فرمودی برای علی و حجت و نفرمودی برای این شخص و حال آنکه صدقه او
بیشتر است بعد از آن جواب فرمود رسول خدا که آیا ندیده اید پاوشاهی را که هدیه میفرستد خادومی

بسوی او بدیه بکیر پس نیکو میشود و موقع آن هدیه نزد آتیا شاه و بلند میشود منزلت صاحب آتیه و بارگرفته شود
بسوی آتیا و شاه از نزد خادم و یکری هدیه بزرگی پس باز میگرداند آتیه را و بسکت می گرداند و منتظر
آتیه را عرض کرد و بدلی فرمود و چنین است صاحب ویا ورتشما علی داد و دینار برادر حالتی که اطا
کننده بود و مر خدا را در حالتیکه بند کشته اصلاح نماینده بود و درویشی و پریشانی و نیازمندی فقیر مومنی را
و صاحب ویا و دیگر شما و ادانچه را که داد و در حالتی که مثل و مانند و نظیر باشد برای اعلی و بجهت معارضه
کردن و بیگانگی نمودن بود و برادر رسول خدا را داد و داشت بسبب آن عطا بلند شدن بر علی بن ابی طالب
پس بریزد انداخت خدای تعالی عمل او را و گردانید آنکار را و بال و سختی بر او آگاه باشد که اگر صدقه داد و بود
باین مقصد از زمین تا عرش طلا و نقره و مروارید بزرگ را افزون نکرده بسبب این نیت برتری بر علی از
رحمت خدای تعالی کرد و در شدن را و بسوی نخط و غضب خدای تعالی مگر نزدیک شدن را و در آن نخط خدا
تعالی داخل شدن و در آمدنی را پس فرمود رسول خدا که کدام یک از شما دور کرده امر و از برادر رسول
خود بقوت خود ضریر پس عرض کرد علی من گذشته در فلان راه و دیدم فقیری توانی را از فقر آن مومن
که تحقیق فر گرفته بود و رایشری پس گذار و بود او را زیر خود و نشسته بود بر روی او و او را فریادری میکرد
از زیر آن شیر پس صد از دم آن شیر را که دور شو از این مومن و او گذار او را پس و انکه داشت پس شدم
پیش که شتم بسوی او پس زدم او را بیک پای خود پس در آمد پای من در پهلوی راست وی و پیرون آمد
از پهلوی چپ وی و او قدامت اشیر افکنده شد پس فرمود رسول خدا و بجهت چنین کاری که خدا بهر که سخت
آز رده کند و بر بخاند و ستی را که برای تو است چهره میفرماید و غلبه میکرد و اند خدا در آخرت بر او کارهای
آتش و شمشیرهای آتیه که سگافت میشود با آنها شکم او پر کرده میشود از آتش پس عود داده میشود خلقی
تا زنده الابدین و در هر الابدین بعد از آن فرمود رسول خدا پس که کدام یک از شما امروز سود و منفعه
رسانیده اید بسبب منزلت و بزرگی خود برادر مومن خود را عرض کرد علی من فرمود که چه کار کردی من
کرد که شتم بقار بن یا سهر و حال آنکه تحقیق لازم شده بود و او را بعض از یهود و همیشه با او بود و باب سی
در هم که بودند آنرا هم برای او بر ذمه آنکار پس گفت عمارای برادر رسول خدا این لازم میباشد مرا و
همیشه با من است و اراده ندارد و جز از ردن و برنجاندن من و خوار گردانیدن مرا بجهت محبت و دوستی
من مرشما اهل بیت را پس برهان مرا بسبب قدر و منزلت خود پس اراده کردم اینکه خن کویم برای
او آن یهود را پس گفت ای برادر رسول خدا بدستی که تو بر زکوارتری در ول من و چشم من از اینکه خوا
کردم تو را برای این کافرو لکن خواهش و شفاعت کن برای من بسوی کسیکه باز فیکرد و اند تو را از جنت

او و اگر چه بجوای و آورده کنی همه جانبهای عالم را اینکه بگرداند آنکس آنها را مانند اطراف کردن بند طلا
و نقره بر آئینه بجای آورد آنرا پس سوال کن او را اینکه اعانت فرماید مرا بر دادن و ام این یهودی دینی
نیاز فرماید مرا از قرض داشتن پس گفت **اللَّهُمَّ افْضِلْ لِي** به بعد گفتم برای آنها بر زن دست خود را
بسوی آنچه جلوروی تو است از هر چیز بسنگ یا کلوخ پس بدرستی که خدا میگرداند آنرا برای تو طلافی خالص
صاف پس زود دست خود را پس فرا گرفت سنگی که در آن تختیا و برآمده کبها و بلند و پیا بود پس بغیر یافت
آنسنگ و دست او طلا پس روی آورد بر آن یهودی پس گفت که چند است دین تو جواب گفت که
در هم است پس گفت آنها را که چه قدر است قیمت آن سی درهم از این طلا گفت سه و دینار است پس گفت
عَارَ اللَّهُمَّ بِيَا هِ مِنْ بِيَا هِ قَلْبَتَ هَذَا الْحَجَرِ ذَهَابًا لِي بِي هَذَا الذَّهَبِ لَا فَضِيلَ قَدْ رَحِمْتَهُ
یعنی ای خدا قسم میدهم ترا بمنزلت کسی که بسبب منزلت او گردانیدی این سنگ را طلا نرم فرمای برای
من این طلا را بجهت اینکه جدا کنم حق او را پس نرم فرمود آنرا خدای عزوجل برای او پس جدا کرد برای آن یهودی
سه مثقال را و او را پس پیش آمد و گرفت بخود که نگاه می کرد بسوی آن طلا و عرض کرد بار خدا یا بدرستی که شنیدم
تو را که میفرمودی **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا** **أَن ذَاكَ اسْتَعْجَنِي وَنُؤِوهِي نِيَا زِيرَا** که نافرمان و شکر نکردی
مرا بار خدا یا بر گردان این طلا را سنگی قسم بمنزلت کسی که بسبب منزلت او گردانیدی این را طلا بعد
از اینکه بود سنگ پس بر گردانید او را سنگی پس انداخت آنرا از دست خود و گفت کافیت از برای
من از دنیا و آخرت دوستی من مروتو را می بردار رسول خدا بعد از آن فرمود رسول خدا پس شکفتنی نمودند
طائمه آسمانها از دل روشن او یا از راه روشن و ظاهر او و **نَجَّيْنَا آلَ اللَّهِ بِاللَّيْلِ عَلَيْهِ** پس رحمتهای خدا
از فوق عرش او بی دینی می آید بر آنها فرمود پس منبر خفاک شوای ابو یقضان بجهت اینکه تو بی برادر
علی در دین است او و از افاضل اهل ولایت او بی و از آنما که گشته شده اند و محبت او میکشند تو را
طایفه باغیبه متمکاره و آخرتو شه تو از دنیا از آب تنک آیمخته شیر است و محقق میگردد و روح تو بار و جهای
محمده و آل فاضلان او پس تو از خوبان شیعه منی پس فرمود رسول خدا پس کدام یک از شما داده است
زکوة خود را امروز عرض کرد علی من ای رسول خدا پس رسانیدند آنما فقایی که در عقبها نشستند مجلس و ندیدند پادشاه
بسوی پاره میکشند که کدام مال است برای علی تا اینکه او کند از آن زکوة را پس رسول خدا فرمود عی
ایا میدانی آنچه را که میرسانند آنرا این جماعت منافقان که در عقبها و پستهای این مجلس اند عرض کرد علی آ
بلی تحقیق رسانید خدا بسوی کوشش من گفتار ایشان را میگوید که کدام مال است برای علی تا اینکه بد زکوة
آنرا بهر مالی که شمرده شود غنیمت از امروز تا روز قیامت پس برای من است خمس آنمال بعد از رحلت فرمود

تو ای رسول خدام و حکم من بر آنچه از آن خمس برای تو میباشد در زندگانی و حیات تو رزنده و کزنده و جایز است بجهت اینکه
منم جان تو و توئی جان من پس فرمود رسول خدام پنجگان است یا علی و لکن چگونه اگر دی زکوة اینهارا
پس عرض کرد علی یا رسول الله و انتم بسبب آنکه باندن خدام را بر زبان تو اینک این نبوت تو زود پیش
بعد از آن نبوت تو پادشاهی پلید بدخوی که در آن ظلم و ستم است و ظاهربریاء و تکبر و سرکش است پس
دست می یابد بر خمس من و تصرف میکند در آن از خراج غلات و مرزعه و غنیمتها پس میفروشند آنرا پس حلال
نیباشد برای فرزنده آن بجهت اینکه نصیب من در آنست پس تحقیق نجشود نصیب خود را از آن برای بر که
مالک شود چیزی را از آنها از شیعیان من بجهت اینکه حلال باشد برای آن شیعیان منفعتهای آنها
از خوردن و آشامیدن و بجهت اینکه پاکیزه گردند بچهای آنها و نباشد اولاد آنها اولادی حرام فرمود
رسول خدام که تصدق نکرده است احدی افزونتر از صدقه بای تو و تحقیق پیروی و متابعت نمود تو را رسول
خدام و عمل و کار تو حلال کرد برای شیعیان خود هر چه بود در آن از غنیمت او و فروخته شود از نصیب
آن رسول خدام بر یکی از شیعیان من که رسول خدام و حلال نکرده آن خمس را من و نه تو برای غیر از این
پس فرمود رسول خدام که کدام یک از شما دور کرده اید از عرض ناموس برادر من خود پس عرض کرد
علی من ای رسول خدام که شتم بعد از این ای و حال آنکه او فراخی گرفت ناموس زید ابن حارثه یعنی
میگفت پس گفتم برای ان بعد از خاموش باش و ساکت شو لغت فرماید و براندد و در گرداند تو را
خدا پس نگاه نمابوسی آنزید مگر مانند نگرستن تو بسوی آفتاب و پر خن مگر از آنزید مگر مانند سخن گفتن
و نیا از بهشت و بد رستی که خدا زیاده فرموده تو را یعنی بسوی لیسنها مترجم گوید که لعین در اینجا یعنی
شیطان باشد یعنی زیاده فرمود خدا تو را شیطانهای را بسوی شیطانهای که داشتی که بواسطه آنها سخت
عذابها و شکنجهای زیاده شدی نزد خدا بسبب غیبت نمودن تو در باره آنزید شرمگین و سرگشته شد و خواب
ماند و خشم گرفت و عرض کرد ای ابو الحسن نبودم در کفار خود مگر لاغ و شوخی و خوش طبعی و ظرافت گفت پس
گفتم برای او که اگر بودی درست و راست کو پس من درست و راست گویم و اگر بودی هرزه و پیوود گوشت
پس من خوش طبع و خوش منش و شوخم پس فرمود رسول خدام بر اینست تحقیق لعنت فرمود او را خدای غفور
نزد لعنت کردن تو مرا و لعنت نمودند او را ملائکه آسمانها و زمینها و حجابها و کرسی و عرش بد رستی که خدای تعالی
خشم می گیرد برای خشم گرفتن تو و خوشنود میشود بجهت خوشنود شدن تو و عفو میفرماید نزد عفو نمودن تو و سخت
میکرد نزد سطوت و سخت گرفتن تو پس فرمود رسول خدام آیا میدانی که چه چیز شنیدم در ملاه اعلی در باره تو
در شبی که رفتم بعرج یا علی شنیدم آنها را که سوگند میدادند بر خدای تعالی نبود و طلب میکردند او را بر آوردن از بار

و حاجت های خود را نزد یکی می جستند بسوی خدای تعالی بجهت تو و قرار میدادند شرفی را آنچه را که عبادت
 کردند خدای تعالی را بآن صلوات بر من و تو و شنیدیم خطیب آنکه را در بزرگترین محفل های خود و حا
 آنکه آن خطیب می گفت علی آنکه کرد کننده و نگاه دارند از انواع فرونیها و برتریها و خویشها است آنکه
 برگردا و بر آئینده است بر گونه از مکر متما و بر رگوار به تحقیق فراهم آمده در او از خصلت های نیکو آنچه که تحقیق
 پراکنده شده و در غیر او از همه مخلوقات بر او با و از جانب خدای تعالی رحمتها و برکتها و تجتبهها و شنیدیم
 ملائکه هائی را که بحضور آن خطیب بودند و آن ملائکه ها اینکه در آسمانها و حجابها و عرش و کرسی و بهشت و
 و درخ بودند که می گفتند تمامی آنها نزد فارغ شدن آن خطیب از گفتار خود این **اللهم و طهرنا بالصلاة عليه**
و على آل الطيبين قولهم عز وجل والذين يؤمنون بما أنزل إليك وما أنزل من قبلك بما آخرة هم يوقنون
 فرمود حضرت امام حسن عسکری پس نشان داد خدا بعد از اینکه آن گروه آنانند که بر پا میدارند نماز را پس
 فرمود آنانکه میگردند با آنچه فرو فرستاده شده است بسوی تو ای محمد و آنچه فرو فرستاده شد از پیش تو
 بر خیمه آن گذشته مانند توره و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و سایر کتاب های خدای تعالی که فرو فرستاده شده
 است بر خیمه آن او باینکه آنها حق و راستند از نزد پروردگار عالمیان آنکه از جنس غیر زصادق حکیم است
و بما آخرة هم يوقنون و بآن خانه آخرت که بعد از این دنیا میباشد یقین دارند و شک و گمان ندارند
 در آن آخرت فرمود بد رستی که آن آخرت آن خانه ایست که در آن جز او پاداش آنکارهای شایسته است
 بزیادتر از آنچه عمل کردند آنرا و عقاب آنکارهای ناشایسته است بمانند آنچه و رزیده اند و کسب نموده اند
 آنرا فرمود امام حسن عسکری که فرمود حسن بن علی علیهما السلام هر که بپسند از فضل و فرونی علی را بر همه
 کسانی که بعد از پیغمبر بودند پس تحقیق تکذیب کرده به توره و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و سایر کتاب های خدا که
 فرو فرستاده شده است بجهت اینکه شان این است فرو دنیا و است چیز از آنکه با مکر و حال آنکه اتم آنچه
 در آن هر یک از آنکه با بعد از امر توحید خدای تعالی و امت را به نبوت و اعتراف بولایت علی ابن ابی
 طالب و پاکان از آل او است و فرمود حسین بن علی که اگر دفع نماید و نسبت دهد بر زاهد عابدی مفضل و
 بزرگوار می علی را بر همه مخلوق بعد از پیغمبر هر آینه میسر و دین نسبت دادن او فضل آنحضرت را بغیر از خلائق
 مانند زبانه آتش در روزی که باد بسیار تند سختی است و می گرد و سایر علما و کارایمی آنکه دور کنند و است مر
 فضل علی را مانند کیا بها و لو هما و اگر چه پر شود از آن باقی اعمال صحرا و بیابانها و فروخته میشود و میگرد
 اعمال مشله آن آتش و می پوشد آنها را آن تند باد و تا اینکه می آید آن آتش بر آن اعمال پس آنها پس
 باقی نماند برای آنها و هراینه تحقیق حاضر شد روی حضور مبارک علی ابن الحسین بعد از شرفیابی عرض نمود

برای آنحضرت که چه میفرمائی درباره مردی که میگوید وایمان میآورد با آنچه فرو فرستاده خدا بر محمد و آنچه
فرو فرستاده بر کسانیکه پیش از آنحضرت بودند و ایمان می آورد با آخرت و نماز میکند و روزه میدهد و صله حج
می نماید و عمل می کند همه کارهای شایسته را و لکن او با همه اینها میگوید نیت ندارم که حق برای علی باشد یا برای
فلانی پس فرمود برای او علی ابن الحسین که چه میگوید تو درباره مردی که بجای آورد و همین کارهای خوب و نیک
را بجز اینکه او میگوید نیت ندارم پیغمبر محمد است یا مسیح یا منتهی که منتفع میشود بجزی از این کارها جواب عرض کردند
پس فرمود و همچنین است این یار و رفیق تو چگونه میسبب باشد ایمان آوردن به این کتابهای خدا کسی که نیت
آیا چه پیغمبر است یا مسیح که کتاب و همچنین چگونه میباشد ایمان آوردن به این کتابها یا استماع برنده کسی
نیت ندارد آیا علی حق دارد است یا فلانی قولی که عرق جگر او آنست که علی هدای من دیتارم و اولئك
هم المفلحون فرمود امام حسن عسکری پس خبر داد آنحضرت از جلال و بزرگواری آنجماعتیکه وصف کرده
شدند باین صفتهای شریفه پس فرمود تم اولئك الجماعة که اهل این صفاتند علی همدیگر بشاه
هدایت و بیان هویدا و صواب راستی اند من دیتارم از جانب پروردگار خود و دانائی اند با آنچه امر فرموده
ایشان را بآن و اولئك هم المفلحون و آنجماعت ایشانند درست کاران آنانکه نجات یابند اند از آنچه تیرسند
که فیروزی یابند اند با آنچه آرزو میداشتند فرمود که آمد مردی بسوی امیر المؤمنین پس عرض کرد یا
المؤمنین بدرستی که بلال بود که مناظره میکرد اموز با فلانی و برابر شدند با یکدیگر پس پیش آمد بلال که با
غلط میگفت در کلام خود و فلانی تازی سخن می گفت بزبان فصیحی و میخندید از بلال پس فرمود امیر المؤمنین
ای بنده خدا بجز این نیست که خواسته میشود تازی شدن کلام و عربی بودن و هویدا کردن آن و درست
کردن و زود کردن کجی آن بجهت راست کردن کارها و علمها و پاک آنها چه سود و میدهند فلانی را تازی شدن
او و راست کردن او و کلام خود را برگاه باشد کارهای او غلط کرده شده زشت تر غلطی و چه ضریر میرساند
بلال را غلط گفتن او و کلام خود را برگاه باشد کارهای او راست کرده شده و زود و شتاب کجیهای او
نیکوتر است شدنی و پاک شدن نیکوتر پاک شدنی و عرض کرد یا امیر المؤمنین چگونه میباشد چنین فرمود
که کافی است بلال را زودست بودن مرکب کارهای او و پاک شدن با آنها اینکه او نمی پندارد بر این نظر
مانند برای محمد رسول خدا پس نمی پسندد احدی را بعد از آنحضرت مانند برای علی ابن ابیطالت و می
بیند اینکه هر که بپاکنوی و معارضه بخلاف نموده علیه ارس تحقیق بپاکنوی و معارضه بخلاف نموده خدا و رسول او
را و هر که اطاعت کند او را پس تحقیق اطاعت نموده خدا و رسول او را و کافی افلا نی از او حاج و کثر
شدن و غلط کردن و افعال و کردارهای خود انچنان کردارهاییکه منتفع نمی شود با آنها بسبب تازی

گفتن او کلام البرعیت و راست کردن او و مرزبان خود را اینکه مقدم سر نبیا و کفایا بر سنبها و حلقهای بر
 را بر صورتها و اینکه افزونی میدهند سر که را در شیرین بودن بر عسل و خنقل را در پاکیزه و خوشگوار بودن بر
 مقدم میدار و بر ولی خدا و خدا را آنکه شبیه و مانند نبی باشد آتولی خدا را در چیزی از خصلتهای فضل آتولی
 خدا نیست انظافی که مثل یک مقدم داشته میل را بر محمد در نبوت و فضل نیست او که از آنکه خدای تعالی فرمود
 قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا
 نیست او که از برادران اهل گرمی و آتش فو که در عرق جل آتالذین کفر و اسواء علیهم آنکه در تمام
 ام که نندازند هم لا یؤمنون پیش و قتی که یاد فرمود و شنا گفت انجماعی را که مؤمنند و مدح فرمود ایشان را بسبب احد
 کروانیدن و یگانه شمردن خدا و بسبب پیغمبر دانستن محمد رسول خدا و بسبب وصی دانستن علی ولی خدا
 یاد فرمود انچه کفرانی را که مخالف بودند بر آن مؤمنان را در کافر بودن خودشان پس فرمود ان الذین کفروا
 بدرستی که آنانکه کافر شدند با نچه ایمان آوردند بان انجماعی که ایمان آورنده اند و احد بود و ن خدای تعالی
 و پیغمبر بودن محمد رسول خدا و بوصی بودن علی ولی و بوصی بودن آن امامانی که پاکان و پاکیزه کان نیکان
 بنده کان اویند انچه شده کافی که با ایشانند و مصلحتهای خلق خدای تعالی اسواء علیهم آنکه در تمام
 مساوی است بر این کافران خواهد بود و بی انسا را و برسانی آنها را ام که نندازند هم لا یؤمنون
 را و ترسانی آنها را پس ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آورند خبر و او خدا از علم خود در باره ایشان و آنها کنند
 که تحقیق دانسته خدای تعالی اینکه آنها ایمان نمی آورند فرمود محمد بن علی الباقی بعد رستیکه رسول خدا
 وقتی که پیش آمد بدینه را و آشکار شد بقیه های راستی آن بزرگوار و نشانهای حق او و شاید با پیغمبر
 او و مکر و حیل نمودند انچه تر و مکر و حیل و قصد و آهنگ کردند و از پشت تر قصد و آهنگی و قصد و
 آهنگ نمودند نورهای انحضرت را برای اینکه نابید نمایند آنها را و آهنگ نمودند بجهت های او را برای اینکه
 نمایند آنها را و بود از کسانیکه آهنگ کرده بود و او را بجهت قبول نکردن او و خطا و ظاهر کردن و در و عکس
 کردن او و خواستن ظاهر کردن دروغ انحضرت مالک ابن الصیف و کعب ابن الاشرف و حتی ابن
 الاخطب و ابویاسر ابن الاخطب و ابولبابه بن محمد المنذر و شبیه پس عرض کرد مالک برای رسول خدا
 ای محمد می پنداری اینکه تو رسول خدائی فرمود رسول خدا که چنین فرموده انچه ائیکه نوا آورنده
 همه آفرید با و خلق فرمایند همه خلق است عرض کرد ای محمد هرگز ایمان نمی آوریم برایت اینکه تو رسول
 خدائی تا اینکه ایمان آورد برایت این فرشی که کس کرده و پهن شده زیر پای ما و هرگز شهادت نمیدیم
 برایت اینکه تو از جانب خدا آمده ما را تا اینکه شهادت بدهد برایت این فرش کس کرده و عرض کرد ابو

لبا به ابن عبد المنذر که هرگز ایمان نمی آوریم برایت ای محمد اینکه تو رسول خدائی و شهادت میدهم برت
بان تا اینکه ایمان آورد و شهادت دهد برایت با نرسالت این تا زمانه که در دست من است و عرض کن
عجب ابن الاشراف که هرگز ایمان نمی آوریم برایت اینکه تو رسول خدائی و هرگز تصدیق نمیکنیم تو را بان رسالت
تا اینکه ایمان آورد برای تو این خری را که سوارم آن را پس منم و رسول خدام بدرستی که نیست برای
بندگان بی اندیشه و تامل سخن گفتن و حکم نمودن بر خدای تعالی بلکه بر آنهاست تسلیم و گردن نهادن
بر اخی و مطیع بودن برای امر او و پس کردن و زیاده طلبی نکردن با آنچه قرار داده انرا کفایت و کمال کند یا
پس نشمارا اینکه بنطق و سخن در آورد و تورتیه و اخیل و زبور و صحف ابراهیم را پیغمبر بودن من و رانها نمی توان
بر راستگونی من و هویدا و روشن فرموده در آنکه بناؤ ذکر برادر من و وصی من و جانشین من در اتم و حال که
نیکوتر کسی است که و امیکندارم او را بعد از خود علی ابن ایطالبت را و فرو فرستاد این قرانی را که غلبه کنند
و زیاده شکفت آورنده است مرمی خلق را آنکه عاجز و ناتوان کنند است مرا ایشانرا از اینکه پیاورند
بمانند آن و اینکه بدشواری و رنج بردارند شبیه و مانند انرا اما این چیزیکه بی اندیشه و تامل سخن گفتند و
حکم نمودید بر گزیدید انرا پس نیست من آنکه حکم کنم انرا بر پروردگار خود و غرور جل بلکه میگویم بدرستی که آنچه عطا
فرموده و بخشیده مرا انرا پروردگار من تعالی از دلالت و راهبسمانی خود و حال آنکه آن پس است مرا و پس
شمارا پس اگر بکنند تعالی آنچه را که برگزیدید انرا پس آن زایدی است در تقول و منت نهادن او بر من و
بر شما و اگر منع فرماید و باز دارد ما را این مسئولات را پس بجهت علم و دانائی او است باینکه آنچه بجا آورد
انرا کفایت و کمال گذاری کنند است در آنچه اراده فرموده و خواسته انرا از ما فرمود امام علیه السلام
که وقتی که فارغ شد رسول خدام از این کلام خود سخن در آورد خدا آن فرستاده را پس گفت کواهی و شهادت
میدهم اینکه نیست پرستش کرده شده که آن پرستش کرده شده که سبج جمیع صفات کمال و منزه و
متمم از جمیع صفات نقص و عیب است حال و کونی که منفرد است او نه شریکی برای او است مبعودی یگانه
منفردی بی نیازی قیومی دائمی هرگز نکرشته زنی و نه فرزندیر او شریکی نفرموده و در حکم خود احدی را و کواهی
میدهم اینکه تو ای محمد بنده او و رسول اوئی فرستاده تو را بر راستی و هدایت و دین حق بجهت اینکه عجب
فرماید تو را بر همه دینها و اگر چه ناخوش و ناپسند دارند همه مشرکان و کواهی میدهم اینکه علی ابن ایطالبت
ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف برادر تو و وصی تو و جانشین تو در امت تو است و حال آنکه بهتر کسی
است که و امیکنداری او را بر این خلائق بعد از خود و اینکه هر که دوست دارد او را پس تحقیق و دوست می
دارد و تو را و هر که دشمنی کند با او پس تحقیق دشمنی می کند با تو و هر که طاعت و فرمانبرداری کند او را پس به

تحقیق اطاعت و فرمانبرداری میکند و هر که نافرمانی کند او را پس تحقیق نافرمانی میکند و او را اینکه هر که فرمان
برواری کند تو را پس تحقیق فرمانبرداری می کند خدا را و سزاوار پیا شد و واجب شده نیکبخت شدن
برضوان آن خدا و اینکه هر که نافرمانی کند تو را پس تحقیق نافرمانی می کند خدا را و سزاوار پیا شد انچه اب در دنیا که
بنیران او فرمود امام محمد باقر علیه السلام بعد از آن بشکفت آمدند انقوم و گفت بعضی از ایشان برای بعضی نیست این
مکر سحری آشکار پس جنید آن بساط و بلند شد و برگردانید بر سر و نگویند اگر و مالک ابن الصیف و اصحاب
او را از روی خود اینکه آقا زید سر ایشان و درویشان ایشان پس سخن در آورد خدای تعالی آن مندرش را دو بار
پس گفت من بساطی هستم که سخن در آوردم را خدا بزرگ کرد و کرامی داشت مرا بنطق کردن با او و احترام او و تعظیم
کردن او و ستایش نمودن او و کواهی دادن برای محمد پیغمبر او و اینکه آنحضرت سید و آقا پیغمبران است
و فرستاده اوست بسوی من خلق او و آنکه بپای ایستاده است میان بنده کان خدا بحق و سزاواری خود
با ما بودن برادر او و وصی او و وزیر او و شقیق او و دوست او و کدازنده و ادا کننده و اهما و قرضهای او و وفا
کننده بوعده های او و یاری کننده و دوستان او و اینچ کسند و دشمنان او و مطیع بودن من که با طم بر
هر که نماده و بر پای کرده و بلند نموده آن پیغمبر او را امامی و ولی و پسرار بودن از هر که گرفته آن پیغمبر او را یکسو شده
و دشمنی پس سزاوار پیا شد برای کافر اینکه کام زندمر او نه اینکه بنشیند بر من نمی نشیند بر من مگر آنکه با آنها
بعد از آن فرمود رسول خدا صبر برای سلمان و مقدوره وانی در دره و عماره پیا ایستید پس بنشیند بر ایستش بجهه اینکه شما همه
چیزی که کواهی و ادیان این بساط ایمان آورنده کانی پس نشسته بر آن پس سخن در آورد خدای عزوجل تا زمانه
او بولایت این عبد المنذر را پس گفت کواهی میدهم اینکه نیت پرستش کرده شده مگر آنکه که جمیع صفات کمال است نو
آورنده آفریننده همه خلق و گسترده هر رزقی و نظر در عاقبت بر امر و حادثه فرماینده و آنکه توانا و قدرت دارنده است بر
هر چیز و کواهی میدهم اینکه تو ای محمد و رسول و صفا و برگزیده و ولی و دوست داشته شده و ولی او و همه از او
و قرار داد تو را سفیر و ابستی دهنده میان خود و میان بنده کان خود برای اینکه نجات دهد بسبب تو نیکبختی
و هلاک فرماید بسبب تو بدبختی را و کواهی میدهم اینکه علی ابن ابیطالبی که یاد کرده شده است در ملا علی بنک
او سید و آقا می همه خلق است بعد از تو و اینکه اوست که مقاتله و کارزار کننده است بر تنزیل و فرود آوردن
کتاب تو بجهت اینکه بر انداخت گفت کننده کان آن کتاب را بسوی قبول آن در حالیکه فرمان بردارند یا ناسخ
و ناپسند دارند پس مقاتله و کارزار کننده است بعد از تو بر تاویل القرآن یعنی بر اندیش و انداز و آن سخن
کردن و آشکار کردن آنچه بر میگشت بسوی آن آنها را که تحریف کننده اند و از حال خود گرداننده اند و آنکه
غالب کرد و خواهشهای آنها عقلهای آنها را پس از حال خود گرداننده تاویل کتاب خدای تعالی را و پیغمبر و

اترا و آنکه راننده است بسوی رضوان خدا و سستان خدا را بسبب عظیمه خود و آنکه اندازنده است در آتش
خدا و شمنان خدا را بسبب شمشیر نعمت و عقوبت خود و آنکه اختیار کنند مرزا فرامی او و مخالفت او را فرمود
امام محمد باقر بعد از آن که دید آن تازیانه از جای خود از دست ابولبابه و کشید ابولبابه را و زیادتی کرد در کشیدن
پس بر زمین افتاد و بروی خود بعد از آن بپایستاد پس کشید آن تازیانه او را و زیادتی کرد در کشیدن پس
زمین افتاد و بروی خود پس جدا شد بچنین چند بار تا اینکه گفت ابولبابه وای بر من چه شد مرا که مال من
غدا ب من است فرمود امام محمد باقر بعد از آن سخن در آورد و خدای عزوجل آن تازیانه را پس گفت ای ابولبابه
بد رستیکه منم تازیانه که بسخن فرآورده و مخلصم از دشمنان او و بزرگ کرد و کرامی داشت مرا بتعظیم کردن و ستایش
نمودن او و شرافت داد و بزرگوار کرد و مرا بتصدیق پیغمبر بودن محمد سید و آقای بنده کان او و قرار داده
مرا آنجا از کسانیکه دوست میدارم بهتر خلق خدا را بعد از او و فاضلتر اولیای خدا را از همه خلق سوا می او و برابر
او را و آنکه خاصه و برگزیده شده است بدختر او سینه و بزرگ و بی بی همه زنان و آنکه شرف و بزرگوار می
دارنده است بسبب شب بروز آوردن او بر فراش آن پیغمبر که افزون تر جفا می بود و آنکه دلیل و خواهر کننده
است مرو شمنان او را بشمشیر اشقام و آنکه بگوید او روشن کننده است در امت او و علمای حلال و حرام را
و شیر یقینا و احکام الهی را و انچه باشد برای کافری که آشکارا نکرده است خلاف را بر محمد و اینکه گفته اند مرا یا نگاه
دار و از برای وقت حاجت و استعمال نماید مرا جدا نیشوم که میکشم تو را تا اینکه خواهم و جرات رسانم و خطاب
شوم ترا پس میکشم تو را و جدا شوم از دست تو یا اینکه ظاهر و بگوید اس از ایمان را برای محمد و آل او و بعد
از آن ابولبابه گفت پس کوهی میدهم بحسیع آنچه کوهی دادی بآن ای تازیانه و اعتقاد نمودم اترا و ایمان
آوردم پس بسخن درآمد آن تازیانه آگاه باش من آن هستم که تحقیق ثابت و ساکن می کروم و دست تو بجهت
آشکار کردن تو این ایمان را و خدا اولی است بسیرت و او است آنکه حکم فرماید است برای تو یا بر تو
در روز آن وقتی که دانسته شده است یعنی روز قیامت فرمود امام که نیکو نشاء اسلام آوردن او و بود
از آن اسلام دور می پس وقتی که برخواستند آنکروه از نزد رسول خدا پیش آمدند آن یهود که بعضی میرسانید
بعضی از آنها را بسوی بعضی باینکه محمد است آنکه عبادت و پرستش کننده است و صاحب بخت و طالع است
در امر خود و حال آنکه نیست این پیغمبر است که می و آمد کعب بن الاشرف در حالتیکه سوار بود و در او را پس بلند
کرد و آنقدر دستهای خود را با و و بر زمین افکند او را بر سرش پس بدو آورد و ترا پس باز گشت بجهت اینکه سوار
شود و ترا پس باز گشت بر او مانند زشتی و بدی کردن با و پس باز گشت آن کعب که سوار شود و آنرا پس باز
گشت بر آن کعب آن خبر مانند زشتی و بدی کردن با و یعنی دستها را بلند می کرد و او را بر زمین می افکند پس

و قیسه بود در مرتبه ششم یا هشتم که او را بر زمین انداخت بسخن در آورد خدا انحر را پس گفت ای بنده خدا تو بد بنده هستی
مشاهده نمودی و معاینه دیدی آیات خدا را و کافر شدی و حال آنکه منم خری که تحقیق بزرگ کرد و کرامی
داشت مرا خدای عز و جل توجیه خود و من کو ای میدهم اینکه نیست پرستش کرده شده مرا بخدائی که یگانه است او
نه شریکی برای او است نه آورنده آفریننده همه انام صاحب جلال و بزرگواری و اکرام است و کو ای میدهم
اینکه محمد بنده او و رسول اوست و آقای اهل دارالسلام است فرستاده شده است برای نیکبخت و
سعيد گردانیدن کسی که پیشی گرفته در علم خدا سعادت و نیکبختی او و برای بدبخت و شقی گردانیدن کسی که پیشی
گرفته این کتاب بشقی و بدبخت بودن برای او و کو ای میدهم اینکه علی بن ابیطالب هر آینه نیکبخت میگرداند
خدا کسی را که سعادت میدهد او را هرگاه توفیق دست دهد او را برای قبول نمودن پند و اندرز و موعظه آن
علی و آموختن و مایه شدن با و بها و آموختنهای او و قبول حکم نمودن مرا مرا با و حکمهای او و متنوع گردیدن
بمنجای او و اینکه خدای تعالی بسبب شمشیرهای سطوت و غلبه فرمودن او و بسبب حمله با و زیادتى
کردنها و صولتهای عقوبت او بروی در افکند و خوار گرداند و رسوا فرماید دشمنان محمد را تا اینکه براند
ایشان را بشمشیر برنده شکافده شکننده خود و دلیل راه بگوید او روشن غلبه کننده خود بسوی ایمان آوردن
با محمد یا اینکه بنید از دهر یک از دشمنان محمد را خدا در با ویه هرگاه سرباز زرد و ناخوش و ابرو ایمان
آور و نرا و نیست این امتناع او مگر بجنبت پایان رسیدن در ضلال و کمرای خود بجهت کشیده شدن غلبه
و از حد گذراند و ناپاسی و نا گردیدن بخدای خود و آمد و شد کردن در کمرای و شناختن دلیل و حجت و
حیرانی و سرکشگی خود سزاوار نباشد برای کافران اینکه سوار شود و مابلکه سوار میشود و ماجر ایمان آورند
بخدا و تصدیق کنند و محمد رسول خدا در همه کفارهای او کونینده از برای انحضرت که راست رونده است
در همه کردارهای خود که کارکننده است انحضرت بزرگتر طاعتها در بلند کردن و برپای داشتن او برادر
خود و عیال و وصی و ولی و برای علم خود داشت برنده و بدین خود قدیم و پهای پستند بر امت خود این و استوار یا
شاهد و حاضر یا این دارند و برای و اما وقت ضمای خود او اکنده و برای و عده های خود وفا کننده و
برای دوستان و موالیان خود و دوستدارنده و برای دشمنان خود و دشمن دارند و بعد از آن رسول
خدا فرمود ای کعب ابن الاشرف خرتو بهتر از تو است تحقیق سرباز زرد و ناخوش داشت اینکه سوار شوی
انرا بعد از این هرگز سوار نخواهی شد انرا پس بفرش آن را بعضی از برادران مؤمن مایه عرض کرد کعب
نیست حاجت و نیازی برای من در این الاغ بعد از اینکه زده شده است بسبب سحر تو پس صد از آن
کعب خرا و ای دشمن خدا باز ایستاده شوا از طعن زدن و اعتراض کردن بمحمد رسول خدا اگر نبود دشواری و سختی

نخافت رسول خدام هراينه مي گشتم تو را و خست و نرم و سوده مي كردم تو را بسمهاي خود و هراينه جدا مي ساختم ستر را
بدندانهاي خود پس رسوا و خوار گشت و سكوت نمود و سخت شد خزع و فاشيكي باني او و از آنچه شنيد از آن
الاع و با همه اينها پس غالب شد بر آن كعب بدبختي و شقاوت و خريد آن الاع را از او ثابت اين قيس مبلغ
و نيار و بود كه سوار ميشد او را و مي آمد بر بالاي آن بسوي رسول خدام و حال آنكه آن الاع وزير پايي ثابت پيا
آرام و آهسته و نرم رام شونده هموار بي آزار منبر را بر دار آنكه مدارا كنند بود ثابت را و نزد كي كننده بود
با و تا اينكه مایل كند او را بسوي خود و نرمي ميكرد بسبب آن راه رفتن در باره اين مالكت خود پس فرمود رسول
خدام اى ثابت اين براي تو است و تو نموني نرمي كن نرمي ميكنه باین حيوانها نمومن فرمود اما
محمد با قرء كه وقتي كه برگشتند آنكرده از خدمت رسول خدام و ايمان نياوردند و فرستاد خدا كه اى محمد بدبختي
كه آنانكه كافر شدند ساوي است بر آنها و پند و اودن و بيا و آوردن آنچه نرم مي كند دل را از پاداش و عقوبت
خواهيم هي ايشان را و پند و هي آنها را و بترساني آنها را يا پيم ندي ايشان را كه ايمان نمي آورند تصديق كني كشته
بر سغير بودن به تو و حال آنكه ايشان مشاهد كردند و معانيه و ديدن ايشان را و كافر شدند پس چگونه ايمان
مي آورند و ميگردند و بنور كفتن تو و خواندن تو و كردار هاي تو قوله عز وجل ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على
ابصارهم غشوة و هم غدا عظيم فرمود اما من حسم كرمي ختم الله على قلوبهم يعني نشان فرمايد اخذ اندكهايش
بر اغ كردن بالوت و اغي كه ميداند و مي شناسد آن آلت و اغي را هر كه نخواهد از طاعت اخذ اهرگاه نگاه كند
بسوي دلهاي و اغ کرده شده بانيكه ايشانند آنانكه ايمان نياوردند و على هم جمعيم يعني بچنين نشان فرمايد بگا
کردن بر كوشهاي آنها با نغمه كه با نماشان ميكنند هر حيواني را و على ابصارهم غشوة و بر چشمهاي آنها پوش
وپرده ايت و آن پرده بر چشمهايشان بجهت اينكه آنها وقتي كه روي كردايند و گشتند از نكرستن چشم نگاه
کردن در آنچه تحليف کرده شدند آنرا و باز ايستادند و تقصير کردند در آنچه خواسته و اراده کرده و شوايشان را
گردانادني خود را بر آنچه لازم بود بر آنها از ايمان و گردیدن بآن و نالما بودند پس گردیدند مانند کسی که بر روی
چشم او پرده ایت که نمی بیند آنچه در پیش روی او است پس بدرستی که خدای عز و جل متعالی و بلند است از
عبث و بازی کردن و فساد و تباه کردن و از خواستن حق خود بندگان را آنچه تحقیق باز داشته و منع فرموده است
بسبب غلبه کردن از جانب خود پس امر میفرماید ايشان را بدست یافتن آنچه بجز آن باز داشته آنها را و بیهوده کردن
و رفتن بسوي آنچه تحقیق باز گردانیده و منع نموده آنها را بسبب ناتوان و عاجز بودن آنها بعد از آن فرمود و هم
عذاب عظیم یعنی از برای ايشانست در آخرت آنچنانكه آماوه و هميا شده است برای كافران و در این دنیا
نیز برای کسی که میخواهد اراده دارد و اينكه طلب فرمايد نيكو شدن و خوشي کردن او را با آنچه فرودمي آورد با و از عذاب

طلب آشتی کردن است صلاح برای آنکه بیاکانند و راجحت اطاعت و فرمانبرداری خود با آنچه نازل می نماید
از عذاب از رخ کردن و اصطلاح برای اینکه بگرداند و اربسوی عدل و داد خود و حکمت و درستکاری خود و فرمود حضرت
صادق علیه السلام اینکه رسول خدا وقتیکه خواند و دعوت فرمود انجماعت مردانی را که تعیین کرده شدند در آن
ایه که شته و فرمایش او تعالی ای الذین کفرنا سوا علیهم انک تهم انکم لم تنذروهم لایوفون و آشکاره بود
برای آنها این آیتها و معجزات را پس مقابل و روبرو کردند آن آیات را بکفر خبر و او خدای عز و جل از آنها باینکه آنها هر
زده و بشود و بر دلهای آنها و بر کوشهای ایشان محض زدنی که باشد علامت و نشانه برای طایفه مقربانی که قدرت
کننده اند و آنچه را که در لوح محفوظ است از خبرهای انجماعتی که مذکورند در آن لوح احوال آنها تا اینکه هرگاه بکنند
بوسی احوال ایشان و دلهای آنها و کوشهای ایشان و چشمهای آنها و معاینه بینند این جماعتی که هر زده
شده است بر جوارح و اندامهای ایشان دریافت می کنند آنچه را که خوانده بودند آنرا از آن لوح محفوظ و معاینه
آنرا در دلهای آنها و کوشهای آنها و چشمهای آنها زیاده شدند از حیثیت یقین بدانستن و دانائی خدای عز و جل
بهمه غایبها و پنهانها بعد از آن فرمود امام پس عرض کردند ای رسول خدا آیا در بندگان خدا کسی هست که شایسته
نماید و علانیه بیند این محضر شدن را چنانچه مشاهده می نمایند آنرا طایفه پس فرمود رسول خدا علی محمد رسول خدا
معاینه می بیند آن مهر را حاضر گردانیدن خدا برای او و معاینه می بیند آنرا از امت او فرمانبردار و تر آنها را
خدای عز و جل و سخت تر آنها از حیثیت کوشش کردن در طاعت خدا و فاضلتر آنها در دین خدا پس عرض
کردند کیت او یا رسول الله و حال آنکه هر یک از آنها آرزو داشت اینکه باشد و فرمانبردار تر آنها و کوشش
کنند و فاضلتر آنها در دین خدا بعد از آن رسول خدا فرمود و انذارید و آواز هر کس را که خدا خواهد نیست
این جلالت و بزرگواری در این مرتبه با خدمت خدای عز و جل باز و گردون و توبه بجان کردن و نه به حکم کردن
و لکن آن فضلی است از جانب خدای عز و جل بر هر که بخواد و آنچه در انجم است از هر گردون خدای عز و جل بر آنها
زیاده شود بخدا از حیثیت معرفت و بعلم انچه میسبب باشد پیش از اینکه باشد از حیثیت یقین تا اینکه هرگاه
شایسته بکنند توفیق میدهد خدا آنکه سر برای کارهای شایسته و بزرگ و کرامی میگرداند و راجب آنها پس سر
او را فروتر و بزرگتر مرتبه را بدستی که خدای تعالی زود و بزرگ و کرامی میگرداند و سبب این کارهای شایسته
گیر که می نمایند شمار او و در و پس کوشش و سعی نمایند و گردانهای شایسته پس هر که توفیق دهد خدا را
او آنچه را که باعث شود بزرگی کرامت انچه را بر او پس برای خداست و راجب این کرامت بزرگ آن
فضیلت عظیم فرمود و پس وقتی که باند فرمود رسول خدا و پسر از مردم مجلس او باهل آن و حال آنکه
تحقیق کوشش و سعی کرده بود و هر یک از خوبان آن اصحاب در خیر و خوبی کرد از خود و احسان و نیکی

کردنی بسوی پروردگار خود و هر که برای او مرتبه بود در نیکی و ایستادار بود و اینکه باشد او آن بهتری که افزوتر
و بزرگوار تر است عرض کرد نیکست او بشناسان بما اورا بصفت و نشانه او و اگر چه واقف نیکی و دانی و مخصوص می
فرمائی برای ما بر نام او پس فرمود رسول خدا او است که فراهم آورند مکرمتها و بزرگوارها است که گردانند و
نخا بدارند و مفصلتهاست آنکه برگرد او بر آمده نیکی و ایستادار است از برادر خود و قرض بزرگ و سختی را بسوی
و ام و دینده یعنی طلبکار سخت گیرنده و الزام کننده و بر او آنکه خشم گیرنده است برای خدای تعالی کشنده است
برای انحنم گرفتن خود دشمن خدا را که شرم دارنده است از نمونی و گرداننده است از او بخت شرمگینی دشمن
او جنگ کننده است و باره آن شیطان را که رانده شده است تا اینکه غلبه کند آنرا و باز دارد آشیان را از
او و کا به اشتیاب جان خود جان بنده خدائی را که مؤمن است تا اینکه برهاند او را از بلاک شدن بعد از آن
رسول خدا فرمود که ام یک از شما را نموده و داده اید و شب هزار و هفتصد و هشتاد و سه عرض کرد علی ابن ابیطالب
من یا رسول الله پس فرمود رسول خدا که خبر ده برادران مؤمن خود را که چگونه بود آن قسم می گویم که راست گفتی
بجهت گفتن خدا که راست گفتی تو پس این روح الامین است خبر میدهم از جانب خدای عز و جل اینکه او تحقیق
یا که کرده اخلاق و خویهای تو را از هر رشتی بجهت آن و دور کرده و منزله فرموده تو را از هر مساوی و برابر شوند و
بهم مانندی و تمام آنها و خاصه کرد و برگزید تو را از فضیلتها با شرف آنها و افضل و افزوتر آنها غم و اندوه نرسد
و اندوه کمین نمی سازد تو را مگر سیکه کا فر شود با تو و در راه کنه خطا رفته راه فراخ و شاه راه خود را خطا
کرد و بخت و بهره و دولتندی خود را پس عرض کرد علی که ششم و شیب سلطان ابن فلان که مؤمن است و یا ششم فلان
و حال آنکه من ششم میدانم او را بنفاق و تحقیق لازم شده بود او را و همیشه با او بود و تنگ کرشمه بود بر آن
مؤمن پس صد از مرا آموختن ای برادر رسول خدا برادرانند و کشف کننده غبار غم و اندوه از روی پیغمبر خدا
زنده غلبه کننده خوارانانیده و از رخ کننده دشمنان خدا را از جیب اتحاد فریاد رس مرا و بردار عز و
انده مرا و برهان مرا از غم من و بفرمای این طلبکار مرا شاید او اجابت کند فرمایش تو را و مهلت دهد مرا و خدا را
برای اجل و مدت بدید کند برای من بجهت اینکه من تنگ دست و محتاجم پس بگویم برای او قسم یاد کن خدا
را بجهت اینکه توان شکر دست و محتاجی بعد از آن گفت ای برادر رسول خدا مرا اینه اگر بودم که حیل می کردم
حلال میکردم و اینکه دروغ بگویم پس این نمیدانی مرا بر قسم خود نیز که من تنگ دست محتاجم و حال آنکه
این گفتار خود را استگویم و توقیر می کنم بزرگ دارم خدا را و بزرگ کرد نام خدا را اینکه سو کند یا دکنم یا و شکر
باشم یا دروغ گو پس روی آوردم نیز بر آنم و بعد از آن قسم بدستم که من هر آینه بزرگ میکردم خود را از اینکه باشد
برای این شخص بر من دستی و منت نهادن و اظهار نیکی و کردنی و بزرگ می کرد نام تو را نیز از اینکه باشد

او بر دوستی و شتی و سؤال می کنم و میخواهم پادشاه همه پادشاهان را بکنم و دروغی گردانم از جوانان
کسی او را و شرمند نمیشود و پیش آمدن برای ثواب و جزا دادن او پس کُفَمُ اللّٰهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّيِّبِينَ لِما قَضَيْتَ عَنِّي عَبْدَكَ هَذَا هَذَا الَّذِي نَبَدَ اَنْ ویدم درهای آسمان را که ندایم کردند ملائکه را
آنها امر فرمایند و بزرگ دست خود بسوی آنچه خواهد از آنچه جلوروی اوست از سنگ یا کلوخ و غیره
و ریزه از سنگها و خاک بر آینه کشته شود در دست وی طلا پس بدو قرض خود را از آن بگیرد و انداخته را
که باقی ماند نفقه خود و بضاعت و سرمایه خود آنچه که بندگان رخنه فاقه و بی چیزی خود را و اصلاح آن نماید و بخواهد
و توشه و بد بسبب آنها عیال خود را بعد از آن کُفَمُ ای بنده خدا اذن داد و آگاهان بنده خدا باشند
تو و باستانی و تو آنکری و بی نیازی تو بعد از بی نوائی تو بزرگ بدست خود بسوی آنچه خواهی از آنچه پیش روی
تو است پس فرایم آنرا بجهت اینکه خدا بر میگردد و انداخته او دست تو طلائی خالص بعد از آن فراگرفت سنگها
و کلوخهائی را پس برگردانید و آن سنگها و کلوخهها طلائی سخی پس کُفَمُ برای او جدا کن برای او از این
طلاها اندازه قرض او پس بده او را پس همین کار کرد و بعد از آن کُفَمُ که این باقی مانده روزی است که کشوده و
ظاهر فرموده خدا او را بسوی تو پس بود آنچه او نمود از قرض او هزار و نه هفتصد و هفتم و بود آنچه باقی بود بیشتر از
صد هزار و در هم پس او از تو آنکری و بی نیازی از اهل مدینه است بعد از آن فرمود رسول خدا بدرستی که خدا
عزوجل میداند از حساب آنچه را که نمیدانند آنرا عقلمند و خودهای همه خلق بدرستی که او ضرب می کند
هزار و نه هفتصد و در هزار و نه هفتصد پس ضرب میکند آنچه را که برداشته شده از این ضرب اول در میان
آن پس ضرب میفرماید آنچه را که برداشته و مرتفع شد از این ضرب دوم و مانند آن تا اینکه میکند خدا
این ضرب را هزار گزشت پس آخر چیزی که برداشته میشود از این هزار مرتبه ضرب عدد و شماره است
آنچه را که می بخشد آنرا خدای تعالی برای تو در بهشت از آن منزلهها و قصرها و قصری از طلا و نقره و قصری
از مروارید و نقره از زبرجد و قصری از زمره و نقره از جوهر و قصری از نور پروردگار جهانیان و چنین
مانند آنها از بندگان و خدمتکاران و شتران یا اسبان نیکو تر و دیگر پروانه می کنند میان آسمان و بهشت
و زمین آن بعد از آن علی فرمود و حَمْدُ الرَّبِّ وَشُكْرُا فرمود رسول خدا که این شماره آسمان است
که داخل می فرماید خدا آنها را در بهشت و خوشنود و راضی می شود از ایشان بسبب محبت و دوستی آنها
برای تو و چندان مانند این شماره کسانی که داخل میفرماید خدا آنها را در آتش از شیطانها از جن و انس به
سبب بغض و عداوت آنها برای تو و غیبت نمودن ایشان برای تو بسبب شرم دادن آنها مر تو را یا
بیان شکستن و ضایع بودن آنها مر تو را پس فرمود رسول خدا که کدام یک از شما گشت مرد ویرا و شب

تجه ختم گرفتن برای خدا و برای رسول او بعد از فرمایش آنحضرت عرض کرد علی من و زود باشد که بیایند تو را
آن فحاصمها و دشمنی کنسده با و اینوقت بعد از آن فرمود رسول خدا خبر ده برادران مؤمن خود را باین قصه
پس عرض کرد علی بودم در منزل خود وقتی که شنیدم دو مرد را در پیرون خانه خود که دفع میکردند و خصومت و
دشمنی یکدیگر را پس درآمد بسوی من پس آنگاه فلان یهودی بود و فلان مرد معروف و جمله انصار بعد از
آن عرض کردند آن یهودی ای ابو الحسن بدان بد رستی که حمایت این است که تحقیق آشکار شد برای من
با این شخص داور و حکومتی پس محاکمه و داورى خود را بریدم بسوی رسول خدا بعد از آن حکم فرموده برای
نفع من بر ضرر او پس او میگوید نیستیم که راضی و خوششوند با شتم بچکم فرمودن آن رسول خدا پس تحقیق
و میل فرموده و لکن میان من و میان آنکه باین الا شرف باشد پس سر باز زدم از او و ناخوش داشتم
او را بعد از آن گفت این انصاری بن پس آیا راضی شوی بچکم فرمودن علی جواب گفتم بل پس آنگاه
باش که او تحقیق آورد مرا بسوی تو بعد از ختم کلام یهودی گفتم برای رفیق او که انصاری بود آیا چنین است که
این یهودی میگوید گفت بل پس گفتم این حدیث را مگر رگوید برای من پس مگر گفت چنانچه آن یهودی گفته
بود بعد از آن گفت یا علی پس حکم فرمایان برستی بعد از آن بپا خواستم که در آیم منزل خود را پس گفت آن
مرد بسوی کجا میروی گفتم داخل شوم می آیم تو را با آنچه بان حکم کنم بعد از دو او پس دست کرشمه بر قبضه شمشیر
بعد از آن زدم شمشیر را بر چنل دوش او که اگر بود کوهی بر آینه بدر از اسکا شنبه بودم آنرا پس افتاد سر او
سیان و دوست او پس وقتی که فارغ شد علی از حدیث خود آوردند اهل آنروان مرد کشته شده را بعد
از آن عرض کردند این پسر عم تو کشت یا و مرا پس بچک قصاص را از او بعد از آن فرمود رسول خدا نیست
قصاصی عرض کردند یا دیه و خونبیا یا رسول الله پس فرمود رسول خدا که دیه و خونبیا برای شماست
این کشته شد بچک خداست خونبیا را بدو بدستیکه علی تحقیق کو اسی داد و بر او شهادت کو اسی دادنی و حال آنکه خدا
لنعت می کند و در ورانده می فرماید و بسبب کو اسی دادن علی و حال آنکه اگر کو اسی و شهادت و بد علی علیه السلام نقلین
هر آینه قبول فرماید خدا شهادت او را بر آنها بد رستی که او ست آنکه راستگو است که اعتماد کرده شده
با و و استوار داشته شده است بلند کنید این یا و ز خود را و دفن نمایند او را با یهودان پس تحقیق بود
از ایشان بعد از فرمایش حضرت بلند کرده شد و حال آنکه پیوسته می تراوید خون رکهای کردن او و اندام
او پوشیده شده بود بمو بعد از آن علی عرض کرد یا رسول الله مانند و شبلیه نشده مگر نحوک سوی خود فرمود
رسول خدا که نیست آیا اگر حساب شود بشماره در مومنی مانند شماره رکهای این دنیا حسنه با هر آینه می
کرد و بسیار عرض کرد بل یا رسول الله فرمود رسول خدا ای ابو الحسن بد رستی که این کشتی که کشتی بان

این مورد را تحقیق لازم کرد و اینده خدا برای تو بسبب آن از ثواب و جزا و اون مانند اینکه آزاد کردی بند کافی را
بشماره ریکت عالج این دنیا مقابل شماره هر مونی که بر این منافی است بدرستی که کثیر خیریکه میدهد خدا برای
که کسی آزادی کند بنده را اینکه می بخشد آنجا برای و شماره هر مونی را آن بنده هزار حسنه و پاک می کند از او هر گناه را و می بردشان آنها
را پس اگر نباشد برای و گناهی پس برای بدوست پس اگر نباشد برای پدر او پس برای مادر اوست پس اگر نباشد
برای آن مادر او پس برای برادر او است و اگر نباشد برای آن برادر پس برای یاوران او و برای همسایگان
او و خویشاوندان او است فرمود رسول خدا که ام یک از شما شرم کرد و رو کرد و انید و شب از برادری
که برای او است در راه رضای خدا وقتی که دید با و درویشی و پریشانی و گرسنگی پس کارزار کرد و جنگ نمود
شیطان را و جدا و در نشد او را تا اینکه غلبه و زیاده و قتی نمود و آتش طائر جواب عرض کرد علی یا رسول الله
من پس فرمود رسول خدا خبره یا علی بآن حکایت برادران من من خود را برای اینکه تابستی
و پیشوایانم را با نیکویی کردار تو در آنچه امکان پذیرد آنها را و اگر چه احدی از ایشان در غیر سه و دو بیت
نیکند جایگاه و ستودن و بر جای خود بودن تو را و سبقت و پیشی نیک و عبادت و پرستش کردن
تو را و نمی نکرد احدی بکوشش خود تو را در پیشی و سابقه که از برای تو هست بسوی همه فضیلتها بجز
نخربسته می شود آفتاب از زمین و پایان و دوری شرق از پایان و دوری مغرب بعد از آن عمر
علی یا رسول الله که شتم بفریده بنی فلان و دیدم مومنی را از انصار که تحقیق گرفت از آن مزبلیه پوستان
خبر و خیار و انچه را پس اوینچرا آنها را از شدت و سختی گرسنگی پس چون دیدم او را شرم داشتم از او از اینکه
به پند مرا پس شرکین و شرمنده و سرگشته شود و روی گردانیدم از او و بگذشتم بسوی منزل خود و حال آنکه
آماده و همیار کرده بودم برای سوخود و فطر خود یعنی سحری و افطار خود و قرص از جو را پس آوردم اندوا
بسوی آنم و بخشیدم آن قرص نان را با و و قسم برای او که در آور و بر گزین از هر چیز از این نان هر انچه را
که گرسنه و آرزو مند شدی بجهت اینکه خدای عزوجل می گرداند در این دو نان برکت و افزونی و زیاده شد
بعد از آن گفت برای من ای ابو الحسن بمن بخواهم اینکه امتحان و آزمایش کنم این زیادتی و برکت را
بجهت علم من برستی تو در کفار خود بدرستی که من دوستدارم و خواشمند شده ام گوشت و جاجوهای
پرنده را و خواشمند شده اند از من آنرا اهل منزل و خوانه من پس کفتم برای او بشکن از آن لقمه ها و شکما
را بشماره آنچه میخواهی آنرا از جوجهای پرنده پس بدرستی که خدا میگرداند آن تکه ها را جوجها بجهت سلسلت و
خواستش کردن من آنجا را بجا محمد و آل پاکان او بعد از آن در آمد و خطو کرد و شیطان در دل من
پس گفت ای ابو الحسن میکنی این محبت را با و و حال آنکه شاید او منافی است پس قبول نکردم قول

اورا خطا و اوطا هر کردم که اگر باشد مؤمنی پس او سزاوار است برای آنچه کردم با او و اگر باشد منافقی پس سزا
برای احسان و نیکوئی کردن سزاوارم پس نیست بر احسان و نیکوئی کردن بر بدستختان آن و کفتم برای آن
شیطان که من بخوانم خدا را بخند و آل پاکان پاکیزه کان او برای اینکه توفیق دهد او را برای خالص و صاف
کردیدن و کسند شدن و پیرون آمدن از کفر اگر باشد منافقی بجهت اینکه صدقه دادن من بر او باین یا تو
و افضل است از صدقه دادن من بر او باین طعام شریفی که باعث است برای ثروت و دولتتمندی
و بی نیاز علی پس کارزار و جنگ کردم شیطان را و خواندم خدا را پنهانی از آمدن و خالص و صاف کردن
او بجای محمد و آل پاکان پاکیزه کان او پس مضطرب گردید کوشتهای میان پهلوی و شانه او و افتاد
بر روی خود پس بر پا داشتیم او را و کفتم چه شد حال تو گفت بودم منافقی کان کسند شک و ازنده و چنانچه
می فرمود او را محمد و در آنچه میفرمودی آنرا تو پس کشف و برداشته شد آنچه پوشیده پنهان کرده او را از
آسمانها و حجابها پس دیدم در بهشت بر آنچه را که وعده فرمودید شما و بزرگوارا از آن جزا و پاداش
طاعتها و بنده کی هاپس پرده برداشته شد از طبقه های زمین بعد از آن دیدم جهنم را و دیدم هر آنچه را
که ترسانید شما بآن از عقوبتها و شکنجه های این است بهنگامی که رفت ایمان بکلی و تمامی در دل
من و صاف گردید بآن جنان من و رفت از من انشک و کجاییکه بود که نوبت بنوبت میکرد مرار
گرفت آمد و اند و قرص نان را و کفتم برایش هر چیزی که دوست داری و خواهشمند آنرا پس بشکن
از این قرص نان کی را پس بدرستی که خدا بر میگرداند خود آنرا آنچه خواهشمند آنرا و از زمین آنرا
و بخوابی آنرا بعد از آن نرود و زود و دور نشود بخین که برگردانیده میشود بهر نحوی که خواهی کوشتی و پرنده و حواشی
و خرمائی و غرنزه و میوهائی که در زمستان و میوه هائی که در تابستان است تا اینکه آشکار فرمود خدای تعالی
ازد و گرد و نان کار شکفت آورنده را و گردید آمد و از آن زد و کرده شد های خدا از آتش و وزخ بسبب آنکه بر
کریده شده اند نزد او و بخوان پس از آن هنگام دیدم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را که به
تحقیق آنک که دندایشان را هر یک بآنند کوه ابو قیس پس فرود آمد یکی از آنها بر شیطان و هوداد
آشکار کردند و شناسانیدند او را بعضی از ملائکه بر بعضی پس در هم شکسته شد و پیش آمد عرض میکرد ای پروردگار
من و عده تو و عده تو آیا نینداختی و هملت ندادی مرا تا روزیکه بر اینخته و زنده شوند پس آنگاه صد از بعضی
از ملائکه هملت دادم تو را از برای اینکه نیری هملت ندادم ترا برای اینکه در هم شکسته نشوی و کوفه بخونی
کرده نشوی بعد از آن فرمود رسول خدا ای ابو احسن چنانکه جنگ و کارزار نمودی شیطان را و اوای در را
خدا کسی را که باز داشت شیطان ترا از آن داوون طعام با و و غلبه کردی او را پس بدرستی که خدا خبر دمی

کند شیطان را در افتادن ببلای خواری پس غلبه می کند او را از جانب تو و از جانب دوستداران تو و میباید
در آخرت بشماره وعد و هر پاره پاره از آنچه داوی یا ورخورد و از آنچه آرزو مند شدی آن یا ورتوان از خدا و از
آنچه آرزو مند فرماید او را خدا از آن درجه را در بهشت از طلا که بزرگتر است از این دنیا از زمین تا آسمان و
بشماره همدان از آنها گوئی را از نقره که بزرگتر است از این دنیا از زمین تا آسمان و گوئی را از یاقوت و
گوئی را از جوهر و گوئی را از نور پروردگار عزت بخین گوئی را از مروارید و گوئی را از زمرد و گوئی را از جبه
بخین و گوئی را از مشک و گوئی را از عنبر و بدرستی که شماره خدمتکاران تو بیشتر است از شماره قطره های باران
و کیا همه او میبای همه حیوانها بسبب تو تمام می فرماید خدا خیرات و خویهارا و پاک میکند و پیر و نشان
کنا با نر از دوستداران تو و بسبب تو جدا می نموده خدا مؤمنان را از کافران و مخلصان را از منافقان
و اولاد در شده هدایت از اولاد کفر ای و غواصیت بعد از آن فرمود رسول خدا که که ام یک از شما کاه داشت به
سبب جان خود جان مرد مؤمنی را و شب پس عرض کرد علی بن یمن یا رسول الله نگاه داشته ام بسبب جان خود
جان ثابت ابن قیس ابن شماس انصاری را بعد از آن فرمود رسول خدا که خبر ده بان قصه برادران مؤمن
خود را و پرده بردار از نام آن منافقی که جنگ کننده بود برای ما پس تحقیق کار گذاری و کفایت فرمود خدا
بدی شهر او را از شما و نفر و تاخیر انداخت او را برای بازگشت و توبه شاید او متذکر گردد و یاد آور شود و تبرسد
پس عرض کرد علی بدرستی که من میان اینکه میرقم و زمین بنی فلان بظاہر و پشت مدینه و حال آنکه میان دو
دست پیش روی من بود ثابت ابن قیس در حالی که دور بود از من و قتی که رسید چاه عادی شرف فراخ بجا
را که دور تک بود آنچه بود در آنجا مردی از منافقان پس بزور و ور کرد و آن ثابت را برای اینکه بکشد
او را در آنجا پس طلا شده ثابت پس بازگشت بعد از آن بزور و ور کرد و آن ثابت را و حال آنکه از قتی
دانست مرا تا اینکه رسیدم بسوی او و حال آنکه تحقیق دور شد ثابت و غرورفت در آنجا پس ناخوش داشتم اینکه
بیر دازم و مشغول شوم بخوابستن و جستجو کردن و گرفتن آن منافق بجهت ترس بر ثابت پس فرو رفتم در آنجا
شاید من بکرم او را بعد از افتادن در چاه نگاه کردم پس آنجا تحقیق پیشی گرفته ام و از بسوی تک آنجا پس
رسول خدا فرمود که چگونه سبقت پیشی بخیری او را و حال آنکه تو که گمانی و فقیل و سنگین تری از او و اگر نباشد
که گمانی و سنگین بودن تو که آنچه در جوف تو است از دانشمندی و علم اولین و آخرین آنجا امانت و و بعم
پیر خدا بر رسول خود و امانت گذارد و آن رسول را تو را بجا آید بود سزاواری و حق تو اینکه باشی که از تر از هر چیزی پس
چگونه بود حال تو و حال ثابت عرض کرد یا رسول الله رفتم تا تک آنجا و ثابت شدم و مستقر گردیدم
ایستاده و بود آن افتادن در چاه نرمت و هموار تو آسان تر بر من و بسکت بر پای من از گامهای من که گام

میزنم و راه میروم آنها را آهسته آهسته بعد از آن ثابت آمد پس تنزل نمود و فرود آمد و ثابت شد
بر روی و دوست من و حال آنکه تحقیق همین کرده بودم آندو دست را برای او پس ترسیدم اینکه
ضرر رساندم افتادن او بر من یا ضرر رساند او را پس نبود مگر مانند یکنای ریجانی که فرایم
انرا بدست خود بعد از آن نگاه کردم پس آنگاه آن منافق و با او دو نفر دیگر بودند بر گوشه لب
آنجاه و او می گفت برای آندو نفر دیگر که خواستیم بگیر ایس کردیدند و نفر بعد از آن آوردند
سنگ بزرگ سختی را که در آن اندازه دو بیست من بود پس بر کماشتند و فرو گذاشتند و روانه
کردند آنسنگ را بر ما پس ترسیدم اینکه برسد ثابت را بعد از آن در کنار کمرقم او را و گذارویم
او را بسوی سینه خود و برگردیده و منحنی و خم شدم بر او پس افتاد آنسنگ بر پس سر من پس نبود مگر
مانند وزیدن باد بسیار زنی که باد زده شوم بان باد زن در روز گرمای سختی بعد از آن آوردند
سنگ بزرگ سخت دیگر را که در آن اندازه سیصد من بود پس بر کماشتند و فرو گذاشتند و روانه
کردند آنسنگ را بر ما پس برگردیده و خم شدم بر ثابت که رسید آنسنگ پس سر مرا پس بود مانند آبی
که بریزم آنرا بر سر خود و اندام خود و روز بسیار سخت شدن کرد بعد از آن آوردند سنگ بزرگ
سخت سیوی را که در آن اندازه پانصد من بود و برگردیدند و اندام بر زمین مکن نبود و دست نمیداد ایشانرا اینکه از روی برگردند
آنسنگ را پس روانه کردند آنرا بر ما پس گردیدم و خم شدم بر ثابت پس سر من پشت من پس بود مانند چانه می که فرام
آورم و در آورم بر اندام خود و سیوتم آنرا بعد از پوشیدن آسایش و راحت گفتم بسبب آن بعد از
انداختن سنگها شنیدم آنها را که می گفتند اگر باشد برای پسر ابوطالب و پسر قیس صد هزار روح بجات
نمی یابد و خلاص نشود یکی از آنها از دشواری و محنت و بلا و این سنگهای سخت بزرگ پس بر
گشتند و حال آنکه تحقیق دور فرمود خدا از ما بدی آنها را بعد از آن رخصت داد و خدای عز و جل به
لب و طرف آنجاه پس از بالا پائین و نشیب آمد و بتک آنجاه پس از نشیب بفرز آمد و بلند
شد و برابر شد تک چاه با دهن چاه بسبب تنگ شدن زمین بعد از آن راه رفیق و پیرون آمدم
بعد از تمام شدن قصه فرمود رسول خدا امی ابو الحسن بدرستی که خدای عز و جل لازم فرمود بر ما
بسبب این کار است از فیصلتها و جزاء و پاداش آنچه را که نمی شناسد و نمیداند آنرا غیر از آن خدا
مبادی ندانیم که در روز قیامت بجا آیند و مستداران علی ابن ابیطالب پس برخیزند گروهی
از نیکوکاران بعد از آن گفته میشود برای آنها بگیرد و ستیای هر کس را که میخواهد از عرصات
قیامت پس در آورید آنها را بهشت را پس کمتر مری از آن صالحان خلاص میکنند بسبب

شفاعت و خواستش هزار هزار مرد را پس منادی ندا می کند می کند که گنجیند آن باقی گذاشته شده کان از
دوستان علی ابن ابیطالب بعد از آن بر خیزند گروهی میان روی کنند کان پس کشته شود برای
ایشان آرزو مند شوید بر خدای عزوجل آنچه را که میخواهید بعد از آن خواهشمند شوید پس کرده میشود
به یک از آنها آنچه را آرزو مند شود پس افزون کرده می شود برای او صد هزار مانند آنچه آرزو کرد
بعد از آن منادی ندا می کند گنجیند آن باقی گذاشته شده کان از دوستان علی ابن ابیطالب
پس بپایند گروهی که ظلم کننده بودند بر جانهای خود را دستم کننده بودند بر آنها پس گفته میشود که گنجیند آنکه
و دشمنی دارند بودند برای علی ابن ابیطالب پس آورده می شوند همه چه شریف چه ذلیل و بچه و تحلف
نمایند و حال آنکه آنها بسیار و شماره بزرگی بی شمار باشند آگاه باشید که میگردانیم هزار نفر از این
جماعت را خدا و سر بهاد و سرخیز برای یکی از دوستان علی ابن ابیطالب بجهت اینکه در آید آن
دوستان بهشت را پس نجات میدهد خدای عزوجل و دوستان را و میگرداند دشمنان تر افتد
ایشان بعد از آن رسول خدا فرمود این علی ابن ابیطالب است آنکه فاضل تر و گرامی و بزرگوارتر
است و دوستان را و دوستان را و دوستان را رسول است دشمن دارند و دشمن دارند و دشمن دارند
و دشمن دارند رسول او است ایشانند جوان برگزیده کان خلق خدا از امت محمد بعد از آن فرمود
رسول خدا برای علی ابن ابیطالب بنکر بکوشه چشم پس نکرست بسوی عبدالله ابن ابی و بسوی
هفت نفر از یهودیان پس گفت تحقیق معاینه دیدم هر خدا را بر دلهای آنها و بر کوشهای آنها و بر
چشمهای ایشان پرده را بعد از آن رسول خدا فرمود تو یا علی فاضلتر و بزرگوارتر و گرامیتر از این خدای
در روی زمین بعد از محمد رسول خدا فرمود امام علیه السلام پس این است حق که تعالی
حکم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة که می بینند آند اغیارا ملائکه پس می
شناسند آنها را بان علامتها و می بینند آند اغیارا و پرده را فرستاده خدا محمد و می بیند آنها را بهتر
و نیکوتر خلق خدا بعد از او علی ابن ابیطالب پس سرموده عذاب عظیم یعنی که برای آنهاست
خداوند بزرگ در آخرت بسبب آنچه بودند که دروغ می گفتند از رحمت کافر شدن آنها خدا و کافر شدن
آنها از محمد رسول خدا حق که لعن و جل و من الناس من یقول امثلا لله و فی الیوم الآخر و ما
هم فی عذابهم و فرمود امام حسن عسکری که فرمود عالم موسی ابن جعفر بد رستی که رسول خدا و حق که بر پا
داشت امیر مؤمنان علی ابن ابیطالب در روز غدیر در موقف و جای ایستادن آنحضرت که
مشهور معروف است بعد از آن فرمود که ای بندگان خدا و اگر کنید شراد و نسب مرا و خواهم که

مرا از اسم خودم و از پدر نام بنحوانید پس عرض کردند توئی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ابن هاشم بن
 عبد مناف بعد از آن فرمود ای مردم نیستیم آیا سزاوارتر شما از جهانهای شماعرض کردند بلی یا رسول الله
 فرمود رسول خدام مولای شما سزاوارتر است شما از جهانهای شماعرض کردند بلی یا رسول الله پس
 انکسیت آسمان و گفت اللهم اشهد يقول هؤلاء ذلک یعنی بار خدا یا کواه باش بقتلایان
 جماعت این را که من اولایستم با ایشان از جهانهای ایشان و آنحضرت می فرمود این را و عرض می
 کردند همانرا سه دفعه بعد از آنی که آنحضرت سه مرتبه اقرار گرفت از مردم که آنحضرت اولی و سزاوار
 تر است با ایشان از جهانهایشان فرمود الا من كنت مولاة واولی به فهذا علی مولاة و
 اولی به اللهم وال من الاله و عاده من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله
 بعد از آن فرمود برخیز ای ابو بکر فایع که یا مرق المؤمنین یعنی پس بیعت کن برای اعلی بامیری و
 پادشاهی و حاکم و متولی و فرمانفرما بودن او بر همه مؤمنان پس برخاست ابو بکر و بیعت کرد برای اعلی
 بعد از آن فرمود و برخیز ای عمر فایع که یا مرق المؤمنین یعنی پس بیعت کن برای آن علی بامیری و پادشاهی
 و حاکم و متولی و فرمانفرما بودن او بر همه مؤمنان پس برخاست عمر پس بیعت کرد برای آن علی بعد از آن
 فرمود برای تمام آن نه نفر از رئیسهای مهاجران و انصار که برخیزید و بیعت کنید به امیر المؤمنین بودن او
 پس بیعت کردند همه آنها بعد از آنکه همه بیعت نمودند برخواست از میان جماعت ایشان عمر بن الخطاب
 پس گفت حججک یا بنی ایتالی اصبحت مولا می مولا کُل مؤمن و مؤمنه پس
 متفرق و پراکنده شدند از آنجا و حال آنکه تحقیق محکم کرده شد بر آنها التمس یعنی وصیتها و سوگندها و ایشان
 و پسرانها که درباره علی و فرمایشات خود فرمود و همه از عان کردند بعد از عهد کردن و قسم خوردن بر
 مخالفت نکردن و وصیت رسول خدا را قبول کردن بدستی که قومی از سرکشان آنها و کزکشان
 و متکبران آنها موافقت کردند با هم میان خودشان برای اینکه اگر باشد برای محمد و روشی یا روشی
 یعنی از دنیا رحلت کند هر آینه برود و در کنند البته این امر خلافت را از علی و وانکه از ندین
 امر ولایت را برای او پس شناسانید و داناکردانید خدا این مطلب را از آنهاست و قصد آنها و بودند
 که می آمدند رسول خدا را و عرض میکردند هر آینه تحقیق بر پاداشتی بزرگ و دست و محبوبتر خلق خدا را بسوی
 خدا و بسوی تو و بسوی ما پس از آنکه رکذاری فرمودی ما را بسبب اعلی منونت متمکاران پیدا کردی
 را که برای ما است و آنانکه سرکشند در سیاست و فرمانروائی ما و حال آنکه دانست خدا از دلای
 ایشان خلاف این کفارشانرا از جهت موافقت و توطیه کردن بعضی از ایشان مر بعضی را

اینکه ایشان بر آن دعوات و دشمنی پایدار پیوسته و مقیمند و اینکه ایشان برای دور کردن این کار
خلاف از روی راستی و حقدار آن اختیار نمائند و کانند پس خبر داد و خدای عز و جل محمد را از آنها پس
فرمود یا محمد **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ** یعنی ای محمد و بعضی از مردمان شما
کسانی که میگویند ایمان آوردیم و گرویدیم با نخدائی که امر و حکم کرد و ترایه نصب کردن و بسا و اشتن
علیه الامانی و فرمانفرمائی و تدبیر نمائنده و نظر در عاقبت کنند و برای امت خود و **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**
فَمَاهُمْ عَمُومٌ مِّنْهُنَّ یعنی و ایمان آوردیم بر روی که قیامت باشد و حال آنکه نه نمایند
ایمان آورنده کان و لکن ایشان با هم موافقت و توطئه میکنند بر بلا کردن این توطئه را که
کردن این افعالی راست و نیکو کرده اند نفسها و جانهای خود را یعنی میباید آگاه شده اند بر سرشی
کردن بر علی اگر باشد برای توطئه ششی یا گروشی از دنیا رفتنی قول در عز و جل **يَخْذُ عَمَلُكَ**
اَللّٰهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَا يَخْذُ عَمَلُكَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فرمود امام حسن عسکری
که فرمود موسی این جعفر چون پیوست آنجا از با هم موافقت کردن ایشان و قال قیل ایشان در با
علی و بد نظر در عاقبت خود کردن ایشان بر افعالی و رسید بر رسول خدا بعد از آن خواند ایشان را
و امامت فرمود آنها را و غضب فرمود بر آنها پس کوشیدند در سوگند با و میباید بدید در شمای
راست خود و سوگند میخورد و عرض کرد اولی آنها یا رسول الله سوگند میخورم بخدا که آگاه نمیشم به
هیچ چیز مثل آگاه داشتن باین بیعت و حال آنکه هر آینه تحقیق ایسید و ایمانیکه وسیع و فراخ نماید
خدا بسبب این بیعت برای من در قصرهای بهشت و بگرداند مرا در آن قصرهای بهشت از فضل
فرود آینه کان و مسکن گیرنده کان و عرض کرد و می آنها بانی انت و امی یا رسول الله اعتماد کردم
بداخل شدن در بهشت و نجات یافتن از آتش جنم مگر بواسطه این بیعت کردن بعلی سوگند
میخورم بخدا که خوشوقت نمیکرد اندر این که بشکنم این بیعت را و باز کنم آن پیمان را که بسته ام بعد
از زمانیکه و اوم از جان خود آنچه دادم و اگر چه برای من پیری آنچه میان زمین تا عرش است
مردارید بای تروجا هر فخر بسیار نیکو باشد و عرض کرد و سومی آنها سوگند میخورم بخدا یا رسول
خدا که هر آینه تحقیق کردیدم و از بسیاری شادمانی و خوشوقتی بسبب این بیعت و از ناتوانی
خروتن خود که فیروزی نیابم از آن آرزوهای خود در رضوان خدا و یقین کردم این که اگر باشد
کنایان اهل زمین همه آنها بر من هر آینه صاف و خالص گردانیده میشوند آن کنایان از من
بسبب این بیعت و سوگند خوردن بر آنچه عرض کرد و از این عبارت و لغت کرد کسیر که رستا

از جانب او رسول خاتم را خلاف آنچه سوگند خورده بر آن پس از بی یکدیگر آوردند بمانند این کلمه
کردن و بهانه جستن کسانی که بعد از آنها بودند از آن جابران کردند نشان پیش فرمود خدای عز
وجل برای محمد **وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ** یعنی آشکار می کنند رسول خاتم را خلاف آنچه در زیر استخوانها
سینه و دلهای آنهاست و این است که در درون دارند کفر را و آشکار کرده اند ایمان را و فریب
میدهند رسول خدا را **فَالَّذِينَ آمَنُوا** و فریب میدهند آنان را که ایمان آوردند بجهنم نیز آن
کسان را که سید و آقای آنها و فاضل آنها علی ابن ابیطالب است پس فرمود **وَمَا يَجْعَلُ عَيْنُكَ**
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ یعنی ضرر غیر سبب این خدیعه و فریب جز جانهای خود را و فرود دهنی آید
انجام فریب دادن ایشان که با ایشان بجهت اینکه خدای نیاز است از ایشان و انصرت
و یاری کردن ایشان و اگر نه همت دادن آنجا بود برای ایشان برآینه توانائی نداشتند بر
چیزی از برای کینه شدن در کناهان خود و سرکشی خودشان **فَعَالَيْكُمْ شَعْرُونَ** یعنی و حال آنکه نمیدانند
اینکه این امر چنین است که ضرر فریب راجع بخود ایشان است و اینکه خدا و انامیکردانند پیغمبر خود
را بر نفاق آنها و دروغ ایشان و کفر آنها و حکم می کند خدا آن پیغمبر خود را بدور کردن و راندن
آنحضرت آنها را در راندن و دور کردنی که برای ستمکاران و بازکننده کان پیمان بسته است
و این راندن مفارقت می کند ایشان را در این دنیا و رانده و دور میگرداند ایشان را خوبان
شدگان خدا و در آخرت مبتلا میگرداند بختهای عقاب خدا حق که **عَرَفَ جَلَّ فِي قُلُوبِهِمْ مَوْضِعُ**
قُرْآنِهِمْ **وَاللَّهُ مَوْضِعُهُمْ** **عَلَيْهِمْ** **كَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكُونُونَ** فرمود امام حسن عسکری که فرمود موسی
ابن جعفر بدرستی که رسول خدا وقتی که کلمه کردند و عذر و بهانه آوردند آنجا محبت منافقان بسوی
آنحضرت با آنچه کلمه کردند تقصیل فرمود و عفت گذاشت بر آنها باینکه قبول فرمود و ظاهر برای ایشان را
و سپرد و گذاشت باطنهای ایشان را بسوی پروردگار آنها لکن جبریل آمد آنحضرت را پس
عرض کرد و یا محمد بدرستی که علی بنی خود را بتور باسلام و میفرماید که پیرون بر این جماعت سرکش را
که پیوست و رسید بتو از ایشان و باره علی پیمان باز نمودن آنها برای بیعت اعلی و آماده
و مهیا ساختن آنها نفسهای خود را بر مخالفت کردن ایشان علیه آنچه اینک ظاهر و هویدا فرمود
از عجایب آنچه اگر ام فرمود آنرا خدا با اعلی از حسن فرمانبرداری و طاعت زمین و کوهها و
آسمان برای او و سایر آنچه آفریده خدا چون بر پا داشت خدا اعلی را محل ایستادن و نشستن
تو ایستاد و انید خدا و او را در جای ایستادن تو بجهت اینکه بدانند اینکه ولی خدا اعلی بی نیاز است

از ایشان و اینکه او دفع نمیکند و برنمیکردند از ایشان انتقام و کشیدن کینه خود را مگر بحکم آنحضرت
برای او است و باره او و باره ایشان آن تدبیر که آنحضرت در میانده و رساننده است آنرا
و برای آنحضرت آن حکمتی که آنحضرت کارکننده با آنحضرت است و گذرنده و امضاء کننده است
مر آنچه را که بزرگوار کند آنحضرت را یا بگرداند آنحضرت را بسوی که برای آنست بعد از نزول وحی خدا
جلیل بواسطه جبریل بحکم فرمود رسول خدا آن اجتماع را از آنکه رسیده بود با آنحضرت آنچنان
در کار علی و با هم موافقت کردن بر مخالفت او و خروج و بیرون شدن بر او پس از بیرون
آمدن آن اجتماع بصحرا فرموده برای علی چون وقتی مستقر گردید و ثابت شد نزد پائین بعضی از
کوههای مدینه یا علی بدرستی که خدای عزوجل امر فرموده این جماعت را به یاری کردن آنها تورا و انعامت
کردن آنها تورا و همیشه بودن و ملازم بودن آنها بر خدمت تو و کوشش نمودن آنها در فرمانبرداری
تو پس اگر اطاعت فرمانبرداری نکنند تو را پس آن بهتر است برای آنها میکردند و در بهشت خدا
پادشاهانی که همیشه شونده کان بناز و آسایش و خوشی زنده کافی کننده کان و اگر مخالفت کنند تو را
پس آن بدتر است برای آنها میکردند همیشه شونده کان عذاب و شکنجه کرده شده کان پس فرمود
رسول خدا برای بد آنید بدرستی که شما اگر من فرمانبرداری نمائید علیه اسعد و نیکبخت میشوید و اگر مخالفت
ورزید شقی و بد بخت میشوید و حال آنکه بی نیاز فرموده او را خدا از شما بکسانیکه زود باشد که بنمایند آنحضرت
شمار ایشان را و آنچه زود باشد که بنمایند شمار آنرا بعد از آن رسول خدا فرمود یا علی سؤال منما
پروردگار خود را بجا میگردان و آل پاکان او آنرا که میسبب باشی تو بعد از محمد سید و آقای ایشان اینک
بر گرداند برایت این کوهها را آنچه بخوای پس سؤال آنحضرت علی پروردگار خود را اینرا پس منقلب و برگرد
شدند آن کوهها نقره بعد از آن صد از دند آنحضرت را آن کوهها که ای علی ای وصی رسول پروردگار
کار جهانیان بدرستی که خدا آماده فرموده ما را برای تو اگر بخوای روان و راجح گردیدن و نیست که تو
ما را در امر خود پس هر وقت بخوای ما را اجابت می کنیم تو را بجهت اینک میکند و در پیشش شود و باره
ما حکم و فرمان تو نافذ می باشد و پیشی میکند در همه ما با قضا و فرمان فرمودن تو بعد از آن منقلب
و برگردانیده شدند همان کوههای نقره طلای سرخی همه آنها سخنی کردند بترتیب آنکوههای طلا
گفتار نقره را پس برگردیده شد مشک و عسبری و جواهری و یاقوتیهائی و هر چیزی از این مشک و عسبر
جوهر یاقوت که برگردیده میشدند بسوی آن پس صد امین و دند آنحضرت را ای ابو الحسن ای برادر رسول
خدا ما ایم که تسخیر کرده شده کاینم برای تو بخوان ما را هر وقت که خواهی بجهت اینک انفاق و نیست

گردانی در آنچه دوست داری و آنچه نخواهی اجابت میکنیم تو را و از جانی بجائی می شویم بسوی آنچه خواهی
پس فرمود رسول خدا ^{آیا و انستید} که تحقیق بی نیاز فرمود خدای عزوجل علیها از مالهای شما به
سلب آنچه می بینید بعد از آن فرمود رسول خدا ^{یا علی} سوال کن خدای عزوجل را بجهت و آل
پاکان او آنانکه تو سید و آقای ایشان بعد از محمد رسول خدا ^{اینکه} برگردانند برایت و جنان این
کو بهار را مردانی صاحب شوکت و تنیدی و تیزی در آلات جنگ و برگردانند لشکهای بزرگ سخت
این کو بهار را شیران و پلنگان و افعیا پس خواند خدا را علی ^{باین} انقلاب بعد از دعا پرسیدن
کو بهار و پشتهها و تلهها و قرار زمین از آن مردانی که صاحب شوکت و تنیدی و تیزی بودند در آلات
جنگ انچنان مردانی که نگذاشته نمی شود بمقابل هر یک از آنها ده هزار از این مردمانیکه معبود
و از شیران و پلنگان و افعیا تا اینکه پوشیده شد آنکو بهار و پشتهها با آن جانوران و مردان
در همه فریاد میکردند ای علی ^{ای} وصی رسول خدا آگاه باش که تحقیق مسخر و مطیع و منقاد فرموده
ما را برای تو و حکم کرده ما را با اجابت کردن تو هر وقتی که خواهی ما را بسوی آنچه کنی هر کس غلبه می
کنیم و روان میکنیم قهر و غلبه و توانائی خود را بر او پس هر زمان که خواهی پس بخوان ما را اجابت میکنیم
و آنچه خواهی پس امر ما را با آن اطاعت می کنیم تو را ای علی ^{ای} وصی رسول خدا بدرستی که بر
تو است نزد خدا از شان عظیم آنچه که اگر خواهی خدا را ^{اینکه} برگردانند برایت اطراف زمین و جایشها
انرا یکپارچه طلا مانند میمان کیسه زر بر آئینه بجا آورد و آنچه بجا آورد برایت آسمان را بسوی زمین
بر آئینه بجا آورد یا بلند فرماید برایت زمین را بسوی آسمان بر آئینه بجا آورد یا برگردانند برایت آنچه را
که در دریاها ان زمین است از آب شور و تلخ آبی خوشکوار یا روغن یا سمن یا بانی یا آنچه خواهی از
انواع اشتر به دروغنها بر آئینه بجا آورد و اگر خواهی ^{اینکه} بخشکاند دریاها را و قرار دهد سایر زمینها را
دریاها بر آئینه بجا آورد پس اندو بکین نکند تو را سرکشی کردن این جماعت سرکشان و مخالفت
نمودن این مخالفان پس گویا حال ایشان نسبت باین دنیا هرگاه منقضي و بریده شود و اندنیا
از آنها مثل این است که نبوده اند در این دنیا و گویا حال آنها نسبت با آخرت هرگاه وارد شود
آن آخرت بر آنها مثل این است که زایل و جدا نشدند و ثابت بوده اند در آن آخرت ^{یا علی}
بدرستی که آنکه ملت داده این سرکشان را با کفر آنها و فسق آنها در سرکشی کردن آنها از فرمانبرداری
تو و انچنان کسی است که ملت داد و فرعون ذوالاوتاد و فرود ابن کنعان را و کسانیکه او را
خدائی گردانند از صاحبان طغیان و سرکش تر همه سرکشان ابلیس را که سر همه ضلالتها و لغوها

است و حال آنکه آفریده نشدی تو نه ایشان برای خانه فناء نیستی بلکه آفریده شدی برای خانه
بقاء هستی و لکن شما برده شوید از خانه بسوی خانه و نه حاجت نیست برای پروردگار تو بسوی کسی
که او بآموزد و فرمان کند آنها را و برآورده از جهل و نادانی آنها را و لکن آنها را داده فرمود
بزرگوار گردانیدن تو را بر آنها و اراده فرمود بریدن و جدا کردن تو را بسبب آن فضل و
افزونی از آنها و اگر نخواهد بر این هدایت در راه نمائی می فرماید آنها را فرمود موسی بن جعفر
پس بیمار و تار یکت و بی آرام شد دل های ای قوم بجهت آنچه معاینه دیدند از این معجزات درگاه
که میل داده و علاوه شد این بیماری بسوی آنچه بود از مرض و بیماری حسد ایشان برای الحمد
و برای علی بن ابیطالب پس فرمود خداوند این **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** یعنی در دل های
اتجاعت سرکشان کجاست کننده کان باز کنند و کان مرا آنچه را که گرفتاری بر آنها از بیعت علی بن
و تار یکی و بیمار است **فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا** یعنی پس زیاده و کراهت از خدا مرض را بحیثی که
که و نکش و بی آرام شد برای آنچه است دل های ایشان بجهت جزاء و پاداش با آنچه آمد ایشان را
از این آیات معجزات **وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** کما **كُلُّوا يَكُنْ قَوْلٌ** یعنی و حال اینکه برای
ایشان است غذائی در دنیا که بسبب آنچه بودند که تکذیب می نمودند متحده را و دروغ گو بودند
بر کفار خود و اینکه ما بر آن است و انقدر بر ما استند کاینم **فَقُلْ لِعَذَابِي جَلٌّ** و **إِذَا قِيلَ**
لَهُمْ لَا تَقْنِصُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ **إِلَّا أَنَّهُمْ هُمُ**
الْمُفْسِدُونَ و **لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ** فرمود امام حسن عسکری علیه السلام که فرمود و العالم موسی بن
جعفر علیهما السلام که هرگاه گفته شد برای اتجاعتی که شکند و بودند پیمان برای آن بیعت در روز
غیر **لَا تَقْنِصُوا فِي الْأَرْضِ** یعنی افساد نکنید در زمین بسبب آشکار گردانیدن شکستن آن بیعت
را برای بندگان خدا آنرا که مستضعف و ناتوانند و اعتقاد خود پس شوش یتیمند و بریم پسرند بر آن
مستضعفان دین ایشان را و حیران و سرگردان میکنند آنها را و در همه های آنها **قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ**
مُصْلِحُونَ یکفشه جز این نیست که ما اصلاح کننده کاینم بجهت اینکه ما اعتقاد نداریم دین محمد
و نه غیر دین محمد را و حال آنکه ما در این دین تجربه و سرگردانیم پس ما چه شد و میگردیم و فقط هر تجربه را
بسبب ظاهر و آشکار گردانیدن قبول نمی آید و شریعت او و حکم میگردیم و باطن بسوی
خواهشهای نفسانی خود پس متعجب می بریم و روزگاری میگردانیم و میگردانیم و او را می ایستیم
و پامینشایم و زنا فرمائی او و متکبران با او و از او میگردانیم چانه های خود را از بندگی محمد و باز میگردیم

آنها با از طاعت و فرمانبرداری پسر عم او علی بن ابی طالب بجهت اینکه اگر دلتشند میشد بودیم ما که بتحقیق
 صاحب جاه و آبرو بودیم در نزد او و اگر پراکنده میشد کار او ما به تحقیق دستگیر میکردیم او را تسلیم
 میکردیم او را بدشمنان او و فرمود خدای عز و جل **أَلَا إِنَّهُمْ لَمُتْسِدُونَ**
وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ یعنی آگاه باشید بدستی که آن جماعت سرکشان آنها پیدا فساد کننده
 گان بسبب آنچه میدانند از امور نفسهای خودشان و لکن نمی فهمند بجهت اینکه خدای تعالی می
 آگاهانند پیغمبر خود را اتفاق آنها را پس او دور و رانده میکرد اند آنها را و حکم میکند ائمه من را
 بدور و رانده کردن آنها و اعتماد داشتند با آنها نیز دشمنان ائمه من اینک آن کافران
 گان میکردند اینک نفاق میکنند آنها را نیز چنانچه نفاق میکنند اصحاب محمد بن ابی طالب بلند نشد
 برای آن منافقان نزد آن دشمنان ائمه من و منترقی و نرسیدن بجائی آن منافقان
 نزد آن کافران جای رسیدن اهل تقو و اعتماد حق **لَا تَعْرِفُ جَلَّ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ائِمُّوا كَمَا اٰمَنَ**
النَّاسُ قَالُوا الْاَوْفُونَ كَمَا اٰمَنَ السُّفَهَاءُ اَلَا لِنَاكُمْ هُمْ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ
 فرمود امام حسن عسکری علیه السلام که فرمود موسی بن جعفر چون گفته میشد برای آن جماعتی که شکنند
 بودند مر آن بهمت را یعنی گفتند برای آنها خوبان از ائمه من مانند سلمان و مقداد و ابوفز
 و عماره الصنفی بگو وید و ایمان آورید بر رسول خدام و بعلی علیه السلام بگو پر اداشت او را رسول خدام
 او را در موقف خود و ایستاده کرد او را در مقام خود و او بخت و بخت همه مصلحتهای دین و دنیا
 با و و ایمان آورید باین پیغمبر و تسلیم کنید برای این امام و تسلیم کنید برای او در خلافت امر
 خلافت و در باطن آن کجا **اَمَّنَ الثَّانِسَ** چنانکه ایمان آوردند آن مردمان مؤمن مثل
 سلمان و مقداد و ابوفز و عماره و قالوا می گفتند منافقان در جواب برای کسانی که
 خوض میکردند و فرو میرفتند بسوی آن سخن در جواب نه برای آنکه ده ائمه من بجهت اینکه آن
 منافقان جسارت پیش دستی نمیکردند و ولیر و مردانه نبودند بر آشکار کردن آن منافقان
 آن ائمه من را باین جواب و لکن آنها ذکر میکردند برای کسانی که خوض می کردند و فرو میرفتند
 بسوی آن جواب از اهل ههای ائمه من و آنانکه اعتماد داشتند با آنها از منافقان و از
 مستضعفان و از آن ائمه من که ایشان برده و نهانی بر ضرر آن منافقان بودند و اعتماد
 داشتند با آنها پس می گفتند برای آنها **اَفُفُّنْ كَمَا اَمَّنَ السُّفَهَاءُ** ایایان آوریم
 چنانکه ایمان آوردند بخودان قصد میکردند سلمان و یاوران او را بجهت آنچه دادند علی را

صافی و بی آنمختکی دوستی خودشانرا و خالص و بی آنمختکی طاعت و سرانبر داری خودشانرا
و آشکار کردند سیرهای خود را بدوستی دوستان او و دشمنی دشمنان او تا اینکه برآکنده شود کار محمد
برآکنده کند برای هلاک کردن آنها را و دشمنان آن علی و هلاک کند آنها را سایر پادشاهان و
مخالفان برای محمد یعنی پس ایشان بسبب این پیش آمدن برای دشمنان محمد نادانان
و خردانند فرمود خدای عزوجل **أَلَا إِنَّكُمْ هُمْ السُّفَهَاءُ** آگاه باشید اینکه آن منافقان ایشان
آن خردانیکه پنهان و مستور شده است عظمای خردهای آنها آنانکه نکرستند در کار محمد حق
نکرستند بجهت اینکه بشناسند بنوت او را و بشناسند بسبب آن نکرستند صحت آنچه را که
او بخت و بست او را بعلی از کار دین و دنیا تا اینکه باقی ماندند بجهت واکذاشتن آنها اندیشه
کردن و تامل در جهت های خدا را نادانان و گردیدند مخالف و ترسان از محمد و یاران او و از به
مخالفان آنها ایمن و بی ترس نشدند که کدام یک ایشان از محمد و یاران او و مخالفان آنها
مغلوب میشوند پس هلاک میشوند با او پس ایشانند آن خردان بختی که مسلم نشد برای منافقان
بسبب این نفاق آنها به جانب محبت محمد و مؤمنان و نه جانب محبت یهود و سایر کافران
بجهت اینکه آن منافقان با محمد و با مؤمنان آشکار و نهانی نمودند برای محمد از دوستی او و دوستی
برادر او علی و دشمنی دشمنان ایشان از یهود و نصاری چنانکه آشکار میکرد برای آن کافران
از دشمنی محمد و علی و دشمنان ایشان پس آن کافران حکم میکرد و در میان خودشان اینکه نفاق این
منافقان با ایشان مانند نفاق آنها است با محمد و علی **وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ** یعنی و لکن نمیدانند
اینکه این کافران با آنها اعتماد دارند و اینکه خدا مطلع میسر و پیغمبر خود را براسرار
انها پس فرومایه و خرد می شمرد آنها و رانده و دور میفرمود می آورد آنها را حق **لَعَنَ**
وَجَلَّ وَإِذْ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شُيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا مَعَكُمْ
إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤْنَ **اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمْلَأُ قُلُوبَهُمْ غِيلاً لَهُمْ يَعْهَوْنَ** فرمود امام حسن عسکری
که فرمود موسی بن جعفر چون میدیدند نجاعت منافقانیکه شکننده بودند مر آن بیعت را که همیشه
مواظب بودند بر مخالفت علی و بر دور کردن آن کار را برزور از آنحضرت آنانرا که ایمان آوردند
می گفتند ایمان آوردیم مانند ایمان آوردن شما چون میدیدند سلمان رة و مقادیرة و ابواب
و عمار رة را می گفتند برای آنها ایمان آوردیم بجهت و تسلیم نمودیم برای او بیعت علی و فضل او را
و فروغی نمودیم برای او چنانکه ایمان آوردید پس بد رستی که اقلی آنها دوستی آنها و دوستی آنها

تانمی آنها با بود که ملاقات میکردند و بعضی از راهبهای خود سلمان و اصحاب او را چون
 میدیدند آنها را شتمن و رهنده بودند از آنها می گفتند این جماعت آنها اصحاب آن ساحر و آن
 ایهوج قصدمی کردند محمد و علی را پس می گفت بعضی از آنها برای بعضی احترام نمایند از ایشان
 که واقف نشوند بشما از فلکات کلام شما بر کفر محمد و آنچه گفت آنرا درباره علی پس تمامی سخن
 چنین بنمایند بر ضرر شما بعد از آن باشد در آن هلاک شدن شما پس می گفت اولی از آنها
 بنگرید بسوی من که چگونه استنماعی کنم آنها را و باز میدارم دشمنی آنها را از شما پس چون
 دیدند یکدیگر گفت اولی آنها مرجأ سلمان ابن الاسلام آنکه فرمود درباره او محمد سید
 و آقای همه انام اگر باشد این دین او نجات شده به ثریا پس فرامی گیرند آنرا مردانی از ابناء
 فارس که این سلمان افضل آنها است بی نیازی کند تو را این حدیث و فرموده درباره او
 سلمان از ما اهل بیت است پس قرین فرمود او را بر اجبریل آنکه فرمود در حق او در روز عبا
 چون عرض کرد برای رسول خدام که من از شما هستم پس فرمود که تویی از ما تا اینکه بلند شد
 جریریل بسوی ملکوت اعلیٰ افتخار و مباهات نمود بر اهل انبیا می گفت کیست مانند من بی بیج
 و آنکه من اهل بیت محمد پس می گفت اولی آنها برای مقدار تویی آنکه فرمود درباره تو رسول
 خدام برای علی یا علی این مقدار برادر تو است در این دین و تحقیق جدا کرده شده است از
 تو گویا او پاره تن تو است بخت و دوستی برای تو و دشمنی برای دشمنان تو و دوستی با
 دوستان تو لکن ملائکه آسمانها و حجابها دوستی آنها بیشتر است برای تو از دوستی تو برای علی
 و دشمنی آنها سخت تر است بر دشمنان تو از دشمنی تو بر دشمنان علی کفطوباک ثم طوباک
 می گفت از برای ابوذر رجأ تو ای ابوذر و تویی آنکه فرمود درباره تو رسول خدام بر نداشت این چنین
 و سایه این آسمان سبز بر صاحب زبانی که راستگو تر باشد از ابوذر عرض کرده شد بی خصلت
 فضیلت داد او را خدا و شرافت مرحمت فرمود او را فرمود رسول خدام بجهت اینکه او فضیلت
 علی برادر رسول خدام نیکوگوی و زبان آور است و برای او در همه احوال ستاینده و ثنا گستر است
 و برای بدخواهان او و دشمنان او زشت گفتار است و برای اولیاء او و دوستداران او دوست
 و راست زود باشد که بگرداند او را خدای عزوجل در جنان از فاضل تر ساکنان آن و خدا
 و چاکری میکند او را آنچه نمیداند شما را آنرا که خدا از چاکران و خدمتکاران آن جنان
 و جوانان و غلامان آن و پسران آن جنان پس می گفت همان اولی برای عمار بن یاسر

اهلاً و سهلاً و مرجاً بتو ای عمار رسیدی و در یافتی بسبب دوستی برادر رسول خدام با اینکه تو
 آسوده و آرامی و کاسبی که افزون نمی کنی برواجبات مستحبات را از سایر عباد و تما انجان
 مقامی را که نمی رسد و در نمی یابد آنرا آنکه مشقت و سختی اندازنده است بدن خود را و رشب و
 روز یعنی هر شب در قیام و هر روز در صیام است و آنکه بدل کننده و دهنده است مالهای
 خود را و اگر چه باشد جمیع مالهای دنیا برای او مرجاً بتو تحقیق پسندید تو را رسول خدام بر
 علی برادر خود راستی برادری کننده و از خدمت او دور شونده تا اینکه خبر داد اینکه تو زود گشته شوی در راه محبت او و
 حشر شوی در زمره خوبان جماعت او و توفیق دهد خدا مرا مثل کردار و عمل تو و عمل اصحاب
 تو از کسانی که نگاه داشتند حرمت های خدمت محمد رسول خدام و برادر محمد علی ولی خدا
 را و بدشمنی کردن با دشمنان آن و دوزخ کواری بسبب آن عداوت و برادری برادری کردن
 با دوستان آن و دوزخ کواری بسبب آن دوستی و پیروی کردن از او باشد که سعید و نیکبخت
 فرماید ما را خدا در این روز چون دیدیم شمار پس قبول میکردند سلمان و اصحاب او طاه
 آنها را چنانکه حکم فرموده ایشان را خدا و میگذشتند از آنها بعد از آن میگفت آن اولی
 برای اصحاب خود چگونه دیدید استنها کردن ما باین جماعت و بازداشتن من و دشمنی آنها را
 و از شمار پس میگفتند دور و جدا نشوی بخیر و خوبی برای ما ما دام که زنده گانی کنی پس میگفت برای
 ایشان که همچنین باید باشد معامله و رفتار شما برای آنها تا اینکه غنیمت بشمید فرصتی را و اینها
 مانند این رفتار من بجهت اینکه صاحب خود و عقل کسی است که بیا شام عصه را تا بیا بدو
 پس خود میکردند بسوی و دوستان و یاوران خود از آن منافقان سرکشانی که شریک بودند
 با ایشان در تکذیب رسول خدام و آنچه رسانید آنرا بسوی آنها از جانب خدای عزوجل
 از تو که بر گردن امر مؤمنان را بر غیر او و بر مای کردن و بلند کردن او را امام و پیشوا بر کافه کلها
 قالوا انما معكم ائمتنا نحن مستهزئون میگفتند برای آن منافقان بد رستی که ما با شما هم
 جز این نیست که ما بر آنچه موافقت کردیم شمارا بر آن از دور کردن علی را بر نور از این امر محلا
 اگر باشد برای محمده حادثه پس فریب ندهد البته شمارا و ترساند البته شمارا آنچه می شنوید آنرا
 از ما ندهد که را بیدن ما درج آن اصحاب محمده را و می بینید ما را که روان شده ایم بر آن اصحاب
 محمده از مدار کردن و فریفتن ما آنها را پس خیر این نیست که ما استنها کننده گانیم با ایشان بعد
 از آن فرمود خدای عزوجل یا محمده الله يستهزئ بكم ويهدم بني طغیانهم يجهنون

ای محمد خدا استنزا میفرماید بایشان و پاداشش و جزا میدهد آنها را بجهت پاداش استنزا
که برای ایشان بود در دنیا و آخرت و و امیکند ارد و مهلت میدهد آنها را وقتانی و در نک
میفرماید بآنها برمی و مدارائی و بخواند آنها را بسوی توبه و وعده میدهد آنها را مغفرت
و آمرزش هرگاه توبه کنند و آنها در طغیان و زیاده روی خود کور و جهرا نند یعنی بیایان
میرسند از انکارهای زشت و و امیکند از ندادن توبتی را برای محمد و علی که ممکن باشد آنها را
رسانیدن آن اذیت را بسوی آن دو بزرگوار مگر میرسانند آنرا بسوی ایشان فرمود
عالم موسی ابن جعفر اما استنزا فرمود خدا بآنها در این دنیا پلن این است که او با خدا
فرمودن او آنها را بر ظاهر احکام مسلمانان بجهت آسگار کردن ایندن امنا فکان آنچه
که ظاهر و آشکار میگردد آنرا از آن شنوائی و آن طاعت و فرمانبرداری و آن موافقت
و همراهی حکم میفرمود آنچه رسول خدا را باین تعریف سر بسته سخن گفتن برای آنها تا اینکه
پوشیده ماند بر آنها که خالص و بی غشند در ایمان خود که کیت اراده کرده شده باین سر بسته
سخن گفتن و امر میفرمود آنحضرت را بلبس آنها و اما استنزا فرمودن او بآنها در آخرت
پس آن این است که چون قرار می دهد آنها را در خانه لغت و خواری و عذاب فرماید
آنها را بآنکه بای عجبیه از آن عذاب سمران و قرار می دهد آنجا عت مؤمنان را در جهان
بجنور محمد برگزیده پادشاه و بیان مطلع فرماید آن مؤمنان را بر آنجا عت منافقان استنزا
کننده کان آنانکه همیشه استنزا میکردند بآن مؤمنان تا اینکه می بینند آنچه را که آنها فکان
در آند از عجایب لغتها و بدایع نعمتها پس بپاشد لذت آن مؤمنان و سرور و خوشنودی
آنها بسبب شهادت آن مؤمنان آن منافقان چنانکه می پاشد لذت و سرور آنها بسبب نعمتهای
آنها و بر پشت پروردگار خودشان پس آنجا عت مؤمنان می شناسند آنجا عت کافران
و منافقان را بنامهای آنها و نشانهای آنها و آن اهل و دوزخ بر چند صنف صنفی از آنها
کسی است که او میان پشیمای افیمهای اندوزخ است که بدندان میخایند او را و صنفی
از آنها کسی است که او در میان چنگالها و ناخنهای جانور آن درنده آن دوزخ است
که بازی میکنند با او و همه میدزدند او را و صنفی از آنها کسی است که او در زیر تازیانه های
زبینه های آن دوزخ است و عمودهای ایشان و کره های آهنی ایشان است که فرو
می آیند آن تازیانه ها و عمودها و کره ها از دستهای آنها که میگویند بر سر او که سخت کمرق شود

در عذاب او و بزرگ کرد و خوری او و سوائی او و عقوبت و خال او و صنفی از آنها کسی است که
او در دیریا های جمیع آن دوزخ است فرو میرود و می آید در آندریا ها و صنفی از آنها کسی است
که او در عیسکه آند دوزخ و عساق آن که از پس میرانند او را در آنها زبینه های آن دوزخ صنفی
از آنها کسی است که او در سایر صنفهای عذاب آند دوزخ است و حال آنکه آن کافران منافقان
می نگرند پس می بینند انجماعت مؤمنان را که بودند در دنیا با آنها سخره می کردند بجهت آنچه معتقد بودند
از دوستی محمد و علی و آل آن و بزرگوار بعد از آن می بینند آن کافران و منافقان آنهارا که
بعضی از ایشان کسی است که او بر فرشتاهای آن بهشت می غلطد و بعضی از ایشان کسی است
که او در میوه های آن بهشت می خورد و می آید آنچه نخواهد در نهایت فراخی و وسعت و بعضی از ایشان
کسی است که او در غرهای آن و بستانهای آن و نزهتگاه و سبزه و مرغزارهای آن پر گوشت
و فربه شود و حال آنکه حورالعین و چاکران از مردان خوب و وزنان تأثیر و پسران و کنیزان
و غلامان بحضور ایشان ایستاده اند و که و آینه اند و خدمت گذاری پیرامون و حوالی آنها را
و ملائکه خدای آیند آنها را از جانب پروردگارشان با بخشش و کرامتها و تحفها و هدیه های
عجیب و فرمانبردارها و خدمتگذارها بسیار میگویند برای آنها سلام بر شما را و بسبب آنچه صبر کردند
پس نیکو است عاقبت این خانه پس میفرمایند انجماعت مؤمنان که مشرف اند بر آن جماعت
کافران منافقان ای فلانی ای فلانی تا اینکه ندای میکنند آنها را به نامهای آنها
چیت حال شما که در موقف رسوائی خود درنگ کننده اید یا بسوی ما که می کشایم برای شما و
بهشت را بجهت اینکه را بشوید از عذاب خود و ملحق شوید با در نعمتهای آن بهشت پس میگویند
وای برای ما که است برای ما این دخول در بهشت میفرمایند آن مؤمنان بنکرید بسوی این درها
پس نگاه میکنند بسوی آندریا های گشوده شده از آنجاان خیال میرسد بسوی آنها اینکه آندریا
بهشت بسوی جهنمی است که در آن معذبند قیاس میکنند و اندازه میگیرند اینکه ممکن دارند اینکه
را بشوند از عذاب و بروند بسوی آندریا پس شروع می کنند در شناوری در دریا های جمیع آند دوزخ
و و دیدن میان دشتهای زبینه های آند دوزخ و ایشان میرسند آنها و میزنند آنها بعمودها و کوزه
و تازیانه های خود پس دور و جدا میشوند و پنهان می گردند در آندریا ها و آن انواع از عذاب
میرسد آنها را تا وقتی که قیاس کنند اینکه تحقیق رسیدند آندریا های یا بند آنها را بسته شد
از ایشان پس از راه آندریا بر میگردانند و میغلطانند آنها را از زبینه با عمودهای خود پس

نکولساری آنها نامیان دوزخ است و بنحوا بنحوا اجتماعت مؤمنان بر فرشهای خود و مجلسهای
خود که خنده میکنند با آنها در حالتی که استهزا فرمایند اند با آنها پس این است استهزا و فریش
خدای تعالی **اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمُ بَعْضُهُمْ أَمْرُ بَعْضٍ يَوْمَ يَكُونُ لَكُمْ عَذَابٌ مُّؤْتَمَرٌ** این
خدا است فرایش و عو جل **فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَذْنَانِ يَسْتَرْفُونَ**
یعنی پس امروز آنکه ایمان آوردند از کفار بخندند بر آن تخته می نگرند حق لد عز و جل
وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشْتَرُ مِنَ الضَّالَّةِ بِالْهُدَى فَمَا تَبْتَغُونَ تَجَارَتَهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ
فرمود امام حسن عسکری که فرمود عالم موسی بن جعفر آجماعت کسانی اند که خریدند کمربانی را
به دایت فروختند دین خدا را و طلب کردند بدل از آن دین خدا کفر بخدا را **فَمَا تَبْتَغُونَ تَجَارَتَهُمْ**
پس سود نکرد تجارتشان یعنی سود نکردند و تجارت خودشان در آخرت بجهت اینکه آنها
خریدند آتش و انواع عذاب آن آتش را بمقابل بهشتی که آماده و مهیا شده است برای
آنها اگر ایمان آورده بودند **وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ** و حال آنکه نبودند راه یافتگان بسوی راه
حق و صواب پس چون فرو فرستاد خدای عز و جل این آیه را حاضر شدند قومی بشرفیابی حضور
رسول خدام بعد از آن عرض کردند یا رسول الله سبحان الرزاق آیا ندیدی اینکه فلانی بود کم
بضاعت و سرمایه و سبک بار و محتاج بیرون رفت با قومی که خدمتکاری کنند آنها را و دریا
پس جدا کردند برای او حق چاکری و خدمتکاری او را و برداشتند او را با خودشان بسوی شهر
چین و فسیه دادند برای او چیزی را از مال خودشان بخش کردند آن مال را بر نفسهای خودشان
و جمع کردند آنرا پس خریدند برای او متاعی را از انجین پس بسلامت رسید آن متاع پس
کرد امر و بیکمیده بر سر او امر و از دو و لقمندان اهل مدینه است و عرض کردند قومی دیگر
حضور رسول خدام یا رسول الله آیا ندیدی فلانی را که بود حال او نیکو اموال او بسیار بسیار
او در نهایت خوبی و آراستگی و مالهای نیکوی او پر و فراوان همه انبوهی و فراهم سرمایه زود
و ناخوش داشت از هر چیزی که از طلب مالهای بسیار پس برداشت او را حرص بر اینکه بفتد
در کارهای بی پروا پس سوار شد در یاراد و وقت بهیچان و اینکه شدن آن و حال آنکه آن
کشتی وثیقه و استوار نبود و آنکشتی بانان و ملاخان زرگرف و استاد نبودند تا اینکه رفت در وسط
دریا و آنگاه باز می نمود بکشتی با وی پس کند با و آنکشتی را از جای آن و رسانید آنرا بسوی
کناره در هم شکست آن کشتی را و در شب بسیار تاریکی و رفت بدریا اموال او و سلامت

جان بدربرد بسبب جوانی که در او کیا خشک بود در حال فقر و اول پیری و تنگدستی که می نکردی
این دنیا بحسبت و افسوس بعد از آن رسول خدا فرمود آيا خبر ندیدم شما را به نیکو حالتر از آن
شخص اولی و به بد حالتر از این شخص دومی عرض کرد ندیدی یا رسول الله فرمود رسول خدا
اما خوشحالتر از آن اولی پس مردی است که اعتقاد نماید راست گوئی را برای محمد و راستگوئی را در بزرگ فرمودن و
عظیم داشتن آن محمد علی را که برادر رسول خدا و ولی او و سیوه دل او و خالص بی اختلاط
و فرمانبرداری او است پس اظهار احسان کند بجهت آن اعتقاد می که دارد پروردگار خود و
پیغمبر او و وصی پیغمبر او را پس فراهم می آورد برای او بسبب این اعتقاد خیر خوبی دنیا و آخر
را و روزی میفرماید او را برای نعمتهای باطنی خود زبانی ذاکر و برای نعمتهای ظاهری خود
قلبی شاکر و لی با حکام و فرمایند خود را راضی و خوشنود و روزی فرماید جان او را نیکوئی
و راستی کننده بر احتمال و گردن گرفتن ناخوشیها و مکاره دشمنان محمد و آل او حق و درست
اینکه خدای عزوجل نام گذارده او را عظیم در ملکوت زمین خود و آسمانهای خود و بخشیده او را
بدون منت و جزا و پاداش برضوان خود و کرامتهای خود پس پیا شد تجارت این مرد با
تروغ و نیت او بیشتر و عظیمتر و اما بد حالتر از آن شخص دومی پس مردی است که بد بد پیغمبر او را محمد
رسول خدا و آشکار گرداند برای او موافقت خود را و دوستی دوستان او و دشمنی دشمنان
او را پس بشکند پیغمبر بعد از این و مخالفت کند او را و دوستی نماید بر ضرر آنحضرت با دشمنان او
پس مهر کرده شود آمدن او را برای خوشنودی آنحضرت بسبب بدی کردارهای او پس میگرد و پس
عذایی که بریده میشود و نیت نیکو و تحقیق خسارت کشید در دنیا و آخرت این است آن چهار
اشکار پس فرمود رسول خدا ای معاشر بندهکان خدا بر خود لازم دانید بخدا شکزاری کسی که بر
کرد و کرامتی داشت او را خدا بار قضا و پسندید او را با صطفاء و برگزیدن و گردانید او را قافل
اهل زمین و آسمان بعد از محمد سید و آقای همه پیغمبران اغنی علی ابن اسطالبت و بر شما با
بدوستی با دوستان او و دشمنی با دشمنان او و بگذاردن و ادا کردن حقوق برادران خود
آننانکه در دوستی با آنحضرت و دوستی با دوستان او و دشمنی با دشمنان او و شرکبای می بیند
بجهت اینکه رعایت و جانب داری علی نیکوتر است از رعایت و جانب داری آن
جماعت تاجر اینکه بیرون شونده بودند بسوی شهر چین یا ورشما آنکه ذکر نمودید او را آنکه بنده
کردند او را نیازی و اعانت کردند او را بخريد و فروش آگاه باشید بد رستی که از شیعیان علی

بر آینه کسی است که می آید در روز قیامت و حال آنکه تحقیق گذارده شده برای او در کفیه
او از کنا بان آنچکه آن عظیمتر است از کوههای ثابت بسیار بلند و دریا های پر موج می
گویند انخلایق که بلاك شد این بنده پس شك ندارد آنکه او از بلاك شونده كان است
و در عذاب خدائی از دوائی باشنده كاست بعد از آن می آید او را ندائی از جانب خدای
عزوجل که ای بنده خطا کار یکم کشنده این همه کنا بانى را که جایق میان تو و بهشت پس آیا
بهتای آن کنا بان حسنائى داری که همسر و همتا باشند این کنا بان را پس در آئى بهشت
خدائى را بسبب رحمت خدا یا زیاد باشند بر آنها پس در آئى آن بهشت را بسبب وعده
کردن خدا عرض میکند آن بنده که نمیدانم بعد از آن میگوید خدا وى پروردگار را عزوجل
پس تحقیق که پروردگار من میفرماید که فریاد کن در عرصات قیامت آگاه باشی اینک
من فلان ابن ظالم از اهل بلده چنین و چنان و قریه چنین و چنان هستم تحقیق که رفته ام
بسبب کنا بانى که مانند کوهها و دریاهاست و حال آنکه نه حسنائى برای من است بهتای
آن سیئات پس هر کدام از اهل این محشر باشد برای من نزد او احسانى یا معروفى پس
بفرماید در سبب او اش و جزا دادن او مرا از آنها پس امروز اوقات شدت احتیاج من
است بسوى آنها بعد از آن فرماید مسکند آمد و همین عبارت پس اول کسی که جواب میداد
او را علی بن ابيطالب است که کُتِبَ لَكَ كُتِبَ لَكَ أَيُّهَا الْمُتَحَنُّنُ بِحَبِّتِي الْمَلَكُومُ يَعْنِي
بعد از آن می آید آنحضرت و می آیند با او شماره بسیاری و حال آنکه آنها بسیار زنده و اگر چه باشد
شماره آنها کمتر از شماره مخیصمهای او آنانکه برای ایشانست نزد او مظلّمه با پس عرض میکنند
انجماعت که با حضرت آمده اند ای امیر مؤمنان ما برادران مؤمن اویم بود این شخص
نیکوئی کننده و بزرگ کننده و کرامی دارنده ما را در خلطه و آمیزش نمودن خود با ما با بسیاری
احسان او بسوی ما فروتنی کننده و متواضع بود و تحقیق فرو دادیم برای منفعت او از جمیع
طاعتها و فرمانروای خودمان و بخشیدیم آنها را برای او بعد از آن میفرماید علی پس
بچه خیز داخل بشویش یا بهشت پروردگار خود را پس عرض میکنند داخل بشویم اثر بسبب
رحمت با وسعت انحدار چنان رحمتی که محروم نمى شود از آن رحمت هر کس که دوستی کند با تو
و دوستی کند با آل تو ای برادر رسول خدا پس می آیدند از جانب خدای عزوجل که ای
برادر رسول خدا این جماعت که برادران مؤمن اویند تحقیق بخشیدند برای آنها صی پس

تو چه چیزی بخشی برای او پس بدرستی که منم آنکه گذرانند فرمان و حکم کننده است آنچه میان خود
و میان او است از آنکنان آن تحقیق آمرزیدم آنکنان را برابر ای او بسبب دوستی داشتن او
با تو و آنچه میان او و میان بندگان من است از آن مظلّم پاپس ناچار است از دست
حکم شدن میان او و میان آنها پس عرض می کند علی ای پروردگار من بجا آورم آنچه امر
کنی بعد از آن فرماید خدای عزوجل یا علی ضامن شو برای مخاصمهای او اینکه عوض و بدل
دهی آنها را از مظلّم های آنها که در نزد او ست پس ضامن می شود برای ایشان علی آن عوض
دادن از مظلّم ها را و میفرماید برای آنها اختیار کنی در من آنچه را که بخواهید بدهم شمارا انرا
بدل از مظلّم های شما که در نزد او بود پس عرض می کنند ای برادر رسول خدایم قرار ده از برای ما
مظلّم های ما که در نزد او ست ثواب نفسی را از نفسهای خود در شب خوابیدن تو بر فراش محمد
رسول خدایم پس میفرماید علی تحقیق بخشیدم آن ثواب یک نفس خود را برای شما بعد از آن
میفرماید خدای عزوجل که پس بگریه ای بندگان من الا ان بسوی آنچه در یافتید انرا از علی بن
اسطالب خدای از برای یا و خود بدل از مظلّم های شما و آشکار شود و ظاهری کرد و برای
شما پاداش مکنفس در این بهشت از عجایب قصرهای آن و خوبیهای آن پس پیا شد از آن
ثوابها آنچه که راضی و خوشنود فرماید خدای عزوجل بان مخاصمهای آن مؤمن عاصی را
پس می بنایند آنها را بعد از این از درجه ها و منزلها آنچه به چشمی دیده و نه کوشی شنیده و نه بر
قلب انسانی خطور کرده است پس میگویند پروردگار ما آیا باقی مانده از بهشتهای تو چیزی
هرگاه باشد همه آنها برای پاپس گجاست جای سایر بندگان تو از مؤمنان و مؤمنات و
پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و خیال بسوی آنها اینکه بهشت تمامی آن به
تحقیق قرار داده شده است برای آنها پس می آیند از جانب خدای عزوجل ای بندگان
من این ثواب یک نفسی از نفسهای علی است آنچه تحقیق اختیار کردید انرا بر آن علی که به
تحقیق قرار داد انرا برای شما پس بگردان را و بگریه بعد از آن مال و مرجع این چنین میشود
که میروند آنها و انمونی که عوض داد آنها را علی از طرف او بسوی آن بهشت پس می بینند چه
را که اضافی فرماید آن را خدا بسوی ملکتهای علی در آن بهشت که آن ملکتهای انچه است که آن
اضعاف انچه بخشیده است او را از جانب ولی خود آنکه دوستدارنده بود و مرا خضر است
از انچه بخوابد خدای عزوجل از آن اضعافی که نمی شناسد آنها را غیر از انچه پس رسول خدای

فرمود در سوره الصافات اذ لك خير من لا ام شجرة القوم يعني اين را كه بهتر است
از تيره و تدارك همانى كه تدارك شده براى دوستان على بن ابيطالب يا وخت ز قوم كه
دخترى است در هجم كه آماده شده است براى مخالفان برادر من و وصى من على بن ابيطالب
قوله عز وجل مثلهم كمثل الذي استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله
بنورهم وتركهم فى ظلمات لا يبصرون صم بكم عنى فاهم لا يرجعون
فرمود امام حسن عسكرى ع كه فرمود موسى ابن جعفر دوستان اين جماعت منافقان مانند ايشان
كسى است كه بر افروخت آتشى را كه ديده شود بسبب آن شعله آتش آنچه كه پيرامون اوست پس
چون روشن شد آنچه پيرامون او بود و نظر كرد كه آيائى بيند بر خدا روشناني آن شراب سبب باور
كه فرستاد آن باور بر آن آتش يا بسبب باراني كه ريخت اثر بر آن بخان است و ايشان اين
جماعت منافقاني كه شكسته اند مگر آنچه را كه گرفت خداى تعالى براى آنها از اين پيغرى كه براى على
ابن ابيطالب در روز غدیر بود بحسب ظاهر شهادت و مانند اينكه نيست معبودى مگر آنچه اينكه مجمع
جميع صفات كمال و منزله از تمام نواقص و عيوب است يكانه و بى نظير است او نه شيركى براى او
است و اينكه محمد بنده او و رسول اوست و شهادت دادند اينكه على ولي الله تعالى معبود و وصى
آن رسول محمود است و وارث او است و خليفه و جانشين او است و اوست و ادا كننده و ادا
و قرضهاى او است و وفا كننده است و عداى او را و آنچه ايتاده سياست و فرمان كردن
و ادب آموختن بندگان خدا در جاي ايتادن و مقام او صلى الله عليه و آله بعد از اينكه ايتاده
بجاي رسول خدا بفرمان كردن ارث مى برد ميراثهاى مسلمانان را بسبب آن سياست
و رياست كلمه الاهيمه و عقد و تخلص جاري نمي فرمايد در ميان مسلمانان بسبب آن سياست نه كوتاه
و والى و پادشاه و فرمانفرما ميدانند مردم انحصار على را از جمله سياست آن امامت و نيكو
ميكنند از او دفاع را بسبب آن سياست تبرحم كويد كه معنى اين عبارت شايد اين باشد كه
اگر كسى اراده تصرف اين سلطنت را كند مردم نيكوني ميكنند و رجاء آوردن كارى كه اجماع و حجت
باشد از جانب على كه دور كنند بآن اجماع خود آنكسى را كه بخير ابد تصرف در امامت كند بسبب آن
سياست و الله اعلم و ميگيرد آن على را برادري كه نگاه ميندازند او را از آنچه نگاه ميدارند از آن
جانهاى خودشان را بسبب شنيدن ايشان از آن بزرگوار يعني فرمايشات انحصار را
مي شنوند و اطاعت ميكنند و او را پس چون آمد آن رسول خدا را انوفاتيكه واجب شده بود در

فرمان پروردگار عالمیانکه عالم است همه اسرار و پنهانی ها آنکه مخفی و پوشیده نمی ماند را هیچ
پنهانی بعد از آن گرفت امتنا قتان را آن عذاب بسبب پنهانی کفر آنها و کفر باطنی آنها پس
این است نسکامیکبر انخدانور و روشنائی اسلام آنها را و واگذار و آنها را که گردیدند در بار
های عذاب خدا و تار یکبهای احکام آخرت و حال آنکه نمی بیند از آن ظلمات عذاب خدا
خروج و بیرون رفتنی را یعنی یا بند از آن تار یکبهای جای فرار و گریختنی را پس فرمود خدای تعالی صم
کرانید یعنی گریشوند در آخرت و عذاب آنکه گماند یعنی گنک میشوند در همانجا میان پوششهای
نیران آن آخرت نمی گوراند یعنی گور و نماند میشوند در همانجا و این آیه شریفه نظر فرمائید انخدانور
است در سوره بنی اسرائیل وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى فُجُوهِهِمْ عَمِيَائُمْ وَبِكَامٍ صَخْرَةٍ مَّوْجِعَةٍ
كُلَّا نَخْبِتُ فِىْهَا هُمْ سَجِيْرًا یعنی وحشر کنیم ایشان را در روز قیامت بر رویهای آنها که گور باشند
و گنک و گرجایگاه ایشان و درخت هر وقت که ساکن شود زبانه آن زیاده کنیم آنها را آتش سوزان
آن امام علیه السلام روایت فرمود از پدر خود از جد خود از رسول خدا که فرمود نیست بنده و نه کنیزی
که او بیعت امیر مومنان را در ظاهر و شکست آنرا در پنهانی و بیایستد بزناحق خود و بر پوشیدن
کیش کفر خود و آشکار کردن ایمان خود مگر چون بیاید او را ملک موت بجته اینکه قبض فرماید روح
او را مثل شود برای او شیطان و یاوران او و مثل شود نیران و صنفهای عقاب و عذاب
آن برای چشم او و دل او و گوش او و متاع و از مضایق و تنگهای آن نیران و مثل شود برای
او بهشت و منزلهای آن در همان چشم و سایر اعضا اگر باقی باشند آن مختصر بر ایمان خود و در
خود برای امیر المومنین و بها و الا پس بگوید برای او ملک موت نگاهن پس این بهشتی که توانائی و طاعت
ندارد احدی انداز و کردن سترتهای آن بهشت و شادمانی آن بهشت و سرور آن بهشت را که
انخدانیکه پرورش دهنده جهانیان است که بوده اینها آماده شده برای تو پس اگر بودی که باقی
مانده بودی بر ولایت و دوستی خود برای برادر محمد رسول خدای بود بسوی این بهشت بازگشت
تو در روز جدا شدن حکم یعنی در روز قیامت لکن تو شکستی آن بیعت را و مخالفت نمودی با علی
پس این نیران و صنفهای عذاب آن و زبینه های آن با گزرها های اینها و افعیان آن نیران
که گشوده اند و پنهانی خودشان را و عقارب آن نیران که رنجاننده است و همای آنها و
جانوران و زنده آن که روان کنند اندیزی چنگالهای خود را و سایر صنفهای عذاب آن همه
برای تو است و بسوی اینها بازگشت تو است پس چون دید و شنید آنها را بیکویدای کاش

گرفته بودم با آن رسول را هر افس قبول کرده بودم آنچه حکم فرمودم او تکرار شده بودم از دوستی
کردن با علی آنچه لازم فرمودم افاقه و جل او کصیب فیہ ظلمات و دعد و برق یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت والله محیط بالکافرین یکاد البرق یخطف ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیہ و اذا اظلم علیهم قاموا و لو شاء الله لذهب لسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شیء قدیر
فرمود امام حسن عسکری پس بیان فرمود خدا و استان و شل دیگر را برای آن منافقان پس
فرمود و استان آنچه مخاطب شدند بان از این قرآنی که فرمودند و ایم آنرا بر تو ای محمد در حالتی
که مثل است بر بیان توحید من و برهید کردن و واضح نمودن حجت و برهان نبوت تو و ان
قرآن دلیل روشن و قاطعی است بر سزاوای و مستحق بودن بر ادب علی ابن ابیطالب
برای امتو فیکه ایسا و کرده ای او را و برای آنجا نیکه نشاندی در آنجا او را و برای آنرتبه آنجا نیکه
نمندی کردی او را بسوی آنرتبه و برای انسیاست و فرمان کردی که گردانیدی و انداختی در گردن او
انقلاده کارهای ریاست و سیاست و امامت و میان ایشان را پس آن بیعت باین سیاست
برای علی ابن ابیطالب کصیب فیہ ظلمات و دعد و برق و شل بارانی است که
در آن تارکها و رعد و برق است فرمود ای محمد چنانکه در این باران این جزع است و هر کس
گرفتار شود با آن میترسد و هم چنین است حال این جماعت در باز گرداندن ایشان مریت علی
و ترس آنها این است که مطلع بشوی تو ای محمد بر اتفاق آنها مثل کسی که او در مانند این باران
و رعد و برق است میترسد اینکه بر باد آنرا عدول او را یا فرواید برق و صاعقه بر او پس بخین
این جماعت میترسند اینکه مطلع شوی بر کفر آنها پس واجب گردانی کشتن آنها و این بر آنست
انها را یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت می کردند
آنجا که در زیر بارانند انگشتان را در گوشه ایشان از حقه اینکه کند و نشود و لها نشان از آن صدا
های رعد و برق از ترس مرگ چنانکه میکرد و انداخته عتیکه گرفتارند با آن رعد انگشتان خود را و
گوشهای خود برای اینکه نگیرد و زباید صدای آن رعد و لهای ایشان را پس همچنین میکرد و انداخته
خود را در گوشهای خود چون بشنوند لعن تو را برای هر کس که بشکند این پخته و تهدید تو را برای
آنها چون بدانی احوال آنها را میکرد و انداخته انگشتان خود را در گوشهای خود از آن صدای لعن تو
و وعید و تهدید تو آنها را از ترس مرگ بجهت اینکه نشنوند لعن تو و نه تهدید تو را پس متغیر شود

زنگهای روهای آنها پس استدلال کنند و می برند اصحاب تو اینکه آنها ایشانند که تعیین شدند
 بان لعن و آن تهدید بجهت آنچه به تحقیق آشکار شد از آن تغییر و آن اضطراب بر آنها پس قوت
 که و تمت شکستن بیعت بر آنها پس امن و بی پیم نباشند هلاکت خود را بردست تو و در فرمان
 تو بعد از آن فرمود **وَلِلَّهِ حُجَّتٌ بِالْكَافِرِينَ** و خدا احاطه کننده است بکافران و صاحب اقتدا
 است بر ایشان اگر نخواهد آشکار میفرماید برایت نفاق منافقان را و هویدای فرماید برایت پنهانها
 آنها را و حکم میفرماید تو را بقتل آنها پس **فَبِمَا كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** و این است
 داستان قومی که گرفتار شدند برقی پس فروغ را بانیند از طرف آن چشمهای خود را و پوشیدند
 از آن روهای خود را بجهت اینکه سالم ماند چشمها ن آنها از درخشیدن آن برق و نمی نگرند و
 اگر اینکه اراده دارند اینکه ربانی یا بند در آتراه بسبب روشنی آن برق و لکن آنها می نگرند
 بسوی نفس برق که نزدیک باشد که برود و بریایند برق درخش چشمان آنها را یعنی خیره کنند آنها
 را پس چنین اند این جماعت منافقان که نزدیک باشد آنچه در این قرآن است از این
 اینتهای تحلیک و دلالت دارند است بر نبوت تو که هوید آکنده و واضح نمایند است
 تو را و بلند کردن و برپا داشتن تو برادر خود علیه الام و پیشوا و نزدیک باشد آنچه معاینه می بینند
 اثر از تو ای محمد و از برادرت علی از آن معجزاتی که دلالت دارند است بر اینکه امر تو و امر
 اوست آن حقیکه نیست شکی در آن پس آنها با همه این آیات و معجزات نمی نگرند و در لیلیها
 آنچه معاینه می بینند از آیه های قرآن و معجزهای تو و معجزهای برادرت علی ابن ابیطالب نزدیک
 باشد که گذشتن آنها از این حقیقت در جبهتهای تو باطل و فاسد کند بر آن منافقان سایر آنچه را
 که عمل کردند آنرا از آنچه بایک می شناسند آنها را بجهت اینکه هر کس که انکار کند حق و احید را
 با و استن اینکه آن حق است میرساند او را انکار کردن بسوی اینکه انکار می کند هر حق را پس که دید
 انکار کننده آن یک حق با داشتن اینکه آن حق است در بطلان و فاسد کردن سایر حقها را
 بر ضرر خود مانند کسی که نکرده باشد بسوی جرم خورشید در رفتن روشنی و نور چشم خود بسبب آن نگرستن
 پس فرمود **وَعَزَّوَجَلَّ كَلَّا أَضَاءَ ظُلْمٌ مَشَوْا فِيهِ** هرگاه روشن شود برای ایشان راه روند و آن
 و چون آشکار شد آنچه که تحقیق اعتقاد داشتند اینکه آن حجت است راه روند و آن و بر
 جای خود بودند بر آن و ثابت قدم بودند بر آن و آنجا عت بودند که چون میزایدند کرده از سپاه
 ایشان موده و زمان ایشان سپهر پر بار و بسیار میوه میشد و رختان خرمای آنها و می باید و زیاده

شدگشته بای آنها و سودینمودتجارتهای آنها و بسیار شد شیرهای پستانهای کا و دو کوفته و زنی
آنها می کفشد و نزدیک شود و اینکه باشد این زیاد می نعت بسبب برکت بیعت ما برای علی بدرستی که او صاحب
بخت و طالع و مدال است ترجمه گوید یعنی سرانجام و غنیمت داده شده است اگر چه دشمن ما است از غنیمت و
بخت او سرانجام و غنیمت یافتیم شمع کتب مختلف است این معنی است از همه است پس او سزاوار
باشد اینکه بدرسم او را طاعت و فرمانبرداری ظاهر بر آنجهه اینکه زندگانی در دولت او و اذّا اَظْلَمَ
عَلَيْهِمْ قَاتَمُوا و چون تاریک بر آنها می ایستد و ندانی هرگاه می بیند کرده از اسبان آنها
نزد زمان آنها دختر و سودینگرند و تجارت خود و بر بار و بسیار میوه میشد درختان خرمای آنها و بسیار
و زیاد میشد گشته های آنها می ایستد و میگویند این کی نعت بسبب شومی و ناخجستگی این معنی است که
بیعت نمودیم آنرا با علی و بسبب آن تصدیق تصدیق کردم محمد را و آن است نظر آنجهه فرموده خدای
عز و جل در سوره نساء یا محمد **إِنْ تَصِبْهُمْ حَسَنَةً يَقُولُوا هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تَصِبْهُمْ
سَيِّئَةً يَقُولُوا هَذَا مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** یعنی ای محمد اگر برسد ایشان را نیکی گویند
این از جانب خداست و اگر برسد ایشان را بدی گویند این از جانب تو است فرمود خدای تعالی بگو ای محمد همه از جانب خداست
بفرمان نافذ او حکم فرمودن او نیست این بخت شومی و ناخجستگی من و بیعت بیعت من بعد از آنکه فرمود خدای عز و جل
و **كُلُّ شَيْءٍ لِلَّهِ كَذَهِبٍ سَمِيعٌ** و ایضا در هم و اگر بخوابد خدای تعالی بر او و گوش ایشان و چشمها را از اینکه ساخته شود و
بسیر کرد و از برای ایشان آن احترام و بخور کردن از اینکه واقف شوی بر کفر ایشان تو و اصحاب تو آنرا که
مؤمنند بدرستی که خدا بر هر چیزی توانا است و نا توان نمیکرد انداختن او و نجات او و نجات او و نجات او و نجات او
النَّاسُ عِبَادٌ لَهُ و **الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** فرمود امام حسن عسکری
علیه السلام که فرمایش نمود علی ابن الحسین علیهما السلام در معنی قول خدای تعالی **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** یعنی
ای مردم که حاضرید و استماع خطاب بنمایید و سایر کسانی که خلفه از فرزندان آدم که آمده و می آیند
تا روز قیامت **أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ** پیوسته بروردگار خود را یعنی اطاعت و فرمانبرداری کنید
پروردگار خود را از جائیکه امر فرمود شما را از اینکه اعتقاد کنید اینکه نیست خداوندی که آنحضرتی که کانی و
فی نظیر است او نه شریکی برای او و نه شبیه و همتائی و نه مانندی برای او است عادل است که جور نمی
کند و صاحب بخششی است که بخل نمی ورزد و حلیمی است بر دبار که عجله و شتاب نمی فرماید حکمی است
درست کار که کارست و سبک بنمایند و اعتقاد نمایند اینکه محمد بنده آنحضرت و رسول او است و اینکه
آل محمد افضل از همه پیغمبرانند و اینکه علی افضل از آل محمد است و اینکه علی از آل محمد است و اینکه صاحب

محمد آنکه مونسند افضلند از اصحاب بنمیران برسل و اینکه امت محمد افضل اند از امتان بنمیران برسل
پس فرمود خدای عزوجل **الَّذِي خَلَقَكُمْ** یعنی پرستش کنید پروردگار خود را آنکه آفرید شما را
از نطفه از آب بمقدار پس گردانید او را در قرارگاه استوار تا مقداری دانسته شد و پس توانا گردید
او را پس نیکو توانائی است آنکه اینک پروردگار عالمیان است رسول خدام فرمود بدستی که نطفه
ثابت میماند و قرارگاه رحم تا چهل شبانه روز پس می گردوان نطفه خون بسته تا چهل شبانه روز
پس میگرد و پاره کوشتی تا چهل شبانه روز پس گردانیده میشود بعد از آن صد و بیست شبانه روز و پنجاه
پس پوشانیده میشود آن استخوان بگوشت پس می پوشاند خداوند بر بالای آن گوشت پوستی
را پس میروید و اندر آن پوست موئی را پس می فرستد خدا بسوی او ملک الارحام را پس میفرماید بر آن
بنویس اجل و عمل و رزق او را و اینکه شقی و بدبخت می باشد یا سعید و نیکبخت بعد از آن ملک عرض
می کند پروردگار بدستی که من نمیدانم آنها را پس می فرماید برای او پنجاه املا و مطلب نویسی آنها را از خوانندگان
لوح محفوظ پس میخوابد املا و مطلب نویسی را از ایشان فرمود و رسول خدام بدستی که از جمله کسانی که نوشته شد اجل
او عمل او و روزی او و سعید و نیکبخت بودن تا خاتمه و عاقبت امر او علی بن اسطالب است نوشتند از عمل آنکس
آن بر کردار نیک کنایی را هرگز تا اینکه از دنیا رحلت فرماید فرمود امام که این است فرمایش رسول خدام در روزی
که شکایت بر او آنحضرت را بریده از علی و حکایت این شکایت این است که رسول خدام فرستاد لشکری را در روزی
برای غزوه که امیر و سردار فرموده بود بر لشکر علی را و حال آنکه نفرستاد لشکر را هرگز که باشد علی در آنها مکرانکه کرد
آنحضرت را امیر و فرمانبرار آنها بعد از فتح آن غزوه چون غنیمت بردند رخت و میل فرمود علی آنکه بخرد از جمله غنیمت
جاریه را و بگذارد قیمت او را در جمله غنیمتها پس فریب کرد با آنحضرت و سماجت نمود و باره آنجاریه مخاطب اینابی
متمعه و بریده سلمی و تکلف زیاده و قیمت آن کثیر گردانید و آنحضرت را پس چون نکریست بسوی آن دو نفر که مردود
بایم کرد و چله می کشید با او و زیاده و گردن قیمت کثیر نگاه شکفت آمیز کرد بسوی آن دو تا اینکه رسید قیمت آن بقیمت
عاده در آن روز پس گرفت آنحضرت آنکس را با بقیمت عاده بعد از آن چون برگشتند بسوی رسول خدام بایم خطاب
و بریده موافقت کردند و توطیه نمودند بر اینکه عرض کنند این مطلب را بریده برای رسول خدام پس ایستاده شد و درش
روی رسول خدام عرض کرد یا رسول الله آیا میدی اینکه پس اسطالب گرفت کثیر را از محل غنیمت جز مسلمانان
پس روی گردانید از او رسول خدام پس آمد آنحضرت را از جانب چپ آنحضرت و عرض کرد همان عبارت با شکایت
را پس وی گردانید آنحضرت را و او آمد از پس سر آنحضرت پس عرض کرد همان عبارت با شکایت را پس روی گردانید
آنحضرت را و پس برگشت بسوی پیش وی آنحضرت و عرض کرد آن عبارت با شکایت را پس غضب فرمود و

خشم گرفت رسول خدام خشم گرفتند که دیده نشد پیش از آن نه بعد از آن خشم گرفتند آن و کردید رنگ مبارک آن
حضرت بر غیر حالتی که بود متغیر گردید آنحضرت و پر شد در کهای کردن آن بزرگوار و مضطرب گردید اعضای او و فرمود
چه بود برایت که اذیت و آزار نمودی رسول خدام را و امر و زبانت شد می خدا را که می فرماید در سوره خراب ان
الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا
وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيًا ظَاهِرًا كَتَبْنَا عَلَيْهِمُ الثُّمُنَ الْبَاقِيَ لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ لَقَدْ لَعَنَّاهُ
خدا و رسول را و در کردان ایشان را خدا از رحمت در دنیا و آخرت و آماده کرده برای ایشان غذای خوار کننده را
و آنکه میرنجاند مردان مؤمن و زمان مؤمنه را بغير آنچه کتب گردید پس تحقیق برداشتند و زو رو گناه آشکارا عرض
بریده یا رسول الله ندانستم اینک من قصد کرده باشم وجود شریف تو را با ذیت و بخشی فرمود رسول خدام که آیت
پنداری ای بریده اینک اذیت میکنی و میرنجاند مرا که کسی که آیتنگ جان خود من کند یا ندانستی اینک علی از من است
و من از علی و اینک هر کس برنجاند و اذیت رساند علی را پس تحقیق برنجانیده مرا و هر کس که برنجاند و اذیت
رساند مرا تحقیق برنجانیده خدا و مرا که برنجاند خدا را پس بر خدا نخواست اینک برنجاند او را بعباد و در نام خود در آتش
جسم ای بریده آیا بود انا تری یا خداوند آیا تو دانا تری یا خوانندگان لوح محفوظ آیا تو دانا تری یا ملک الارحام
عرض کرو بریده بلکه خداوند تعالی و دانا تر است و خوانندگان لوح محفوظ و ملک الارحام و دانا تر از من
فرمود رسول خدام پس چگونه میگوئی اعلی را که خطا کرده و نکو نبوده و سرزنش میکنی او را و تو بخ و طاعت میکنی
او را و شصت و درشتی می نمایی بر او و درشت شمار می فعل و کردار او را و حال اینک این است جبریل خیر
مرا از ملائکه حفظه علی اینک آنها نوشتند بر او هرگز خطئه و گناه میرا از روزیکه زائیده شده است و این است
ملک الارحام حدیث کرد مرا اینک آنها نوشتند پیش از اینک زائیده شود بهنگامیکه مستحکم شده بود و در شکم مادر خود
اینک نیما شد از او گناهی و خطائی هرگز و این جماعت خوانندگان لوح محفوظ که خداوند مرا و ریشی که بروند
من بجام بالا شب اینک آنها یافتند در آن لوح محفوظ عَلَيَّ الْعَصُومُ مِنْ كُلِّ خَطَاٍ وَ ذَلَّلُوا
را پس چگونه می گوئی او را که خطا کرده ای بریده و حال آنکه پروردگار عالمیان و ملائکه مقربان گفته اند برای او
که صواب گفتی ای بریده سخن کو برای علی بخلاف نیکوئی بسیار خوب بجهت اینک آنحضرت امیر مؤمنان و سید اقامی
و صبیان و فارس مسلمانان و کشنده و ضو کیرندگان است بسوی جهان و قیمت کنند بهشت و غیر آن است
میگوید در روز قیامت برای آتش نیز این مؤمن برای من و این منافق برای تو باشد پس فرمود ای بریده آیا
کمان می کنی که نیست حقی برای علی بر شما با و ای معاشر مسلمانان اینک هر چه و حیل نکنید با اعلی و بسپارگی و معارضه
بخلاف نه نماید او و قلیل شمارید او را و تکلف نیاورید در سخن بنحسید با او بهیهات بدرستی که قدر و منزلت علی

زود خدا عظیم است از قدر و منزلت او و زود شما آیا خبر ندیم شما عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود رسول خدا پس بدستی
که خدا زنده می فرماید در روز قیامت که روانی را که پُر میشود از جنة کنا بان میزنند برای اعمال آنها بعد از آن گفته میشود برای
آنها که آنها همه سیئات است پس در کجاست برای شما حسنائی که بمقتضای کنند با این کنا بان و اگر نه پس تحقیق
بلاک کرده شدید بعد از آن عرض میکنند ای پروردگار ما نمی شناسیم برای خود حسنائی را پس آنگاه ندانید سزاوار جاب
خدا می غرض دل که ای بنده و کان من بر این که نمی شناسید برای خود تان حسنائی را پس بدستی که من می شناسم
آن حسنات را برای شما بسیار می گفتم آنها را نمیدیدم تمام حسنات شما را بعد از آن می آورد با دو رقبه بسیار
کوچکی را و میبندد با دو آن رقبه را و رقبه نیز آن حسنات آنها پس یا دتی میبندد و یا می شود بیکسوی آن گفته
حسنت آنها بمقابل رقبه سیئات آنها به بیشتر از آنچه میان آسمان و زمین است بعد از آن گفته میشود برای یکی از
آنها بگیر دست پدر خود و دست مادر خود و برادران و خواهران خود و مخصوصان و برگزیده کان خود و خویشاوندان
خود و دوستان و یاران خود و آشنایان خود را پس در آور آنها را به بهشت بعد از آن عرض میکنند ابل
محشر که ای پروردگار ما این کنا بان پس تحقیق شما خاتم آنها پس چه چیز میباشد حسنات ایشان که نمی شناسیم
آنها را جواب میفرماید خدا می غرض دل ای بنده کان رفت یکی از ایشان بسوی برادر خود بسبب تمه و باقی مانده و آن
که بر زنده بود برای برادر او پس گفت بگیر این تمه قرض خود را و ادا کن قرض خود را بجهة اینکه من دوست مسدم
تو را بسبب دوستی تو برای علی ابن اسطالب علیه الصلو و السلام بعد علم الملک العلم بعد از اینکه طلبکار
که این برادر دینی در حق برادر دینی خود احسان نمود بواسطه دوستی علی ابن اسطالب گفت برای آنم قرض
و دیگری که طلب کار بود که دست بداشتم از آن بقیه طلبی که بر تو داشتم بواسطه دوستی تو برای علی و برای تو
میدهم از مال خود آنچه خواهی پس بسیار فرمود خدا آنرا برای اندو پس فرو گذاشت خدا بسبب افعالی که بخشش
کرد یکی و دست برداشت از طلب خود دیگری کنا بان اند و نفر را و قرار داد آنرا در فرونی و زیادتی صحیفه
و نیز آنها می اند و نفر واجب فرمود برای ایشان و برای پدر و مادر آنها و برای ذریه آنها و خول بهشت را
بعد از آن فرمود ای بریده بدستی که آنیکه داخل میشوند در آتش جهنم بسبب شتمنی علی بیشتر اند از سنگیزه
انداخته شده که رمی کرده میشود زجرات پس بر سران خود را از اینکه باشی از ایشان پس این است فرمایش
او غر جل اعبد و اذکم الذی خلقکم پرستش نمایند پروردگار خود را به بزرگ کردن و
بزرگ داشتن او محمد و علی ابن اسطالب را که آفرید شما را اسم و آدم و مساوی و برابر کرد شما را و شکل و صورت
شما را بساخت به نیکو تر شکل و صورتی پس فرمود الذین من قبلکم یعنی آفرید آنها را که پیش از
شما بودند از سایر اصناف مردمان که اعلی که تفتقون شاید شما بر سر کار شود فرمود امام علیه السلام که از برای

این آیه وافیه و باریه و جبریه می باشد یکی از آن دو وجه این است که آفرید شمار آفرید آنرا که پیش از شما بودند شاید
 شما همه شما بر سر کار شوید یعنی بجهت اینکه بر سر کار شوید چنانکه فرموده خدای تعالی و در سوره وادار است
 وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي یعنی نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه عبادت کنند
 مرا منبرجم گوید که چون خداوند مهربان را نسبت بخلق خود و تربیت یکی تکوینی و دیگری تکلیفی گویند آن است که
 از اختیار بندگان و از محل مرع و ذم خارج است و احکام تکلیفیه الهیه بر آن وارد نیاید شلخ و قدرت و مرض
 صحت و فقر و ثروت و خلق کردن و میرانیدن چنانکه خداوند جل و علا نسبت آفریده کار بران خود دادند در آن
 آیه شریفه و بلطف عبادت و حسن اشارت خود گویند باین فرموده که تربیت خلقت در شما فراموش
 و شما را مخلص بخلعت حیات که اشرف نعمتهاست نمودم و سرافراز فرمودم و با اختیار خود شما را در تربیت تکلیفی
 مکلف و محتاج نمودم و با اینکه اختیار در بعض امور شما محتمل شده از جانب ماست مگر در تربیت تکلیفی
 همه خلائی از اول تا آخر که منم قادر و توانا باید ترسیدم که بهین طوری که نعمت حیات داده ام هر چه نخواهم
 میکنم و غرض و غایت خلقت شما باز نمی نموده بلکه بخلعت این است که من مستحق عبادت و پرستش شوم
 باید عبادت کنید مرا و ترسیدم از غضب مرا چنانکه نیافریدم جن و انس را مگر برای معرفت و توحید خود
 و محبت من و عبادت من و ترسیدن از عظمت و کبریائی و قدرت من این شاید مقصود امام علیه السلام
 باشد که خلعت ایجاد عبادت و پرستش را نیست چون مقصود معلوم نه بهم باقیم و از خدا آیه عفو دادیم ترسیدم
 و آن وجه دیگر این است که عبادت کنید پروردگار خود را آنکه آفرید شما را و آنرا که پیش از شما بود یعنی عبادت
 نمایند و امید است که بر پرستش را یعنی بجا داشته و حفظ و حراست کرده شود از آتش جهنم و خل
 و امیدواری از جانب خدا واجب است بجهت اینکه اگر امری ترسیده تر است از اینکه رنج رساند یا حبس کند و باز
 وارونده خود را بدون منفعتی و آرزو نمند و امیدوار نمند مایه و از افضل رحمت خود پس بی بهره و مایوس گردانند و را
 ایامی بینی این را که چگونه رشت است از بنده از بنده کان خدای تعالی چون گوید برای مروتی خدمت کن مرا امید است
 که تو سود و منفعتی بسبب من و منفعت کردی بخدمت من پس خدمتکاری کنده و ابد از خدمتکاری بی بهره
 و نا امید گردانند و خدمتکاری را سودی ندید و را حال هرگاه این کار از بنده رشت قبیح است پس خدای عز و جل
 کریم و کریم تر است در افعال و کردارهای خود و در تراست از هر کار زشتی در اعمال و کارهای خود از بنده کان
 خود تعالی قوله عز و جل الَّذِي جَعَلَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَخَّرَ
 بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْحَلُوا لِلَّهِ أَنَّهَا دَاوَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 فرمود امام حسن ابن علی العسکری ابو القاسم علیه السلام که فرمود خدای عز و جل الَّذِي جَعَلَكُمْ فِرَاشًا

یعنی برستید و رود کار خود را آنکه گردانید برای شمار غیر اساطیری کسره کرده گردانید آنرا غیر اطلاق برای طبیعتها
 شما موافقت کنند و برای اندامهای شما نگردانید آنرا و اگر مای بسیار سخت و صارت که اگر چنین بود پس
 می سخت از زمین شمارا و نه در سرمای بسیار سخت و برودت که اگر چنین بود و فسرده و بسته می گرد شمارا و
 نه در خوشبوی بسیار سخت که اگر چنین بود پس در دمی آورد سرمای شمارا و نه در بوی ناخوش بسیار کثرت
 پس ناخوش کند شمارا و نه در شدت نرمی مانند آب پس غرق کند و فرود بر شمارا و نه در شدت سختی و جلا
 که اگر چنین بود پس مانع می شود استواری بود بر ضرر شمارا در گشت و زرع شما و بنا بای عمارات شما و دفن مده
 کان شما و لکن آنجا و در تبارک و تعالی گردانید و آن زمین از ثمرات آنچه را که سود کنید و منتفع شود بدان و
 واداشته شود و نگار داشته شود بر آن زمین اندامهای شما و بنا بای شما گردانید و آن زمین از ثمرات آنچه را که مطیع باشد بدان
 برای شتهای و زرعهای شما و برای بسیاری از منفعتهای شما پس بجهت اینها گردانید زمین را
 بامی بر شما که بعد از انوار و السماء ببناء و گردانید آسمان را سقفی حفظ کرده شده از بالای سر شما که در زمین
 در آن آسمان آفتاب آن و ماه تاب آن و ستاره کان آن برای منفعتهای شما پس فرمود و انزلنا
 مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرود رشتاد از آسمان آبی را یعنی باران را که فرو میفرستاد آنرا از بلندی بجهت اینکه برسد
 قلهای کوههای شما و تپههای شما و پشتههای شما و زمینهای پست شمارا پس بر آنکه فرمود آن باران را باران
 سست یا همیشه بارنده و خرد قطره مانند غبار و بارانی سخت قطره و بارانی بسیار نرزدی بر زمین و بسکت بارانی
 که بالاتر از غم و فرو تر از بارانست که همیشه باشد باران در زمینهای شما و نگردانید آن باران را فرو و آینه بر شما یک
 بار که اگر چنین می فرمود فاسد و تنبیه میکرد زمینهای شما و درختهای شما و کشتههای شما و میوههای شما را بعد
 از آن فرمود فَاخْرِجْ بِهِ مِنَ السَّمَوَاتِ رِزْقًا لِّكَر یعنی پس بیرون آورد پس آن
 باران از میوهها و روزی را برای شما از آنچه بیرون می کند آنرا از زمین روزی برای شما فَاخْلُوعَلَوْا
 لِلَّهِ اَنْدَاد یعنی پس نگردانید برای خدا همسایان و شبیهان و مانند بانی از این تنهایی که نمی فهمید و نمی
 شنود و نمی بیند و توانائی ندارد بر چیزی و اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال اینکه شما میدانید آن تنهایی که
 وقت ندارد بر چیزی از این نعمتهای بسیار بزرگی که انعام فرمود آنرا بر شما و رود کار شما فرمود پس
 مومنان که فرمود در قول خدا و تفسیر قول خدا می غرور و رسو و اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ فَاِذَا
 بدرستی که خدای تعالی چون آفرید بر بعد از آن فرود آورد عرش خود را بر بالای آب پیش از اینکه با فوسد
 آسمانها و زمینها را و همین است فرمایش او عَزَّوَجَلَّ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ الْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ
 وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ الْاَرْضَ اوست آنکه آفرید آسمانها و زمینها و در مدت

شش روز بود عرش او بر آب پیش از اینکه بیافریند آسمانها و زمین را فرمود بعد از قرار دادن عرش خود بر آب نشاند
با و بار بر آب پس هجوم آورد آنکه بهای آب را از موجهای آن لغنی مضطرب و متلاطم شد بواسطه باد سخت
وزند و بخار کرد و بلند شد از آن دخان و بالا آمد بالای لای بعد از آن آفرید از دخان و بخار آن آب
آسمانهای بهشت کانه را و آفرید از کف آن زمینها را پس از آن گسترانید و پس فرمود بر روی آب زمین را
و قرار داد آب را بر روی سنگ سخت بزمی و قرار داد آن سنگ را بر مایه و قرار داد آنهای را
بر کاه و قرار داد آنجا و بر بالای صحره که ذکر فرمود آنرا لقمان برای سر خود که خبر داد خدای عزوجل آن را در
سوره لقمان پس فرمود یا بنی آدم اتقوا الله انکم عتقکم من خردل فتکن فی صحرة آدنی
السموات و فی الارض یات بها الله ای سرک من بدرستی که آن آیه باشد هموزن و آنه از
سپندان پس باشد و در اندرون سنگ بزرگ یاد آسمانها یا زمین می آورد آنرا خدا و قرار داد آن صحره را بر
شرعی و حال آنکه نمیدانند آنچه را که در زیر شرعی است جز خدا پس وقتی که آفرید زمین را پس فرمود و کشید از
از زیر کعبه بعد از آن بلافاصله گستر داد بر روی آب پس احاطه کرد بهر چیزی بعد از آن احاطه نمود و مدح
خود کرد پس گفت احاطه کردم بهر چیزی کیست که غلبه کند مرا و حال آنکه بود در هر گوشه از گوشه های آنهای
سلسله و زنجیری از طلا و حالتی که پیوسته بود و طرف آن بعرض آسمی پس امر فرمود خدا آنهای را بحرکت کردن
بعد از امر آسمی متحرک شد پس بر گشت زمین چنانکه بر یک گرد گشتی بر روی دریا و تحقیق اشتد او یافت و سخت
شد موجهای آن آب و استطاعت نداشت و توانا نشد بازو استن خود را از حرکت بعد از آن فخر و مدح خود کرد
آنهای و گفت غالب شدم و زیادتی کردم آنرا زیرا که احاطه کرده بود بهر چیزی پس کیست که غالب شود و زیاده
کنم را بعد از کفار آن آفرید خدا کو بهای را پس بلند و سست فرمود و سنگین شد زمین بسبب آن کو بهای پس
استطاعت و توانایی نداشت آنهای اینکه متحرک شود بعد از آن افقها را گرداند آن کو بهای و کشد غالب شدیم
و زیادتی کردیم آنهای را که غالب شد و زیادتی کرد آن زمین را پس کیست که غالب شود و زیادتی کند ما را بعد
از آن آفرید خدا آهن را و پاره کرده شد آن کو بهای و حال آنکه نبود در نزد آنکو بهای و دفاعی و نه امتناعی بعد از آن
افقها را گردان و گفت غالب شدم و زیادتی کردم این کو بهای را که غالب شدند و زیادتی کردند آنهای را
پس کیست که غالب شود و زیادتی کند ما را بعد از آن آفرید خدا آتش را پس نرم کرد آن آهن را و درید و پاره کرد
اجزاء آنرا و حال آنکه نبود در نزد آن آهن و دفاعی و نه امتناعی بعد از آن افقها را گردان و گفت غالب شدم
آن آهنی را که غالب شد این کو بهای را پس کیست که غالب شود و زیادتی کند ما را بعد از آن آفرید خدا آبی دیگر را
پس خاموش کرد برافروختگی آتش را و حال آنکه نبود در نزد آتش دفاعی و نه امتناعی بعد از آن افقها را گردان و آب

وگفت غالب شدم آتشی را که غلبه کرد و زیادتى نمود این را پس کیست که غلبه مرا بعد از آن آفرید خدا باد را پس گفتم
آب را بعد از آن آتشی را نمود و گفت غلبه کردم آبی را که غلبه کرد آتش را پس کیست که غالب شود مرا بعد از آن آفرید
خدا انسان را پس برگردانید باد را از مجراهای آسمان بسبب بنا کردن و ساختن عمارات بعد از آن فخر و مباهات
کرد انسان و گفت غلبه کردم و زیادتى نمودم آنچه را که باد را که غالب شد آب را پس کیست که غلبه کند مرا بعد از
آن آفرید خدا ملک موت را پس میراند انسان را بعد از آن فخر کرد و ملک موت و گفت غالب شدم آنچه را
انسان را که غالب شد باد را پس کیست که غلبه کند مرا بعد از آن فرمود خداى عزوجل منم آنچه را و یکم مقهور کننده
مغلوب نمائنده بسیار بخشیده ام غلبه میکنم تو را و غالب میشوم بر هر چیزی پس همین است فرمایش او عزوجل
و در سوره هود **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ آلَ هَارُونَ** یعنی بسوی او بر میگردد و امر کائنات بنام فرمود امیر مومنان که بعد از آن
عرض کرد و خدا رسول را بنایت شکفت آورنده است این بابی و چه بسیار عظیم است قوت و توانائی آن
که چون متحرک شد حرکت و از زمین را با آنچه بر آن بود حتی اینکه استطاعت افق و بازداشتن خود را از حرکت
پس فرمود رسول خدا که آیا خبر ندیدم شمار بقوی تر از آن بابی و عظیمه و فراخ تر و گشاده تر از این زمین عرض کردند
بله یا رسول الله فرمود بدستی خداى عزوجل چون آفرید عرش را آفرید برایش سیصد و شصت هزار ستون و آفرید
نزد هر ستونی سیصد و شصت هزار طاق که اگر اجازه دهد برای کوچکی آنها که لقمه کبر و آسمانهای هفتگانه و زمینها
هفتگانه را بنیاد شده همه آنها میان زبان کوچکی و ملاذه آن مگر یکم یکی در میان و وسیع و فراخ پس فرمود خداى
پس فرمود خداى تعالی برای انفرشتگان ای بندهگان من بردارید این عرش مرا بعد از آن آمدند بکلی
بنا کنند از پس استطاعت و طاقت نداشتند برداشتن آن و نه حرکت دادن آن را بعد از آنجا آفرید خدا
با هر یک از ایشان یکی دیگر را پس توانانند و اینکه بندهانند آنرا بعد از آنجا آفرید خداى تعالی با هر یک از ایشان
و نه نفر دیگر را پس قادرانند و اینکه حرکت دهند آنرا بعد از آنجا آفرید خدا بشماره هر یک از آنها مانند جماعت
آنها را پس توانائی نداشتند و اینکه حرکت دهند آنرا بعد از آنکه عاجز شدند فرمود خداى عزوجل برای تمام آنها و
که از بد عرش برین تا اینکه نگاه دارم آنرا بقدرت و توانائی خود پس دست برداشتند از آن عرش بعد از آن نگاه
داشت آن عرش خداى عزوجل بقدرت خود پس فرمود برای هشت نفر از انفرشتگان بردارید آنرا شما هشت
نفر پس عرض کردند پروردکار را طاقت و توانائی نداشتیم برداشتن آنرا و این خلایق بسیار و حال آنکه بسیار
بودند پس چگونه طاقت و توانائی داریم برداشتن آنرا الا آن جز ایشان پس فرمود خداى عزوجل بدرستی گفتم
آنچه را و یکم نزدیک فرمایند هر دوری و بعید و ذلیل و خوار نمائید هر خلاف حق کننده و خفیف و سبک فرمایند
هر با قوت و شدید و سهل و آسان نمائید هر دشواری و سختی می کنم آنچه را که بخواهم و حکم می فرمایم آنچه را که اراده

نمایم تعلیم می نمایم شمار کلماتی که بگوید آنها را آسان می شود و بر داشتن عرش سبب انکلمات بر شما عرض کردند که
حلت انکلمات برود کار فرمود بگوید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** و **صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ** بعد از آن گفتند انکلمات را و بر داشتند
عشر و حال آنکه بکس بود بر بالای شانهای آنها مانند کیمویی که روینده است بر بالای شان مردی حسب
توانائی و قوت پس فرمود خدای تعالی برای سایر انفرشتگان و انکذا بر این هشت نفر عرش مرا بخت
انکه بر دارند از شما طواف کنید طرف عرش مرا و تسبیح گویند مرا و تعظیم کنند و ستایش نمایند مرا و تسبیح
کنند مرا پس بدرستی که منم انچه ای که صاحب قدرت و توانا یم بر آنچه دیدید و حال آنکه من بر هر چیزی توانایم
بعد از آن عرض کردند اصحاب رسول خدام که بغایت شکفت آورنده است کار انچه بخت فرشتگان حمله عرش
و رقت آنها و بزرگی خلقت آنها پس رسول خدا فرمود که این جماعت را انکه با قوت آنها طاقت توانا
ندارند بر داشتن صحیفه ای که نوشته شود در آنها حسات مردی از امت من عرض کردند که کیست او یا
رسول الله بخت انکه دوست داریم او را و بزرگ شماریم او را و نزدیکی و تقرب جوئیم بسوی خدا بسبب دوستی
کردن با او فرمود آن مرد موصوف مردیت که نشسته بود با اصحاب و یاوران خود پس گذشت با و مردی
از اهل بیت من در حالتیکه پوشیده بود سر خود را پس شناخت آن بزرگوار را پس گفت که گذشت آن بزرگوار را
آن مرد بگریست بعد از آن گریستن دیگر عقب سر او را بعد از بیعت شدن شناخت آن بزرگوار را بخت
بسوی آنحضرت ایستاده سر و پای برهنه و گرفت دست آنحضرت را و بوسید دست او را و بوسید سر او و بوسید
او و میان دو چشم او را و عرض کرد باقی است و امی ای برادر رسول خدا که گوشت تو گوشت او و خون
تو خون او و علم تو از علم او و حلم تو از حلم او عقل تو از عقل او است میخوانم خدا را انکه سجد و بخت فرما بد را
بسبب محبت و دوستی شما اهل بیت پس واجب فرمود خدا برای آن مرد بسبب این رفتار و این اقبال
از ثواب و جزا و پاداش آنچه را که اگر نوشته شود تفصیل آن در صحیفه طاقت و توانائی ندارد بر داشتن
آن صحیفه را جمیع انفرشتگانی که طواف کننده کاندید و عرش و انفرشتگانیکه بر دارند کاندید عرش بعد
از شرفیابی آن مرد بخدمت آنحضرت و بوسیدن دست و سر و سینه و میان دو چشم او با حالت دویدن و
سر و پای برهنه بودن تعجب کردند اصحاب آن مرد و گفتند برای او اصحاب و چون بر گشت بسوی آنها
تو با جلالت و بزرگوار ی خود و موضع قدر و منزلت خود در این دین اسلام و رتبه جای و محل تو در نزد
رسول خدام میکنی باین شخص که گذشت آنچه را که می بینیم از این رفتار و کثرت جواب داد آن مرد برای اصحاب
خود ای کسانی که جاہل و نادانید جزا و پاداش داده نمی شود در دین اسلام مگر بدوستی محمد و دوستی این بزرگوار

که از نزد ما گذشت پس واجب فرمود خدا برای آنکه بسبب این گفتار دیگر برای اصحاب خود بمانند آنچه واجب
فرموده بود برای او بسبب آن رفتار و گفتار اول نیز بعد از آنکه از اظهار فرمودن رسول خدا حکایت را فرمود که
هر آینه تحقیق درست گفتار و راستگو بود در گفتار خود برای اصحابش بجهت اینکه مدعی اگر عمر دهد او را خدا
بمانند عمر این دنیا صد هزار برابر و روزی فرماید او را بمانند مالهای این دنیا صد هزار برابر پس اتفاق کند که
خود را بتمامی در راه خدا و فانی سازد و تمام کند عمر خود را بر روز و رفتن در هر روز از عمر خود و بسیار ایتان در
هر شب از عمر خود که ساکن نشود و سستی نکند چیزی را از آن عمر خود و بشتود و نیاید و ملول نشود از عبادت و روز
گرفتار پس ملاقات کند خدا را در حالتیکه بجهت ره و نور دیده شونده و منطومی است بر بغض محمد با بغض
آنکه دیگر ایتان و بسوی آن بزرگوار آمد و در حالتی که اگر ام کشته بود او را مگر اینکه بروی در افکند آن عابد مستغنی
و علی خدا بروی او در آن جنم و هر آینه برمی گرداند اعمال و اتفاقیهای او را بر ضرر او و ناچیزی فرماید خدا
کارهای او را فرمود و امام که بعد از آن عرض کردند که کیستند آمد و مدیکه این قدر نصیب بیان فرمود
برای آنها یا رسول الله فرمود رسول خدا که اما آن کسی که نیکو کار کند بود آنچه گردان شخص روی
آورند که پوشیده بود سر خود را پس و این شخص حاضر است پس به دیگر سبقت و پیشی ننهند و شتاب قند
سوی او که بنگرند او را که کیست پس او سعد بن معاذ الاوسی الانصاری بود فرمودم که اما آنکس که گفته شد
برای او آن گفتار پس این شخص روی آورنده دیگر است که پوشنده است سر خود را بعد از آن اصحاب
نخستند او را پس نگاه او علی بن ایطالب بود بعد از آن فرمود که چه بسیار کس است که سعید و بخت
شود بسبب دوستی این دو نفر و چه بسیار کس است که شقی و بدبخت میشود از کسانی که دعوی می کنند از
برای خود دوستی یکی از این دو و دشمنی آن دیگر را بد رستی که آن دو یعنی علی بن ایطالب و سعد بن معاذ
با هم میباشند دشمنی و خصمی برای او و هر کس که نباشد این دو نفر برای او دشمن پس محمد برای او دشمن است
و هر کس که باشد محمد برای او دشمن میباشد خدا برای او دشمن و فروری و طفیر میباشد خدا بر او و
واجب میفرماید خدا بر او عذاب خود را پس بلافاصله فرمود رسول خدا که نیتش باشد فضل را برای صاحب
فضل مگر صاحبان فضل بعد از آن فرمود رسول خدا برای سده و خفاک باش بجهت آنکه خدای تعالی تمامی
فرماید تو را بشهادت و هلاک میفرماید بسبب تو طایفه از کفره را و داخل میفرماید بسبب شفاعت تو در
بهشت بمانند شماره موی پای حیواناتی که بگویند فرمود پس حکایت زمینها و آسمانهاست بیان قول
خدای عز و جل و می کرد و عرش الهی بجهت موت مترجم گوید که معنی این عبارت این است که شاد می شود عرش
خداوند بآدمان روح تو ای سعد از برای بزرگواری تو نزد پروردگار خود و بشارت یافتی و الله اعلم جَعَلَ

لَكُمْ الْأَرْضَ فَرَأَيْتُمْ أَفْعَالَهُ بَيْنَاكُمْ ۖ كَرِهْتُمْ هَٰذَا لِطَعْنِ عَدُوِّكُمْ ۖ وَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ يَنفِرُ فِي الْأَرْضِ ۚ فَكَيْفَ يُنْفِرُ الْمَوْتُ بِكُمْ إِذْ تُفْعَلُونَ ۚ وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ ۖ فَبَيَّنَّا لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمُ الثَّابِتَ فِي هَٰذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ مُجْتَمَعٍ ۚ وَلَقَدْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ أَنْ يَقُولُوا إِذَا مَرَرْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ أَنْ لَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لَاحِقَ الْأَمْرِ ۚ فَعَلُوا بِنِي إِسْرَءِيلَ كَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ وَلَقَدْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ أَنْ يَقُولُوا إِذَا مَرَرْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ أَنْ لَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لَاحِقَ الْأَمْرِ ۚ فَعَلُوا بِنِي إِسْرَءِيلَ كَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ وَلَقَدْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ أَنْ يَقُولُوا إِذَا مَرَرْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ أَنْ لَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لَاحِقَ الْأَمْرِ ۚ فَعَلُوا بِنِي إِسْرَءِيلَ كَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ

مُتَشَابِهًا وَلَمْ أَفْجَأْ مَطَهَّرَةً وَهَرَفِيهَا خَالِدُونَ فرمود امام حسن عسکری پس
 چون مثل زرد آن داستانها و شلهار را برای آنحضرا که آشکارا یا سحر غلبه نمائنده بودند که دور کننده باشند بزور
 پیغمبر بودن محمد را و برای آن ناصبانی که نفاق کنند بودند رسول خدا را که دور کننده باشند بزور آنچه را که
 فرمود آنرا محمد در باره برادر خود علی و دور کننده باشند آنچه را که بیان فرمود آنرا محمد از جانب خدای تعالی
 و رخص علی و آنها آیتها محمد و معجزهای او است در حالتیکه ضافه و علاوه بود آنها بسوی آیتهای انحضرت
 که بنمود او آشکارا فرمود آنها را برای علی و در مکه و مدینه و حال آنکه زیاده نشد بخود کردن کشی نمودن منافقان
 کردن فرمود خدای تعالی برای سرکشان از اهل مکه و گردن از اهل مدینه این گفتیم فی ذی قبیله مما نزلنا
 علی عبدنا اگر باشد در شکلی از آنچه فرو فرستادیم بر بنده خود تا اینکه آشکارا میکند اینکه باشد محمد
 پیغمبر خدا و اینکه باشد آنقرآنی که فرو فرستاده شده است بر آنمحمد گفته و سخن من و انستین شما اینکه او پیغمبر من
 و این قرآن گفته و سخن من است با آشکارا گردانیدن و ظاهر فرمودن من حقیقت نبوت او و در مکه و مدینه
 از آیتها و معجزات را مانند آن ابریکه می پوشید خداوند او را بآن ابراز حرارت آفتاب در سفرهایش و مانند آن
 جفا و اینکه می سلام می کردند بر آنجانب از جبال و قلل و سنگها و درختها و مانند دفاع و دور فرمودن خدا
 از آنجانب که سر که آنسنگ و قصد قتل او را کردند و کشتن آنها را مانند و درخت از هم دور که هم پیوستند
 و نشست عقب آمد و درخت تنگ اندام برای قضاء حاجتی بعد از فراغ از قضاء حاجت برگشتند بسوی مکان خود
 چنانکه بودند و مانند خواندن آنحضرت آمد درخت را بعد از دعوت آنحضرت آمد بحضور مبارک آن حضرت آمد
 و نهایت خضوع و ذلالت فرمودن آنحضرت مر آمد درخت را بعد از آن برگشت و حالتیکه شنوده و
 فرمانبردار بود فرمود خدا فاقوا پس بیاورید ای گروه قریش و بیاورید ای گروه ناصبانی که دعا کننده اید برای خود
 اسلام را تا آنکه ایشان از اسلام بری هستند و ای گروه عرب که صاحب فصاحت و بلاغت و زبان قلیب
 بسو و قد من میثله بیاورید علامت بزرگی را مانند محمد یعنی بیاورید مردمی را از خودتان که بخوانند
 و بنویسند باشد خطی و او درس بخواند باشد کتابی را و نه آمد و شد کرده باشد بسوی عالمی و تعلیم گرفته باشد از
 یکی حال آنکه شما شناسید او را و سفرهای او و حضرات و باقی ماند بهین حالت چهل سال پس بیاورید
 العلم اما اینکه بدین پیشانیان و آینده کار را مانند محمد پس اگر باشد در شکلی از این آیات پس بیاورید
 مانند این مردم را مانند این قرآن حجت اینکه ظاهر شود اینکه او در و حکومت چنانکه می بینید بجهت اینکه
 هر چه باشد از جانب غیر خدا پس یافت میشود برای او نظیری در سایر خلق خدا و اگر باشد معاشه قرانت کنند
 کان کتابهای از یهود و نصاری در شکلی از آنچه آورد شما را محمد از شرایع خود و از نصب فرمودن معجانشین

قرار دادن او برادر خود سید الوصیین را و حتی خود بعد از اینکه تحقیق آشکارا فرمود برای شما معجزات خود را که پاره
از آنها این است که سخن کرد او را در اربع زهر آلوده و سخن گفت با او کرک بشنجان آدمی و ناله کرد بسوی او
چوب و حال آنکه او بر بالای نمبر بود و دفع فرمود و خدا را از او زهری را که پنهان کرده بود زن یهودیه در طعام
یهودان که تناول فرماید از رسول خدا و برگردانید خدا بر آن یهودان بلا را و هلاک فرمود آنها را با آن
زهر و بسیار و فراوان فرمود کمی از طعام را پس با و یدای محشر یهود و نصاری سوره را از ما نند آن یعنی از
مانند این قرآن از تورتیه و بحیل و زبور و صحف ابراهیم و یکصد و چهارده کتاب آسمانی و دیگر کجایشانی یابید
در سایر کتابها سوره را مثل یک سوره از این مشران و حال آنکه چگونه میباشد کلام محمد که تازه آورنده است
بدون سخن را افضل از سایر کلام خدا و کتابهای او پس فرمود برای جماعت آنها و ادعوا شهیدانکم
مِنْ دُونِ اللَّهِ که بخوانید که با آن خود را از جز خدا یعنی بخوانید بتهای خود را تا آنکه بر تنش می کنید آنها را
ای بیت پرستان مشرکان و بخوانید شیطانهای خود را ای یهود و نصاری و بخوانید قربانیهای خود را
از محمد آن آیی منافقانیکه مسلمانند از آنها که دشمنی بر پا کنند اند برای پاگان ازال محمد و بخوانید
همه شما سایر یاوران خود و مقتدران خود را برابر آورده و خواست خودتان این کثرت ضلالتین اگر باشد
گویمان باینکه محمد بدو رخ آورده این قرآن را از لقاء نفس خود که فرو فرستاده آنرا خدای عز و جل بر او و اینکه
آنچه ذکر فرموده آنرا از فرونی جاه و منزلت علی بر جمیع امت خود و گردانیده قلاوه کارهای سیاست و
فرمانهای امت را در گردن اعلی نیست بفرمایش احکم الحاکمین پس فرمود خدای عز و جل قَاتِلْهُمْ
تَفْعَلُوا پس اگر نگیرد یعنی نیاوریدای سرشان سوره را از ما نند آن بمقابل حجت پروردگار عالمیان
وَلَنْ تَفْعَلُوا و نمیکند بگر یعنی و حال آنکه نمی باشد این آوردن سوره مثل سوره قرآن از بیمه شما ضحاک
و بلغا هرگز قاتلوا الثار الی و قودها الناس و الحیارة اعدت للكافین پس بریزید آن آتشی
را که نیرش مردم و سنگ کبریت است که بر فروخته میشود پس میباشد عذاب بر اهل آن که داده شده است
برای آنها که فرایک مذیب نماینده اند کلام او عز و جل و کلام پیغمبر و آنکه بریای کت و اند دشمنی را برای و
خدا و وصی پیغمبر او فرمود پس بدانید بسبب عجز و ناتوانی خود از این آوردن بمانند آن قرآن اینکه آن
از جانب خداست و اگر دوزخ جانب خلق خدا بر آینه تقوایی داشتید بر معارضه و برابری کردن با او پس
چون عاجز و ناتوان شدید بعد از تفرع و تخلفی فرمود خدای عز و جل در سوره نبی اسرائیل قُلْ لَنْ أَجْمَعَنَّ
لَا یَسُفُ الْیَحْیَ عَلَیْ أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا
ایکلهای محمد برانید که جمع شوند و میان و ضعیان بر اینکه بیاورند مانند این قرآن نمیاورند شبیه و مانند آنرا

و اگر چه باشد بعضی ایشان بعضی را هم شت مبرم گویند و نسخی تفسیر از حقیر موجود کی بعد التفرغ و التجدی است
و معنی آن مناسبست باین محل نذا رو پس عرض می کنم که احتمال در آنچه نوشتیم اقوی باشد پس بنا برین
معنی این است که بعد از بی آرامی کردن کافران و منافقان که روی آوردند بخیال فاسد خود که کلمات ما بهتر
از فرمایشات سید کاینات است و هیچان آمدند و بنا کردند فصحا و بلغاء آنها بترتیب عبارات صحیح
و متقنی و اشعار بطرز خوب و طور مرغوب و اینجاست بخیال کعبه که شاید مجسم دست از ادعای خود بردارد
چون دیدند که کلمات مخلوق تاب بقا و مست با کلمات که با حضرت حتمی مرتبت از جانب رب
الغنی نداشتند شرمین و منفعل گشته فرستند آنها را از خانه کعبه باز نمودند و دست شدند از آن خیالات
خود و شکستن روی آوردن کافران حاصل آمد و بی آرامی آنها آرام گرفت و در مانده شدند پس چون عا
شدند فرمود خدای رب و دود آن آیه شریفه را که ترجمه اش را احتمال دارد که هر دو غلط باشد و روایت بعد
التفرغ و التجدی باشد بنا برین معنی این است که بعد از کشودن بی پرده فرمودن خدا ترس ستمگر را و دلیران
او و کشودن پیروان آمدن و بالیدن و ترفی نمودن کاین بیوت آن حضرت و قهی که ناتوان شدند
از هر چه دهم را به بار آنها مسدود شد و فرمود حضرت محمود بنان معجز بیان حضرت محمود که نه عجب شما بود
بلکه هر موجود در مقام معارضه و برابری عاجز بوده چنانچه در آیه شریفه گذشته اظهار فرمود و الله اعلم بالصواب
و غنده ام الکتاب است فرمود امام حسن ابن علی عسکری علیهما سلام اللیس گفت برای پدر خود علی ابن محمد تقی
سلام الله علیهما که این حکایت در این معجزات و آیاتی که آشکارا شد بر رسول خدا ص که و مدینه چگونه بوده است
جواب داد ای پسر که من از سیرگی برای این معجزات روز دیگر را که امر و فرصت نیست پس چون فرداشت فرمود
ای پسر که من اما حکایت آن بر این است که رسول خدا ص سافرت اختیار فرمود بسوی شام در حالتی که
تجارت کننده بود و در مال خدیح دختر خود را که تا ببت المقدس بقدر یکماه راه رفتن در زمین بود پس
بودند آن تجار و اهل قافله که روانه شام شدند و در زمان شدت گرمای تابستان که فراهم می آمد آن اهل
قافله را گرمای آن بادیه با و بساخت میوزید بر ایشان در آن سامان باد و با و می سخت و می سخت بر سر
و صورت ایشان سر سره ریگها و نرمه خاکها را و بودند و در آن احوال می فرستاد برای رسول
خدا ص ابر سفیدی را با لای سر او که پوشاند آن وجود مبارک را از حرارت آفتاب و استاده شد بابتادن
انحصرت و میرفت بر رفتن او اگر پیش می آمد از قافله ابر هم پیش می آمد و اگر در ننگ و پستی از قافله می فرمود
ابر هم در ننگ و پستی از قافله می نمود و اگر بجانب راست قافله میرفت ابر هم بجانب راست می شتافت
و اگر بجانب چپ قافله میل می فرمود ابر هم بجانب چپ شتاب می نمود و بود آن ابر سفید که بازمی

داشت از رسول رب مجید کرمی تابش خورشید را از بالای سر او بود و ندان باد با نیکی برانگیزانده بودند
آن سمریه یکبار و نمره خاکها را که در میخستند آنها را در رو بهای قریش و رو بهای راحله های آنها تا وقتی که
میشدند آن باد با محمده آرام گرفته ساکن میشدند و بر میخداشتند چیزی از ریک و نه خاکها و بر این محمده شد
و مسوزید بر آنحضرت باد خشک بسیار گرمی تا اینکه بودند قافله های از طایفه قریش در کرمانه می گفت
قافله ای از آنها حوار و کرد و محمد بهتر است از هر خیمه و سر پرده تپا می گرفتند با آنحضرت و میخواستند
نزدیکی بسوی آنحضرت را پس بود با نرم که فراموشی آمد و میرسد آنها لب لب نزدیک شدن با آنحضرت
و اگر چه بر باز ایستاده شده بود بر آنحضرت و بر دیگران سایه نمی انداخت و چون این محمده میشد بان قافله
غریبان و پیکان کان پس نگاه آن بر میرفت در موضعی دور از آنها میگفتند آن غریبان بسوی هر کس
که نزدیک شود این بر نفس تحقیق صاحب بزرگواری و شرافت و کرامت است پس خطاب نمودند آن
پیکان کان را اهل قافله که بنکرید بسوی ابرمی یا سید بر آن نام صاحب ابرو نام ما در آن صاحب ابرو و
کرده او و بر او پس می نگرستند و می یافتند که نوشته شده بود بر آن ابر که لا اله الا الله محمد و رسول
الله آتد قة یعلی ولیی سید الوصیین و شرفته یا أصحاب الموالین که و اعلی و
لا فلیا لهما و المعادین لا عدا لهما پس میخواند این عبارت را و می فهمید از کسی که نیکی
بود نوشتن و خواندن او و کسیکه نیکی نبود نوشتن و خواندن او که عبارت از با سود و می تواند است و
اما حکایت سلام کردن کوها و شکهای بزرگ سخت و خورده و شکها بر آن خیرالوری
این است که رسول خدا چون دست بداشت تجارت فرمودن بسوی شام را و صدقه داد بهر چه فرو
داد و بود او را خدا از آن تجارتها بود آنجا که با مدامی مسر و هر روزی بسوی کوه حراء بالای انکو
میرفت و می نگرست از قله های آن بسوی آثار رحمت و جبرانی کردن خدا و اقسام محمدی رحمت
او و بخودن او و بدیعیهای حکمت و در ستکاری فرمودن او و می نگرست بسوی اکتاف آسمان
و اطراف زمین و دریاها و بیابانهای بی آب و زمینهای هموار پس عجزت میکرد و پند می گرفت بان
دلایل قدرت حضرت رب العزت و پرستش می کرد خدا را حتی عبادتش پس چون تمام کرد چهل
سال را نخریت خدای عز و جل بسوی دل او پس یافت او را بهتر از همه دلها و بزرگواری تر از آن لها
و فرمان بردار تر از آنها و با خشوع تر از آنها و با خضوع تر از آنها اذن داد برای دریا های آسمان بعد از
اون دادن خداوند گذشته شدند و اذن داد برای فرشتگان بعد از اجازه حضرت سبحان نازل
شدند و حال محمده می نخریت بسوی ایشان و امر فرمود بر رحمت پس فرو فرستاده شد بر آنحضرت

از نزد ساق عرش تا سر مبارک محمد و فراگرفت آن رحمت آن حضرت را و نکرست بسوی جبرئیل آن روح الامنی که
در آورده بود بگردن خود طوق نور را طاق و س الملائکه که فرود آمد و گرفت دو بازوی او و از زیر بغلش را چنانچه
آن رسول رب محمد را و عرض کرد یا محمد قرائت فرما فرمود که چه قرائت نمایم عرض کرد یا محمد اقرا
باسم ربك الذی خلق الذی خلق الانسان من علق اقرا و ذکاک الاکرام
الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم کلا یعنی امی
بنحو آن بنام پروردگار خود که آفرید شمارا آفرید آدم را از خون بسته بنحو آن پروردگار خود را که بزرگوارتر است
آنکه آموخت آدم را خط و قلم و در آموخت آدم را آنچه نمیدانست بنحایت بعد از خواندن حضرت ختمی مرتبت
نام حضرت احدیت جلت اسماءه را پیغام آورد جبرئیل بسوی ایشان که پروردگار او و جبرئیل و وحی پیغام
فرستاده بود بسوی ایشان بعد از رسانیدن رسالت صعود نمود بسوی عالم بالا و فرود آمد محمد از کوه حراء
و حال آنکه تحقیق غشوه عارض شد و وجود مقدسش را از جهت بزرگ کردن و بزرگ داشتن جلال
و بزرگوار می خدائی و وارد شدن بر آن وجود مبارک از کبریا فی شان او حل و علا آنچه گرفت آن
حضرت را بجهت آن کبریا فی از تشبیه لرز می فرمود آن وحی را و حال آنکه تحقیق سخت شد بر آن جناب
آنچه که میسر شد از آن تکذیب و دروغ گوی کردن قریش او را و خبرش و نسبت دادن آنها او را
بسوی دیوانگی که فرو گرفته او را شیطان و حال آنکه از اول امر خود عاقلتر خلق خدا و بزرگوارتر بر او
او بود و دشمنان تر همه چیزها بسوی او شیطان و کارهای دیوانگان و گفتارهای آنها بود پس خوب است
خدای عزوجل اینکه توه فرماید پسند او را و توانا گرداند دل او را پس سخن در آور و گویمها و شکها و کلامها
را و هر که که رسد بسوی خبری از آنها ندانم بگوید آن بزرگوار را السلام علیک یا ولی الله السلام
علیک یا رسول الله السلام علیک یا حبیب الله فرحاک باش بجهت اینکه بر کنیز تو
را و آراست تو را و زینت داد تو را و بزرگ فرمود تو را با لای همه مخلوقات و پیشانیان و آینده کان
اند و بنانک ساز و ترا گفتار قریش اینکه تو دیوانه و از دین بیگانه بجهت صاحب فضیلت کسی است
که خدا که پروردگار جهانیان است او را فضیلت دهد و بزرگوار کسی است که او را کرامی دارد و بزرگوار
فرماید آفریننده همه فریادگان پس البته نیست تنگ نشود از تکذیب قریش و کردیشان
عرب تو را و زود باشد که برساند پروردگار را به دورتر پیاپی که امتها و بزرگوارها و بلند فرماید تو
را به بلند تر درجه با و زود باشد که تن آسان و آرمیده گرداند و شادمان فرماید و نشان تو را بسبب
وصی تو علی ابن ابیطالب و زود آشکارا و پیراکنده میکرد و اند علوم تو را در میان همه عباد و بلا سبب

کلیله خزان علم تو و در شهر علم تو علی بن اسطالب زود باشد که خنک شود چشمت بسبب فقرت فاطمه
و زود خارج می فرماید از فاطمه و از علی حسن و حسین را که دو سید و آقای جوانان اهل خانه زود نشتر
و پراکنده می فرماید و همه بلد و این تو را زود و عظیم و بزرگ می فرماید و با و ابرهای دوستان
تو و مجتبان برادرت علی را زود و میگذرد و در دست مبارکت لواء حمد را پس میگذاری آنرا در دست
برادرت علی و حال آنکه میباید در زیر لواء حمد پیغمبر و صدیق و شهیدی که می باشد علی که گذشته است
همه آنها را بسوی جنات نعیم پس حضرت میفرماید که لقمه در دل خود پروردگار کیست علی بن اسطالب
آنکه وعد فرموده مرا با و پس فرو فرستاد حضرت ذوالجلال بر انصاحب کمال ترا زوی جلال را و گرد نهاد
شد محمد و در کفه از ترا زوی جلال و کشته شد برای آنحضرت صورت و پیکر علی و کشته شد صورت
و پیکر سایر مخلوق از امت او تا روز قیامت برای آنحضرت تا اینکه مینگریت بسوی آنها بعد از آنکه از دنیا
پیمانه آنها را در کفه دیگر میزان جلال برابر کرد این بزرگوار را با انجماعت بعد از سجدن کران و سنگین
شد کفه حضرت رسالت و بسکت شد کفه علی با کثرت امت بعد از آن بیرون کرده شد محمد و
آن کفه ترا زود گذاشته شد علی در آن کفه یک محمد و در آن بود پس سجد و آزموده شد شاه ولایت با
سایر امت آنحضرت بعد از سجدن بیرون و کران شد علی و بسکت شدند سایر امت بعد از آنکه
نموده شد علی و حال آنکه و طفل کوچکی بود گفت رسول خدام در دل خود پروردگار را کیست علی بن فاطمه
طالب آنکه وعد فرمودی مرا با و بلکه او پیغمبر من است پس در این مرتبه نیز ترا زوی جلال نازل شد
چنانچه مذکور شد چون علی گمی بگریخت آمد یعنی براه افتاده بود و او با آنحضرت بود گفت در دل خود پروردگار
کیست علی بن اسطالب آنکه وعد فرمودی مرا با و آیا او این پیغمبر من است پس در این مرتبه نیز ترا زوی
جلال نازل شد چنانچه مذکور شد پس رسول خدام شناخت علی را بذات و حقیقت او و نشانه و
صفت او و الهام کرده شد در دلش ای محمد این جوان است علی بن اسطالب که برگزیده شده است
آنکه تقویت میکنم بسبب او این دین را که زیاده و افزون بود بر جمیع امت تو بعد از تو پس این
وقت بود که گشاده فرمود سیئه مرا با و رسالت و بسکت فرمود از من کافی امت را و آسان
نمود بر من کار را زار کردن کثانی که سرگشته اند از قریش فرمود علی بن محمد النقی علیهما السلام که
اما حکایت دفاع خدا برای خواطر محمد آنا را که اینک و قصد قتل آنست و فرمود و بود و نند و ملاک
فرمودن او ایشان را بجهت کرامت برای پیغمبر خود و تصدیق فرمودن آنجا پیغمبر خود را در نبوت او
پس این است که رسول خدام بکمال شریف داشت و حال آنکه پسری بود و هفت ساله تحقیق پرورش

یافته بود و خوبی پرورش یافته‌ای که گذشته بود از مرتبه کوچکی نه نظری برای او بود و در کوکان قریش تا اینکه
شدند که را گروهی از یهودان شهر شام پس نگرستند بسوی مکه و معاینه دیدند صفت او و نشانه‌ها را
پس رسانیدند بعضی از ایشان بسوی بعضی دیگر و گفتند سوگند بخدا که این کوکان محمد است که خروج کننده است
در آخر الزمان که خواری رساننده است بر دین یهود و بر سایر صاحب دینان میسر و خدا بسبب او دولت
یهود را و خوار و رسوا میگردانند و ایشان را و غلبه می‌کنند ایشان را و حال آنکه تحقیق بودند که یافته بودند آن بزرگوار
را در کتایبهای خود که او غیر اوست فاضل صادق است پس برداشت آنها را احسد بر اینکه کتمان کنند
او را و گفتگو کردند بعضی بعضی در باب اینکه او پادشاهی است که زایل می‌گردد و پادشاهی او پس گفت
بعضی از آنها برای بعضی دیگر بیانید چاره کنیم و نیز یکی بر نرم و قتل رسانیم و در آنچه ایشانکه خدا محو می‌فرماید و
می‌برد نشان آنچه را که نخواهد و بر جای خود می‌گذارد آنچه را که نخواهد میداند است که با سایر انجمنه را از کتایب
میسر و خدا نشان او را و نفس خود بجهت گردندان قتل پس گفت بعضی از ایشان برای بعضی عجله
و شتاب نکنند تا اینکه باز ایم او را و بجهت کنیم او را بکارهای او بجهت اینکه پیرایه و آراستگی گاهی موفقت
میکنند پیرایه و آراستگی دیگر را و صورت موافق و مانده باشد صورت دیگر را و خیر این نیست
که یا ختم در کتایبهای خود اینک مکه دور می‌کشد او را پروردگارش او را از حرام و شبهات پس بایستد
او را و ملاقات او کند و بخواند او را بسوی دعوت و ضیافتی و پیش آید حرام و شبهه را پس اگر کش
و دراز شد دست او بسوی حرام و شبهه یا یکی از آن دو بعد از آن خورد و آنرا پس بداند که این کوکان
غیر کسی است که بجان میکشد خیر این نیست که پیرایه موافقت کرده پیرایه او را و صورت برابر شده
صورت را و اگر نباشد این کار چنین یعنی دست دراز نکرد بسوی الطعام و نخورد از آن خیر را پس
بدانند که این کوکان آنجمنه است که در کتایبهای خود دیده ایم پس چاره نماند و نیز یکی بر نزد ایشان و پراگ
کردن زمین را از آنچه اینک سالم ماند برای یهود و دولت آنها فرمود امام علیه السلام که بعد از شورت
کردن آمدند بسوی ابوطالب و دیدند آنحضرت را خواندند او را بسوی مهمانی که برای ایشان بود
بعد از دعوت کردن یهود چون حاضر شد رسول خدا پیش آوردند بسوی آنحضرت و بسوی جنان
ابوطالب و گروهی از قریش و حاجه فریه را که بودند تحقیق لبضرب چوب کشته بودند اند جاجه را و
بریان کرده بودند آنرا پس پیش آمدند ابوطالب و سایر قریش که بنحورند از اند جاجه حرام و حال آنکه
رسول خدا می‌شست دست مبارک خود را جانب اند جاجه که بیخ نشسته بود پس بر میکشید از
از اند جاجه بسوی راست و چپ و پیش رو و پشت سر و بالای سر و پایین که نمیرسد اند جاجه را و

انحضرت پس عرض کردند چلیست برایت یا محمد که منجوری از این دجاجة بعد از آن فرمود ای مشر یهود تحقیق کنیم
اینکه ناول کم از این دجاجة و این دست من است که بر میگردد از این دجاجة بسوی آن جتتهای بسکانه
و منی پنم این دجاجة را که حرامی که نگاه میدارد مرا پروردگار من غر و جل از آن بعد از آن عرض کردند که نیست
این دجاجة مگر حلال پس و اگر اذاریما که که و لقمه دهم تو را از این دجاجة جواب و در رسول خدا که بجای آورد
اگر میتوانی پیش آمدن برای اینکه که گیرند از آن دجاجة و اراده داشتند اینکه بخوراند انحضرت
پس بود و دستهای آنها که بر میگشت از آن دجاجة بسوی جتتهای شکانه چنانکه بود دست رسول خدام
که بر می گشت بسوی جتتهای شکانه بعد از آن رسول خدام فرمود پس این انحضرت است که تحقیق
باز داشته شد از آن بیاورید مرا بغیر از این دجاجة اگر باشد برای شما بعد از آن آوردند آنجناب را بدجاجة
فرمود بر آن دیگری که مال همسایه غایب آنها بود تحقیق گرفته بودند آن دجاجة را و نبودند که خریده باشند آن
دجاجة را از صلیحش و قصد داشتند بر اینکه رد کنند بر او قیمت آن دجاجة را چون حاضر شود پس فراموش
گرفت رسول خدام از آن دجاجة دیگر که را بچونخواست اینکه بردارد آن لقمه استسکین و کران شد آن لقمه
و افا و بر آن سفرو و باز داشت آن لقمه انحضرت را اینکه بخورد آنرا اما اینکه افا و دست انحضرت و هر که
که خواست بردارد آنچه را که گرفت آنرا از آن دجاجة بعد از آن لقمه کران شد و افا و دست انحضرت
پس یهودان عرض کردند که چیست حال این دجاجة که منجوری از آن فرمود رسول خدام که این دجاجة
تحقیق باز داشته شد از آن و منی پنم این را که از شبهه نگاه میدارد مرا پروردگار من غر و جل از آن
شبهه عرض کردند که نیست این دجاجة از شبهه پس و اگر اذاریما که که و لقمه دهم تو را از آن فرمود که بجای آورد
اگر قدرت و توانائی داری بر آن پس هر که که گرفتند لقمه را برای اینکه لقمه دهند انحضرت را کران شد
و دستهای آنها بچنان پس افا و دستهای آنها که بلند کنند لقمه را این است نشانه و قصه آنچه
لقمه برای شما که این دجاجة شبهه است که نگاهداری میفرماید مرا پروردگار من غر و جل از آن شبهه پس
گردید قریش از این واقعه دجاجة و بود این واقعه از آنچه ثابت و ایستاده گردید آن یهود را بر اعتقاد و منی
و عداوت انحضرت تا آنکه آشکار و مبین گردید و چون که یهود و آشکار ساخت انحضرت را خداوند غر و جل به
نبوت بعد از آن قریش گرامی داشتند او را و یهودان ایضا غر و کرانی داشتند و از چند گردید آن
رسول خدا و در پس یهودان گفتند برای طایفه قریش که چیزی که دارد باید بر شما از این طفل است
بلینم او را که اینکه سلب می نماید و می رباید از شما نعمتهای شما و زوجهای شما را از و میباید برای این
کودک نشان بسیار بزرگی و امیر مومنان فرمود پس یهود با هم موافقت نمودند بر کشتن حضرت محمود

در طریق دی برکوه خواجه حال آنکه ایشان نهاد و مرد بودند در غلاف و نیام کردند شمشیرهای خود را و سلاح
گردانند آنها را پس نشستند برای او در تاریکی آخر شبی در راه آنحضرت برکوه خسته ای پس چون بالای کوه رفت
آنحضرت بالا رفتند انجماعت تا رسیدند بسوی آنحضرت و بنرمی و ولایت پیرون آوردند شمشیرهای خود
را از غلاف و حال آنکه ایشان از پهلوانان یهود و توانا و جالاک تر آنها و صاحبان قتال و شجاعت از
آن یهود بودند پس چون بلند کردند شمشیرهای بسوی آنحضرت از برای اینکه بزنند او را شمشیر با هم
برسیدند و طرف آنکو یکدیگر میان ایشان و میان آنحضرت بودند پس فراهم آمدند بسوی هم یکدیگر و کردند
کوه بهم آمده جایی میان ایشان و میان محمد و بریده شد طمع آنها از رسیدن بسوی آنحضرت با
شمشیرهای خود بعد از مالوسی به نیام کردند آنها را پس گشوده شد و طرف کوه بعد از زمانیکه منضم فراهم
آمدند بودند پس بعد از آن بنرمی و ولایت پیرون آوردند شمشیرهای خود را از نیام و آنهنگ و قصد کردند
آنحضرت را پس چون قصد کردند بغیر او آوردن شمشیرها را بر آنحضرت فراهم آمدند و طرف آنکو و جایل
شد میان ایشان و میان او پس به نیام کردند آن شمشیرها را پس گشوده می شدند و طرف کوه پس بنرمی و ولایت
پیرون می آوردند شمشیرها را تا آنکه رسید آنحضرت سر و بالای آنکو را و حال اینکه این پیرون آوردن
شمشیر بهم آمدن کوه و نیام کردن آن و گشودن شدن آن چهل و هفت دفعه بودند پس بالا رفتند کوه
را و کردند عقب سر او برای اینکه آنهنگ قتل آنحضرت کنند پس کشیده و دراز شد آنرا و کشید
خدای عز و جل آنکو را پس بدین انداخت شدند از آن سر و بالای کوه که محمد و آنجا بود تا اینکه فراغت یافت
از ذکر خود و شنا خود بر سر و رو کار خود و عجزت گرفتن آنحضرت بسبب آنکه باعث پند گرفتن و
عجزت است پس از آنکو سر از بر شد پس سر از بر شد و عقب سر آنحضرت و رسیدند او را و بنرمی
از نیام پیرون آوردند شمشیرهای خود را بر او از برای اینکه بزنند او را با آنها پس فراهم آمدند و طرف کوه
و جایل شد میان آنها و میان او بعد از آن به نیام کردند آنها را پس گشوده شد پس بنرمی پیرون رفتند
از نیام آنها را پس فراهم آمدند و طرف کوه پس به نیام کردند شمشیرها را و حال آنکه این تنبلی و انضمام
و غیره و انحراف چهل و هفت دفعه بود هر که که گشوده شد کشیدند بنرمی شمشیرهای خود را از نیام پس چون
فراهم آمدند به نیام کردند آنها را پس چون در مرتبه آخر بود و به تحقیق نزدیک کرده بود رسول خدا را زمین بموا
را که بنرمی کشیدند شمشیرهای خود را بر او وجود مبارک پس فراهم آمدند و طرف کوه و بهم فشر دان یهود و آنرا
و در هم شکست آنها را و در نزد آنکو که فشر میداد آنها را تا اینکه بهم مردند پس نداریسید که ما محمد
بنکر و نگاه کن عقب سر خود بسوی بدخواهان خود که چه کار کرد با آنها پروردگار آنها بعد از شنیدن آنکه بنکر

بعقب سرخود پس آنگاه دید و طرف کوه از آنجه نزدیک بود بهم آمده اند پس چون نگرست دید که گشوده
شد و طرف کوه واقعا و نزدیک زمین آن کرده و حال آنکه شمشیرهای آنها بدشتهای آنها بود و تحقیق
رویهای آنها و پشتهای آنها و پهلویهای آنها و رانهای آنها و ساقهای آنها و پایهای آنها در هم
شکسته شده بود و واقعا و ندیده کان پس از رگهای آنها خون پیرون می آمد و رسول خدا در حالیکه
سالم و منصور و مصون و محفوظ بود پیرون آمد از آن موضع که صدای گردن اندر رسول حضرت ذوالجلال
جبال و آنجه بر آنها بود و از سنگها و درختان گوارا باشد برایت یا تحفه یاری فرمودن خدای عزوجل تو را بر
دشمنانت بسبب ما و زود باشد که یاری فرماید تو را چون آشکارا شود امر تو بر گردن کشان امت تو و بر
کشان آنها بسبب علی بن اسطالب و تشدید او و تشدید او برای اظهار دین تو و اعزاز آن و کرامی
داشتن دوستان تو و غلبه کردن دشمنان تو و زود قرار میدهد علی را تالی تو و ثانی تو و جان
تو که میان دو پهلوی توانست و شنوایی تو که بآن می شنوی و بیانی تو که بآن می بینی و دست تو که با
سخت می گیری و عذاب و شکنجه می نمایی و پای تو که بآن می ایستی متعجبم گوید که مراد از این عبارت
باید این باشد که علی دارای ولایت و امامت است چنانکه محمد دارد است بابتوت فرق همان تملو
و اول بودن حضرت رسالت است و اینکه شاه ولایت بمنزه جان و جوارح حضرت رسالت است
همین طریق که انسان آنها را لازم دارد و بدون آنها کار ناتمام است چنانچه منعم علی را لازم است
در این احوال مجال بطل متعال نیست برای اهل کمال اشاره و اجمال کافی است (۳۹) و زود باشد
که ادا فرماید قرضهای تو را و وفا کند بوعدهای تو و زود باشد علی عجل امت تو و زین اهل ملت تو
و زود باشد که سعید و یکتا فرماید سرور و کار تو و عزوجل بسبب او و شداران او را و ملاک فرماید
او مدخواهان او را فرمود امام محمد علی النقی علیهما السلام الله اما حکایت اند و در حقیقت که بهم میگویند
این است که رسول خدا روزی در راه میان مکه و مدینه بود و منافقان از اهل مدینه و کافران و منافقان
از اهل مکه در شکر آنکه در بودند و می با یکدیگر سخن میگفتند در میان خودشان از محمد و آل یا مکره کان
او و اصحاب بسیار نیکوکار و پس گفت بعضی از ایشان برای بعضی منجور و محمد چنانکه منجوریم و خالی می
کند گرس خود را از بول و غایط چنانکه ما خالی می کنیم و حال آنکه او عدا دارد و اینکه او منعم خداست یگفت
بعضی از آن کشتان منافق این بیابان صحرائی است صاف و هموار بر آینه قصد کرده ام بسته
نگاه کردن بسوی نشیمن اینها که بنشینند برای حاجت خود تا اینکه به علم یا آنجه نیک خارج میشود از او مانند آن
چیز نیست که خارج میشود از ما یا نه پس جواب گفت دیگری از منافقان گفت تو اگر بروی که نگاه کنی باز

میدار و اورا حیا و از اینکه نشیند برای حاجت خود بجهت آنکه حیا او بیشتر از حیا زن دوشیزه ناسفته منسحق
است فرمود امام علیه السلام پس شناسانید و داناکردانید خداوند مجید پیغمبر خود محمد از این گفت و شنید پس
فرمود برای زید این ثابت ره بسوی این دو درخت سیکه از هم دورند در حالتیکه اشاره میفرمود بسوی دو
درختیکه دور بودند که تحقیق در هم شده بود شاخهای آنها در آن سیاهان و دور بودند از آنرا به اندازه یک میل
پس بایست میان آنها دو درخت و صد آنرا که رسول خدا امر میفرماید شما را اینکه بهم آیند برای اینکه رسول
خدا و عقب شما قضای حاجت کند پس زید بجا آورد آنرا یعنی رفت میان آن دو درخت و گفت آنچه را که
حضرت با و فرموده بود و زید سیکه دیگر سیکه دیگر با نخل و نخل دیگر فرستاد محمد را بختی و درستی پیغمبری بدر
که آن دو درخت از جای خود گداز شدند بارش بهای خود و شتاب نمود هر یک از آنها دو درخت بسوی
آن دیگر نوع شتاب کردن و نفریکه دوست دارد هر یک از آنها دو دیگر را دیده اند به دیگر را بعد از درازی مدت
فراق و بسیاری شدت اشتیاق پس بهم پیوستند نوع بهم پیوستن و حلال همسر هر یک از آنها شدی و شتاب
سرهای زیستان و نشست رسول خدا و عقب آنها دو درخت پس گفتند آن جماعت منافق تحقیق تو
شد از ما پس گفت بعضی از ایشان برای بعضی بگردید و زید شما در عقب سر او بجهت اینکه نگاه کنیم بسوی
وی پس رفتند که بگردند و زید بن عبدعقب سر او پس میگردیدند آنها دو درخت هر زمانیکه میکشند آنها پس
باز داشتند آنها دو درخت آنکوه به بخت را از نگاه کردن بسوی عورت حضرت پس گفتند بیا
بایستیم حلقه حلقه در حل و اطراف او بجهت اینکه طایفه از ما به لب او را پس چون رفتند که حلقه
شوند آنها دو درخت بهم حلقه حلقه شدند پس احاطه نمودند آنها دو درخت و حلقه حلقه تا فارغ شد و پاک
و پاکه شد و طهارت گرفت و بیرون آمد از آنجا و معاوت فرمود لشکر فرمود زید این ثابت که برگرد
بسوی آنها دو درخت و بگو برای آنها اینکه رسول خدا امر میفرماید شما را اینکه برگردید بسوی منزل و ما و می خود
پس گفت برای آن دو درخت فرمایش آنحضرت را پس سوگند با نخل و نخل دیگر فرستاد و او را بختی و درستی
پیغمبری که شتاب کردند هر یک از آنها دو درخت بسوی موضع خود نوع شتاب کردن کیسکه میگردید برای حلقه
چنان خود از شکر کیسکه شمشیر از نیام کشیده و بلند کرده و در عقب او میروند تا اینکه برگشت هر دختی بسوی
موضع خود پس گفتند آن منافقان تحقیق امتناع نمود محمد اینکه آنگاه را شود برای ما عورت او و اینکه
نگاه کنیم بسوی نشین او بیا سیکه نگاه کنیم بسوی آنچه بیرون آمده از آنحضرت بجهت اینکه نفهمیم اینکه او و ما
هم هستیم پس آمدند تا موضع و ندیدند چیزی را و آن موضع یعنی نه اثری را فرمود امام که بشکفت در
آمدند اصحاب رسول خدا از این آمدن و برگشتن دو درخت پس ندانند که شتاب از جانب آسمان که آیا

شکفت درآمد بجهت شتاب کردن یکی از این دو درخت بسوی دیگری بدرستی که شتاب کردن شکر
با آوردن کرامتهای خدای عزوجل بسوی دوستداران محمد و دوستداران علی آنقدر است از شتاب کردن
این دو درخت بسوی یکدیگر و بدرستی که برکشتن شعله های آتش در روز قیامت از دوستداران علی و از
آنکه میز از دزدان و دشمنان او سخت تر است از برکشتن این دو درخت از یکدیگر و فرمود علی بن محمد بن علی
علیهم صلوات الله الملك الباری و تحقیق بود نظیر این حکایت برای علی ابن اسطالب چون برکشت
از صفین و آب داد آنکه رود را از آن آبیکه بود در زیر آنسخت بزرگیکه برگردانید آنحضرت آنسخت رفت
آنحضرت برای اینکه نشیند بسوی حاجت خود پس گفت بعضی از منافقان لشکر آنحضرت زود نگاه
می کنیم بسوی عورت او و بسوی آنچه بیرون می آید از او بجهت اینکه او اعدا دارد مرتبه پیغمبر را بجهت اینکه با کاه
اصحاب خود را بدروغ گفتن او پس فرمود علی برای قنبر که ای قنبر بسوی این درخت و بسوی درختی
که مقابل می باشد آنرا و حال آنکه تحقیق میان آن دو درخت بیشتر از یک فرسخ بود پس او از کنان آن دو
درخت را اینکه وصی محمد امیر می باشد شمارا اینکه بهم پیوندد پس عرض کرد قنبر یا امیر المؤمنین آیا میرسد
آن دو درخت را و از من فرمود علی بدرستی که آنکه میرساند بنیانی چشم تو را تا آسمان و حال آنکه میان
و میان آسمان پانصد سال راه است زود میرساند آنرا و از تو را بان دو درخت پس رفت قنبر و صدا کرد
یا آنچه ما مورد شده بود پس شتاب کرد یکی از آن دو درخت بسوی آن درخت دیگر نوع شتاب کردن درخت
که دوست دارد هر یک از آن دو دیگر را که طول کشیده زمان مفارقت از یکدیگر و شوق هر یک بسوی هم
و یکراست داد یافته و بهم آمدند آن دو درخت و گفتند گروهی از منافقان لشکر آنکه علی مانند و شبیه می باشد
سخن خود رسول خدا پیغمبر خود را نه آن پیغمبر و نه این امام است و بدرستی که محمد و علی و دو صاحب هستند
و لکن زود میگردیم از پس سر او بجهت اینکه نگاه کنیم بسوی عورت او و آنچه بیرون می آید از او پس رسانید
خدا این گفتار را بسوی گوش او از جانب آن منافقان پس رسید و کرد ای قنبر بدرستی که منافقان را از
کرده اند مکر و حیل کردن با وصی رسول خدا را و کمان دارند اینک وصی رسول باز نمیدارد ایشانرا مگر بسبب
این دو درخت پس برگرد بسوی دو درخت و بگو با آنها اینکه وصی رسول خدا امیر می باشد شما را اینکه برگرد
بسوی مکان خود پس قنبر سجا آورد آنچه را که مولای او امر فرمود او را بان پس از جای کنده شدند
و برگشتند بسوی مکان خود و هر یک از آن دو درخت جدا شد از درخت دیگر اما مانند شکست خوردن
و کمرختن مرد سست دل از مرد شجاع و دلاور پس رفت علی و بلند شد سر خود را از برای اینکه
بنشیند و تحقیق پیش رفتند جماعتی از آن منافقان برای اینکه نگاه کنند بسوی او پس چون بلند

فرمود جامه خود را کور و نابینا فرمود خدا چشمهای ایشان را پس ندیدند چیزی را پس پشت کردند و برگردانیدند
از طرف آنحضرت رویهای خود را پس از روی کرد اینک بینامی گردیدند چنانکه میدیدند پس نگاه کردند بجانب
آنحضرت پس نابینامی شدند پس ایستاده شدند که نگاه می کردند بجانب آنحضرت و نابینامی شدند
و بر میگذاشتند از جانب آنحضرت رویهای خود را و میدیدند تا اینکه علی فراغت یافت از قضای
حاجت و برخاست و برگشت و این نگاه کردن و کور شدن از هر یک از منافقان بشا دگرت بود
پس رفتند که بنگر مانجه را که خارج شده از آنحضرت پس عقاب و زانو بسته شدند در موضعی
خود پس قدرت و توانائی نداشتند بر اینکه جستن کنند از جای خودشان و چون بر میگشتند
ممکن بود آنها برگشتن در آوردن ایشان را با آن زانو بشکی صد گرت پس صدا کرده شدند در آنها بارگاه
و کوچ کردن از آنمیرزا بنعل دیگر پس کوح کردند از آنمیرزا و فرسیدند بسوی آنچه اراده داشتند از آن
از آن بیت عورت و رؤیت آنچه خارج شده از آنحضرت پس زیاد و افزون نکرد آن منافقان را دیدن این معجزه
سرگشته و نافرمانی را و نهایت پایان رسانیدن آنها فرمود و عفا و خود را پس گفت بعضی از ایشان برا
بعضی بنگرید بسوی این کار شکفت کسیکه آنهاست آیات و دلایل او و معجزات و فضایل او عاجز
و ناتوان میشود از معاویه و عمر و ویرد پس رسانید خداوند تعالی این مقال بکوش ولی ذوالجلال
از نزد آنکروه بخصال پس فرمود علی ای فرشتگان پروردگار من بیارید بجنور من معاویه و عمر و ویرد
را پس نگرستند در هوا ای آگاه حاضر شدند فرشتگان گویا آنها لشکر بسیار و سواران دلاور و شمشیر
کذا بودند تحقیق که آنچه شده بود هر یک از آن سه نفر دیگری پس فرود آوردند فرشتگان آن سه نفر
را بسوی حضور انور انسر و چون نگرستند و دیدند که یکی از آنها معاویه و دیگری عمر و و دیگری یزید است
بعد از آن فرمود علی ای بنگرید بسوی ایشان پس آگاه باشید که اگر بر اینچه خواهیم می گشتیم
ولکن من جملت میدهم ایشان را چنانکه خدا جملت داده ابلیس را تا روز وقت معلوم بدرستی که
آنچه می بیند از ابصاحی علی که بحسب ظاهر جنگ می کند و قدرت خود را ظاهر نمی سازد نیست بر
عجز و ناتوانی و نذولت و خواری او و لکن این آزمایشی است از جانب خدا برای شما بجهت اینکه نگرید
که چگونه عمل میکنید و هر آینه اگر شما طعنه زنید بر علی پس تحقیق طعنه زنندگان و منافقان که
پیش از شما بودند بر رسول پروردگار عالمیان پس گفتند کسیکه طواف کند ملکوت آسمانها چنانزاد
یکشب و برگردد بر زمین چگونه محتاج میشود بسوی اینکه برگردد از آنکه در آید بغار و بساید بدینه از آنکه در یازد
روز فرمود امیر مؤمنان که خبر این نیست که طواف ملکوت حضرت رسالت و کبریتن و آمدن بازده

روز و آوردن من سه نفر را بیک طرقة العین و کارزار کردن و عجب شدن همه از جانب خداست چون
نخواستند بمانند شما قدرت و توانائی خود را و چون بخواهد امتحان میفرماید شما را برای اینکه نظر فرماید که چگونه
می کنید و برای اینکه ظاهر و آشکارا فرمایند بخت خود را بر شما فرمود علی بن محمد انقی سلام الله علیهما
و اما حکایت دعوت حضرت حتمی مرتبت و دخت را این است که مردی از طایفه
ثقیف ماهر تر و داناتر از سایر مردمان بود بطب و درمان کردن که نام او حارث ابن کلهه ثقیفی بود
شریاب حضور رسول خدام شد و عرض کرد یا محمد آمده ام برای اینکه درمان و علاج کنم تو را از این
تو پس تحقیق درمان و علاج کرده ام و دیوانخان بسیاری را پس شفا یافتند بر دست من پس فرمود
رسول خدام تو میکنی افعال و کارهای دیوانه کان را و نسبت میدی مرا بسوی دیوانگی عرض کرد
حارث که چه کار کردم از کارهای دیوانخان فرمود من نسبت دادن تو را بسوی دیوانگی بدون آنکه
و از مایشی و نه تجربه و آزمودنی و نه نگرستن و تاملی در درستگاری من یا در و غلوئی من کار دیوانخان
است پس عرض کرد که آیا نه تحقیق شناخته ام در و غلوئی تو و دیوانگی تو را بسبب ادعا کردن تو نبوت
را که قدرت و توانائی نداری بر اثبات دعوی نبوت پس فرمود که گفتن تو بمن که قدرت نداری بر اثبات دعوی
نبوت کار دیوانخان است بگفتن اینکه تو گفتی بجهت چه گفته که من بخواهم از جانب خدا و مطالبه کردم با قاضی حجتی که عامه شد
باشم از اقامه حجت پس عرض کرد حارث راست گفتی من امتحان آزمایش میکنم از آیهی که مطالبه میکنم تو را مان
است اگر بنمبر منی پس بجان این درخت را و اشاره کرد بدختر عظیمی که نهایت بود دورگی آمد حارث
پس اگر آمد تو را میدانم اینکه تو رسول خدائی و شهادت بگیا برایت بر سالت و اگر شافت بسویت پس
توئی آن دیوانه که گفته شده برای من بعد از آن بلند فرمود رسول خدام دست خود را بسوی آن دختر
و اشاره فرمود و اینکه بسا بسوی ما پس از جای کنده شد آن دختر باریشما و رکهای آن و پیش آمده
میشکافت زمین را شکافتن بزرگی مانند نه تا اینکه نزدیک شد بحضور رسول خدام پس ایستاد
پیش روی آنحضرت و صدا کرد با و از فصیحی آگاه باشید که منم آن دخترت یا رسول الله چه میفرمای
پس رسول خدام برای آن دختر فرمود خوانده ام تو را برای اینکه گواهی و شهادت دهی برای
من به نبوت بعد از گواهی و شهادت داوود برای خدا بوحدا نیست پس گواهی و شهادت ده
برای این علی با ما است و اینکه تکیه گاه من و پشت من و بازوی من و فخر من است و اگر نبود خود
علی بر آینه خدوند و دود خلق نمی فرمود حتی را از انچه خلق من فرمود پس صدا کرد آن دخترت که آتشند
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ يَا مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

أَرْسَلَكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَذَاعِيَ إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا وَ
أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا ابْنَ عَمِّكَ هُوَ أَحَقُّكَ فِي دِينِكَ أَوْ قَرِيبُ خَلْقِ اللَّهِ مِنَ الَّذِينَ حُظُّوا
وَأَجْرُهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ نَصِيبًا وَأَنَّ سَنَدَكَ وَظَهْرَكَ وَقَامِعَ أَعْدَائِكَ وَ
نَاصِرَ أَوْلِيَاءِكَ وَبَابُ عِلْمِكَ فِي أُمَّتِكَ أَشْهَدُ أَنَّ أَوْلِيَاءَكَ الَّذِينَ
يُؤَلُّونَهُ وَيُعَادُونَ أَعْدَاءَهُ حُشُوا الْجَنَّةَ وَأَنَّ أَعْدَاءَكَ الَّذِينَ يُؤَلُّونَ
أَعْدَاءَكَ وَيُعَادُونَ أَوْلِيَاءَكَ حُشُوا النَّارَ پس نکرست رسول خدا بموی حارث بن کله پس
فرمود که آیا دیوانه شمرده میشود کسی که اینها دلائل نبوت اوست پس عرض کرد حارث سوگند بخدا نه ای
رسول خدا و لکن گواهی و شهادت میدهم اینکه تو رسول پروردگار عالمیان هستی و سید و آقای تمام آدمیان
و نیکو شد اسلام آوردن آن طبع ثقیفی و فرمود علی ابن احسین سلام الله علیهما که برای من
مؤمنان است نظیر این معجزه نشسته بود آن بزرگوار در روزی پس روی آورد بموی او و فرمود
از یونانیا نیکه ادعای حکمت فلسفه و علم طب داشت پس عرض کرد برای آنحضرت ای ابو بحسن رسید
بمن خبر صاحب تو و اینکه با و دیوانگی است آمده ام برای اینکه محال گنجیم او را پس در رسیدم وقتی که از دنیا
رحلت فرموده و از دست رفت مرا آنچه اراده داشتیم از این آمدن و محاسبه کردن و تحقیق گفته شد
اینکه تو پس عزم او و داد او هستی و می بینم تو علت ضغارت را که زرد کرده روی تو را تحقیق بلند شده آنم تو را
و می بینم نبود و ساق باریک را که نمی بینم آن دو باریکی را که کم کردند از دو ساق تو پس اما ضغارت پس و و
آن نزد من است که به میگویم آن این بیماری تو را و اما این دو ساق باریک پس نیست چاره کردنی برای
من بجهت سست کردن آن دو ساق و بهتر این است که رقی و نرمی کنی بجان خود و رفتن که کم کنی راه رفتن
را و بسیار زنگنی آنرا و در آنچه بر میداری آنرا به پشت خود و در آنچه می چسبانی آنرا بسینه خود بهتر این است
که کم کنی آن دو چیز را و بسیار زنگنی آنرا و راجحه اینکه دو ساق تو باریک است که وقت برداشتن خیز کنی
می ترس نیست شکسته شدن آن دو ساق و اما بیماری ضغارت پس و و آن نزد من است و آنرا
این است و بیرون آوردار روی خود را و عرض کرد که این دارو اذیت نمی کند تو را و غمناک نمیکند
تو را و لکن لازمه خاصیت این دواء سختی گوشت تو است در چهل صباح پس زایل میکند زردی
روی تو را پس فرمود برای او علی ابن ابیطالب که تحقیق و کرمودی منفعت این دارو را برای علت
زردی روی من پس آیامی شناسی چیزی را که زیاد کند در آن ضغارت و ضرر رساند آنرا بعد از آن
عرض کرد آنم دلی زیاد کند در بیماری ضغارت و مضربا شد آنرا دانه از این و اشاکر و بموی دوائی

که با خود داشت و عرض کرد که اگر تناول کند دانه را بر سبانی که با بیماری صفایه باشد می میراند و در او سه
ساعت و اگر نباشد با صفای می کرد و با بیماری صفایه تا اینکه می میرد در سه روز فرمود علی ابن طالب
پس بنمایان بمن آن داروی ضرر دار را پس داد بان برنگواری آن داروی ضرر دار را پس فرمود چنانچه
است این دارو عرض نمود و مثقال زهر رسید به ثابت است که اندازه هر دانه از این مسکه هر یک
پس فراگرفت آنرا علی پس در دهن ریخت و خورد آنرا و عرق سبکی کرد و شخصیت و پیش آمد آنرا که لرزه
بر بدنش عارض شده بود و حکایت در نفس خود می کرد که الآن مواخذه کرده شوم بسبب سلسله
و خواستد گفت کشتی او را و پذیرفته نمی شود از من اینکه او خود حکایت رسانیده بر جان خود پس علی آن
خنده پر کرد چون کل شکفت بلطف و نوازش با فرمود گفت ای بنده خدا بدنام الان صحیحتر از سابق است ضرر
نرسانید بمن آنچه یقین داری اینکه آن زهر است بهم گذار چشمان خود را پس بهم گذارد بعد از آن بلافاصله
فرمود بکشتا چشمان خود را پس کشود و مکریت بسوی روی علی آنگاه رنگ روی چون گل سرخ بود پس
منضطرب شد آنرا از آنچه مشاهده کرد و علی لب از خنده پر کرد چون کل شکفت بلطف و نوازش با فرمود
گفت کجا رفت آن صفای که کان کردی آن صفای بمن است جواب عرض کرد سوگند بخداوند که گویا نشسته
انگیسکه دیدم او را پیش از این بودی باروی زرد و تو الان باروی چون گل سرخی پس فرمود علی ابن طالب
که زایل شد از من بیماری صفای زهر تو که یقین داشتی اینکه کشنده من است و اما این دوساقی من
و دراز نمود دو پای خود را و برهنه فرمود و ساق خود را پس گویا کان تو این است که محتاجم بسو
رفقی که اگر بدین خود بروا شتی آنچه باریکنم بر بدن خود بجهت اینکه شکسته نشود و ساقی من و دلالت می
کنم تو را اینکه طب خداوند بخلاف طب تو است و زود دست خود را بستون چوبی بزرگی که بر سرستون با هم
انحصرت بود و بالای آن دو حجره بود روی هم و حرکت داد آنستون را و برداشت آنرا پس بلند شد و
دو یوار با و دو حجره و دو پیش طاقی دو حجره پس بهوش شد یونانی بعد از آن امیر مومنان فرمود آب بر او
بریزد پس آب بر او ریختند و بهوش آمد و می گفت سوگند بخدا شکستی ندیده اتمم امروز پس فرمود برای او
که قوت و ساق باریک و برداشتن آمد و ساق این است کجا رفت طب تو ای یونانی عرض کرد یونانی
ایا مانند تو بود محمد پس فرمود علی که نیست علم من بکار علم او و نه عقل من بکار عقل او و نه قوت من
بکار قوت او و هر آینه تحقیق آمد محمد را تحقیق که او اما ترعب بود بعلم طب پس عرض برای آنحضرت اگر
باشد بود یونانی درمان و علاج می کنم تو را جوابش محمد فرمود که ایادوست میداری که آتی یونانی نام
که بدانی بدان آیت بی نیازی مرا از طب خود و حاجت خود را طب من عرض کرد تحقیق می فرمودم که نام

آیت میخوای عرض کرد بخوان این درخت خرم را و اشاره کرد بسوی نخل دراز و دوری پس دعوت فرمود آن
حضرت درخت را پس کنده شد ریشه آن از زمین و می شکافت زیر شکافتنی تا ایستاد پیش روی آن
حضرت پس فرمود محمد صبر برای ثقیفی یا کفایت کرد تو را این آیت عرض کردند پس فرمود پس چه خبر می
خواهی عرض کرد میخوایم امر فرمائی آنرا اینکه برگردد تا جائیکه آمده از آنجا و ثابت و ساکن گردد در مقبر خود
که کنده از آن مقبر پس امر کرد حضرت درخت را پس برگشت و ثابت و ساکن شد در مقبر خود پس عرض کرد
یونانی برای امیر مؤمنان این معجزه که یاد کردی و ذکر فرمودی از محمد پوشیده است از من و من اقتدار
میکنم از تو برگردانم از این من دور میشوم از تو پس دعوت فرما از من اجابت نمیکنم پس اگر آوردی مرا بسوی
خود پس آن آیتی است فرمود امیر مؤمنان که این نیست آیتی که برای تو میفرستیم اینک تو میدانی از
نفس خود اینکه اراده کردی تو نیامدن را و اینکه من زایل نمودم اختیار تو را بدون اسباب ظاهری
که سبب آوردن تو باشد تو میدانی اینکه من نکردم این کار را که از قدرت قاهره خدا پس تو ای یونانی
تو را ممکن است ادعائی که من باختیار خود آوردم و غیر از تو هم ممکن است که بگوید اینکه من با تو
موافقت کرده ام بر این اگر اختیار میکنی اختیار کن آنچه را که آیت باشد برای جمیع جهانیان پس عرض
کرد یونانی بحضرت اگر اختیار آیت را که آوردی بسوی خواہش من پس من اختیار میکنم اینکه جدائی
اندازی میان ما اجزاء این درخت خرم را و پراکنده نمائی آنها را و دوری اندازی میان جزئیهای آن درخت
بعد از آن جسم آوری آنها را و برگردانی آن درخت خرم را بحال خود چنانکه بوده پس فرمود علی بن
مسلک تو آیت است و تو فرستاده منی بسوی این درخت خرم را پس بگو برایش که وصی محمد رسول
خدا ام میفرماید تو را که اجزاء خود پراکنده کنی و از هم دور سازی پس روانه شد و پیغام ولایت را باورید
پس از هم جدا شد و او قدام بر زمین و پراکنده شد و غر و غرد شد اجزاء آن باندازه که دیده نشد برای
آن عینی و نه اثری مثل اینکه درخت خرمائی در آنجا نبود و هرگز پس کوشتهای میان پهلوشان یونانی بلزید
و عرض کرد ای وصی محمد مطلب اول مرا تحقیق بمن عطا فرمودی پس خواہش دیگر مرا بمن حمت
فرما و مرا که جسم شود و برگردد بحال خود چنانکه بوده پس فرمود تو فرستاده منی بسوی آن برگرد و بگو
ای اجزاء درخت خرم را بدرستی که وصی محمد امیر میفرماید تو را اینکه جسم شوی و برگردی بحال خود چنانکه
بودی پس صدا بلند کرد یونانی و گفت فرمایش آنحضرت را پس بلند شد و همچون پلیت بخمار
پراکنده پس بهم جمع شد جزه جزه آن درخت تا شکلش برای آن شاخ و برگان و ریشه های او ختم
شده و سر بال خوشه های خرم را پس بهم پیوسته گشتند و ثابت و ساکن شد ریشه آن درخت در جای خود

و مکان گرفت بر آن ریشه ساق و دخت و کدشته شد بر آن ساق شاخهای دخت و بر شاخهای برکان دخت
و نشاند و شد در مکانهای ریشههای آن شاخهای اندخت و در ابتدا سر بال خوشهای آن می غمزا بود و بجهت
دوری آن از اوقات خرمای تمام رس و نیم رس و نارس پس عرض کرد یونانی که مرتبه دیگر دوست
دارم بیرون آوردن خرمای نارس آن را از سر بال خوشهای آن و برگشتن آن خرمای نارس از بسوی
بسوی نزدی و سرخی و نزدیک شدن وقت رطب دادن آن و رسیدن وقت چیدن آن برای
اینکه خورده شود و بخورانی بن و کسیکه حاضر است در محضر نور تو از آن پس فرمود علی تو فرستاده نمی بگو
آن باین خواهش خود پس امر کن آنرا بهین خواهش خود بعد از آن گفت برای اندخت آنچه پادشاه
مؤمنان امر فرموده بود و او را پس بدر آورد دخت خرمای نارس را و نیم رس و غوره شد و زرد شد و سرخ
شد و رطب شد و سنگین شد سر شاخهای آن بسبب رطب آن پس یونانی عرض کرد که مرتبه دیگر دوست
دارم که نزدیک شود بدست من سر شاخهای آن یا دراز شود دست من که بگیرم سر شاخهای را و دوست
بر چیزی بسوی من فرستاده آمدن یکی از شاخهاست بنزد من و دراز شدن دست من است بسوی
شاخ دیگر که برابر آن است پس پادشاه مؤمنان فرمود دراز کن دست راست خود را بسوی شاخ
که میخواهی اینکه گیری آنرا و بگو یا مَقْرِبُ الْبَعِيدِ قَرِيبٌ يَكُنِي مِنْهَا و نگه دارد دست دیگر خود
را که میخواهی فرستاده آمدن شاخ را بسوی خود و بگو یا مَسْمُومٌ الْعِيسَى لَنْ تَأْوِلَ مَا تَبْعُدُ
عَنِّي هِنَا اَيْسَرُ مِنْ كَارِهَا و گفت بهین گفت را پس دراز شد دست راست او و رسید بان سر
شاخ و از بالا بنشیند آمد سر شاخهای او افتاد بر زمین و تحقیق دراز شده بود خوشهای خرمای آن
پس فرمود امیر مؤمنان بدرستی که اگر بخوری تو از آن و نگروی گنجی که هویدا کرد برایت عجایب آنرا شتاب
فرماید خدا از برای تو بعقوبتی که بتلافی تو را بآن عقوبت که عبرت گیرند بآن دانایان و نادانان
خلق او پس عرض کرد یونانی بدرستی که من اگر کافر باشم بعد از آنچه دیدم پس تحقیق مبالغه و کوشش کردم
در کراهی و عناد و پیاپی رسانیده ام در این کار و در پیش آمدن از برای هلاک شدن شهادت
میدهم اینکه تو از گزند کان خدائی را مستثنی و تمام گفتارهای خود از جانب خدا پس امر فرما مرا بچشم
خواهی اطاعت کنم تو را فرمود علی امیر مکنم تبو اینکه قرار کنی از برای خدا بوجدهایت و یگانگی و شهادت
دهی از برای او بوجد و حکمت و در ستکاری و از هر کار عبث و فساد و از ظلم با ما و عناد و زهره دانی و
کوابی دهی اینکه محمد آنکه من وصی او هستم بزرگ و آقای همه نام و از حیثیت رتبت و منزلت
افزونتر و پایه بلندتر از اهل دار السلام است و کوابی دهی اینکه علی آنکه نمود تبو آنچه را که بنمود و داد تبو

از نعمتها آنچه را که بتو داد بعد از محمد رسول خدا بهر است از همه خلق خداست و بعد از او من و از تر از همه خلق
خداست بمقام محمد و قیام بشریتهای او و احکام او و گواهی دهی اینکه دوستان علی و دوستان خدا
و دشمنان علی و دشمنان خداست و اینکه آنمونسین که شرکست شوند با تو در آنچه تکلیف کردم نمیتوانم که
مساعدت یا تو را آنچه امر کردم تو را بان خوبان امت محمد و برگزیدگان شیعه علی هستند و امر میکنم تو را
اینکه بدار شل خویش برادران خود را که مطابقت تو را بر تصدیق محمد و تصدیق من بر اقیاد برای امر او
امر من از آنچه روی داده خدا بتو و از آنچه برگزید خدا تو را از ایشان بدولت و ثروت یعنی از مالیه
خداوند مهربان بتو محبت و عنایت فرموده و بجهت امتحان برادران دینی تو نداده و فقیر نموده و تو را دولتمند و
با ثروت نموده موااسات با ایشان نمائی فاقه ایشان سد کنی و دل شکسته ایشان را جبر کنی و پریشانی
و بجزی ایشان را جبران نمائی و فقراء ایشان را دولتمند گردانی بعد از محمد و هر کس از ایشان در درجه ایمان
تو باشد مساوی و برابر کنی او را در مال خود بنفس خود و هر کس از ایشان فاضل باشد بر تو در دین تو او را مال
خود بنفس خود اختیار نمائی و برگزینی تا اینکه بداند خدا از رفتار تو اینکه دین خدا برگزیده تراست نزد تو از مال
و اینکه دوستان خدا بر تو را برتر اند بر تو از اهل و عیالت و امر میکنم تو را که نگذاری دین خود و علم ما را که و بعد
گذاریم نزد تو و اسرار ما را که برگردان تو نخواهیم پس باید که آشکار کنی علمهای ما را از برای کسیکه برابری کند
با آتینا و برابری کند با تو بدشنام دادن و لعن نمودن و بد از عرض و ناموس گفتن و پژوریدنی و بی حیاء
نمودن و اذیت بیدن کردن از جهت آشکار کردن تو علمهای ما را و افشا کردن سر نهانی ما را بسوی
کسیکه بدگوید بر ما و نزد جاهلان باحوال ما و بسوی کسی که آشکار عیب گوید ناموس دوستان ما را از برای
خوشحالی جمالی و عیب بدوستان ما را از برای یک بیک از نادانان و امر میکنم تو را اینکه برای و
اندیشه خود فکری در دین خود بجهت اینکه خدای عزوجل میفرماید لَا يَتَّبِعُ الْمُؤْمِنِينَ لَنَفْخَنَّهُمْ
أَوَّلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ
فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا باید نیکوایمان آوردند که
کافران را دوستان خود بخوانند و ندانند کسی که بکند آنرا پس نیست از خدا و چیزی مگر آنکه برسد از ایشان
ترسیدن و تحقیق رخصت دوم از برای تو و فضیلت دادن دشمنان ما را بر ما اگر ما جا را کنه تو را ترس بلکه در
اظهار برائت خود از ما و وفی اگر داشت تو را ترسیدن تو بر آن اظهار بلکه در ترک کردن نمازهای واجب
ما و وفی هرگاه ترس بر جان خود از آنها و محتاجا بجهت اینکه فضیلت دادن تو دشمنان ما را بر ما وقت ترسیدن
تو نفع نمیرساند با آنها و ضرر نمیرساند بما و اینکه اظهار تو برائت خود را از ما وقت ترسیدن تو طغنی دارد دنیا و در

اجلالت شان ما و نقصانی غیر ساند بر تبت ما و هر آینه کبر است جوئی از ما یک ساعت بزبان خود و حال آنکه تو
دوست ما باشی قلب خود و هر آینه زندگانی میکنی ما بها و سالها بعد از آن با مال و جاه و خشم خود و کجا و مسکن
کسی را که معرفت دارد و بتو معرفت داری ما و از دوستان ما و اخوان ما تا اینکه کشایش و ده خدای
تعالی این اندوه را و از ایل فرمایان غم را پس بدرستی که این تقیه افضل است از اینکه خود را در معرض
اندازی و منقطع شوی بآن از عمل کردن در دین و اصلاح امور اخوان مؤمنین خود و سر نیز پس البته
سر نیز از اینکه ترک کنی تقیه را که امر کردم ترا بآن اگر ترک این تقیه کنی پس بدرستی که تو ریخته خون خود و خون
های برادران خود را و انداخته نعمت خود و نعمت ایشان را در معرض زوال و دلیل کرده خود و ایشان
در دستهای دشمنان دین خدا و حال آنکه تحقیق امر فرموده خدا تو را با رحمت کردن دین خود و از رحمت
کردن برادران خود پس بدرستی که تو اگر مخالفت کنی و صیت مراضی بر جان خود و اخوان خود پیا شدت
ترا ضرر آنکه ناصبی است از برای ما و کافر است بنما فرمود علی بن محمد النقی علیهما السلام که اما حکایت
سخن گفتن در اعراب بر سر آلوده این است که رسول خدا چون مراجعت فرمود از خیبر بسوی مدینه و تحقیق
فتح و نصرت داده بود خدا آنحضرت را و آمد بحضور او زنی از طایفه یهود و تحقیق اظهار ایمان نمود و با آن زن دفاع
بر سر آلوده بریانی بود بعد از آن گذارد آنرا در پیش روی آنحضرت پس فرمود رسول خدا چیت این عرض
کرد یهودیه یا نبی ائت و احمی یا رسول الله مرا اندو بکن کردگار تو در شریف بردن شما
بسوی خیبر بجبهه من علم داشتم که اهل خیبر مردان توانا و جالاکی هستند و این بتره کهوسفند را من تربیت کرده
بودم و بشم دوم آنرا مانند فرزندی برای خود و علم داشتم که بشم دوم از هر خوراک بسوی تو بریان و بهتر از هر بریانی
ران است پس نذر کردم برای خدای تعالی که اگر سلامت دارد تو را خدای تعالی از شر یهودان هر آینه
فرج میکنم آنرا و بخورام البته تبت و در آن بریان آن او لابس آورده ام آنرا که وفای تبت خود کرده باشم و
با رسول خدا براء ابن مغزور و علی ابن ابیطالب بکوش دراز کرد براء ابن مغزور دست خود را و گرفت
از آن ران لقمه و گذارد آنرا در دهن خود و اعرابی بود این براء پس علی ابن ابیطالب براء برای او فرمود ای
براهیشی کبر بر رسول خدا پس عرض کرد یا علی نسبت وادی رسول خدا به بخیل بودن پس فرمود علی
نسبت ندادم رسول خدا را به بخیل بودن و لکن من بزرگ شدم و بزرگ داشتم و راستوار نیست
برای من آنچه برای احدی از خلق خدا اینک پیشی گیرد بر رسول خدا بکفارت و نه بخوردن و نه شامیدن
و فرمود برای این نسبت بخل بر رسول خدا بکفتم این حرف را بگو لکن این زن یهودیه بوده و آورده این
ران را و نمی شناسیم حال او را پس چون بخورای با مر رسول خدا پس او ضامن سلامتی تو است از آن

و چون بخوری آنرا بفراوان او و اگذاشته بشوی بسوی نفس خود می فرمود علی این فرمایشات را و برای
خائید انقمة را آنگاه بنخن در آورده خدای تعالی ران را و عرض کرد یا رسول الله بخور مرا پس بدستی که من زهر
آلوده هستم و افتاد بر آید در سکر است مرگ و بلند نشد مگر مرده پس فرمود رسول خدا آن زهر را نزد من نهید
پس آوردند او را پس فرمود برای آن زن چه داداشت تو را بر آنچه کردی پس عرض کرد که گشتی پدرم و عمم و
برادرم و شوهرم و پسر مرا و کینه تو در سینه من بجوش آمد پس کردم این کار را و کفتم اگر پادشاه باشد پس زود
انتقام می کشم از او اگر بنیغیر باشد چنانکه میگوید و تحقیق فتح که نصرت و ظفر او عده کرده پس باز میدارد خدا
او را از آن زهر و خطمی کند او را از آن و هرگز ضرر نمی رسد او را فرمود رسول خدا ای زن تحقیق راست
گفتی پس فرمود برای آن زن رسول خدا فریب ندهد تو را مردن بر آید پس جز این نیست که بخت بد است
او را خدای تعالی بجهنمی گزیند او پیش روی رسول او تمام و اگر خورده بود او از آن با مر رسول خدا
بر آینه کفایت می فرمود خدا شمر آن و زهر آن آنرا فرمود رسول خدا بخوان یا علی برای من فلان فلان
و نام برد قومی از خوبان اصحاب خود را که از ایشان سلمان و مقداد و عمار و صهیب و ابو ذر و بلال
بود و قومی را از سایر صحابه تمام عسرو و علی با ایشان حاضر بود پس فرمود بنشینند و نشسته حلقه
بر دور آن پس گذارد رسول خدا دست خود را بر آن و نزع زهر آلوده و دمید بر آن و فرمود **بِسْمِ**
اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ الشَّامِیِّ بِسْمِ الْکَافِیِّ بِسْمِ اللّٰهِ الْمُعَافِیِّ بِسْمِ
اللّٰهِ الَّذِیْ لَا یَضُرُّهُ شَیْءٌ وَلَا دَاۤءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِیْعُ
الْعَلِیْمُ پس فرمود بخورید بر نام خدا پس خورد رسول خدا آلوده را و اصحاب تا سیر شدند پس
آب بر روی آن آشامیدند بعد از آن امر فرمود بحبس آن زن پس حبس کرده شد چون دور روز گذشت
آوردند او را پس فرمود آینه این جماعت خوردند این زهر را بحضور تو پس دیدی که چگونه خدا و
گروضر را زهر را از پیغمبر خود و از اصحاب پیغمبر خود پس عرض کرد تا اینوقت در شک بودم و زبوت
تو و الا ان پس تحقیق نفس کردم اینکه تو رسول خدائی بر راستی و درستی پس گفت آشه هدا آن لا اله
اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِکَ لَکَ کَرَّمَ وَ اَنتَ عَبْدٌ وَرَسُولُهُ حَقًّا و نیکو است اسلام آن زن
فرمود علی بن الحسین علیهما السلام که بر آینه تحقیق پدرم خبر داد بمن از جدم اینکه رسول خدا چون
جنازه بر آید این معزور را آوردند بسوی آنحضرت از برای اینکه نماز خواند بر او فرمود که جاست علی این طاعت
عرض نمودند یا رسول الله بدستی که او رفت بر آوردن حاجت مردی از مسلمانان بسوی قبایست
رسول خدا و نماز بخواند بر جنازه او عرض کردند یا رسول الله چه نماز بخوانی بر او پس رسول خدا فرمود

فرمان پروردگار من این است که تاخیر اندازم نماز خواندن برادران اما اینکه حاضر شود علی پس حلال کند او را
از آنچه سخن گفت او را بحضور رسول خدام برای اینکه بگرداند خدای تعالی مردن او را باین زیر کفاره از برای
او پس بعض کسانیکه حاضر حضور رسول خدام بودند و نشاء دهه کلامی که بآن حکم کرده بود براء نمود بودند
عرض کردند یا رسول الله بنود براء مکر خوش طبع و شوخ خوش طبعی و ظرافت کرد با علی ع کلام خود بنود این
کلام از او بطور حقیقت پس خدا مؤاخذه فرماید او را فرمود رسول خدام که اگر می بود این زبان درازی
با علی ع از او حقیقت هر آینه تاخیر میفرمود خدای تعالی همه کارهای او را و اگر چه تصدق کرده بود طلا و نقره
را باندازه پیری روی زمین تا عرش و لکن او شوخ بود و علی ع حلال کرد او را از سخن او مگر اینکه رسول خدامی
خواهد اینکه احدی از شما اتعقاد نکند اینکه علی ع بر او خشمناک است پس تازه گردانند حضور شما از برای
براء حلال کردن را و برایش طلب مغفرت کند بجهت اینکه زیاد فرماید خدای تعالی بسبب این تجدید طلب
و طلب مغفرت قرب و منزلت او را و بلند فرماید درجه و مرتبت او را در بهشت خود پس زمانی نگذشت
که علی ع فرمود و ایسا و بر این جازه و فرمود **وَجَعَلَ اللَّهُ يَابْرَأءُ وَاَلْقَدَمَتِ**
فِي سَبِيلِ اللَّهِ و فرمود رسول خدام که اگر یکی از مردگان بود که بی نیاز میشد نماز رسول خدام هر آینه
یا و شما پشیمان از شد بدعای علی ع پس برخواست و نماز خواند بر او و مذقون شد پس چون برگشت از قبرستان
و نشست و مجلس عزافرمودای دوستان براء شمایه تنیست و مبارک بادوی اولی بتبیه تعزیت و
ناشکیبائی بجهت اینکه از برای یا شما بسته شد در حجابها از آسمان اول تا آسمان بیستم و بسته شد آن
همه قبها بهمجا بها تا کسی تا ساق عرش از برای روح براء که بیالاشد بآن قبها در آن حجابها نیست
بآن قبها تا زمین بهشت و دیدند آنها را هر که در بهشت بود از خازنان جهان و هر که بود در بهشت از حور
خوششروی نیکو بوی احسان گردن بسوی او خوبی و نیکوئی و تهمای آنها از برای او گفتند قوی را که خدا عالم
وداناکرد او را و فهمانید او را لطوباک طوبک یا روح الراء در نک کرد رسول خدام بر آمدن علی بوی تو تا
طلب رحمت کرد بر تو و طلب مغفرت کرد از برای تو آگاه باش اینکه حاملان عرش پروردگار را بخردا
ما را از جانب پروردگار ما اینکه او تبارک و تعالی فرمود ای بنده من که مرده در راه من اگر می بود
برای تو از کنایان شماره سنگیزه ها و خاک و قطرات باران و برکان هر درختی و شمار و همه مویها
همه حیوانات و نفسها و لجنات و حرکات و سکناات آنها هر آینه آمرزیده بودند بدعای علی ع برای
تو فرمود رسول خدام ای بنده گان خلیس پیش آید از برای دعا کردن علی ع برای نفع شما و باید پیش نیاید
از برای دعا کردن علی ع بر ضرر شما پس بدرستی که هر که را که علی ع دعا کند بر ضرر او هلاک می سازد او را

را خدا و اگر چه حسانت وی باشد بشماره آنچه خدا آفریده چنانکه هر که را که علی دعا کند بر نفع وی نیک
 بخت می فرماید و اگر چه سیئات وی باشد بشماره آنچه خدا آفریده فرمود علی بن محمد النعمانی که
 اما حکایت سخن گفتن کرک از برای آن حضرت این است که روزی نشسته بود رسول خدا
 ماکاه آمد و از شبانی که کوشتهای پهلوشانه وی می لرزید تحقیق شکست از شغل و کار باز داشته شد
 بود و او را پس چون دید رسول خدا او را از دور فرمود از برای اصحاب خود بد رستی که از برای این بار
 شما قصه عجیبی است پس چون ایستاد فرمود رسول خدا برای وی که خبر ده ما را از آنچه بی آرام کرد و از جایی
 کند تو را عرض کردن شبان یا رسول الله ما عجیبی بی آرام کردم و مشغول بودم و چه ایندن کوفت
 ماکاه کرکی آمد مرا و برداشت بره کوفندی را پس انداختم ویر بمقلع و برها کردم آنرا از چنک آن کرک پس
 آمد بجانب راست کوفسندان گرفت از آن جانب بره کوفندیر را پس انداختم ویر بمقلع خود و برها کردم
 آنرا از چنک کرک پس آمد بسوی جانب چپ و گرفت از آن جانب بره کوفندی را پس انداختم وی را
 بمقلع خود و برها کردم آنرا از چنک کرک پس آمد بسوی جانب عقب سر و گرفت از آن جانب بره کوفندی
 پس انداختم ویر بمقلع خود و برها کردم آنرا از چنک کرک پس مرتبه پنجم آمد با ماده خود میخواستند اینک بگریزد
 بره کوفندیر را پس خواستم اینک بنیازم وی را پس نشست بروم خود و گفتم آیا شرم و از رم نداری
 از اینک جایل شوی میان من و میان روزی من که خدای تعالی قسمت من فرموده پس آیا من محتاج
 نیستم بسوی غذائی که خورم و پرورده شوم بآن پس گفتم چه بسیار جای شکفت و عجب است که این
 کرکی عجمی است سخن میگوید به سخن آدمیان آن کرک گفت و جواب از برای من آیا خبر ندیم تو را با آنچه عجیبتر سخن
 گفتن من است از برای تو محمد که پیغمبر پروردگار عالمیان است میان دو کوه سیاه خبر میدهم و ما را
 خبرهای آنچه تحقیق گذشته از پیشینیان و آنچه نیامده از آینده کان پیش باد ایش آنها بر راستی و یقین
 آنها را آنحضرت را در کتابهای پروردگار عالمیان باینکه او اصدق الصادقین و افضل الفاضلین است
 مکتوب اومی کنند و انکار اومی نمایند و حال آنکه او میان دو کوه سیاه است و او شفاء و نافع است
 و یحک ای شبان ایمان آمده او که بی بیم شوی از عذاب خدا و اسلام آرا از برای او که سلامت مانی از
 عذاب شدید و ناک پس گفتم برای کرک سوگند بخدا هر آینه تحقیق بشکفت آدمم از سخن گفتن تو و شرم
 و از رم نمودم از منع خود تو را از آنچه خدمت کردی در گرفتن و خوردن آن پس بگریز کوفسندان من و بخور
 آنچه خواهش داری مدافعه نمی کنم تو را و مانعت نمی نمایم تو را پس آن کرک از برای من گفت ای بنده خدا
 چون کردیدی از کسی که عمرت و پندگرفتی بدلائل قدرت خدا و میطیع و متقاد شدی امر خدا را احداث کن

کن خدا را لکن بد بخت و شقی تر کسی است که معاینه به پسند آیات محمد را در حق برادرش علی بن ابیطالب و
شاهده کند آنچه را که بیان می فرماید آنرا از فضایل علی از جانب خدا و آنچه می پسند آنرا از بسیاری بهره علی
از آن علی که نیست از برای علی و آن علم و از آن هر یک بر برای نمیکند او را احدی در آن هر دو از آن شجاعتی
که نیست عدلی از برای او و آن شجاعت و از نصرت او اسلام که نیست برای احدی بهره در آن
نصرت مانند بهره علی بعلاده بنهار رسول خدا آمد بدوستی او و دوستی با دوستان او و به پیروی از دشمنان او می فرماید و جری
و بلکه خدا قبول میفرماید از کسانی که مخالفت او کنند هیچ عذری را نخواهد پذیرفت و آنکه بعضی مخالفت با
علی می کنند و دور می کنند او را برادرش و می دست می کنند او را و دوستی میکنند با دشمنان او و دشمنی میکنند با دشمنان
او بد رستی که این مخالفت بر این عجز است از مخالفت تو مرا عرض کرد آن شبان پس گفتم ای کرک آیا این مطلبی
که گفتی خواهد شد گفت بل بلکه آنچه عظیم تر از این هست خواهد شد برودی می کشند آنحضرت را می کشند فرزندان او را باطل
و ایرینانید هر محترم و در او آتیا باین متمم و چو با بال محمد می پذیرند اینک ایشان مسلمانند بدعوی ایشان اینک آنها برین مسلمانند
با کردن اینها این ظلم را با سادات بزرگان و کایان اهل اسلام علیهم السلام و عجز از تسبیح این است که خدای تعالی تحقیق کرد اندو ما
ظانف که کان چون من و امثال من را که از مؤمنانیم میبریم و پاره میکنیم آنها را در ایران و در فصول قضا و کرد اینها و اشیای ما را
و عذاب کردن ایشان لذتهای را در روز قیامت و بختبهای در دهای ایشان عرض کرد ایشان پس گفتم سو کنید بخلاف آنکه اگر
نبود پاره از این کوفته از برای من پاره از آنها مانستی در کردن من بر آینه آینه میکردم تا اینکه به نیمم او را پس کرک بخت
ای بنده خدا بر بسوی محمد و او که در کوفته خود را بر محمد من بجهت اینکه محرام آنها را برایت پس گفتم چگونه اعتماد کنیم باین
بودنت جواب گفت از برای من ای بنده خدا بد رستی که آنچه از او یکسخن در آورد مرا با آنچه شنیدی همان
کسی است که نمی کرد مرا تو اما ویر و منند که دفع درنده کان کنم و این با آنها آیا ایستنی ایمان آورنده محمد و
تسلیم نمائیده از برای او با آنچه خبر داد آن را از جانب خدا در حق برادر خود علی پس بر و از برای کا خود بخت
اینکه منم ایشان کوفته از خود خدای عز و جل و ملائکه مقربان مرا رعایت فرمایند چون خدمت کنند به نام
برای دوست علی پس و اگر دارم کوفته از بر کرک نزد کرک داده و آمدم بحضور مبارک تو یا رسول الله پس
مکرریت رسول خدا در صورت های آن قوم و حال آنکه در رویهای آنها میخندد و خند از خوش شوقی و سرور بان
و تصدیق و در آنها آنچه ترش روی میشد از شک و آن و مکرر ب میسر نمایند منافقان بسوی امثال
خودشان که این شبان تحقیق محمد موافقت کرده با او بر این حدیث بجهت اینکه فرقت کند بسبب این
حدیث صحیفان از نادانان را پس رسول خدا تمیم نمود و فرمود هر آینه اگر شما شک دارید در آن
پس تحقیق من و صاحب من بآن یقین داریم آنکه با من در شریف ترجایهای عرض جبار بوده و اگر

وآنکه با من طواف کننده در اطراف آنها حیوانان دارا قرار بدهد و آنکه اولواحد بلندی کند در پیشامش همه
اینها و آنکه با من بیرون آمده از جمهای پاک از کنه و آنکه با من منتقل شده در صلبهای پاکیزه و آنکه با من
قدم زده در راههای فضل و آنکه پوشیده آنچه را که پوشیدم آنرا از علم و حلم و عقل و آنکه برادری من است که جدا شد از
من نزد خروج من بصلب عبد الله و اول بصلب ایتطالب و عدیل من است در کعب و ذخیره کردن محامد و
منایب علی ابن ایتطالب من تصدیق بقول شبان دارم و این صدیق اکبر و سیراب کننده دوستان
من از نه کوثر من تصدیق بقول شبان دارم و این فاروق اعظم و یاری نمائنده بدوستان من این سید
اکرم من تصدیق بقول شبان دارم و کسی که او را خدا گردانیده نعمتی از برای اهل ضلالت و رحمتی از برای
اهل هدایت و گردانیده خدا علی را از برای دوستداران او بهتر از هر نعمتی من تصدیق با و دارم و کسی که
گردانیده خدا او را بر یاد آورنده دین من و بسیار و نابعلماهای من و بسیار پیش رفته و در حکما گردانیده او را
خدا مقام و دلاور و ضرغام و شیر بر ضرر دشمنان من تصدیق شبان دارم من و آنکه پیشی
گرفت همه مردمان را بسوی ایمان و مقدم شد آنها را بسوی رضای رحمت نهاد و منفرد شد بعلیه کردن و خوار نمودن
اهل طغیان و غلبه کرد بجهت های خود و در دشتی بنیات خود معذرتها و ملائمت های اهل بهتان را من تصدیق
شبان دارم و علی ابن ایتطالب آنکه گردانیده او را خدا کوش و چشم و دست و مؤید و نیکه گاه و باز و از برای
من و پاک ندارم از هر که مخافت کند با من هرگاه علی آموخت کند با من و پاک ندارم از هر که فروگذار
مرا هرگاه علی یاری نماید مرا و حال مرا و بسیار غنی شمارم کسان را که عدول و انحراف نمایند از من هرگاه علی
مسعدت و اعانت کند مرا من تصدیق بقول شبان دارم و آنکه خدام آریا بلب و پاسبان دوستان
او بهشت را و پر و مملومی نماید جنم را از بغضان او و بدخواهان او و نکر و اند خدا احدی را از امت من که هم
سری و هم کفوی کند با او و نه نزدیک شود بمقام او و هرگز ضرر نرساند مرا ترش رویی ترش رویان از شما هرگاه
بد رخسار روی علی و نه اعراض اعراض کنندگان از شما هرگاه خالص از برای من دوستی علی ابن ایتطالب آنکه
اگر همه خلق تنهای از اهل آسمانها و زمینها کافر شوند هر آینه خدا نصرت میدهد این دین را با نخضر به تنهایی
و آنکه اگر همه خلق تنهای دشمنی کنند با آنحضرت هر آینه بیرون آید بمیدان بسوی همه ایشان در حالتی که روح
خود را بذل نموده است در نصرت کلمه انخدا اینکه پروردگار عالمیان است و کم می نماید کلمات ابلیس
لعین را پس فرمود کواهد این شبان هنوز دور نشده پس بیایند با ما برویم بسوی کلمه کونفد او بگرییم به
سوی آندو کرک پس اگر یافیم آندو را که میچرانند کونفد او را فبها المطلوب و الا بر کردیم بر سر کار خود
پس رسول خدا را بخواست و با آنحضرت جماعت بسیاری از مهاجران و انصار بودند پس چون آن

کلمه از درویدند گفت آن شبان این کلمه کو سفندان من است منافقان گفتند که گجایند آن دو کرک پس
چون نزدیک شدند و دیدند آن دو کرک را که اطراف کو سفندان می گردیدند و دور می گردند هر خبر را که فاسد
می نمود آن کلمه را پس رسول خدام با ایشان فرمود آیاد و ست میداریدانیکه بدانید این کرک قصد
نموده بکلام خود غیر مرا عرض گردند بلی یا رسول الله فرمود مرا احاطه کنید تا اینکه دو کرک نه پند مرا پس آن
حضرت را احاطه کردند پس فرمود شبان ای شبان باین کرک بگو گدام است محمد از میان انجمن
آنکه ذکر نمودی و او را پیش از این پس شبان بکرک گفت آنچه رسول خدا با و فرمود پس کرک آمد
بسوی یکی از ایشان و بر کشت از او پس آمد بسوی دیگری و بر کشت از او پس آمد بسوی دیگری و بر
کشت از او و چنین تا اینکه داخل شد در وسط آنها پس رسید او ماده او بسوی رسول خدا و عرض کرد
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَيِّدَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَجِهَهُ وَرَحْسَارُ خُودِ رَا بَر خَاك كَذَا رَدَنَدِش
روی آنحضرت بخاک غلطیدند و عرض کردند ما دعوت کنسند بودیم شبان را بسوی تو و فرستادیم این
شبان را بسوی تو و تو مخبر کردیم او را بخبر تو پس نکریت بسوی آن منافقانی که با آنحضرت بودند و فرمودیت
از برای کافران از این معجزه مخفی و نه از برای منافقان مؤمنی و معذلی پس فرمود رسول خدا این
یکی است تحقیق و انست راستی شبان را در آن آیاد و ست میداریدانیکه بدانید راستی او را در وی عرض
کردند بلی یا رسول الله فرمود علی ابن ابیطالب را احاطه کنید پس اطاعت کردند پس ندا کرد رسول خدام
ای دو کرک بدرستی که محمد این است که تحقیق اشاره کردید بسوی او و معین نمودید او را از برای این قوم
پس اشاره کنید بسوی علی و معین نماید علی تا آنکه ذکر نمودید او را با آنچه ذکر نمودید او را پس آمدند آن دو کرک و داخل
شدند میان آن قوم و پیش آمدند بکرکستند و نگاه میکردند در رویها و قدمهای آنها پس هر یک
گردند روی گردانیدند از او تا رسیدند علی را پس چون با آنحضرت نگاه کردند و نهایی خود را بخاک غلطیدند
و رخسار و جبهه خود پیش روی آنحضرت بر خاک مالیدند و عرض کردند السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَلِيفَ النَّبِيِّ
وَمَعْدَنَ النَّبِيِّ وَحَمَلِ الْحِجَّةِ عَلَيْنَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى وَصَلَّى الْمُصْطَفَى السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا مَنْ أَسْعَدَ اللَّهُ بِهٖ مُحِبِّهٖ وَأَشَقَّى بَعْدَ وَتِهٖ شَائِئِيهِ وَجَعَلَ سَيِّدَ الْأَلَمِ
مُحَمَّدٌ وَذَوِيهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ لَوْ أَحَبَّهُ أَهْلُ الْأَرْضِ كَمَا يُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ
لِصَارُوا خِيَارَ الْأَصْفِيَاءِ وَيَا مَنْ لَوْ أَحْسَنَ بِأَقْلٍ قَلِيلٍ مِنْ بَغْضِهِ مَنْ
أَنْفَقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى لَا نَقْلَبَ بِأَعْظَمِ
الْخِزْيِ الْمُقْتَرِ مِنَ الْعِلَى الْأَعْلَى فرمود امام پس شگفت نمودند اصحاب رسول خدا

انها که با آنحضرت بودند و عرض کردند یا رسول الله! کجا نداشتیم اینکه این مقام و مرتبه از برای علی است
تر و جانشینان درنده با مقام و مرتبه او نزول فرمود رسول خدا! اگر میدیدم مقام و مرتبه او را نزد سایر حیواناتی
پراکنده در صحراء و دریاها و زمین و حجاز و عرش و کرسی پس چگونه بود شکفت شما سوگند بخداوند بزرگ
بجای خود دیدم تواضع و فروتنی فرشتگان سدره المنتهی را از برای شال علی که نصب شده بود بحضور آن فرشتگان
بجایگاه نشین شدند از نیکوترین بوی شال علی بدل از نیکوترین بوی جمال علی هر که که شتاق شوند بوی تواضع
این دو گرگ در مقابل آن تواضع خیلی اندک است و چگونه تواضع نکنند فرشتگان و غیر ایشان از با خدا
از برای علی و حال آنکه حضرت رب العزت تحقیق سوگند خورده بر عظمت و بزرگی و عزت و بی همتائی خود سوگند
حق که تواضع و فروتنی نمیکند احدی برای علی بقدریکتا رموز که آنکه خداوند بلند میفرماید او را در اعلی درجات نیست
مانند از سه صد هزار سال و بدترستی که این تواضعی که معاینه دیدید بسیار اندک است در مقابل این جلالت
و رفعتی که شمارا خبر دادم با آنها و اما حکایت ناله کردن چوب بسوی رسول خدا! این است
که رسول خدا! در محن مسجد مدینه تکیه بر شاخ و دخت غرامی نمود و خطبه بیان می فرمود پس عرض کردند
حضرت بعض اصحاب او یا رسول الله! بدترستی که مردمان تحقیق بسیار شدند و بدترستی که ایشان در
میدارند اینکه بنکرند بسوی شما چون خطبه خوانی پس اگر اذن میدی در اینکه بسایم از برای تو مبنی که بالا
روی آنرا پس مردم تو را ببینند چون خطبه خوانی پس رخصت داد آنحضرت در ساختن مبنی بر چون
رو به جمع شد گذشت از شاخ و دخت و رفت بسوی مبنی و بالا رفت بر آن پس چون نشست بر مبنی ناله کرد بسوی
آنحضرت شاخ و دخت مثل ناله شکلی و آه کشیده مثل آه کشیدن جمعی پس گریه و آه و ناله مردمان بلند شد و آه
و ناله آن شاخ و دریا و آه و ناله آنها بلند شد آشکارا پس چون رسول خدا! دید این آه و ناله را از مبنی نزول اجلاس
فرمود و آمد بسوی شاخ و دخت و در بر گرفت آنرا و دست مبارک بر آن کشید و فرمود آرام گیر و ساکت شو
نبود که شستن رسول خدا! از تو بچه خوار نمودن تو و نه استخفاف بحضرت تو و لکن بحجت اینکه تمام و کامل کنیز برای
بندگان خدا مصلحت آنها را و حلال تو و فضل تو از برای تو باقی است زیرا که تکیه کاه رسول خدا! بودی پس
و ناله آن ساکن شد و آرام گرفت و رسول خدا! بسوی مبنی خود برگشت پس فرمود ای معاشره مسلمانان این شاخ
آه و ناله میکند بسوی رسول عالمیان و اندو کمین میشود بحجت دوری او از آن و حال آنکه در بندگان خدا که
ستم بنفس خود کنند و اندک کسی است که باک ندارد و قرب بر رسول خدا! و دوری او را بدترستی که اگر من در نزد تو
بودم این شاخ را و دست خود بر آن نکشیده بودم ناله آن ساکن نمیشد تا روز قیامت و بدترستی که کن
از مردمان و زمان از بندگان خدا کسی که ناله میکند بسوی محمد رسول خدا! و بسوی علی ولی خدا! ناله کرد

این شاخ دلس است برای مؤمن که دل او منطوی و ملو باشد از موالات و دوستی با محمد و علی و آل پاکان
اند و بر کورایا نندیدید سختی ناله این شاخ را بسوی محمد رسول خدام و چگونه آرام گرفت چون محمد رسول
خدام او را در گرفت و دست خود را بر آن کشید عرض کرد ندیدی یا رسول الله فرمود رسول خدام سوگند
با محمد و بیکه فرستاد مرا به پیغمبری برستی و درستی اینکه ناله کردن خازنان بهشت و حوران نیکو سرشت و سکا
قصه ها و ناله های آن بهشت بفرق کسی که دوستی داشت با محمد و علی و آل پاکان اند و بر کورایا
و تبری و بیزاری جوید از دشمنان ایشان هر آنکه سخت تر است از ناله کردن این شاخ بفرق رسول خدام که
انرا و اینکه که کشیدن و ناله کردن آنها را ساکن میکند آنچه دارد و بشود بر آنها از صلوات فرستادن بی
از شما معاشر شیعیان ما بر محمد و آل پاکان او یا نماز نافله و از برای رضای خدا یا روزه یا صدقه و اینکه
ناله اشتیاق اهل بهشت بفرق شیعیان بسوی محمد و علی و ساکن می کند آنچه فصل و پیوسته میشود با ایشان
از احسان انشیعیان بسوی برادران مؤمن خود و اعانت و یاری ایشان مرا آنها را بر گردش روزگار آنها
گوید بعضی از اهل جان از برای بعضی دیگر شتاب کردن یا خود را بخوابد بجهت اینکه در نک می کند از شما که
از برای زیاده و در این درجات عالیات در این بهشت بسبب خوبی و نیکوئی کردن برادران مؤمن خود و
عظمت از این ناله کردن ساکنان جهان و حوران آنرا بفرق شیعیان یا ساکن می کند خضر تسک خدایا
را و انما میگردد انداز صبر شیعیان با برقیه و استعمال توریه از برای اینکه ایشان از کافران و فاسقان بنده کج
صحیح و سالم مانند پس در این وقت خازنان جهان و حوران آن میگویند هر آنکه البته صبر کنیم بر شوق خود
بسوی ایشان و ناله خود چنانچه صبر میکنند بر شنیدن سخن ناپسند و حق بزنگان و پیشوایان خود و چنانچه
خیط و چشم فرو می برند و از آشکار کردن حق سکوت می نمایند چون معاینه می بینند تم و ظلم کسی را که بر دفع
ضرر او قدرت ندارند پس در آنوقت پروردگار را عزوجل ندای فرمایند آنها را که ای ساکنان جنت من و
ای خازنان جنت من نه برای بخل شوهران شما و آقایان شما را پس انداختم از شما لکن برای اینکه تمام کنند و نیکو
کنند بهره خود را از کرامت من بسبب مواسات ایشان با برادران مؤمن خود و دستهای لمهوفان گرفتن
و از روی غم رسیدگان زنگ اندوه ربودن و بسبب صبر بر رتبه نمودن از ترس فاسقان و کافران با
زمانیکه تمام و کامل کنند بر کرامت مرا ایشان را نقل بسوی شما می کنم بر خوشتر حالها و نیکو حاله و شاد تر
احوال پس فرحناک باشید پس نزد این فریادها ساکن میشود ناله کردن ایشان و آه کشیدن ایشان
و آه حکایت بر کرد و آید از خدا از هر را بر پیرو آنها که اینک قتل آنحضرت کردند با آن زهر و خدا
انها را با آن زهر ملاک فرمود این است که رسول خدام چون در مدینه آشکارا شد حسد عبد الله ابی سندی

یافت پس تدبیر کرد و برای آنحضرت که چاهی در مجلسی از مجلسهای خانه خود بکنند از برای او و بالای آن
بساطی بگسترانند و در پائین آنچاه سرنیزه ها و کاردهای زهر آلوده نصب نماید و یکی از اطراف آن بساط
و آنقراش بدیوار خانه محکم کند و به بند و بجهت اینکه رسول خدام و خواص اصحاب او با علی در آن مجلس
داخل شوند پس چون رسول خدام پای خود بر بساط گذارد و آنچاه بفتد و تحقیق عبد الله داشت
و پوشیده و نهان کرده بود مردانی چند در خانه خود با شمشیرهای از نیام کشیده که وقت افتادن محمد
در آنچاه پیرون آید بر علی و هر که با آنحضرت است یا شمشیر بکشد یا ساز و تپیر کرد برای آنحضرت که اگر زلفت از برای
نشستن بر آن بساط اینکه بخوراند با آنحضرت از طعام زهر آلوده بخت اینکه او اصحاب او با او میرند جمیعاً پس
جبرئیل آمد آنحضرت را و او را از کمر و جلد این آتی خبر داد و عرض کرد از برای او که خدا امر میفرماید تو را که بنشیند آنجا
که نشانده تو را و بخوری آنچه بخوراند تو را پس بدرستی که خدا آیات و دلایل قدرت خود را بر تو آشکار نمائنده و
بیشتر کسی که بر این جلد موافقت کرده اند و باره تو بپاک من مانده است پس رسول خدام و علی و اصحاب
آمدند و بر کوار داخل شدند و محمد و علی نشستند بر آن دو بساط گسترده و سایرین از راست و چپ و اطراف آن
حضرت نشستند و حضرت ختمی مرتبت در آنچاه نیفتاد پس این آتی تعجب کرد و نگریت پس دید تحقیق چاره
آن بساط زینبی سرشته گردیده و آورده پیش رسول خدام و علی و اصحاب آن دو بر کوار طعام زهر آلوده خود
را پس چون رسول خدام خواست اینکه دست مبارک خود را در آن طعام گذارد فرمود با علی ایدم این طعام را
تبعون ذنابی پس علی فرمود بسم الله الشافی بسم الله الحاکم فی بسم الله المعافی بسم الله الذی لا یضر
مع اسم شئی فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العليم پس رسول خدام و علی و
هر که با آن دو بر کوار بود خوردند تا سیر شدند بعد از تشریف بردن حضرت رسالت اصحاب عبد الله بن
آنی و خاصان اصحاب او آمدند و زیاد ماند های رسول خدام و اصحاب او را خوردند چون دیدند که گروهی به
محمد و اصحاب او رسیدگان کردند آنیکه عبد الله تحقیق فراموش کرده زهری در آن طعام نگذاشته و دختر عبد الله
این آتی آمد بسوی آن مجلسی که زیر آن چاه کنده بودند و در آنچاه نصب نموده بودند آنچه خواسته بودند و حال
اینکه این پیر بانه را دختر کرده بود پس نگریت زیر بساط را دید که زینبی سرشته و بهم پیوسته است پس اقامه
کرد و بر آن بساط نشست پس خدای تعالی آن چاه و آنچه در آن بود بحال اول برگردانیده و دختر در آنچاه افتاد
و هلاک شد پس صبحه و شیون بلند شد از آنها پس عبد الله این آتی گفت بسا دشمنان بگویند آنیکه دختر در چاه
افتاده پس محمد آگاه شود با چه تدبیر نموده بودیم آنرا بر او پس گریستند و گفتند عروس ناکام مرد و حال آنکه دعوت
کرده بودند رسول خدام را بجهت و لیحه عروسی او پس رسول خدام از سبب مردن دختر و قوم پرستیدن این

آتی جواب عرض کرد که دخترم از بام خانه افتاد و قوماً آنجمله عارض شد پس رسول خدا فرمود میبایم بحیثی
و آنها را فرمود و حال آنکه خبردار بود حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام فرمود که بود نظیر حکایت
از برای علی ابن ابیطالب با جد ابن قیس که در اتفاق تالی عبد الله بن ابی بود و خاکی در کمال و جمال و جمال
علی تالی رسول خدا بود از این قصه که خدای تعالی محمد و اصحاب او را از شر آن سالم کرد و انید و شمر
بر عبد الله بن ابی بر کرد و انید جد با عبد الله بن ابی خلوت نمود پس عبد الله با و گفت که محمد بسحر ما هر
است و است و علی مانند او نیست پس تو ای جد و عوفی از برای علی بگیر بعد از اینکه عشی کیری در خالی کریش و دیوار
بستان خود پس بر پا داری مردانی چند عقب دیوار با چوبها که مکیه کنند با چوبها بر آمد دیوار و بلند از آنجا بر سر
علی و بر سر هر که با اوست تا میرند زیر آن دیوار پس از خالی کردن ریشه دیوار و دعوت آنحضرت نشست علی
زیر آن دیوار گرفت آنحضرت آنرا بدست چپ خود و نگاه داشت آنرا و طعام پیش روی ایشان بود پس
علی فرمود بخورید بنام خدای تعالی و پیش آمد و بخورد با اصحاب خود تا اینکه خوردند و فارغ شدند و آنحضرت
و او شته بود آن دیوار را بدست چپ خود و آن دیوار سی ذراع درازی در پانزده ذراع بلند و در ذراع ستیری آن
بود و اصحاب علی پیش آمدند و ایشان هم بخوردند و عرض میکردند ای برادر رسول خدا پس آیا باز نمیدار
این دیوار را از ما و بخوری با ما بجهت اینکه تو در نگاهداشتن این دیوار رنج و زحمت میکشی علی فرمود بدست
که من نیافتم سنگینی از رسیدن این دیوار بدست چپ من مگر کمتر از کرائی این لقمه بدست راست خود و
حال آنکه جد ابن قیس ترسید از اینکه علی و اصحاب او میرند و اینکه محمد جستجو کند بکیر و او را تا اشتقام از او کشد
و گریخت و پنهان شدند و عبد الله بن ابی پس خبر رسید با ایشان اینکه علی بدست چپ خود نگاه داشت
دیوار را و حال آنکه او بخورد بدست راست خود و اصحاب او و زیر آن دیوار فرمود اندلس ابوالشور و ابوالدنا
آنانکه سر نشاء و اصل در این تپه میر بودند گفتند بدستی و تحقیق علی ما هر و اشتاء شده در سحر محمد و برای از برای ما
بر او نیست پس چون اصحاب از خوردن فراغت یافتند علی بگفت فرمود بر آن دیوار بدست چپ خود پس دست
فرمود آنرا و اصلاح کرد شکاف آنرا و هم آورو شکافهای میان آنرا و آنحضرت با اصحاب خود بیرون
آمدند از آن بستان پس چون رسول خدا آنحضرت را دید فرمود یا ابالحسن امروز مانند برادر من خفیه شد
چون راست کرد دیوار را و حال آنکه خدای تعالی سهل و آسان نفرمود این را از برای او مگر بسبب خواندن
او خدا را با اهل بیت و اما حکایت بسیار کرد و انیدن خدای تعالی طعام فیلس را بمنح محمد
این است که رسول خدا روزی شش بود با اصحاب خود و حاضر شدند بحضور آنحضرت جمعی از صحابه
و انصار فرمود رسول خدا بدستیکه در دهن من آب میکرد و خواشمنه شده ام در عریه آمیخته شده

بروغن و عسل پس علی فرمود من بم خواهم شنیدم آنچه خواهم شنید می باشد آنرا رسول خدام پس رسول خدام با بوالفضل
فرمود توجه چیز خواهم شنیدی عرض کرد و خاصه بره بریان و فرمود برای ابوالشر و ابوالدواهی پس شما چه چیز خوا
مند شده اید عرض کردند سیئه بره بریان پس فرمود رسول خدام کدام بنده مؤمن مهمانی می کند امروز
رسول خدام و اصحاب او را می بخوراند آنها را با آنچه خواهم شنیدم دارند پس عبد الله بن ابی کفث سوگند بخداوند که
امروز روزیست که مکر و حیل کنیم با محمد و اصحاب او و بکشیم او را و خلاص کنیم عباد و بلاد را از او و عرض کرد یا
رسول الله من مهمانی میکنم شما را و نزد من قدری آرد و روغن و عسل موجود است و نزد من بره کوهی
هست که بریان نمایم آنرا برای شما رسول خدا فرمود یا آور پس عبد الله بن ابی کفث رفت و بر بسیاری در آن
حیره آمیخته شده بروغن و عسل و در آن بره بریان کرد پس بسوی رسول خدام برگشت و عرض کرد بیایید
بسوی آنچه خواهم فرمودید رسول خدام فرمود من با که بیایم این ابی کفث عرض کرد تو و علی و سلمان و ابو ذر و مقداد
و عمار پس رسول خدام اشاره کرد بسوی ابوالشر و ابوالدواهی و ابوالملاهی و ابوالنکث و فرمود یا بن
ابی این جماعت نیاید عرض کرد بلی انجماعت نیایند و حال آنکه ناخوش داشت اینکه باشند با انحضرت
بجمله اینکه ایشان با این ابی موافقت داشتند بر نفاق کردن پس فرمود حاجتی برای من نیست
و چیزی که نزدیک شوم با آن خراین جماعت و خراز مباح و انصاریکه حاضرند نزد من پس عبد الله کرد یا
رسول الله بدرستی که آنچه اندک است پیشتر از چهار یا پنج نفر سیر نمیشود پس رسول خدام فرمود ای عبد الله
بدرستی که خدای تعالی فرو فرستاد بر عیسی مانده را و زیاده کرد و برکت داد و از برای آن حضرت و چهار کرده
مان و چهار ماهی کوچک تا اینکه خوردند و سیر شدند از آن مانده چهار هزار و هفتصد نفر پس عرض کرد
ایا کار تو است این بجزه پس رسول خدام صد بلبل فرمود ای معشر مباحران و انصار بیایید بسوی عیسی
عبد الله بن ابی کفث آمدند همراه رسول خدام و حال آنکه آنها هفت هزار و هشتصد نفر بودند پس عبد الله
با اصحاب خود گفت چه کار کنیم این است محمد و همه اصحاب او و حال آنکه خراین نیست اراده داشتیم
اینکه بکشیم محمد و چند نفری از اصحاب او را نه همه را لکن هرگاه محمد از دنیا بروند ما امید می میان این
جماعت واقع میشود پس دیده می شود و نفر از ایشان در گمراه و ابی فرستاد کسی را بسوی اصحاب خود
و بسوی آنها که از برای او بصیئت می آمدند بجهت صلاح جنگ پوش شدند و جمع شوند و گفت نیست این که
اینکه محمد فوت می شود و زندگانی می کنیم در میان اصحاب او و ایشان میل به کثرت می کنند یعنی عباد از وفات
محمد اختلاف در میان اصحاب او می اندازیم و آنها از این دین بر میگردند ۳۹ پس چون رسول خدام
داخل در خانه او شد عبد الله اشاره کرد بسوی حجره کوچکی و عرض کرد یا رسول الله شما و این چهار نفر داخل در

این حجره شویذ یعنی علی و سلمان و معتمد و عمار زه و سایرین از این جماعت و در خانه حجره دیگر و بتان
و بایستد بر در خانه قومی از ایشان تا اینکه قومی از ایشان فارغ شوند و بیرون روند پس در آید بعد از
ایشان قومی دیگر تا همه فارغ شوند رسول خدام جواب داد بدستی که آنجا اندیکه زیاده می کند و برکت
میدهد در این طعام کم هر آنکه برکت میدهد در این حجره کوچک تنگ یا علی یا سلمان و یا معتمد و یا عمار
داخل شوند و ای معاشقه مهاجران و انصار داخل شوند پس همه در آن حجره کوچک داخل شدند و میگفتند
چنانکه دور می نشینند اطراف چهار سمت کعبه آن حجره تحقیق وسعت و جای داد همه ایشان را تا اینکه میان
هر دو مرد از ایشان جای نشستن بیکدیگر بود پس عبداللہ ابن ابی ذر داخل آن حجره شد و دید چیز بسیار
عجیبی را از جادوان آن حجره که بسیار تنگ بود رسول خدام فرمود آنچه ساخته بیا و از برای ما پس عبداللہ
حریره آینه خسته بر روغن و عسل و بره بریان را آورد و بحضور آنحضرت و ابن ابی ذر عرض کرد یا رسول اللہ تو او
پیش از همه بخور و بعد از آن علی و هر که با او است از اصحاب تو بخورند پس رسول خدام فرمود چنین حاجتم
کرد رسول خدام گذارد دست خود را بر آن طعام و علی نیز دست خود گذارد و با آنحضرت بران ابن ابی
ذر عرض کرد یا علی آیا قرآن شد بر اینکه بخوری با اصحاب خود و رسول خدام تنها غدا میل فرماید پس
رسول خدام فرمود یا عبد اللہ بدرستی که علی داناتر است بخدا و رسول خدام از تو بدرستی که خدا جلدانی
نشد اخته میان محمد و علی و آنچه گذشته و جدائی فی انداز میان آمد و ایضا در آنچه می آید بدرستی که
و من با او بکنور بودیم خدای تعالی عرضه داشت بر اهل آسمانها و زمین و حجابها و جهان و هوای خود و کرد
از آنها بعد با پیمانها از برای ما بجهت اینکه دوست ما و دوست دوستان ما باشند و دشمنان ما باشند و
هر که دوست داریم دوست دارند و او هر که دشمن داریم او را دشمن دارند و او را همیشه اراده من و علی
یکی بوده و میباشد اراده نمیکند مگر آنچه اراده کند و او را دمی کند مگر آنچه اراده کنم مرا خوشوقت می کند آنچه علیه
خوشوقت کند مرا بدر می آورد آنچه علی را بدر آورد پس ای ابن ابی علی این اسطالبت بحال خود و اگر باری
جبهه اینکه او بحال خود و بحال من از تو داناتر است ابن ابی ذر عرض کرد بل یا رسول اللہ علی داناتر و
فاضل تر است از من و اشاره کرد بسوی جد و معتب و گفت اراده قتل میکردم و اشتیم پس دو نفر کردند
الان هر دو میمید و شمر دورا باز میاریم این مطلب باعث مطلب نرسیدن آمد و وسعادت ما
است پس اگر علی و بعد از محمد زندگانی می کرد شاید او خصومت و جدال میکرد با این جماعت اصحاب
و حال آنکه عبد اللہ ابن ابی ذر تحقیق جمیع اصحاب خود و متعصبان خود را جمع کرده بود و در اطراف خانه خود
بجبهه اینکه چون رسول خدام بزم هر شهید شود بریزند بر سر اصحاب آنحضرت پس از گفتگو رسول خدام

وعلی دست خود را که از دود و آتش بر روی آینه بر روغن غسل و نوش جان فرمودند تا سیر شدند پس ابوالفضل که خواست
خاصه بره و ابوالسور و ابوالدوای که خواست سینه بر نه نموده بودند که از دود خاصه و سینه را میان خود و
خوردند تا سیر شدند و عبدلله می نگریت و گمان میکرد و اینکه زهر ایشانرا املت نیندهد و بملکت میرسد
پس آنجا که زیاده نشد مگر خوشقوتی و نشاط ایشان پس رسول خدام فرمود بسیار آن بره را چون آورد آنرا رسول خدا
فرمود و ابوالحسن این بره را در وسط این حجره بگذارد پس علی که از او آنرا در وسط حجره عبدلله عرض کرد یا رسول الله
چگونه دستهای ایشان بآن میرسد جواب فرمود رسول خدام بدرستی که آنجا روندی که بوسعت رحمت فرمود
باین حجره که چنانکه بزرگ نمود آنرا آنیکه جای دو جمیع آنها را و زیاده آنرا از آنها انداخت که دستهای آنها را در این میان
آنها را و از فرمود تا رسید دستهای آنها بآن بره پس گرفتند از آن و خوردند و خدا برکت داد آن
بره را و زیاده کرد آنرا و فراخ کرد روزی آنها را و آنها را سیر کرد و کفایت کرد سخی آنها را نمود بعد از خوردن
همه آنها باقی نماند از آن بره مگر استخوانهای آن پس چون که فارغ شدند رسول خدام بر روی آن بنیدلی
انداخت پس فرمود یا علی این حجره آینه بر روغن غسل را بر آن بریز علی فرمایش آنحضرت را اطاعت
نمود پس از آن حجره خوردند تا سیر شدند همه ایشان و دست کشیدند از آن و عرض نمودند یا رسول الله
محتاجم بسوی تیری یا شربت که بر روی آن بیاشامیم آنرا پس رسول خدام فرمود که صاحب شما گرامی تر
و بزرگوارتر است نزد خدا از چیزی که خدا زنده نمود از برای او و مرکب آنرا خدا زنده نموده میفرماید و مرا از
برای محمد پس بنیدل خود بر استخوانها که در دست خود بر آن کشید و گفت اللهم کما یاذاکک فیها
فاطعنا من لحمها فباذلک فیها واسقنا من لبنها فرمود امام پس حرکت
آمد و نمود و بخواست و پستان آن پراز شیر شد پس رسول خدام فرمود شکمها و ظرفها و کاسها و نهارها
و چیکها بنزد من آورید پس آنها را آوردند پس آنها را پراز شیر کرد و وساقی شد آنها را تا آنکه آشامیدند و سیر
شدند از شیر بعد از آن رسول خدام فرمود بدرستی که من اگر نمیشدیم اینک امت من فریفته و گمراه شوند
باین کوفتند چنانکه بنی اسرائیل فریفته و گمراه شدند بکوساله پس گرفتند آن کوساله را پرورکاری از حجره
تعالی هر آنکه و امیکند آنرا که در زمین خدا راه رود و گردش کند و یکا همای آنرا بخورد و لکن باز خدا یا
برگردان آنرا با استخوانها چنانکه زنده فرمودی آنرا پس بر گشت با استخوانهای خورده شده که خیری از گوشت
بر آن نماند و ایشان نگاه می کردند فرمود امام که اصحاب رسول خدام همیشه بعد از آن بفرخ شدن
حجره و فراوان شدن الطعام و دور شدن غایله آنرا بهر قند که بودند پس مدتی بعد از این حکایت رسول
خدام فرمود بدرستی که من هرگاه تمیز کنم و یاد آورم بآن حجره که چگونه خدای تعالی آنرا گشت و فرخ فرمود

بعد از شکی آن بفرمان شدن انصام بعد از کمی آن و بان زهر که چگونه خدای تعالی غایب آنرا از ایل و دور
فرمود از محمد و از هر که نزد او بود و چگونه وسعت داد آنرا و بسیار روزها فرمودند گریه کردم و یاد می
کنم آنچه را که خدای تعالی آنرا زیاد میفرماید و در نهانهای شیعیان و خیرات و خوبیهای ایشان و جنتها
عدن و فردوس بدستی که بعضی از شیعیان با هر آینه کسی است که خدا از برای او می بخشد و در بهشت
از درجا و منزلها و خوبیها آنچه را که همه دنیا و خوبیهای آن نمیشناسد و بهلوی آنها که مانند ریگی در
سیاهان بسیار و سعی پس نیست این مقام مگر آنکه می پند برای خود برادر مؤمن فقیر را پس از برای
او تواضع و فروشی میکند و او را اکرام نماید و اعانت او می کند و می استدکفایت کار او و نگاه میدارد
او را از رختن آبروی او یعنی بدون اختیار حاجت و برادر او میکند تا اینکه آنفرشتگان که موکلان بان نهانها
و قصرهای که تحقیق متعاضف شدند آن منازل و قصور تا اینکه گرویدند و زیاده و افزونی خانه که در آنجا
افزونی حاصل شد برای این حجره کوچکی که دیدند آنرا آنچه گردید این حجره بسوی آن از بزرگی و عظمت
و ست پس آن فرشتگان عرض می کنند باز برود کار طاقت و توانائی نیست از برای ما بخند
گذاری و این همه نعمتها پس ما را بدو فرما بفرشتگان که ما را اعانت یاری کنند پس خدای تعالی می فرماید
هر آینه هرگز باز نمی کنم بشما آنچه را که طاقت ندارید پس چه قدر بدو میخواستید عرض میکنند هر چند آن
خودمان و حال آنکه بعضی از مؤمنان و ایشان کسی است که فرشتگان خدمتکار او عرض می کنند و
بدو میخواستند و زیاد طلب میکنند هر از چند آن خودشان را بیشتر از آنها را باندازه قوت ایمان
صاحب ایشان و زیادتی احسان او بسوی برادر مؤمن خود پس خدای تعالی بدو می کند آنفرشتگان را
فرشتگان بی شمار و هر وقتیکه این مؤمن برادر خود را به پند پس با و احسان و نیکوئی کند همچنان خدا زیاد
میفرماید و ملکتهای او و درخا و نهایی او در بهشت پس رسول خدا فرمود هرگاه فکر و اندیشه نایم در انظم
مجموعی که بر ضرر آن صبر نمودیم چگونه خدا از ایل و دور فرمود و غایب آنرا از ما و فرمان کرد آنرا و وسعت داد
آنرا و میگویم صبر شیعیان خودمان را بر تقیه و نزد این خدای تعالی میرساند ایشان را بسبب این صبر
بسوی شرف و بزرگواری و ترعاقبت و کمال سعادت میخورند و آنچه در شک و آرزو برده میشوند و آنست
بسبب آن نعمتهای پاکیزه و بی آنکه زوال آنها را از ایشان خواهند پس از برای ایشان گفته شود بخورید
گو را باد و پاداشی است بر تقیه شما از برای دشمنان خود و صبر شما بر اذیت آنها و علی ابن الحسین
علیهما السلام فرمود که این است قول خدای عزوجل قرآن کشتم و اگر با شیدای شرکان و یهود و
سایر نواصب که کذب نموده اند این قرآن و در فضیلت دادن او برادر خود و غیره که سبقت

گیرنده و گذارنده است از فضل بر همه فاضلان فضیلت دارنده است بر همه مجاهدان آنکه در نصرت و یاری
پرستگاران و غلبه کردن و خوار نمودن فاسقان و بلاک کردن اندک کافران و انتشار دادن دین خدا و
جهانیان نیست نظری از برای او فی دین مما یتقنا علی عبدنا اگر باشد دشمنی از آنچه
خود فرستادیم بر بنده خود یعنی محمد در ابطال پرستش تنها از غیر خدا و در نی از دوستی با دشمنان خدا
و دشمنی با دوستان خدا و در تحریص کردن بر طبع بودن از برای برادر رسول خدا و گرفتن او را امام و پیشوا
و اعتقاد کردن او را فاضل و راجع و خدا قبول میفرماید ایمانی و نه اسلامی و نه طاعتی را که بدوستی با علی و
می پندارد اینک محمد از پیش خود میگوید و آنرا بسوی پروردگار خود نسبت میدهد پس اگر باشد چنانچه
پندارد خاتون ایسوی که من میثله پس پیاورید بسوره و علامتی از مثل محمد اتمی که مرکز بسوی صحابا
کتب و قلمی آموشد مذکوره و نه برای احدی شک کردی نموده و نه از او تعلیم گرفته و حال آنکه او تحقیق کسی است
که شناخته آید او را در حضور او سفر او و هرگز تا بلدی نرفته که تا آنجا که مراعات احوال او میکردند و بهنجری او
عارف بودند بعد از آن آوردن از برای شما این کتاب را که مثل بر این عجیب است پس اگر بدین دفع تازه
آورده بود این قرآن را پس شما ندید صاحبان فصاحت و بلاغت و شعر و علوم ادبیه که نیست نظری بر
شما و سایر و نه با و بلا و از سایر ائمه پس اگر دروغ گو باشد پس این لغت لغت شما و جنس او از جنس شما و
طبیعت او طبیعت شما و زود اتفاق می افتد برای جمیع شما یا برای بعضی شما معارضه نمودن با فضل از
این کلام او یا مثل کلام او بجهت اینکه آنچه از جانب بشر باشد نه از جانب خدا پس جایز نباشد اینکه من
نباشد از مثل او در همه بشر پس پیاورید مثل او بجهت اینکه شما نفهمید و سایر نکرده کان بسوی شما و احوال
شما نفهمید اینکه او باطل کو و دروغ گو نبوده بر خداست و ادعوا لله که من و لله و بخوانید
گوایان خودتان را از غیر خدا آنکه بنغم شما گواهی میدهند اینکه شما متحید و اینکه آنچه می اورید آن را نظیر است برای آنچه محمد
آورده آنرا و گواهی خودتان را آنکه کان می کنند اینکه آنها گواهیان شما نیستند پروردگار عالمیان بجهت پرستش کردن
شما آنها را و کان می کنند که برای شما نیز پروردگار عالمیان شفاعت می کنند آن کس که صدقین اگر باشد
راست گویان و گفتار خود اینکه محمد تازه مدروغ آورده قرآن را پس فرمود خدای عز و جل فان لم تفعلوا
پس اگر نیاورید آنچنان جزیر که تحدی و قصد کردم شمارا بان و کن تفعلوا و هرگز نخواهید آورد یعنی و
نمی باشد این آوردن بمانند محمد از شما و قدرت و توانائی ندارد بر آن پس بدانید اینکه شما بر باطلید و اینکه
محمد صاوق و این است آنکه مخصوص برگزیده شده است بر سالت پروردگار عالمیان آنکه مؤید و
قوت داده شده است بروح الایمن و برادر خود امیر المؤمنین و سید الوصیین پس او را تصدیق کنید

در آنچه خبر میداد از شما از جانب خدای تعالی از او امر و نواهی حق تعالی و در آنچه ذکر میکند آنرا از فضیلت
خود و برادر خود علی بن ابیطالت فَاَتَقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْخِجَارُ ^{وَعِجْنُ}
از آتشی که در آن آتش می بود و برادر عذاب آن آتشی که آفرودن آن آتش آن و بهر
آن مردمان و سنگهای کبریت است که هر آت آن سنگ سخت تر از هر چیزی است ^{لِلنَّارِ}
لِلنَّارِ فَمِنْ آتِهَا و چه باشد این آتش از برای کافران بجهنم و شک کننده کان در نبوت او و از
آنکه برود و در کنند حق بر او و علیه او و انکار امامت او نمایند پس خدای تعالی فرمود ^{وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ لَا}
ای محمد بشارت ده آنرا که ایمان بخدا آورند و تصدیق تو کردند و نبوت تو پس تو را پیغمبر گرفتند و
تصدیق تو کردند در اقوال تو و تصویب تو کردند در افعال و کارهای تو و علی برادر تو را بعد از تو امام گرفتند
و از برای قیومی مرضی گرفتند و هر چه امر کند علی آنها را بآن مطیع و منقاد شدند و بسوی هر چه کرد اینها
را بسوی آن کردند و برادر علی دیدند آنچه را که از برای تومی پسند مگر آن نبوتی که تو تنها و منفرد شدی بآن
و بدرستی که بهشت پاک سرشت از برای ایشان نباشد مگر بدوستی او و دوستی با کسی که می نشاند
ایشان را بر سر خلافت و امامت از ذریه خود و دوستی با سایر اهل ولایت او و دشمنی با اهل مخالفت
و عداوت او و بدرستی که آتش نیران از ایشان فرو نمی نشیند و ایشان بر گردانیده میشوند از عذاب
آن مگر بر سرش و اجتناب نمودن ایشان از دوستی با مخالفان آن بزرگواران و از یاری کردن با بخواهان
آن بزرگواران و ^{وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ} و کردن کارهای شایسته را از اداء واجبات و اجتناب از محرمات
و نبودن مانند این جماعت که کفر بود از آن ^{كُلُّ جُنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ} بشارت ده
اینکه برای ایشان است باغبانستانها که از زیر درختان آن باغبانها و منزههای آنها نه جاری میباشد کلمات
و ^{وَقَدْ قَامَ} قَدْ قَامَ هر که که روزی داده شوند در آن بهشت از میوه از میوه های آن
بهشت پاک سرشت روزی و خوراک که آورده شوند اهل بهشت بآن خوراک ^{قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا}
مِنْ قَبْلُ اهل بهشت میگویند این همان میوه و خوراک است که روزی داده شدیم از پیش در دنیا پس نامهای
اینها میباشد مانند نامهای آنچه در دنیا بوده از سبب و بدوایی و نامار و چنین و چنین هر چند آنچه در اینجا
می باشد مخالف است آنچه را که در دنیا است این که آن میوه بهشت در نهایت پاکیزگی است و اینکه
آن حالی بجالی نمی شود بسوی آنچه میوه های دنیا حال بجالی میشود بسوی آن از غدر و وسایر مکر و ماست از
صغراء و سوداء و خون و بلغم بلکه تولید میشود از آنچه میخورند مگر العرق که جاری میشود از عارض و رخسارهای پاکیزه
پاکیزه تر و بارانیه تر از شک و ^{وَأَقْوَمُ مُتَشَابِهًا} و اهل بهشت آورده می شوند بآن روزی از آن

میوه از آن باغها که بعضی آنها شباهت دارد و بعضی دیگر با یکدیگر همانند در نهایت خوبی هستند نیست
میوه تنه و پستی در آنها با یکدیگر صنفی از آنها در نهایت پاکیزگی و لذت است مثل میوه های میوه
که بعضی آنها نارس باشد و بعضی آنها از حد رسیدن و بخت شدن و هنگام چیدن آن گذشته باشد
بسی خدایا و از ترش و تلخ شدن و سایر انواع بدبوی آنها شباهت بهم دارند میوه های بهشت یعنی
رنکهای آنها متفق و طعمهای آنها مختلف است **وَلَا تَمْنُنَ فِيهَا وَذُلَّ لَهَا فَهِيَ تَفْتَنُ** و از برای ایشان
است جفتها و رنهای پاک شده از انواع نجاستها و بدبوی پاک کرده شده از حیض و نفاس نه هرگز بر وجود پاک
آنها در دوا می رسیده و نه بر اندام لطیف آنها اثر قروح و عیبی بوده و نه هرگز کسی بر تنه یان آنها آگاهی یافته
و نه هرگز کسی آنها را فرقیه و نه آنها را فقیه کسی شده و نه در همه عالم مانند آنها پیدا شده یا بخیال کسی رسیده و
نه از حال غنچ و دلال و حسن مقال و جوامی خود تعیسیر و تبدیلی یافته و نه برای شوهرهای خود دشمنی کنند و نه
بر آنها تنگی گیرند و زحمتی رسانند و نه شوهران خود را بی بهره کنند و مطلب رسانند بلکه چون جان شیرین
در آغوش کشند و خواش آنها را آورند و نه عیب جویند و نه خشم گرد و نه فحاشی کنند و از همه عیبها و بدیها
بزرار و دورند و **وَهُمْ فِيهَا خالدُونَ** و آموختن صلح در آن بهشت پاک مرثت جاوید اند و در
بستانها و جنتها اقامه کنند و علی ابن ایطالب علیه صلوات الله الملك الغالب فرمود ای کرم
شیعیان ما از خدا ترسید و تقوی شعار خود نمائید و هذر کنید اینک از برای آن آتش جهنم سیزم باشد و
بخدای تعالی کافر نباشید پس سیر کنید از آن آتش جهنم باینکه خود را از ظلم و ستم برادران مؤمن خود نگاه
دارید و بد رستی که شان این است که مؤمنی نیست که ستم کند برادر مؤمن خود آنکه شریک با اوست
در دوستی با ما که اینک خدا سنگین می فرماید بخیر و غله های او را در آتش جهنم و دفع میکند و باز میگرداند او را
از آن آتش جهنم مگر شفاعت ما و هرگز بسوی خدا شفاعت نمیکیم برای آن مؤمن مگر بعد از آنکه خواهش شما
کند بسوی برادر مؤمن خود از برای خود پس اگر عفو کرد و از او شفاعت می کنیم و اگر عفو نکرد مکث او در آتش
طولانی است و علی ابن احسن فرمود ای معاشر شیعیان ما اما بهشت هرگز از دست شما نمی رود و سیر شما
او بطیعا و لکن در رفعت و در جنتا کوشش کنید و بدانید اینک در جات شما بلند تر و رفیع تر و قصرها و خانه ها و عمارت
شما در آن بهشت نیکوتر است هرگاه اجابت شما برای خواهش برادران مؤمن خود نیکوتر و مواسات
شما برای فقر خود بیشتر باشد بد رستی که خدای عز و جل هر یک از شما را نزدیک می فرماید بسوی بهشت
به بیشتر از صد هزار سال که راه رود آنرا اگر چه از مذهبان باشند باشد سبب یک سخن پاکیزه که بان برادر مؤمن فقیر
خود را سخن گوید پس احسان و نیکوئی بسوی برادران مؤمن خود را خود و حقیر تشریف بد پس زود قطع میرساند شما

زمانیکی است تمام هیچ از اعمال غیر آن قوله عز وجل ان الله لا يستجی ان یضرب مثلاً کما
 بعوضه فما فوقها فاما الذین امنوا فاعلمون ان الحق من ربهم واما الذین کفروا
 فیعقلون ماذا اراد الله بهذا مثلاً یضیل به کثیراً ویهدی به کثیراً واما یضیل
 به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد ميثاقه ویقطعون
 ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض واکثر هم الخاسرون
 امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند که حضرت امام محمد باقر فرمود که چون خدای تعالی فرمود در سوره حج یا ایها
 الناس صر بکم مثلاً فاستمعوا له و ذکر فرمود باب و کسی را در قول خود تعالی ای الذین تدعون
 من دون الله لم یخلقوا ذباباً الا یمیه ای مردمان زده شد استان و مثلی پس شنوید آن را
 بدرستی که آنانکه میخواهند لغیر از خدا نیافرینند کسی را و چون فرمود در سوره عنکبوت مثل الذین اتخذوا
 من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً و ان او هن
 البیوت لیبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون داستان آنانکه گرفتند غیر از
 خدا و ستانی خدش استان عنکبوت است که گرفته برای خود خانه را و حال آنکه سست ترمه خانه ها
 عنکبوت اگر میدانستند و مثل زد داستان دیگر در این سوره به الذی استوقد ناداً و یک صییب
 من السماء چنانچه گذشت و ترجمه شد چون کفار و نواصب شنیدند این مثلها و داستانها و تشبیهات
 را گفتند هیچ یک از این مثلها و داستانها نیست از آن امثالی که مثل زده شود بان کلام طعنه میزند بر رسول
 خدا پس خدا فرمود و ما محمد ان الله لا یستجی ان یضرب مثلاً ما بعوضه ای محمد بدرستی که
 خدا بجهت جبار و شرم ترک نمیدارد زدن مثلی را از برای اثبات حق و سبب آن مثل حق را واضح و روشن
 فرماید نزد بندگان مؤمن خود آنگاه مثلی که آن مثل پشه باشد فما فوقها و ما فوق شد و آن کس است با
 مثل میزند هرگاه بداند اینکه مصلحت بندگان خود و منفعت ایشان در آن مثل است فاما الذین امنوا
 پس اما آنانکه ایمان آوردند بخدا و بولایت محمد و علی و آل طحسین آند و بر کوار و احکام و اخبار و احوال
 رسول خدا و ائمه را تسلیم کردند و در کارهای آن بر کواران مقابله و معارضه نکردند ایشان را و داخل
 در اسرار ایشان نشدند و افشا نکردند چیزی از آن اسرار را از آنچه واقف شدند بر آن مکر بان ایشان
 فاعلمون ان الحق من ربهم پس انجماعت مؤمنانیکه این صفت ایشان است
 میدانند اینکه آن مثل که خدا از حق است از جانب پروردگار ایشان اراده فرمود بان مثل حق و پروردگار
 و آشکار کردن حق و کشف از حق و واضح و روشن گردانیدن حق را و اما الذین کفروا اما آنانکه

کافرشند بجهت سبب معارضه ایشان آنحضرت را در باره علی بن حنظل و کذا شن ایشان طاعت و اطاعت
مر آنحضرت را در سایر اوامر آنحضرت قَبُولُونَ مَاذَا أَدَّاهُ اللَّهُ بِهِ أَثَمًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا
وَبِهْدَى بِهِ كَثِيرًا یعنی پس آنانکه کافرشند میگویند بدستی که خدا کما هم می نماید با مثل سایر
پس نیست معنی وفایده از برای این مثل هر چند دفع رساند با مثل کسی را که هدایت کند او را بان پس خدا ضرر
رساند با مثل کسی که بان کما او نماید و را پس خدای تعالی رد فرمود بر آنها قولشان را و فرمود قَبُولُونَ
بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ و حال آنکه خدا کما او نمیفرماید باین مثل کما فاسقانیکه خیانت بر نفسها و جانهای خود
رساننده اند بسبب عدم تامل و تمسک و بگذارد آنرا بر خلاف آنچه خدا امر فرموده بوضع اتمش بر آن پس
خدا و صف نمود انجماعت فاسقانی را که خارجند از دین خدا و از طاعت او و فرمود عَرَّجَ آلَ الْكَافِرِينَ
يَنْقُضُ عَنْكَ اللَّهُ أَنَا كَمَا مَيَّ شَكَنَ عَمْدُ خَدَّارَ كَمَا كَرَفَ شَدَّهَ اسْتَبْرَأَ لَهَا زَبْرَ بُولِيتِ دِرُورِ
دکاری و از برای محمد بن نبوت و پیغمبر و از برای علی با ما است و یثوایی و از برای شیعیان آنند و بزرگوار به
محبت و دوستی و کرامت و بزرگوار می بیند بَشَاقَه بعد از استوار کردن آن پیمان
و محکم نمودن آن و مغلط نمودن آن و يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ و قطع
می کنند آنچه را که خدا امر بصله کردن آن فرموده از رهما و خویشان اینکه احوال پرسی و رعایت
و حرمت کنند آنها و حقوق آنها را آورند و حق رحم محمد فرستند و واجب تر حق هر رحم و خویشی است بجهت اینکه
حق ایشان بواسطه محمد است کما اینکه حق خویشان هر انسانی بواسطه پدر و مادر است و حال آنکه حق محمد و پیغمبر
از حق ابوبن است و هم چنین حق رحم آنحضرت عظیمتر از حق رحم ابوبن است و بریدن و آزریدن رحم آنحضرت
و شوار تر و قضیت و رسوایش بیشتر از قطع رحم ابوبن است و فَيْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و در زمین فساد می
کنند بسبب برائت جستن از کسی که خدا اعتقاد با ما است او را واجب فرموده و بسبب اعتقاد با ما است
کیکه خدا مخالفت او را واجب فرموده اُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ این جماعت که اهل این صفتند ایشان
زیران کاران که زیان کردند نفسهایشان را چون می کردند بسوی نیران و محروم می ماند از جهان پس
بسیار است خسارت آنها که لازم و واجب شود آنها را عذاب ابدی و حرام کرد و بر آنها نعیم ابدی و حضرت
انام محمد با قرع فرمود و کما کیسه تسلیم کند برای ما آنچه میسر اند آنرا بجهت وثوق و اعتماد باینکه ما محق و عالم هستیم
واقف نیمازیم او را کما بر واضح و روشنتر حجتها و بر آنها تسلیم فرمایید بسوی از قصرهای جهان انصاف آنچه
را که میداند مقدار آنها را کما خداوند جل و علا و انداز میگیرد و قدر آنها را کما آفرید کار آنها و بخشنده آنها کما و
کیسه خود نمائی و جدال را ترک نماید و برگردن نهادن و تسلیم نمودن از برای ما اقتضای کند و اودیت و

آزار را ترک نماید چون روز قیامت شود خداوند عالم جس فرماید او را بر روی صراط پس ملائکه می آیند و او را
که مجاوله و خصومت کنند با او بر علمای او و معطل میکنند او را بر کنگره ای پس آنگاه خدا از جانب خداوند
عزوجل در رسدای ملائکه من این بنده من مجاوله کرده و تسلیم نموده آن امر را برای امامان پیشوایان
خود پس شما هم مجاوله کنید او را و تسلیم کنید او را و بهشت من بسوی امامان که باشد در آن بهشت
با نشأط و خوشوقتی بسبب قرب آن بزرگواران چنانکه در دنیا تسلیم کننده بود مرا مرا ایشان را و اما کسی که
معارضه کند ما را چون و چرا و جمله را به تفصیل بشکند میگوید ملائکه از برای او بر روی صراط باز داریم تو را
در این موقف و مجاوله کنیم ترا بر علمای چنانکه تو مجاوله نمودی در دنیا آنرا که حکایت و روایت کنند
بودند از جانب امامان تو پس ندان ملائکه می رسد که راست گفتید یا آنچه معامله کرد در دنیا پس معامله
کنید او را و اینجا آگاه باشید که نگاه میدارند او را پس نگاه داشته میشود در آن موقف پس طول می
کشد حساب و نسی و سخت میشود در آن حساب عذاب و می پس چه بسیار بزرگ است در آنجا ندامت
و پشیمانی او و سخت میشود حسرتها و افسوسهای او بجات نمیدهد هیچ جز او را که رحمت خدا اگر مغفرت
نکرده بود در دنیا جمله دین خود را و الایس او را تشبیه الایالات است ترجمه عاشر بر خواطر عاقلان
با ائمه با ایمان عرض میدارد که این کلام مجر نظام امام خم و نور بنظم عالم معلوم انبیاء عظام و اوصیاء
گرام علیه صلوات و تحية و اکرام در بیان استام فاسقان است که بلطف عبارت و حسن بشارت
و لالت فرموده استثناء اول شاید استثناء منقطع باشد یعنی کسی که طاعت فرمایشات حضرت جده
و حضرت رسالت و شاه و ولایت علی بن ابیطالب و یازده نفر از فرزندان طیب طاهر و که این
طهارت و عصمت اندازد و همه را امامان خود و اندوهر کند و در صد و انکار بر نیاید و بر حقیقت تمام بقمار و
کردار آن انوار مقدسه الهی اقرار نماید و هرگاه مطلبی را نفهمد و اکتفا نموده بآن اعتماد و اعتقاد خود را
محمد و آل محمد چنین کسی داخل در عموم فاسقین نبوده که خارج شود باین همه مستحق قصور بهشت و جواران
سرت است که اندازه آنها غیر از او است العطا یا میداند اما استثناء ثانی استثناء منقطع و داخل در
عموم فاسقین است و کسی است که دامن بغیر معاصی آلوده و نواهی را مرتکب و اوامر را مجتنب گردیده
اما در مقام اعتقاد و ایمان خود داشته و در هیچ مقامی سرکشی و خود ستایی و خود نمایی و جدال و
قیل و قال در مقابل فرمایشات انوار حضرت ذوالجلال ننموده و گردن تسلیم را پیش آورده و اذعان
بمعاصی خود نموده و سایرین را در مقام امامت و خلافت بر آل محمد مقدم ندانسته بلکه آنها را رد و کنار
نموده و از معاصی خود نادم و تائب گشته و اذیت و ستان و موالیان آقا یان خود را ترک نموده

آنوقت چنین کسی بمقتضای معاصی برصراط حبس نماند و در صد و نهم سیاحتش برآید آنوقت بامر خدای تعالی
بواسطه عدم جلال او را نوازش کنند و گناهانش بخشند و بهشت جاویدانش گشند این از فاستقان عیسان
است پس ثنایت و ستر او این است که ما شیعیان که دارای تولا و تبرایم که اشرف طاعات و افضل جنات
است ترک سینات و حلینات نمایم و این معاصی که در واقع و نفس الامر خیالات و همیات و لذات
آنها موهومات است پشت پابر آنها نایم و احکام و فراین پیشوایان خود از فرایض و سنن اطاعت و فرمانبرداری
نمایم که در قیامت در حضور حضرت رسالت و ائمه هدایت سر شرمندگی و خجالت زیر نیکنیم بلکه رحمت بر ما تو
ما فرمایند و دست شفاعت بر سر ما نهند و ای بر ما اگر عوض شفاعت دست نعمت و در بر سینه ما زنند تا اینکه
زنک معصیت از ما بعد از مکث طویل زدوده شود و اهل طاعت و عبادت لیاقت مجالست با حوران جنت
دارند نه اربابان معصیت اهل فطانت و سعادت را اشارت کفایت است اما کلام که بر آن بزرگوار
که بطور اختصار اشعار فرمود که آن کسی که محاربه کند ما را بچون و چرا و نقض جمله به تفصیل کند رجوعی بفرقیه
حقه اشاعریه ندارد بلکه ظاهر آنچه نفهم قاصر آید این است که علی حسب الترتیب فاستقان را شامل باشد
مطلقا خواه کافر باشد ظاهرا یا باطنا مثلا او آن کسی که اقرار بوحدانیت حضرت احدیت ندارد و باقسام مختلفه
همه هم فاسق و هم کافر ندانند و بعد کسی که در خاتمت حضرت رسالت کشف کرد داشته و دارند باقسام مختلفه
ناش کسی که از امت حضرت ختمی مرتبت هست ولی در باب ولایت شاه ولایت که جامع و جمله صفات جمیده
بوده و حضرت رسالت جمله ریاست امامت و خلافت را با و تفویض فرموده و عهد با از همه گرفته انکس مثلا
این جمله را بمبدل تفصیل و تقسیم کند چنانچه میفهمی و میدانی بچنین را با کسی که اقرار بچند نفر از زاده نور مقدس
دارد و باقی را قبول ندارد و آنجمله که حضرت رسالت باخبار بسیار معین فرمودند و اسم مبارک هر یک را
تا حضرت قائم عجل الله فرجه تعیین نمودند بمبدل تفصیل نمایند و هم چنین در زمان غیبت هر که جمله را بقتضی
بشکند ظاهر داخل در این عبارت است اگر چه در آخر شرط فرموده از برای آنکه در دنیا جمله دین خود را
منازقت نکرده اگر چنین شد داخل در دو قسم اول است که شیعیان اثنا عشری است و الله اعلم بحقایق العباد
و خود آن بزرگوار بفرمایش خود و اناست و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که از برای هر کس که بعهدهای خود و نذر
و پیمانها و وعدههای خود در دنیا و فادار بوده می فرماید خداوند تعالی ای گروه فرشتگان این بنده من در دنیا
بعهدهای خود وفا کرد پس بانچه وعده کردیم از برای او در اینجا وفا کنید و مسامحه کنید و مناقشه نکنید ما او یعنی
آسان گیرید و حساب او و جود حساب او نکنید پس در آنوقت ملائکه میگردانند او را بسوی بهشت و او آن کسی قطع
رحم خود کند پس اگر صلح رحم محمد کرده بوده و تحقیق قطع رحم خودش نموده و جهای محمد از برای او شفیع می شوند

بسوی رحم او و برای اومی فرماید که از برای تو باشد احسانات و طاعات ما آنچه خواهی پس عفو کن از او پس
میدهند از رحم را از آنها آنچه نخواهد پس عفو میکنند از او و خدا عفو از محبت فرماید آن را حامی را که عطا کردند
با احسانات خود را آنچه که نفع دهد آنها را و کم نشود از آنها چیزی و اگر رحمت خود را بخواهند و ندان خود را صلوات نموده و چه
محمده را بریده و آورده باینکه آنجا حقوق ایشان کرده و ایشان را از حق واجب ایشان دور نموده و غیر ایشان
بناهای ایشان نام برده و غیر ایشان را بلبقهای ایشان لقب گذاشته و اهل ولایت آل محمد را که
مخالف او بوده اند بلبقهای قبیحه انداخته گفته شود و روز قیامت از برای او ای بنده خدا کتب و حیرت و
عداوت و دشمنی آل پاکان محمد را که سطر است که آن بزرگواران و امامان و شیوایان تو بود بجهت
صداقت و دوستی دشمنان محمد پس الان استعانت جو با ترفیقان خود تا اعانت و یاری نمایند تو را و هر
پس برح معینی و فریاد رسی نمی یابد بسوی عذاب مهین در دوزخ می شتابد حضرت امام محمد باقر فرمود
کسی که تار بنایانهای امام برده و ما را بلبقهای ما لقب گذارد و اضا و ما را بنایانهای ما نام بنمود و آنها را
بلبقهای ما لقب نگذارد و در وقت ضرورت که وقت مانده است ضرورت ما هم دشمنان خود را بنایانها و لقبها
خودمان بر آینه نام نمی یلقب میکند پس بدستی که خدای عزوجل در روز قیامت از برای ما فرماید از برای
این جماعت و دوستان خود اختیار کنید و برگزینید آنچه را که اعانت کنید و بی نیاز نمائید ایشان را بان
پس اختیار می کنیم از برای ایشان از خدای عزوجل آنچه را که مقدار همه و نیا در مقابل آنچه ما خواهش کنیم
از برای ایشان نمی باشد مثل که دانه غرول در مقابل آسمانها و زمین پس خدا عطا میفرماید از برای ایشان
و مضاعف میفرماید از برای ایشان با ضاعاف مضاعفها پس حضرت امام محمد باقر عرض کرده شد بدو
که بعضی کسانی که موالات و دوستی شما را بخود نسبت میدهند بکمان میکنند اینک بعوضه و آیه علی است و
اینکه ما فوقها و آیه و ان ذاباب است محمد رسول خداست حضرت باقر فرمود این جماعت چیزی شنیدند
که آنرا بر موضع خود نگذازدند و این نیست که روزی رسول خدا و علی نه نشسته بودند وقتی که شنیدند گویند
را که میگفت ماشاء الله و شاء محمد و دیگر را که میگفت ماشاء الله و شاء علی پس فرمود رسول خدا
قرین نکرد اند محمد و علی را بخدای عزوجل و لکن بگویند شاء محمد و شاء الله پس بگویند شاء علی و شاء الله
بدستی که مشیت قاهره خدا اینچنان شیتی است که مساوی و برابر کرده میشود و گفت و مانند برای آن
و هیچ شیتی نزدیک نشود آنرا نیست محمد رسول خدا در مقابل خدا و در مقابل قدرت خدا مگر مانند
ذرات که طیران کند در این همه ممالک و اسعه او نیست علی در مقابل خدا و در مقابل قدرت خدا مگر مانند
بعوضه در جمله این ممالک و اسعه باینکه فضل خدا بر محمد و علی آن فضلی است که وفا نمی کند و برابری نمی

نماید بقیل آن فضل و بر جیس خلقش از اول این دهر تا آخر این دهر آنچه رسول خدا فرموده و در کتب
و ابواب و موضعه در این موضع بوده پس داخل می باشد فرمایش آنحضرت در قول او ان الله لا
یستجی ان یضرب مثلاً ببعوضه قوله عز وجل کیف تکفرون بالله و
کنتم امواتا فاحیا کم ثم میمیتکم ثم یمیتکم ثم الیه ترجعون حضرت امام حسن عسکری
فرمود که رسول خدا از برای کفایتش و بهود فرمود کیف تکفرون بالله چگونه کافر شوید با حق و بد
که دلالت فرمود شما را بر راههای هدایت و شما را دور فرمود از راههای پست ضلالت اگر اطاعت و فرمان
برداری او کنید و کنتم امواتا و حال آنکه شما مردگانی بودید در صلبهای پدران خود و در جهای مادران
خود فاحیا کم پس بیرون آورد شما را از آن صلبها و در جهای زنده گان ثم یمیتکم پس می میراند شما را
در این دنیا و دفن میکند شما را و قبرها ثم یمیتکم پس زنده میفرماید شما را در آن قبرها و می بخشد خدا نعمت
را و در آن قبرها تا آنکه گرونده گان و ایمان آورنده گان به نبوت محمد و ولایت علی نبودند و عذاب می فرماید
در آن قبرها کفر آورنده گان بحمد و علی را ثم الیه ترجعون پس بسوی خدا بر گردانیده میشود
با نیکی میمیرد و در آن قبرها بعد از زنده شدن شما در آن قبرها پس زنده میشود می آیند برای مبعوث شدن
در روز قیامت بر گردانیده میشود بسوی آنچه خداوند وعده فرموده از پاداش و اذن بر طاعتها اگر بجا آورنده شده
انطق عاقل و از عذاب بر حصتها اگر مرتجب شده باشند آن معاصی را پس عرض کردند یا بن رسول
الله پس آیا در قریع و عذاب است فرمود علی سوگند بخدا و بخدا و بیکه فرستاد راستی و درستی محمد را به پیغمبری
و او را زکی با وی مهدی گردانید و برادرش علیه السلام گردانید به عهد و پیمانی وفا کننده و بهر حق بر خوردار و روز خدا
بر گردیده و بزرگوار و بسوی هر کارزار و جادوی پیشرو و شمشیر گذار و در تمام احوال خود از برای خدا مراقب
و سازگار و از برای همه مکرمتها و بزرگواریها جامع و پایدار و نصرت و یاری نمودن دین خدا بر اضر دشمنان
او فائز و درستکار و همه علمها را حاوی و نگا دار و مودتشان خود را مولی و دوستدار و مودتشان
خود را دور کننده از رحمت کردگار و بهمب خوپنها مبض و استاده و برقرار و همه کارهای زشت ناپسند را
رافض و بیزار و میطائرا و سوا کننده و خوار و مفاقتان سرکش را غضب کننده یا دور کننده و در بند و
کارزار و بود از برای محمد نفس و جان پیش رو همه مکاره و نخبها که روی محمد و آلوده و جنبه و پسری شود
من ایمان آوردم بخدا و پدرم علی ابن ابیطالب بنده رت الارباب آنکه صاحب فضیلت است
بر او لولالباب آنکه حاوی و نگا دارنده است معلوم این کتاب را زینت و آراستگی گسافی است
که کامل و بسیار شود ثواب آنها روز قیامت در عرصات حساب بعد از محمد بر گردیده خداوند کریم عزیز

وهاب مقرر جم کوید جواب قسم حضرت این است که می فرماید بد رستی که در قبر نمیمی است که دافرو و فوادان
می فرماید خدا بان براهی دوستان خود را بد رستی که در قبر غذائی است که سخت و شدید می فرماید بان
عذاب بد بختهای از دشمنان خود را بد رستی که هر مومنی که دوست دارد محمد و آل پاکان او است آنکه گرفته عذاب
بعد از محمد امام خود آنکه اقدامی کند با شخصیت و پدید آقایی او یعنی حضرت رسالت آنکه کفارهای مختصرا
تصدیق میکند و کردارهای او را بصواب میداند و اطاعت و فرمانبرداری میکند آنحضرت را بسبب
اطاعت کسانی که میخواهند آنحضرت ایشان را بکارهای این دین و سیاست و فرمانفرمائی این دین از پاکان فیه
خود یعنی بازوه نور مقدس که جانشین امیرالمؤمنین بدان مومن همه دوازده نور را فرمانبردار است خود
حاضر شود آئین من را از امر خداوندی آنچه بازگو داند یعنی شود و فرو آید با و از حکم الهی آنچه بر من بفرماید و اهل
و بی غنی اجل در رسد و آن مختصر را ملک الموت و اعوان او حاضر شوند و بیا بدزد و سر خود از طرفی محمد و
خدام و از طرف دیگر علی و سید اوصیاء و نزد و پایی خود از طرفی حسن و سبط سید انبیاء و از طرف دیگر حسین
سید الشهداء را و در اطراف خود بعد از آن بزرگواران می یابند و بآن از خواص اصحاب ایشان و دوستان
ایشان را تا آنکه ایشان سادات این اند بعد از سادات خود و از آل محمد که ایشان سادات بزرگ
ایشان آن مومن چهار مختصر می بخرد بسوی آن بزرگواران پس ایشان را مخاطب می سازد بکشتی که خدا
وند قادر متعال صوت او را از گوشهای حاضرین مجلس آنحضرت می پوشاند و در پرده میکند و رو چنانکه رویت
ما اهل بیت و رویت خواص ما را از چشمهای ایشان می پوشد و در پرده می گذارد و بجهت اینکه ثواب ایمان
ایشان باین حضور بزرگان دین بر بالین مختصرین عظیمه باشد از شدت محنت ایشان و مصیبت
آنحضرت پس آن مومن میگوید یا نبی أنت ذی الحجتی ای رسول رب العزت یا نبی أنت ذی الحجتی ای
وضی رسول رحمت یا نبی أنت ذی الحجتی ای دو شب محمد و دو وضو غلام او ای دو فرزند و دو سبط او ای و پدید
جوانان اهل جهان آنانکه مقربند بر رحمت و رضوان و در جواب میگویند ای معاشر جوانان اصحاب محمد و علی و اصحاب
دو فرزند آن دو بزرگوار چه بسیار عظیم بود اشتیاق من بسوی دیدار شما و چه بسیار است الان خوشوقتی بسوی
من بقاء شما یا رسول الله این ملک موت است تحقیق حاضر شد نزد من و شکی در سینه خود ندارم و حلال
و بزرگوار می خود در تشریف فرمائی تو و تشریف فرمائی برادر تو نزد من یا بجهت ضامن شدن تو و ضامن شدن
برادر تو از کنایان من پس میفرماید یا ملک الموت بوصیت خداوند در احسان و نیکوئی بسوی غلام ما
و خادم ما و محب ما و برگزیده ما عمل کن پس ملک الموت عرض می کند یا رسول الله او را امر فرما آنکه
نگاه کند بسوی آنچه میباشده برایش و در جهان پس رسول خدام بان مختصر فرماید نگاه کن پس نگاه می کند

سوی بالا نگاه می کنند بسوی آنچه که بر عقیقه های لاله الباب بان احاطه می کنند و شماره و حساب درمی آید پس ملک موت عرض می کند چگونه رفتی و مدارائی ننم گویی که آنها ثواب او و حضرت شما و عترت شما را و او بیاید رسول الله بدرستی که اگر خدا موت را نکرده اندیده بود عقیقه که بسوی این بهشت می رسد مگر کسی که این عقیقه را طی کند هر آینه قبض روح او نمی نمودم و لکن از برای این خادم تو و این دوست تو اسوده و اقدائی است بود و سایر پیغمبران خدا و رسولان او و دوستان او تا آنکه مرگ را با ایشان چنانیدم حکیم خدا پس محمد می فرماید بحیر جان برادر ما را تحقیق تسلیم نمودم او را بود و وصیت میکنم تو را که با او نیکی کنی پس آنحضرت و میر که با او است بلند میشوند و میر و ملازمان جان و تحقیق پر و مچجاب از پیش چشم آمو من برداشته میشود و می بلند آن بزرگوار را در میان جان بعد از آنکه اطراف فراش او تشریف داشتند پس میگوید ای ملک موت ثبات قبض روح من کن و مهلت مده مرا در اینجا پس نیست صبری برای من از فراق محمد و عترت آنحضرت و ملحق کن و برسان مرا ایشان پس در این وقت که خود تعجیل میکند ملک موت میگوید روح او را پس می کشد و برمی و طاعت بیرون می آورد و آنرو را از بدن او چنانچه بیرون می آید مواز آن دو اگر شما دیده باشید که آنمؤمن در سختی و شدت است پس نیست در شدت بلکه او در نهایت سستی و لذت است پس چون او را و قبرش داخل کنند می بیند همه را در آنجا و آنگاه منکر و فیکری آیند یکی از آن دو برای دیگر یکی آن محمد و علی و حسن و حسین و خوبان صحابه ایشانست که حاضر اند بمحض صاحب ما پس بایز خوشتر قرار می گیریم و مدارا و نرمی کنیم و خود را بر روش نیکیو پیاری کنیم یا چوب زبانی کنیم یا تواضع و فروتنی نماییم یا او را کذا ایم او را بجای خود از برای ایشان پس می آیند و به تحیت تمام کامل بر محمد و تنها سلام می کنند پس بر علی و تنها تحیت تمام سلام میکنند پس بر حسن و حسین و با هم تحیت تمام سلام میکنند پس بر سایر کسانی که با ما می باشند از اصحاب ما سلام می کنند پس عرض می کنند یا رسول الله چه تحقیق زیارت کردن تو با بر کنزیده کان خود مر خادم خود و غلام خود را دانستیم و فهمیدیم که او صاحب فضیلت است و بدرستی که اگر خدا اینجو است اسکار فرمودن فضیلت او را برای کسانی که حاضرند باین محضر از فرشتگان خود و کسانی که بعد از ایشان می شنوند سؤال و جواب ما را از فرشتگان خود هر آینه سؤال نمی کردیم او را و لکن نیست چاره از ائصال امر خدا پس سؤال می کنند و میگویند پروردگار تو کیت و دین تو چیست و پیغمبر تو کیت و امام تو کیت و قبله تو چیست و بعضی برادران تو کیت جواب میگوید پروردگار من خدا و پیغمبر من محمد و امام من علی و وصی من محمد و قبله من کعبه است و برادران من آن مؤمنانند که محمد و علی و اولیاء آمد و بزرگوار او است و از نزد او آمد و بزرگوار او را و مؤمن دارند و شهادت و گواهی میدهم اینکه نیست خداوندی جز آن خداوندی که نیست

شیرکمی برای او و شهادت میدهم اینکه محمد بنده او و رسول او است و اینکه برادر او علی ولی خداست و اینکه کتب
نصیب فرمود ایشان را برای امامت از پیاکان عترت خود و جوان فرست خود خلیفهای او برای اقامت و والیان
و پادشاهان بر تخت و بر پادشاهان بعد از پس منکر و کجی با و میگویند بر این ایمان کامل زندگانی نمود
و بر این ایمان از دنیا رحلت نمودی و بر این هم مبعوث خواهی شد ان شاء الله و با هر که دوست داشتی و را
خواهی بود در خانه کرامت خدا و قرارگاه رحمت او و اگر مختصر برای دوستان ما دشمن باشد و برای دشمنان
دوست باشد و از برای اعدا و مالمقبهای مالمقب که دارند باشد پس چون ملک الموت بر بالینش ساید بری
کند جان او خدا مثل منی فرماید صورت و سیکر بر زبان او را از برای آفتاب که گرفته بود آنها را پروردگارانی
غیر از خدا که برایشان است از انواع عذاب آنچه که نزدیک میسب باشد که همان نخلستین آفتاب سبوی ثلث
هلاک بکند و او را پی در پی میرساند بسوی او از حرارت عذاب ایشان آنچه که نیست طاقتی برای وی با عذاب
پس ملک الموت با وی میفرماید ای فاجر که فردوستان خدای تعالی را ترک نمودی و بسوی دشمنان او
آمدی پس امروز دور میکنند از تو چیزی از این عذاب را و او را بسوی گیرگای منی یابی و آنقدر از آفتاب بر
وارد میشود که اگر کمتر آنرا بر اهل دنیا قیمت کنند هر آینه هلاک کنند آنها را پس چون در قبرش سرازیرش کنند
بند درمی از بهشت را کشوده شده بسوی قبر خود پس از آن درمی بیند خوابهای بهشت را پس منکر و کجی میکند نگاه
کن بسوی آنچه باز داشته و نمیدشردی او را از این همه خوابهای درمی از جهنم برای او در قبرش گشوده میشود
که از آن در بر او عذاب آنجهنم داخل شود پس عرض می کند آفتاب پروردگار بر پا دار قیامت را پروردگار را
مدار قیامت را مترجم گوید که همان و هر ذره از آن ساعت بساعت و آن بان از حیثیت کمال و درستی
آسکار و نمایان است و هر چه کمال عالم قیامت نزدیک تر تغییر ایشان از هم بهتر میشود و از بین قاعده بهر
خواهی فهمید که سراسر احوال و کفار و فجرا را پروردگار که قیامت را برای ما بر پا دارد چنانچه شیعیان ابرار و
ایثار را در اندک پروردگار قیامت را بر پا دارد و اخبار بسیار بر این قاعده اشعار دارد از انجلیه و آیت
ابولصیه که از امام حق ناطق حضرت صادق علیه صلوات الخالق سؤال کرد از ارواح مؤمنان فرمود
در حجره چندند و در بهشت که از طعام آن میخورند و از شراب آن می آشامند عرض می کنند پروردگار قیامت را
از برای ما بر پا دارد و آنچه ما را وعده فرموده عطا فرما و آخر ما را باول ما ملحق فرما و ارواح مشرکان در آتش
مغذند و عرض میکنند قیامت را از برای ما بر پا دارد و آنچه ما وعده کرده بعمل میارود آخر ما را باول ما ملحق
نما چون بر هر فرقه روشن و مهیوید است که راحت و رحمت عالم که هیچ نسبت بر راحت و رحمت و نیامد
باز هنوز نسبت بر رحمت و قیمت آخرت چه در کمیت و چه در کیفیت و در نهایت نقص است اسرار در این

تمام سار است قناعت نمودم بواسطه عدم فرصت نفهم قوله عزوجل هو الذی خلق لكم ما فی
 الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء فسوّهن سبع سموات هو بکل شیء علیم
 امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که امیر المؤمنین فرمود که هو الذی خلق لكم ما فی الارض جمیعاً
 او است اتحاد و ندیکه از برای شما جمیع آنچه در روی زمین است آفرید بجهت اینکه عبرت گیرد بآن موجودات و پند
 گیرد و فتنی شود و واصل گردد بربوب آن عبرت و پند بسوی رضوان خدا و از عذاب نیران خدا نجات داشته شود
 ثم استوی الی السماء پس بالا رفت امر او با آسمان یا اینکه دست یافت بسوی آسمان یا اینکه قصد
 آسمان فرمود یعنی از زمین پرواخت و قصد آسمان نمود یا اینکه اقبال کرد و روی آورد بسوی آسمان همه
 یک مطلب است و معنی اول آنست و حاصل همه این است که حضرت تفسیر فرموده شروع فرمود خدا در
 آفریدن آن آسمان و محکم و استوار فرمودن آن آسمان فسوّهن سبع سموات هو بکل شیء علیم
 پس راست کرد آنها را آسمانهای همگانه و آنچه از مذبح خرداناست و بجهت علم و دانش او به چیزی مصلحتی داشت
 پس بجهت مصلحتهای شمای فرزندان آدم آنچه در این زمین است از برای شما آفرید قوله عزوجل واذ قال
 ربنا للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه قالوا المجعل من یفسد فیها و یتفک
 الذی ماء و نحن نسبح بحمدک و نقدر من کل قال انی اعلم ما لا تعلمون و علم
 آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبیونی باسماء هؤلاء ان کنتم
 صادقین قالوا لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا ادم انبئهم
 باسمائهم فلما انبئهم باسمائهم قال الم اقل لكم انی اعلم غیب السموات
 و الارض و اعلم ما شئدون و ما کنت تعلمون امام حسن عسکری
 فرمود چون آیه هو الذی خلق لكم ما فی الارض جمیعاً همین آیه سابقه گفته شد از برای ایشان عرض
 کردند که بود این فرمایش حضرت احدیت برای بنی آدم پس فرمود خدای عزوجل واذ قال ربنا للملائکه انی
 جاعل فی الارض خلیفه و این سخن را که جمیع آنچه در این زمین است برای شما آفریدم هنگامی است که پروردگار تو فرمود
 برای آنفرشتگان نیکه با الیس در روی زمین بودند و حال آنکه تحقق طایفه جن بنی جانرا از آن زمین دور کردند و
 عبادت حضرت احدیت بر آنها سبک و آسان بود انی جاعل فی الارض خلیفه بدرستی که
 من خلیفه و جانشین بدل از شما در زمین قرار خواهم داد و شما را از زمین بلند خواهم فرمود پس این فقره بر آنها نازل
 آمد و سخت شد بجهت اینکه عبادت نزد برگشتن و رجوع ایشان بسوی آسمان دشوار تر بر آنها می بود از عبادت
 در زمین قالوا المجعل من یفسد فیها و یتفک پس عرض کردند پروردگار را

اینها همی در زمین کسفی را قرار دهمی که در زمین فساد کنند و خونهای ریزند چنانکه همین کار کردند طایفه جن نبی جان
انانکه ما ایشان را از این زمین دور کردیم و حال آنکه با سبحان الله و سبح می گوئیم و بیای کی تو را یاد می کنیم و بجزایش
تو شغولیم و از آنچه لایق و سزاوار وجود تو می باشد از آن صفت های تسبیح و تعظیم و تمجید تو را دور می کنیم و منزه و پاک
و مرتور تقدیس می کنیم و پاکی تو را قرار داریم و زین را از هر که عصیان بتو و زرد پاکیزه می کنیم خدای تعالی فرمود
إِنِّي أَخْلَقُهُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بدرستی که انقدر از صلاح و نیکوئی در کسی که او را بدل از شما قرار میدهم هست و خواهد بود
که من میدهم و شما نمیدانید و نیز میدانم کسی را در میان شما که او را باطن خود کافر و ناپسند است و او ابله و غیبه
الله بود که خدا بکنایه بیان فرمود پس فرمود و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و نامهای خدا و نامهای پیغمبران
خدا و نامهای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکان از آل ایشان و نامهای جوانان از شیعیان ایشان
و سرکشان از دشمنان ایشان را خداوند عالم تعلیم آدم و ابوبشر فرمود و ثمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ پس
خداوند عالم محمد و علی و ائمه را بر آن ملائکه عرضه داشت یعنی اسباج آن بزرگواران را آشکار نمود و ایشان
انواری بودند در اظلمه یا مراد از اظلمه کالبدها و اشخاص ایشان است یا سادها یا آنها یا پوشش و حجابها یا نهشته یا رسته
عرش اله و او داناست پس فرمود أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ای ملائکه بنامهای
این جماعت که می بینید را خبر دهید اگر بتسبیح را بشکویان اینک به جمع شما تسبیح و تقدیس می کنید و اینکه واکه شستن
شما در زمین نیکوتر است از حاضر گردانیدن کسانی که بعد از شما بمرد و روز نشود آیند یعنی شما در هیچ یک از دو ادعاً
خود را تسکون نیستید زیرا که همه شما تسبیح می کنید بلکه در شما هست کسی که کافر است و آن شیطان است و ادعای دیگر شما
این بود که کون ما در زمین بهتر از بنی آدم است درست نیست بلکه در بنی آدم کسافی خواهند بود که و نامت را از شما نهند
اگر را تسکون دهید که شما بهترید پس نامهای این جماعت را بگوئید و حال آنکه نخواهید گفت پس چنانچه تفهیم بدین
کسی را که در میان شما بوده پس سزاوار و شایسته این است که شناسد و تفهیم آن عیبی را که نبوده چنانکه نشناختند
و تفهیم بدین نامهای اشخاصی که می بینید آنها را قَالُوا أَسْمَاءُ نَحْنُ نَعْلَمُهَا إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ ملائکه عرض کردند پاک و منزه می دانیم تو را علمی برای ما نیست مگر آنچه ما را تعلیم نمودی بدرستی که تو بهر چیز
و انانی و در هر کاری حکیم و دستکاری قَالِ يَا أَدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَاءِ رَبِّهِمْ خدای عز و جل فرمود
آدم خبر ده این جماعت ملائکه را بنامهای پیغمبران و ائمه قَالُوا أَنْبَأْهُمْ يَا أَسْمَاءُ عَزَّم پس چون آدم خبر داد ملائکه
را بنامهای آن بزرگواران پس ایشان را ملائکه شناسند خدا عهد و پیمان بر ملائکه گرفت از برای آن بزرگواران
با پیمان و کرویدن با ایشان و تفصیل دادن مرایش را بر خود قَالِ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مَا تَكْتُمُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ خداوند این عهد گرفتن از ملائکه را آنها فرمود آیا حکمت اینکه من غیب و نهانی

آسمانها و زمین را میدانم و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون و آنچه آشکار میکنند و آنچه پنهان
کنند می دانم و آنچه پنهان است را آشکارا می نمایم و از سر کشتی کردن بر آدم اگر او را امر بطاعت آدم کنم و پلایان
گردانیدن او آدم را اگر بر آدم مسلط شود میدانم و اعتقاد شما اینکه احدی نمی آید بعد از شما مگر آنکه شما افضل از او هستید
میدانم یعنی بر چه در قلبهای شما بگذرد میدانم و هیچ حاجت برای من نمی باشد بلکه محمد و آل با کمال و افضل
از شما هستند آنکه آدم شما را خبر داد بناهای ایشان مگر حج گوید که ابلیس بر تلبیس بمقتضای این آیه شریفه آتی
ایمان بخداوند سبحان نیاموده و اگر بهم پیش از آدم عبادتی نموده از روی خواهش نفسانی و اغراض فاسده
و حب ریاست بوده چون خداوند رحمان او را در معرض امتحان در آورد سر کشتی و طغیان باطنی خود را ظاهر
و نمایان نمود و بکبر بر حضرت آدم را بهانه کرد و الا در هیچ زمانی از زمان ایمان باطنی بخصرت منان نداشته
مثل سایرین از شیاطین انس که بهانه بکبر بر امیر المؤمنین عدم ایمان خود را ظاهر و آشکار کردند و بر همه
واضح نمودند که در زمان رسول خدا هم ایمان نداشتند زیرا که قاعده لطف دلالت دارد که کسی که خدا را
فرمود محال است که راه ضلالت پیش گیرد و جل و اذ قلنا للک کبریا سجدا و الادم
فَسَجِدْ اِلَّا ابْلِيسَ اَبٰی اَسْتَسْکِرْ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرِیْنَ امام حسن عسکری فرمود که خدا تعالی
فرمود و اذ قلنا للک کبریا سجدا و الادم فرمود که خدا را آنچه را که در زمین است از برای شما وقتی بود
که امر فرمودیم از برای ملائکه که مراد آدم را سجده کنید یعنی در آنوقت آفرید برای شما امام فرمود که چون حسین و کسانیکه با آنحضرت
بودند امتحان کرده شدند با لشکر که آنحضرت را شهید کردند و سر او را از کربلا تا شام برداشتند برای لشکر خود
فرمود که شما از بیعت من در حلیت بستی پس بقبیله های خود و دستان خود ملحق شوید یعنی بر شما مسلط است که
مرا و کذا بیدارید و من بیعت خود را از گردن شما برداشتم و هر کجا که میخواهید بروید بفرمایید و برای اهل بیت خود فرمود
بتحقیق شما را در حلیت قرار دادم از مفارقت شما مرا یعنی اگر رغبت در مفارقت از خدمت من دارید مفارقت
کنید بفرمایید و اگر اهل بیت از مفارقت شما ندارم جان ترحم بفرمایید یا اباعبدالله ای صاحب قنوت و مروت
فرمود بعلت اینکه شما طاقت و تاب مقاومت این لشکر شقاوت اثر ندارند بجهت اینکه شماره ایشان
بسیار و قوتهای ایشان زیاد است و حال آنکه مقصود این لشکر غیر از من کسی دیگر نیست پس مرا با این قوم
و کذا بیدارید بدستی که خدای عز و جل مرا اعانت و نصرت مرحمت خواهد فرمود و مرا و انخواهد گذاشت از
حسن نظر خود مثل عادت او در باره اسلاف حبیبین ما پس ما لشکر آنحضرت پس او را مفارقت
نمودند و او را و صحرای کربلا تنها گذاشتند و رفتند و اما اهل آنحضرت و نزدیکان از اقربا و خویشان آنحضرت
پس سرباز زدند از رفتن و ناخوش داشتند و عرض کردند که ما مفارقت از تو نمی کنیم و فرود آید با آنچه بود

بسیار که تو فرود آمدی و ما را مخزون و اندوختی و ما را بر سر آتشی تو را بر سر دوا و حال شکله
ما بسوی خدا نزد یکتر پیوستیم هرگاه با تو باشیم پس حسین علیه السلام از برای ایشان فرمود پس اگر تحقیق شما نفسا
و جانهای خود را راست و نیکو کرده باشید بر آنچه تحقیق من نفس و جان خود را راست و نیکو کرده ام بر آن
پس بدانید بد رستی که این است جز این نیست که خدا ترسهای شهر لغه را از برای بندگان خود می بخشد بجهت صبر
ایشان به برداشتن و بر خود گذشتن و تحمل و دشواریها و بد رستی که خدا هر چند مرا مخصوص فرمود و برگزید
ما قدر از مکرمتها و بزرگواریها بخشش ما با آن مکرمتهای خدا برداشتن مکراره بر من آسان است با کسی
که گذشتند و رحلت فرمودند از اهل این دین که آخر ایشان استم از حیثیت زندگانی در این دنیا یعنی خارج
تن آل عبا را برگزیده من آخر ایشانم که در دنیا باقی مانده ام هم پس بد رستی که بعضی از آن مکرمتهای خدا را
شما هم به دست بدانید بد رستی که دنیا شیرینی آن و تلخی آن خواب دیدن است و بیدار شدن در آخرت است
فایز و رستگار کسی است که در دنیا رستگار شود و شقی کسی است که در دنیا شقی و بد بخت میگردد و یا حکایت و
حدیث نهم شما را بآل کار ما و کار شما معا شد و دوستان ما و مجانبان ما و آنکه باز ایستادگانند بعلت ولایت
و غنایت ما از نافرمانی کردن بجهت اینکه برداشتن آنچه شما مرا را اعراض کننده کانیز آسان کرد و بر شما
کرد و نبلی باین رسول الله فرمود بد رستی که خدای تعالی چون آدم را آفرید و او را بنجایت جانی و توانمائی رسانید
و ماهیهای هر چیز را با او آمیخت و عرضه داشت آنها را بر ملائکه قرار داد و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
را اشباح خمس و پشت آدم و نورهای ایشان روشن می شد و همه آنها از آسمانها و حجابها و جهان و کرسی عرش
پس خدا ملائکه را امر ب سجده نمودن از برای آدم فرمود بجهت بزرگ داشتن مراد و بد رستی که خدا تحقیق فضیلت
و او را بسبب اینکه او را ظریفی کرد و ایند برای آن اشباحی که تحقیق پوشیده و فراموش بود و انوار آنها همه قاف
فَصَبَّحُوا لِلْإِبْلِيسَ أَجْنَى پس همه سجده نمودند مگر شیطان که سبب باز زد و ناخوش داشت اینکه تواضع
و فروتنی کند برای جلال عظمت خدا و اینکه تواضع و فروتنی کند برای انوار مابل بیت و حال آنکه همه ملائکه
تواضع و فروتنی کردند برای انوار ما و آنست بکبر و کَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و شیطان خود را بزرگ مید
و بکبر نمود و خود را بلند مرتبه دانست و کردید بسبب سرکشی خود و بکبر خود از این تواضع از کافران حضرت علی
بن الحسین علیهما السلام فرمود که حدیث نمودم از پدرم از پدر خود از رسول خدا که فرمود ای بندگان خدا بد رستی
که آدم چون آن نور را سطح و درخشنده دید از صلب خود و وقتی بود که خدا تحقیق نقل فرموده بود اشباح ما را از
عرش بسوی پشت آدم پس عرض کرد پروردگار این نور پاچیت خدای عز و جل فرمود انوار اشباح ما
است که نقل نمودم ایشان را از اشراف بقعهای عرش خود بسوی پشت تو و بجهت همان ملائکه را امر بسجود از برای

تو نمود زیرا که ظرف این اشباح بودی پس آدم عرض کرد پروردکارا اگر آنها را هبیدا و آشکار فرمائی برای
من خوب است پس خدای عزوجل فرمود ای آدم نگاه کن بسوی دروه عرش پس آدم نگاه کرد و نور
اشباح را در پشت آدم بلند شد بسوی دروه عرش پس منطبق و آفریده شد در آن صورتهای انوار اشباح
تا که در پشت آدم بود و چنانکه منطبق میشود روی انسان در آئینه با صفا پس دید اشباح را عرض کرد پروردکار
این اشباح چیست خدا فرمود ای آدم این اشباح افضل خلایق من و بریات من است این
شجره آدم من محمود جمیدم در کارهای خود شکافتم برای او نامی از نام خود و این شجره علی است و منم علی عظیم
شکافتم برای او نامی از نام خود و این شجره فاطمه است و انا فاطم السّموات و الارض فاطم اعدائی
من حتی یوم فصل قضائی فاطم اولیائی تعایفهم و لیثنیهم و منم آفریننده و پدید آورنده اسمانه
و زمین میسر و جدای کنم دشمنان خود را از رحمت خود و میسر و جدای کنم دوستان خود را از آنچه عیب ناک سازد
ایشان را و زشت و بد کند ایشان پس شکافتم برای او نامی از نام خود و این در شجره حن و حسین اند و منم محسن و محمل شکافتم
و دو نام این دو را از نام خود و این جماعت خود بان خلیفه من و بزرگان بریت من بسبب ایشان می گیرم و بسبب ایشان
میدهم و بسبب ایشان عقاب می کنم و بسبب ایشان ثواب میدهم پس ای آدم نزدیکی جوین بسبب ایشان و
هرگاه بتو کار بزرگ بسیار سختی برسد پس شفیعان خود بسوی من ایشان را قرار بده بخت اینکه من بر عظمت و بزرگی و
و بی همتائی خود سوگند خورده ام سوگند حق اینکه بسبب ایشان بی بهره و نومیذ کنم امید دارند را و بسبب ایشان
بزرگ دارم و روزگرم سوال کننده را پس بخت این فرمایش حضرت احدیت هنگامیکه از آدم آن خطبه سر زد و از خدا
عزوجل را با ایشان پس تو بیا و را قبول فرمود و او را آمرزد قولی که فرمود و قلنا یا آدم اسکن أنت
زوجک الجنة و کلامها بعد از حدیث شریف و لا تقر با هذه الشجرة فتکونان من
الظالمین فاذا لم یبق الشیطان عنها فخرجها مما کان فیها و قلنا اهبطوا منها
لیبعض عدوکم فی الارض مستقر و متاع الی حین فتلقى آدم من ربه
کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم قلنا اهبطوا منها جمیعا فاما
یا نبتک منی هدی فمن تبع هدی فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون
والذین کفروا و کذبوا یا ایةنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
اما حسن عسکری علیه السلام فرمود بدرستی که خدای عزوجل چون ابلیس را لعنت و رانده فرمود و بسبب سرکشی
نمودن آن ملعون و طاعت نکردن او را فرمود بسبب سجده نمودن ایشان برای آدم و فرمانبرداری نمودن ایشان
برای خدای عزوجل آدم و حواء را بسوی بهشت امر فرمود و قال یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة

وکلایه ما رعدا و فرمود ای آدم تو زوجه ات آرام گیرید و سکنی نمائید در بهشت و از آن میوه های بهشت
بخورید بیکره با وسعت زندگی و درختی حیث ششمینا هر زمان که بخواهید و نزدیک این درخت
علم شوید که درخت علم محمد و آل محمد است آنکه خدای عزوجل ایشان را با علم گرامی و بزرگواری و انبیا و اولاد
خلق خود پس خدای تعالی فرمود و لا تقر با هذه الشجرة نزدیک این درخت علم نشوید بجهت اینکه آن درخت
خاصه و برگزیده برای محمد و آل او است و از این درخت تناول نمی کنند خدای مکر ایشان بامر خدا
و از بهین درخت بود آنچه پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین تناول فرمودند آنرا بعد از اطعام و خوراندن آن
بزرگواران مسکین و یتیم و سایر را تا اینکه بعد از آن احساس کرسنگی و تشنگی و در پنج و نه ماندگی و خشکی
نفرمودند و آن درختی است که بیکسو و چهار شده از میان درختان بهشت و ممتاز شده بدستی که سایر درختان
بهشت هر صنفی از آنها و نوع از میوه ها و خوردنیها باری آورد و بود و این درخت علم و جنس آن باری آوردند
کنند و انکسور و انجیر و غناب و سایر انواع ثمار و میوه ها و خوراکها را پس بجهت بهین آنکه حکایت این درخت
را نموده اند اختلاف کرده اند پس بعضی از ایشان گفته اند که آن درخت کندی است و دیگران گفته اند
درخت انکسور است و دیگران گفته اند آن درخت انجیر است و دیگران گفته اند آن درخت غناب است خدا
تعالی فرمود نزدیک این درخت نزدیک است و طلب می گردند آدم و حوا بسبب این درخت در جهه و مقام
رتبه محمد و آل محمد و از فضل و بزرگواری ایشان بجهت انکه خدای تعالی مخصوص فرمود ایشان را با این درخت
دوین غیر ایشان و اندرختی است که هر که از آن تناول کند باذن خدا الهام میشود با و علم پیشین می آیند
کان از غیر امتحنی و یاد گرفتنی و هر که تناول کند بدون اذن خدا نوبه و بی بهره میشود از مراد خود و عصیان
پرور و کار خود هم نموده فتکون من الظالمین اگر نزدیک این درخت شدید پس می گردید از تمکارتان
بسبب معصیت و نافرمانی شما و خواستن شما در جهه را که تحقیق اختیار نمودم غیر شما را آن درجه چنانکه هرگاه
طلب کنید و بخواهید آن درخت را بغیر حکم فرمود خدای تعالی پس شیطان بوسه خود و خدای خود و ابهام
خود و غرور خود و لغزاید آدم و حوا را از آن بهشت باینکه تخت پیش آدم آمد و گفت از این درخت نمی نفرمود
شمار پروردگار شما مگر اینکه دو فرشته باشند یعنی چون شما دو فرشته نیستید نهی الهی هم شامل شما نیست و
فرشتگان نهی فرموده نه شماره ۳۹ اگر تناول نمائید و بخورید از این درخت یا در میگیرید غیب را و قادر و توانایی
شوید بر آنچه قادر و توانا نشود بر آن کسی که خدای تعالی خاصه و برگزیده فرموده او را با آن قدرت و بلکه میسید
از آنها که جاوید اند پیغمبر و هرگز و سوگند یاد نمود از برای آدم و حوا اینکه من برای شما هوائیه از نصیحت گفتن کانم
و حال آنکه شیطان مهابان مار رفته بود و آنمار شیطان را داخل جنان نموده بود و بود آدم که کان فرمود

اینکه بین ما را کسی است که سخن میگوید با او ندانست اینکه شیطان تحقیق پوشیده شده میان دهبان بار
پس آدم رد فرمود بر آنرا که ای مار این سخن تو از غرور و فریب شیطان است چگونه پروردگار ما خیانت میکند
بلکه چگونه بزرگ و عظیم میدانی خدا را بسوخته خوردن و حال آنکه تو او را نسبت میدی بسوی خیانت و سوء نظر و
حال آنکه او اکرم الاکرین است بلکه چگونه طلب کنم و نخواهم رسیدن و ممتنی شدن با آنچه پروردگار من عزوجل
مرا از آن منع فرموده و با فراموشی آنرا که سزاوارست بغیر حکم او پس چون ابلیس از قبول آدم از او پیوسته بماند
شد رفت و دوباره برگشت میان دهبان مار و حواء را مخاطب ساخت از جایکه بخال انداخته اینک
ما را آنگهان کسی است که مخاطب ساخته او را و گفت ای حواء آیا میدانی خبر داری که این درختی که خدای
عزوجل حرام فرموده بود آنرا بر شما تحقیق حلال فرمود آنرا برای شما بعد از آنکه حرام فرموده بود آنرا بجهت آنچه
از نیکو فرمانبرداری شما برای او و توفیر و بزرگداشتن شما او را و دلیل آن این است که این درخت گناه
مستعمل این درخت که با ایشان هر بهاموجود است و درمی کنند سایر حیواناتی بهشت را از آن دور نمی کنند
تو را از آن اگر قصد آن درخت کنی پس باین مطلب بدان اینکه او تحقیق حلال فرموده برایت و فرخاک
باینکه تو اگر تناول کنی از آن درخت پیش از آدم تو مسلط شوی بر سر آدم امرومانیده و نهی کننده فوق او پس
حواء گفت زود این را تجربه و آزمایش می کنم پس قصد آن درخت نمود پس ملائکه خواستند که او را بجزای خود
از آن درخت دور نمایند پس خدای عزوجل بسوی ایشان وحی فرستاد این است بجز این نیست که بجزای
خود دور نمایند کسی را که عقلی برای او نیست که منع او کنند پس اما کسی که او را ممکن نمیزنختار گردانیدم پس او را
و اگر بسوی عقل او نمائید که آنرا بحتی گردانیدم برای او پس اگر اطاعت و فرمانبرداری نمود مستحق ثواب
من است و اگر عصیت و زرید و مخالفت امر من نمود مستحق عقاب و جزا من است پس حواء او را گذاشتند
و متعرض او نشدند بعد از آن حواء سخن کرد و اینکه خدا نمی فرموده ملائکه را از منع وی بجهت اینکه او تحقیق حلال
فرموده آنرا بعد از آنکه حرام فرموده بود آنرا پس حواء گفت ما را راست گفت و پنداشت اینکه مخاطب
بمان ما را است پس از آن درخت تناول نمود و ناخوش نداشت چیزی را از جان خود پس حواء برای آدم گفت
آیا ندانستی اینکه درخت محرّم برای ما مباح شده از آن درخت تناول کردیم پس ملائکه ای آن را منع نکردند
و چیزی را از حال خود ناخوش نداشتیم پس این است هنگامیکه فریب خورد آدم و غلط رفت پس تناول نمود
پس آدم و حواء را رسید آنچه خدا در کتاب خود فرموده قَدْ أَهْلَكَ الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَخَوَّاهُمَا بِسُوءِ نَوَاسِئِهِ
آنند و از آن بهشت پس بیرون آورد و بسوسه خود و فریب خود آنند و را حواء کانا فیه از آنچه بودند و در آن
از نعیم بهشتی قُلْنَا زُفِرْ مَعَهُمُ امی آدم و ای حواء و ای ابلیس هَبْطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا

فرود آیند و حالیکه بعضی از شمار برای بعضی دیگر دشمن باشند آدم و حواء و فرزندان ایشان دشمنان برای مار و
 شیطان و شیطان و مار و فرزندان ایشان دشمنان شما بنی نوع انسان باشند و لکم فی الارض
 مستقر و برای شما درین منزل و محل قرار برای عیش و زندگانی است و متاع الی جنین و
 نسفت است تا وقت مرون فتلقى ادم من ربیه کلمات پس آدم یاد گرفت از پرورد
 خود کلماتی را که بگوید آنها را پس گفت آنها را افتاب علیه پس رجوع فرمود خدا بر آدم و توبه او را قبول نمود
 بسبب آن کلمات اینه هو الثواب الرحیم بدرستی که خداست توبه پذیرند و که قبول کننده توبه است
 رحم و مهربانی نمایند به توبه کننده گان است قلنا اهبطوا منها جميعا فرمودیم فرود آیند از آن
 بهشت با هم در مرتبه اول امر فرموده بود اینکه آدم و حواء فرود آیند و در مرتبه دوم آدم و حواء و مار و شیطان را امر فرمود
 اینکه فرود آیند با هم که پیشی بخیر و یکی از آنها دیگری را و فرود آمدن هر یک این است جز این نیست که فرود
 آمدن آدم و حواء از بهشت بود و فرود آمدن مار نیز از بهشت بود بجهت اینکه مار از بهترین حیوانات شد و
 بهشت بود و فرود آمدن شیطان از حوالی جنان بود بجهت اینکه دخول در بهشت بر او حرام شده بود
 فاما یا ایتکم مٹی هدی پس بسته ای آدم و ای شیطان هدایت و دلالت و نهنمایی
 از جانب من الشمی آمد میان شما و میان فرزندان شما بعد از شما من تبع هدی فلا خوف
 علیکم ولا هم یحزنون پس کسانی که متابعت هدایت من نمایند پس بر ایشان است بیم و
 ترس نیست ایشان اندوهناک میشوند وقتی که مخالفت کنند گان هدایت من میترسند و اندوه بگیرند و گنایان فرمود پس چون
 مردار آدم کجاء و عذر خواهد آمد از پروردگار خود و عرض بدید توبه مرا و معذرت مرا قبول فرما و برگردان مرا بسوی مرتبه خود
 و بلند فرما نزد خود و بر من هر انچه تحقیق بعضی از منم از انکه ذلت و خواری ظاهر شد بعضوهای من و سایر بدن من بعضی
 همین قدر پس است مرا و من بیشتر تاب دوری از رحمت تو ندارم و بفضل و بزرگواری خود عفو فرما خدا
 تعالی فرمود ای آدم هر ایا دنیا و روی امر فرمودن من تو را با اینکه نزدش داند خود و کارهای بزرگ بسیار
 سخت خود و در آن توانائی که رنج کند تو را بخوانی مرا بمجد و آل طیبین او عرض کرد آدم بی ای پروردگار
 من خدای عزوجل برای او فرمود پس متوسل شو بمحمد و علی و فاطمه و حسن و حسین مخصوصا پس بخوان
 مرا که اجابت می کنم تو را بسوی آنچه خواهش تو است و زیاده میفرایم تو را فوق آنچه اراده تو است پس آدم
 عرض کرد پروردگار خداوند تحقیق مقام و مرتبه ایشان نزد تو بجائی رسیده که تو بسبب متوسل شدن من
 با ایشان توبه مرا قبول فرمائی و گناه مرا بیا مری و حال آنکه منم آنکسی که ملائکه خود را برای او امر بجهت خود
 و بهشت خود را با و مباح نمودی و حواء کنیز خود را با و تزویج فرمودی و بزرگان ملائکه خود را خود را با و امر نمود
 و بهشت خود را با و مباح نمودی و حواء کنیز خود را با و تزویج فرمودی و بزرگان ملائکه خود را خود را با و امر نمود

خدای تعالی فرمود ای آدم این است و بخراین نیت که به تعظیم تو ملائکه را امر نمود سجده نمودن زیر که ظرفی
برای این انوار بودی و حال آنکه اگر سؤال کرده بودی مرا بایشان پیش از خضیه خود اینکه حفظ کنم تو را از
آن گناه و اینکه زیر کمر درام تو را بخوابشهای دشمن تو شیطان تا اینکه از چهره زمانی بهر آینه تو را معصوم
و زیر کمر گردانیده بودم و لکن آنچه در سابق علم من معلوم است جاری خواهد شد در حالتیکه موافق برای علم
پس الان مقام و مرتبه ایشان بخوان مرا هر آینه اجابت سئلت تو خواهم نمود پس آدم در این وقت عرض
کرد اللهم بجاه محمد و آله الطیبین بجاه محمد و آله الطیبین علی فاطمة و الحسن و الحسين لما
تفضلت بقبول توبتي و غفران ذلتي و اعادتي من كراماتك الى مرتبتي
پس خدای عزوجل فرمود که بتحقیق توبه تو را قبول فرمودم و برضوان خود بر تو روی آوردم و نعمتهای ماضی خود و
نعمتهای ظاهری خود را بسوی تو برگردانیدم و تو را بسوی مرتبهات اگر اشتهای خود باز گردانیدم و بهره تو را از
رحمتهای خود فراوان نمودم پس این فرمایش خدای عزوجل تکلفی آدم من بجاه کلماتی بجاه کلماتی
هو التواب الرحیم که ترجمه شد رجوع کن پس خدای عزوجل برای آنکه فرود آورد ایشان را از آدم و حوا
و مار و شیطان فرمود که برای شما در زمین مشغور مقام است در آن زندگانی خواهید نمود و شهبای آن و روزهای آن
بر می انچه اند شمارا بدین و شتاب کردن بسوی آخرت پس طوبی از برای هر که توبه بردارد از این خانه
فناء برای خانه بقاء و برای شما در زمین منفعت است تا هنگام مردن شما بجهت اینکه خدای تعالی از این
زمین گشتهای شما دیوهای شمار بیرون می آورد و بسبب این زمین در می فرماید شمارا از هر
ناخوش داشته شده و نعمت میدهد شمارا و در این زمین نیز شمارا ببلاها امتحان میفرماید و به نعم دنیا یک
مرتبه لذت مرحمت میفرماید شمارا بجهت اینکه تمیز کریم آخرت شود که خالص است از آنچه ناقص می
گند و نعم دنیا را و آخر می نماید آنرا و بی رغبت میکنند آن را در آن و خرد می نماید آنرا و خوارجی گردانند آنرا
نعمت بشت از بر عیبی خالص و صاف است بخلاف نعیم دنیا و یکمرتبه امتحان میفرماید شمارا ببلاهای دنیا
در میان آن بلاها رحمتها پیاپی شود و در آفرینها و تضایع آن بلاها پیاپی باشد نعمتهای بزرگ سخت که دور
می فرماید از زمین شخص که مبتلا ببلاها است همه مکاره و ناخوشیها را بجهت اینکه تیرساند شمارا بسبب این ابتلا
از عذاب ابدی که آینه نمیشود آنرا عاقبتی و واقع نمیشود در تضایع آن راحتی و نه رحمتی فتکلفی آدم
تحقیق تفسیر شد ترجمه شد و قلنا اهبطوا تحقیق تفسیر شد و ترجمه شد پس خدای عزوجل فرمود
والذین کفروا و کذبوا یا ایاتنا و انما کافروا و کذبوا و انما کافروا و کذبوا و انما کافروا و کذبوا
دلاله دارند بر صدق محمد و بر آنچه آورد آنرا از خبرهای قرنهای گذشته و بر آنچه او فرمود آنرا بسوی

بندها که خدا از او اولیٰ آنحضرت و علی و آل پاکیان و اگر بهترین همه فاضلان و فاضلات اند بعد از محمد سید
 و آقای همه بریات او **اَوَّلُكَ** انجاعتی که دفع کننده اند مر صدق محمد را در بنا فرمودن و برپا داشتن و علی
 سید اوصیاء و برگزیده شده کان از ذریه پاکیان پاکیزه کان او را در بزرگی و شرف و بزرگواری مقرر نمود و بیدار
 احتمال این معنی هم میرود آن جماعتی که دفع کننده اند مر صدق محمد را در خبر دادن او و مردم را که علی سید اوصیاء
 من است و برگزیده شده کان از ذریه پاکیان پاکیزه کان او بعد از او اوصیاء نمود و الله اعلم **اَصْحَابُ الْقَادِرِ**
هَمْ فِيهَا خَالِدُونَ انجاعت که کافرو مکنذب و دافع صدق محمد اند اصحاب آتش جهنم اند ایشان در
 آتش جاوداند **قوله عَزَّ وَجَلَّ اَنْزِلْ اِذَا كُرُوْا اَنْعَمْتَ الَّتِي اَنْعَمْتَ عَلَيْنَا وَ اَوْفُوا**
بِعَهْدِكُمْ وَ اٰتٰی فَا رَهْبُوْنَ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای عزوجل فرمود یا
 بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اسرائیل الله اذکروا انعمتی الی انعمت علیکم یا داورید
 نعمت مرا که انعام فرمودم بر شما چون محمد را مبعوث برسانت فرمودم و او را در شهر شما ثابت گردانیدم و جا
 و اوم و شما را بفرمود که آشتن با او کوچ کردن و طی منازل نمودن بسوی او برنج و زحمت نیندازیم و علامتها
 و نشانههای او و دلایل صدق او را واضح و روشن ساختیم بجهت اینکه حال او بر شما مشتبّه نشود و اوفوا
 بعهدکم و وفا کنید بعد من انعمدیکم که قسم آنرا از که شکان شما خبر دادیم ایشان را و امر فرمودم ایشان را
 اینکه انعمد مرا برسانند بسوی بازماندگان خودشان بجهت اینکه ایمان آورند بمحمد معری قرشی با شمی نمک
 فضیلت داده شده است بایات و تائید کرده شده است بتمجید آنکه پاره از آنها این است که در بیابان
 آلوده او را تکلم نمود و کرک با و سخن درآمد و چوب نمبر بسوی او ناله سر کرد و خدای تعالی جل جلاله برای او کمی از
 طعام را بر او فرمود و سنگ سخت را برای او نرم نمود و آبهای جاری را برای او سخت فرمود و خدا تائید نمود
 پیغمبری از پیغمبران خود را بدلالی مگر اینکه تیر او را برای آنحضرت مانند آن معجزه یا افضل از آن و انکوار
 او را در بزرگتر آتیههای او علی ابن ابیطالب را که شقیق و رفیق او است که عقل او از عقل او و علم او از علم او و
 حلم او از حلم او و حکم او از حکم او است و این رسول اکرم تائید شد بتمجید قاطع او بعد از اینکه مقرر نمود
 بهمانهای معاندان را بدلیل قاهر خود و علم فاضل خود و فضل کامل خود قطع نمود **اَوْفِ بِعَهْدِكُمْ** من هم
 و فایده خود که شما کرده ام خواهم نمود که واجب فرمودم بآنچه برای شما تعیم ابدی را در خانه که است خود و شجر
 خود و **اٰتٰی فَا رَهْبُوْنَ** پس ترسید از من در مخالفت نمودن شما با محمد بجهت اینکه من قادر و توانا هستم بر
 گردانیدن هر بلائی از کسانیکه دشمنی با شما کنند بر موافقت کردن با من و حال آنکه شما قدرت و توانائی
 ندارید بر گردانیدن انتقام مرا از شما هرگاه مخالفت با من را اختیار نمایند **قوله عَزَّ وَجَلَّ اِنْ تَوَلَّوْا**

مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا زُلَّكَافِرِينَ وَلَا تَسْمُرُوا بِالْإِتِّاقِي مَثَاقِيلًا وَلَا تَأْتِي قَاتِقُونَ
 امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای عزوجل از برای طایفه یهود فرمود اٰمِنُوا ایمان آورید ای یهود و ای انزلی
 با آنچه فرو فرستادم بر محمد یعنی از ذکر پیغمبر بودن او و خبر دادن با مامت برادر او علی و ا مامت عمرت پاکان آن
 حضرت مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ در حالتی که آنچه فرو فرستادم تصدیق کننده است مرا آنچه را که با شما بود
 پس بدرستی که مانند این ذکر در کتاب شما است اینکه محمد آن پیغمبر است که سید اولین و آخرین است آنکه
 تأیید کرده پسید و صیانت و خلیفه رسول پروردگار عالمیان فاروق این امت و در شهر علم و حکمت و وصی
 رسول رحمت یعنی علی ابن ابیطالب سر او را در نیک خلافت و ریاست وَلَا تَسْمُرُوا بِالْإِتِّاقِي و نفر و شد
 استیهای مرا که نازل شده برای اثبات نبوت محمد و ا مامت علی و پاکان از عمرت او مُثَنَّا قَلِيلًا
 بعینت بسیار کمی باینکه نبوت این پیغمبر و ا مامت علی و آل پاکان آند و بزرگوار را انکار نمایند در حالتی که بدل طلب
 کنند از آن آیات غرض دنیوی را بحت اینکه این غرض دنیوی هر چند بسیار باشد پس عاقبت راجع بسو
 نیستی و زیان و تباه کاری است یعنی مالهای دنیا دوام و استقرار ندارد و روزی و مال خواهد گذاشت و این
 دنیا عروس چندین هزار داماد است که هیچیک تصرف آن ننموده اند و آخر هم فانی خواهد شد پس فروختن
 آخرت دنیا مانند فروختن جوهرهای نفیسه است بخیزی که قیمت ندارد و قابل اشغال نیست بفهم پس خدای
 عزوجل فرمود وَاٰتِيَا قَاتِقُونَ پس بر سید از من در گمان و پنهان داشتن امر محمد و امر وصی او پس
 بدرستی که شما اگر می ترسید از من طعن نزنده بودید و نبوت پیغمبر من و نه در وصی بودن وصی او بلکه حجت های
 خدا بر ضرر شما قائم و بر پا است و بر پا نهی او باین پیغمبری محمد و وصی بودن علی و واضح و روشن است
 بتحقیق محبتا و بر پا نهی خدای تعالی نمودن مذرتها و بجا نهی شما را و باطل ساختن مثنوی شما را و حال آنکه
 جماعت یهودان بدین پیغمبری محمد را انکار کردند و با حضرت خیانت نمودند و گفتند ما میدانیم اینکه محمد
 پیغمبر است و اینکه علی وصی اوست و لکن توان محمد نیستی و نه این شخص شارا لیه آلعلمی است یعنی اینو محمد
 مدعو و علی معهود و معروض وجود و شهود نیامده اند این بود که خداوند و دو معجزات بسیار برای ان قوم مجود و عنود
 فرمود که این دو وجود مقدس همان دو وجود معهودند که همه میدانند و انکار می نمایند ۲۹ پس خدا لباسهای
 آن قوم یهود را که بر اندامهای خود پوشیده بودند و کفشهای ایشان را که در پایهای خود کرده بودند سخن در آورد
 که هر یک از آن لباسها و کفشها از برای پوشنده خود می گفتند ای دشمن خدا تو دروغ گفتی بلکه من محمد پیغمبر
 خداست و من علی اوست اگر این محمد و علی برای ما رحمت دهند هر آینه می فشر دم شمارا و پایهای
 شمارا می گردیم و شمارا می کشیم پس رسول خدا فرمود بدرستی که خدای عزوجل همت میدهد ایشان را آنچه علم

او باینکه در تیمای پاکیزه مؤمن از صلبهای ایشان زود خارج خواهد شد و اگر دور شده بودند و جدا گردیده
 بودند و زیات طبقات مؤمنات از اصلاب ایشان براینه این جماعه عذاب می فرمود بعد از آن درو
 ناک این است جز این نیست هر کس که میترسد فوت و از دست رفتن امر را عجله می کند در آن امر یعنی خداوند
 قادر و مقتدر حق قیوم عاجز از انتقام نیست و هر چه هر وقت نخواهد می کند لذا تعجل نمفرماید چنانچه شیطان
 حیران است و او را می بوم القام قوله عز وجل وَلَا تَكْسِبُ الْوَحْشَ بِالْبَاطِلِ تَكْمُلُوا الْحَقَّ وَ
 أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَاقْبُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ
 بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَاسْتَعِينُوا
 بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأَتُوا الْكِبْرَةَ الْأَعْلَى الْخَاشِعِينَ الَّذِينَ يَنْظُرُونَ أَنْفُسَهُمْ
 مَلَأُوا أَرْبَابَهُمْ وَأَتَاهُمْ إِلَيْهِ دَاجُونَ يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ذَكِّرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ
 عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ
 نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُبْصَرُونَ
 وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ لَا يُسْمِعُكُمْ سَوَاءَ الْعَذَابِ يَدُوحُونَ
 أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَجِيرُونَ أَنْفُسَكُمْ وَفِي ذَلِكَ لَكُمْ بَلَاءٌ مِنْ
 رَبِّكُمْ عَظِيمٌ امام حسن عسکری سلام الله علیه فرمود که خدا باین آیه شریفه مخاطب ساخت
 قومی از یهود را که ارادوا داشتند که بدن نازنین حق و راستی و درستی را بجا مباد و باطل و سخنان لا طائل بهوشند
 باینکه بجان گردانند اینک محمد پیغمبر است و اینکه علی وصی است و لکن آمد و بزرگوار بسیار بعد از محمد
 مامی آیند پس رسول خدا برای ایشان فرمود آیا راضی هستید که تورتیه میان من و میان شما حکم باشد چنان
 که در بدلی راضی هستید پس تورتیه را آوردند و پیش آمدند و بخواهند از تورتیه خلاف آنچه را که در تورتیه بودند پس خدا
 انطو ماریرا که میخواهند بزرگ گردانند و آن طومار در دست دو قراء از ایشان بود و باینکه از آمدن اول طومار و باینکه
 آخر آن بود پس انطو ماریرا که گردانید شد ببار بزرگ درازی که برای آنها بود و هر سر از آمدن سر که قند در دست
 راست کسی را که آن طومار در دست او بود و پیش آمد مار که کوفته و بلغو می کرد و در هم می شکست دست
 او را و آمد و میسرند و فریادی کشیدند و فریاد رس میخواهند و در آنجا طومارهای دیگر هم پس سخن در
 آمدند و گفتند ثابت هستید و این عذاب تا اینکه نخواهند آنچه را که در این طومارها است از صفت محمد
 و نبوت او و صفت علی و امامت او و بنا بر آنچه خدا و فرستاده در پاس خواندند آنرا بطور صحیح و بر رسول
 خدا ایمان آوردند و امامت علی ولی خدا و وصی رسول خدا را اعتقاد نمودند پس خدای عزوجل فرمود

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ ۚ كَتِبَ الْيَهُودُ الْحَقَّ بِالسَّاطِلِ بَاطِلًا ۚ وَكَاتِبُوا الْحَقَّ
بِالْبَاطِلِ ۚ وَكَاتِبُوا الْحَقَّ بِالسَّاطِلِ ۚ وَكَاتِبُوا الْحَقَّ بِالسَّاطِلِ ۚ وَكَاتِبُوا الْحَقَّ بِالسَّاطِلِ ۚ
عَلَىٰ اسْتِغْنَاءِ خُورَامِكُمْ بِمُؤَيِّدِ بَدْرٍ ۚ وَتَحْقِيقِ كَلَامِ اللَّهِ ۚ وَتَحْقِيقِ كَلَامِ اللَّهِ ۚ وَتَحْقِيقِ كَلَامِ اللَّهِ ۚ
وَالْجَاهِ لَكُمْ خَدَائِعُ ضَلَالٍ ۚ وَفِرَاقُ الشَّيْءِ ۚ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ شَيْءٍ مَّوْظِعًا ۚ وَتَحْقِيقِ كَلَامِ اللَّهِ ۚ وَتَحْقِيقِ كَلَامِ اللَّهِ ۚ
قُدْرَتِ نَدَارِ كَلَامِ اللَّهِ ۚ وَتَحْقِيقِ كَلَامِ اللَّهِ ۚ وَتَحْقِيقِ كَلَامِ اللَّهِ ۚ وَتَحْقِيقِ كَلَامِ اللَّهِ ۚ وَتَحْقِيقِ كَلَامِ اللَّهِ ۚ
وَاقْبِلُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ۚ بِرِجَالِهِمْ يَنْصَرِفُونَ ۚ
که محمد آورده آنرا و ایضا بر پاوارید صلوات فرستادن بر محمد و آل پاکان پاکیزه کان انجنا بر آتاکه
علی سید ایشان و فاضل ایشان است و زکوة را بدید از مالهای خود هرگاه واجب شود و از بدنهائی خود
هرگاه لازم شود و از معنوت خود هرگاه التماس کرده شود و رکوع کنید بار کعبان یعنی تواضع و فروتنی
کنید با تواضع و فروتنی کننده کان بجهت عظمت خدای عزوجل و متعاهد و مطیع شدن مرا و لیا خدای که محمد
پیغمبر خدا و علی ولی خدا و ائمه بعد از این دو بزرگوارند که سادات برگزیده کان خداوند رسول خدام فرموده پس
که نمازهای پنجگانه را بخواند خدا آنکها بانی را که میان هر دو نماز از دوز سر زده یا چیزی می گرداند و مثل کسی باشد
که بر در خانه او نه چای است که روز پنج دفعه در آن غسل می کند و باقی نمی ماند بر بدن او ذره از چرک چنانچه
باقی نمی ماند بر نماز گذار ذره از گناه مگر آنکها بانی جهلست که انکار نبوت محمد و امامت علی و آل الصبیح
او است یا ظلم و ستم کند بر او را و ان مؤمن خود یا ترک تقیه کند و وقتی که ضرر او را می آید بجان او و بجان
برادران مؤمن او هر کس که زکوة مال خود را ادا کند از کتب بانی خود پاک میشود و هر کس که زکوة بدن خود را
ادا کند در دفع نمودن و دور کردن ظلم قاهر بر او برادر ایمانی خود یا یاری کردن و اعانت نمودن آنرا برادر بر
بار کردن متاعی را بر مال سواری او که از روی این افتاده و تلف او یا ضرر سخت بر او بسبب امتناع امین
و فی سیم میباشد یعنی جان یا مال او در معرض تلف است او را نجات میدهد و آسوده می نماید خدا و عرصه
قیامت فرشتگان نیز از برای او می آورند از جانی که چشم نداشته که نفقه های نیرانرا از او دفع می کنند و
بهختیهای اهل جنان او را در دو میفرستند و بسوی محل رحمت و رضوان او را بلند می کنند و هر کس که
زکوة جاه خود را ادا کند بجا حتی که التماس کند آن حاجت را بجهت برادر مؤمن خود پس بر آورده شود بجهت او
یا سکت نادانی که ظالم کند عیب برادر مؤمن را یا بغیبت او کند پس سبب جاه خود شک بد بانی شک
زند او را از عیب جوئی و بغیبت برادر مؤمن خود باز دارد خدا و عرصه قیامت میفرستد از برای او

عدو کثیری از ملائکه را و حال آنکه آنها بسیار زنده اند و اندوخته اند از کرم خدایان و باره او در حضور پادشاه چهار کرم
غفار خوش قرار پیشاد و کفایت ایشان در باره او نیکو خواهد بود و شاکستی ایشان با او بسیار پیشاد و خدا بهر کفایتی از این ملائکه
بسیار واجب و برقرار می فرماید برای او آنچه را که آن بشت را ملائکه شدن این دنیا است صد هزار
بار و هر کس که تواضع با متواضعان کند پس به نبوت محمد و ولایت علی و پاکان از آل آنند و بزرگوار
معترف باشد پس تواضع و فروتنی کند از برادران ایمانی خود و خوشحال و شاد کند ایشان را و انس کرد
و رام کرد و اندیشا ترا هر که نیکو و احسانی را با ایشان زیاد کند انس گرفتن و فروتنی نمودن را از برای
ایشان زیاد کند خدا بمباهات میفرماید با مؤمن متواضع بزرگان فرشتگان خود را از حلالان عرش خود و
طواف کنندگان بآن مباهات کردنی پس از برای ایشان می فرماید آیاتی بنید این بنده مرا که متواضع
بجست حلال عظمت من که مساوی نمود جان خود را بجان برادر مؤمن فقیر خود و خوشوقت و شاد کرد و او را
پس این بنده نیکوئی و احسانی را بآن برادر مؤمن فقیر خود زیاد کنی کند مگر اینکه از برای او تواضع و فروتنی را زیاده
می کند شاد و گواه میگیرم شمار اینکه من تحقیق از برای او واجب ساختم از جان خود و از رحمت خود و خود را
خود آنچه را که از روی های هر از رو کنند از تصور آن قاصر باشد و هر آینه روزی او می کنم انس و برکت را
از محمد سید و رای و از علی مرتضی و از جوان عترت او که چراغهای هدایتند برای تاریکی راه ضلالت
و جان خود و حال آنکه این مؤانت و برکت از محمد و عترتش دو سر است بسوی بنده من از نعمتهای
جهان و از برای او مضاعف میشود هزار هزار چندان نعم جان بجهت پاداش برای تواضع و فروتنی
او برادر مؤمن خود پس خدای عزوجل فرمود برای قومی از کرد و گشتان پیرو و منافقان ایشان که در پرده
گذشته بودند مرا اموال فقر را که خواهند بود خوردن فقیران را یعنی گرفته بودند مالهای آن نالتان را
آنند و مانند اینکه امر بخیر می نمودند و ترک نموده بودند آن را و نهی از شر می کردند و آنرا خود مرکب میشدند و فرو
ای معشر بود آتاکرون الناس بالبر یا امر می کنید مردم را با حسان و بصدقها و ادای آنها
و تَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و فراموش می کنید نفسها و جانهای خود را پس آیا نمیدانید آنچه را که
می کنید و آنتم تَتْلُونَ الْكِتَابَ و حال آنکه شما تلاوت می کنید کتاب تورات را که امر کننده بخوبی و بد
خیرات و نهی کننده از بدیها و منکرات است که خبر دهند از عقاب سرکشان است و خبر دهند از بر
و شرافتی است که خدا منت می نهد بپس آن بر بخت دارندگان عبادت و جهد و کوشش کنندگان
بمهرت پس آیا نمیدانید آنچه را که بر شماست از عقاب خدای عزوجل در امر کردن شما با آنچه خود اخذ می کنید
و در نهی کردن شما از آنچه شما در آن شهبانید کانی یعنی داخل شوید کانی و این جماعت قومی از روی های خود

و علماء ایشان بودند که مالهای صدقات و مبرات را در پرده گذاشتند پس آنها را خوردند و آنها را بریده
یعنی بدزدی برده بودند و پنهانی مالهای فقراء را پس بحضور رسول خدام حاضر شدند و حال آنکه عامه ایشان بر
آنحضرت کرد آمدندی گفتند بدرستی که محمد از خدا و اندازه خود تعدی نموده و مرتبه و مقامی را که از برای پست
ادعا کرده پس تمامی ایشان آمدند بحضور آنحضرت و تحقیق عمومی ایشان در دل داشتند اینکه بریزند بر سر رسول
خدای پس بکشند او را هر چند آنحضرت در میان جمهورهای اصحاب خود باشد باک نداشته باشند از پنجم
روز کار بر سر ایشان آورد بسبب انکار رؤسای ایشان برای ایشان گفته بودند و حال آنکه تحقیق عوام
با خودشان توطئه کرده بودند بر اینکه این رؤسا هرگاه محمد را بخود سزانش کردند پس یافتند او را فرومانده
جواب شمشیرهای خود بر سر آنحضرت گذارند پس رؤسای ایشان عرض کردند یا محمد آیا کان میکنی اینکه تو
رسول پروردگار جهانیانی نظیر موسی و نظیر سایر پیغمبران متقدمین پس رسول خدام فرمود اما کفار من اینکه
رسول خدای تعالی هستم پس بلی کشیدم ام میگویم و اما بگویم که من نظیر موسی و سایر پیغمبران هستم این را نخواهم
گفت و هر آنکه بگویم که کوچک شمارم آنچه را که خدای تعالی آنرا بزرگ فرموده از قدر من بلکه پروردگار من
فرمود یا محمد بدرستی که فضل و بزرگواری تو بر جمیع پیغمبران و مرسلان و ملائکه مقربان مانند فضل و بزرگواری
من است بر سایر خلق تمامی و حال آنکه من رتبت العزت هستم و خدای تعالی هم چنین فرمود از برای موسی
چون کان کرد و اینکه تحقیق فضیلت داد و بر جمیع عالمیان و این فرمایش حضرت بر طایفه یهود و دشوار آمد
و همت گماشتند بقتل آنحضرت و رفتند که شمشیرهای خود را از نیام بکشند پس احدی از ایشان نما
کرد و دست خود را بسوی عقب سر خود خشک یافت مانند شخص شانه بسته شده که قدرت نداشت
اینکه و دست خود را حرکت دهد و حیران و سرگردان شدند پس رسول خدا دید آنچه را که با ایشان است
از حیرت و فرمود نا شکیسمانی نماید پس خدا شمارا خواسته و قتی که شمارا بازداشت از جستن بر سر
ولی خود و شمارا تکا داشت بر تنیدن حجت خود در اثبات پیغمبر بودن محمد و وصی بودن برادر او علی پس
رسول خدام فرمود ای معاشر یهود این جماعت رؤسای شما کافران هستند و مرا لهای شمارا آورده
گذاشته اند و مرحقهای شمارا کم کرده اند و آنچه گرفتند از مالهای شما در ضمت نمودن برای شما قسم
کار اند بَحْفَظُون و يَرْفَعُون تن آسانی می کنند و بلندی بچویند مگر هم گوید که اهل این است که حنی
این باشد فرودی آورند مالهای شمارا و بر میدارند آنها را یعنی پهن میکنند از برای کسی که میخواهند
و اندازه می کنند از برای کسی که میخواهند و الله اعلم پس رؤسا یهود عرض کردند حدیث کن و تازه
بیاور از موضعهای حجت خود حجتی را که ولایت و رجحان داشته باشد بر پیغمبر بودن تو و وصی بودن علی

برادر تو این دعوی تو باطل است و این دعوی برانگیزانیدن و شورانیدن تبت قوم ما را بر ما پس رسول
خدا فرمود نه و لکن خدای عز و جل تحقیق از آن داده برای پیغمبر خود اینکه بخواند آن مالها تا که خیانت
نمودید آن مالها را باین ناتوانان و بدبکران که تصرف کردید و مال آنها و اینجا حاضر نیستند پس نه
آن مالها را حاضر خواهد نمود پیش روی خود و اینجا هم چنین و فقرهای حساب شما را بخواند پس آنها را حاضر
خواهد نمود و نزد خود بخواند هر که را که موافقت با او نمود و بدبکر گفتن اموال ضعیف پس جوارح و اعضا و موافقت
کنندگان با شما بگرفتند ایشان مالهای ایشان را سخن خواهند گفت و هم چنین جوارح شما بگرفتند شما مالها
ایشان را سخن خواهند گفت پس رسول خدا فرمود ای طائفه پروردگار من بنزد من حاضر نمائید اصناف اموال
که این جماعت ستمکاران گرفتند آنها را از عوام خودشان پس در آنوقت کیسهای درامد و نایز و جاهل و جاهل
و ضعیفهای از مالهای دیگر تنزل نمودند و فرود آمدند بر ایشان تا اینکه استقرار یافتند پیش روی ایشان
پس رسول خدا فرمود بیاورید و فقرهای حساب این جماعت ستمکاران را نیز که غلط و آلودند بستانند فقرهای
فقره را پس در آنوقت در جاه و طواری حبل تنزل نمودند بر ایشان پس چون استقرار یافتند بر زمین
بگیرید آنها را پس گرفتند آنها را خواندند و آنها که نصیب هر قومی چنین و چنان است پس رسول خدا
فرمود ای طائفه پروردگار من زیر نام هر یک از این جماعت آنچه را که دروید و انداخته از فقره بنویسید
و میوید و روشن کنید آنرا پس ظاهر شد که بابت روشنی نه همان کتابت به تنهایی بلکه روشن شد که بابت
هر یک چنین و چنان است پس در آنوقت واضح شد اینکه اغنیاء تحقیق خیانت کرده بودند فقره را داده بودند
آنچه داده بودند آنرا بایشان پس رسول خدا فرمود ای طائفه پروردگار من چیزی فاضل آمد از آنچه بین هر
یک از فقره و بین هر یک از این جماعت ستمکاران است از این مالهای حاضر بیکسو و جدا کنید
جهت اینکه رسانیده شود بمسکین آن پس آن اموال بحرکت درآمدند و پیش آمدند که جدا می شد بعضی از
بعضی تا اینکه هر چه ظاهر شده بود در نوشته آن مکتوبها بیکسو و جدا شدند و روشن شده بود آنکه فقره
بودند آنرا گرفته بودند آنرا پس رسول خدا داد و بکسانی که حاضر بودند از عوام ایشان نصیب ایشان را و فرستاد
بوی کسانی که غایب بودند از ایشان پس داد و نصیب ایشان را نصیب هر که مرده بود بپورته ایشان داد و خدا شود بدیهای و سبای میوید و فقره
فرمود آنها را و شقاوت و بدبختی بعضی از ایشان و بعضی عوام ایشان غالب شد و خدا بعضی از
ایشان را توفیق داد پس آن رؤسا که بهمت کاشتند باسلام آوردن عرض نمودند شهادت میدهم که
اینکه توان پیغمبر افضل هستی و اینکه این برادر تو اوصی اجل اکل هست پس تحقیق خدا ما را رسوا فرمود
بسبب کناهان ما که تو را کنیم از آنچه گرفتیم مالهای مردم را و کنده شویم یعنی دل کنیم از این کار یادیده که

حال چگونه و چه جور می باشد یعنی عاقبت امر ما بجا انجام رسول خدام فرمود شما در این وقت در پشت قیطان
ما و در دنیا و در دین خدا برادران ما هستید و خدا روزیهای شما را وسعت میدهد و می یابید و در جای این عالم که
از شما گرفتارید بین برابر آنها را و این خلاق فراموش نمی کند فصاحت و رسوائی شما را تا آنکه احدی از شما
با دنیا و در آن فصاحت را پس عرض کرد انا نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
و ائتكم يا محمد عبده و رسوله و صفيه و خليفه و ان عليا اخوك و و ذرئك
و القيم يد بينك و الثائب عنك و المقاتل دونك و الفاضل على من
دونك و هو منك بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي لك

پس رسول خدام فرمود پس شما نیدرستکاران مقرر می گوید که این بسیار خوب نمونه است از برای جفا
در عرصات قیامت که دیوانها گسترده خواهد شد که همه شنیده اند و در خوبی است برای منکرین معاصی
خدا هم اند و دهریه اگر بنظر وقت و غورتال و ملاحظه در این معجزه روز که دفتر با تیان و شرح لازم دارد و دنیا
و نکات آن چنان ظاهر و مشهود میدارد که آنحضرت بقوت رسالت قیامت را بطور اختصار فعلا بجا
بر آن قوم فجار فرمود که سبب هدایت و سعادت جمعی از اخیار گشت و نمونه تجبه فرقه دینداران و هدایت
آنحضرت را و ایل و آثار کردید و آنس خدای تعالی فرمود از برای سایر پیرو و آگاهان که اظهار کفر کنند
بودند و استعینوا بالصبر و الصلوة و استعانت جوئید بحس کرون و بازداشتن خود از هر امر بر
او نمودن امانتها و صبر و شکیبائی بر ریاضتهای باطله اهل باطل و بر اعتراف خود از برای محمد پیغمبر
او و از برای علمی بوحی بودن او و استعانت جوئید بصبر کردن خود را بر خدمتگذاری اند و بزرگواری
و خدمتگذاری کسی که امر میفرماید شما را بخد متکذاری و بی بر استحقاق رضوان و غفران و نعیم دلی جهان و جوار
حضرت رحمن و رفاقت و مرافقت کردن با اخیار و مؤمنان و تمتع و لذت برون بنکریتن بسوی قدرت
محمد سید اقامی پیشینیان و انیدکان و علمی سید و صیان و بسوی سادات و آقا یان همه بزرگوار
کان پس بدرستی که این تمتع بنکریتن بسوی ایشان خشک کننده تراست و معیون شما را و تمام کننده
تراست و خوشوقتی شما را و کامل کننده تراست و مرادیت و راهنهای شما را از سایر نعیم جهان و جوار
جوئید نمازهای بخانه و بصلوات فرستان بر محمد و آل پاکان او با اینکه مطیع و متقاد باشید و او را میسر
و بسر ایشان و علایه ایشان ایمان آورده باشید و محارضا و برابری کردن بچون و چرا ترک کرده
باشید بزرگواری و وصول و رسیدن بسوی نعیم جهان و انما یعنی و حال آنکه این نوع کار را از نماز بخانه و از
صلوات بر محمد و آل پاکان او با متقاد بودن مرا و امر ایشان را و ایمان آوردن بستر ایشان و

و علانیه ایشان که عارضه ایشان بچون وجه الکبیره هراسیه کار بسیار بزرگی است **اعلام الخاشعین**
مگر بر خاشعان که خائف و ترسانند از عذاب عقاب خدا که در مخالفت او و زرع فریبهای او است
پس وصف فرمود ایشان را و خاشعان را فرمود **الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ**
خاشعان کسانی هستند که گمان میکنند اینکه ایشان ملاقات پروردگار خود خواهند نمود و با خواهند
یعنی آنان که قدرت و توانائی دارند اینکه ایشان بقاء پروردگار خود ببرند اتفاقاً اینکه آن اعظم کرامت حق
او است از برای بندگان او منترجم گوید که مراد از لقاء پروردگار نه دیدن ذات او است بلکه شاید مراد
دیدن امر و فرمان حق تعالی جل جلاله باشد یا دیدن جمال خاصان درگاه او یعنی محمد و آل محمد که بهم
الله اعظم اند چنانچه از آخر عبارت امام علیه السلام متفاد میشود که لقاء او اعظم کرامات او است و در
تفسیر صبر که شدت که نکرستن بسوی عترت محمد و آل محمد بهتر از نعیم بهشت است فافهم و الله اعلم
و این است و بخاین نیست که خدا فرمود که گمان می کنند بجهنم اینکه ایشان نمیدانند بجهنم ختم میشود از برای
ایشان و عاقبت امر ایشان پوشیده و ستور است **وَأَنفُخُ فِي الصُّورِ وَكَانَ**
می کنند اینکه ایشان بسوی کرامتهای او و نعیم بهشتهای رجوع کنند گمانند بندگان این را بطریقین
بجهت اینکه ایشان ایمن نیستند از اینکه تغییر و تبدیل یابند رسول خدا و فرمود مؤمن همیشه از سوء عاقبت
خائف و ترسان است نمیداند و یقین ندارد و رسید بسوی رضوان خدا را تا اینکه وقت جان کنان
او و ظاهر شدن ملک موت از برای او میرسد و حکایت آنوقت این است که ملک موت بر زبان
مؤمن وارد میشود و حال آنکه او در سختی علت خود و زیادهای شکی سینه خود گرفتار است بجهت آنچه از زند
گانی خود باقی میکند از اموال خود بجهت شدت اضطراب احوال خود در معامله و ابل و عیال خود
و حال آنکه تحقیق حشرتهای آنها در جان او باقی مانده پس از از رویهای خود جدا شده است و زسر
بان آرزو پس ملک الموت بان متحضر میفرماید چه اغصیه مخوری عرض می کند بجهت مضطرب شدن احوال
من و جدا کردن تو مرا از نزد اموال من پس با و میفرماید که آیا عاقل اند و هوسناک میشود از کم کردن در چیزی سر
و قلب و عوض گرفتن هزار برابر بر این دنیا پس متحضر عرض میکند نه پس ملک الموت میفرماید سر بلند کن و
بجانب بالای خود نظر کن پس نظر میکند پس در جای جنان و قصرهای آنرا که پست تر آنها را همه آرزوهای
قاصر میباشد پس ملک الموت می فرماید اینهاست منزهات من و نعمتهای تو و الهای تو و عیال
تو و هر که از اهل تو و ذریه تو و دنیا صالح بوده پس ایشان در اینجا با تو خواهند بود پس آیا راضی میشوی یا بچه
دیدنی بدل از آنچه در دنیا و اگداشتی جواب عرض میکند آری و الله پس باز می فرماید نگاه کن پس باز متحضر

نگاه میکند پس می بیند محمد و علی و پاکان از آل آمد و بزرگوار را در اعلیٰ علین پس میفرماید که ایامی منی ایشان را
که این جماعت آقا یان تو و پیشوایان تو در اینجا هم نشینان تو و انس که ندکان تبو خواهند بود پس راضی هستی
باشان بدلی از آنچه معاشرت کردی در اینجا پس عرض میکند آری سوگند سرور و کار خود و این است آنچه خدای عز
وجل فرمود آن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فمنزل علیهم المکنکة الا
تخافوا ولا تحزبوا بدرستی که آنانکه قائل شدند که پروردگار ما خداست پس راست و مستقیم شدند ملا
تشریف می نمایند و فرمودی آئید برایشان و میگویند اینکه ترسید از آنچه میرسد بشما از فراق این اموال پس تحقیق
الکفایند باینها و ریاده طلبی نکنید و اندوکیدن نشوید بر آنچه پس از خود باقی میکند از ریاضتها و اعمال پس
اینکه که معاینه و بیکر و مشا هده نمودید آنها را بدلی از ایشان است و ابشروا بالجنة التي كنتم
وعده كن و فرحناک باشید بآن بهشتی که وعده کرده شد بدینها منزلهای شماست و این جماعت آقا یان
شما و انفسهای شما و جلسهای شما هستند اللهم اذقنا هذا المقام مجاه محمد و غیرته الکرام
علیهم الصلوٰة والسلام پس خدای عزوجل فرمود یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت
علیکم و اذکروا فضلکم علی العالمین امام علیه السلام فرمود که خدا فرمود ای بنی اسرائیل یاد
آورید نعمت مرا که انعام کردم بر شما اینکه فرستادم موسی و هرون را بسوی اسلاف شما پیغمبری پس هدایت
و راهنمایی نمودیم ایشان را بسوی نبوت محمد و وصی بودن علی و امام بودن عترت پاکان او و کرشمه از ایشان
باین نبوت و وصایت و امامت عهد با و پیامنها را که اگر بسر برید و وفا کنید باینها از پیادشاهان و جهانان
خواهید بود مستحق و سزاوار که ائمتهای او و رضوان او خواهد بود و حال آنکه من فضیلت دادم شما را بر همه جمعی
در آنوقت یعنی کردم آن کار را با اسلاف شما که در دین و دنیا فضیلت مرحمت فرمودم بایشان اما فضیلت
دادن ایشان در دین پس بجهت قبول نمودن ایشان است ولایت محمد و آل پاکان آمد و بزرگوار را و
آما در دنیا پس باین است که سایه بان گردانیدم بر سر ایشان ابرار و من و سلوی را بر ایشان فرو فرستادم
و از نسکی بآب خوشکوار ایشان را سیراب نمودم و دریای نیل را از برای ایشان شکافتم پس ایشان را نجات
دادم و دشمنان ایشان فرعون و قوم مشرّع و غرق نمودم و ایشان را فضیلت دادم بر جهانیان زمان خودشان
آنانکه مخالفت کردند طریقه ایشان را و نیاز عه کردند راه ایشان را پس خدای عزوجل فرمود پس تحقیق که هرگاه
کرده باشم این کار را با اسلاف شما در آن زمان بجهت قبول کردن ایشان و ولایت محمد و آل او را پس بطریق
اولی سزاوار این است که فضل شما را زیاد کنم در این زمان هرگاه شما وفا کنید بآنچه گرفته شده است از عهد
و پیامنها بر شما پس خدای عزوجل فرمود و اتقوا یوما لا یجرحی نفس عن نفس شیئا

و بر سر از روی سجده نفس جان از نفس جان بگوید و نیکی بخدا که تحقیق سحر آفتاب شده وقت جان نندن و لا یقبل
 مِنْهَا شَفَاعَةٌ و قبول کرده میشود از آن نفس شفاعتی که شفاعت کند برای آن تبایخ انداختن هر که از آن و لا یؤخذ
 مِنْهَا عَدْلٌ و قبول کرده میشود و جای وفاداری بدلی که بدو و او از چنگ مرگ بر دلیتی اجل موعود حق است و شفاعت و وسعت
 و تصدیق قربانی او که روزی بر نمیدارد و علاج پذیر نیست باید عاجی برای بعد از آن نمود **اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ وَ**
آلِهِ الطَّاهِرِينَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ حضرت صادق فرمود که هر روز که روز مرگ است بخوان این شفاعت و فدای آنرا از مرگ بی نیاز میکند
 پس اما در قیامت بدرستی که ما و اهل باخرا میسریم شیعیان خود هر خرافی را هر اینیه بر اعراف میان بهشت
 و جهنم محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و یاکان از آل ایشان البته خواهند بود پس می بینیم در آن عرصات
 بعضی از شیعیان خود را از جمله کسانی که در بعضی نخلهای عرصات نزدیک بهلاکت رسیده اند پس می فریم
 بر سر آنها خوانمان از شیعیان خود را مانند سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و حمزه و انصار ایشان در آن عصر که
 بعد از عصر ایشان بوده پس در هر عصری تا روز قیامت پس فرود می آیند بر ایشان مانند فرود آمدن با
 و هر غما و شاهینها و سایر مرغان نیز نظر نگاری و میر بایند آن شیعیان مقصرا را با مرما جانکه باز با و
 نیز نظر نگاری میر بایند نگار خود را پس می فرستند ایشانرا بهشت فرستادنی و بدرستی که ما هر اینیه میفرستیم
 بر سر و دیگران از دوستداران خود بعضی از خوانمان شیعیان خود را مثل پرنده صحرائی از کبوتر و غیره که بر می چسبند
 آندوستان ما را از عرصات چنانکه آن پرنده از زمین دانه بر می چسبند و زود باشد که بیاورند هر یک از شیعیان
 ما را که مقصود در اعمال خود بوده اند بعد از اینکه تحقیق ولایت ما اهل بیت و لقبه از دشمنان ما و حقوق خوانان
 ایمان خود را اجازت و جمع آوری نموده و داد داشته خواهد شد بهجتای هر یک ما بین صد نفر یا بیشتر از
 صد نفر از انصاریان پس از برای هر یک گفته میشود این جماعت ما صبی فداء و سر بها و تو بستند از
 این آتش جهنم پس آن جماعت مؤمن مقصود اهل بهشت میشوند و آن جماعت ناصبی و اهل آتش جهنم میشوند
 و این است آنچه خدای عزوجل فرموده **وَمَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ** چه بسیار
 دوست خواهند داشت آنانکه کافر شدند بولایت اهل بیت عصمت و طهارت و اسلام آوردن و مطمع
 و متقارب بودن خودشان را برای امامت الله ظاهرین در دنیا بحجت اینکه خدا نخواهد آن ایشان را بفدای ایشان
 بگرداند از آتش جهنم چون تقصیر مرتحم و کاتب بسیار صد هزار باید فدا برای هر یک برقرار از تفصیلات انچه
 اظهار شود و در نار آنها را برقرار فرماید و غدی منهار در بهشت پاک سرشت با اخوان مؤمنین قرین
 انشاء الله تعالی پس خدای عزوجل فرمود **وَأَذِجْنَاهُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ كَيْسُومُونَ كُفْرًا**
الْعَذَابُ يُدْنِيهِمْ كَيْسُومُونَ كُفْرًا وَكَيْسُومُونَ كُفْرًا وَكَيْسُومُونَ كُفْرًا

وَكَمْ عَظِيمٌ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای تعالی فرمود که یا اوریدی بنی اسرائیل
اِذْ نَجَّيْنَاكَ و توفی را که نجات دادیم اسلاف شما را **مِنْ اِلْفِ رَعُونَ** از آل فرعون و ایشان را
 نزدیک می جستند بسوی فرعون بسبب قرابت و خویشی و بسبب دین او و بسبب مذهب او و بسبب موی که
سَوَاءُ الْعَذَابِ پس آل فرعون بودند که بکار و امید داشتند و عذاب میکردند اسلاف شما را بخدای
 ساخت بودند که بروش اسلاف شما عذاب ببار میکردند فرمودند امام که از عذاب شدید ایشان این
 بود که فرعون تکلیف کرده بود ایشان بکار پانی و کل کاری و میترسید اینکه از انکار فرار اختیار کنند پس امر بکار
 ایشان نمود پس کار آن گرفتاران این بود که آن کلهها را بر نرد بانها بامهای عمارت های برودند پس با
 یکی از ایشان می افتاد و سیم و یازمین گیر میشد و باک نداشتند بدرون وزین گیری ایشان تا اینکه خدا
 عزوجل بسوی موسی وحی فرستاد که او را برای ایشان ابتداء بکار بخند مگر بصلوات فرستادن بر محمد و آل
 پاکان او بجهت اینکه کار بر آنها بسکوار گردد پس همین کار میکردند پس آسان شد بر ایشان و امر فرما هر که
 افتاد و وزین گیر شد از کسانیکه صلوات فرستادن بر محمد و آل پاکان او را فراموش نموده اند اینکه
 بخوانند اصلوات را بدید بر جان خود اگر او را صلوات فرستادن بر محمد و آل او ممکن باشد بخواند
 شود بر او اگر او را ممکن نباشد پس بدستی که او بر می خیزد و آن افتادن ضرر ب او نمیرساند پس گردید بین
 کارها را و سالم ماندند و **يَذْكُرُونَ اٰتِنَاكَ كَهْرُ** فرج می گردید پس اسلاف شما را و حکایت آن
 این است که چون از برای فرعون کشته شد بد رستی که شان این است که زائیده خواهد شد و بنی اسرائیل
 مولود می که هلاکت تو و زوال مملکت تو بردست او خواهد بود پس امر بجمع پس ایشان نمود پس هر یک
 از زمان ایشان رشوه میداد از خود تا بلهار او با آنها مدارا و نرمی کرد بجهت اینکه نامی نشود بر آن زن
 و تمام شود حل آن زن پس فرزند خود را در صحرا یا غار کوه یا مکان ناشناخت و در پستی میانداخت و صلوات
 بر محمد و آل او را بر فرزند خود ده کرت می گفت و می میداد خدا تقدیر می فرمود از برای آن طفل ملکی را
 که تربیت و پرستاری او کند و شیر سرون می آید از آن گشت وی که بکند آنرا و از آن گشت دیگر وی طعام
 نرمی که غذا خورد آنرا تا اینکه بنی اسرائیل پرورش یافتند و بزرگ شدند و کسانیکه از ایشان سالم ماند
 و پرورش یافتند بیشتر نوادگانیکه کشته شدند و **يَذْكُرُونَ اٰتِنَاكَ كَهْرُ** و بخوانند زنان اسلاف
 شما را و بعضی آل فرعون می گرفتند بعضی زنان را که نیزان پس فریاد و شکایت بسوی موسی آوردند و
 عرض کردند که آل فرعون جماع و نزدیکی می کنند و خزان ما و خواهران ما را پس خدا امر فرمود بانچه خزان
 بنی اسرائیل هر که از روی ریب و بدکاری کسی ببیند انداختن را صلوات بر محمد و آل پاکان او بخواند

که خدا و منی فرماید از ایشان آمدند و ای کاش که شغلی یا مبرضی یا آفتی یا بطنفی از الطاف خود تعالی شانه
 پس جماع و نزدیکی نکرد احدی زنی از آن زن را بلکه خدای عزوجل در فرمود شر آنها را از ایشان بجهت
 صلوات فرستادن ایشان بر محمد و آل پاکان او و فی ذلکم و حال آنکه در این نجات
 و او نیکه برود کار شما نجات داد اسلاف شما را از آل فرعون بلاء من بکم عظیم نعمت
 بسیار بزرگی است از جانب پروردگار شما خدای عزوجل فرمود ای بنی اسرائیل یاد آورید وقتی را که بر طایفه
 برگردانیده شد از اسلاف شما و بسبب صلوات فرستادن ایشان بر محمد و آل
 پاکان او پس آید اینک شما هرگاه معاینه ببینید و مشاهده کنید محمد و آل محمد پس ایمان آورید
 با ایشان می کرد و نعمت خدا بر شما عظمه و فضل خدا بر شما بیشتر و بسیار تر قول عرق جل واذ فرقنا
 بکم البحر فاجتیناکم و اغرقنا ال فرعون و انتم تنظرون و اذ واعدنا
 موسی زباین لیکه ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون
 ثم عفونا عنکم من بعد ذلك لعلکم تشکرون و لماذا اتینا
 موسی الکتاب و الفرقان لعلکم تهتدون و امام حسن عسکری علیه السلام
 فرمود که خدای عزوجل فرمود و اذ فرقنا بکم البحر ای بنی اسرائیل یاد آورید وقتی را که گردانیدیم از برای
 اسلاف شما آب دریا را شکافته که بعضی از آن آب از بعضی دیگر جدا شد فاجتیناکم پس نجات
 دادیم اسلاف شما را از شی و فرعون و قوم او را غرق نمودیم و حال آنکه اسلاف شما کجایه میکردند بسوی
 ایشان و ایشان غرق میشدند و حکایت آن این است که موسی چون باز داشتند از فرابوسی و یا
 خدای عزوجل بسوی او وحی فرستاد و بگو از برای بنی اسرائیل تجدید کنید توحید مرا و اقرار کنید بدلهای
 خود و که محمد سید و اقامی بندگان من و کنیزان مرا و اعاده کنید بر نفسهای خود ولایت علی برادر محمد
 و ولایت آل پاکان او را و بگوید اللهم تجاھدنا علی ما علی من هذا الماء پس بدرستی که
 این آب از برای شما زمین میشود پس موسی آنگهی را بایشان فرمود پس عرض کردند یا آنچه خوش نداریم
 بر ما و در می آوری و فرار نکردیم از آل فرعون مگر از ترس مرک و تودمی آوری و بھلاکت می اندازی ما را و این آب
 بسیار بسبب این کلمات و علم ما حاصل نمی شود که چه حادث میشود از این دریا بر پاش کالب ابن یوحنا
 بن حضرت موسی عرض کرد و حال آنکه بر آب خود سوار بود و پهنای آن خلیج فرسنگ بود و یا بنی اندایا
 امر فرموده تو را اینکه بگویم این دعا را و داخل این آب شویم موسی فرمود بلی عرض کرد که آیتا تو امر میفرمائی
 مرا باینکه بگویم و داخل دریا شویم فرمود بلی پس کالب ایستاد و تجدید نمود بر نفس خود از توحید خدا و نبوت

محمد و ولایت علی و یاکان ازال آمد و بزرگوار آنچه را که موسی امر کرد و او را بان پس عرض کرد **اللَّهُمَّ**
بِحَاكِمِهِمْ جَوِّدْ فِي عَلَمِي هَذَا الْمَاءِ پس بی اندیش در آورد آب خود را سختی و بران سختی آب را بر
 روی آب بدویدن و آنگاه آن آب زیر پای آب او مانند زمین نرم بود تا اینکه رسید با آخر خلج پس آب
 خود را بچولان در آورد و برکت پس گفت از برای بنی اسرائیل ای بنی اسرائیل اطاعت و فرمانبرداری بخو
 انید پس این دعا نیست مگر کینه کشودن در برای جنان و کینه بستن در برای نیران و فرود آورنده روزیها و نیر
 و گرداننده خوشنودی همیمن خلاق را بر بندگان و کینه نیکان خدا پس سر باز زد و ناخوش داشتند و عرض
 کردند که ما را نه خواهیم رفت مگر روی زمین پس خدا وحی فرستاد ای موسی عصای خود را بان دریا بزن
 و بگو **اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّيِّبِينَ لِمَا فَلَقتَهُ** پس همان کار کرد پس دریا شکافته شد و زمین
 و ریبا تا آخر خلج بود و او آشکار شد پس موسی فرمود داخل آن شوید عرض کردند زمین آن گل است است
 ترسیم اینکه فروریوم در تنه آن پس خدای عزوجل فرمود ای موسی بگو **اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّيِّبِينَ**
جَفِّفْهَا پس موسی گفت این کلمات را پس خدا باد و صبار را بر آتزمین کل فرستاد پس خشک شد پس
 موسی فرمود داخل آن شوید پس عرض کردند ای پیغمبر خدا ما دوازده قبیله فرزندان دوازده پدر هستیم و اگر همه
 داخل شویم هر فریقی از ما بنحو ایدیشی جستن رفیق خود را و از افتادن شر و فساد در میان ما ائمن و بی هم
 نیستیم پس اگر از برای هر فریقی از ما طریقی علیحدہ باشد هر آینه از آنچه می ترسیم از ائمن و آسوده می شویم پس خدا
 بموسی امر فرمود آنکه عصای خود را در میان نندشماره ایشان دوازده دفعه در دوازده موضع تا جانب
 آن موضع مخصوص و بگوید **اللَّهُمَّ بِحَاكِمِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّيِّبِينَ بَيْنَ الْأَرْضِ لَنَا وَامْطِ الْمَاءَ**
عَنَّا فَصَائِرُ غَنِيَّةٍ تَمَامُ اثْنَيْ عَشَرَ طَرِيقًا وَجَفَّتْ أَرْضُ الْأَرْضِ بِرِيحِ الصَّبَا
 پس از دعا کردن دوازده کوه چشیدن آب حضرت موسی فرمود داخل این راهها شوید پس عرض کردند
 که هر فریقی از ما که داخل کوه از این کوهها میشوند نمیدانند که بر سر دیگران چه حادث خواهد شد پس خدای عز
 وجل فرمود پس عصای خود را بر کوهی از این آب که میان کوههاست و بخوان مرا محمد و آل محمد
 پس موسی از دست **اللَّهُمَّ بِحَاكِمِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّيِّبِينَ لِمَا جَعَلْتَ فِي هَذَا الْمَاءِ**
طَبِيقًا و اربعه بر بعضی بعضا پس جاوید و پدید شقایقهای فراخ که میدیدند بعضی از ایشان بعض
 دیگر را پس داخل آنها را شدند پس چون بانجا آنها رسیدند فرعون و قوم او آمدند پس بعض ایشان داخل
 شدند چون آخر ایشان داخل شدند و اول ایشان قصد بخرج نمود خدای تعالی امر بدو را فرمود پس منطبق
 شد و هم آمد بر سر ایشان پس غرق شدند و اصحاب موسی نگاه میکردند بسوی ایشان پس این است معنی

قول خدای عزوجل **وَاعْرِضْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَانْتُمْ تَنْظُرُونَ** و غرق نمودم آل فرعون را
 و حال آنکه شما نگاه می کردید بسوی ایشان چنانچه گذشت تفسیر آن خدای عزوجل از برای بنی اسرائیلی که در عهد مجید
 بودند فرمود پس هرگاه خدای تعالی کرده باشد همه این کارها را با سلاطین شما بجهت کرامت محمد و دعای موسی بدعا
 که تقرب بجهت محمد و آل محمد پس بیایند اینک باید بر خود لازم دانی ایمان آوردن بجهت و آل او را و قبیله تحقیق
 شده نماید و معانی به منسب او را الان پس خدای عزوجل فرمود **وَإِذْ نَادَىٰ مُوسَىٰ رَبَّ عَيْنٍ**
لَيْكَلْتُ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الرَّجُلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ امام علیه السلام فرمود که
 موسی ابن عمران فرموده بود به بنی اسرائیل که هرگاه خدا کشتیش و بد از شما اندوه شما را و هلاک فرماید دشمنان
 شما را می آورم شما را بجهت آنکه از جانب پروردگار شما کشتل باشد با و امر و نوای او و موعظه با و عبرتهای او و مشاهد
 و استانههای او پس چون کشتیش داد خدا از ایشان اندوه را یعنی فرعونیان را بدرگ فرستاد و ایشان را
 بسلطنت و ثروت و دولت و حشمت رسانید خداوند عزوجل امر فرمود اینک موسی بوعده گاه بیاید و پائین
 آنکه ه سی روز روزه بدارد و بد رستی که موسی کمان کرد که خدا بعد از سی روز رسیده بختاب را با و پس موسی سی
 روز روزه گرفت پس چون در آخر روز هاشم پیش از افطار کردن مسواک نمود پس خدای عزوجل بسوی او وحی
 فرستاد و آید انشالله بودی اینک بخار دهن روزه دار خوشبو تر است نزد من از بوی مشک ده روز دیگر روزه گیر
 و نزدیک افطار خود مسواک کن پس موسی همین کار کرد یعنی روزه گرفت و پیش از افطار مسواک نکرد و وعده خدا
 عزوجل این بود که آن کتاب را با و بد در شب چهلیم آن را با و عطا فرمود بعد از رفتن موسی بمیثاق سامری آمد
 و برستضعضان بنی اسرائیل مراد حضرت موسی را پوشانید و آنها را بشهادت انداخت و گفت موسی شما وعده
 کرد اینک بسوی شما بعد از چهل شب برگرد و این ایام گذشته است شب و بیت روز است چهل تمام
 شد و نیاید خطا کرد موسی پروردگار خود را و تحقیق پروردگار شما آمده شما را راوه کرده اینک شما بنمایانید که از قاف
 و توانا هست بر اینکه بسوی نفس خود شما را دعوت کند بنفخ خود و بنمایانید اینک او موسی را نفرستاد بجهت
 احتیاج خود موسی از آن فرستادن و مبعوث برستالت نمودن بعد از شب هه کاری آشکار کرد از برای
 ایشان آن کو ساله را که ساخته بود آنرا پس بسامری گفت که چگونه این کو ساله خدا باشد جواب ایشان
 گفت این است بجز این نیست که این کو ساله است پروردگار شما سخن میگوید با شما از جوف این کو ساله
 چنانکه سخن گفت با موسی از میان درخت پس خدای معبود در این کو ساله موجود است چنانکه در آن درخت
 بود پس بسبب این حرفهای سامری همراه شدند و همراه گردانیدند مردم را بعد از مراجعت از وعده گاه
 موسی فرمود ای کو ساله آیا پروردگار ما در تو موجود بود چنانکه این جماعت کمان می کنند پس آن کو ساله

سخن درآمد و گفت پروردگار مرا که می و عزیزوار چند است از اینکه این کو ساله نگاه دارند و باشند یا چیزی از
وختان یا مکانها برگردانند متعال برآمده باشند و اللہای موسی و لکن این سامری نهاد مؤخر کو ساله
را بطرف دیوار و کوهی کند در جانب دیگر دیوار در زمین و بعضی میدان خود را در آن زیر زمینی نشانید
او است آنکه دهن خود را کرده بود و در دهن مقعد کو ساله و سخن گفت با نچه سخن گفت چون گفت هذا
الحکم و الیه مرجع ای موسی ابن عمران مخدول و فروگذاشته نشدند این جماعت بعبادت من کو ساله و
گرفتن ایشان مرا خدا بکبر و محبت تهاون و سستی ایشان بصلوات فرستادن بر محمد و آل پاکان او و انکار نمودن
ایشان موالات و دوستی با محمد و آل محمد و انکار ایشان پیغمبری آن پیغمبر و وصی بودن آنوصی را تا اینکه این
انکار و تهاون رسانید کار ایشان را باینکه مرا خدا می خود گرفتند خدای عزوجل فرمود پس هرگاه خدای تعالی
عابدان کو ساله را فرونگذاشت و دوست از یاری آنها بر نداشت که محبت تهاون و سستی نمودن ایشان به
صلوات فرستادن بر محمد و آل او پس شما نمی ترسید از آن خدایان اکبر و پرکار نمی نمودن و معارضه بخلاف
کردن و غنا و ورزیدن شما با محمد و علی و حال آنکه تحقیق معاینه و دید و مشاهده نمودید و بزرگوار را و دیدید
استکار اسرار و دلایل آمد و بزرگوار را پس خدای عزوجل فرمود ثم تحفوننا عنکم من بعد ذلك
الحکم و تشکرون یعنی از گناه پیشینان شما بجهت عبادت کردن ایشان کو ساله را عفو نمودیم و
در گذشته شما ای باشندگان در عصر محمد از طایفه بنی اسرائیل شکر این نعمت کنید که با سلاف شما و شما بعد از
ایشان را یکدیس امام علیه السلام فرمود که این است و جز این نیست که خدای عزوجل در گذشته از حرم شما
بجهت اینکه ایشان خوانند خدا را بحمد و آل طاهرین او و تجدید کردند بر نفسهای خودشان ولایت محمد و علی و
آل حسین آمد و بزرگوار را پس در اینوقت خدا بایشان رحم فرمود و از حرم ایشان در گذشته پس خدای عزوجل
فرمود و آتینا موسی الکتاب و الفرقان لعلکم تهتدون و یاد آورید وقتی را که دادیم
بموسی آن کتاب را و انتخاب توراتی است که گرفت بر بنی اسرائیل ایمان آوردن باین توره را و گرفت بر
ایشان مطیع و متقاد شدن را آنچه را که توره آنها واجب کند یعنی عهد و پیمان از بنی اسرائیل گرفت که ایمان
بتوره آورند و اطاعت احکام الهی که در توره مندرج است نمایند ۳۹ و یاد آورید وقتی را که دادیم بموسی
الفرقان را نیز که سبب افتراقان باین حق و باطل فرق کند دارد و حکم کند و باین اهل حق و اهل باطل حکم کند چنانکه
آن این است که چون خدا بجهت انتخاب توره و ایمان بآن و اطاعت احکام آن بنی اسرائیل را بزرگ کرد و بزرگوار
داشت بعد از آن خدا بسوی موسی و بنی فرستاد ای موسی تحقیق بجهت انتخاب توره را فرار کردند و تحقیق باقی ما
اقرار بفرقان که فرق کند از دو حکم کند باین مؤمنان و کافران و باین اهل حق و اهل باطل پس تجدید کن

بنی اسرائیل عهد بفرقا را پس بدرستی تحقیق که من سوگند خورده ام بظمت و بزرگی و عزت و بی همتائی خود سوگند
حق یعنی سوگندی که واجب و لازم است بر من علی بن ابی طالب که از احدی قبول نخواهم نمود ایمانی و نه عملی را که با ما
بفرقان موسی عرض کرد و پروردگار ارجحیت آن فرقان خدای عزوجل فرمود ای موسی بگير از بنی اسرائیل آواز
را با اینکه محمد بن بهتر از منیم بران و بزرگ و آقای همه مسلمانان است و اینکه برادر او و وصی او علی بن ابی طالب
و صبیان است و اینکه اولیاء او اند که بر ما میدار و ایشان را با ماست و وصایت بعد از علی بن ابی طالب و
آقایان همه خلق هستند و اینکه شیعیان او که اطاعت فرمان او خواهند نمود و تسلیم او امر و نواهی او و عقیقتها
او خواهند نمود و سارکان خود و سواران و پادشاهان جنات عدن هستند امام فرمود پس موسی گفت از
ایشان این اقرار را پس بعضی از ایشان کسی بود که درست اعتقاد نمود بان فرقان و بعضی از ایشان کسی بود
که بزبان خود اقرار بفرقان نمود و بقلب خود نمود پس آنکه درست معتقد بود از ایشان میدرخشید و چینیان
او نورانی اشکار و آنکه زبان خود بدو ان قلب خود اقرار نموده بود آن نور بین از برای او نبود پس این بود آن
فرقانیکه خدای عزوجل آنرا موسی عطا کرده بود و این وجود نور فرق میان اهل حق و اهل باطل بود پس خدای
عزوجل فرمود لعلکم تهتدون یعنی شاید شما بفهمید اینکه آنچه شریف و بزرگوار می گنید بنده را نزد خدا
عزوجل آن اعتقاد و ولایت محمد و آل محمد است چنان که اسلاف شما سبب آن اعتقاد و شریف و
بزرگوار شدند قوله عزوجل واذ قال موسی لقومیه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم
بالتجاذع العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم
عند بارئکم فتاب علیکم انتم هو الثواب الجزیم واذ قتلتم یا موسی
لن نؤمن ک حتی نری الله جهرة فاخذتکم الصاعقة و انتم
تتظرون ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم
تتذكرون امام حسن عسکری سلام الله علیه فرمود که خدای عزوجل فرمود واذ قال موسی
لقومیه یا وادریدای بنی اسرائیل وقتی را که موسی قوم خود که کوساله بر ستبده بود فرمود یا قوم انکم
ظلمتم انفسکم وقتی من بدرستی که شما بر نفسهای خودتان زور بدید یا تجاذع العجل سبب گرفتن شما
این کوساله را خدای عزوجل فرمود واذ قال موسی لکم پس توبه و بازگشت کنید بسوی آنکه آفرید شما را و شکل
شما را بساخت فاقتلوا انفسکم پس بشد بعضی از شما بعض دیگر را آنکه عبادت کوساله نکرده
آبکش کسی را که عبادت نکرده ذلکم خیر لکم این کشتن شما یکدیگر را بهتر است از برای شما چندان
یاد بدارم نزد آفریدگار شما از اینکه زیست و زندگانی ننسید و رو نبیا و حال آنکه خدا شما را نزد خود تمام

شود در دنیا زندگی شما بوده باشد بسوی آتش جهنم بازگشت شما و حال آنکه هرگاه کشته شوید و شما تائب باشید خدا
عزوجل می گرداند این کشته شدن کفار و کناه شما و می گرداند بهشت را منزه لکاه شما و لکاه شما خدای عزوجل
فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس خدا توبه شما را قبول می نماید پیش از اینکه جماعت شما را بکشتن و بدو پیش از اینکه
آن کشتار بر کافران شما وارد آمد و از برای توبه کردن شما را مهلت میدهد و از طاعت و فرمانبرداری شما را زنده
و باقی می گذارد و اِنَّ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بدستی که خدا توبه پذیرنده رحم کننده است امام فرمود
که حکایت آن این است که چون خدا باطل فرمود بر دست موسی کار کو ساله را و سخن در آورد آنرا بحکایت
کردن از توبه سامری پس موسی آمد فرمود اینکه هر کس که عبادت کو ساله نکرده بکشد هر کس را که عبادت آن
کرده بیشتر ایشان بیزاری جستند و گفتند ما عبادت نکرده بودیم آنرا پس خدای عزوجل موسی فرمود که این ساله
طلار اسوده ساز بسو بان این سوده ساختنی پس متفرق و پراکنده ساز و پاش آنرا در ریاس هر کس که
بپاشد از آب و ریالها و مینی او سیاه شود و کناه او بگوید پس موسی همین کار کرد و عبادت کنندگان
کو ساله بگوید از پس خدا آمد فرمود بدو زده هزار را اینکه با شمشیرهای عریان بران بر سر دیگران پیرون آید
و بکشد آنها را و میناوی موسی فریاد کرد و آگاه باشید خدا لعنت کند کسیر که نگاه دارد و حفظ و حراست نماید
ایشان را بدستی یا پائی و خدا لعنت کند کسی را که در نکست کند و اندیشه نماید و مقتول شاید او شاسد خویش و
نزدیک و فرزند و اهل خود را پس او را نگاه دارد و از او در کند و بسوی اجنبی تبارز پس آنانکه کشته میشوند
تن در دو اند پس کشندگان عرض کردند که مصیبت ما عظیمتر از مصیبت ایشان است بدشاهی خود می شم
پسران خود و پدران خود و برادران خود و خویشان خود و نزدیکان خود و ما را و حال آنکه ما عبادت کو ساله
نکرده ایم پس تحقیق مساوی و برابر شد میان ما و میان ایشان در کشیدن با مصیبت پس خدای بسوی
موسی فرستادای موسی بدستی که من این است و جز این نیست که من بجهت انداختن ایشان را با این مصیبت
بجهت اینکه ایشان دور نشدند و بیکسو نرفتند عبادان کو ساله چون عبادت کو ساله که گردند و هجرت
دوری از ایشان نمودند و عداوت و دشمنی با ایشان نکردند بر این کو ساله پرستی بگو با ایشان هر که خدا
را بخواند بجهت هر آل پاکان او سهل و آسان میشود و بر او کشتن آسانتر که سزاوار کشتند بسبب کناهان ایشان
پس خوانند خدا را بجهت و آل محمد بان و سهل و آسان شد و در مصیبت بر آنها و نیافتند در ویرانجه کشتن
ایشان و خویشان خود را و ایشان ششصد هزار نفر بودند و عازده هزار نفر عبادت کو ساله نکردند و با قصد
هتاد و هت بدست هزار نفر عبادت کو ساله گردید پس چون شدید شستن در ایشان توفیق داد خدا بعضی ایشان
پس گفت بعضی دیگر و الْقَتْلُ لَمْ يَقْضِ عَجَلًا إِلَيْهِمْ عبارت یا غلط یا معلق است حاصل آن این است

که این کشتار بعد از این دور نخواهد شد از ایشان در راهی نمی یابند و بیرون نمی آیند از شکلی این کارزار و نجابتی
 برای آن نیست و الله اعلم پس جواب گفت که آیا خدا به تحقیق گردانیده تو سل محمد و آل طیبین و ائمه را
 که تو میدویی بهره نیکو داند با آن تو سل مطلب هیچ جوینده را آورد نمی فرماید سبب آن تو سل سلسله
 خواننده را و هم چنین متوسل شدند همه بنحوی که در رسولان پس چرا متوسل نشویم به امام و فرمود پس آنکه جمیع
 شدند و فرمود و صحیح بلند کردند که یا رَجَاءُ مُحَمَّدٍ الْأَكْبَرِ وَ بِجَاهِ عَلِيِّ الْأَفْضَلِ الْأَعْظَمِ
 وَ بِجَاهِ فَاطِمَةَ الْفُضْلَى وَ بِجَاهِ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الطَّيِّبِينَ وَ سَيِّدِ
 شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ وَ بِجَاهِ ذُرِّيَّتِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ
 مِنْ آلِ طِهْ وَ لَيْسَ لِمَا عَفَرْتَ كُنَاذُ تَوْبِنَا وَ عَفَرْتَ كُنَا هَفَوَاتِنَا وَ
 أَذَلَّتْ هَذَا الْقَتْلَ عَنَّا پس از دعا وقتی بود که ندا از عالم بالا موسی رسید اینکه باز در این کشتار
 را پس تحقیق بعضی ایشان خواست از من سئلتی را و سوگند داد مرا بسوگندی که اگر این جماعت کو ساله پرت
 سوگند داده بودند مرا باین سوگند خواهش کرده بودند از من عصمت از معصیت را هر آنکه عصمت معصیت
 فرموده بودم ایشان را و نگاه داشته بودم ایشان را از گناه تا اینکه عبادت کو ساله نکنند و اگر شیطان سوگند
 داده بود مرا باین سوگند هر آنکه هدایت کرده بودم او را و اگر فرمود و فرعون سوگند داده بودند مرا باین سوگند
 هر آنکه بر یحیی اجابت داده بودم پس موسی برداشت از ایشان کشتن را پس پیش آمدند و می گفتند ای یزید
 و افسوس چه قدر غافل بودیم از این خواندن خدا را بجمعه و آل پاکان او تا اینکه خدا بطریقین بگرداند شیرین
 قنبر را از ما و نگاه دار و ما را با فضل خدا بدشتنی پس خدای عز و جل فرمود وَاِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى
 لَنْ نُوْفِيَ لَكَ حَتَّى تَرَى لِلَّهِ جَهَنَّمَ و یا داوود وقتی را که اسلاف شما گفتند ای موسی ای
 ایمان تو هرگز نمی آوریم مگر اینکه خدا را آشکار به بنیم فَاخَذَ تَكْوِيْنُ الصَّاحِقَةِ پس اسلاف شما را صاعقه گرفت
 وَاَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ اِلَيْهِمْ و حال آنکه اسلاف شما نگاه میکردند بسوی ایشان ثم بعثناهم پس
 اسلاف شما را زنده کردیم مِنْ تَعْبَلِ مَوْتِكُمْ بعد از مردن اسلاف شما گفتند لَشْكُرُوْنَ یعنی
 شاید اسلاف شما شکر آن زندگانی بجای آورند که در آن توبه کنند و دل از معصیت بکنند و بسوی پروردگار خودشان
 بازگشت و امانه نمایند و آنکه بر آنها و ائمه نشد پس بسوی آتش جهنم بازگشت ایشان بشود و ایشان در آن آتش
 فخلد باشند امام علیه السلام فرمود که حکایت آن این است که موسی چون خواست اینکه بر بنی اسرائیل بکشد و بعد
 با نفر قانر که میان اهل حق و اهل باطل را جدا می کند از برای محمد و پیغمبر چون او و از برای علی با مام بودن او
 و از برای ائمه طاهرین با مام بودن ایشان عرض کردند هر که تصدیق تو نخواهیم نمود اینکه این امر پروردگار نوا

اگر اینکه خدا را عیان و آشکارا ببینیم که خبر دهد ما را باین فرمایش تو پس صاعقه معاینه و آشکارا گرفت آنها را و ایشان
 گاه می کردند بسوی آن صاعقه که فرو می آمد بر آنها و خدای عزوجل فرمود ای موسی بدرستی که منم اتحاد و ندیکه دوستان
 اولیا خود و تصدیق کنندگان بر گردیدگان و اصفا و خود را بر رک کننده و کرامی دارند و ام و باک ندارم و هم چنین منم
 خداوندیکه دشمنان خود را که دور کنندگان حقوق بر گردیدگان من هستند عذاب نمانیده و شکنجه کننده ام و باک ندارم پس
 موسی از برای باقی ماندن آنیکه صاعقه زده نشده بود فرمود چه چیزی می گوید یا قبول می کنید و اعتراف می نمایند و که
 نمی کنید پس شما باین جماعت متحی خواهید شد عرض کردند ای موسی نمیدانیم بجهت چه چیز رسیدن ایشان را آنچه فرود
 آمد ایشان آیا این صاعقه چون رسید ایشان را بجهت تو بود یا اینکه این صاعقه مصیبتی بود از مصیبت های
 روزگار که بهر بر تو ظاهر باید برسد پس اگر نرسیده باشد ایشان را که بجهت رد کردن ایشان بر تو و امر محمد و علی
 و آل اند و پس از خدائی که پروردگار تو است بواسطه محمد و آل او بمن جماعتیکه دعوت میکنی ما را بسوی ایشان
 در خواست نما اینیکه این جماعت صاعقه زدگان زنده فرماید بجهت اینکه از ایشان پرسیم که برای چه چیز رسیدن ایشان
 آنچه رسید ایشان را پس موسی خواند خدا را بجهت محمد و آل محمد پس خدای عزوجل زنده فرمود ایشان را پس موسی فرمود
 برسد از ایشان که بجهت چه چیز رسید ایشان را آنچه رسید پس پرسیدند از ایشان جواب گفتند ای بنی اسرائیل
 با آنچه رسید ما بجهت سرباز زون و ناخوش داشتن از اعتقاد نمودن ما با ما بودن علی بعد از اعتقاد نمودن
 ما به پیغمبر بودن محمد و بر آئینه تحقیق بعد از مردن خود دیدیم مملکت های پروردگار خود را از آسمانها و صحابه و عرش و کرسی او
 و جهان و میران او پس در جمیع این مملکتها ندیدیم امر بر ما قدرت و سلطانی را برتر از امر و سلطنت محمد و علی و فاطمه
 و حسن و حسین و بدرستی که ما چون مردم بسبب این صاعقه ما را بسوی نیزان بردند پس محمد و علی صد از ذنب
 ایشان که از این جماعت عذاب خود تا نرا باز دارند پس این جماعت زنده خواهند شد بخوابش خواهند شنید
 که خواهش می کنند از پروردگار عزوجل بجا و بال پاکان ما و این ندا وقتی رسید که نینداخته بودند ما را در ما و پس
 برگردانیدند ما را تا اینکه ای موسی ابن عمران زنده شدیم بسبب خواندن تو خدا را بجهت محمد و آل پاکان او
 پس خدای عزوجل از برای اهل عصر محمد فرمود پس هرگاه مستکاران از اسلاف شما که صاعقه زده شدند بسبب
 تسکاری ایشان زنده شده باشند بسبب خواندن موسی خدا را بجهت محمد و آل پاکان او پس آیا واجب نیست بر شما
 اینیکه پیش نیایند مانند آنچه را که اسلاف شما هلاک شدند بآن تا اینکه خدای عزوجل زنده فرمواند آنها را واجب
 است بر شما که محمد و آل محمد را مخالفت نکنید که مخالفت همان است که با اسلاف شما رسد و آنها زنده شدند
 و چون حجت بر شما تمام است زنده خواهید شد اللهم اغفر لنا و لاخواننا بجاه محمد و آل
 الطيبين الطاهرين في المعز و جل و ظلمنا عليك و الغمام و انزلنا عليك و

الْمَنَ وَالسَّلَامُ كُلُّوْا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمْنَاكُمْ

لَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای عزوجل فرمود یاد آورید ای بنی اسرائیل اِذْ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمْ الْغَمَامَ وقتی را که سایه بان کردیم بر سر اسلاف ابرار چون در سامان تیره بودید که نگاهدارد اسلاف شمار از گرامی آفتاب و از سرمای بابتاب و اَوَّلْنَا عَلَيْكُمْ الْمَنَ و فرودستایم برنجین را بر اسلاف شما که همیشه میریخت بر درختان پس تناول می نمودند آنرا و السَّلَامُ و فرودستایم بر ایشان مرغ سمائی و سلمی را پرورنده ایست که گوشت آن پاکیزه و لذیذتر از گوشت هر پرورنده ایست و از تنه و فرو تر است و آنرا بر کی بیدار چین گویند فرستاده میشد آن مرغ از برای ایشان و کتاج و رام بود پس شکار می کردند آنرا خدای عزوجل بایشان فرمود و بخورید از طیبات و پاکیزه های آنچه روزی دادیم و شکر نعمت من نمائید و هر گز که بزرگ کردیم او را بزرگ شمارید و هر گز که بزرگ داشتیم و توقیر نمودم او را بزرگ دارید و توقیر نمائید از کسانی که عهد ها و پیمانها از شما برای ایشان گرفتیم یعنی محمد و آل پاکان او خدای عزوجل فرمود و مَا ظَلَمْنَا و ما قسم نکردیم و چون از حال خود گردیدند و کشفیغیر آنچه را که امر کرده شدند بان و وفا نکردند با آنچه عهد کرده شدند بر آن بجهت اینکه کفر کا فر طعن و اعتراضی وارد نمی آورد و در سلطنت ما و ملکتهای چنانکه ایمان مؤمن زیاده نمی کند و در سلطنت ما وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و لکن همیشه بنفسها و جانهای خودشان ضرر میزنند بسبب کفر با خدا و از حال خود گردیدن ایشان پس امام فرمود که رسول خدا فرمود ای بنندگان خدا بر شما باد باینکه بولایت اهل بیت اعتقاد داشته باشید و اینکه میان ما اهل بیت تفریق و جدائی نیندازید و بنگرید که چگونه خدا و رحمت فرمود بر شما وقتی که محبت خود را برای شما واضح و روشن گردانید بجهت اینکه شناختن راه حق بر شما آسان گردد پس رحمت فرمود از برای شما و تلقیه بجهت اینکه از شرهای خلق ناخوش سلاست نمایند پس گوید بیل کنند و تقیه یا بد غرضه فرمود بر شما تو به را و قبول تو به نمود از شما پس باشید برای نعمتهای خدا شکر گذاران قُلْ لِمَنْ عِزٌّ جَلَّ وَ اِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ مُسَجِّدًا و قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ و سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً كَانَ نَوَاقِمُهُ تَقْوُونَ وَاِذَا اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كُلُّوْا وَاَشْرَبُوا مِنْ ذِيقِ اللّٰهِ وَلَا تَعْشَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ وَاِذْ قُلْتُ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ

طَعَامٍ وَاحِدٍ فَاذْعُ لِنَارِكَ يَخْرُجُ لَنَا مَا تَنْتَبِهُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا
وَتَحْتَانِهَا وَفَوْفَهَا وَعَدَسُهَا وَبَصِهَا قَالَ اسْتَبْدَلُونِ الَّذِي هُوَ
أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرَ فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ
الَّذِلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآؤُا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا
يَعْتَدُونَ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای تعالی فرمود که یاد آورید ای بنی اسرائیل اذ قُلْنَا وَتَقَى
را که فرمودیم از برای اسلاف شما اَدْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَاغْلِبْ بَنِي قَرْيَةٍ شَوِيدُوا الْقَرْيَةَ اِرْجَا بِلَدِي
از بلاد شما بود و این واقعه در وقتی بود که از سیاهان تیره خارج شده بودند فَكَلُوا مِنْهَا پس از اغذیه
و آشوبه و لذایذ قریه ارجا بخورید حَيْثُ شِئْتُمْ هر چه بخواهید در زندگانی و معیشت با دست بدون رنج و
مشقتی و بدون درو و علیتی و اَدْخُلُوا الْبَابَ و داخل دروازه قریه ارجا شوید سَجِدًا در حالتیکه سجده
کنند کانی خدای تعالی بر بالای دروازه آنقریه شال و اندازه صورت و پیکر محمد و علی کشیده بود از برای
ایشان تا اینکه گویا می گریستند بسوی آند و بزرگوار و ابر فرموده بانها اینکه سجده کنند بجهت تعظیم از برای شال
محمد و علی و سجده کنند بر نفسها و جانهای خودشان بیعت آند و بزرگوار را و تازه نمایند و آور می موالات
و دوستی با آن دو بزرگوار را و بخت آنکه آنعهد و پیمان که گرفته شده بود از ایشان از برای آنان دو بزرگوار را
آورند و فراموش نمایند و قَوْلُوا حِطَّةً یعنی بگویند بدرستی که سجده نمودن ما از برای خدا باعث فرود
آوردن کسان ما و موجب محو شدن بدیها است بجهت تعظیم ما بمثال محمد و علی و اعتقاد ما بولایت
دو بزرگوار خدای تعالی فرمود و نَعْفُزُكُمْ یعنی بسبب این سجده و گفتن حطه می آمریم از برای شما خطاهای
سابقه شما را و در می کنیم از شما کسان ما ضیعه شما را و سَنَزِلُ الْمُحْسِنِينَ و هر که از شما نیامده باشد پیرامون
آنگاه بانیکه آمده آنها را کسی که مخالف با ولایت محمد و علی بوده و ثابت مانده بر آنچه خدا رحمت فرموده و از
عبودیت محمد و علی پس بدرستی که ما بسبب این سجده و گفتن حطه زیاده می فرماییم در جاست و شوبات ایشان
و این معنی قول اربع و سَنَزِلُ الْمُحْسِنِينَ خدای عز و جل فرمود و فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا
غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ پس آنکه تمکین را بودند بدل و عوض آوردند کفار را بر غیر از آنچه گفته شد از برای

ایشان که بگویند سجده نکردن چنانچه مأمور بودند و نخواستند آنچه را که مأمور بگفتن آن بودند و لکن شپتهای خود بدر و از
 انقریه نمودند داخل آن قریه شدند عوض از سجده گفتند هَطّی سَهْمَقَا شَمَا عوض از حطّی یعنی اتفاق کردن
 یک دانه کندم سرخ و دوسر است بسوی ما از این سجده کردن و این حطّی گفتن خدای تعالی فرمود فَاَنْزَلْنَا عَلٰی
 الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا اِسْرَآءَ لَنُکْفِرَنَّ عَنْهُمْ خُذُوْا اَنْفُسَکُمْ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و اندو تبدیل نمودند آنچه را که گفته شد بایشان و مطلع
 و متجاوز شدند و ولایت محمد و علی و آل حسین اندو بر رکوار را فرو فرستادیم وَجِئْنَا مِنْ لَسْتُمْ اَعْمَیْ کَا فَا
 یَفْسُقُوْنَ عَذَابِیْ رَا بَسْبَ اِیْحَیْ اَزْ فَرْمَانِ خُدَا دُست برداشته بودند بیرون رفته بودند از امر خُدَا و حاکم
 او اتمام فرمود که آنجا رسیده بایشان این بود که در پاره از روز بسبب ناخوشی طاحون یکصد و بیست هزار نفر از
 ایشان مردند و ایشان کسانی بودند که خدای تعالی از عاقبت کار ایشان و انا بود اینکه ایشان را نخواهند آورد و
 توبه خواهند نمود و فرو نفرستاد این غذا بر کسی که دانا بود اینکه او توبه می کند یا از صلب او در پیکره بیرون
 می آید که اقرار توبه خواهد نمود و ایمان بچهره خواهد آورد و موالات و دوستی با علی و وصی او برادر گرامی او را خواهد
 شناخت پس خدای عز و جل فرمود و اِنْ اَسْتَسْقٰی مُوسٰی لِقَوْمِیْهِ و یاد او دیدای بنی اسرائیل و قبیله
 که موسی از برای قوم خود آب خواست که سیراب شوند بچهره آنچه رسیده بایشان از شدت تشنگی در بیابان
 و آن بیابان سهر و سیاه بود و صدها کمره بلند کردند و آمدند و عرض کردند این تشنگی ما را بک خاک خواهد کرد و اندیش
 موسی گفت اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْاَنْبِیَاءِ وَبِحَقِّ عَلِیٍّ سَيِّدِ الْاَوْصِیَاءِ وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ
 سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ وَبِحَقِّ الْحَسَنِ سَيِّدِ الْاَوْلِیَاءِ وَبِحَقِّ الْحُسَیْنِ سَيِّدِ
 الشَّهِدَاءِ وَبِحَقِّ عِتْرَتِکُمْ وَخَلَفَائِکُمْ سَادَةِ الْاَزْکِیَّاءِ اِلَاسْقِیْتَ عِبَادَکَ
 هٰؤُلَاءِ فَقُلْنَا ضَرْبْ بِعَصَاکَ الْحَجْرَ فَاَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اَثْنَتَا
 عَشْرَةَ عِیْنًا پس خدای تعالی بسوی موسی و حمی فرستاد ای موسی عصای خود را باین سنگ بزن
 پس زد آنرا باین پس دوازده چشمه از آن روان شدند قَدْ عَلِمَ کُلُّ اَنْا مِنْ مَّشْرِئِکُمْ تَحْقِیْقْ بِرَقِیْبَهُ از
 پیران یک پدر که از اولاد یعقوب بودند و آنستند جای آشامیدن و آبگاه خودشان را پس در آبگاه دیگران
 مزاحمت نمی شد خدای عز و جل فرمود کُلُّوْا وَاَشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ بخورید و بیاشامید از روز
 خدا و ندیکه مرحمت فرموده آنرا شما و لا تَعْتَوُوا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ و ندوید و نشتابید و زمین و حال آنکه
 شما مفسد عاصی باشید رسول خداه فرمود هر کس که بر موالات و دوستی با ما اهل بیت قائم و پایدار باشد
 خدا او را از کاسه محبت خود سیراب فرماید که طلب نخواهد نمود بدل از آنجا سه سیح بدلیه او را داده نخواهند کرد و او
 آنجا سه محبت پروردگار را که ازاری و نه جانب داری و نه یاور و ناصری را و هر کس که راست کند و نیکن کند

نفس جان خود را بر برداشتن نختیا در راه دوستی با اهل بیت خدای گرداند و در عرصات روز قیامت بجای آنکه
 دیدهای هر که در میان آن عرصات آمده قاصر می باشد از مشاهده نمودن درجات او و اینکه هر یک از ایشان
 بر این پایه احاطه می کنند همه درجات خود مانند احاطه نمودن او در دنیا با آنچه می دید آنرا پیش روی خود پس با و کفیه
 راست و نیکو ساختن جان خود را بر برداشتن نختیا در راه موالات محمد و آل پاکان او پس تحقیق خدا
 قرار داد و از برای تو این در جات را و مکنند و او را بر دانی که هر که دوست داری را با نیدن او را از اهل بیت
 در این عرصات پس می پند تا جائیکه دیده می رسند و احاطه می کنند با ایشان پس هر که احسانی با و نموده یا
 او را نیکی کرده در دنیا بقولی یا فعلی یا بر کرد و این غلظتی یا حسن محضی یا سود رسانیدنی بر میدارد او را از میان
 اهل محشر چنانچه برداشته شود در هم دست از میان در بهمای شکسته پس گفته شود با و که این جماعت را
 در پشت قرار بده هر جا که خواهی پس ایشان را فرود می آورد در پشت پروردگار را پس گفته شود از برای او که
 تحقیق قرار دادیم از برای تو این درجات را و مکنند و اویم تو را بانداختن هر که میخواهی در آتش جهنم پس
 پند ایشان را و احاطه می کنند با ایشان و بر میدارد ایشان را از میان اهل محشر چنانچه برداشته شود دنیا را از میان
 زیر پای طلائیس با و گفته شود ایشان را بهیران قرار ده تا هر جا که خواهی پس قرار میدهند ایشان را بجایابی
 آتش جهنم که میخواهد پس خدای تعالی ببنی اسرائیلی که در عصر محمد موجود بودند فرمود پس این است و بخیرین
 نیست که هرگاه اسلاف شما خوانده شده باشند بسوی موالات محمد و آل او و شما الان چون مشاهده
 نمودید محمد و آل او را پس تحقیق رسیده اید بسوی آرزو و مطلب افضل که موالات دوستی با محمد و آل
 اوست پس بسبب تقرب جستن بسوی ما تقریب بسوی خدای عزوجل و بسبب عدل کردن و انحراف
 نمودن از ما اهل بیت نزدیک نشود بسخط خدا و در نشوید از رحمت او پس خدای عزوجل فرمود و اذ قلتم
 يَا مُوسَىٰ لَنْ نَّبْرِيكَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ و یاد آورید ای بنی اسرائیل وقتی را که اسلاف شما عرض
 کردند ای موسی هرگز صبح نخوریم نمود و بر یک خوراک که من و سلوی باشد و ناچاریم از مخلوط کردن خوراک دیگر
 بآن من و سلوی فادع کناد بک یخرج لنا مما تَنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا
 وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا پس بخواه از برای ما از پروردگار خود که پیرون آور و از برای
 ما آنچه را که از زمین میروید از تره و سبزی آن و خیار و غنچه آن و سیر و کندم و نخود و سایر حبوب و دانه های
 آن و عدس آن و پیاز آن موسی فرمود اَلَا تَنْتَبِهُونَ الدِّنْیَ هُوَ اَدْنٰی مَا لَدُنْیَ هُوَ
 خَبِیْرٌ آیامی گیرید آنچه را که آن است تراست بجای آنچه آن بهتر است اراده میفرمود موسی که آیامی
 خواهید پست تر را بجهت اینکه آن بدل باشد از افضل مگر چه گوید که اگر بود مرغ بهتر از تیهو را بدل به پیاز کردند

این طبیعت پست فطرت الان هم در مردمان و در این خلقت موجود و مشهود است طاعت و عبادت
حضرت احدیت را بدل می کنند بحسبیت و عبودیت شیطان جیم مثلاً باجی انواع لذایذ نعمت های الهی را گذارد
میرود شراب تلخ کندیده بدفنه بخار زرقوم را زهر مار مکن طبیعت این اشخاص خیلی دناست و او و اینها
می غفل می و حماقت پس موسی فرمود اِهْطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ فَا سَأَلْتُمْ أَزْوَاجًا مِنْ فِرْعَوْنِ وَآلِهِ
شهر شویه بجهت اینکه آنچه خواستند از برای شما در این شهر است پس خدای عزوجل فرمود وَخُذْ عَلَیْكَ الذِّكْرَ
وزده شب برایشان آن بله و ذلت و خواری که بسبب آن بله رسوا شدند و در نزد و روکار خودشان و نزد مردم
از بندگان او و الْمَسْكَنَةُ و زود شد برایشان بله فقر و ذلت و بَأْوِ الْغَضَبِ مِنَ اللَّهِ و بن
برداشتند غضب و لعنت را از جانب خدا ذلک یأتیكم کافراً یکفرن یا آیات الله و حکایت
ایشان باین نحو است که کافر شده بودند بآیات و دلایل قدرت خدا پیش از آنکه زده شود برایشان این
ذلت و مسکنت و یَقْتُلُونَ النَّبِیِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ و کشته بودند بغير حق خدا را بانه حق
بدون جرمی که سر زده باشد از آن پیغمبران بوی ایشان و نه بسوی ایشان ذلک بما عصوا
آنچه را اینکه دوست یافت و مشولی شد برایشان تا اینکه آن کفار را نکرده اند که از جنت آنکها بان زده شد بر
ایشان آن ذلت و مسکنت و بن برداشتند غضب خدا را و کافران یَعْتَدُونَ یعنی و تجاوز کرده بودند از
امر خدا و رقبه بودند بسوی امر شیطان پس رسول خدا فرمود که ناشکری نکنید چنانکه بنی اسرائیل کردند و در
ترش نکنید و اندک شمارید نعمت های خدا را و حکم نکنید بر خدا و هرگاه یکی از شما را بتلافی نماید یا بخرید دوست
ندار و در روزی خود و در معیشتش پس البته زیاده ای نکند و کشیدن خزی که بخوابد آن زیاده ای را که بسا
در آن خوابتن زیاده ای روزی مرک او و ملاکت او است و لکن باید گوید اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّيِّبِينَ إِنَّ كَانِ مَا كَرِهْتَهُ مِنْ أَمْرٍ هَذَا خَيْرٌ لِي وَأَفْضَلُ فِي دِينِي
فَصَبِّرْ عَلَيَّ وَتَوَلَّ عَلَى إِحْتِمَالِهِ وَتَشْطَبْنِي لِلنَّهْوِضِ بِثِقَلِ أَعْيَانِي
وَأِنْ كَانَ خِلَافُ ذَلِكَ خَيْرًا فَجِدْ عَلَيَّ بِهِ وَدَعْصَنِي بِقَضَائِكَ
عَلَى كُلِّ حَالٍ فَلَيْكَ الْحَمْدُ پس بدرستی که تو هرگاه این دعا را بگوئی خدا طاقت
مرحمت میفرماید از برای تو و آماده و میسر می فرماید آنچه را که آن بهتر است از برای تو پس فرمودم ای بنده گان
خدا خدا را بنماید از آنها که و اصرار در ارتکاب معاصی و ارتهاون و سهل انگاری بمعاصی بحجت اینکه خدا را
مستولی میشود و دوست می یابد بسبب آن معاصی بر صاحب آنها تا اینکه می اندازد او را در آنچه آن عظیمتر است
از آنها پس همیشه عصیان می ورزد و سهل می انگارد و خدا را می یابد و می افتد در آنچه آن عظیمتر است از آنچه

کشیده آنگاه را بسوی خود تا اینکه می اندازد این اصرار بمعاصی او را در نمودن ولایت وصی رسول خدام خود
نمودن پیغمبری پیغمبه خدا و ایضا همیشه ثابت است باین رد ولایت و دفع نبوت تا اینکه می اندازد
او را در نمودن توحید خدا و توحید شدن در دین خدا متبرجم گوید که حاصل این کلام معجز نظام حضرت خیر الانام
علیه و علی اولاده الصلوٰه و السلام این است که اصرار بکنایان صغیره بخرابنا بان کسیره خواهد شد و اصرار به
کنایان کسیره بخرابنا و الحاد خواهد شد زیرا که نقطه سیاه قلب خورده خورده بر نقطه سفید قلب غالب می
گردد تا باندازه که نقطه سیاه تمام قلب را فرا میگیرد و اثری از نقطه سفید باقی نمی گذارد آنوقت نور ایمان
از خانه دل خارج خواهد شد و صاحب اندل و ظلمت جهل چون غریب بکل فرو خواهد رفت پس برای دوستان
احمد مختار و ائمه اطهار و ارباب این است که نگذارند که در معاصی صغیره بر دامن ایشان نشیند چه جای آنکه
کرد معاصی کسیره کردند **لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْخَافِلِينَ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ إِلَى الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ** پس خدای
عز و جل فرمود **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ** بد رستی که آنانکه ایمان آوردند بخدا و با نچه واجب لازم
گردانیده خدای تعالی ایمان بآن را از ولایت علی ابن ابیطالب و ولایت حسین از آل او **وَالَّذِينَ**
هَادُوا و آنانکه در خوف و در رنج انداختند خود را یعنی پیرو و النصاری و آنانکه نداشتند اینکه
ایشان در دین خدا به یکدیگر یاری خواهند نمود و النصاری **وَالَّذِينَ هَادُوا** و آنانکه نداشتند اینکه ایشان را با
بسوی دین خدا شدند و پیرون آمده اند از دینی بدین خدا و حال آنکه ایشان بکشتار خود و در و غلو می مانند **مَنْ**
أَمَّنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ هر که از این جماعت کفار ایمان آورد بخدا و پیرون آید از کفر خود و هر که
از این جماعت مؤمنان در آیند هم با می خود ایمان آورد و ویره و صاف گرد و بنیکیر او بر سر و وفا گرد و بانگید
و آن همانیکه گرفته شده اند از او بحقیقت محمد و علی و خلیفه های طاهرین محمد و علی و عجل ضالحا و مرکه
از این جماعت مؤمنان کار شایسته و نیکو کند **فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ** پس از برای ایشان است ثواب
و فرمود یا داش کار ایشان **عِنْدَ عَالِمِ** در نزد حضرت پروردگار خودشان در آخرت و **لَا خَوْفٌ**
عَلَيْهِمْ و حال آنکه نیت بیم و ترسی بر ایشان در انجام در حکامی که همه فاسقان تیرسند و **لَا هُمْ**
يُخْزَوْنَ و نه آن مؤمنان اند و بکین می شوند و وقتی که همه مخالفان اند و بکین خواهند شد بجهت اینکه آن
مؤمنان از انکارها بیکه مخالفت امر خدا و آنها است نگویند که از گردن آن کار تیرسند و بجهت انکار اند و بکین شوند
و حضرت امیر المومنین بسوی مروی نکرست پس علامت خوف را بر چهره آن مرد مشاهده فرمود پس حضرت پرسید
تر اچو میشو و عرض کرد بد رستی که من از خدای ترسم حضرت فرمود ای بنده خدا از کنایان خود ترس از عدل
دو و الهی در مظلمه های بندگان خود بر تو ترس در آنچه تکلیف تو فرموده اطاعت و فرمانبرداری فرمان او

کن و معصیت و نافرمانی او کن در آنچه صلاح و نیکو کار کند تو را پس بعد از این طاعت و ترک معصیت از خدا
ترس زیرا که پروردگار عادل است و شتمکار نیست پس بدستی که خدا با جدی ظلم نمی فرماید و او را هرگز قی
استحقاق او عذاب نمی نماید مگر اینکه از سوء عاقبت ترس یا نیکو تغییر و تبدیل یا بی پس اگر میخواهی اینکه خدا
و بی تم کرو اند تو را از سوء عاقبت پس بدان اینکه هر چه بجای آوری اثر از عمل خیر پس بسبب فضل خدا و توفیق
اوست و هر چه بجای آوری اثر از عمل شر پس بسبب مکار و نرعی کردن خدا با تو و مهلت دادن اوست ترا
و هستی و بر داری و از عمل تو است **اللَّهُمَّ امَّا مِّنْ سُوِّ الْعَاقِبَةِ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّاهِرَةِ**
اٰمِيْنَ يٰ اَرْحَمَ الرَّحِمِيْنَ قُلْ لَّهِ عَرْشٌ جَلٌّ وَاِذَا خَذْنَا مِمَّا فِى الْقُرْآنِ نَصِيْبًا لَّكُم مَّا فِى الْقُرْآنِ نَصِيْبًا
وَمَا اَتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوْا مَا فِىْهِ اَعْلَمُ تَتَّقُوْنَ ثُمَّ قَوْلِيْكُمْ مِّنْ بَعْدِ
ذٰلِكَ قُلُوْا فَاَفْضَلُ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْكُمْ وِدَّجَتْ لَكُمْ مِّنَ الْخَاسِرِيْنَ
وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِيْنَ اٰخَذْنَا مِنْكُمْ فِى السَّيِّئَاتِ فَعَلْنَا لَهُمْ
كُوْنُوْا قِرَدَةً خَاسِئِيْنَ فَعَلْنَا مَا نَكَالُ الْاَبْيَانِ يَدِيْهَا وَمَا
خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِيْنَ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای عزوجل از
برای بنی اسرائیل فرمود که یا و آوری و قی را که پیمان و عهد با از شما گرفتیم باینکه عمل کنید با آنچه در تورات است و آنچه
در انجیل است و ادم اثر ابوسوی با آن کتابی که خاصه و برگزیده شده بزرگتر محمد و علی و پاکان از آل آن دو بزرگتر
باینکه ایشان آقایان و بزرگان خلق و قاضیان بحق هستند و اذ **اَخَذْنَا مِمَّا فِى الْقُرْآنِ نَصِيْبًا** و یاد آورید و قی را
که پیمان از شما گرفتیم باینکه اقرار نمائید با کتاب مخصوص بزرگتر محمد و آل محمد و برسانید اثر ابوسوی با زماندگان
خودتان و امر نمائید ایشان را اینکه برسانند اثر ابوسوی با زماندگان خودشان تا آخر زمانی که بیایند در دنیا آنچه
اینکه البته ایمان آورید بچه پیغمبر خدا و تسلیم کنید بزرگتر محمد آنچه را که امر فرماید آنها را از جانب خدا و بار
علی ولی خدا و تسلیم کنید آنچه را که خبر خواهد داد ایشان را با آن از احوال خلیفهای خود بعد از علی که قوامان بحق
خدا هستند پس سر باز زدید و ناخوش داشتید از قبول انهد و استبکبار نمودید و بزرگ و دیدید خودتان را از
قبول آن **مِمَّا فِى الْقُرْآنِ نَصِيْبًا** پس بر بالای سر شما کوه طور را بلند کردیم بحجرتل امر
کردیم اینکه جدا کنید پارچه را از کوه فلسطین با اندازه لشکر انداز اسلاف شما که یک فرسنگ بود و پس جبرئیل
جدا کرد آن پارچه کوهر او آورد آنرا و بلند کرد آن پارچه کوهر بر بالای سرهای ایشان پس موسی با ایشان
فرمود یا اینکه اقرار کنید با آنچه ما ورش دیدبان یا اینکه این کوه بر سر شما انداخته خواهد شد پس طمحاء و نجا
شدند بقبول آن بنا خوشی و دوشواری و گرا هست مگر کسانی که خدا نخواست بود آنها از خدا پس بد

که آنها قبول کردند بخوشی و فرمانبرداری و در بخت و اختیار پس چون قبول کردند بجهت کردن و کونیه بخاک
مالیدند و بسیاری از ایشان دو و خیار بخاک مالیدند بجهت اراده خضوع و فروتنی برای خدا و لکن
بگوشتی بکنکریستند بوی انگور که ایامی اقدیان و دیگران بخوشی و فرمانبرداری و رغبت و اختیار بجهت کردند
پس امام فرمود که رسول خدا فرمود ای معاشر شیعیان ما حمد و شکر و تسلیش کنید خدا را بشکرانه و حق
دادن او بشما بجهت اینکه شما خیار بخاک می مالیدند مانند خیار بخاک مالیدن کفار بنی اسرائیل و لکن مانند
خیار بخاک مالیدن اخبار ایشان خدای عزوجل فرمود خذ اما ائیننا کربقوة انچه از این اوامرد
را که از این امر جلیل از ذکر محمد و علی و آل یا کان آمد و بزرگوار که آوردیم از برای شما بقوت و توانائی بگیریده
و اذ کرب اما فیته و یاد آورید آنچه را که مسطور است در آنکه تا سیکه آوردیم از برای شما یعنی یاد آورید
بجزیل و بسیاری ثواب ما بر اقدام شما با آن امر جلیل و شدید و دشواری عقاب ما را بر سر باز زدن شما از
آن امر جلیل و شرم کویده که مراد از امر جلیل ذکر محمد و آل محمد است که اگر اقدام با خدا آن نماینده مستحق ثواب
ملکات علام شوند و اگر اتمام در اقدام با خدا آن نماینده مستوجب عقاب و انتقام خداوند شدید و انتقام
کردند خدای عزوجل از برای بنی اسرائیل فرمود شتم تو کینتم من بعد ذلک یعنی پس بعد از آن عهد
و پیمانها اسلاف شما روی کردند از اقدام با آن امر جلیل و روی کردند از وفا کردن با آنچه سوگند داده
شدند بر آن فکرو لا فضل الله علیکم و رحمته یعنی پس اگر نبوی فضل خدا و رحمت او بر اسلاف
شما بسبب نمری و مدار کردن او با ایشان برای توبه و مهلت دادن ایشان برای محو خطیه باز گشتن آنها
لکنتم من الخاسرین هر آینه از کما بان و زیان کاران بودید که تحقیق زیان کرده بودید و در آخرت دنیا
بجهت اینکه آخرت فاسد و تباه شده بود بر شما بجهت کفر شما در دنیا و دنیا پرستی حاصل نمی بود از برای شما
نعمتهای آن بجهت بریدن و ازین بکندن ما شما را از دنیا بواسطه مرگ و باقی می ماند بر شما حسرتهای بسیار
شما و آرزوهای شما که تحقیق گرفته و بریده شدید از نروان نعمتهای دنیا و لکن ما نمری و مدار کردیم شما برای
توبه و مهلت و اویم شما را برای بازگشت و انابه یعنی همین کارها را با اسلاف شما کردیم پس برگشت از گناه
خود هر که توبه نمود از ایشان پس سعاد و نیکبخت شد و پیرون آمد از صلب او هر که مقدر بود و اینکه پیرون
از او در توبه پاکیزه که زندگانی آن در دنیا بعبادت خدا پاکیزه شود و مرتبه اندر توبه در آخرت بسبب
طاعت اندر توبه برای خدا شریف و بلند شود خوشتر از آن علی فرمود آگاه باشید بد رستی که ایشان اگر خوانده
بودند خدا را بجهت و آل محمد به نیتهای صاف راست و اعتقاد درست از صمیم دلهای خود اینکه
عصمت مرحمت فرماید ایشان را تا اینکه بکمانی و معارضه بخلاف نکنند با موسی بعد از شاهده این بخت

با هرات هر آینه خدا بگوید و کرم خود کرده بود این کار را و لکن ایشان بنابر و کبر راه رفتند و بخت نمودند
و هوا و هوس خود را اختیار و از اهل بیت روی بر تافتند رفتند با هوای خود و طلب لذات خودشان
پس خدای عزوجل فرمود و لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ و هر آینه تحقیق دانست
اند آنگاه که ظلم و تعدی کردند از اسلاف شما در روز شنبه چون شکار کردند آن ماهیان را در آن روز فَعَلْنَا
لَكُمْ كُونًا قَرِيحَةً خَاسِئِينَ پس فرمودیم برای ایشان که بوزینه باشید در حالتی که دور شده
باشید از هر چیزی فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا یعنی گردانیدیم آن شیخ شدن را که رسوا یا ختم ایشان را و لغت
کردیم ایشان را بسبب آن عبرتی و نکالی و عقابی و بازداشتنی لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا از آنچه پیش روی آن
مسخات بود از گناهان موبقات ایشان که مستحق و سزاوار این عقوبات شدند بسبب انحرافان
و مَا خَلَفَهَا و بازداشتنی برای آن قومیکه معاینه میدهند و مشاهده نمودند ایشان را بعد از منج شدن
ایشان که باز ایستاده و برگردانده شوند از مانند کارهای ایشان چون مشاهده آنچه فرو داده باشند
از عقاب میکنند و مَوْعِظَةً و گردانیدیم مسخ ایشان را پندی از برای پرنسپه کارکنان پندگیرندگان پس از
همه محرمات مفارقت کنند و مردمان را بان پند دهند و اگر گناهان هلاک کننده ایشان را برسانند و حضرت
علی ابن الحسین علیهما السلام فرمود این جماعت قومی بودند که سکنا داشتند بر کناره دریا خدا و پیغمبر را
نهی فرمودند ایشان را از شکار کردن ماهی در روز شنبه پس وسیله جتنب بسوی جلیله سبب اینکه با تخمیر جلا
نمایند برای نفسهای خود آنچه را که خدا حرام فرمود پس کودالها و حوضها حفر کردند و راهها از دریا جدا کردند که بر سر
بسوی حوضها که از برای ماهیان دریا درآمدن در آنجا حوضها از آنها همایس باشد و پیرون آمدن از برای آنها
میسر نباشد هرگاه بخت کار بند بگشتن از آنجا حوضها بسوی ترفها و لجهای دریا چون آن کار را بخت گرفتار
ماهیان برقرار کردند پس ماهیان بنابر امان الهی در روز شنبه از ظرف دریا بر روی آب آمده روانه شدند
پس با آنجا حوضها آمدند و در آنجا حوضها و کودالها آمده ایستادند پس چون شام آن روز میشد بخت بر
گشتن از آنجا حوضها برفهای دریای کما شنبه بختیکه از صیبا و خواجه من و بی پیم شوند پس منجا اتند بر
گشتن را پس میسر و مقدور آنها نمی شد و توانائی نداشتند و باقی می ماندند و در شب آن روز در مکانیکه میسر
بود گرفتن آنها در روز یکشنبه بدون مشقت صید کردن بخت افتاد و آنها در امکان و عجز آنها
از پیرون رفتن بخت بازداشتن آنها در آنجا آنها را پس همیشه در روز یکشنبه آنها را می گرفتند و می گفتند
که صید نکردیم در روز شنبه چرا این نیست که صید کردیم در روز یکشنبه و حال آنکه دشمنان خدا و فرعی
گفتند بلکه گرفته بودند آنها را در روز شنبه بسبب آن کودالها و حوضها ساخته بودند آنها را برای الحار تا

اینکه مال ایشان و ثروت های ایشان روی بکثرت نهاد و تمتع و بر خورداری میسر و نذر نان خود و بغیر از آن
 خود بخت تو انکر شدن ایشان بسبب این صید کردن در روز شنبه و حال آنکه در آن شهر هشتاد هزار و زیاده
 بودند یعنی از نو هزار قدری کمتر بودند و هفتاد هزار نفر از ایشان مرکب این فعل شلوع شدند و سایرین بر
 ایشان انکار نمودند چنانکه خدا حکایت فرموده **وَاسْتَغْلَمُوا عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً**
الْجَدِ اِغْلَايَهُ و حکایت آن این است که طایفه از آنها وعظ و پند گفتند بایشان و ایشان را منع کردند
 نمودند و از عذاب الهی ایشان را ترسانیدند و از اسقام حضرت احدیت و شداید شکنجه او ایشان را بیم دادند
 پس آن فاسقان جواب وعظ و نصیحت ایشان را چنین دادند **لَوْ تَعْطُونَ قَوْلًا اللَّهُ هُمْ لَكُمْ**
مَرَانِدْ مِدْ مِدْ مِرْ که خدا ایشان را هلاک خواهد فرمود بسبب کنا بان ایشان بسلامت این رخ کند **لَوْ مَعَكُمْ**
عَذَابًا شَدِيدًا یا عذاب خواهد فرمود ایشان را عذاب بسیار سختی **لَوْ اَعْطَاكَ سَخْنٌ كَوِيَانِ** ایشان را دادند که
هَذَا مَعْدَنَةٌ اِلَى دَبْكِهِ این گفتار از ما برای شما مغرور قی است بسوی پروردگار شمار زیرا که
 ما را با مردم معروف و نهی کردن از منکر تکلیف فرموده پس ما نهی از منکر می کنیم بجهت اینکه پروردگار ما را محالفت
 ما را با شما و کراهت را از کردار و رفتار شما بداند گفتند **وَلَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ** و پند میدیم ایشان را شاید درو
 ایشان این پند ها داخل شود پس اثر و نشان کند در آنها پس سر نیزه انداز این معصیت مملکه و خذر کنند
 از عقوبت آن خدای عزوجل فرمود **فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا فَخَّوْا عَنَّهُ** پس چون کردن کسی کردند
 و میل نمودند و گنج شدند و روی کردند و اندوختند که گردان از آنکه آن منع نمودن و نهی کردن ایشان را قبول نمایند
 یعنی از حد خود در گذشتند و قبول نمودند **فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ قُوَّةٌ اِقْرَدَهُ خَاسِعِينَ** فرمودیم
 از برای ایشان که بوزینه باشند و هالتیکه نهایت دور و باز داشته شده باشند از هر چیزی فرمود امام
 علیه السلام که چون آنده هزار روز زیاده و بدند اینک آن هفتاد هزار نفر وعظ و پند های ایشان را قبول نمی
 کنند و باک ندارند ترسانیدن ایشان آن دشمنان خدا را و پرواندار ندیده ایم دادن ایشان را ایشان را آنده هزار
 و زیاده غلبت جسته و بسوی قریه که نزدیک ایشان بود رفتند و گفتند خوش نداریم اینکه عذاب خدا
 بایشان نازل شود و حال آنکه ما در میان ایشان باشیم پس یکشب را شام کردند پس خدا همه ایشان را بطور
 بوزینه سنج فرمود و باقی ماند و روزه آن شهر بسته شده که احدی از آن شهر بیرون نمی آمد و نه احدی بان شهر
 داخل میشد و این مطلب کم کم بکوش اهل قریه و توابع آن شهر رسید پس همه قصد آن شهر نمودند و بر دیوارهای
 آن شهر برآمدند و بر حال ایشان مطلع شدند پس آنگاه همه ایشان عموم مرد و زن بوزینه شده بودند که بعضی
 از ایشان سوج میزدند بعضی آنجماعت نکرندگان می شناختند معروفین ایشان و خویشان و ندان ایشان

و خا طمان و امیرندگان با ایشان را هر که مطلع و دیده و رشد مر بعض ایشان را می گفت تو فلان مردی تو فلان
زنی پس سرشک چشمش میرنجست و سر خود اشاره میکرد بایا نعم پس سه روز بهین حالت ثابت بود ندیش خلای
عزوجل بر آنها باران و باد میرفتاد و برد آنها را بسوی دریا و هیچ مسخی باقی نماند بعد از سه روز و بخیرینیت
که آنان را که می شنید از این بوزنیکان که مصورند بصورت های آنها بجز این نیست که اینها اشیاء آنها نیندازانیکه
اینها از ایمان آنها و نه از نسل آنها نیند پس علی ابن الحسین فرمود بدرستی که خدای تعالی آنجا عترت بخت
ماهی صید کردن مسخ فرمود پس چگونه می بینی در نزد خدای عزوجل حال کسانی که اولاد رسول خدام را کشتند
و پرده حرم او را دیدند پس بدرستی که خدای تعالی هر چیت در دنیا مسخ نفرمود ایشان را بخت اینکه آنچه
و همیشه از برای ایشان از عذاب خدا در آخرت چندین چندان عذاب این مسخ است پس با نخت
عرض کردند باین رسول الله پس بدرستی که با تحقیق شنیده بودیم این حدیث را از تو پس بعضی از آنها صیقل
بما گفت که اگر کشته شدن حسین باطل و ناحق باشد پس آن عظیمتر است از صید ماهی و در روز شنبه پس آنها
جه باعث بود که خدا غضب نفرمود بر قاتلان آنحضرت چنانکه غضب فرمود بر صیادان ماهی علی ابن
الحسین فرمود بگو با جماعت ناصبی که اگر معاصی املیس عظیمه باشد از معاصی کسانی که با خواهی او کافر شدند
پس خدا هر که که خواست هلاک ساخت از ایشان مانند قوم نوح و فرعون پس چرا هلاک ساخت املیس
و حال آنکه املعون اولی و سزاوارتر بود بهلاک شدن پس بجهت خدا هلاک ساخت آنجا عترت که مکر بودند
کو تا بهی داشتند در عمل معاصی مماکات از املیس و ادا املیس را بختار نمودن او و مر برداشتن شکاری همیشه
که با ن نخریات را پس هرگاه پروردگار ما عزوجل در بند پر خود و در حکم خود حکیم و درست کار است در حق هر که
هلاک فرموده و در حق هر که زنده و باقی گذاشته پس میخان اندین جماعت صیادان ماهی و این جماعت
قاتلان حسین در بر یک از دو فرقه آنچه را که میداند اینکه آن اولی و سزاوارتر بر صواب و حکمت است بکنند
و از هر چه بکنند سوال کرده نخواهد شد و نندگان او سوال کرده خواهند شد از آنچه کرده اند پس علی ابن
الحسین فرمود آگاه باشید اینکه آنجا عترت که کردن کشی نمودند و از حد در گذشتند و در روز شنبه اگر بنکای میکه بخت
کاشته بودند کارهای مسیح خود سوال از پروردگار خود نموده بودند بجا و محمد و آل طیبین او اینکه نگاه دارده
ایشان را از آن نمانان بر آینه نگاه داشته بود ایشان را و هم چنین آنانکه نمی کرده بودند مرا ایشان را اگر سوال کرده بود
از پروردگار خود بجا و محمد و آل طیبین او اینکه نگاه دارده ایشان را بر آینه نگاه داشته بود ایشان را لکن خدای تعالی
در دل ایشان نیکنند این را و توفیق نداد ایشان را از برای اندعای بجا و محمد و آل محمد پس معلوم است خدای
تعالی در ایشان روان و جاری شد بنا بر آنچه مسطور فرموده بود و انرا در لوح محفوظ و حضرت باقر فرمود که چون

علی ابن الحسین باین حدیث شریف خبر داد بعضی از کسانی که در مجلس آنحضرت حضور داشتند با آنحضرت عرض
 کردند یا بن رسول الله چگونه خدا این جماعت اخلاف و بازماندگان را بر قیام اعمال اسلاف و پیشیان ایشان
 ملامت میفرماید و سزانش میدهد و حال آنکه خود او عزوجل در سوره فاطر میفرماید **فَلَا تَزِدُوا ذِكْرَهُ وِزْدًا**
اُخْرٰی که بفرموده او بر دانه بارگناه دیگری را پس حضرت زین العابدین فرمود بدرستی که این قرآن بلغت
 عرب است پس خطاب می سازد در آنقرآن اهل این زمان را ببلغت خودشان مثل گفته میشود از برای مردمی
 از طایفه بنی تمیم که قوم او تاخته اند بر بلدی و اموال بسیاری لغارت برده اند و هر که در آمد بوده گشته اند و هر
 یک در میان قوم خود نبوده و غارت و کشتاری ننموده با و گفته شود تا خلید بر فلان شهر و اموال را برید و اهل
 آنرا کشتید و انعمی نیز می گوید بانی فلان چنین کردیم و مال فلان را اسیر نمودیم و ما فلان شهر را ویرانه ساختیم
 و راهی گشتند و ایشان میباشند این کارشان شد و لکن از راهی گشتند و انعمی را سزانش کردند این
 جماعت حاضر را با امتحان و آزمایش نمودن اینکه قوم ایشان چنین کارها کردند بجهت اینکه این همان لغتی
 است که بآن لغت فرو فرستاده شده این قرآن پس فرمایش خدای تعالی در این آیه با خبر این نیست که آن
 سزانش برای پیشیان ایشان است و بسیار سزانش است بر این جماعت موجودین بجهت اینکه الان این
 جماعت اخلاف را رضی هستند بآنچه اسلاف ایشان کردند تصویب کننده اند کارهای ایشان را یعنی می
 گفتند که هر چه اجداد ما کرده اند خطا نبوده و بر صواب رفته اند پس جایز باشد اینکه گفته شود شما این کارها
 را کرده اید یعنی خون راضی هستید بکارهای زشت ایشان معتبر هم گوید هم چنین است عکس که اسلاف را
 بعمل اخلاف باشد عمل اخلاف را نسبت با اسلاف می توان داد و اگر سلفی تائیس اساسی برای خلف کنند
 و خلف بآن عمل کنند گناه عمل این خلف نیز بکردن سلف است چنانچه حضرت قائم عجل الله فرجه
 گناهان اسلاف و اخلاف را بر کفر و فروع امت ثابت خواهند نمود و او هم قبول خواهد نمود زیرا که بعمل
 سلفی راضی و بعمل خلفی مؤسس بوده **اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَوْجَ قَائِمِ اَلْحَمْدِ فِیْ زَمَانِنَا بِحَاجَةِ عَجَلِ اَل**
حَمْدِ وَ اَنْ مِّنَّا قَادِحِنَا بِحَاجَةِ عَجَلِ اَلْحَمْدِ وَ اَلْحَمْدِ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اِذْ قَالَ مُوسٰی
لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُکُمْ اَنْ تَذَکُّوْا بِقُرْبٰنٍ قَالُوْا اَتَتَّخِذُ نَاهِیْوَ اَقَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ
اَنْ اَکُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِیْنَ قَالُوْا اَدْعُ لِنَارِکَ یٰبَنِیْ کَنَانِ مَا هِیَ قَالَ اِنَّهٗ
یَقُوْلُ اِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَاْرِضُ وَلَا یَکُوْنُ عَوَانُ بَیْنِ ذٰلِکَ فَافْعَلُوْا مَا
تُؤْمَرُوْنَ قَالُوْا اَدْعُ لِنَارِکَ یٰبَنِیْ کَنَانِ مَا لَوْ نَهَا قَالَ اِنَّهٗ یَقُوْلُ اِنَّهَا
بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْعَوْ لَهَا نَسْرًا لَّا ظَہِرَ بَیْنِ قَالُوْا اَدْعُ لِنَارِکَ یٰبَنِیْ

لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَةَ شَابَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا نَشَاءُ اللَّهُ لَهْتَدُونَ قَالَ إِنَّهُ
يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا
شَبَهَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ وَإِذْ
قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فَتَلَّامَا
أَخْبَرُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخَيِّلُ اللَّهُ الْوَحْيَ وَيُزَكِّمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای عزوجل از برای یهودان بدین فرمود که یا داوود وقتی را که موسی
بقوم خود فرمود این که خدا شما امری فرماید این که کاوی فرج نماید بعضی از گوشت بزنید باین تقبول در وسط شما
هر آینه بر بخورند بلند شده از زمین باذن خدای عزوجل و شما را خبر سید بد باشند خود و حکایت آن این است
که هنگامیکه آن کشته در وسط ایشان افکنده دیده شد پس موسی الزام کرد اهل آن قبیل را با خدا این که
پنجاه نفر از اهل و دولت مردان ایشان سو کنند یا دنیا یا بخدای قوی شدید خدای موسی و بنی اسرائیل تقضیل
محمده و آل حبیبین او را بر مخلوقات یکی این که نکشته ایم ما و او را نه مزد داده ایم از برای کشتن او بقایای پس اگر
بهمین طریق سو کنند یا نمودند غر است و دیده تقبول را بدینند و اگر استادند و ترسیدند از سو کنند خوردن نفس صحیح
کنند بر قاتل و قاتل اقرار کند پس قصاص کرده شود از او پس اگر چنین نکردند جس کرده شوند و زندان تنگی تا اینکه
سو کنند خوردن یا اقرار کنند یا شهادت دهند بر قاتل پس عرض کردند یا نبی الله اکبر ما وقت ایماننا اموالنا
و اموالنا ایماننا متبرجم گوید شاید ما این باشد ای پیغمبر خدا هر دو وقت سو کنند خوردن یا مال و امان
ما است و هر وقت مال دادن ما سو کنند خوردن ما است یعنی هم سو کنند خوریم که نکشته ایم و هم دیده کشته شدن
او را بدین خوب بود که بخیر بودیم ما باین سو کنند و دیده یا مجبور بودیم یکی و الله اعلم موسی فرمود نه بلکه حکم خداست
که کفم و سبب کشتن آن جوان این است که زنی نیکو روی صاحب جمال و خوی و مهرشت تمام و نهایت سیر
و صاحب فضل نیکو و نسب شریف و صاحب اصل و ثراد و حیا و شرم و حلم و بردباری بود و خواستگار آن آئین
بسیار بودند و برای آئین سه پسر عمو بود پس راضی شد با فضل ایشان از حیثیت علم و حلم و بردباری بودن از
ایشان از حیثیت شرم و اراده و بیرون داشتن و حسد و پیغمبر دیگر آن جوان اشتداد یافت بجهت خشم گرفتن آن
جوان و رشک و حسد بردن بر آئین و آرزوی وصال او کردن پس در نهایت خشم قصد کردند و نفری بود
پسر عموی خود که آئین را و راضی شده بود پس وعده او گرفتند بسوی همانی خود پس پسر عموی خود را کشتند و برد
او را و بردند بسوی محله که مشتمل بود بر اکثر قبیل بنی اسرائیل پس انداختند او را در وسط ایشان در شب پس چون صبح
کردند یافتند آن کشته را در آنجا و معروف شد حال او پس و پسر عموی او که کشته گان او بودند آمدند و جامه برتن خود را

و خاک بر سر خودشان ریختند و اعانت و یاری خواستند از موسی بر ضرر اهل آن محله یعنی دادخواه آمدند و بجای
خون او نمودند پس موسی ایشانرا احضار فرمود و از ایشان جویا شد پس انکار کردند اینکه گشته باشند یا نمودار
باشند بقاتل او یا خبردار باشند پس فرمود حکم خدا بر عزوجل بر کسانیکه این حادثه در میان ایشان واقع شده است
که شناختند اگر ایشان بخم در آورید یعنی قبول کنید سوگند خوردید و بعد از سوگند دیدید را بدیدید پس عرص کردید
یا موسی چه فایده است در سوگند خوردن هرگاه آن غرامت کران سنگین دفع نشود از ما چه فایده است در سوگند
کشیدن ما هرگاه سوگند خوردن از ما دفع نشود پس موسی فرمود همه فایده در طاعت خدا و در قبول حکم نمودن حکم
فرمودن او و در بازداشتن از آنچه نمی فرموده از آن هست یعنی قبول امر و نهی الهی نمودن اعظم فواید است
زبان بجزر گشته عرض کردند یا نبی اللہ غرامت ثقیل است و گناه کربنی برای ما ثابت نیست و سوگند خوردن
غلط است حتی در گردنهای ما ثابت نیست بدستی که اگر خدا قاتل او را بعینه با شتاساند و از مؤمنه او را با کفا
فرماید چه میشود پس بخوان از برای ما پروردگار خود را اینکه بیان فرماید برای ما آن قاتل را تا فرود آید با آنچه سختی
باشد از آن عقاب و امر او منکشف شود برای صاحبان الباب موسی جواب داد بدیستیکه خدای عزوجل به
تحقیق بیان فرموده آنچه را که بان حکم فرموده پس سزاوار برای من نیست اینکه حکم کنم بر او غیر از آنچه حکم فرموده
و نه اعتراض کنم بر او و آنچه فرموده ایامی بنیداییکه خدا چون کار کردن در روز شنبه را حرام فرمود و گوشت شتر را
حرام فرمود جایز نبود برای ما اینکه حکم کنیم آنچه حکم بان فرموده از حرمت کار و حرمت گوشت شتر تعبیه دهد
بلکه بر ما لازم بود اینکه حکم او را تسلیم کنیم و آنچه را که لازم فرموده بر ما مقرر شویم و قبول نماییم و موسی بهمت گفت
باینکه حکم کند آنچه همیشه بان حکم میکرد بر غیر ایشان در مثل اسانها و سخنان لا طائل ایشان یعنی خواست که امیر برون
برون ایشان فرماید تا سوگند خوردید و بنیدایا اقرار کنند و قاتل بدست آید پس خدای عزوجل بسوی او وحی فرستاد
که ای موسی ایشانرا اجابت کن بسوی آنچه اختیار کردند و سؤال کن از من اینکه آن قاتل را برای ایشان
اشکارا کنم تا گشته شود و غیره و از تحت و غرامت سالم ماند پس بدستی که من اراده نموده ام با جایت کردن ایشان
بسوی آنچه اختیار کردند که توبه زرق از برای مردی از خوبان امت تو که عاوت او صلوات فرستاد بر
بر محمد دال صیدین است و عادت او فضیلت دادن است محمد را و بعد از او علیه السلام بر سایر بریایان
می کنم او را و در این قضیه بجهت اینکه بعضی پادشاهان او باشد از تعظیم او برای محمد و آل او پس موسی سخن
کرد پروردگار را قاتل او را برای ما بیان فرماید پس خدای بسوی او وحی فرستاد و بگوید برای بنی اسرائیل اینکه خدا
آنرا برای شما بیان می فرماید باینکه شما امر میفرمایید باینکه کاوی فرج کنید پس پاره از گوشت آن بزنید
بخش مقتول پس زنده میشود پس تسلیم کنند و گردن نهند باین حکم بالحق پروردگار عالمیان و اگر تسلیم

نمی کنند پس باز ایستند و دست بردارند از این مسئلت و ظاهر حکم مراد مفسر شوند پس این است آنچه خدا
عز و جل حکایت فرموده **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ** و یاد آورید که می را که موسی
بقوم خود فرمود بدستی که زد و امر خواهد فرمود شمار آن **تَنْزِلُ بِكُمْ** آنکه اگر اراده دادید
اینکه بر قاتل واقف شوید و پاره از آن کار و را بماند قبول بر نید پس زنده خواهد شد و بقاتل شمارا خبر خواهد
داد **قَالَ لَوْ أَعْرَضَ كَرْدَمِي مُوسَى أَتَخْتَلِفُونَ فَيُزَوِّا أَيَّ سِكْرِي** ما را بجهت استناده کردن و تحریر
نمودن کمان میکنی اینکه امر خواهد فرمود تو را اینکه کاوی و بچ کنیم و پاره از مرده بگیریم و آنرا مرده دیگر ز نیم پس
یکی از دو مرده زنده شود بسبب ملاقات بعض مرده دیگر پس چگونه این واقع خواهد شد **قَالَ مُوسَى**
فَرَمُوا أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ پناه می برم بخدا اینکه نسبت دهم بخدا آنچه
که فرموده آنکه از جاهلان باشم که معارضه کنم امر خدا را بقیاس خود بر طبق آنچه معاینه نمودم از انبیا
در حالتی که دور کننده باشم مرقول خدای عز و جل و امر او را پس موسی فرمود که آیا نیست آب پشت
مرده لطفه مرده و آب زن لطفه مرده که این دو مرده ملاقات بهم می کنند پس خدای تعالی پدید می آورد
التقاء و مرده انسانی زنده مستوی اخلقه را و آیا نیست بذرها و تخمهای شما که میکارید و میافشانید
آنها را در زمینهای خود و تباه میشوند و زیرین شما و کندیده میشوند و حال آنکه آن تخمها مردمان پس خدای عز و
جل می آورد از آنها این خوشهای نیکوی شلخته شده را و این درختان بلند صاف میوه دارند بر سر درخت
پس چون فایق آمد ایشان را در علم **قَالَ لَوْ أَعْرَضَ كَرْدَمِي مُوسَى أَدْعُ لَنَا ذَنْبَكَ**
يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ یعنی بخوان برای ما پروردگار را تا بیان کند که صفت و نشانه آن کا و
حالت پس موسی از پروردگار خود پرسید بعد از جواب **قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ**
لَا فَارِضٌ موسی بایشان فرمود بدستی که پروردگار من می فرماید اینکه آن کا و نیست نه پیر
بیکاره و لا بیکو و نه جوان کار در نیامده **عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ** متوسط باشد مانند میان
مروان فافعلوا ما تؤمرون هرگاه امر کرده شدید یا نه پس بکنید آنچه را که امر کرده میشود
قَالَ لَوْ أَعْرَضَ كَرْدَمِي مُوسَى أَدْعُ لَنَا ذَنْبَكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْ نَهَا یعنی بخوان
برای ما پروردگار را تا بیان کند برای ما که زنبک آنکا ویکه اراده داری اینکه امر فرمائی ما را باینکه آن
چیز **قَالَ** موسی فرمود از جانب خدا بعد از سوال و جواب **إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ**
صَفْرَاءُ فَاقْعُوا لونها آنکه خدای فرماید اینکه آن کا و نیست زرد که خالص و صاف است
زنبک آن زردی خوبی نه کم زنبک است که بر بسفیدی زرد و نه پر زنبک است که بر سیاهی زرد زنبک

آن هم چنین است خالص کسب التا طهرین مسرور سازد انجا و نکرندگان بسوی خود را بجهت خوش
شکلی آن و نیکوئی آن و در حشیدن آن قالوا ادع لنا ذلتک یبین لنا ما هی
عرض کرد و بخواه آن برای ما پروردگار را تا میان کند برای ما که صفت و نشان آن کاویت
زیاد و کف و صفت آن ان البقر تشابه علینا و انما انشاء الله له متدا و ن
قال بدرستی که این کاوشته شد بر ما و بدرستی که ما اگر خدا خواهد هر
آنکه بدایت یافته کاوشیم موسی از جانب خدای تعالی فرمود ان یتقوا انهم باقره لاذلول تبتی
الا رضى بدرستی که خدای فرماید اینکه آن کاویت که رام و نرم نشده برای شیار و خست نمودن
زمین و راضی بشمار شده و لا تسقی الحریث و نه انکاومی کشد و لو بار و نه دوری گرداند
میکرد و لا بهار که آب و دیکشت زار را تحقیق معاف کرده شده است از همه این کارها مسلم
و بانیده شده است از همه علنها که هیچ صبی در آن نیست لا شیتر فیها نه رخی در آن کاویت
از غیر زردی قالوا لان جنت یالحوت عرض کردند اکنون آوردی درست را پس چون
این صفتها را شنیدند عرض کردند ای موسی پس تحقیق پروردگار ما را امر کرده بکشتن کاویکه اینها
صفت آن است فرمود آری و موسی در است از امر فرمود بدرستی که تحقیق امر فرمود شما را بجهت اینکه
انحصرت اگر فرموده بود اینک خدا امر فرموده شما را زیرا که هرگاه گفته بودند بخوان برای ما پروردگار ترا تا
بیان کند برای ما که صفت آن چه و رنگ آن چه و باز صفت آن چیست محتاج نبود اینک آیتها
از خدای عز و جل سوال کنند لکن سزاوار بود که موسی جواب و بدایشان را که خدای فرماید بمن که امر
کنم شما را بدیج کاوی پس هر چیز که اسم کاو بر آن صادق آید هرگاه بکشید آنرا پس تحقیق از عهده امر او
سردن می آید امام فرمود پس چون آن امر بر آنها قرار گرفت و جستجوی آن کاو برآمد پس یافتند
آنرا که در نزد جوفی از بنی اسرائیل که خدای عز و جل در عالم تجواب او آورد محمد و علی و پاکان از ذریه آن
و در کوار را پس محمد و علی با و فرمودند بدرستی که تو دو ستمدار ما هستی و فضیلت دهنده ما را بر بر
و ما بخوایم اینک بهر ستم بسوی تو بعضی پاداش تو را در این دنیا پس هرگاه مردم خریدار یکا و تو شدند
پس نفروش آنرا مگر ما را درت بجهت اینکه خدای عز و جل تلقین ما درت می فرماید آنچه را که تو و اولاد
تو را بی نیاز کند پس از بیداری انجان فرحناک شد و آنکه و آمدند او را خواستند کاو او را پس گفتند بجهت
می فروشی این کاو خود را گفت بدو دنیا و اختیار برای ما درمن است گفتند تحقیق بسکند نیاز رخی
هستم پس از ما خود پدید جواب گفت بجهت دنیا و نفروش پس ایشان را بقیمت چهار دنیا را بخار و دم

پس گفتند و دینار بمیدیم پس اخبار ما و خود را و جواب گفت ای فرشته ما در بهشت دینار بفروش پس ثابت
 بودند که بر نصف از آنچه ما در اینجا می گفت مشتری میشدند و میخواستند و آن جوان بسوی ما و باز می
 پس دو برابر میکرد ما و قیمت کا و از قیمت سابق که خود قیمت کرده بود تا اینکه قیمت آن رسید به یک
 پوست کا و آنچه بزرگتر بشود به پری دینار پس احباب گرد برای ایشان آن سع را یعنی فروخت کا
 خود را قیمتی که پوست کا و ش هر چه بخر و و جاداشته باشد بر از اثرش فی طلا کنند آنها هم قبول کردند
 پس گفتند آن را و گرفتند یاره را و هو عجز الذی الذی خلق من ابن ادم و علیه
 یو کب از اعیاد خلق جدید اید پس زوند آن پاره گوشت را بجان مقول گفتند
 اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّيِّبِينَ لِمَا أَحْيَيْتَ هَذَا الْمَيِّتَ وَأَنْطَقْتَهُ لِيُخْبِرَنَا
 عَنْ قَاتِلِهِ پس او سالم مستوی الخلقه بیا خواست و عرض کرد ای پیغمبر خدا این دو پسر عموی
 من کشتند مرا و بر تو خرمم پس کشتند مرا و انداختند مرا در محله این جماعت بجهت اینکه دیدم مرا
 پس گرفت آند و مرور او گشت آند و را و حال آنکه پیش از اینکه آن میت بر خیز زنده شده بود پاره از آن
 کا و با و پس زنده نشد پس عرض کردند یا نبی الله چرا زنده نشد آیا وعده نکردی با از جانب خدا پس موسی
 فرمود راست گفتیم و سر زنده نشدن راجع بسوی خدای عز و جل است پس خدا بسوی او وحی فرستاد
 ای موسی بدرستی که من خلف وعده نمیکم و لکن باید از برای جوان قیمت کا و او را پیش بدهند به
 گردن و دینارها و پوست آن پس زنده می کنم این میت را پس مالهای خود را جمع آوری نمودند پس
 خدا پوست کا و را فراخ فرمود تا اینکه آنچه طلا پیر شد و پوست کا و وزن کرده شد رسید به پنج هزار
 هزار دینار پس در حضور بهمان کشته زنده شده که زده شده بود بعضی آنکا و بعضی از بنی اسرائیل
 بموسی عرض کردند اینم کدام یک از این دو کا عجیب تر است آیا زنده فرمودن خدا این کشته
 و بجن در آوردن او را یا آنچه سخن گفت یا می نیاز فرمودن او مرا این جوان را با این مال عظیم پس خدا بسوی او
 وحی فرستاد ای موسی به بنی اسرائیل بگو هر کس از شما دوست دارد اینکه پاکیزه کنم در دنیا عیش و زنده گانی
 او را و عظیم نمایم در بهشتهای خود محل او را و بگردانم او را بگردم محمد و آل طسین او را آنها پس باید کار
 بکنند چنانکه این جوان کرد بدرستی که او تحقیق شنیده بود از موسی ابن عمران ذکر محمد و علی و آل طسین را
 بزرگوار را پس متصل بر ایشان صلوات می فرستاد و ایشان را بر همه خلائق از جن و انس ملائکه
 فضیلت میداد پس بجهت همین بر گردانیدم بسوی این مال عظیم را بجهت اینکه منتفع و سودمند شود به همه
 چیزهای پاکیزه و بزرگوار می بدست آورد و گرامی شود بخشها و صلح رحم پرور و پادشکار را گرداند و دوستی را

بوی معروف و یکی خود بسوی صاحب مودتها و میرزا فکند کذب الفا قهای خود صاحبان عداوتها را
آنچنان عرض کرد باینی الله چگونه این مالها را حفظ کنیم بلکه چگونه از عداوت کسی که دشمنی کند با من در این مالها
حذر کنم و احد کسی که حسد بروم از جهت این مالها حذر کنم فرمود بنحوان بر آنها از صلوات فرستادن بر محمد
و آل طیبین و آنچه را که پیش از اینکه برسی باین مالها میخواندی آنرا پس بدرستی که آنرا از تو که این مالها را روزی تو
فرمودی باین کفار با اعتقاد درست حفظ می فرماید این مالها برای تو نیز بسبب این کفار با اعتقاد درست
پس آنچنان گفت از صلوات را پس هیچ حاسدی قصد آنها نکند برای اینکه فاسد کند آنها را یا دزدی باینکه دزد
آنها را یا غاصبی برای اینکه غضب نماید آنها را که اینک دفع فرمود او را خدا می عذر دل بسبب لطیفه از لطایف
خود تا اینکه هر یک ممنوع شوند از ظلم خود اختیار یا اینکه منع فرمود او را از آن ظلم بافتی یا مصیبتی تا اینکه
باز دارد او را از ظلم پس باز داشته شود و خطرات پس چون موسی بن عمران این را با بنحوان فرمود و خدای تعالی
از برای او بجهت مقاله او حافظ و نگهبان کرد بدین معنی خدا بجهت صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد و آل ابی طالب
او را حفظ فرمود بنحوان زنده شده عرض کرد اللهم انی اسئلك بما سئلك به هذا
الفقی من الصلوة علی محمد و آل الطیبین و التوسل بهم ان تبقی فی
الدنیا ممتنعاً یا بنی عجمی و بنی عذابی و حساد منی و زفتی فیها کثیراً طیباً
پس خدا بسوی او وحی فرستاد ای موسی بدرستی که شان این است که از برای این جوان زنده شده بعد از
گشتن شدنش شصت سال عمر باقی بود و تحقیق بجهت سئلت او و توسل او بجهت و آل طیبین او بخشدیم هم
سال دیگر که تمام عمر او یکصد و سی سال باشد و اس او صحیح دل او ثابت شهورتهای او در تمام عمر در نهایت
قوت تمتع برد باین زین حلال خود و زندگانی کند و مفارقت معشوقه محله خود نکند و آن معشوقه مفارقت او
نکند پس وقت مردن آنچنان نزدیک شود وقت اجل آن زن هم نزدیک شود و هر دو با هم بمیرند پس هیچ
بسی بهشتهای من و در آنجا هم زن و شوهرند و در حالتی که بنار و آسایش و وفور نعمت زندگانی کنند و حال
آنکه ای موسی اگر آن قاتل شقی بد بخت سئلت نموده بود از من بآنند آنچه وسیلت جنت بآن این
جوان بر طبق اعتقاد درست خود اینکه بخا بدارم او را از رشک و حسد بردن و بافاعت کرد ام
او را بآنچه روزی او کرده ام و حال آنکه همان این پادشاهی عظیم است هر آینه همین کار کرده بودم و اگر سئلت
از من کرده بود مانند توسل آنچنان با توبه نمودن از کار زشت خود اینکه رسوا کنم او را هر آینه رسوا نکردم
بودم او را و هر آینه بر میگردانیدم رای این جماعت را از اختیار کردن ایشان هر ویداشدن قاتل را
و هر آینه آنچنان صاحب کا و را از غیر این روی می نیاز میکردم بقدر این مالیکه می نیاز ساختم او را و اگر

مسلت کرده بود از من بعد از اینکه منقض و رسوا شد و توبه کرده بود بسوی من و وسیله قرار داده بود مثل سیله
 آنچنان که بفراوانی بنیاد از من و او را از کار و بعد از آنکه بر سام بسوی او لیاقت مقبول مرا و ایشان را نیز یکی
 پس غفلت کنند از قصاص هر آینه کرده بودم پس احدی عیب ناک نخواهد ساخت او را بکار او و یاد نخواهد
 آورد کار او را یا دوازده در ایشان و لکن این فضل من است میدهم آنرا بهر که نخواهم و منم صاحب فضل
 عظیم و عدالت میکنم منع کردن بر هر که نخواهم و منم عادل حکیم پس چون آنکارا بوج کردند خدای تعالی فرمود
 فَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ پس گشتند آنرا و نزدیک نبودند که بکنند و اراده
 کردند اینک بکنند این کار را از جهت عظمت قیمت آنکارا و لکن لجاجت واداشت و برانگیزت ایشان را
 بر آنکارا و شور و تمتم زدن ایشان بموسی گشید ایشان را بر آنکارا نام علیه السلام فرمود پس ضحیه کرد بسوی موسی
 و عرض کردند که چه سبب فقر شدند و منتی شدند بسوی شوال بکف کردن و کدائی و پیرون آورده شدیم
 از مال کم و زیاده خود بسبب لجاج و تسلیم کی خودمان یعنی آنچه بایستیم از کف رفت و سائل بکف شدیم
 پس بخوان خدا را برای ما بوسعت رزق پس موسی فرمود و حکم چه قدر کور شد چشم دلهای شما آیا نشنیدید
 دعا این جوان صاحب کار و او آنچه خدا میراث داد او را از بی نیازی و دولت مندی و آیت نشنیدید دعا
 آن مقبول زنده شده را و آنچه زیاده کرد و اندید بسیار فرمود برای او از عمر طویل و سعادت و نیاز و آسایش
 رستن و تمتع و برخورداری برون بخواس خود و سایر بدن خود و عقل خود و چنانچه اندید خدا را بمانند خواندن
 اند و جوان و وسیله دوست او نیز قرار میدهند و وسیله قرار داد آن آمد و جوان بجهت اینکه فاقه شما
 فرماید و شکستی شما را جبران نماید و درویشی و پریشانی و نیاز مندی شما را بگذرد و اصلاح فرماید پس عرض
 کردند اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَمُّعُ وَبِفَضْلِكَ اعْتَمَدْنَا فَخَادِلٌ فَقَدْ نَأَى سَبِيلَ
 خَلْتَنَا بِحَاجَةِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ فَخَاطَمْنَا وَالْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ مَرَّحَمٌ كَوَيْدِكَ هَرَسَ
 محتاج است این دعا را مداومت نماید انشاء الله و رفع احتیاج او خواهد شد پس خدا بسویش وحی فرستاد
 موسی بگو بایشان که رؤساء ایشان بر وند بسوی خرابه بنی طعان و بر وند از موضع معین فلان کمی از
 زمین آنرا بیرون آورند آنچه در آنجا هست پس بدرستی که آن ده هزار هزار دینار است بجهت اینکه رود کنند
 بر هر که دفع کرده و داده در قیمت این کار و آنچه داده بجهت اینکه احوال ایشان برگردد بسوی آنچه بودند بران
 پس قیمت کنند بعد از آن آنچه زیاد آید و آن بجهت بر هزار دینار هست بر قدر آنچه هر یک از ایشان داده
 در این محنت بجهت اینکه این مالهای ایشان دو چند آن بجهت خبر او پاداش بر تو تسل ایشان بجهت و آن
 طسین او و اعتقاد ایشان مرفیلت داشتن محمد و آل محمد را بر همه خلایق پس این است حکایت

آنچه خدای عزوجل فرموده و اذ قتلتم نفسا فادانتم فيها و یاد آورید وقتی را که کشتید نفسی را
 پس اختلاف کردید و آن و دفع کردید بیکدیگر را که انداخت بعضی از شما کلاه کشتید بشن انمقول را بر کرون
 بعضی دیگر و دفع کرد آنرا از خود و از یاران خود و الله مخرج ما کنتم تکتمون و حال آنکه خدایون
 اوزیده است آنچه از خبر قاتل بود و آنچه کتمان پوشیده کرده بودید از اراده مکنیز مومنی به تحکم کردن شما
 بر آنحضرت آنچه توانستید بکنان اینکه برود کار او اجاست و نخواهد فرمود سوی خواش شما قتلنا اضر
 ببعضها پس فرمودیم برینید بعضی کا در ابا مقتول کذلک یحیی الله الموتی یجنن
 زنده می فرماید خدا مردگار در دنیا و آخرت چنانچه زنده ساخت میت را بملاقات یقی و دیگر آمار دنیا
 پس آب منی مرد ملاقات آب منی زن میکند پس خدا آنچه را که در صلبها و رحمها می گرداند بشری زنده است
 و اما در آخرت پس بدرستی که خدای تعالی میان دو نفخه صور بعد از اینکه بدو نفخه اولی را فرو میفرستد از نزدیک
 آسمان و دنیا ای را از رویای مسجور که خدای تعالی فرمود و البحر المستحوذ و آن منی است مثل منی مردان
 پس میبارد آنرا بر زمین پس آن آب منی ملاقات میکند با اموات کهنه شده پس میروند از زمین و زنده
 میشوند پس خدای عزوجل فرمود و یزیکم الایاتیه می نمایاند شما آیات خود را مثل سایر آیات خود سوا
 اینها که دالند بر توحید او و نبوت موسی پیغمبر او و دالالت بر فضل محمد که سید کبریا او و غلامان او است
 بر همه مخلوق و دالالت دارند بر هویدا و آشکارا فرمودن او فضل محمد و فضل آل طیبین او را بر سایر خلق
 خدا همگی اعلمکم تعقلون شاید شمار یافت نمائید کنید اینکه آنکه این کارهای عجیب را می کند و می
 آفریند یا امر میفرماید خلق را که حکمت و برتری گردانند محمد و آل او را که رحمت اینکه ایشان افضلند از همه جبار
 الباب قوله عزوجل ثم قست قلوبکم فمهی کما یجادو او اشد قسوة وان من
 النجاد کما یتفجر منه الانهار وان منها لای شقق منه الماء وان
 منها لای یهبط من خشیر الله و ما الله بغافل عما تعملون امام حسن عسکری علیه السلام
 فرمود که خدای عزوجل فرمود ثم قست پس سخت و سست شد و گور شد و خشکید و سست بهم رسانید
 قلوبکم و لها می شما ای معاشر بیو و من بعد ذلک بعد از آنچه هویدا و آشکارا ساختم از آیات
 باهرات در زمان موسی و از آیاتی که مشاهده نمودید آنها را از محمد فمهی کما یجادو پس آنکه
 شما مانند سنگهای یا سببه است که رطوبتی پس بنید بهند و آنچه سود کرده شود بان بیرون می آید آنان سنگها
 یعنی سنگها که در نهایت سختی است نه چشمه و نه کیاهی و نه درختی دارند یعنی بدرستی که شما هم نه حق خدا را داد
 کنید و با بلش میروسانید و نه از مالهای خود و نه از مواشی آنها مثل گا و و کوفند و شتر صدقه و زکوة میفید

و نه معروف و نیکوئی و کرامت و نور کو ایرایشو امید و نه وجود و بخشش می کنید و نه همان را بخانه خود بخوانید و
 نه اندیشه ناسکی را خوشحال می کنید و نه بخیری از انانیت معاشرت می کنید و معامله می نمایند و آتش
 قسوة یا فروتر از سختی متبرجم گوید که او در آیه برای ابهام مشبه به است نه در مشبه یعنی دل های ایشان
 شباهت دارد بسنگ سخت یا بسنگ سخت تر از سنگ سخت یعنی این باشد که دل های ایشان شباهت دارد
 بسنگ سخت یا دل های ایشان سخت تر از سنگ است بلکه ابهام نسبت بانقام سنگ است که بعضی
 وجود سختی نرمی دارد و بعضی چنان سخت است که هیچ رخه و منفذی ندارد و شاید این ابهام نرمی داشته
 باشد که بر سامعین حضور مستور بود و شاید ترش همان اختلاف دلها باشد که در بعضی فی الجمله نرمی
 است مثل سنگ یا نیت مثل سنگ سخت تر از آنچه بعد از این امید است که این سر واضح شود و کما اینکه امام
 بعد از ذکر فرمودن او آتش قسوة می فرماید که این است و بخیر این نیست که اندلها در قساوت سنگها است
 یا سختی آنها فروتر است بهم گذارد بر سامعان و هویدا و بیان فرمود برای ایشان کما اینکه گویند می
 گوید اکل کثرت جزا و محنت خوردن ماننی را یا گوشتی را و ان شخص اراده نمیکند بکلام خود و اینکه من نمیدانم
 چه خورده ام بلکه اراده میکند بآن اینکه بهم گذارد بر سامع تا اینکه سامع نفهمد که چه چیز خورده هر چند نفهمد اینکه
 او تحقیق خورده چه بهی را و نیست معنای آن بل شد قسوة بلکه سختی و دلها بیشتر از سنگها است بجهت
 اینکه این استدراک غلط میشود و خدا تعالی و جل مرتفع پیا شد از اینکه غلط گوید و خبری پس استدراک کند بر
 نفس خود غلط را بجهت اینکه او عالم است با آنچه بوده و هست و میباشد و آنچه میباشد اینکه اگر می بود چگونه بود
 میباشد این است خبر این نیست که استدراک غلط میکند بر نفس خود و مخلوق ناقص کرده شده و اراده
 فرماید بآن انضافتی که سجده او آتش را یعنی پس اندلها مثل سنگها یا سخت تر است یعنی سخت تر از
 از حیثیت فوق که بعضی را و او باشد بجهت اینکه اگر چنین باشد این تکذیب برای اول است بسبب ثانی
 بجهت اینکه او فرمود دل های آنها مثل حجاره است در شدت نه سخت تر از آنها نه نرم تر از آنها از اینکه تشبیه
 دلها را بحجاره بدون فرقی در سختی و نرمی بفرماید او آتش پس تحقیق رجوع فرموده از قول اول خود باینکه
 آن حجاره نیستند براهی یعنی همین طور که جایز نیست برای استدراک غلط باشد همین طور جایز نیست
 که برای تردید باشد زیرا که ثانی تکذیب اول کند پس برای ابهام است چنانچه حضرت می فرماید
 این مثل این است که بفرماید لا یجیب من خلونکم خیر لا قلیل ولا کثیر بوی خیر از دل های شما
 نمی آید نه کم و نه زیاد پس خدای عز و جل بهم گذارد در اول حیثیتی که فرمود او آتش و بیان کرد و هویدا
 در ثانی اینکه سختی و دل های ایشان فروتر است از سنگ بانه بقول خود او آتش قسوة بیان فرمود و لکن

بقول خود عزوجل **وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ خِذَازَاتٍ لِّمَنْ يَعْتَمِرُ مِنْهُ لَا تَحْزَنْ** میان فرمود یعنی پس آن لهای
 شما ای یهود بحثی است که هیچ نیک از آنها بیرون نمی آید و حال آنکه در میان شما کسی است که جاری میشود
 از آن نهر پس می آید و خیر و عیال را از برای بنی آدم **وَإِنَّ مِنْهُمْ لَمَنْ يَكْتُمُ السَّيِّئَاتِ** و بد رستی که از آن نکماست
لَمَّا يَشْفَقُ بر آینه آنچه شکافته میشود **فَيَخْجُجُ مِنْهُ الْمَاءُ** پس بیرون می آید از آن سنگ آب
 و آن سنگی است که آب از آن میخکد پس آن سنگ بهتر است از دلها که از آن نهر با نیکی جاری می شود و از
 از بعض از آنها و دلهای ایشان جاری نمیشود از آنها خیرات و شکافته نمیشود پس بیرون آید از آنها قلیلی از خیرات
 هر چند بسیار نباشد پس خدای تعالی فرمود **وَإِنَّ مِنْهُمْ لَمَنْ يَكْتُمُ السَّيِّئَاتِ** و بد رستی که
 از آن سنگها است هر آینه آنچه فرود می آید از ترس خدا هرگاه قسم داده شود بر آنکه بهما باسم خدا و با اسمها
 اولیا و خدا محمد و علی و حسین و حبیبین از آل ایشان و بیست و دو لهای شما چیزی از این خیرات
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و خدا غافل نیست از آنچه عمل می کنید بلکه عالم است با آنچه می
 کنید جزاء و پاداش میدهد شمار از آنچه میکنید پاداشی که خدا با آن پاداش داوود عادل است بر شما و ظالم
 نیست برای شما حساب شمارا شنید می فرماید و عقاب شمارا الیم بنماید آنچه که خدا تعالی با آن دلهای
 ایشان را وصف فرموده مانند آنچه نیست که فرموده در سوره نساء **لَمَّا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي قَدْ دَلَّ**
لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا آیا برای آنکه فران بهره دست از پادشاهی پس آنها کام نمیدهند
 مردم را نقیری و آنچه خدا وصف فرمود با آن سنگها را در اینجا مانند آنچه نیست که وصف فرموده در قول خود
 تعالی **لَوْ أَنزَلْنَاهُ الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَائِشًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ**
خَشْيَةِ اللَّهِ اگر فرو فرستاده بودیم این قرآن را بر کوهی هر آینه دیده بودی آنکوه را فرو تنی نهانیده شکافته
 شونده بر آنکه و شده از ترس خدا و این سر زلزلش کردن و نگو میدن از جانب خدا برای یهود و نواصب بود
 و حال آنکه یهود جمع کرده بودند و امر را یعنی یهودیه و ناصبیه را و آن دو کناه خطرناک را آمده بودند و نوب
 کرده بودند یعنی با یهودیه نصب عداوت هم کردند پس آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله توبیخ و سرزنش
 فرمود یهود را با آن غلیظ شد بر آنها پس جماعتی از رؤسای ایشان و صاحبان زبان و بیان از ایشان
 عرض کردند یا محمد بد رستی که تو جمعی کنی ما را و ادعا میکنی بر دلهای ما آنچه را که خدا خلاف آنرا میداند از آن
 دلها بد رستی که و دلهای ما خبر بسیاری است روزه میگیریم و تصدق میدیم و با فقیران مواسات مینمایم رسول
 خدا جواب فرمود و خیر این نیست که خیر آنچه نیست که وجه خدا با آن اراده کرده شود و بر آنچه خدای تعالی امر فرموده
 عمل کرده شود پس آنچه اراده شود با آن ریاء و سمعه و عناد و زبردن با رسول خدا و اظهار بی نیازی برای او

و پادشاه نفس خود شدن و بلندى حستن و فخر کردن بر رسول خدا و بر بزرگوارى پس بجز خیرى نیست بلکه
آن شر خالص است و باکى است بر صاحبش خدا عذاب مى فرماید و را با نعل سختى عذابى پس با نخترت عرض
کردند یا محمد تو این را مى گوئى و ما مى گوئیم بلکه انفاق نمى کنیم ما را که برای باطل گردانیدن کار تو و برداشتن
ریاست تو و برای تفریق اصحاب تو از تو و این است جهاد اعظم بسبب این معارضه با تو از جانب خدا
ثواب اجل اجسم را از تو داریم و امید داریم پس کمتر احوال ما آن است که ما مساوى با تو باشیم در دعا وى پس
چه فضیلت بر ما برای خود داریم پس رسول خدا فرمود یا احوه الیهود بدرستی که همه دعا وى محقق بمطلان
در آنها تساوى دارند و لکن حجتهاى الهى و دلایل او جدائی و تفرق مى اندازد میان ایشان را پس از تو بمطلان
پرده بر مى دارند و تحقیقتها و درستیهای محققان را هویدا و روشن مى گردانند و آنها را بهر کس مى شناسانند
حال آنکه محمد رسول خدا یکبار دفع نمیکند جل شما را یا یکبار کارزار نمیکند که بی تا مل در خوب و بد شما به
کشد شما را بسبب جل و نادانى شما اگر چه اول انبیاست ولى ثانی هم بی مناسبت نیست و الله اعلم
و تکلیف نمى کند شما را به تسلیم کردن برای او بغير حجتى و لکن قاضى میکند بر شما حجت خدا را که دفاع آن شما را
ممکن نباشد و انقیاع و بازداشتن از موجب آن حجت را طاقت و توانائى نداشتید و اگر محمد
میرفت که بنمایند ایتى را بشما از نزد خود هر آینه شک مى کردید و مى گفتید اینک آن آیت پیش آورده شده است
بصنعت چاره کرده شده است و آن بحیث بخودى خود کار گرفته شده است آن آیت یا بر آن آیت توطیه
و موافقت کرده شده است و هرگاه شما اختیار کنید آن آیتى را پس بنمایم شما آنچه را که اختیار مى کنید
سزاوار نخواهد بود برای شما اینکه بگوئید کار کرده شده است یا بر آن توطیه کرده شده است یا آورده شده است
سبب جمله و مقدماتى حاصل این است که اگر معجزه را نخواهید آورد بدون خواست شما مثل حرف شما خواهد
بود و اگر خود شما خواست نمائید جای انکار برای شما نخواهد ماند و الله اعلم پس آنچه اختیار مى نمائید پس این
است که پروردگار همان بنیان تحقیق و عده فرموده بمن اینکه ظاهر فرماید برای شما هر معجزه که اختیار نمائید به
حجت اینکه معجزه تنهای کافران از شما را قطع فرماید و در بصیرت های مؤمنان شما بیفزاید و عرض کردند
تحقیق انصاف کردى بما یا محمد پس اگر کارها بداشسته شدى از آنچه وعده کردى از انصاف خودت یعنی
هر معجزه که ما خواهیم توانستى پس وى پس اول تو باید بر کردى از دعوى نبوت خود و در آئى در مروه جماعت
این امت یعنی پیروى تسلیم کنى حکم توریه را بجهت محضر تو از آنچه اختیار مى کنیم از برای تو و بجهت آشکار شدن
بطلان در دعوى خود و آنچه طلب میکنیم از ارجحت تو فقال دَسُّوا لِلَّهِ الصَّدَقَ بِنَبِئِ عَنْكُمْ
لَا الْوَعْدِ پس حضرت فرمود رسول خدا گویى است که این صفت دارد که سخت است راستى گفتار او

در راستی و صداقت نهایت کمال و تمامیت است که خبر نمیدهد از شما یعنی از دل‌های شما که در نهایت
قساوت است نه اینکه رسول خدا کسی است که وعده دهنده باشد یعنی بجان شما بی‌دین است که
هر چه بگویم وعده صرف بوده و وفا نخواهم نمود و عاجز خواهم شد نه چنین است که فهمیده اید بلکه هر کفار من
مقرون با صدق و هر وعده ام مقرون با وفای چنانچه خود فرمود اختیار کنید آنچه را که میخواهید اختیار کنید بجهت آنکه
خدا قطع فرماید مقرر نما و بجهت‌های شما را در آنچه میسرید پس عرض کردند یا محمد ادا عا کردی و پنداشتی اینکه
بیج جز از مواسات با فقیران و یاری کردن با ضعیفان و دانستن و تفقه در ابطال باطل و احقاق حق در دل‌ها
تأثیت داد عا نمودی اینکه همه سنگها از دل‌های ما بر مقررند از برای فرمان خدا از ما فرمانبردار ترند و این
گوهرها بحضور ما است پس بیا با ما بسوی بعضی از این کوهها پس سؤال فرمائید از اینکه شهادت و پند بر تصدیق
تو و تکذیب ما پس اگر سخن در آمد تصدیق تو پس تویی آن رجی که پیروی تو بر ما لازم شود و اگر سخن در آمد تکذیب
تو یا خواستش شد جواب تو را رد نکرد پس بدان اینکه تویی آنچه بر باطل و ناحق در دعوی خود که مبره و ادبوس
خود را معاندی یعنی این ادعائی که می‌کنی که هر چه گویم از جانب خداست و از روی هوای نفس نیست چرا
که سخن تکلف باطل خواهد شد بفهم پس رسول خدا فرمود آری بیایید با ما تا برویم بسوی هر یک از این کوهها
که خواهید تا سؤال کنیم از آنها شهادت و دادن بجهت اینکه شهادت و پند برای من بر شما پس بیرون رفتند
بسوی کوهی که دشوار تر دیدند از باقی پس عرض کردند این کوه است پس سؤال فرمائید از آنکه شهادت و پند
رسول خدا را بگویند فرمود بد رستی که من سؤال می‌کنم تو را بجا و محترم و آل پاکان او و آنانکه بذكر نام‌های
ایشان خدا عرش را بسجده فرمود و در و شمای بهشت نازل فرشتگان بعد از اینکه قدرت و توانائی
نداشتند بر حرکت دادن آن عرش و حال آنکه ایشان خلق بسیاری بودند که نمیدانند شماره ایشان را غیر از خدای عزوجل
و بحق محمد و آل پاکان او آنانکه بذكر نام‌های ایشان خدا توبه اوم را قبول فرمود و گناه او را آمرزید و او را
بسوی مرتبه اش برگردانید و بحق محمد و آل پاکان او آنانکه بذكر نام‌های ایشان و خواندن خدا را بجا و ایشان
بنزد فرمود و در پیش راد بهشت مکانی عالی همانا شهادت و پند برای محمد و آنچه خدا امانت و و ولایت گذاشت
پیش تو تصدیق او بر این جماعت یهود و دریا و فرمودن قساوت و دل‌های ایشان و در تکذیب ایشان
و انکار ایشان من فرمایش محمد رسول خدا پس آنکه بجهت در آمد و متزلزل شد و چشمه آب از آن جاری
گردید و صد داد که یا محمد شهادت و گواهی میدهم اینکه تویی رسول پروردگار جهانیان و تویی سید و آقای
همه آدمیان و شهادت و گواهی میدهم اینکه دل‌های این جماعت چنانکه وصف فرمودی از سنگها سخت‌ترند و
نخواهند آمد از آنها هیچ خیری کا اینکه گاهی آب بیرون می‌آید از سنگها آب رودخانه یا چشمه و شهادت و گواهی

میدهم اینکه این جماعت در و عکسند بر تو در آنچه بان تو را می آید بمانند از تقریب جستن پروردگار عالیشان یعنی عالم
خیر نمیکند و در و عکسند پس رسول خدا فرمود ای کوه سوال می کنم تو را که خدا تو را فرمان داد بفرمانبروای
من در آنچه درخواست نمودم اثر از تو بجا محمد و آل پاکان او آمان که خدا بسبب ایشان نوح را نجات داد
آنان که در آب عظیم و خدا سر و گرد آتش را برابر بهم و سلامت گردانید اثر از آن حضرت و برقرار فرمود آن نزد
را و در جوف ناز بر تختی او بر فراشی بسیار نرم که دیده نشد مانند آن تخت بزرگ برای احدی از تمام پادشاهان
زمین و رویانید از درختان بنسرتازه پاکیزه و در حوالی و اطراف او و از پیرامون آن حضرت انواع ثمرها و میوه ها و
شکوفه های بسیار پرکنده یعنی با انواع مختلفه آنچه را که یافت نمی شود و بهر صده وجودی آید که در چهار فصل از تمام
سال آن کوه عرض کرد بلی شهادت میدهم برایت یا محمد که باینکه خدا امر فرمود مرا بطاعت تو و آنچه
فرمودی صحیح است و شهادت میدهم اینکه اگر تو اختیاری کنی بر پروردگار خود و اینکه مردان دنیا را بویسم
و خیر بگردانم و بخواهد گردانید یا ایشان را مالا که بگرداند بهمانا خواهد گردانید و اینکه بر گرداند آتش افروخته
را جلیله و بر گرداند جلیله را با آتش افروخته هر آنی خواهد گردانید بنا بر خواهش تو یا اینکه اختیاری کنی بر خدا
اینکه آسمان را بسوی زمین فرو داند یا زمین را بسوی آسمان بالا برد و هر آنی بجامی آورد یا اطراف شارق و
منحارب و همه زمینهای پست را همیانی بگرداند مانند همیانی که کیسه در اهرم است هر آنی بجامی آورد و حال
اینکه خدا تحقیق زمین و آسمان را فرمان تو گردانید و کوهها و دریاها بر میگردد و بجهت تو یعنی قلل جبال و دریاها
مالا مال را حضرت ذوالجلال در تحت فرمان قضا بفرمان تو نهاده که اگر کوه و دریا را اطلا و عطر خواهی خوا
بشود و هر چه اراده فرمائی صورت پذیرد و سایر آنچه خدا آفریده از بادها و صاعقهها و اندامهای انسان
و عضوهای حیوان همه تو را مطیع و فرمانبردارند و هر چه امر فرمائی آنها را بان از چیزی قبول امری کنند پس
یهودان عرض کردند یا بر ما می پوشانی و شتبه کاری می کنی تحقیق نشانیده سرکشان اصحاب خود را
پس این سنگهای سخت بر این کوه پس ایشان سخن میگویند و ما نمیدانیم که آیا از فرمان می شنویم یا از
این کوه استماع مینمایم مغرور و فریفته نخواهد شد بمانند این که مردمان ضعیف العقل که بر گرد تو برآمده اند
آنانکه در عقلاشان دست یافتنی پس اگر راست گویم باینکه پس از این موضع خود بر گرد بسوی از زمین هموار این
کوه را امر فرما که از ریشه خود کند شود پس سیر نماید و بیاید تا آنجا پس چون حاضر شود و ما هم شاهد باشیم که از
پس بان حکم فرمائی اینکه پاره شود بدو نیمه از ارتفاع و برداشت درازی آنکوه پس نیمه پائینی بر بالای نیمه بالایی
بلند گردد و نیمه بالایی در زیر نیمه پائینی خود را پست سازد پس آن سنگها که ریشه آنکوه قله آن کوه و قله آن ریشه
شود تا بدانیم اینکه اینجا رتو از جانب خداست که نه بتوطیه گردان با تمویه نمایند کان سرکش و نه بمعانیت

خبر بخلاف بندگان کردن کش اتفاق افتاده پس رسول خدا ص اشار نمود بسوی سنگی که در وزن باندازونج
رطل بود و فرمود ای سنگ پس خود را از فرار به نشیب در غلطان پس در کردید و غلطید و بیامی شد و فرمود و الله
بنشیب پس از برای مخاطب خود فرمود آتر ما خود را و آتر اندو یک بکوش خود بگذار پس زود آغا
خواهد کرد آنچه شنیدی بجهت اینکه این سنگ خبری از اجراء این کوه است پس آنرا در گرفت و آنرا بکوش
خود زد و یک گردانید پس آن سنگ سخن گفت بمانند آنچه آن کوه بآن سخن گفته بود اول بار از تصدیق رسول خدا
در آنچه مذکور ساخت آنرا از دلهای یهود و در آنچه اخبار فرمود بآن از اینکه نفقه های ایشان در رفع کاه محمد
باطل و وبال خواهد بود بر آنها پس رسول خدا ص فرمود آیا شنیدی آنرا ایای پس این سنگ یکی هست که سخن کند
تو را و خیال تواند زد از اینکه او سخن میکند تو را عرض کردند پس بیار ما آنچه اختیار کردیم در باره آنکوه پس رسول
خدا در شرف آورد تا رسید بقضاء و میدانی فسخ پس ندان فرمود آنکوه را یا ایها الجبل بحق محمد و الله
الطیبین آنانکه بجای ایشان و مسلت بندگان خدا بر تبه آن بزرگواران از حضرت احدیت فرستاد خدا بر قوم
عادی بادی را ضرر و تنده زنده از خدا خود در کد زنده از جای می کنند و مانند کوه یا ایشان ریشهای باریک می مغز
و دخت خراب بود یعنی از شدت وزیدن باد قوم عاد با آنهم قوت و قدرت و استعداد چون پرگاه بر باد رفتند و راه
پس المهاد را پیشنها نمود و شتافتند و آنچه را که باید دریا بند و یافتند بواسطه فسق و فساد الله و نقصا للشر
والساد و بجای ایشان خداوند جلیل امر کرد جبرئیل را باینکه صیحه زبلیصی بولناک در قوم صالح آید تا اینکه مانند سیم
متحفر گردیدند تا باینکه شوی از جای خویش برخاست خدا پیش بیافای تا اینجا و دست مبارک خود بر زمین
پیش روی خویش گذاشت امام علیه السلام فرمود بعد از فرمایش آنحضرت کوه تزلزل و درآمد و روانه شد
مانند اسب هموار تا اینکه میان دو دست آنحضرت روی آورد و اصل آنکوه نزدیک رسید بانگشت
آنحضرت پس چسبید بآن و ایستاده آواز بر آورد بان ای رسول پروردگار عالمیان من شنوا و فرمانبردارم
مرو تو را و حال آنکه اگر میخواهی پامال کردن این گروه معاندان را فرمان کن مرا یا خود ای رسول خدا ص
رسول خدا ص فرمود بد رستی که این جماعت معاندان اختیار کردند بر من اینکه امر کنم تو را از ریشه خود قطع
و جدا شوی پس بدو نیمه کردی پس اعلامی تو روی میستی آورد و اسفل تو روی ببالا آورد پس بگرد زد و زده تو
ریشه ات و بگرد ریشه تو زد و زده ات پس آنکوه عرض ای رسول پروردگار عالمیان آیا تو مرا ام میفرمایی
بخوابش ایشان فرمود بل پس آنکوه بدو باره شد و اعلامی آن فرود شد برین و ریشه آن بلند شد بر بر
اعلامی آن پس فرغ وی و اصل وی فرغ وی گردید پس آن کوه آواز بر آورد که ای معاشر یهودان
است آنچه می بینید بخرمجره موسی اینکه بکان می کنید که شما با ایمان آورید کانی پس آن یهودان بعضی

بعض دیگر نکرست پس بعض از ایشان گفت باشد از این معجزه گیرنی برای ما و دیگران از ایشان گفتند این صاحب بخت و طالع است آماده و آورده شده است برایش یعنی از خارج با و دیدم رسد و صاحب بخت و طالع عجیب برای او آماده و آورده میشود پس البته آنچه از او مشاهده می کنید نفیرید و مغرور سازد شما پس آن گویا ایشان را صد ازو که ای دشمنان خدا تحقیق باطل ساختید با آنچه میگویند پیغمبری موسی را چرا کفایت برای موسی اینکه برگرداند عصا با زرد ها و شکافته شدن دریا بر اهلها و ایستاده شدن کوه بر بالای هر شما مانند سیاهان جز این نیست که آماده و آورده شده اند برای بخت اینکه تونی موتی **لَكَ اَمَّا** و می آید تو را بخت تو باین کارهای عجیب پس مغرور تو را بد ساخت و تو را بد فریفت با آنچه مشاهده می کنیم از تو ای موسی پس آن که بهایمقال خودشان سنگها بد بهان ایشان زدند و لازم ساختند ایشانرا بخت پروردگار عالمیان مترجم گوید که جواب گویا که یهودان در اثبات نبوت موسی و محمد و لیلی است محکم و اگر انکار نبوت محمد نمایند ایرادی است بر یهود که چرا اقرار به نبوت موسی کردند و انکار کردند و اگر میگویند محمد صاحب بخت است و کارهای عجیب از دست او صادر میشود و اینها دلیل بر نبوت او نیست پس اگر کسی در مقام انکار موسی العیاذ بالله بر آید و معارضه مثل کند و گوید که اثبات نبوت موسی صحیح نمائید شما چه جواب داد این بود که گویا سنگ بد بهان ایشان زده و راه سخن ایشان زدوده شد **قُلْ لِمَ عَزَّ وَجَلَّ قَطَعُوا** **اَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ لَيَمْنَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُخَرِّفُونَهُ** **مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ** **وَإِذْ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا** **آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِعَضُّهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا اتَّخَذَ ثَوْبُهُمْ بَیْهَا** **فَتَحَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لِيَجْازِمَهُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ أَوْ لَا** **يَعْلَمُونَ اِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ**

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود پس چون رسول خدا را بسبب معجزه خود غلبه نمود یهود را و بسبب شرفی و ولایت خود قطع معاذیر ایشان فرمود و دیگر ایشان را ممکن نمی بود اینکه برگردانند و مراجعت دهند آنحضرت را و رجعت خود و نه اینکه در آوزند بلیس را در معجزات آنحضرت بر آنحضرت یعنی در مقام رد و ولی و ذوالجلال افرس ولی جواب و لال گشتند و در بیان التباس و اشتباه کاری که معجزه را با باطل خود میوشند عاجز و برهان ولی در مان باز ماندند لهذا عرض کردند یا محمد **قَدْ آمَنَّا بِأَنَّكَ الرَّسُولُ الْمُرَادِي** **الْمُهْدِي وَأَنَّ عَلِيًّا أَخُوكَ هُوَ الْوَصِيُّ وَالْوَلِيُّ** و بودند که چون خلوت با یهودان و دیگر می نمودند با ایشان می گفتند اینکه اشکار و ظاهراً سخن ما برای محمد ایمان با و را ممکن تر است یا بر وفق

مکر و دوا و اظهار ایمان یاری کنند. تراست برای ما بر اصطلاح و ازین کندن و ازین کندن اصحاب او با
بجبت اینکه ایشان اعتقاد دارند ما با ایشانیم ما را بر سر خودشان واقف می سازند و خبر را از کتمان نمی نمایند
و پوشیده نمیدارند پس ما دشمنان ایشان را بر ضرر ایشان مطلع خواهیم ساخت پس آنگاه دشمنان ایشان بمعا
ما و مددکاری ما اینک و قصد ایشان خواهند نمود در اوقات اشتغال ایشان و اضطراب ایشان و
در احوال متعذر بودن مدافعت و امتناع از آن دشمنان بر آن محمد و اصحابش یعنی فرصت بدست
آورده هر وقت که محمد با اصحابش مشغول بکار زاری شوند یا اضطراب و اضطرابی دست دهد و دفع دشمن
بر آنحضرت دشوار آید دشمنان را بر ایشان حیر کرده تا ختن آورند و مع ذلک بودند که انکار میکردند بر یک
یهود که مردم را خبر دهند بیکایا باند از آیتی که مشا هده نمودند آنرا و از آنچه معاینه دیدند از معجزات
آنحضرت پس خدا بر محمد رسول خود اعتقاد بد ایشان و اخلاق زشت ایشان را آشکار کرد و آیند و بر محمد رسول
خود هوسا ساخت انکار ایشان را بر یکسانیکه اعتراف می کردند با آنچه مشا هده کرده بودند آنرا از آیات
محمد و معجزات واضح روشن آن رسول امجد و معجزات با هر آن پیغمبر حضرت احد پس خدای عزوجل فرمود
ای محمد افْتَظِعُونَ پس آیات و اصحاب تو که علی و آل پاکان او آیند امیدوارید و آرزو مند شد
اید آن یَوْمُ مَنُوالْکَهِرُ اینک این جماعت یهود که ایشان را بجتهانی خدا تحقیق مغلوب گردید
و بایتهای واضح خدا تحقیق مغلوب نمودید با اینکه ایمان آورند و بگویند برای شما دشمنان را تصدیق نمایم و بگویم
خودشان و ظاهر و آشکار کنند در خلوتهای خود برای شیاطین خودشان بزرگواری و شرف احوال شما را
وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ یَعْمَى و حال آنکه تحقیق کرده ای از این جماعت یهود و از طایفه بنی اسرائیل و
لَیْسَمَعُونَ کَلَامَ اللَّهِ که در اصل کوه طور سینا کلام خدا و امر و نوای او را می شنیدند و شکر
میکردند پس از حال خود میکردند آن کلام خدا را از آنچه شنیده بودند آنرا هرگاه او می کردند آن را
بسوی کسانی که عقب ایشان بودند از سایر بنی اسرائیل مِّنْ بَعْدِ مَا عَقِلُواْ بعد از آنکه دریافته اند کلام خدا
را و دانستند آنکه خودشان در آنچه میگویند دروغ گویند و هَمْ یَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند آنکه
خود ایشان در گفتارشان دروغ گویند و حکایت آن این است که آن بنی اسرائیل چون رفتند باموی
بسوی کوه طور و بر او مدخلی و نوای الهی واقف شدند و برگشتند پس رسانیدند آنرا بسوی کسانی که بعد از
ایشان بودند پس دشوار شد بر ایشان پس اما مؤمنان از ایشان پس ثابت ماندند بر ایمان ایشان
و تصدیق احکام الهی نمودند در یغتهای خودشان و اما اسلاف و پیشینیان این جماعت یهود که نفاق
و زیردند بر رسول خدا در این قصه پس این است که ایشان از بر بنی اسرائیل گفتند بد رستی که خدایتما

فرمود این را بما و امر فرمود ما را با آنچه ذکر نمودیم آنرا برای شما و نهی فرمود شما را و از پی آورد این حکم را باینکه
صعب افتاد بر شما آنچه را که شمارا امر بان فرمودیم پس باینکه بر شما نیست اگر بجا نیایید آنرا و اگر بر شما صعب
افتاد آنچه را که شمارا از آن نهی فرمودیم پس باینکه بر شما نیست اگر آنرا تمکب شوید و با آن در آمیزید و حال اینکه
ایشان میدانستند اینک ایشان باین گفتار خود دروغ گویند پس خدا اتفاق دیگر ایشان را ظاهر و آشکار
فرمود و اهل ایشان را پس فرمود عزوجل **وَإِذَا الْقَوَالِدِينَ آمَنُوا** چون میدیدند آنرا که ایمان آورده
بود یعنی ملاقات سلمان و مقداد و دیگران میکردند **قَالُوا آمَنَّا** می گفتند ایمان آوردیم مانند ایمان شما ایمان
آوردنی به نبوت محمد که مقرون است با ایمان آوردن با مامت برادر او علی ابن ابیطالب و باینکه علی برابر
او آنکسی است که هدایت فرماینده است و وزیر او که با او دوستی نمائند و است و بر امت او خلیفه
آنحضرت است و وعده های آنحضرت را بر آورنده است و بواهمی او وفا کننده است و بر دشمن
و بر دوستش کشیدن فرمانفرمائی و سیاست آنحضرت را ایستنده است و قیم خلق است که ایشانرا از خط
خداوند رحمن دور کننده است که اگر اطاعت و فرمانبرداری او نمایند رضای خداوند رحمن را از برای ایشان
لازم و واجب کننده است و ایمان آوردیم باینکه خلیفه های آنحضرت رسالت کسانی اند که از بعد آن شما
ولایت اند ایشانرا ستارهای درخشنده و ماههای نور دهند و خورشیدهای روشن شوند و غالب آیند
در روشنی بر همه روشنیها و باینکه اولیا الله و دوستان خدایند و اینکه دشمنان ایشان دشمنان خدایند و بعض
ایشان می گفتند شهادت و گواهی میدهم اینک محمد صاحب معجزات است و بر پا دارنده دلالات
و اضحات است او است آنکسی که چون قریش با هم توطیه بر قتل او کردند و طلب کردند او را بجهت آنکه
مفقود کردن روح او خدا و ستمای قریش را خشک ساخت پس کاری نتوانستند بکنند و خشک فرمود
پاهای ایشان را پس نتوانستند بایستند تا اینکه بر شتند از جانب آنحضرت در حالتی که خائب و دور شده
و مغلوب گردیده بودند و حال آنکه اگر محمد به تنهایی میخواست که همه ایشانرا بکشد می توانست و او است
آنکسی که چون قریش نزد او آمدند و بر آنحضرت را بسوی مکه میخواستند تا اینکه حکم کند بر آنحضرت بصدق ایشان
و کذب آنحضرت بصل بر وی خود افتاد و شهادت داد برای آنحضرت به نبوتش و برای برادرش علی با مامتش و بر
اولیا و کسانی که از بعد او آیند و بر او امتش و قیام بفرمانفرمائی و سیاستش و اقدام به پیشوائی و امامتش و او است
آنکسی که چون قریش آنحضرت را بسوی شعب آوردند سپردند و او گذاشتند در بانی دروازه آنشعب را بجای که
مانع باشد از رسانیدن قوت و کمی از رزق خدا را بایشان و مانع باشد از بیرون آمدن احدی از آنشعب از
جهت خوف اینکه برای ایشان قوتی طلب نماید مع ذلک در آنجا آنحضرت خوراند کافران ایشان و مومن

از ایشان را بخوراک افضل از من و سلوی و هر چه هر یک از ایشان دوست داشت و خواستند شد از انواع
پاکیزه و از اصناف حلواها و پوشانید ایشان را بر نیکوتر پوشیدنها و رسول خدا آمدم در میان ایشان بود چون دیدند
که حقیق سینههای ایشان تنگ شده بجهت تنگی راه ایشان که میان ده گوه بود پس دراز کردند دست خود را
هم چنین بسوی انگوههای بطرف راست خود و همچنین دراز فرمود دست دیگر خود را بسوی انگوههای بطرف
چپ خود می فرمود بآنها و در شوی پس دور می شدند پس می رفتند با اینکه سبب آنمخره کردند دیدند در صحرائی که در وسط
الصحرا دیده نمی شد پس دراز فرمود دست خود را بپنجهان و دست دیگر خود را بپنجهان می فرمود ای و دیده که آستان
برای محمد و انصار و بیرون آورد و میوید و آشکارا سازید آنچه را که خدا امانت کرده آنها را در شما از درختها
و میوهها و نوعهای شکوفهها و گیاههای بیرون آمدن آنها را خوشگل صاف تشنگ و کلههای را گزاف تشنگ
تشنگ و سبزهها و مغزها را و بوستانهای با نزهت و طراوت القدر که تمنع طیرد بآنها دلهما و البصار و منجلی درود
میشد بآنها بغمها و افکار و میسند تشنگان که این است که نبود برای احدی از پادشاهان روی زمین مانند
صحرائی که برای ایشان بنا بر آنچه برگردان برآمده بود از درختان شکفت آورنده با صفای الصحرائی و دروشته
شدن میوههای آنها و جاری کشیدن نههای الصحرا و خوشبو و ترو تازه بودن ریاحین الصحرا و نیکو بودن
روئیدنیهای آن صحرا و محمد است آن کسی که چون آمد آنحضرت را فرستاده ابو جهل که تهدید می کرد او را و عرض
میکرد یا محمد بدرستی که آن جوی که در سر تو است آنچنان جوی است که تشنگ کردی در تو که را و آنرا
تو را بسوی شرب و درستی که آنها جدا نمی شوند تو را تا اینکه بر اینخته می کنند تو را و ترغیب و تحریص می نمایند
ترا بر آنچه فاسد و تباه می کنند تو را و می رسانند تو را بسوی اینکه فاسد و تباه کنی شرب را بر اهل آن مبلند
ایشان را در خرن و اندوه و از اندازه خود گذرانیدی خود را و حال آنکه نمی بینم اینکار است را جز اینکه بزودی با
میکردی بسوی اینکه بر تو شورش می کنند طایفه قریش که بر می انگیزند از امر می واحد مرا و خود او است بجهت
اینکه اینک آثار تو کند و ضرر و بلا می تو را از مردمان دفع و بد پس دیدار خواهی کرد آنقریش را با سفها خود
که فریفته شده کان بتواند و حال آنکه مساعدت و اعانت نمی کنند بر این کار را کسی که او کافر بنوعیست
مر تو را پس لمجا و با چار میکند او را بمساعدت تو و مددکاری با تو در این کار را خوف او را برای اینکه هلاک
میشود بسبب هلاک شدن تو و ترس او از اینکه عیال او گردد بسبب هلاکت تو و خوف او از اینکه محتاج
گردد او و کسانی که بعد از او نبیند یعنی اولاد و احفاد او بسبب فقر و احتیاج تو بسبب فقر و بیروان تو زیرا که غنا
دارند اینکه و شبیهان تو چون مقهور سازند تو را و در آیند و یا ایشان را بطور قهر و غلبه فرق نخواهند گذاشت
سیان کسانی که دوست دارند تو را یا دشمن دارند تو را و از پنج برخوانند که ایشان را بسبب از پنج برکنند

ایشان مرتورا و حمله در شده می آیند بر سر عیالهای اهل شرب و مالهای ایشان با سیر کردن و دستگیر کردن و
غنیمت گرفتن و غارت نمودن چنانکه می آیند بر اموال تو و عیال تو و قتل آخذ و من آخذ و
یعنی و تحقیق ظاهر کرده بود عذر را و احداث کرد آنرا کسی که و اما کرده بود و آنحضرت را و پیر میز آمده و ترسانیده بود
یعنی ابوجهل بمالعه کرده بود و ترسانیدن حضرت و بالغ من و صبح و تحقیق بمالعه کرد کسی که بود
کرد آنرا یعنی فرستاده ابوجهل هم بمالعه کرد و ترسانید حضرت او کرده شد این رسالت بسوی محمد و
آنکه آنحضرت بطاهر مدینه بود و بحضور کافه اصحاب آنحضرت و عامه کافران با آنحضرت از یهود بنی اسرائیل و
چنین هم ابوجهل فرمان داده بود و فرستاده خود را بجهت اینکه بدول و ترسان و هراسان گرداند و مؤمنان را
و برانحالاند و تخریص کند بشوریدن بر آنحضرت سایر کسانی که در اینجا بودند از کافران پس رسول خدا از
برای فرستاده ابوجهل فرمود تحقیق لطرب آوردی مقاله خود را یا تازه و نسکه کردی گفتار خود را و کامل ساختی
رسالت خود را عرض کرد آری فرمود پس جواب رسالت خود را بشنود بدستی که ابوجهل بتهیه و مکاره
و بلاکت تهدید نماید مراد پروردگار جهانیان بنصرت و ظفر و عده می فرماید مرا و خبر خدا را است تربت
و قبول کردن از خدا سر او را تر بر کمر ضرر نخواهد رسانید محمد را هر که فرو کند از یاری او را یا خشم کیو بر او بعد از آن
خدا یاری او فرماید بفضل فرماید بر او بحد و کرم خود بگوید ای ابوجهل بدستی که تو مرا سکه کردی مرا با نچه انداخت
آنرا در قلب تو شیطان و جواب می فرمایم تو را با نچه انداخت آنرا در قلب و خاطر من حضرت رحمن بدستی
که حرب میان ما و میان تو واقع خواهد شد تا بستی و نه روز بدستی که بزودی خدای کشت تو را در آتش کارزار است
ضعیفتر اصحاب من و بزودی تو و عتبه و شیبه و ولید و غلانی و غلانی و ذکر فرمود عددی چند از قریش را انداخت
می شود در چاه بدر کشته شدگان می کشیم از شما هفتاد نفر را و اسیر میکنیم از شما هفتاد نفر را محمل نمی برای ایشان نهاد
عظیم ثقیل را پس بد فرمود جمیع کسانی که بحضور انورش حاضر بودند از مؤمنان و یهود و نصاری و سایر
آشنایان خلطه و آمیزش کنندگان و دوتان آید و دست نگیرد اینک بنمایم شما مصرع و جای افکندن
هر یک از این جماعت را بناید برویم بسوی بدر پس بدستی که آنجا است محفل دیدار یکدیگر و محشر و در آنجا
بلا و آگه بر آتشی می گذارم قدم خود را بر مواضع مصارع ایشان پس بزودی می یابید آنها را که نه زیاده باشند
نه ناقص و تفسیر باینده و نه مقدم شوند و نه مخر کردند خطه و نه کم و نه بسیار یعنی مقتضای وعده و گذاردن
قدم کشته خواهند شد و صدق گفتار من آشکار خواهد شد پس خدا آسان نفرمود این رفتن بسوی چاه
بدر را برای احدی از ایشان و جواب نداد آنحضرت را مگر علی بن ابیطالب به تنهایی عرض طبعی بسم الله پس
باقی ماندگان عرض کردند که ما محتاج میباشیم مرکوب و آلات و نفقاتی و ما را ممکن نیست بیرون رفتن

تا آنجا و حال آنکه آن چند روزه است پس رسول خدا بسیار بیود فرمود پس شما چه می گوئید عرض کردند ما را راه
داریم اینکه در خانهایمان قرار گیریم و برای ما حاجتی نیست بسوی شما بده آنچه تو در ادعاء آن حیل و چاره انجیزی
پس رسول خدا فرمود نیست هیچ و مانده کی بر شما در سیر کردن تا آنجا راه بروید یک کام محبت اینکه
زین را خدا برای شما می بخشد و میرساند شمار دو کام دوم بسوی چاه بدر پس مؤمنان عرض کردند رسول خدا را
فرمود پس صاحب شرافت خواهیم شد بسبب این معجزه و کافران و منافقان گفتند بزودی امتحان خواهیم
کرد این دروغ اورا تا اینکه عذر محمد بریده شود و دعوی وی بروی حجتی گردد و دعوی را رسوا کنند با شد دروغ
گفتن وی فرمود امام علیه السلام پس راه رفتند یک کام پس در هسنگام کام دوم برداشتن ایشان نزد
چاه بدر بودند پس شکستگی نمودند از این طایفه الارض پس رسول خدا آمد و فرمود بگردانید این چاه را علامت نشانی
و از نزد آنچاه اندازد گیرید بذر اعراب و ارش چندین ذراع و ارش پنجمین پس ذرع کردند پس چون منتهی شدند با خزان
ارشها که معین فرموده بود فرمود این موضع موضع کشته شدن ابوجهل است فلان انصاری مجروح می سازد
او را و عبد اللہ بن مسعود که ضعیفترین اصحاب من است کار او را تمام می سازد پس فرمود ذرع کنید از چاه از جانب
ویکری پس از جانب دیگری چند ذراع و چند ذراع ذکر فرمود شمارهای ذراعها و ارشها را مختلف پس چون منتهی
شد هر عددی تا آخرش محمد می فرمود این موضع موضع عقبه است و این موضع موضع شکره است و این موضع
موضع ولید است و بزودی کشته میشود فلافی و فلافی تا اینکه نام بر تمام بنقاد نفر را بنامهایشان و بزودی ایسر
گروه میشود فلافی و فلافی تا اینکه یاد فرمود هشت و نظر از ایشان را بنامهایشان و نامهای پدرانشان و
نشانهایشان و ذکر فرمود نشان و خویشی نسوبان بسوی پدران از ایشان را و نسبت داد مولی از ایشان را
بسوی موالیان ایشان یعنی هر که قرابت و خویشاوندی با همراهان آنحضرت داشت یا دوستی با ایشان
داشت و کشته یا ایسر شد همه را ظاهر فرمود و خبر داد پس رسول خدا آمد و اوقف شدند بر آنچه شمار اخبار و اودام
بان عرض کردند بلی فرمود بدرستی که همه اینها حق واقع شونده است بعد از بیست و هشت روز و روز بیست و
نهم و عده است که از جانب خدا بجا آورده شده و حکم ختمی است لازم شده پس رسول خدا فرمود ای محترمان
و یهود و بنویسید آنچه را که شنیدید پس عرض کردند یا رسول الله تحقیق شنیدیم و نگارداشتیم در سینه خود و فراموش
نخواهیم نمود پس رسول خدا فرمود گناهیست بر من و یا آورنده تراست برای شما از نوشتن و در سینه نگارداشتن پس
عرض کردند یا رسول الله و دست و شانه کیست پس رسول خدا فرمود این نوشتن برای ما آنکه است پس فرمود
ای فرستگان پروردگار من آنچه شنیدید از این قصه بنویسید و نشانها و قرار دهید و رستین هر یک از ایشان
شانه را از آنها پس فرمود ای معاشر مسلمانان در استینههای خود مان و آنچه در آنهاست مایل کنید و پدید

آورید آنرا و بخوانید آنرا پس تامل کردید آنرا پس آنگاه در استین هر یک از ایشان نوشته شده بود که خواند آنرا
 و در آن نوشته ذکر آنچه رسول خدا در این باب فرموده بود موجود بود برابر نه زیاد تر بود و نه کمتر و نه مقدم بود و
 نه مؤخر پس چون جنگ روز بدر واقع شد جاری شد همه کارها بسیر و یافتند آنرا را چنانکه فرموده بودند زیاد تر بود
 و کمتر و نه مقدم بود و نه مؤخر مگر آنکه کارها را با آنچه در نوشته ایشان بود پس یافتند آنرا را چنانکه فرشتگان
 نوشته بودند آنرا نه زیاد تر بود و نه کمتر و نه مقدم بود و نه مؤخر پس مسلمانان بظاهرشان قبول کردند و باطنشان را
 با قریب کاروان داشتند و اِذَا اخْلَا بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ پس چون خلوت میکردند بعضی از آنجا می
 میروید بعضی دیگر قالوا می گفتند چه چیز جاری آوردید آنجا تَوْنَمُ عَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ يَا
 خبر میدید ایشان را یعنی محمد و اصحاب محمد را با آنچه شود خدا بر شما از دلائل الهی بر صدق نبوت محمد و امت
 برادرش علی لِحَاجَتِكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تا اینکه حجت آوردند شمارا با آن نزد پروردگار تا آنکه
 شما تحقیق دانستید بودید آنچه را و شما همه هم نمودید و او را پس نگریدید و اطاعت او نکردید پس بسبب حملشان
 قیاس کردند باینکه ایشان اگر خبر میدادند ایشان را باین ایتها نخواهد بود برای محمد و اصحاب محمد بر ایشان
 حجتی در غیر این سر پس خدا یغزول فرمود اَقْلًا تَعْقِلُونَ پس آیا دریافت نمیکند اینکه همان چیزیکه میخواهید خبر
 دهید ایشان را بآن از آنکه خدا بر شما از دلائل الهی نبوت محمد حجتی است برای شما نزد پروردگار شما یعنی لازم
 نیست که اخبار با فتح الله تحت بر شما باشد بلکه همان با فتح الله حجت است بر شما خواه اخبار بدیدید خواه ندیدید
 و الله اعلم خدا یغزول فرمود اَوَلَا يَعْلَمُونَ یعنی آنجا حجتی که گونیده اند برای برادران شما که آیا خبر میدید
 محمد و اصحاب محمد را با آنچه که خدا بر شما میداند آن الله یعلم ما لیسرون ای که خدا میداند
 آنچه را که میپوشند از عدوت محمد و در اول می گیرند آنرا از اینکه اخبار او آشکار کردن ایمان بمحمد ممکن تر است بر
 ایشان از اصطلاح و این معنی آنحضرت ایشان را اختیار فرمود و مقرر داد و آن آنحضرت اصحاب خود را
 و مَا يَعْلَمُونَ و خدا میداند آنچه را که آشکار می کنند از ایمان ظاهری بجهت اینکه انس که نزد محمد و اصحاب
 او واقف شوند بسبب آن ایمان ظاهری بر هر ار و کارهای پنهانی ایشان پس پرکنده کنند آنرا بجهت
 کسانی که ضرر برسانند ایشان را و حال چون خداوند استفاق اتفاقا را بدید فرمود برای محمد تمام شد کار او را و پنهان
 رسیدن آنچه را که خدا آنرا خواسته و حال اینکه خدا بسوخت می فرماید او را و خدا امر او تمام میفرماید و اتفاق و کید
 ایشان ضرری بمحمد و اصحاب محمد نمیرساند حق لدعوتی و مِنْهُمْ اُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ
 الْكِتَابَ اِلَّا اَمَانِي وَاِنَّهُمْ لَلَا يَظُنُّونَ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ
 الْكِتَابَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ يَكْتُمُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

لَيْسَتْ رَوَايَهُ مِمَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ
 وَدِيلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که پس خدای عزوجل
 فرمود و مِنْهُمْ أُمِّيُونَ و بعضی از این جماعت یهودی سواد اند بخوانند این کتاب را و نمی نویسند مانند
 امی که منسوب است بسوی ام خود یعنی او مانند وقتی است که بیرون آمده از شکم مادرش که نمی خواند و نمی نوشت لا
 يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند آن کتاب را که فرو فرستاده شده است از آسمان و نه آن کتابی را که بدروغ آورده
 شده است بآن و تمیز نمیدهند میان آن کتاب آسمانی و آن کتاب دروغی را اَلَا آمَنَّا بِی یعنی مگر اینکه خوانده شود
 برایشان و گفته شود از ایشان آن اینکه این کتاب خدا و کلام او است نیشناسند اگر هم خوانده شود و آن کتاب
 خلاف آنچه در آن است و اِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّونَ و حال اینکه نمیدانند ایشان که کجایان کنند
 یعنی خضر که روسای ایشان بایشان می گویند و در تکذیب محمد در بنو تن و در امامت علی سید عترتش مگر اینکه
 ایشان اِثْمَ نَعْبِدُهُ تقلید ایشان می کنند با اینکه شان این است که بر آنها تقلید روسای ایشان حرام کرده شده
 است فرمود امام علیه السلام پس مردی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد پس هرگاه این جماعت عوام
 از یهود شناخته بودند کتاب را که با آنچه می شنیدند آن را از علما ایشان که نیست را برای ایشان بسوی
 غیر این تقلید پس چگونه خدا و م فرمود ایشان را بسبب تقلید ایشان و پذیرفتن خودشان و حال آنکه نیست عوام
 یهود مگر مانند عوام ما که تقلید علما خود می کنند پس اگر برای این جماعت پذیرفتن از علما خود جایز نباشد برای این جماعت
 هم قبول کردن و پذیرفتن از علما خودشان جایز نخواهد بود جواب فرمودم که میان عوام ما و علما ما و میان
 عوام یهود و علما ایشان از حقیقی فرق است و از حیثی مساوی و برابر است اما از حیث اینکه همه ایشان با هم
 مساوی و برابرند پس این است که خدا تحقیق م عوام ما فرموده بسبب تقلید ایشان از علما خودشان که آنکه
 تحقیق م عوام یهود فرموده و اما از حیثیت اینکه با هم فرق دارند و از هم جدا هستند پس امر و عرض کرد این مطلب را
 برای من بیان فرمایان رسول الله فرمود بدرستی که عوام یهود تحقیق شناخته بودند علما خودشان را بدروغ روی
 بروی گفتن و بمال حرام خوردن و رشوه گرفتن بسبب شفاعت و خواهشها و غیایتها و همانها و رشوه دادنها
 و نرمی و مدارا آنها احکام خدا را از او واجب آنها تغییر دادن و شناخته بودند عوام یهود علماشان را به تعصب
 سختی که مفارقت می کردند و دست بر میداشتند بسبب آن تعصب از دینهای خودشان و اینکه ایشان هرگاه
 تعصب میکردند زایل می نمودند حقوق هر که که تعصب کرده بودند بر ضرر او و میدادند بهر که تعصب می کردند
 برای منفعت او آنچه را که مستحق نبود آنرا از مالهای غیر ایشان و ظلم کردند ایشان را بجهت ایشان و شناخته بودند
 علماشان را با اینکه مرتکب میشوند محرمات را و آن عوام بسبب معرفتهای دلهاشان مضطرب و محتاج گردیدند

بسوی اعتقاد اینکه هر که بجا آورد آنچه را که این علما نشان آنرا بجا می آورند پس وفاست جایز نیست که
مصدق باشد بر خداوند و واسطه های میان خلق و میان خدا یعنی علم حاصل شد بر عوام پیود که علما نشان
فاستقاند پس بجهت همین خدا ایشان را در مفسر مود چون که تقلید کردند کسیر که تحقیق شناختند و او را کسیر
که تحقیق دانستند اینک نشان این است که قبول کردن خبرش جایز نیست باشد و نه تصدیق او در حکایتش
و نه عمل کردن با آنچه می رساند آنرا با ایشان از جانب کسی که مشاهده نکرده اند و را یعنی محمد رسول خدا و یا
آنکه واجب بود بر ایشان بنفسهایشان نکرستن نگاه کردن در کار رسول خدا زیرا که دلایل و واضح تر
از این است که مخفی مانند مشهور تر از این است که برای ایشان آشکارا شوند و هم چنین است حال عوام
امت ما هرگاه بشناسند از فقهاء خود آن فتی ظاهروا نصبت شدیده را و بشناسند از ایشان بود
هم چنین را در حطام دنیا و حرام دنیا و هلاک گردانیدن کسیر که تعصب می کنند بر ضرر او و هر چند برای اصلاح
کارش سزاوار باشد و شناسد ایشان را بر می گردان و گمانی داشتن و سود رسانیدن به نیکی و احسان بر کسی
بعصبت می آیند برای منفعت او هر چند برای ذلیل ساختن و خواری رسانیدن سزاوار باشد پس هر که از
عوام با تقلید کند مانند این جماعت فقهاء را پس ایشان مانند این پیوند که خدا در مود ایشان را بسبب
تقلید کردن ایشان مرفاستان فقهاء خود نشانرا پس اما هر که از آن فقهاء بوده باشد مرفض خود را نگاه دارند
و مردین خود را حفظ کننده بر به او و موسس مخالفت نمایند مرام مولای خود را فراموش کنند پس برای عوام
لازم است اینکه قلیل او کنند و حال آنکه آنخواهد بود مگر بعض از فقهاء شیعه نه جمیع ایشان پس بدستی که
هر که سوار مرکبهای فاستقان فقهاء عامه شود از قبیل و فواحش پس پذیرد از ایشان هیچ چیزی را از اما
بسیار که امت و بزرگاری برای ایشان نیست و این است جز این نیست که بسیار شد خلط و اختکی در آنچه
بگردن گرفته بشود از مایل بیت بجهت همین فاستقان متخل میشوند و بگردن میگیرند از جانب ما
پس از حال خود می گویند آنرا اجتماع بجهت نادانی و جهالتشان و میگویند از نشاء را بر غیر موافق خود
بجهت کمی معرفتشان و دیگر تعذر و قصدمی کنند در دفع بستن بر مایل بیت را بجهت اینکه از عرض دنیا به
کشند بسوی خود آنچه را که توشه ایشان است تا آتش جهنم و از ایشانند قوم نصابت که تعلیم می که نزد بعضی از علوم
صحیح ما را صاحب جاه و آبرو میشود بسبب آن نزد شیعیان ما و نقص می گویند و میگویند ما را نزد ناصبیان
و دشمنان ما یعنی نزد ناصبیان هم باهتست گردید پس اضافه نمایند بسوی او بعض علوم ما و چندان آنرا و چیز
چندان آنرا از اندر و غایب ما که ما نیز از آنها پس مسلمانان از شیعیان ما می پذیرند آنرا از ایشان بنا بر آنکه
آن از علوم ما است پس همراه میشوند و گمراه می کنند ایشانرا و حال آنکه ضرر ایشان بر ضعیفان شیعیان ما بیشتر است

از ضرر شکر نریزید بر حسین بن علی علیهما السلام و بر اصحاب او پس بدرستی که لشکر نریزید بر او و ندو سلب نمودند
از آن نریزید و از آن ارواح و اموال را و حال آنکه از برای مسلوبان مظلومان نزد خدا افضل و بهتر احوال است
بجهت آنچه رسید با ایشان از دشمنان و این جماعت عالمان بدکه ما جیدانند شباهت و ازنده
مانند ایشان برآمد و دستدارانند و مرد دشمنان ما را دشمن دارند و شک و شبهه را بر ضعیفان شیعیان با دخل
می کنند پس کراهی کنند ایشان را و منع نمایند ایشان را از اینک راه حق و صواب کردن الا جرم اینک که
خدا از قلب او بداند از این جماعت عوام اینک او را داده ندارد و کم نگذاشته بدین خود و بزرگ داشتن و مانع
خود را نخواهد و آنکه او را در دست ان باطلیست کافر و لکن خدا می آورد از برای او مؤمنی را که واقف سازد
او را بر راه صواب پس توفیق میدهد خدا او را بقبول کردن از آن مؤمن پس خدا جمع میفرماید برایش سلب
این قبول راه صواب خیر دنیا و آخرت را و جمعی فرماید بر آنکه گمراه نموده بود او را لعن در دنیا و عذاب آخرت
پس امام فرمود که رسول خدا فرمود اشترار امت ما کسانند که گمراه کننده مردمان را از جانب ما که قطع کنند
اند مر راههای بسوی ما را که نام برده اند خدا و ما را بنامهای ما که لقب گذارده اند خدا و ما را لقبهای ما و در
می فرستند بر خدا و ما و حال آنکه مر لعن استحق اند و منزه او از لعن میکنند ما را و حال آنکه ما بکر امتها و بزرگان
های خدا هستیم و بسبب صلوات فرستادن خدا و صلوات فرستادن فرشتگان و قربان او بر ما از
صلوات فرستادن آن علماء اشترار بر ما مستغنی و بی نیازی پس از برای امیر المؤمنین عرض کردند بشتر خلق
خدا کیت بعد از ائمه هدی و مصباح و جی و فرمود علماء هرگاه صالح باشند عرض کرده شد بدتر خلق خدا کیت بعد
از شیطان و فرعون و فرمود و بعد از کسانیکه نام گیرنده اند بنامهای شما و بعد از کسانیکه لقب گیرنده اند لقبهای
شما و کسانیکه گیرنده اند مر مکانهای شما را و کسانیکه امارت گیرنده اند در مملکت شما فرمود علماء هرگاه تبا و فاسد
کنند مردمان را که ظالم و مومند کننده باشند ما باطل را که گمان کننده باشند مر ختایق را و در باره ایشان
خدا عزوجل فرمود **أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلَّا الَّذِينَ**
تَابُوا الا لایکه انجا کنند که لعنت میفرماید خدا ایشان را و همه لعنت کنندگان لعنت میکنند ایشان را که آنرا توبه
و بازگشت کردند پس خدا عزوجل فرمود **قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ**
ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَبَا قُلُوبُ الْأَیْمَةِ فرمود که خدای
عزوجل فرمود که اقوام از انجماعت یهود نوشتند صفتی را که بجان کنند اینک آنصفت صفت محمد است و
انحضرت بر خلاف آنصفت بود و برای متضعفان از خودشان گفتند صفت آن پیغمبری که مبعوث
خواهد شد در آخر الزمان این است که قد او طولانی بدن و بطن او عظیم است موئی سرخ و کلکین است محمد

مختلفه است و آن مجده موصوف می آید بعد از این زمان بیان صد سال دیگر و جز این نیست که اراده کرده اند
کتمان خود و اینک ریاست ایشان بر صغفایشان از بر ایشان باقی ماند همیشه و دائمی باشد برای افعلاء آنچه می گفتند
از آن ضغفاء و جانمای خودشانرا از مشقت خدمتگزاری رسول خدام و خدمتگذاری علی و اهل خاصه
برگزیدگان از باز دارند پس خدا تعالی فرمود قَوْلُ لَمْ يَمَّا كَتَبْتَ اَيُّهُمْ سُنَّ شِدَّتْ سَخِي
از عذاب در بدتر بقعه ای جهنم از برای ایشان است از جبهه آنچه نوشت دستهای ایشان از این صفتی
تحریف کرده شده که مخالف بودند در صفتی مجده و علی را و قَوْلُ لَمْ يَمَّا كَتَبْتَ اَيُّهُمْ سُنَّ شِدَّتْ
از عذاب برای ایشان است و دو باره علاوه بسوی عذاب اولی از جهت آنچه کسب می کنند از آن که
که میکردند آنها را هرگاه ثابت باشد عوامشان بر کفر مجده رسول خدام و بر انکار موصی بودن بر او
علی و اهل خاصه و جل و قالوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ اِلَّا اَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ
اَتُحَدِّثُكُمْ عَنْ عَذَابِ اللَّهِ عَمَّا فَلَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ اَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ
مَا لَا تَقْلَوْنَ بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَاَحَاطَتْ بِهَا خَطِيئَتُهُ فَاُولَئِكَ
اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
اُولَئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که
خدای عز و جل سه مرتبه فرمود قالوا یعنی و حال آنکه این یهود اینکه اصرار داشتند که ایمان را آشکارا نکنند و نفاق را
پنهان مانده باشند تا آنکه تدبیر کننده بودند بر ضرر رسول خدام و اصحاب او آنچه را که گمان می کردند اینکه در آن
یادگاری ایشان است گفتند لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ اِلَّا اَيَّامًا مَعْدُودَةً هرگز نمی خواهیم که در بار
آتش کمر روزهای محدود و حکایت آن این است که بود برای ایشان و اما دو باره برای رضای ارسلا
که پنهان میکردند که یهودانرا از مجده و اصحاب آنحضرت هر چند عارف بودند بکفرشان بجهت نگاه داشتن
مرایشانرا برای خویشان خودشان و اما در ایشان یعنی قرابت مسلمین با یهودان منافق مانع بود که کفر
آنها را خدمت رسول خدام آشکار نمایند فهم اجتماع که برادر رضای و شوهر دختران یهودان بودند و این
یهودان گفتند بجهت چه بجای آورید این نفاق را که میدارید اینکه نفاق شما چشم می آورد و خدا را بر شما عذاب
میفرماید شمار بسبب این نفاق اجتماع یهود با ایشان جواب دادند باینکه مدت انذار اسکیه بان معذب
خواهیم شد بان بسبب این گناهان روزهای محدود است که منقضي میشود پس بعد از آن می گوئیم در آن
و آسایش و نعمت و بهشت پس شتاب نخواهیم کرد و کرده و در دنیا را بجهت انذار اسکیه آن بقدر روزهای
گناهان ما است بجهت اینکه آنروز با فانی و منقضي خواهد شد و حال آنکه تحقیق بوده ایم که تحصیل نموده ایم لذتهای

حریت و آزادی از خدمت و چاکری را تحصیل نموده ایم لذتهای نعمت دنیا را پس باک نداریم با آنچه میرسد ما را
از این جهت اینکه آنچه میرسد بماندگاه دلی نباشد پس مثل این است که آن تحقیق فانی شده و گذشته است
پس خدای عز و جل فرمود قل بگو ای مجرب آنچه شما میگوئید عین الله عهدا آیا گرفته اید از نزد خدا یا نه
باینکه عذاب شما بر کافر شدن شما بحدود دفع دادن شما مرآتیهای آنحضرت را درباره خودش و درباره علی (ع)
و درباره سایر خلیفانش و اولیائش منقطع و جدا شونده و غیر دائمی است بلکه نیست آن عذاب شما مگر دائمی
که تمام شدنی برای آن نیست پس جری نشوید بر کناهایان و کارهای زشت از کافر شدن بحد و بر سر و لشع و بولی او که
منسوب و برپاداشته شده است بعد از رسول خدا برائش تا اینکه سیاست و فرمانفرمایی فرمایند ایشان
و رعایت نمایند ایشان را نوع سیاست و ادب آموختن بر شقی و رحیم گویم فرزند خود را و نوع رعایت نمودن
شخص مهربان مشفق بر خاصه خود قلن میخلف الله عهدا پس هرگز خلاف فی فرمایند خدا پیمان
خود را پس هم چنین شما آنچه او میگوید از فانی شدن عذاب این کناهایان خودتان در عزراستوارید
مترجم گوید که این عبارت عذاب شرط عذر است یعنی اگر گرفته بودید از خدا عذر که عذاب نفرماید شما
را که بعد ایام کناهایان شما پس خدا خلاف وعده خود نمیفرمود و چنین هم شما در عزراستوار بودید و عذاب شما
فانی میشد ولی خدا چنین وعده نفرموده پس عذاب شما بخص اعداء در معرض فنا نخواهد آمد و الله اعلم بقول
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَحْشَرُونَ یا سبکوید بر خدا آنچه را که نمیدانید یعنی یا گرفته اید عهدی را یا سبکوید بلکه شما در هر
از این دو که ادعا کردید و وعده گویانید مترجم گوید که امام عبا بن عمارت بیان میفرماید که آم معاول همه شغفها
در آنچه من است و رویو هم میفرماید که اگر اعداء گرفتند عهدی که سید و زکویید بلکه بگرفتند و اگر اعداء کشیدند
بر خدا اقرار گرفتید که ما عذاب ابدی نمیفرمایند ایضا در وعده کشید بلکه دانستند و وعده گفتند و نسبت داد و بخوا
چیز را که نفرموده بود و الله اعلم پس خدای عز و جل بجهت رد ایشان فرمود بلی من کسب حیث تنبت و احاطت
بیه خطیئته الا که بلی هر که کسب کند کناهی را و احاطه کند با کناهیها مام علیه السلام فرمود که آن
کناهی که احاطه کند و باوست آنچنان کناهیست که بیرون کند او را از جمله دین خدا و بکند او را از ولایت خدا
و بکند او را در سخا و غضب خدا که آن شرک بخدا و کفر به نبوت و پیغمبری محمد (ص) و کفر بولایت علی بن ابیطالب
است که هر یک از این سه کناه احاطه می کند با و یعنی بجهلها می او پس باطل می گوید هر یک از سه کناه آن اعمال را و ناخوا
و یا چیزی میکند آنها را فاولئک پس انجماعی که عمل کنند باین سه محیط اصحاب النار هم
فیها خالدون اصحاب آتشند ایشان در آن آتش جنم جاوید اند پس رسول خدا فرمود بدست
که ولایت و دوستی علی (ع) حسنه است که ضرر نمی رساند بآن حسنه هیچ کناهی از سه کناهیان هر چند آنکناهی بزرگ

باشند مگر آنچه میرسد صاحب انعامی را از جهت پاک گردانیدن او از گناهان بسبب محنتهای دنیا و بسبب
پاره از عذاب در آخرت تا اینکه نجات خواهد یافت بشفاعت موالیان و آقایان پاکان پاکیزگان خود
علیه السلام و بدرستی که ولایت اصداد علی و حاکم علی است که نفع نمیرساند بگناهان و هیچ چیزی که
آنچه نفع میدهد ایشان را در دنیا بسبب طاعتهاشان نعمتها و سخت و تندرستی و وسعت و فراخ دوستی
پس وارد آخرت میشوند و حال آنکه نمیشاید از برای آنها که عذاب دائمی پس فرموده هر که انکار ولایت
علی نماید نخواهد دید بهشت را بخیم خود هرگز که آنچه می بیند آنرا از آنچه بسبب آن می شناسد اینکه اگر دوستدار
علی می بود هر آینه محل او و منزل او و ما و ای او انجا میبود پس حسرتها و ندامت های او روی بزیادست می کند
و بدرستی که هر که دوستدار علی باشد و از دشمنان انحضرت بیزار باشد و تسلیم کند و گردن نهاند برای
دوستان انحضرت نخواهد دید آتش انجشم خود هرگز که آنچه می بیند آنرا پس با و گفته میشود که اگر بودی بر غیر
دوستی علی هر آینه انجای از جهنم با و ای تو میبود و مگر آنچه مباحثت می کند او را از آن آتش اگر اسراف
کننده باشد بر ضرر خودش بگناهیکه خیر است تا اینکه لطیف و پاک شود بسبب جنم چنانچه لطیف پاک
میشود بسبب آب بسیار که هر چرخ بدنش پس نقل کرده میشود از انجشم بسبب شفاعت موالیان و آقایان
خود پس رسول خدا فرمود ای معاشر شیعه بر سر خدا را پس بدرستی که بهشت ابدی فوت نمیشود و از
دست نمیرود شما را هر چند کارهای زشت شما پس اندازد شما را از آن بهشت پس رغبت و جوانمردی کنید
تحصل درجات بهشت عرض کرده شد پس آیا داخل در جهنم میشود احدی از دوستان تو و دوستان علی فرمود
هر که نفس میدهد کند نفس خود را انجا گفت محمّد و علی و بیامیزد با محرمات و ستم کند مومنان و مؤمنات را و انجا
گذاشته که نوشته شده از شریعات می آید در روز قیامت پلید و نجس محمّد و علی با و میگویند ای فلانی تو پلید
و نجس صلاحیت برای ملافت با موالیان اخیار خود نداری و نه برای دست بگردن یکدیگر کردن با حوران
خوش و شالیت برای ملافت با ملائکه مقربان خدا نیستی و نخواهی رسید بسوی آنچه در آن بهشت پاک بهشت است
مگر با اینکه پاک بشود از تو آنچه در تو هست از گناهان و اینجای یعنی در جهنم پس داخل میشود بسوی طبقه انجای جهنم پس
عذاب کرده میشود بسبب بعضی گناهانش و بعضی از ایشان کسی است که میرسد او را شداید و سختی دارد
صحرائی محشر بسبب بعضی گناهانش پس بر میدارند بر بحر از انجا و از انجا یعنی از طبقه علی سفر و صحرائی محشر
کسانیکه موالیان و آقایانش می دوستند ایشان را بسوی از جوانان شیعیان خودشان چنانکه از زمین
مرغ بر میدارند و آن را و بعضی از ایشان کسی است که گناهانش کمتر و سبکتر میباشد پس پاک میشود از گناهان
خود و دنیا بسبب شداید و نوائب از پادشاهان و غیر ایشان و از اقوامی در بدنها تا اینکه فرستاده میشود

و قبرش حال آنکه او از کناهاش پاک است و بعضی از ایشان کسی است که مردنش نزدیک شود و حال آنکه
کناها بر او باقی مانده پس سخت میشود جان کندنش کفار میشود از کناها و او سختی پس اگر باقی مانده باشد
جبری از کناها و قوی شده اند آن کناها بر او و در روز مردنش برایش درد شکمی یا اضطرابی باشد پس نقل
کند کسی که حاضر باشد او را آن در دنیا اضطراب را جای دیگر پس برسد آفت را بسبب آن نقل خواری
پس کفار میشود از کناها پس اگر باقی مانده باشد چیری آورده میشود با او چون دفن کرده شود و اگر داده شود
در لحد و مردم متفرق شود از او پس پاک میشود پس اگر کناهاش بیشتر و عظیمتر باشد پاک خواهد شد از آنها بسبب شد
عرصات قیامت پس اگر بیشتر و عظیمتر باشد پاک میشود از آنها و طبقه اعلاهی از جهنم این جماعت سختتر است
ماستند از حیث عذاب و عظیمتر ایشانند از حیث کناها و هر آینه این جماعت نام برده نشود شیعیان
ما و لکن ایشان نام برده میشوند بدوستان و محبان و دوستداران برای دوستان ما و دشمنان داران بری
دشمنان ما بدینوسیله که شیعه ما کسی است که مشایعت و پیروی نکند و متابعت آثار ما نماید و آنچه از علماء و احوال
ما می آفرماید و امام علیه السلام فرمود که مردی بر رسول خدا عرض کرد یا رسول الله فلامی نگاه میکرد بسوی
حرم فلامی همسایه پس اگر ممکن بود او را این سخن با حرام دل نمیکند از انحرام پس رسول خدا غضبناک شد
و فرمود او را بنزد من آورید پس مردی دیگر عرض کرد یا رسول الله بدرستی که او از شیعیان شماست از جمله
کسانی است که اعتقاد دارد و موالات تو و موالات علی را و از دشمنان شما و نفعی برای من و سودی برای رسول
خدا فرمود و گویند که او از شیعیان ما است بجهت اینکه القول تو دروغ است بدرستی که شیعه ما کسی است
که پیروی نکند و متابعت نماید و در علمهای ما و حال آنکه آنچه ذکر کرده شد درباره امر دینیت از علمهای
او از برای امر مؤمنان عرض کرده شد که فلامی اسراف کننده است بر جان خود بسبب کناها و این ملکات
و حال اینکه او با همه اینها از شیعیان شماست پس امیر مؤمنان فرمود نوشته شد بر ضرر تو یک دروغ
یا و دروغ اگر کناها را بر جود اسراف کند و بدو باشد که دوست میدارد ما را و دشمنان میدارد و دشمنان
ما را پس آن یک دروغ است زیرا که او از دوستان ما است نه از شیعیان ما و اگر هست که دوستی
دارد با دشمنان ما و است او اسراف کننده بر جان خود پس گفتار تو از جهت ما یک دروغ است
بجهت اینکه او اسراف میکند و کناها و دوستی ندارد با ما و دشمنی ندارد با دشمنان ما پس گفتار تو از جهت
خودت دروغ است یعنی نه سرف است و نه شیعه ما فرمود امام که مردی بنزد خود گفت برو بسوی
فاطمه و خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس سوال کن آنحضرت را از جانب من که من از شیعیان شما
هستم یا از شیعیان من پس آن زن از آنحضرت پرسید پس فرمود علیها سلام بگو با او اگر هستی که عمل میکنی یا آنچه

امر کرده ایم تو را بآن دوازدهمی ایستی از آنچه نمی کرده ایم تو را از آن پس توئی از شیعیان ما و اگر نه پس نه پس نش بر
گشت و خبر داد او را پس آمد و گفت وای از برای من آیا کسی هست که بریده و منگک شود از همه کنانان و
خلیفتهای من در این صورت در آنش محکم بجهت اینکه هر که از شیعیان نیست پس او محمد در آنست
پس آن زن برگشت پس از برای فاطمه عرض کرد آنچه را که شوهرش باو گفته بود پس فاطمه علیها تحفه فرمود بگو
باو نیست آنچه بجهت اینکه شیعیان ما از برگزیدگان اهل جنانند و همه مجبان ما و دشداران و دشمنان
ما و دشمنان را و دشمنان ما و هر که اسلام آورنده باشد بقلب خود و زبان خود برای ما نیستند از شیعیان ما
هرگاه مخالفت او امر و نواهی ما کنند در سایر کنانان مملکه و حال آنکه ایشان با این همه کنانان در جنانند
ولکن بعد از زمانیکه پاک خواهند شد از کنانان بجهت بلا و مصیبتی یا در عرصات قیامت بسبب
انواع شداید و سختیهای نصرا یا در طبقه اعلای جهنم بعد از آن تا اینکه خدا میرساند ایشانرا از جهنم بسبب
دوستی ما و منتقل میفرماید ایشانرا بسوی حضور ما و مردی از برای حسن ابن علی علیهما السلام عرض کرد یا بن رسول
اللهم بدرستی که منم از شیعیان شما پس حسن ابن علی فرمود ای بنده خدا اگر باشی در او امر ما و زواج ما
میتواند و فرمانبردار برای ما پس تحقیق راستگوئی و اگر بخلاف این باشی پس در کنانان خود زیاد و بسبب
دعوی تو مرتبه شریفه را که نیستی از اهل المرتبه کو منم از شیعیان شما و لکن کو منم از دشمنان شما و دشمنان
شما و دشمنی دارندگان با دشمنان شما و تو و خیری و بسوی خیر میاید مرا و این باشد که در روش طریق حق
هستی و عاقبت کار تو خوب و بعد از چندی از اهل بهشتی و الله اعلم بحسین ابن علی علیهما السلام عرض کرد یا
بن رسول الله منم از شیعیان شما فرمود بهتر از خدا و او عالم البتة چیزی را که خدایتعالی برایت بفرماید
در و غلغلی و فاجری در دعوی خود بدرستی که شیعیان ما کسانند که دلهای ایشان سالم شده از کینه و حسد
و عیش و غل و غل و غل و لکن کو منم از دشمنان شما و دشمنان شما و مردی بعلی ابن احبین علیهما السلام عرض کرد
منم از جمله شیعه خالص شما پس فرمود ما وای بنده خدا پس این سنگام توئی مانند ابراهیم خلیل که خدا
در باره او فرمود و روره صفات و این من شیعتی که یواهییم اذ جاء دبر بقلیب
سَلِّمْ و بدرستی که از شیعیان ما و استیاب ابراهیم و قتی که آمد پر و رو کارش را و اولی درست پس کرد
نوشل دل او باشد پس تو هم از شیعیان ما هستی و حال آنکه دل او طاهر و پاک بود از هر غشی و هر غلی
و اگر دل تو مثل دل ابراهیم باشد پس بدرستی تو اگر عارف بودی اینکه تو در او خدا خود دروغ گوئی هر آنکه
بدرستی که تو مبتلا شدی به بعضی فاجح که مفارقت نخواهد کرد تو را هرگز تا مک در رسید یا خبری برای اینکه که
باشد برای این دروغ گفت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود و مردی که دیگری فرمود

جواب داد آیا فخری بکنی بر من و حال آنکه منم از شیعیان آل یاکان محمد پس حضرت باقر با و فرمود
چرا فخر نکردی بر او و حال آنکه پروردگار کعبه در جنگ و دشمنان است از تو بر این دروغ با فخری
بروی نداری یا فخری بر روی داری بهتر از ذکر عبارت حدیث است فقال له الباقی ما فخرت
علیک فرب الکعبه غین منک علی الکذب و احتمال و غین

و احتمال و غین بود و حالیه و او و رب الکعبه بود و قسمیه و مانافیه بنا بر این معنی چنین است که فخر بر روی
نداری قسم پروردگار کعبه و حال آنکه از تو سزاوار نبود که جدا بلند کردی برای این دروغ و از خود بخدای
و فروگذاری تحقیق معنی شیعه و دانستن آنرا و احتمال و غین میرو و چون علم بصحت نبود احتمالات بسیار
شد بهم بعد از آن فرمود ای بنده خدا آیا آنچه مال تو است با تو اتفاق کنی آنرا بر نفس خود و دست راست
بسوی تو یا اتفاق کنی آنرا بر برادران مؤمن خود عرض کرد بلکه آنرا اتفاق کنیم بر نفس خود و دست راست
بسوی من از اتفاق بغیر خود فرمود پس نیستی از شیعیان یا بجهت اینکه ما آنچه اتفاق کنیم بر آنرا بکنیم
از جوان یا بخشش خواهان که از برادران ما نبند و دست و محبوب تر است بسوی ما از اینکه اتفاق کنیم
آنرا بر نفسهای خودمان و لکن بگویم از جمله مجابان شما و از امید نجات دارندگان بسبب محبت شما
بحضرت صادق علیه السلام عرض کرده شد اینکه عمار دهنی روزی حاضر شدند نزد پسر ابولیل قاضی
برای شهادت و گواهی دادنی پس آن قاضی با و گفت بر خیرای عمار پس تحقیق شماخته ایم تو را با و
نخواهد شد شهادت تو بجهت اینکه توئی رافضی پس برخواست عمار و حال آنکه گوشتهای میان
شانه و پهلوی وی مضطرب گردیده بود و گریه و راننا شکم با آرام کرد پس پسر ابولیل با و گفت که تو
مردی و زایل علم و هدایتی اگر بد آمده باشد تو را اینکه گفته شود رافضی بتو پس بزدی بگو از رافضی
پس تو زمره برادران ما پس عمار با و گفت یا هذا ما ذهبت و الله حیث ذهبت
ای یحیی که نام تو را قاضی گذاشته اند زخم سو کند بخدا چنانکه که تو فقی یعنی برخواستم از نزد تو مضطرب و گریان
از جت اینکه من با رافضی بدستم و از این نسبت مرا بداید بجهتیکه تو گمان کردی و مرا زمره برادران خود
و عوت نمودی بلکه من با رافضیه وستم بخلاف تو که با ایشان بدی دشمنی ولی خود را قایل این مرتبه
حلیه نمیدانم مثل مترجم و لکن من گریه کردم بر تو و خودم اما گریستن من بر خودم پس بجهت این است که
تو نسبت دادی مرا بسوی شریفه که منستم از اهل آن آیا گمان کردی اینکه منم رافضی وای بر تو هر آنکه حدیث
فرمود صادق علیه السلام مرا اینکه اول کسی که نام برده شد بد رافضیه انصافانی بودند که چون شاهد
کردند عجزه موسی را در عصایش ایان آوردند با و پیروی آنحضرت نمودند و اگر داشتند امر فرعون را و دست

باشند از او تسلیم شدند برای هر چه نازل شود با ایشان عیسی بخدا بهای فرعون کردن نهادند پس فرعون ایشان را
رافضه نام گذارد و چون واگذاشتند دین او را پس رافضی کسی است که واگذازد هر چه را که خدا اگر است و ناخوش
دارد و آنرا بجا آورد آنچه را که خدا امر فرماید آنرا پس کجا است در این زمان مانند آنرا رافضی پس گریه نکردم بر
نفس خود که بخت خوف و خشیت اینکه خدا تعالی مطلع باشد بر دل من تحقیق لقب گرفته باشم باین
نام شریف بر خود پس عتاب فرماید مرا بر در و کار غرور و بفرماید ای عمار آیا رافض و واگذازنده بودی
مرا با طویل را و مطاعنتا و فرمانبرداری را عمل کنسیده بودی چنانکه گفت برای تو پس اگر مسامحه فرمای
مرا این لقب گرفتن باین نام شریف بگو تا نگشاید خواهد بود مرا از اندرجات و اگر مناقشه فرماید مرا موجهی باین
خواهد بود برای سختی و شدت عقبات مگر اینکه موالیان و اقایان من در میانم را بسبب شفاعت
خویشان و اگر ستم من بر تو پس بخت عظمت دروغ تو است و نام بردن مرا بغیر اسم من و بخت
شفقت بسیار سخت من است بر تو از عذاب خدا زیرا که بر گردانیدی شیر فقر و زکوات تر نامها را سوی
اینکه گردانیدی آن نام شرف را از فرومایه تر نامها یعنی با نیت باین نام مبارک رافضی نمودی که باین
بر من نام بردی که چگونه صبر و شکیبائی میکند بدن تو بر عذاب همین کلمه تو که گفتی توئی رافضی بعد از تمام
حکایت عمار حضرت صادق فرمود بدرستی که اگر بوده باشد بر عمار از کنایان آنقدر که آن عظیمتر
است از همه آسمانها و همه زمینها و همه موجود و دود و دوده شدند آنکنایان بسیار از انعام بسبب آن حکایت
که بار و حال آنکه انکلمات هر آینه زیادت میکنند در حسانتش نزد پروردگارش غرور و جل تا اینکه میگوید
هر فردی از آنها که برای او است عظمت از این دنیا مراد بر او نام فرمود که از برای موسی ابن جعفر علیه
السلام عرض کرده شد که که شتم بر روی و باز او حال آنکه او مدعی کرد که من از شیعیان خالص و متوجه
متوجه و حال آنکه او منادی بود بر سر جاهلانی که میفرودخت آنها را بر هر که زیاد کند پس موسی فرمود چه
جاهل بوده و حال آنکه هر مردی که بشناسد قدر نفس خود را فاسد و غرور و کبر داشته نخواهد شد و آید
که چیست داستان این چراغ نیست داستان او که مانند کسی که میگوید شمس سلمان و او بود و مقداد و
و حال آنکه او مع ذلک مناجات میکند و در غریبه و فرشتش خود و پنهان میدارد و عیبهای متاع خود را بر
مشتري آن و میخرد آنچرا بهائی این تکلف نهاده و قیمت میکند با شخص غریب بسبب رغبت
سید کردن آن غریب بآن چیز یعنی غریب بخیال میافشد که اگر خوب و مرغوب نبود باین گمانی نبود
پس غریب بخود پس ایجاب میکند برای آن غریب یعنی میفروداندی کا خود و غیر و پس چون
آتش غریب غایب شد میگوید لا اذیده الا یکن این تا یطالبه و منته کران کردم آتش

که مثل آن بهائی که خریدیم هم بدون آنکه بخوانم از آن غریب مترجم گوید که از این عبارت منخواه که خود را با
انصاف خواند و بیچارگان بی سر رشته را بدام آورد و اظهار میدارد که مایه کاری می فرود شوم چنانچه این بازار را بشوید
نه بخار را دارند و به غیر گلهای رنگارنگ و قسمهای غلط و کثرت ادب و لای پرواز رنگ میکنند آنچه می کنند و می
گویند آنچه میکنند ای بازاری از کلام حجه خدا بگریز که مردم را نیاز از وی بخت تجارت قدم در تجارت ابارا
نگذار که خطرهای بسیار دارد و بفرم ابان شخص میسازد مثل سلمان و ابو در و مقداد و عمارینا
گاه از خدا اینکه باشند این مرد مثل ایشان و لکن منع نمی کنم او را از اینکه بگوید منم از جحان مجده و آل محمد و از
دوستان آن دوستان ایشان و دشمنان ایشان فرمود امام که چون ولید بن برعلی این
الرضا علیها السلام قرار گرفت در میان آنحضرت بر آن بزرگوار در پیش عرض کرد بد رستی که قومی بدر خانه
و اون را تو میخوانند که بر تو در آیند میگویند که ما از شیعیان علی هستیم پس فرمود من شغوم بر کردن ایشان را پس
بر کرد و ایند ایشان را پس در روز دوم آمدند و گفتند بخوان جواب فرمود ما نذر فرمایش اول پس حاجب بر
کرد و ایند ایشان را تا اینکه دو ماهی در آن آمدند بخوان گفتند و حاجب بر میگردد و ایند ایشان را پس بایوس شدند
از وصول بحضور انور و رویان حاجب گفته عرض کن بولای ما که تحقیق شهادت ما کرد و دشمنان ما
در حاجب فراداد آن توان برای ما و ما بر میگردد این کرت و می گیریم از بلد خود بخت شرکین و سرکشته
و مانده شدیم از آنچه رسید ما را بخت نا توانی از برداشتن در دمندی و مانده آنچه می رسد ما را بسبب
حالت دشمنان ما پس علی ابن موسی علیها السلام فرمود اون ده ایشان را تا در آیند پس در آمدند بر
حضرت و سلام کردند بر او پس در جواب فرمود بر ایشان و خست به شستن با ایشان نداد پس باقی ماند
ایستاده کان و عرض کرد ندیان رسول الله چیست این چهارت و خواهی عظیم و این استخفاف بعد از
این حجاب محب دشوار چه چشم داشت ثواب و پاداشی و یا چه زندگانی لذت باقی خواهد ماند بعد از این
بسیار است و خدای پس فرمود حضرت رضاء آیا فرشت نموده اید و ما اصحابکم من مصیبت
فما کسبت ایدکم تو یعفوا عن کثیری از آنچه برسد شمار از مصیبتی پس بسبب آنچه کسب کرد
دشمنان و عفو میفرماید از بسیاری پس آنقدر که دم مگر پیرو کار خود عزوجل و رسول خدام و ما بر مؤمنان
کسانیکه بعد از او آیند از ابا پاکان خود همه ملامت کردند بر شما پس اقتدا کردم با ایشان عرض کردند چرا
با من رسول الله با ایشان فرمود بخت دعوی شما اینکه شایعیان امیر مؤمنان عی بن اسطالت بنید
و یکم این است و چرا این نیست که شیعه آنحضرت حسن و حسین و سلمان و ابو در و مقداد و عمار و محمد بن
ابی بکر و آنرا که مخالفت نکردید هیچ چیز از او امر آنحضرت را و من کتب نشدید هیچ چیز از او ای آنحضرت را پس آن شما

در این هنگام میگوید اینک شما شیعیان او شدید و حال آنکه شما در بیشتر اعمال خودتان مرا مختصرتان می نمودید و در
بسیاری از فرمایش و واجبات مقصود و حقوق بسیار برادران خود و راه خدا شما و من و سهل انکار می
خواستید و تقیه واجب نیست تقیه می کنید و جائیکه از تقیه کردن ناچارید ترک تقیه نمی کنید اگر می گفتید
اینکه شما دوستان داران آنحضرت و مجانب او و دوستان او و دشمن داران و دشمنان او
هستید انکار نمی کردم آنرا از گفتار شما و لکن این مرتبه شریفه است که آنرا او عاقل و مدبر تصدیق نکنند گفتار
شما را بسبب رفتار شما با او که میگوید مگر اینکه رحمت پروردگار شما و یا بد شما را عرض کردیم یا من رسول الله
پس بدرستی که خدا را استغفار کنیم و از او آمرزش خواهیم و بسوی وی بازگشت کنیم از گفتار خودمان بلکه
میگوئیم چنانکه مولای ما تعلیم فرمود ما را ما میجان شما و میجان دوستان شما و دشمنان داران و دشمنان شما
حضرت رضاء فرمود مگر شما ای اخوان من و اهل مودت من نزدیک شوید نزدیک شوید نزدیک شوید
پس همی نزدیک میفرمود ایشان را تا چسبید ایشان را بنحو دوش پس بجای خود فرمود چند گز تا پنج
ایشان را عرض کرد شصت گز پس بجای خود فرمود آمد و شد کن بسوی ایشان شصت گز پی در پی پس
سلام کن بر ایشان و سلام مرا بر ایشان فرست نما پس تحقیق میگوید و ندانم بآیه بود از کلمات خودشان
بسبب استغفار و توبه ایشان و مستحق و سزاوار که امت شدند بجهت بخت ایشان و موالات ایشان بر ما
ما و جویا شوامور ایشان و امور عیالات ایشان را پس وسعت ده ایشان را بنصفه ما و نیکو نیا و عیله ما و بن
مکرو بات و ضرر ما نام علیه السلام فرمود که موی بر محمد بن علی ابن موسی الرضا علیه السلام داخل شد و
حال آنکه او مسرور بود پس فرمود چرا من تو را مسرور می بینم عرض کرد یارب رسول الله شنیدم از پدرت
که میفرمود سزاوارتر روزی با اینکه بر بنده و آنروز مسرور شود و دوست که خدا روزی فرماید او را بصداقت
و مبرات و بند کردن در ویشی و پریشانها از برادران مؤمن خود و حال آنکه امروزه نفع از برادران مؤمن
نقص من که برای ایشان عیالها بود قصد من کردم که آنساک من کرده بودند از بلد چین و چنان پس ادم
هر یک از ایشان را هم چین پس بجهت این است سرور من پس محمد علی فرمود که می بدرستی که تو سزاواری
با اینکه مسرور شوی اگر نبود که با چهر کرده و فعل با یا یا چهر کنی آنرا ما بعد پس انبیا عرض کرد پس چگونه کرده ام آنرا
و حال آنکه من از شیعیان خاص شما هستم فرمود باین است که تحقیق باطل کردی احسان خود را برادر
و صدقهای خود را عرض کرد که چگونه است این یارب رسول الله محمد بن علی با و فرمود که بخوان قول خدا
عَزَّوَجَلَّ و سور بقره یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْلُغُوا أَصْدَاقَكُم بِالْمَنِّ وَ
الْأَدْنَىٰ أَيْ أَنَا أَنَا إِيْمَان آوردید باطل کنید صدقهای خود را بمنت گذاشتن و ازیت رسانیدن نزد

عرض کرد یابن رسول الله منی نکند ارم بر آنقویسکه تصدق کردم برایشان نه اوتی رسانیدم باشان محمد بن
علی با و فرمود بدرستی که خدای عزوجل جز این نیست که فرمود لا تَطْلُوهَا تَكُمُ الْمَالُ وَالْأَنْفُسُ
و فرمود باطل نکنید صدقات خود را بمنت گذاردن بر کسی که تصدق می کنید بر او و باذیت رسانیدن بر او
کسی که صدق می کنید بر او و حال آنکه آن اودی در آیه هراذیتی است یعنی هراذیت و هرشتی را شامل است
و مختص بکرنده تصدق نیست بعد فرمود پس ایامی یعنی رنجانیدن توانقویسکه تصدق نمودی باشان عظیمه
رنجانیدن تو هر حفظه خود و ملائکه مقربان خدا را که از اطراف تواند یا رنجانیدن تو ما را پس آن عرض کرد بلکه این
عظیمه است یابن رسول الله پس فرمود تحقیق اذیت نمودی مرا و از ردی ایشان را و باطل ساختی صدقه خود را
و چون فرمود و بجهت گفتن تو که چگونه پاخیز کرده ام آنرا و حال آنکه من از شیعیان خلص شدم و یک آیه میدانی
شیعه خلص ما کیت عرض کردند فرمود شیعه خلص ما فرسل مؤمن مؤمن آل فرعون و صاحب یاسین آنکه خدا
تعالی در باره او فرموده در سورة القصص جاء رجل من اقصى المدينة لیسعی و سلیمان
او نور و مقداد و عمار اندا یاساوی کردی نفس خود را با این جماعت چرا از ردی بسبب این برابری ملائکه را
و از ردی ما را پس آن عرض کرد استغفر الله و اتوب اليه پس چگونه بگویم فرمود بگویم
از موالیان تو و بجهت تو و از دشمنی کنندگان با دشمنان تو و از دوستداران با دوستان تو پس عرض کرد
هم چنین می گویم و هم چنین هستم یابن رسول الله و تحقیق توبه و بازگشت نمودم از آن گفتار که انکار فرمودی آنرا
و فرستگان انکار کردند آنرا پس انکار فرمودید که بجهت انکار خدای عزوجل پس محمد بن علی ابن موسی الرضا
فرمود در این وقت تحقیق ثوابهای صدقه های توبیت برگشتند و پاخیز کردند از آنها زایل شد ابو یعقوب
ابن زیاد و علی ابن سیار را که گفتند که حاضر شده بودیم در شبی بر غفره حسن ابن علی ابن محمد علیه السلام تحقیق
پادشاه آن زمان نرنگ دارنده بود مرا آنحضرت و اهل بیت و مخصوصان آن پادشاه تجلیل کننده بودند آن
حضرت را وقتی که گذشت والی آن بلاد سوی حسن ابن علی و با انوالی مردی شانه بسته بود و حال آنکه حسن ابن
علی مشرف بود از روزه خود پس چون آن والی آنحضرت را دید از اسب خود پیاده شد بجهت اجلال آن
حضرت پس حسن ابن علی بوالی فرمود بجای خود برگرد پس برگشت و حال آنکه تعظیم کننده بود آنحضرت را و عرض کرد
یابن رسول الله که رفتم این شخص را مشرب در دکان صیفی پس متهم ساختم او را باینکه نخواهد سوراخ کند
آن دکان را و ردی کند از آن پس رفتم او را پس چونکه بجهت کاشتم باینکه پانصد تازیانه بزنم و هم چنین است طریق
من در باره هر که متهم سازم او را از کسانیکه می گیرم آنها را برای اینکه شاید قصد بعضی گناهان خود نموده باشد
ایشان را باینکه بیاید مرا با کسی که طاقت مدافعه او را نداشته باشم یعنی بجهت احتمال شرارت در یکی تنبیه او کنم که

خورده خورده با و بکران به دست نشود که آنوقت دهنش بر من شکل کرد و فهم بعد از اینکه اراده مرا فهمید که میخواهم
اورا تا زبانه بزنم گفت من از خدا ترس و متعزز منظر و غضب خدا مشو بخت اینکه منم از شیعیان امیر المؤمنین
و از شیعیان این نامیکه قائم است با مراست پس از او دست باز داشتیم و کفتم من تورا بر آنحضرت خواهم گذرانم
پس اگر شنبخت آنحضرت تورا به شیخ رباعی کنم تورا و اگر نه بمرم دست و پای تورا بعد از اینکه تا زبانه بزنم تورا
بزار تا زبانه و تحقیق آمده ام بحضورت یا بن رسول الله پس آیا و از شیعیان علی است چنانکه ادعا کرده پس
حسن ابن علی علیهما السلام فرمود معاذ الله نیست این شخص از شیعه علی و خدا او را در دست تو بگذار فرمود
مگر بخت اعتقادش در نفس خود که او از شیعیان علی است پس آنوالی گفت الان نمونه اینکه او را یا نصدا تا زبانه
بزنم کفایت مرا نموده حرجی بر من نیست در آن پانصد تا زبانه زدن پس چون او را بجای جنب دوری بر گردانید
گفت بروی اندازید و او را پس بروی انداختند و او را داشت بر او دو جلا دیکی از طرف راستش و دیگری
از طرف چپش و گفت او را بدر آورید پس فرود آوردند بسوی او چوبهای خود را پس آن دو جلا دیشمین را یعنی
رسانیدند چیزی از آنچه به او غیر رسید مگر بر زمین پس والی از این رفتار دلشکست شد و بانگ زد وای بر شما
زیرا منیرید بر نید شمشین او را پس رفتند که نزنند شمشین او را پس دستهای آن دو عدول می کردند پس میر و بعض
از آن دو بعض دیگر او هر یک صیحه میزد و آه می کشید پس گفت وای بر شما آیا شما مجنونید که بعض شما منیرید بعض
و دیگر را جواب گفتند نخواهیم زد مگر این مرد را و اینک نمیکنیم سوای او را و لکن بر می کرد و دستهای ما تا اینکه
زنند بعض بعض دیگر را پس گفت ای فلانی وای فلانی تا اینکه خواند چهار نفر دیگر را و گردیدند با دو نفر اول شش نفر
و گفت احاطه نمایند پیش احاطه کردند پس همی بر می گشت دستهای ایشان و بلند میشد چوبهای ایشان بود
بالا پس آن چوبها واقع میشد مگر بالای پس از اسب خود افتاد و گفت کشید مرا خدا بکشد شمارا چیست این
گفتند زنده ایم مگر او را پس نفرانشش نفر گفت بیایید اینجا پس زدند آنوالی را بعد از آن پس گفت وای بر
شما مرا منیرید گفتند نه خدا سوگند که منیریم مگر این مرد را آنوالی گفت پس از کجا است این همه شکست که با سورت
صورت و بدتم اگر زنده باشم مرا پس گفتند خشک باد دستهای ما اگر کاهی اینک کرده باشیم تورا زنده
پس آن مرد بالای گفت ای بنده خدا آیا عجزت نمیکیری باین الطافیکه بآنها این ضرب از من میگرد و وای بر تو
مرا بر گردان بسوی ما علیه السلام و امتش مال نما فرمایش آنحضرت را گفتند اندو را و می که بعد از آن والی بر
گردانید او را بحضور حسن ابن علی و عرض کرد یا بن رسول الله تعجب کردم بخت این شخص که انکار فرمودی
اینکه از شیعیان شما باشد پس او را پیروان شیطان و او ویران است و حال آنکه تحقیق دیدم از برای او از
معجزات آنچه را که نباشد مگر از برای پیغمبران پس حسن ابن علی فرمود بگو یا از برای او صیاد ایشان پس غر

کرد و باز برای وصیاء ایشان پس حسن ابن علی فرمود ای بنده خدا بد رستی که او دروغ گفت و دروغی خود با اینکه او از
 شیعیان است یک دروغی که اگر میدانست میشناخت آن دروغ را و قصد آن دروغ عهد نموده بود و هر آینه
 میشد همه جذبات برای او و هر آینه باقی می ماند و زندان تنگی سی سال و لکن خدا رحم فرمود و او را بجهت
 گردیدن کلمه از دهان او بنا بر آنچه خواسته یا بنا بر اینکه و بشکیر و کفر قمار کردند بر قصد دروغ گفته و تو ای عجب الله
 پس بدان اینکه خدای عزوجل تحقیق ربانی بخشود و او را از دشت تو دوست بردار از او بجهت اینکه او از موالیان نجیب
 است و نیست از شیعیان و پس والی عرض کرد و نبود همه اینها نزد ما که است و ی و برابر پس فرق چیست پس امام
 علیه السلام با فرمود فرق اینست که شیعیان ایشانند تا آنکه میروی می کنند تا ما را را و اطاعت می نمایند ما را
 و جمیع اوامر و نواهی ما پس آنچه گفتند از شیعیان ما پس اما بر که تا باید در بسیاری از آنچه خدا بنا بر او واجب فرموده
 پس نیستند از شیعیان ما امام علیه السلام فرمود تو به کن پس تحقیق دروغ گفتی یک دروغی که اگر نگفته بودی با شکر از تو
 و دروغ گفتی از هر آینه خدا بخواهد فرمود تو را بزندان هزار تا زیاده و زندان شدن سی سال و زندان تنگی
 عیض کرد که چیست آن دروغ یا بن رسول الله فرمود و کان میرسد تو را اینکه دیدی از برای او و انجرات است که
 که انجرات نیستند از برای او و جز این نیست که آنها اند برای ما است خدا انهار فرمود آنها را را و بجهت روشن
 فرمودن مرجتهای ما را و واضح ساختن مرجالت و شرف ما را و حال آنکه اگر گفته بودی شاهدی کردم در او ان
 معجزات را انکار میکردم انرا بر تو ایازنده کردن عیسی مرده را معجزه نیست پس ای انجیره برای مرده است یا عیسی
 و آینه این است که ساخت از گل مانند پیشته مرغ پس مرغی گردید باذن خدا ای انجیره از برای طایر است یا
 برای عیسی و آینه آنکه بوزینه گردید ند و در شدگان معجزه نیست پس آینه انجیره برای بوزینه کانت
 پس نیز آن زمان پس والی عرض کرد و استخفیر الله و اقرب الیه پس حسن ابن علی فرمود با من دیگر
 بود از شیعیان علی هستم ای بنده خدا نیستی از شیعیان علی خزان نیست که تو از دوستان علی هستی و جز این
 نیست که شیعیان کسانیست که خدا و باره ایشان فرموده **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَآلِهِمُ الصَّالِحَاتُ**
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشانند آنکه ایمان آورده
 بخدا و صفیایشان را و اوصف نمودند و از مخالف صفاتش او را پاک و منزله داشتند و محمد را تصدیق نمودند و در
 احوال او اوالش متابعت و پیروی او کرده و در اخلاص او را نسبت به جواب دادند و علی را بعد از محمد
 امام و شیوا و متری بهام و پادشاه بزرگ همت و دلیری بخشی بینند که هم تر از او و برابری شود و طایر از امت محمد
 یکی و نه همه ایشان هرگاه جمع کردند در کفه تر از او که آن فرموده و بخنده شوند و فعال و ذوق او بلکه رجحان داد و بر عیال
 چنانکه آسمان و زمین رجحان دارند بر یک مورچه خردی و شیعیان علی ایشانند تا آنکه باک ندارند از راه خدا

که مرک واقع شود بر ایشان یا ایشان بر مرک واقع شوند و شیعیان علی ایشانند آنکه اعتقاد می کنند برادران خود را بر
چانه های خودشان بر خیزد خود ایشان درویشی و سحری باشد و ایشانند آنکه لا اِلهَ اِلَّا اللهُ حَيْثُ مَها هم
ولا یفقد هم من حیث موهوم خدا دیده نخواهد شد بختم ایشان از جائیکه نمی فرموده ایشانرا و کم نخواهد شد خدا از
چشم دل ایشان از جائیکه امر فرموده ایشان را مگر هم گوید که شاید مراد این است که شیعه منہیات الهی را ترک
نمی کنند آنکه حضرت الکه نامی آن بوده دیده باشد چشم ظاهری خود نه این است که خدا را ندیده و او امر او را اطاعت
نمیکند بلکه خدا را بختم دل دیده و او امر او را بکوش دل از خداوندی همتا شنیده و اطاعت کرده پس خدا را
دیده ولی ندیده و مکانی هم برای او قرار نداده و زیاده موجب تطویل است بفهم و شیعیان علی ایشانند آنکه گفته
بعلی نمی کنند و گرامی داشتن برادران مؤمنان خودشان نه از کفار خود برای شامی گویم این را بلکه از کفار محمد
پس این است قول او تعالی و محمدا الصالحات رسیدند همه فریضه بعد از توحید خدا و اعتقاد بنیت
و امامت و حال آنکه عظیمتر آن فرایض از حیث واجب بودن بر آوردن حقوق اخوان با ایمان است در راه
خدا و احتمال تقیه است از دشمنان خدای عزوجل رسول خدام فرموده استان مؤمنی که تقیه برایش نیست
مانند جدی است که سری برایش نیست و مثل مؤمنی که مراعات حقوق اخوان با ایمان خود نمی نماید مانند مثل
کسی است که همه حواس او درست است پس او تامل و اندیشه نمی کند بقتل خودی چند بختم خود می شود بکوش خود
و ظاهراً نمیکند بزبان از حاجت خود که بد دل دارد و در نمی کند بختها را از جان خود برسانیدن مجتهدی خود و نمیکند
هر چیزی را بدست خود و نمی ایستد بوی چیزی بیای خود پس آن شخص پاره کوشی است که تحقیق همه منفعتها و او را
از دست رفته است و نشانه گردیده برای تیرهای مکار پس ان مؤمن هرگاه جاهل باشد حقوق اخوان خود را پس
بدرستی که او از دست میدهد حقوق ایشان را پس میسبب باشد مثل مرو نشسته بخضرات آب سرد پس نیاید تا
بمیرد و بمنزله صاحب حواسی است که استعمال نکرده چیزی از آنجا اسل برای دفع گریه و نه برای اشعاع چمن
پس در این هنگام او از هر نعمتی مسلوب است و بهر فتنی مبتلی و ایسر مؤمنان فرموده که تقیه نمودن از بهترین اعمال
است که نگاه میدارد بان تقیه جان خود و برادران خود را از شر فاجران و بر آوردن حقوق اخوان شیرینتر اعمال
بر برادران است که جلوه ملائکه مقربان خدا و شوق حور عینان را بسجود یعنی دوستی و شوق آنها کشیده میشود
ببوی پیر بیکاران زیرا که کشش محبت عشق مجویان و مشوقان باعث بوصول رسیدن عجبان و عاشقان است و
الاکوشش آیدن شمر نمون خواهد شد اللهم ارزقنا تزویج حور العین بجاه محمد و آل الطاهرین و حق این طای فرموده بدرستی که
آن تقیه که خدا نیکو و اصلاح فرماید بسبب آن حال است را از برای صاحب آن تقیه مثل ثواب و پاداش
اعمال ایشان است و بدرستی که ترک تقیه بپس هلاک گرداند استی را و حال آنکه ترک کننده آن تقیه شریک کسی است

که هلاک گردانیده ایشانرا بدرستی که معرفت حقوق اخوان بخوی مقام و منزلت بهم رسانیده و تقسی کردیده که دوست
 دارد آنرا حضرت رحمن و نرویکی و مرتبه آن معرفت حقوق اخوان بنهایت بزرگی رسیده نزد آن پادشاه و آن
 و بدرستی که ترک بر آوردن حقوق اخوان بختی می آورد حضرت رحمن را و مرتبه آن ضعیف کرده شده است نزد کریم
 منان مقرر هم گوید که حال بر آوردن حقوق و ترک آنسند از این حدیث ظاهر شد که هر که بر آورد صاحب
 و منزلت نزد حضرت احدیت کرد و اگر نه پس نه و حیث آن علی فرمود اگر نمی بود تقیبه شناخته نمیشد دوست ما
 از دشمن و اگر معرفت حقوق اخوان هیچ چیز از گناهان شناخته نمیشد مگر عتاب کرده شود بر جمیع آنها
 لکن خدای عزوجل می فرماید مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ يَدَاكُمْ وَيَعْلَمُ
 عَنْ كَثِيرٍ و علی بن الحسین زین العابدین فرمود که خدا از برای مؤمن بسیار مزد و پاداش می
 فرماید و از آن در دنیا و آخرت سوائی دو گناه یکی ترک تقیبه و دیگری ضایع گذاشتن حقوق اخوان و همچنین
 ابن علی فرمود شیر نقر خلت های ائمه و فاضلان از شیعیان ماعمل کردن به تقیبه است و گرفتار کردن نفس
 است بحقوق برادران و حضرت ابن محمد الصادق فرمود که عمل کردن به تقیبه بجهت بخا بداری برادران است پس اگر
 باشد آن عمل کردن به تقیبه که حمایت ترسند می کنند و دفع می کنند از او ترس را پس از شیر نقر خصلت های گوناگون
 خواهد بود و معرفت بحقوق اخوان از بهترین صدقه ها و نیکوکارها و جفا و جادها است و موسی بن جعفر
 فرمود تحقیق تقیبه مؤمن بخود را تحضرت شده بود که بند کردن فاقه خود را از آنحضرت خواست نمایم پس در روی
 آنفقیه خندید و فرمود یک مسیلمی پرسم از تو اگر بصواب جواب دادی آنرا عطای فرمایم تو را ده برابر آنچه خوا
 و اگر بصواب جواب ندادی آنرا عطای کنم تو را آنچه خواستی و حال آنکه تحقیق صد درهم از آنحضرت خواسته بود
 که قرار و پاداش را در بصاعت و سرمایه خود و زندگانی کند با آنها و قوتی هر روز بدست آورد و محشی بگذراند
 پس آنم و عرض کرد پیش فرمایم موسی فرمود اگر در دنیا نهاده شود بسوی تو
 برای نفس خود چه چیز را از روی مبری عرض کرد از روی مبردم اینکه روزی داده شوم به تقیبه کردن در نیم و بر آن
 حقوق بر او نام فرمود پس تو چرا استوال نکردی ولایت و دوستی ما اهل بیت را عرض کرد عطا کرده شد
 ان ولایت اهل بیت را عطا کرده نشده ام آن تقیبه و دین و قضاء حقوق اخوان را پس من شکر میکنم خدا را بر آنچه
 عطا کرده شده هم استوال نکردم و کار خود عجز و جمل را با آنچه منع کرده شده ام پس فرمود نیکو آوری جواب را بدید
 با و و هزار درهم فرمود صرف کن اندر بهما را در خریدن ما زو پس بدرستی که آن متاع خشکی است ناروا
 باز از روی می آورد و بعد از آن بیک لپشت کرده است یعنی قیمت ما زو و منزل است و بعد تر می می کند پس
 اشطار بکش بان ما زو یک سال و آمد و شد کن بسوی خانه ما و اجرت بگیر در هر روز پس همین کار کرد پس چون

یکسال برای اتمام شد و آنوقت اندازده که زیاده بود از بیای باز برای هر یک در هم پانزده در هم رسید و
پس آنچه را که بدوینار در هم خریده بود فروخت بسی هزار در هم و علی ابن موسی میان دو دست آنحضرت ایسی
سیر کش بود و در انجام دادن فرمودند و احدی از ایشان دلیری پیش دستی نیکو داشت و اینک شود آنرا و اگر سوار شد
آنرا و آنکی نداشت اینک را بخیر اندازد و استوار نشیند بر پشت آن اسب از ترس اینک را بآنچه شود و بکجا
و سوار برادر و شروع در بازی و نشاط کند و جعلی با او کند پس بنیدارد و او را بگوید و راستم بای خود و
در آنجا که او کی بود پس هفت سال پس آن کوکب عرض کرد یابن رسول الله ای بمن رخصت می فرمائی اینک سوار
شوم و بر آنخیزم آنرا و ارام کنم آنرا فرمود تو عرض کرد آری فرمود بجهت چه عرض کرد بجهت اینک من تحقیق کرطم
از آن و شقه و استوار برایش اینک سوار شوم آنرا با اینک صدم مرتبه صلوات بر محمد و آل پاکان پاکیزه گان
او فرستاده ام و متحد نموده ام و ولایت برای شما اهل بیت را بر نفس خود فرمود آنرا سوار شو پس آنرا سوار شد
پس فرمود ایا من که آنکو که بر اینخت اسیر باز اینخت آنرا ثابت بود که می اینخت آنرا و مید و ایند آنرا تا
اینک پنج و هفت رسانید آن اسب را و در رفتار آنرا کران بار کرد یعنی از رفتار باز ماند پس آن اسب ندا
کرد یابن رسول الله تحقیق در رسانیدم او را و فرمود پس بگذران مرا از این طفل و اگر معاف میداری مرا
پس صبر و شکیبائی ده مرا از پیرای او پس آنکو که گفت خواهش نمائید که آن بستر است برایت
صبر و حمت فرماید تو از زیر ثمن حضرت رضاء فرمود راست گفت با رخدا یا فلان اسب را صبر ده
و بر اینخت و دو ایند پس چون آنکو که فرود آمد فرمود خواهش نما از ایشان خانه من و غلامان آن و کثیر
آن و از مالهای خانه من هر چه خواهی پس بدستی که تو نمونی تحقیق خدا مشهور فرمود ترا بایمان در این دنیا آن
کوکب عرض کرد یابن رسول الله آیا خواهش قیام آنچه را که اختیار نمایم فرمود ای جوان اختیار نما پس
بدستی که خدا توفیق میدهد تو را بختیار کردن نیکو و صواب پس عرض کرد سؤال نما برای من پروردگار
خود را بقیه حسنه و معرفت بحق برادران و عمل کردن با نیکو عارف بشوم از آنها حضرت رضاء فرمود
تحقیق خدا عطا فرمود تو آنرا بخت راپس تحقیق سؤال کردی افضل و بهتر شاعر صالحان و دانا را نشناختی
و بخدا آن علی عرض کرده شد بدستی که سوراخ کرده شده است و کرد اگر دخانه فلانی دیواری بر ضرر قومی یعنی
بمسایکی او زدی شده پس او را بان تمت گرفتند و یا نصد تا زیانه او را زدند محمد ابن علی فرمود آن
اساتر است از صد هزار از زیانه و آتش جهنم سیدار کرده شد از خواب غفلت بر تو به نمودن تا کافران
آنرا عرض کرده شد که چگونه آن چیست یابن رسول الله فرمود بدستی که او در بار داد روز خود که رسید و لا
آنچه با و رسید ضایع کرد حق بر او نمونید و آشکار نمود بستم و دشنام دادن با ابو الفضل و ابو الد و ای و ابو

الشهروا بوالملکهای متروک کرد و تقسیم را در برابران خود و بر خلیفه و امیرش کنندگان باخو پنجمان و پوشیده شدت
یا اشاره نکرد بر برابران خود و امیرش کنندگان باخو پس داخل کرد برایشان تهمت را نزد مخالفان و سرشته
گفت آن برادران آشنایان خود را از برای لعن بایشان و دشنام دادن بایشان و ناخوش مکره
داشتن ایشان و خود هم سر بسته دشنام میداد بعد از اینکه نجر امان خود را ستم ساخت که ایشان لعن بایشان
میکند و مخالفان هم کمان بایشان بردند که ایشان از ایشان نیز از پدری بجهت رفع این تهمت و قتیقه
همان برادران و خلیفه و امیرش کنندگان آمانند که راست و تسویه نمودند بر او این بلیه را و انداختند او را
باین تهمت و زوی پس روی آوردند بسویش و کنا هوش را با دشنام و بیخنی تو تهمت دشنام دادند
بمازوی ما هم تهمت دزدی کردن بتو ما اینکه توبه و بازگشت کند و در یابد و طافی کند آنچه را که فراموش کرده شد از او
تقصیر کرد و اظهار آن پس اگر نمیکند پس باید راست و نیکو کند جان خود را بر ضرب پانصد تازیانه و حبس شدن
در زندان تنگی که فرق نگذارند و در آن میان شب و روز پس بسوی خدا روی آورد و توبه کرد و بر آورد حق
بر او بیک تحقیق تقصیر کرده بود و باره او پس فارغ نشد از این توبه و بر آوردن حق بر او خود مگر اینکه شناخته شدن
و زود رفتی و گرفته شدن از احوال و دوست برداشته شدن از بیخی دزد مال را و تنگی و گرفتار کردن دزد مال را از او گرفته و انداختن
ستم را را با کردند و آشنایان آند و او را که بسوی خدا نخواستی می کنند متحرک گوید که این حدیث بحسب مراد
شد و پیش از این توضیح نداد بود و بفهم برای علی ابن محمد عرض کرده شد که کلامه مردم از حیث خصلتهای خود
گیت فرمود عمل کنند و ترایشان بتقیه و بر آورنده ترایشان حقوق برادران خود را و حسن ابن علی فرمود عاقل
تر مردمان بحقوق برادران خود و بخت مردمان از حیث بر آوردن مرا حقوق برادران با برکت و عظمت مردمان است
نزد خدا از حیث شان و هر که تواضع و فروتنی کند در دنیا برای برادران خود پس او نزد خدا از جمله صدیقان و اشیع
علی ابن ایطالب است برستی و درستی و بهر اینم بر امیر مومنان و برادر مومنان انحراف دارد شدند پدری و
پسری پس برخواست بسوی آن دو همان و اگر ارام نمیدادند و او در صدر مجلس خود اند و را نشاند و خودش
روی اند و جلوس فرمود پس با آوردن طعام فرمان داد پس حاضر کرده شد پس خوردند و از انعام پس قنطری
و ابرق چوبی و دستمالی با بخت خشک کردن آورد و آمد تا آب بردست آمد و بریزد پس امیر مومنان تحویل برخواست
و آن ابرق را گرفت تا بر دست آمد و بریزد آنرا و خلیفه در خاک و عرض کرد یا امیر المومنین خدا به بند مراد تو
آب بریزی بر دست من فرمود نشین دوست خود را بسوی پس خدای عز و جل می پند تو را با برادر تو که فرد
میدهد ترا و از تو زیادتی و برتری نمیجوید زیاد می فرماید آنچه بسبب این رفتار در خدا مان چاکران آن برادر تو
درشت مانند برادر شماره اهل دنیا را و بحسب وعد این شماره در ملکتهای او در آن بهشت زیاده میفرماید

یعنی چرا رضی نمی شوی که این همه ثواب بر او ایامی تو علی بن اسطالب برسد و آن بزرگوار این رفتار را جای
آورده و این رفتار را فرمودند تا صاحبان کثرت و وقار در مقام هماننداری آدم از افتخار بر نیارند و فروتنی را
شمار خود سازند و ولی کرد کار خود را برادر او خواندند و دیگران بنده و از خدمت همان کنند پس آنمرو نشستی
علی با و فرمود سوگند بخورم بر تو بچشمی عظیم خود که شناختی آنرا و بزرگ داشتی آن را و بتواضع و فروتنی کردن تو
تا اینکه پادشاه داد ترا باین تواضع باینکه تخریص فرمود و کسیل فرمود و از برای آنچه شریف پدر کواری کنم
تا آن از خدمتگذاری من برای تو بهر اینکه آرمیده بشوی دست خود را چنانچه بودی که می شستی اگر ریز ماه به دست
تو نمیزی و پدر پس آنرو همان کار کرد یعنی بغرخت بال و اطمینان خاطر دست خود می شست و می نمودن آن
آب میرخت پس چون فارغ شد بر لقی را بچشم این خفیه داد و فرمود ای پسر ک من اگر این پسر مرا پدرش بخشود
من آمده بودم و این خود بردست او آب میرختم و لکن خدا کاهی خوش ندارد و اینکه توبه و برابر شود میان پسر
و پدرش و هرگاه جمع فرماید آنرا و در یک مکان لکن تحقیق ریخت پدر بردست پدر پس باید بر پدر پسر
دست پسر پس محمد بن الحنفیه آب ریخت بر آن پسر حسن بن علی فرمود هر که معاشرت و پیروی علی نماید
پس و شعی برستی و درستی است قولی عز وجل وَاِذَا اخَذْنَا مِنْهَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا
تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
ثُمَّ قَوْلَانِ إِلَّا قَلِيلًا كَفَرُوا ثُمَّ مَعْصُومُونَ
امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای عز وجل از برای بنی اسرائیل فرمود و یاد آورید و آنرا اخذ نامیثاق
بنی اسرائیل بنامی که کریم پیمان و عهد را از بنی اسرائیل که نمولند و استوار کرده شد بر آنها لا تعبدون
إلا الله اینکه عبادت نکنید مگر خدا را یعنی عهد از ایشان کریمم اینکه او را بخوش بشبیه بخندد و او را در حکم
فرمایش بجور و ظلم نسبت ندهند و اینکه عمل نکنند آنچه را که مطلوب می باشد بسبب الخار روی او که
طلب کنند با خار روی غیر او را یعنی عبادات که قصد قربت معتبر است در سخت آنها باطل نکنند آنها را
بر باد و عجب و سمعه و امثال اینها که باعث اعراض از جانب خالق قوی قادر بسوی مخلوق محال مسکین کرد
و بَالِوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و پیمان از ایشان کریمم اینکه پدر و مادر خودشان احسان دینی کنند به
جهت پادشاه دادن از انعام النوالین بر آنها و احسان و نیکی النوالین بسوی ایشان و از برداشتن و
تمحل شدن آنچه ناخوش و ناپسند و شواری با غلظت است بر خویشان برای سنا و نعمت زندگانی ایشان
و در راحت و خوشی و فراخی زیستن ایشان وَذِي الْقُرْبَىٰ و احسان و نیکی کنند بصاحبان قرابت

و خوشاوندان و الدین باینکه نیکویی نمایند بر ایشان بخت کرامت و بر رکوعی و اَلَّذِينَ وَالِيتَامَى و اَلَّذِينَ
کند بسوی آن یتیمها نیکه در آن ایشان تحقیق کرده اند تا آنکه برای آن اطفال کفیل امورشان آنکه غنای ایشان
و قوت ایشان را فرستنده بودند تا آنکه معاش ایشان را بسبب خودشان اصلاح کنند و بوده اند و قول
لِلثَّائِسِ حُسْنًا و بگویند آن مردمان نیکه نیست مؤنه برای ایشان بر شما خوبی را که رفتار کنید با ایشان
بخلق خوش و اَقْبِهُوا الصَّلَاةَ و برپای دارید نمازهای پنجگانه را و برپای دارید نیز صلوات فرستاد
بر محمد و آل با کمال و او را نزد احوال چشم و خوشنودی و خجسته و دوستی دارند و هایتان که آنچه اندر مردمان
شمار ائمه تَوَلَّيْتُمْ اِلَّا قَلِيلًا پس ای یهودان بر کشید از وفا کردن با آنچه تحقیق سخن کرده شد
با شما از آنکه یک پیشینان شما بسوی شما انرا رسانند مگر اندکی از شما که وفا کردند و اَنَّمْ مَغْرُوضُونَ و حالا
آنکه شما را انمود روی گردانندگان و مرا انحصار را و آنکه ازندگان و از انکه غافل و بخترا نید امام علیه السلام
فرمود اما فرمایش او عز وجل لَا تَقْبَلُوا مِنْ اِلَّا اللّٰهَ پس این است که رسول خدا فرمود هر که عباد
و رسیدن خدا مشغول سازد او را از مسلسل عظامی فرماید خدا او را بهتر آنچه میدهد سوال نمایند که
و علی فرمود که خدای عز وجل از فوق عرش خود فرموده ای بنندگان من بپرستید مرا در آنچه امر نمودم شما را
بان و بنمایند مرا علم و دانش با آنچه اصلاح می آورد شما را بجهت آنکه من با آنچه داناتر م و محل نمی فرماید
بر شما بمصلحتهای شما و فاطمه علیها السلام فرمود هر که صومعه و بد بسوی خدا عبادت خالص خود را خدا فرمود
می آورد بسوی مصلحت بهتر خود را و حسن بن علی فرمود هر که بندگی نماید خدا را خدا هر چیزی را برایش
نده میکرد و حسن بن علی فرمود هر که خدا را عبادت نماید حق عبادتش خدا میدهد او را فوق از فوق
و کافیش و علی ابن الحسین فرمود بد رستی که من کرامت دارم اینکه عبادت خدا تا یکم و حال آنکه غرضی ام
نباشد که ثواب و پاداش دادن خدا پس باشم مانند بنده طمعکار و فرمانبردار که اگر طمع کار باشد رفتار می
کند و اگر طمع کار نباشد رفتار می کند و کرامت دارم اینکه عبادت کنم خدا را اگر بجهت رسیدن از
مخافتش پس باشم مانند بنده بلکه اگر ترس کار می کند یعنی خدا را بجهت ثواب و ترس از عتاب و عذاب
نیکم با نخواست عرش عرض کرد پس برای چه عبادت می کنی او را و فرمود بجهت آنچه از خدا اهل و منزلت او را
بمقابل احسانهای او و او آن احسانها را و همه این علی الباقی فرمود هر بنده نمی باشد از برای
خدا بندگی نمایند حق عبادتش که آنکه بریده شود از همه مخلوقات بسوی پس در این هنگام می فرماید
این بندگی خالص است برای من پس قبول می فرماید تا بگویم خود و جعفر ابن محمد الصادق فرمود که
خدا نعمت مرحمت فرموده بر بنده بزرگتر از اینکه نباشد و در دل می با خدای تعالی بخیر از او و دوستی این جعفر فرمود

که شریف تر همه اعمال نزدیکی حستن بسبب عبادت کردن خدای تعالی است بسوی او و علی بن ابی طالب
الرضا فرمود کلمه پای طایفه مالامیر و ند بسوی او که گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله و خلیفه محمد رسول الله حقا و خلفا و ه خلفاء الله
و بالا میرد بسوی عمل صالح که عمل آن کوینده میرد آن قول کلمات طایفه را در دلش با نیکی این صحیح و درست
است چنانچه گفتیم آنرا بایان خود و ایضا فرمود رضا که بری زمین از بندگان مرا این برابری نمیکند نزد
خدا پیر مرد و با تو ان خلیفه را در چشم بسته زمین گیر که خالص کند عبادتش را و محمد بن علی فرمود فاضله بن
عبادتها اخلاص است و علی بن محمد فرمود اگر همه مردمان که پیروند و می کنند هر دوی و بعضی را هر اوست
می سپرم و می گویم هر دوی را که خدای یگانه را عبادت کرده از روی خلوص اخلاص یعنی اگر بطرف مشاء
و نظر باشد همه مردم بر اینهای آباد بروند من برای میروم که شخص معنی و پیره و صاف کرده بنده را از برای
خدای تعالی که او گذاشته از برای دیدن مردم بندگی کردن را پیروی مردم خواهم نمود و الله اعلم و حسن بن
علی فرمود که اگر همه این دنیا گردانیده شود یک لقمه و بگذارم آن لقمه را بدین کسی که بنده می کند خدا
را با خلوص و بی اینجکی به اینیه می بینم اینکه من لقمه کنسندم ام در حق او و اگر منع کنم و باز دارم کافرا را از
دنیا تا اینکه از تشنگی و گرسنگی می میرد پس شربت آبی از این دنیا بچشانم و در اینیه می بینم اینکه من تحقیق
اسراف کرده ام و فرمود که خدای عزوجل فرمود و باروا الیدین احسانا رسول خدا و فرمود فاضله
والدین شهادت و ارتراند و برای اظهار شکر و احسان شما محمد و علی آند و علی بن ایطالب فرمود شنیدم از
رسول خدا که نمی فرمود من و علی ابوبن این استیم و هر اینه حق ما راست عظیمتر است از حق ابوبن و لا بدی
ایشان بجهت اینکه ما را نمی و خلاصی می بینیم ایشانرا از نار بسوی دارالقرار اگر فرمانبرداری ما کنند و می بینیم
ایشان را از عبودیت بخیار احرار و فاطمه علیها السلام فرمود که ابوبن این است محمد و علی آند که راست
می فرمایند بجهت ایشانرا می بینم آنرا بزرگوار ایشانرا از انقباض دانی اگر اطاعت و فرمانبرداری آند و بزرگوار
نمایند و بساح و حلال می فرمایند آن غیم دانی را با ایشان اگر با آند و بزرگوار می دانند و سزاگاری نشد و
حسن بن علی فرمود که محمد و علی ابوبن این استند پس طوبی باد برای هر که عارف حق آند و بزرگوار باشد
و برای آند و بزرگوار در همه احوالش فرمانبرداری باشد خدا و از فاضله بن ساکنان جهان خود میگرداند و به
گرا متها و رضوان او سعید و نیجست میگرد و حسین بن علی فرمود هر که حق ابوبن افضل بود و محمد و علی را خدا
باشد و فرمانبرداری آند و بزرگوار نماید حق طاعت و فرمانبرداریش گفته شود با و فرود بیا در بهشتی و در دست
بیا و هر چهار که خواهی و علی بن احسن فرمود اگر غریب نیست بزرگ بودن حق ابوبن بر فرزندانی ایشان

بجست احسان ابون است بایشان پس احسان محمد و علی بموی این است بزرگتر و عظیمتر است پس آند و بزرگوار بر
بودن ابون این است سزاوارتر اند محمد و ابون علی فرمود هر که میخواهد بداند قدر و منزلت او بداند خدا چگونه است
پس باید بنگرد و فکر کند که قدر ابون افضل از محمد و علی و در نزد او چگونه است و جعفر ابن محمد فرمود هر که حق ابون
افضل خود محمد و علی را رعایت نماید زیان نخواهد رسانید و آنچه ضایع گذارد از حق ابون خودش و حق سایرین
از بندگان خدا بجست اینکه آند و بزرگوار را راضی و خوشنود می فرمایند ایشانرا بسبب سعی یا توسع خودشان
و موسی ابن جعفر فرمود بزرگ شدن ثواب نماز باندازه بزرگ داشتن و عظیم شمردن نماز گذار است
ابون افضل خود محمد و علی را و موسی الرضاء فرمود آيا که است و ناخوش ندارد یکی از شما که دور شود از پدر
و مادر خود که آند و تولد کرد و انداد را عرض کردند بلی سو کند بخدا فرمود پس باید کوشش نماید که دور نشود از پدر
و مادر خود که آند و ابون از ابون خودش افضل و بهتر اند مگر حم کوید از این حدیث چنین استغناء میشود که ابون یا
والهین بزرگوار رسول خدا و شیر خدای نسبت داده شده مراد پدر و مادر این است است نه دو پدر زیرا که هر دو
لازم و لازم هم هستند و تربیت و این دو بزرگوار پدر و مادر دینی اند پس حضرت رسالت بمنزله پدر تائیس
این دین مبین فرمود و بنای انرا گذاشت و شاه ولایت بمنزله مادر تربیت و پرورش این دین را فرمود
و اگر بمنزله دو پدر باشد درست نمی آید زیرا که بحسب ظاهر پدر تربیت طفل نمی کند و عیب لازم می آید که
نبوت بمنزله ابوت و ولایت بمنزله ابوت پس فرق میان نبوت و ولایت همانند و حال آنکه رسول
خدا هم دارای نبوت و ولایت بود و امیر المؤمنین دارای ولایت بود و این ولایت را رسول خدا هم
با و مصلحت فرمود و اگر رسول خدا فرموده بود که من پدر و مادر این ائمه هستم درست بود زیرا که موجب تطبیق است
بفهم محمد و ابون علی ابن موسی فرمود و در هنگامیکه مردی با حضرت عرض کرد من هر آینه دوست می دارم
محمد و علی را حتی اینکه اگر بریده شوم یا ره یا مقراض کرده شوم زایل نخواهم شد از دوستی محمد و ابون
علی فرمود لابد و ناچار است که محمد و علی دهند و آند و آند و از جهانهای خودشان آنچه را که تو داری آند و بزرگوار
را از جهان خود بدستی که آند و بزرگوار هر آینه در روز فصل القضاء استدعا خواهش می کنند برایت انقدر
که خواهی که آنچه بماند نمودی آنرا برای آند و بزرگوار بمقابل کجراه از صد هزار هزار جزء از آنها و علی ابن محمد
فرمود هر که والدین دینی او محمد و علی را میترساند بر او والدین خودش پس نیست از جانب خدا و حمدی
و نه و حرامی و نه در بسیاری و نه و راندگی حسن ابن علی فرمود هر که طاعت و فرمانبرداری ابون دینی خود محمد
و علی را اختیار کند بر طاعت و فرمانبرداری ابون نبی خود خدای عز و جل میفرماید هر آینه اختیار میفرمایم تو را چنانچه
اختیار نمودی آن و بزرگوار را هر آینه شریف و بزرگوار میفرمایم تو را بحضور ابون دینی تو چنانکه شریف کردی

جان خود را باختیار کردن دوستی اندویند و بر کوار بر دوستی ابوبن نبی خود علی فرمود و اما فرمایش او غرض از وی
القرنی پس ایشان کسی نیست که خوشایندان تواند از طرف بدرت و ما درت گفته شد بتو شناس حق
ایشان را چنانکه گفته شد انعم بدان احسان ایشان از بنی اسرائیل گرفته شده همان عهد از شما ای معاشرت
تجدد بمعرفت حق قرابتها و خوشایندان محمد انا که ایشانند اما مان و پیشوان بعد از او و هر که دینی می آید
ایشان را بعد از ایشان از خوبان و برگزیدگان اهل دینشان امام علیه السلام فرمود که رسول خدا فرمود و هر
حق خوشان ابوبن خود را رعایت نماید عطای شود با و هزار درجه در بهشت که دوری آنچه میان هر دو درجه
با اندازه بلند شدن اسب نیک رفتار با یک میان است و در ویدن صد هزار سال یکی از اندر جدا
از زهره و اندیک از طلا و اندیک از نول و و اندیک از زمره و و اندیک از مشک و و اندیک از عنبر و و اندیک از کافور اند پس همه
اند بهر با از این صنفها نیند و هر که حق خوشایندان محمد و علی را رعایت نماید و او خواهد شد از فروزیه
اند بهر با و زیاده های آن پادشاهان اندازه فضل و فروزی محمد و علی بر ابوبن نبی خودش و طا طیم علیها السلام
بعضی از زمان فرمود ابوبن دینی خود محمد و علی را خوشتر و نابخشم آوردن ابوبن نبی خودش و خوشتر و
شما ابوبن نبی خود را بخشم آوردن ابوبن دینی خود بخت اینکه ابوبن نبی تو اگر خشم گیرند محمد و علی اند و
خوشتر و خواهند فرمود و شواب جفری از صد هزار هزار از یک ساعت طاعتی خودشان و اینکه ابوبن نبی تو
محمد و علی اگر خشم گیرند ابوبن نبی تو تو انامی نداردند اینکه خوشتر و نابخشم بخت اینکه ثواب طاعتی
همه اهل دنیا و فانی کنند بخشم گرفتن اندویند و بر کوار و حسن ابن علی فرمود بر تو با و احسان و نیکوئی بسوی خوشایندان
ابوبن دینی خود محمد و علی که چند خوشایندان ابوبن نبی خود را ضایع گذاری و بر پیر نفس خود را از ضایع کنند
خوشان ابوبن دینی خود محمد و علی بسبب تلافی و در یافتن خوشان ابوبن نبی خود بخت اینکه شکر و الهام
احسان کردن انجاعت بسوی ابوبن دینیت محمد و علی با اثر تر است برایت از شکر کردن انجاعت بسوی
ابوبن نسبت بدرتی که خوشان ابوبن دینی تو هرگاه شکر کنند تو را نزد اندویند و بر کوار به تعادل احسان بسیار
اندکی پس بخیرستن اندویند و بر کوار تو را فرو میرزد و کنا با تر از تو هر چند پر کرده باشند آنکس با آن میان زمین تا
عرش را و بدرتی که خوشان ابوبن نبی تو هرگاه شکر کنند تو را نزد ابوبن تو و حال آنکه تحقیق خوشان ابوبن نبی
خود را ضایع کرده باشی بی نیاز نمیکند از تو چیزی آن ابوبن و علی ابن الحسین فرمود که حق خوشان ابوبن
دینی با محمد و علی است و او تر است از خوشان ابوبن نبی با بدرتی که ابوبن دینی با خوشتر و دینی کنند ابوبن
نبی ما را از ما و حال آنکه ابوبن نبی ما تو انامی نداردند اینکه خوشتر و کنند ابوبن دینی با محمد و علی را از ما و محمد و علی
فرمود هر که ابوبن دینی وی اختیار کرده و برگزیده تر باشند نزد او خوشان ایشان کرامی تر باشند بر او از

ابوین بنی خودش و از خویشان ایشان خدای تعالی می فرماید فضیلت دادی فاضلتر را و اختیار نمودی سزاوارتر را
نمودی سزاوارتر را و تمیز کردی حق را از خود و هم نشینی کردی با اولیا و دوستان خود و جعفر بن محمد
فرمود هر که تنگ دست شود از بر آوردن حق خویشان ابوین دینی خود و حق خویشان ابوین بنی خود و هر یک از این
دو خویشاوندان دیگر افتاده و عیب جوئی به دیگری کنند و طعنه بیکدیگر میزنند و اعتراض بر هم می نمایند یعنی
هر یک اظهار فقر خود و غنای دیگری کنند تا این شخص با و چیزی دبد و بدیگری ندهد و الله اعلم پس خویشان ابوین
دینی خود را مقدم دارد بر خویشان ابوین بنی خود خدای عزوجل در روز قیامت می فرماید چنانکه خویشان ابوین
دینی خود را مقدم داشت مقدم دارید او را در بهشت پس زیاده و افزوده می شود بر آنچه آماده شده بود برایش
از اندر جهان و موسی بن جعفر فرمود که تحقیق عرض شد با آنحضرت که فلانی هزار درهم برای او بود و عرضه داشته شد
بر او و مال التجاره که بخرد و آنده و سخاو را سرمایه او هم دست نداشت برای خریدن آن و مال التجاره یعنی توانگری ندارد
که هر دو را بخرد پس گفت که ام یک از این دو سودمندتر است برای من یعنی حال که هر دو را نمی توانم بخرم یکم را بخرم
شوم سؤال می کنند که کدام یک نفس بیشتر است پس گفته شد با او که این سخاو سودش افزونی دارد بر این
سخاو نیز از چندان فرمود آیه آنکه لازم می باشد در عقل او که اختیار کند خریدن افزونتر را از حیث سود عرض کردند
می فرمود پس هم چنین اختیار کردن خویشان ابوین دینی خود و محمد و علی را افزونتر و بیشتر است از حیث ثواب و
پاداش بیشتر از این یعنی از این هزار چندان از ثواب اختیار کردن خویشان ابوین بنی خود را بجهت آنکه
فرونی آن ثواب بر اندازد فرونی و فضل محمد و علی است بر ابوین بنی اختیار کننده و بحضرت رضاء عرض شد
آیا خبر ندیم تو را بان زبان کار واپس مانده از تجارت فرمود او کیست عرض کردند فلانی که فروخت و نیارهای
طلارای بهای در بهای فقره که گرفت آنده بهما را پس مال او از ده هزار دینار برکت بسوی ده هزار درهم نژد
او فرمود بدیده که بفروشد آنرا هزار درهم ناسره و قلب آیا از حیثیت واپس ماندن و حسرت بردن و خسارت کشیدن
بزرگتر و عظمتی باشد عرض کردند بلی فرمود و آنهم شمار را ب عظمت واپس ماندنی و بزرگتر افسوس و حسرت خوردنی از
این حسرت و خسارت با بایع بدره عرض کردند بلی فرمود آیا ویده و آید که اگر برایش هزار کوه از طلا می بود که
می فروخت آنکو بهای طلار این را و آنده هزار درهم ناسره آیا نمی باشد واپس ماندن و عظمت و حسرتش بزرگتر از آن
بایع بدره عرض کردند بلی فرمود پس آیا خبر ندیم شمار را به کسی که واپس ماندنش از این بایع هزار کوه نخته و
حسرتش از این عظمت است عرض کردند بلی فرمود و کیست که در نیکوئی و احسان اختیار کند خویشان ابوین
بنی خود را بر خویشان ابوین دینی خود محمد و علی بجهت آنکه فضل و فرونی خویشان محمد و علی ابوین دینی او بر
خویشان ابوین بنی افزونتر است از فرونی هزار کوه طلار بر هزار دانه ناسره محمد بن علی رضاء فرمود هر که خویشان

ابوین بنی خود محمد و علی را اختیار نماید بخویشان ابوین بنی خود خدای تعالی علی را سبب الاشهاد و دیوم الناس
اورا اختیار می فرماید و اورا بتجملتهای کرامت و بزرگواریهای خود مشهور و معروف فرماید و اورا بسبب آن
خلقه با بر همه بندگان شریف گرداند مگر یک نیکه مساوی باشد و اورا در فضیلتهاش یا فرونی داشته باشد
اورا و علی بن محمد را فرمود بدستی که اختیار نمودن خویشان ابوین و بنی خود محمد و علی را بر خویشان ابوین
خود از بزرگ داشتن جلال خدا است و اختیار نمودن خویشان ابوین بنی خود را بر خویشان ابوین و بنی خود
محمد و علی از امانت رسانیدن بجلال خداست و حسن بن علی فرمود بدستی که مردی عیالش کر سنه شد
پس بیرون آمد تا طلب کند برای ایشان چیزی را که بخورند پس کس نمود در می را و خرید باند برهم نانی و خورشی
پس بروی و بنی از خویشان محمد و علی گذارش افتاد پس آمد و اگر سنه یافت پس گفت اینها سزاوارترند
خویشان من پس داد آن نان و خور شرابان و درین علوی و حال آنکه ندانست بچه روی باز کرد و در منزل
خود پس همی استیسه میرفت فکر و اندیش می نمود در آنچه توانا شود و بان نزد اهل و عیال خود در آنچه بگوید برای
ایشان که چه کرده و باند برهم یعنی در فکر بود که چه عذر آورد و علت چوید برای اهل خانه خود زیرا که نیاورده بوده
ایشان را چیزی پس بینا بین آنکه او در راه خود متحیر و سرگردان بود ناگاه پسکی جستوی او می کرد پس دلالت
گروه شد بر او پس رسانید بسویش مکتوبی از شهر مصر با پانصد دینار که صره بود و آن قصه گفت که این پانصد
دینار باقی مانده از مال سپهرم توانست که حل کرده ام آنرا بسویت در مصر و واپس خود و اگر داشته صد هزار
را برزومه تاجران که در مدینه و زمین و آب و اشجار بسیار بر او مالیرا بمصر بچند مانند اینها پس گرفت پانصد
دینار را و دست و او بر خیال خود و در آن شب خوابید پس در خواب دید رسول خدا و علی را که با و فرمودند
چگونه می بینی و ولتمند کردن و بی نیاز نمودن ما تو را بسبب آنچه اختیار نمودی خویشان نزدیک ما را بر خویشان
نزدیک خود پس باقی مانده احدی در مدینه و نه در مکه از گسائی که برزومه ایشان چیزی از صد هزار دینار بود مگر
اینکه محمد و علی و خواب او آمدند و با و فرمودند آگاه باش در این بامداد مبارک است و سبقت نماز افغانی
بفرستادن حق او از میراث سپهرش بسویش و اگر نخواستادی مبارک است و سبقت بینا هم بر تو به ملک و
و از رخ برگردن تو و زایل ساختن نعمتهای و جدا کردن تو را از عیال و خویشان تو پس هم ایشان صبح کردند
و حل کردند بسوی آمد و آنچه را که برزومه ایشان تا اینکه صد هزار دینار نزد او حاصل شدند و اگر داشته نشد
احدی در مصر از گسائی که برای او نزد ایشان مالی بود مگر که محمد و علی در خوابش آمدند و او را فرمودند بام
تصدیق اینها بگردن و فرستادن مال آمد و سیرت را از آنچه قدرت دارد بر آن محمد و علی آمدند و خواب
ان شخص که اختیار کند و او خویشان رسول خدا و پس با و فرمودند چه گونه دیدی نیکوئی و خوبی کردن خدا را

بتو تحقیق امر فرمودیم هر که در مصر بود بتجیل بفرستد بسوی تو مالت را و امر فرمودیم حاکم مصر را اینکه بفروشد آب
 وزمین و املاک تو را و بفروستد بسوی تو قیمت های آنها را تا بخری بدل آنها را از املاک این شهر عرض کرد علی پس محمد
 و علی در خواب حاکم مصر آمدند و او را امر فرمودند بفروختن آب و زمین و املاک او و فرستادن قیمت آنها را به
 سوس از این قیمت ها سیصد هزار دینار بود که باور رسید پس بی نیاز تر از هر که در آن شهر بود گردید پس رسول
 خدام و خواب او آمد و فرمود ای بنده خدا آنها بخر و یادداشت دروینا بخر اختیار کردن خوشان را
 بر خوشان خود و هر آن عظمای فرایم تو را در آخرت بدل هر دانه از این مال در بهشت هزار قصر که کوچکتر
 آنها بزرگتر از این دنیا است که مانند آله سخت سوزنی از آنها بهتر است این دنیا و آنچه در این دنیا است تمام
 علیه السلام فرمود اما قول او عزوجل و اَلَيْسَ اَنْتَ بِرَسُولِ اللَّهِ اَمْ اَنْتَ بِرَسُولِ اللَّهِ اَمْ اَنْتَ بِرَسُولِ اللَّهِ
 فرمود بر نگهانی کردن به بیتیمان بجهت جدا شدن ایشان از پدرانشان پس هر که نگاهداری ایشان
 کند خدا او را نگاهداری می فرماید و هر که ایشان را کرامی دارد خدا او را کرامی دارد و هر که دست خود بر ستمی
 گذارد روی مهربانی باو خدا در بهشت شماره هر موی که از زیر دست او گذشته قصری قرار میدهد که
 وسیعتر از این دنیا و هر چه در آن است و حال آنکه در آن قصرها است آنچه همه نفسها و جانها خواهش میکنند
 و همه چشمها لذت برند و ایشان در آن بهشت جاویدانند و امام فرمود و اَشْهَدُ اَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 بِحَقِّهِ یعنی و شتر کسی که تمام و کامل میشود یتیم بودنش یتیمی است یا شتر از بی پدر شدن هر یتیم یتیمی است
 که منقطع و جدا شود از امام خود که قدرت و توانائی ندارد بر رسیدن بسوی امام خود و حال آنکه میداند که
 حکم او در آنچه مبتلا میشود بان از شرعیهای دین خود چگونه است آگاه باشید پس هر که از شیعیان ما عالم باشد
 بعلمهای ما و حال آنکه آن جاهل است بشریعت ما که منقطع است از مشاهد و یتیمی است در کنار عالم
 آگاه باشید پس هر که او را هدایت نماید و راه راست را باو نماید و شریعت ما را باو بیاموزد با ما باشد
 و رضی عنی و حدیث کرد ما این حدیث مذکور پدرم از پدر خود از رسول خدا و علی ابن ابیطالب
 فرمود هر که از شیعیان ما عالم باشد بشریعت ما و شیعیان نالتوان ما را بیرون آورد از خلعت و تاریکی نادانی
 نشان بسوی نور و روشنائی انعلیکم بخشیدیم انعلم را با و بی منتهی در روز قیامت می آید و حال آنکه بر سرش
 تاجی از نور خواهد بود که روشنائی میدهد برای اهل جمیع انفرصات و علم یعنی بر تنش علم است پس
 این دنیا تمامها قیمت کمتر رفته از آنچه پس منادی از جانب خدا ندا می کند ای بنده کان خدا این عالم
 از شما کرد ان بعضی از محمد آگاه باشید پس هر که این عالم در دنیا بیرون کرده است او را از حیرت و
 سرگردانی نادانیش پس باید چنگ درزند و در او نور و تاب بیرون برد و او را از حیرت و سرگردانی خلعت

این عرصت بسوی بستانها و سبزه ها و گلزارهای جهان پس بیرون می برد هرگز که آموخته بوده او را در دنیا کاخ خوبی را بگذارد از قلبش شعلی از نادانی را یاد واضح در روشن کرده برایش راه مشکل و پوشیده را فرموده که زنی حاضر شد بحضور حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها پس بانحضرت عرض کرد بدرستی که ما ناتوانی است از برای من بتحقیق پوشیده و مشکل شده بر آن مادرم چیزی در کار نمازش و بتحقیق فرستاد مرا بسوی که سوال کنم تو را از آن مسئله پس فاطمه جواب داد آن تر از آن مسئله پس آن زن مسئله را دو تا کرد پس جواب داد آن تر از مسئله دومی پس آن زن مسئله را سه تا کرد پس جواب داد او را از مسئله نومی تا اینکه مسئله را دو تا کرد پس همه را جواب داد پس از کثرت مسئله شرمین شد و خاموش ماند که مسئله پس رسید پس عرض کرد در مشقت و دشواری نیست که ای دختر رسول خدا فاطمه فرمود ای زن بیا و پرس از هر چه بهر رسید از برای تو اندیشه در آن آیا دیده کسی را که بگرایه و مزد گرفته شود و زنی که بالا برد بسوی بامی بار سنگینی را و حال آنکه گرایه او صد هزار دینار است آیا کران میدهد باشد بر او پس عرض کرد نه پس فرمود من مزد گرفته ام برای هر مسئله بیشتر از دوی میانه شری تا عرضش را از مرد و او بد بزرگ پس منرا و از تر این است که کران نباشد بر من شنیدم از پدرم که می فرمود بدرستی که شیعیان ما مشهور میشوند پس خلعت داده میشود بر ایشان از خلعتهای گرامت و بزرگوار می بایند از به بسیاری علمهای ایشان و بایند از کوشیدن ایشان در راهها بندگان خدا تا اینکه خلعت داده میشود بر هر یک از ایشان هزار هزار حله از نور پس سادی پرور کار را مقرر عمل نمائند ای پذیرنده کان یتیمان آل محمد اعیال خود ساختن شما ایشان را و ای نیکوئی کنندگان بآن یتیمان بعد از بی خبری ایشان نزد خدا شدن ایشان از پدرانشان آنچه انچه پدرانیکه ایشان امان آن یتیمانند این جماعت شاگردان شما نیستند و آن یتیمانند که کفالت و پذیرائی ایشان نموده و بلند کرده اند ایشان را پس خلعت دیدم ایشان را بعد از خلعتهای آفتاب و در دنیا پس علماء خلعت میدهند بر هر یک از این جماعت یتیمان باندازه آنچه گرفته بودند از ایشان از آن علمیا حتی اینکه در ایشان یعنی در شیعیان هر آنیکه کسی است که خلعت داده میشود بر او صد هزار خلعت و هم چنین این جماعت یتیمان خلعت میدهند بر هر یک یا گرفته از ایشان علم پس بدرستی که خدای تعالی می فرماید و دوباره خلعت بد میدهد بر این جماعت علماء که پذیرنده کان بوده اند و آن یتیمان را تا اینکه تمام و کامل کنند برای ایشان خلعتهایشان را و دو چندان کنند آن خلعتها را پس تمام داده میشود برای العلماء آنچه هست برای ایشان و دو چندان میشود برای ایشان پیش از اینکه خلعت دهند العلماء بر آن یتیمان یعنی چون خلعتهای علماء را باذن خدای تعالی مضاعف ساختند ایشان هم خلعت شاگردان و مقلدان خود مضاعف می فرماید بفرم و هم چنین از مرتبه خودشان بهر که خلعت داده میشد بر او بر مرتبه ایشان یعنی چنانچه علماء

بفرخورشان علمی هر یک از شاگردان خود در روز قیامت خلعت بخشی می فرماید و باندازه رحمتش بر بخش می
اندازند و بالطف الهی هر یک راحی نوازندیم چنین همان علماء از منازل و مسکن مرجمتی که باذن خداوندی به
ایشان مرحمت شده بهر یک از شاگردان خود که محتاج خلعت آن اساتید کرام شدند بر حسب مقام و منزلت
و مرتبه آن شاگردان و بقدر اخذ علم از ایشان میدهند و اسباب سلطنتی هر یک را و اهرامی و
بنغم و فاطمه علیها السلام فرمود ای کثیر که خدا بدستی که رشته از اختلعتها بر اینیه فروتر و برگزیده تراست هزار هزار
مرتبه از آنچه آفتاب بر آن تابیده و بهتر است بجهت اینکه آنچه آفتاب بر آن تابیده آینه و مشوب است
بکم کردن یا همیشه در غم و اندوه بودن یا تیره روزگار شدن یا خشکین کردن یا لاغری و نارونی آرام بودن
و به تیرگی و کرفکی و ماندگی و پراکنگی هر چند همه نسب است باین دنیای دنی ولی نسخه بالتبغیض و الکره است
والله اعلم و حسن بن علی فرمود فضل کفالت نمائیده یتیم آل محمد که جدا مانده از موالیان خود آنکه بنده و کفو
شده است در میان جمل فنادانی خود بیرون آورد و او را از نادانیش و آنچه مشتبه شود بر او روشن و واضح
نماید برایش بر فضل کفالت و پذیرائی نمائیده یتیمی که اطعام نماید او را و سیر آب کند او را مثل فضل آفتاب است
بر ستاره و سحاب و حسن بن علی فرمود هر که کفالت نماید برای یالیتی را که محنت و ابتلای با جدا انداخته
آن یتیم را از خدمت باسبب استتار و پوشیده شدن پاسبان مواسات کند با او از علمهای ما که فرموده ایم
اندلس و یسار یاد او را بآن علمهای ما یعنی بیرون آورد و بشکافد معنی آن علمها را و با و بفهماند بفهم تا اینکه از
کند او را و بدایت و راهنمایی آن یتیم نماید خدای تعالی با و می فرماید ای بنده کرم مواسات کننده من زیرا
و اترم باین کرم ای ملائکه من قرار دهید برای وی در بهشت شماره هر حرفی که تعلیم داد آن یتیم را هزار هزار
در بهشت و فراهم آورید بسوی القصر با هر چه لائق و منزه او باشد ما آنها از سایر نعمتها و علی بن الحسین فرمود که
خدای تعالی بسوی موسی و جی فرستاد و تجیب کن مرا بسوی خلقم و تجیب کن خلقم را بسوی من یعنی مخلوق مرا بخوی
کردن که دوست دارند مرا و مرا بخوی کردن که دوست دارم مخلوق خود را عرض کرد پروردگار را چگونه این
کار بکنم فرمود یا و آوری نمایان ترا بنعمتهای باطنی من و نعمتهای ظاهری من پس بجهت اینکه برگردانی گریزنده
را که فرار کرده از باب رحمت من یا کرامیر از فناء من بجهت از عبادت صد هزار سال بروزه گرفتن روزها
آنها و پیاپی استادن شبهای آنها موسی عرض کرد که العبد گریزنده از تو گشت بر معصیت و نافرمانی کننده
سرکش عرض کرد پس آن همراه از فناء تو گشت فرمود هر که جاهل است با ما زمان خود یعنی آنکه امام زمان خود
نمی شناسد شناسانی اما مشربا و او هر که غایب است از امام زمان خود بعد از زمانیکه شناخته او را که جاهل
است بشریت دین آن امام شریعه و راه آن دین را با و شناسانی و آنچه که بآن عبادت کند پروردگار

خود را توصل چو یکسوی مضات پرور کار خود باو بشناسانی علمی فرمود پس بشارت دهد مرا شریک علمای شیعیان
ما را ثواب اعظم و جزاء و پاداش بسیار نزد محمد ابن علی فرمود که عالم گسی است که با او شمع است که روشنایی
میدهد برای مردم پس هر که بینا کرد بسبب شمع او و عای خیر از برای او می کند و هم چنین با او شمع است که دل را
سنگند تاریکی ناوایی و سرگردانیز پس هر که روشنائی دهد آن چسراغ هدایت عالم برایش پس خارج شود
بآن چراغ از سرگردانی یا نجات یابد یا بخلع از نادانی پس او از آوازه که آن عالم است از آتش جهنم خلا
عوض میدهد تا عالم از آن کار ببقابل هر مومنی که برای آزا دهموده او است تقدیر که او افزوتر است برای او
از صدقه صد هزار قطار یک غیر طبعی است که خدای عزوجل بآن امر فرموده بلکه انصاف و بال است بر
صاحب آن لکن خدا عطا می فرماید و الله تقدیر که او افضل است از صد هزار رکعت نماز پیش روی جمعه و
جعفر ابن محمد فرمود علماء شیعیان ما از امت و موالطبت دارند و در بند و سرحد موضع ترسیکه
ابلیس و دیوهای آن ملعون خیال دست اندازی و تصرف دارند یعنی علماء با تدبیر و قوه علمی خود سد نفوذ
و زخه های و ساوس دشمنی چون شیطان و لشکریهای او را می فرمایند و باز میدارند و منع میفرمایند شیطان
و لشکرش را از خروج و پیرون شدن بر ضعیفان شیعیان ما و از اینکه شیطان و گروه او اصب بران
ناتوانان از شیعیان پا چیره شوند و غلبه کنند و قهر و غلبه و توانائی خود را بر ایشان روان گردانند آگاه باشید
پس هر که از شیعیان با برپای داشت این جهاد با شیطان و لواصب را بجهت حفظ دین ضعیفاء شیعیان
باشد از فاضلترین اگر کسی که جهاد کند با روم و ترک و هزار هزار رکعت بجهت اینکه او دفع دشمن می کند از دنیا
دوستان ما و آن کار را از کننده دفع دشمن میکند از بدنهای ایشان و موسی ابن جعفر فرمود یک فقیه
که برهاند یحیی اریتمیان ما را که جدا شده اند از ما و از مشایخ ما بتعلیم و آموختن آنچه را که آن یتیم محتاج است
بسوی آن مختصر است بر شیطان از هزار عابد بجهت اینکه عابد و نوحه و هم او ذات خودش هست همان
فقیه با اینکه دلخواه او ذات خودش هست و نوحه او ذات بندکان خدا و کنیزان او هم هست تا برهاند
ایشان را از دست شیطان و مرده او و بجهت همین است که او در نزد خدا افضل از هزار عابد و نوحه و هم او ذات خودش
فرمود در روز قیامت بهر عابدی گفته می شود نیکو مردی بودی هست و دلخواه او ذات خودش بود
کفایت و کارگذاری نمودی گرانی و بار خود را از مردم پس داخل شو این هشت را آگاه باشید بدستی
که فقیه کسی است که خیر خود را بر مردمان بریزد و پراکنده کند و ایشان را از چنگ دشمنانشان برهاند
و بعتبای جهان حضرت نروان را برایشان فراوان گرداند و رضوان خداوند رحمن را برای ایشان
تحصیل نماید و بهر فقیهی گفته شود ای کفالت و پذیرائی نماینده مریتیمان آل محمد که راهنما بودی مر

ضعیفان از میان و موالیان آن بزرگوار را پالیت تا اینکه شفاعت کنی برای هر که اخذ نموده از تو مسلم یا احمق
از تو علمه پس بسیار شد پس داخل میشود بهشت را و با او مقام و مقام است تا اینکه فرموده مرتبه و آن
قامتا آتاند که اخذ کرده اند از آن فقیه علمهایش را و اخذ کرده اند از کسی که اخذ کرده از او تا روز قیامت پس بگوید
که گسار فرق است میان دو منزلت یعنی منزلت عبادت و منزلت نقابت و محمد بن علی فرمود بدین
که تکفل شود و یقین آن آله محمد را که جدا شده اند از ایشان اما آنکه میخیزد و زندان ایشان بندهای و قید کرده شد
کاند و در دستهای شیطانهای ایشان و در دستهای نواصب از دشمنان مایه باطنی و خلاصی و هدایت را
از چنگ آنها و بیرون آورد ایشان را از سرگردانی و شیاطین را بر تو و سوا و نشان مقهور سازد و
ناصبان را بجهتای پروردگارشان و دلیل امامان نشان مقهور سازد تا زیاد شود خبر خدا بر خدا و ان فضیلت
موقعها بیشتر از فضل و فروغی آسمان و عرش و کرسی و جبابره بر زمین و فضل آنکه است که تکفل آتاند
بر انعامان مانند فضل ماه شب چهارده است بر غنی تر ستاره در آسمان و علی بن محمد فرمود که
کسی باقی نماند بعد از غیبت قائم شجاع الله فرجه روح المعظم و الکاتب له الله انفعلاء که دعوت کنند
اند بسوی قائم علیه صلوات الله و دلالته نمایند اند بر آنحضرت و رفع کنند و باز دارند اند از
آن امام مبین کجتهای خدا و آن علماء که بهائی و پیرونده اند از ضعیفان از بندهای خدا را از نورها و شکست
شیطان و مروتی و از او امای نواصب هر آنکه اهدی باقی نماند که اینک مرده شود و باز کرد از این خدا
و لکن آن علماء آتاند که گاه میدارند ز ما همای و لهای ضعیفان شیعیان را چنانکه صاحب کشتی گاه میدارد
سکان کشتی را انجاعت ایشانند افضلان در نزد خدای عزوجل و حسن بن علی فرمود که علماء شیعیان
ما که راست و بر پا دارند کاند ضعیفان از میان ما و اهل ولایت ما را یعنی کجی ایشان را و آتاند اند
می آیند در روز قیامت و حال آنکه نورها از جای ایشان بلند می شود که بر سر هر یک از ایشان تاج
درخشنده نیکویی است تحقیق آشکار و پر آنکه شود آن نورها در عرصات قیامت و حال آنکه دور
انعرصات با اندازه سیر کردن سیصد هزار سال است پس شجاع تا جای ایشان پر آنکه میشود و همه
انعرصات پس باقی می ماند و انجای می که تحقیق پذیرائی او فرموده اند و از تاریکی نادانی او را تعلیم داده اند و
از بیابان سرگردانی او را بیرون آورده اند که اینک او نیزان میشود و شمع از نورهای تاجهای آن علماء پس
آن شایه گردان را انشعبه های نور بلند می کنند بسوی بلند می تا محاذی می نمایند ایشان را بسیار لایم جهان پس
فرو می آورند ایشان را بر منزه ایشان که آماده شده اند و کرد و اگر و چانه های استخوان و معلمان ایشان
و مخصوصا امامان ایشان اما آنکه بسوی آن بزرگواران دعوت کرده شده و به باطنی ماند ناصبی از نواصب

که برسد و از شعاع آن تاجها که اینک چشمش کور شود و کوشش کر شود و زبانش لال گردد و می آید آش
بر او شدید تر از زبانه نیران پس بر می دارد و ایشانرا تا اینکه دفع می کند ایشانرا بسوی زبینه های جنم پس تاب
می کند زبینه ایشانرا بسوی وسط جنم و اما قول او غرور جل و اما کین پس آن مسکین کسی است که
ساکن کرده و آرام داده ضرر و فقر حرکت او را آگاه باشد پس هر که مواسات کند ایشان را بحاشیه
های مال خود خدا وسعت میدهد بر او جان خود را و می آورد از برای او غفران خود و رضوان خود را و ایا
علیه السلام فرمود بدینستی که از جمله مجبان محمد و علی مسکینها هستند که مواسات کردن با ایشان افضل
است از مواسات کردن با مسکینهای فقیر و ایشان آنانند که ساکن شده و آرام گرفته و جوارح و اعضا
ایشان و ضعیف ناتوان گردیده و توهای ایشان از مقابل و روبروی گردیدن باد شمنان ظاهر و باطنی و غلبه
یلم فیهم و نسبت بنادانی میدهند و خودهای ایشانرا آگاه باشد پس هر که توانا گرداند ایشانرا از فقر
خود و علم خود تا اینکه زایل گرداند مسکنت ایشانرا پس حیره کند و غلبه ایشانرا بر اند شمنان ظاهری که توانا
و بر اند شمنان باطنی که شیطان و ممرده او میداند تا اینکه شکست دهند و اند شمنانرا و بگریزانند آنها را از دین خدا
دور کنند و دفع نمایند اند شمنان را از دوستان اهل بیت رسول خدام برگرداند خدای تعالی این شکست
را بسوی شیطانهایشان پس عاجز فرماید آن شیطانها را از گمراه کردن ایشان حکم و فرمان داد و خدایان
حدیث حکم کردن حتمی بر استی و درستی بر زبان رسول خدام یعنی این حدیث از احادیث قدسی است که
بر زبان رسول خدام جاری شده پس مسکنت و غرر شیطان بر خدا لازم است اگر عالم علم خود را بر دم
برساند و الله اعلم و علی ابن ایطالب فرمود هر که مسکینی را در دینش ضعیفی را و در معرفتش قوت و توانائی
و بد بر ناصبی مخالف پس فرمودانده در سخن کند آن ناصبی را خدا تلقین می فرماید آن تقویت کننده مسکین را
در روز که فرستاده شود و قبرش اینک بگوید **اللَّهُ رَبِّي وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَ عَلِيٌّ وَلِيِّي وَ الْكَعْبَةُ**
قَبْلِي قَالُوا الْقُرْآنُ كِتَابِي وَ هَجْتِي وَ عَذْبِي وَ الْمُؤْمِنُونَ أَخْوَانِي پس خدام فرماید حاضر کردی
حجت خود را پس واجب شد از برای تو و بجات عالی بهشت پس نزد این وقت قرار و حالی بجای میشود بر او چنان
تراز ریاض بهشت و فاطمه علیها السلام فرمود که تحقیق دوزن بسوی آنحضرت با یکدیگر خصوصت گردند
پس با یکدیگر نزاع نمود و چرخهای از آمدن یکی از آن دوزن معانده و اندیکه مؤمنه بود پس کشاوه فرمود
بر آن مؤمنه محبتش را یعنی محبت زن مؤمنه را بیان فرمود که بر معانده غلبه نماید پس ایش است گرفت و غلبه کرد
بر آن زن معانده و شادمانی شد و دانی شدیدی پس فاطمه فرمود بدینستی که شادمانی فرشتگان پس
غلبه کردن تو بر آن زن معانده شدید تر است از شادمانی تو و بدینستی که اند و بکنی شیطان و ممرده او

سبب اندوختن آن زن از تو شدید تراست از اندوختن آن زن و حال اینکه خدای عزوجل بجا آنکه فرموده است
کنید از برای فاطمه سبب آنچه شود بر این مسکینه اسیر از جهان هزار هزار چندان آنچه اراده شده
بود از برای فاطمه و قرار دینید این راستی در باره سر که گشت یا سیر مسکینی پس غلبه کنان اسیر
معاند بر این واجب کنید برایش مانند هزار هزار مانند آنچه او شده بوده برایش از جهان و حسن این
فرمود که تحقیق مردی بدیده بسوی آنحضرت حل داد پس با و فرمود آیا دوست تراست بسوی تو اینکه روزی
بر تو بدل اندیده به بیت چندان که بیت هزار در هم است یا بکشایم از برای تو درسی از علم را که مقهور نمائی ملک
که ناصبی است در قریه تو که برهانی با علم ضعیفان اهل آن قریه خود را اگر نیکو اختیار کردی جمع می فرمایم بر
تو بهر دو کار را و اگر بداخت ما کردی مخیر می سازم تو را تا بجبری هر یک از آن دو را که خواهی عرض کرد میان
رسول الله پس ثوابم در مقهور کردن آن ناصبی را و بدیندهم مر آن جماعت ضعیفان را از دست او
ایا قدر اندازه او بیت هزار در هم است فرمود بلکه بیشتر است از نصاب بیت هزار مر آن کثرت عرض کرد
این رسول الله پس چگونه اختیار کنیم پست تر را بلکه اختیار می کنیم فرو تر را که آن کلمه است که مقهور سازم
بآن دشمن خدا را و در کنیم و دفع نمایم او را از دوستان خدای پس حسن این علمی فرمود تحقیق نیکو اختیار کرد
و تعلیم داد او را آن کلمه را و عطا فرمود با و بیت هزار در هم را پس رفت پس فرو ماند در سخن و ساکت گردید
ناصبی را پس خبرش با آنحضرت رسید پس چون آمد مؤمن حاضر حضور حضرت شد با و فرمود احدی سودمند
شد مانند سودمند شدن تو و کس نمود احدی از او تا و آنچه تو کس نمودی او لا کس نمودی بهر دست خدا را و
تا نیامودت تحمده و علی را و ثمال و حبیبتین از آل آمد و بزرگوار را و ارجامودت طاهره و مقرران خدا را و خا
مودت اخوان مؤمنان خود را و بشماره هر مؤمن و کافر یک نمودی آنچه را که آن فرو تر است ازین
و نیا و آنچه در آنست هزار کثرت پس کوار با و برایت حسین بن علی بمردی فرمود آیا مردی که قصد
کشتن مسکینی می کند که تحقیق ناتوان شده برهانی آن چاره را از دست او و دستم است بسوی
تو یا ناصبی که اراده دارد که مرا بکشد و ایندین مسکین مؤمنی از ضعیفان شیعیان را که بکشتی بر آن مؤمن
چاره آنچه را که مسکین بسبب آن باز داشته شود از شر آن ناصبی و فرو مانده در سخن کند او را و شکست
داده او را بچهار خدای خدا عرض کرد بلکه بر ایندین مؤمن از دست آن ناصبی و دستم است بسوی من بدستی
که خدای تعالی می فرماید در سوره مائده و مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا و هر که زنده
کرد آن را بقیه او را بشا و در اینها می نماید آنرا از کفر بسوی ایمان پس کویا زنده کرد و اینده جمیع مبرور اینی پیش
اینکه بکشد ایشان را بشیرهای این مترجم کوید معنی این یعنی را نفهمیدم شاید معنی این نباشد که احیای

نفس بنده ایجابی خلق است بشرط آنکه قتل نخورده باشد نفسی را زیر اگر که قتل نفسی کرده باشد بنده قتل خلقی
است پس ایجاب قتل معارضه میکند و ایجابی نفس در این مقام شمر نمونخواهد بود و الله اعلم و علی ابن الحسین ع
فرمود آیا صدیقی که هر وقت به بنده تور امید دهد بدرد زری را بتود دوست تراست بسوی تو یا صدیقی که هر وقت
به بنده تور را براندازد مصیده از مصیده های شیاطین و شناساند تور را بنچه باطل کنی یا آن گیندایشان را و بدرد
و پاره کنی یا آن تور با ی ایشان را و بتری ریسمانهای ایشان را عرض کرد بلکه صدیقی که هر وقت به بنده امید
و بدرد که چگونه رسوا و در گنیم شیطان را از جان خود و دفع گنم از خود بلامی او را فرمود آیا را بنیدن تو ای مسکینی را
از دستهای کافران دوست تراست بسوی تو یا را بنیدن تو ای مسکینی را از دستهای ناصبان عرض
کرد و یا بن رسول الله سؤال کن خدا را که توفیق دهد مرا بصواب و در جواب امام ع گفت بار خدایا
توفیق ده او را جواب عرض کرد بلکه را بنیدن من آنسکین اسیر را از دست آن ناصبی دوست تراست
پس بجهت اینکه آن بسیار کرد اندیدن نعمت بهشت است بر آن اسیر و دوست ناصبی در بنیدن او
است از آتش جهنم و آن را بائی از دوست کا بسیار کرد اندیدن روح است بر او در دنیا و در گردون
ظالم است از او در دنیا و خدا عرض خواهد داد آنگاه مرا با ضماقت آنچه رسیده او را از ظلم و اشتقام می کشد
از آن ظالم با آنچه او عادل است بحکم خود تم فرمود و فقط الله ابوک موافق گفتی از برای خدا چه سیارت
خیر و نیکی پدیرت کفنی آنرا از جوف سینم من از آنچه رسول خدا ع فرمود قطع نکردی یک حرف را و
سؤال شد از محمد ابن علی الباقر ع که آیا را بنیدن اسیر من از جمان ما را از دست ناصبی اراده
دارد و اینکه گمراه کند او را بفضل زبان خود و بیان خود افضل است یا را بنیدن اسیر از دست اهل روم
حضرت باقر ع با خبر فرمود خبر ده تو مرا از کسی که به بنده مردی از زبان مؤمنان را که میخواهد غرق شود و
به بنده کجشکی را که میخواهد غرق شود و قدرت و توانایی ندارد بر خلاص کردن مرد و را بهر یک از اند که شیوه
شود اند یک از دست او میرود کدام یک از اند و افضل و بهتر است اینکه خلاص کند او را عرض کرد خلاصی نزد
از اخیار مؤمنان است افضل است از خلاصی کجشکی فرمود پس دوری میان آنچه سؤال کردی و
افضل بودن بیشتر است از دوری آنچه میان این یعنی خلاص مرد مؤمن و خلاصی کجشک بدرستی که آن
شخص بسیار میکند بر او دین او و جان پروردگار او را و میراند او را از زیر آن و آن مظلوم و دوست اهل روم
میکرد و بسوی جان و جعفر ابن محمد فرمود که هر که همت او باشد و شکست نواصب از مسکینها بکند
و دوستداران ما اهل بیت که شکست دهد نواصب را از آن دوستان و پرده بردارد از مخازی ایشان
یعنی آنها را رسوا کند و بیدار و آشکار نماید عوار ایشان را و امام محمد ع و آل او را مخم و بزرگ کرد و اند خدا و رومی

کردند بهشت فرشتگان جهان را در بنا کردن قصرها و خانههای او و احداث می فرمایند و نومی آورد و مقابل بهر حرفی
از حرفهای جتهای او فرشتگان را که بیشترند از شماره ایل دنیا که قوت هر یک فرونی و از دایره بدشتن آسمانها
وزینها پس چه بسیار از بناها و چه بسیار از قصرها است که نمیدانند اندازه و قدر آنها را که پروردگار عالمیان میسوی
ابن جعفر سلام الله علیهما فرمود هر که اعانت و یاری نماید دوست ما را بر دشمن ما پس تقویت او کند و توانا
کند و او را تا اینکه بیرون او را خجیر که دلالت دارند است بر فضل ما به نیکوتر صورتی و آن باطلی که با
دشمنانما آینهک دفع حق مکرده اند و بیرون آورد در رشتتر صورتی تا بجزان از خواب غفلت بیدار شوند
و آگاه شدگان با بصیرت و زیرک گردند و در بصیرتها و زیرکیهای آنها که عالمند زیاده کرد و خدا او را در روز قیامت
می فرستد و بالا تر از نخلهای جهان می فرماید می رسد من که شکست وادی مردشمنان مرا نصرت
نمودی مرد و تن مرا که تفریح نمودی بر گزیده بودن فضیلت داشتن محمده بهتر بخیر ان من و بشریف و بزرگوار بودن
علی فاضل و لیا من و دشمنی میکردی بلکه دشمنی کرد با من و بزرگوار و با هر که نام نهاد خود را بناهای اند و بزرگوار و نامهای خلقها
اند و بزرگوار و لقب گرفت بلقبهای آن بزرگواران پس می فرماید و میرساند خدا آنها را بجمع اهل انصرت
پس باقی نمی ماند ملکی و نه جناری و نه شیطانیکر آنکه دعای نیکو میکنند بر شکست دهند و دشمنان محمده
و تقیرین و لغت میکنند آنها را که اظهار دشمنی کرده بودند با او در دنیا از اندین دارند و کان بدشمنی محمد و علی
منهم و جمهم گوید که هر که خود را با سهم پیغمبر و ائمه اثنا عشر مسمی کند و القاب آن پاکان را بر خود نهد بقصد
تبرک و تمکین چنانچه بعضی ادعاء بتوت و بعضی ادعاء امامت و امارت کردند و سزاوار آنها عذاب جهنم خواهد
بود و علی این میسوی الرضام فرمود بر فضل تر و بهتر چیزی که عالم از دوستان ما و دوستداران ما مقدم میداند
پیش از خود را از برای روز فقر و فاقه و ذلت و مسکنت خود این است که فریادری کنند و دنیا مسکینی از
مجان ما را از دست نواصب که دشمن خدا و رسول اویند برنجیر و از قبر خود و ملائکه صفها ایستاده اند از کنار فرش
تا موضع مکانش از بهشت خدای پس برسد از داورا بر بالهای خودشان می گویند هر حبا طوباک
طوباک یاد افع الکلاب عن الابرار و یا ایها المتعصب له الاخیار و محمد و ابن علی فرمود
بد رستی که جتهای خدا بر دینش خیمه سلطنتی است که سلطه شود و غلبه میکند خدا سبب آن جتهما بر بندگان
پس هر که نصیب خود را از آن جتهای الهی زیاده و داند پس باید بداند البته اینکه آن کسی که خدا باز دارد
او را از آنجتها تحقیق فضیلت داده و آنکس را بر او هر چند کرد اندا کسر او مرتبه ذروه و علیا از شرف و مال
و جمال یعنی کسی که صاحب علم و کمال است نباید خود را پستتر از صاحب مال و جمال بشمرد و او را از خود
افضل بنید و گوید که خدا او را بر من فضیلت داده و بفهم پس بد رستی که اگر او به بیند اینرا تحقیق بزرگ نعمتهای خدا

را که نزد او موجود است حقیر شمرده و حال آنکه وضع کردن دشمنی از دشمنان ما را که نواصبند با آنچه ما ذکر نموده
 از علوم با اهل بیت افضل است برایش از هر مالی که باشد برای هر که فرونی دارد و بر او هر چند تصدق کند بخواهد
 خدا ان مال و علی ابن محمد فرمود که خبر رسید با خضر که مروی از فقهاء شیعیان سخن کرد بعضی از
 ناصبیا نر ایں محبت خود فرو مانده در سخن گردان ناصبی را تا اینکه ظاهر و پدید آمد آشکار گردید فضیلت در سواد
 او را پس علی ابن محمد داخل شد و در صدر مجلس انحضرت و ست عظیمی منصوب بود و خود انحضرت
 در خارج آنست نشسته بود و بحضور انحضرت خلق بسیاری از سادات علوی و بنی هاشم حضور داشتند
 پس ثابت بود که بلند مرتبه میفرمود تا نشاند آمد در او در وی اندست در وی آورد بر روی او پس این
 آن بزرگوار سخت و ناگوار شد بر انجماعت اشراف پس آسادات علوی بزرگوار تر شمرند و ندان بزرگوار را
 از اینکه ملامت کنند و آسادات بنی هاشم پس شیخ ایشان با خضر عرض کردیم خین اختیار میفرمود
 عامی را بر سادات بنی هاشم از طالبتین و عباسیتین پس فرمود بر سر پند شما از آنکه باشد از جمله آنکه خدا
 تعالی در باره ایشان فرموده در سوره آل عمران **اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ اَوْتُوا نَصِیْبًا مِّنَ الْكِتَابِ**
یَدْعُوْنَ اِلَى الْكِتَابِ لِیَحْكُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یُتَوَلَّی فَرِیقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ آیا ندیدی
 آنرا که داده شده اند بهره از این کتاب را خوانده میشوند بسوی کتاب خدا تا حکم باشد میان ایشان فرقی ازین
 پست می نمایند بکتاب خدا و ایشان اعراض کنندگانند یا راضی میشوند بکتاب خدای عزوجل که حکم
 باشد عرض نمودند آری فرمود آینه آن که خدای تعالی می فرماید در سوره مجادله **يَا أَيُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا**
اِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفْتَحُوا فِی الْجَنَالِیْسِ فَاَفْتَحُوا یَفْشَحِ اللّٰهُ لَكُمْ وَاِذَا قِيلَ اَنْشُرُوْا فَا
اَنْشُرُوْا رَفَعَ اللّٰهُ الدِّیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَالدِّیْنَ اَوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ اِیُّ مَوْمِنٍ
 مؤمنان چون گفته شود بشما وسعت دهید در مجلسهای خود پس وسعت دهید که خدا وسعت مرحمت می
 فرماید برای شما و چون گفته شود از جای خود بلند شوید پس بلند شوید که بلند میفرماید درجات آنرا که ایمان
 آورده اند از شما و درجات آنرا که داده شدند علم پس پسندیده شده است از برای عالم مؤمن مگر اینکه بلند
 مرتبه شود بر مؤمن غیر عالم چنانکه پسندیده نشده از برای مؤمن مگر اینکه بلند مرتبه شود بر کسی که مؤمن نیست خبر
 دهید ما از قول خدا که آیا فرمود بلند مرتبه می فرماید خدا درجات آنرا که داده شدند علم آیا فرمود بلند می فرماید
 خدا درجات آنرا که داده شدند شرافت لب را و آینه این است که خدا در سوره زمر فرموده **قُلْ هَلْ**
یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَ الَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ بگو ای محمد آیا مساوی میباشند آنانکه میدانند با
 آنانکه نمیدانند پس چگونه انکار نمایند بلند مرتبه کردن من این شخص را چنانکه خدا بلند فرموده مرتبه او را

بدستی که شکست داد و این شخص فلان ناصبی را بجهت های خدا که تعلیم فرموده بود با و آنها را بر این فضل و بهتری
برایش از هر شرافتی در نسب پس عباسی و بن عرض کردند باین رسول الله تحقیق شریف و بزرگ فرمودی
ما کسی را که او صاحب نبی است که می تواند نیست برای او نبی مانند نسب ما همیشه از اول اسلام مقدم
و البته فضل در شرف بر کسی که پیوسته او بود و آن شرف پس فرمود سبحان الله آیا نه این است که عباس
بیعت کرد با ابوبکر و حال آنکه او یمنی بود و عباس هاشمی است آیا نه این است که عبد الله بن عباس بود که
خدمت می کرد و این خطاب را و حال آنکه او هاشمی و پدر همه خلیفها است و عمر عدوی است و چرا عجل
کرد و ایند و ور شده کان از قریش را در شوری و داخل نحر و عباس را پس اگر بلند مرتبه کردن ماکیر که هاشمی
نیست بر هاشمی منکر و ناپسند باشد انکار کنید بر عباس بسبب بیعت او برای ابوبکر و بر عبد الله بن عباس
بسبب خدمتکاری او برای عمر بعد از بیعت عبد الله برایش پس اگر آن رفتار و کردار ایشان جایز است
پس اینکار من جایز است پس گویا سنگ بدان الطایفه هاشمی زده شد که می از موالیان و دوستان
اہل بیت رسول خدام جمع شدند بحضور حضرت حق بن علی پس عرض کردند باین رسول الله بدستی که ما
همسایه ایست از ناصبیان اذیت و آزار می کنند ما را و احتجاج مینماید بر ما و فضیلت و اشرف اول و ثانی و
برایم المؤمنین علیه السلام و واردی آورد بر ما بجهت های ما که مینمایم چگونه است جواب داد و آن از آنها پرسید
شدن از آنها پس حضرت امام حسن عسکری فرمود من میفرستم بوی شما کسی را که فرو مانده و سخن کند و از آنجا
شما و شان او را که حکایت نماید نزد شما پس مروی از شما کرد و آن خود را پیش خواند و فرمود بگذر بر این جماعت
چون مجتمع شده باشند که سخن میگویند پس کوشیده بر بخان ایشان پس خواہش مینماید از تو سخن کردن را پس
سخن گوی و فرو مانده و سخن کن صاحب ایشان را و اکیسر خبر و فلحله و لا تبق له باقیه
متهم گوید که معنی این چنین می آید که چون کمیت سخن خود را در میدان مجروران آورد کم کرد و آن دو میدان است و او را
و نیکو حالی او را در هم شکن و تنیدی و تیزی گفتار او را از رفتار باز دار و کاسه غرور او را بشکن و رخنه کن در برش و
تیزی و تنیدی و تیزی زبان او و جدت آنرا کنند کن و باقی گذار برای کمیت بخشش و دیدنی و نه برای شمشیر پیش
بر دیدنی کیسج خیز بری و باقی نماند و ائمه علم پس آمد و رفت و حاضر آموخت و حاضر آمد و انجماعت هم حاضر آموخت شدند
و آمد و سخن کرد پس فرو مانده و سخن کرد و او را و کرد و انسید او را بجا التکبیر نماند در آسمان است او یا در زمین
تغذیه که از فرج و سرور بر ما واقع شد که نمیداند آنرا که خدای تعالی و انقدر از عز و غم بر آمد و متعصبان او واقع شد
مانند آنچه رسید ما را از سرور پس چون برگشتیم بوی امام ما فرمود بدستی که آنچه در آسمانها است از فرج و طرب
بسبب شکست دادن این شخص آن دشمن خدا را پشاید بیشتر از آنچه بود از فرج و طرب بخور شما و آنچه هست از

خزن و اندوه بخود را بپس و سرشان مرده و از سایر شیاطین نخته است از آنچه حاصل شد از غم و اندوه مخصوص
ایشان یعنی آن ناصبی و متعصبان او و هر آینه تحقیق فرشتگان آسمانها و جابها و کرسی عسکرات فرستادند بر آن
بنده که شکت و بنده است مران ناصبی را و خدا متقابله فرمود اند عار را با جابست و کرامی و داشت ایاب
او را و بزرگ فرمود ثواب او را و همان فرشتگان لعنت کردند دشمن خدا را که شکت خورده و خدا متقابله
کرد آن نفرین را با جابست پس نخت فرمود حساب او را و طول داد عذاب او را و قوله عز و جل وَقُولُوا
لِلثَّامِ حَسْبُنَا حضرت صادق علیه السلام فرمود که بگوئید برای مردم همگان خوبی نمومن ایشان و مخالف ایشان
انما نمونان پس کشاده کند برای ایشان روی خود را و بر روی خود را و نمونان ایشان و نمونان خود را و نمونان
بامونان اما مخالفان پس سخن کند ایشان را بداد فی بخت کشیدن ایشان را بسوی ایمان پس اگر بایک
شود از ایمان آوردنشان باز میسر آید شهرای ایشان را از جان خود و جان برادران خود امام علیه السلام
فرمود بدرستی که مدارائی با دشمنان خدا از بهترین صدقه مرده است بر جان خود و بر برادرانش پس بدستی
که رسول خدام در منزل خود چون عبد الله بن ابی سلول خواست از آنحضرت اذن و دستور را
که بر او آید پس رسول خدا فرمود یس آخوالعشیره ابن عبد الله برادر عشیره بدست و توری و اذن و بدست
برایش تا و آید پس چون در آمد نشاند او را و خوشروئی فرمود در رویش پس چون پیرون رفت عایشه بان
حضرت عرض کرد یا رسول الله فرمودی درباره او آنچه فرمودی و بجا آوردی با او از خوشروئی آنچه
بجا آوردی پس رسول خدام فرمود ای عویش ای حمیره بدرستی که بدترین مردمان در نزد خدا روز قیامت
کسی است که کرامی داشته شود بجهت پرینیدن از شر او و آئینه المومنین فرمود بدرستی که ما خوشروئی می کنیم
رویهای قومی و حال آنکه دلهای ما هر آینه دشمن دارند ایشان را از اجتماع دشمنان خدا ایندی پر بهیزم ایشان
بر برادران خودمان نه بر جهانهای خودمان و فاطمه علیها السلام فرمود خوشروئی که در روی مؤمن باشد عشت
یشو و برای صاحبش بهشت را و خوشروئی که در روی دشمن معاند باشد نگاه میدارد صاحبش را از عذاب
آتش و حسن بن علی علیه السلام فرمود که رسول خدام فرمود بدرستی که انبیاء بفضلند خدا و خدا ایشان را بر خلق
همگان مگر بجهت شدت مدارائی ایشان با دشمنان دین خدا و نیکوئی تقیه ایشان بجهت برادران ایشان
در راه خدا و زهری گفت علی بن الحسین بطریق بود که نشناختیم برای آنحضرت صدیقی را در پنهانی و عود
را در آشکاری بجهت اینکه نبود احدی که بشناسد او را بفضایل با بهره آن بزرگوار که اینک ما چار نشد از عظیم
شمرون و بزرگداشتن آنحضرت را از جهت شدت مدارائی آن بزرگوار با او و نیکو خطه و اینریش فرمودن
آن بزرگوار با او و گرفتن آن بزرگوار از تقیه نیکوتر و بهتر آن تقیه را و نبود احدی هر چند میدید آنحضرت

بدوستی در ظاهر مگر اینکه همان حسد و رشک بیرون آن حضرت را و باطن بجهت مضاعف بودن فیضت بای آن
حضرت بر فیضت بای همه خلق و محمد بن علی الباقی فرمود هر که پاکیزه گرداند کلام خود را با موافقان خود تا آن که بر
و راه گرداند ایشان را و گشاده کند روی خود را با مخالفان خود تا این که بی بیم شود از ایشان بر خودش و بر برادران خویش
پس تحقیق فراهم می آورد از خیر و درجات عالیه در نزد خداوند که اندازه نمیکرد اندازه اثر خیر از خدا و گفت
بعضی از مخالفان در حضور حضرت صادق علیه السلام از شیعیان چه می گوئی درباره ده نفر از صحابه گفت یکم
درباره ایشان آنجیم جمعی را که فرمودند خدا بسبب آن سنیات مرا و بلند میفرماید بسبب آن درجات مرا
سائل گفت سببش برای خدا بر آنچه را بنیدم از دشمنی تو کمان کرده بودم تو را از فضیلت منغص صحابه آنم و شیعه
جواب گفت آگاه باش هر که منغص دارد یکی از صحابه را پس بر او با دلعت خدا گفت شاید تو تاویل میکنی
با آنچه میگوئی بگو پس هر که منغص دارد ده نفر از صحابه را پس شیعه گفت هر که منغص دارد آنده نفر را پس او
با دلعت خدا و ملائکه و مردم همگان پس بجهت آنم و مخالف و بوسید سر آن شیعه را و گفت مرا حلال گردان
از آنچه تحت زوم ترا بآن از از فضیلت بودن شیعه گفت تو در عیشتی و تو برادر منی پس آن سائل مخالف رفت
پس حضرت صادق علیه السلام فرمود خوب جواب دادی برای خداست نیکوئی تو بهر آنکه تحقیق شکفت
نمودند و دشمنان در آسمانها از نیکوئی توری و تو و زمری و مهربانی کردن تو با آنچه را بنیدم تو را و زخم هم بخوری
و درین خود و زریاد فرمود خدا و دل مخالفان مانند می بسوی اندوهی و پوشانید از ایشان مراد آنرا
که منتسب بدوستی ما و تقیه ایشان پس بعضی از اصحاب صادق علیه السلام عرض کرد یا بن سول الله دریافت نخریم
از این سخن کردن مگر موافق بودن یا را ما این متعنت ناصبی پس صادق علیه السلام فرمود هر آنکه اگر شما نفهمید
آنچه را قصد کرد پس تحقیق ما نفهمیدیم قصد او را و تحقیق خدا جز او داد و مح فرمود او را بدوستی که دوست
ما که دوست دارد مردستان ما را و دشمن دارد مرد دشمنان ما را هرگاه خدا مبتلا فرماید او را بجسی که از ایشان
کند او را از مخالفانش توفیق میدهد او را بر احباب دادنی که سالم ماند با آنجواب و دیش و ناموش و عظیم
می فرماید خدا بسبب تقیه ثوابش را بدوستی که یا شما این شخص گفت هر که منغص دارد یکی از صحابه را
پس بر او با دلعت خدا یعنی هر که عیب گوید یکی از ایشان را او و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است
و در مرتبه ثانی که گفت هر که عیب گوید ایشان را و دشنام دهد ایشان را پس بر او با دلعت خدا و ملائکه و
همه مردم و حال آنکه تحقیق راست گفت بجهت اینکه هر که عیب گوید ایشان را پس تحقیق عیب گفته
علیه السلام بجهت اینکه آن حضرت یکی از ایشان است پس هرگاه عیب نکوید علیه السلام و مذمت ننماید آنحضرت را
پس عیب نخرم ایشان را و جز این نیست که عیب گفته بعضی ایشان را و هر آنکه تحقیق بود برای خبر پس

با قوم فرعون مانند این توریه بود خریل که دعوت میکرد ایشان را بسوی توحید خدا و نبوت موسی و فضیلت و
محمد رسول خدا بر جمیع رسولان خدا و خلق او و فضیلت داشتن علی ابن ابیطالب و بر گردیدگان از ائمه
بر سایر اوصیای پیغمبران و دعوت میکرد ایشان را بسوی پیروی جستن از ربوبیت فرعون پس سخن چنان
سخن چینی کردند نزد فرعون و گفتند بدرستی که خریل دعوت میکند مردمانی الفت تو و اعانت میکند دشمن
تو را بر خلاف کردن با تو پس فرعون بایشان گفت بدرستی که او پسر عم من است و خلیفه من است و ملکت
من و ولی عهد من است اگر آنچه گفتید کرده است پس تحقیق مستحق و سزاوار است تخم غدا بر او
کفران او و نعمت مرا و اگر باشد بر ضرر و عکس با من پس سختی خواهم شد تخم غدا بر او بجهت اختیار
کردن شما داخل شدن و چیز را که خریل انعمین کند پس خریل را حاضر ساختند و ایشان را حاضر ساختند
پس برده از روی کار او برداشتند و گفتند تو انکار میکنی ربوبیت فرعون شاه را و کفران نعمتهای
او می نمایی پس خریل فرمود ای پادشاه آیا تجربه کرده بر من برگزیدوغی را فرعون عرض کرد نه فرمود
پس سؤال کرد و ایشان را که پروردگار شما کیست گفتند این فرعون بایشان گفت که خالق شما کیست گفتند
فرعون گفت رازق شما آنکه خالق است میشتهای شما آنکه دور کننده است از شما کار و
و نخبهای شما را کیست این فرعون خریل گفت ای پادشاه پس شما بدین میگویم که شما را همه کسانی که
شده اند و شما را اینک پروردگار ایشان اوست پروردگار من و خالق ایشان اوست خالق من و رازق
اوست رازق من و اصلاح کننده میشتهای ایشان اوست اصلاح کننده میشت من و پروردگار
و نه خالق و نه رازق برای من است غیر از پروردگار ایشان و خالق ایشان و رازق ایشان و شما را
بدین میگویم که شما را همه که حاضر شده و شما را اینک پروردگاری و خالق و رازق و سوا پروردگارشان و
خالقشان و رازقشان پس من از او و از ربوبیت او بیزارم و بالو بهیت او کافر و خریل می گفت
ایشان را و حال آنکه او قصد می نمود اینک پروردگار ایشان خدا است که او پروردگار من است و نگفت اینک
آن کسی که ایشان گفتند که پروردگار ایشان است او است پروردگار من و پنهان و مستور شد این
معنی بر فرعون و هر که حاضر بود و او را و چنان کردند این را که او میگوید پروردگار من و خالق من و رازق
من فرعون است پس فرعون گفت بایشان ای مردمان بدانید که من و خلیفه من است و ملکت من
و امی خواهم که کان فتنه میان من و میان پسر عم من و حال آنکه نصرت دهنده و اعانت کننده
من است شما مستحق عذاب و عتاب و عتاب اینک را ده شما پراکنده کی کار من را بپاک گردانیدن
پسر عم من و او را ده شما گول زدن و بخردن و من را در باره ناصر و معین من پس فرمان داد به

آوردن منجاس قرار داد و در ساق هر یک از ایشان نخ ریخته و دیگر طرفان را و با صاحب شانه
 های آمین پس شکافتند بآن شانه ها و جدا کردند گوشتهاشان را از بدنهایشان پس این حکایت است
 آنحضرت خدای تعالی فرمود و در سوره مؤمن قوله **اللَّهُ سَيِّدُنَا مَعَ مَا كُفِّرُوا وَوَاحِقًا**
بِأَلِّ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ یعنی پس آنکه داشت خدا خیر را از بدیهای آنحضرت
 اندیشیدند بآن چون سخن چنی با و در غازی کردند نزد فرعون بجهت اینکه پلاک کنند و فرود آمد بکنان فرعون
 بدی عقوبت و ایشانند آنکه سخن چنی سخن خیر پل کردند نزد آن فرعون چون کوفت شد در ایشان آن
 منجاس شانه شد از بدنهایشان گوشتهای آن بدنهایشان شانه ها و مروی از خواص شیعه بودی این
 عرض کرد و حال آنکه او مضطرب بود بعد از خلوت کردن با آنحضرت یابن رسول الله چه بسیار ترسانند
 اینکه فلان ابن فلان نفاق کرده باشد با تو و از چهارش اعتقاد وصی بودن و امام بودن تو را پس موسی فرمود
 که چگونه است نفاق آن شخص عرض کرد بجهت اینکه من حاضر شدم با او امر و در مجلس فلان مرد و از بزرگان
 اهل بغداد پس صاحب مجلس با و گفت آیا تو کان میکنی که موسی بن جعفر امام است و در آن خلیفه که
 نشست است بر تخت خود این صاحب تو صاحب مجلس گفت نمیکم این را ببل از نعم **إِنَّ مُوسَى**
ابْنَ جَعْفَرٍ غَيْرَ إِمَامٍ وَإِنْ أَنَا كُنْتُ إِعْتَقَدْتُ أَنَّهُ غَيْرَ إِمَامٍ فَكَلَيْ وَ عَلَى مَنْ يُعْتَقَدُ
ذَلِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ پس صاحب مجلس با و گفت
 خدا خدای خیر تو و بدو خدا لعنت کند کسی را که سخن چنی تو را نزد من کرد و موسی بن جعفر با و فرمود نیست چنان
 کان کردی و لکن صاحب تو داناتر است از تو جز آن نیست که گفت **إِنَّ مُوسَى غَيْرَ إِمَامٍ** یعنی بدستی
 که آنکه غیر امام است پس موسی غیر امام است پس انوسی در این بیگام امام است پس جز این نیست که
 اثبات کرد باین که خود امامت مرا و نفی نمود امامت غیر مرا و ترحم گوید که مراد امام علیه السلام
 با زعم ابهام دارد و ناچاریم برای عوام از امامان نامیم شخصی کو یا چنین میگوید که نمیکویم که کان دارم بلکه
 موسی امام است و در خلیفه خدا و بلکه یقین دارم که موسی امام است و خلیفه امام نیست کو یا بعد چنین
 میگوید که ای صاحب مجلس اگر تو خلیفه خدا و امام میدانی و حضرت موسی را امام میدانی کان میکنم
 اینکه موسی غیر امام تو است که خلیفه بعد او باشد زیرا که خلیفه امام نیست و موسی غیر امام است پس
 موسی امام است و خلیفه امام نیست بعد میگوید باین وصلیه و اگر چه نمیباشم که اعتقاد داشته باشم که موسی
 غیر امام است یعنی اعتقاد ندارم که امام نیست بلکه موسی امام است پس بر من و بر هر که اعتقاد ندارد امامت
 موسی را لعنت خدا و ملائکه و مردم بمکان با و صاحب مجلس نفی نمود و عای خیر کرد و الله اعلم فافهم ای

ای بنده خدایه زمان زایل خواهد شد از تو گناه آنچه بخان کردی از باین برادر خود از اتفاق کردن توبه کن
خدایس انمرو فمید آنچه را که برادر پیش بصاحب مجلس گفت بو پس اندو مکن شد عرض کرد باین رسول
اللدی برای من مالی نیست پس راضی بنایم اورا باین مال و لکن تحقیق بخشیدم با نصف همه عمل خود
را از بندگی خدا نمودم و از صلوات فرستادم بر شما اهل بیت و از لغت کردم بدشمنان شما موسی علیه
السلام فرمود الا ان خارج شدی از آتش جهنم و بودیم در خدمت رضاء پس مردی داخل شد بر حضرت
عرض کرد باین رسول اللدی هر آینه تحقیق امرو چیز عجیبی دیدم از مردی که با ما بود اظهار داشت با
اینکه او از آنان است که دوست میدارند آل محمد را و از آنکه میزاری میجویند از دشمنان ایشان
و امروز دیدم او را و حال آنکه بر او جامهائی بود که تحقیق خلعت داده شده بودند آنجا هم بر او واو کرد
میشد و بغداد و منادیان پیش روی او ندا میکردند ای معاشر مردمان بشنوید توبه باین رافضی را پس
باو میگفتند بگوئی گفت خیر الثالث بعد رسول الله آبا بکس پس چون اینجا رسیدند فرمای
و غوغا میکرد و ندو میگفتند تحقیق توبه نمود و فضیلت داد و ابابکر را بر علی ابن ابیطالب پس حضرت رضا فرمود
چون خلوت نمودی پس اعاده نما بر این خبر تازه را پس چون خلوت شد اعاده کرد پس باو فرمود و خبر
این نیست که تغیر نکردم برایت مخفی کلام انمرو را بحضور این خلق نگویار شده منکوس بخت
که است اینکه نقل کرده شود بوسی ایشان پس شناسند او را و از ار رسانند باو فرمود انمرو نخواست
خیر الثالث بعد رسول الله آبا بکس یعنی برفع ابوبکر که خبر خیر باشد و اگر این عبارت گفته
بو پس تحقیق فضیلت داده بود و ابوبکر را بر علی و لکن گفت خیر الثالث بعد رسول الله آبا بکس
پس گردانید این را ندانم ای ابابکر یعنی بهترین مردم بعد از رسول خدایم ابوبکر علی است تا راضی شوند که سنانیکه راه
میرود پیش رویش از بعضی انجاعت جمله تائیدی و در پرده شود از شرهای ایشان بد رستی که خدای تعالی
قرار داد این توریه را از آنچه حفظ فرماید آن شیعیان ما و مجانب ما را فرمود ما ما که مروی بجمعه ابن علی عرض
کرد باین رسول اللدی امروز گذارم افتاد بجله کرخ پس گفت نایل آن محله این شخص ندیم محمد ابن علی امام
رافضیه است پس پرسید او را از بهترین مردم بعد از رسول خدایم پس اگر گفت علی نمیشد او را و اگر
گفت ابوبکر پس و انذارید او را پس از پی یکدیگر از هر طرف خلق بسیاری از ایشان یختند بر سر من و بمن
گفتند ترمیم مردم بعد از رسول خدایم کیست پس گفتم در حالیکه جواب دهنده بودم با ایشان خیر الثالث
بعد رسول الله ابوبکر و عمر و عثمان و سکوت کردم و ذکر نمودم علیه پس بعضی ایشان
گفت تحقیق زیادتی دارد بر ما میگویند انمرو علی را پس با ایشان گفتم در این نظریت نمیکویم انرا پس

میان خودشان گفتند بد رستی که این شخص لعیش برای سنت سخت تراست از ما تحقیق غلط کردیم
سخن گفتن بر او و نجات یافتیم باین عبارت از شر ایشان آیا بر من حرجی در این سخن هست یا بن رسول
الله و جز این نیست که اراده کردم اخیر یعنی او بهتر است استفهام است نه اخبار مترجم گوید
که معنی کلامش بنا بر این چنین است که آیا بهترین مردم بعد رسول خدا ابو بکر و عمر و عثمان است یعنی نه
پس علی است پس محمد بن علی فرمود تحقیق خدا جز او و دو مدح فرمود و نور البلب این جواب تو
باشان و نوشت برایت بحر و فرود آنرا و ثبت گردانید زیرا برایت در کتاب حکیم و واجب و لازم گردانید
برایت بمقابل هر حرفی از حرفهای الفاظ تو باین جواب باشان انقدر که از روی آرزو برندگان و
آمال دارندگان از آن عاجز باشد فرمود امام که مروی بسوی علی بن محمد آمد و عرض کرد و فرمود
بملا شدم بقومی از عوام این بلد که گفتند مرا پس گفتند تو قائل نیستی بامامت ابو بکر این می تحافه پس
از ایشان باین رسول الله خواستم بگویم نه کفتم آری میگفتم آنرا برای تقی پس بعضی ایشان من گفت
و دست بردو نیم گذاشت پس گفت تو حکم نمیکنی مگر کلمه محرف جواب ده از آنچه تلقین میکنم تو را کفتم که
پس من گفت آیا قائل پیاپی اینک ابو بکر این می تحافه و است امام بعد رسول خدا امام حق و عدل
و نبود برای علی در آن امامت حق البته کفتم نعم و حال آنکه من اراده می کردم از انعام را که شتر و گاو و کوفه
است گفت قناعت نمیکنم باین تا آنکه سوگند یاد کنی که والله الذی لا اله الا هو الطالب
الغالب العدل المذكر الممهلک العالم من البسما یخک من العلامه پس کفتم نعم و حال
آنکه اراده میکردم نعمی از آن انعام را پس گفت قناعت نمیکنم از تو مگر باینکه بگوئی ابو بکر این می تحافه هو
الا ما و الله الذی لا اله الا هو بکشد دست راست را یعنی تا آخر صفات خدا که کفتم بگو پس
کفتم ابو بکر این می تحافه امام یعنی او است امام هر که اقتدا کند با او و بکیرد او را امام خود و الله الذی لا
اله الا هو و شمر دم صفات خدا را پس باین قناعت گردانم و مرا بجزای خیر یا گردانم و از شر ایشان
نجات یافتیم پس چگونه است حال من نزد خدا فرمود بهتر حالی است که تحقیق خدا واجب گردانید بر
مراقت با ما را در اعلی علیین بسبب حسن تقیه تو ابو یعقوب ره و علی ره گفتند حاضر حضور حسن بن علی ابو القاسم
علیه السلام شدیم پس عرض کرد با حضرت بعضی اصحابش که مردی از اخوان شیعیان ما اند ما تحقیق مبتلا
شده بود بنا دانان عامه که میخواهند امتحان کنند او را در امامت و سوگند بدیند او را و او گفت پس
چگونه میکنیم تا اینکه خلاصی در ای یا یم از شر ایشان پس با و کفتم عامه چه میکنند پس گفت میکنند من آیا قائل
پیاپی ظاهر آنکه او است امام بعد از رسول خدا پس ما چاراست بر ایم از آنیکه بگویم نعم و اگر بگویم

بزدن مرا بسیار زخم و جراحت میرساند پس هرگاه که بگویم نعم بمن میگویند بگو و الله پس گفتیم با او بگو نعم و حال
آنکه اراده میکنی بآن نمی ارشد و کلاه و کوفته را و گفتیم پس هرگاه گفتند بگو و الله و فی یعنی ولی
زید عن امر گذارشت گردانید و باز فلان کار پس بدرستی که ایشان تغییر نمیدهند یعنی فرقی میان خدا
و ولی معلوم نمیشود و تحقیق سالم میمانی پس بمن گفت پس اگر تحقیق کنند بمن گفتند بگو و الله و هو یلا و
اشکار نما با و الله را پس گفتیم بگو و الله رفع ما بهجت اینکه بماند قسم هرگاه هر دو او نشود ما بعد از
تعلیم گرفتن رفت پس برکت بسویم و گفت عارض شدن بر من و سوگند دادند مرا و قسم خواندند که تلقین
نمودی مرا پس امام حسن عسکری فرمود با و توئی چنانکه رسول خدا فرمود الاله علی الخیر کفا علیه
براینجه تحقیق نوشت خدا برای صاحب سبب تقیه کردنش بشماره هر که تقیه کار کرده از شما
ما و موالیان و مجانبان و شما را و بشماره هر که از ایشان ترک تقیه نموده حشر را که پست تر از حشرات خسته
است اگر مقابل کرده بشود همان حشر که با آن صد سال هر آینه آفریده میشدند و از برای تو است مانند
آنچه برای او است سبب ارشاد و در نه مومنین او را و اما فرمایش خدای عز و جل اَقْبُوا الصَّلَاةَ
پس آن این است که برپای وایزد نماز را تمام و کامل گردانیدن رکوع آن نماز و سجود آن نماز و قنوت
آن نماز را و به او اگر حق آن نماز را که هرگاه ما و انشود و پروردگار عطا فی آن نماز را از نماز گذار
قبول نمیرماید آیا میدانید چیست آن حقوق آن از برای آوردن نماز است بصلوات فرستادن بر
محمد و علی و بر آل آن دو بزرگوار و در حالتی که منطوی و در نوریده باشد بر عقدا باینکه ایشان فاضلین
برگزیدگان خدایند و برپا دارند مکان بحقوق خدایند و یاری نمایند کان برای دین خدایند یعنی محمد و
محمد را افضل و بهتر و بهتر همه ما و ای الله بدانند و معتقد باشند مثل ترجمه اَقُوا الزَّكَاةَ
و بدیند زکوة را از مال خود و از جاه خود و از قوت بدن خود زکوة از مال مواسیات نمودن شماست
باخوان مومنان خود زکوة از جاه رسانیدن آنها و آن مومن است بسوی آنچه و پس میشوند از آن
سخت ضعف و ناتوانی ایشان از بر آوردن حاجتهای خودشان که مشرودند و در سینه های ایشان رکوة
قوت بدن باریست که برای برادر است تحقیق افتاد و در نهی یا افتاد بار آخر در صحرا یا در راهی و اینها
فریاد و سیخ و پارس فریاد رسیده میشود و اعانت نمائی او را تا متاع او را بر غرض باری نمائی و او را بر
آن سوار نمائی و پاداری کنی با او تا برسانی او را بقافله و تو در همه اینها معتقد باشی موالات محمد و آل
پاکان او را و بدرستی که خدا پاکیزه میفرماید علمهای تو را و مضاعف میفرماید آنها را سبب موالات و
دوستی تو با ایشان و پزیر بودن تو از دشمنان شان خدای تعالی فرمود ثُمَّ قَوْلُكُمْ اِنْ لَّا قَلِيلًا

پس ای معشر بود که گفته شده بر شما از انچه که گفته شد بر اسلاف شما پس برکشید که اندکی از شما و آنکه
 معترضون و حال آنکه شماروی بر گردانیده اید از امر خدای عزوجل که واجب و لازم فرمود آن را رسول خدا
 فرمود بدستی که بر بنده چون بامداد نماید یا هر گزیری چون بامداد نماید خدا و فرشتگان بر او اقبال میفرمایند
 پروردگار خود عزوجل را بنماز خود استقبال نمایند پس می فرستد بسویش رحمت خود را و بر کوه او میفرماید و را میسر
 بر او کرامت خود را پس اگر آن بنده یا کنیز و فاکند یا سخی گرفته شده است عبد را و خدای تعالی بفرشتگان خاتمان
 بنشست و حاملان عرشش می فرماید تحقیق این بنده من و فاکر و پس و فاکند بر برای وی و اگر و فاکند خدای
 تعالی میفرماید این بنده من و فاکر و منم حلیم کریم پس اگر توبه کند قبول میفرماید توبه او را و اگر روی آورد بر
 طاعت من روی می آوردم بر او برضایم و در حتم پس رسول خدا فرمود که خدایتعالی فرمود و اگر کسالت و کاهی
 کرد از آنچه او میکند می کند در قصر و نیکوئی و خوشنمایی و بر یکی را و شهرت میدهم در بهشت اینکه حساب
 آنها مقصود است و رسول خدا فرمود که حکایت آن این است که خدای عزوجل امر فرمود جبرئیل را در شب
 معراج پس عرضه داشت بر من قصرهای جنان را پس دیدم آنها را از طلا و نقره و گل میان رشته آخشتها
 طلا و نقره از مشک و عنبر بود که اینک من دیدم برای بعضی از آن قصرها کنکریهای بسیار بلند و ندیدم برای
 بعضی از آنها پس گفتم ای حبیب من جبرئیل چرا این قصرها بدون کنکرهاست چنانکه از برای آن قصرها
 کنکرها هست پس عرض کرد یا محمد این قصرها قصرهای نماز و نیتند که از آن کنکرها کاهی می کنند از صلوات
 فرستادن بر تو و بر اهل بیت تو بعد از آن نمازهای اگر بخواهد و مثالی برای بنا کردن کنکرها از صلوات فرستادن
 بر محمد و آل پاکان او آنکنکرها برایش بنا میشود و اگر نه هم چنین می کنند باقی خواهد ماند پس گفته میشود و در
 که عارف و آگاه شوند ساکنان جنان اینکه آن قصرها نیست کنکرها برایش آن قصر کسی است که کاهی کرد
 صاحب آن بعد از نماز خود از صلوات فرستادن بر محمد و آل پاکان او و دیدم در آن بهشت قصرها
 نیز استوار و محکم در خنده مشرفه که خوبی آنها شکفت آورنده بود و نبود پیش آن قصرها و دلیلی و نه عقب آنها
 بستانی پس گفتم چرا این نیست و دلیلی پیش آنها و نه بستانی عقب آنها پس جبرئیل عرض کرد یا محمد اینها
 قصرهای نماز گذاران است به پنج نماز آنانکه تبدیل میکردند بعضی و سخ خودشان را در بر آوردن حقوق خوان
 مؤمنان خود بدون جمع و سخ خود پس بجهت همین تعمیر شده است قصرهایشان بدون دلیلی پیش آنها و
 غیر بستانی عقب آنها آگاه باشید پس اعتماد و تمکین نمایند بر ولایت به تنهایی و او انما بعد از ان ولایت
 فرائض خدا بر آوردن حقوق برادران و کار کردن بتقیه راس بدستی که آمد و آنها نیند که تمام و کامل می نمایند
 همه اعمال را و بر بون و نالایق میکشند آن اعمال را یعنی قضا حقوق برادران و تقیه باعث کمال اعمال است

و ترك اند و موجب خرابی اعمال است قیله عزوجل وَاِذَا خَلَا بِمِثَاقِكُمْ لَا تَسْفِكُوْنَ
 دِمَاءَكُمْ وَلَا تَخْرُجُوْنَ اَنْفُسَكُمْ مِنْ يَدِكُمْ ثُمَّ اَقْرَبْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ثُمَّ
 اَنْتُمْ هُمْ لَا تَقْتُلُوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَتَخْرُجُوْنَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ يَدِهِمْ تَظَاهَرُوْنَ
 عَلَيْكُمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاِنْ يَأْتُوْكُمْ اُسَارٰى تَقَادُوْهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ
 عَلَيْكُمْ اِخْرَاجَهُمْ اَفْتَوْمُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ تَكْفُرُوْنَ بِبَعْضِ مَا
 جَاءَكُمْ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ الْاٰخِرَىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ
 يُرَدُّوْنَ اِلَى الْاَشَدِّ الْعَذَابِ مَا لِلّٰهِ بَغَافِلٌ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اشْتَرَوْا
 الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْاٰخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُوْنَ

امام حسن عسکری علیه الصلوٰه و السلام فرمود وَاِذَا خَلَا بِمِثَاقِكُمْ ویا واوریدای بنی اسرائیل
 که گرفتیم پیمان از شما بر دشمنان شما و بر هر که برسد خبر ما بن پیمان بسویش از باز ماندگان و جانشینان ایشان
 آنچنان جانشینانی که بعضی از آنها شما هستند لَا تَسْفِكُوْنَ دِمَاءَكُمْ باینکه بر روی بعضی از شما خونهای بعضی را
 وَلَا تَخْرُجُوْنَ اَنْفُسَكُمْ و بیرون نخبند بعضی از شما بعضی را از خانههایشان ثُمَّ اَقْرَبْتُمْ پس پیمان
 پیمان تو را فرمودید و کردند نهاد و دید و رام شدید چنانکه اسلاف شما با آن پیمان اقرار نمودند و کردند نهاد و دید و رام
 شدند و ملتزم شدید بن پیمان را یعنی لازم شد و دید و دوست بکردن آن پیمان کردید چنانکه اسلاف شما
 ملتزم شدند و اَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ و حال آنکه شما آگاهی قطعی و کواری و اوردید بن پیمان گرفتن بر اسلاف و حق
 و جانهای خود را اَنْتُمْ اَنْتُمْ هُمْ لَا پس شما معاشره بود و تقتلُوْنَ اَنْفُسَكُمْ میکشد
 بعضی از شما بعضی دیگر را و تَخْرُجُوْنَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ يَدِهِمْ و بیرون میکشد پاره را از
 خودتان از خانههای ایشان از روی خشم گرفتن و غلبه کردن تَظَاهَرُوْنَ عَلَيْهِمْ شت وادو
 مد و نمود بعضی از شما بعضی را بر خارج کردن ایندین هر که بیرون خواست کرد و او را از خانههایشان و بر کشتن هر که خوا
 گشت او را از ایشان بخیر حق بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ بکناء نمودن و ستم کردن یاری نمی کنند بعضی از
 شما بعضی دیگر را و دینمائید و پشت میدید بعضی از شما بعضی دیگر را و اِنْ يَأْتُوْكُمْ اُسَارٰى یعنی
 آنجا عتیکه بیرون می گردید آنها باینکه قصد میکردید خسراج ایشان و قتل ایشان اگر بیایند شما را و جالتیک
 اسیر بایند که تحقیق دشمنان شما و دشمنان ایشان اسیر کرده اند ایشان را تَقَادُوْهُمْ هُمْ میده خبر را
 پس میر بایند ایشان را از دست آند دشمنان بسبب مالیاتان و هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ اِخْرَاجَهُمْ
 و حال آنکه حرام کرده شده است بر شما اخراج ایشان اعاده و اقول خود و عزوجل اخراجهم را و اقتضای فرمود

براینکه نماید و هو محترم علیکم بحجة اینکه اگر فرموده بود این را بدون لفظ ابراهیم برانیده شد آنکه محرم
حزین نیست که آن فدیو اودن و ربانیدن ایشان است پس فرمود عزوجل **أَفَتَقْتُلُونَ بَعْضَ**
الْكِتَابِ پس آیا ایمان میاورید بعضی از این کتاب و آن بعضی این است که واجب فرموده
بر شما جز اودن و ربانیدن اسیران از این کتاب دشمن و تکفیر و بعضی و کافر بشوید بعضی از
انتخاب و آن بعضی این است که حرام فرمود بر شما کشتن ایشان و بیرون کردنشان را پس فرمود هرگاه این
کتاب تحقیق حرام کرده باشد کشتن جانها و بیرون کردن آنها را چنانکه واجب کرده فدیو اودن و ربانیدن
اسیر را پس چرا شما اطاعت و فرمانبری میکنید بعضی معصیت و نافرمانی میورزید و بعضی دیگر گویا
شما بعضی کافر اند و بعضی مؤمنان پس فرمود عزوجل **فَأَجْرَاءُ مِمَّنْ يَعْمَلُ ذَلِكَ** و کفر
پس نیست جز او را و او را هر چند زقار کند از شما ای معشر یهود **الْآخِرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** که
سوائی و خواری و زندگانی دنیا یعنی خزای او خیره است که زده شود بر او و دلیل و خواهر شود و سبب آن
خیره و **يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ لَا تَنْفَعُ الْإِيمَانُ** و در روز قیامت برگرداننده بشود بسوی جنس نخستین
عذاب تفاوت می کند آن نوع عذاب باندازه تفاوت معصیتها ایشان و **وَمَا آتَاهُ اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا**
تَعْمَلُونَ یعنی خدا غافل نیست از آنچه انجامت بود و عمل می کنند پس وصف فرمود و نشان داد
ایشان را پس فرمود عزوجل **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشْتَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ** و جماعت
کسانی که خریدند متاع زندگانی دنیا را بهای آخرت و راضی و خوشنود شدند باین دنیا و حطام آن
بدلی از نعمت های آن بهشتی که نر و او واجب شده است بطاعت های خدا **فَلَا تَخْشَفْ عَنْهُمْ**
الْعَذَابُ و **وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ** پس تخفیف داده نخواهد شد از ایشان عذاب و احدی را
نخواهد کرد و ایشان را که دور کنند از ایشان عذاب را پس رسول خدا فرمود چون این آیه نازل شد و راه
بود آن جماعت یهود شکستند عهد خدا را و تکذیب نمودند رسولان خدا را و کشتند پیغمبران خدا را
پس یا خضر ندیم البسه شمارا بکسانی که مانند ایشان یهود و انرا از یهود این امت من عرض کرد و بدلی یا
رسول الله فرمود قومی از امت من که دعوی می کنند باینکه ایشان از اهل ملت منند می کنند
افاضل قدره مرا و اطایب اردمه مرا و تبدیل میکنند شریعت و سنت مرا و میکنند و فرزند من
حسین را چنانکه اسلاف این جماعت کشتند زکریا و یحیی را آگاه باشید اینکه خدا لعنت میفرماید این
قاتلان حسین را چنانکه لعنت فرمود قاتلان زکریا و یحیی را و میفرستد خدا برای ما ماند های قدره را
ایشان با وی مهدی را که از فرزندان حسین مظلوم است پیش از روز قیامت میروند آن بزرگوار ایشان

بشمشیه های دوستان خود تا آتش جهنم خدایا و جش را نزدیک فرما و این مترجم و کاتب سیاره را قوت چهار پ
 کشتی و کافرش عطا فرما آگاه باشید که خدا لعنت فرموده قاتلان حسین و مجاهدان ایشان و یاوران ایشان مسکون
 نمایندگان از لعن ایشان را از غیر تقیه که ساکت کند ایشان را یعنی سکوت از لعن بواسطه تقیه باشد که دشمنان
 آل محمد را ساکت کند آگاه باشید که صلوات فرستاده خدا بر کینه کنندگان بر حسین بن علی از روی رحمت
 و شفقت و بر لغت کنندگان بدشمنان حسین و اصحاب حسین و بر آنان که متکلی و پرازد بر ایشان از حیث
 خشم گرفتن و کینه داشتن آگاه باشید آنانکه راضی اند بکشته شدن حسین شریکهای قاتلان آنحضرت اند آگاه
 باشید اینک یاوران آقا تالان حسین و پیروان ایشان که اقدار کنند اند با ایشان بیزارند از دین خدا آگاه باشید
 خدا بر آنیم امر میفرماید ملائکه مقربان را اینکه بریداشکهای چشم ایشان را که ریخته شده است برای کشته شدن
 حسین و بسیار بدسوی خازنان در جهان پس مفرج می کنی آب حیوان پس زیاد میشود و خوشگوار
 آن و خوشبوی آن هزارانند خوشگوار و خوشبوی آنچشمه حیوان و بدرستی که ملائکه بر آنیم کفهای دست خود
 میزنند بختهای آنانکه بسیار شادمان شده اند خنده کننده اند برای کشته شدن حسین و میکشند اشکهای آنها
 را پس میسرسانند آنها را در باوید و مفرج می کنی آن اشکها را بحییم و صید و غساق و غسلین آنها و پس زیاد
 میشود و رشد حرارت آنها و عظمت شکجه آنها هزارانند آنحضرت و عذاب اولی که بسبب این همه
 عذابها بر آنانکه برده خواهند شد بسوی باوید از دشمنان آل محمد سخت تر شود عذاب ایشان پس ثوبان غلام
 رسول خدام پسای خواست پس عرض کردید رومادرم بغایت کی بر میا میشود ساعت قیامت پس رسول خدا
 فرمود چه چیز آمده کرده برای آن ساعت زیرا که سؤال کرده شوی از آن اعمال پس ثوبان عرض کرد یا رسول
 الله آمده بخورده ام برای آنروز قیامت عمل بسیار بر اینک من دوست میدارم خدا و رسول و را پس رسول
 خدا که تاجه اندازه رسیده است دوستی تو بر رسول خدام عرض کردم که فرستاد تو را بر استی دوستی
 پیغمبری اینک در دل من آنقدر از محبت و دوستی تو هست که اگر پاره پاره شوم بشمشیه ها و از هم جدا کرده کار باو بریزم
 ریزه شوم بمقرضها و سوخته و خاکستر شوم با تشها و آرد کرده شوم با سیاهی سنگی پاشد همه اینها و دستبرو
 من و اساتیر من از اینک بیام در دل خود برای تو غشی یا غلی بالغضی یا یا برای یکی از اصحاب تو و از اهل بیت تو
 و از غیر ایشان و حال آنکه دوستترین همه خلق بسوی من بعد از تو و دوستترین ایشان است بسوی تو و دوستترین
 ایشان بسوی من کسی است که دوست میدارد تو را و دشمن میدارم هر که دشمن میدارد تو را یا دشمن میداروی
 از یک یکه دوست میداری ایشان را پس اگر این قبول کرده شود از من پس تحقیق میدوی بخت خواهیم
 داد اگر خواسته شده است از من علی غیر از این دوستی پس او را نمیدانم برای خود علی را که عطا کنیم آنرا و اعطایم

بآن غیر از اینکه دوست میدارم جمیع شمار تو و اصحاب تو را هر چند من توانائی ندارم ایشان را در علمهای ایشان
پس رسول خدام فرمود و خاک باش بخت اینکه هر مردی مشغور شود در روز قیامت با هر که دوست دارد او
را ای ثوبان اگر بودی تو بماندازه پُری مابین ثری تا عرش بر اینطرف شده زایل گشت از تو بسبب این
موالات میر تو از بر طرف شدن سایه از سنگ بسیار نرم که رویش برابر و مانند هم و صاف است وقتی که
آفتاب بر آن سنگ بتابد و از بر طرف شدن شعاع آفتاب هرگاه آفتاب از آن سنگ غایب شود
مترجم عرض کند ای حضرت یزدان و ای خدای رحمن جان این بنده با عصیان را مانند جان ثوبان
گردان در دوستی با غیر از ان و آل پاکان آن بر کرده حضرت سبحان بجاه ایشان حق که عرق جل
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلًا جَاءَتْكُمْ رَسُولٌ مِمَّا
لَا تُهَوُّونَ أَنْفُسَكُمْ أَتَكْبِرُونَ فَمَنْ يَكْفُرْ بِنِعْمَتِي فَقَدْ أَكْثَرَ مِنْهُ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ امام حسن عسکری علیه السلام
فرمود خدای عزوجل فرمود و حال آنکه او مخاطب میا ز انجماعت یهود را آنکه تهمیده انجرات را برای ایشان نزد
آنکه و بها بود و آشکار فرمود و تو خ و سرزنش و طاعت میفرماید ایشان را و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
و هرا تبه تحقیق و ایدم موبی آن کتاب تو تیر که شبتل بر احکام و فدر این ما بزرگ فضل تهمیده و آل پاکان او و بزرگ کتاب
علی ابن ابیطالب و خلیفهای او بعد از او بزرگ شرف و بزرگوار می احوال سلام او زندگان با و و بدی احوال
خلاف نمایند کان با و و قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ و می در می فرستادیم بعد از موسی رسول
که گردانیدیم رسولی را در اثر رسولی و آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ و عطا کردیم عیسی ابن مریم
انجتها و آیتهای بود او روشن را ازنده کرد و انیدم و بار آنکه بگردن کوران ما در او و سر کردن بسیار را
و دیگر خبر دادن با تهمینه خورند و آنچه ذخیره میکند از در خانهای خودشان و آيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ و باید
کردیم انجسی را بسبب روح القدس و اجبرئیل است و آن تایید مکنامی بود که جبرئیل طبع کرد و او را از زود
خاناش بوی آسمان و افکند شباهت او را بر کسیکه قصد قتل آنحضرت کرده بود پس کشته شد بدلی از عیسی
و گفته شد که او مسیح است امام علیه السلام فرمود خدای عزوجل برای هر پیغمبری که مقدم بوده آشکار فرمود و معجزه کرد
که تحقیق گردانیده برای محمد و علی مانند انجبه یا عظیمتر از انجبه را عرض شد با بن رسول الله پس چه چیز گردانید
شد برای محمد و علی که برابری کند بجنات عیسی را از زنده گردانید مرده با و به گردن کورهای مادر او و سسها
و خبر دادن با تهمینه خورند و آنچه ذخیره میکند فرمود بدستی که رسول خدام می راه میرفت در مکه و برادرش با آن
حضرت راه میرفت و عیش ابولهب پس سر آنحضرت میآمد و بعقب آنحضرت شکم میماند و رفت و تحقیق از پشت

سر آنحضرت با کشتیا اشاره کردند و میگردای معاشر قریش این مجتهد ساعری دروغگو است پس او را مفقود
سازید و او را بیرون کشید یا با و خجیه و استبر کشید یا او را نشانه کشید برای سنگها و نخی و اجزوه است
و اجزوه باشد بهتر است یعنی او را سنگ بزنید فافهم و او را از پهلوی خود دور کنید یا از شهر خود و نخی و جتنبوه
و تحلیص کرد بر آنحضرت او باش قریش را پس از می اندوخت و زور گوار در آمدند و می انداختند با ندوخت و زور گوار سنگها
پس نزد آنحضرت را سنگی کرد و حال آنکه رسید علیه پس بعضی از ایشان عرض کرد یا علی آیا ندان است که
تو بعصیت انیده برای مجتهد و مقامه نمائیده از جانب او و انشی عیکه نیست نظیر کبرایت با حدیث من تو
و حال یکه تو مت بد و محرومه کار زار با چو تو با می کشی مجتهد را و بزور و دروغینانی ما را پس نذا فرمود علی ایشان را
ای معاشر او باش قریش لا اطيع محمداً یعنی یاری نکردن من و دور نکردن من شمارا
بجبهه این است که اطاعت و فرمانبری می کنم مجتهد را نه بسبب محصیت و نافرمانی من است برای مجتهد بنفهم اگر
میفرمود ما بر اینه میدیدیم عجب را و ثابت بود ندکه میفرستند از بی آنحضرت تا اینکه از که خارج شد پس آنسنگ
که بر حال خود بود و ندروی آوردند که دیدند و در میخطبند و پیای میشدند و فرو آمدن بنشیب پس گفتند این او
باش که در اینوقت این سنگها در هم می شکستند مجتهد و علیه و در بایشویم از آمد و قریش بکیسو زد و ده شدند از آنحضرت
از ترس بر جانهایشان از آن سنگها پس دیدند آنسنگها را که تحقیق روی آوردند بر مجتهد و علی هر سنگی از آنها
میکردند السلام علیک یا مجتهد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف السلام علیک یا
علی ابن ابیطالب ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف السلام علیک یا رسول رب العالمین و خیر
الخلق اجمعین السلام علیک یا سید الوصیین و یا خلیفه رسول رب العالمین و اینها را جماعتی قریش شنیدند
پس ترش روی سر پیش افکنده از سختی اندوه ساکت خاموش شدند پس ده نفر از سرگشان ایشان و گردون
لشانشان گفتند این سنگها سخن کردند و را و لکن این سخن کویان مردانند و حفیظه بر پیش این سنگها
تحقیق مجتهد ایشان را در زیر زمین پنهان کرده پس آنها سخن میگویند باین دو تا ما را مغرور سازد ما را و بغیر سید ما را پس
تر و این سخن سخت و ده عدد سنگ از آن سنگهای سخت روی آوردند و حلقه حلقه شدند و بلند شدند بالای سر آمدند
سخن گفته بودند با سخن ناپسند پس می واقع می شدند بر فرق سرهای ایشان و بلند می شدند و میگویند آنها را
تا اینکه احدی از آمده نفی باقی نماند مگر اینکه مغرور شد و خونهایش از پیش جازی و روان شد و از هم پاشیدند
سروش مغرور شد و یا فوخش را پس اهل خانه و عشار ایشان آمدند میگریستند و فریاد و ضجه میکشیدند و میگفتند
سخت تر از مصیبتهای ما یا جماعت شاد شدن مجتهد و بزور کی و گردن خشی نمودن او است باینکه کشته شدن ایشان به
این سنگها برایش آتی و دلالتی و محجزه ایست پس خدای عزوجل بسخن در آورده جنازه های ایشان را که

محمد را است گفت و دروغ گفت و شما دروغ گفتید و آن جناب را با مضطرب شدند و انداختند
هر که بر آنها بود و افتادند بر زمین و ندانند که دروغ گفتیم یا که منقاد شویم برای اینکه حل شوند بر ما دشمنان خدا پس ابو جهم لعنه
گفت خزانیت که محمد سحر کرد این جناب را با چنانکه سحر کرد آنسکها را و حکم و با و صخره را تا اینکه موجود
شد از آنها از نطق کردن آنچه موجود شد پس اگر کشتن این سگها این جماعت را باشد برای محمد آیتی و برای
قولش تصدیق و برای امرش تنفیذ پس با و بگوئید سوال کند از خالق ایشان که زنده کرد اندکشان پس رسول خدا
فرمود یا ابا الحسن تحقیق شنیدی اختیار و حکم جادان را و این جماعت و ده کشته اند یا علی؟ چندی جرح است مجروح
شدی بسبب آنسکها اینکه این قوم انداختند با آنها را عوض کرد مجروح شده ام بچار جرح است و رسول خدا
فرمود تحقیق من مجروح شده ام بشش جرح است پس هر یک از ما بقدر جرح احتیالش سوال کند و هر دو کلاه
خود را اینکه زنده فرماید از این ده نفر پس رسول خدا دعا کرد و برای شش نفر از ایشان پس زنده شدند
علی دعا کرد و برای چهار نفر از ایشان پس زنده شدند پس آنانکه زنده شدند از دندای معاشره مسلمانان
بدرستیکه برای محمد و علی شانی عظیم است در آن مملکتها یکدیگر بودیم بر اینجه تحقیق دیدیم برای محمد و شالی را بر
زوبیت المعجور و شالی را بر زور عرش و برای علی شالی را بر زوبیت المعجور و شالی را بر زور کرسی و ملائکه های
آسمانها و حجاب و ملائکه های عرش می گشتند و اگر و پیرامون مثال آند و زور کوار و تعظیم میکردند و او صلوات
می فرستادند بر آند و بصدرون عن او امرها و مصدر هر کاری که میشود از او امر آند و زور کوار است و قسم
میدهند خدای عز و جل را برای حاجت ایشان هرگاه سوال کنند او را بجا آند و زور کوار پس نفع ایشان
ایمان آوردند و شقاوت و بدبختی غالب شد بر دیگران اما تا میفرمودند خدا عیسی را بروح القدس پس
این است که جبرئیل همان کسی است که چون حاضر شد رسول خدا را و حال آنکه آنحضرت تحقیق کرده
بود و گردانیده بود و بجای قطوانی خود را بر تن خود و بر علی و بر فاطمه و حسن و حسین همه جا تا اینکه بیرون نمود از این
مخصوصی از ایشان معوض کرد با خدا یا اینجماعت اهل بیت منند من دشمن جنگ کننده ام هر که جنگ کند با من
و صلواتی آشتی کننده ام هر که آشتی و صلح کند با ایشان و دوستم هر که دوست دارد ایشان را و دشمنم هر که دشمنی آید
پس هر که جنگ کند با ایشان دشمنم جنگ کننده باش و هر که آشتی کند با ایشان آشتی باش و هر که دوست
دارد ایشان را دوست باش و هر که دشمن دارد ایشان را دشمن باش پس خدای تعالی فرمود تحقیق اجابت نمودیم
مسئلت تو پس ام السیده که شد آن عبا را بلند کرد و داخل شد و پس رسول خدا آنرا از دست ام سله کشید و
فرمود نیستی در اینجا هر چند و خیر و بسوی خیر میبایستی یعنی تو از ما اهل بیت نیستی و اینجا جای تو نیست و در تمام
تسلیم میفرماید که تو در اعمال خوب مشغولی و عاقبت امر تو هم نجاتی است و از بعضی از زمان من بهتری سوده باش

بعون جبرئیل در حالیکه جامه برنج و پیچیده بود آمد و عرض کرد یا رسول الله فرارده مرا از خودتان فرمود تو از ما هستی عرض کرد
پس یا عباد را بلند کنم و در آیم باشما فرمود آری پس جبرئیل داخل آغوش پیرون آمد و بالا رفت سوی آسمان
تا ملکوت اعلی و حال آنکه حسن او در روشنی او گشت و در خند ان آنچه بود و فرشتگان گفتند تحقیق بر کشتی با حجاب
تخلف آنجالی که رفتی با آنجمل از نزد ما گفت که چگونه نباشم چنین و حال آنکه صاحب شرف و بزرگواری نباشم
باینکه فرارده شده ام از آل محمد و اهل بیت او و فرشتگان در ملکوت آسمانها و حجابها و کرسی و عرش
گفتند حق و سزاوار است اینک باشی چنانکه گفتی و این شرف و بزرگواری مخصوص از برای توست و علی
در همه جنگها جبرئیل از طرف راست آنحضرت بود و میکائیل از طرف چپ آنحضرت و اسرافیل از پشت
سرش و عزرائیل ملک موت از پیش رویش متوجه کوفت تفاوت میان حکایت عیسی و حکایت
محمد و آل پاکانش صلوات الله علیهم یک نکته بس که خدا عیسی را پدید فرمود بواسطه جبرئیل و جبرئیل
را ترقی داد و تاسید فرمود بواسطه نظر الثقات محمد و آل محمد و عیسی بواسطه جبرئیل با آسمان چهارم رسید
و جبرئیل بواسطه نظر محبت محمد و آل محمد خود را بملکوت اعلی رسانید و بر همه مفیحه و سپهر افرا شد اگر چه مرتبه
جبرئیل عیسی را از جنک دشمن هانید امیر المؤمنین علیه السلام همیشه در زمان تقابل با دشمن چهار ملک تقرب
حضرت اله ما ذون خدار کانداز بودند و جاگروار خدمت میکردند و باذن الله حفاظت می نمودند اللهم
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَادْفُنْهُمْ بِجَاهِهِمْ وَاقْتُلْهُمْ بِجَاهِهِمْ و اما بگردانیدن و شناساندن
گورهای ما در زاد و سپها و خبر دادن با آنچه میخوردند و آنچه ذخیره می نمودند و خانه ایشان پس این است که
رسول خدا موقوفی که در گم بود عرض کردند یا محمد بد رستی که پروردگار ما بسل آنجمل کسی است که شناسید
بیاران ما را و میر باند بالکان ما را و محاسبه میکنی محرومان ما را فرمود دروغ گفتید بسل نمیکند از این کارها
هیچ خبر را بلکه خدا بجای می آورد شما از این کارها آنچه بخواهست بود امام پس این فرمایش حضرت بزرگ
شد بر گردن کشتن ایشان پس با آنحضرت عرض کردند چه بسیار ترسانید ما را بر ضرر تو از بسل نمیکند
بتلا کند تو را بمقتور فالج و جذام و کوری و انواع آفتها بجهت گردن تو بسوی خلاف بسل فرمود بیک
قدرت و توانایی ندارد در چیزی از آنچه ذکر نمودیم یا آنکه خدای عزوجل عرض کردند یا محمد پس اگر باشد برای
پروردگاری که بندگی میکنی او را که نیست پروردگاری سواي او پس سئوال کن از اینکه بزرگوار این افترا که
و گرنه مویم آنها را برای تو تا اینکه با سئوال کنیم بسل را اینکه بگوید ما را از آن آفتها تا بدانی که بسل است
شریک پروردگار تو که بسوی او امداده اشاره میکنی پس جبرئیل آمد آنحضرت را و گفت تو دو عالم بر بعضی
از ایشان و علی و عاصم بر بعضی دیگر پس رسول خدا دعا کرد بر بیت نفر از ایشان و علی و عاصم بر دوش

پس اهل نشدند از جایهای خوششان تا اینکه صاحب پسی و خوره و جذام و ایلجی و لقوه و کوری شدند و
جدا شدند از ایشان و تنها و پاهای باقی ماند و چیزی از اندامشان عضوی درست گزیدند نه ای ایشان و
کوشه پس چون رسید ایشان از آن آفات بردند ایشان را بسوی بسل خوانند و آنرا تشافه و ایشان را بسبیل
گفتند دعا کردند بر این جماعت محمد و علی پس بجا آورده شد بایشان آنچه می پش پش تشافه ایشان را پس ندا کردند ایشان
بسل ای دشمنان خدا چه قدر است برای من در چیزی از این چیزها قسم بآنکه فرستاد او را بسوی خلق بفرست
و کردند آنحضرت را فاضله از همه پیغمبران و مرسلان اگر دعا کند بر من بر این تشافه عضوهایی من و از هم جدا
شود و جزئیهای من و باد و باران برسد و زنده و پراکنده می کنند و با و مرا تا اینکه دیده می شود برای چیزی از من عینی و نه انری
بجا می آورده خدا اینها را بمن تا اینکه میگرد و بزرگتر چیزی از من کمتر از عیسی و خدیجه پس چون شنیدند آنها را از بسل خجسته
بسوی رسول خدا و عرض کردند تحقیق منقطع شد امید واری ما از هر که سوای تو است پس فریاد و رسی فرما ما را
و بخوان خدا را برای اصحاب ما پس بدرستی که ایشان خود نمی نمایند با ویت و آزار تو پس رسول خدا فرمود و تشافه
و سدرستی ایشان می آید ایشان را از جای که ساری و مانند رستی ایشان آمد ایشان را بیت نفر بر من است و ده نفر
بر علی پس آوردند بیت نفر را و برپا داشتند ایشان را پیش روی رسول خدا و آوردند و نفر را و برپا داشتند
پیش روی علی پس رسول خدا بآن بیت نفر فرمود و بخوابانید چنان خود را و بگویند **اَللّهُمَّ بَجَاهِ مَنْ**
بَجَاهِهِ ابْتَلَيْتَنَا فَعَافِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمَا و علی عیسم بآنده نفر که پیش روی
برپا داشته بودند چنین فرمود یعنی چشم فرو بخوابانید و این دعا را بخوانید آنرا عرض کردند آن دعا را پس بپایاده
شدند **فَكَأَنَّمَا لَسَطُوا مِنْ عَفَّالٍ** یعنی پس گویا کشته شده اند از انویندای ایشان یعنی رفع تمام امراض
آنها شد اعضای آنها سالم شدند بفرمودی از ایشان مصیبتی و بختی و حال آنکه صحیح گردید از آنچه بود پیش از مصیبت
رسیدن بآنچه مصیبت زده شد یعنی از اول صحیح و سالم گردیدند پس آن سی نفر و بعضی از کسان ایشان ایمان
آوردند و غالب شد شقاوت و بدبختی بر بیشتر باقی ماندگان و اما جبر دادن بآنچه خورده بود و ذخیره گذارده بودند
در خانه ایشان پس حکایت این است که چون بر شدند بجماعت از آن امراض رسول خدا بایشان فرمود ایمان آورید پس
عرض کردند ایمان آوردیم بعد از آن فرمود آیا زیاده کردیم بصیرت شما عرض کردند بلی فرمود خبر میدهم شما را آنچه انجامعت
خدا می فرماید و آنرا با آنچه درمان و علاج کردید خود را بآن غلانی غذا خوردن و بچنین غذا و درمان و علاج کرد و بچنین دوا
و باقی ماندند و بچنین قدر تا اینکه ذکر فرمود همه ایشان را پس فرمود ای فرشتگان پروردگار من حاضر کنید بجنود من
ماند بای طعام انجامعت و دوا ای ایشان را بر طبقهای ایشان و سفرهای ایشان پس آن فرشتگان حاضر شدند آنها را
و فرود آوردند از آسمان باقی ماند بای طعام انجامعت و دوا ای ایشان را پس فرشتگان عرض کردند اینها بقیه کاول

و دوامی ایشان است پس فرمود ای طعام خورده ما را که چه قدر از تو خورد پس آن طعام عرض کرد خور و از من فای
 مقدار را و او اذ داشت از من تقدیر که می بینی مرا و بعضی از آن طعام عرض کرد خور و این صاحب من از من
 چنین را و باقی گذار و از من چنان را و آن خادم آمد و پس خورد و از من چنان را و منم آن باقی پس رسول خدا
 فرمود من کیستم طعام و دوای عرض کرد تو می رسول خدام صلوات خدا بر تو و بر آل تو باد و فرمود پس
 این شخص حاضر گیت اشاره میفرمود بسوی علی پس آن طعام و آنده عرض کرد ندانم بزرگو ابر برادر تو
 سید و آقای اولین و آخرین است و وزیر تو است که فاضله از همه وزیرهاست و خلیفه و جانشین تو
 که سید و آقای همه خلیفههاست پس خداروی سزانش و بخوبش را کرد و اندید بجانب آن بود و اینکه ذکر
 کرده شده اند و قول او تعالی **ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ فَأَنصَرَفَتْ عَنْكُمْ** و آن قصه با ترجمه اش گذشت
افكلمنا جانتكم رسولنا الا تهوى انفسكم پس هر که بیا شد شمار از رسول
 پس عهدها و میثاقها از شما گرفت با آنچه دوست می داشتید از بدل طاعت و فرمانبری برای او و یا خلع
 آتانا که افضل اند و برای بندگان خدا که بجهانند یعنی تهمید و آل طاهرین او چون گفتند آن بزرگواران شما
 چنانکه رسانیدند از بسوی شما اسلاف شما آنکه گفته شد بایشان اینکه ولایت محمد و آل محمد حق
 اقصی و مبر او افضل است نیا فرید خدا احدیر از خلقش و نفرستاد احدیر از رسولانش مگر برای اینکه دعوت
 نماید ایشان را بسوی ولایت محمد و علی و خلیفههای آنحضرت و بجهت از ایشان عهدها بآنها بجهت اینکه قائم و
 ایستاده شوند بر آن و عمل کنند باین عوام امتها پس بواسطه همین که دوست نداشتید ایستادن باین
 بجهت و کرد و بخشی نمودید پیشینان شما تا اینکه گشتند زکریا و یحیی را و شما هم بجهت و کرد و بخشی نمودید تا اینکه قصه قتل محمد
 و علی نمودید پس خدای تعالی نو مید کرد انید سعی شما را و برگردانید و ریسینه های شما که شمارا فخر بقا گذشتیم
وَقَرِيقًا تَقْتُلُونَ پس پاره از آن رسولانرا کتیب نمودید و پاره از آن رسولانرا کشتید اما قول
 خدای عزوجل **تَقْتُلُونَ** پس معنی آن قتل است یعنی فعل مضارع بمعنی فعل ماضی است چنانکه
 میکوی برای کسی که سزانش میدی او را و ای بر تو که **لَا تَكُنْ** و که **مُحَرَّقٌ** چه قدر تکذیب میکنی و
 چه قدر دروغ میکوی و حال آنکه اراده میکنی آنچه را که بجا میآورد آنرا بعد از این و جز این نیست که اراده میکنی که چه قدر تکذیب
 کردی و چه دروغ گفتی و تو بر آنرا زشت داشت شده و میکوی یعنی هنوز خود را سزانش میکنی بجهت مرا و ترجمه را نام فرمود که بتر
 تحقیق آنجا هست مجر که کفره در لیل عقیقه قصد کرد و کشتن رسول خدام را بر عقیقه که ساینکه باقی مانده بود و مذکر و دشمنان ساقطان میدیدند
 قصد کرد و کشتن علی ابن ابیطالب را پس قدرت و توانائی نیا فشد بر چه کی و زیادت می نمودن پاپر و در کارشان حالشان بر رسول خدام
 بار علی بود چون امر علیه بزرگ داشت و شان و نفرت او بزرگ فرمود و بزرگ داشت و او داشت ایشان را بر این اراده قتل محمد و

وعلی پس بعضی از آن حکایت این است که رسول خدا چون بیرون تشریف آورد از شهر مدینه و تحقیق جا
نشین خود گردانید و بود و علی را فرمود و علی که خبر نیل آمد مرا و گفت ای محمد بدرستی که علی سلام می رساند تو
و میفرماید برای تو یا محمد یا اینکه تو خود خارج شو و علی آقامه کند و یا تو آقامه کن و علی خارج شود و نیست عذر
از این دو کار پس بدستی که علی تحقیق خواندم او را باین دو کار یعنی اختیار ماندن یا رستن فید انداختی نه
جلال آنگهی را که اطاعت مرا در اندو کار و عظمت ثواب او را که خودم پس چون جانشین خود گردانید آنحضرت را پیش
از منافقان گفتند که علی بگفته آورد رسول خدا و طول ساخت او را و رسول خدا صحت علیه آله کرده و دست
باین جنت او را همراه برد و در مدینه گذاشت و علی بخت باخت کرد آنحضرت را تا اینکه رسید با آنحضرت و تحقیق در فیت
کرده بود و علی آنچه را که در باره آنحضرت گفته بود نزد رسول خدا فرمود چه بیرون آورد تو را از مرکز علی عرض کرد رسید
مرا از مردم خن و چنان پس با و فرمود آیا راضی میشوی اینکه باشی از جانب من بمنزله بیرون از جانب موسی که
اینکه شان این است که نیست پیغمبری بعد از من مگر چه گوید که این استثناء فایده اش این است که حضرت خود را بمنزله
موسی و علیه آله بمنزله بیرون قرار داد و حال آنکه بعد از موسی پیغمبران دیگر مبعوث شدند باین جنت فرمود که پیغمبری بعد
از من نخواهد بود تا روز قیامت و من خاتم پیغمبرم پس علی بجای خود برگشت پس تدبیر کردند بر علی آنکه بکشند آنرا و او را
و بیشتر آمدند و اینکه برای آنحضرت و بر سر راه آنحضرت که در جمعه از آنراه پاچار بود چاه فراخ و دهن بسیار عمیق با نذر
نچاه فرغ کند پس هر آنچه را با حصیرهای نازک پوشیدند و بر بالای آنها کفی خاک پاشیدند و تقدیر که پوشند روی
آنحضرت را با جنت اینکه آنحضرت با اسبش در آنچاه عمیق بفتد و از اطراف آنچاه زمین پر شکلی بود و مردم میگردیدند
بر آنکه هرگاه آنحضرت با اسبش افتادند در آن مکان پروا نباشته کنند آنرا را بسکها تا بکشند آنحضرت را پس چون
نزدیک آن موضع رسید اسب آن بزرگوار گردون خود را بر گردانید و خدا آن گردون را در از فرمود پس رسید لب
آن اسب بکوش آنحضرت و عرض کرد ای امیر مومنان تحقیق حضرت شده است اینجا و تدبیر شده بر مردن تو و بدان
تو که از اینجا عبور میفرماید پس علی با آن اسب فرمود **بِإِذْنِ اللَّهِ مِنْ فَارِجٍ خَيْرٌ كَمَا أَنْتَ دِينِي** خدا ترا عزا
خیر و بد که نصیحت کنده چنانکه آگاه گردانیدی و پرهیزانیدی و ترسانیدی از گرد دشمنان من پس بدستی که
نحای فرمود و آنیکه از تو را که بیفتی در آنجای خالی و نباشته شود بر تو از وضع جمیل خود و روانه شد تا بر بر آن مکان برآمد
پس آن اسب ایستاد و بخت ترس از رفتن بر آن مکان پس علی فرمود برو باذن خدای تعالی با سلامتی و تن درستی
در حالتی که شان تو شکفت آورنده و کار تو نوا آورده شده است پس آن اسب شتاب کرد پس آنجا و بر گرد
تو و عجل محکم ساخت زمین را و بخت فرمود آنرا و پیراسته فرمود و بهم آورد و آنچاه را و گردانید آنرا مانند یک
زینهای پس چون علی عبور نمود از آنچاه آن اسب برگردانید گردون خود را و لب خود را بکوش آنحضرت گذاشت

پس عرض کرد چه بسیار کرامی و بزرگواری فرموده و تو را پروردگار عالمیان که گذرانید تو را از روی این مکان خالی هر
پوشیده پس امیر مؤمنان علی علیه السلام و خدا پادشاه او را با این سلامتی بعوض آن نصیحت و نیک خواهی نمود
بن پس خان اسب را کشید و روی اسب را عقب کرد و ایندو حال آنکه آن قوم با حضرت بودند پاره از ایشان
پیش روی و پاره عقب سر آنحضرت بودند و فرموده از روی این مکان برود و بدین سروده از روی آن
برداشتند پس آنگاه آن مکان خالی بود و حال آنکه روانه نمی شد بر آن مکان احدی مگر اینکه می افتاد و در آنجا
یعنی نوعی کنده بودند که ممکن نبود کسی از آن راه عبور کند بفرموده انعم الله علیه و تعجب کردند پس علی با کفایت فرمود و آیا
میدانید که این را کنده عرض نمودند نمیدانیم فرمود لکن این اسب من میدان پس فرمود ای اسب چگونه است
این و که این تدبیر را کرده است آن اسب عرض کرد ای امیر مؤمنان خدا هرگاه می تابد آنچه را که نادانان
از خلق قصد می کنند و اگر آن را یا خدا باز میکند آنچه را که نادانان از خلق قصد میکنند تا بسیدن آنرا پس خدا
غالبست بر خلق خود و همه خلق مغلوب و ضعیف و بیکاره اند ای امیر مؤمنان کند این چاه را فلانی و فلانی و
فلانی تا اینکه فکر نموده نفر را بسبب توطئه و موافقت کردن با بیعت نفر دیگر و ایشان همراه رسول خدا
پس تدبیر کرده اند بر اینکه بکشند رسول خدا را بر عقبه و حال آنکه خدای عز و جل نگاهدار رسول خدا و ولی خداست
همه کافران غلبه نمیکند بخدا پس بعضی از اصحاب امیر مؤمنان اشاره کرد که کیفیت احوال را خدمت رسول
خدا بنویسند و پسکی تند رو روانه نمایند تا احتیاط نموده باین پس امیر مؤمنان فرمود بدرستی که فرستاده خدا
بسوی محمد رسول خدا شتابنده ترو کتب خدا بسوی آن حضرت پیشتر از این مکتوب میرسد پس
و ستانید بنده خدا اتفاقا از باین کاری یعنی خدا اباسامی فراموشی آورد که دست نمی یابند بر رسول خدا چنانچه
دست نیافتند بر علی ولی خدا پس چون رسول خدا نزدیک شد بالعقبه که بازاء عقبه فصحتما و ربوا
نهای منافقان و کافران بود از مرکب فرود آمد پس جمع فرمود همه لشکر خود را پس بایشان فرمود این
جبرئیل روح الامین است چنانچه بر علی چنین و چنان تدبیر شده بود پس خدای عز و جل وقوع کرد از
او بالطف خود و عجایب معجزات خود باینکه خدا نیز اسخت فرمود زیر سم اسبش فریادای اصحابش پس
علی بر پشت بر آن موضع پیرو برداشت از آن پس دیده شد آنچه پس بدرستی که خدای عز و جل است
و بهم پیوست آنچه را آنچه بود بهجت کرامت خدا بر علی با آنحضرت عرض شد این واقع را بنویس تا بفرست
بسوی رسول خدا پس امیر مؤمنان فرمود بدرستی که فرستاده خدا بسوی رسول خدا شتابنده ترو کتب
او بسوی آنحضرت پیشتر است و رسول خدا خبر داد ایشان را آنچه علی فرموده بود و در وازه بدینکه منافقان
همراه رسول خدا نبود و می باور که خواهند نمود و خدا مکر ایشان را از او دفع خواهد فرمود پس چون آن

بیت و چهار نفر اصحاب عقوبه شنیدند آنچه را که رسول خدا فرمود و آنرا در امر علی پس بیکدیگر گفتند که چه قدر محمد
بهر جادو و سحر هم بندی مهارت دارد بدستی که یکی تندرو آمده او را یا مرغی از مدینه از جانب بعضی از اهل
او برای او خبر آورده که علی گشته شد فلان بخت که تو طیر و موافقت نمودیم با یاران خودمان بر ضرر علی این سخن محمد
حال خبر رسیده که علی گشته شد پوشید این خبر را و برضد آن برگردانید و بگوئید که کسیکه بمهر او امید آرام گیرد
و متفرق نشود و او را هلاک سازند بهیات سو کند بخدا نکند از دلیلهای در مدینه که اجلش و بیرون نیاید و محمد را
با این کار اجلش و علی بتحقیق هلاک شود و محمد و اینجا بسته هلاک خواهد شد و لکن بیایند تا بپوش برویم اطمینان
خوشحالی نایم برایش با امر علی تا قلب مبارکش بهتر آرام گیرد تا تدبیر ما را باره او جاری شود پس بخدمت آنحضرت حاضر
شدند و او را آنست گفتند بر سلامتی علی آنرا تو رطبه که دشمنانش بجهت او اندیشیده بودند آنرا و عرض کردند یا
رسول الله خبر ده ما را از علی آیا او افضل است یا ملائکه مقربان خدا رسول خدا فرمود که ملائکه صاحب شرافت و بزرگو
نشدند که سبب دوستی محمد و علی و قبول نمودن آنها ولایت محمد و علیهالرحمت اینک نیست احدی از دوستان
علی که بتحقیق دل خود را از پلیدی غل و غش و حقد و حسد و نجاست کنا بان پاک نماید مگر اینکه او پاکتر و افضل
از ملائکه خواهد بود و خدا امر نکند ملائکه را بسجده کردن بر آدم مگر بجهت این که وضع خود را چنین یافته بودند که هر کجا بلند
شوند از دنیا خداوند عالم بهتر از ایشان در زهد و دنیا و صبر بر مشقتها و دین و داناتر از ایشان و خدا
شناسی و عبادت حضرت باری تعالی خلقی خلق نخواهد فرمود بعد از ما و اگر هم خلق فرماید مثل جان بن جان
از فسق و فجور و معاصی الهی خود واری نخواهند نمود و برابری با ایشان نتوانند نمود پس خدای تعالی خواست که
با ایشان بفرماند که یقیناً ایشان در مکان و اخلاق و خطا نموده اند بحسب مراد ترجمه شد پس خلق فرمود آدم را و همه نامها
را تعلیم نمود پس عرض داشت همان نامها را بر ملائکه پس عاجز شدند از معرفت آنها و امر فرمود آدم را که ایشان را
بان نامها خبر دهد و شناسانید با ایشان فضل آدم را بر ایشان پس بیرون آورد از صلب آدم ذریه او را بعضی از آنها
پیغمبران و رسولان و برگزیدگان از برگزیدگان خدا بودند فاضلترین همه ایشان محمد و آل محمد اند و از برگزیدگان
فاضلان از آن ذریه افضل ایشان اصحاب محمد و برگزیدگان امت محمد اند و همانند خدا فرشتگان را با اینکه آن
برگزیدگان از امت محمد فاضلتر اند از ایشان زیرا که تحمل میشوند و بر میسازند آنچه را که بار کرده شوند از این
بارهای کران و سختی می کشند آنچه را که ایشان در آن مبتلا میشوند از آنچه عارض خواهد شد با ایشان از اغوای
شیطانها و جهاد کردن با نفسها و برداشتن کرافی از بیت حلال و کوشیدن در طلب حلال و رنج کشیدن
و محاطه خوف از دشمنان از زودان ترسانند جنگ آوردن با دشمنان قهر و غلبه نمایند و بیدار و گرو و شواری
برایها و جابهای تنگ و ترس آور و کر سنکیها و ناشکیباینها و کوهها و پشتههای بیابانی تحصیل بدست آوردن

فوت خود و عیال از مال پاکیزه حلال خدا یغزو جل بانقرش مکان فحاشی که برگزیدگان از اهل
ایمان محل این بستی می شوند و از انارهای میانیند و با شایطین کارزار نموده انهارا بهر میت میفرستند
و بانفس تازه خود جادو میکنند خواهش نماید دفع میکنند و بانها غلبه بنمایند با انچه در ایشان است
از خواهش فحولت و پوشاک و خوراک و عزت و جت ریاست و مخز و تجر و بیج کشیدن از
شیطان و عفاریت آن خطر ه با و اغوا و استموا انما و سختی کشیدن هر یک از مومنان بر دفع
انچه از شیطان با او مکر و حیل بنمایند و از در وجه برستماع سز نشن ثمنان خدا و شنیدن ملاهی و خوش
بدوستان خدا و رجعت در سفر با محبت طلب قوت و فرار از دشمنان دین و جستجوی سی از غفلت
دین انچه بر تنای معامله با او یعنی ناچار با تجارت مخالف بنای معامله گذارده اظهار دوستی کنند تا از
او انتفاع برند و با غصه صبر کنند فرمود ای فرشتگان من شما دریدار جمیع این امتحانات و شهوت
فحولت بی آرام نمیکند شمار و خواهش خوراک حقیر غناید شمار و دلهای شما از ترس دشمنان دین
ضعیف میشوند و در ملکوت آسمان و زمین من برای شیطان در غوای ملائکه ام راهی نیست زیرا
که ایشان از شر شیاطین نگاه داشته ام ای ملائکه من هر که از بنی آدم اطاعت من کند و دین او از این
آفات و بیانات و مصیبات سالم ماند پس در راه محبت من تحمل زحمتهائی شده که شما تحمل آنها
نشده اید و کتاب اعمال با قبری نموده که شما نمود اید چون خدا تعالی بلامکه فرمانید که شما صبر کنید
از امت محمد و شیعیان امیر المؤمنین علی و خلفا و صلوات الله علیه بر ملائکه برتری دارند و بهرید فرمود
که بر بنیه کاران از بنی آدم بواسطه تحمل حیات بسیاری و جنب محبت پروردگار خود که ملائکه تحمل آنها نمی
بر ملائکه فرونی دارند پس خدا فرمود محبت این فضایل مذکوره قاسم و الاله مد یعنی چون آدم تمایل از او
شخص فضل از این خلائق است پس بطرف آدم سجده کنید و بحد ملائکه مخصوص آدم بنود بلکه آدم قبله
ایشان بود پس بجانب آدم سجده نکردند مگر برای خدا یغزو جل و تعظیم و تجلیل خدای عز و جل نمودند
باین سجده زیرا که برای احدی سزاوار غلبه باشد که غیر از خدا را عجب ده نماید مگر محبت رضای حق
و مانع تعظیم خدا تعظیم احدی که برایش سجده شود سزاوار غلبه باشد و اگر جایز نبود که برای غیر خدا
امر سجده تعظیمی نایم بر این شیعیان ضعیف الاعتقاد و سایر کفیلان پسران خود مانع میفرمود
که برای عالمیکه در علوم و صنایع علی متوسط است و در پیش سیر خلق خدا بعد از من خالص است و
در تصریح اظهار حقوق الهی مکاره و بلا با تحمل است حق خلافت علی را منکر نیست خواه همه فضایل او را
تقصیل که در با جاہل باشد سجده نمایند شاید مراد حضرت علما است باز رسول خدا فرمود چون شیطان

بسبب تکبر بر آدم عصیان بخدا ورزید پس ملاک شد و آدم بسبب خوردن از درخت محصیت خد کرد
ولی چون محصیت خود را مقدارین ساخت تکبر بر محمد و آل پاکان و سالم ماند و ملاک نشد و حکایت
ان اینست که حق تعالی فرمود ای آدم ابله من باره تو بمن عصیان ورزید و بر تو تکبر کرد پس ملاک شد
و حال آنکه هرگاه برایت فروتنی نموده و بخرت و جلال من تعظیم میکرد و هر آنکه ریشخند نهایت
فیروزی چنانچه تو رستگار خواهی شد و حال آنکه تو هم محصیت من نمودی بواسطه خوردن از درخت پس
بواسطه فروتنیت برای محمد و آل محمد نهایت فیروزی رستگار خواهی شد و نشانه ذلت از چهره تو زایل
خواهد شد پس بخوان مرا بجا محمد و آل طیبین و تا صفی او برگزیده ماشوی پس بواسطه ایشان حاکم و چون
بسلسله حکم ما اهل بیت چنگ زد و نهایت رستگاری فیروزی یافت خلاصه رسول خدا در اول نصف
آخر شب امر بکعبه فرمود و منادی بفرمان آنحضرت نداد و داد ای لشکر گاه باشید که باید احدی از
شما بر عقبه پیش از رسول خدا قدم نگذارد تا رسول خدا از عقبه بگذرد پس حضرت پنهانی بخدیفه فرمود که
برو در پشت منی که پانین است پنهانی بنشین و نگران باش که کی از عقبه عبور میکند و بمن خبر ده خدیفه
عرض کرد یا رسول الله من آثارش در روی رؤسا است که تو هویدا می بینی و تیرسم که در پانین
کوه بنشینم و خانم از اینکه شاید یکی از ایشان پیش از تو بانجا بیاید تا بر تو تیر ببارد پس ملایم بپند
و حال من کثوف افتد و اخلاص مرا نسبت به تو بخدا و از اینکه تو خواهم نمود از من تیرسد پس ملاک شد
خدا فرمود چون تو بپانین عقبه رسیدی بجانب ان میل کن در انجا نکات بسیار بزرگی خواهی دید بپانین
بگو که رسول خدا بتو امر میفرماید که از هم باز شوی تا در شکم تو درایم و باز هم آتی و سوراخی در خودت
گذاری که از آن هر که میگذرد پیچیم و نسیمی از آن برین بوزد تا ملاک نشوم چون با چنین کوفی باذن
خداست که پروردگار عالمیان است ان نکات با آنچه کوفی منقلب خواهد کرد پس خدیفه رفت
و پیغام پیغمبر را رسانید و در شکم نکات در آمد نگاه بپست و چهار شتر سوار با پیاده چندی اند
و بیکدیگر میگفتند کبریا اینجا دیدید هر که باشد و بکشید تا بمحمد خبر دهند که ایشان ما را اینجا دیده اند
پس محمد برگردد و بر عقبه صعود نماید مگر در روز تا بدیدیم ما بقتل و باطل شود و خدیفه بخنان از نقاب ترا
شدند و آنها نهایت تفحص را نموده کسی را نیافتند و خدا بواسطه نکات خدیفه را از چشم آنها ستور
داشت پس پراکنده شده بعضی بر کوه بالا رفته از شاه راه عدول نمودند و بعضی بر دامنه از طرف
راست و چپ دژ ایستادند و بهم میگفتند ای نمیبینید که چگونه اجل محمد را داداشت او را با شمشیر
مردم را از صعود به عقبه منع نماید تا خود و پنهانی از عقبه عبور نماید تا اینجا خلوت باشد تا بدیدیم که

او بجل آید و خدا همه این صفتها را از نزدیک و دور بکوش حذیفه پیرسانید و آنها را حفظ بیکرو چون آنکرو
بر آنکوه هر جا که میخواهند قرار گرفتند آنست با حذیفه سخن درآمده گفت اکنون بخیرست پیغمبر
برو و با آنچه دیدی و شنیدی ای کسی ده حذیفه گفت چگونه توانم از تو بیرون بوم و حال آنکه اینکوه اگر مرید
کنند از ترس سخن چینی بر ضرر آنها را خواهند گشت آنست گفت آنکس که تو را در شکم من جادو
و سوراخی در من ایجاد نموده و روح تو را از آن بتورسانید همان قادر است که ترا بخیر پیغمبر
خود خواهد رسانید و تو را از شر دشمنان خدا خواهد رسانید پس آنست از هم باز شد و حذیفه برخواست
تا پیروان بدو را خدا را مرغی گردانید و خلق در پی او پیروز گردانند و رسول خدا فرمود اند پس
بصورت اصلی برگردانیده شد و آنچه دید و شنید پیغمبر را خبر داد حضرت رسالت فرمود با یابو
انها را شناختی عرض کرد و با رسول الله در میان خود را بسته بودند و بیشتر آنها را بسبب شتران آنها
میشناختم چون در اینجا تفحص کردند و کسی نیافتند و من بنده را برداشتم و صورت آنها را دیدم و
همه را شناختم و نام آنها فلان و فلان تا بستی چهار کس را نام برد رسول خدا فرمود ای حذیفه
چون شیت اللہی تعلق گرفته که محمد را پایدار بدار و بسپاره و همه خلق نتوانند که در اهلک
سازند بدستی که خدا امر خود را در بنوت محمد بنیست خواهد رسانید هر چند که خزانرا خوش نیاید
باز فرمود ای حذیفه تو و سلمان و عمار با من بیایید و توکل بر خدا نمائید چون ما از درو تنگ
گذشتیم محمد اذن دهید که از بی با بیایند پس رسول خدا بر ناقه خود سوار شده روی بدنه نهاد
و یکی از حذیفه و سلمان چهار ناقه آنحضرت را میکشید و دیگری از عقب میزد و عمار یکطرف
ان راه میرفت و آنکوه میخوم شتر سوار و پیاده با بر عقبه با در اطراف اندر تنگ پیرانده
بودند و آنها که بالای راه بودند یکی چند در دبه یا گرده از بالا بینداختند تا ناقه حضرت رم نموده
او را در اندر عمیق مخوف بندازد و خلاصه چون دبه با ناقه حضرت نزد یک شدند باذن
حق تعالی نهایت بلند شده از بالای ناقه رسول الله گذشتند و در پهلوی دبه افتادند و همه
دبه با بهمین منوال در گذشتند و در دهر افتاد و گویا ناقه حضرت رسالت قفقه و صدای
دبه با را مطلقا نشنید پس رسول خدا بجهار فرمود بگروه بالا برو و این عصای خود را بر سر روی
شتران نهان کن و آنها را خون آلود کن عمار بفرمان احمد مختار رفتار کرد و شتران غمناقتان رم
کرده آنها را انداختند بعضی را باز و بعضی را پهلوی شکست و بجهت بهمین در دونا خوشی شدند
بهم رسانیدند و چون زخمها بهم آمدند هنوز اثر شکستگی بر بدن نخوسانها باقی بود تا اینکه مردند و بدست

افضل شاستند و بحجت همین حکایت رسول خدا در شان امیر المومنین ع خلیفه فرمود که من
 و اما ترین همه مردمند بشناختن منافقان زیرا که خلیفه یابین عقبه نشست و هر که پیش از رسول خدا
 گذشت مشاهده نمود و خود را شتر منافقان را که قصد اذیت رسول و نموده بودند کفایت فرمود
 و حضرت بعدینه برگشت و حقیقی برانها که از سبزه ای حضرت تقاعد ورزیدند لباس نالت
 و عاریوشانید و خدا لباس سوائی برانها که برگشتن علی تدبیر کرده بودند پوشانید بواسطه شرانها از
 انحضرت قوله عزوجل وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ
 فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای عزوجل فرمود وَقَالُوا یعنی
 انجماعت یهودی که رسول خدا انبجرات مذکوره در تفسیریه فیهی کالانجاء را با آنها نمود
 گفتند قُلُوبُنَا غُلْفٌ و لهما یا برای هر خیری نیام و ظرف و علوم بد لاسای ما میچسند
 و بر کرد علوم برآمده اند باز مع ذلک دلهای مای مجر فضل مذکور برادر کتبی از کتب الهی و بر زبان
 یکی از پیغمبران خدا برایتو میفهمند پس خدا در مقام رد برانها فرمود بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
 بلکه دلهای آنها ضرونی برای علوم نیستند چنانچه میگویند ولی خدا ایشان را از هر خیری دور گردانید
 بِكُفْرِهِمْ سبب کافر شدن ایشان بخدا و رسول فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ پس ایمان
 ایشان بسیار اندک است بعضی انچه خدای تعالی فرو فرستاده ایمان میاورند و بعضی
 دیگر کافر میشوند و چون تکذیب محمد کردند در سایر احکامی که میفرماید پس انچه تکذیب بان کردند
 بیشتر از انچه تصدیق کردند کرد و دیده هرگاه غُلْفٌ قرأت شود معنی نیست که ایشان گفتند
 دلهای ما در برده پوشیده شده اند و کلام و حدیث تو را نمی فهمیم چنانچه خدای تعالی در سوره
 فصلت فرمود وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِيْ اَكْثَمٍ مِّمَّا نَدْعُوْا اِلَيْهِ وَفِيْ اٰذَانِنَا وَقْرٌ مِّنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ
 و گفتند قلوب ما در پرده و ما میباش از انچه ما را بان دعوت میفرمائی و در گوشهایمان پرده است
 و میان ما و تو حجاب است و هر دو قرأت درست است زیرا که یهودان بهر دو لفظ جواب
 گفتند باز حضرت رسالت فرمود ای گروه یهود آیا با رسول رب العالمین عناد میورزید
 بواسطه کنایان خود و معترفید باینکه شما از جابلایید و کان دارید که خدا از شما حدیرا بکنایان
 عذاب نخواهد فرمود و حال آنکه خداوند شتم هتار عذاب ابدی خود را بر عباد کند کنایانها را از شما
 بایدار خواهد داشت و بد رستی که حضرت آدم از پروردگار امرزش کنایان را قهر و خواش
 نکرد مگر توبه پس شما بان عناد خود چگونه خواش امرزش کنایان خود دارید شخصی عرض کرد یا رسول الله

توبه آدم چگونه بود فرمود همین که خطا از آدم سرزد و از بهشت بیرون شد و مورد عتاب
و سزایش گردید گفت پروردگار اگر توبه نایم و بنده شایسته گردم آیا بهشت برابر میکردی
فرمود ای آدم آری آدم عرض کرد پروردگار باید چه کنم تا نائب باشم خدای عزوجل فرمود مرا
تسبیح کو خواجه سزاوارم و اعتراف بگناه خود کن خواجه سزاواری و وسیله بار و شفیع قرار
ده بنزد من لغافلانی را که نام ایشان را تعلیم تو نمودم و تورا بواسطه ایشان بر ملائکه خود تفصیل دادم
و ایشان محمد و آل باکان و صحاب نیکان انحضرتند پس خدایتعالی توفیق داد و او را که عرض
کرد یا رب لا اله الا انت سبحانك و بحمدك علمت سوء او ظلمت نفسه
قارحمتي انك انت ارحم الراحمين بحق محمد و آله الطيبين و
اصحابه المنتجبين سبحانك و بحمدك لا اله الا انت علمت سوء او
ظلمت نفسي فنت علي بحق محمد و آل محمد الطيبين و اصحابه الخيرين
باذن خدای تعالی با و توفیق داده عرض کرد یا رب لا اله الا انت سبحانك
و بحمدك علمت سوء او ظلمت نفسي فنت علي انك التواب
الرحيم بحق محمد و آله الطيبين و خيار اصحابه المنتجبين
چون این توبه کرد و در شب سیزدهم رمضان خدای تعالی فرمود حقیقت توبه تورا قبول فرمودم
و نشان قبولی توبه این است که بشره تورا پاک و غیبه خواهم فرمود زیرا که بعد از خطا بشره او
تغییر کرده پس این سه روز آینده را روزه بگیر و این روز با ایام لیص است و خدا در هر روزی
بعضی بشره تورا سفید خواهد فرمود پس در هر روزی ثلث بدلت سفید شد در این وقت آدم
عرض کرد پروردگار چه بسیارشان محمد مختار و آل طهار و اصحاب اختیار و نزد تو خیم است
خدایتعالی با و وحی فرستاد ای آدم اگر حقیقت جلال بند من محمد و آل طهار و اصحاب
اختیار و نزد من فمیده بودی هر آینه زیاد با ایشان محبت پیدا میکردی که بهتر از همه اعمال تو
می بود آدم عرض کرد پروردگار بمن بفرمان تا باشم حق تعالی فرمود ای آدم جلالت محمد
باندازه ایست که اگر بمقابل و همه خلایق از پیغمبران و مرسلان و سایر بنده کان صالح من از
اول روز کار تا آخر و از ثمری تا عرض سجده شوند هر آینه بهر اسم ایشان رجحان دارد و اگر بفرمان
مردی از آل طهار محمد همه آل پیغمبران سجده شوند بهر اسم ایشان رجحان دارد و اگر مردی از
اصحاب اختیار محمد را بمقابل همه صحاب پیغمبران مثل سجده بهر اسم ایشان رجحان دارد ای آدم

اگر مردی از گفتن با همه آنها مردی را از آل طهار محمد و اصحاب اختیار محمد دوست بداند و برتر
 عوض این دوستی با نکافر پاداشی دهم باینکه عاقبت او را بتوبه و ایمان ختم فرمایم پس او را بهشت
 پاک سرشت در آورم بدینیکه من بر هر یک از دوستان محمد و آل محمد و اصحاب محمد و انصار
 از رحمت خود بریزم که اگر آن رحمتها بر کافران تقسیم شود که عدد انکار بشماره هر چه آنسریده ام
 از اول روز کارنا خواهد رسید بهر آنکه کفایت حال ایشان خواهد نمود و انهارا بقابت پسندید
 که ایمان بربا شد خواهد رسانید تا همه بعد از ایمان سخت جنان کردند و هر یک از انهارا که دشمنان
 محمد و اصحاب او یا دشمن علی از آن بزرگواران باشند بعد از او عذاب فرمایم که اگر آن
 عذاب بر مثل شماره آنسرید کام قسمت شود بهر آنکه ممکن را ملاک سازد **اَللّهُمَّ**
ثَلِّثْ لَنَا مِنْ الْقَاصِرِ وَ اَخْوَانِهِ عَلٰى حُبِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اصْحَابِ مُحَمَّدٍ
وَ بَعْضِ مُبَغْضٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اصْحَابِ مُحَمَّدٍ وَ عَدَاۗءِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ
مُحَمَّدٍ وَ اصْحَابِ مُحَمَّدٍ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اصْحَابِ مُحَمَّدٍ وَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
وَ اصْحَابِ مُحَمَّدٍ قَوْلًا عَزِيزًا وَ لَنَا جَاهُ كِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ
وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلٰى الذِّبْنِ كَفَرُوا فَلَنَا جَاهُ مَا مَعَهُمْ
 خدا در مقام دم پیور براده فرمود و لَنَا جَاهُ مَا مَعَهُمْ یعنی و چون بیا مد انکرده پیودی را که
 ذکرشان شد کتبت کتاب من عند الله مصدق قرانی از جانب حق تعالی که تصدیق نماید
 لِمَا مَعَهُمْ توراتی را که با آنهاست و در آن تمیز است که محرامی از فرزندان اسماعیل
 تا نبی خواهد شد یعنی ولی خدا که بعد از او بهتر خلق خداست و کَانُوا مِنْ قَبْلُ و انکرده پیودی
 پیش از ظهور محمد بر سالت پیوسته **يَسْتَفْتِحُونَ** از خدا بواسطه محمد خواست فتح و ظفر میکردند
عَلٰى الذِّبْنِ كَفَرُوا ابرو دشمنان آنها که قصد کارزار آنها داشتند از کفار و بت پرستان
 و خدا پیوسته ایشانرا بر دشمن فتح و نصرت میداد خدا تعالی فرمود **فَلَنَا جَاهُ مَا مَعَهُمْ** و انکار پیوسته
 محمد اند و لغت و صفت او را که شناخته بودند دیدند **كَفَرُوا** پیور از روی حسد و ستم با او
 پیغمبری او را انکار نمودند خدای عزوجل فرمود **فَلَعَنَ اللّٰهُ عَلٰى الْكَافِرِينَ** پس بر اینها که انکار پیوسته
 محمد کردند و بخدا کافر شدند لعنت و غضب حق تعالی است بر مؤمنان فرمود که حق تعالی
 پیغمبر خود جبرئیل را که پیش از ظهور محمد پیور با ایمان آوردند و بواسطه ذکر محمد صلوات فرستاد

بر او و بر آل اطهار او از خدای تعالی بر دشمنان خود را خواستند حضرت امیر فرمود
که خدای عزوجل در زمان موسی و بعد از آن بیهودا مقرر نموده بود که هرگاه
از شکلی بانهار و دید یا مصیبتی بایشان وارد میاید خدای عزوجل را بجایه محمد و آل پاکان
او بخوانند و بواسطه آن بزرگواران از خدای یاری طلبند و آنها هم چنین میکردند و پیش
از ظهور محمد در غیمه خدای الهامی بسایه بلاها و مصیبات عظیمه را بدعا از خود باز
پیدا شدند و حال آنکه از اهل مدینه بودند حتی اینک ده سال پیش از ظهور خورشید
فلک نبوت محمدی گروهی از مشرکان اسد و عطفان با یهود عداوت داشتند
و قصد اذیت آنها نموده پس یهود از پرور کار خود بواسطه محمد و آل پاکان او دفع
شر و بلاهای مشرکان را می طلبیدند تا در بعضی از اوقات بقصد اذیت یهودان
تسه هزار کس از طایفه اسد و عطفان بعضی دهات یهود که در اطراف مدینه بود
حمله آوردند و سوار یهود در میدان کارزار با ایشان مبارزت آمدند و
خدا را بجایه محمد و آل اطیاب انجناب خواندند پس نصرت الهی صنف مشرکان را
از هم دریده آنها را بهزیمت فرستادند اسد و عطفان بهمدیکر گفتند بیاید تا از سایه
قبایل یاری طلبیم و بر آنها تازییم چون راهیابراین قرار گرفت از قبایل عرب بر جنگ
با یهود آمد و خواستند و از هر قبیل که گروهی بانهار پیوست تا آنکه بقدر سی هزار نفر
جمع و فراهم آمد و این سی هزار بقصد جنگ انبیا سوار در اطراف مدینه ایشان رو
راست کردند یهودان پناه بخانههای قریه برده متحصن شدند و مشرکان هم آنها را
داخل بقریه ایشان میشد از آن قطع نموده خوراک را نیز از ایشان منع کردند طایفه
یهود از مشرکان امان خواستند ایشانرا امان نداده گفتند اکنون شمار اشته و عمال
شمارا اسیر و اموال شما را تاراج خواهیم نمود پس یهود بهمدیکر گفتند چه کنیم بزرگان دشمنان
یهود بیاورین گفتند آقا حضرت موسی به پیشینان شما و آنها که بعدت بیاورند از فرمود
که از خدا بواسطه محمد و آل اطهار او یاری طلبند و در شایه خود اتمال و تضرع بکتاب
حق تعالی نمایند گفتند آری پس روی بدرگاه و تاد در متعال آورده عرض کردند
بار خدا یا بجایه محمد و آل اطیاب انجناب که ما را از آب رحمت خود سیراب فرما
زیر که این گروه مستکارا بهار بر روی ما بسته اند تا اینکه از شدت عطش باین ضعیف

شده و اطفال ما مرده اند و خود مشرف بر ملاکیتیم تیر و عابد فاجابت رسیده حجت
باران آرام بی اذیت بسیاری بجهت ایشان فرستاد تا حیاض و ابار و انهار و او
و ظروف ایشان را پر کرد گفتند این یکی از دو حسی است پس از با همای خود مشرف بر عساکر
مخطه بقریه شده و دیدند همان باران اذیت بسیار بشکرگان رسانیده و هتعه و اسلحه
و اموال انهار را غاصب کرده اند و چون بعضی از لشکر شقاوت اثر چنین دیدند که باران
در غیر موسم بجهت ایشان آمد زیرا که در شدت حرارت تابستان بود و موسم باران
نکته نبود است از قتال پیو برداشته منصرف شدند و باقی عساکر طعونه گفتند ای
یهودان شما سیراب شدید غذا از کجا میجوید و اگر این گروه از قتال شما منصرف
شدند هر آنیم ما منصرف نخواهیم شد تا بر جان و اهل و عیال و اموال شما قهر و غلبه نمائیم
و غیظ سینه خود را از شما شفا و سیم یهودان در جواب آن کسکه بواسطه خواندن ما و را
بجاء محمد و آل طهارش را سیراب فرمود قدرت بر اطعام یانیر و اهل آن کسکه
جمعی از قتال ما منصرف گردانید قدرت بر نصرف سایرین پیروان و باز خد را
بجاء محمد و آل طهارش خواندند که بایشان طعام مرحمت فرماید خداوند خواب گینی
بر تمام شکران تسلط فرمود ناگاه قافله عظیمی بقدر دویزار شتر و قاطر و خمر بار همه
کندم و آورد از دور پیداشده تا بنزد یک عساکر رسیدند و اهل قافله مطلقا
مشرب و عساکر نشدند و عساکر هم بواسطه خواب طفت بایشان اصلا ندیده تا بقریه
در آمدند و متاع خود را در قریه انداختند و فوراً اهل قریه انهار را از ایشان خریدند بلا
فاصله منصرف شده از لشکر خواب رفته که یک نفر بیدار نبود و در گذشتند
و دور شدند چون قافله خیلی دور رفت از خواب بیدار شده آتش حرب
با یهودان را دامن زد و پیوسته بیکدیگر میگفتند خیلی تعجیل نمائید بحرب که گرسنگی
نهایت با نیکرده زور آورده و زود بدست ما ذلیل خواهند شد طایفه یهود با آنها
صحیح زدند که هیچکس را در کار اطعام شما اگر کم فرمود آرد و کندم بسیار
بجهت ما رسانید و شما خواب بودید و اگر میخواستیم که شما را بکشم در حال خواب هر آنیم برای ما
یتیم بود ولی ما تخم و بخی بر شما را خوش نداشتیم شما هم از جنگ ما منصرف شوید و الا
خدا را بجاء محمد و آل اطهارش بر ضرر شما میخوانیم و از خدا نصرت بر شما را میخوانیم

بآن بزرگواران که خوار و سوا فرمایند شما را چنانچه تحقیق طعام و آب و دارا پس سرباز رزمند از برکشتن کمر اینکه نمای کردن
 کشی و ستم را گذاشتند یعنی پیدا کردی و شکری را شکار خود نمودند و دست از ایشان برنداشتند بعد از آن یهود
 خواندند خدا را بجهنم و آتش و نصرت از خدا خوانند بجهنم و آل محمد پس آن سیصد نفر میدان نبرد آفرودمان
 جنگی پیرون آمدند برای دیدار محمد میکس یهودان از ایشان کشتند که روی را و اسیر و شکیه کردند و کوه سیرا را
 نمودند برای تالاک کردن و گرفتند از ایشان و شقیه و استواری را با سیرای ایشان یعنی اسیر را را کردند و
 و هرگز روی از جانب آن لشکر یهود نبرد بجهت خوف ایشان بر اسیران خود و دست یهودان پس چون جنگ
 نمودند و فرمودند و زیدند با حضرت زیرا که از عرب بود پس آنکزیب آنحضرت نمودند پس رسول خدا فرمود
 این است حکایت نصرت خدا برای یهود بر مشرکان بسبب و اگر که یهودان محمد و آلش را اکا با
 پس ای امت محمد و اگر نمائید نزد مصیبتها و سختیهای خود و محمد و آلش را بجهت اینکه خدایاری می فرمایند
 بسبب اندک محمد و آلش فرشتگان موکل شما را بر اشیای آنها که آنکس شما را بنامید پس بدستی که هر یک
 از شما یکی است از طرف راستش که جناش را می نویسد و ملک دیگری از طرف چپش که گناهش را
 می نویسد و با او و شیطان است از جانب ابلیس که اغوا نماید و از پس چون رسوله نمایند و دلش فر
 تا خدا را و بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ
 آلِهِ الطَّيِّبِينَ آنم و شیطان پشت میکند و میر و نبرد ابلیس شکوه و کلمه کار خود را بسوی او میزند
 و بآن ملعون میگویند تحقیق کار آموختن در مانده و خسته کرد و از پس ملائکین را را بجا اعی از سرکشان لشکر خود
 پس بی دینی ابلیس لعین امدادی فرستاد آنم و شیطان را تا اینکه مدعی فرستاد آنم و مردود را بنه از شیطان سرکش
 پس هر که که قصد او کنند و گرنای خدا را و صلوات فرستد بجهنم و آل طیبین و عرایی و رخنه بر او نمی یابند
 با ابلیس لعین می گویند نیست را بی برای اغوا کردن غیر از اینکه تو بالشکر بایت مبارزت او را مباحثت
 کنید پس غلبه نمایی او را بعد از آن ابلیس لعنه الله بالشکر بایش قصد او می کنند خدای تعالی بآنکه می فرماید این ابلیس
 خود قصد فلان بنده من یا فلان کینه من نموده اندگاه با شید پس کشش و کارزار کنید با اشیای این پس مقابل
 شیطان جری از ایشان صد هزار ملک کارزار میکند با ایشان و حال آنکه انفرشتگان بر اسبان آتشین سوار و
 بدست ایشان شمشیرهای آتشین و نیزه ها و شمشیرها و پیکانها و کاردها و عرهای از آتش است پس زایل نشود که
 مجروح عیانند آن لشکر با بحر بها و میکشد ایشان را با آنها و اسیر و شکیه میکنند ابلیس را و میکشد از بند بر سر او
 هر بار را پس عرض میکنند پروردگار چه شده و تو تحقیق همت دادی مرا تا وقت معلوم پس خدای تعالی
 بآنکه میفرماید و عده نمودم با و که نبرد با او و عده نکردم با و که مسلط کنم بر آن ملعون این سلاح و عذاب الامر

بر یکدیگر می کردند و چون بان ملعون حربهای خود را یاد میداد تمام حق او را از زون بجز بای خود تان بخت
 اینکه من نیمه ام و او را پس غلبه و جوار می کنند پس را بجز احتیاج بعد از آن و امیکند از داور او و همیشه چشمش کسان
 است بر جان خود و بر فرزندان که کشته شده اند و مشعل خواهد شد چیزی از بجز احتیاجش که شنیدن صوتهای
 شرکان را بکفر گفتن ایشان پس اگر آن قوم باقی ماند بر طاعت خدا و ذکر خدا و صلوات فرستادن بر محمد و آل
 او باقی ماند بر ائمه و ائمه را اگر آن بنده دست برداشت از طاعت و ذکر خدا و پی پروه شد و مخالفت
 عروجل و مصیبتهای او بجز احتیاجی بئس مندل میشود پس وقت می گیرد بر آن بنده تا اینکه انجام میکند او را و زین
 میکند او را در برشت او و سوار میشود بر او پس فرود می آید از او و سوار برینماید بر پشت او و شیطان را از شیاطین خود دوری
 اصحاب خود می گوید یا دمی آورد آنچه رسید با از نشان این شخص که رام شده و کرون آلان برای ما تا اینکه
 بحالتی که مکه سوار او میشود این است آن شخص بعد از آن رسول خدا و فرمود اگر خواسته باشد که دمی
 گردانید بر ائمه پس در چشمش و در جراحاتش را پس همیشه ثابت باشد بر ذکر خدا و طاعت خدا و صلوات
 فرستادن بر محمد و آل محمد و اگر از ایل شد پیدایان ائمه پس می گوید پس سوار می گردانید بر پشت کرد
 شما بعضی از سرکشان خود را و امیر مومنان فرمود که قضای حاجتها و اجابت دعا هرگاه خواند و بشد خدا بجز
 و آتش مشهور بود و زمانهای پیش حتی اینکه هر که بلای او طول می کشید کشف میشد این شخص بلاش طول کشید
 چه فراموشی او خواندن خدا را بجز محمد و آل پاکانش و هر آینه تحقیق از فرجهای عجیب بسبب خواندن خدا را
 بان بزرگواران فرج نه فرمود بود که راه میرفتند در صحرا بطرف کوی پیش ایشان را باران گرفت پس ایشان را
 ناچار نمود که پناه بریند خاری که پیش از این میشناختند آنرا را پس داخل آنجا شدند که بان خود را از باران
 نگاه دارند و بالای آنجا رسنک سخت بسیار بزرگی بود و بر آنسنگ کلوخی بود که آنسنگ را کلوخ سوار بود
 پس آن کلوخ تر شد و غیب و آنسنگ در غلطید و قرار گرفت در غار پس در غار را سد نمود و آنکسان ایشان
 تاریک شد بعد که کشف تحقیق اثر و خبر ما پدید شد یعنی می میریم و کسی از اهل و عیال نشانی از ما نخواهد
 و اگر بعد هم هیچ نایده کلل ما ندارد بخت اینکه برای همه و میان طاقت و توانائی نیست بر گردانیدن این
 سنگ از اینجا سوگند بخدا که این غار قبر است و آن می میریم و از آن مشهور خواهیم شد پس بعد که کشف یا با
 این عمران و هر که بعد از آنجا بود از بنمایان امر فرمودند که هرگاه کار بزرگ بسیاری سختی پیش آید
 بخوانیم خدا را بجز اشرف افضل و آل طهین آن بزرگوار گفتند بعد از آن گفتند در سیه بزرگ تر از
 نمی شناسیم پس آنکه بخوانیم خدا را بجز اشرف افضل و آل پاکان او و ما و اویم هر یک از ما حشره از
 حسنت خود را که رضای خدا را بان حسنه را ده کرده بوده پس شاید خدا بکشد یا بدین کرده را از کار ما بجز از آن یکی

از ایشان عرض کرد با خدا یا تو میدانی که من مردی بودم که مال فراوان و حال نیکو داشتم قصرها و مسکنها و خانه ها بنا
میکردم و برای من علم چند بود و در میان ایشان مردی بود که کار میکرد و باندازه کار و مرد پس چون نزد یک شب
شد عرضه داشتم بر آنمرد و بگویم در این خود را باز داشت از آنمرد گفت جز این نیست که کار و مرد را کرده ام
و مرد را میخواهم پس با و گفتم جز این نیست که شرط کردم بر تو کار میکردی و کار مرد و ثانیاً تو از روی رغبت و نیت
کرده مردی برای تو نیست پس رفت و خشم ناک شد و او گذاشت مرد خود را نزد من پس فریدم بان اجرت
کنند میرا و کاشتم آنرا در زمینی بعد از زراعت بالید روزی یا و شد و نمونمود پس آنچه برواشته شد از آن محصول باز
کاشتم آنرا در آن زمین پس بالیدن ترقی آنرا زراعت عظیم شد بعد از جمع آوری آن محصول آنچه برواشته شد
در این مرتبه ثانی باز کاشتم آنرا پس ترقی و بالیدن آنها عظیم شد پس بی درمی هم چنین کردم تا اینکه من که یکدم
بان مرد زمینهای غله آورنده و قصرها و قریه ها و خانه ها و مغیرها و مسکنها و کله های شتر و گاو و کوسفه و رسته
خروا بسها و اسباب خانه و متاعها و بندگان و کنیزها و فرشبها و آلتها و نعمتهای جلیله و در همهها و دینارهای
کثیره را پس چون چندین سال بعد آن فقره شد روزی آن شخص نزد من گذشت و تحقیق بد حال و فروتن و
فقری جز کرده بود و فقر را و استیلا یافته بود و چشمش ضعیف شده بود پس من گفتای بنده خدا یا مرا نشانی
منم مرد و تو که دشوار و ناخوش داشتم بگویم در آن روز و او گذاشت من را بجهت بی نیازی من از آن بگویم
امروز من فقیرم پس تحقیق کرده ام چنانچه می بینی و تحقیق را می شناسم همان اجرت یک نفر پس بده من آنرا
بعد از آن بان شخص فقیرم بیا بگیر این ضیاع و قریه ها و قصور و خانه ها و نیازل و مسکنها و کله های شتر و گاو
و کوسفه و رسته خروا بسها و اثاث و امتعه و عیس و کنیزان و فروش و آلات و نعمتهای جلیله و دراهم
و دنانیر کثیره را پس فریاد کردم ایها را بسوی خود و تصرف کن در جمیع آنها برای تو مبارک باشد پس گریست و
گفت ای بنده خدا تا خیر انداختی حق را آنقدر که تا خیر انداختی تو الان هم یسخری منمائی مرا جواب گفتم یسخری
نمایم نبودن منم که را شکوه درست گویم اینها نتیجه های آن اجرت تو است که این همه مالها از آن مرد تو را
و پیدا شده پس اصل برای تو بود پس این فرمود تا بلی اصل است پس آنها برای تو است پس جمیع آنها را
تسلیم نمودم با خدا یا اگر تو میدانی اینکه من کردم اینکار را که بجهت امید پاداش و ثواب تو و ترس از عتاب
تو پس بیرون آورم را از آنده و تنگی و دشواری تجده افضل اگر پیشینیان و آیندگان عالم آنکه شریف و
بزرگوار فرمودی و او را بال او که افضل از آن پنجسره اندو با صاحب آنجانب که که امیر از صاحب مرسلانند
و باقت آنحضرت که بهترین همه امتها اند فرمود و امیر مومنان بعد از اهل حبه و توسل بانوار طلیعه طاهره
آنست که جدا شود و روشنائی بر آنست که داخل شد و شخص و معی عرض کرد با خدا یا تو میدانی که کاوی داشتم پس

مهربانی و شفقت می کردم بسبب شرارتها و برادر من مهربانی می کردم بسور مادرم بر اهل خود و فرزندان خود یعنی
اول مادرم بخوراندم بعد بعیال و فرزندانم در شبی عاقبتی مرا تاخیر انداخت ما و خود را در خواب یا قسم پس ایستادم
بالای سرش تابیدار شود ما و مرا از خواب خوشش پیداز کردم و حال آنکه اهل و فرزندان من بست و ناتوان
شده بودند یا می لرزیدند از شدت کرسکی و تشنگی پس ایستادم باک نداشتم بکرسکی و تشنگی اهل و اولاد خود
تا اینکه مادرم بخودی خودش بیدار شد شیر دادم او را تا او را سیراب کردم پس مهربانی کردم بسور او بر اهل و فرزندان
خود بار خدایا اگر میدانی که کردم این کار را که بخت امید ثواب تو و ترس از عقاب تو پس بیرون او را را
از اندوه و تنگی و دشواری بحق محمد افضل اکرم سید پیشینان و آیندگان عالم آنکه شریف و بزرگوار فرمودی
او را و بال و افضل آل پیغمبران و باصحاب او که ارامی ترین اصحاب مرسلان و بامت و بهترین همه آنها
امیر مومنان فرمود بعد از اطا حنه و توسل با نور طیبه طاهره ثلث دیگر از آنست که جدا شد و روشنایی بر آنها
داخل شد و طمع ایشان در نجات قوت گرفت و سومی عرض کرد بار خدایا تو میدانی که من عاشق شدم
بسیاحال تر زنی از بنی اسرائیل پس آموخت و مرا داده کردم آن زن را از نفس او یعنی نفس او را منخو استم پس
ایام خود را دراضی نشد که بصد و نثار و من چیزی مالک نبودم پس هیچ طی صحر او دریا و زمین هموار و کوه و شوا
کردم و مباشرت بیابانهای قیاس و قنار را نمودم و بممالک و متالف و بیابانهای در چهار سال
پیش آمدم تا اینکه صد و نثار بهم نستم آنها را با آن زن دادم و دست دادم از نفس خود همین که شستم از
آن زن بجای نشستن هر مردی از زنش کوشتهای شانه و پهلوی آن زن بلرزه در آمد و من گفت ای نبی
خدا بدرستی که من زن جوان و دوشیزه ناسفته ام پس بر مدار خدایا که بامر خدای عزوجل پس خزان نیست
که حاجت و شدت و ادا داشت مهربان که دست دادم ترا از نفس خود از روی آن بزخواستم و دست
داشتم از او و اصد و نثار بهم بر آن زن و آنکه شستم بگری میدانی که من نکردم انکار را که بواسطه ثواب تو
و ترس از عقاب تو پس بیرون او را از اندوه و تنگی و دشواری بحق محمد افضل اکرم سید و آقای
پیشینان و آیندگان عالم آنکه شریف و بزرگوار فرمودی او را و بال او که افضل آل پیغمبران و باصحاب
انتخاب که ارامی ترین اصحاب مرسلان و بامت آنحضرت که بهترین همه امتها اند امیر مومنان فرمود
بعد از اطا حنه و توسل با نور طیبه طاهره همه تنگ جدا شد و در میخاطبه و آنست که با و از فصیح کار
ندامی که که دریافت میکردند آنرا و میفهمیدند بحسن نیتهای خود مان نجات یافتند و بواسطه محمد افضل
اکرم سید پیشینان و آیندگان عالم و بال و افضل آل پیغمبران و بکرامت مومنان اصحاب انتخاب
و بهترین امت آنحضرت سعادت یافتند و بخت شدید و افضل همه درجات را رسیدند و در قیامت

من کلام الامام البدر التمام الحسن العسكري عليه السلام

قوله عز وجل **يَسْمَا اُنْشَرُوا بِهِ اَنْفُسُهُمْ اَنْ يَكْفُرُوا** اَيَا اَنْزَلَ اللهُ بَعْثًا اَنْ
يُنْزَلَ اللهُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاذِلْ غَضَبِي عَلَى غَضَبِي لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ
اما حسن عسكري عليه السلام فرمود که خدای تعالی نوم بود فرمود و کار این بود را در دنیا کرد و کار فرشتگان
ایشان بجهنم عیبناک و معیب گردانید و فرمود **يَسْمَا اُنْشَرُوا بِهِ اَنْفُسُهُمْ** بدست آنچه فروختند با
جانهایشان را یعنی فروختند جانهایشان را بهای آنها و فرونها که با ایشان می رسید در این دنیا یعنی
و حال آنکه خدا امر فرموده بود ایشان را بخریدن جان خودشان را از خدا بهای بهای طاعت و فرمانبرداری
برای خدا و آدمی گردانید برای ایشان جانهایشان را و قطع شدن با نجاتها و نعم آخرت پس خریدند جانها
خود را از خدا بلکه فروختند جانهای خود را بهای آنچه اتفاق نمایند از راه و دشمنی نمودن با رسول خدا
تا عت و دریاستان بر جهل در این دنیا برای آنها باقی ماند و محرمات را بر سرند و دریا بند و زیاده و تنهایی
از مردمان فرومایه را بیا بند و آفرودمان فرومایه را از راه هدایت و رشاد بر گردانند و ایشان را بر اهستای
ضلالت و کمزای و اوارند پس فرمود عز وجل **اَنْ يَكْفُرُوا** اَيَا اَنْزَلَ اللهُ بَعْثًا یعنی اینکه کافر شوند
با آنچه خدا فرو فرستاد و موسی از الصدیق محمد از روی حسد آن **يُنْزَلَ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ**
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اینکه فرو میفرستد خدا فضل خود را بر آنکس که بخواهد از بندگان خود فرموده که کفر ایشان
بمحمد نبود مگر بحسب دشمنی و حسد ایشان با محمد چون فرو فرستاد فضل خود را بر آنحضرت و الفصل
حضرت آنقرانی است که بیان فرمود در آن نبوت دشمنی آنحضرت را و بویاد و آشکار نمود بسبب آنقران لای
نبوت و نحوه آنحضرت پس فرمود **فَبَاذِلْ غَضَبِي عَلَى غَضَبِي** پس برگشتند بود و غضبی بر غضبی یعنی
برگشتند و بر این بود است غضب از جانب خدا بر غضبی در اثر غضبی و غضب اول هنگامی بود که تکذیب
نمودند عیسی ابن مریم را و غضب ثانی هنگامی بود که تکذیب نمودند محمد را و فرمود امام **غضب اول**
هنگامی بود که خدا بوزیر کرد و ایشان را و در شده کان از رحمت خود و ولست فرمود ایشان را بر زبان عیسی
و غضب ثانی هنگامی بود که خدا سبط فرمود بر سر ایشان شمشیرهای محمد و آتش و اصحابش و آتش را تا
اینکه ذلیل و خوار فرمود و بر او را با آن شمشیر یا بسط و رغبت در اسلام داخل شدند و یا بجزیه را
رسانیدند صایغین و دایره خفت و ایمیر مومنان فرمود شنیدم از رسول خدا که میفرمود هر که بر سر
شود از علمی پس کتمان نماید جای که اظهارش بر او واجب باشد و تقیه هم از او زایل باشد می آید و روز
قیامت لجام کرده شده بلجای از آتش و امام علیه السلام فرمود جابر ابن عبد الله انصاری بر میر
مومنان داخل شد بعد از آن امیر مومنان با و فرمود ای جابر تو ام این دنیا بجا راست عالمی که بجز

تجارت
با خاست بود

کافران
بود با حکام

تکذیب
و غضب بر او

صایغین
را ضیان بخت و خوار
و آخرین خورد و خوار
شوندگان و خوار شدند

عمل کند و جاهلی که ننگ نداشت به باشد و کوشی نکند اینک تعلیم گیرد و و ولتمندی که جو و بخشش نماید
دولت و احسان خود و فقیری که آخرت خود را بدینای غیر از خود نفروشد ای جابر که نعمتهای خدا بر او بسیار شد
حاجتهای مردم بسویش بسیار میشود پس اگر آنچه خدا بر او واجب فرموده بجا آورد پیش می آورد آن نعمتهای
از برای دوام و ثناء و اگر تقصیر نماید در آنچه خدا بر او واجب فرموده پیش می آورد آن نعمتهای از برای ثناء
و فاء و انشاء کرد فرمود ما احسن الدُّنْیَا وَاَقْبِلْهَا اِذَا اطَاعَ اللّٰهُ مِنْ نَآلِهَا مَنْ لَمْ
يُوَاسِلِ النَّاسَ مِنْ فَضْلِهِ عَرَضَ لِلَّذِي بَارِئُهَا فَاَخَذَ زَقَاقِلَ الْفَضْلِ بِاِجَابِ
وَ اعْطَى مَنْ دُنْيَاكَ مِنْ مَالِهَا فَارِثَ ذَا الْعَرْشِ جَزِيلُ
الْعَطَاءِ يَضَعُفُ بِالْجَمَّةِ امثالها پس امیر مؤمنان فرمود که هرگاه
عالم علم خود را از اهلش برود و جاهل و تعلیم گرفتن آنچه ناچار است از آن تجربه نماید و و ولتمند معروف و مال خود
بخل ورزد و فقرو را خود را بدینای غیر خود نفروشد بلا فرومی آید و عتاق عظیم میشود و بعد از آن
وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوْا نُوْمِنُ بِمَا اَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُوْنَ
بِمَا وُزِّعَتْ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُوْنَ
اَنْبِيَاءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلِ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ امام حسن عسکری علیه السلام
فرمود و اِذَا قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد با جماعت یهود که ذکر شان پیش گذشت اٰمِنُوْا بِمَا
اَنْزَلَ اللّٰهُ ايمان آوردن با آنچه خدا فرستاد و بر محمد از قرآنیکه مشتمل است بر حلال و حرام و فرائض و احکام
قَالُوْا نُوْمِنُ بِمَا اَنْزَلَ عَلَيْنَا کونید ايمان می آوریم با آنچه فرستاده شده است بر ما و آن
تورته است و يكْفُرُوْنَ بِمَا وُزِّعَتْ و حال آنکه کافر میشوند با آنچه سویی آنست یعنی با آنچه سویی تورته است
ايمان نمی آورند از قرآن و هُوَ الْحَقُّ یعنی و آن قرآنی که جماعت یهودی کونید که آن سویی تورته است
حق و درست است بجهت قرآن مانع و آن منوخ است که خدا از آن مقدم فرستاده مُصَدِّقًا و حاکم
که قرآن تصدیق نمایند و موافق است اسلاماً معهماً مرگنا ب را که با ایشان است این حال روبرو
مقال یهود است زیرا که ایشان چون نکردند با آنچه موافق تورته است پس بتورته غیر نگزیده اند و در
تعالی و موقل فَلِمَ تَقْتُلُوْنَ اَنْبِيَاءَ اللّٰهِ یعنی بگو ای محمد چه بر اسلاف شما می کشند پیغمبران خدا را
مِنْ قَبْلِ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ از پیش باشد ايمان آورندگان بتورته یعنی در تورته امر می کشند
پیغمبران نبود چون اسلاف شما می کشند پیغمبران پس با آنچه فرستاد و بر اسلاف شما از تورته
ایمان نیاورده اند زیرا که در تورته تحریم کشتن پیغمبران است و هم چنین چون نمی آورید محمد و

با تچه فرو فرستاده شده بر آنحضرت از قرآن شهادت بعد از اسلام خود بواسطه ایمان نیاوردن محمد ایمان
تورته نیاورده اید زیرا که مرایان آوردن محمد پیغمبر آخر الزمان در تورته هست رسول خدا فرمود که خدای تعالی
آگاهانیا که هر که ایمان نیاورد باین قرآن ایمان بتورته نیاورده بجهت اینکه خدای تعالی عهد گرفته از ایشان
برایمان و گردیدن بقرآن و تورته ایمان یکی از اندوخته لخواهد شد مگر با ایمان بدیکری هم چنین که خدا واجب
ولازم فرموده ایمان بولایت علی بن ابیطالب را چنانکه واجب و لازم فرموده ایمان بمحمد را پس هر که گوید
مؤمنم نبوت محمد و کافریم بولایت علی ایمان نیاورده به نبوت محمد بدرستی که چون خدای تعالی روز قیامت
خلایق را مبعوث فرماید منادی پروردگار را بنمائی که خلایق در ایمان و کفرشان شناخته شوند و او از بر او رود
گوید الله اکبر الله اکبر و منادی دیگری بدایم کنش را میگوید که خدای تعالی شاهد است نماید آن کوینده را بر این کشتا
اما دهریه و معطله پس گفت و لال شوند از الله اکبر گفتن و زبان ایشان درها نخواهد شد و سایر مردم آنرا
خواهند گفت پس دهریه و معطله بآن انگیزد و خواهند شد از سایر مردم دوباره آئندای میگوید آئند
ان لا اله الا الله پس همه خلایق می گویند آنکه طیبه را که آنکس که مشرک می بوده بخدای تعالی از محوس
و نصاری و بت پرستان بجهت اینکه آنها گفت می شوند و مشرکان بسبب این گفتی بریده و جدا شوند از سایر
خلایق باز آئندای میگوید آئند آن محمد رسول الله پس حسیع مسلمانان میگویند آن که طیبه را و همه یهود و نصاری
و سایر مشرکان از گفتن آن کلمه گفت می شوند پس از آخر عصا قیامت ملائکه ندای کنند آگاه باشید و بر این همه
مسلمانان را بسوی بهشت پس ناکاه اندازد از جانب خدای تعالی در میرسد بلکه بر پا و درید ایشان را بدرستی که ایشان
سؤال کرده خواهند شد ملائکه که گفته بودند بر اینند ایشان را بسوی بهشت بجهت شهادت و اوان ایشان برای محمد
به نبوت عرض می کنند پروردگار اچرا ایستاده و نماند از جانب خدای تعالی در میرسد که بر پا و درید ایشان
بدرستی که ایشان سؤال کرده خواهند شد از ولایت علی بن ابیطالب و آل محمد ای بندگان گفتن
من بدرستی که من افر فرمودم ایشان را با شهادت و اوان بجهت شهادت و اوان بدیکری حال که
او روید شهادت و دیگر را پس عظیم گردانید ثواب ایشان را و اگر می دارید ما وای ایشان را و اگر نیاورند
آنرا شهادت ایشان بجهت نبوت و برای نبوت نفع نمیدهد ایشان را پس هر که آورد شهادت و اوان
علیه پس او از تیر کاران است و هر که نیاورد آنرا پس او از طاک شوندگان است فرمود بعضی از ایشان کسی
ایستاد که عرض میکند تحقیق برای علی بولایت گواهی دهنده بود و آل محمد را دوست بودم و حال آنکه
او در این گفتار دروغ گواست کان می کند که دروغ وی بجا نش میسر بد پس خدای میفرماید بزود گواهی
منخواهم طیبه این گفتار پس نواهی بواحسن آیا گواهی میدی عرض میکند بهشت برای دوستانم و

جنم بردشنام گواه است هر که از ایشان راستگو باشد باو های بهشت و نیم آن بسویش پیرون آید و برود
و او را نمایند او را و بالا خانهای بهشت و غر فهای آن و فرو و آوند او را و او را المقامه افضل پروردگار
که رنج و اندوهی مس نخند او را و آن بهشت و مملکتی خوشترکی مس نکند او را و آن بهشت و هر که از ایشان
دروغگو باشد باو گرم آتش جنم و حیم آن و سایه آن که سته شاخه است نه سایه خشک است و نه دفع میکند شر
آتش را با و برسد او را بر او رند و بلند کند و بر او و او را نمایند او را و آتش جنم مگر حیم گوید باو گرس
مانند کرد باو آب گرسش مانند موج دریا که خاشاک را میر و بد سایه گرسش بشیبه نفس آید و آنکه چگونه انسان را
بخود میکشد و هر یک مانند کوههای عظیم می آید و هر که را خواهد بر او و برود و در جنم اندازد و خدا دوست
از دامن علی ابن ابیطالب و اولاد طاهریشم کوتاه و بریده مغربا بجهنم رسول خدای فرمود باین جهت تو
قیمت نمایند بهشت و دوزخی میفرمائی بدوزخ این شخص برای من باشد و آن شخص برای تو جابر ابن عبد
گفت هراینه تحقیق رسول خدام خبر داد ما را که عباد الله باین صور یا غلام اعور یهودی حاضر حضور آنحضرت
شده بود یهودان کمان می کردند که او را تا تر یهودیان است کتاب خدا و علوم پیغمبرانش پس سوال نمود
از رسول خدا مسئله بسیار میخواست آنحضرت را و از مسائل بلغز اند رسول خدام جواب داد او را از مسائل
بجوایک راه نیافت با کجا رجی می از آنها بعد از جواب شنیدن عرض کرد و یا محمد می می آورد این خبر را از
جانب خدای تعالی نبرد تو فرمود جبرئیل عرض کرد اگر غیر جبرئیل بود که می آورد آن خبر را یا نبرد تو هراینه
می آورد و می بود لکن جبرئیل از میان همه فرشتگان دشمن ما است اگر میکائیل یا غیر آنجا ب سوای جبرئیل
می آورد بتو آن خبر را هراینه بتو ایمان می آورد و رسول خدام فرمود چه جبرئیل را دشمن خود گرفته اید عرض کرد
بجبت اینکه جبرئیل فرود می آورد و بلا و شدت را بر بنی اسرائیل و دور کرد و انیال را از گشتن بخت نصرتا
اینکه امرش فوت گرفت و هلاک ساخت بنی اسرائیل را و هم چنین هر کار را از او شدتی را فرود می آورد و جبرئیل
و حال آنکه میکائیل می آورد و بار رحمت را رسول خدام فرمود و یکک آیا امر خدای تعالی را جابل شده و مادی
و حال آنکه جبرئیل چه گناه دارد اگر اطاعت و فرمانبرداری امر خدا را نماید و آنچه واروی آورد و آنرا شما آیا ملک
الموت را دیده اید که او هم دشمن شما است و حال آنکه تحقیق خدا سپرده باو گرفتن روح همه خلق را که شما از آن
خلقی پس آید و آید پدران و مادران را چون داروی بد مزه را بد بان و کلوی اولاد خود بریزد و فرود کند
بجبت مصلحت آن اولاد آیا محبوب و پسندیده باشد که اولادشان ایشان را دشمنان خود گیرند
چست این داروی که خورده اند با که است نه و لکن شما بخدا جانید و از حکمت و در تسکانش غافلانید
شهادت و گواهی میدهم که جبرئیل و میکائیل با امر خدا عمل کنند و اندام او را اطاعت نمایند و اندو

کواهی میدیم که با یکی از جبرئیل و میکائیل دشمنی ندارد مگر آنکه با دیگری دشمن است و هر که
 بکانش برسد که یکبار دوست و دیگری را دشمن میدارد یقیناً دروغگو است و پیرود
 دشمن است که آنیکه جبرئیل و میکائیل با هم برادرند و هر که ایشان را دوست بدارد او را دوست
 خداست و هر که ایشان را دشمن بدارد او از دشمنان خداست و هر که بر عجم خود یکبار دشمن
 و دیگری را دوست دارد یقیناً دروغ گفته و هر دو از او بیزارند همچنین من و علی دو برادر
 هر که یکی از ما را دشمن دارد پس گمان کند که دیگری را دوست میدارد هر دو نفر ما از او
 بیزاریم و حق تعالی و ملائکه و خلائق بر کزید حق تعالی از او بیزارند مگر حم کوید که حال
 مخالفین امیر المؤمنین از او بیرون است شریف خوب ظاهر شود و شخص با انصاف نسبت
 که دوست از آنها برداشته بدامن و لای امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او زندگانی است
 باید و خدا و پیغمبر و ملائکه و انبیا و اوصیاء و بندهاگان اختیار او را دوست دارند
 و الا از او بیزارند قوله عز وجل وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ
 مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ امام حسن عسکری سلام الله علیه فرمود که حق تعالی بهمان یهودیکه
 ذکرشان پیش گذشت فرمود وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ و هر انچه موسی مجتهد
 روشنی را برای امتی سلاف شما آورد تا بر پیغمبری خودش دلالت نمایند و نیز بر صدق
 آنچه از فضیلت و شرافت محمد بر همه خلائق و صف نموده و آنچه از خلافت و وصایت
 علی ابن ابی طالب و امیر یازده خلیفه بعد از او بیان و هویدا فرموده نیز دلالت
 نمایند ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ باید که آن معجزات بعد از رفق موسی بگونه طور سلف
 شما گو ساله را بجدائی گرفتند و خلیفه او هرون را که تصریح بخلافت او فرمود و او را در
 آنها گذارشت مخالفت کردند و اَنْتُمْ ظَالِمُونَ و اسلاف شما بسبب انکار معجزات
 موسی و گو ساله پرستی و مخالفت خلیفه او هرون کافر اند یعنی شما هم که با فعال سلاف
 خود را ضی و قول موسی را در بنوت محمد و خلافت علی و اولاد طاهرین او منکر هستید
 کافر ایند نفهم روزی حضرت رسالت با شاه و ولایت علی ابن ابی طالب بیست
 خوبی عبور فرمودند علی عرض کرد چه بسیار باغ خوبی است حضرت رسول فرمود که
 در بهشت برایتو بهتر از این است تا آنیکه بهفت بتان عبور فرمودند بهجه آنها
 علی عرض میکرد چه بسیار باغ خوبیت در سونخدا این فرمود یا علی در بهشت برایتو بهتر از

این است پس رسول خدا بسیار گریست و علی هم بواسطه گریه او گریست بعد عرض کرد یا رسول الله
چه چیز تورا بگریه در آورده من فرمود کینه های قومی که بعد از من انهارا برایتو آشکار خواهند نمود ای
برادر ای ابو الحسن علی عرض کرد آیا دینم سالم خواهد ماند فرمود دین تو سالم خواهد ماند عرض
کرد یا رسول الله هرگاه دینم سالم ماند مرا از کینه های قوم بد نیاید رسول خدا فرمود بکجاست
همین صبر خدا تورا تا می محمد گردانیده و داعی برضوان و خفیان خودت را داده و تورا میسر
اولاد حلال از اولاد ذنا گردانیده بواسطه دوستی و دشمنی ایشان بهو و ثور را در قیامت
حامل لوی می قرار داده و ثور قاید و برنده تمام بنیاء و رسل و صابران زیر لوی می بکشت
نعم کردانیده یا علی اصحاب موسی بعد از او کوساله را گرفتند و خلیفه او را مخالفت کردند و
بزودی امت من بعد از من سه کوساله بی در می خواهند گرفت و مخالفت تو خواهند نمود
و حال آنکه تو خلیفه منی این امت من در کوساله گرفتن خیلی شباهت با امت موسی پیدا خواهد
نمود بدانکه هر که موافقت و طاعت تو نماید پس و در رفیق علی با ما خواهد بود و هر که بعد از من
کوساله گرفت و توبه نکرد چنین کسان با آنها که زمان موسی کوساله گرفتند و توبه نکردند محسور
خواهند شد پس همه در آتش جهنم محال خواهند بود ابو یعقوب گفت که بجزرت عسکری
عرض کردم آیا رسول خدا و امیر المؤمنین را معجزاتی بود که شبیه معجزات موسی باشند حضرت
فرمود علی نفس رسول الله است و هیچ معجزه از معجزات نبود که خدا آنها را بموسی و سایر بزرگان
عطا فرمود مگر اینکه مثل آنها از آنها عظیمتر محمد عطا فرمود اما عصای موسی که چون انداخت
از دانی شده چوبها و در سمانهای صحره فرعون را رانده و بلعید پس از این بهتر برای محمد
بود و آن نیست که گویی از یهود محمد دست محمد آمده سوالها از انجناب نمودند و با او بسیار
مجادله کردند پس هیچ سوالی نکردند مگر سینه در جواب آن بر ایشان فائق آمد چون عاجز شدند
عرض کردند یا محمد اگر تو پیغمبری مثل عصای موسی برای ما بیاور رسول خدا فرمود که آنچه بر شما
آورده ام از عصای موسی عظیمتر است زیرا که معجزه من قرآن بعد از من تا روز قیامت در معرض جمیع
دشمنان و مخالفان دین باقی و در هر عصری حجت اللهی بر آنها تمام خواهد نمود و احدی
از ایشان بر سوره از قرآن معارضه بداند نتواند نمود و حال آنکه عصای موسی بر طرف
شد و بعد از موسی باقی نماند اما امتی که شود چنانچه قرآن میماند اما امتی که شود باز هم
بزودی معجزه عظیمتر عجز از عصای موسی برایشان خواهد آمد و عرض کردند بر یا بیاور

حضرت فرمود که موسی عصا بخود را بدست خود انداخته بود کافری از قبطیان توانست بگوید که موسی
در عصای خود چیکه کرده که چنین شد ولی بزودی خدا چو بایر اگر دست من با نهار رسیده و از نهار
نمیده ام اثر دها کرد ایند چون بخانه خود برگشتید و در مجلس خانه خود جمعیت نمودید خدا همه
چو بهای سقف خانه شمارا آفرینی خواهد کرد ایند و انما انصد چوب بیشتر است پس بهره چهار نفر از
شمارت کیده خواهند مرد و بر باقی از شمارا فردا صبح غشوه عارض خواهد شد پس یهودان و یکیز و شما آمده
ایشان را با نچه دیدید خبر خواهید داد و انما تصدیق شما نخواهند نمود باز انچه به پیش روی چشم ایشان
از دها خواهند شد چنانچه در شب شده بودند جماعتی بمیرند و جماعتی بدل و هراسان شده و بر بنیر نهار
غشوه عارض خواهد شد امام علیه السلام فرمود سوکن بخداوند که محمد را بحق پیغمبری فرستاده که همه
انقوم حشمت و محابت رسول خدا را منظورند شش روی آنحضرت خندیده بهمدیکر گفتند به نیکو چه
او عا یا نمود و چه علم از حد خود تجاوز کرد رسول خدا فرمود اگر اکنون میخندید چون مشاهده معجزه مذکوره نمودید
نزد و گریان و حیران خواهید شد بدانید که هر که از شمار دیدن معجزه هول برداشته بر جان میبرد
که یا سیمیه یا بدل و هراسان شود یا ز فوراً بگوید **اللهم بجاه محمد الذي صطفينه و علي الذي**
ارتضينه و اوليائهما الذين من سلم لهم امرهم اجنبتهم لما
قوي لئني على ما ادرى و اكسى را بخا سیر و از دوستان و باشد و زندگانی او
بخا و همین عا بر برای او بخواند خدای عز و جل او را زنده فرموده دل و راقوت خواهد داد امام فرمود که
انما از خدمت حضرت برگشته و مجلس خود جمع شده پیوسته بجهت و بقول و کلام این چو بهای فعی خواهند کرد
سخن نمینمودند ناگاه حرکتی از سقف شنیده دیدند که ان چو بهای فعی گردیده سر را محو و بدو افراس کرده قصد فرود
بردن ایشان نمودند چون نزدیک ایشان رسیدند از خوردن انهار باز ایستاده روی با نچه از زخمها و سوز
و کوزه ها و در پا و زخمها و همیه و کرمی چوب نزد بان در خانه بودند و همه نهار فرورده خوردند
انچه رسول خدا فرموده بود و با ایشان سید و چهار نفر ایشان مردند و جماعتی بدل شدند و جماعتی بر جان
خود رسیده با نچه حضرت فرموده بود و عا کردند دل ایشان قوت گرفت و بعضی از ایشان بر سر بخا
نفر که مردند آمده اند عا را با ایشان خواند پس نده شدند چون این احوال دیدند گفتند و نهستم که چه وقت
و ایند عا تجاب است هر چند تصدیق و پیروی او بر ما گران است خوبست که خدا را بایندها بخوانیم
تا دل ما بر برای ایمان بجهت و تصدیق او و اطاعت او و مراد و نواهی او نرم شود و انده عا را خواندند پس خدای
عز و جل این بجهت را محبوب ایشان گردانید و دل ایشان را برای اسلام صفاداده کفر اکرده و خاطر ایشان خست

پس بخدا و رسول خدا ایمان آوردند و چون فردا صبح شد یهودان بگری آمدند و آنچه بهاد و باره از دهها شدند چنانچه
شده بودند و ایشان را نهادند و تشریف شدند ولی تفاوت بر آنها غالب شده ایمان نیاوردند
و اما دید بصریای موسی بدانکه نظیران و بهتر از ان و از هزار بار بیشتر در شهرهای تار برای محمد مختار بودند بلکه
انحضرت خوش میداشت که چنین علیها اسلام خدمت او بیایند و ایشان نیز اهل با مولی با دایه خود میبودند
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با محمد یا اباجبه الله بنزد من آمد چون از نمکان دور که صدای روح فرما
انحضرت بایشان رسیده بود و روی بجانب او میآوردند حضرت رسالت انکشت شهادت
خود را از روزنه در سیرون میآورد و بهتر از روشنی ماه و آفتاب ایشان را روشنی میداد و اندونور الهی در
روشنی آمده تا داخل خانه میشد پس انکشت بحال اول بر میگشت چون حاجت خود را از ملاقات
و مکالمات و نور دیده خود بر میآورد و میفرمودی بگو بگو بگو و چون بخواستند بجای خود برگردند باز
انکشت خود را بیرون میفرمود و بهتر از روشنی ماه و آفتاب روشن شده بایشان حاطه میکرد تا بموضع
خود برگشتند باز رنگ انکشت حضرت چنانچه در سایر اوقات بود و عود نمینمود و اما الطوفان
حق تعالی بر قطبان فرستاده بود و حق تعالی نظیر آنرا میفرستاد و مردم مشرکان فرستاد و فرمود که دی از صاحب سواد که او را
ثابت این افلاک میکنند و بعضی غزوات مردی از مشرکان را کشته بود پس ان مشرک مقتول نذر کرد که دکان
سر کشنده سوخته خود شراب بخورد و چون خداوند واقع شد بسلیمان انچه واقع شد از انچه ثابت نذر کرد برین
نفسی کشته گشت غلام زن مشرک بشارت قتل ثابت را برای غلامی آورد و ان زن را از او نموده که نیز خود را
با و کشید چون مشرکان برگشتند و حضرت رسالت باصحاب خود دخول بدفین و ان خود شدند
ان زن بفرمود بوسفیان رفته از او خواهش کرد که مردی چند همراه غلام و بفرستد تا مکان کشته ثابت و سر او جدا
کرده برای او بیاورد تا وفانند خود نموده در کاسه شراب بیاشد بوسفیان هم دوستی نفع شجاع از سخا
خود را در نصف شب فرستاد بطرف نیش ثابت تا سرش را بریده بیاورند چون رفتند و بنزدیک
ان موضع رسیدند ناگاه با دندنی و زبیده نیش ثابت تا بنیشب سرش را بریده بیاورند و بنزدیک
سیرند باذن الهی با ان درشت عظیمی را دیدن گرفته اند و بیست نفر غرق گرد و عینی اثری از انکشته و ان
اند و بیست نفر پیدا شد و خداوند کافره را از انچه راوده داشت باز داشت پس این معجزه محمد صلی الله علیه و آله
موسی عظیمتر است و اما اینکه خدا بر قطبان فرستاده بود و عجب و عظمت از انچه بر دشمنان محمد فرستاد و بر
حق تعالی را بر انهار فرستاد و اما انهار را بخوند و حال آنکه ملج موسی مردان غلی را بخوردند و کلی استهای آنها را خوردند و
حکایتش این است که رسول خدا بعضی سفار خود بشهر دمشق فرستاد و ویست نفر از یهودان را با ان

اینکه خدا دولت یهود را بدست حضرت ایل خواهد فرمود و او را میخواهند بکشند لذا چون حضرت از
شام بیرون آمده روی بجانب مکّه روانه شدند و دست نفر از عتبات بیرون آمده قصد قتل انبیا
داشتند و چون در قافله بودند جرئت بقتل و کشتن داشتند و رسم رسول خدا چنان بود که چون
بقضای حاجت اراده میکرد از قافله دور رفته بدرختان بهم چیده یا بجایه بسیار دوری پنهان
میشد تا روزی برای قضای حاجت بیرون رفته از مردم قافله بسیار دور شد و یهودان فرصت
غیبتش مرده از پی او بیرون رفته با و احاطه کردند و شمشیرهای خود را بر آنحضرت از نیم کشیدند پس حق تعالی
طیخ بسیار را از ریکت زیر پای محمد پیدا آورد و طغیانها چسبیده شروع بکزدن بدن آنها کردند و بجای
خود مشغول شده دست از آنحضرت برداشتند تا رسولی از قضای حاجت فارغ شد و هنوز طغیانها را
میخوردند و حضرت بجانب ایل قافله برگشت عرض کردند یا محمد حال نجاعت که عقب سرتو بیرون
رفتند چه شد که احدی از آنها بر نکشته حضرت فرمود آمدند مرا بکشند خدای طمی چند بر آنها مسلط فرمود چون
ایل قافله نزدیک آنها آمده دیدند بعضی مرده و بعضی زرویکت میزدند و طمی بی پایانی ابدان انکافران را
میخوردند پیوسته با آنها نظر کردند تا همه را بپلاک کردند و اثری از آنها باقی نماند الحمد لله و اما نظیر شکله
خدا بر قطبان مسلط فرمود این است که چون امر بتبوت حضرت رسالت در مدینه ظاهر شده شان بالا
گرفت روزی از متحان خدای عزوجل بنحیره او از شکبانی ایشان بزمیتها در طاعت تحتعالی محاب خود را
خبر میداد و ضمن حدیث خود فرمود که میان ارکان مقام قبر بنفقا و بنحیره است که همه بضر کرکشی شش مرده
چون بعضی منافقان و بعضی کفار کشر قریش چنین شنیدند با هم مشورت نموده که باید محمد را بشمشیر بکشند
و او را به بنحیره انحق سازند تا دیگر دروغ نگوید پس دو سبب نفر از آنها هم قسم شدند بر اینکه هرگاه محمد را روز
تنباه بیرون مدینه ببینند با و احاطه نموده او را بشمشیر در کذرانند تا اینکه روزی رسول خدا آنها از مدینه بیرون
رفت و تقوم هم از پی آنحضرت بیرون رفتند تا که چشمی از آنها بجا مرده افتاده در آنش بسیاری دیدند
پیوسته بدن و پشت او را شمشیر کجایش میزدند ولی از یاران خود شرم کرده روزانها گردانیده و سبب
بدن خود میکشید باز دیگر هیچی ندید و چنین کرد و پیوسته چنین شد تا هر یک در جان خود شمشیر بسیاری یافتند
لذا برشته بجان خود شمشیر کشیدند و شمشیرهای خود را بر سر بدن آنها افراشته و کلهای آنها نیز بهم آمده
هیچ آب و طعامی با آنها فرو نرفت پس بعضی از این بختان دشمنان بنحیره مرده بعضی در ده روز کمتر بیشتر
مردند تا اینکه همه آنها در عرض دو ماه بواسطه شمشیر و کرسکی مرده و زیاده بر دو ماه نشد پس نسبت
آن شمشیر خدای تعالی برای محمد فرستاد بر دشمنان او و اما ضفاد عیکه خدا بر دشمنان موسی مسلط کرد

چون دشمنان محمد قصد قتل آن سرور نمودند خدا نظر آنها را بر ایشان فرستاد و زیر که بوش صحرائی آنها را هلاک
 فرمود و حکایتش آنست که دو بیت نفر از کفار عرب و یهود و مردم او با شش حمق در دوه و ذالحجه در
 کعبه جمع شده بمقت خود را بر این گذاشتند که محمد را بکشند بهین خیال از گم برون آمده بجانب مدینه طبره و آن
 گشتند تا بعضی منازل بر که وحشی رسیده آتش را از آب که با خود داشتند خوشگوار تر کردند و آتشند بخور
 آب با خود داشتند بنین تخمه مشکها و شربها بخور از آن آب پر کرده برداشتند و کوچ کرده بنین
 بی آب پر موشی رسیده بار با خود را در اترین فرو گذاشتند پس موشهای صحرائی بر شکها و ظروف ایشان
 مستط شده آنها را باره و سوراخ نمودند و آنها در آن یک نرم ریخته شد و طفت نشدند که وقتیکه نشدند
 دیدند زمین تر است آب نیست پس تعمیری بجانب حوضها برگشتند تا دوباره آب بردارند و دیدند
 موشها پیش از ایشان بجانب بر که بارفته و ریشه آنها را سوراخ کرده اند و آهای آنها زمین فرو رفته است
 چون همه از زندگی و آب نومید شده شروع بمردن کردند و احدی از آن گروه شقاوت اثر بر کشت
 مگر کجی که بپوسته بزبان و کج خود نام محمد را نقش کرده عرض نمود رای پروردگار محمد و آل محمد از او است
 محمد بطریق حقیقت توبه کرد و دم بجای محمد و آل محمد قیمت میدیم که فوجی بمن کرامت فرما و خدا برکت انوار
 خوشگلی را از او باز داشت و چون شتران آنها بر تنگی شکها تر از صاحبان خود بودند و ندانگاه قافله با
 رسیده آب با و داده و را سوار و بارهای رفیقان و را بر شتران بار کردند و بعد نیامدند چون شرفیاب
 خدمت حضرت رسالت شد و حکایت را بیان کرد و با حضرت ایمان آورد و حضرت نیز آنست
 و اموال را با بخشید **اللهم اسقنا من الکفر يوم الفرج بجاه محمد وآل محمد صل على محمد وآل محمد**
حتى لا ينقى صلوته وآما نظیر خونی که خدا بر قطبان مستط فرمود این است که روزی رسول خدا
 جماعت کرده خونی را که از بدن طهرش بیرون آمده بود با بوسید خدزی داده و با فرمود انرا در جانی
 پنهان نما ابو سعید رفته انرا نوش جان کرد و بعد حضرت رسالت با فرمود انرا چه کردی عرض کرد یارب
 انرا نوش جان کردم حضرت فرمود که آیا بتو فرمودم انرا در جانی پنهان نما عرض کرد و حال هم در طهرت
 نگاه دارند انرا پنهان کردم رسول خدا فرمود با داد یک چنین کنی و بدان که خدا یقینا گوشت و خون
 تو را از این حرام خواهد پس فرمود چون مخلوط بگوشت و خون تن گردیده پس حل منافق بپوسته بیونی
 است و نموده میگفتند چون خون او بخون خدزی مخلوط شده گمان دارد که خدزی از اینش از او کرده و او است
 که آن آب منقری اما اگر با باشیم خون او را قدر شده میخوریم چون سخن بی او بانه آنها بر رسول خدا رسید
 فرمود بدانید که خدا ایشانرا بخون عذاب خواهد فرمود و بهمان خون ایشانرا خواهد کشت هر چه قطبان

بواسطه خون غرور پذیرش مانی طول کشید که خون دلی از بینی او بر می آید و نهایتاً جاری شده تا آب و غذا
انها مخلوط میشد و آنها خون نجس خو در میخوردند و چهل صباح چنین معذب میشدند تا بزرگ نشدند
شافتند و الحمد لله و اما نظر خطی می رسد به جات که مال فرعون بدانیت که رسول خدا بر علیه
مُضَرَّكَرْ دُو كُفْتِ اللّٰهُمَّ اَشْدُدَّ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَكَرْ اَجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سَبَبًا
کَسَبَتْنِ يَوْسُفَ پس خدا مضر را بنفرین انس و مرتباً بمطهر و گرسنگی فرمود و قل از اطراف بجانب
ایشان حمل میشد چون غریبه تصرف میکردند هنوز از آنجا نرسانیده که گرم زده کشیده و فاسد میشد
مال ایشان میرفت قبیح نفسی برای آنها در طعام بدست نیامد تا در بسیار رجوع شد عظیمی ایشان
رسیده بخدایکه سگهای مرده و استخوان اموات را سوخته خوردند و ایضا مردگان را از قبر با بیرون آوردند
خوردند حتی اینکه چه بسیار زن بود که بچه خود را خورد تا آنکه جمعی از رؤساء قریش بخدمت حضرت علی
آمده عرض کردند یا محمد هبک عادیت الرجال فما بال النساء والصبيان و البهائم
ای محمد اگر با مردان دشمنی پس بکدام زنان و اطفال حیوانات با بچه هانند بهما رحم فرما رسول خدا فرمود
شما مردان با این قحط معاقب شدید ولی اطفال حیوانات شما معاقب نشدند بلکه با آنها منافع بسیار
در دنیا و آخرت هر وقت که پروردگار بخواهد عوض داده خواهد شد برودی خدا تعالی عوض آن
آنچه با آنها ریزه عوض آنها خواهد داد پس از عقاب مضر گذشته گفت اللهم افرج عنهم ثم بارخدا یا
بارا از آنها بر دار باز رحمت و وسعت نعمت و رفاهیت با آنها برگشت چنانچه خدا تعالی جل نعم خود را
بر آنها شمرده میفرماید فليعبدوا رب هذا البيت الذي اطعمهم من جوفها فمنهم مظلوم
قریش باید عبادت پروردگار خانه کعبه نمایند که او شبانرا از گرسنگی طعام داد و ایتانرا از ترس این فرمود
که اهلش از محال اموال آن فرعون بدر کمال که همه شک شدند نظیر انی برای محمد و علی واقع شد تا معجزه محمد
این است که روزی پرموی سپر خود را در صغیری غذا داد و در طفولیت عزیز نکا بد ششم و بسیاری از مال خود را با
دادم تا کم کم گرام است گرد و پشت او قوی شد و مال و بسیار گردیده و قوت از دست رفته مالم تر بر او مضر
شد بسیار ضعیف گردیده هم بجایکه می بینی و افاض من کشته و با من بساط نمیکند بقوت روز بروز که اقل از من
نکا بداد و حضرت رسول باخوان فرمود قوه میگوئی عرض کرد یا رسول الله زیاد از قوت خود و قوت عیال خود و ملک
حضرت رسول بید فرمود چه میگوئی عرض کرد یا رسول الله او دو تنم است زیرا که اینها را از گندم و جو و غنایا و موی
عبد را از درهم و دنانیر داد و باز رسول خدا به سپر فرمود چه میگوئی عرض کرد یا رسول الله از آنچه پدرم خبر میدادم
حضرت فرمود سبحان از خدا ترس سپر خود که حسان بسیار تو کرده استانی کن عرض کرد بهیچ چیز ندارم رسول خدا فرمود

پس ما در اینجا عرض از تو چیزی را و می بینیم و تو در ماههای دیگر با ویده و با ساسیه فرمود باین پروردگار صد و پنجاه تا
 یکماه خود و عیال خود نماید ساسیه هم داد چون سراسر ماه دیگر شد باز پروردگار آن مدد باز بخوان در جواب حضرت
 عرض کرد که من هیچ ندارم رسول خدا فرمود تو مال بسیار داری ولی شام امروز تو بسیار فقیر خواهی شد خیلی از
 پدر خود فقیرتر که هیچ نداشته باشی خلاصه چون آن جوان برگشت همایکان بنابر بای او بر او هجوم آورد و میگفتند
 باید این بای خود را از جوار ما ببری چون بر سر اینار با آمده دید تمام کندم وجودش را و میزد و میگریه و میخاست
 و تباه گردیده و همایکان او را اجبار کردند که اجناس خراب خود را از جوار ایشان بجای دیگر ببرد و
 ناچار حال بسیاری با جرت بسیاری اجیر کرد پس همان آنهار از مدینه بیرون برده بجای دوری
 ریختند چون رفت از کیهنهای دراهم و دنانیر خود گریه بر سر بیرون آورده با ایشان دید دید که دراهم و
 دنانیر تبدیل بنکت گشته اند همان دامن او را گرفته که اجرت ما را بده ناچار آنچه لباس و فرش
 و خانه داشت فروخته گریه ایشان را و احوال خود را و تمام مال خود را در بیرون رفته نهایت
 فقر و احتیاج روزگاری میگذرانید که بقوت روزانه خود را هیچیافت پس همین جبهه ناتوانی
 و علیل و بیمار شد پس رسول خدا فرمود ای کسانیکه عاق پدران و مادران استید عبرت بگیرید
 و بدانید که چنانچه اموال و در دنیا سنگ شل و تخمین عرض آنچه در جات در بهشت برای او آماده کرده
 بودند در جهنم برایش در کات از آتش آماده کردند باز رسول خدا فرمود که چون یهود بعد از دیدن هجرت
 موسی بدل خدا کو ساله پرستیدند خدای تعالی ایشان را ذم فرمود و مبادا شما در کو ساله
 پرستی با ایشان شبیه شوید عرض کردند یا رسول الله ما چگونه با یهود شبیه خواهیم شد فرمود هرگاه
 در محبت الهی مخلوقی را اطاعت نماید بر غیر حق را توکل کنید یقیناً با یهود شبیه خواهید
 بود امام علیه السلام فرمود و اما نظیر آن برای علی ابن ابیطالب این است
 که مردی از اجداد آنجناب از شام با و نوشت یا امیر المؤمنین دوست دارم
 که تو ملحق شده و در زمره اصحاب تو بوده و در خدمت تو بسیر برم ولی گرفتار عیالم و
 اموال بسیار دارم که تنها از شام بیرون آیم بترسم که عیالم را اسیر و اموال را تاراج نمایند تو مطلب
 بر من گران است یا امیر المؤمنین مرا دریاب حضرت علی قاصد بجانب او روانه داشت
 که اهل و عیال خود را جمع نموده اموال خود را نزد ایشان گذارده و صلوات بر محمد و آل طاهرین
 او فرستاده برانهادم و بگو **اللَّهُمَّ هَذِهِ كُلُّهَا وَدَائِعِي**
عِنْدَكَ بِأَمْرِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

پس برخیز و یا بسوی من پس آن مرد بهمان کار کرد که عیال و اموال خود را بخت و اوجال سپرد و از شام
 روی بانترم نهاد و معاویه را از فرات بسوی علی ابن ابیطالب خبر داد و نمودند معاویه امر نمود که عیالش را ایسر قی
 نمایند و ایشانرا بنده وارد بازار بنظر خریدار آورند و اینکه اموالش را خارت و تاراج نمایند پس بخت
 عیال معاویه را و شباهت مخصوص تر اهل بیت یزید این معاویه بر اهل و عیال آن مرد انداخت پس صاحب
 معاویه رفتند می گفتند اما مال را می گیریم و آن مال برای ماست و اما عیال او ب تحقیق ایشان را بنده قرار
 میدیم و بازار می فرستیم چون دیدند آنرا لتر باز ایستادند و ایشان را ایسر بخردند و خدا عیال او را آگاه
 فرمود که او شباهت عیال معاویه و عیال خاصه یزید را بر بدن ایشان انداخته بعد از آن ترسیدند از اموال
 خودشان که در آن شامی آنها را سرقت نمایند پس خدا بصورت مالهایی او را بصورت غقر بها و
 برگردانید هر که که آن فردان قصد می کردند از آن مال اخذ کنند آن کرد و معاویه را به بدر می آوردند و می
 گزیدند ایشان را پس گروهی از ایشان مردند و دیگران علیل و بیمار ماندند و خدا دفع فرمود ایشانرا از مال
 باین طریق تا اینکه روزی علی با آن مرد فرمود آیا دوست میداری که عیال و مال تو بیایند نزد تو عرض کرد بلی
 عرض کرد و آلتی می گفتم بار خدایا ایشانرا بیا و درگاه همه ایشان بحضور آن مرد حاضر شدند و حال آنکه چیزی
 از جمیع عیالش و مالش منفق و نشده بود پس عیالش خبر دادند و او را آنچه خدای تعالی از شباهت عیال آن مرد
 معاویه و اهل بیت یزید بر ایشان انداخته بود و بسج کردن اموالش بصورت کثرونها و مارها که میگزیدند
 آند ویرا که میخواست چیزی از آن مال اخذ کند و علی فرمود بد رستی که خدا بسا هویدا و آشکارا فرماید آتی را برای
 بعضی از مؤمنان تا بر صبرش پافزاید و برای بعضی از کافران تا و را عذاب بسوی او مبالغه کند و قوله عز وجل
 وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
 وَاسْمِعُوا آقَالَوْا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا بِقُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ
 بِكُفْرِهِمْ قُلْ بَشِّرْكُمْ بِأَيِّمَانِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ امام حسن عسکری علیه السلام
 فرمود که خدای عزوجل فرمود که یاد آورید اخذنا میثاقکم و رفعا فوقکم الطور و انکاسه که
 از اسلاف شما پیمان گرفتیم و کوه را بر بالای سر ایشان بلند کردیم و چونکه نافرمانی کردند و قبول نکردند آنچه بوسی
 آورده آنرا از دین خدا و احکامش و از امر فضیلت دادن محمد و علی و جانشینهای آنند و بزرگوار را بر سایر خلقتش
 خذوا ما آتیناکم بقوۃ و بایشان فرمودیم بگریه آنچه را که دادیم شما از آن فرائض اجزائی درست که تحقیق قرار
 دادیم آنقوت را برای شما و مکتب رحمت فرمودیم شما را با تقوت و دور کردیم و بر دیم علتیهای شما را و گردانیدن
 و نشانید ما آن قوت را در شما و اسمعوا و ابایشان فرمودیم بشنود آنچه را که برای شما گفته شود و ما مورشود

بَانَ قَالُوا سَمِعْنَا عِصْيَانًا كَرِهْنَا لَكَ أَتَى قَوْلُكَ وَلَوْ أَنَّا كُنَّا نَسْمَعُ لَكِنَّا لَكُنَّا نَسْمَعُ لَكِنَّا لَكُنَّا نَسْمَعُ لَكِنَّا
بعد از آنکه عرض کردند شنیدیم نافرمانی کردند و حال اینکه در همان حال نیز در دل گذرانیدند نافرمانی و عصیان
و انشیر و اقی قلوبهم الْعَجَلُ امر کرده شدند با شما میدان آب کو ساله را که تحقیق سبحانه آن فاشند
و پاشیده شده بود در آن آب که امر کرده شدند با شما میدان آن آب تا اینکه هر که پرستیده آنکو ساله را از کسانیکه
نرسیده اند ظاهر و آشکار شود بکفر هم محبت کافر شدن ایشان امر کرده شدند با این آب کو ساله آشامیدن
قُلْ يَسْمَا يَا مُؤْمِرٌ بِهِ إِيْمَانُ كُفْرٌ كَمَا يُؤْمِرُ بِهِ إِيْمَانُ كُفْرٌ كَمَا يُؤْمِرُ بِهِ إِيْمَانُ كُفْرٌ كَمَا يُؤْمِرُ بِهِ إِيْمَانُ كُفْرٌ
خدا از اهل بیت آن دو بزرگوار که ایمان شما موسی و امری کس شمارا بآن این گفتگو مؤمنین اگر رسیدن
آورنده کان بتورته موسی و لکن معاذ الله هرگز ایمان شما بتورته موسی امر نکنند شما کافر شدن بجهنم و علی و اولیاء
الله علیهما را امام حسن عسکری و فرمود که امیر مومنان فرمود که خدای تعالی بیاد بنی اسرائیل در عصر مجتبه آورد احوال پدر شما
که در ایام موسی بودند که چگونه کفر بود و از ایشان انهد و آن پیمان بجهنم و علی و آل طیبین فتحین آن دو بزرگوار را
از برای خلافت آن بزرگواران بر همه خلایق و برای اصحاب مجتبه و علی و شیعیان مجتبه و علی و سایر امت محمد
پس فرمود و اذ اخذنا ميثا قكم يا اوريد سنكا مير ايه پیمان گرفتیم از پدران شما و وضعنا قكم
الظور و بلند کردیم بالای سر پدران شما آنکه راجون سرماز زنده و ناخوش داشتند از قبول آنچه اراده شد از
ایشان و اعتراف کردن بآن خذ اما اتيناكم بيقوقه بکیده آنچه را که دادیم شما را بقوت یعنی با
قوتیکه دادیم شما را که صلاحیت و ابرو برای گرفتن آنچه دادیم شما را و اتمعوا یعنی طاعت کنید و آن قَالُوا
سمعنا عرض کردند شنیدیم و عصينا و نافرمانی کردیم پس در ظاهر همه ایشان طاعت کردند بخت و
خواری و دولت و رسوائی پس فرمود و انشیر و اقی قلوبهم الْعَجَلُ بکفر هم مامور شدند با شما میدان
آب کو ساله را که عبادت آنکه کرده بودند تا اینکه آنچه آشامیدند از آن رسید به ایشان و فرمود که چون موسی
بوسی بنی اسرائیل برگشت و حال آنکه عبادت کو ساله کرده بودند و دیدند آن بزرگوار را بعد از برگشتن از
طور پس موسی بایشان فرمود که عبادت کو ساله کرده از شما تا اینکه حکم خدا را دوباره و اجاری
کنم ترسیدند از حکم خدا که دوباره ایشان جاری فرماید پس انکار عبادت آن کردند و هر یک از ایشان پیش
آمد میگفت من عبادت آن نکردم و خاین نیست که غیر من عبادت آن کرده و سخن جنی بکدیکه نزد
انحضرت نمودند چنانچه خدا از کفار موسی با مری حکایت فرموده و انظر الى الهالك الذی
ظلت علیک عاکفا الخیر فترت ثم لتسفیته فی الیم تسفا و بنکر بوی خدای خود که
روزه در بندگی آن تقیم بوی هر آینه بسوزانیم البته آنرا پس برانگنده کنیم آنرا و دریا برانگنده کردنی پس با مفر

موسی سوده و نرم کرد و آنکس سال را بسو بانهما گرفت و آنرا آتش اندو پاشید و سودهای کوساله را در آن دریای
خوشگوار و بایشان فرمود از این آب بیاشامید پس آشامید پس هر که عبادت کرده بود و آترو و لب و پنی
وی سیاه شد اگر سفید رنگ بود و هر که سیاه رنگ بود و لب و پنی وی سفید شد و مغوش این است که
هر کس از سفید و سیاه عبادت کوساله نکرده بود و نفسی و لب و پنی او بنمیرد از سیاه سفید شد و از سفید
نشد پس خدای تعالی از زبان محمد از برای آنانکه موجود بودند از بنی اسرائیل در عصر محمد فرمود قل گوای محمد
باین جماعتی که تکذیب تو نموده اند بعد از شنیدن ایشان آنچه را که گرفته شد بر پیشانیان ایشان که تکذیب
نموده بودند تم و بر اورت علی و مرآل شما و شیعیان شما را بنمایم ایام که کفر به ایمان آنکه در حیرت
اینکه کافر شود محمد و استخفاف بحق علی و آل علی و شیعیان علی معنی نماید که ایمان شما میکند شما را بآن
آن کتبه مؤمنین اگر مستبد ایمان آورنده کان موسی و تورتیه چنانکه کان میکند یعنی ایمان شما چنین ایمان
نمیکند و شما ایمان موسی و تورتیه ندارید و الا لا بد بودید که ایمان بمحمد آورید چنانچه پیشینیان شما هم چون
تکذیب محمد نمودند ایمان موسی نیاورده بودند زیرا که او امر میکرد و ایشان ابا داشتند بفهم فرمود امام علیه السلام
که حکایت آن این است که موسی بنی اسرائیل وعده کرد که بعد از نجات دادن خدا ایشان را از
فرعون و فرعونیان بیاورد و بنزد ایشان کتاب را از نزد خدا که شتم باشد بر او امر و نواهی و حدود و فرائض
حق تعالی پس چون خدا نجات داد ایشان را و بنزدی شام رسیدند آورد بنزد ایشان آن کتاب را از نزد خدا
چنانکه بایشان وعده داده بود و در آن کتاب این بود که من هیچ علمی را قبول نمی فرمایم از هر که تعظیم نکند محمد و علی و
آل پاکان اند و برزگوار را در تو نمیکنم اصحاب و شیعیان و فحمان آمد و برزگوار را حق تکریم ایشان ای بندگان
من آگاه باشید با ید شما و ت و گوای و بید باینکه محمد بهتر از همه خلق من و فاضله از همه بریت من
است و شما و ت و گوای و بید باینکه علی بر او و بر گردیده او و وارث علم او و خلیفه او است و دانش
و بهتر کسافی است که خلیفه قرار میداد ایشان را بعد از خود یعنی علی بهتر از همه احدی عشر است سلام علیهم
و اینکه آل او فاضله ترین آل همه پیغمبرانند و اصحاب محمد فاضله ترین صحابه همه مسلمانند و امت محمد
بهترین همه امتانند پس بنی اسرائیل عرض کردند این را قبول نمیکنیم ای موسی این کوای بر ما بسیار کران است
بلکه از این شریعتها آنچه بر ما سبک باشد قبول خواهیم کرد و هرگاه قبول کنیم آثار را نخواهیم گفت که پیغمبر با فضل
از پیغمبر و آل او افضل از هر آلی و صحابه او افضل از هر صحابه است و ما امت او افضل از امت محمد هستیم
و ما اعتراف او نخواهیم کرد و برای قومی که نمی بینیم و نمی شناسیم ایشان را با فضل بودن ایشان پس خدای تعالی مجاز
فرمان داد که بآلی از آلهای خود پاره کرد و موسی را از گویهای فلسطین باندازه لشکرگاه موسی و حال آنکه طول عمر

آن باز از دیک فرستک در یکم سنک بود پس آورد آنکوه را بالای سر ایشان و فرمود یا ایچ موسی بنزد شما
آورد قبول نمایند و یا این کوه را بر شما خواهم گذارم که در هم شکستم شمار ازیر این کوه پس از جرع و فرغ انقدر بایشان
رسید که با مثال ایشان هر کجا چنین گرفتار شوند خواهد رسید پس عرض کردند ای موسی چه کار کنیم موسی فرمود
را سجده کنید به پیشانیهای خود پس طرف راست صورت خود و طرف چپ صورت خود را بخاک مالید و عرض
کنید ای پروردگار ما بشنیدیم و اطاعت نمودیم و قبول کردیم و اعتراف نمودیم و گردن نهادیم و راضی شدیم فرمود اما هم
پس ایچ موسی بایشان فرمود گفت و کردند که اینک بسیاری از ایشان دلش خجالت بود با ظاهر فعالیتش گفت
قلب خود شنیدیم و ما فراموش نمودیم در حالتی که خجالت بود با ایچ زبان خود گفت و طرف راست صورت خود
شمار بخاک مالید نه حال آنکه قصدشان تزلزل و فروتنی برای خدای تعالی و ندامت و پشیمانی از اختلاف که از
ایشان سرزده بود و لکن ایشان بجا آوردند اینرا که بگوشت چشم خود بنکرند که آیا آنکوه می افتد بر سر ایشان یا نه و طرف
چپ صورت خود را بخاک مالیدند که بگوشت چشم خود بهین بنکرند و بجا نیاروند آنرا چنانچه امر کرده شدند پس جبرئیل
موسی گفت آگاه باش که بیشتر ایشان آمدند از آنجا فراموش کردند و لکن خدای عزوجل امر فرمود مرا که دور کنم از ایشان
این کوه را زود اعتراف ظاهری ایشان در دنیا زیرا که خدای تعالی میخواهد و دنیا را ایشان حق خود را و کربلا
ایشان بجهت بازداشتن خونهای ایشان از نخستین و در هائیدن ایشان از گذشته شدن و دمه و زهره را
از برای ایشان باقی گذاشتن و نیست کار ایشان در آخرت مگر راجع بسوی خدا و عذاب خواهد فرمود ایشان را
بر عده و پیمانهای ایشان و ضایع ایشان پس انقوم کریتند بسوی آنکوه دیدند و پاره کردید پاره از آن میوه
بزرگ سفید و خشنده کردید پس همی صعود کرد و بالا رفت تا اینکه آسمانها را پاره کرد و ایشان بسوی او فرارید
می بگریستند تا اینکه بجائی رسید که دیدهای ایشان بان نمیرسید و پاره از آن آتشی کردید و پیش روی ایشان
برزین افکند پس برین پاره کرد و داخل آن شد و از چشمهای ایشان غایب شد پس عرض کردند ستر
این چیست که دو پاره از یک کوه پاره لؤلؤ شده صعود نمود و پاره دیگر آتش شده فرو شد پس موسی بایشان فرمود
آما آتپار که در هوا صعود نمود پس بدرستی که آن با آسمان رسید و آنرا درید تا اینکه بهشت پاک سرشت دید
پس روی با فرونی نهاد و با فرونیهای غیر محصور که نمیدانند شماره آن افزونی و زیادهای آن لؤلؤ را مگر خدا
و خدا امر فرمود که از برای ایمان آورندگان با ایچ در این کتاب است بشمار کرده شود و از آن لؤلؤ منصف
شده قصرها و خانهها و منزهها و مسکنها که مشتعلند بر انواع آن نعمتها که خدا وعده فرموده آنها را پس هر یک از
از بندگان خود از آن درختان و بوستانها و میوهها و حوران خوشه روی و از آن پسران جاوید بندگان مانند کلا
مقبوره و سایر نعمت خست و خوبهای آن و آما آتپار که فرو شد و بر زمین پس درید آنرا انچنان پاره است که

از هم جدا می کرد آنرا تا اینکه جهنم در رسید پس روی با فرونی نهاد با فرونیهای خیمه محصور می کردند و شماره آن را می
را که خداوند امر فرمود که از برای کافران با نچه در این کتاب است از آنکوه آتش بنا کرده شود از قصرها و
خانها و مسکنها و منیرها که ششصد و بیست و پنج نوع آنها را بنامیده اند و عده فرموده آنها را برای کافران از بندگانشان
بخاریزان جهنم و جو ضمای غلیظین و محاق جهنم و از رودخانههای چرک و یرم و خونها و آب زخم تنگ و آب
گرم جوشانده شده غلیظ جهنم و زبینه های جهنم با گرزهای آتشی و درختان زقوم و ضریح جهنم و مار با فویها
جهنم و قید و بندها و غلها و زنجیرهای جهنم و بند و قیدهای سخت از آتش یا کاههای آتشی و افسارهای
آتشی جهنم و سایر انواع بلاها و غذاها که آماده و میاشده است در جهنم بعد از آن محمده رسول خدا
سبی اسیران را فرمود و آیا نمیترسید عذاب پروردگار خود را در اینکه انکاری کنید در این فضیلتی را که مخصوص
با آن فضایل محمده و علی و آل طیبین آمد و بزرگوار را بعد از آن عرض کرده شد ای امیر مؤمنان پس این
است آیت موسی و بلند کردن او آنکوه را بالای سر جماعتی که اتیان از قبول دعوت او نمودند پس
آیا برای محمده آیتی مثل آن بود پس امیر مؤمنان فرمود بلی قسم بانکه فرستاد او را بر استی و دوستی به پیغمبری
بیچ آیت و معجزه برای احدی از پیغمبران از زمان آدم تا اینکه نعتی شد پیغمبر محمده نبود مگر اینکه تحقیق ظفر
آن یا بهتر از آن برای محمده بود و هر آینه تحقیق برای رسول خدا انظیر این معجزه با معجزه های دیگر بود که ظاهر و
شدید برای آن حضرت و حکایت آن این است که چون رسول خدا هویا و آشکارا فرمود که دعوت
خود را روشن و آشکارا فرمود از جانب خدا و این خدا را تمام عرب با و اظهار عداوت کردند و تیرهای
و نفاق خود را با انواع قوه خود بجانب آنحضرت انداختند و روزی تحقیق قصد شرفیابی حضور آنحضرت را
نمودم و حال آنکه من پیشتر از همه مردم اسلام آوردم او در روز و شب منبه معوث بر سالت شد با او
سجده کردم و در روز شنبه با او نماز کردم و من به تنهایی هفت سال با آن بزرگوار نماز می گذاردم
تا کم که نفرخید و اسلام و آمدند خدا و این او را تا رسید سر مود پس گروهی از انبیا و شرکان عرب بنزد آنحضرت
آمدند و با آنحضرت عرض کردند یا محمده کجاست میکنی که تو رسول پروردگار عالمیانی و حال آنکه ما این باطنی
نمیثوی تا اینکه کجاست میکنی که تو سید عالمیانی و افضل از ایشانی و هر آینه اگر پیغمبر بی باشی بیاور
را با تبتی چنانکه ذکر میفرمائی آنرا از آن پیغمبرانی که پیش از تو بوده اند مثل نوح که آورد آن غرق را
و خودش با ایمان آوردند کان با و در کشتیش نجات یافتند و ابراهیم آنکه ذکر نمودی که آتش بر او برود
سلام گردیده و موسی آنکه کجاست کردی که آنکوه را بر بالای سر صاحب خود بلند کرده تا آنکه منقاد شدند
مر آنچه را که خواند موسی ایشان را بسوی آن در حالتی که خرد و حقیر و خوار بودند و عیسی آنکه همیشه خبر میداد مردم

زمان خود را با آنچه میخورند و آنچه در خانهای خود ذخیره می کنند و انجاعت شرکان بر چهار فرقه گردیدند
فرقه عرض می کردند آیت و معجزه نوح را برای مظاهر فرما و فرقه دوم عرض می کردند آیت و معجزه
ابراهم را برای مظاهر فرما و فرقه سیم عرض میکردند آیت و معجزه موسی را برای مظاهر فرما و فرقه
چهارم عرض می کردند آیت و معجزه عیسی را برای مظاهر فرما پس رسول خدای فرمود بخوابید
که من پیغمبرم رساننده آشکارم آوردم برای شما آیت روشن آشکارا و آن این قرآن است
که شما همه آنها و سایر عرب از معارضه کردن با آن عاجز و ناتوان باشید و حال آنکه آن قرآن بخت
و زبان شماست پس آن قرآن حجت روشن و آشکاری است بر شما و بعد از این آوردن قرآن پس از
و انیت بر این حکم کردن بر پروردگار نیست بر رسول خدای مگر تبلیغ آشکاری بسوی آنانکه اقرار کنند
اندر راستی حجت او و درستی آیت او بعد از تبلیغ رسالت و اتمام حجت دیگر بر آن رسول سزاوار نیست
که حکم کند بر پروردگار خود با آنچه باطلان بمصلح و مفاسد نفس الامری لغوی و تحکم می کنند بعد از آن جبریل
از جانب رب جلیل بر آنحضرت نازل شد و عرض کرد یا محمد بدرستی که علی اعلی بتوسلام میرساند و می
فرماید که من بزودی ظاهر میفرمایم برای ایشان آن آیتها را و حال اینکه کافر میشوند با شما مگر آنکس
نگاه دارم او را از ایشان و لکن من می نمایم ایشان آنها را بخت زیاده و در اعتدال این بدبختان در روشن گردیدند
مرجهای تورا یعنی کنایان و عیبهای کافران زیاد کرد و وعده و بهانه ایشان منقطع شود و دلایل نبوت تو
روشن و آشکار کرد و فافهم و الله اعلم پس با انجاعت که آیت نوح را خواسته اند بفرما بر بگو به ابوقیس پس
چون بدامنه آنکه رسید پس بزودی آیت نوح را خواستید و دید چون فرایه و شمار را بگفت پس چنانچه
زید علی بن ابیطالب و بر و طفلی که پیش روی او خواهند بود و بفرما با تفرقه که آیت ابراهیم را خواست
بروید بهر جا که میخواهید از بیرون که پس بزودی آیت ابراهیم را در آتش خواهید دید بهین که فرایه و شمار
آن بلا پس بزودی خواهید از زیر او بر و آیه تحقیق طرف چادر خود را فرو آویخته پس آویخته شوید بان تا بخا
و بد شمار از بگفت و باز وارد از شما آن آتش را و بفرما برای آن فرقه ثالث که اختیار کرده اند آیت
موسی را بروید در سایه کعبه پس بزودی آیت موسی را خواستید و دید بر و کوه حمزه عمومی من بجات خواهد
شمار را در آنجا و بفرما برای آن فرقه چهارم که رئیس ایشان ابو جهل است که ای ابو جهل در نزد من بان آنچه
این سه فرقه توبرسد بخت اینکه آن آیتی که تو اختیار کردی میباشد بخور من بعد از رسانیدن حضرت
رسالت فرمان حضرت رب العزت را به فرقه ابو جهل بآن سه فرقه گفت برخیزید و بسمتی که محمد گفت پرا
شوید تا که شمار باطل محمد برای شما آشکار کرد و پس فرقه اول بجانب کوه ابوقیس رفتند بمنکه با من کوه

رسیدند آب از زیر پای ایشان جوشید و بیرون آمد و آب از بالای ایشان از آسمان بی ابر و رعد و برق
یعنی آسمان صاف بود و فرو میرخت و آب بسیار شد تا بدان ایشان رسید و بجای آمد و ایشان را نواها
نمود و ایشان را با لاف رفتن بر کوه زیر که جای بخانی سوای آنکوه نیافتند پس هر چه بانگه بالا میزدند
نیز از زیر ایشان بالای آمد تا اینکه بسراکوه رسیدند آن آب بلند شد تا بدان ایشان رسید و غرق
شدن یقین کردند زیرا که جای کبریا برای ایشان نبود بعد از یاس از حیات و یقین به مات و ید علی
ایستاد و بر روی آب بالای قلعه کوه و در دست راستش طفلی و در دست چپش طفلی دیگر بود و علی
ایشان را ندانم و در دست مرا بگیرد و نجات میدهم شما را یا دست هر یک از این دو طفل را که میخواهید
پس چاره غیر از این نیافتند بعضی دست علی و بعضی دست آن طفل و بعضی دست آن طفل دیگر گرفتند
آن نیز کواران از آنکوه ایشان را کم پائین آوردند و آب هم پیش روی پائین می آمد و بعضی آن آب
بر زمین میرفت و بعضی آن با آسمان بلند میشد و زمین مثل اول خشک شد که گویا آب هرگز در آن نبوده
تا ایشان را زمین بهوار رسانیدند پس علی آنها را نزد رسول خدای آورد و آنها می گریستند و عرض می کردند
نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَعْلَمُ أَنْهَذَا نَارُ اللَّهِ وَنَارُ اللَّهِ نَارُ اللَّهِ وَنَارُ اللَّهِ نَارُ اللَّهِ
طفل که همراه او بودند را اخلاصی داد و ندو حال ماند و طفل را می بینیم پس رسول خدای فرمود که آن طفل
بعد از این بوجود خواهد آمد و بزودی برای این برادر من علی آید و خواهد شد و آمد و حسن حسین سید جوان
اهل جنانند و پدر اند و بنو کوار بهتر از ایشان است و بدانید که دنیا داری عمیقی است و تحقیق جلتی
شده اند و کشتی نجات از این دریا آله محمد آنکه بین علی و دو فرزند او باشند که ویدید ایشان را و بعد از این هر دو را خواهد
شد و بسیار فاضل اهل بیت من پس هر که این کشتی را سوار شود نجات یابد و هر که تخلف جوید غرق گردد
پس رسول خدای فرمود که همین است آخرت جنت و دوزخ آن مانند دریای عمیقی است و آن بزرگواران
کشتیهای نجات امت هستند که مچان و دوستان خود را از ازل جهنم بسوی جنت عبور میدهند بعد از
آن رسول خدای فرمود ای ابو جعفر آیا حاضر شنیدی عرض کرد بل تا نفقه دومی و سومی بنکر ما که هرقه دومی
آمد میگردید و عرض میکردند نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَعْلَمُ أَنْهَذَا نَارُ اللَّهِ وَنَارُ اللَّهِ نَارُ اللَّهِ
رفیق در بیرون که در صحرای نرم و صاف راه میفرستیم و ما قول تو را میمان خود نقل می نمودیم بنا که دیدیم که
از آسمان قطعه ای آتش جدا شد و بر ما باریدن گرفت و بر زمین میرخت و زمین را دیدیم که از هم پاره
شد و از آن شراره های آتش بیرون می آمد پس بی در پی چنین بود تا زمین پوشید و مملو شد گویا زمین را
ایکبار جدا از آتش شد و شدت حرارت آن آتش با رسیدن آنکه از شدت حرارت آن صلی

جوشیدند از پوستهای بدن خود شنیدیم و یقین بریان شدن و سوختن خود نمودیم وَحَجَبْنَا النَّارَ وَفُتِنَا
بِتِلْكَ الْبُتْرَانِ چون آتش ابراهیم را ندیده بودیم از دیدن این آتش شکست در آمیم پس ما میان آتش
چنین گرفتار بودیم ناکاه دیدیم در هوا سیاهی کالبد زنی بلند شد تحقیق طرف چادر او او چشمه بود پس طرف
چادر خود بطرف ما انداخت بجایی که دست ما بآن میرسید و آنگاه منادی از آسمان ما را ندا کرد اگر نجات
مخواهی یک چنگ زنید بعضی از ریشهای این چادر بعد از آن هر یک از ما اوخت خود را بر ریشه از ریشهای
آنچادر پس ما را در هوا بلند کرد و با جمره های آتش و شرارهای آتزا می کافیم و شرارهای آن با ما می کشد
و جمره های آن ما را از دست می رسانید و بر آتشهای چادر که اوخته بودیم سنگینی نمی کردیم و آتشها با بارکی نداشت
در دست ما پاره نمیشد پس هم چنین ما را بلند کرد تا ما را از میان آتش بیرون برد پس هر یک از ما را با اسلحه
و تندرستی در صحیح خانه خود گذارد پس از خانه های خود بیرون شدیم و همدیگر را ملاقات نمودیم و بحضور مبارک تو
شرفیاب شده ایم و حال آنکه میدانیم که از تو و از دین تو عدول و تجاوز نمی توان نمود و تو بعد از خدا افضل و بر
تری از هر که پناه با و برده شود و تکیه بر او کرده شود و اقوال خود را استکونی و در افعال خود در تکیه بر او
رسول خدام با تو جعل فرمود این هم فرقه دومی که خدا اینی بایشان نمود ابو جهل عرض کرد تا فرقه سومی را
بنگرم و مقاله آنها را بشنوم رسول خدام با آن فرقه دومی چون ایمان آوردند فرمود ای بنده گان خدا
بدرستی که خدا بسبب آن زن بغیر او شمارید آیا میدانید آن زن کیست عرض نمودند نه فرمود او دخترم فاطمه
سیده زنان عالمیان است بدرستی خدا چون خلائق را از اولین و آخرین مبعوث فرماید منادی پروردگار
ما از زیر عرش الهی ندا کند ای معشر خلائق چشم خود را بپوشید تا دختر محمد فاطمه سیده زنان عالمیان
بیاید و از این پل صراط عبور نماید و در عرصات قیامت کسی باقی نمی ماند مگر آنکه دیده خود را از آن آتش
مخبر نباشد غیر از محمد و علی و حسین و پاکیزگان از اولاد آن بزرگواران بجهت اینکه ایشان از محارم
حضرت صدیقه طاهره مطهره اند پس چون داخل بهشت شود چادر شمیمه الصدیقه در حالتی که کشیده شد
بر روی صراط باقی مانده طرفی از آن بدست فاطمه و او در بهشت است و طرف دیگر در عرصات قیامت
پس منادی پروردگار ندا کند ای دوستان فاطمه بر ریشهای چادر شمیمه سیده زنان عالمیان اوخته شوید
پس کسی از دوستان فاطمه باقی نماند مگر ریشه از ریشهای چادر آنحضرت اوخته شود تا اینکه با آنچادر بیشتر
از هزار فقام و هزار فقام و هزار فقام اوخته خواهند شد و نجات یابند عرض کردند یا رسول الله فقام چه
قدر است فرمود هزار هزار نفر از مردم است فرمود فرقه سومی که میان آمدند عرض می کردند که همد
یا محمد آنک رسول رب العالمین و سید الخلق اجعیر و ان علیا افضل

الْوَصِيِّ فَإِنَّ الْكَافِضَ لِلنَّبِيِّ وَصِيَّتَكَ خَيْرٌ مِنَ رَسُولِكَ فَإِنَّكَ تَكُونُ لَمْ تَكُنْ

از آیات و معجزات توان قدر دیدیم که سواي آنها برای ما پناهی و راهی نیست و دیگر تشکیکی برای باقی
نامدر رسول خدام فرمود چه دیدید عرض کردند و سایه کعبه نشسته بودیم و امر تو حجت میداشتیم و خبر تو دوزخ
نمودن تو که مانند محضر موسی برایت هست استنراذ می نمودیم پس در این اثنا دیدیم کعبه از جای خود بلند
شد و بالای سر ما قرار گرفت و ما هر یک در موضع خویش کوب شده بودیم مانند نحی که در مکانی استوار کنند
و قدرت نداشتیم که بنیداریم کعبه را از روی خود نگاه عموی تو خمره آمد و این نیزه خود را که در دست داشت
و سان را زیر کعبه زد پس آنرا فرار گرفت و با عظمت آن بالای سر ما در هوا انرا نگاه داشت و با فرمود
خارج شوید از زیر کعبه خارج شوید از آن فرمود و در شوی پس از کعبه دور شدیم و سان آن نیزه را از زیر کعبه
بیرون کشید پس بموضع خود فرو آمد و قرار گرفت و بسبب این معجزه مسلمان شده نزد تو آمدیم بعد از آن
رسول خدام با بوجل فرمود این هم فرقه سومی که تحقیق نبوت تو آمدند و تو را با آنچه مشاهده کردند خبر دادند پس
ابوجل عرض کرد و میدانم آیا این جماعت راست گفتند یا دروغ گفتند آیا ایشان درست محقق شده و یا
ویده اند یا بسوی ایشان خیالی فاسد رسیده اگر من آنچه میخواهم از تو مثل آیات و معجزات عیسی ابن مریم بچشم
خود ببینم پس تحقیق ایمان آوردن تو بر من لازم میشود و اگر نه پس تصدیق بر من لازم نمیشود و بعد از آن
رسول خدام فرمود ای پدر جمل اگر تصدیق زلفای خود با وجود کثرت و جمعیت ایشان و معرفت تو بآل
ایشان در سختی افتادن و خلاصی یافتن ایشان بر تو لازم نباشد پس چگونه بآئین و بزرگواریهای آباء و
احد او خود بدی و رسوائیهای دشمنان اسلاف خود که بتو رسیده تصدیق مینمائی و چگونه بشه جن و
کوفه و شام هرگاه تو را از آنها خبر دهند تصدیق مینمائی آیا خبر دهند که کان از اینها که غیر این جماعتند که بتو
این معجزه را خبر دادند یا سایر کسانیکه مشاهده آن معجزات از ایشان کردند از این جماعت بسیار که اجتماع
بر باطل نمی نمایند تا آنکه دروغ گویند آن خبر را که مقابل ایشان جماعتی باشند که آنها را تمکید نمائند و خبر
بصد اخبار آنها دهند آگاه باشند که هر فرقه از این جماعت با آنچه مشاهده نمودند حجت آورده شدند و تو
ابوجل با آنچه شنیدی از آن کسان که مشاهده نمودند حجت آورده شد یعنی اتمام حجت بر آنها و بر تو
پس رسول خدام بر آن فرقه سومی روی آورد و ایشان فرمود که آن شخص عموی رسول خدام حمزه است خدا
او را بجهت شدت محبت و اخلاص بمحمد و علی ابن ابیطالب بآمنیازل رفیع و در جات عالیه رسانید
و بان فضایل او را گرامی داشت آگاه باشد که عموی من حمزه هرانیمه جنم را از دوستان خود دور خواهد
فرمود و چنانچه امروز کعبه را از شما دور نمود که نیفتد بر شما عرض کرد و یا رسول الله کیفیت آن چه طریقی بود

بود رسول خدام فرمود که روز قیامت جماعت بسیاری از مردم که کسی غیر از خدای تعالی شماره ایشان را
پهلوی صراط دیده خوانند و همه ایشان دوستان حمزه بوده اند و بسیاری از آنها صاحب ذنوب و گناهان
پس دیوار بسیاری از آتش میانه ایشان و میانه نشستن بر صراط و عبور نمودن بهشت حایل شود پس
عرض می کنند ای حمزه تحقیق می بینی چیه با که فرمایم پس حمزه بر رسول خدام و علی ولی خدام عرض میکنند
تحقیق دوستان مرا می بینید که باین بلیه گرفتارند حال مرا بفرماد و رسی می طلبند پس محمد رسول خدام
علی ولی خدام می فرماید یا علی عجمی خود را بر فرماد و رسی دوستانش در بمانیدن ایشان از آتش
اعانت و یاری نمائید علی این ابیطالب آن نیرزه را که حمزه بآن با دشمنان خدا در دنیا کار را از او
بومی آورد و آنرا با و میدهد و می فرماید ای عم رسول خدا و عم برادر رسول خدام باین نیرزه خود و جنم را از
دوستان خود دور کن چنانچه بآن در دنیا دشمنان خدا را از دوستان خدا دور کرده بودی پس حمزه
آن نیرزه را بدست خود میگیرد و دوستان آنرا در دیوارهای آتش که میان دوستانش و میان
عبور بوی بهشت بر صراط حایل نمی گذارد و یک دفعه آتش را برز و دور می نماید و بقدر سیر بالصدرا
راه آنرا دور می کند آنگاه بدوستان و محبان که در دنیا دوست او بوده اند می فرماید عبور نمائید پس
با اینی و سلامتی و تسکین بر آن صراط عبور می نمایند که تحقیق احوال آنرا ایشان به نهایت دور
شده و یا غنیمت و فیروزی بهشت پاک سرشت وارویشوند پس رسول خدام با بوجل فرمود ای ابو جهل
اینم فرمودی تحقیق آیات خدا و معجزات رسول خدا را مشاهده نمودند و آنچه برای تو است باقی مانده
پس کدام آیت را میخواهی ابو جهل عرض نمود آیت عیسی ابن مریم را چنانکه او عالمی که او مرد مرا با چینی
خوردند و آنچه در خانه های خود ذخیره می نمودند خبر میداده پس با آنچه امروز خورده ام و آنچه در خانه خود ذخیره ندا
ر نهاده ام مرا خورده و زیاده بر این هم خبر ده مرا با آنچه وقت خوردم و بعد از خوردنم کرده ام چنانکه او عالمی
که خدا مرتبه تو را زیادتر از مرتبه عیسی گردانیده بعد از آن رسول خدام فرمود اما آنچه خوردی و آنچه ذخیره نمودی
اینک بتو خبر میدهم و با آنچه در وسط خوردنت و بعد از خوردنت کردی بتو خبر خواهم داد و این روایت
که خدا تو را رسوا کند بعلت تحکم و حجت گرفتن تو بر خدا و رسول پس اگر بخدایمان آوردی این رسوائی
بتو ضرر نمیرساند اگر بگرف خود اصرار نمائی علاوه می شود رسوائی اخروی که بریده و نیست نمی گردد و بهنگام
نمیرسد برای تو بر فضیحت و رسوائی دنیوی عرض نمود که آن چیست رسول خدام فرمود مرغ خانگی را
در خانه پروردی و پروبال آنرا کنی و پختی چون دست خود را بر آن کنی که از روی که بخوری برادر است ابو جهل
این هشام بر در خانه توان و دخول طلبید پس بر او ترسیدی که از آن بخورد و بخل نمودی و آنرا در زیر

و این خود گذاردی و دامن خود را بر روی آن انداختی تا او از نزد تو برگشت پس ابوجهل عرض کرد یا محمد
دروغ گفتی هیچ یک از اینها نه اندک و نه بسیار شده و نه مرغی خورده و نه چیزی از آن ذخیره کرده ام پس ابوجهل
خوردیم که گمان کردی چه کردم اگر راست نیکویی رسول خدام فرمود از مال خود سیصد دانه اشرافی و از اینها
مردم ده هزار اشرافی نزد تو بود مال هر یک در کیسه سربمبری یکی صد و یکی دویست و یکی پانصد و یکی
هفتصد و یکی هزار و پنجاه شست تا تمام ده هزار اشرافی نزد تو بود و تحقیق عزم کرده بودی که خیانت نما
بصاحبان اینها و انکار حق آنها کنی و پول ایشان را بخوری و ام و چون امر خود را در روی قدری از آن را
خوردی و بقیه را ذخیره نمودی و مجموع آن اشرافهارا دفن نمودی و سرور و خوشحالی بخیاانت کردن تو با
بندها خدا اعتماد داری که بحیله و تدبیر مال ایشان را صاحب شده و حال آنکه تدبیر خدا در این خلاف تدبیر
تو است ابوجهل عرض کرد این هم نیز دروغ است یا محمد من نه بقلیلی و نه بکثیری رسیده ام و نه پولی دفن
کرده ام و آنده هزار اشرافی که ما نهادن در من بوده از من فروخته اند پس رسول خدام فرمود ای ابوجهل اینها
از تو من نیست که مرا تکذیب نمایی چرا من نیست که جبرئیل روح الامین حاضر است مرا از جانب پروردگار
عالمیان بان خبر میدهد و بر آنحضرت شهادت او و تحقیق مخالفت او است رسول خدام فرمود ای جبرئیل
آمرغیر که خورده بنا و رانگاه آمرغ چخته نزد رسول خدام حاضر شد رسول خدام فرمود ای ابوجهل آیا این امرغ
می شناسی عرض کرد آنرا نمی شناسم و خبر از خبری که گفتی ندارم و مانند این مرغ بعضی از آن خورده و در دنیا سا
است رسول خدام فرمود ای مرغ ابوجهل تکذیب محمد و خبر جبرئیل کرد و تکذیب جبرئیل بر خبر پروردگار
عالمیان نمود و گواهی ده تصدیق محمد و بر تکذیب ابوجهل پس آمرغ نضفه بریان شده بزبان آمده و سخن
کرد یا محمد کو ای میدهم اینکه نیست خدائی مگر آن خداوندیکه مستجمع جمیع صفات کمال است و اینکه تو رسول
پروردگار جهانیانی و پسر و آقای همه آفریدگانی و اینکه ابوجهل حاضر دشمن خدا و معاند و انکار کننده امر حق
است که آنرا میداند از این طرف من خورد و باقی را ذخیره نمود که تحقیق آن ملعون را خبر دادی و مرا نزد
او حاضر فرمودی باز بان تکذیب کرد و بعلوا و کفر خود بخیل هم هست که برادرش اذن دخول جلبید که بر او در
پس مرا در زیر دامن خود گذارد از ترس اینکه برادرش از من بخورد پس تو ای اصدق الصادقین از خلق
الجمعین و ابوجهل است دروغگوی منقری لعین و بوا و است لغت خدا و همه لاعنین پس رسول خدا
فرمود آنچه مشاهده نمودی تو را کفایت نمود ایمان بسا و ترا از عذاب خدای تعالی ایمن باشی ابوجهل
عرض کرد که من گمان میکنم که این خیال و وهم چشم بند است رسول خدام فرمود یا میانه این بین
نو و کلام ایشان شنیدن مانجه دیدی و شنیدی از معجزات من یا میانه دیدن تو خودت و سایر قریش و

عرب را شنیدن تو کلام ایشان را در غیر این مورد فرقی و تفاوتی میگذاری ابو جهل عرض کرد نه رسول خدا فرمود پس
بجمع آنچه مشاهده کنی و جواس خود احساس نمائی علمی بتو حاصل نشود و همه خیالی و موهومی است ابو جهل عرض کرد
اینها همه خیالی نیست رسول خدا فرمود که این معجزه هم تحقیق است تخیلی نیست چنانچه آنها را می بینی و شنیدی
اینرا نیز دیدی و شنیدی اگر تحقیق است همه حقیقی است و اگر تخیل است همه خیالی است و اگر گویی که آنچه از تو دیدم
و شنیدم خیالی است و غیر از این واقعی و حقیقی است پس چگونه درست می آید که تو در عالم حشری محکمه از این به
بینی بر چه طریق فرق میان واقعی و خیالی می گذاری عرض کن چنانست که کفم و الله اعلم پس رسول خدا دست
مبارک بر موضع خورده شده از آن فرغ گذارد و دست خود بر آن فرغ کشید و دوباره گوشت بر آن موضع روئید و زنده گردید
و پروبال بهر ساند و در برابر نبی ایستاد آنگاه رسول خدا فرمود ای ابو جهل آیا این مجسمه را دیدی عرض کرد
یا محمد چه تحقیق خبر را تو بهم کردم ولی آنرا نگاه نداشتم رسول خدا فرمود ای جبرئیل آنما لها را که این معاند حق
و حق نموده بسیار نیز دماشایا بیا آن را در آنگاه تمام آنصره با تیر تیری که رسول خدا فرموده بود و آنرا تا تمام دم در آن
اشرفی و سیصد شقال نزد آنحضرت حاضر شد پس رسول خدا کیسه از آنها را برداشت و ابو جهل با او
نگاه میکرد و فرمود فلان ابن فلان را بنزد من آورید پس او را آورد و او را صاحب آن کیسه اشرفی نمود
فرمود ای فلان کیس بکمر این کیسه اشرفی که ابو جهل خیانت تو کرده در آن و مال او را بر آورد و فرمود و دیگری را
طلبد پس دیگری را تا یک گنک صاحبان مال را طلبیده و همه آنده هزار اشرفی را با ایشان داد و ابو
جهل نزد ایشان رسوا شد و آن سیصد اشرفی نزد رسول خدا ماند حضرت فرمود حال ایمان بسیار و تا سیصد اشرفی را
بحیری ناخدا برای تو در آنها برکت و هدایت و تتمدن و ترقیش کردی عرض کرد وایان نمی آورم و لکن آنها را بر می دارم
که آنها مال من است چون رفت تا نزد او را بردارد و پیغمبر با فرغ صیحه زد و بیکر ابو جهل را و از این اشرفیها دورا
باز دارد و بردارد او را پس آن فرغ بر ابو جهل جستن نموده به پنجه و چنگال خود او را فرا گرفت و در هوا او را بلند کرد و در هوا
نمود و بابر پشت بام خانه اش واکذاشت آنملعون را رسول خدا آن اشرفیها را بعضی از فقراء و مسکینان
داد پس رسول خدا باصحاب خود بخایه کرد و بایستادن فرمود ای معاشر اصحاب محمد این مرغ که در
شمار جمله مرغان بهشت میگرد که پرواز می کنند و در آن فرمود که در بهشت مرغان بسیار هستند و مانند شما
بخشی بر پروبال آنها از انواع خط و خال هست میانه هوا و زمین بهشت پرواز میکنند و هرگاه مؤمنی که
دوستدار محمد و آل او باشد آن مرغی خورون مرغی از آنها نماید همان مرغ بعینه پیش روی او در زمین افتد و پرده
بال او کنده و ریخته شود و بخور دانه کیطرف از آن که کباب شده و از طرف از آن که بریان شده بدون
آتش بیین که بقدر رغبت و خواهش خود بخورد و وسیع شود و کویا محمد الله رب العالمین و دفعه آن فرغ مثل

اول زنده شود و در پیر و ارکاند و بر سایر مرغان بهشت فخر کند که تحقیق دوست خدا با مر خدا از من خورده
رسول خدا فرمود ای معاشر مردم با دوستی شما بمو الیمان ما را هم دوستدارید این زید این حارثه و پیش
اسامه از خواص مو الیمان پیش ایشان را دوست مدارید قسم با کلمه معیوث کرد و محمد را راستی و درستی بر پیغمبر
که البته دوستی زید و اسامه شما نفع میرساند عرض کردند که چگونه دوستی اند و با نفع میرساند فرمود بدرستی که
آند و در روز قیامت میآوردند نزد علی خلق عظیمی را از دوستان خود که بیشتر اند از طایفه ربیع و مضر بعد و هر یک
از ایشان یعنی اگر ربیع و مضر مثلاً ده هزارند و هزار هزار پشتر ربیع و مضر خواهند بود پس زید و اسامه عرض میکنند
ای برادر رسول خدا این جماعت دوست داشتند ما را بسبب دوستی محمد رسول خدا و بسبب دوستی
تو پس علی برای ایشان برات که نشتن بر صراط می نویسد و همه بر صراط عبور نمایند و سالماء و اورد به بهشت
شوند و علت این است که احدی از سایر امت محمد و اهل جنت نشود مگر بخند و نوشته علی آبر برای که نشتن از
صراط پس اگر آن برات نوشته عبور بر صراط را سالماء و دخول و جهان را غنائم میجو باید بعد از دوستی محمد و
او مو الیمان او را دوستدارید و اگر میخواهید که محمد نزد خدا نمرتهای شما را عظیم گرداند شیعان محمد و علی
و دوستدارید و بر آوردن حقوق و حوائج برادران مؤمن خود کوشش و سعی نمایند بجست اینکه خدای تعالی چون
شما معاشر شیعیان و محبان ما را در بهشت داخل فرماید پس نساوی او در آن بهشت ندانید که ای بندهایان
من تحقیق داخل شدید رحمت من پس میان خود آن بهشت را با یکدیگر قسمت و بخش نمایند و ندانند که
نمودن شما شیعیان محمد و علی و بر آوردن شما حقوق برادران مؤمن خود را پس هر که از ایشان محبتش
بشیعیان برای خدا بیشتر باشد و بر آوردن حقوق برادران مؤمنش نیکوتر باشد درجات او در بهشت بالاتر باشد
حتی اینکه در میان آل بهشت کسی هست که بلندتر از آنکه باشد بقدر سیر کردن صد هزار سال بجا رسد جنت
و قصره حق که عرف جل قل ان كانت لكم الذار الآخرة عند الله خالصة من
دوین الناس فموتوا الموت ان كنتم صادقين و لكن يمتوه ابداء
قد مت ايديهم والله عليهم بالظالمين وليجد نهم احرص الناس على حيوة
ومن الذين اشركوا اود احد هم لو يعمر الف سنة وما هو بمنزلة حرجه
من العذاب ان يعمر والله بصير بما تعملون امام حسن عسکری علیه السلام
فرمود حسن بن علی بن ابي طالب فرمود که چون خدای تعالی انجماعت یهود را بر زبان رسول خود محمد توح و سر
و قطع مساوی ایشان فرمود و بر آنها قاضی حجت های واضح فرمود و اینکه محمد سید پیغمبران است و بهتر از همه
خلایق است و اینکه علی سید اوصیاء است و بهتر کسافی است که خلیفه خود قرار میدهند بعد از خود در میان مسلمانان

واینکه اولاً یحسین او برپا دارنده اند وین خدا را امامان و پیشوایانند برای بندگان خدا و معاذیر و بهانه‌های بسیار
منقطع شد و ممکن نبود ایشان را از او آوردن حتی و نه شبیه بر او پس آمدند تا با مختصرت مبارکه نمایند و عرض
کردند نمیدانیم چه میگوئی و لکن بامیگوئیم که پشت خالص برای ما است از غیر تو ای محمد و از غیر علی و غیر از
اهل دین تو و است تو و ما بسبب شما بشناخته شده ایم و مخلصین از اولیاء خدا و یگان از بندگان
خدا ایم و دعای ما مستجاب است چیزی از سؤال ما از پروردگار خود رو نخواهد شد بر ما پس چون اینها
را عرض نمودند خدای تعالی بپیغمبر خود فرمود قل ای محمد با جماعت یهود بگو آن کانت لکم
الدَّارُ الْآخِرَةُ خَالِصَةً عِنْدَ اللَّهِ اگر پشت و نعمتهای آن خالصه برای شما باشد من
دُونِ الثَّانِیَس از غیر محمد و علی و پیشوایان و امامان و سایر اصحاب اجتناب و مؤمنان است مختص
و اگر شمار است میگوئید که بجهت و ذریه او امتحان کرده شده اید و دعای شما مستجاب است و بر شمار نخواهد
شد قَتَمُوا الْمَوْت پس تمنای مرگ نمائید برای آنها که از شما و از مخالفان شما دروغگویند بجهت اینکه
محمد و علی و اصحاب اند و قابل میباشند باینکه خودشان اولیاء خدای تعالی هستند بغیر از مردمانیکه
با آن بزرگواران مخالف میباشند در دینشان و دعای خود را مستجاب میدانند اگر شما معاشیه یهود نیز
چنین ادعا میکنید پس تمنای مرگ نمائید برای آنها که از شما و از مخالفان شما دروغ گویند آن گنیم
صَلِّ قَبْلَیْ اَکْرَمُ اَتَشْكُو بَاشِدْ که شما فحید و برخلافان خود مستجاب الدعوه اید پس بگوئید بار خدا یا
دروغگوئی از ما و از مخالفان ما را بمیران تا راستگویان از ما آسایش یابند و روشنی حجت تو زیاده کرد
بعد از اینکه آن حجت هویدا لازم شده پس رسول خدا بعد از عرضه داشتن این مطلب بر یهودان
با ایشان فرمود احدی از شما نمیگوید این دعای اکراب دهان در گلویش بگیرد و فوراً در جای خود میرود
پس یهودان را بودند باینکه خودشان دروغگویند و اینکه محمد و علی و تصدیق نمایند که آن دروغ است
گویند جرات نکردند که با تعدد و مرگ را برای دروغ گویند بجهت علم آنها باینکه ایشان اگر
دعا کنند همه ایشان خواهند مرد پس خدای تعالی فرمود وَلَنْ يَمُوتُوا أَبَدًا اِمَّا قَدِمَتْ آيَاتُنَا فَمِنْهُمْ
یعنی یهودان از روی مرگ هرگز نمیکنند بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از کافرشان
ایشان بخدا و بجهت رسول خدا و پیغمبر او و برگیرنده او و بعلی و بر او پیغمبر او و برگیرنده او و با همه طاهرین برگیرنده کان اوتهم
خدای تعالی فرمود وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و حال آنکه خدا و است باین تمکین را که یهود که ایشان جرات تمنا
کردن مرگ را برای دروغگویند بجهت علمشان که خود دروغگویند و امر کرد و تورا باینکه فایق شوی و غلبه کنی
بجهت خود و ایشان را امر نمائی که نفرین بر دروغگویند تا از آن نفرین اتساع نمایند و برای ضعفها و سوسا و شکاک

شود که خود ایشان در عفو و ممانند پس فرمود یا محمد و لکن تمام احوال ثلاثین حیوة یعنی بخای محمد
می یابی این جماعت یهود و اعرص تراز هم مردم بر زندگانی در دنیا و این شدت حرص بخت یا س و نایب
ایشان است از نعمت های آخرت بخت انماک و بی پردگی ایشان در کفر خود که میدانند که نصیب و بهره
برای ایشان با آن کفر خود نیست و چیزی از خیرات هشت و مین الذین اکثر کواخدا فرمود این جماعت
یهود و اعرص ترند از هم مردم بر زندگانی و حرص ترند از آنکه شرک شایند بر زندگانی یعنی نجوس بخت اینک
نجوس می بینند یعنی را که در دنیا و خیری را در آخرت آرزو ندارند پس بخت همین حرص نجوس بر زندگانی از
سایر مردم بیشتر است مگر هم گوید که خدا بجا نهد و تو بخ و سرزنش یهود فرمود و شدت حرص یهود را بیان
نمود که نجوس با اینکه اعتقاد بهشت و دوزخی ندارند و لذتی غیر از لذت دنیا سرغ ندارند و حشاشان بر زند
زیاد است ولی حرص یهود زیاد تر است زیرا که اعتقاد به آخرت دارند و از ترس دوزخ دل از دنیا می
کنند و میدانند که بواسطه کفر خود بجهنم می روند لهذا بحد و راضی نمی شوند و بخت همین تو بخ بود که خداوند و دود
یهود فرمود که اگر خود را و دوستان خدا دانید آرزوی مرک نمی پذیرد که دوستان خدا را از مرک فراری
و گریزی نیست و در تورات مکتوب است که اولیای خدا آرزوی مرک نمی کنند و از آن می ترسند و سرش این
است که هر که یقین دارد که از اهل بهشت است برکن نهایت مایل است و دیگران را آرزو دارد و در تورات
از نیای پراخ و خوف و خطر را دوست دارد و چنانچه علی بن ابطالب فرمود باک ندارم که من بر مرک واقع شوم
یا مرک بر من واقع شود و عمار و جنک صفین فرمود و حال طاقات دوستان خود میگویند که محترمه است و این
او و از این قبیل برای دوستان خدا بسیار است که لقاء پروردگار را بر این دنیا ترجیح دادند و بخصایضات
الهی رسیدند بخلاف یهود که بواسطه کفر خود راضی بمرگ نشدند بفرمود پس خدا و صف خود یهود را فرمود
يُودُ أَحَدُهُمْ لَوْ يَعْرِى الْفَسَنَةُ تَمْنَاوُا زَوْجًا يَكُونُ بِكُمْ مِنْكُمْ أَشَانُ كَمَا شَعَرُوا دَعَا مَشْهُرًا
سَال وَمَا هُوَ وَحَالُ أَنَّهُ إِنْ هَذَا رَسَالُ عَمْرٍو شَتَّ نَيْتُ يَمْزُجُ حَرْجِهِ دَوْرُ كَرْدَانِيْدَه اَشْ مِنْ الْعَذَابِ
أَنْ يُعْزَى مِنْ عَذَابٍ دَفْرُخَ أَنْ يَكُنْ مِنْ رَسَالِ عَمْرٍو دَعَا شَوْ وَحَرْجِ نَيْتُ كَفَرْمُو وَمَا هُوَ يَمْزُجُ حَرْجِهِ
مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يَمْزُجُ وَفَرْمُو وَمَا هُوَ يَمْزُجُ حَرْجِهِ پس بس اینی لفظ ان یمر را و کفر باید بخت اینکه اگر
می فرمود و ما هو یزج حجه و الله بصیر هر آینه محتمل بود که معنی این باشد که آن هر یک از
ایشان با دوستی و دشمنی او دور گرداننده اش نیست از عذاب مگر هم گوید که یهود را بهر ابراح است بعد از
هزار سال نه اینکه ابراح با حد هم باشد یا راجع تمنا و آرزوی عمر هزار سال باشد زیرا که خود می تواند خود را
از عذاب دور نماید و نه آرزوی او دور میکند او را از عذاب و خدا چنین مطلب واضحی را بیان فرمود

باین جهت که رفع این دو احتمال و احتمالات بعیده دیگر بشود ان یمر را که فرمود که بدل از یهو باشد چون ثبوتاً
برای یهود هم اینجا است که اگر در دنیا عمر طولانی کنند بهتر است خدا در خیال داشت به ایشان فرمود که
چنین نیست که طول عمر باعث دوری از عذاب شود بلکه خدا بمقتضای عمل منرا و جزا میدهد و الله اعلم پس
فرمود و الله بصیر غیا یبعث کون و حال آنکه خدا اینهاست با آنچه عمل می کنند پس بر حسب عمل ایشان جزا
و پاداش میدهد آنها را و برایشان عدالت میفرماید و ظلم و ستم نمیفرماید آنها را حسن ابن علی ابن ابیطالب
فرمود چون یهود از این منی مرگ ترسان و بد دل شدند و خدا عذر و بهانه های ایشان را قطع فرمود و طایفه
از ایشان بحضور رسول خدا حاضر شده و آن بد بختان هم ترسان و عاجز و ناتوان گردیده عرض کردند یا محمد
پس تو و این مؤمنانیکه خلاص تہو و در همه مستجاب الدعوه اید و علی برادر تو و وصی تو بهتر از ایشان است
و بزرگ ایشان است رسول خدا فرمود آری عرض نمودند یا محمد پس اگر چنین است که او عامی کنی پس صلوات
بکونجا خدا را برای این پسرش که تحقیق از میان همه جوانان کومری در جمال و خوشروئی و کلمه داری گرامی
و خوش وضعی و نیکو صورت بود رسید آن جوان را ناخوشی میی و خوره پس برضی گردیده باز داشته شده که
نزد یک مردم آورده میشود و پکاری دور کرده شده که معاشرت کسی با او نمی کنند فرامی گیر زمان خوردن را
سپهر بار رسول خدا او را بنزد من آرید پس او را آورد و رسول خدا و اصحابش نگرینند بنظر قیچی که بر پشت
شده که در زشتی و بدروئی از اندازه گذشته رسول خدا فرمود ای ابو الحسن عافیت او را از خدا بخواد که خدا
تعالی و دعای تو را در باره او اجابت میفرماید پس علی دعا کرد برای آن جوان چون از دعا خود فراغت یافت
انگاه دیدند که بر ناخوشی و زشتی از آن جوان نیامی شد و بر کشت بجالتی بهتر از آنچه بر آن بود از انجمل و جور
و نیکو صورتی و خوش منظری رسول خدا با آن جوان فرمود ایان بیا و بر آن کسی که بفرماید تو رسید از بلایت
شفا مرحمت فرمود آن جوان عرض کرد تحقیق ایان آوردم و ایمانش نیکو شد پدرش عرض کرد یا محمد ظلم من
نمودی و پسر مرا از من بردی کاش صاحب جدام و میمی بود چنانکه اول بود و داخل در دین تو نشده بود
زیر که این مجبور است نزد من رسولی خدا فرمود لکن خدای عز و جل از این آفت او را رهانید و جنت را
برای او واجب گردانید پدرش عرض کرد یا محمد این معجزه برای تو و برای علی صاحب تو نبود و جز این
نیست که وقت عافیتش آمد عافیت داده شد و اگر این صاحب تو یعنی علی در خیر مستجاب الدعوه است
پس او دشمن من مستجاب الدعوه است پس بگو عا کذب من با آن جدام و برص بختی اینک من میدانم که من ایسی
رسید بخوابم بر این جماعت ضحفا که تحقیق فریفته بودند و فراموش شود که زوال امرض از پسرم بدعا علی عتیق
رسول خدا ای یهودی از خدا ترس و شاد باش بدو که چون خدا از تو ناخوشها و الام را و بسلا و آنچه

نداری پیش میا و نعمت خدا را بشکر و مقابل کن زیرا که هر که کفران نعمت کند سلب نعمت از خود نماید و هر که شکر نعمت نماید فروزگی نعمت را بیرون آورد شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفایت بیرون کند پس این یهودی عرض کرد از شکر نعمت خدا انکیزیب و دشمن خدا است که بر او اقرار ننهد و این با علی را که خواهیم که انیکه نفرزند خود بغضمانم که شغای او بکلی از آنچه باو گفتی و آنرا ادا نمودی نیست و انیکه آنچه از خبر ما بود بدعای صاحب تو علی نبوده پس رسول خدا تبسم نمود و فرمود ای یهودی لغت باش که تو گفتی که عافیت پسرت بسبب دعای علی نبوده بلکه زمان کافیتش مصادف با دعای علی شده حال کالی علی اگر بر تو بهمان بلا نیکنه خود آنرا خواسته دعا کند پس تو برسد فیکونی که آنچه من رسید از دعای علی نبوده بلکه زمان بلای من مصادف با دعای او شده عرض گفتم این را نخواهم گفت بجهت اینکه این خواهش من احتجاجی از جانب من بر دشمن خدا و دین خدا و احتجاجی است از دشمن خدا بر من و خدا حکیم و درست کار تر است از انیکه اجابت نماید بر من مثل دعا علی را که بندگان خود را بفرستد و ایشانرا بتصدیق دروغ و غلو یان دعوت نماید رسول خدا فرمود پس آن در دعای علی برای پسرت هم بوده چنانکه در دعای او بر تو خواهد بود خدایتعالی کاری نمیکند که دین خود را بسبب آن بر بندگان پوشیده دارد و دروغ و غلو ی بر خود را تصدیق نماید چون شبهه می بر او باطل شد آن یهودان حیران شدند باز عرض کرد یا محمد اگر رستگونی باید علی بر من نصیرن کند پس رسول خدا با علی فرمود ای ابوالحسن این کافر نصیر از سرگشتی و طغیان و کرد و نمکشی را خوش ندارد با آنچه خواسته بر او دعا کن و بگو خداوند او را بسیار سابق پسرت مبتلا فرما علی این دعا را گفت پس آن یهودی پیش بهمان پستی و جذام که در آن سپرد و مبتلا گردید و آمد و با و بلا بر آنجا فرستوی شد و آن ملعون فریاد و استغاثه میکرد عرض نمود را رستگونی تو را فهمیدم مرا واکذا در نجات ده رسول خدا فرمود اگر خدا صدق تو را بداند تو را نجات خواهد داد و لکن او داناست که تو از این حال کفر و زندم قبر بیرون نخواهی آمد مگر کفر خود را زیاده خواهی کرد و اگر بداند که اگر تو را نجات دهد ما و ایمان می آوری بچو خود تو را نجات خواهد داد زیرا که او جواد کریم است فرمود که آن یهودی چهل سال در آن درد و پستی رست برای نگرندگان دلیل نبوتی و برای تفکر نمایندگان عبرتی و در آینه دکان حجت باقیه روشنی برای محمد و پسرت هم چنین با عافیت و اعضا و جوارح صحیح باشد و سال زیت برای عبرت گیرندگان عبرتی و برای کافران از عنتی و برای ایشان از کفر و عصیان بر گشتنی وقتی که این یهودی بان بلا گرفتار شد بعد از انیکه آن بلا از پسرت زایل شده بود رسول خدا فرمود ای بندگان خدا پسر بنده خود را از کفران متمسک الکی زیرا که آن کفران بر صاحبش میوم است و همه تقرب جویند بطاعتی خود بسوی خدا تا پاداشها

آنها را برای شما عظیم فرماید و در دنیا بسبب جهاد با دشمنان خدا عمر خود را کوتاه کند تا عمرهای طولانی آخرت
را و نعم دائمی جاویدانی دریا بنید و در حقوق لازم الهی اموال خود را بذل نمایند تا در بهشت توانگری نماید
افزون فرماید پس مردانی چند برخواستند و عرض کردند یا رسول الله بدن ما ضعیف و مال ما اندک
است تا بجهاد با دشمنان ندریم و اموال ما از مخارج عیالات زیادنی آید پس چه کنیم رسول
خدا فرمود آگاه باشید که صدقات شما از دل و زبان شما باشد عرض کردند چگونه چنین باشد
یا رسول الله فرمود اما دلها شما اینجه کنید آنها را بدوستی خدا و دوستی محمد رسول خدا و دوستی
علی ولی خدا و دوستی رسول خدا و دوستی برگزیده کان برای برپاداشتن دین خدا یعنی ائمه طایفه
سلام الله علیهم و دوستی شیعیان و مجتبان ایشان و دوستی اخوان مؤمنان خود و پیر کردن
ولهای خود را از عداوت و دشمنی و بغض دشمنان ایشان و اما زبانهای خود را بکنید آنها را بذر خدا
بانچه اهل و سر او را نیت و صلوات بر پیغمبرش محمد و بر آل طیبین او زیرا که خدای تعالی سبب
اندل و زبان شما بهترین درجات شمار میرساند و شما ائمه ابواب عالیات را عطا میفرماید قُلْ
عَزَّوَجَلَّ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْجِبْرِيلِ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا
لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ
وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ امام حسن عسکری فرمود حضرت امام
حسن ابن علی ابن ابیطالب فرموده که خدای تعالی بدمت پیوسته دشمنی ایشان بجزیرئیلی که حکم و فرمان
الهی را در باره ایشان بانچه خوش نیداشتند جاری کرده بود و ایضا بدمت پیوسته بود و بدمت
ناصریان فرمود و دشمنی آن بدینجانب بجزیرئیل و میکائیل و سایر ملائکه خدا که فرود آئینده اند برای شما
و تقویت علی ابن ابیطالب علیه آلاف الصلوات و السلام بر کافران تا ایشان را بشمشیر برنده خود
فیل و خوار نماید پس فرمود قُلْ اَيُّ مَحْمَدٍ بَكُوْنُ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْجِبْرِيلِ كُلِّ هَرَكْسٍ اَزْ يَهُودَ وَجِبْرِيلَ وَدُشْمَنِي
داشته باشد بجهت دور کردن او و انیال را از دشمنی بجهت نصر بدون کنایه که از بخت نصر سرزده باشد
تا اینکه کتاب خدا در باره پیوستنش برآمد و آنچه در سابق علم الهی جاری شده بود باستان فرود آمد
و ایضا هر کس از سایر کافران و از دشمنان محمد و علی که ناصبند بجزیرئیل و دشمنی داشته باشد بجهت
فرستادن خدای تعالی بجزیرئیل را نموده برای علی و یاری کننده و ناصری بر دشمنان علی و هر کس
بجزیرئیل و دشمنی داشته باشد بجهت دور کردن ویاری نمودن محمد و علی از او بجهت جاری ساختن این
روح الامین قضاء و فرمان پروردگار خود عزوجل را در ملاک گردانیدن و دشمنان حضرت باری

بر دست هر که بخوابد زندگان خود خاتمه نزلت علی قلبیات پس بدرستی که جبرئیل فرود آورد این
قرآن را بر قلب تو ای محمد بنان الله بام و فرمان الهی و این آیه نظر قول او تعالی در سوره شعرا است
نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بَلِيسَانَ غَوَّيْتَ مَبِينِ
از جانب رب العالمین قرآن منزل جبرئیل امین بر زبان عربی هین بر قلب تو فرود آورد اما اینکه از مرسلان
ترساننده باشی مُصَدِّقًا لِّمَا بَآتَيْنَاكَ بِهِ یا محمد جبرئیل این قرآن را بر قلب تو فرود آورد
که تصدیق نمایند و موافقت دارند است هر چه را که پیش از آن فرود آمده از تورات موسی و انجیل
عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و کتب شیت و غیر ایشان از سایر پیغمبران رسول خدام فرمود
بدرستی که این قرآن نور بین و جلستین و عروة الوثقی رب العالمین و درجه علمای دین است و
شفای اشقی و فضیلت کبری و سعادت عظمی برای مؤمنین است هر که قرآن را روشنائی خواهد خدا و
روشنائی دهد و هر که امور خود بقرآن بندد خدا او را نگاهداری نماید و هر که بقرآن دستبندد خدا او را رها
نخست و هر که احکام قرآن را مفاقت نماید خدا او را بلند فرماید و هر که بقرآن شفائی خواهد خدا او را شفا
میدهد و هر که قرآن را بر سواش برگزیند خدا او را از نعمائی فرماید و هر که را بنعمائی را در سوا می قرآن جوید خدا
کراه نماید و هر که قرآن را شعار و ثناء و ذکر داند خدا سعادت و نیجته را با و مرحمت فرماید و هر که امام خود
که بآن اقتدا نماید و تحیه و اعتماد خود را که بسوی آن متهی شود قرآن را قرار دهد خدا او را بجات نعیم و زندگانی
سلم رساند پس بحسب همین فرمود و هدی یعنی و این قرآن راه نموده است برای مؤمنان در
دنیا و آخرت هر کس که بخواهد که محض این حدیث شریف عمل با و امر و نواهی الهی که در قرآن مندرج است و زیادتی نکند
و اثر اشفیغ خود قرار دادن است چنانچه مفصلایان فرمودند و بشری المؤمنین یعنی این قرآن مرده
و بنده است برای مؤمنان در آخرت و آن چنان است که این قرآن مانند جوانی خوش سیاه و رو
قیامت میاید و به پروردگار خود عرض می کند ای پروردگار من این مؤمن روزها تشنه اش نمودم و شهادت
بیدارش کردم و طمخش را در رحمت قوت دادم و آرزویش را در مغفرت وسعت دادم پس کان مرا
بفضل و رحمت و کان خواننده مرا با نیجه او را امیدوار کردم ثابت بدار و با و عطا فرما خداوند عالم سیف را
به سید با و این ملک را بدست راستش و این خلیفه را بدست چپش و او را قرین کنی باز و اجش از حورالین
و بوالدینش حله پوشانید که دنیا با آنچه در آنست تقسیم آن نزد پس همه خلایق بسوی ایشان نگاه می
میکنند و غبطه و حسرت اندوز میگردانند و بخود گاهی میکنند و تحجب میکنند و عرض می نمایند پروردگار این
حله برای ما در کجا بوده اعمال ما را با این منزلت نرسانیده خدا یا تعالی سیف را بد که تاج کرامت هم برای شما

است که هیچ پندیده مانند او ندیده و هیچ شنونده مانند آن شنیده و هیچ فکرکننده در مانند آن فکر ننموده پس
فرمایند این تاج و حلقه بسبب تعلیم دادن شما بفرزند خود قرار داد و این کار را ندانیدن شما و این را بدین اسلام و راضی گردن
شما و این را بدوستی محمد رسول خدا و علی ولی خدا و دانستن شما و این را بفقه اند و بر کوار و زیر که محمد و
علی گمانند که خدای هیچ علی را از هیچ کس قبول نمی نماید مگر بولایت و دوستی ایشان و دشمنی با دشمنان ایشان
بر چند سیری باین زمین و آسمان تا عرش از طلا تصدق نماید در راه خدا پس این است از بشارت سائیکه
باین بشارت داده خواهد شد چنانکه خدای عزوجل فرمود وَ بُشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بُشَارَتِي است
برای شیعیان محمد و علی و هر که پیروی ایشان نماید از خلاف و دوری های ایشان پس فرمود مَنْ كَانَ
عَدُوًّا لِّمُحَمَّدٍ وَ لِّأَبِيهِ هُوَ عَدُوٌّ لِّمَنِ اللَّهُ عَدُوٌّ لِّمَنِ اللَّهُ عَدُوٌّ لِّمَنِ اللَّهُ عَدُوٌّ لِّمَنِ اللَّهُ عَدُوٌّ لِّمَنِ اللَّهُ
و انجماعت آنانند که جل ایشان باندازه رسیده اند که گفتند ما نخواهیم که محمد و علی با پنجه او حاکمانند گرامی
داشت دشمن میدانیم و هر که دشمن باشد جبرئیل را بخت این که خدا او را بدو کاری برای محمد و علی نکرد و پند
بر دشمنان خدا چنانچه مدد کاری بود برای سایر پیغمبران و مرسلان و مملکتی یعنی هر که دشمن باشد
فرشتگان خدا را که فرستاده شدند برای نصرت دین خدا و تقویت اولیاء خدا و این قول بعضی از نابصیان
مساندان است که گفت میزارم از جبرئیل که یاری علی کند و تسلیه یعنی هر که دشمن باشد رسولان خدا
را مثل موسی و عیسی و سایر پیغمبران که دعوت مردم نمودند بسوی نبوت محمد و امامت علی و این نیز
قول نواصب است که گفتند میزارم از جماعت رسولانیکه دعوت مردم بسوی امامت علی نمودند پس فرمود وَ جِبْرِيلُ
وَ مِيكَائِيلُ وَ هَرَكُهُمْ دُشْمَنُ جِبْرِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ هَرَكُهُمْ دُشْمَنُ مِيكَائِيلُ وَ هَرَكُهُمْ دُشْمَنُ هَرَكُهُمْ دُشْمَنُ هَرَكُهُمْ
جبرئیل از طرف راست علی و میکائیل از طرف چپ او و اسرافیل از عقب سر او و ملک الموت از پیش روی او
است و خدای تعالی از بالای عرش خود برضوان بسوی او فرمان و یا و او است بعضی از نواصب گفت که من
میزارم از خدا و جبرئیل و میکائیل و آنرا که حال ایشان با علی بطریق است که محمد آنرا گفت پس فرمود و هر
دشمن این جماعت باشد از روی تعصب بر علی بن ابیطالب فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ جزای دشمنی
کافران خدا و اولیاء خدا این است که خدا دشمن است برای کافران بجا آورد آنچه با ایشان بجای آورد و دشمنی
خدا بمقابل دشمنی کافران از فرو و آوردن حق تعالی نعمتهای خود را و بخت گردانیدن عقوبتهای خود را بر کافران
و بسبب نزول این دو آیه نبود مگر آنچه از پیروان و دشمنان خدا سر زوار بکفتن در حق جبرئیل و میکائیل و سایر فرشتگان
خدای تعالی و آنچه از نابصیان دشمنان خدا سر زوار بکفتن که بدتر از قول یهود بود و باره خدا و در حق جبرئیل و میکائیل
و سایر ملائکه خدای تعالی اما تفصیل آنچه از نابصیان سر زوارین است که رسول خدا همیشه در باره علی علیه السلام

میفرمود که خدا علی را فضایل مخصوص فرموده و خدای تعالی او را شرف و بزرگواری شایسته و سزاوارده
و رسم انخست در میان هر فضیلت و شرفی برای علی (ع) این بود که می فرمود جبرئیل از جانب خدای جلیل و مابین
فضیلت علی (ع) خبر داد از آن جمله در ضمن بعضی از آنهایی فرمود جبرئیل از طرف راست او میکائیل از طرف چپ او
است و جبرئیل بر میکائیل افتخار نماید زیرا که او از طرف راست علی (ع) است که آن بهتر از چپ است چنانچه ندیم
پادشاه بزرگی در دنیا که او را در طرف راست خود می نشاند افتخار نماید بزرگتر و بزرگتری که او را در طرف چپ خود
می نشاند جبرئیل و میکائیل افتخار می کنند بر اسرافیل که عقب سر انخست بخدا متکذاری مشغول است و بر ملک
الموت که پیش روی انخست بخدا متکذاری مشغول است زیرا که راست و چپ از پیش و پس شرف است
مثل افتخار حاشیه نشینان پادشاه بر خدمتکاران بجهت زیاده و قریب محل ایشان پادشاه و نیز رسول خدام
و بعضی احوال و شرف خود می فرمود هر ملائکه که دوستیش بعلی بن ابیطالب بیشتر است شرفش نزد خدا از سایرین
بیشتر است و سوگند ملائکه در میان خود باین عبارت است **وَالَّذِي شَرَفَ عَلِيًّا عَلَى جَمِيعِ الْوَرْدِيِّ**
بَعْدَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى و مرتبه میگوید که ملائکه آسمانها چنان بیدار علی بن ابیطالب شتاق میباشند که
ما در بسیار مردمان بیدار فرزند نیکو کار بسیار نمرمان خود شتاق میباشند که بعد از مردن ده فرزند پسرین بکفر نهند
برای او باقی مانده باشد و این اوقات آن ناصبها از روی عداوت و شقاوت می گفتند تا کی
محمد (ع) نام جبرئیل و میکائیل ملائکه را میگوید همه اینها تقی برای علی (ع) و عظیم برای شان علی (ع) است و میگوید خدای تعالی
پروردگار را علی (ع) را از سایر خلق برگزیده پروردگار گیت و ملائکه گیتند و جبرئیل و میکائیل گیتند که همه ایشان
بعد از محمد (ع) علی (ع) را تفصیل دهند و نیز از رسولان خدا که علی (ع) را بعد از محمد (ع) بر همه خلائق تفصیل دهند و اما
تفصیل آنچه بیهود گفتند این است که چون رسول خدا شریف فرمای مدینه شد یهودان دشمنان خدا و
عبد الله بن صوریا را بنزد انخست آوردند پس عرض کرد یا محمد (ع) خواب تو چگونه است زیرا که از خواب پیغمبری
که در آخر الزمان میاید خبر داریم رسول خدا فرمود چشم من و خواب است و دل من بیدار عرض کرد یا محمد (ع) راست
گفتی عرض کرد یا محمد (ع) مرا آگاهی ده که فرزندان پدرم چه میشود یا از مادر پیغمبر فرمود اما استخوانها و پی و رگها از پدر و
خون و گوشت و مو از مادر است عرض کرد راست گفتی یا محمد (ع) عرض کرد فرزندان پدر را آگاهی شباهت بعموی خود دارد
و چرخ از شباهت خال و در او نیست و گاهی شباهت بخال و در او پیچری از شباهت عمود و او نیست رسول خدا
فرمود آب هر یک از پدر و مادر بلند شود و یکی شباهت با و و بخوانش پیدا خواهد نمود عرض کرد تحقیق
راست گفتی یا محمد (ع) باز خبر ده مرا از کسی که فرزندی نشود و کسی که او را فرزندی نشود و چون نطفه او سرخ مایل به
پسیدی و مکرر شود یعنی مثل رنگ شیر که با خون آمیزند او را فرزندی نشود و اگر نطفه او صاف باشد او را فرزندی

شود باز عرض کرد از پروردگار خود مرخص کرده که او گیت پس نازل شد قل هو الله احد الله الصمد
 لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد چون ابن صوری شنید عرض کرد صدق فرمود
 مترجم گوید چون این سوره مبارکه در اینجا ذکر شده بتایید حضرت قائم آل محمد ترجمه شود آنوقت بر سر جواب
 و سؤال حضرت رسالت و سایر صور یا آم زیرا که این سوره مجموعه صفات خدا و عدل او و توحید است و
 علم صفات خداوند لا یرال و از هر علم و فضلی افضل است و شرف و جلالت و منزلت و مرتبت این وحی
 الهی بواسطه معرفت و شناختن حق تعالی است از امیر مومنان مرویت که فرمود هر که قل هو الله
 احد را یک کت بخواند چنانست که کشت قرآن را خوانده و هر که دو مرتبه آنرا بخواند چنانست که دو کشت
 قرآن را خوانده و هر که سه دفعه آنرا بخواند چنانست که تمام قرآن را خوانده و از حضرت صادق مرویت که فرمود هر
 که روز بار و بکند رو پنج نماز را بکند و در آن قل هو الله احد را بخواند از نماز گذاران در آن روز محبوب شود
 و از آن حضرت ایضا مرویت که هر که جمعه آنرا بکند و در آن قل هو الله احد را بخواند پس بمیرد
 ابولیب خواهد مرد و از حضرت رضا علیه السلام از توحید پرسیدند فرمود هر که قل هو الله احد بخواند و
 ایمان آورد پس توحید را می شناسد عرض کرد آنچه قسم آنرا بخواند فرمود و چنانچه مردم آنرا میخوانند و در آخر آن
 زیاد کن دو کت کذلک الله ربی را و نزول این سوره مبارکه چند دفعه بوده یکی از آنها اینجا
 معنی بسطه در اول کتاب ترجمه شد محتاج بشکر از نبی صلی الله علیه و آله الرحمن الرحیم قل ای محمد آنچه وحی
 بسوی تو فرستادیم و تو را آگاهی دادیم بآن بربک کردن آنحر و فیکه آنها را برای تو خواندیم ظاهر و هویدا ساز
 تا هر که آنها را بشنود هدایت یابد و خدا بقبلیخ رسالت تو و هدایت او گواه است هو اسمی است
 گنایه آورده شده اشاره کرده شده است بسوی غایب و پنهانی یعنی آن پروردگار من کسی است که ثابت
 است و از همه حواس ظاهری و باطنی پنهان است زیرا که هاء همود واقع تنبیه است بر معنی ثابت و
 واو آن اشاره است بغایب از حواس شلای هر ضمیمه غایبی که تو کوئی شنونده ثبوت کسی را می فهمد ولی
 او را احساس نمی کند بخلاف اینکه کوئی بذای تنبیه بر معنی ثابت هست ولی ذای اشاره بر جافتر
 حواس است و ترش بهن است که است برستان بخدایان خود بحرف ظاهر در ک کرده شده بجوان تنبیه
 میکرد پس گفت هذه الیهتمنا المحسوسه المذکرة من الحواس این خدایان ما که محسوس در ک
 شده اند بحواس پس تو ای محمد اشاره کن بخدای خود که مردم را بسوی او بخوانی تا او را ببینیم و در ک حد
 او را نایم خدای تبارک و تعالی هم در اینجا هم فرو فرستاد و قل بولیس هاء آگاهی است برای ثابت بود
 خدا و او اشاره است بسوی اینکه او غایب است از دیدن و دیدار و رسیدن حواسها و اینکه او

است از اینکه چشمتی دیده شود یا چو اسی لمس گردد بلکه دریا بنده انصار و نوآورد و حواس است الله آن پروردگار
با آن معبود مطلق است که از ادراک ماهیت او و احاطه نمودن بکیفیت او همه مخلوقات و اله و سرگشته
و حیرانند و اگر خوانند بر بی هویت و ذات او بر نذر غیر از کماهی و ضلالت را بی نیابند احد بمعنی واحد
یکانه منفرد است و احد احد یک معنی آید و واحد آن یکانه منفردی است که نظری برای وی نیست
و توحید بمعنی اقرار بوحدهت و یکانگی و انفراد است و واحد قبایل پنج نیست که از هیچ چیز جدا نمیشود و هیچ
چیز متجدد نمیکرد و از اینجا است که اهل حساب گفته اند که بنای هر عددی از واحداست و واحد عدد
زیر که عدد واقع نمیشود بر واحد بلکه واقع می شود بر این تحقیق این مطلب در علم حساب است پس معنی
قوله تعالی الله احد آن معبودیکه همه خلایق از ادراک او و احاطه بکیفیت او سرگردان و حیران میشانند
فرد و یکانه است بالا هیت خود و از صفات خلق خود متعالی است الله الصمد آن معبود انگشتی است
که جونی برای او نیست و بر کی و انتهائی ندارد و نمخورد و نمی آشامد و نمخوابد و نمیشود و نه خوابد
شد بنقض خود قائم و از غیر خود بی نیاز است و از کون و فساد و متعالی است بتجاری و صف کرده نخواهد
شد سب و مطاعی است که فوق او هیچ امر و ناهی نیست و شریکی برای او نیست و نگهداشتن چیزی رحمت
نمیدهد و او را چیزی از او دور نمیشود و آنکسی است که هرگاه چیزی را راوده فرماید بگوید ثابت باش فوراً
واقع میشود و آنکسی است که همه اشیا را نوآورد و آفرید آنها را ضدها و شکلهای مختلفه و جفتها و منفرد است
بوحدهت و یکانگی بدون ضدی و شکلی و همتائی و حال اینکه خدای سبحانه قول خود الصمد را قبول
خود فرمود **لَمْ يُولَدْ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ** تفسیر فرموده که **لَمْ يُولَدْ** یعنی خارج نشد از او چیزی
کشفی مثل فرزند و سایر اشیا که کشفه که از مخلوقات خارج میشود و نه چیز لطیفی مثل نفس و از او چیزی های تازه صادر
شود مثل منکی و خواب و سوسه زنده و غصه و خوشحالی و خنده و گریه و ترس و امید و رغبت و طالت و کرنگی
و سیری و تشنگی و سیرانی زیرا که همه اینها احداث مخلوق محتاج است تعالی است از اینکه چیزی از او خارج شود و
از او چیزی کشف و لطیف تولد شود و **لَمْ يُولَدْ** از چیزی تولد نشده و از هیچ چیزی خارج نگردیده چنانکه اشیا کشفه
از عنصرهای خود بیرون آیند مثل خروج هر چیزی از موجودات از چرخ و دایره و دایره و یکاهاها از زمین و آب از
چشمه و میوه از درخت و خدا از چیزی خارج نشده چنانکه اشیا لطیفه از مرکزهای خود خارج شوند مانند خروج دین
از چشم و شنیدن از گوش و بوئیدن از دماغ و شنیدن از زبان و سخن کردن از زبان و شناختن و تمیز دان
از جان و مثل خروج آتش از سنگ نه چنین است خداوند تبارک و تعالی بلکه خداوند صمدی نیازی است
که از چیزی خارج شده و نه از چیزی داخل شده و نه از چیزی برآمده و نوآورد و آفریننده همه اشیا و ایجاد

فرمانیده همه چیز با است بقدرت خود آنچه برای فدا آفریده بشت خود پراننده و متلاشی خواهد فرمود و آنچه
برای بقا و سستی آفریده و علم خود باقی خواهد گذاشت این معنی الصمد که نرانیده و زائیده نشده عالم بغیب شود
و زبرک متعالی است و هیچ کس مانند او نیست و از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردند با سائل دیگر فرمود الصمد
بیخ حرف است الف آن دلیل اثبت حق تعالی است چنانچه او غو جل فرموده **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** و آن الف تنبیه و اشاره است بسوی الغایب عن درک احساس و لام آن دلیل بر اکتبت او تعالی است
با اینکه او الله است و الف و لام که او عام کرده شده اند در صا و بر زبان ظاهر نمی شود و در گوش داخل نمی شوند و
در کتابت ظاهر نمی شوند و لیکن برای آنکه اکتبت او بسبب لطف خودش مخفی و پنهان است و احساس درک نخواهد
شد و نشده و نمی شود و بر زبان هیچ وصف کننده ظاهر نمی شود و در گوش هیچ شنونده واقع نمی شود و بخت اینکه تفسیر آلا
که این است که خدا آن کسی است که همه خلایق از او را که ماست و کیفیت او بحسی یا بوییم و خیالی سرگردان چیزند
بلکه او نوازند او بام و آفریننده احساس است و ظاهر شد الف و لام در کتابت مگر بخت دلیل بودن بر اینکه
ربوبیت و پروردگاری خود را ظاهر فرمود و در نوآوردن آفریدگان و مرکب فرمودن ارواح لطیفه ایشان را در جهان
کثیفه ایشان پس هرگاه بنده بخود و بنور روح خود را بنید یعنی چگونه خالق روح را توان دید چنانکه لام الصمد
ظاهر نمی شود و در حاشه احساس بچکانه داخل نمی شود چون کتابت آن نگاه کند آنچه لطف و مخفی بوده ظاهر شود پس
هر وقت که هر بنده نظر در ماست و کیفیت حضرت باری نماید و اله و توحید خواهد شد و فکر آن بنده احاطه نخواهد کرد
بچیزی که تصور نماید برای خدا زیرا که او غو جل آفریننده همه صورتهما است و چون مخلوقات حضرت باری نگاه نماید
با و ثابت شود که او غو جل خالق ایشان و ترکیب کننده ارواح در اجساد ایشان است و اما صا و لام دلیل
است بر اینکه او غو جل صادق و قول او صدق و کلام او صدق است و بنده کان خود را بر پیروی صدق
بکفایت صدق فرموده و وعده بصدق خانه صدق داده یعنی خانه آخرت و اما میم آن دلیل است بر ملک
و او ملک و پادشاه حق است و ملک و سلطنت او زایل نشده و نمی شود و نخواهد و اما دال آن دلیل است
بر و ام ملک او و او غو جل واهی است متعالی است از کون و زوال بلکه او غو جل کون کاینات است
که هر باشد و بتکون او بر عرصه بود و وجود آمده پس فرموده اگر عالمی برای علم خود که خدای غو جل بمن محبت
فرموده می یافتم هر آنکه توحید و اسلام و دین و همه شرایع را از الصمد بیرون می آوردم و پراکنده می فرموده و
چگونه برای من چنین مرتبه علمیه عالیه نباشد چنانکه جدم امیر المؤمنین علیه السلام عالمی برای علم خود نیافت تا اینکه آه
خرین از دل پرورد بر می کشید و بر منبر می فرمود پیر سید از من پیش از اینکه نیاید مرا زیرا که میان پهلوان و
سینه من علم فراوانی است بگردید بگردید مرا ترا آگاه باشد که منی یا بجم کسی را که بتواند بر دوا آفرم که آنرا

من بر شما از جانب خدا بجهت بالغه الهیستم پس دوستی نداشته باشید با قومی که خدا بر ایشان غضب فرمود
و آنها از آخرت نومید شده اند چنانکه کفار از اصحاب قبور نامید شده اند پس خضرت با قرء فرمود
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا وَوَقَّعْنَا الْعِبَادَةَ الْاِحْدَاثُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
و این صبیگه است که برای او فرزند می باشد که وارث ملک و سلطنت او شود و گوید
و زائیده نشده است که برای او پدر می باشد که شریک و ربوبیت و عزت او باشد و گوید
اَحَدٌ بَعْدَ كَفْوِيْ لِلَّهِ نَبَا شَدَّ وَوَقَّعْنَا الْعِبَادَةَ الْاِحْدَاثُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
همه اینها از منافع فیض جاری شده و حقیقت ترجمه کردم تا مومنین ایمان شان کامل گردد و بار الهی بحق این پیور
مبارک و قرآن همین وجهه و آله محمد همه مادی و متان را بیا مریض این صور یا عرض کرد یک مسئله دیگر
مانده اگر آنرا فرمودی بتو ایمان می آورم و تو را پیروی می نمایم که ام فرشته از جانب خدای آورد و بتو آنچه
گوئی و خود آورنده و حقیقت جبرئیل است این صور یا عرض کرد و از میان همه ملائکه او دشمن ما است هر قاتل
و شدت و کارزار را او فرو می آورد و رسول ما میکائیل است که خوشحالی و آسانی را می آورد و اگر میکائیل بر تو
نازل شد بتو ایمان می آورم زیرا که میکائیل همیشه سلطنت و ملکت ما را محکم میساخت و جبرئیل همیشه ملکت
ما را فاسد و تباہ میساخت پس سلمان فارسی را با او فرمود که چه بسیار عداوت خود را برای شما آشکار نمود
عرض کرد آری ای سلمان که راست بسیار دشمنی خود را با آشکار کرده و سخت از همه بر ما این است که خدا را
خو فرودست و که بیت المقدس بر دست نجات نصر خراب خواهد شد و در زمان او ما را هم خبر داد بهمان جبهه
بدست او خراب خواهد شد و خدا هر امری را بعد از امری حادث میفرماید پس محو و اثبات می فرماید آنچه
بخواید پس چون خبر خرابی بیت المقدس و هلاکت ایل آن به پشینیان ما رسید و میرا از قوی ترین و فاضلترین
بنی اسرائیل که از پیغمبران ایشان محسوب بود و با وانیال می گفتند و جستجوی نجات النصر فرستادند تا او را بکشند
باری مال همراه او روانه داشتند تا در آن سفر خرج کنند چون در جستجوی وی روانه شده و یاد بابل و یدار نمود و کدی بود
ضعیف مسکین بنی قوه وانیال خواست که او را بکشد جبرئیل وانیال را از کشتن او مانع شد و بانیال
گفت اگر پروردگار شما فرموده این شخص را بکشد شما خدا یقیناً تو را بر او مسلط نخواهد فرمود و اگر این شخص
بلاک کننده شما باشد پس چرا میخواهی او را بکشی وانیال تصدیق جبرئیل کرد و از او دست برداشت و بسوی بار
گشت و بان قضیه را راجع داد و او یکم نجات نصر قوی شد و پاوشاگردید و با جانک کرد و بیت المقدس را
ویران ساخت لهذا جبرئیل را دشمن خود و میکائیل را دوست خود گرفته ایم پس سلمان را فرمود ای سرور

باین را بسیکه هیچ عاقلی بآن نگیرد و گمراه شدیدی پیشینیان خود را ندیده که چگونه کس فرستادند تا بخت نصر را بکشد و
حال آنکه خدای تعالی در کتابهای خود بر زبان پیغمبران خود خبر داده بود که پادشاه خواهد شد و بخت مقتدر
خراب خواهد نمود و حال اجداد شما از دوستی و عشق بیرون نیست یا اراده کرده اند که تکیه بر پیغمبران خدا را در خبر آوردن
ایشان و تمت دروغ بایشان زنند یا خبر آوردن از جانب خدا تصدیق ایشان نموده و منع و انکاب از
غلبه و کارزار با خدا را داشتند انجماعت و کسانیکه رو کردند از خبر جبرئیل نیستند مگر کافران بخدا هرگز در دل
گرفتگی جایز و سزاوار نباشد و حال آنکه او بر سبکروانید از کارزار آباء و اجداد شما را و باز می گردانید از تکیه بر
خدای تعالی ایشان یعنی جبرئیل مستحق مدح است نه ذم این صور یا عرض کرد که خدای تعالی باین خرابی بیت المقدس
بر زبان پیغمبران خود خبر داده بود و لکن او محو و اثبات آنچه بخوابد میفرماید سلمان ره فرمود پس در این هنگام
که معنی آیه مبارک این فهمیده آید باید هر چه خبرهای گذشته و آینده و توراته اعتماد نکند زیرا که خدا محو و
اثبات آنچه بخوابد میفرماید و بنابر فهم شما شاید خدا موسی و هرون را از نبوت مغرول فرموده باشد و در دعوی
خود مطلق شده باشند زیرا که خدا محو و اثبات آنچه بخوابد میفرماید هر چه موسی و هرون خبر داده اند که آن واقع شود
میشاید واقع نشود و آنچه خبر داده اشما که آن واقع نشود شاید واقع شود و هم چنین آنچه خبر داده اند شما که آن واقع
شده شاید واقع نشده باشد و آنچه خبر داده اشما که آن واقع نشده شاید واقع شده باشد و آنچه خدا وعده نموده
و داده شاید محو فرماید آنرا و آنچه وعده بقبای میداد شاید محو فرماید آنرا زیرا که او محو و اثبات آنچه بخوابد میفرماید
بدرستی که شما معنی **يَكُونُ اللَّهُ مَا نَشَاءُ وَيُشِيدُ** را ندانید پس بجهت همین کافر شده آید و خبر دادن او را
از غیبها تکیه نموده آید پس سلمان فرمود که من شهادت و گواهی میدهم که هر که دشمن باشد جبرئیل را یقیناً
او دشمن میکانیل است و یقیناً جبرئیل و میکائیل دشمنند با کسی که با ایشان دشمنی کند و داشتی اند با کسی که با
کسی که با ایشان آشتی کند پس خدای عزوجل موافق با قول سلمان فرودست و قتل من کان عدو الجبرئیل
بگوای محمد هر که دشمن جبرئیل باشد بجهت دروکاری او با دوستان خدا بر دشمنان خدا و بجهت فرود آوردن
او فضایل علی ولی خدا را از جانب خدا فائز زلزله زیرا که جبرئیل فرود آور و این قرآن را علی قلبک باذن الله
بر دل تو با مر خدا **مَصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ** تصدیق کننده و موافق است آنچه را که پیش نازل شده از رسا
کتابهای خدا و هکذا و این قرآن برای مؤمنان ره نمائی از ظلمات است **فَبَشِّرْهُ بِالْمُؤْمِنِينَ** برای
مؤمنان نبوت محمد و ولایت علی و ائمه بعد از او علیه و علیهم السلام مرده و بشراتی است باینکه ایشان
براستی و درستی و دستان خداوند هرگاه تا دم مردن ثابت باشند بر موالات و دوستی ایشان با محمد و
علی و آل طیبین آمد و بر زکوا پس رسول خدا فرمود ای سلمان بدرستی که خدا کفار تو را تصدیق فرمود و

رای تو را موافق دانست زیرا که جبرئیل از جانب خدای تعالی میگوید یا محمد سلمان و مقداد در دوستی تو بودند
علی بر او تو وصی و برگزیده تو و برادر با صفا و راستی و درستی اند و ایشان در میان اصحاب تو نظیر جبرئیل و
میکائیل اند که دو دشمنند هر که دشمن باشد یکی از آن دو را و دوستی کند با آن دو دوستی کند با
محمد و علی و دو دشمنند هر که با محمد و علی دوست و دوستان ایشان دشمنی کند و اگر همه اهل زمین سلمان و
مقداد را دوست میداشتند چنانکه ملائکه آسمانها و حجاج با و کرسی و عرش اند و را دوست میدارند
بسبب خالص کردن آن دو دوستی خود را برای محمد و علی و موالات با دوستان محمد و علی و دشمنی نمود
اند و با دشمنان محمد و علی خداوند عالم البته محکس از اهل زمین بر هیچ غذایی غدا نیست فرمود حسین این
علی علیه السلام فرمود که چون رسول خدام آن فضیلت را در باره سلمان و مقداد بیان فرمودند
بسبب مقام و منزلت سلمان و مقداد خوشحال شدند و منقاد گردیدند و منافقان را بداند و غدا و زین
و عیب کردند و گفتند یا محمد مدح یا عدا و جانب نیماید و نزدیکان از اهل خود را گذاشته مدح ایشان
نمی نماید و ذکر می از ایشان نمی فرماید این خبر بر رسول خدام رسید فرمود خدا زشت گرداند منافقان را
و نفرین کند ایشان را پس ایشان بدخواه مسلمانان باشند و حال آنکه اصحاب من بدرجات فضل رسیدند
که بواسطه دوستی ایشان بمن و با اهل بیت من سوگند بخداوند که محمد را بر راستی و درستی بر پیغمبر بسوی خلق فرستاد
که شما هر که ایمان نمی آورید مرا نیکه محمد و آلش نزد شما از جان و اهل و مال شما و از همه اهل زمین و ستر
باشند پس علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش خواند و بجای قطوفی خور را ایشان پوشانید و فرمود من
و این جماعت پنجم ششمی برای ما از جنس بشر نیست پس فرمود من در جنگم هر که با ایشان در جنگ باشد
و با صلح هر که با ایشان در صلح باشد پس فاطمه فرمود که ام سلمه جانب عمار را بلند کرد تا در آید رسول
خدا و او را باز داشت و فرمود اینجا جای توفیت هر چند در خیر و بسوی خیری پس طمع همه بشر از آن منقطع
گردید جبرئیل با ایشان بود عرض نمود یا رسول الله پنجم ششمی شما رسول خدام فرمود آری توئی ششمی
پس با آنها بالا رفت و خدا انوار بسیار بر او پوشانید که نزدیک بود فرشتگان او را شناسند تا
خودش گفت چه پیش من کیت من جبرئیل یا رسول محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین هستم و این است
حدیث آنچه خداوند جلیل جبرئیل را بسبب آن فرشتگان در آسمانها و زمینها فضیلت مرحمت فرمود
فرمود پس رسول خدام بدست راست خود حسن و بدست چپ خود حسین را گرفت و امام حسن را بر دست
راست خود و امام حسین را بر دست چپ خود و پس آن دو نور دیده خود را بر زمین گذارد و هر یک بسوی خود
بیکدیگر رسیدند و با هم یک گشتی گرفتند پس رسول خدام همی فرمود با امام حسن ای ابو محمد چون آنحضرت نام

او را بر زبان جاری می فرمود امام حسن قوت می گرفت و نزدیک می بود که بر امام حسین غالب گردد باز امام
 حسین قوت می گرفت و با امام حسن برابری می کرد و فاطمه عرض کرد یا رسول الله! ای شیخ و ولی میرفغانی بگیر رابر
 صغیر رسول خدا فرمود ای فاطمه آگاه باش که چنانچه من گفتم ای ابو محمد جبرئیل و میکائیل بحسین گفتند
 ابو عبد الله همین جهت بایکدیگر ایستادگی و برابری نمودند و هیچ کدام دیگری را برین نزد آگاه باش که منکامیکن
 بحسن ای ابو محمد می گفتم و جبرئیل بحسین ای ابو عبد الله می گفت اگر هر یک از حسن و حسین قصد کرده بود
 بر داشتن همه زمین را با جبال و تلال و بحار و سایر آنچه بر پشت است بر اینه بکند بود بر حسن و حسین
 از یک موی بر بدن مبارک ایشان و بایکدیگر برابری نکردند مگر به اینکه هر یک از ایشان نظیر اندک است
 و این دو دو نور دیده من و دو میوه دل نهند و دو سید و آقای جوانان اهل جنان اند از پیشینان و آیندگان
 و پدر ایشان علی ابن ابیطالب بهتر از ایشان و جد ایشان رسول خدام بهتر از هر سه ایشان است چون
 رسول خدام این فضیلت را بیان فرمود و یهودان و ناصبان گفتند تا حال دشمن جبرئیل به تنهایی
 بودیم حال نیز دشمن میکائیل کردیم لَدَعَائِمِنَا الْحَمْدُ وَعَلَىٰ آبَائِنَا وَلَدَيْنَا
 بحسب دعوی کردن جبرئیل و میکائیل دوستی محمد و علی و آبای ایشان و دو فرزند ایشان را پس
 خدا فرمود هر که دشمن باشد مرا خدایا و فرشتگان او را و فرستادگان او را و جبرئیل و میکائیل را پس بدستی
 که خدای تعالی دشمنست مرا کافران را که دشمن ملائکه و رسل او اند قُلْ لَعَنَ قُلُوبُ لَنَا الْبَلَاءُ
 آیات بَيِّنَاتٍ مَا يَكْفُرُ فِيهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که این آیه و لقد آتونا الْبَلَاءَ
 مجموعه بر اینه فرستادیم بسوی تو آیات بَيِّنَاتٍ آیه های روشن و هویدائی را که دلالت دارند
 بر صدق و راستی تو در نبوت تو و آیه های بینه که ظاهر نماینده اند از امامت علی برادر و وصی و برگزیده
 تو واضح و روشن نماینده اند از کفر هر کس در نبوت تو یا در امامت برادر تو شک کند با امر و فرمان هر یک
 از شما و لفرخلاف قبول نمودن و کردن نهادن پس فرمود و مَا يَكْفُرُ فِيهَا و کافر شوند بدان آیه ها
 که دلالت دارند بر فضیلت داشتن تو و فضیلت داشتن علی بعد از تو بر جمیع خلایق إِلَّا الْفَاسِقُونَ
 که بیرون رفتگان از دین خدا و طاعت و فرمان حق تعالی از یهودان و مصلوبین و ناصبان که نام
 مستمانان بر خود نهاده اند متوجه گوید که ایشان فاسق بر کافران ایما است ببرد و از حد گذشتن ایشان
 در کفر و الف و لام برای جنس است که شامل جمیع اقسام کفار باشد و بعضی از تفاسیر مذکور است که
 یهودان قبل از بعثت حضرت رسالت بر مشرکان احتجاج می کردند و می گفتند که رسول موعود نزدیست
 که ظاهر شود و چون او مبعوث گردد ما را بر شما ظفر دهد و بگوید که ما بر حقیم و شما باطل چون آنحضرت مبعوث

گشت بوی نگر ویدند و کافر شدند معا فابن جبل گفت سبحان الله رسول هنوز نیامده بود استحال می کردید
آمدن او تا بر ما حجت آورد و اکنون که آمد بدو کافر شدید ما که مشرک بودیم بوی ایمان آوردیم گفتند محمد ص
نیارود و که ما را نزد آن ایمان لازم شود حق تعالی آیه مذکور را نازل ساخت و در قول ایشان کرد و فرمود
که ما آیات و معجزات ظاهره را بتو فرستادیم که دلالت تمام می کند بر صحت نبوت تو و امامت علی علیه السلام
برادرت اما ستمردان و معاندان بآن نمیکروند اما حسن عسکری فرمود که آن آیهها که دلالت دارند بر نبوت
محمد و ولایت علی بسیار است یکی از آنها قول خدای تعالی اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْكَافِرُ
قُلْ لَهُ فَاتٌ حُوبٌ اللَّهُ هُمْ الْخَالِبُونَ علی ابن حسین زین العابدین فرمود که حکایت نزول
این آیه این است که چون عبد الله بن سلام بر رسول خدا ایمان آورد بعد از پرسیدن مسائل چندی از
رسول خدام و جواب شافی کافی داد و آنحضرت باو عرض کرد یکمکه کبری و غرض اقصی باقی مانده بیان
فرما که بعد از تو چه کس خلیفه و جانشین تو پیشاد و ادای دیون تو می نماید و وفای بوعدهای تو می کند
و امامتهای تو را میرساند و آیات و دلایل نبوت و معجزات بنیات تو را روشن و هویدا می فرماید و
خدام فرمود اصحاب من همه نشسته اند بر بوی ایشان پس نور ولایت را در وایر پیشانی و صفحه
صورت و لیسمن ساطع خواهی دید و تو را بر نهانی خواهد نمود و طومار تو هم سخن خواهد کرد و باینکه او است و منی
و بزودی جوارح تو بوحایت و ولایت و امامت شهادت خواهند داد پس عبد الله بن سلام بوی اصحاب آن
حضرت رفت و دید علی را که از روی مبارکش نوری ساطع و بلند میشود که غلبه دارد بر نور آفتاب طومارش
و اعضای بدنش سخن در آید و گفتند ای پسر سلام این شخص حاضر علی ابن ابیطالب است که دوستان
خود را بجنان حضرت رحمن بر خور داری خواهد داد و بدخواه را بنیران او تعالی خواهد داد و آنکه دین خدا را
در اطراف و اکناف زمین آشکارا و پر آکنده خواهد نمود و کفر را از نوایم و جوانب زمین نیست و نابود
خواهد نمود پس چنگ بزن بدانان ولایت علی تأسید و نیکیست که روی و بر تسلیم و گردن نهادن بفرمان
او ثابت باش تا هدایت و رشایابی پس عبد الله سلام عرض کرد یا رسول الله این وصیت
که خدا و تورات و عده فرموده شهادت میدهم که نیست معبودی جز خداوند یکانه که شریکی برایش نیست و شهادت
میدهم که محمد بنده او و رسول کزیده او و امین پسندیده او و امیر اوست بر جمیع مخلوقات و شهادت
می دهم که علی برادر و صفی و وصی او است آنکه با ما و قائم است و بوعدهای وی سریع الوفا است و اما شما
ویر نخواهد رسید آیات و دلایل نبوت و معجزات بنیات او را واضح و روشن خواهد فرمود و باطل
اثر باطل را بدلالات و معجزات خود خواهد دفع نمود و شهادت میدهم که موسی و هر که قبل از او بوده

از انبیاء الهی بشارت و مژده آمدن تو و علی را داده اند و بر کزیدگان از اصفیاء سبحانی همه مردم را بوجود شما
ولایت و راهنمایی نموده اند پس عرض کرد یا رسول الله بجهت های من تمام شد و علت های من دور و زایل و معایب
و بهانه های من منقطع گردید و یک هیچ عذری به من نیست اگر از دین تو بعقب مانم و هیچ خیری در من نیست
اگر دست از تعصب تو باز دارم عرض کرد یا رسول الله بدرستی که پیوسته قومی بدزبانند و ایشان اگر اسلام
آورند مرا بشنوند مرا آینه علوم مرتبه مرا در علم توره و عظیم ایشان مرا و محکم بودن قول من در نزد ایشان را انکار
خواهند نمود و در باره من بدخواهند گفت پس مرا نزد خود پنهان نما و بطلب ایشان را چون آمدند تو را از حال
من و مرتبه من میان ایشان سؤال فرما از ایشان تا در باره من قول ایشان را بشنوی پیش از علم ایشان
با سلام من و بعد از علم ایشان با سلام من تا علم باحوال ایشان بهرسانی پس رسول خدام او را در خانه خود
پنهان نمود و قومی از یهود را طلبید چون حاضر حضور آنحضرت شدند امر نبوت خود را بر ایشان عرضه داشت
قبول نکردند سرکشی نمودند فرمود که بجای راضی میباشید که حکم باشد میان من و میان شما عرض کردند
بعبد الله این سلام فرمود که او چه قسم مردی است عرض کردند رئیس و پسر رئیس ما و سید و پسر سید ما و عالم
و پسر عالم ما و پسر نیز کارسیر بر نیز کار ما و از اهل پسر زاهد ما است فرمود اگر وید که ایمان آورد من این ایا شما ایمان
آورید عرض کردند قل الله من ذلك چند مرتبه گفتند خدا پناه و دوا را از ایمان آوردن بتو پس فرمود
ای عبد الله بر ایشان بیرون آئی و آنچه خدا برای تو از امر محمد ظاهر فرموده آشکارا نمای پس بیرون آمد و
میگفت شهادت میدهم که نیست خدائی جز خداوند یگانه بی شریک و شهادت میدهم که محمد بنده و
رسول او است که مذکور است در توره و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و سایر کتابهای خدا که راهنمایی فرمود
در آنها بجهت و برادرش علی بن ابیطالب چون از او شنیدند که اینها را میگوید عرض کردند این سفیه پسر سفیه
و شر پسر شر و فاسق پسر فاسق ما و جاهل پسر جاهل ما است چون از ما خایب بود خوش نداشتیم که او را
غیبت کنیم عید الله عرض کرد یا رسول الله این است آنچه ترسیده بودم از بدزبانی ایشان پس اسلام
عبد الله این سلام نیکو شد و مقصد از بیت شدید از یهودان همسایه ی بوی رسید و روزی رسول خدام
در شدت گرمای تابستان در مسجد خود بود ناگاه عبد الله این سلام بر آنحضرت درآمد و بلال اذان می گفت
و مردم میان قیام و قعود و رکوع و سجود بودند پس رسول خدا آنحضرت روی عبد الله را متغیر و دو چشمش را گریان
دید فرمود چه شده است تو را ای عبد الله عرض کرد یا رسول الله یهودان آنکس من کرده اند و همسایگان
من بدرقاری نموده اند و هر چه برای من بهره و نصیب بوده از مال دنیا از من عاریه گرفته اند شکسته و
نموده اند آنها را و هر چه من از ایشان عاریه خواسته ام من نداده اند بعد از آن ضربا با اجتماع نموده اند و توطیه

کرده اند و هم قسم شده اند بر اینکه احدی از ایشان با من مجالست و خرید و فروش مشورت نکند و با من سخن نگوید
 خلطه و آمیزش نکند و با هر که در منزل من بوده بهین توطیه با ایشان پیشی گرفته اند حال اهل و عیال من هم با
 من سخن نمیکوید و همه همسایگان من بیودانند و تحقیق از ایشان اندو کمین شده ام و وحشت کرده ام کیانی
 که با ایشان انس گیرم بهر من نیست و مسافت میان ما و میان این مسجد و منزل تو بسیار دور است و در هر وقت
 که سینه ام از اذیت ایشان تنگ شود مرا ممکن نیست که شرفیاب مسجد یا منزل تو شوم چون رسول خدا را
 شنید حالت نزول و حی بر آنجانب از جهت تعظیم امر الهی عارض شد و مرا تنگ نازل شد تا آنکه **وَاللَّهُ
 وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
 ذَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمْ
 الْغَالِبُونَ** فرمود ای عبد الله بن سلام جز این نیست که اولی و سزاوارتر بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی
 شما خداست و ناصر و یاور شما بر این بیودان که قصد بدی برای تو کرده اند خدا و رسول او است و ولی او
 شما آنکس نیست که ایمان آورده اند که صفت ایشان این است که ایشان بر پامیدارند نماز را با شریط و احوال
 و میسر بند زکوة را و احوال آنکه ایشان در رکوع نماز خود هستند و هر که ولی و دوست و یار خود که خدا و رسول
 و آنان را که ایمان آورده اند و هر که دوست دارد ایشان را و دوستی کند با دوستان ایشان و دشمنی کند با دشمنان
 ایشان نزد همه قهات پناه برد بخدا پس با ایشان کس بدرستی که ایشانند لشکر خدا که غلبه نمایند بر یهودان
 و سایر کافران را یعنی البته ای پسر سلام اراده بیودم هموم ساز و تور ازیر که خدای تعالی و انجماعت التضریر
 یاوران تواند و خدا شورشمنانت را از تو کفایت خواهد فرمود و کی دیگر ایشان را از تو دور خواهد نمود و رسول خدا
 فرمود ای عبد الله سلام شاد و خوشحال باش که خدا برای تو گردانیده دوستانی بهتر از یهودان خدا و رسول
 او محب و آنان که ایمان آوردند که بر پامیدارند نماز را و میسر بند زکوة را و ایشان را که انند عبد الله بن سلام
 عرض کرد یا رسول الله کیستند انجماعتی که ایمان آوردند رسول خدا با علی نکرست و فرمود آما احوال کسی
 بتو چیزی داد و عرض کرد آری این مصلی با نخست خود بسیم اشاره کرد که این نخست را بکیم من هم گرفتیم آنرا پس
 بسوی او و انکشتهش نگاه کردم دیدم که انکشته علی بن ابیطالب است رسول خدا فرمود الله اکبر باین
 علی بن ابیطالب بعد از من ولی شما است و اولی و سزاوارتر بر همه مردمان است بعد از من همه مردمان
 گوید که اولی بودن رسول خدا بتصرف در امور مردم و حکومت در امور دینی و دنیوی و ولایت و امامت
 و امارت و فرمانفرمائی و حکمرانی که از جانب خداوند عالم بر همه مردم و سایر مخلوقات داشت فرمود که علی
 از همه مردم اولویت دارد بعد از من بر این ولایت و امارت و خلافت و عبادت حضرت رسالت و دین

این است که فرمود الله اکبر هذا ولیکم بعدی فاولی الناس بالناس بعدی علی بن
 ابیطالب اوی ولی است بر منی ولی در آنکه که مراد خلافت کلمه الهیه است بلا فصل و حال آنکه اتفاق جمیع مؤمنین
 خاصه و عامه است که این آیه در شان علی نازل شد بعد از آنکه خاتم در نماز بسائل بخشد و باقسام مختلف
 و روایات متعدده این مطلب رسیده و بعضی از روایات دارد که جمله که نجاشی فرستاده بود و آیه نازل شد
 چنین بر می آید که مکر این امر واقع شده و این آیه نازل شده تا بر کسی پوشیده نماند و رسول خدا بعد از همه
 تصریح فرمودند که علی بعد از من خلیفه بلا فصل و با اتفاق اهل لغت و تسلیم شیعی و سنی کلمه انما برای حصر است
 یعنی نیست ولی شما که ستم نفر خدا و پیغمبر و آنکه انگشته در رکوع بسائل مضطرب یعنی امیر المؤمنین حیدر صغیر
 و خیرین ستم کس شما و دیگر ولی ندارید که صاحب اختیار و اولی به صرف جان و مال و دین و دنیای شما باشد
 و اگر بعضی دوست و یا بر تنهایی کسی بکیر و بجهت مؤمنان بهید مکر را دوست و یا ورنه بلکه اهل هر مذاهب و حتی
 چه باطل یا ویران چه مکر ندیس حل ولی بر این معنی نیست فی معنی است زیرا که یا کذب محض است یا
 تخصیص لغوی و قطع تعالی الله عنک علوا کبیرا حال مجال بسط مقال نیست و مخالف و جبر
 لال است یا از جهال نفهم پس بعد از آنکه در اوست یهودان در نک نکرو مکر اندک زمانی تا بعضی از هماینان
 او بیمار و فقیر شد و خانه خود را در معرض فروش در آور و مشتری غیر از بعد از آنکه نیافت و دیگری از همای
 کانش گرفتار شد و بفروش دارش ناچار شد و هیچ مشتری غیر از بعد از آنکه نیافت پس احدی از یهودان
 مسایه او باقی نماند مگر مصیبتی با و رسید و محتاج شد و انصیبت او را ناچار کرد و بفروختن خانه اش پس بعد از
 مالک تمام آن محله شد و خدا یهودان بدخواه او را قلع و قمع فرمود و بعد از آنکه گرویی از مهاجران را در آنجا
 منزل داد و ایشان هم انیسها و جلسهای عبد الله بودند و خدا یک یهود را در کلوی ایشان بر گردانید و
 زندگانی عبد الله را بسبب امان او بر رسول خدا و بسبب موالات با علی ولی خدا علیها الصلوٰه و السلام
 ماکه کرد اندی قلد غز و جعل او کلنا عاهدنا ان نخذلک فنفق مناهم بل اکثر
 هم لا یؤمنون امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که حضرت امام محمد باقر فرموده خدا الهامت بحر
 زرش می فرماید انجاعت یهود را که ذکر خدا و ایشان پیش گذشت و انجاعت نصاب را که آنچه بعد از ایشان
 گرفته شد شکستنی پس فرمود او کلنا عاهدنا و اتعهدناهمه برای انکار است و او اعطف بر محمد
 است یعنی ایانگر و یمنند بآیات بیتمه و اله بر صدق نبوت حضرت خاتمیت و امامت شاه ولایت
 و هرگاه عهد کرده اند گرونی و پیمان بستند و متعهد شدند بر این که اطاعت محمد نمایند و بعد از محمد قبول
 حکم و فرمان علی کنند و امر او را اطاعت نمایند یعنی با و امر و نوای محمد عربی و علی و صی او بطوع و غیبت

کرون ننید و قبول نمایند و رفتار کنند و در مقام انکار بر نیایند **فَبِمَا قُرِئَ مِنْهُمْ** در پس پشت خود انداختند
و شکستند انهم را گروهی از ایشان و مخالفت با همان خود نمودند و جهت ذکر فریق است که بعضی از ایشان
انْقَضَ عَهْدُكُمْ بوندگی اکثرهم لا يؤمنون خدا بکلیه بیشتر از اینجا عت یهود و نواصب منکر و بدیغی
و رانیده عمرهای خودشان رعایت عهده خود نخواهند نمود و توبه و بازگشت از نقض عهده خود نخواهند کرد و با شتاب
نمودن ایشان معجزات را و معاینه دیدن ایشان آمد لالات نبوت و امامت را رسول خدا فرمودی
بندها که خدا تقوی شعار خود نمایند و ثابت بمانند بر آنچه رسول خدا شمارا بان امر فرموده از اقرار بوحانیت
خدا و از ایمان بنبوت محمد رسول خدا و از اعتقاد بولایت علی اولی خدا و البته ناز و روزه و عبادت سالفه
شما کول و فریب ندید شمارا زیرا که انجا و تنها اگر مخالفت با انهم و پیمان نمایند نفع نمیدهند شمارا هر که وفای به
عهده نماید برای او وفا کرده خواهد شد بعهده خدا و زیاده و افزون خواهد شد بر آن بسبب جلال و افضال حضرت
و بوجاهل و بکفر نقض عهده کند و پیمان بسته را باز کند پس باز نمیکند مگر بر ضرر خود و خدا سلطان مقتدر است که
از او اشتهام خواهد کشید و این وصایای رسول خدا است با صاحبش و بهین وصیت وقتی که بسوی غار روم
شد و وصیت فرمود و حکایتش این است که جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا محمد علی بنی تو سلام میرساند و می فرماید
ابو جبرئیل و گروهی از قریش تدبیر کرده اند و دارا و دشمنان تو را دارند و امر می فرمایم تو را که علیه را در جای خود و بخوابانی که
منزلت علی بالنسبه تو مثل منزلت اسمعیل فرج است بالنسبه ما بر اینیم که جان خود را فدای جان تو کند و در کجا
تو را بسبب روح خود بخوابداری نماید و امر می فرماید تو را که همراه ابو بکر را بری پس بد رستی که اگر با تو انس گیرد و مساعدت
تو نماید و یاری تو کند و ثابت ماند بر آنچه عهده پیمان با تو میکند و بهشت از رفاه تو خواهد بود و در غرهای بهشت
از خلصاء تو خواهد بود پس رسول خدا بعلی فرمود آیا راضی هستی که چون مرا طلبند مرا بنیابند و تو را بنیابند و
شاید جمال بسوی تو مبارکست نمایند و تو را بکشند عرض کرد اری راضیم که روح من باعث نگاهداری روح
تو باشد و جان من فدای جان تو گردد بلکه راضیم که روحم و جانم فدای برادر یا خویش تو یا حیوانیکه تو را ضرر رساند
بشود و حال آنکه زندگانی را دوست نمیدارم مگر برای خدمتکاری تو و تصرف کرون تو در امر و نی تو و برای
محبت و دوستان و نصرت بر گزیدگان تو و جفا نمودن با دشمنان تو و اگر نه اینها بود و هر آنکه دوست
نمیداشتم که در این دنیا یک ساعت زندگانی کنم پس رسول خدا بعلی روی آورد و فرمود ای ابو الحسن تحقیق
این کلام تو را موکلان بطوح محفوظ بر من قرائت نمودند و آنچه خدا برای تو از ثواب خود آماده فرموده در
دارالقرار بر من قرائت نمودند و انقدر است که همه شومندان مثل آن نشینده اند و همه بینندگان مثل آن
نمیده اند و بقلب همه نظر کنندگان خطور نموده پس رسول خدا با ابو بکر فرمود ای ابو بکر آیا راضی هستی همراه

من باشی و کفار قریش تو را بطلبند چنانچه مرا می طلبند و بدانند باینکه تو واداشتی مرا بر آنچه او عا می کند آنرا
پس تحمل شوی بسبب من انواع عذاب را ابو بکر عرض کرد و یا رسول الله اگر من دعوی دنیا زندگانی کنم که
در تمام آن سخت تر عذابی عذاب کرده شوم و نازل شود بر من موت براحت اندازه و نه فرج نشاطه
آورنده و همه این عذابها در راه محبت تو باشد مرا آید آن عذابها دوست تر باشد نزد من از اینکه من
تقصم باشم و دنیا و جمع ملکتهای دنیایان دنیا را مالک باشم و دنیا در راه مخالفت بودن با تو و جالی
آنکه من مایل و فرزندان من فدای تو ای رسول خدا فرمود لا جرم خدا مطلع شده بر دل تو اگر آنچه بر زبان
جاری شد توافق یا بد یا آنچه در دل تو است می گرداند ترا از من بمنزله کوش و چشم و سمر از جسد و روح
از بدن مثل علی که او از من بمنزله کوش و چشم و سمر و روح است و علی فوق اینها است بجهت زیادتی
فضل او و خصلتهای شیرینش ای ابو بکر هر که با خدا عهدی کند پس نشکند آنرا و تغییر و تبدیل ندهد و
جسد نورزد کسی را که خدا او را بتفضیل آشکار کرده پس او با من در رفیع اعلی خواهد بود و هرگاه تو بر طریقه
بروی که پروردگار تو از تو آید دوست دارد و پیروی حلقه نمائی که او آنرا دشمن دارد و بهمان طریقه
محبوب آتی و فائزائی تا از دنیا بروی چون تو را روز قیامت زنده فرماید متحق و مستوجب دوستی
با خدا و مرافت با او و خان حضرت رحمن خواهی بود ای ابو بکر گاه کن پس در آفاق آسمان ملکیت
فرشتگانی را از آتش دید که بر سبانی از آتش سوارند و بروست ایشان نیرائی از آتش است و همه
فریادی کردند یا محمد ما را بفرمان خود امر فرما تا مخالفان را بر هم شکنیم پس فرمود بر زمین کوش بدو
کوش و او شنید که زمین فریاد میکند یا محمد امر فرما و باره دشمنان خود تا ائتثال فرمان تو نایم فرمود
بر کوهها کوش بدو پس شنید که ندای میکند یا محمد امر فرما و باره دشمنان خود تا ایشان را بپاک
نمایم پس فرمود بر رویاها کوش بدو تا گاه دید با بحضور انور آن سرور حاضر شدند و موحای آنها صیحه کشیدند
و عرض کردند امر فرما و باره دشمنان خود تا ائتثال امر تو نمایم پس ابو بکر از آسمان و زمین و کوهها
و رویاها شنید که همه می گفتند یا محمد پروردگار تو بلیب عجز از کار تو را امر فرموده بدخول در غار و
ولکن ابتلائی است تا از بندها کن و گیران خدا صیحت از طیب بیرون آید بسبب رحمت و صبر و حلم تو ای محمد
یا محمد هر که بعد تو وفا کند پس او از رفیقان تو است در بهشت و هر که عهد تو را بشکند بر ضرر خودش می شکند
و او از قرینهای ابلیس عین است و طبقات نیران پس رسول خدا (علی) فرمود یا علی تو بمنزله کوش و چشم و سمر
از جسد من و بمنزله روح از بدن منی من دوست میدارم ترا مثل دوست داشتن مردی که آتش آب سرد و خوشگوار را
پس با او فرمود ای ابو الحسن سیاحی من بخواب و روای مرا بر روی خود بکش هرگاه کفار قریش بر بالین تو بیایند

باتو شکو می کنند و یقیناً خدا توفیق خود را فرین تو میفرماید و توفیق الهی ایشان را جواب خواهی داد و از شر ایشان
نجات خواهی یافت چون ابو جهل و انکره و مشرک با شمشیرهای کشیده خود آمدند در خانه آنحضرت ابو جهل ایشان
گفت که غفلتاً بر سر او نریزید زیرا که در خواب در دوشمشیر را نمی فهمد و لکن با و سنگها بیندازید تا بیدار شود پس او را
بکشید چند سنگ کران بجانب آنحضرت پرتاب کردند حضرت روی صورت خود را باز کرد و فرمود همه
شده است شمارا و او را شناختند و دیدند که او علی بن ابیطالب است ابو جهل ایشان گفت آیامی پسندید
چگونه این جوان را بفریفتی بجای خود خوابانید و خود شر آنجاست و او که مشغول بکشتن علی شود و محمد نجات
یابد و گرنه چه خودش در جای خود خوابد اگر خدای او او را حفظ می کند چنانکه خودش ادعا دارد حال که علی را
کول زده و بجای خود خوابانیده شما هم باید رجوعی بجای آن داشتید تا بسبب بلاکت علی آنحضرت نجات یابد
بلکه بروید او را تعاقب نموده پیدا کنید پس امیر المؤمنین علی فرمود ای ابو جهل آیا برای من این یا و هاراجی
گویی بلکه خدای تعالی انقدر بهره از عقل بمن داده که اگر تمام احمتان و دیوانخان دنیا قسمت شود همه صاحبان
عقل کردند و انقدر از قوه که بمن بخشیده اگر تمام صنفا دنیا قسمت شود همه بآن صاحبان قوت کردند و انقدر
از شجاعت بمن داده که اگر تمام صاحبان ترس دنیا قسمت شود همه بآن صاحبان شجاعت شوند و انقدر
از حلم بمن داده که اگر تمام پرخروان دنیا قسمت شود همه صاحبان ببرد باری کردند و اگر ندان بود که پیغمبر
بمن امر فرموده که بعد از رفتن او از من چیزی حادث نشود تا با و برسم هر آنکه با شما کارها داشتیم و همه شمارائی
کشم و ای بر تو ای ابو جهل خداوند عالم امر کرد با آسمان و زمین و کوهها و دریاها که از پیغمبرش رخصت بخوانند
و شمارا بپاک کنند و او قبول نمود و با شما برحق و مدارا سلوک نمود تا ایگان بیاورد و هر کسی که در علم خدا کشته
که او از شما ایمان خواهد آورد و مؤمنان از اصحاب و ارحام کافران و کافرات بیرون خواهند آمد خدا
تعالی نظر بفضل و کرامت خود دوست دارد که قطع نفرماید مؤمنان را بسبب از پیچ براندختن شما و اگر نه این
بود هر آنکه بر و رو کار شما همه شمارا بپاک می فرمود و بدستی که خدا مستغنی است و شما با و فقیر و محتاج باشید
میخواهد شمارا مضطر و مجبور برباطعت فرماید بلکه شمارا چنانکه تکلیف نمود قدرت مرحمت فرمود و قطع عذر
و اتمام حجت بر شما بنمود و شمارا با اختیار خود باز داشت و الا همه شمارا بیک طرقة العین بپاک می نمود
پس برادرش ابو النخعی در غضب شد و شمشیر خود را از خلاف کشید که بر آنحضرت حمله کند تا نگاه دیکه که
از جا کنده شدند که بر روی او میفتند و زمین شکافتند که او را فرو برد و موج دریا با و رو کردند تا او را
غرق کنند و دید آسمان بر او آمد تا بر روی او میفتد و شمشیر از دستش میفتاد و بیوش شده بر و در افتاد و
ابو جهل خواست امر او را بر مردم مشتبه کند گفت او را بخانه ببرید که حضرت او را مقرر سر او بکوش آمد و پوچال

شده پس چون رسول خدا با علی ملاقات فرمود یا علی بدرستی که خدا صوت کفکوی تو با الوهل را با عالم
 بالابند فرمود و در بهشت بخازنان و حوران خوب و در سانسید پس همه پرسیدند این کیت که تعصب محمد
 را انقدر یکش در وقتی که گنیزب او کرده اند و او را بجزت داده اند جواب داده شد بایشان که نیاب
 و پسرم او است که بر فراش او خوابید و جان و روح خود را فدای جان و روح او کرد و ایند خازنان بهشت
 عرض کردند پروردگار ما را خازنان او کرد ان و حوریان خوب سرشت عرض کردند ما را از زمان او کرد
 پس خدای تعالی بایشان فرمود شما نصیب او و دوستان و محبان او بیایدید با من خدا شما را برایشان تقسیم
 نماید بهر که او دانا تر است بحال او که اهل صلاح است آیا راضی هستید عرض کردند بی ای پروردگار
 سید ما مقرر هم گوید که ما هم راضی هستیم بر بنا و ستاد کاتب عرض میکند پروردگار ایچا محمد و آل محمد مرا
 لایق و شایسته این نعمت و موهبت فرما حق که عز وجل و کتبا عالم رسول من عند
 الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله و ذاء
 ظهورهم کانتهم لا یعلمون و اتبعوا ما تکتلو الشیاطین علی ملائک سلیمان
 و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر و ما انزل
 علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احد حتی یقولوا
 انما نحن فتنه فلا تکفر فیتعلمون منها ما یمیقنون به بین المر و زوج
 و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله و یتعلمون ما یضرهم و لا
 ینفعهم و لقد علموا ان اشتريه ماله فی الآخرة من خلاق و
 لبس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون و لو انهم امنوا
 و اتقوا المآثرة من عند الله خیر لو کانوا یعلمون

امام حسن عسکری فرمود که حضرت صادق علیه السلام فرموده چون پیغمبر بدان جماعت یهود و نواصب آورد
 از نزد خدا قرآن را که مثل بود بر فضیلت دادن محمد و علی و واجب کردند ایندن دوستی و ولایت ایشان
 و ولایت دوستان ایشان و صداوت و شمنان ایشان را که تصدیق کشته است امر توره را که با ایشان است
 نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله کرمی از آنکه داده شدند
 کتاب توره را یعنی حمای یهود بنیداختند توره و کتباهای خدا را و ذاء ظهورهم کانتهم لا یعلمون و پس ایشتمای خود و ترک
 عمل در آنچه در آنها بود نمودند و بر نبوت و پیغمبری محمد و بر وصایت و امامت علی حسد ورزیدند و بر آنچه از قبیل
 و مناقب اند و بر کوار واقف شدند کار نمودند کانتهم لا یعلمون کویا انهم شکان از حمای بیبه و تورا

نمیدانند که قرآن کلام خدا و محمد رسول و لیست انکار و رد آتقان کردند نوع انکار و رد کردن کسی که نمیدانند با
دانش ایشان بحقیقت آن مترجم گوید یعنی بآن تیسقند و لکن بحجت عناد و تمرد تجاہل بنمایند حق تعالی را
باین آیه و آیه سابقه دلالت فرموده که همه یهود چهار فریقند اول آنانکه کتاب توراته و بحقوق آن گرویده اند
مانند عبداللہ بن سلام و امثال او ایشان کمتر اند زیرا کہ فرمود و اکثرهم لا یعلمون و ثانی آنانکه با شکار افغن
عمد توراته کردند و عالم از حد تجاوز نمودند بعلت عناد و گردنکشی چنانچه خدا فرمود فَبِمَا قَسَّيْنَا قُلُوبَهُمْ
عَلَمُوا بِهٖ وَ ثَمَّ لَا يَعْلَمُونَ با شکار افغن آن نکردند ولی بواسطه جهالت ناقض آن شدند مانند عوام یهود کہ
از همه کمترند و رابع ظاہر اہتمسک بآن شدند و بحقیقت نقض آن بواسطه عناد کردند با دانش آنها بحقیقت آنچه
در آنت و ایشان اہل تجاہل و نفاق و ہم چنین نواصب نسبت بقرآن چهار فریقند فہم و اتبعوا و انما یحکم
بہود و نواصب پیروی نمودند ما قتلوا الشیاطین انجیزیرا کہ دیوان یخو اندند عَلَّمَ لِكُمْ سُلَيْمَانُ
بر عہد پادشاهی سلیمان یا در زمان پادشاهی او چه علی بمعنی فی امده یا بمعنی آنت کہ پیروی انجیزی کردند کہ
شیاطین در زمان سلیمان تابع آن شدہ بودند یا بمعنی آنت کہ تبعیت انجیزی کردند کہ شیاطین افرات آن
میکردند بر پادشاهی سلیمان و ایراد تسکو البصیغہ مضارع بر سبیل حکایت است از حال ماضیہ و اللہ اعلم
و کمان کردند کہ سلیمان بسبب سحر و غیر نکہای رنکار رنگ رسید بان پادشاهی عظیم پس بسبب آن کمان
فاسد روی مردم از کتاب خدا گردانیدند و حکایتش این است کہ یہودیان ملیح و ناصبیا نیکہ با ایشان
در الحی و شریک بودند چون از رسول خدا شنیدند فضایل علی ابن ابیطالب را و از حضرت رسالت
و شاہ ولایت مشاہدہ کردند انما یحکم امیرا کہ خدای تعالی آنها را از برای آن بدست آورد و زکوا
الظہار فرمود آن یهود و نواصب با یکدیگر خلوت کردند و گفتند نیست محمد مگر طالب دنیا و بخیلها و شہوات
و سحر و غیر ہما کہ آنها را تعلیم گرفته و بعضی آنها را بعلی تعلیم داده پس محمد بنحو اہل کہ خود و وزندگانی خود بر ما پادشاهی
کنند و سلطنت و پادشاهی را بعد از خود برای علی بنند و محکم سازد و حال آنکہ آنچه میکوید هیچ چیزش از جانب
خدا نیست و جز این نیست کہ ہمہ قول خودش است تا اینکه بسبب سحر و غیر ہما کہ استعمال میکنند آنها را بر ما و بر
ضعفاء بندگان خدا مسلط شود و پادشاہ گردد و بیشتر از ہمہ مردم در این سحر سلیمان ابن داود بود کہ سحر خود را
و پادشاہ تمام دنیا و جن و انس و دیوان گردید و ماہر کا و تعلیم گیریم بعضی از آنچه سلیمان دانستہ بود و دست بی
یا ہم با ظہار مثل سحر کہ محمد و علی الظہار آن می کنند و آنچه محمد برای علی قرار میدہد برای خود مان ادعای تو
نمود و از مفقود و میطع شدن برای علی مستغنی می نیاز خواهیم شد پس در این ہم کام خدای تعالی نعمت
جمیع یهود و نواصب نمود و فرمود و عز وجل یبدا خلت کتاب خدا را کہ امر کننده است بولایت و دوستی

مختار علی در پس پشتمای خود و بان عمل کردند و پیروی کردند آنچه را که کفر از دیوان از سحر و غیر نجبانی خواند
وزمان پادشاهی سلیمان آمانه که کان میکردند که سلیمان آن سحر پادشاه شد و مانیر سحر اخبار عجیب
نمی گنیم تا اینکه مردم مطیع و منقاد و ناشوند از انقاد و اطاعت علی مستغنی شوم گفتند که سلیمان کافری
ساحر بود و سحر خود را هر بود و سحر مالک شد آنچه را که مالک شد و قادر شد بر آنچه قادر شد پس خدای تعالی
بر پیرو و نواصب رو نمود و فرمود و ما کفر سلیمان که سلیمان کافر نبود و استعمال سحر نمود و چنانچه
انجاعت کافران گفتند **وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ يَنْفَعُهُمْ وَيَضُرُّهُمْ**
دیوان زمان سلیمان بسبب تعلیم دادن ایشان بدو سحر را که نسبت آنرا به سلیمان دادند کافری شدند
مستخرج گوید آورده اند که دیوان در عهد سلیمان علی نبیا و آله و علیه السلام شعبه های صدر نک را
مانیر نگه می گوناگون بر می آید و غیر خاتر از زمان اصف ابن برخیا نوشتند و بر طهر آن
نفت کردند که **هَذَا مَا عَلَّمَ اَصْفَابُنْ بُوخْيَا سَلَمَةَ الْمَلِكِ** یعنی این آنچه نیست که اصف ابن برخیا
سلیمان را آموخته و آنرا در میان ارازل و جهال شایع کردند و کونیند با ستراق سمع سخنان ملائکه را فرافکند و
آنرا با بعضی کاذب ضم کردند بکنه القاء نمودند و ایشان تدوین آن کرده تعلیم مردمان کردند و سلیمان
بر آن اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشته را آورند و در صند و می نهاد و مقفل ساخت و در زیر تخت خود دفن کرد
و روایت دیگر آنست که دیوان آنرا در زیر سر برادر مدفون ساختند و او از این خبر ندانست و بعد از وفات
او دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده چنان مردمان فراموش کردند که سلیمان باین شعبه و غیر نجما
پادشاهی میکرد و بجهت این بر جن و انس و وحش و طیر مسلط شده و همه آنها را سحر حکم گردانید و شایان را
بامور و تدابیر تیره و اورد علماء و صلحا از این ابا کردند و گفتند معاذ الله که این چنین تواند بود و از آن
تبر کردند و اما سلف و جمله قوم آنرا نوشتند و آموختند و سلیمان را سحر و شعبه نسبت دادند و این مردمان
پیوسته بودند تا آنکه بعد رسول خدا در این بیشتر غلظت کردند حق تعالی برای ساخت سلیمان نموده این تیره را
فرشاد این روایت انسب با تفسیر است و مردمان سحر هر چیز است که استعانه نمایند و تحصیل آن تیره
شیطان از آنچه انسان بآن مشغول نباشد و این فعل کسی است که مهابت شیطان داشته باشد و تیره را
جنبش نفس و جمله معونه آلات او و بدو سکن و سستی و سستی و حال که سحر نیست و تیره آن سحر بر پیش
تجوز است و الله اعلم پس فرمود **اِنَّ عَلٰی الْمَلٰٓئِكَةِ مِمَّا يَكُلُهَا اَوْ لَقَدْ وَفَّاتُ**
فرمود شیاطین کافری شدند بسبب تعلیم دادن ایشان بدو سحر را و بسبب تعلیم دادن ایشان مردمان را
فرمود شده بود از سحر و فرشته در شهر بابل نام آن دو فرشته باروت و ماروت بود و مبرهم گوید

بابل بنا بر طریقه مضبوط است یا حالت از تخمین یا از ضمیر آنرا یعنی در حالتی که آندو فرشته در بابل بودند و یا نزول
سحر بر ایشان در بابل بود و آن بنا بر قول مشهور شهری از سواد کوفه و نزد سدی بابل و ماوند است و گویند
شبه نصیبین است و الله اعلم حضرت صادق علیه السلام فرمود که بیان این قصه چنین است که بعد از
زمان نوح و ساحران و مقویه نمایندگان بسیار شدند یعنی همه سحر و مقویه مشغول شدند و ترک تدبیر نمودند
پس خدای تعالی و فرشته بسوی تخمیر آن زمان فرستاد و او آن انچه سحره سحر می کنند و یاد او آن انچه
ایشان بآن باطل شود و کنید ایشان بر گرد و بخودشان پس آن سحر را آنرا آندو فرشته یاد گرفت و بفرمان
خدا آنرا بسوی بندهکان خدا رسانید و ایشان را امر فرمود که بر سحر مطیع شوند و آنرا باطل نمایند و ایشان را
فرمود که آن سحر مردمان را سحر کنند و این مثل آنست که بر حقیقت سم و آنچه دفع غایله سم کند و ولایت کرده شود
پس یاد که نموده آن زهر گویند که آن زهر است هر که او دیدی که زهر داده شد دفع غایله آنرا هر افعلان و
بکن و زهره که خودت کسیر گشتی پس فرمود و ما یعلیٰ من احد و تفسیر آن این است که آن سحر
این هر دو فرشته را امر کرد تا بصورت و و بشهر برآمد مردم ظاهر شوند و آنچه خدای تعالی از سحر و ابطال آن
تعلیم داده بود ایشان را مردم آن زمان بیاموزند پس خدای تعالی فرمود که هر روت و مار روت نمی آموختند
همگی از مردمان جاودگی و ابطال آنرا سختی یقیناً که آنرا بر سیل موعظه و نصیحت می گفتند و تعلیم
پیشین آنرا زانین اینها که نوشته جز این نیست که ما از ما پیش و امتحانیم از برای بندهکان از
جانب خدا تا در آنچه تعلیم سحر می کنند خدای عزوجل را اطاعت نمایند که کید جاود و غیر البسب آن تعلیم
باطل نمایند و خود را سحر کنند قول او تعالی فلا تکفرا یعنی ای متعلم پس تو کافر نشوی و بیان سحر که
می آموزی عمل نکنی و ضرر رسانیدن مردم را بآن نخواهی و مردم را بسوی اینکه اعتقاد بنمایند که تو زنده
بینامی و میمیرانی و کارهایش که قدرت ندارد بر آنها غیر از خدا بجا می آوری دعوت نکنی زیرا که آنها کفر است
خدای تعالی فرمود و یثقل علمون پس مردم تعلیم می گرفتند سحر را و این دو صنف یعنی آن انچه در
عهد پادشاهی سلیمان از آن نیز خجاست شیاطین نوشتند و از آن انچه فرو فرستاده شد بر هر روت و مار
در شهر بابل و تعلیم از این دو صنف ما یقرءون بین المرء و ذو جبر سحر را که جذائی افکنند بسبب
آن میان مردم و دلش این بود که بعضی تعلیم میکردند برای ضرر رسانیدن مردم با انواع حیل و نایم و ایهام
زن و شوهر باینکه فلان نوشته و فلان عمل در فلان موضع دفن کرده تا بجهت این او بام و دل مرد را
از زن و دل زن را از مرد بر گرداند و وصال میان آن دو را بفراق برساند پس فرمود عزوجل و ما هم
وضاؤون من احدی الا باذن الله و ساحران ضرر رساننده نیستند هیچ کس را که به تخلیه و تمکین خدا

و علم او زیرا که اگر بخوابد بر سبیل قهر و جبر ایشان را از سحر باز دارد و منع فرماید مگر حرم گوید اذن بمعنی علم هم آمده
معنی آنست که هیچ ساحری بغیر ضرری نرساند مگر که علم خدا مالس آنست یعنی حق تعالی آنرا میداند پس و بجهت
و تندی که بفعل ساحر مرتب ساخته بساحر رساند چون دنیا دار تکلیف است خود دانایم پس فرمود
و یَعْلَمُونَ مَا یُفْعَلُ لَهُمْ وَ لَایَنْفَعُهُمْ و آنچه می شود بر ایشان و آنرا سودی
بایشان نخواهد و او زیرا که چون آن سحر را بساموزند تا بان سحر عمل کنند زیان خواهند نمود زیرا که آموخته اند
چیزی را که ضرر می رساند و درین ایشان و سودند و در دین ایشان بلکه بسبب این سحر از دین خدا بیرون
آورده شوند یعنی عاقل هرگز عملی نکند که موجب ضرر باشد و نفی بر آن مرتب نشود و هر آینه سحر تعلیم
نیکوکان نیک و انستند که هر یک بخرد سحر را بهای دین حق کیه بیرون آورده شود از آن دین باموختن این
سحر نیت مرا و در آخرت هیچ نصیبی بسوی ثواب جنت و هر آینه بد چیزی است که فروختند یعنی استبدال
کردند بد آنچه نفسهای خود را یعنی خط و نصیب خود را از بهشت بخریدند و سحر را خریدند و نفسهای خود را
که و اعمال خود در عذاب گذاشتند اگر مستند که عالم باشند باینکه خود آن بد بختان فروختند آخرت را و نصیب
خود را از بهشت و گذاشتند یعنی نمیدانند بجهت اینکه آموختگان این سحر گمانند که اعتقاد دارند که سحر
است و نه رسولی و نه نبی و نه شوری پس فرمود تعالی و لقد علموا ان الله اشترى ماله فی الآخرة
من خلائق و هر آینه بخوبی دانسته بودند که هر که دین خود را بفروشد و سحر و دنیا را با زای آن بخرد
در آن سرای هیچ نصیبی از بهشت برای او نیست زیرا که معتقدند که آخرتی نیست یعنی پس ایشان انفاق
دارند که هرگاه آخرتی نباشد پس نصیبی از برای ایشان در سرای دیگری بعد از این دنیا نخواهد بود و اگر
آخرتی باشد پس ایشان با کفر خود با آخرت نصیبی از برای ایشان در آخرت نخواهد بود پس فرمود و لیکن
ما نشروا به انفسنا ثم و هر آینه بد چیزی است که فروختند بآن جانهای خودشان را یعنی آخرت را
بدنیا فروختند و نفسهای خود را در عذاب الهی گرو گذاشتند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر عالم بوده باشند باینکه
ایشان تحقیق فروختند نفسهای خود را در عذاب الهی و لیکن نمی دانند بجهت کفر ایشان با آخرت و عذاب
آن و چون ترک کردند نگرستن و بجهت های الهی را تا بدانند که من ایشان را عذاب خواهم نمود و نه بجهت
باطل داشتن ایشان و انکار حق نمودن ایشان مگر حرم گوید که در روایت عامه وارد شده که این دو
فرشته از جمله فرشتگانی بودند که زبان طعن بر او میان دراز کردند خدای تعالی فرمود که بنی آدم ایستغفر
و بگویند و شهادت نفسانی بر ایشان غالب شده اگر شمار این بجهت حال که ایشان را است بپودی
صد و اعمال بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان از این استبعاد کردند و حق تعالی انفس

بشری با ایشان و لباس شهوت در ایشان پوشانید و برای حکومت خلق ایشان را برین فرستاد چون برین آمد
بر زنی زهر فرام عاشق شدند و بفرموده مشوقه خود شراب خمر و قتل بناحق و سجده صنم اقدام نمودند بعد از آن
با آن زن زنار کردند و در مدت یکماه این چهار معصیت عظیمه از ایشان بطور رسید حق تعالی ایشان را از صعود
بآسمان منع فرمود و مستوجب عذاب شدند پس ایشان را مخیر ساخت میان عذاب دنیا و آخرت ایشان
گفتند بار خدا یا عذاب آخرت سخت است ما عذاب اینجهان را اختیار می کنیم که اسهلست حق تعالی
ایشان را در چاه بابل بموی سر ایشان بر بالای آبی سپا و نجات و حالاً از نجات تشنگی زبان ایشان از دهن
بیرون آمده بآب میگرد و تشنگی پیرمند تا روز قیامت و آن زن را مسخر کرد باین ستاره که آنرا زهر می گویند
بهیچانکه سهیل که عشاری بود درین او را بتاره مسخر فرمود این روایت در نهایت سخافت است و قول
مردود نامعقولی است و از راه راستی منحرف زیرا که ملائکه بالطاف الهی معصومند و از معاصی و نواهی
مبرا و منزهند چنانکه ابو یعقوب و ابوالحسن را و بیان این کتاب گفتند که ما با ما حسن عسکری علیه السلام الوالقائم
عرض کردم که زعم قوم آنست که باروت و ماروت دو فرشته بودند چون معصیت و فسق و بری آدم بار
شده بود و فرشتگان آمد و را برگزیدند پس خدای تعالی آمد و فرشته را با فرشته دیگر بسوی این دنیا فرستاد چون
برین آمدند عشق زنی زهر فرام مفتون گشتند و اراده زنا با آن زن نمودند و شراب خوردند و نفس محترمه را
بناحق گشتند پس امام فرمود معاوذ الله از این مقاله بدرستی که فرشتگان از هر خطائی معصومند و ملائکه
الهی از هر کفر و قبیح محفوظند چنانچه خدای عزوجل در باره فرمود در سوره تحریم **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا**
أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ فرشتگان نافرمانی خدا نمی کنند و آنچه ایشان را امر فرموده و میکنند
امر کرده بشوند و خدای تعالی فرموده در سوره انبیاء **وَلَكِنْ فِي السَّمَوَاتِ الْأَرْضِ مَزْمُونٌ**
لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ **لِيَسْجُدَ لِلنَّارِ الْهَادِلَ لَا يَفْتَرُونَ**
و مرا و راست هر که در آسمانها و زمین است و هر که نزد او است یعنی همه فرشتگان از بندگی او سر کشی
نمکنند و مانده نشوند تسلیم و تنزیه نمکنند خدا را شب و روز سست نمیشوند و فرمود در باره فرشتگان سوره
انبیاء **يَا أَيُّهَا الْمَرْءُونَ لَا تَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ فَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا**
خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفَعُونَ بلکه ملائکه
بندگان کرامی شده کاندیشی بخیر خدا را بنخن کردن و ایشان بفرمان خدا کار میکنند میداند آنچه میسر
دست ایشان و آنچه پس ایشان است و شفاعت و درخواست نمیکند مگر برای کسیکه خدا را راضی باشد
و ایشان خشیت حضرت رب العزت ترسانند مگر حرم گوید این سه آیه از آیات و اله بر عصمت

ایشان است بلکه باید که اعتقاد کنید که حق تعالی ایشان را به پیغمبر از زمان بصورت بشری فرستاد تا
مردمان را بر حقیقت سخن مطلع ساخته بداند که آن امریست باطل و کاریست ناشایسته و ناپایسته بعد
از آن حضرت فرمود که اگر چنانچه عامه میگویند بوده باشد یا خدا آن فرستگان را خلفای خود در زمین
باشد و مثل انبیاء و ائمه در دنیا باشند پس آیا از ائمه و انبیاء قتل نفس و فعل زنا واقع میشود یعنی بنا بر روایت
عامه از جمله انبیاء و ائمه نبودند و این مستلزم آنست که از همه انبیاء و ائمه نیز قتل نفس و زنا و شرب خمر و غیره
معاصی صادر نشود همچنانکه از ایشان علی قولم صادر شده **فَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ هٰذِهِ الْحَقِيْدَةِ الْمُرْدِيَةِ**
پس فرمود که آیا میدانید که خدا هرگز دنیا را از پیغمبری یا امامی از جنس بشر خالی نمیکند و آیا نه این است که
خدای فرماید **وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رَجُلًا مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ** یعنی ای محمد
پیش از تو نفرستادیم بسوی خلق مگر مردانی را از اهل همین قریه که بسوی ایشان وحی فرستادیم پس خدای تعالی
در این پایه اخبار فرموده که او تمام هرگز ملائکه را بابل زمین مبعوث نفرموده تا انبیاء و امامان و حکام ایشان
و خیر این نیست که ملائکه بسوی پیغمبران فرستاده شدند یعنی بشر را ایشان مبعوث فرموده تا بجهت خلعت
با ستروچی احکام الهی را بسوالت از انبیاء و ائمه اخذ فرمود و اگر نه موجب خست و نفرت ایشان میشد
و طبایع ایشان رسیده میگشت آن دو را وی مذکور گفته که ما با آنحضرت عرض کردیم پس بنا بر این
المیس نیز فرشته نبوده فرمود نه بلکه از جن بوده آیینی شنیدیم که خدا میفرماید **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ**
اسْمِعُوا لَأَدَمَ قَوْلَهُ الْإِلَهِ پس کان من الجن و وقتی که ملائکه فرمودیم آدم را سجده کنید
پس همه سجده کردند مگر شیطان که از جن بود پس اخبار فرموده که آملعون از جن بوده او است آنکه خازن بود
وَالْجَانُّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ و جن را آفریدیم پیش از خلقت آدم از آتش بی
دو و پس امام فرمود پدرم و مادر و اجداد از جدم از حضرت رضاء از ابا و خود از علی از رسول خدا که
خدا ما معاشر آل محمد را برگزید و پیغمبر از برگزیده ملائکه مقربان را برگزید و حال آنکه برگزیدگان را که بجهت
علم اوتام کمال ایشان که آنها نزدیک و آشنایتر از شما هستند خود با آنچه خارج شوند بسبب آن از ولایت فرشته
خدا و بسبب آن از عصمت الهی منقطع شوند و مستحقان عذاب و نعمت الهی منضم شوند یعنی در علم خدا کاسته
بود که ملائکه و امن عصمت خود را بر و محصیت نیالانید و کروا فعال فساق و فجار نگردند و دست از ولایت
خدا و رسول او و آل طاهرین او برند از ندایشان برگزید و و راوی گفته که ما با آنحضرت عرض کردیم که برای
ما روایت کرده اند که چون رسول خدا نص بر امامت شاد و ولایت علی با این ابطال است فرمود حق تعالی
ولایت امیر المؤمنین را و آسمانها عرضه داشت بر مقام و مقام از ملائکه آنها از قبول این ابا کردند خدا

تعالی ایشان را بصورت ضنا و غمخ گردانید فرمود **مَعَاذَ اللَّهِ هَؤُلَاءِ لَمْ يَكُنْ يُوزَعِلُنَا** این جماعت افتراء
و دروغ بسته اند بر ما فرشتگان رسولان خدا نیست پس ایشان مانند سایر انبیاء و رسل خدا نیستند بخلق پس با
از پیغمبران که بخدا سر میز و عرض می کردند نه فرمود **يَحْيَا كَلِمَةَ الْبَيِّنَاتِ** از کفر منترسند ملائکه نیز می نمایند چه شان ملائکه عظیم و
خطب ایشان حلیل است مگر ترجم گوید که تا اینجا بار وایت حضرت رضا علیه السلام موافق است با حق
در ذیل آن چنین است که گفتند چه میفرمایند در حق تبارزه هر دو سهیل که میگویند از موخاستد در این
تو نیز دروغ میگویند بلکه هر دو زانیه که بنی آدم با و زنا میکردند و سهیل عشار هر دو مسموم بود و آب دریا که مسمی
با سم این هر دو متبارزه اند و مردمان غلط کرده که کمان برده اند این دو متبارزه باشند و چون تواند بود که حق
تعالی خود را با نوار مضییع نموده باشد که تا آسمان و زمین باقی باشد ایشان باشند و حال آنکه هیچ
مسمومی پیش از سه روز زنده نبودی و از آنها نسلی پیدا نشدی و امر و بر روی زمین هیچ مسمومی نیست
و اینکه مثل قروه و خنازیر و شاه از موخاست میگویند باین معنی است که حق تعالی کفار را با شال آلود
کرده و بعد از آن فرمود که اما باروت و باروت دو فرشته بودند که خدا ایشان را فرستاد بر زمین بجهت تعلیم
سحر زیرا که در آن زمان سحر و دعوی نبوت میکردند پس آن هر دو فرشته را فرستاد تا تعلیم مردمان و ایشان را
بر حقیقت بطلان سحر و کیفیت احتیال در آن مطلع ساخته معارض بدعیان نبوت کردند و بجهت
اینکه تمیز میان سحر و سحر و دهنند و ابطال دعوی سحر کنند پس فرمود **وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ آتَقَتُوا**
لَكُنَّ مِن عِندِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْكَانُوا يَعْلَمُونَ این آیه در تفسیر تفسیر شده ظاهر معنی
چنین است یعنی و حال آنکه این جهودان اگر ایمان آورده بودند بجهت و قرآن و پیغمبر کرده بودند از سحر و
کفر و نقض عهد و سایر معاصی هر آینه پاداش داد و میشدند از جانب خدا پاداشی بهتر از رشوه برکت
نعت پیغمبر و سایر افعال قبیحه مذکوره اگر بودی که بدانستند که ثواب خدا بهتر است از آنها ندانستن این
بجهت ترک تدبیر در آیات و معجزات حضرت رسالت نباهی است و با حجت ترک عمل بعلم خود یعنی
چون عمل بآن نمیکند گویند که ما علم بآن نداریم و بعضی گفته اند که **لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ آتَقَتُوا** جواب سوال است
این است که **لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** از عین الله خیر است و **لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ آتَقَتُوا** یعنی اگر بیودان
ایمان آوردند می و از معاصی اجتناب کردند می هر آینه ایشان را پاداش داد و میدی پاداشی از نزد
خدا می که بهتر است از آنچه می که نقض خود را بآن استبدال کرده اند پس حذف فعل شده و مالتی جمله
اسمی مرکب گشته تا دلالت کند بر نبوت مشویت و بخرم بخیریت آن و حذف بفضل علی بجهت
اجلال بفضل است از آنکه بفضل علیه باشد و نگه آوردن مشوب بجهت افاده قلت آنست که کمی از ثواب

بهر است چه جای بیشتر آن از آیات مذکور و چنان متفاد میشود که تعلیم و تعلم سحر بحجت از اله شبهه و تحر از آن
جایز بلکه بحجت دفع مثبتی واجب کفائی است و بحجت استعمال آن با قصد حلیت کفر است و اینکه بعضی شهر
داوه اند که ساحری تواند بشر را بصورة خر گرداند و قلب صورتی بصورت دیگر کند و انشای حیوان کند بر وجه
انحراف و از غیب خبر دهد و در نهایت دروغ و افتراء است و هر که تصدیق اینها کند منکر نبوت خواهد بود و اما
بمخبره اینها ممکن است و اگر ساحر بر این قادر بود هر آینه قادر بود بر بیرون آوردن کنوز و تسلط بشهر با بقتل
پادشاهان و غیر آن و حال آنکه سحر در نهایت نکبت و بد حالی و پریشانی اند و قادر بر توسع روزی نیستند
و فی الحقیقه سحر نامی و فتنه ایجری و خدعه و جمل و ابهام است و دفع انواع سحر بمعوذتین میشود مجال بسط
مقال نیست و الله اعلم بحقایق الامور قل لعمری جل یا ایها الذین امنوا لا تقولوا و ارحنا
وقولوا انظرنا و اسمعوا و للکافر عذاب الیم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که موسی بن
جعفر علیه السلام فرموده چون رسول خدا تشریف فرمای مدینه شد و مهاجران و انصار اطراف آنحضرت
بیارشند و بر آنحضرت مسلت و مکالت بیارشد و همیشه آنحضرت را خطاب عظیم شریف که لایق بحال آن
حضرت میبود خطاب میکردند و حکایت آن است که خدای تعالی به ماجر و انصار فرموده بود در رؤ
حجرات یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له
بالقول کجهر بعضهم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون
ای آنها که ایمان آورید بلند کنید آوازه های خود را بالای او از سر و حرف مزید با آنحضرت و آشکار سازید
او را بخن گفتن چون آشکارا سخن گفتن شما بایکدیگر که علمهای شما ناچیز گردد و حال آنکه شما مشغور شوید و رسم رسول
خدا این بود که بایشان بسیار مهربانی میفرمود و بر حال ایشان عطوفت و رافت مینمود و در زایل ساختن
کناهای آن ایشان نهایت جد و جدی میکرد و اما آنکه آنحضرت بهر که او را مخاطب میساخت نگاه میکرد پس بطریق رشتائی
فرمود که آواز آنحضرت بر آواز او مرتفع باشد تا از آوازه خداوند فرموده از ناچیز شدن علمهایش زایل شود حتی
اینکه روزی مرد اعرابی روزی آنحضرت را با و بسیار بلندند آکرده که یا محمد و حال آنکه آن بزرگوار عقب
دیواری بود و حضرت به بلند تر از آوازه اعرابی و بر جواب داد با ارتفاع صوت خود میخواست که اعرابی کنای
نکرده باشد آن اعرابی بحضرت رسالت پناهی عرض کرد و ماجر کرده که توبه تاکی قبول میشود رسول خدا
فرمود یا اها العرب بدستی که باب توبه از برای فرزند آدم مفتوح است سناخواهد شد تا اقباب از مغرب
خود طلوع کند و بیان آن قول او تعالی است هل یظنون الا ان تاتیهم الملكة او یاتی
ربک و یاتی بعض ایات ربک یوم یاتی بعض ایات ربک و اطلع اقباب

از منبرش لا ینفع نفساً ایماها لم تکن امننت من قبل وکسبت فی ایمانها خیراً
متترجم گوید که چون این آیه مبارکه از آثار آیتیه است معنی کنیم تا برادران از این فیض باز نمانند و پیش از وقت
توبه کنند این در تهنید و وعید شرکان و منافقان است که از قرآن با وضوح دلالت آن بر حقیقت کفر مضبوطند
میفرماید که هَلْ یَنْظُرُونَ آیا منافقان و شرکان انتظار میبرند و در مقام انکار راست یعنی بعد از آنی که قدرت
و استطاعت و کفایت و نصب اوله و از ارحه علت و قرانی در نهایت وضوح دلالت بر وحدانیت رب العالمین
و نبوت حضرت رسالت و انواع اسباب لطف حضرت رب العزت داده شده مع ذلک مگر سبب آن
و پیغمبر نبودن پیش از ایشان ندانسته باشند اَلَا اَنْ تَاْتِیَهُمُ الْمَلَائِکَةُ مَرَّ اَشْطَارِ آنکه فرشتگان موت یا
عذاب بتروایشان فرو و آیند پس معاینه آن فرشتگان را به بیت او یأتی کَ تَبْلُکَ یا اَشْطَارِ آنکه بیاید
با ایشان امیر پروردگار تو بعد از خف یا قتل یا آیات دیگر پیش از قیامت و آیات قیامت بسیارست
یا روز قیامت که برای منافقان و شرکان داده خواهد شد و ظاهر همان پیش از قیامت است مثل ظهور
موفق و السور حضرت قائم عجل الله فرجه و رجعت حضرت امام حسین و سایر ائمه روحی و ارواح المعینین لهم
القداء و سلام علیهم الی اوم لثقا که یا باید در اسلام اقدام نمایند و با بصمصام اشقام ائمه هدی روی آنها
آورند و سایر عذابهای الهی که در دنیا آید با ایشان و الله اعلم او یأتی بَعْضُ الْاَیَاتِ رَبِّکَ
یا اَشْطَارِ آنکه بیاید با ایشان بعضی از آیتهای پروردگار تو که حضرت عکری فرمود که آن طلوع آفتاب از
مغرب است و شبی که صبح آفتاب از مغرب در آید و از باشد و تفصیل بعد ذکر خواهم نمود ان شاء الله
چون این آیت با عظمت هویدا گردد و غیب عین شود و عین عیان و ایمان برهانی اضطرابی حکام
ظاهری باطنی گردد پس باین جهت یَوْمَ یَاْتِی بَعْضُ الْاَیَاتِ رَبِّکَ روزیکه بیاید بعضی از آیتهای
پروردگار تو که طلوع شمس از مغرب است چنانچه حضرت امیر المومنین در حدیث علامات مجور و خروج
و حال و کشته شدن الملعون بدست امام عصر فرمود بعد از آن طامه کبری است کسی پرسید یا امیر المومنین
آن کدام است فرمود خروج دابة الارض از میان صفا که انجمنه سلیمان و عصای موسی با او است اگر
خاتم بارشانی مؤمن کند او نقش هذا مؤمن حقا که دو اگر بریشانی کافر نه پس هذا کافر حقا نوشته شود تا
اینکه مؤمن گوید و ای بر تو ای کافر و اینک کافر مؤمن ندانند خوشحال تو ای مؤمن دوست میدارم
که مانند تو باشم فَاَوْزَ فَوْزَ عَظِیْمًا پس دابة الارض سر خود را بلند نماید و خافقین باؤن حد
جل جلاله او را به پیشرو این طامه کبری بعد از طلوع آفتاب است از مغربش و آنوقت توبه بالا رود
و هیچ توبه قبول نشود و هیچ عمل بالا نرود پس حضرت این آیه یَوْمَ یَاْتِی تَحْصِیرًا را خواند پس فرمود

آنچه بعد از آن خواهم آمد سوال کنید که رسول خاتم مرافیه بوده که بغیر از غرخت او کسرا اطلاع ندیم
لا ینفع نفساً ایمانها سو و کنیج نفسی را ایمان آن یعنی چون آفتاب از مغرب طلوع کند
همه مردم در آن روز ایمان می آورند و ایمان ایشان بایشان نفی نیز سازد که نگذار امتیاز قبل
صفت نفس است نفسی که ایمان نیاورده باشد پیش از آمدن این آیت که کسبت فی ایمانها
خیر یعنی ایمان آورده ولی معصیت کرده و بسیاری کنایان و مکی حساسات حاصل شده
میان آن مؤمن عاصی و میان ایمان او پس در ایمان خود کسب خیری نگرفته پس در آن روز ایمان
باعتبار قبول است لا غیر و این آیه دلیل کسی است که ایمان بی عمل را معتبر نمی داند و آنکه ایمان
بی عمل را معتبر میدانند این حکم را بر این روز تخصیص میدهند و بعضی گویند که مراد از خیر اخلاص است
یعنی چنانچه ایمان کافر در این روز سود بخندد ایمان بی اخلاص چون ایمان منافق نیز سودی ندهد و دیگری
گفته که ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نیست و این را تأیید کند حدیث نبوی مذکور و حدیث دیگر که
توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند و در آن هیچ کس نباشد مگر که ایمان آورده و لکن
ایمان او سودی ندهد بعد از این آیه خدا میفرماید قل انتظروا انما منت ظن من کماوی محرمه بمعاندان
قریش که شما انتظار این سه آیه را داشته باشید که مانع منتظر این سه علامتیم چنانچه گذشت و چون
ظاهر شوند در تشرکاری ما را باشد و اول شمار پس خوشحال ما و اوای بحال شما بمقتضای روایات
علامات قیامت بسیار است مثل وصال و خسف در مغرب و در مشرق و در جزیره عرب و در
الارض و در خان و طلوع شمس از مغرب و یا جوج و یا جوج و فرود آمدن عیسی و بیرون آمدن انشی
از عدن و وقوع موت مردم یعنی بواب و طاعون باید مکه فیش از اینها عمل صالح کند از این
عباس روایت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر شب که آفتاب فرو میرود
خدا تعالی آنرا با سمان بهنیم پیر و چون وقت طلوع آن نزدیک میشود آنرا از آنجا مطلع خود می آورد
و طلوع میکرد تا وقتی که مقدر شده برای قبول توبه کنندگان و چون آنوقت بنهایت رسیده
و وقتی باشد که معاصی در زمین بسیار کرده و معروف منکر شود و هیچ کس بمعرف امر ننگد و از منکر
نمی نهراید و بجهت این اوامر هر طرف شود و منکر منکر شود و چون چنین باشد آفتاب بعادت خود
عرش رود و چون مقدر ساعات شب بگذرد از خدای و توری خواهد و گوید بار خدا یا چه خیر ما
از مشرق بر آیم یا از مغرب جواب نیاید و بعد از آن ماه را نزدیک آفتاب بر نهد و باز دارند و
مسجد آن نماز شب برخیزند و ایشان در آن زمان که روی اندک باشند و خوار و بپشت خدا و آتش

بجای خود باشند و چون وقت نماز شب باشد بخیر نماز بگذارند و در آسمان نکرند تا صبح برآمده مانند ستاره
 بر جای خود باشند یا خود گویند که شب غلط کرده ایم و دیگر باره نماز و او را و را اعاده کنند و بتسبیح و تهلیل
 اشتغال نمایند تا چند بار این صورت واقع شود و چنان ستاره را بر جای خود میهند و غیب بعضی در این
 پیدا می شود و دیگر را آواز دهند و در سجده که در محل باشد حاضر آیند و جرع و فرج نمایند چون زمان شب
 خداوند خلیل جبرئیل را فرستد تا آفتاب و ماه را امر کند که بروی یک موضع از مغرب طلوع کنند پس باید
 تا نور آنها را تابانند و فرشتگانی که بر آفتاب و ماه موقوفند جرع کنند و از فرج و هول قیامت با فریاد و عظیم
 و آوازگاه آفتاب و ماه با جرم سیاه از مغرب طلوع نمایند چنانچه خدای تعالی فرمود **وَجَمَعَ الشَّمْسُ**
وَالْقَمَرُ و متعجبان چون آن بدینند جرع ایشان کنند و آنکه غافل باشند چون مردکان که از قبر خیزند
 از خواب برخیزند و همه اهل دنیا بناله در آیند و مدح و شکر و دران از فرزندان شیر خوار غافل شوند و
 زمان حامله بارهای خود را بپسندند چون آفتاب و ماه میان آسمان و زمین سیاه و آنها را بر گردان
 و مغرب برو و بدر توبه رسانند یکی از صحابه گفت یا رسول الله در توبه چه باشد رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود خدای تعالی برای مغرب دری آفریده برد و مصرع از زیر سرخ مصرعی تا مصرعی چهل تا که را
 که سوار نیک روان را طی تواند کرد و آن در تا خدای تعالی خواسته گشاده است و چون آفتاب از مغرب
 بر آید هیچ بنده نباشد که توبه نصوح کند الا که توبه را با نموضع برند معاذ این چهل عرض کرد یا رسول الله
 توبه نصوح کدام است فرمود آنکه بر گناه ندامت خورد و عذر خواهند و عازم شوند که بر سر گناه نروند
 چنانکه شیر به پستان عود کند القصه حق تعالی امر کند تا آفتاب و ماه را دران و داخل نمایند و در
 فرو کنند چنانکه هیچ شکافی در آن نماند چون آن در بسته شود توبه هیچ تا بی مقبول نیست و ایمان هیچ کافی
 سودی نداده و هیچ مؤمن را ایمان و طاعت نصی نداده که اگر آنجا از پیش کرده باشند **وَذَلِكَ قَوْلُكَ**
وَلَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اٰمِنًا مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اٰيْمَانِهَا خَيْرًا
 چون چنین شود تکلیف منتفی گردد و بعد از آن صورت در دهند و الله اعلم و موسی بن جعفر علیهما السلام
 فرمود که لفظ را غنا بود از الفاظ مسلمانان که باین خطاب با رسول خدای می کردند و می گفتند را غنا یعنی
اَرْجِ اَحْوَالَنَا وَاسْمَعْ مِنَّا كَمَا نَسْمَعُ مِنْكَ و در لغت یهود معنی را غنا است **اسْمِعْتُ**
 لا **اسْمِعْتُ** بود پس چون شنیدند که مسلمانان رسول خدای را مخاطب می سازند و میگویند را غنا
 و با او باین کلمه را غنا خطاب می کنند با یکدیگر گفتند تا حال محمده را در سر دشنام میدادیم بیایند و
 برویم و او را آشکارا دشنام بدهیم پس رسول خدای را مخاطب می ساختند و یا محمده را غنا و اراده شتم

انحضرت را بنمودند و سعد بن معاذ انصاری ره عرض ایشان را از این کلمه فهمید فرمود ای دشمنان
 خدا بر شما باد لغت خدا شمار می بینم که سب رسول خدا را داده می کنید پس بحال ما انداخته اید که شما
 در خطاب کردن با انحضرت جبارت می کنید جبارت کردنی بخدا سو کنند که اگر دیگران لفظ را از هر
 شما بشنوم متبع کردنش میزنم و حال آنکه اگر من گرا هست نداشتم که عیسی کیم بر شما پیش از تقدم و اذن
 خواستن از رسول خدا و برادر و وصیش علی ابن ابیطالب که قیم است بامور امت در حالتی که
 نایب است از جانب انحضرت در آن امت بر آینه گردن کسی که از شما این لفظ را می گفت زده
 بود پس خدا فرو فرستاد ای محمد **مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ**
يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمِعْ غَيْرَ مَسْمُوعٍ وَارْأِنَا آيَاتِكَ يَا اِلسَّنَاءُ وَطَعْنَا
فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمِعْ وَانْظُرْ مَا لَكَ أَنْ
خَيْرَ الْمُمْدِ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَّاكُمْ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا
 مترجم گوید که این آیه در سوره نساء که در بیان حال و ضلالت یهود وارد شده معنی کنیم آنوقت در ترجمه
 بقره اقامه نائیم بحول الله و قوته **مِنَ الَّذِينَ هَادُوا** بعضی از کسانی که بدین یهودی متدین شده اند
يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ میگردانند کلمه را و تغییر و تبدیل میدهند کلمات خدا را
 مراد ترفیع لغت پیغمبر است که در توره او صاف محمد مذکور بود و آنها را برداشتند و صفات ضد
 صفات حضرت در مواضع و اماکن آنها گذاشتند یا تاویل کلمات توره را بر وفق رأی و خواهش
 خود می نمایند یا کتمان آیه رجم یا تفسیر کلام پیغمبر بنمودند چه در روایت آمده که زمره از یهود نجس مت آن
 حضرت می آمدند و جوابهای شافی کافی انحضرت را که از مسائل ایشان میداد بقبول تلقی می نمودند
 و از مجلس انحضرت که منصرف میشدند همه انکلمات متبرکه که او را منحرف می ساختند را جرم برده از روی
 کار ایشان برداشتند که یهودیان دشمنان شما بخان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف می کنند و **يَقُولُونَ**
وَأَرْوَى غَدَا وَبَلْجَاجٍ میگویند سمعنا قول ترا شنیدیم و عَصَيْنَا و نافرمانی امر تو کردیم ظاهر این است که در
 حضور رسول خدا سمعنا و در غیاب عَصَيْنَا می گفتند یا بزبان سمعنا و بدل عَصَيْنَا می گفتند یا بجهت غدا و عَصَيْنَا
 را نیز آشکارا می گفتند و این بعد است زیرا که جرات گفتن عَصينا را نداشتند و اگر داشتند سمعنا را نمی
 گفتند و **اسْمِعْ غَيْرَ مَسْمُوعٍ** میگویند شنو کلام ما را در حالتی که شنونده نشده باشی این کلمه احتمال
 مدح و ذم هر دو را دارد و وجه مدح اینکه آنها را میگردانند که مراد ایشان این است که اسمع غیر مسموع مگر و با بعضی
 بشنود حالتی که هیچ مگر و بی را شنواینده نشوی و وجه ذم اینکه مراد ایشان این بود که اسمع غیر عجباب

لِقَائِهِ عَوَالِيَهُ یعنی بشود حالتی که جواب داده نشوی یا آنچه ما را بآن دعوت میکنی یا اِسمع غیر مسموع
کلاماً ترضی یعنی بشود حالتی که شنوایده نشوی غنی را که از آن خوشنود شوی یا اِسمع کلاماً غیر مسموع ایاک
لَا تَنْتَقِبُوهُ بَشَوَکَلَامی را که شنوایده نشود بتوجبت اینکه گوش تو از آن دور شود و آنرا فراتر پس
بود آن وجهی را پرده نفاق خود ساخته و وجه ذم را منظور نظر و مکنون خاطر خود داشتند و احتمال قوی
آن است که اِسمع غیر مسموع صریح در ذم است یعنی بشود حالتی که شنوایده نشوی و گوش تو قابل شنیدن
کلام مردم نباشد یا مسموع الکلام نباشی و کلام تو قابل شنیدن مردم نباشد یعنی میری یا مخدول پس
پس بنا بر این در حضور حضرت اِسمع و در غیاب غیر مسموع یا زبان اِسمع و بدل غیر مسموع گفتند نظیر معنا
و عصینا لنخص آنکه بمقال سمعاً و اِسمع گفتند و بزبان حال و دل عصینا و غیر مسموع که باطن ایشان مخالف
با ظاهر بود چنانچه امام در معنی راغب بیان فرمود که بلغت یهود اِسمع لَا اِسمعَت یودیه بزبان عرب و
اگر بزبان عرب ذواته اِسمع بود نه اصحاب این لفظ را می گفتند و نه یهود و راغنا و میگویند و ما نکره و این
کلمه نیز احتمال مدح و ذم هر دو را دارد وجه مدح آنکه شتق از مراعات باشد یعنی مراعات احوال با فرما و
یا نگاه و بکن و بشو عارض ما را از ما چنانکه ما فرمایشات تو را از تو بشویم تا درست بشویم و بفهمیم کلام ترا و
بآن عمل کنیم چنانچه امام در معنی فرمود و وجه ذم آنکه شبیه راغنا باشد که کلمه عبرانی یا سریانی است که آن
یکدیگر دشنام میدادند و یا آنرا شتق از رجونت و جمیع اشتقاق می کردند و آنکه حماقت و بیعتلی لازم گاه
تو باد و یا اشباع کسر عین میکردند می گفتند راغنا و این تعریضی بود که حضرت شبان کو سفیدان بوده
چنانکه سدا بن معاذ بنظر میرسد که اینها را از کلام ایشان دریافت فرمود و آنها را تهدید نمود و امام
فرمود که مرادشان بزبان یهود بوده یعنی اِسمع لَا اِسمع بتشنو شنوایده نشوی چنانکه بیان نمودم که مراد
ایشان نفرین بوده این بود که بروجه مدح توقیر و اکرام میکردند و در باطن قصد نفرین ماسب داشتند
و محتمل است که همه معانی مراو یهود بود ولی امام یکی از معانی را بیان فرمود و گویا یا لیسیتیم بر گردانیدند
زبانهای خود را بر گردانیدنی و سب و تاب دادند با نیاچ و تاب دادنی باین طریق که سمعاً و عصینا
و اِسمع را در غیر مسموع و راغنا را در نفرین پیچیدند و باطن را بر خلاف ظاهر تابیدند یا زبان خود صرف می
نمودند یا آنچه مشابه سب و نفرین است چه غیر مسموع ذم و چه بین را در موضع لَا اِسمعت مکر و با و راغنا را در
موضع انظر تا مینگاردند یا بحسب ظاهر این الفاظ بقصد تعظیم می گفتند و در خیفه روان میکردند و می گفتند
که غرض ماسب و دشنام و نفرین و تحقیر است و طعن فی الدین و طعن میزدند در دین اسلام طعن
زنی از روی خیره سلامی گفتند یعنی که پیغمبر آن شبانی منسوب باشد معلوم است که چه دینی خواهد بود و حال

آنکه بر شبانی موسی اعتراف داشتند و معنی وارد می آوردند و لَوْ أَنَّمْهُمْ قَالُوا و حال آنکه ایشان بجای
عصیان و غیر سمع و را عیان کفارشان ثابت بود و بختن سمناء و اطلسخن ترا شنیدیم و امر تو را فرمان بردار
و اسمع و النظر ناشنوخن با را و نگاه فرما در مابین ملاحظ کن و توقف فرمای تا کلام ترا نیک بشنوم و در آن
تا مل کنیم و بنظر محنت در ماکر تا سخن را از لب دشمنان و دبان که نشان تو شنوم و زود تر و بهتر بفهمیم زیرا که
ویدن شمایل و آثار کوینده در فهم سخن بهتر است لَکَانَ خَيْرَ الْهَمِّمْ وَ أَقْوَمَ و هر آینه این کفار از برای
ایشان بهتر و راست تر و صوابتر و حکیمتر بود از آنکه از سخن بجز خیر البشر و وطن در دین آنسر و دلگیر گفتیم
اللَّهُ بِکُفْرِهِمْ و لکن خدای تعالی بسبب کفر و عناد و انکار و استکبار یهودان با کفار ایشان از رحمت و هدایت
عزل و لغت و رانده و دور فرموده است فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا پس نمیکردند که رودنی اندکی بعضی از کتب
رسل ایمان می آوردند و بعضی یا ایشان ایمان نمیاوردند مگر اندکی از ایشان مثل عبد الله بن سلام و اصحاب
او و این معنی موافق با حال یهود است و الله اعلم بحقایق العبارات و استعفی منه الزلات حضرت امام
موسی بعد از ذکر آیه سوره نساء که معنی شد فرمود خدا فرستاد یا ایها الذین امنوا یعنی ای کسانی که
ایمان آورده اید بگوئید لفظ را در کماله با محمد زیرا که آن لفظ است که یهودان دشمنان شما این لفظ را در
او نیز خود ساخته بشتم و دشنام بر رسول خدا و شتم شما و قَوْلُوا افْظُرْنَا یعنی باین لفظ نظر ماکوئید نه بلفظ را عنا
زیرا که در نظر نامیت آن تلبیس که در قول شما را عناست و ایشانرا ممکن نیست که لفظ نظر را راست آورند
و شتم قرار دهند چنانکه را عنا ممکن است و اسمعوا و اطیعوا وقتی که رسول خدا امر را فرماید بشنویید و اطاعت
نمائید و لَکَانَ فِتْنٍ یعنی و از برای یهودان و دشنام دهنده کان بر رسول خدا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی
در دناک و عذابی جمع کرده شده است باینکه دشنام ایشان در دنیا بخودشان برگردد و در آخرت در آتش
جهنم محله باشند پس رسول خدا فرمود این سعد بن معاذ از یحییان بنده کلان خدا است رضای خدا را ببرد
نخا خوشان و ندان و داد های خود از یهود اختیار نمود و امر بمعروف و نهی از منکر فرمود و برای احترام محمد
رسول خدا و علی ولی خدا و وصی رسول خدا خشم گرفت و غضب نمود و یهود که با نچه لابق جلالت آن
و بزرگواری بود و مخاطب شوند پس خدا پا داشت تعصب را برای محمد و علی مضاعف خواهد فرمود و او را در
سنازل کریمه بهشت جای خواهد داد و خیرات و اسعه را برایش در بهشت آماده خواهد نمود که زبانها از ذوق
آن خیرات و اسعه و دلها از اندیشه آنها و فکرها از تصور آنها عاجز میباشند و نمیتوانند وصف و اندیشه و
تصور آنها را نمایند و هر آینه یکبار از سید لیلیهای روحش با ندای می نفیم بهشتی از بهشت و دنیا و مافیها و زینت و رفقا
و جواهر و سایر اموال و نعمت و نیا بهتر است و هر که خواهد در بهشت رفیق و مجلس و اینس سعد بن

با دشمن رفقان و صدیقان و خویشاوندان خود را تحمل شود و رضای خدا را در خشم گرفتن برای رسول خدا بر صفا
رفیق و خویش خود اختیار نماید و با چون حق را متروک و باطل را معقول بپند خشم گیرد و با تکیه و قدرت و زوال
نفسه زنده نگه دارد و درین سستی و رزید و بهوای نفس رفتار نماید زیرا که خدای تعالی نزد تکیه و قدرت هیچیک
از شما قبول نخواهد فرمود و هر آنکه تحقیق خدایش از شما بجزیرت و وحی فرستاد و او را فرمان داد که بگذرد و بگذرد
و بجزیرت بود و درین فرو برد جزیرت عرض کرد و پروردگار عذاب خف به ایشان و او را میاورم و میاورم و بظن
زاهد تا با آنچه خدا و باره او امری فرماید عارف کرد و خدای تعالی فرمود بلکه پیش از ایشان او را ببلای قبل
جزیرت از پروردگار حلیل رسید پروردگار را چه او را بقلامی فرمائی و حال آنکه او را هدای عبادت فرمود
بجست آنکه با و کنت مرحمت فرمود و قدرت داد پس او امر معروف و نهی از منکر ننیک کرد و بسیار
محبت ایشان را نگاه میداشت بنابر دوستی ایشان و حال غضب من با ایشان بحسب مراد ترجمه شد
اصحاب عرض کردند یا رسول الله پس حال ما چگونه خواهد بود و حال آنکه ما نمیتوانیم نهی از منکر کنیم رسول
خدا فرمود هر آنکه معروف امر کرده شده اید و از منکر نهی کرده شده اید و عقاب یا عقاب الهی شما
را و انا خواهد کرد این پس فرمود هر که از شما منکری بنید یا بدکار نکند بدست اگر تواند و اگر نه زبان انکار
نماید و اگر نه قلب خود انکار نماید و بس است او را همین که خدا از قلب او بداند که او منکر را اگر است از نزد
است چون سعد بن معاذ رحمت ایزدی و اصل شد بعد از آنکه تشفی خواطر خود از بنی قریظه نمود از برای
خدا و حکم قتل همه فرمود رسول خدا فرمود خدا رحمت کند ترا ای سعد تحقیق استخوانی بودی در کل و با کل فرغان
اگر میماندی منع میکردی که ساله را که اراده نصب او خواهند نمود و برضه مسلمانان مانند که ساله قوم موسی
صحابه عرض کردند یا رسول الله آیا او خواهند کرد که در این بدینه تو که ساله بر پا کنند حضرت فرمود
بلی بخدا سوگند او را خواهند نمود و اگر سعد را ایشان زنده می بود نمیکذاشت که تدبیر ایشان مستمر شود و لی
بعض تدبیر خود را مستمر خواهند داشت و نزدی خدا تدبیر ایشان را باطل خواهد فرمود صحابه عرض کردند جزیره
ما را که تدبیر ایشان چگونه خواهد بود فرمود که واکندارید این ما تا آنچه خدا خواهد تدبیر آنرا ظاهر فرماید حضرت
موسی این جعفر فرمود که منافقان از امت محمد بعد از فوت سعد بن معاذ و روانه شدن محمد
بجانب تبوک ابو عامر را بهب را امیر و رئیس خود گردانیدند و با او بیعت نمودند و توطئه کردند بر اینکه نزد
را غارت کنند و زمان و فرزندان و سایر اهل بیت آنحضرت و زمان و فرزندان صحابه آنحضرت را
که با او پیرون رفته بودند و نیکو کردند و تدبیر کرده بودند که بر محمد بن حنیف زنده در راه تبوک تا آنحضرت را قتل
پس خدای تعالی و من ضرر ایشان از محمد فرمود و منافقان را سوگردانید و ایشان را مضع فرمود و انجان است

که رسول خدا فرمود باصحاب خود که شما براه کسی که پیش از شما بودند خواهید رفت مانند و کفش که با هم مقفند
و مانند پیرهای تیره که با هم مساویند حتی آنکه اگر یکی از ایشان سوراخ سوسه را بر داخل شده باشد شما نیز داخل آن
خواهید شد عرض کردند باین رسول الله آن کو ساله که بود و تدبیر آن منافقان چه بود حضرت فرمود بدین
که خبر با از جانب پادشاه دوخته آنجناب بر رسول خدا میرسد و در آن نواحی مملکت عظیمی برایش بود از توابع شام
و رسول خدا تهدید میکرد که قصد او خواهم نمود و اصحاب او را خواهم کشت و بنیاد ایشان را بر هم خواهم زد و اینجا
رسول خدا بسیار از جانب او ترسان و هراسان بودند حتی آنکه هر روز بیت نفر از ایشان بنوبت حریت
حضرت رسالت میکردند و هرگاه کسی از ایشان صبح می کشید کمان می کردند که شاید او ایل شکر بگیرد بدین
رسیده باشند و منافقان در این باب ابراجیف و اکاذیب بسیار می گفتند و اصحاب حضرت را می ترسانیدند
و می گفتند که این پادشاه دوخته آنجناب از مردمان اینقدر و از اسبان این قدر و از مال اینقدر آماده کرده
برای جنگ شما و بضیعان مسلمانان و سوسه میکردند و بایشان می گفتند که اصحاب محمد کجا میتوانند از عهده
اصحاب اکید بر آید و نزدیک باشد که اکید در قصد مدینه نماید و مردمان شمارا بقتل رسانند و زنان و فرزندان
شمارا اسیر گردانند تا آنکه از سخنان منافقان و لهای مؤمنان بسیار بدرد آمد و شکایت اینجالت را ب حضرت
رسالت آوردند پس بدرستی که منافقان اتفاق کردند و با ابو عامر راهب که رسول خدا او را فاسق نامیده
بود بیعت نمودند و او را امیر بر خود گردانیدند و بر خود اطاعت او را لازم ساختند پس ابو عامر بایشان گفت که
رای من آنست که از مدینه پنهان شوم بجهت آنکه متم شوم تا آنکه تدبیر من باشد دست ظاهر شود و با کینه نامه نوشتند
و بسوی دوخته آنجناب فرستادند که تو قصد مدینه نما و ما تریای می کنیم محمد و اصحاب او را از میان بریدیم
و خدای تعالی بسوی محمد و می فرستاد و آنحضرت را با جماع و تدبیر منافقان آگاهی داد و آنحضرت را متوجه شدن بسوی
تبوک فرمان داد و رسول خدا هرگاه اراده جنگی میفرمود بغیر آن توری می نمود مگر جنگ تبوک یعنی اراده خود را افشا
نمی نمود و مردم نمیدانستند که حضرت اراده که ام طرف را داد و بغیر از جنگ تبوک که در اینجا اظهار اراده خود را
فرمود و اصحاب خود را امر نمود که توشه برای جنگ تبوک بردارند و آنجنگی بود که خدا و آنجنگ منافقان را بر او
گردانید و ایشان را مذمتها نمود و بسبب در ناک و تخلف نمودن ایشان از انجام داد و رسول خدا اظهار نمود که خدا
تعالی بمن وحی فرستاده که بزودی تیرا بر اکید رخصت خواهم داد و او را خواهی گرفت و با او مصاحبه خواهی کرد که هر
ساله هزار اوقیه طلا باد و ویست هلد در ماه صفر و هزار اوقیه طلا باد و ویست هلد در ماه جمادی و بدین
مشتاد و روزی سلمانی بدین خبر خوا رسید کشت پس رسول خدا با اصحاب خود فرمود که چون حضرت موسی از
قوم خود بیرون رفت بجای تنب طو را ایشانرا چهل شب وعده داد و من شما را هشتاد شب وعده میدهم و بعد از

هشتاد شب بسلامتی غنیمت و ظفر یافته بدون جنگی که واقع شود و نه آنکه یکی از مومنان آزاری رسد بسوی
مدینه خواهم برگردم چون منافقان این سخن را شنیدند گفتند سوگند بخدا که هیچین است ولیکن این جنگ آخر
شکستهای او است که بعد از این با صلاح نخواهد آمد زیرا که بعضی از اصحاب در این راه هزکرم و بادیهای بیوم
بودی و آبهای کنده ناکوارا نموضع خواهند مرد و هر که از اصحاب با و سالم مانند در دست لشکر الیه
گشته و مجروح و اسیر خواهند گردید و منافقان اذن گرفتن اینجنگ را از رسول خدا خواهند بطلتها و غدا
باینکه اظهار کردند بعضی از ایشان اظهار بیماری جد خود و بعضی اظهار بیماری عیال خود نمودند و بعضی شد
که مارا خدا خود میساختند و باین عذر با اذن گرفتن را از حضرت خواستند و حضرت ایشانرا مخصمی
فرمود پس چون صبح شد غم رسول خدا بر کوچ کردن بسوی تبوک بجد غم رسید انجماعت منافقان
مسجد را در خارج مدینه بنا کرده بودند و آن مسجد ضراب و دیوینخواستند و آن اجتماع نمایند و مردم بنمایند که
ایشان بجهت نماز در آنجا جمع شده اند تا بدیر است باطل خود را تمام نمایند و آنچه میخواهند با ایشان آسان
کرد و در آنجا واقع شود پس جماعتی از ایشان بخدمت رسول خدا آمدند عرض کردند یا رسول الله خانه ما
از مسجد دور است و ما گراشتن نماز و غیر از جماعت را و حاضر شدن بمسجد تو بر ما دشوار است و باین
سبب مسجدی برای خود بنا کرده ایم اگر رای مبارکت قرار گیرد تشریف بیاور و در مسجد ما نماز کن تا مسجد
ما بسبب نماز تو در محراب آن میمنت و برکت بهم رساند و ما از برکت تو محروم نباشیم پس حضرت رسول
با ایشان اظهار فرمود آنچه خدا و را خبر داده بود از کفر و نفاق و تدبیرهای باطل ایشان و فرمود در از گوش
مرا بیاورید تا سوار شوم پس ایضا و را آوردند و حضرت سوار شد که بجانب مسجد ایشان برود هر چند آن
حضرت و اصحاب او ایضا و را از هر گردند که بجانب مسجد روان شود و میرفت و کام از کام بر نیفتاد و
چون سرانرا از آنجا رسمت دیگر میکردانیدند تنی میرفت منافقان گفتند شاید ایضا و را این را چیزی دیده
که از آن رسیده اکنون باینراه تظاهر رفت رسول فرمود اسب مرا بیاورید چون اسب را آورد حضرت
سوار آن شد هر چند آنرا از هر گردند که بجانب مسجد ایشان برود و حرکت کند میرفت و حرکت نمی نمود و چون
سر او را بجانب دیگر میکردانیدند تنی میرفت باز منافقان گفتند که شاید این اسب را باینراه از چیزی می
کرده که نخواهد باینراه برود حضرت فرمود بیایید بجانب مسجد پیاده بروم چون آنحضرت و هر که با آنحضرت
بود بنخواستند که پیاده بجانب مسجد روند در جای خود ایستادند و شدت بر حرکت نداشتند و چون
مواضع دیگر متوجه شدند حرکت برایشان آسان و بدنهای ایشان سبک می گردید و ناشاطبی در دلها
ایشان بهم رسید رسول خدا فرمود معلوم میشود که خدای تعالی از این امر کر است و او را اثر نمیخواهد اکنون

من برخاج رغرم باشد تا من آید، الله از این سفر برگردم پس بنظری که رضای خدا باشد در این کار بنکرم و
بعل آورم و حضرت در امر رفتن تبوک اهتمام فرمود و منافقان عازم شدند بر اینکه باز ماندگان حضرت و
مؤمنان را متاصل گردانند هرگاه حضرت بالشکر خود بیرون روند پس خدای تعالی وحی فرستاد که ای محمد خداوند
علی علی تو را سلام میرساند و می فرماید که یا تو باین سفر باید بروی و علی در مدینه ماند و یا آنکه علی باین سفر رود و
تو در مدینه بمانی چون حضرت رسالت پناهی وحی الهی را بعلی نقل کرد علی عرض کرد که امر خدای تعالی و امر
رسول اورا می شنوم و اطاعت می کنم هر چند دوست میدارم که در حالی از احوال از خدمت رسول خدا دور
نباشم و از مشاهده توحش و محروم نام رسول خدا فرمود یا علی آیا راضی هستی که در همه باب از من بمنزله بیرون از
موسعی باشی بغیر آنکه بعد از من پیغمبری نیست علی عرض کرد راضی هستم یا رسول الله پس رسول خدا فرمود
یا ابو الحسن ترا در ماندن بدین اولی ثواب بیرون تو باین است و خدا ترا در این حال امت تنها گردانند
که بیست تو جمع منافقان و کافران را از حرکت و خروج بر مسلمانان مانع شود از آنکه احداث قتل کنند چنانچه
برایم را امت گرانند و به تنهایی اورا تکلیف معارضه با شرکان آفرمان فرمود پس چون رسول خدا
از مدینه بیرون رفت و حضرت امیر المؤمنین آنحضرت را شایست نمود منافقان برای ایدای آنحضرت گفتند
محمد علیه السلام نکند داشت که بخت اینکه باو چشم گرفته و از صحبت او ملال بهم رسانیده و اینکه منافقان بر او شیون زنند و باو
محاربه و قتال کنند و اورا هلاک گردانند تا از مصاحبت او خلاص شود چون این خبر بر رسول خدا رسید علی
عرض کرد یا رسول الله آیا می شنوی که منافقان چه میگویند رسول خدا فرمود یا علی آیا تو را کافی نیست
که تو بمنزله مرد کشتی و روشنائی دیده و بمنزله روح و بدن نمی پس رسول خدا با اصحاب خود روانه شدند
و علی را به مدینه برگردانید و هر تدبیر که منافقان در حق مسلمانان اندیشه کرده بودند که با ایشان اذیت رسانند
از بیم صولت و سطوت اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب بتوقی میماند افتند و میکفتند این سفر آخر
محمد است از آن برخواید کشت بعد از آن آنچه خواهیم کنیم پس چون میان حضرت رسول خدا و اکیده
نیکمزل راه ماند فرمود ای زبیر ابن العوام ای ساک ابن حارث امشب بامیت نفر از مسلمانان بسوی
قلعه اکیده بروید و اورا بکیم و از برای من بیاورید و بر عرض کرد یا رسول الله ما چگونه اورا بکیم و
برای تو بیاوریم و حال آنکه با خود لشکر فرادان و خدم و چشم می پایان که میدانی دارد و قلعه او در نهایت
حصانت است رسول خدا فرمود که بتدبیر اورا خوارید گرفت عرض کردند یا رسول الله چه تدبیر
توانیم کرد و اورا تو انیم گرفت در این شب ما بتاب که بشا به روز روشن است و راه ما تا قلعه او از بیم
صحرائی هموار است رسول خدا فرمود آید دوست میدارید که خدا شمارا از چشمهای ایشان مستور گرداند

سایه برای شما قرار ندهد که چون بروید شمارانه بنده و شمارانوری مانند نور ماه کرامت کند که در ماهتاب
شمار احساس نغمه عوض گردن بدلی یا رسول الله حضرت فرمود شما صلوات فرستید بر محمد و آل
طیبین او و اعتقاد کنید که بهترین آل محمد علی بن ابیطالب است و توای زیر پنج شخص باید که عقیقه
کنی که علی بر گروهی باشد و سزاوارتر است بولایت برایشان از دیگران و برای احدی سزاوارتر
که بر او تقدم جوید پس چون شما چنین کنید از نظر ایشان پنهان میشود تا سایه دیوار قلعه ایشان میرسد
پس خدای تعالی اهلوان صحرا و بزرگان کوهی را برزوی خود بفرستد که شاخهای خود را بر دروازه قلعه
او باند چون او صدای وحشی را بشنود خواهد گفت کیست که اسب خود را سوار شود و برود و اینها را بر
ما شکار کن زن او خواهد گفت که زنهار را راده بیرون رفتن کنی که محمد نزدیک قلعه تو فرو داده و این
بیتل را آنکه حیل کرده باشد و جمعی را فرستاده باشد که ترا غافل کرده بگردند و جواب زن خود خواهد گفت
که از من دست بردار اگر کسی از لشکر محمد در امشب جدا شده بود پیرانیه در این ماهتاب جاسوسان و
دیده بانان لشکر ما او را در این راه دیده بودند و این صحرا روشن است و احدی در آن نیست و اگر کسی
حوالی قصر ما می بود این حیوانات وحشی از او رم نمی نمودند و نزدیک قصر ما نمی آمدند پس از قصر خود بریز خواهد
آمد و سوار خواهد شد تا شکاری کند اهل بای صحرا و بزمهای کوهی خواهند گریخت و او از عقب آنها خواهد گشت
پس شما با اصحاب خود او را تعاقب کنید و با واحاطه کنید و بگردید و بنزد او آوید چون ایشان متوجه قصر او
شدند و پسای قلعه او رسیدند چنانچه رسول خدا فرموده بود و واقع شد پس او را گرفتند با ایشان گفت من شما
حاجتی دارم گفتند حاجت چیست هر حاجت داشته باشی روا می کنیم مگر آنکه از ما سؤال کنی که ترار با کنیم
گفت حاجت من آنست که جامهای مرا از من بکنید و شمشیر و کمر بنده مرا بردارید و آنها بسوی محمد ببرید
و مرا بپیر این تنهابوی او بپزید تا مراد زری سلطنت نه بیند بلکه مراد زری تو اضع بیند شاید بر من تحم
کنند پس چنان کردند چون بخدمت حضرت آمدند و فقرا و مسلمانان جامهای اکیدمی پوشیدند و عرض
میکردند یا رسول الله آیا این از جامها و علمای بهشت است فرمود نه و لکن اینها جامه و شمشیر و کمر بنده
اکیدر است و یک و شمال پسر عجم من زیر و سماک بهتر است از این جامها اگر برانهد یک با من کرده اند
استقیم بمانند تا اینکه مراد نزد جوش کوثر در محشر ملاقات کنند بطور تعجب عرض کردند که و شمال بهشتی از
این زیور طلا بهتر است فرمود بلکه مگر از و شمال بهشتی که بدست ایشان است بهتر است از آنکه ما
بین زمین و آسمان را پر از مثل این طلا کنند پس چون او را بخدمت حضرت آوردند زبان تبضع کشود و
عرض نمود مرا با کن دوست از من باز دار تا دشمنان تو را از تو دفع نمایم که در عقب ملک من در سلو

خدام با و فرمود که اگر وفا بکشفه خود بخنی چکنم عرض کرد اگر بکشفه خود وفا نکنم هرگاه تو رسول خدام باشی پس اتخداوندیکه
 نمک داشت و ما بتاب سایه اصحاب تو بر زمین بیفتد و آیه ان صحرا را بدرو از قصر من فرستاد تا ما از قصر م بیرون
 آورد و مراد دست اصحاب تو گرفتار کرد و ما سخن تو خوا بدو و اگر پیغمبر نباشی اندولت و اقبال تو که ما باین
 خصلت عجیبه و سبب لطیف در دام تو انداخت باز مراد دست تو بمیل آن خواهد انداخت پس رسول
 خدام با او مصاحبه نمود که او را را بکنند و او در هر سال در ماه رجب هزار اوقیه طلا و دویت حله و در ماه صفر نیز
 اوقیه طلا و دویت حله بدو بشروط بانکه هر که از عساکر مسلمانان برایشان بگذرند سه روز ایشان را رضایت
 کنند و تا منزل دیگر که در پیش دارد تو شش همراه ایشان بکنند و اگر مخالفت یکی از این شرطها کنند از امان خدا
 و امان محمد رسول خدای بری باشند و رسول خدام بسوی مدینه برگشت موسی ابن جعفر فرمود که آنکس
 که منافقان نصب کردند در زمان پیغمبر ابو عامر را بسبب بود که رسول خدام او را فاسق نامیده بود پس
 رسول خدام سلامت و عافیت و ظفر و نصرت و غنیمت داخل مدینه شد و حق تعالی کید منافقان را باطل
 گردانید و امر بوزانیه بجد ضرر که منافقان مکار بنا کرده بودند فرمود پس خدای تعالی ابو عامر کو ساله
 بمرض قویج و سیسی و خوره و فالج و لقوه مبتلا گردانید و چهل صباح در سختی عذابی ماقی ماند پس بغدادی
 الهی و اصل شد و خدای تعالی در سوره توبه فرستاد و الذین اتخذوا مبیحاً اضراً و
 کفراً و تفریقاً بین المؤمنین و ارضاداً لمن حارب الله و رسوله من قبل
 و یکلفن ان اردنا الا الحسنى والله يشهد انهم لکاذبون لا تقم
 فيه ابد المسجد اسس على التقوى من اول يوم احق ان تقوم فيه
 فيه رجال يحبون ان ينظروا و الله يحب المظهرين امن اسس
 بنيانه على تقوى من الله و رضوان خير ام من اسس بنيانه على شفا جوف هاد
 فاهار به في نار جهنم والله لا يهدي القوم الظالمين لا يزال بنيانهم الذي
 بنوا يرتفع في قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم و الله عليم متبرحم كويد
 که چند نفر از محدثین روایت کرده اند که چون قبيله بنی عمرو بن عوف مسجد قار بنا کردند و از حضرت رسالت
 مسلت کردند و در مسجد ایشان نماز کردند و روی از بنی غنم ابن عوف برایشان حسد بردند و کفشد با هم مسجدی
 بنا کنیم که در آن نماز گذاریم و بنماز محمد حاضر شویم حقیر گویم که مقصود ایشان همان اظهار نفاق بود که حضرت
 بیان فرمود و ذکر شد و آن ملاعین دوازده یا پانزده نفر علیه الاصح بودند و بنی خدمت حضرت آمدند
 و عرض کردند یا رسول الله آیا ما رخصت مرحمت میفرمائی که مسجدی در قبيله بنی سالم بنا کنیم بجهت پیار آن

و شهبای باران پیران حضرت ایشانرا خست داد و چون مسجد را ساختند بخدمت حضرت آمدند و خواست
کردند که حضرت مسجد ایشان برود و چنانچه شنیدی و چون حضرت از تنگ معاودت نمودند باز خواست خود را
اعاده نمودند این آیت نازل شد و قصه ابو عامر حیان است که او در جاهلیت در بهانیت اختیار کرده و
پلاس پوشیده بود و چون حضرت بدین شهر هجرت فرمود آن نابکار از راه انکار تخریص کفار بر جنگ از رسول
پرسید و کار نمود و انواع اذیت و آزار بآن بزرگوار میرسانید و بعد از فتح مکه که اسلام قوت بهم رسانید
بسوی طایف فرار نمود چون اهل طایف اسلام آوردند از طایف نیز فرار نموده خود را بشام رسانید
و بن نصراری را اختیار کرد و او را بدین خطبه بود که در جنگ احد شهید شد و طائفه او را غسل دادند و
غسل الملائکه معروف شد پس آن ملعون کس نبود منافقان بدین فرستاد که متعذر شوید و مسجدی بنمایند
که در آن جمعیت نمایند که بنزد قصر روم میروم و از راه شکاری میگیرم و بسوی مدینه می آورم که محمده را از مدینه
پسرون کنم پس آن منافقان بدین نظر آمدن آن نابکار بودند پس آن بدبخت پیش از آنکه پادشاه روم برسد
بناخوشهای بد بجهنم وصل شده معنی آیات چنین است و آنجا محلی که اندک روز مسجدی برای ضرر رسانیدن
بمؤمنان اهل مسجد قبا یا سایر مسلمانان و تقویت کردن آنکسیر را که در دل گرفته بودند و بدبخت جدائی انداختن
میان مؤمنانیکه در مسجد قبا برای نماز جمع میشدند که از دور حضرت رسول عیاش شدند و اختلاف کلمه در میان
ایشان پدید آید بدبخت میباشند و انتظار کشیدن کسی که با خدا و رسول او محاربه کرده بود بیشتر از
این یعنی ابو عامر را بهب که پیش از سفر شام خید کرت با حضرت رسالت ع محاربت نمود و او تنها
رسانید و هر آینه منافقان بدروغ سوگند یاد می کنند که ما به بنا کردن مسجد را داده نکرديم و کفایت آنچه
را که نماز و ادکار و توسعه بر نماز گذاران باشد و حال آنکه خدا کواهی میدهد که ایشان در سوگند خود دروغ
گویند ای محمده باید در آن مسجد ضرر هرگز نه ایستی برای نماز کردن هر آینه مسجدیکه بنا شده است بر بنی
کاری از روز اول یعنی مسجد قبایمرا و از تراست بآنکه قیام نمائی در آن برای نماز از مسجد نفاق و در آن
مسجد مردانی چند هستند که دوست میدارند خود را پاکیزه گردانند بآب از غایط و بول و خدا دوست
میدارد آنانرا که خود را پاک و پاکیزه میدارند از غایط و بول پس آیا کسی که بنا کند بنیان امور دین
خود را بر پر بنی کاری از خدا و طلب خوشنودی او بهتر است یا کسی که بنا کند بنیان امور دین خود را
بر باطل و نفاق که مثل آن درستی کنار روی است که زیر پیش بسبب مروریسل تپي شده باشد و شرف
بر خراب شدن باشد پس ازین سست با آن بنائی که بر آن ساخته فرویزد و در آتش جهنم یعنی دین
باطل و متدین بآن دین و جهنم خواهد افتاد اما محمده باقر می فرماید که آن بنا نیکه حق تعالی فرموده در کتاب

جنم است مسجد خراب است که آنما نشان برای مکر بنا کرده بودند و خدا بدایت میفرماید که و ستمکاران را
 بسوی مقاصد فاسده ایشان یا بسوی آنچه در آن صلاح است و نجات است پیوسته بنیان ایشان که
 بنا کردند یعنی مسجد خراب شک و از دیاد و نفاق است درو لهای ایشان چون رسول خدا را و خراب
 فرمود باز درو لهای ایشان نفاق رسوخ پیدا کرده و زیاده بحثی که رسم آن زایل نمی شود مگر آنکه درو لهای ایشان
 باره باره شود و قابلیت ادراک نداشته باشد و خدا دانا است بکره و نیتهای ایشان و در ستمکار است در کردار و
 رفتار خود را مخراب کردن مسجد ایشان چون این آیات نازل شد حضرت رسول مالک ابن دشمن خود
 و عامر ابن عدی که از قبیل بنی عجرن عوف بودند فرستاد که آن مسجد را خراب کنند و بسوزانند چون نزدیک
 مسجد رسید مالک بعامر گفت صبر کن که من آتش از خانه خود بیارم پس داخل خانه خود شد و آتش آورد
 و در آن مسجد افروختند که آتش در ستونها و سقف آن مسجد افتاد و آنما نشان که تخته پس دیوارهای آن را خراب
 کردند و قرآن مجید را میوید **الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَا يَشْرُونَ الْإِيمَانَ** **لَا يَشْرُونَ الْإِيمَانَ**
مِنْ خَيْرٍ مِنْ دَبْكِهِمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ امام حسن عسکری فرمود که علی ابن موسی الرضا علیهما السلام فرمود که خدای تعالی یهود و نصاری
 و مشرکان و نواصب را ندمتها نمود و فرمود **مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** دوست ندارند
 آنما که حق را پوشیده اند و بان نکر و بداند از یهود و نصاری **وَلَا الْمَشْرِكِينَ** دوست ندارند مشرکان
 که بعضی از ایشان نواصبند و خشم میگیرند بجهت ذکر شدن نام خدا و نام محمد و ذکر شدن فضایل علمی و هویدا
 ساختن محمد شرافت و بزرگواری علمی را **أَنْ يُزِيلَ عَنْكَ** و این مفعول بود است یعنی یهود و نصاری
 و مشرکان دوست نمیدارند که فرو فرستاده شود بر شما **مِنْ خَيْرٍ مِنْ دَبْكِهِمْ** هیچ خیر و نیکی از
 نزد پروردگار شما از آن آیات بسیار در حق محمد و علی و آل طهین آن دو بزرگوار مراد آیات قرآن و
 معجزات آنحضرت است و دوست نمیدارند که دلیل عاجز گرداننده فرو فرستاده شود از آسمان که
 بیان کند از نبوت محمد و امامت علی و آل ایشان پس آنکافران و مشرکان بجهت نزول این آیات
 و معجزات بر محمد منع می کنند و باز میدارند عوام اهل دین خود را از اینکه با تو محاجه کنند از خوف آنکه حجت
 روشن تو ایشان را مغلوب سازد و معجزه تو ایشان را از گفتن باز دارد پس عوام ایشان بتو ایمان آورند و
 بر ریشهای خود بشویند بجهت این حسد و کفر و نفاق هر که اراده ملاقات تو نماید یا محمد تا امر نبوت تو
 را بفهمد و بشناسد او را باز میدارند و نمیکند از آنکه بخدمت تو بیاید با و میگویند که محمد لطیف و حلایف
 و ساحر اللسان است خیری در دیدن تو او را و دیدن او تو را نخواهد بود و دین خود را و نیای خود را

تسليم او خواهي نمود پس ايشان باين ابراهيم عوام را از آمدن بنزد تو منصرف سازند پس خدای تعالی فرمود
وَاللّٰهُ يَخْتَصِرُ رَحْمَتَهُ وَحَالُ اَمْرِ خَدَا اَخْتِصَاصٌ دَهْدُ بِرَحْمَتِ خُودُو تَوْفِيقِ دَاوَنِ خُودُو مَزِيْنِشَا اَهْرَا
خواهد و صلیت بنید برای متدین شدن آنکس بدین اسلام و دوستی نمودن با تو علی ع و اللّٰهُ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای صاحب فضل بزرگست بر هر که او را بدین اسلام موفق دارد و دوستی نمودن
با تو و برادرت علی ع این ابطال را بهمانی و هدایت فرماید فرمود ع که چون رسول خدای اهل کتاب و
مشرکان را باین فرمایش الهی ترسانید جماعتی از ایشان حاضر حضور انحضرت شدند و بنیای بیگانهگی و
بخلاف و عناد را با انحضرت گذارند و گفتند یا محمد ص تو بر دلهای ما ادعای مکنی بخلاف آنچه در آنهاست ما
گزارشت نداریم که بر شما حجتی فرو فرستاده شود که انقیاد و اطاعت انجست لازم شود تا حجت الهی بر همه روشن
شود و ما هم منقاد شویم رسول خدای فرمود اگر شما در اینجا با محمد ص معارضه بخلاف میکنید و عناد میورزید بزود
با پروردگار جانیان عناد خواهید ورزید و معارضه بخلاف خواهید نمود چون صحیفه ای شمارا ناطق باعمال شما
خواهد گردانید خواهید گفت که ملائکه حفظه با ظلم کرده اند و آنچه کرده ایم بر ما نوشته اند پس در آنوقت که انکار اعلا
ناشایسته خود خواهید نمود جوارح شما را بشهادت طلبند و انبیا بر شما شهادت دهند که کفار عرض کردند
خود را بجای دو روح الهی که از در و خیزد اوان کار در و غلویان است میان ما میان قیامت بسیار دورتر
آنچه او عالمی گئی در نفسهای ما با ما و همین دنیا بنا تا علم برستی گفتار تو پیدانایم و حال آنکه این کار را هرگز
نتوانی کرد زیرا که تو از دروغ گویانی پس رسول خدا فرمود یا علی ع از جوارح ایشان شهادت و گواهی طلب
چون حضرت چنین فرمود علی ع هم از ایشان شهادت طلبید پس همه از جوارح بر ایشان شهادت دادند
که ایشان دوست نیدارند و فرو فرستاده شود بر زبان محمد ص خیری از تو پروردگار شما یعنی ایتی روشن
و محبتی که معجزه باشد برای نبوت محمد ص و امامت برادرش علی ع از ترس اینکه آن حجت ایشان را مغلوب
سازد و عوام ایشان محمد ص ایمان بیاورند و بسیاری از ان عوام برایشان بشورند چون شهادت جوارح خود
را مشاهده نمودند عرض کردند یا محمد ص ما انشهادتیرا که ادعای میکنی که جوارح ما بان شهادت داده اند نمی شنوم
حضرت رسالت فرمود یا علی ع این جماعت از آنکس اند که خدا در باره ایشان فرمود در سوره یونس ان
الَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَبْرَأُونَ مِنْ دَعْوَانِهِمْ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا
الْعَذَابَ لَا يَأْمِنُ بَدْرُستی که آنکه سرور شد برایشان سخن پروردگار تو هر آیتی که بیاید ایشان را ایمان نخواهند
آورد تا اینکه ببینند عذاب دردناک را نفرین کن برایشان باینکه هلاک شوند پس علی ع برای شان نفرین
کرد چون نفرین علی ع با تمام رسید هر عضوی که بر صاحب خود شهادت داده بود از بدن او جدا شده می افتاد

تا در جای خود میروید یعنی همه مردن پس گروهی از یهود بخیرت آنحضرت حاضر شده عرض کردند یا محمد چه سبب
قلب تو سخت شده که یکی ایشانرا کشتی رسول خدا فرمود که من البته نرمی و ملائمت خواهم نمود بر کسی که به
غضب خدای تعالی بر او اشتداد یافته آگاه باشید که اگر ایشان درخواست کرده بودند از خدای تعالی حاجت
و علی و آل پاکان اند و بزرگوار که او ایشانرا مصلحت دهد و او اکتفا بر ایشان مصلحت مرحمت
می فرمود و چنانچه مصلحت داد کسی را که پیش از ایشان بودند از کوه ساله پرتان چون مصلحت مصلحت کرد
از خدا بخیر و علی و آل پاکان اند و بزرگوار و خدای تعالی بزرگواران موسی بایشان فرمود که اگر آنکسینکه کشته شد
خوانده بودند ما این دعا بر این خدا ایشانرا از کشته شدن عفو گردانیده بود و بخت اینکه گرامتی باشد برای
محمد و علی و آل اند و بزرگوار علیهم السلام و الصلوات فوق لید عز وجل ما ننسخ من آیه
و ننسبها نأت بخیر منها أو مثلها ألم تعلم أن الله علی کل شیء قدیر
ألم تعلم أن الله له ملک السموات والأرض وما لکم من دون
الله من شيء ولا نصیر امام حسن عسکری فرمود که محمد بن علی ابن موسی الرضا علیهم السلام فرمود
ما ننسخ من آیه بهر چه منوخ می کردیم از قرآن بآنکه حکم آن آید را بر می داریم مگر جم گوید روایت
نموده اند که یهودان با مشرکان طعن میزدند می گفتند محمد را رای محکم و ثابت نیست چه گاهی علمی میکند
و بعد از آن شیمان شده بخلاف آن حکمی دیگر میکند خدای تعالی رد قول ایشان می کند و می فرماید که
شیخ احکام تعلق با دار و نه محمد و چنانچه نبوت تابع مصلحت است احکام شرعی نیز تابع حکمتها و صلحتها
چنانچه در وقتی مصلحت با بخت مردم آن بود که موسی و تورات پیغمبر و کتاب ایشان باشد و وقتی دیگر عیسی
و انجیل باشد و اکنون مصلحت ما آنست که محمد و مبعوث شده پیغمبر و کتاب قرآن باشد و احکام غیر
نیز چنین است چه بعضی اوقات اقتضای حکمی می کند و در زمان دیگر اقتضای خلاف آن دارد پس
بجست مصلحت خلقت و در تکالیف و عبادات که ایشان علم بان ندارند آیتی را بآیتی و حکمی بکمی منوخ
یا از منوخ در لغت ابطال شئی است و اقامه غیر آن در مقام آن و یا ابدال صورتی بصورتی و تلخیص
از این اخذ شده است و مراد نسخ این از اللفظ یا معنی یا هر دو است و ابدال غیر آن در مکان آن پس
منسخ حکمی است در شرع که دلالت بر از الیه حکمی کند که قبل از آن ثابت بوده باشد و منوخ حکمت
که از الیه آن کرده باشد و تفصیل نسخ و منسخ و منوخ و ابحاث آن در علم اصول فقه مدون است و در
واقع زمان حکم خداوند مقید است بر ما نیک حکم آنرا منوخ فرماید او نفسیهها مفراموش می کردیم آن
آیه را باینکه رسم و نوشته آنرا از میان بر می داریم و حفظ آن را از همه ولسا و از اول تو ای محمد میسر نمی آید

جدائی نمانیم چنانچه خدای تعالی فرموده در سوره اعلی سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْتَسِي الْأَمَّا شَاءَ اللَّهُ بَرُوهُ
 بر تو خواهیم خواند و آن را پس تو فراموش نخواهی نمود آنرا اگر آنچه خواهد که بفراموشی اندازد تو را پس بلند
 کند و اگر آنرا از دل تو و از یاد تو ببرد و مترجم گوید که مراد بانسان آید بدون آن است از دلها چنانچه یروا
 شده که مردی در مجلس رسول برای خواست و عرض کرد یا رسول الله خدایه از قرآن میدانستم و در
 نماز تجویخ خواندم شب برخاستم فراموش کرده بودم هر چند خواستم که یاد من بیاید نیامد و دیگری برخاست
 گفت مرا نیز هم چنین قضیه دست داد و دیگری هم چنین عرض کرد و منمتر فرمود هیچ میدانید که سبب
 آن چیست عرض کردند خدا و رسول او و داننا تراست فرمود این بحجت آنست که حق تعالی آنرا نسخ
 فرمود و هرگاه آیتی را نسخ نماید آنرا از یاد مردمان ببرد و این از معجزات حضرت رسالت است
 نَافَتْ بِحُجْرٍ مِنْهَا مِیْ ویریم بهتر از آن آیه بنسخه یعنی عمل کردن باین آیه ثانیه ناسخه بهتر و ثواب
 شما عظیمتر و مصلحت شما جلیل تر است از عمل کردن باین آیه اولی بنسخه اولی ناسخه یا میاوریم مثل آن آیه
 بنسخه در آن چه برای شما مصلحت داشت آن آیه ناسخه یعنی بدرستی که ناسخ نمیکند و تبدیل نماییم حکم را
 مگر اینکه عرض ما در آن نسخ و تبدیل مصلحتهای شما است پس فرمود ای محمد **أَلَمْ نَقْعَمْ أَنْ أَلَلَّه**
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آیا معلوم نداری همه برای تقیر است یعنی ای محمد **البتة** میدانی اینکه خدا بر
 هر چیزی توانا است زیرا که او قادر است که توانائی دارد بر نسخ و غیر آن مثل محو و اشاعت و انشاء آیه و
 سایر چیزها از مقدورات ایامیدانی یعنی **البتة** میدانی ای محمد **أنک** خدا تعالی بلا شک و شبهه ماوراء
 است پادشاهی آسمانها و زمینها و او عالم است بمصلحتهای آنها و تدبیر امور شمارا بعلم خود میکند و حال
 آنکه نیست شمارا از غیر خدای تعالی ولی و یار دوستی که صلاح شمارا دوست دارد و از او بشما نفی رسد
 زیرا که او عزوجل عالم بهمیه مصلحتها است و دون غیر او نیست مر شمارا ماضی و آوری که اگر خدا اراده فرمود
 مگر و بی را بشما فرماید اراده فرود آوردن عقاب را بشما نماید و آنکه شمارا یاری نماید غیر از خدای عزوجل که نفع
 میرساند و دفع ضرر او میفرماید و محمد بن علی فرمود که بسا خدا برای مصلح و منافع شما تقدیر میفرماید نسخ و تبدیل
 را تا بانه ایمان آورید و بسبب تصدیق با آنها ثواب شمارا بخا بدارد و بسیار فرموده بشما بدین اوتعالی ازین
 کارها بهره میکند و آن صلاح و غیر شما خواهد بود پس فرمود عزوجل ای محمد **أَلَمْ نَقْعَمْ أَنْ أَلَلَّه** که
مَلِكُ السَّمَوَاتِ الْأَرْضِ ایامیدانی آنکه خدا مر او را است پادشاهی آسمانها و زمینها و او بقدرت خود
 آنها را مالک پیا شد و بحسب مشیت خود آنها را میکرد و اندوخت و تغییر و تبدیل میدهد هر آنچه میفرمود داشته نموده
 نخواهد شد و آنچه مقدم داشته مؤخر نخواهد شد پس فرمود و **مَا لَكُمْ** و حال آنکه برای شما ای معاشر میبود و

تکیب نمایندگان بجمعه و انکار نمایندگان بنسخ شریعت نیست برای شما من و اولیای من و اولی
 از سوی خدا هیچ ولی و دوستی که مصلحتی باشد ندارد اگر پروردگار شما مصالح شما را نزدیک
 گرداند و بپایان نرساند و لا یضییع و نیست برای شما یا وری که یاری کند شما را از سوی خدا این عذاب
 آتی را از شما دفع نماید و آنچنان است که وقتی رسول خدا در مکه بود خدای تعالی او را مفرموده بود که در نماز بجانب
 بیت المقدس متوجه شود و کعبه را میان خود و میان بیت المقدس قرار دهد هرگاه امکان داشت با شما
 و هرگاه ممکن نباشد هر گونه باشد روی به بیت المقدس آورد پس رسول خدا سیزده سال که در مکه اقامت
 داشت نماز بجانب کعبه و بیت المقدس می کرد چون بدینمه آمد هفده ماه یا شانزده ماه عبادت حضرت
 احدیت روی به بیت المقدس نمود و او را قبله خود گردانیده بود و از کعبه منحرف شده بود زیرا که ممکن نبود
 بهر دو آورد و هر یکی از سر کشان یهود می گفتند و الله محمد بنمیداند چگونه نماز گذارد تا اینکه متوجه قبله یا
 می کرد و در نماز خود براه او پرستیدن ما شروع نمایم چون این طغیان از یهودان بر رسول خدا رسیدن
 حرف با بر رسول خدا سخت شد و قبله ایشان را گم داشت و کعبه را دوست داشت پس جبرئیل
 بحضور آنحضرت آمد رسول خدا با و فرمود ای جبرئیل دوست دارم که خدام از جانب بیت المقدس نبوی
 کعبه برگردانند که روی کعبه نماز گذارم تحقیق از آنچه بمن میرسد از جانب یهودان که بطرف قبله ایشان نماز
 می کنم متناوی شده ام جبرئیل عرض کرد از پروردگار تو رسالت ناکه تو را بسوی کعبه برگردانند که با نظر
 نماز کنی زیرا که خدا خواستش تو را رد نمی فرماید و تو را از مطلب تو نویسد منفرمایند حضرت دعا کرد چون
 دعا بش تمام شد جبرئیل صمود و فرمود پس از ساعتی معاودت نمود و گفت ای محمد بنحوان قد نوی
 تَقْلَبُ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُؤَلِّبَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ
 شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ الْآيَاتِ
 غیر باقی آیات با ترجمه آنها ذکر کنم تا مؤمنین منتفع شوند تحقیق می بینم تحول و گردیدن روی ترا در جهت
 آسمان برای طلوع و غروب و جهت تو را از روی آوردن با قبله که تو می پسندی از چون قبله که
 مرضی آنحضرت بود موافق حکمت و مشیت خدای سبحان بود از این جهت فرمود که تمکن گردانیدم ترا بجا
 قبله که مرضی است و بعد از آن تصریح بر تعیین آنجهت نمود و فرمود پس برگردان روی خود را مرا و همه را
 است بجانب مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه و بعد از آن مخصوص شدن خطاب بحضرت رسالت
 حکم عام همه امت آنحضرت را می فرماید هر جا که باشید در دیار و صحرا و سهل و جبل و مشرق و مغرب
 و خوابید که نماز گذارید پس برگردانید رویهای خود را بجانب مسجد الحرام و بعد از آن فرمودن تحول

بسوی کعبه بیان غنادی یهود را با حضرت محمود نمود و فرمود وَاَيُّ الدِّينِ اَوْقُوا الْكِتَابَ وَتَقْنُوا اَنَّا كُنْه
 داده شد که کتاب تورات را یعنی علماء یهود لِيَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ هر آینه میدانند که تحویل با
 توجه کعبه درست و راست است و حکم آن صادر شده از نزد پروردگار ایشان بجهت علم اجمالی ایشان
 بآنکه عادت خدا جاری است بر تخصیص هر شریعتی بقبله و علم تفصیلی بآنکه در تورات مکتوبست که پیغمبر آخر الزما
 بد و قبله نماز خواهد گذارد و آخر قبله که بر آن باشد کعبه خواهد بود و با وجود این انکار میکنند و غنادی میورزند و
 تحویل را حق میدانند جهت حدود و حدود است بحیثی خوف فوت ریاست از ایشان و مَا لِلّٰهِ بِغَافِلٍ
 عَمَّا يَعْمَلُوْنَ و خدا غافل و بخیانت از آنچه یهود می کنند از انکار قبله با علم ایشان بحقیقت آن
 از آنچه اهل ایمان عمل می کنند از تحویل و تصدیق بکعبه این عبارت برای مؤمنان و کافران و عده و وعید
 است و مرویست که آنحضرت روز دوشنبه نیمه رجب در سال دوم از هجرت قبل از واقعه بدر مدینه ماه در
 مسجد نبی سلمه دو رکعت نماز گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمنزله توجه
 فرمود و آن مسجد بدی القلستین اشتهار یافت ابو غارب روایت کند که ما روی به بیت المقدس می رفتیم
 که رسول روی بکعبه گردانید روی با نصوب کردیم مردان بصف زنان و زنان بصف مردان آمدند
 و اصحاب ما از احدی علیها السلام روایت کرده اند که فرمودند بنی عبدالمطلب در میان نماز بودند
 بایشان خبر آوردند که پیغمبر شما در نماز متوجه کعبه شد و زنان بکمان مردان و مردان بموضع زنان آمدند
 ایشان بعد از آنکه دو رکعت بجانب بیت المقدس گذارده بودند متوجه کعبه شدند و دو رکعت دیگر را
 با نصوب گذاردند و یک نماز را بدو قبله او کردند و باین جهت مسجد ایشان را مسجد ذی القلستین نام کردند
 آورده که یهودان گفتند که اگر محمد بر صدق دعوی خود در باب توجه کعبه آیت و معجزه بیاورد با ایمان
 خواهیم آورد حق تعالی کند بایشان فرموده بیان فرط ضلالت و غوایت ایشان نموده فرمود
 وَلَكِنَّ اٰيَاتِ الدِّينِ اَوْقُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ اٰيَةٍ وَخَدَّاهِیْ كَمَا اَرَادَ اَنَّا نَكْنِزُهَا
 شد که کتاب تورات را یعنی یهود هر معجزه و آیتی را که از تو بطلند بر حقیقت توجه کعبه ما متبعوا قِبْلَتَكَ
 ایشان پیروی قبله ترا خواهند کرد یعنی اهل کتاب بجهت شبهه مخالفت تو نکرده اند که معجزه زایل شود
 بلکه بجهت مبارکه و معجزه مخالفت تو کرده اند و مرویست که اهل کتاب بجهت تغیر بر آنحضرت را و طمع
 کردن در رجوع او گفتند که اگر محمد بر قبله ما ثابت قدم و رزوم با و ایمان خواهیم آورد خدای تعالی بجهت قطع
 طمع ایشان فرمود و مَا اَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ و تو پیروی کننده قبله ایشان نیستی و مَا بَعْضُهُمْ
 بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ و نیست بعضی از اهل کتاب متابعت نمائنده قبله بعضی دیگر را زیرا که قبله یهود

غنی است و قبل نصاری شرقی است چنانکه توافقی ایشان ممکن نیست بهم خشن موافقت تو با ایشان
 امکان ندارد و کثیر اتبعوا هم من بعد ما جاکم من العلم و اگر فرضاً و تقدراً آرزو
 های ایشان را پیروی کنی در باب قبله از پس آنکه آمد بتو علم باینکه قبله ابراهیم حق است یعنی کعبه
 از طور حق بر تو و نزول وحی تو در باب قبله پیروی اهل کتاب کنی **إِنَّمَا كَانَ لِنَفْسِهِ**
 بدرستی که تو آن هنگام از حمله شمرگان خواهی بود و نیز در میان فرط غنا و انکار اهل کتاب میفرماید که
الَّذِينَ اتَّبَعُوا الْكِتَابَ يَحْمِلُونَ كُمُوتَهُمْ كَمَا يَحْمِلُونَ كُمُوتَهُمْ و آنکه داده ایم بایشان
 کتاب تورات را ایشانند پیغمبر را یعنی یهود حضرت ختمی مرتبت را می شناسند در صدق نبوت خاتم
 پسران خود را ایشانند یعنی او را باوصاف مکتوبه در تورات و معجزات باهرات ایشانند مانند خشت
 ایشان پسران خود را که بدون شک و شبهه میداند که او پیغمبر خداست ولی بجهت غنا و انکار
 و استکبار او عیان او ننمایند یکی از اصحاب روایت کرده که من خواستم کسی را که مصدق و محرف
 این آیه باشد بشناسم بعد از آنکه این سلام که از اجار و علماء عظام میبود و بود گفتم شما در کتاب خود
 این پیغمبر را می شناسید گفت **أَنَا عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَءِيلَ** من او را بهتر می شناسم از پس خود که
 در میان خود کان بازی می کند گفتم چگونه گفت بجهت آنکه من هیچ شک ندارم در آنکه محمد پیغمبر
 خداست و اما پس من میتوانم بود که مادرش خیانت کرده باشد و از کسی دیگر پیدا کرده و بمنبت
 داده باشد من تعجب کردم از موافقت تشبیه او با تنبیهی که حق تعالی در این آیه نموده در باب
 شناختن یهود رسول محمود را و آن **فَرِيقًا مِّنْهُمْ لِيَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ**
 و بدرستی که گروهی از ایشان مانند کعب بن اشرف و جمعی اخطب و نظایر ایشان هر آینه میپوشانند
 حق را که صفت حضرت رسالت است در تورات از عوام غله جمله ماکه را که حق است و در
 آنرا میپوشانند و حال آنکه ایشان میدانند که می پوشانند **لِيَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ** کلام متافقت یعنی محم
 از دین اسلام و احکام آن که رسول بر آنست درست و راست است از زور و در کارست یا مراد
 حق است که کتمان آن نموده مثل نبوت حضرت رسالت و تحویل قبله کعبه یا تقدیر آنه الحق
 من ربک است یعنی میدانند که محمد یا تحویل قبله حق است و از نزد خدای تعالی آمده فلا
تَكُونُ مِّنَ الْمُنْتَهِينَ پس البته باش از شک کنندگان در اینکه تحویل قبله از نزد حق
 تعالی است یا در کتمان ایشان حق را باینکه عالمند خطاب بحضرت رسالت است و شاید
 مراد است آنحضرتند که باید از شک نمایند کان نباشد زیرا که شک از رسول متوقع نیست و نیز

در باب قبله می فرماید وَلِكُلِّ وُجْهَةٍ مِّمَّوْلِيهَا و برای هر شخصی و هر صاحب شریعتی
یا هر اشتی قبله است که روی بآن میاورد یا هر قومی از مسلمانان را جهت از کعبه است که روی بآن
جهت کعبه می کنند چنانچه برای اهل عراق حتی است که حجر الاسود در آنست و مقابل آن برای اهل
مغرب است و رکن یانی ازین می و مقابلش برای شامی است که او روی خود را بآن جهت می سازند
و آنرا دوست داشته فَاَسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ پس پیشی گیرید ای مسلمانان بزرگواران بر نیکنیها
از امر قبله یا جهت های نیکو که اطراف کعبه باشد یا مراد از خیرات طاعات و عبادات او حضرت
باقر علیه السلام میفرماید خیرات ولایت اهل بیت عصمت و طهارت است اِنَّمَا تَكُونُوا
يَا قَوْمُ بِكُمْ وَاللَّهِ جَمِيعًا هر جا و هر مکان که باشید ای اصحاب مهدی قائم آل محمد خواه
مرده باشید یا زنده خدا همه شمارا در که بیاورد و در خدمت حضرت حجة الله روحی و روح العالمین
له الفداء جمع فرماید حضرت امام رضا میفرماید سو کنید بخداوند وقتی که قائم ما بامر دین قیام نماید خدا
تعالی جمیع شیعیان ما را از جمیع شهرها نزدیک او جمع فرماید و حضرت صادق می فرماید این آیه در باب
اصحاب قائم آل محمد نازل شده و اصحاب آنحضرت شب از میان رختخوابهای خود منعقد میشوند
و صبح داخل می میشوند و بعضی سوار بر ارشده در روز روانه میشوند و اسم هر یک و اسم پدرش خوب
و نوب اورا شناسیم اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بد رستی که خدای تعالی بر همه
چیزها از احضار اصحاب حضرت امام زمان و احیاء اموات و اماتة و جمع و غیر آن توانا است چنان
خدای تعالی امر بتوجه مسجد الحرام مطلق فرمود و محمل تقیید می بود از این جهت بعد از این ظاهر ساخت
که امر مذکور در هر مکان و بر هر حال واجبست و مقید نخواهد بود و فرمود و مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ
قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از هر جا و مکانی و زمانی یعنی از هر شهری که بیرون آئی برای
سفری هر گاه میخواهی نماز گذاری پس بگردان روی خود را بطرف مسجد الحرام و اِنَّهُ لَكُلِّ مَنِ ذَكَرَكَ
و بد رستی که این امر روا آوردن کعبه برائیه راست و درستست از زوایا و زوایا و اما الله بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی غافل و بخیانت از آنچه عمل می کنید از رو آوردن کعبه و غیر آن و همه را
بمقتضای اعمال بخرد و سزا خواهد داد حق تعالی بدین آیه بیان فرمود که حکم مسافر همان حکم حاضر است
در وجوب توجه کعبه در نماز تا کسی تو نمی کند که حکم مسافر خلاف حکم حاضر است و مِنْ حَيْثُ
خَرَجْتَ قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از هر جایی که بیرون آئی هر گاه میخواهی نماز
بخوانی پس بگردان روی خود را بطرف مسجد الحرام و حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوهَكُمْ

شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و هر جا که باشید ای امت محمدیه چون خواهید نماز گذارید پس بگردانید رو بهای خود را
یعنی همه بدن خود را بجانب مسجد احرام در آنوار کشفه که تکرار بحجت تعدد علل آنست چه حق تعالی برای
تجلیل سه علت ذکر کرده یکی تعظیم رسول با تنغای مرضات او و دوم جری عادت الهیه بر آنکه اهل
هر لقی و صاحب شریعتی را جتنی باشد که استقبال بآن کنند و از یکدیگر بآن متمیز شوند سیم دفع حج مخالفین بر طریقی که
بعد از این تبیین نموده و متعارف ساخته بهر علتی معلول آنرا هم چنانکه متعارف میکردانند مدلول را بهر یک
از دلایل آن بحجت تقرب و تقریر و مع ذلک شان قله عظیم و جلیل امت و نسخ در مظان قسبه و شبه
است پس بنا بر آنست که امر آنرا موقوف سازند و عاده ذکر آن کنند و بعد از خری پس در میان علت
قُولُوا وَجْهَکُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ میفرماید که **لَئِنْ لَمْ يَكُنْ لِلنَّاسِ عَلَيْکُمْ حُجَّةٌ**
همه روی بکعبه کنید در نماز تا نباشد برای یهود و بر شما در باب توجه مسجد اقصی حجتی که خوانندگان بر شما غالب
شوند یعنی تا یهود و کوفه نیکند که محمد مشکورین ما است و مع هذا معتقد قبله باشد بان توجه میکند و یا کوفه که در توره
نوشته که قبله غیر آخر الزمان کعبه باشد پس چگونه محمد قبله نماز میکند و پیغمبر نباشد و یا آنکه تا مشرکان را بر شما
حجتی نباشد یعنی نگویند این مرد را چه شد که روی از قبله پدران خود گردانید پس تجویل قبله بکعبه کسی را بر
شما حجتی نباشد **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا** اگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود و بنا بر حاجت منما هم از یهود
درین وقت پرتان که چه یهود می گفتند که حجتی میل با قریای خود روی بکه آورد و مشرکان طغیه میزدند که
محمد و آنست که ما بر حقیق روی بقبله ما کرد و الا استثناء از الناس است یعنی تا یهود و مشرکان از ما را
حجت نباشد بر شما که معاندان ایشانرا که قائل میشوند قول مذکور و تسمیه آن بحجت بر عزم ایشان است
هر چند قول ایشان باطل است و احتمال استثناء اقطع هم دارد یعنی اصلاً و راستاً قول ظالمان
حجت نیست بحجت علم ضروری که حجت ظالم حجت راجحه نیست و حتی ره میفرماید که الا در این آیه هم
معنی لا است و استثناء نیست یعنی و تا نباشد از برای ظالمان از یهودان و مشرکان بر شما حجتی
چون مطاعن و مشرکان نقصانی بشما ندارد **فَلَا تَخْشَوْهُمْ** پس ای مؤمنان مترسید از ایشان
و در توجه بجانب کعبه **وَ اَخْشَوْنِ** و از من ترسید بخالف فرمان من **وَلَا تَتَّبِعُوا فِیْهِ عَلَیْکُمْ**
و داو عطف بر لئال کیون است یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و تا بفضل و کرم خود
نعمت خود را که اختصاص شما است بکه بر شما تمام کنم **وَاَعْلَمُکُمْ خُتْمُ** و تا شاید هدایت یابید
بشرایع و احکام دین و از این غیاس بنقول است که مراد آنست که تمام کنم نعمت خود را بر شما و در
دنیا و آخرت اما کورد دنیا شما را بر دشمنان طغیه و نصرت و هم و زمینها و خانهها و اموال ایشانرا بتصرف

شمار آورم و آنرا آخرت جنت و رحمت خود را بشما کرمت نمایم و امیر مومنان میفرماید نعم شش است اسلام
و قرآن و محمد و ستر و عافیت و غنی از آنچه در دست مردمان است مجال اکمال مقال نیست باجم
عکری علیه السلام فرمود چون این آیات نازل شد پس یهودان در این وقت گفتند ما و لیمانم عن
قِبَلِكُمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا چه بازگردانید سلیمان را از قبله ایشان که ثابت بودند بر آن
یعنی بیت المقدس و این آیه پیش از آیات مذکوره در سوره بقره است و فایده این اخبار توطین نفس
است که چون بگویند بر او و شوارینیاید و دیگر اعجاز حضرت رسالت مآب است چنان از علم غیبی آ
که مطابق واقع گشته فرمود پس خدای تعالی به نیکوتر جوابی ایشان را جواب داد و فرمود قُلْ لِلَّهِ
الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ اگر یهودان چنین گفتند ای محمد در جواب ایشان بگو مر خدا را است
جهت مشرق که خانه کعبه در آن واقع است و هم مغرب که بیت المقدس در آن جهت است یعنی او
مالک پاشد جهت شرق و غرب و سایر جهات را و تکلیف فرمودن او کردیدن ما را بجانبی مانند
گردانیدن او است شما را بجانبی دیگر یعنی حتی خاصیت ذاتیه ندارد که در جتی دیگر نباشد بلکه اعتبار
بر کارهای امر او است نه خصوصیت مکان **يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بالطاف
خود راه می نماید یا ثابت میدارد هر گرا بخواد بسوی راه راست و آن مصلحت ایشان است و طاعت
ایشان امر خدا را میسر سازد ایشان را بجات نعیم و کروی از یهود بخد مت رسول خدا آمدند و عرض کردند
یا محمد به تحقیق چهارده سال نماز بجانب بیت المقدس گذاردی و اکنون آنرا و گذاردی و نماز را
جانب نمیکذاری پس آیا آنچه بر آن بودی حق و درست بوده یا باطل بوده اگر حق بوده پس آن را
و گذاشتی و باطل را اختیار کردی زیرا که هر چه مخالف حق باشد باطل است و اگر قبله اول باطل بوده
پس در این چهارده سال بر باطل بودی پس آنچه ایمن میکند ما را این است که الحال بر باطل باشی
که بجانب کعبه نماز میکنی رسول خدا فرمود بلکه آن حق و درست بوده و این هم حق و درست است
بجست قول خدای تعالی **قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**
ای بنده که خدا اگر صلاح شما و آن بیند که روی بشرق آرید شما را بآن امر فرماید و اگر صلاح شما را در
آن بیند که روی بمغرب آرید شما را بآن امر فرماید و اگر صلاح شما و آن بیند که روی بغیر شرق و مغرب
آرید شما را بآن امر فرماید پس تدبیر خدا را در باره بندها که خود و قصد او را بمصلحتهای ایشان انکار ننمایند
پس رسول خدا بآن بختان فرمود هر آینه شما عمل کردن در روز شنبه را ترک نمودید پس بعد از روز شنبه
در سایر ایام صیدهای کردید باز در روز شنبه آنرا ترک نمودید باز بعد از آن آنکار را نمودید پس آیا

شما حق را باطل ترک نمودید یا باطل را با حق یا باطل را با حق هر قسم نخواهید بگوئید پس همان قسم
قول محمد و جواب او است برای شما عرض کردند بلکه ترک عمل در شب حق بود و عمل بعد از آن نیز حق است
رسول خدام فرمود پس همچنان قبله بیت المقدس در وقت خودش حق بود و قبله کعبه در وقت خودش حق است
عرض کردند پس آیا در آنچه خدا تو را امر کرده بود برغم تو از نماز بجانب بیت المقدس برای او تعالی بدائی حاصل
شده که تو را بجانب کعبه برگردانیده رسول خدام فرمود از برای خدا بدانیست از آن تحویل بکعبه زیرا
که او عالم است بعواقب امور و قادر است بر همه مصالح بنفس خود است در آن غلطی نمیفرماید و بدائی را به
خلاف رأی پیش خود احوال نمیفرماید حلیل است خدا از این بدایعنی بدای برای کسی است که عالم بعواقب
نباشد و خدا عالم است بجمع مصالح و مفاسد و هیچ چیز بر او پوشیده نیست و نیز هیچ مانعی بر او عزوجل نیست
نمیشود که از امر او خود منع نماید و او را بد حاصل نمیشود برای کسی که این وصف او باشد یعنی بدای برای کسی که
عالم بعواقب امور و قادر بر مصالح نباشد و هر وقت اشتباه و غلطی گوید باز برگردد و مانع برای او پیدا نشود
و این صفات از مخلوقات است و او عزوجل متعالی باشد از این صفات علو اکبر ابعاد از
آن رسول خدام بایشان فرمود ای گروه یهود مرا خبر دهید از خدای تعالی آیا نه این است که او مرض
میدهد بعد از آنکه سخت میدهد و سخت میدهد بعد از آنکه مرض میدهد آیا برای او بدائی هست در این
مرض و سخت دادن آیا نه این است که زنده میفرماید و میمیراند آیا برای او در این حیوة و ممات بدائی هست نه
اینکه شب را عقب روز میآورد و روز را در عقب شب آیا بدائی برای او تعالی است در جواب هر یک
از اینها عرض کردند نه فرمود پس هم چنین خدا از پیغمبر خود محمد عبادت خواست که نماز بجانب کعبه گذارد بعد از آنکه
از عبادت خواسته بود که نماز بجانب بیت المقدس گذارد و بدائی برای او در قبله اول نیست باز فرمود
آیا نه این است که خدا در میان را در عقب تابستان و تابستان را در عقب زمستان میآورد آیا برای او
در آوردن هر یک از اینها بدائی است عرض کردند نه فرمود هم چنین پس بدائی برای او در قبله نیست باز
فرمود آیا نه این است که در زمستان شما را طرم ساخته که احترام از سرماناید بجایهای کلفت و در تابستان
شما را طرم ساخته که احترام از کرماناید بجایهای نازک پس آیا بدائی برای او در تابستان حاصل شد که شما را
بخلاف آنچه در زمستان مامور بودید مامور سازد عرض کردند نه فرمود پس هم چنین خدا بجهت مصلحتی که آن را
میداند از شما نوعی عبادت خواست پس بعد از آن بجهت مصلحت دیگری که آنرا میداند نوعی دیگر از شما
عبادت خواسته هرگاه خدا را در هر دو حالت اطاعت نمایند مستحق ثواب خواهند شد پس خدا فرمود
وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَانْتَرَوْا وَجْهَ اللَّهِ وَفِيهِ رِاسَتُكُمْ

اقباب برآمدن چون که کعبه و جای فرورفتن آن چون بیت المقدس پس هر جای که روی می آورد
 پس آنجا وجه خداست یعنی جهت طاعت او است متبرجم گوید که امام علیه السلام این آیه را بطریق معنی
 فرموده که ترجمه خواهم نمود ولی از جابر روایت شده که رسول خدا جمعی از لشکر را بجنگی فرستاده بود شبی
 بسبب ابروایکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کسی برای خود اجتهادی نموده محرابی ساختند و توجه بآن نمود
 نماز مشغول شدند چون روز شد خطوط محرابهای ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بدین آمدند
 قضاء آن نماز را از حضرت رسالت استفسار نمودند این آیه آمد که بعد از آنکه بقدر امکان در قبله قضا
 نمودید عاده آن نماز لازم نیست چه همه جهات از ادبست و از این عمر و روایت است که آیه در
 باره مسافرت که نماز در سواری پشت را حله میکند و در عقب او بود و بتکبیر احرام رو قبل
 کند و باقی هر چستی که واقع شود صحیح است و جماعتی بر آنند که نزول این آیه در دعا و اذکار راست و از آن
 هدی مرویت است که این مخصوص بصلوة تطوع است بر را حله در سفر هر جانب که آن توجه کند و اما در نماز
 واجب است که متوجه قبله باشد لقوله وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ مرویت که
 پیغمبر وقتی که از مدینه متوجه خیبر شد نماز تطوع بر را حله میکرد و در هر نحو که واقع میشد چون از مدینه
 بر را حله میکرد و در عقب او بود و در انوار گفته که مراد بشرق و مغرب همه زمین است زیرا که همه آن
 متصفست بشرقی و غربی یعنی همه زمین مرخداست راست نه آنکه مختص باشد با مکانی و مکانی پس اگر منوع
 شد از آنکه نماز را در مسجد احرام یا مسجد اقصی گذارید حق تعالی همه زیر مسجد شما گردانید پس در هر مکانی که بشط
 قبله تولیة نماید آنجا جتی است که بان مامور شده اید چه مکان تولیة مختص بمسجیدی یا مکانی نیست و
 جبارت حضرت عکری تأیید این قول را میاید زیرا که در ذیل این آیه فرمود هر کاه متوجه بامر خدا شود
 پس آنجا است آنچه که از آن قصد می کنید خدا را و ثواب او را از روی مبرید پس رسول خدا فرمود
 بنندگان خدا شما مانند میضایند خدا و ندیکه پرو و کار عالمیان است مانند طبیب پس صلاح میضایان در آنچه
 طبیب آنرا میداند و تداویر او باشت نه آنچه مریض آنرا اشتها و خواهش دارد آگاه باشید که تسلیم امر الهی را
 نمایند از جمله دستگاران باشید عرض شد یا بن رسول الله برای چه خدا امر فرموده بقبله اولی یعنی بیت المقدس
 فرمود برای آنچه خدای عزوجل فرموده وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا اِلَّا لِنَحْمَلَ مِنْ يَتَّبِعِ
 الرَّسُولَ مِنْ مِثْلِكَ عَلَى حَقِّقَتِهِ و ما کرد و اندیدیم قبله عبادت تو بجای ما که پیش از این زمان را بخت بودی
 و آن بیت المقدس است مگر برای آنکه بدانیم آنکس را که پیروی رسول میکند از آنکس که بازگردد و بر پاشنها
 خود یعنی مگر برای آنکه پیروی و عدم پیروی را از او بمرض وجود آمده بدانیم بعد از آنکه انرا دانسته بودیم که نزد

بعض و جود خواهد آمد یعنی سابق علم به تابع و عدم او داشتیم ولی خواستیم که فعلیت هم پیدا کند تا مریضان فحاش
 و مؤالف داده شود و رسول و واتش هر کس را شناسند بر ایمان و اقرار نازل نمایند و پسند خوش بود که محبت تجرید
 میان تاسیه روی شود و هر که در او غش باشد و قضیه آن این است که هوای اهل که در کعبه بود پس خدا
 اراده فرمود که بسبب پیروی کردن قبله را که اهل که آنرا خوش نداشتند پیروان محمد را از مخالفت آن شخصیت
 جدا سازد و آشکارا فرماید و چون هوای اهل مدینه در بیت المقدس بود ایشان را مخالفت آن و متوجه شدن
 بجانب کعبه امر فرمود تا آنکس را با محمد موافقت دارد و آنچه آنکس آنرا خوش ندارد آشکارا فرماید اگر مخالفت
 یا هوای خود و موافقت با محمد نمود پس او مصدق و موافق آنحضرت خواهد بود پس فرمود و ان کانت
 تکیه الی الاعلیٰ الذین هدی الله یعنی هر چند توجه بجانب بیت المقدس در آنوقت که خیر
 و که شریف داشت بزرگ و کران و شایق بود بر مردان اهل که کبریا تا آنکه خدا ایشانرا زار نهائی میفرماید پس فهمید
 شد که خدا عبادت میخواست بخلاف آنچه مریضان اطاعت اراده می کنند تا طاعت او در مخالفت هوایش امتحان
 کرده شود یعنی مخالفت هوای و پیروی خود و اطاعت پروردگار و در نماز و قول و فعل و عمل و تمیز و توبه و ان
 تسئلوا رسولکم كما سئل موسى من قبل و مزیب الی الکفر بالایمان فقد ضل
 سواء السبیل یا م حسن عسکری علیه السلام فرمود که علی ابن محمد این علی ابن موسی الرضا علیهم آلاف التحية
 التکافیر فرموده ام توبیدن یعنی ای کفار قریش و یهود بلکه اراده می کنید ان تسئلوا رسولکم که
 سؤال کنید از منبر خود از روی اقراح و حکم آتائی را که نمیدانید یا و ان مصلحت شما یا مفسده شما
 كما سئل موسى من قبل چنانکه موسی سؤال کرده شد از روی اقراح و حکم را و زرا که با
 گفته شد کن تؤمن کانت حق نوری الله جهمه فاخذت اثم الصاعقه اثم جهم گوید
 یعنی از محمد چه چیزهای متعصبانه می طلبید که بقصد انفرار از پدران شما که با موسی بکوه طور رفت بودند تا کلام حق
 تعالی را بشنوند و بعد از شنیدن گفتند ای موسی ما هرگز نمی گوییم مرتبوت ترا یا اقرار نکنیم بآنکه خدا توره
 را بتو داده و با تو سخن گفته یا تصدیق نمیکنیم بگفته تو که این سخن از و رای حجاب شنیدیم سخن حق تعالی است
 تا وقتی که بدیده سر به پیغم خدا را دیدنی ظاهر یا معانی یا در حالتی که آشکارا باشد چون کمان گردند که
 حق تعالی مشایخ جسم باشد و بواسطه این خیال فاسد طلب رؤیت کردند چون این خیال فاسد را
 بمحال آوردند پس فرا گرفت آنها را صاعقه که از آسمان فرود آمد بجهت فرط غنا و طلب محال و
 انتم تنظرون و مردان شما می نگرستند بدان صاعقه که بایشان رسید و فی الحال مردند
 و موسی نیز بهوش شد بجمع بتفسیر این آیه نمایند و مراد از صاعقه یا آتشی است که از آسمان فرود

آمد یا آوازی بیب یا لشکری بود که ایشان استماع حدیث ایشان کردند یا ذره از نور محمد و آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین است و الله اعلم و من ینبئ بالکفر بالایمان و هر که بدل نماید یا نماز یکبار بعد از نماز
پیغمبر یا و که هر چه بخوابی صلاحیت ندارد که حکم کنی اثر بر خدا یا بعد از اظهار نمودن خدا خواهش او را اگر
بطریق ثواب بوده هر که بدل نماید یا نماز یکبار یا نیکه چون مشاهده آیتی را که خود خواهش می کند نماید یا
نماید و یا بفهمد که حکم خواهش کردن بر خدا سزاوار نیست بلکه محبوب خدا این است که بدلائل است
و آیات بنات الهی که خدا آنها را اقامه فرموده و واضح و روشن ساخته است که آنها را بدایان نماید
و بدل نماید یا نماز یکبار یا نیکه یا رسول خدا و زرد و نجات قائم بر خود را تفرم نشود هر کجا چنین
شد فقد ضل سوا الشیئیل پس تحقیق کم کرده و بظن گرفته میان آن راهها که مؤدی
بخانند و در راههای افتاده که مؤدی به نیرانند مترجم گوید که خلاصه معنی آنست که هر که اقامه آیات
بنات نماید و شک نماید و آنها را قتل غیر آن نماید پس راه راست را کم کرده و در کفر که راه
ضلالت و غوایت است افتاده پس باید اقرار نکند تا که راه نشود و از راه راست و ارتقا
که بهشت است دور بنفید فرموده خدای تعالی بهبود فرمودای یهود و قریب بود که اراده
بکند بعد از آن آیتیکه آوردیم برای شما آن کشتلوا و سؤلکم که سوال کنید پیغمبر خود را
و حکایت آنجا است که ده نفر از یهود برای لجاجت و مخاصمه خدمت حضرت پیغمبر آمدند و خواستند
که مسئله چند از او پرسند و او را و آنها بلغزانند تا که شخص اعرابی آمد و عصائی بر سر دوش خود گرفت
بود و بر سر عصا همیائی سر بسته او میخه بود و در آن چیزی بود که آنرا پر کرده بود و مردم نمیدانستند که در آن
چیت و عرض کرد یا محمد هر جواب ده از آنچه سوال می کنم ترا رسول خدا یا ابا العریبان
یهودان پیش از تو آمده اند آیا رخصت میدهی اول بایشان جواب بگویم اعرابی عرض کند زیر که
غریب را بکنم رسول خدا تو بجهت غریبی و را بگذریت از ایشان سزاوارتری اعرابی عرض کرد
حرف دیگر هم هست حضرت فرمود آن چیت عرض کرد که برای اینجاست گفتی است که او
می کند که آن حق است اگر میان تو و ایشان چیزی بگذرد و خاطر من جمع نمی شود و اینم نخواهم شد
از اینکه با تو توطیه کرده باشند و تصدیق تو کنند ما مردم از روی نشان بر گردانید و بدین تو نشون
سازند و من مثل تصدیق ایشان قانع نمی شوم مگر معجزه هویدا و امری قانع خواهم شد رسول خدا
فرمود کجا است علی ابن ابیطالب چون علی را طلبیدند تا بر رسول خدا نزد یک شد اعرابی عرض
کرد یا محمد این را برای چه طلبیدی من با تو گفتگو دارم فرمود ای اعرابی تو از من بیان خواستی و

این علی ابن ابیطالب صاحب بیان شافی و علم کافی است و منم شهرستان علم و حکمت این دروازه
آن شهر است هر که حکمت و علم نخواهد باید که از در آید چون علی پیش روی انحضرت رسید با آواز
بلند فرمود هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در جلالت او و بسوی شیث در حکمت او و بسوی ادیس در
نباست و هابت او و بسوی نوح در شکر نمودن او پروردگار خود را و عبادت او و بسوی ابراهیم در
وفای و خلعت او و بسوی موسی در دشمنی با دشمنان خدا و جاد او با ایشان و بسوی عیسی در دوستی
و حسن معاشرت او با هر مؤمنی پس باید نظر کند بسوی این علی ابن ابیطالب و بسبب این فرمایشات
ایمان مؤمنان زیاده شد و بر حسد و نفاق منافقان افزوده شد پس اعرابی عرض کرد ای محمد این صبح
برای پسرعم تو است زیرا که شرف و عزت او شرف و عزت تو است و من از اینها چیزی را قبول
نمی کنم مگر ما کوایی کسی که کوایی او حمل بر طلال و فساد نشود و گفت سوسمار که در میان
همانست و در پشت خود آویخته ام رسول خدا فرمود یا ابا العرب انرا پیرون آور تا از آن کوایی بی
پس کوایی و پدر برای من نبوت و برای این برادرم بفضیلت اعرابی عرض کرد من تعب بسیار در
سنگار کردن این کشیدم و تیرسیم که ظفر یا بدو بگریزد رسول خدا فرمود مترس زیرا که آن ظفر نخواهد افت
و نخواهد کینخت بلکه می آید و برای ما کوایی خواهد داد بتصدیق و فضیلت ما باز اعرابی گفت تیرسم که تیر
حضرت رسالت فرمود اگر زمین بس است ترا برای تندیب ما و احتجاج بر ما و لکن نخواهد کینخت و
بزودی برای ما بشهادت کوایی خواهد داد و چون کوایی دهد او را را با کن که محمد از آن بهتر چیزی تو
عوض خواهد داد و چون الحارثی سوسمار را از همیان خود پیرون آورد و آنرا بر زمین نهاد سوسمار روی بر
خدا آورده ایستاد و پهلوی روی خود را نزد انحضرت بخاک مالید پس سر خود را بلند کرد و حق تعالی آنرا
سخن در آورد و گفت کوایی میدهم که نیست خدائی مگر آن خداوندی که نه که شریک ندارد و کوایی میدهم
که محمد بنده و رسول و برگزیده او است و او سید مرسلان است و بهترین همه خلایق است و خاتم
پیغمبرانت و کاشانده مؤمنانت بسوی بهشت و کوایی میدهم که این برادر تو علی ابن ابیطالب است
و صفش چنان است که تو او را وصف فرمودی و فضلش چنانست که تو او را ذکر نمودی و کوایی میدهم
و هم که دوستان او در بهشت کرم و دشمنان او در جهنم خوار و مغلوب خواهند بود پس اعرابی گریست و عرض
کرد یا رسول الله من نیز کوایی میدهم با آنچه این سوسمار کوایی داد زیرا که دیدم و مشاهد نمودم شنیدم
آنچه را که از آن برای من جای تجاوز و کبر نیست و چاره بجز از ایمان آوردن ندارم پس اعرابی با
یهودان رو آورد و گفت دای بر شما بعد از این معجزه که دیدید دیگر چه معجزه میخواهید و حکم می کنید چاره

برای شمانیت مکر ایمان آورید یا یکی هلاک خواهید شد پس همه یهودان ایمان آوردند و گفتند این سوسمار
 تو بر ما حق عظیم دارد یا خا الخا العرب پس رسول خدام فرمود این سوسمار را بیا کن که خدا عوضی نیکوتر از آن
 بتو عطا فرماید زیرا که او سوسمار است که ایمان بخدا و رسول و برادر رسول آورده و بجای کوهی داده و نه
 وار نباشد که شکار و اسیر باشد بلکه باید رها شده برود و بر جنس خود امیر باشد بسبب آنچه خدا آنرا فضیله
 داد سوسمار گفت یا رسول الله مرا بیا کن و عوض من و اگذا رتا او را عوض من هم اعرابی گفت چه
 عوض من می توانی برسانی گفت برو بسوی آن سوراخی که مرا از آن شکار کردی و آن ده هزار اشرفی خسرو است
 و سیصد هزار درهم است آنها را بردار اعرابی گفت چکنم که این مطلب این جماعت حاضرین از این سوسمار شنیده
 و آنها زور آورند و من تعب کشیده و دامانده ام پیش از من با نجا رفته و آنها را متصرف خواهند شد سوسمار
 گفت یا خا الخا العرب خدا آنها را برای تو بعوض من متباد داده و نخواهد گذاشت که کسی پیش از تو آنها بردارد
 و احدی قصد برداشتن آن نمی کند مگر آنکه خدا او را هلاک خواهد نمود چون اعرابی خسته بود بتانی روانه شد و جمعی از
 منافقان که در مجلس رسول خدام حاضر بودند از اعرابی پیشی گرفتند و دستهای خود را در آن سوراخ داخل کردند
 و آنچه شنیده بودند فرار کردند تا گاه افصحی بزرگی برایشان پیرون آمد و آنها را کزیده هلاک ساخت و ایستاد
 تا اعرابی رسید پس با او خطاب کرد و گفت یا خا الخا العرب با نیجاعت نگاه کن چگونه خدا مرا بقتل ایشان
 فرمان داد نزد مال تو که آن عوضی از سوسمار تو است و مرا برای نکهبانی مال تو مقرر ساخت برادر آنها
 چون اعرابی آن درهم و دنانیر را پیرون آورد نتوانست آنها را بردارد افصحی او را ندان کرد که بکشایسانی را که
 کمرداری و یک سرش باین کینه به بند و آنه که شیر بر دم من محکم بیند که من اینها را بران تو می کشم و بخانه تو
 میرسانم و من در آن خانه حراست کننده تو و نکهبان مال ام اعرابی چنان کرد و افصحی مال را بخانه او رسانید و پیوسته
 حراست او و مال او را می نمود تا اعرابی همه را با غنای مزارع و مستقلات خرید و چون مال تمام شد افصحی به
 گشت امام حسن عسکری فرمود چون پدرم علی ابن محمد النقی تغیر حکایت یهودان و اعرابی را بیان
 فرمود پس با و گفتم چون مشرکان یهود و رسول خدام لجاجت و محاصره می کردند آیا حضرت با ایشان مناظره و
 محاجه میفرمود پدرم جواب داد بلی و فعات بسیاری از آنها آنچه خدا حکایت از قول ایشان نمود
 در سوره فرقان و قالوا لما لهذا الرسول یا کُلُّ الطَّعَامِ وِمْشِی فِی السَّوَاقِ لَوْ لَا
 أَنْزَلَ إِلَیْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقِی إِلَیْهِ كِتَابًا وَتَكُونُ لَهُ
 حِجَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْخُورًا و
 در سوره و غفره و قالوا کُلَّا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ

وَرَسُولُهُ يَبِئُتُكَ فِي الْمَوْتِ وَالْحَبْشَةِ إِنَّكَ لَأَعْيُنُهُمْ الْغَوَّيُونَ
 وَأَتُكُونُ لَكَ حِجَّةً مِنْ تَحْتِهَا تَنْفَخُ الْمَوْتُ فِي هَاجِلِهَا
 تَفْجِيرًا أَوْ تَسْقُطُ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلَةٌ
 مِنَ الْمَلَأَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ ذُرْفٍ أَوْ تَرْقَى فِي
 السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ بِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ

پس در آخر همه اینها با آنحضرت عرض کردند اگر تو پیغمبر باشی هر آینه نازل می کردی بر ما صاعقه را بجهت
 مسلت ما از تو زیرا که مسلت ما از تو سخت تر است از مسلت بنی اسرائیل از موسی فرمود و حکایت
 آن این است که رسول خدام روزی در کعبه نفاذ کعبه نشسته بود و جماعتی از اکابر قریش اجتماع کردند
 از آن جمله ولید بن مغیره مخزومی و ابوالنختری و ابوجهل پسران هشام و عاص بن وائل سهمی و عبدالمطلب
 ابن ابی امیه مخزومی بودند و جماعت بسیاری با خود آورده بودند و رسول خدام برخند نفری از اصحاب خود
 قرآن را تلاوت می فرمود و او امر و نواهی را از جانب حضرت باری بایشان میرسانید پس آن مشرکان
 بهمدیگر گفتند هر آینه امر محمد جلیل شده و خطب او عظیم گردیده بیا شد اول بنکوهش و سرزنش و تکلیف
 او و احتجاج بر او و ابطال او آنچه آورده زبان کشائیم تا خطب او بر اصحابش مست شود و قدر و
 مرتبه او نزد ایشان کوچک گردد شاید از غی و بطلان و تفرقه و طغیان خود دست بردار و اگر باز
 ایستاد و بها المطلوب و گرنه با او دشمنی بر نهد معاملة کنیم ابوجهل گفت کیست که با او مکالمه و مجادله نماید
 عبدالمطلب ابن ابی امیه مخزومی گفت من باینکار اقدام ننمایم ایام اقرن نیکو و مجادله کافی برای
 محرم میدانی و می پسندی ابوجهل گفت بلی تو با او برابری توانی نمود چون مشورت آن بد بخان بر این
 قرار گرفت یکی بخد مت حضرت رسالت آمدند عبدالمطلب ابن ابی امیه مخزومی ابتدا سخن کرد و عرض
 کرد ای محمد او عا برتری کرده و کفار و یهود را که گفته کان کرده که تو رسول خداوندی هستی که پروردگار را
 است و حال آنکه برای رب العالمین و خالق الخلق اجمعین نه او را نباشد که مانند تو آدمی پیغمبر او
 باشد که غذا بخوری چنانچه ما میخوریم و در بازار راه میروی چنانچه ما راه میرویم می بینیم که پادشاه قوم
 و پادشاه ایران پیغمبری را بجای می فرستند مگر که او کثیر المال و عظیم الحال و مالک قصرها و خانه
 و بستانها و خیمه و خمرگاه و بندگان و نوکران بوده باشد و پروردگار عالمیان بالاتر از همه سلاطین
 است و همه بندگان او بند و اگر تو پیغمبر می بودی اقلایا بیست همراه تو ملکی باشد که تصدیق تو نماید
 و ما شاهد او نمایم بلکه اگر خدا میخواهد پیغمبر سویی ما مبعوث نمایم بیست ملکی را بسوی ما بفرستد

نه آدمی را مثل خودمان ای محمدؐ تو نیستی که جادو کرده شده پس سحر عقل تو غالب شده و پیغمبری
 رسول خدای فرمود آیا چیزی از سخن تو باقی مانده عرض کرد بلی اگر خدا میخواست پیغمبری بسوی ما بشود
 فرماید بیایست کسیر ابفرستد که مالش از همه ما با بیشتر و حالش نیکوتر باشد و او عاقلی که خدای
 بر تو فرو فرستاده و تو را بر سالت آن فرستاده پس چرا این قرآن بر شخص بزرگی از اهل این
 قریه نازل نشده و لیدان میخیزد در مکه یا عروۃ ابن مسعود ثقفی در طایف رسول خدای فرمود ای
 عبدالله آیا چیزی از سخن تو باقی مانده عرض کرد بلی ما تو هرگز ایمان نخواهیم آورد تا اینکه بیرون
 آوری چشمه آبی برای ما در مکه زیرا که مکه سنکستان و کوهستان است زمین آنرا برونی ازنگها
 و چشمها در آن جاری کنی که ما با اینها مجامعیم برای تو بتانها باشد از درخت خرما و انگور پس از آن
 بخوری و با بخورانی و نهرها در میان اندرختان روان کنی روان کردنی ما بفرمانی آسمان را بماند
 ما ره چنانکه وعده داده زیر که تو ما گفته در سوره طور و آن یَرَوُا كَيْفَ مَخْرُجَ السَّمَاءِ
 سَاقِطًا يَقُولُ السَّحَابُ مَزْكُومٌ و اگر مردم به پیسنند یا را می از آسمان فرو آورده خواهند
 گفت اینها ایرست بریم بسته شده شاید این را ما بگوئیم پس عرض کرد که تو هرگز ایمان نخواهیم آورد
 تا اینکه ما آوری و فرشتگان را گروه کرده و ایشان مقابل ما باشند یا برای تو خانه بر آرد
 باشد که از آن بادی و ما را بسایک فی نیاز نمائی شاید با طیان در زیر که گفته در سوره علق کَلَّا إِنَّ
 الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ طَافٍ و آنست غنی نه چانت بدرستی آدمی بر آینه طاعی شود که خود را بی
 نیاز نیست پس عرض کرد ایمان تو هرگز نخواهیم آورد تا اینکه صعود نمائی و بروی در آسمان و حال آنکه ما بجهت
 بالا رفتن تو با آسمان هرگز ایمان نخواهیم آورد تا اینکه بر ما کتبی را فرو آوردی که بخوانیم آنرا و در آن نوشته
 باشد که گمانی است از جانب خداوند عزیز حکیم بسوی عبدالله بن ابی امیه مخرومی و کسانی که همراه
 اویند که بمحمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ایمان آورید زیرا که او رسول من است و او را در
 مقالش تصدیق نمایند زیرا که او از نزد من آمده است پس عرض کرد ای محمدؐ هرگاه همه این کارها
 را بکنی نمیدانم که آیا بتوانان میاورم یا بتوانان فی آورم بلکه اگر همه را بسوی آسمان بلند کنی و در
 آنرا بکشی و ما را در آن داخل نمائی بر آینه خواهیم گفت که چشمهای ما بسته شد و ما را سحر و جادو کرده پس
 رسول خدای فرمود ای عبدالله آیا چیزی از سخن تو باقی مانده عرض کرد یا محمدؐ آیا در آنچه بر تو ایراد
 کردم کفایت نکرد و نه نهایت نرسید دیگر هیچ از سخن من باقی مانده اگر برای تو حجت باشد پس آنچه
 ظاهر شده برای تو از پیش خودت بزبان فصیح ادا کن و بگو و بیاور ما را آنچه از تو خواسته ایم چون رسول

خدا را انقوم جاہل چنین شنید گفت اللهم انت السامع لكل صوت العالم بكل شیء با خدا
تو برصورتی شنونده و به جزئی دانائی آنچه بشنودگان تو گفتند پس خدا را بر آنحضرت فرو فرشتا
یا محمد و قالوا لهذا الرسول لیکل الطعام ما قول و تعالی رجلاً مستحوراً و ترجمه طایفه
مشرکان گفتند محمد چه پیغمبر است که طعام بخورد و در بازارها راه میرود چرا فرستاده شد با او فرشته نامی
او بدو هم می کند باشد یا انداخته شود بسوی او کجی یا باشد او برای اوستانی و ستمکاران گفتند مسلمانا
که بروی نمی کشید که مردی را دو کس از این آیه خدای تعالی فرمود انظر کیف ضربوا لك امثال
فضلوا فلا يستطیعون سبیلک یا فرمود تبارک الذی انشاء جعل لك خیرا من ذلک
جنات تجری من تحتها الانهار و يجعل لك قصورا فرقان بزرگوار است انجاوند که
اگر بخوابی کرد اند برای تو از آن کج و بستان بهتر بستانها فی را که نه باز از رانها جاری باشد پس
برای تو قصر با و فرو فرستاد بر آنحضرت در سوره هود و قلعلک انک بعض ما یوحی الیک ضائق بیه
صدک ان یقولوا لا انزل علیه کذا فجاء معہ ملک انما انت نذیر و الله علی کل شیء وکیل
ام یقولون افترینہ قل فانوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من
استطعم من ونا لله انکنتم ضایقین این آیه را ترجمه کنیم بعد شروع در تفسیر نایم پس ای محمد
شاید تو ترک کننده تبلیغ بعض چیزهای که وحی کرده میشود و بگو که آنها مخالف رای مشرکان است از ترس
رو و استهزاء ایشان و سینه تو بسبب آن تبلیغ تنگ شده از ترس آنکه مشرکان بگویند چرا نازل
شد بر محمد کجی مثل پادشاهان یا بگویند چرا نیاید با محمد فرشته که تصدیق او نمایند نیست بر تو که نازل
و ترسانیدن مردم با آنچه و نیست بر تو وحی که مشرکان رد قبول تو کنند یا اقراح امری کن پس چرا باید
سینه تو تنگ شود و خدا بر همه چیزها وکیل است پس بر خدا توکل نما و تبلیغ رسالت نما زیرا که احوال
مشرکان عالم است و جزاء اقوال و افعال ایشان خواهد داد و از ترس آنکه مشرکان بگویند محمد قرآنرا
خود بهم بافته ای محمد اگر چنین گفتند و جواب ایشان بگو که هرگاه راست میگویند که من قرآنرا
از پیش خود آورده ام پس بیاورید و سوره مثل قرآن در بیان و حسن نظم که از پیش خود آنها را بهم بنید
زیرا که شما فصیحی عربید مثل من و قدرت دارید بر آنچه من قدرت بر آن دارم بلکه قدرت شما
علی الظاهر بیشتر است بجهت تعلیم گرفتن قصص و حکایات را و عادت شما با شعار و خواندن کلام
که میتوانید از غیر خدا تا اعانت شما بر معارضه با قرآن نمایند اگر راست میگویند که محمد قرآنرا
آورده و الله اعلم و بر حضرت رسالت نازل شد و قالوا لا انزل الیه ملک و انزلنا ملکا

لَقَضِ الْأَمْرَ إِلَىٰ نَظَرُونِ ۖ وَلَوْ جَلْنَاهُ ۖ مَكَالًا جَلْنَاهُ ۖ رَجُلًا وَلِبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ

ای محمد و گفتند چرا فرستاده شد بر محمد صلی الله علیه و آله فرشته که بگوید که این بنمیرست
و اگر ما فرو فرستیم فرشته را هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق زیرا که سنت الهی جاری شده که اگر معاینه
فرشته را بینند چنانکه خواسته اند همه پلاک خواهند شد مانند امم سابقه از قوم عاد و ثمود و لوط و غیره آنها
پس مهلت داده نشود بعد از نزول ملک بیک طرفه العین این جواب خواش کفار و سر عدم
اجابت خواش ایشان است و دیدن فرشته موجب آن است که هلاکت بایشان رسد
چون ایمان نیارند و اگر مهلت خواهند مهلت داده نشود زیرا که خلاف مصلحت است یا اگر فرشته
بصورت ملکی به بیند از غایت خشیت و وحشت روح از بدن ایشان مفارقت نماید و اگر فرشته
فرشته قرار دهیم هر آینه او مثل بصورت مردی گردانیم زیرا که چشم هر کس قابلیت دیدن ملک ندارد
بواسطه لطافت ایشان و لذا فرشتگان بصورت مردان برابر ایم و لوط بود و اود بصورت دو مرد و محمد
نازل شدند و جبرئیل نیز بصورت وحی بهی مثل شد و بقوه قدسی صورت اصلی را مشاهده توانند نمود
پس باید فرشته را بصورت بشر بر مردم مثل نمایم تا به بینند یا اگر بینند ترسند و چون فرشته را به
صورت مرد گردانیم هر آینه در آن حال پوشیده خواهیم گردانید بر آنکفار آنچه الحال می پوشند بخود و بر
عوام و جمله خود چنانچه عبد الله شرک گفت که رسول میبایست ملک باشد نه بشر چنانچه که شد
یعنی ای مشرکان چنانچه اکنون رسالت محمد را که بشر است مسلم نمیدارید چون ملک هم میباید
خواهید زد که فاهذا الاکثر مثلاً در هر صورت این آیه جواب دو ایراد مشرکان است
والله اعلم چون این آیات نازل گردید رسول خدا فرمود ای عباد الله ما آنچه ذکر نمودی منطام
میخورم چنانکه شما میخورید و گمان کردی که با نیجت جایز نباشد که من بنمیرم خدا با شما پس جوابش
این است که هر امر راجع بخداوند است هر چه بخواد میکند و هر چه اراده فرماید حکم نماید و او محمود است
و سزاوارست برای تو و نه برای احدی که چون و چرا بر او اعتراض نمایند یا نمی بینی که خدای تعالی
چگونه بعضی را فقیر و بعضی را غنی گردانیده و بعضی را عزیز و بعضی را ذلیل ساخته و بعضی را صحیح المزاج و
بعضی را مریض نموده و بعضی را شریف و بعضی را وضع فرموده و حال آنکه همه ایشان طعام می
خورند پس سزاوارست برای فقیران که بگویند چرا ما را فقیر و ایشان را غنی گردانیدی و نه برای
ذوایان که بگویند چرا ما را ذلیل و ایشان را عزیز ساختی و نه برای پهاران و ضعیفان که بگویند چرا ما را
ضعیف و ایشان را صحیح المزاج نمودی و نه برای وضعیان که بگویند چرا ما را وضع و ایشان را شریف

فرمودی و نه برای زشت رویان که بگویند چرا ما را زشت روایش از خوب رو کردانیدی بلکه اگر مردم اینها
بگویند چون و چرا در افعال خدا نمانند بر پروردگار خود روده باشند و با او تعالی در احکامش با
او نزاع کرده باشند و با و کافر شده باشند و هر آینه جواب الهی بایشان این خواهد بود که منم
پادشاه حافظ خافض رافع معنی مفقر مذل مسخ و همه شما بندگان فیدر سزاوار نیست برای
شما که تسلیم امر و انقیاد حکم من پس اگر تسلیم نمودید بندگان مؤمن من خواهید بود و اگر با و سر
کشی نمودید بمن کافر خواهید شد و بقوتهای من از جمله بالکان خواهید بود پس خدای تعالی بر آن
حضرت نازل ساخت یا محمد قل ینا انما لبشر مثلكم یوحی الی انما الله و احد
یعنی یا محمد بایشان بگو که من در بشریت مانند شما طعام نخورم و لکن پروردگار من
مرا مخصوص نبوت و پیغمبری فرموده که بسوی من وحی می فرستد که خدای شماست خداست شما
را باین مقام ارجمند مخصوص ساخته چنانکه بعضی از بشر را بغنا و صحت و جمال مخصوص میسازد
و در بعضی دیگر از بشر را چون اختصاص مردم را با شایا غیر از نبوت انکار نمی نمایند پس مخصوص
ساختن خدام این نبوت نیز انکار نمایند پس رسول خدا فرمود و اما قول تو که پادشاه روم و
پادشاه ایران بفر برای جانی میفرستند مگر او کثیر المال و عظیم الحال و مالک قصر با و خانها
و بساتین و خیمه و نظایرها و عید و خدام باشد و پروردگار عالمیان فوق همه سلاطین است و همه
بندها بندگان او نیستند جوابش این است که هر تدبیری و حکمی برای خداست بجان و تدبیر و اقراح
و حکم توکاری نمیکند بلکه هر چه میخواهد میکند و هر چه اراده فرماید حکم می نماید و او محمود است ای عبد
الله خدا بمبعوث نفرمود مگر بحجت آنکه دین مردم را بایشان تعلیم دهد و ایشان را بسوی پروردگارشان
و دعوت نماید و خودش را در ترویج شریعت و دعوت امت اوقات شب و روز بر حجت و
بندگان او پس اگر پیغمبر صاحب قصرهای بود و آنها محجب و در پرده میشدی و بندگان و خادمان
او را از چشم مردم مستور و پوشیده میداشتندی آیا در این صورت رسالت او ضایع نمی شد
و امور نبوت او پس انداخته نمی شد آیا ندیدی که پادشاهان چون در پرده شوند از انظار رعیت
چگونه فساد و فحاح در مملکت ایشان جاری شود از جائیکه بآن علمی ندارند و دریافت نمی نمایند ای
عبد الله جز این نیست که خدامانی مال و دولت بمبعوث بر رسالت فرمود تا شما قدرت و قوت
خود را بفهمانید و اینکه او رسول خود را مانع است و شما قدرت بر قتل و منع او از رسالت وی ندارید
پس این بی دولتی من آشکار و هویدا تر در قدرت خدا و عجز شماست از دولتمندی من و زود شدن

که خدا مرا بر شما مظهر خواهد داد و شما را بکشم و اسیر نمایم پس بر بلند شما مرا مظهر خواهد داد و ایمان آورندگان
بمن بر شهر شما مستولی خواهند شد از غیر شما و هر که موافق باشد با دین شما پس رسول خدا
فرمود و اما قول تو که اگر تو پیغمبری بودی میبایست همراه تو ملکی باشد که تصدیق تو نماید و ما
او نمایم بلکه اگر خدا میخواست پیغمبری بسوی ما مبعوث فرماید میبایست ملکی را بفرستد نه آدمی را
مثل خودمان پس جوابش آنست که چشمهای شما شاید ملک نتواند نمود و حجت اینکه
فرشته از جنس این مردمان نیست و اگر قوای چشمهای شما زیاد شود که او را شاید نماید هر
اینکه خواهد گفت این فرشته نیست بلکه این بشر است زیرا که او برای شما ظاهر نخواهد شد
مگر بصورت بشر که با او الفت گرفته اید تا مقتدار او را توانید فهمید و خطاب و مراد او را با نصوت
بشری توانید دانست چون بصورت بشری بر شما ظاهر شود پس چگونه طایفه بودن او را تصدیق
می نماید و بحقیقت گفتار او علم حاصل نمائید بلکه اگر خدا بشری را مبعوث بر سالت فرماید
و بدست او مجرای که در طبایع بشر که از مخفیات و لهای ایشان اطلاع دارند نیست هویدا میگردد
فرماید پس بسبب عجز خودمان از آنچه آورده می فهمید که آن معجزه است و میدانید که این معجزه
شهادت خدای تعالی تصدیق رسالت او و اگر خدا برایشا ملکی را ظاهر فرماید و بدست او
معجزاتی که بشر عاجز از آشکار نمودن این اتیان ملک و اظهار معجزه بدست او و دلالتی برای
شما نخواهد بود که در طبایع سایر اجناس او را طایفه نیست تا آن معجزه باشد یا نمایند که پرواز
طیور معجزه آنها نیست زیرا که برای آنها اجناسی است که مانند پرواز آنها از آنها نیز واقع
یشود و اگر آدمی مانند طیران آنها پرواز کند از وقت آن نخواهد بود پس خدای عز و جل امر است
را بر شما آسان ساخته و اثر با حجتی گردانیده که حجت خود را بر شما اقامه فرماید و شما کار ضعیفی را
خواهش می کنید که هیچ حجتی در آن نیست پس رسول خدا فرمود و اما قول تو که تو نیستی
که جادو کرده شده پس سحر بر عقل تو غالب شده جوابش این است که چون همه شما میدانید
که من در نهایت صحت و تمیز و عقلم پس چگونه چنین باشم آیا از زمانیکه بعرضه وجود آمده ام تا
الحال که بحال چهل سال رسیده ام هرگز رسوائی یا لغزشی یا دروغی یا خیانتی یا آفتی یا خطای
قولی یا سفاهت را نمی بر من تجربه کرده اید و از من دیده اید آیا کمان می کنید که هیچ مردی بخیر
و قوه خود میتواند چهل سال عمر بخشد و دارد مگر بحول و قوه الهی و این است بیان آنچه خدای تعالی
فرمود و انظر کیف صبر بوالک الا مثال فضلو افلا یستطیعون سبیلا

ای مجتهد بنکر چگونه ستمکاران شرک و حق تو اقوال شاذه را گفتند و برای تو احوال ناوهره اختراع
کردند پس از راه حق که اقرار بر رسالت و اذعان بنبوت تو و تمیز میان حق و باطل باشد همراه شدند
مشترک و گوی که از راه سیرا شود چون دیده دل ایشان کور شده پس نمی توانستند راهی پیدا کنند
بسوی اینکه حتی بیشتر و بهتر از دعای باطل خود بر تو ثابت نمایند که برای تو تحصیل بطلان اندک و
باطل روشن و هویدا میباشند پس رسول خدا فرمود و اما قول تو چرا این قرآن بر شخص بزرگی از اهل
این دو قریه نازل شده یا ولید بن یخزیم بکی ما عود بطایف پس جوابش آنست که خدا مال دنیا را
عظیم نشمرند چنانچه تو از اعظم میشمیری و برای مال دنیا نزد حق تعالی مرتبه و شرافتی نیست چنانچه
از ارزش تو مرتبه است بلکه اگر همه دنیا نزد او باندازه مال پشیر برابری میکرد هر آینه هر که با و کفر
می ورزید و مخالفت او امر او نمیدانید بشریت انبی او را سیراب نمیکرد و قسمت نمودن رحمت
الهی یعنی نبوت با تو نیست بلکه او قسمت کنند رحمتها است و آنچه درباره بندگان و کثیران
خود بخواند بجا میآورد و او عزوجل از احدی بجهت مال و جاه او نمیترسد تا او را بجهت همان ترس
به نبوت بشناسند چنانچه تو از او بجهت مال و جاهش میترسی و در مال و جاه احدی طمع ندارد
تا او را بجهت آن طمع مخصوص نبوت نماید چنانچه تو طمع داری و از روی هوا و هوس احدی را دوست
نمیدارد تا کسی که استحقاق تقدم ندارد مقدم دارد و چنانکه تو دوست میداری و بدرستی که معاله
خداوند عادل و داداست چون چنین است پس اختیار میفرماید به بهترین مراتب و جلال
دین مگر کسی که در اطاعت و خدمت او تعالی بهتر و ساعی تر باشد هم چنین از مراتب و جلال
دین عقب نمی اندازد مگر کسی را طاعت او را بیشتر از مردم به پس اندازد و چون این صفت خدا
باشد نظرنیک بسوی مال و جاهی بلکه ائمال و آنجا از تفضل او است و چون برای احدی از بندگان
و خلیصه بر او لازم نیست پس باید گفته نشود برای خدا که چون بر بنده خود مال تفضل فرموده پس ناچار است
آنرا این که بر او نبوت نیز تفضل فرماید زیرا که برای احدی سزاوار نیست که خدا را برخلاف مرادش
اگر او نماید و نه او را تفضلی دیگر الزام نماید بجهت اینکه او پیش از آن نعمتی را تفضل فرمود یعنی
کسی نباید هیچ حکم نماید و همه نعمتها از جانب او است بر نعمتی بهر کس مرحمت فرماید شکر نعمت باید
نموده زیرا که او طلب نمود ای عبد الله ایامی یعنی چگونه یکی را غنی و صورتش را زشت
کرده و چگونه صورت یک را نیکو و او را فقیر نموده و چگونه یک را شریف و او را فقیر فرموده و چگونه یکی را
غنی و او را پست گردانیده پس برای الغنی سزاوار نیست که بگوید چرا اجل فلانی بدولت من ضاف

نشده و نه برای صاحب جمال که بگوید چنانچه افلاک بی جمال من اضافه نشده و نه برای شریف که بگوید
چرا مال فلانی شرف من اضافه نشده و نه برای وضع که بگوید چرا شرف فلانی به پستی من اضافه
نشده و لکن هر حکمی برای خداست و هر گونه نخواهد قسمت نماید و او در افعال خود حکم و در شرکاء
است چنانکه او در اعمال خود محمود و مسندیده است و آن بیان قول خدای تعالی است
وَلَا تَزَلْ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى الدَّجَلِ مِنَ الْقُرَيْشِ عَظِيمٍ وَتَعْقِبُ بَيْنَ آيَةِ سُورَةِ زُحُوفٍ
خدای تعالی فرمود اَکْمُ يَقْسِمُونَ دَجْرَتَ رَبِّکَ مَخْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَیْوةِ
الدُّنْیَا ایا شرکان تمکات قسمت می کنند رحمت پروردگار را تو را ای محمد مراد رحمت نبوت
است ما قسمت می کنیم میان ایشان روزی بامی ایشان را و در زندگانی دنیا پس بعضی را بعضی
و دیگر محتاج کنیم و این را مال آن محتاج کنیم و آن را بتبع این و این را بنحیث آن محتاج کنیم پس
می بینی حلیل تر یا دشان و غنی تر و ولتمندان عالم که بفقیر تر فقراء عالم محتاج است در نوعی از
انواع یا متاعی را فقیر دار است که پادشاه دار نیست یا فقیر برای خدمتی صلاحیت دارد که
استغناء از آن خدمت برای پادشاه نیست یا فقیر مانی از حکم و علوم دار است که پادشاه دار
نیست پس آن پادشاه بالنسبه استفاده کردن آنها را از آن فقیر فقیر است پس آن فقیر مال آن
پادشاه غنی محتاج باشد و آن پادشاه بعلم یا معرفت یا تدبیر آن فقیر محتاج باشد پس برای آن
فقیر سزاوار نیست که بگوید چرا مال آن پادشاه با تدبیر و علم من و آنچه در فون حکم تصرف کرده
جمع نشده و نه برای پادشاه که بگوید چرا علم آن فقیر با تدبیر من جمع نشده پس فرمود تعالی شان
وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ سُلْطٰنًا خٰیِرًا
و برابر فرستیم بعضی ایشان را بالای بعضی دیگر بجهت درجاتی که بخواهد بعضی ایشان بعضی را رام و منقاد
یعنی مردم هر یک را و حوائج خود کار فرمایند و رفع حاجت یکدیگر نمایند تا الفت و بندت میان
ایشان حاصل آید و بسبب این نظام عالم منظم گردد پس فرمود ای محمد رَفَعْنَا دَرَجَاتُ
رَبِّکَ خٰیِرًا مِّمَّا يَتَخِفَتُونَ و رحمت پروردگار تو یعنی نبوت و علم و حکمت تو که
خدا رحمت فرموده بهتر است از اموال دنیا که این جماعت مشرکان جمع میکنند پس رسول خدا
فرمود اما قول تو که ما هرگز بتو ایمان نخواهیم آورد تا بیرون آوری از زمین چشمه انبی را برای ما تا آخر
آنچه گفتی پس جوابش این است که تو اشیا بی را بر محمد رسول خدا اقتراح و حکم نمودی که
بعضی از آنها چیزی است که اگر برای تو اثر آید و رویج بر مانی برای نبوت او نخواهد بود و شان

رسول خدا ارفع می باشد از این که جل جلاله را غیبت شود و با آنچه هیچ حجتی در آن نیست بر
ایشان حجت آورد و بعضی از آنها چیز است که اگر برای تو آنرا بیاورد بر آئینه پلاکت تو با آن خواهد بود
و پروردگار عالمان به بندگان خود رحیمتر و بمصالح ایشان داناتر است از اینکه ایشان را پلاک
سازد چنانچه خود خواهش می کنند و بعضی از آنها محال است که کون و بدون آن صحیح و جایز
نباشد و رسول پروردگار عالمان آنرا بتومی فهماند تا عذر و بهانه های تو را قطع نماید و راه مخالفت
را بر تو تنگ سازد و بجتهای الهی ترا بتصدیق خود ناچار نماید تا برای تو از آن تصدیق جای گیر
و فرار نباشد و بعضی از آنها چیز است که بر خودست اعتراف نمودی که تو در آن عباد و مقرر خودی
نمود و حجت آنرا قبول نخواهی نمود و همیشه بر بهانی کوش خواهی داد و هر که چنین باشد و اوی و خص
از آسمان یا دوزخ حضرت سبحان یا شمشیرهای دوستان خداوند منان خواهد بود چون حضرت جواب
اجمالی از اقرحات بعد در مقام جواب تفصیلی برآمده فرمود و اما قول تو ای عبد الله که بتو ایمان نخواهیم
آورد تا اینکه سیرون آوری از زمین چشمه آبی را بر یا بکه زیر که زمین مکستان و کوستان است
زمین آنرا برونی و پاک کنی و آنرا حفرتی و در آن چشمه جاری کنی که ما با آنها محتاجیم پس جوابش این است
که این کار را خواستی ولی تو جاهلی بدلائل خدای تعالی ای عبد الله آیا یقین داری که اگر تصفیه
زمین و اهرای چشمه بکنم یا بخت پیغمبر خواهم بود یا دیده طایف را که برای تو در آن بتانهاست
آیا در آنجا مواضع فاسده صعبه نبود که آنها را اصلاح نمودی و نرم ساختی و جاروب کردی و در آنها چشمه
جاری کردی و ایندی که بآب رسانیدی آنها را عرض کردی ولی فرمود آیا تو در این کار نظر بسیاری
عرض کردی ولی فرمود آیا تو و ایشان بسبب اینکار پیغمبران کردید یا عرض کردند فرمود پس بچنین
اگر محمده اینکار را بکند برای او حجتی بر نبوت او نخواهد کرد و دید پس گفتار تو نیست مگر شل انگه بگوئی هرگز
بتو ایمان نمی آوریم تا اینکه برنجی و بر زمین راه بروی یا طعام بخوری چنانکه مردم بخورند یعنی چیزی را
خواهش کردی که همه مردم بتوانند بجای آورند و هیچ دلالت بر نبوت ندارد و اما قول تو ای عبد الله
یا باشد برای تو بتانها از درخت خرما و انگور پس از آنها بخوری و با بخورانی و بخرما و درین
انگور درختان روان کنی روان کردی جواب آیا برای تو و اصحاب تو بتانها از درخت خرما و
انگور در طایف نیست از آنها بخورید و بخوراند و نه با از وسط آنها روان میشود روان شدنی
پس آیا شما بسبب آنها پیغمبران کردید یا دیده اید عرض کردند فرمود پس چرا رسول خدا چیزهایمرا اخرج
میکنی که اگر واقع میشد چنانچه اخرج می کنی سید پرانیه دلالت بر صدق او نمیکرد بلکه اگر آنها را

بیاورد دلالت بر کذب او میکرد زیرا که او در این هنگام با آنچه در آن سحیحی نیست حجت میآورد
و ضعفا را از عقول و ادیان ایشان فریب میدهد و رسول پروردگار عالمیان اجل و ارفع میباشد
از حجت باطل آوردن و فریب دادن پس رسول خدا فرمود ای عبدالله و اما قول تو باین
افکنی آسمان را بار باره باره چنانچه او عا کرده زیرا که تو گفته و ان یروا کسفاً من السماء
ساقطاً یقولوا اشحابٌ مکررٌ و ترجمه شد جواب این است که در باره باره شدن
آسمان بر سر شما بلاست و مرگ شماست و بخراین نیست که تو بخوابی خود از رسول خدا آراء
میکنی که تو را هلاک کند و رسول پروردگار عالمیان رحمت است بتو از اینکه تو را هلاک کند تو را
هلاک نخواهد نمود و لکن چنانچه خدا را بر تو اقامه میکنند و چنانچه برای پیغمبر نیست
بر حسب اقتراح بندگانش زیرا که بندگان بمصالح که جائز است از او صادر شود و بمفاسد که
جائز نیست از او صادر شود جا بجا و گاهی اقتراح ایشان اختلاف و ضدیت بهم دارد تا اینکه
وقوع محال شود و خدا تپس خود را بر آنچه محال آید جاری نمیزد پس رسول خدا فرمود ای
عبدالله آیا دیده که دوائی طبیب بر حسب اقتراح بیمار آن باشد بلکه آنچه صلاح ایشان را
آن می فهمد بجای می آورد و خواه بیمار آن دور او دست دارد یا اگر هست دارد پس شما سوارانید
و خدا طبیب شماست اگر دوائی او را قبض کند شما را شفا دهد و اگر بر او تدر و گردنکشی
نماید شما را شقی گرداند و از رحمت خود دور نماید حتی تا یتعبد لله مدعی حق قبل
رجل واجب علیه حاکم من حکامهم فیما مضی بینه علی عوا علی حسب
اقتراح المدعی علیه اذ اما کان یتثبت لاحد علی احد عوی للاحق فلا کان بین
ظالم و مظلوم و لاصدق و کاذب فرق یعنی ای عبدالله چون بخوابی هوای نفس
خود این حکامات و اقتراحات بر من می نمائی پس در کدام زمان از اینها سابقه تعیین کرده که
شخصی دعوی حتی بر مردی دیگر داشته باشد و مرا فعه خود را نزد حاکمی از حکام آن زمان برده
باشد و حاکم بر مدعی واجب گرداند که باید بر طبق دعوی خود بر حسب اقتراح دعواش مدعی
علیه شاهد و گواه آورد در این صورت هیچ ادعائی و هیچ حقی برای احدی بر دمه احدی نیفتد
تو اهد شد زیرا که خواهش مدعی علیه را قاطعاً بینه بر بطلان ادعای مدعی است نه اثبات
آن و میان ظالم و مظلوم و را شکو و در و عکس هیچ فرقی نخواهد بود یعنی من ادعای نبوت دارم و تو
انکار داری و تو بجهت و بینه از من می طلبی که اثبات نبوت من بخند بلکه دلالت بر ابطال

انکار تو نماید و این خواست تو برخلاف رویه عقلاء اهل عالم است و الله اعلم پس فرمود ای عبد الله
و اما قول تو بیاوری خدا و فرشتگان را گروه گروه که مقابل ما شوند و ایشان را مغایره به منیم و چو
این است که این از آن محالهاست که هیچ خدائی در آن نیست و پروردگار عزوجل مثل آن مخلوق
نیست که بیاید و رود و متحرک شود و چیز را مقابل شود تا اینکه او را بیاورم پس باین گفتار خود
محال را خواسته اید و غرض اینست که آن صفتی که بآن خدای عزوجل را خواندی صفت اصنام
ضعیفه منقوصه شماست که نمی شنوند و نمی شنند و نمی فهمند و شما و نه احدی را از چیزی بی نیای
نمی کنند ای عبد الله آیا نه این است که برای توزینهای غله آورنده و باغبانهای است و
نیز لوبکه بست و بر آنها کاشتگانی کاشته عرض کرد بلی فرمود آیا تو بنفس خود جمیع احوال
اتهارشاده ای کنی یا بواسطه سیران میان خود و میان کاشتگان خود عرض کرد بواسطه سیران که بفر
ایشان می فرستم فرمود تصور کن که اگر عله و اگره و خدمه تو سیران تو بگویند که ما تصدیق شما در این
نهارست نمی کنیم مگر آنکه عبد الله این ابی امیه را بخود بیاورد تا او را مشاهده کنیم و آنچه شما می گوئید
از او شما بشنویم آیا این ایراد را از ایشان بخویم میکنی یا نزد تو این گفتار از ایشان جایز باشد
عرض کردند فرمود پس آنچه بر سیران تو واجب است آیا نه این است که از جانب تو نشان درستی
بیاورند که و الاست بر صدق ایشان کند و چون نشانی آورند پس تصدیق ایشان بر کاشتگان اهل ملک
تو واجب باشد عرض کرد بلی فرمود ای عبد الله تصور کن که چون سیر تو این ایراد را از ایشان شنید
اگر بسوی تو برگردد و بگوید بر خیز براه من بیا زیرا که کاشتگان تو حکم بر آمدن تو کرده اند آیا این
مطلب مخالف رای تو نخواهد بود و با خواهی گفت که تو فرستاده منی نه مشیر و امر من عرض کرد
بلی فرمود پس چگونه بر رسول پروردگار عالمیان حکم میکنی آنچه را که برای عله و اگره خود بخویم
کنی که بر رسول تو بسوی ایشان حکم کنی و چگونه از رسول خدا خواهی خواسته که با پروردگار خود کار
کند که نگوید چه شود بان کار با اینکه بر او امر و نهی کند و تو این را برای رسول خود بسوی عله و اگره و کاشتگان
خود بخویم میکنی که بر تو امر و نهی کند این حجت قاطعه است برای ابطال جمیع آنچه ذکر نمودی و در
حکم کردی و اما قول تو ای عبد الله یا برای تو خانه را از طلا باشد جواب آیا بتو خبر رسیده
که برای عله و اگره و کاشتگان از طلا بوده عرض کرد بلی فرمود پس آیا بواسطه آنها پیغمبر کردید عرض کردند
فرمود پس چه چنین اگر برای محمد خانه طلائی بود باعث نبوت او نمیکرد و میدید و محترم بمقابل محبتی
الهی چهل تو را غنیمت نمی شمرد و اما قول تو ای عبد الله ایمان بخوابیم آورده تا اینکه صعود کند

و بروی در آسمان پس گفتی که ما بجهت بالا رفتن تو با آسمان هرگز ایمان نخواهیم آورد تا اینکه را کتبی را
فرود آوری که بخوانیم آنرا جواب ای عبد الله صعود بسوی آسمان دشوارتر است از نزول کتاب
از آن چون بر نفس خود اعتراف کردی که هرگاه صعود با آسمان کنم تو ایمان نخواهی آورد پس حکم فرود
آوردن کتاب هم چنین خواهد بود پس چه گفتی تا اینکه را کتبی را فرود آوری که بخوانیم آنرا و گفتی
بعد از اینها نمیدانم که آیا میتوانم یا نمیتوانم یا نمیتوانم یعنی آورم پس تو ای عبد الله متعجب و متعجبی
با اینکه با حجت خدا که بر تو تمام شده غامدی و رزی پس هیچ دوائی برای تو نیست مگر تادیب
فرمودن خدا تر بدست دوستان خود از بشر یا ملائکه او که موکل اند بر جهنم اند و تحقیق خدا فرود
فرستاد بر من حکمت جامعه را برای اطلال هر چه اقترح و حکم نمودی از این پس خدا فرمود بگوید
محمده **سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلُكُمْ** چه بسیار پروردگار من منزله
دور است از اینکه همه اشیاء را با اندازه آنچه جلال اقتراح کرده اند بجا آورد خواه جایز باشد
خواه جایز نباشد و من نیتیم که پیغمبری از جنس بشر و بر من لازم نباشد مگر اقامت حجت خدا که بر من عطا
فرموده و منراوار نیست که بر پروردگار امر و نهی و اشاره نمایم چون چنین کنم مثل رسول پادشاهی
خواهم بود که بسوی قومی از مخالفان خود او را بفرستد و او با من مخالفان بسوی پادشاه برگردد
و با پیغمبر او حکم کرده اند پادشاه امر کند که با ایشان بجا آورد بعد از آن همه از محاجه ابو جهل عرض
کرد ای محمده یک مطلب دیگر دارم ایمانم زعم تو این است که چون قوم موسی از او سؤال
کردند که خدا را آشکارا بایشان بنمایاند بصاعقه آسمانی سوخته شدند پس اگر پیغمبری بودی هرگز
ما را نیز سوزانیده بودی زیرا که سؤال ما سختتر از سؤال قوم موسی است بجهت اینکه
ایشان بزعم تو کشف خدا را عینا بنمایند و ما گفتیم ایمان تو هرگز نخواهیم آورد تا بیاوری خدا و ملائکه
گروه کرده که معاینه ایشان را بپذیریم پس رسول خدا فرمود ای ابو جهل قصه ابراهیم خلیل را بگو
که چون او را در ملکوت بلند کردند چنانچه پروردگار من فرموده است و سوره انفصاف **وَكُنَّا لَكَ**
زُجَّيًّا يَوْمَ هَمَّ مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيْكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ
که چنین نمودیم ما را بر ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را و از برای اینکه بوده باشد از صاحبان یقین
خدا دیده او را قوی گردانید چون او را بلند کردند آسمان تا آنکه زمین را و هر چه بر روی زمین
است از ظاهرو پنهان دید پس مردی و زیر آید که زنا میگرداند بر ایشان نفرین کرده که هلاک
شوند پس هر دو هلاک شدند باز دو نفر دیگر را چنین دید و بر ایشان نفرین کرده که هلاک شوند پس

هر دو هلاک شدند باز دو نفر دیگر را چنین دید و برایشان نفرین کرد که هلاک شوند پس هر دو
هلاک شدند باز دو نفر دیگر را

دید چون خواست برایشان نفرین کند خدا تعالی با و وحی کرد که ای ابراهیم باز دار دعای
خود را از بند کان و گنیزان من بدرستی که من آن مرزنده و مهربان و جبار و برده بارم کنایان
بند کاغم من ضرر نمیرساند چنانچه طاعت ایشان بمن نفع نمیرساند و ایشان را تربیت و
سیاست نمی کنم بآنکه خشم خود را شفا دهم چنانکه تو سیاست میکنی پس باز دار دعای خود را
از بند کان من که تویی بنده ترساننده بند کان از عذاب من نه شریک در پادشاهی
من و نه حافظ و شاهد و نگهبان بر بند کان من و من بایند کان و گنیزان خود یکی از ستم
کار میگویم یا توبه کند بسوی من و توبه ایشان را قبول کنم و کنایان ایشان را بیا مرزم و عیبهای
ایشان را بپوشانم یا عذاب خود را از ایشان باز دارم برای آنکه میدانم از پشتمانی ایشان
فرزندان من پس چندی بیرون خواهم شد را بدو بادران کافر مدارا و با مادران کافره
تانی کنم و عذاب خود را از ایشان رفع کنم تا آن مؤمنان از پشتمانی ایشان فرود آیند
و بلای من بکمر و ایشان در آید و اگر نه ان باشد و نه این پس بدرستی که آنچه از عذاب
خود برای ایشان آماده کرده ام عظیمتر است از آنچه توان برای ایشان بخوانی زیرا که
عذاب من برای بنده کاغم بر حسب جلال و بزرگواری من است ای ابراهیم
ایمان من و بند کاغم را و اگر نه من مهربان ترم بایشان از تو مرا ایشان بگذران زیرا
که منم حجت بر برده بار دانی در شکار بعل خود تدبیر امور ایشان میکنم و قضاء و قدر
خود را در ایشان جاری میکنم پس رسول خدا فرمود ای ابو جهل بدرستی که خدا عذاب را
از تو رفع نفرمود مگر بحجت علم او باینکه از صلب تو ذرئۀ پاکیزه عکرم سیرت بزود
بیرون خواهد آمد و بزودی از امور مسلمانان چیز بر استولی خواهد شد که اگر در آن خدا را
اطاعت کنند نزد خدا مقام او جلیل خواهد بود و اگر نه این بود پس عذاب بر تو نازل
شده بود و همچنین اند سائر قریش که سوال کردند از آنچه را که خواستند جز این نیست که
مصلحت داده شدند برای اینکه خدا میداند که بزودی بعضی ایشان بجهنم ایمان میآورند
و بواسطه ایمان سعادت جاویدانی میرسند پس او تعالی بپادشاه او را ازین سعادت
قطع نمیرماید و گنایابی بسبب سعادت بر او نرسد و نمی آید یا هر که از او مؤمنی تولد

شود پس خدا محلت میدهد و او را بجهت اینکه سپرد او را با سعادت برساند و اگر نه این بود پس
عذاب بخافه شما فرمود می آمد پس بجانب آسمان بگرنگریت دید درهای آسمان گشوده
شد و آتش از آنها مقابل سرهای انکروه نازل شد تا اینکه حرارت از میان شانهای
خود یافتند کوشتهای میان شان و پهلوی ابو جهل و انجاعت بلرزه در آمد پس رسول خدا
فرمود البته این آتش نرساند شمارا بجهت اینکه خدا باین عذاب شمارا هلاک نخواهد فرمود و
ظاهرا نکند و این را اگر بر اهل آنکه عبرت گیرید پس بکوشه چشم نکشید و دیدند انواری
از پشتهای انجاعت بیرون آمده بهابری کردند آن آتش را و آنرا بلند کردند تا اینکه بسوی
آسمان بر کردند و ایند چنانکه از آسمان پائین آمده بود پس رسول خدا فرمود بعضی این
نورها انوار کسی است که خدا میداند که او را بعد ازین سعید و نیک بخت خواهد فرمود
بسبب ایمان آوردن بمن از شما و بعضی آنها انوار فرزندان پاکیزه است که بزودی
از اصحاب بعضی از شما که خود ایمان نمی آورد خارج خواهند شد و ایشان بآن میاورند
قوله عز وجل وَكَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّوْكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ
كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا
وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ امام حسن عسکری
علیه السلام ابوالقائم در تفسیر قول خدا تعالی فرمود و وَكَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
لَوْ يَرُّوْكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا بسیاری از اهل کتاب توراۃ دوست
میدارند آنکه شمارا ایمان بر کردند و ایند بحالت کفر بعد از ایمان آوردن بسبب
آن شبیه که بر شما اید و میگویند حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنْفُسِهِمْ بحسبت حسدیکه از جانب خودشان
بر شما بسبب کرامی داشتند خدا شمارا بوجود محمد و علی و آل طین اند و بزرگواران
بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ از پس آنکه حق برای ایشان واضح و روشن شد تبیین بحسبت تبیینیکه
بر صدق محمد و فضل علی و آل طین اند و بزرگواران و از انرا فاعفوا و اصفحوا پس
ای مؤمنان در گذرید و روی بگردانید از جمل یهودان که با ایشان قتال جدال
کنید و محتملای الهی با ایشان مقابل شوید و با طین ایشان را بنادفع نمایند حَتَّى يَأْتِيَ
اللَّهُ بِأَمْرٍ تا بیاورد خدا تعالی فرمان خود را در باره ایشان بقتل در روز فتح که
پس چون فتح گشت ایشانرا از بلد که و از جزیره عرب بیرون کنید و هیچ کافر می بران

مواضع قرارند هیدان الله على كل شیء قدیر بدستیکه خدا بر هر چیزی توانا است
و بجهت قدرت او بر همه چیزها تقدیر آنچه اصل بحال شما باشد فرمود در اینکه شما را از حد بار
و مقابله کردن با ایشان بجدال بآنچه ان حسن است نمود یعنی چون قادر بود بر تعزیر
ایشان و انتقام از ایشان بقتل و سبی و ضرب جزیه بر ایشان امر بعبود و صفح نمود و بجهت
کثرت قبایل و عشار و تسلط کفار بود و مصلحت در ملائمت بجهت ضعف و قلت
اهل اسلام و چون بر عکس شد آیة قتال نازل گشت امام فرمود که حکایت آن چنان است
که چون در روز احد رسید از محنتها و مشقتها و کشته شدن ما و جراحتها چند روز بعد از آن گروهی
از یهود عمت از بن یاسر و خدیفه بن الحمان را ملاقات کردند و با ایشان گفتند آیا میدید آنچه
بشمارید در روز احد جنگ نمیکند محمد مگر مثل یکی از پادشاهان دنیا گاهی غالب است
و گاهی مغلوب و اگر غمخیز بود و همیشه غالب بود پیش از دین او بر کردید اما خدیفه در جواب
ایشان گفت خدا شمار العنت کند من با شما نمی ششم و کوشش شما نمیدانم و از شما بر جان
خود و دین خود غیر سس باین سبب از شما گریزانم و از پیش ایشان برخواست و گریخت
و عمار بن یاسر رضی الله عنه ماند و از پیش ایشان برخواست و گفت در جواب ایشان
گفت ای معاشر یهود و محمد صلی الله علیه و آله در روز بدر و عده ظفر و نصرت باصحاب
خود داد بشرطیکه صبر نمایند پس و فابشر ط کردند و صبر نمودند ظفر یافتند و در روز احد
نیز با ایشان و عده ظفر و نصرت داد بشرطیکه صبر کنند چون و فابشر ط کردند و ترسیدند
و سستی در زدند و مخالفت آنحضرت نمودند باین جهت رسید با ایشان آنچه رسید و اگر
ایشان در این جنگ نیر اطاعت میکردند و میسر میکردند مخالفت نمینمودند و مغلوب
نیشند بلکه غالب می آمدند یهودان گفتند ای عمار اگر تو اطاعت میکردی بزرگان
قریش غالب میشد با این پادشاهی که تو داری عمار گفت بلی بختی ان خداوندیکانه
که آنحضرت را برستی و درستی به پیغمبری فرستاده سوگند یاد میکنم که محمد مرا و عده داده
از فضل و حکمت آنچه شناسانیده مرا از نبوت خود و فهمانیده مرا از فضیلت برادر و وصی
وصفی خود و بهتر کسیکه بعد از خود میگذارد و انقیاد نمودن از برای ذریست طبعین
او و امر کرده مرا بشفیع کرد این بدن ایشان در و عداوتی که شاید ممتا بمن عارض شود
و هر چه مرا بآن امر نماید و با عداوت و درستی متوجه ان کروم و غرض من اطاعت او باشد البته

بان خواهم رسید حتی آنکه اگر مرا مر نماید که آسمانها را بر زمین فرود آورم یا زمینها را با آسمان بالا برم
هر آینه پروردگار من بدغم را قوی خواهد کرد اینها را بهین دو ساقی باریکی که می بینید پس
آن یهودان گفتند بخین است سو کند با خدا ای عمار قدر محمد نزد خدا کمتر است از آنچه گفتی
و منزلت تو نزد خدا و محمد تست تر است از آنچه دعوی کردی بلکه سنگ چل منی را غلتوانی
برواری چون عمت را چنین شنید از محاسن ایشان برخاست و گفت حجت پروردگار خود را
بشمارسانیدم و خیر خواهی شما نمودم و لکن شما از نصیحت خیر خواهان گرا هست دارید و
بخندست رسول خدا آمد چون حضرت رسول را دید فرمود ای عمار خبر شما بمن رسید اما
خدیجه پس بسبب حفظ دین خود از شیطان و دوستان او فرار خست یار نمود و او از
بندگان شایسته خداست اما تو ای عمار مجادله کردی در دین خدا و خیر خواهی نمودی برای
محمد رسول خدا پس تو از جهاد کنندگان در راه خدائی حضرت بار عمار در این سخن بودند
ناگاه این یهودا بنیکه با عمار مجادله کرده بودند حاضر شدند و گفتند ای محمد اینک
عمار که از صحابه تست دعوی میکند که اگر تو او را امر کنی زمین را بسوی آسمان برد و آسمان
بسوی زمین آورد و اطاعت تو را اعتقاد کند و بر قبول مر تو عازم گردد و هر آینه
خدا یتعالی او را اعانت خواهد فرمود بر آن و ما از تو و از او الکفای لما نحم با نحمه کمتر
از اینست اگر تو صادقی در دعوی پیغمبری بهین قانع میشویم که عمار با دو ساقی نازک
خود این سنگ را از زمین بردارد و در آنوقت پیغمبر در بیرون مدینه بود و شکلی
در پیش روی آنحضرت بود که اگر دو بیت نضر جمع میشدند این سنگ را از جای خود
حرکت نمیتوانستند و پس این یهودان گفتند یا محمد اگر عمار خواهد که این سنگ را
حرکت دهد نمیتواند و اگر خود را بر این مشقت بدارد و هر آینه ساقهای او بشکند و بدنش
آنهم بریزد و رسول خدا فرمود ساقهای عمار را حقیر شمارید زیرا که آنها در میان جنات
او از گوههای نور و شیر و حرا و ابوقیس بلکه از قش زمین و آنچه بر روی آن است
سنگین تر است و بدرستی که خدا یتعالی بکت گردانید بسبب صلوات فرستادن
بر محمد و آل طهین او آنچه سنگین تر است از این سنگ در هنگامیکه عرش را بکت
گردانید بر دوش هشت لاکت بسبب صلوات فرستادن بر ما بعد از آنکه
طاقت نیاورد و زبرد داشتن از اعدا بسیار و جماعت شماری از ملائکه و حال آنکه

این هشت نفر در میان ایشان بودند پس رسول خدا فرمود ای عمار اعتقتی و کن
اطاعت مرا و بگو خداوند آجگاه محمد و آل طهین او قومی کردان مرا تا خدا اسان گرداند
بر تو آنچه تو را بآن امر نمایم چنانچه اسان کرد آیت بر کالب ابن یوحنا عبور کردن
در بارادر هنگامیکه سوال کرد خدا را بجای ما ایل بیت و بر اسب خود سوار شد و بر روی
آب تاخت تا بمختای دریا رسید و برگشت و سمهای آبش تر نشد پس عمار با عفت او
درست باین کلمه طیبه تکلم نمود و انست که از او برداشت و بهالای سر خود برد و عرض
کردیدند ما درم فدای تو با و یا رسول الله سوگند یاد میکنم بحق اخذ او یکم بحق تو را به پیغمبری
فرستاده که این سنک بکتر است در دست من از خلای که بان سواک میکنم
رسول خدا فرمود که این سنک را در هوا پرتاب کن که از ابقله انگوه برسانی و اشاره
نمود بکوهی که بکفرینج دور بود از ایشان چون عمار انست را در هوا انداخت بقوتیکه
حق تعالی با و کرامت کرده بود و برگشت تو سل با ایل بیت رسالت انست چنان در
هوا بلند شد تا بر قله انگوه قرار گرفت پس رسول خدا بانهیودان فرمود که آیا دیدید
قوت عمار را عرض کردند بلی باز حضرت فرمود ای عمار بسوی قله انگوه بالا برو
و در انجا سنک عظیمی خواهی دید که چندین برابر این سنک است از او بردار و بجنور یا بهار و
چون عمار متوجه انگوه شد زمین در زیر پای او در نور دیده شد یک کام برداشت و
قدم خود را در کام دوم بر قله کوه گذاشت و سنک را بر گرفت و در کام سوم بخدمت
حضرت رسول برگشت باز رسول خدا فرمود ای عمار این سنک را بقوت بر زمین
بزن چون یهودان انحالت را ملاحظه کردند ترسیدند و گریختند و عمار چنان سنک را
بر زمین زد که ریزه ریزه شد و اجزای آن مانند غبار در هوا پراکنده شد حضرت
رسالت فرمود ایمان آورید ای گروه یهود زیرا که آیات الهی را مشاهده کردید پس
بعضی از ایشان ایمان آوردند و شقاوت بر بعضی غالب شد و برگشتند و ماندند پس
رسول خدا فرمود ای معاشر مسلمانان آیا میدانید مثل این سنک چیست عرض
کردند یا رسول الله حضرت فرمود بحق اخذ او یکم مرا برستی پیغمبری فرستاده
که برای مردی از شیعیان ماینباشد کنا بان و خطاها یکم بزرگتر است از کوهها و
زمین و آسمان چندین برابر و چون توبه میکند و نماز میکند بر خود و ولایت ما

بیت

اهل بیت را کنایان خود را بر زمین میزد سخت تر از آنکه عمار این سنگ را بر زمین زد و
بدستیکه برای مروی میباشد طاعتها مانند آسمانها و زمین با و کوها و دریاها و چون
منکر و لایت ما اهل بیت میشود طاعات خود را بر زمین میزد سخت تر از آنکه عمار این سنگ را
بر زمین زد و طاعتهای او از هم میپاشد مانند پاشیدن این سنگ و چون با خرت
وارد شود هیچ حسنه را برای خود نینداید و کنایان و چندین برابر که بهما و زمین و آسمان
خواهد بود پس حساب او شدید و عقاب او دانی خواهد کرد و چون عماره انبوت را
در خود دید که سنگ با آن عظمت را بر زمین زد و اجساد آن پراکنده شد حمیت
او را گرفت گرفت یا رسول الله این رخصت میدی که باین گروه یهود کارزار کنم و همه را
هلاک کرد و اعم با انبوت که من مرحمت فرمودی رسول خدا فرمود ای عمار خدایتعالی
میفرماید عَفُوْا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ پس عفو کنید و روی گردانید از قتال
با یهودان تا خدا امر خود را بیاورد یعنی عذاب خود را و فتح کند را و سایر امور را که
من وعده کرده ام و پیوسته یهودان و منافقان بسبب شبهه انداختن در دین اسلام
مسلمانان را و سوسه نمیدهند و باین سبب سینه های مسلمانان تنگ میشود رسول خدا بایشان
فرمود آیتا بشما تعلیم ندادم چیزی را که تشکی سینه های شما را زایل کند چون این گروه دشمنان
شما را و سوسه نمایند عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود انچه نیست که رسول خدا بآن امر
فرمود کسانی را که همراه او در شعب ابو طالب بودند زمانیکه قریش آنحضرت را ملجاء
گردانیدند که پناه بان شعب برو پس سینه های اصحاب او تنگ شد و جاهای
ایشان کثیف شد چون بر رسول خدا شکایت کردند بایشان فرمود که بر جاهای خود
بدرید و دست خود بر آنها بکشید چنانکه آنها بر بدنهای شما است و شما بر محمد و آل
طیبین و صلوات بفرستید که آنها سفید و پاکیزه و خوش آیند میشوند و عمنها و کدورتها
از سینه های شما زایل میگردد چون چنین کردند چنانکه رسول خدا فرموده بود جاهای
ایشان نو و سفید و پاکیزه شد و سینه های ایشان از اندوه و الحام ربانی یافت گفتند یا رسول
خدا بیا رجب است که بصلواتی که بر تو و آل تو فرستادیم چگونه جاهای ما از کثافت
پاک شد رسول خدا فرمود که پاک گردانیدن صلوات بر محمد و آل او دلهای شما را از
مخل و کینه و صفات ذمیمه و بدنه های شما را از کنایان سخت تر است از پاک کردن بدن

الصلوات جامهای شماراوشستن آن مرکبها را از نامهای شما نیکوتر است از شستن
 آن مرچک را از جامهای شما و نورانی گردانیدن صلوات نامه های حنات شمارا بچیدن
 برابر آنچه در آنها باشد بهتر است از نورانی گردانیدن آن مرچهای شمارا
 قَوْلُ عَزَّوَجَلَّ وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ
 مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
 امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: أَقِمُوا الصَّلَاةَ و برپای دارید نماز را تا تمام
 و کامل ساختن وضو و تکبیرات و قیام و قرائت و رکوع و سجود و حمد و نماز باشد شرایط
 و ارکان و آتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بجهت آن که بستاند و بدهید انرا بهیچ کافر می و نه بنده
 رسول خدا فرمود: تَصَدَّقْ كُنْ بِدُشْمَانٍ مَا مَانَدَ سِرْقَتَ ثَمَانِدَةٍ وَ دَرَحْمٍ رَوْدَرٍ وَ کَارِهُ اسْتِ
 وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ و آنچه از پیش فرستید از برای نفسهای خود از مالیکه اتفاق کنند
 آنرا در طاعت خدا یعنی صدقات و نفقات و اجبه و مندوبه و اگر برای شما مالی باشد
 پس از جاه و منزلت خود که از ابدل کنید برای برادران مؤمن خود بسبب انجام منفعتها
 بسوی ایشان بکشایند و مضرحت از ایشان دفع نمایند یا بید ثواب آنرا از نزد خدا
 یعنی خدایتعالی در روز قیامت شما نفع میرساند بسبب جاه و محمد و علی و آل اند و بزرگوار
 پس شفاعت ایشان سیئات شمارا فروریزد و حنات شمارا مضاعف فرماید و درجات
 شمارا بلند نماید پس فرمود: تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ میا بید آنرا نزد خدا
 بدستیکه خدایتعالی با آنچه میکند از خیرات و مبرات و سایر عبادات بنیاد و دانا است
 ظاهر هیچ فعلی و باطن هیچ ضمیری بر او مخفی نیست پس او جزا میدهد شمارا بر حسب
 اعتقادات و نیات شما و اذیت مانند پادشاهان دنیا که استباه کاری میشود
 بر بعضی ایشان و کار خوب بعضی مردم را بغیر فاعلش و جنایت بعضی دیگر را بغیر جانی نسبت
 دهند پس ثواب و عقاب هر یک بغیر تحقیق واقع میشود بسبب جهل آینه شاه بواقع
 که اینکار خوب و بد از که صدور یافته و رسول خدا ص فرمود: کلید نماز با طهور است
 یعنی وضو یا غسل یا تیمم و تحریم نماز با آنست که گفتن است یعنی چون مصلی تکبیرة الاحرام را
 گفت داخل در نماز و راز و نیاز با حضرت افرید کار شده باید هر چه قبل از نماز بر او حلال
 و مباح بوده در حال نماز و حرام گشته مثل خوردن و آشامیدن و نحو ذلک از سایر

بسطلات بلکه باید چشم از ماسوی بند پوشد تا الصلوة معراج المؤمن در حق او صادق آید
و تحلیل نماز یا سلام دادن از نماز است یعنی چون سلام نماز را داد آنچه پیش از نماز بر او
حلال بوده و در حال نماز حرام شد دوباره بر او حلال گردید حلیت سابقه معاودت
نماید مگر آنکه خدا نماز را بغير طهوری و صدقه را از شخص کینه داری قبول نخواهد فرمود
و بدرستی که موالات محمد باینکه آنحضرت سید مرسلان است و موالات علی باینکه آنحضرت
سید متمدن و صیاء است و موالات با دوستان ایشان و معادات با دشمنان ایشان
عظیمتر است از طور نماز که بدون آن نماز و نه چیزی از سایر طاعات قبول نمیشود یعنی هیچ
بدون دوستی با محمد و آل محمد و دشمنی با دشمنان ایشان با اقرار بر رسالت و امامت محمد ص
و علی و ائمه قبول نخواهد شد معلوم شد که مجتهد دوستی موجب قبول اعمال نه بلکه بایدترین
بدین شیع باشد آنوقت لذت از اعمال خود ببرد و الحمد لله علی ما رزقنا من لایة اهل البیت
علیهم الصلوة و السلام و التدرین بدینیم و رسول خدا آفرمود که چون بنده خواهد وضو بساته
برای نماز پس روی خود را بشوید گناهایان روی او پاک شده شود

و چون دو دست خود را با رفیق بشوید گناهایان دو دست
از او پاک شده شود و چون سر خود را مسح نماید گناهایان سر او پاک شده کرد و چون
پای خود را مسح کند یا بجهت تقیة آنها را بشوید گناهایان دو پایش از او پاک شده شود و اگر در
آول وضوی خود بگوید **بسم الله الرحمن الرحیم** همه اعضای او از همه گناهایان
پاک شود و اگر در آخر وضوی خود یا غشاش از جنابت بگوید **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ**
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ وَأَشْهَدُ أَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّكَ وَخَلِيفَتُكَ
بَعْدَ نَبِيِّكَ عَلَى خَلْقِكَ وَأَنَّ أَوْلِيَاءَهُ وَأَوْصِيَاءَهُ
خُلَفَاؤُكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ گناهایان و فرود برزد چنانکه
بر کما از درخت فرود برزد و خدا بشماره هر قطره از قطره های آب وضو یا غسل فرشته
بیافریند که تسبیح و تقدیس و تحلیل و تکبیر الهی گوید و بر محمد و آل طیبین او صلوات بفرستد
ثواب آنها برای وضو کننده ثبت گردد پس اگر مراد الهی بر وضو یا غسل او بهی از مهرهای
رب الغرث مهر شود و تا زیر عرش بلند گردد بچنانکه دست دزدان آن نرسد یعنی شایطین

و نوس بان دست نیابد یعنی چنانکه از افسانهای مثل ریا و سمیه و دشمنان دین
از آتیه نهند تا اینکه بروند و بگویند برگرد و بوی او تسلیم شود که با نجه او محتاج و فقیر تر باشد
و آبی تر خواهد بود پس بسبب آن نوصو القدر در بهشت با و بدهند که همه محاسبان شماره
ان نتوانستند نمود و همه حفظ نمایند کان نکاهاری ان نتوانستند نمود و جمیع کنا بان او را خدا
میامزد و هر چند نماز سجتی باشد پس چون متوجه مصلای خود شود تا نماز بخواند خدا تعالی
فرشتگان خود فرماید ای فرشتگان من آیا این بنده مرا نمی بینید که چگونه از جمیع خلایق
منقطع شده روی من آورده و رحمت وجود و رأفت مرا از او دارد شاید و گوایم
شمارا که من او را بر رحمت و کرامت خود مخصوص میکردم و چون الله را که بگوید و دست خود
باز کند و بعد از ان بر خدای سبحانه ثنا خواند خدا بفرشتگان فرماید ای بنده کان
من آیا این بنده مرا نمی بینید که چگونه بزرگ و عظیم شمردم و مرا و تنه من بخود از اینکه
برای من شریکی یا شبیهی یا نظیری باشد و دست خود را بلند نمود بجهت بتری و بزراری
جستن از شریک قرار دادن برای من که دشمنان من از اقامند ای فرشتگان من شمارا
شاید بگویم که من بزودی او را بزرگ و عظیم گردانم و در جلال خود و بسبب نزدیکیها
دار که است خود تنزه نمایم او را از کنا بان و آلام او از جهنم و تران آن بزراری دهم
و خلاصی بختم چون بگوید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر فاتحه کتاب
و بعد از حمد سوره بخواند خدا تعالی بلامکه خود فرماید آیا این بنده مرا نمی بینید که چگونه
بفرست کلام من ملذذ میشود ای ملائکه من شمارا شاید بگویم که در روز قیامت البته با و
میگویم در بهشت من قرائت قرآن کن و بدرجهای بهشت بالا برو پس پیوسته آن را
پنخواند و بالا میرود بشماره هر حرفی درجه از طلا و درجه از نقره و درجه از لؤلؤ و درجه
از جوهر و درجه از زبرجد و درجه از زمرد و درجه از نور رب العزت و چون
برگردد بروی خدا بلامکه خود فرماید ای فرشتگان ای که او را نمی بینید که چگونه به جنت
جلال و عظمت من تواضع و فروتنی نمود شمارا شاید بگویم که من در خانه کبریا و جلال
خود او را عظیم گردانم و چون سر خود را از رکوع بلند نماید خدا تعالی فرماید ای فرشتگان
من آیا او را نمی بینید که چگونه میگوید ترفع و بلند میجویم برو دشمنان تو چنانکه تواضع
و فروتنی بنمایم برای دوستان تو و منتصب و ایستاده میشوم بهر خدمتگذاری تو ای

فرشتگان من شمارا شایسته میگویم که البته عاقبت نیکو و عافیت جمیل برای او قرار میدهم
برگشت او را بسوی جهان میگردانم و چون سجده رود خداوند تعالی فرماید ای فرشتگان من
آیا او را نمی بینید که بعد از ارتفاع خود چگونه تواضع و خاکساری نمود و گفت هر چند
من در دنیا می تو بزرگ و صاحب مکنتم و جلالتی ولی چون حق ظاهر شود من نزد آن
صاحب خواری و ذلتسم و بزودی آن حق را بحقیقت بلند گردانم و باطل را بسبب آن دفع
و رفع نمایم و چون سر خود را از سجده اولی بلند کند خدا فرماید ای فرشتگان من آیا او را
نمی بینید چگونه گفت من هر چند برای تو تواضع کردم پس بزودی انتصاب در طاعت
تو را مخلوط میکنم بذلیل شدن میان دو دست تو و چون سجده ثانیة برود خدا فرماید
ای فرشتگان من آیا این بنده را نمی بینید که چگونه بسوی تو تواضع برای من برگشت
هر آینه رحمت خود را البته بسوی او بر میگردانم و چون سر خود از سجده بلند کند و بایستد
خدا فرماید ای فرشتگان من هر آینه او را بلند می کنم بسبب تواضع و فروتنیش چنانکه
بسوی نماز برخواست و بلند شد پس پیوسته خدا بملأ که خود در هر سر کعبتی انجمن فرماید
تا وقتی که بشمار اول و ششم ثانی بشیند خداوند تعالی فرماید ای فرشتگان من تحقیق خدمت
و عبادت مرا بجا آورد و ثنا و ستایش بر من میگوید و صلوات بر محمد و پیغمبر من میفرستد
هر آینه بر او البته ثوابم در ملکوت آسمانها و زمینها و بر روح او صلوات ششم و هفتم روحها
و چون در نماز خود بر می خیزد من علی بن ابیطالب صلوات فرستد خدا فرماید ای بنده
من البته بر تو صلوات میفرستم چنانکه تو بر علی صلوات فرستادی و او را شفیع تو میکردم و انجمن
او را بشفاعت خواستی و چون از نماز خود سلام دهد خدا بر او سلام فرستد و فرشتگان
او بر او سلام کنند و رسول خدا فرمود **اَقْوِ الْوَكُوفَةَ** بدوید زکوة را از اموال
خود و محتقان آن از فقراء و ضعفاء باید بایشان تم نگیرد و دل ایشان را نشکند اگر بایشان
عطائی خواهی کرد باید قصد معوض از خوب کنی یعنی اتفاق باید از اجناس خوب و
و مرغوب باشد نه اینکه بدر البقره دهد و خوب را برای خود نگاه دارد بفهم زیرا که هر گس
زکوة مال خود را بدو جان او بسبب زکوة پاکیزه شود و خدا بمقابل هر دانه از آن کوة
در بهشت قصری از طلا و قصری از نقره و قصری از لؤلؤ و قصری از زبرجد و قصری از زعفران
و قصری از جوهر و قصری از نور رب العزت باد عطا فرماید و چون بنده در نماز

خود ملتفت بجای دیگر شد خدا تعالی فرماید ای بنده من بسوی کجا قصد میکنی و چه کنی
می طلبی آیا پروردگار را غیر از من میخواهی آیا دوستی سوای من می طلبی آیا جواد برابگیر من
بسوی منم اگر من اجود الا جودین و افضل المعطین تو را پاداش میدهم شوالی که اندازه
آن احصا نشود من رو آور زیر که من بتور و اورند و ام و فرشتگان من بتور و می اورند و اند
پس اگر روی آورد بسوی خدا آن گناهی که از او سر زده زایل خواهد شد از او باز
باز اگر ملتفت شد در مرتبه ثانی و ثالث خدا کفایت خود را برای او در هر دفعه عاده
فرماید یعنی او را بسوی خود دعوت فرماید پس اگر بر نماز خود روی آورد خدا گناه گذشته
او را بیامرزد و اگر در مرتبه چهارم ملتفت شد بجای دیگر خدا از او اعراض فرماید
و فرشتگان از او اعراض نمایند و میفرماید ای بنده من از تو روی گرداندم
چنانچه پشت کردی از نماز خود و اگر بنده در زکوة دادن کوتاهی کند خدا تعالی
با او فرماید ای بنده من آیا من بخل میورزی یا مرا محتاج میدانی یا گمان میکنی که من
عاجز و ناتوانم بر اینکه تو را ثواب دهم در روزی که در آن روز محتاج ترا از همه محتاجان
خواهی بود و آن روز بزودی بر تو خواهد آمد اگر زکوة را ادا میکنی چنانکه امر کردم ترا
یعنی فائده زکوة در روز قیامت بحدوث بر میگشت و چون حال بخل میورزی و
زکوة مال خود را نمی دهی بزودی بر تو روزی خواهد آمد که زبان تو در آن روز از همه
زبانکاران بشیر خواهد بود امام فرمود چون مسلمانان فرمایشات حضرت رسالت
را شنیدند همه عرض کردند شنیدیم و اطاعت میکنیم یا رسول الله پس رسول خدا
فرمود اطاعت کنید خدا را در ادا کردن نمازهای واجب و زکوةهای فرضی که خدا
انها را واجب فرموده و بعد از آن تقرب جوئید بسوی خدا بطاعات و عبادات
مستحبی بجهت اینکه خدای عز و جل عظیم میفرماید بسبب ان ثلوبات شمارا سو کند بان
خداوندی که برابر استی و درستی معصومست بر همه بی بنده از بندگان خدا
موفقی از مواقف روز قیامت ایستاده خواهد شد و شعله از شعله های آتش جهنم که
عظیمتر از جمیع کوههای دنیا است بر او میزنون خواهد آمد تا اینکه میان او و میان
بهشت حایل خواهد کرد دید در اثنا این گرفتاری و تحیر ناگاه میان هوا کرد و نانی
یا در هم نقره که در دنیا بان برادر منی مواسات نموده و او را معافی کرده و پرواز

در آید و در حوالی او فرود آید و عظیمتر از انکو بهار کرد و بر اطراف او احاطه کند و آن زبان
آتش را از او برگرداند پس هیچ چیزی از حرارت و دودان با و نخواهد برسد اصحاب از
وی تعجب عرض کردند یا رسول الله! موی مواسات با برادر مؤمن خود بر این منوال
نفع خواهد بخشید پس رسول خدا فرمود بلی سوگند با خداوندیکه مرا بر استی مبعوث نفرمود
فرموده که بعضی از مؤمنان مواسات کننده بیشتر از این منتفع خواهند شد و بسا باشد
که در روز قیامت بیاید کسی که گناهای او و بدیهای و نسبت برادران مؤمنش بر اسی او
ممثل فرمایند و آنها عظیم و مضاعف گردد پس صحیفهای اعمال و بسبب آنها بر شود
و جنات او را بر خصما روا که نمومند و در دنیا بدست و زبان خود بایشان ستم کرده
تفرق و تقسیم نمایند چون حسناش بر خصمیش تقسیم شود پس حیران شود و بگفتائی که مقابلی
با سیئات او نماید محتاج گردد چون چاره او از هر طرف رسد و دشواری برادر مؤمن او بنزد
او آید که در دنیا با و احسانی کرده بود چون او را با نیاحت به بندیس با و بگوید جمیع جنات
خود را ببخشیدم باز ای آنچه در دنیا از تو بمن رسید پس خدا او را تسبب جنات برادر
مؤمن او بسیار مزد و پاداش مؤمن فرماید تو بچه خیر داخل بهشت من شوی می مؤمن عرض کند
پروردگار بر رحمت تو پس خدای عز و جل فرماید تو جنات خود را با و ببخشی و ما
بجو دو کرم سزاوارتریم تحقیق جنات را از برادرت قبول کردم و آنها را بر تو برگردانم
و برای تو آنها را مضاعف ساختم پس او را فاضل اهل خان خواهد شد حق لدع
وَجَلَّ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُوَ اَوْ نَصَارَى تِلْكَ
اَمَانِيَهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلَى مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ
لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اَجْرٌ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
اما حسن عسکری فرمود که مسرور منان فرمود و قالوا یعنی یهودان و ترسایان
گفتند یهودان گفتند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُوَ اَوْ نَصَارَى یعنی هر که داخل بهشت نشود مگر آنکه یهودی باشد
او نصاری یعنی و ترسایان گفتند هر که داخل بهشت نشود مگر آن کسی که نصرانی باشد
امیر مؤمنان فرمود که غیر ایشان هم گفتند و هر چه گفتند همه اشیاء هیچ اولیتی برای آنها
نیست و آنها دائمی است هر که در ایند حزب با ما مخالفت کند کراه است و بر خطا
رفته و غمناک گفتند نور و ظلمت با هم تدبران عالمند هر که درین مخالفت با ما کند کراه است

و مشرکان عرب گفتند بتهای ما خدایانند هر که در این مخالفت با ما کند گمراه شود پس خدای تعالی
فرمود **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا هُوَ غَيْرُ اللَّهِ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ** و مشرکان است
که از روی انہا میکنند قتل ای محترم ایشان بگوها قوا برہانکے جو سیا و رید برہان و
حجت خود را بر گفتار خود انکنتم صادقین اگر با آن گفتار را استگو هستید روزی نزد حضرت
صادق ع فرمود کہ حضرت رسول ص و ائمہ از مجادلہ نمودن در دین نہی فرمودہ اند حضرت
صادق ع فرمود مطلقاً نہی شدہ بلکہ از مجادلہ کردن با دولتی کہ حسن نیست نہی شدہ آیا نمیشنید
کہ **خُذْ بِلِصْفِ الْمَیْمَنِ وَلَا تَجَادِلْ فِي الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ عَنكَ** و مجادلہ
کنید با اہل کتاب مگر با نخہ آن نیکوتر است **قَوْلُهُ تَعَالَى ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ
بِالْحُكْمِ وَاللَّوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ** بخوان
مردم را براہ راست پروردگار است بگفت و شنید نیکو و مباحثہ نماید با ایشان بطریقہ
کہ آن نیکوتر است پس علما بسبب مباحثہ بطریقہ کہ آن نیکوتر است دین حق را
از باطل جدا کنند و مباحثہ بطریقہ کہ آن نیکوتر نیست محرم است کہ خدا از ابراشعیان
ما حرام گردانیدہ و حکونہ خدا کلمتہ جدال و مباحثہ را حرام مینماید و حال آنکہ خود مینماید
وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا خدا تعالی
فرمود **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا هُوَ غَيْرُ اللَّهِ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ** ترجمہ شد پس خدا حصول
علم بصدیق و ایمان ایشانرا برہان قرار داد و ائمہ برہانہا آورده میشوند کہ در مباحثہ
بطریقہ کہ آن احسن است عرض شد یا ابن رسول ص تفاوت فرق میان جدال با نخہ حسن است
و نخہ احسن نیست چیست فرمود اما جدال با نخہ احسن نیست این است کہ با مبطلی نبای
مباحثہ و جدال گذاری پس حجت باطلی ابر تو وارد آورد تو انرا بچگونہ خدا انرا انصب
فرمودہ و رد کنی و لکن قول در انکار نمائی کہ این مبطل سبب آنجی میخواهد کہ باطل خود را اعانت
نماید تو آنجی را انکار نمائی از ترس آنکہ شاید برای او در آن حق بر تو حجتی باشد بجهت
اینکہ تو کیفیت رد بانی از ان انکار را نمیدانی چون چنین است پس این مجادلہ بر شیعیان ما
حرام است زیرا کہ فقہ میگردند بر ضعیفان از برادران خود بر مبطلان اما فقہ نہ کردن
بر مبطلان این است کہ چون یکی از شما مجادلہ با یکی از ایشانرا فرما کہ و با آنکہ سزاوار نیست
و در دست آن مبطل ضعیف گردد و نتواند از عہدہ جواب او بر آید پس ایشان ضعیف

آن ضعیف از شمار اجتهادی برای خود بر حقیقت باطل خود قرار میدهند و اما ضعیفان
 این است که چون ضعف بحق را بدست مبطل بر بینند دلهای ایشان غمخنده شوند و اما
 جدال با آنچه احسن است آنچیز است که خدا پیغمبر خود را با آن امر فرموده که مجادله کند کس را
 که بعثت اموات و احیای آنها را بعد از مرگ منکر شود پس خدا بر سبیل حکایت از قول
 انکس فرمود و ضرب کلام مثلاً و کسبی خلقه قال من یحیی العظام و هی
 و میم و تمجید کویابی این خلف استخوان پوسیده را از دیواری بیرون آورده بنزد
 حضرت رسول آمد عرض کرد ای محمد هرگاه ما استخوانها گردیم و ریزه ریزه شویم آیا باز میروش
 خواهیم شد این آیه نازل شد که مثل زد برای ما بر عیسی یعنی قدرت ما را بر زنده کردن
 مردگان انفی کرد و حال آنکه خلقت خود را فراموش کرده که ما و را از فرسیده و از روی
 انکار و استبعاد گفت کیست که زنده نماید این استخوانها را و حال آنکه آنها پوسیده شده
 باشند پس خدا تعالی در مقام رد او بر آورده فرمود قُلْ اِیُّهَا الَّذِیْنَ یُکْفَرُوْنَ
 یَحْیِیْهِ الَّذِیْ اَنْشَاَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیْمٌ الَّذِیْ جَعَلَ
 لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَارًا مَّا خَسِرَ سَوْرَهُ لَیْسَ بِشَیْءٍ اِلَّا رِیْطٌ
 خود خواست که مجادله نماید با آن بطلی که گفت چگونه زنده گردان این استخوانهای پوسیده
 جانیز باشد پس خدا فرمود و در جوابش بگو که همین استخوانهای پوسیده را زنده میفرماید
 آنکه دفعه اول آنها را ایجاد فرموده و از کتم عدم بر صفت وجود آورده پس آن خداوندیکه
 ابتدا مخلقت مخلوقات فرمود بدون هیچ ماده ای عاجز است که آنها را دوباره
 برگرداند و زنده فرماید بعد از کشته و پوسیده شدن با آنکه ماده آنها باقی است
 بلکه استادی آنها نزد شما و شما را برتری نماید از برگردانیدن و اعاده آن نفس یعنی
 قدرت الهی نسبت بخلق جزئی بسیار و یا با ماده مساوی است شما که خلقت خود را
 انکار نتوانید نمود بقدرت الهی همچون معاد جسمانی را نیز انکار نمائید بفهم بار فرمود بگو زنده
 میفرماید آنها را آنکه قرار داد برای شما آتش را از درخت سبز ترس بشما شناسانید که او
 بر اعاده آنچه پوسیده شود توانا تر است تمجید کوی که مخ و عفا داد و در خلقند در
 ناحیه بلاد عرب که از طراوت و سبزی آب از آنها میچکد چون خواهشند آتش سفروزند
 چونی از آنها جدا کنند و حرکت دهند و آتش از آن بیرون آمده آتش سفروزند چنانکه

در لعنت نوشته اند الرخ و درخت زود آتش بیرون آئیده است و عفار درختی است
که از آن جوهر آتش میزند و استجد العصار یعنی بسیار آوردند آتش را و چون
آتش زنده نفس قاذ آتیم منه توقدون پس آنکه و شما از آن می افروزد پس
فرمود آو ایس الذی خلق السموات والأرض بفیض علی
أن یخلق مثلکم بل وهو الخلاق العظیم
و آنکه آسمانها و زمینها را آفرید با بزرگی و عظمت اجرام آنها ای توانا و قادر نیست بر اینکه
مانند ایشان را بسیار کند خدا میفرماید علی قادر است و اوست بسیار آفریننده
و بسیار دانا یعنی مخلوقات و معلومات او بسیار است یعنی هرگاه در آفرینش آسمانها و زمین
در مقابل او بام و قدرت شما عظمت و استبعادش بیشتر باشد از اعاده و برگرداندن
چیز کهنه و پوسیده پس چگونه از خدا خلقت این عجمت و دشواری تر از خود را بخود را تجویز می کند
و خلقت آسانتر از خود را از اعاده کهنه در مرتبه ثانی تجویز نمی کند اینها احسنه
إذا أراد شیئاً أن یقول لکن فیکون مترجم گوید معنی چندین بار یکدیگر
نیست که شان الهی چنان است که هرگاه با ایجاد چیزی اراده آتش تعلق گیرد و ناو فرماید
ساخته شو پس فوراً ساخته و موجود میشود یعنی شکل و حادث میگردد این عبارت تمثیلی است
برای تاثیر قدرت او که هر چه خواهد بدون قصد و اتناع و توقف و احتیاج به عملی
و استعمال کتی و قیاس و ختن آسانی و اعانت خواستن از کسی بجز خواستن بمرصه
وجود آید چه جایی آنکه ماده هم باشد تا قطع ماده شبه منکر معاد جسمانی شود و اتمام
حجت شود و دیگر نکوست که عقل ناقص با اعاده معدوم را محال میدانند و حال آنکه نفی شده
که اجسام متفرقه انسان معدوم میشود نهایت خاک میشود باز هم موجود است هرگاه
درندگان و مار و عقرب انسان را بخورد باز در خاک موجود است و از خاک بیرون
نخواهد رفت و همه حیوانات خاک خواهند شد و همه مخلوقات در خاک نزد خدا
مثقال ذره در ظلمات ارض از او پوشیده نیست و شماره و وزن همه اشیاء را
میداند محفوظ خواهد ماند و چون خواهد که مردگان را زنده سازد و هرگاه کسی در شرف
باشد و ذره دیگر در مغرب خاک بر قالبی را در قالبش جمع فرماید و روح در او دمید
شود و آنوقت هیچ چیز را از مفقودات الهی منکر نخواهد شد و ای تبارک و ای برانکه

منکر معاد جسمانی شدند بعد از شنیدن این آیه مبارکه که بآدم عظمی ثبات معاد جسمانی
 فرمودند علی اگر سفاقت رایش و جل مرتکبش اقتضای این گشت که خود را مستحکماً خاند و قدرت
 الهی را منکر شود و او را خالق اشیا و آسمانها و زمینها نداند و دم از کفر بکشد و او بدست
 قهار زند و منکر معاد جسمانی شود و او انی ندارد مگر آتش حیم ابدی سرمدی ندارد
 مقام تعجب از آنچه در باره او گفتند تنزیه و پاک گردانیدن خود از آنچه برای
 او مثل زدند که نفی قدرت انقاد علی الاطلاق نمودند میفرماید قَسْبُحَانَ اللَّهِ
 حَيْدَ مَلَكَوَتْ كُلِّ شَيْءٍ وَآلِهِ تَوْجَعُونَ چون قادر متعال توانا است بر مجاد
 موجودات از کتم عدم پس پاک و نمره است از آنچه گفتند و انکار قدرت او
 نمودند ان خداوندیکه ملکوت هر چیزی از عالم جساد و ارواح و بلکه بدست اوست و
 بسوی او بر گردانیده میشود یعنی کسی که قهر بر معاد نماید و هر که انکار را همه رجوع بسوی خداوند
 غفار قهار خواهند نمود و هر یک از این دو فرقه بخدا و عزای خود خواهند رسید باز
 حضرت صادق فرمود پس این است انجدال بطریقه که ان نیکوتر است زیرا که درین
 مباحثه و مجادله ریسمانهایی محکم کافران که بحیله و نیرنگ یافته اند از هم کینته و جدا
 شود و شبهه‌های ایشان ایل گردد و اما جدال بطریقه که ان نیکوتر نیست این است
 که حقیر انکار نمائی که تو را ممکن نباشد که میان الحق و باطل آنکه با او مباحثه می کنی فرقی
 گذاری و او را از مطلب باطلش دفع کنی مگر باینکه انکار الحق نمائی چون چنین
 کنی پس اینهم محرم است زیرا که تو ما ندانستی او انکار حق نمود و تو انکار حق می دیگر
 نمودی اما مگر فرمود که مردی بخدایت حضرت صادق پیا خواست و عرض کرد
 یا بن رسول الله آیا رسول خدا جدال کرد صادق فرمود چه خبر کان کرد می رسول خدا
 پس کان اینکه آنحضرت مخالفت امر الهی نموده باشد می آید این است که خداستعالی
 فرمود وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ وَفَرَمَوْا قُلْ نَحْبُهَا اللَّهُ الشَّاهِدُ أَوَّلُ تَشْرِ
 بلکه برای خدا مثل زد یعنی ابی بن خلف چنانکه گذشت پس آیا کان میکنی که رسول خدا
 مخالفت امر الهی نمود با آنچه و با آنچه مأمور شد مجادله نمود و با آنچه از جانب خدا مأمور
 بود که خبر دهد خبر داد و حال آنکه خبر داد و مراد مردم حضرت باقر از خدمت علی ابن الحسین
 زین العابدین از سید الشهداء از امیر المؤمنین که روزی ایل پنج دین از یهود و نصاری

و دهریه و ثنویه و مشرکان عرب نزد رسول خدا همه شدند پس یهودان گفتند ای
 محمد ما میگوئیم عزیر پسر خدا است و بنزد تو آمدیم تا بگویی که تو چه میگوئی پس
 متابعت ما کنی ما براه صواب از تو است و فضلیه و اگر مخالفت مانمائی در دشمنی
 علیه خواهیم نمود و ترسانان گفتند ما میگوئیم که میسر خدا است و با او متحد شده و
 بنزد تو آمده ایم تا بگوئیم چه میگوئی اگر متابعت ما کنی براه صواب از تو است و فضلیه
 و اگر مخالفت مانمائی در دشمنی بر تو علیه خواهیم نمود و دهریه گفتند ما میگوئیم که میسر
 ابتدائی برای همه اشیاء نیست و آنها دانستند که بنزد تو آمده ایم تا بگوئیم چه میگوئی
 اگر متابعت ما کنی براه صواب از تو است و فضلیه و اگر مخالفت مانمائی در دشمنی
 بر تو علیه خواهیم نمود و ثنویه گفتند ما میگوئیم که نور و ظلمت دو مذهب عالمند و بنزد
 تو آمده ایم تا بگوئیم چه میگوئی اگر متابعت ما کنی براه صواب از تو است و فضلیه
 و اگر مخالفت مانمائی در دشمنی بر تو علیه خواهیم نمود و مشرکان عرب گفتند ما
 میگوئیم که تبار ما حنایان مانند بنزد تو آمده ایم تا بگوئیم چه میگوئی اگر متابعت
 ما کنی براه صواب از تو است و فضلیه و اگر مخالفت مانمائی در دشمنی بر تو علیه
 خواهیم نمود شروع نمودن حضرت رسول صلی الله علیه

و آله در جواب طایفه یهودان حضرت امیر فرمود
 که رسول خدا فرمود با شماوند کانه که هیچ شریکی برای او نیست ایمان آورده ام
 به ربوبی که سوامی او است کافر شده ام پس تا نشان فرمود که خدا تعالی
 سران بر من و زیری برای کافه مردمان و ججی برای همه جانیان فرستاده و بنزد
 خدا که گمراهان را هدایت کند و مکر کنند و در کلویشان بر گرداند پس یهودان فرمود
 ای بنزد من آمده ای که قول شما را بدون حجی قبول کنم گفتند نه فرمود حجی دارید یا نه
 قائل شوید که عزیر پسر خدا است گفتند بعلت اینکه تورا را برای منی اسرائیل زنده
 گردانید بعد از اینکه از میان رفته بود و احیای تورا را نمود مگر حجته اینست که پسر خدا بود
 رسول خدا فرمود چون موسی تورا را برای ایشان آورده و معجزات بسیار که شما دانسته
 اید و دیده شده پس چگونه عزیر پسر خدا گردید و موسی و حال آنکه عزیر پسر

خدا باشد بجهت اظهار کرامت او با حیای تورا هرگز آینه موسی به سر خدا بودن
 اولی و سزاوارتر خواهد بود و اگر این مقدار از کرامت برای عزیز باعث شود که
 پسر خدا باشد پس چندین برابر این کرامت برای موسی بود باید منتزعتی جلیل تر از
 پسر خدا بودن برای او ثابت باشد بجهت اینکه شما اگر اراده نکرده باشید به پسر بودن
 مگر ولادت را بر سبیل آنچه در دنیای خود مشاهده میمائید انرا که از قبیل زائیدن مادران
 فرزندانرا بسبب و طی پدران ایشان بان مادران پس تحقیق بحث در کار فرشته آید
 و او را بخلقش تشبیه نموده آید و صفتهای محذوران را در او ثابت و لازم کرد و در نزد
 شما واجب شده که محدث مخلوقی باشد و برای او خالق باشد که او را ساخته
 و از تو پدید آورده باشد گفتند ما این را قصد نمیکنیم زیرا که این کفر است چنانچه
 ذکر فرمودی ولی ما قصد میکنیم که عزیز پسر خدا است بر معنی کرامت و بزرگواری
 هر چند در انراست ولادتی تنها شد چنانچه بعضی از علماء ما کسیر که دوست میدارند
 که گرامی دارند او را و منزلت او را اشکارا نمایند با و میگویند ای پسر من یا او
 پسر من است نه بر سبیل اثبات ولادت این شاکر و از ان عالم بلکه او را گرامی کرد
 و گاهی همین عبارت را با جنبی هم میگوید هیچ نسبت هم میان او و جنبی نیست
 پس چنانچه چون عزیز حیای تورا نموده خدا او را پسر خود گرفت بر سبیل کرامت نه بر
 طریق ولادت پس رسول خدا فرمود جواب این همان چیز است که انرا بشما گفتم
 که اگر بنا بر اینجهت کرامت واجب شود که عزیز پسر خدا باشد پس موسی بان
 منزلت سزاوارتر از عزیز است و حال آنکه خدا بهر مبطلی را بسبب اقرار خودش رسوا
 میفرماید و حجت او را بر خود شن میگردانند بر سبب آنکه شما بان احتیاج نمود
 شما را با شکالی بزرگتر از آنچه ذکر نمودیم میسر سازند زیرا که شما گفتید که بزرگی از بزرگان
 شما گاهی با جنبی که هیچ نسبت میان او و میان جنبی نیست میگوید ای پسر من یا
 این پسر من است نه بر سبیل ولادت پس گاهی میانیدان بزرگ را ایضا که جنبی
 دیگری میگوید این شیخ من است و دیگری میگوید این پدر من است
 این پدر من است یا پدر من گوید بر سبیل اکرام و یقینا کسی هست که آن بزرگ
 و دیگری میگوید

مرتبه اورا زیاد نماید در مثل این گفتار با چون مرتبه موسی نزد خدا بالاتر از عزیر نیست
پس در این هنگام نزد شما جایز باشد که موسی برادر یا شیخ یا پدر یا سید خدا باشد
زیرا که خدا مرتبه اورا در کرامت بر عزیر زیاد فرموده چنانکه مردی مرتبه کسرا
در اکرام زیادتر نماید و با و بگوید یا سیدی و یا شیخی و یا ربی و یا عظمی و یا امیری بر بطریق
اکرام و تعلق هر کس در مرتبه کرامت از شخص اول نزد آن بزرگ افزونی دارد مرتبه
اورا در مثل این گفتار با انستون نماید چون موسی بر عزیر برتری دارد پس یا نزد شما
جایز است که موسی برادر یا شیخ یا عظم یا رب یا سید یا امیر بر اسی خدا باشد زیرا
که موسی در کرامت با اندازه یکسان با و توان گفت یا شیخی و یا سیدی و یا ربی و یا
امیری بر عزیر زیادتی دارد یعنی با افضلیت موسی را بر عزیر مستکر شود یا سید خدا
بودن عزیر را انکار نمایند و خدا را قیاس بخلق نمایند یا انساب بالاتر از سیر را
بموسی نیر نسبت دهند و بگویند که اگر عزیر را افضل شمرند فردی از افراد است را
بر پیغمبر اولوالعزمی چون موسی مقدم داشته اند و اگر انساب بالاتر از موسی نسبت
دهند بخدا و پیغمبر کافر شده اند و هر دو محذور است و عصیت هم مانع بود
که درست از سخن خود بردارند و راه سخن از هر طرف بسته شد بر ایشان لهذا حضرت
امیر فرمود که چون قوم یهود چنین شنیدند بهوت و متحیر شدند و عرض کردند ای
محمد ما را املتی ده تا در آنچه ما فرمودی تفکر نماییم پس فرمود از روی انصاف
بدلهای محققه در آن بنکرید که خدا را بنمای شما خواهد فرمود پس روی برسان
آورده فرمود که شما قائل شده اید که خداوند قدیم عزوجل به هیچ پسرش متحد
شده پس این قول را اراده کرده اید اما اراده کرده اید که قدم بجهت وجود انمحدش که
عیسی باشد محدث گردیده یا محدثی که عیسی باشد بجهت وجود خدا می قدیم قدیمی
گردیده یا مقصود شما در گفتار خود که خدا بعیسی متحد شده این است که خدا اورا
بکرامتی مخصوص ساخته که احد را سوای او با شکر است کرامتی نکرد اینده پس اگر
اراده می کنید که قدیم محدثی گردیده پس ثبنا بر او باطلی رفته اید زیرا که قدم محالست
که انقلاب با و دست و محدثی گردد و اگر اراده میکنید که محدث قدیمی گردیده بر او
باطل رفته اید زیرا که محدث نیز محالست که قدیمی گردد و اگر با اتحاد خدا

عیسی اراده میکند که خدا او را بکرامتی مخصوص ساخته و بر سایر بندگانش او را برگزیده پس
 تحقیق اقرار نموده اید بحدوث عیسی و بحدوث انکرامت که از جهت آن بحدوث
 شده زیرا که هرگاه عیسی محدثی باشد و خدا با او متحد شده باشد سبب آنکه در او کرامتی
 احداث فرموده که سبب انکرامت کرامت خلق گردیده باشد نزد حق تعالی تحقیق عیسی
 و انکرامت و محدثی گردیدند و این بخلاف آنچه ابتدا از شما می گفتید خواهد بود حضرت
 امیر فرمود پس نصاری گفتند ای محمد بدرستی که چون خدا بر دست عیسی ظاهر فرمود
 از معجزات عجیبه آنچه اشکارا گردید پس او را بجهت این کرامت فرزند خود گرفت
 رسول خدا فرمود که شما شنیدید آنچه به یهودان گفتیم در این معنی که ذکر آن نمودید پس
 رسول خدا همه فراموشات خود را اعاده فرمود همه ساکت شدند مگر کنیز از ایشان
 پس عرض کرد یا محمد آینه این است که شما میگویید ابراهیم خلیل خدا است پس چرا
 ما را منع می نمائی از اینکه میگوئیم عیسی پسر خدا است رسول خدا فرمود که این دو هیچ
 شایسته با هم ندارند که شما قیاس کنید زیرا که قول ما که ابراهیم خلیل خداست این است
 جز این نیست که ان یا شقی است اذ خلعت یا از خلعة پس اما معنای خلعة
 جز فقر و فاقه نیست تحقیق ابراهیم به پروردگار خود خلیل و فقیر بود و بسوی او تعذر
 ماسوی التذ منقطع بود و از غیر خدا متعفف و معرض و مستغنی بود و حکایت آن
 چنان است که چون خواستند او را در پیش بندازند او را در منجیق گذارده انداختند
 پس خدا جبرئیل را فرستاد و با او فرمود بنده مرا در یاب جبرئیل بده او را در
 هوا دیدار نمود پس گفت آنچه از برای تو اندیشید در اینکار بهم رسیده مرا تکلیف
 فرما که خدا مرا نصرت تو فرستاده جواب داد بل حسی التذ و نعم الوکیل زیرا که من از
 غیر او سوال نخواهم نمود و هیچ حاجتی ندارم مگر بسوی او پس او را خلیل خود نام گذارد یعنی
 فقیر و محتاج و منقطع بسوی خدا از هر که سوای خدا است و هرگاه معنی آن از خلعة باشد
 و این است که در وجود او معانی و مقاصد الهی نفوذ کرده و داخل شد و بر سرری
 واقف شده که غیر از او بر آنها واقف نشده پس معنای خلیل التذ بنا بر این عالم خدا
 و با موراو است و این باعث تشبیه خدا بخلقش نخواهد شد ایامی بیند که او هرگاه
 بسوی خدا منقطع نشد خلیل او نبود

و هرگاه عالم با سر او میشد خلیل او نمیداد و حال آنکه فرزند هر مردی از فرزند
او خارج نمیشود هر چند پدر خود ابا نت نماید و از او دوری کند بجهت اینکه معنی ولادت
باز قائم خواهد بود پس اگر بحسب اینکه خدا فرموده ابراهیم خلیل من است واجب
باشد که شما قیاس کنید و بگویند که عیسی پسر اوست همچنین واجب باشد که همان
قیاس که بنده موسی پسر اوست زیرا که معجزات الهیه عیسی بنمود پس بگویند که موسی پسر
پسر اوست و حال آنکه بنابر تمحیصی جائز باشد که بگویند شیخ او و سید او و عم او و
پس او و امیر او است چنانچه از برای پیودان ذکر نمودم پس بعضی از ایشان عرض
کرد و کتب منقول است که عیسی گفت اذهب الی آبی یعنی بسوی پدرم میروم
رسول خدا فرمود اگر شما با کتاب عمل میکنید پس بدرستی که دران این است که
اذهب الی آبی و آبی که بسوی پدر خود و پدر شما میروم پس بگویند که جمیع
ان که عیسی ایشانرا مخاطب ساخت پسران خدا بودند از آنو جهیکه عیسی پسر خدا
بوده چنانچه عیسی پسر خدا بود پس بدرستی که آنچه در کتاب است باطل میکنند
بر شما و دعوی شما را که عیسی پسر خدا بوده از جهت آنکه اختصاص زیرا که شما گفتید ما میگوئیم
که او پسر خدا است مگر برای اینکه خدا او را برای اختصاص ساخته که غیر او را مخصوص
نساخته و حال آنکه شما میدانید که آنچه عیسی مخصوص شده بود آن گروهی که عیسی بایشان فرمود
اذهب الی آبی و آبی که بآن مخصوص نشده بودند چون مثل عیسی نبودند پس باطل
شد که پسر بودن اختصاصی برای عیسی باشد زیرا که بقول عیسی نزد شما همان پسر بودن
ثابت شد برای کسی که برای ایشان مثل اختصاص عیسی نبود جز این نیست که شما
حکایت لفظ عیسی فرمودید ولی از این غیر معنای خود شش تا و تل نمودید زیرا که چون گفت
پدرم و پدر شما پس اراده فرمود غیر آنچه زیرا که شما بسوی آن رفته اید و با و ثبت داد و اید
چگونه مراد او را فهمیده اید شاید قصد کرده بسوی آدم یا بسوی نوح میروم که خدا
را بسوی ایشان بلند میفرماید و مرا بایشان جمع نماید و آدم پدر من و پدر شما است و
همچنین نوح بلکه آنچه اراده نموده غیر این هم باشد حضرت امیر فرمود چون نصاری چنین
شنیدند پس ساکت شدند و گفتند هیچ مجادلی و مخاصمی مثل امروز ندیده بودیم و نزدی در
امور خود متین گیریم پس محمد بر دهنه ریه روی آورده فرمود اما دلیل شما چیست باینکه

قابل شود که برای همه اشیاء هیچ اولیتی و استدانی نیست و آنها دائمند و همیشه ثابت
بوده اند و زایل نخواهند شد عرض کردند بدلیل آنکه ما حکم نمیکنیم مگر آنچه مشاهده کنیم
چون ما حدوثی را برای اشیاء نیافته ایم پس حکم نمیکنیم با اینکه گماننا ثابت بوده اند
و انقضاء و فنائی نیز برای آنها نیافته ایم پس حکم نمیکنیم که ثابت خواهند ماند پس رسول خدا
فرمود هرگاه حدوث و فنائی برای آنها نیافته اید پس آیا قیامت برای آنها یافته بد
یا بقاء ابد الابد را برای آنها یافته اید که قائل بقدوم و بقاء آنها شده اید پس اگر بگوئید
که قدوم و بقاء آنها را یافته ایم هر آینه نفسهای خودتان ثمت و اقترار زده اید که
شما بر طبعیت خود و عقلهای خود بدون اولیتی همیشه ثابت بوده اید و چنین بهم بدون
نهایتی ثابت خواهید ماند و هر آینه اگر این ثمت را بنفس خود بر نیت کرد که بگوئید
همیشه بوده ایم و همیشه خواهیم بود عیان را دفع نموده اید و همه علماء را بل عالم که شما را
مشاهده نمایند تکذیب شما خواهند نمود عرض کردند بلکه ما برای انقضاء قدیمی و
بقاء ابد الابدی را مشاهده ننمودیم رسول خدا فرمود چون شما حکم میکنید بقدوم
و بقاء دائمی اشیاء بعلت آنکه مشاهده حدوث و انقضاء آنها ننموده اید پس
بجمله اولی گردیده اید آنکه آنکه مثل شما تمیز آنها را نداده اند که حکم میکنند بحدوث
و انقضاء و القطار اشیاء بعلت آنکه قدیمی و بقاء ابد الابدی را برای آنها
مشاهده ننموده اند یعنی شما در تفهیم این علت قدوم و بقاء مثل آنانید که علت حدوث
و فناء اشیاء را تفهیمه اند و از ایشان اولیتی ندارند پس شروع در بیان
علت حدوث و فناء اشیاء فرمود که آینه این است که شما مشاهده شب
و روز نمائید و هر یکی را عقب دیگری می بینید عرض کردند بلی فرمود آیا شب
و روز را بطریقی می بینید که همیشه بوده اند و همیشه خواهند بود عرض کردند بلی
فرمود آیا جمع شدن شب با روز نزد شما جائز میباشد عرض کردند نه فرمود هرگاه
هر یک از دیگری جدا میشود و یکی از آن دو باقی میماند آیا دویمی بعد از اولی حادث
میشود عرض کردند بلی چنین است فرمود تحقیق شما حکم کردید بحدوث آنچه از شب
با روز یکبار گذشت و شما مشاهده آنها ننموده اید چون چنین حکم کردید پس قدرت
خدا را منکر شوید باز فرمود آیا میگوئید که آنچه از شب و روز پیش از شما گذشت

مناهی است یا غیر فناهی یعنی آیا اولیتی برای شبها و روزهای گذشته نیست
پس اگر بگویند غیر فناهی است یعنی اولیتی برای آنها نیست چون نیاستی برای اول آنها
قابل نشود پس چگونه آنها بشمار رسید و اگر بگویند که آنها فناهی است یعنی اولیتی
برای آنها نیست پس حادث خواهند بود و هیچ چیز از شب و روز قدیمی نبوده
عرض کردند بلی حضرت باشان فرمود آیا هنوز قائلید که عالم قدیم است و
حادث نیست و حال آنکه شما بعضی آنچه اقرار کردید و آنچه انکار نمودید عارض عرض کرد
بلی رسول خدا فرمود پس آنچه از اشیاء مشاهده میکنیم بعضی آنها بعضی محتاج است
زیرا که برای هر بعضی هیچ قوامی نیست مگر بعضی دیگری که آن متصل بهوسته شود
مثلا هر نباتی را که می بینیم بعضی آن بعضی دیگر محتاج عیاشد و گرنه بهر یک نخواهد چسبید و محکم
نخواهد شد و همچنین سایر چیزها که می بینید که اجزاء آنها محتاج به دیگر میگرد فرمود پس
برگاه هر چیزی که برای قوام و تمام شدن خود بعضی آن بعضی دیگر محتاج است مضافا
آن قدیم باشد پس من خبر دهمید که اگر در عالم چیز حادثی بعرضه وجود میبود کیفیت
آن چگونه میبود و صفت آن نحوه صفت میبود یعنی چون شما همه حوادث را قدیم میدانید
پس کیفیت و صفت یک حادثی را برای من بیان نمایند تا به منم که معنی حادث و
قدیم را فهمیده اید یا نسخیده و نفهمیده حادث را قدیم شمرده اید حضرت امیر فرمود
چون دانستند که ایشان هیچ صفتی را برای هیچ حادثی نمی یابند که آنرا با آن صفت
وصف نمایند مگر در آنچه گمان کردند که آن قدیم است آنصفت موجود بود پس مهتو
و متحیر شدند و از خشم ترش روی و سرش افکنده و ساکت و خاموش شدند و
گفتند بزودی در امر خود میسر کنم پس شوق خدا روی بر تنوییه که گفته بودند نوز
و ظلمت هر دو بدر عالم آورد و فرمود که چه دلیل شما را دعوت نموده بسوی اینکه
این را گفتید عرض کردند بجهت اینکه ما همه عالم را دو صنف از خیر و شر یافته ایم
و هر چیزی را خدشیده ایم چون چنین یافته ایم پس انکار داریم که فاعل چیزی فاعل
خدا ان یکی باشد بلکه میگوئیم برای هر یک از آن دو چیز فاعلی است آیاتنی بینی
که برف محال است که گرم باشد چنانکه آتش محال است که سرد باشد پس اثبات
نمویم که برای آنها دو صانع قدیم از ظلمت و نور است رسول خدا با ایشان فرمود

آیانه این است که شمار نک سیاهی و سفیدی و سرخی و زردی و بنری و کبودی را یافته است
و هر یک از آنها ضد سایر آنهاست بجهت اینکه جمع شدن دو تایی از آنها در محل واحد
محال است چنانچه حرارت و برودت دو ضد باشند بجهت اینکه اجتماع اندو در محل واحد
محالست عرض کردندی فرمود پس چرا بشماره هر رنگی صانع قدیمی را اثبات نکرده اند
فاعل برفتی از این که ما غیر از فاعل ضد دیگر باشد حضرت امیر فرمود چون چنین جواب
شنیدند پس ساکت و خاموش شدند باز فرمود که چگونه نور و ظلمت با هم مخلوط شوند
و حال آنکه نور بالطبع بالا میرود و ظلمت بالطبع پایین فرو می آید آیا دیده اند که اگر
مردی راه شرقی را گرفته باشد با نظر ف برود و مردی دیگر بر راه غربی برود و هر آینه جاز
بوده باشد که ما دامی که اندو بر جهت شرق و غرب روانه اند همدگر را دیدار نمایند عرض
کردندی فرمود چون چنین است پس واجب و لازم است که نور و ظلمت بیکدیگر مخلوط
نشوند زیرا که هر یک از اندو در غیر جهت آن دیگر می رود پس چگونه این عالم حادث شده از
این متناقض آنچه که محالست که بهم مجزوع شود بلکه نور و ظلمت هر دو تدبیر کرده شده
افزیده شده اند و خدای عزوجل آنها را آفریده و از کرم عدم بعرصه وجود آورده و چون
عاجز از سخن شدند عرض کردند بزودی در کار خود میگیرم پس حضرت رسالت
بر مشرکان عرب روی آورده و فرمود شما بجهت چه عبادت اصنام نموده اند عرض
خدا عرض کردند ما آن بت پرستی بسوی خدا تقرب میجوئیم فرمود که آیا بتان شما
میشوند و اطاعت و عبادت پروردگار خود را اینها نمایند شما بلبس تعظیم آنها بسوی
خدا تقرب جوئید عرض کردند اگر از آنها عبادت جائز میبود چون آنها را بدستهای
خود میتراشید هر آینه عبادت کردن آنها شمارا سزاوارتر است از عبادت
کردن شما آنها را هرگاه امر کرده باشد شما را به تعظیم آنها کیسه عارف است بحال
و عواقب شما و حکیم است در آنچه تکلیف میکند شما را حضرت امیر فرمود چون سزاوارتر
این فرمود مختلف شدند پس بعضی از ایشان عرض کردند که خدا حلول میفرمود بر کتلهای
مردانی که شبیه بودند باین صورتها می که ما آنها را مصور ساخته ایم پس صورت
انها را ساخته ایم و تعظیم آنها میکنیم بجهت تعظیم انصوری که پروردگار ما در آنها حلول
کرده بود و فرقه دیگر از ایشان گفتند که این تنها صورتهای قومائی است که در زمان

سلف بودند و پیش از ما اطاعت خدا نموده اند پس مثل صورت‌های آنها را ساخته ایم
و آنها را میرسیم تحفه تعظیم الهی و تفرقه دیگر از ایشان گفتند که چون خدا آدم را فرزند
و ملائکه را امر سجود برای او نمود چون ما از ملائکه سزاوارتر بودیم سجده نمودن برای آدم
پس آن سجود از ما فوت شد ما هم صورت مصور ساخته ایم باو شبیه میکنیم بحته تقرب
جستن بخدا چنانکه ملائکه سبب سجده کردن با دم تقرب جستن بخدا چنانچه شکما بسجده
نمودن بجان شبیهت که ما مور شدید بر عم خود آن چون چنین ما مور شدید پس بجا می‌آید
باز در غیر شهر که بدست‌های خود محراب‌ها درست میکنند و بسوی آنها سجده می‌کنند
و قصد کعبه میکنند محراب‌های خود را و قصد شما در کعبه بسوی خدا است نه بسوی کعبه
پس رسول خدا مخاطب ساخت آنکس را که گفته بودند که خدا حلول میفرماید و میگوید
مردانی که شبیه بودند با صورت‌ها که ما آنها را ساخته ایم و تعظیم آنها میکنیم بحته تعظیم
التصویر که پروردگار ما در آنها حلول کرده بود پس فرمود شما راه حق را که گم کرده اید و گمرا
شده اید زیرا که پروردگار خود را بصفت مخلوقات وصف نمودید آیا پروردگار شما
در چیزی حلول میفرماید تا انجیز با و عز وجل حاظه کند پس چه فرق است میان او و
سایر اشیا که حلول میکنند در آن از رنگ و طعم و بوی و نرمی و خشونت و نیکبندی
و خفت آن و بحجه جهت آن مخلول فیه محدث گردید و اخذات دیم بدون اینکه خدا محدث
باشد و انجیز قدیم و خفیه که ثابت بوده پیش از محلهما بسوی محلهما محتاج باشد و
او عز وجل همیشه ثابت خواهد بود چنانچه همیشه ثابت بوده و هرگاه او را بصفت
محدثات در حلول وصف نمایند پس لازم خواهد شد که شما او را بزوال و
حدوث وصف نمایند و چون او را بصفت زوال حدوث وصف نمود
بصفت فنا نیز وصف خواهید نمود زیرا که جمیع آنها از صفات حال و محلول فیه است
و ذات جمیع آنها متغیر است اگر جائز باشد که ذات باری تعالی تغیری کند
باینکه در چیزی حلول نماید پس جائز خواهد بود که تغیری کند باینکه متحرک شود
و ساکن گردد و سفید و سرخ و زرد شود و صفت‌های هر موصوفی فی ذی بر او فرود
آید تا اینکه در او جمیع صفات محدثان بوده باشد و محدث باشد خدا تعالی
عزیز و ارجمند و کرامی است از این صفات و غالب است بر همه موجودات

و محیط است بر همه اشیاء رسول خدا فرمود چون دعوی شما که خدا بر چیزی حلول میکند
باطل شد پس قول شما و آنچه بیان کردید فاسد شد حضرت امیر فرمود چون آن گروه چنین
شدند سبک شدند و گفتند بزودی در امر خود مینگریم پس بر فرقه ثانی رومی
آورده فرمود بایشان ما را از خود خبر دهید هرگاه صورتی که سایر که عبادت
خدا کرده بودند بر سرستند و با آنها سجده کنند و نماز گذارند چون رویهای کریمه خود را بر
خاک گذارند و بواسطه سجده کردن برای آنها دیگر چه باقی گذارده اید برای پروردگار
عالمیان آنقدر است که بگوید که خداوند که تعظیم و عبادت او لازم میباشد سزاوار
اینست که او باینده خود مساوی نشود آیا تصور نموده اید که هرگاه پادشاه بزرگی را
باینده او در تعظیم و خشوع و خضوع مساوی و برابر کند در این تعظیم بنده شان آن
پادشاه بزرگ بکشت خواهد شد که بنده او را با او برابر کرده اید چنانچه در عظمت و
بزرگی آن بنده کوچکت زیاد خواهد شد که او را با پادشاه برابر کرده اید عرض کردند
ای فرمود پس آنرا نمیدانید که شما از جاییکه باید تعظیم خدا کنید سبب تعظیم کردن صورتیهای
بنده کان مطیع و فرمان بردار او را است و اینها باید بر پروردگار عالمیان و بر او
عیب میکنند یا او را خوار میدارند و خود بیشتر بد حضرت امیر فرمود چون آن گروه چنین
شدند گفتند بزودی در امر خود مینگریم و سبک شدند پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله بفرقه ثالث فرمود شما برای ما مثلی زوید و ما را بنقشهای خود تشبیه نمودید
و حال آنکه ما و شما مساوی نیستیم و اینچنان است که باینده کان مخلوق مربوط هستیم
پس در هر چه با ما فرماید ما را قبول مینماییم و در آنچه نمی فرماید ما نمی آوریم
قبول مینماییم و از جاییکه راده فرماید او را عبادت میکنیم و چون ما را بجستی از جهات
امر فرماید ما را اطاعت کنیم و بسوی آن جاییکه با ما نفرموده و رخصت نداده تعدی
نکنیم زیرا که ما را راده او دانایستیم شاید وجهت اول را از ما خواسته که با ما فرمود
چون او جهت دیگر را از ما نخواسته پس شاید که جهت داشت باشد از جهت ثانی او
ما را نمی فرمود که تقدم جویم میان دو دوست او یعنی بدون ما و بکار بی سبقت که هم
پس چون ما را ما مور ساخت که او را عبادت کنیم بجانب کعبه ما اطاعت فرمان نمودیم
و هرگاه در سایر شهرها باشیم باز ما را ما مور ساخته که او را عبادت کنیم بجانب کعبه ما

اطاعت نمودیم چون چنین رفتار نمودیم پس در هیچ خیر از اینها از متابعت نمودن
فرمان و خارج نخواهیم شد و خدای عزوجل چون ما را بسجده آدم ما مور ساخت ما را
بسجده نمودن برای صورتش که غیر از او است ما مور ساخت پس برای شما نیز و این
نیست که انرا قیاس کنید و صورت او را بسجده نمایند زیرا که شما اراده او را نمیدانید
چون شما را بسجده صورت آدم امر فرموده شاید گراهِت دارد که صورت او را
بسجده کنید رسول خدا فرمود آیا تصور نموده اید که اگر مردی رخصت دخول خانه
خود را در روز معینی بشما بدهد آیا بعد از آن روز جایز است که بخانه او در آئید بدون اذن
او یا بخانه دیگر او که مثل آنخانه است بدون اذن او در آئید یا مردی جائه از جامه یا
غلامی از علایمان یا اسبی از اسبان خود را بشما بخشد آیا حق شما این است که همان مهور را
بگیرید یا اینکه اگر آنرا نکر فیتدی توانست مثل آنرا بکیرید عرض کردند نه زیرا که او بجا در غیر مهور
اذن نداده چنانچه در مرتبه اول اذن داد و تصرف در ملک او محتاج باذن جدید است
از خانه و جامه و بنده و دابه فرمود چون چنین قرار دارید پس من اخبار دهید که آیا
خدا تعالی اولی و سزاوارتر باین است که تصرف در ملک او بدون اذن او
نشود یا بعضی از بستگان او عرض کردند بلکه خدا تعالی اولی باین است که تصرف
در ملک او بدون اذن او نشود فرمود پس بچه جهت است میسر شد و کی شمارا
امر فرموده که سجده این صورتها نمایند حضرت امیر فرمود چون آنکروه چنین جواب
شنیدند گفتند بزودی در امر خود خواهیم نگرست پس ساکت شدند و حضرت
صادق فرمود سوگند بخداوندی که او را بر استی به پیغمبری فرستاده که بر جماعت
ایشان سه روز نماید مگر آنیکه نبرد و سوختن آید و اسلام آوردند و همه نسبت
نجم را بودند از هر فرقی که نفر بود و گفتند ای محمد مثل حجت تو ندیده بودیم شهادت و گواهی
که تو رسول خدائی و حضرت صادق فرمود که ای سرمؤمنان من فرمود پس فرو فرستاده
شد اول نعام الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل
الظلمات و النور ثم الذین کفروا یؤتیهم
بعد لون و در این آیه رد بر سه صنف از ایشان بود چون فرمود الحمد لله
الذی خلق السموات پس مردی بود بر دهریه که گفته بودند برای همه اشیاء

اولی نبیت و آنها دانی است یعنی همه ستایش مخصوص مر خدا پر است و مرجع همه
شما حضرت کبریا است آن خداوندی که قدرت کامله خود بدون مددی بیافرید آسمانها را
بدون عمدی و بیافرید زمین را بدون اصل ماده باینکه نام نیست فرجام اثبات فرمود
حدوث اشیا و قدیمی بودن خود را و اینست که او سزاوار دوستی حمد و ستایش است که
این نعم جسام را آفریده خواهد کسی حمد او کند یا نه و سر جمیع سموات و افراد ارض است که
آسمانها مختلف بالذات و متفاوتة الاءثار و الحركات و طبقات زمینها متحد بالذات
و الصفاتند بعموم فرمود و جعل الظلمات والنور پس روی بر تنویه خواهد بود که گفتند
نور و ظلمت هر دو مدبر عالمند مترحم گوید یعنی و پدید آورد تا ریکبار و روشنایی را که هر
دو مخلوقند نه خالق و رد مجموع هم هست که گفته اند الله خالق نور و شیطان فریخته
ظلمت است و یزدان و اهرمن گویند لذا رد قول ایشان فرمود که نور و ظلمت هر دو
مخلوق منند و مراد از نور و ظلمت یا روز و شب یا علم و جهل یا نار و جنت یا خیر و شر
والله اعلم پس فرمود ثم الذین کفروا بینهم یعدون پس روی خواهد بود
بر مشرکان عرب که گفتند تبهایی ما خدا یا نند مترحم گوید که این عطف است بر آنچه گفتند
و معنی آنست که حق تعالی حقیقت سزاوار حمد و ستایش است بسبب آنچه آفریده برای نعمت
بر عباد پس اینهمه نعمتهای فراوان آنانکه کافر شدند برورد کار خود عدول میکنند از
عبادت او بعبادت بتها که غیر او نیستند یا اینکه برابری میکنند سرورد کار خود بتها را که
از جهادند و کفران نعم اومی نمایند و طعن معنی آنست که حضرت کبریا بی عز و علا این شر را
آفرید و آنها را اسباب تکون و تعیش ایشان گردانیده پس سزاوار او این است
که شما و ستایش او نمایند و کفران نعم او نکنند پس ایشان با و برابری میکنند بتان جاد
خود را که قادر بر خلق شده استند بلکه روزی بپوشه نتوانستند او دفع ضرر پشه از خود
نتوانند نمود معنی تم استبعاد از عدول ایشان است بعد از بیان رسول خدا آن
معجزات باهرات و آیات بنیات را یاد کرد ثم برای افاده تعجب مؤمنان است
که با اینکه کفار معترفند با آنکه اصل هر نعمتی از خداوند جل و علا است و او را زوق خالق
همه اشیا است مع ذلک عبادت بتها میکنند و باین بت برستی نقص اعتراف
نمودن نمایند و الله اعلم پس خدای تعالی فرمود و فرستاد قل هو الله احد

اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

روی بود بر هر که اذعان نماید برای خدا صدی یا ندی و سابق بر این ترجمه و معنی این
سوره مبارکه را نمودیم رجوع کن تا منتفع شوی بعد از نزول این آیات که ترجمه شد
رسول خدا با صحاب خود فرمود بگویند **إِيَّاكَ تَعْبُدُ** یعنی خداوند یگانه را عبادت
نمیکنیم و نمیگوئیم چنانکه دهریه گفتند که برای همه شیئا اولیتی نیست و آنها دانند و نه چنانکه
شعوب گفتند که نور و ظلمت هر دو مدبر عالمند و نه چنانکه مشرکان عرب گفتند که
که بتان با خدا یا نندیس شرک نمیکنیم هیچ چیز را بتو و نمیخوانیم از غیر تو خدا را چنانکه
چنانکه انجاعت کفار میگویند و نمیگوئیم چنانکه یهود و نصاری گفتند که برای تو فرزندی
متعالی از قول کافران پس اینها است بیان قول و تعالی قول و تعالی **قَالَ الْوَالِدُ**
يَدْخُلُ الْجَنَّةَ الْأَمْرُ كَانَ هُوَ الْأَوْصِيَاءُ ^{ادخل} یهودان گفتند هرگز داخل بهشت نشود مگر آنکس که
یهودی باشد و نصاری گفتند هرگز داخل بهشت نشود مگر آنکس که نصرانی باشد و غیر
ایشان از انجاعت کفار گفتند آنچه گفتند خدا فرمود **تِلْكَ أَمَانَةُكُمْ** ای محمد اینها
آرزوهای آنکافران است که تمنای آنها میکنند بدو و حجتی قلیها تو اینها نکر
ای محمد در جواب ایشان بگو برهان و حجت خود را بر دعوی خود بیاور و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
آمَنُوا اسْتَقْبِلُوا دُعَايَ مُحَمَّدٍ خود چنانچه محمد بر بانه و حجتهای خود را آورده که آنها را شنیدید
پس فرمود **بَلَىٰ مَن أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ** ترجمه گوید ملی کلام یا بخت
از برای اثبات آنچه اهل کتاب و غیر ایشان از کفار نفی کردند و آنچه باست پیغمبر
نست دادند و اسلم بمعنی اخلص است و مراد بوجه همه بدست یعنی آری در بهشت
داخل میشود غیر ایشان نه ایشان و که اهل و خطا رفتاری ایشانرا است نه غیر ایشان را
و برهان و حجت بر حقیقت دین خود آورد محمد نه ایشان هر که خالص ساخت همه بدون
خود را و من جمیع الوجوه اطاعت نمود خدا را و پاکیزه گردانید نفس خود را از برای خدا
و غیر او را در عبادت شرک او نکرد و دینش را زندهی برای او قرار داد و او را از
جمیع نواقص پاک و منزه دانست چنانکه انجاعت پیچ مذہب که ایمان بر سون خدا
آوردند و وقتی که بر بانه و حجتهای در شنیدند خالص ساختند همه خود را برای خدا
و هو محسن فی محمد ^ص و حال آنکه او نیکو کار است در رفتار و کردار خود از برای

خدا فله أجره پس مراوراست ثواب خدا که موعود است بر عمل و در حالت که
ثابت است عند دبتة زود و در کار او در روزیکه حکم از مصدر جلال کبریا ن
صادر خواهد شد و لا خوف علیهم و در آن روز قیامت هیچ تر کسی برای ایشان نیست
در وقتیکه همه کافران از عقاب الهی که آنرا مشاهده نمایند میترسند و لا هم یحزنون
و نه ایشان اند و بنات مانند زود مردن زیرا که بشارت بهشت با ایشان مسأله
عز و جل و قالت الیهود لیست النصارى علی شیء و قالت
النصارى لیست الیهود علی شیء و هم یقولون
الکتاب کذالک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم
خالفه یحکم بینناکم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون
امام حسن عسکری فرمود که خدا تعالی فرمود و قالت الیهود لیست النصارى علی شیء
و گفتند یهودان نیستند ترسایان بر چیزی از دین حق بلکه دین ایشان باطل و کفر است و
قالت النصارى لیست الیهود علی شیء و ترسایان گفتند نیستند یهودان بر چیزی
از دین حق بلکه دین ایشان باطل و کفر است و هم یقولون الکتاب پس آن گروه یهود و
انصارى گفتند بعد از آنکه تقلید کننده بودند از خود را بدون هیچ حجتی و حال آنکه ایشان میخوانند
کتاب تورات و انجیل را پس نقل نمودند در آن دو کتاب تا عمل نمایند با آنچه اند و کتاب
بر ایشان واجب ساخته اگر تامل در تورات و انجیل نموده بودند پس خلاصی در مانی بینند
از وادی ضلالت و کفر ای مترجم گوید شاید مراد این باشد که یهودان در تورات حدیث
عیسی و نبوت او و بشارت بآنگدن او را میخوانند و لکن تکفیر دین عیسی و دین او میکنند
و ترسایان در انجیل حدیث موسی و صحبه نبوت او را تلاوت میکنند و لکن انکار موسی
و نبوت او می نمایند و حال آنکه هر دو طایفه میدانند که هر دو حقست پس فرمود کذالک
قال الذین لا یعلمون چنانکه اینجا میگویند گفته اند آنانکه میدانند هیچ حتی را
و در آن نظر نموده اند از جاییکه خدا با ایشان مرفرموده و اذن داده یعنی آنانکه اهل کتاب
میستند چون مجوس علی قول مشرکان عرب و معطله و همه اصناف کفار که هیچ نمیدانند و
چون ایشان در مذہب نیز مختلفند پس در باره یکدیگر گفتند مثل گفتن یهود و انصارى باره
یکدیگر که انجاعت تکفیر انجاعت کنند و انجاعت تکفیر انجاعت نمایند مترجم گوید که خدا

اهل کتاب را تشبیه بکفار جاہل فی کتاب فرموده و آنها را مساوی ایشان گردانیده
و این توجیه عظیمست برای ایشان و چون در صدد ابطال دین یکدیگر و عدم حققت نبی و
کتاب آن بودند مستحق این توجیه عظیم شدند پس خدا فرمود **قَالَ اللَّهُ يٰٓاَيُّهَا
بَنِيٓ اِسْرٰٓءٰٓءِلُ خُذُوْا زِيْنَتَكُمْ لِيْٓ اُخْرِجَکُمْ مِّنْ اَرْضِکُمْ** پس خدا بر وزیرستان
ایشان که یهود و نصاری با شد حکم و داور می خواهد فرمود و را بخیز که در دنیا در آن قرار
گرفته بودند و حکم او تعالی در آن روز باین وجه باشد که ضلالت و فسقهای یهود و نصاری
روشن و واضح خواهد فرمود و یاد اش ضلالت و فسق هر فرد از ایشان را بقدر تحقیقش
خواهد داد و باینجه لیامت دارد او را عذاب خواهد نمود و حسن بن علی ابن ابیطالب علیه السلام
فرمود که این آیه نازل نشد مگر بحجه آنکه گروهی از یهودان و گروهی از ترسیانان بخدمت رسول خدا
آمدند و عرض کردند یا محمد میان ما حکم فرما فرمود قضیة خود را حکایت نمایند و آشکار
کنند پس یهودان عرض کردند ما گردندگان انجداوندیکانه حکم و اولیاء اوئیم و ترسیانان
برخیزی از دین و حق نیستند و ترسیانان عرض کردند بلکه ما گردندگان بخداوند حکیم و اولیاء
اوئیم و این گروه بر هیچ چیز از حق و دین نیستند رسول خدا فرمود همه شما نخطی و مبطّل و
فاستقد و از دین خدا و امر او خارجید چون چنین جواب شنیدند یهودان عرض کردند چگونه
ما کافران باشیم و حال آنکه در میان ما کتاب خدا که سسی تورا است است هست و آنرا
میخوانیم و ترسیانان عرض کردند چگونه ما کافران باشیم و حال آنکه در میان ما کتاب خدا
که سسی باجمل است است و آنرا میخوانیم رسول خدا فرمود ای یهود و نصاری بدرستی که
شما مخالفیت کتاب خدا نمودید و بآن عمل نکردید پس اگر شما عمل کنید کان بودید بآن دو
کتاب هر آینه یکدیگر را بدین هیچ حجتی بکفیر نمی نمودید زیرا که خدا کتابهای خود را نازل
گردانید تا آنها شغافائی بجهت کوری کوران براه حق و بیانی بجهت ضلالت کمرانان از طریق حق
باشند و همه جهان را بسبب آنها براه راست هدایت و راهنمایی فرماید و چون
شما بکتاب خدا عمل نکنید و بآل و کناهی بر شما خواهد بود و چون نقاد و مطیع حجت خدا
نشوید مر خدا را عاصی خواهید بود و در سخط و غضب او را پیش خواهید آمد یعنی نشانه سخط الهی
خواهید شد پس رسول خداوند و دوروی بیود آورده فرمود ای یهود چون شما
مخالفت امر خدا و مخالفت کتاب او میکنید خدا را نکند از اینکه شما برسد آن عذاب که

پیشنان شمار سید آنکه خدا در حق ایشان فرموده در او ایل تیره و قید الدین
ظَلُّوا مِنْكُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ پس تغییر و تبدیل دادند تا آنکه
ستم نفس خود کردند از بنی اسرائیل سلاف شامخی مامور به را بغیر آنچه گفته شد بایشان و
غیر آنچه مامور بکشتن آن شدند یعنی حطه چنانکه سابق بر این تفسیر و ترجمه و تبیین آن مذکور
شد رجوع کن پس خدا فرمود فَاَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلُّوا اِجْرًا مِنَ السَّمَاءِ
پس فرو فرستادیم بر آنانکه تم نفس خود کردند بسبب تغییر و تبدیل قول خود عذاب را از
آسمان یعنی طاعونی بایشان فرو داد پس بکشد و مبت بهزار نفر از ایشان مردند بعد
از آن عذاب قباع ایشان را گرفت پس بکشد و مبت بهزار نفر ایضا از ایشان مردند
و خلاف بنی اسرائیل این بود که چون ایشان بدروازه قریه را بکار رسیدند آن را
مرتفع دیدند چون موسی بایشان امر فرموده بود که خم شوند و رکوع و خضوع و خشوع نمود
و خل شوند گفتند چه احتیاج است ما را باینکه خم شویم و رکوع نماییم وقت در آمدن در
این دروازه کان ماین بود که این دروازه کوتاه است و ناچاریم از اینکه در آن خم
شویم و حال آنکه این دروازه مرتفعی است و یوشع ابن نون بامشخره میکنند و ما را در
اباطیل سجده و رکوع در می آورند پس شبتای خود را بجانب آن دروازه گردانیده بد
از قول حطه که مامور بان شده بودند بهیطاسمقانا گفتند قصد میکردند که دم سیخ را
و تبدیل ایشان چنین بود و تفصیل آن گذشت و امیر مؤمنان علیه الصلوٰه و السلام فرمود
برای بنی اسرائیل باب حطه منصوب شد و برای شما ای معشر امت محمد باب حطه
اہل بیت محمد منصوب شد و به پیروی هدایت و لزوم طریقه ایشان مامور شدید تا خدا
بسبب آن خطا و گناهان شما را بیا مرز و مرتبه نیکو کاران شما را زیاده فرماید و باب
حطه شما از باب حطه ایشان بهتر است زیرا که آن دراز و خوب بود و ما اهل بیت
ناطق صادق مرتضی مادی فاضل هستیم چنانکه رسول خدا فرمود که ستاره کان در
آسمان امانند از غرق برای مردمان و اهل بیت من مانند برای امتان من از ضلالت
ما و اینکه در میان ایشان کسی از اہلبیت من باشد که متابعت سنت و طریقه او نمایند
بلاک نخواهند شد آگاه باشید که رسول خدا تحقیق فرمود هر کس بخوابد زندگی کند بحیوة
من و بمیرد بمات من و ساکن شود در آن بهشتی که پروردگار من بمن عده داده و

و چنگ زندید ختی که خدا انرا بید قدرت خود غرس نموده و بآند رخت فرموده موجود
شوی پس موجود شده پس باید علی ابن ابیطالب را دوست بدارد و دوست او را دوست
بدارد و دشمن او را دشمن بدارد و ذریه او را دوست بدارد آنانکه فاضلان و مطیعان مرا می
هستند بعد از او زیرا که ایشان از طینت من آفریده شده اند و بعلم و فهم من روزی
داده شده اند پس وای بر آنکه کذب فضیلت ایشان نماید از آنست که خواهش و
سلطه را در حق ایشان قطع خواهند نمود خدا شفاعت مرا نصیب ایشان نخواهد فرمود
و آنانکه با ذریه من عصیان ورزند خدا با ایشان شفاعت مرا نخواهد رسانید و امیر مؤمنان
فرمود کما اینکه بعضی از بنی اسرائیل طاعت نمودند پس حقتعالی ایشانرا کرامی داشت
و بعضی ایشان معصیت نمودند و حقتعالی ایشانرا سزای سخت ساخت پس شما همچنین باشید
عرض کردند یا امیر المؤمنین محبت کاران امت کیتند فرمود آنانکه مامور شده اند
بتعظیم ما اهل بیت و تعظیم حقوق ما و با وجود این مخالفت کنند و عصیان ورزند و خارج
مانند و استخفاف با آن نمایند و اولاد رسول خدا را بکشند یا آنکه مامور با کرام و محبت
ایشان شدند عرض کردند یا امیر المؤمنین اینها که فرمودی واقع خواهد شد فرمود آری
آنچه گفتم خبری درست و امری واقع شونده است بزودی آیند و فرزندان من حسن و
حسین را خواهند کشت پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود بزودی پروردگار عالمیان
بر شیره از ستمکاران امت در دینار جزو عذاب نازل خواهد ساخت شمشیر انتقام
یکه خدا او را بر ایشان مسلط خواهد ساخت بسبب آن ظلم و فسق که از ایشان صدور یافت
چنانکه بنی اسرائیل لعذاب را نازل ساخت مرا و حضرت شمشیر انتقام بخت النصر
بجهت کشته شدن یحیی ابن ماری عرض کردند که آن شخصی که مسلط خواهد شد کیت فرمود خلافت
از یحیی که او را مختار بن ابی عبیده گویند و جناب علی ابن الحسین علیهما السلام
فرمود و کان ذلک بعد قوله هذا زمان یعنی چون مدتی از فرمایش امیر مؤمنان گذشت
صدق کلام منجر نظام ظاهر گردید و محنت را بحد رسید و آنچه از زبان امام زین العابدین
بحاج ابن یوسف علیه العائن التدریس آید بخت گفت اما رسول خدا یقینا چنین خبر
نروده و اما علی ابن ابیطالب پس من در آنچه از رسول خدا حکایت کرده شک دارم
و اما علی ابن الحسین پس او طفلیست مغرور سخنان باطل میگوید که متابعان خود را با نسا

فرب دید مختار را بنزد من آورد چون در آن گرفته حاضر ساختند گفت او را بر روی نطق
نشانید و کردن او را بر بن پس نطق را آورده و کسره و محنت را بر روی آن نشانید
پس پیوسته غلامان می آمدند و می رفتند و شمشیر را نمی آوردند حجاج گفت شما را چه میشود گفتند
کلید خزانه کم شده از را نمی یابیم و شمشیرها در خزانه است مختار گفت هرگز مرا نمیتوانی
گشت و پیغمبر خدا دروغ نمیکوید و هر آینه اگر مرا بکشی البته خدا مرا زنده میکند و اندک تا میسر
و بشاد و سه هزار کس از شمار اکبشم حجاج بعضی از حاجبان خود گفت که شمشیر خود را بجا آورده
تا او را بکشد حجاج و شمشیر او را گرفت و حجاج اصرار و مبالغه میکرد که در کشتن مختار بشاید و جلالت
رفت که او را بکشند ناگاه سخت شده افتاد و آتشش در دست او بشکست رسید و آنرا
درید و مرد حجاج دیگری آمد و آتشش را برداشت چون دست خود را بلند نمود تا کردن
او را بر بند عقربی او را زد و افتاد و مرد چون شکر بستند دیدند عقربی است آنرا کشتند مختار
گفت هرگز نمیتوانی مرا کشت و یکت ای حجاج چرا باید دنیا و ری سخنی را که نزار این محراب
عزیزان بشا پور ذی الکثاف گفت و قتی که لشکر از مملکت عجم سیلاد عرب کشید و ایشان
میکشت و از پنج بر میامد اخت و آتش کشید سیلاد عرب را پس نزار این معدا مرا کرد که مرا
در زیر نیلی گذارده بر سر راه او بگذارد چون شاپور او را دید با و گفت تو کیستی گفت
من مردی از عرب هستم میخواهم از تو برسم که چرا این همه عربها را میکشی و حال انکیم هیچ
کناهی نسبت به تو از ایشان صادر نشده و آنرا که از فرمان تو کرد و بخشی و در سلطنت
تو فساد می نموده بودند گشتی شاپور گفت بجهت اینکه من در کتابها دیده ام مردی از عرب
بیرون خواهد آمد که او را محاکمه کنند و او دعای بیگوت خواهد نمود و حال من این خلق را بقتل
میرسانم تا آنکه روان ایشان بوجود نیاید نزار با و گفت اگر آنچه در کتابها دیده از کتابهای دروغ
گویان باشد که وثوق و اعتمادی بآنها نداری پس چه تو را واداشته که بقول دروغگویان
مردمان بی گناه را بکشی و اگر از کتاب راستگویان است آنچه دیده که وثوق و
اعتمادی بآنها نداری پس یقیناً خدای سبحان این صلی را که امروز از او بیرون خواهد آمد محفوظ
میدارد و هرگز نمیتوانی که آنرا باطل کنی و قصاص فرمان الهی جاری و نافذ خواهد شد بر چند
از جمیع عرب باقی نماند مگر یک نفر شاپور گفت این نزار را است گفت دست
از قتل عرب بازدارید لشکر تو هم دست از قتل ایشان برداشتند و لکن ای حجاج بدرنگه

خدا مقدر فرموده که من سیصد و هشتاد و سه هزار کس از شمار ابکشم اگر خواهی دست از
لشکر من بردار و اگر خواهی بر مدار هر چه خواهی بکن که خدای عزوجل یا ترا مانع میشود از کشتن
من یا بعد از کشتن مرا زنده خواهد کرد ایند زیرا که قول پیغمبر حق است هیچ شکلی در
در آن نیست حجاج بخلافت گفت کردنش از بن مختار گفت این جلا و هرگز نتواند بکشد کاش
تو خود مباشر قتل من بشدی تا افعی را بر تو مسلط فرماید همچنانکه عقرب را بر انجلا و مسلط فرمود
و چون جلا و عازم شد که گردن او را بر زند ناگاه مردی از خواص عبدالملک ابن مروان
در آمد و فرماید ز دای جلا و دای بر تو دست از مختار باز دار و نوشته از عبدالملک
ابن مروان بجهت حجاج با خود داشت که در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم ای
حجاج ابن یوسف کبوتر نامه مبارک ساینده در آن نوشته بود که تو مختار ابن ابی عبیده را اگر فتنی
و میخوای بجای گمان میکنی که از رسول حق نقل نموده که او بزودی سیصد و هشتاد و سه
هزار نفر از انصار بنی امیه را خواهد کشت چون این نامه من بتو رسید دست از او بردار و
متعرض و مشوکم براه خیری زیرا که او شوهر دایه پسران و لیس این عبدالملک ابن مروان
و و لیس در باره او نزد من شفاعت کرده و حال آنکه اگر آنچه نقل نموده باطل باشد هیچ معنی
ندارد که مرد مسلمی را بسبب خبر باطلی کشتی و اگر آنچه نقل نموده درست باشد پس تو توانایی
نزاری بر تکذیب قول رسول حق پس حجاج دست از او برداشت و پیوسته مختار
میکفت بزودی چنین خواهی نمود و فلان وقت خروج خواهیم کرد و اینقدر از مردم خواهیم
کشت و قاطب بنی امیه در دست من خوار و ذلیل خواهند شد باز این سخنان بحجاج
رسید امر کرد او را گرفته و نشانیدند تا گردن او را بر بست مختار گفت که تو نمی توانی مزبجی
و در بر خدا نتوانی کرد در این اثنا کبوتری آمد و نامه دیگر از عبدالملک ابن مروان باو
رسانید بسم الله الرحمن الرحیم ای حجاج متعرض مختار مشوکم او شوهر دایه پسر ولید است
و حال آنکه اگر حق باشد پس از کشتن او ممنوع شد از کشتن بخت نصر که خدا مقدر فرموده بود
که بنی اسرائیل را بکشد پس حجاج او را مرخص نمود و وعید شدید داد که اگر دیگر از اینم بگوید سخنان
گفتی ترا خواهیم کشت باز مختار از این بقوله سخنان بی پرده میکفت و این خبر بحجاج رسید
و او را طلبید و او مدتی محفی شد چون باو دست یافت و خواست که گردن او را
بر زند ناگاه نامه از عبدالملک بحجاج رسید که مختار را بنزد من بفرست پس حجاج او را

جس نموده نانه بعد الملک نوشت که چگونه دشمن علانیه خود را بسوی خود میطلبی که آدعا
دارد که سید و پشاد و سه هزار از انصار بنی امیه را خواهد کشت عبد الملک در جواب
او نوشت که ای مرد جاهل اگر این خبر در حق مختار باطل است چون خدمت ما کرده حتی دارد
و ما بر عایت حق او سزاواریم و اگر این خبر در باره او حق است پس باید ما و اتر بیت کنیم
تا بر ما تسلط شود چنانکه فرعون موسی را تربیت نمود تا بر او تسلط شد پس حجاج اورا بسوی
عبد الملک فرستاد و مختار را آخر الامر کرد آنچه کرد و کشت آنچه کشت و آنچه علی ابن الحسین
با صاحب خود فرموده بود این بود که با عرض کردن باین رسول تند بدینیکه امیر المؤمنین
ذکر امر مختار نموده و القیین بن نموده که چه زمان جسروج میکند و هر که را باید بکشد میکشد
علی ابن الحسین فرمود امیر المؤمنین راست گفته آیا خبر ندیم شما را که چه زمان واقع میشود عرض
کردند علی فرمود از امروز تا سه سال و بزودی سر عید الله این زیاد و دشمنان فی الجوش
علیهما اللعنه را در فلان روز بیاورند که ما چاشت بخوریم و سر بپیش روی ما باشد و
ما با آنها نظر کنیم فرمود چون روزی که حضرت بایشان خبر داده بود رسید که در آن روز مختار
اصحاب بنی امیه را میکشد حضرت علی ابن الحسین با صاحب خود بر سر خوان طعام
نشسته بودند بایشان فرمود ای معاشره اخوان ما نفس خود را پاکیزه کنید و بخورید که شما در
کمال فراغت میخورید و ستمکاران بنی امیه ریشه ایشان از زمین کنده میشود عرض
کردند کجا فرمود در فلان جا مختار ایشان را میکشد و آن دو سر در فلان روز بایجا میرسند
چون همان روز موعود رسید و حضرت از غاز فارغ شده بود میخواست چاشت
تناول فرماید سر بار آوردند چون حضرت آنها را دید سجده رفت و گفت حمد و ستایش
مر خدا و این است که نمیفهمید سر قاتلان پدرم را بمن نمایند چون سر از سجده برداشت چاشت
تناول میفرمود و بسر با نظر نمیبرد هر روز بوقت چاشت حلوانی حاضر میکردند و بوسطه مشغول
و خوشحالی بخیر آمد و سر بر حلوان ساخته بودند چون وقت حلوا خوردن رسید حلوانیا و رند
حضار مجلس آنحضرت عرض کردند امروز حلوانیا و رند علی ابن الحسین فرمود حلوانی
شیرین تر از تماشای آیند و سر بخوریم پس بقول امیر المؤمنین برگشت که فرمود و حال آنکه آنجا
عذاب برای کافران و فاسقان در نزد خدا عظیمتر و بانی تر از شمشیر تمام
مختار است باز امیر مؤمنان فرمود و اما مطیعان برای ما پس از خدا آمرزش کنان

ایشان را می طلبیم و خدای آمرزنده و خنات ایشان را زیاده میفرماید عرض کردند یا امیرالمومنین
 آنانکه مطیعان شما نباشند چه کار فرموده آنانکه توحید پروردگار خود نمایند و بصفا
 لایق شان او باشند او را وصف کنند و بجهت پیغمبر و ایمان آورند در ایستان فرایض
 الهی و ترک محرمات حضرت باری اطاعت او نمایند و اوقات شب و روز خود
 بذكر خدا و صلوات فرستادن بر محمد و آل و زنده و احیاء دارند و حرص و بخل را از
 نفسهای خود جدا سازند و آنها را از حرص و بخل پاک نمایند پس آنچه از زکوة برایشان
 واجب فرموده مستحقش برسانند و منع زکوة نمایند قوله عز وجل وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ
 مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ
 مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ لَهُمْ
 فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که علی بن الحسین فرمود
 چون خدا تعالی محمد را در مکه مبعوث ساخت و دعوت خود را آشکار گردانید و کلمه توحید
 خود را انتشار داد و دینهای ایشان را در بر بستیدن آنها علیها و ملائمتها فرمود و همه با او
 یترکین در مکان عداوت گذاشتند و با ایشان نجابت بد معاشرت نمودند و سعی کردند در
 خراب کردن مسجد هائیکه محمد و علی ابن ابیطالب و یحیی و شعیب و یحیی و یحیی
 پرستیدن خدا و دعوت بدین خدا در دور کعبه بنا کرده بودند و در آنجا جدا جدا آنچه
 بمسلطان از میان برده بودند می نمودند پس آن گروه مشرک در خرابی آنها و در این اوضاع
 محمد و سایر اصحابش و قبیله از سعی را فرو نگذاشتند و حضرت رسول را بلحا کردند که بنا جا
 ترک کرده بسوی مدینه هجرت نماید چون از مکه بیرون آمد روی بجانب مکه نموده فرمود و خداوند
 که من ترا دوست میدارم و اگر نه این بود که اهل تو مرا از تو بیرون کردند هیچ شهر را بر تو اختیار
 نمیکردم و بدل تو هم هیچ مکانی را نمیطلبیدم و حال آنکه من بر مفارقت تو بسیار اندوهناکم
 پس جبریل نازل شد که ای محمد خداوند علی علامتو سلام میرساند و میفرماید بزودی تو را بسوی
 این شهر برخواهم گردانید در حالیکه قرین ظفر و غنیمت و سلامت و قدرت
 قدر و غلبه خواهی بود چنانچه فرمود آن الهی فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدٍ لَّكَ
 إِلَىٰ مَعَادٍ بدرستیکه آن خداوند که واجب گردانیده بر تو رسانیدن قرآن را
 بر آینه ترا باز گرداننده است بسوی محل بازگشت تو یعنی مکه ظفر یافته غنیمت برده چون

رسول خدا و عده الکلی با صاحب خود خبر داد و این خبر با اهل مکه رسید باین سخن سخن نمودند با
خدایتعالی بر رسول خود فرستاد که بزودی من ترا بر اهل مکه مظهر دهم و حکم من بر ایشان
جاری شود و بزودی مشرکان را از داخل شدن مکه منع کنم تا احدی از ایشان داخل مکه نشود
مگر بنیان و خائف و ترسان از اینکه اگر با او مطلع شوند او را بکشند پس چون فرمان الکلی
بجاء آمد و حضرت فتح مکه نمود و با ظفر و غلبه داخل کعبه شد و فرمان آنجناب در مکه
جاری و حکم شد عتاب بن اسید را بر ایشان میگردانید و چون خبر حکومت او با اهل مکه
رسید گفتند که محمد پیوسته با استحقاق میگذرد تا آنکه طفل هجده ساله نوجوانی را بر با
والی ساخته و حال آنکه ما پیران سالخورده هستیم و خلع بیت التدریج و همایکان
حرم امن خدا ایم و شهر با بهترین بقعهای روی زمین است پس رسول خدا نامه مکتوب
مکه برای عتاب بن اسید نوشت و در اول نامه نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این
نامه ایست از محمد رسول خدا بسوی همایکان و مجاوران خانه خدا و ساکنان حرم خدا
اما بعد پس هر که از شما بخدا و محمد رسول خدا ایمان آورده و اقوال و را تصدیق کرده و
افعال و را بصواب نسبت داده باشد و با علی برادر محمد که برگزیده و وصی او و
بهترین خلق خداست بعد از او موالات و دوستی داشته باشد پس او را ما است
و بازگشت او بسوی ما است و هر که با اینها یا یکی از اینها که نوشته ام مخالفت داشته
باشد پس دور باد او که از اصحاب حجیم است و خدا هیچ عملی از سایر اعمال و را قبول نخواهد
فرمود هر چند عمل و بزرگ و بسیار باشد و آتش جهنم را دیدم در کشد و ابد الابد در
آن معذب خواهد بود و تحقیق که محمد رسول خدا حکما و مصلحتهای شما را بگردن عتاب
ابن اسید انداخته و با و تفویض نموده است که خافل شما را تنبیه و جاهل شما را تعلیم نماید
و امور مضطرب شما را مستقیم گرداند و هر که از شما جدا از ادب الکلی شود تا و ب غایب گردد
فضل زیادتی عتاب را بر شما میدانست در موالات با محمد رسول خدا و تعصب از
برای علی ولی خدا پس و برای ما خادم است و در راه دین خدا برادر و باد و دوستان
ما دوست است و باد دشمنان ما دشمن و او از برای شما آسمانست سایه افکنده و
زمینی است راحت بخشنده و افتابیت تابنده و ماهتابیت نور دهنده و خدا
او را بر همه شما فضیلت داده است بسبب زیادتی موالات و محبت او نسبت

بمحمد و علی و پاکیزگان از آل ایشان و او را بر شما حاکم گردانیدم بآنچه خدا اراده فرموده در
میان شما رفتار نماید و خدا او را از توفیق خود خالی نخواهد گذاشت چنانکه کامل کرد آن
از دوستی با محمد و علی بهره و نصیب او را و او را احتیاج بمکاتبه و مراسله بارسول خدا نخواهد
بود بلکه او سدید این است یعنی آنچه خواهد خواست خدا با او الهام خواهد فرمود پس هر که
از شما او را اطاعت کند و با او بیگانه رفتار نماید البته بجزای جمیل و عطای جزیل از خدا
جلیل مسرور خواهد شد و هر که مخالفت او نماید البته عقاب و آفر و غضب پادشاه
عزیز قاهر بر او سخت و شدید خواهد شد و باید بیکس از شما در مخالفت او حجت نگیرد و بخورد
مسالی وزیر که هر بزرگتری افضل نیست بلکه هر افضلی بزرگتر است و او در دوستی با ما و دوستی
با دوستان ما و دشمنی با دشمنان ما از شما بزرگتر و داناتر است پس باین سبب ما او را
ایمرو برین شما گردانیدیم پس هر که اطاعت او نماید خوشحال و و هر که مخالفت او
نماید خدا بیکس از رحمت خود دور نفرماید یعنی عذاب او بر دیگری نوشته نخواهد شد فرمود
چون عتاب با این خطاب مستطاب وار و مکمل شد در موقف ایشان ایستاده در محج ایشان
فریاد کرد که تا همه حاضر شدند و فرمان ما را خود را بر آنها خواند و گفت ای گروه اهل مکه
رسول خدا را بسوی شما فرستاده که شما بسوزند با شما برای منافقان شما و
رحمت و برکتی با شما برای سومانان شما و من مؤمن و منافق شما را نیکو بشناسم بزودی و
شما را با تمام نماز جماعت امر خواهم نمود و ملاحظه مردم خواهم نمود هر که را ملازم نماز
جماعت یافتم حق مؤمن را بر مؤمن برای او بر خود لازم خواهم شمرد و هر که را یافتم که از جماعت
انقطاع ورزیده گفتش حال او خواهم نمود اگر دیدم عذری داشته او را معذور خواهم داشت
و اگر دیدم که عذری نداشته گردان او را خواهم زد و بکس و فرمان خدا تعالی بر کافه شما پاک
گردانم حرم خدا را از لوث وجود منافقان آما بعد بدانکه که صدق و راستی مانست
و قس و فجور خیانت است هرگز در هیچ که و هی فاحشه و گناه شایع نمیشود مگر آنکه خدا
ذلت و خواری بر ایشان مسلط میکرد و اند قوی شما نزد من ضعیف است تا حق
ضعیفان را از او بگیرم و ضعیف شما نزد من قوی است تا حق او را بر اسی و از اقویا بگیرم از
خدا بترسید و جاهای خود را بطاعت خدا شریف گردانید و نفسهای خود را بجماعت
پروردگار خود ذلیل گردانید سو کنید بخداوند که چنانچه گفت کرد و عدل انصاف داد

و بهر ایت الکی چون احتیاج بمکاتبه و مراسله و مراجع احکام حضرت باری را در میان
ایشان جاری ساخت پس از فتح که رسول خدا و آیه را با ابوبکر ابن ابی قحافه فرستاد
بگه و در آن آیات ذکر پاره از عهد و پیمانها بسوی کافران و حرام گردیدن نزدیک
شدن بگه بر مشرکان بود پس ابوبکر ابن ابی قحافه را مأمور ساخت که آن مجتهد را بر سر و بگه
و حج کنند با هر که همراه او باشد در روز عید قربان و آن آیات را بر اهل مکه بخواند و
چون ابوبکر از مدینه بیرون آمد جبریل مطلق بنور بر آنحضرت نازل شد و عرض کرد
یا محمد بدرستی که خداوند علی را بتو سلام میرساند و میفرماید که نباید او را کند
سوره بر اثر اکثر تو یا کسی از تو باشد پس علی را از عقب او بفرست تا آیات را از او
بگیرد و خود آنهمه را بر سر سازد و آیات مذکوره را بر اهل مکه بخواند باز جبریل عرض کرد
یا محمد نه انیست که پروردگار تو است در آن سموی باشکی یا خطائی یا اشتباهی بر خود
نموده باشد و نه آنکه بدانی در افعال و ظواهر شده باشد که تو را مفرموده که آنها را از دست
ابوبکر بگیری و بعلی بسازی بلکه حکمت مقتضی این عزل نصب است اراده فرموده
که مردمان ضعیف القفل از مسلمانان بفرماندگان تقایم که برادرت علی دارا است بگیرند
برگزینان قابلیت نخواهد بود سوای تو ای محمد هر چند در نظران ضعیفان از امت تو
مرتبه آنکس جلیل و منزلت او شریف باشد پس جناب رسول خدا علی را طلبید و فرمود
از عقب او برو و آیات را از او بگیر و خود برو بخوان پس علی آن آیات را از دست
ابوبکر گرفت و بعد از آن ابوبکر بخدمت رسول خدا مراجعت نمود و عرض نمود پدرم
و مادرم بفدای تو یا رسول الله تو امر فرمودی که علی این آیات را از دست بگیرد و مرا
مغزول و خفیف گرداند رسول حق را فرموده و لکن خداوند علی عظیم من را فرموده که نیاید
از جانب من نگیرد مگر کسی که از من باشد و اما تو پس حسب المقتضی حمایتی که تو را حامل آیات
خود قرار داد و بطاعات خود تو را تکلیف فرمود تو را بدرجات رفیع و مراتب
شریفه عوض خواهد داد بشرط آنکه بدوستی ما بانی بانی و در عرصه قیامت نزد ما حاضر
شوی و وفا کرده باشی با نعم و میثاقها که از تو گرفته ایم و را نوقت تو از اخبار شیعیان
و از کرام دوستان ما اعلیت خواهی بود و اصل و حی را از ابوبکر پوشیده داشت مترجم
گوید شاید مراد این باشد که حضرت مخالفت او را که بعد از رحلت آنحضرت با علی نمایند

مخفی داشت باینجه مشروط بشرط فرمود که اگر بدوستی ما ببلیت بانی بمانی از اخبار
شیعیان ما خواهی بود چون میدانست که عاقبت چنان خواهد گردید و همین روایت از جمله
ادله بر امامت و افضلیت شاه ولایت است بر ایشان زیرا که سیمیه ایشان را بجهت
شغلی و امری تعیین نمی فرمود و چون او را از برای این مطلب جزئی تعیین فرمود بلا فاصله
عزل نمود و علی را فرستاد و هرگاه او قابلیت این امر جزئی را نداشته باشد چگونه
صلاحیت ریاست عامه را دارد و او را به جمیع احکام جمیع فرق امام در جمیع بلاد تواند نمود
و علماء عامه اینچنین را نقل نموده اند بقیه امام علیه السلام فرمود پس علی با امر اللہ بیکه
رفت و انهد ما را بدشمنان خدا رسانید و مشرکان را بایوس کشید و ایند از اینکه بعد از انسال
بحرم خدا داخل شوند و حال آنکه ایشان شماره بسیار و جماعت بسیار بودند خداوند عزوجل
نور خود را بآنحضرت پوشانید و هیبت و جلالت آنحضرت را در دل ایشان انداخت
که بجهت آن هیبت بر اظهار خلافتی و قصد بدی بآنحضرت جرئت نداشتند و بسیار قی نگرفتند
پس این است بیان قول خدا تعالی و مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ
فِيهَا اسْمُهُ وَكَثِيرٌ مِمَّنْ تَرَاكَ سَائِكُمْ بَارِئًا شَتَّى سَجْدَ بَایِ خَدَّيْهِ اِنَّ اَكْثَرَ
یَا دُكْرُوهُ شُود و بر آنها نام خدا و آنها مسجد بای خیار از مؤمنان بود در مکه و قتیكه مشرکان
مانع ایشان شدند از اینکه در آنها خدا را بر ستایش نمایند تا اینکه رسول خدا را با علی ساختند و اینکه
با حار از مکه بیرون رود و سعی بی خوار بجا سعی کنند و خرابی و ویرانی
آنمسجد با تا اینکه آنها بطاعت الهی معذور و آباد نشوند و لَكَ كَانَهُمْ اَنْ يَدْخُلُوْهَا
اِلَّا خَافِقِينَ آنکروه مشرکین که در خرابی مسجد با کوشیده اند سر و آوار نخواهد بود
ایشان را که در بقعهای آنجا جسد در حرم در آیند در حالتیکه بکفر خود بانی باشند مگر در
حالتیکه بسبب شمشیر با و تازیانه های دوستان خدا خائف باشند از اینکه در آنها در
آیند لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خَيْرٌ مَّا آنکروه مشرکان راهست در اینجا بانی و خواری
و آن این است که خدا ایشان را از حرم خود مطر و ساخت و مانع ایشان شد که
بسوی مکه برگردند وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مرا ایشان را است در انسانی عذاب
بزرگ بجهت کفر و ظلم ایشان علی بن الحسین علیهما السلام فرمود هر آینه بعضی
از منافقان و ضعیفان از اشراف منافقان نیز بودند با رسول خدا که قصد ایشان

بحرانی و ویرانی مسجد بای مدینه و همه مسجد بای دنیا بود زیرا که چون حضرت رسالت
پناه متوجه غزوه تبوک شد و علی را در مدینه خلیفه کرد و منافقان توطیه کردند و همت
کام داشتند که رسول خدا را در راه عقبه و یاب مدینه علم را در مدینه بقتل رسانند پس
خدای تعالی در آن سفر معجزه چند از آن سرور کاینات بطور رسانید که لیاقت جلالت
و ائمنان الهی بر بندگان او میبود و موجب ازدیاد بصیرت مؤمنان صاحب
بصیرت و انقطاع عذرهای منافقان و تمرد بی بصیرت گردید از جمله آنها این بود که ایشان
چون در آن سفر همراه رسول شدند گفتند ما بر یک طعام صبر نداریم چنانکه پیغمبر ایش
هموسی گفتند و معجزه ظاهره رسول خدا برای ایشان در آن سفر عظیمتر بود از معجزه ظاهره
موسی برای قوم خود و حکایت آنچنان است که چون جناب مقدس نبوی
با ملائکه متوجه تبوک گردید و علی بن ابی طالب را در مدینه گذاشت پس حضرت امیر
المؤمنین عرض کرد یا رسول الله من دوست نمیداشتم که در هیچ امری از امور از تو تخلف
نمایم و در هیچ حال از مشاهده جمال ملاحظه سیر حمیده و اخلاق پسندیده تو محروم مانم و پنهان
باشم رسول خدا فرمود یا علی! اما راضی ایستی که نسبت بمن بمنزله بیرون نسبت بموسی باشی
در همه چیز بجز آنیکه پیغمبر نیستی و علی در مدینه بماند زیرا که ترا درین ماندن مثل ثواب
تو هست اگر بامن بیرون می آمدی و مثل ثواب کسانی که از روی ایقان اطاعت
بامن بیرون آمده اند و چون تو یا علی دوست میداری که سیرت و طریقه و اطوار و
آثار محمدر را در همه احوال مشاهده نمائی بر من لازم است که از خدا سوال کنم که
در جمیع این سفر بجز جبریل الامر فرماید که از زمینها را که ما بر آنها راه میرویم و از زمینها را که بر آن
باشی بلند کنی برای تو و دیده تو را قوتی که راست فرماید تا در همه احوال مرا و اصحاب
مرا مشاهده نمائی تا آنسی که از دیدن من و اصحاب من داشتی از تو فوت نشود و نشانها
ترا از مکاتبه و مراسله بامن بی نیاز کنی چون این فضیلت ذکر شد پس
سودی از اهل مجلس حضرت امام زین العابدین برخاست و با آنحضرت عرض کرد
یا بن رسول الله چگونه چنین امری برای علی تواند بود که غیر پیغمبر از او سیر غشود و امام زین العابدین
فرمود این معجزه برای محمد است نه برای غیر او بجهت این که خدا چنانکه زمینها را بدعای
محمد برای علی بلند کرد و این نور و ضیای دیده علی را نیز بدعای محمد زیاد فرمود

تا آنکه دید آنچه دید و ادراک نمود آنچه ادراک نمود پس حضرت امام محمد باقر فرمود که
چه بسیار قسم میکنند بسیاری از این امت بعلی بن ابیطالب و چه بسیار بی انصافی
میکند در آنچه باو تعلق دارد که در حق علی مضایقه میکنند مری چند را که در حق سایر صحابه
روا میدارند و حال آنکه علی افضل از صحابه است پس چگونه روا باشد منترتی را
از علی باز دارند که انرا بغیر او روا دارند عرض کردند که این چگونه است یا بن رسول الله
فرمود ایشان دوستی دارند با دوستان ابوبکر ابن ابی قحافه و تبری جویند از
دشمنان او هر کس که باشد و همچنین دوستی دارند با دوستان عثمان بن عفان و
عثمان بن عفان و تبری و بسیاری میجویند از دشمنان ایشان هر که باشد تا وقتی که
نوبت بعلی بن ابیطالب رسد گویند دوستی داریم با دوستان او و تبری میجویند از دشمنان
او بلکه ایشان را دوست میداریم و چگونه این مری برای امت جایز باشد و حال آنکه
میدانستند که رسول خدا در حق علی بن ابیطالب فرمود **اللَّهُمَّ ذَاكَ مِنْ دَلَالِهِ وَ**
عَادِهِ مِنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ بَصُرَ وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ چرا باید ایشان دشمنی نکنند با کسی که
با آنحضرت دشمنی کردند و او را کذاشتند این هیچ انصاف نیست پس بی انصافی
دیگر این است این است که هرگاه ذکر کرده شود کراستی برای علی که حق تعالی بدعا
رسول خدا او را با کرامت مخصوص ساخته انکار آن کنند و آنچه را برای خیر او از صحابه
ذکر کنند قبول و باور میکنند پس چرا از برای علی مضایقه میکنند آنچه را که برای سایر
صحابه رسول خدا قرار میدهند چنانکه هرگاه برای ایشان گفته شود که عمر ابن الخطاب
در مدینه بر منبر مشغول خطبه بود ناگاه در آشتی خطبه اندا کرد یا ساریته الجبل یعنی انجانب
کوه و صحابه از این سخن متعجب شدند و گفتند این کلمه از کلمه های در این خطبه نیست چون
از نماز فارغ شد گفتند یا ساریته الجبل در خطبه که گفتی چه بود گفت در آشتی خطبه
نظرم افتاد با نظر فیکه برادران شما را با سعد ابن ابی وقاص بخت کافران نهاده اند
فرستاده ام پس خدای تعالی پرده ها و حجابها را از پیش دیده من برداشت و
دیده مرا قوت داد تا آنکه آنها را دیدم که در پیش کوه نهاده صاف کشیده اند و بعضی از
کفار آمدند تا از پشت کوه از عقب سعد و سایر مسلمانان در آمده بایشان حاطه
نموده ایشان را بکشند پس گفتم ای جانب کوه تا مسلمانان بخود پناه دهند و گفت ار را نگذار و

که مسلمانان حاطه نمایند و خدایتعالی برادران مومن شمارا بر کافران طهر خواهد داد و بلاد کفر
را برای ایشان خواهد کشود پس حساب از امروز را نگاه دارید و بزودی خبر صدق کلام من
بشما خواهد رسید و حال آنکه میان مدینه و نهاوند بیشتر از پنجاه روز راه بود حضرت
باقر علیه السلام فرمود پس هرگاه مثل این قتل برای عمر و اباشد پس چگونه مثل آن مجزه
برای علی ابیطالب که مظفر غریب و عجایب و مخزن علوم خداوندی غالب است
روا نباشد و لکن ایشان گروهی هستند که انصاف نمیدهند بلکه مکاره مینمایند مترحم
گوید یا از رسول خدا فتح و مظفر مسلمانان را بر کافران شنیده بود و میدانست فتح باطل
اسلام است چون در خطبه مکه غلطی بر زبانش جاری شد مورد ملامت اصحاب خود
گردید باین سخن خود را از ملامت ریاند یا آنکه این را با و اقربا بسته اند و در انجمنی
نسبت دادند که خودش هم راضی نیست و خواستند که راستی برای او با نقشه خیال از جواب
او بام تبراشند و آنچه لازم بود که این عبارت غلط را در خطبه نثار نگویید که محل هزار
حرف باشد اگر خدا صدای باریک او را بنها و در ساندقتا در بود که اشاره قلبی او را
نیز برساند چرا بقلب یا ابرو و چشم و انکشت اشاره نکرد که ای کوه چنین کن که مطلب
حاصل شود و ایرادی هم دارد نباید عاقل را اشاره کافیت پس
حضرت امام محمد باقر عجیدش خود از علی ابن الحسین بر کشت که فرمود چون حضرت بیرون
رفتند پس خدا پیوسته آن بقومای زمین را که محمد و علی ابن ابیطالب در آنها بودند بر علی
علی بلند کرد تا آنکه در جمیع احوال محمد و اصحاب او را مشاهده مینمود علی ابن الحسین
فرمود که رسول خدا هرگاه اراده جنگی میفرمود اظهار نمی نمود بلکه بجهت مصلحت توریه بغیر
انجنگ میفرمود مگر جنگ بتوک زیرا که بصحابه اظهار نمود که بجنگ بتوک میخوانم بروم
و ایشانرا امر فرمود که توشه زیاد برای آنفر بر دارند ایشان توشه بسیار برداشتند از
آرد که در راه نان پزند و گوشت نمک زده و عسل و خرما بجهت اینکه چون مسافت دور
و بسبب با نهامی سخت و کمی آبادی در آنرا در پیش بود پیوسته رسول خدا ایشانرا تخریص
میفرمود که زاد زیاده همراه بردارند و چون چند روز راه رفتند و طعامهای ایشان کهنه
و متغیر گردید و سینههای ایشان از بقایای آنها تنگ شد و خوردن آنها دشوار بود پس
طعام تازه دوست داشتند گروهی از ایشان عرض کردند یا رسول الله این طعامها

که با خود داریم خشک و کهنه و معیوب و متغیر و بدبو کرده و از آنها ملالت بهم رسانیم
و صبری برای برآنها نیست رسول خدا فرمود چه چیز یا خود را بپوشانید و گوشت
بریان نمک سوده و عسل و خرما پس رسول خدا فرمود حال شما در این وقت شبیه است
به حال قوم موسی چون با حضرت گفتند که ما صبر نتوانیم کرد بر یک طعام و طعامهای مختلف
میخواهیم اکنون شما بگوئید که چه چیز میخواهید عرض کردند گوشت کباب و بریان تازه
از گوشتهای مرغان و حلواهای ساخته شده میخواهیم پس رسول خدا فرمود
لاکن شما در نوع طعام با بنی اسرائیل مخالفت کردید زیرا که ایشان بنهرها و خیابانها
و عدس و پیاز خواستند و آنچه زبونتر بود و بعضی آنچه تنگتر بود خواستند و شما آنچه
بهتر است بعضی آنچه زبونتر است اختیار نمودید و بدوی از پروردگار خود سؤال میکنم
برای شما آنچه خواستید عرض کردند یا رسول الله در میان ما جماعتی هستند که آنچه
بنی اسرائیل از بنهرها و خیابانها و عدس و پیاز زمین خواستند میخواهند حضرت
رسول فرمود بزودی خدا تعالی بدعای رسولش همه را بشما عطا خواهد فرمود پس با و
ایمان آورد و تصدیق او نمایند باز رسول خدا با ایشان فرمود ای بندهگان خدا چون
قوم عیسی را سؤال کردند که مائده برای ایشان از آسمان نبرد آورد خدا فرمود ای
مُزِنِّطُ الْيَوْمِ فَمَنْ يَكْفُرُ بَعْدَ مَنِّكُمْ فَإِنِّي أَعَدُّ لَهُ عَذَابًا لَا أَعَدُّ لَهُ
أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ بدستی که من مائده بر شما فرو خواهم فرستاد
پس هر که کافر شود از شما بعد از نزول مائده البته من و را بعد از این عذاب خواهم نمود که
احدى از عالیا و ارجان عذابى نگردیده باشم پس خدا تعالی مائده را بر ایشان
فرو فرستاد و گسائید از ایشان بعد از آمدن مائده کافر شدند و منج کرد ایشان را
یا بصورت خوک و خرس و گربه یا بصورت پاره از مرغان و حیواناتیکه در دریا و
صحرا میباشد تا اینکه بصورت چهار صد نوع از حیوانات منج شدند پس محمد رسول خدا
نمیخواهد که آنچه خواسته اید از آسمان برای شما آورد تا بکفار شما حلول کند آنچه بکفار
قوم عیسی حلول کرد زیرا که محمد پیغمبر خدا و مریدان تر است نسبت شما از آنکه شما را در عرض
عقاب الکتی را آورد و شما را منج کنند پس رسول خدا در هوا نظرش بمرعی افتاده
بعضی از اصحاب خود فرمود باین مرغ بگو که رسول خدا را ترا امر کرده که بر زمین نیفتی

چون آن شخص آن الفت فوراً مرغ بر زمین افتاد پس حضرت رسول فرمود ای مرغ خداست
بتو امر میفرماید که عظیم الجثه و بزرگ شوی چون مرغ چنین شنید بقدرت الهی چندان
بزرگ شد تا اینکه مانند تل عظیمی گردید پس رسول خدا باصحاب خود فرمود که
بدور این مرغ احاطه نمایند و اصحاب بان احاطه کردند و مرغ چندان بزرگ شد
بود که ده هزار نفر لشکر رسول خدا بر دور آن گرد آمده صف کشیدند و گنجایش همه
داشت باز حضرت رسول فرمود ای مرغ خدا تو را امر میفرماید که از خود بالها و پرهایی
تورود و درشت را جدا کنی آن مرغ فوراً از همه آنها جدا شد و گوشت و استخوان و پوست
آن باقی ماند حضرت رسول فرمود خدا ترا امر میفرماید که از استخوانهای بدن و پاهای
و منقار خود جدا شوی فوراً جمیع آنها از او جدا شده باطراف آن مرغ ریختند و انقوم بر
گرد همه آنها برآمده بودند پس رسول خدا با مر الهی با استخوانها فرمود که خیار گردند پس
چنانچه فرمود شدند و بالها و پرهایی درشت و ریزه از او فرمود که تره و پیا
و سیر و انواع سبزهها گردند پس چنانچه فرمود شدند رسول خدا فرمود ای سبزهگان
خدا اکنون دستهای خود را بر اینها گذارید و آنچه خواهید از اینها بدستها و کار و پا
خود جدا نموده بخورید چون بخوردن مشغول شدند بعضی از منافقان در اثنا خوردن
گفت محمد دعوی میکند که در بهشت مرغی چند هستند که اهل بهشت از یکجانب
آن کتاب میخورند و از جانب دیگر بریان پس چرا نظر از او در دنیا بمانی نما یا خدا
سخن از منافقان قلب پیغمبر رسانید و با عجز بنوت فمید حضرت فرمود ای سبزهگان
خدا هر یک از شما که لقمه بر می دارد باید بگوید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ**
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ و از او در میان خود گذارد چون چنین گفت پس و منزه
به طعامی که میخواهد میباید خواه کتاب یا بریان یا ترید بخشی و سایر آنچه بخواد از الوان
طعامهای گشتنی و از انواع حلوا با چون چنین کردند لذت آنچه خواستند یافتند خوردند
تا سیر شدند پس عرض کردند یا رسول الله سیر شدیم ولی محتاج بآبیم که بر روی آن
بیاشامیم رسول خدا فرمود آبیاشیه و سایر شرابها غیر از آب میخوابید عرض کردند
ای رسول الله در میان ما گروهی هستند که آنها را میخوابند حضرت فرمود هر یک
از شما لقمه از اینها بردارد و در دهان خود گذارد و بگوید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین پس آن قمه در دهان او با نچه از شیر آب یا شربتی از شهر به
خواستہ تمجیل خواهد شد چون چنین کردند امر را بر آنکه رسول خدا فرموده بود یافتند
پس رسول خدا فرمود این مرغ خداست عالی امیر میفرماید که برگردی چنانچه بودی و امر میفرماید
آن بالها و منقارها و پرهای درشت و ریزه را که بسزی و خیار و پیاز و سیر میخورد
شدند بحالت اول زیر و بال و استخوان برگردند چون چنین فرمود همه آنها بحال قولماندند
ان مرغ برگشتند و آن متصل شدند چنانچه بودند باز حضرت فرمود این مرغ خدا امیر میفرماید
انجانی را که در تو بود و بیرون رفت بسوی تو برگرد پس جان بدن آن برگشت
باز فرمود این مرغ خدا امیر میفرماید که برخیزی و پرواز کنی چنانچه پرواز میکردی
پس این مرغ برخاست و پرواز کرد و در هوا و آسمان بسوی آن نگاه میکرد و پس پیش
روی خود نگرستند و دیدند که هیچ چیز از آنسرها و خیارها و پیازها و سیرها
در زمین نمانده بود الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد خاتم المرسلین و علی امیر المؤمنین
و علی فاطمه سیدتنا العالمین و علی احد عشر من اولادنا العزیزین صلوات الله علیهم اجمعین
صد و هشت آیه از این سوره مبارکه تبارک تفسیر و ترجمه شد از تفسیر امام همام
ابو محمد القائم الحسن العسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی ابن جعفر بن محمد بن علی
ابن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و چهل و پنج آیه
و نیم از انجیل تا آیه صد و پنجاه و سه از میان افتاده و حضرت عسکری لابد تفسیر فرموده
ولی مفقود شده هر چند بعضی از آنها را شاید آورده بودند و ترجمه آنها را ننمودم میسر است
که باقی را بیاورم قدری دیگر از این سوره مبارکه تفسیر فرموده اند اکنون بیاری خداوند
سبحان و تائید فرزند ارجمند آنحضرت حجه الله فی الارضین و السموات حضرت قائم
آل محمد صلوات الله علیه و علی بانه الطیبین الطاهرين بحال الله فرجه روحی و روح العالمین
له الفدا شروع در ترجمه کلام معجز بیان آن برگزیده حضرت یزدان نمایم و پناه بریم
بخدا از شر شیطان رجیم و استعانت جوئیم بنام خداوند بخشنده رحیم خداوند بخشنده
و تعالی در این آیه (۱۵۳) بیان حج را میفرماید که از حمله شقیتهای عظیمه و از تکلیفها
شاقه شرعیه است قل دع عنک رجل انما الصفا والرفه من شعائر الله صفا و مرو
نام دو کوه است و از صادق روایت شده که آدم علیه السلام در وقت هبوط

بصفا نازل شد و حوا بمروه و بجهت این صفا را با اسم آدم صفی نام گذاردند و مروه را با اسم
امّره او از حضرت صادق پرسیده شد که سعی میان صفا و مروه واجب است یا نه
فرمود واجب است عرض شد آیا نه این است که خدای عزوجل فرموده فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكَ إِنِ يُطِيفَ بِهَا فرمود این در عسره قضای بود که رسول خدا را بر کافران شرط
کرده بود که بجای خود از صفا و مروه بردارند تا مسلمانان طواف کنند پس مردی از
مسلمانان مشغول بکاری شد و سعی نکرد تا آنکه سه روز مشروطه منقضی شد و قریش تنهارا
برگردانید پس صحابه بحضرت عرض کردند یا رسول الله فلان مرد میان صفا و
مروه سعی نکرد و تنهارا برگردانید اندکس خدای عزوجل فرو فرستاد **إِنَّ الصَّفَا**
وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَارِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ
بِهِمَا علیهما الاضنام یعنی بدرستی که کوه صفا و کوه مروه از شعایر و نشانهای
خداست و محل عبادت اوست یعنی طواف آیند و کوه از علامتهای حج است
پس هر که قصد کند خانه کعبه را با اعمال مخصوصه حج یا احرام یا متوجه زیارت کعبه شود و عملهای
مختصه بعمره پس هیچ گناهی و جرمی نیست بر او که طواف کند یا نه دو کوه و حال آنکه تنهارا
روی آنها باشند یعنی سعی کنند در میان آن بانیوجه که از صفا بمروه آید و از مروه بصفا
تابهفت بار از روایت گذشته استفاد شد که سعی میان آیند و کوه واجب و رکن است
احادیث بسیار در این باب از ائمه اطهار رسیده و خلاف بعضی از اهل خلاف
که قائل باستحباب آن شده غلطی نمیرساند اینجا محل آن نیست و باز در کافی از حضرت
صادق روایت شده که مسلمانان چنین می پنداشتند که سعی مابین صفا و مروه عملی است
که مشرکان آنرا بجای آورده اند پس این آیه را فرستاد و از آنحضرت رسیده که سعی میان
صفا و مروه قرار داده شد تا مذلتی باشد برای کردن گشتان جبار چون مطلع آیه را
نوشتم تمهید از آن فرمایش حضرت امام حسن عسکری ابو القاسم علیهما و علی ابائهما صلوات الله
والملائکة الحیة البوی تا آخر آیه عین عبارت را این نویسم و ترجمه ظاهری و احتمال قوی درج
خواهم نمود چون ثابت آن نیست درست مطلب معلوم نیست ثم قال یا امّره ان قول
الله فی الصفا و المروه حق فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما و
من یطوع خیرا کثر الطواف فان الله شاکر لصدیقه بحسن جرأه علیهم بنیته و علی

حَسْبُكَ لَكَ يُعْظَمُ ثَوَابُكَ بِكَرَمِ بَابِ يَأْتِيهِ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ قَدْ شَرَفَنِي بِبَيِّنَةٍ عَلَى ابْنِ
أَبِي طَالِبٍ فَاشْكُرْ لِي نِعْمَ اللَّهُ بِالْجَلِيلِ عَلَيْكَ فَإِنَّ مِنْ شُكْرِ النِّعَمِ اسْتِحْقَاقُ مَزِيدِهَا كَمَا
أَنَّ مَنْ كَفَرَهَا اسْتَحَقَّ حُرْمَانَهَا فَقِيلَ ذَلِكَ أَيْضًا عَبْدُ الرَّسُولِ لَللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ
اللَّهِ سَيُخْرِجُ مِنْكُمْ كِبَرًا وَسَيَكُونُ الْبَاعِدَةُ مِنَ الْأُمَّةِ الظَّاهِرِينَ وَأَبَا الْقَاسِمِ مِنَ الْحَمْدِ
اللَّهُ يَمْلِكُ الْأَرْضَ قِطَاعًا وَلَا كَامِلًا تَطْلُمُ أَوْ جُزْأً تَجْرِمُ كَوَيْدًا وَتُوفِقُ صَوَابَ أَرْخَاؤِهَا وَفَوَابِ
فَوَابِهَا شَيْدٍ حَنِينٍ بِشَدِّهِ كَوَيْدُ رَسُولِ اللَّهِ بِأَشَدِّ عَيْنِي بِسَ رَسُولِ خَدَّاءِ مَوْدِيَا أَمْ شَائِدٍ
مَرَادُ قَاطِعِ نَبْتِ اسْدِ بِأَشَدِّ كَيْدِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ أَوْ رَامَا دَرْ خَطَابِ مَيْفَرْمُودِيَا مَرَادُ تَامِ
اِمْتِ اسْتِ يَا مَرَادُ زِيَّ ارْ مَسْلَمَانَانِ اسْتِ يَعْنِي أَيْ مَا دَرْ بَدَسْتِي كَيْدِ فَرَايَشِ حَضْرَتِ
اِحْدَيْتِ دَرْ بَابِ صَفَا وَمُرُوهِ كَيْدِ ارْ شَعَائِرِ خَدَّاءِ اسْتِ حَقِّ وَدَرْ سَتِ اسْتِ فَمِنْ
حَجِّ الْبَيْتِ بِسَ بِرَكْعَةٍ خَانَةِ كَعْبَةٍ كَنْدِ أَوْ اِعْتَمَرَا يَعْمُرُهُ كَنْدِ فَلَا جَنَاحَ عَلَيْهِ
بِسَ سَجِّ حَرْجِي بِرَاوْنِيَسْتِ أَنْ يَتَوَقَّفَ بِهَذَا كَيْدِ طَوَافِ كَنْدِ بَانْدُ كَوْهِ شَائِدِ يَمِينِ بِسَ بِرَكْعَةٍ
بِأَشَدِّ سَوَالِي كِيدِ وَحَضْرَتِ جَوَابِ دَادِ وَچِنَانِجِهَ دَرْ حَدِيثِ حَضْرَتِ صَادِقِ بَيَانِ
شَدِّ مَنْ يَطْلُوعُ خَيْرٌ أَوْ بِرَكْعَةٍ بِطُوعِ وَرَعْبَتِ خَوْبِي طَوَافِ سَتِي كَنْدِ وَطَوَافِ سَجِّ رَاهِمِ بِيَا
كَنْدِ ارْ يَمِينِ عِبَارَتِ بِرَمِيَادِ كَيْدِ أَوَّلِ بِرَسَلِ وَجُوبِ فَرْمُودِ وَحَالِ مَيْفَرْمَايدِ كَيْدِ كَثَرَتِ طَوَافِ
بِرَكْعَةٍ بِشِيرِ ثَوَابِشِ شِيرِ اسْتِ فَإِنَّ اللَّهَ شَائِدُ كَيْدِ چُونِ چِينِ عَمَلِ بِيَا رِخْوِيَّ ارْ اَوْ صَادِرِ شُودِ بِسَ
يَقِينَا خَدَّاءِ بِدَاوِشِ وَجَزَائِ نِيكُوِيَّ خُودِ مَرَكَا رِخْوِ اَوْ رَاخِرَا خَوَابِدَا اَوْ رَاثَنَامِي جَمِيلِ
خَوَابِدِ نَسْرُمُودِ وَثَوَابِ اَوْ رَا مَضَاعِفِ خَوَابِدِ مُمُودِ عَلَيْهِ بِنَبْتِ اَوْ دَانَا اسْتِ وَ
بِرَحْبِ آنِ نَبْتِشِ ثَوَابِ اَوْ رَا عَظِيمِ وَبِزَرَكِ خَوَابِدِ فَرْمُودِ وَآبِ وَبِرَكْشَتِ اَوْ رَا كَرَامِي
خَوَابِدِ دَا شَتِ يَا اَتَمَّ بِذَا رَسُولِ تَدَّ شَائِدِ بِذَا غَلَطِ بِأَشَدِّ وَاصِلِ تَنِي بُوْدِ وَاَكْرَبِ دَا صَحِيحِ
بِأَشَدِّ مَرَادِ ارْ رَسُولِ تَدَّ جَبْرِئِلِ اسْتِ وَشَائِدِ بِبَيِّنَةٍ غَلَطِ بِأَشَدِّ وَاصِلِ بَيِّنَةٍ يَا بَيِّنَةٍ بِمَعْنَى
رَفْعَتِ بِأَشَدِّ نَهْ بِمَغْيَرِي يَعْنِي أَيْ مَا دَرْ بَدَسْتِي كَيْدِ نَسْرُمُودِ خَدَّاءِ كَيْدِ شَرَفِ وَبِزَرَكُوَارِ
فَرْمُودِ مَرَا بِسَبَبِ بِسَرَانِ عَلِيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ كَيْدِ بِسَرِ تَوَكُّسْتِ يَا بِسَبَبِ بِسَرِ نُوْدُنِ عَلِيَّ ابْنِ
أَبِي طَالِبِ بِرَامِي تَوِيَا بِسَبَبِ رَفْعَتِ عَلِيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبِ چُونِ چِينِ نَعْمَتَا بِتَوْمَرِ حَمْتِ فَرْمُودِ
بِسَ شُكْرِ كَرْنِ نَعْمَتَا سَامِي جَلِيلِ اللَّهِ رَا كَيْدِ تَوْمَرِ حَمْتِ شَدِّ كَيْدِ اَوْ تَوْدُودِ آدَمِ وَمِي اَيْنْدِ زَرَا
بِسَ شُكْرِ نَعْمَتَا سَامِي اللَّهِ بِأَشَدِّ فَرَادَانِي اَنْ نَعْمَتَا رَا سَتَحِي سَنَرَا اَوْ رَا خَوَابِدِ دَا كَمَا اَيْنْدِ كَيْدِ

کفران آنها نماید حرمان از آنها را مستحق و سزاوار خواهد بود و فقیران و مسکینان
 یعنی چون چنین شرافتی برای علی بن ابیطالب ذکر نمودم پس همین شرافت نیز بعد از این برای
 رسول خدا گفته خواهد شد یعنی چون فاطمه دختر خود را تزویج علی بن ابیطالب در آورد
 و از آن صدقیه اولاد بهم رساند بعد از آن نیز علی بن ابیطالب میگوید که خدا مرا شرفیاد
 و بزرگوار گردانید بسبب این که محمد رسول خدا که از فاطمه پیدا شده و خواهد شد پس
 رسالت را در توضیح نعمتهای جلیده که پس از علی بن ابیطالب باشند شروع فرموده
 فرمود و بزودی از صلب علی بن ابیطالب اشخاص بزرگت بیرون خواهد آمد و بزودی
 علی پدر چند نفر از ائمه ظاهر خواهد شد و بزودی پدر قائم آل محمد خواهد شد و بچنان
 قائمی که زمین پر از عدل و داد میفرماید بعد از این که بر از ظلم و جور شده باشد یعنی
 چون این یازده انوار مقدسه الهی از صلب و ترائب امیر المؤمنین و فاطمه ظاهر شدند
 همه فرزندان رسول خدا و علی مرتضی خواهند بود و خدا یا ترا قسم میدهم بذات وحدت
 تو و بنور محمد و آل محمد که تعجیل فرما در ظهور موفور السعده و حضرت قائم روحی و روح العالمین
 له الفدا که نزدیک است دنیا پر از ظلم و جور شود تا شغای قلوب مؤمنان حاصل آید و
 شریعت رسالت تازه گردید و در حجاج بیرون آید و همه اهل عالم از شر شیطان نجات یابند و
 هدایت یابند بحسب قرآن معنی و ترجمه شد و الله اعلم بحقائق العبارات و استغفر من
 الزلات قولهم عرف جل ان الله ان یکنون ما انزلنا من البينات الهدى
 من بعد ما بنیاه للنایس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم
 اللاعنون الا الذین تابوا و اصلحوا و یکنوا فاولئک اتوب
 علیهم و انا التواب الرحیم امام حسن عسکری علیه السلام فرمود
 که قول خدای عز و جل ان الذین یکنون ما انزلنا من البينات بدستی که آنرا که میپوشند بطبع
 حطام دنیا آنچه فرو فرستادم از نشانههای هدی و روشن از لغت و صفت محمد و صفت
 وحیست علی الهدی من بعد البينات الکتاب و آنچه فرو فرستادم از هدایت و راهنمایی
 بمحمد و علی بعد از آنکه میپوشند آنچه را که بیان کردیم از برای مردمان در کتاب تورات
 یعنی آنچه ما در تورات آشکار کرده و اسیده بودیم از صفتهای محمد و علی از عوام خود مخفی
 داشتند و آیات بنیات و هدایات محمد و آل محمد را که مبادست محمد و علی

جاری فرموده ایم نیز گمان میماند و از عوام خود مخفی میگردانند تا بر ایشان نشوند و بمحمد
و علی بیان نیاورند بقیه آنچه فرمودیم از بقیات و هدیه انجمن آیتها و معجزات است
که ظاهر ساختیم آنها را که دلالت بر فضیلت و مقام و منزلت ایشان کنند مانند آن بریکه
پسوسته در سفرهای رسول خدا بر سر او سایه میماند اخت و آن بهای تلخیکه سبب انداختن
آب دبان مبارک حضرت در چاهها و غدیر با شیرین و خوش کوار شدند و مانند
آن درختانکه چون آنحضرت زیر آنها نزول جلال میفرمود میوههای آنجا فرو میآمدند و مانند
آن آفات و عایاتیکه زایل میشدند از هر که دست خود را بر او مسح میفرمود یا آب دبان
مبارک خود را در آنها میماند اخت و مثل آیتها و معجزه هاییکه بر دست علی ظاهر و پدید
شدند از سلام کردن کوهها و سنگها و درختها بر آنسرور در حالتیکه میگفتند یا ولی الله
و یا خلیفه رسول الله و هر که نام مبارک علی را بر زهرهای کشیده میخواند و از آنخصا
تناول میکرد بلاهای آنها با و نمیرسید و صدور آنکارهای عظیمه از آنحضرت که تنها و کوهها
عظیم را از جای کند و آنها را مانند سنگریزهها انداخت و مثل آن آفاتیکه بدعای آن سرور
زایل شدند و مثل آفات و بلاهاییکه بدعای آنحضرت به تندرستان حلول کردند
و سایر معجزهها از فضایل آنحضرت که خدا آنسرور را با آنها مخصوص ساخت پس اینهاست
از جمله آیههای که خدای عزوجل برای مردمان بیان فرموده در کتاب خود یعنی در
همین آیه قرآن و این معجزات موجب اسباب هدایت اند و ولی از کثرت وضوح و
روشنی عین هدایت میشوند پس فرمود **اُولَئِكَ** یعنی آن گروه که گمان صفات محمد
و علی نمودند و از طالبان صفات آنها را مخفی داشتند که در صورت عدم تقیه بر
آن گروه اظهار انصاف لازم بود یعنی علما و احبار پیود صفات محمد و علی را از عوام
جمله خود گمان کردند و مخفی داشتند و عوام با اینکه علما خود را در فسق و فجور و عاشق پول
و نیا بودن خوب شناسند مع ذلک قول علما را قبول کردند و در صد و مخصوص خود
مطلب بر نیامدند که خود خدمت حضرت بر سرند و معجزه به بینند و ایمان دارند
و بتقلید عالمان فاسق باقی ماندند چنانچه سابق بر این تفسیر و ترجمه شد و الله اعلم
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي سَلَكَتُهَا سُلُوكُ الْكَافِرِينَ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي سَلَكَتُهَا سُلُوكُ الْكَافِرِينَ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي سَلَكَتُهَا سُلُوكُ الْكَافِرِينَ

بایشان چند وجه است بعضی از آنجوه این است که هر کس باشد خداو محق باشد یا مبطّل
نیست او که آنیکه سبک و بد خدا لعنت فرماید تمکاران را که پوشندگان حقند حتی اینکه همان
ظالم کافر نیز همین امیسگوید که خدا تمکاران پوشندگان حق را لعنت فرماید پس
ایشان بنا بر این معنی در لعن لایعنان و در لعن خود داخلند و بعضی از آنجوه اینست
که چون دو نفر از یکدیگر عکین و ملول و لنگین گردند و بعد یکدیگر لعنت کنند اندو لعنت بلند
شوند و از پروردگار خود رخصت طلبند که برکی فرود آیند پس خدای عزوجل بفرشتگان
خود فرماید بیکدیگر لعن کننده خود سزاوار لعن باشد و آنکه مقصود ملعن شدن سزاوار نیست
هر دو لعنت را ملعن کننده فرود آورید و اگر امشار را لعن سزاوار باشد و لعن سزاوار
نیست هر دو را امشار را لعن متوجه گردانیده اگر هر دو نفر سزاوار لعن باشند پس این لعن
بسوی آن لعن بسوی این متوجه گردانید و اگر اندو نفر بجهت ایمان نشان سزاوار لعن باشند
و ملاقات و دل تنگی ایشان را بعد یکدیگر محتاج کرده پس هر دو لعنت را بسوی یهودان که
آنها لعنت و صفت محمد و ذکر علی و صفات آنحضرت نموده اند و بسوی ناصبیان
که کتمان و دفع فضیلت علی علیه السلام نموده اند متوجه گردانید مگر چه گوید که امام علیه السلام
اول وجه فرمود و در مقام تفصیل دو وجه بیشتر بیان فرمود بوضوح و الذاکر فرمود و
شاید مراد از لایعنان کسانی است که از ایشان لعنت می آید یعنی جن و انس ملائکه
برایشان لعنت کنند بلکه شاید همه مخلوقات باشد حتی سباع و حیوانات صحرا و دریا
و مرغان هوا و جمادات و نباتات و آنچه خدا خلق فرموده بر یهودان و ناصبیان
لعنت میکنند و این نهایت مبالغه است در جزا زکتمان و معاصی زیرا که چون
دانستند که حق تعالی جن و انس و ملائکه را امر فرموده و همه دو آب و هوام و غیر
ذو العقول را علم ساخته که ایشانرا لعنت کنند و در تراشقاوت و محصیت ترسیدند
و بعد اعلم بالصواب پس خدای عزوجل فرمود **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا** اگر انانی را که توبه
و بازگشت کنند از کتمان صفات محمد و علی و اصلح او آنچه فاسد و تباه کرده بودند
تاویل بدین سبب است تاویل نکار فضل فاضل است تخففات حق نموده بودند با صلح و توبه
وَابْتَدُوا و آنچه را که حش را ذکر فرموده از لعنت و صفت محمد و از ذکر علی و صفت
آنحضرت را و آنچه را که رسول خدا ذکر فرموده بیان نمایند یعنی آنچه از صفات محمد و

که در توره مذکور بود و تحریف نمودند اقرار به تحریف خود نمایند و از معصیت خود توبه کنند
بفهم فَاُولَٰئِكَ اَتُوبُ عَلَيْهِمْ پس توبه انجماعت را قبول میفرمایم و اَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
و منم نیات توبه پذیرنده مهربان مترجم گوید که این عبارت باعث نهایت امید
واری است برای ارباب معاصی که بهیچ وجه رو تابان نمیفرماید و توبه جمیع تابانرا
قبول فرماید و ایشان نهایت عطا و مهربانی نماید قَوْلُهُمْ قُلْ لِّعِزِّ رَبِّ لَا تَقْرَبُوا
الَّذِينَ كَفَرُوا وَاَوْمَاتُوا وَاَوْهَمُ كُفْرًا وَاُولَٰئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَاُولَٰئِكَ
الْمَلَكُ كَثَرٌ وَاَلِنَاسِ اَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخْفَىٰ عَنْهُمْ
الْعَذَابُ لَآهُمْ يُنْظَرُونَ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدا تعالی فرمود
اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا اَبَدَرَسْتِیْ که آنانکه کافر شدند و نکر و بدند بخدا و ایشان را
کردند نبوت محمد و ولایت علی بن ابیطالب و آل نذر بر گوار و اَوْمَاتُوا و کفر خود
بمیرند و هُمُ كُفْرًا و حال آنکه ایشان کافر باشند و اُولَٰئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ آن گروه
برایشان است لعنت خدا که خدا واجب خواهد فرمود و درمی از رحمت و دوری
از استحقاق ثواب خود را برای ایشان اِلَٰلَهُ تَكْفِي و برایشان است لعنة فرشتگان
که ایشان را لعنت و نفرین میکنند و النَّاسِ اَجْمَعِينَ و برایشان است لعنت جمیع مردمان
که همه ایشان را لعنت میکنند زیرا که همه مردمان که مامور با و امر الهی و منعی بنواهی الهی
شده اند لعنت میکنند و همه کافران نیز میکنند خدا لعنت کند کافران را پس
ایشان در لعنت خدا و ملائکه و مردمان و در لعن خود داخلند نیز خَالِدِينَ فِيهَا در حالیکه
در آتش دوزخ محسوس و جاوید خواهند بود لَا يَخْفَىٰ عَنْهُمْ الْعَذَابُ عذاب
آتش دوزخ از ایشان نیست نخواهد شد روزی و نه ساعتی لَآهُمْ يُنْظَرُونَ و یک
ساعت مهلت داده نخواهند شد مگر اینکه بی در پی عذاب دوزخ بایشان فرو خواهد
آمد علی بن الحسین علیهما السلام فرمود در رسول خدا فرموده بد رستی که اینکرو
که کتمان صفت محمد رسول خدا نمودند و انکار صفت علی ولی خدا کردند چون بیاید
ملک الموت نزد ایشان تا جان ایشان را بگیرد و بیاید نزد ایشان بفضیح ترین منظر با و
قبیح ترین صورتها که در زشتی و کراهت منظر از اندازه گذشته باشد و پس گردنشان
از شیطانهای ایشان که همیشه شیطان خندان شیاطین ایشان را با آنها احاطه نمایند

جناب ملک الموت بهر یک از ایشان میفرماید ای نفس همیشه کافره به پروردگار خود
که انکار بنوت محمد بنیبر و امامت علی وصی او مینمودی بشارت باد تو را بلعنت و
نخستی از خداوند منتقم قتل باز میفرماید سر و گوشه چشم خود را بلند کن و بنگر پس نگاه میکند
و می بیند نزدیک عرش اللی محمد را و حال آنکه بر تختی پیش عرش حضرت رحمن نشسته و می بیند
علی را بر روی کرسی پیش روی محمد و سایر ائمه طاهرين را بر حسب مراتب شرفیه
خود بحضور آن سرور نشسته اند پس چنان را که در بای آن کشته شده و قصر با و درجه با و تکرار
بهشتی را می بیند که آرزوهای همه از و برنده گان از تصور آنها قاصر مانده پس بآن بد
جنت میفرماید اگر دوست داشته بودی این بزرگواران را پیوسته روح تو عروج میداد
خود را تا بحضور این بزرگواران مشرف میشد و همیشه با وی و منازل تو در این بهشت
میبود پس چون بر مخالفت آن بزرگواران بودی از شرفیابی حضور ایشان محروم
شدی و از مجاورت ایشان ممنوع گردیدی و اینها منتهای تو است انجامت
مجاوران و نزدیکان با تو اند نگاه کن پس حجابهای با و پیر را از پیش چشم او بلند میکند و
با و پیر را با آنچه در آن بود از بلا یا و دوائی و عقارب و حیات و انعامی و انواع
عذاب و عقوبتهای با و پیر می بیند پس با و گفته میشود در اینوقت اینها منازل
تو است پس شیاطین را که همیشه اغوای او مینمودند و از ایشان میزدرفت برآ
او مثل خواهند نمود در حالتی که سحر و بسته شده اند در آنها و پیر و زنجیر با و غلبا پس در آن
او سخت ترین حسرتها و عظیمترین فتنونها خواهد بود و قول عرفی جَلَّوَاللهُ وَاحِدٌ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ امام حسن عسکری علیه السلام فرموده وَ اَللّٰهُمَّ وَ خدای
شما انچنان خداوندیست که محمد و علی را کرامی داشت و بزرگت کرد به فضیلت و
آل پاکان ندو بزرگوار را کرامی داشت و بزرگت کرد بجلالت و شعیان آن بزرگوار
کرامی داشت و بزرگت کرد بروح و روحان و کرامت الله و احد
خدای یگانه ایست که هیچ شرکی و نظیری و عدیلی برای او نیست لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست
هیچ معبودی مگر او که آفریننده موجودات و زایل کننده عیوبات و سازنده مصورت
و روزی دهنده و وسعت روزی دهنده و بی نیاز کننده و فقیر گرداننده و عزیز غنیان
و ذلیل سازنده مخلوقات است الرَّحْمَنُ آنکه بخشاینده است مومن و

کافرونیک کار و کینه کار ایشان را روزی میدهد و ماده هاسی فضل روزی خود را از ایشان
 قطع و بریده نمیشود هر چند از طاعت و فرمان برداری و دوست بردارند اگر چه
 آنکه هر بان است بشندگان مؤمن خود از شیعیان آن محمد و توسعه رحمت فرموده برای
 ایشان در تقیته که هرگاه قدرت و توانائی دارند آشکار و غیر پوشیده سخن گویند به
 اظهار دوستی باد و ستان خدا و دشمنی باد دشمنان خدا و هرگاه عاجز و ناتوان باشند
 پوشیده و چنان دارند و شی باد و ستان خدا و دشمنی باد دشمنان خدا را
 رسول خدا فرمود که اگر میخواست برآینه تقیته را بر شما حرام مینمود و شما را امر
 بضمیر مینمود بر آنچه از دشمنان شما بشاید وقت ظاهر و آشکار کرد و انبیا شما حق را
 آگاه باشند که عظیمترین فرایض الهی بر شما بعد از فرض و وجوب دوستی با ما و
 دشمنی با دشمنان ما است حال تقیته است بر جانهای خود و برادران خودتان و معرفت
 بقضا و حقوق برادرندینی شما آگاه باشند که خدا بعد از موالات با ما و معادلات
 با اعداء ما و تقیته و قضا و حقوق اخوان خود هر کس که ای را خواهد آفرید و استقصاء در
 اعمال و نخواهد نمود و از گناهان او مسامحه خواهد فرمود و تا گناه این دو پس کم کسی است
 که از عذاب اندوخت یا بد کرد بعد از اینکه عذاب سخت را بساید یعنی کسی که تقیته
 نکند یا حقوق اخوان مؤمن خود را برین آوردند لابد باید عذاب سخت الهی در آیند و بد
 معذب باشند تا از گناه آیند و فعل قبیح پاک شوند مگر اینکه برای ایشان مظلمها بر دند
 ناجیان و کافران باشند چون مقتضای عدل الهی باید قصاص حقوق شما بر ایشان و
 ظلمهای ایشان بشما و دنیا از ایشان بشود پس عذاب آیند و محیست شما بر آن
 گروه کفار و نواصب خواهد بود چون چنین است از خدا برسد و خود را در معرض سخط
 و غضب الهی ننند از بد بآنکه ترک تقیته نمایند و در بر آوردن حقوق برادران مؤمن
 خود کوتاهی نمایند قل عَزَّوَجَلَّ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اخْتِلَافَ
 اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ مَا أَتَزَلُ
 اللَّهُ مِنْ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ
 فِيهَا مِنْ كُلِّ آيَةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ
 وَالْأَرْضِ لَا يَاتِ لِقَوْمٍ يُعَذِّبُونَ أَمْرٌ مِنْ عَمَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ

فرمود که چون رسول خدا یهودان و نصاریان را تو عید و تهدید نمود در انکار وجود نبوت
حضرت رسالت و خلافت شاه ولایت پس سرکشان یهود و کرون کشان نصیب
گفتند کیست که نصرت و یاری کند محمد و علی را بر دشمنان اند و بزرگوار پس خدای عزوجل
فرمود **فَرَسَدَانِ فِي خَلْقِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ** بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمهائی است
برافراشته بدون ستونی از زیر آنها که آنها را از افتادن مانع نشود و نه علاقه از بالای آنها
که آنها را از وقوع بر شما نکند باری نماید ای بندگان و کینه‌کان من همه شما سیرهای
در دست قدرت میدواین زمین که بساطی بسط و مهادنی مضبوط است از زیر
شما در قبضه قدرت من است هیچ محل نجائی برای شما نیست اگر از آن بگریزید و این
آسمان از بالای شما است هیچ گریزگاهی برای شما نیست هر جا بروید اگر بخوابید یا بایست
و آسمان شما را هلاک میسازد پس آنچه در آسمانها است از آفتاب نور دهنده روزها
تا در تحصیل معیشتهای خود پراگند شود و روزی بدست آورید و از مایهتاب روشنی
دهند و برای شما در شبها تا در ظلمات آنها با بصیرت گردید و سبب ظلمت و تاریکی
شما را بجا و ناچار نماید باینکه استرحمت کنید تا از رسیدن مشقتها بیکه بدان شما را
لاغر و نزار نماید دست بردارید و بخوابید و آسوده شوید و **وَإِنْ خِلَافَ اللَّيْلِ أَنْتَهَارٌ** و آمد و
رفت شب و روز که فی در پی روی آورنده اند بر شما با انجاییکه هر روز کار شما آنها را در
عالم احداث میفرماید از سعید و شقی که در این دن و عزیز و ذلیل ساختن غنی
و فقیر کردن و فصل زمستان و تابستان و پاییز و بهار و فراخ سالی و تنگ سالی قرار دادن
و پس دانست یعنی همین اختلافات در همین شب و روز است که خالق آنها
بقدرت کامله خود این عجایب را قرار داده تا دلالت بر وجود او کند و کسی منکر
نشد و **وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ تَمُوتُ بِالنَّاسِ** و دیگر در کشتیهامی که را بنابر
که جاری و روان میشوند در دریا با آنچه نفع رساند بمر و مان که خدا آنها را بار کشتیهای تند
رقتار شما گردانیده که شب و روز ساکن نمیشوند و آرام نمیکند و وامانده نمیشوند و
آب و علف از شما نمیخواهند و مشقت ریدن و روانه ساختن از شما بپادبای و زنده
کنایست کرده که اگر بادها از آنها منقطع و ایستاده شوند بقوتهای خود تاب مقاومت
با آنها نداشتند که آنها را بر روی دریا سیر دهند بجهت اینکه مصلحتها و منفعتهای شما را

تام و کامل فرماید و شمار را بحاجتهای آن برساند مترجم گوید چنانچه این آیات همین اثر را بانتهای
داده که این جواز است که پیکر را سپر میدهند و باور آمدن آنها قرار داده هر صفتی که حادث
شود از قدرت صانع علی الاطلاق است که همه اشیا را آفرید و هر یک را اثری
مرحمت فرموده تا مردم منتفع شوند و او را پرستش نمایند یعنی **قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**
و در آنچه فرو فرستاد از آسمان آب باران را بزرگ قطره و باران است همیشه آید
و باران خرد قطره همیشه بارنده که یکدفعه بر شما فرو دهنی آید تا شمار غرق نماید و اسباب
میعشت شمار را تباه گردانند بلکه متفرق دریا کنند از بالا فرو دمی آید تا زمینهای پست
و تلهای و پشته ها و کوههای شمار را فرا گیرد **وَمَا أَفَاءُ لَكُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ إِلَّا أَنْتُمْ حَرَصُونَ عَلَيْهَا** پس سبب آبنباران زمین
زننده و تازه میفرماید بعد از مردن آن و گیاهها و میوهها و دانههای آنرا بیرون میآورد
وَبَقِيَ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَدُرَّ النَّجْمُ و در آنچه پر آکنده کرده در زمین از هر جنسه بعضی از آنها
چونانست که آنها را بجنه خوردن و میعشتهای شما آگاه نموده و بعضی از آنها جانور
شکاری است که محافظت پاسانی انعام شما کنند تا اینکه از دیدن درندگان آنها را
خائف نباشد مترجم گوید یعنی سگهای شکار را با سبب آن که سفندگان آنها را و او
تا از شتر کرکان و سایر درندگان محفوظ مانده و همچنین سایر وحوش و طیور و حیوانات
صحرائی و دریائی که مردم از آنها متلذذ و منتفع میشوند و حضرت آنها را ذکر نفرموده
و بوضوح و الکنز شده ولی خداوند عالم در اوایل سوره نحل بعضی از نعمتهای خود را
بیان فرموده که خدا آفرید شتر و گاو و گوسفند را برای شما و در آنها است گرمی
نقل شتر و مو و گورک که با آنها دفع سرما کنند و منفعتهای مثل و لاد آنها و شیرها و پوستها
و زمین تخم کردن و سایر منافع و از آنها میخورید مثل گوشتها و پیها و شیرها و برای
شما است در آنها نخل و زیتنی در وقتی که آنها را از چراگاه می آورید و در وقتی که بچراگاه
سرمید میریزید که آمدن و رفتن گله با نهایت زینت است و صاحب آنها
در انظار مردم عزیز و جلیل میشود و بارهای گران شمار را بر پشت برداشته میریزد بشیر که
اگر انجیوانات بنویسند و شما خود بیایست آنها را بردویش بکشید انبارها را بانتهای
نمیرسانید مگر بکفایت و مشقت جانهای خود درستی که برود کار شمار و وف
مهربان است زیرا که شمار رحم فرمود و آنها را آفرید تا شما منتفع شوید و کارها بر شما آسان

باشد و آفرید اسپهان و استرآن و دراز کوشان را تا سوار آنها شوید و زمینی و آریشتی
باشد برای شما و می آفریند چیزهای که شما نمیدانید مثل آن عجایبی که خدا آنها را در دنیا
و صحرا آفریده و بر خدا است که شمار ابراه را است هدایت فرماید و بعضی از آنها منحرف
از میان راه است و اگر نخواهد هر آینه تواند که جمیع شمار هدایت فرماید و سبب
آنچه آوند که فرمود و آورد از آسمان آب بارانی را برای شما که از آن آشامید
و از آن درخت و گیاهها است که در آنها مواشی خود را میچرانید و میرویند برای
شما بسبب آن باران زیرا عتیا و زیتونها و درختان خرما و درختان انگور و همه میوهها
بدرستی که در آنها که ذکر شد هر آینه آیتست برای گروهی که در آیتهای الهی تفکر
می نمایند پس با آنها بر عظمت و بزرگی و کمال قدرت و حکمت خالق آنها تدلل
میکنند و تسخیر فرمود برای شما شب و روز و آفتاب و ماهتاب و ستاره کان را
در حالتی که تسخیر شده کاند بفرمان او با اینکه آنها را برای منفعتهای شما مینماید و آماده
ساخته بدرستی که در آیتهای است برای گروهی که خرد دارند و آیات علوی را
که دلالت بر عظمت حضرت رب العزت دارد دریافت میکنند و تسخیر کرد
برای شما آنچه را که آفرید در زمین از حیوانات و نباتات و معدنیات و در آنکه مختلف
رنگهای آن یعنی صفتهای آنها مختلف و بالبع رنگهای آنها نیز مختلف است بدرستی
که در اینها آیتست برای گروهی که فکر و یاد آوری می نمایند و دوست آنچه آوند که
تسخیر فرمود و دریا را یعنی نرم ساخت آنرا بچشکه شمارا ممکن است که با آن نفع شوید و با
شدن و صید ماهی خوردن و غواصی کردن تا گوشت ماهی تازه از آن بخورید و از
آن حلیم و زیورها مانند مرجان و مروارید غلطان بسردن آورید و می بینی
که شما را در آن جاری که آب را بشکافند و طی مسافت میکنند و تا بجویند فصل
وسعت روز می آرد که آنها را سوار شوید و تجارت نمایند و باشد که نعمتهای الهی را
بشناسید و شکر آنها نمایند و افکنند در زمین کج همهای شما منحه ثابته شود و برآ
از جهت گناه است اینکه میل کنند با شما و مضطرب شود و شمارا بر گرداند این را
کسانی است که قائل بجزکت زمین شده اند عجب است از بی فهمی آنها چنانچه
حضرت صادق از پیغمبر روایت فرموده که چون خداوند تبارک و تعالی بخار را

آفرید افتخار کردند و گفتند که ارام شی با غلبه تواند نمود پس خدا گشتیبا آفرید که آنها را بر
روی دریا بگردش در آورد و ذلیل و نرم ساخت دریاها را پس زمین گریه و گفت
کیست که بمن غلبه نماید پس خدا گوهرها را آفرید و آنها را همچنان در پشت زمین قرار داد
و زمین را مانع شد از اینکه برگردد و انداخته را که بر روی آنست چون چنین فرمود زمین ذلیل
شد و قرار گرفت نظیر این و زمین نفیض مفضل گذشت و در کانی از آنحضرت رسیده که
خدا ائمه علیهم السلام را از کان زمین قرار داد که بسا دال اهل خود را بر گرداند و از حضرت
با قرر رسیده که اگر ارام یک ساعت از زمین برداشته شود هر آینه زمین لای خود را همچون
درمی آورد و خدا میفرماید در سوره نحل و قرار داد در زمین نرها و راهها شاید شما بقصد خود
هدایت یابید و علامتها و نشانهها که آنها در سر راهها قرار داده از کوه و بیابان
و درختان و سایر چیزها که گذرندگان با آنها دلالت یابند و راه را کم نکنند و بستاره
ایشان را راه می یابند پس ای یکسکه می آفرید از بنه اشیا را چون کیست که نمی آفرید
پس ای شمرگان هیچ فکر نمی کنید و حال آنکه اگر نعمتهای الهی را بشماره در آورید
نمی توانید که شماره آنها را ضبط کنید چه جای آنکه طاقت داشته باشید که قسام
و اقدام بشکر آنها نمایند پس بدرستی که خدا هر آینه امر زنده است بخشیکه از تقصیر شما
در ادای شکر نعمتهای او در میگذرد و مهربان است بخشیکه چون شما تقصیر در ادای
شکر نعمتهای او کنید آنها را قطع میفرماید و در عقوبت شما بسبب کفران نعمت تعجل
نمیفرماید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا أَشْرَكُوا مَا نُغْنِي عَنْهُمْ كُفْرَهُمْ وَلَا نُنْفَعُهُمْ**
گروید و آنی از شکر نعمه الهی تغافل نورزید که حجاب آنچه از اقوال و افعال شما پنهان
میدارد و آنچه آشکار میکند میداند و جزا و تنزای هر کس را میدهد بفهم و تصرف
إِلَىٰ يَاجِجٍ و در روز ایندن و گردانیدن آنها را از هر جهت که تربیت و انهای
اجلنا پس شما نمایند و میوههای درختان شما را برسانند و گرفتگی هوا و غبار آلودگیها
و بویهای نجار را از شما نیست و نابود نمایند **وَالسَّمَاءِ وَالْأَرْضِ**
و در گردانیدن این بر که مسخر و رام و فرو داشته شده است میان آسمان و زمین
بار بر میدارد و بسیار انهای خود و بر خصصت الهی روانه میشود و آنها را هر جائیکه مأمور
شود میریزد **لَا يَأْتِيهِمْ** است یعنی بدرستی که در این مورد سعه هر آینه علامتها

و نشانه‌ها و دلالت‌های واضح و روشنی است از صنایع و عجایب حکمت و بدایع قدرت
بزرگ و حضرت احدیت و علم و قدرت و حدایت و خالقیت او جل شانه
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. برای گروهی که بتعللهای خود تفکر و تأملی نمایند که انخداد و مذکبه انبیهه عجایب
از امارت قدرت او است قادر و توانا است بر اینکه محمد و علی و آل ندو بزرگوار را
نصرت و یاری و پیرو عاقبت محموده را برای هر که دوستی با ایشان کند تر و دهد
زیرا که مجازات و پاداش دادن حضرت احدیت
مؤمنان و کافران را منحصرنیست در دنیا بلکه جزا و سزای هر کس در انسانی است
که نیمه آن همیشه خواهد بود عذاب آن که نه و تمام نخواهد شد رسول خدا ص فرمود
نهایت عجب است برای بنده مؤمن از شیعیان محمد و علی که در دنیا بر اوست
دشمنان خود صبر و شکیبایی میکنند برای او خیر دنیا و آخرت جمع شود و بدرستی هر چه در
دنیا محنت زده شود الفت در از نعمتها در آخرت برای او ذخیره خواهد شد که اندازه
محنت دنیوی او نیست نعيم اخروی او نیست و نابود خواهد بود و همچنین عجب است
برای بنده که مخالفت مائیل بیت است که اگر دنیا بدست مؤمنان مخدول و
مغلوب شود پیش او عذاب دنیا و آخرت جمع شود اگر در دنیا محنت داده شود
و عذاب دنیوی از او بتأخیر انداخته شود در آخرت الفت از عجایب عذاب
و انواع عقاب بر او خواهد بود که پیوسته آرزو کند که کاش در دنیا مسلمان شده بودم
و اندازه نعيم دنیوی که برای او بوده نسبت بکلیه بای اخروی هیچ نخواهد بود چون
نیکوترین مردم در دنیا از حیثیت نعمتها و طولیترین مردم در آن از حیثیت عمر از
مخالفان مائیل بیت را روز قیامت در آتش جهنم کدغه فرو برند و بیرون آورند
پس از او پرسند هرگز نعيمی آید به هر آینه بگویند و چون سخت ترین مردم از حیثیت
زندگانی در دنیا و عظیمترین ایشان از حیثیت بلا از موافقان و شیعیان مائیل بیت
روز قیامت در بهشت کدغه در آورند پس از او پرسند آیا هرگز نیدی و شفقتی
ویده هر آینه بگویند پس کجا نهایه نعيم و عذاب که اینها صفت آنها است چیست
چون چنین نعيم و عذاب در پیش دارند در این سر نعيم اسرار ابطلسید و از نعيم عذاب
پرسه نیز یعنی دست تو سل از دامن مائیل بیت بردارید و مخالفت او امرو

تو ای ما نمائید تا از العذاب ربانی یابید و نسیم بهشتی در آید اللهم احنا بحیوة محمد
و آل محمد و امتنا بما تم صلوات الله علیهم اجمعین قیله عزوجل و من الناس
من یتخذ من دون الله اندادا یحییونهم بحب الله و الذین آمنوا
اشد حبا لله و لو یرى الذین ظلموا ان العذاب ان القوة
لله جمعا و ان الله شدید العذاب اذ تبرز الذین اتبعوا من الذین
اتبعوا و اول العذاب تقطعت بهم الاسباب و قال الذین اتبعوا
لو ان لنا کرة فنتبرء منهم کما تبرءوا منا کذلک یریه
الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار
امام حسن عسکری علیه السلام فرمود چون مومنان عالم بخداوند یگانه ایمان آوردند و
ولایت محمد و علی را قبول نمودند و معاندان از ایمان و قبول ولایت اعراض کردند
خدای عزوجل فرمود و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا و بعضی از مردمانی
محمد کسانند که فرامیگیرند بخیر از خدا هست یا فی را یعنی فرامیگیرند و شستن فی که ایشانرا
هتمای خدایت را میدهند یعنی بتان عاجز جماد که قادر بر افریدن هیچ چیزی نیستند
شریک خداوند قادر حق غالب قرار میدهند که همه شیء آفریده بخیر و هم بحب الله
دوست میدارند ان هتمایان از بتان را مانند دوست داشتن ایشان خدا را
یعنی در اطاعت و تعظیم و محبت تسویه میکنند میان بتها و خدا و الذین آمنوا
اشد حبا لله و آنکه ایمان آوردند ثابت تر و قویترند در دوستی بخدا و آنکه و هتمایان
با خدا گرفته اند بجهت اینکه مومنان نمی بینند ربوبیت و پروردگاری را برای خداوند یگانه
شرک با و نمیاورند مترجم در مقام توضیح گوید که محبت مومنان بخدا بیشتر است نسبت
بمحبت مشرکان و خدا بجهت کمالی آنکه دوستی مشرکان نسبت به هتمایان مشرک
و عام است و دوستی مومنان مخصوص ذات حضرت احدیت است و
همچنین مشرک او نگرفته اند تا دوستی هم مشرک باشد پس قوی و اشد و بیشتر شد
چنانچه از فرمایش حضرت همین متفاد میشود و دیگر آنکه محبت مشرکان بتان بجهت
اغراض فاسده موهومه است که مانند سبی زایل میشود و از آنکه غرور و گرداننده
روی بخدا میکنند و محبت مومنان چنان محکم است که هیچ کس غیر از خدا روینا و

و از غیر او اعانت نخواهند و اگر ایشان را بیلانی بشکلا و مستحق فرماید بلامی و را بجان
خریدار این در پروا ندارند و غیر او را قادر ندانند پس محبت مؤمنان بیشتر است
و دیگر آنکه مشرکان بمقابل محبت خود از بتان مجسمی نمی بینند و مؤمنان بمقابل محبت
خود از خداوندی که محبت فوق التصوری بینند پس محبت کسیکه او محبت خود را
دوست دارد اقوی است از محبت کسیکه محبت خود را دوست ندارد بلکه دوستی
و عدم آنرا نفقه بلکه عینان گفت که اول خدا مؤمنان را دوست داشته که دوستی
خود را در اول ایشان گذاشته تا ایشان را دوست داشتند چنانچه خود میفرماید
یَجْعَلُكُمْ خِیْبَةً لِّیْهِ كَفْتَهُ كَلَّا لَیْسَ بِیْكُمْ نَكْثٌ یُّبَدِّلُ خَیْرًا لِّیْهِمْ نَسِیْتُ وَ دَیْكَرُكُمْ دُوسْتِیْ مُؤْمِنًا
نسبت بقادر منان بحبت این است که عالمند که نعم حقیقی و تدبیر واقعی ایشان
اوست و آنچه صلاح حال ایشان است مرعی خواهد داشت و از روی یقین میامید
و از رحمت شاملة ویند و پرستش و نمایند و میدانند که او علیم و حکیم و جبار است که علی
و نظیر ندارد و ثواب و عقاب از جانب او مرجع و مآب بسوی او و مالک منفعتها
و مضرتها اوست پس محبت ایشان نسبت باو بیشتر است از محبت مشرکان
بیتان مرویست که از سعید ابن جبیر که فردای قیامت خدا تعالی مژمرماید تا مؤمنان
و کافران را جمع کنند پس بکافران گویند در دنیا ادعای محبت بتان داشتید
و این مؤمنان دعوی دوستی من میکردند اگر بتان شمارا بگویند که بچشم رویدا طاعت
نمایید و سخن ایشان را که محبوب شما بودند بشنوید ایشان با کنند مؤمنان عرض کنند
بارالها اگر فرمائی ما دوستی تو بدو رخ رویم و هیچ از ان پروا ندارند ای کذا الذین آمنوا
كُنْتُمْ خِیْبَةً لِّیْهِ كَفْتَهُ كَلَّا لَیْسَ بِیْكُمْ نَكْثٌ یُّبَدِّلُ خَیْرًا لِّیْهِمْ نَسِیْتُ وَ دَیْكَرُكُمْ دُوسْتِیْ مُؤْمِنًا
که بعد بر خود و از حق در گذشتند باینکه تنها و اصنام را بهتمان خدا گرفتند و کافران و
فاجر از اهمیت او مانند برای محمد و علی گرفتند اذ یُؤْتِنُ الْعَذَابَ وَ قَتْلَی رَاكِبًا مَعَانِیْهِ یُسَدُّ
عَذَابَ دُورِخِ رَاكِبًا بِإِیْشَانِ وَ اَقْعُ شُؤْنُهُ اسْتَجَبَتْ كُفْرُ عُنَادِ إِيْشَانِ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ
الْوَقْتُ مِیْثَرًا لِّیْهِمْ قُوَّةٌ وَ قُدْرَتٌ وَ غَلْبَةٌ مَرْدُورًا اسْتِیْ رَاكِبًا مِیْثَرًا لِّیْهِمْ
عَذَابٌ مِیْثَرًا لِّیْهِمْ قُوَّةٌ وَ قُدْرَتٌ وَ غَلْبَةٌ مَرْدُورًا اسْتِیْ رَاكِبًا مِیْثَرًا لِّیْهِمْ قُوَّةٌ وَ قُدْرَتٌ
برای کافران نیست که بتان از عذاب الهی خود را باز دارند و اَنَّا لِلَّهِ شَهِیدٌ الْعُقَابُ

و میدانند که خدا سخت عذابست بر آنکسایکه بمشایان را با خدا گرفت پس فرمود **اذْقَبُوا**
الذِّينَ چون آن گروه کفار که بمشایان را گرفته بودند پشیمند و قتی را که بیزاری میجویند آنرا
پسروی و متابعت کرده شده بودند **مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا** از آنانکه پیروی کرده اند ایشانرا
یعنی چون رئیسها و مشوایان بل شرکت و کفر بیزاری و تبری جویان را از رعایا و اتباع
سفله جمله خوف و قهقهه **لَا تُشْبَاهُ** پس بریده خواهد شد از ایشان همه بهای نجات
و حیل و چاره های ایشان از دست ایشان خواهند رفت و هیچ خبر توانائی نخواهند
داشت بر اینکه از عذاب الهی نجات یابند **قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا** او گویند آنانکه
متابعت کرده بودند رؤسا و خود را یعنی چون تابعان بیزاری متبوعان را از خود متشا
غمانند گویند **لَوْ أَنَّ كُنَّا كُنَّا كُنَّا** تمنا و آرزو میکنند که کاشن برای ما و ایشان بر کشتی
بودی بدینسان **فَنَتَّبِعُ مِنْهُمْ** تا اینکه ما از ایشان بیزاری میجویم **أَتَجْعَلُكُمْ تَبَرُّؤَ أُمَّتِنَا**
چنانچه ایشان از بیزاری هستند اینجا خدای عزوجل فرمود **كَذَلِكَ** چنانکه ایشان
از یکدیگر در آنروز بیزاری جویند **يَوْمَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** حشر **عَلَيْهِمْ** می نمایاند خدا بایشان
گردارهای ایشانرا حشر تمام و پشیمانها بر ایشان و آنچنان است که چون ایشان
در دنیا برای غیر خدا عمل کرده اند و غیر ایشان برای خدا عمل کرده بودند در دنیا
پس می بینند که خدا ثواب صاحبان اعمال برای خدا را عظیم و بزرگ میفرماید و می بینند
که هیچ ثوابی برای اعمال خودشان نیست زیرا که برای غیر خدا کرده اند یا بر آنجوهی که خدا
امر بآن فرموده بنوده اند خدا تعالی فرمود **قُلْ مَا هُمْ بِأَجْنَحِينَ** **مِنَ النَّارِ** و تابعان و متبوعان
بناسند بیرون آیند کان از آتش و دوزخ که عذاب ایشان ابدی دائمی خواهد بود
چون که اینها بآن کفر بوده هیچ شفاعت پیغمبری و وصی و سیکوئی و خیری از یگان
شیعیان بآن بزرگواران بآن بدجنان نخواهد رسید **عَلَىٰ آلِ الْحَبَشَةِ** فرمود که
رسول خدا فرمود هیچ بنده و کنیزی نیست که از ولایت و دوستی ما اهل بیت
جدا شود و از طریق ما مخالفت نماید و بنامهای ما و نامهای برگزیدگان اهل بیت ماکه خدا
ایشانرا برای قیام با موردین و دنیای او برگزیده یعنی ائمه طاهرن غیر ما را نام گذارد
و غیر ما را لقبهای بالقب گذارد و حال آنکه از روی اعتقاد او را بر چنین لقب
و نام گذاردنه اینک خوف و تقیه یا تدبیر مصلحت دینی او را بر چنین لقب گذاردن

و اداشه باشد مگر اینکه خدا در فردای قیامت آن بنده یا کثیر را و هر کس را که او را بجز از
خدا ولی و دوست خود گرفته بوده محشور فرماید و آن شیطانها نیز که اغوای او کرده
بودند نیز محشورند باید چون همه جمع شوند پس با و فرماید ای بنده من با پروردگاری باین
می بینی چون تو پیوسته این جماعت را می پرستیدی و همیشه ایشان را می طلبیدی پس اب
آنچه همیشه عمل میکردی از ایشان نیز طلب گشت معتم عقاب اجرا گشت یعنی عقاب
جرمها و گناهان تو این است که تو باید همیشه با ایشان باشی چنانچه ایشان لذت
عذاب را می چشند تو نیز بچششی و الله اعلم پس خدا را مرخص شیعیهان دوستی داران با محمد و
علی ننموده اند با شدند و خواه از کس اینکه برایشان تقیته بوده و اظهار اعتقادات
خود نموده اند باشند چون همه را حاضر ساختند خدا تعالی فرماید در حنات شیعیهان
محمد و علی بن کزید و آنها را مضاعف سازید فرمود چون چنین خطاب از مصدر
رب الارباب در رسید پس با ضعاف مضاعف حنات ایشان را مضاعف
نماید باز خدا تعالی فرماید در گناهان شیعیهان محمد و علی بن کزید چون بن کزید گناهان بعضی
از ایشان کم است پس آن گناهان در طاعتهای و فرو خواهند رفت یعنی سهل گشت
و نابود خواهند شد پس این جماعت یسار و نیک بختانند و همراه اولیاء و اصفیاء الهی
خواهند بود و گناهان بعضی از ایشان بسیار عظیمست خدا تعالی فرماید آنکسانی را که
از دوستان محمد و علی بوده اند و هیچ تقیته برایشان نبوده پیش او رسید پس ایشان را پیش ما
باز خدا تعالی فرماید حنات این جماعت بنده گان مرا که ناصیند آنها که گرفته بودند بغیر از
محمد و علی و خلیفهای اند و بزرگوار نیست یا نیز بن کزید و آن حنات را برابر این جماعت مؤمنین
قرار دهم بجهت نخست گرفتنی که برای این نواصب بود نسبت بمؤمنان بسبب
غیبت ایشان در حق مؤمنان و قصد ایشان با ذیبت ایشان پس حنات نواصب
برای شیعیهان ماکه برایشان تقیته نبوده ثبت میکرد و باز فرماید که بسنات شیعیهان
محمد و علی بن کزید اگر برای مؤمنان را بنکرده نصاب حقوقی باقی مانده توسطه
غیبت ایشان مؤمنان را بهمان مقدار از کسایان بن شیعیهان برداشته بردوش
نصاب بار کنند پس چنین کنند باز خدای عز و جل فرماید آن شیعیهانی را که بجهت ترس از
دشمنان خود تقیته کرده اند بسیار و در حنات و بسنات ایشان حنات و

و سیات این جماعت نواصب بجا آورید آنکار میرا که بدو طایفه اولی بجای آورید یعنی
حسنت نواصب بمؤمنان و سیات مؤمنان بنواصب و هید کجبه آن کسی
که از ایشان داشتند پس نواصب عرض میکنند پروردگار این جماعت پیوسته
در مجالس با ما حاضر با قوال ماقال مجذبهب ما معتقد بودند پس گفته خواهد شد چنان
که همیشه ایدای معشر نصاب سوکنند بخداوند که بندهای شما معتقد نبودند بلکه قلوب
خود بسوی خدا با شما مخالف بودند هر چند با قوالهای شما قائل و بعضای شما عامل بودند
بجهت تقیه و ترسیدن از شما ای معاشر کافران ما برای ایشان بسبب همان قوالها و
افعالها آماده کرده ایم آنچه را که بسبب اقوال افعال مطیعان و نیکوکاران آماده کرده ایم
زیرا که بفرمان عمل کنند بودند یعنی ثوابت اعمال در غیر تقیه خواهد بود رسول خدا
فرمود چون نواصب حسنه های خود را در میزانهای شیعیان مابلست دیدند و سیلهای
شیعیان را بر ریشتهای نواصب یافتند در آنوقت حسنه های نواصبان
عظم خواهد شد چنانکه قول عز وجل است کَذَلِكَ يُفَصِّلُ اللَّهُ لِلْعَالَمِينَ حُسْرَتَهُمْ قَوْلُهُ
عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمُ
عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالشُّوْ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای عز وجل فرمود یا ایها الناس کُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ
ای مردمان بخورید از آنچه در زمین است از میوه ها و طعامهای آن حلالا طیبیا در
حالتی که حلال پاک و پاکیزه است برای شما هرگاه اطاعت پروردگار خود کنید در
عظم داشتن یکبار و عظم و بزرگ داشته و خفیف داشتن یکبار خدا را و را خوار
و خیر گردانید و لا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ پیروی و متابعت کنید کامهای شیطان را
یعنی پیروی کنید آنچه را که شما را بسوی آن میزند و شما را بآن فریب میدهد یعنی از پی
او مروید و اقتدا با او کنید و فریب او بخورید باینکه مخالفست کنید کسی که فاضل ترین
مرسلان است و خدا او را رسول خود گردانیده و آنحضرت را مامور بنصب کسی
فرموده که خدا او را فاضل ترین اوصیا قرار داده و نصب سایر کسانی که ایشان را خلیفها
و اولیاء خود گردانید و آنکه عَدُوٌّ مُبِينٌ بدست است که ابلیس برای شما دشمنی آشکار است
که عداوت خود را برای شما هویدا و آشکار نماید و شما را امر میکند بخالفست کردن با

بهترین پیغمبران و عناد و ورزیدن و معارضه بخلاف نمودن با شریف ترین و صبیحان
انگایا مکرر **بِالشَّوْطِ** شیطان امر نمیکند شمارا مگر بیدری نذهب **فَالْفَحْشَاءُ وَبِدْمِ** اعتقاد
در حق بهترین خلق محمد رسول خدا و انکار ولایت بهترین اولیاء بعد از محمد رسول خدا
یعنی علی بن ابیطالب **كَانَ يَقُولُ اَعْلَى اللّٰهِ لَا تَقُولُ** و دیگر شیطان بشما امر میکند که بگوئید
بر حریف آنچه نمیدانید یعنی قائل شوید بامامت کسیکه خدا برای او در امامت هیچ بهره
و نصیبی قرار نداده و کسیکه خدا او را اذل دشمنان خود و عظیمترین کافران بخود قرار
داده یعنی امر میکند شیطان که امامت علی بن ابیطالب را انکار نمایند و عکس آنرا
اختیار کنید بفرم علی بن الحسین فرمود که رسول خدا فرمود حق را بر تفضیل او بر
همه افراد کان و شریف و بزرگ گردانید مرا بر جمیع پیغمبران و مرا مخصوص ساخت
بقران عظیم و کرامی و بزرگ داشت بسبب علی بن ابیطالب سید و صبیحان و عظیم
و بزرگ کرد مرا بشیعیانی که بهتر اند از همه شیعیان پیغمبران و وصیان و بمن فرمود
ای محمد پیغمبتی مرا بر خود مقابل کن بشکر ظاهر زیاد شده گفتم سرور و کارا افزونتر چیزی که
تو را بآن شکر کنم چیست پس خطاب فرمود ای محمد شکر افضل از شکار و انتشار کردن
تو است فضیلت برادرت علی را و بر غیب و تحریر کردن تو سایر بندگان مرا
بر عظیم او و عظیم شیعیان او و امر فرمودن تو است ایشانرا که دوستی نمایند با کسی مگر در راه
مردن و شکی نیست مگر در راه من و دوستی و دشمنی نداشته باشند مگر در راه من و دیگر آنکه
جنگ و کارزار بر پای دارند با ابلیس و سرشان مرده آن ملعون که دعوت مردم
نمایند بخالف من و عداوت با دشمنان محمد علی را جتنه و سپر خود قرار دهند از هر بای
ر شیاطین و فضیلت دادن محمد را بر جمیع پیغمبران و فضیلت دادن علی را بر تمام ائمت
الکفرت و اعتقاد نمودن باینکه علی را است شکوئیت که دروغ نمیکوید و حکیم در شکار است
که جاهل نمیشد و صواب رفتار است که غافل نشود و انجنان کیست که بسبب
محبت و دوستی او میز انهای مؤمنان شکنج بسبب مخالفات او میز انهای نصیان
سخت میشود و آنچه مذکور شد بهترین سلاحهای برنده خود قرار دهند بر شیطان
و لشکری آن ملعون چون ایشان چنین کارزار کنند و اسباب حرب آماده سازند پس
شیطان و لشکریهای سرکش او دور و رانده شوند و ترین از همه هنریت شدگان و ضعیفترین

همه ضعفان خواهند شد و شکست فاحش خورده روی بفرار خواهند گذاشت
قوله عز وجل وَاِذْ اَنْزَلْنَاهُ اَنْزِلَ اللهُ قَالَوا بَلْ نَحْنُ مَا الْفَنِيْنَا
عَلَيْهِ اَبَاؤُنَا وَاَوْكُوْا كَانُوا لَا يَعْقِلُوْنَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُوْنَ
امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدا آنکروا همی را که متابعت و پیروی کامهای
شیطان نموده اند و وصف نموده در شان داده بقول خود وَاِذْ اَنْزَلْنَاهُ اَنْزِلَ اللهُ
مَا اَنْزَلَ اللهُ و چون گویند بایشان که ای پیروان شیطان بیایید بسوی آنچه خدا در
کتاب خود فرو فرستاده از وصف و نشانه محمد و علی و وصف فضیلتها و ذکر
منقبتهای آنحضرت و اَلِی لَوْ تَسُوْل و بیایید پیوست رسول خدا تا آنچه شما را
بان مر میفرماید قبول کنید قَالُوا احْسِبْنَا مَا وَعَدَ عَلِيًّا اَلَا اَرْفَعُ اَنْزِلَ اللهُ و خست ریا
و کثرت لجابت گویند پس است ما را آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن از دین فتنه
پس پدران خود اقتدا کنند در مخالفت با رسول خدا و کارزار کردن با علی ولی خدا
خدای عزوجل فرمود وَاَوْكُوْا كَانُوا لَا يَعْقِلُوْنَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُوْنَ ترجمه گوید که همه برای
انکار و او برای محالست یعنی ایابس است ایشان را آنچه یافته اند پدران خود را بر آن
از مخالفت محمد و علی و حال آنکه پدران ایشان هیچ چیز را از احوال دین فهم و دریافته
نکرده بودند و هیچ چیز از راه صواب هدایت نیافته بودند یعنی پدران در نهایت
جهل و کراهی بوده اند و تقلید ایشان کفایت حال فرزندان نخواهد نمود بلکه باید تقلید علم
و راهنما کنند و حضرت عسکری بحسب عبارت تفسیر این آیه را بآیه سوره مائده فرمود
مَنْ لَا يَعْقِلُوْنَ رَاكَ دُرِّ السُّوْرَةِ لَا يَعْلَمُوْنَ است و مراد می است فهم علی ابن الحسین
علیهما السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای بنده گان خدا با من الهی
متابعت و پیروی برادر من و وصیتم علی ابن ابیطالب نمایند و مبادید مانند کسانی که
پروردگارانی بجز از خدا گرفت بجهت آنکه تقلید کنند پدران جهال خود را که کافر بجز بودند زیرا
که هر کس دین خود را تقلید کند از کسانی که دین خدا را میندارند غضب الهی بر او خواهد شد
و از آسیرهای ابلیس لعنه الله خواهد شد و بد آید که خدای عزوجل برادر من علی را
بهترین زینتهای عمرت من گردانید پس خدایتعالی فرمود هر که دوستی کند با دوستان
او و دشمنی کند با دشمنان او آن کس را از بهترین زینتهای بهشت خود و از شرفترین

اولیا و خلصاء خود گردانم و هر که همیشه زیاد کند در دل محبت و دوستی ما اهل بیت را
خدای عزوجل برایش بهشت در بهشت را بکشد و جمیع آنها را برای او مباح فرماید
تا از هر در که خواهد در آید و هر یک از درهای بهشت او را انداخته ای دوست خدا
ایا از من داخل بهشت غیشوی و مرا از میان این درها تخصیص نمیدی و سرافراز منم
اللهم قسانی ولایت آل محمد و آل محمد و آل محمد و آل محمد و آل محمد و آل محمد و آل محمد و آل محمد
الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و نداء
صوتی که می شنود و می بیند از آن فریاد منی فمندا کیسه فریاد رس خواهد بفریادش رسد و آنکه
عزوجل فرمود مثل الذین کفروا و مثل آنکه کافر شد در پرستیدن شان کفر
ایشان را همسایانی بغیر از محمد و علی که مثل الذی ینعق بما لا یسمع مانند داستان
کیست که فریاد میکند بجاورانی که نمی شنود الا دعاء و نداء مگر خواندن و فریادی را و
آنچه را روده میکند از آن فریاد منی فمندا کیسه فریاد رس خواهد بفریادش رسد و آنکه
اعانت و یاری خواهد اعانت و یارش نمایند مترجم گوید که معنی این عبارت سه احتمال
دارد اول آنکه پیش از الذین مضانی محذوف باشد تقدیر و مثل اعمی الذین است زیرا
که تشبیه بتان و رئیسهای کافران که اصداد محمد و علی اند بچوانات زبان نفهم از جهت مراد
نفهمیدن غیبی ندارد ولی حال بتان باشند خواندن و فریاد مساعدت نمیکند چه که
انها جماد و علاوه حال اصداد محمد و علی از حیث که ای بدتر از بهایم است پس تبیان
تشبیه بایم شده باشد که شال تبیان تبها و کافران بشود لخص معنی چنین میاید که مثل
دعوت نمایند بت پرستان و کافران بتوحید خدا و نبوت حضرت رسالت
و ولایت امیر المومنین مانند مثل کسی است که بانگ بچواناتی میزند که غیر از صد او فریاد
او چیز دیگر نمیفهمند بچنین کافران از دعوت نمایند خود جز فریاد او و از می نمیفهمند و بکنه سخن
و مراد او نمی رسند و مانند پدران جاهل خود در میان نادانی میچند و گاه کاهی و از می میشوند
ولی مراد اعمی را نمیفهمند پس حال تبوعان کافران معلوم میشود که چگونه است **افهم الا کافرا**
لا فهم الا کافرا معنی است و آخرین این دلالت بر این معنی دارد چنانچه بد
دویم آنکه معنی همان ظاهر عبارت که تشبیه اصداد و انداد بهایم است باشد ولی بنظر قریب
معنی قول استفاد خواهد شدیم آنکه مثل مشرکان و کافران مانند مثل حیوانات کسی است که

بابت زندگان و ایشان قوال در انغمند و مراد این معنی با معنی اول فرقی ندارد و بدین علم
 ضم بکرم عتقی ایشان کروکنک و کوزند از بدایت یافتن در متابعت کردن ایشان
 آن همایان را بجز از خدا و پیروی نمودن از خدا و اولیای حق را که نام گذارند انهارا بنام
 نیکان خلیفه های الهی و لقب گذارند انهارا بقبای افاضل ممت که خدا ایشان را برای
 اقامه دین خود منصوب ساخته **لَا یَقِلُّ** پس ایشان در معنی یابند امر و فرمان
 خدای عزوجل را علی بن الحسین فرمود این آیه در باره بت پرستان و ناصبیان اهل بیت
 محمد پیغمبر خداست که ایشان پیروان شیطان و سرکشان مرده آن ملعونند و بنودی بسوی
 پاویه خواهند کرد پس رسول خدا فرمود پناه برید بخدا از شر شیطان را نه شده زیرا که
 هر که پناه برد بخدا از شر آن ملعون خدا او را پناه دهد و پناه برید از همزاده و نفثه او یعنی
 بگوید **نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** و من همزاده و نفثه او نفثه ایامید اند که همزاده و نفثه او
 و نفثه او وحیست اما همزاده او اخیز نیست که در دل های شما می اندازد بغض و دشمنی با
 اهل بیت را عرض کردند یا رسول الله چگونه شما را دشمن میداریم بعد از شناختن بخل و تربت
 شما را و نزد خدا فرمود با اینکه دشمنی دارید دوستان ما را و دوست دارید دشمنان ما را
 پس اگر پناه برید بخدا از محبت دشمنان ما و عداوت دوستان ما پس پناه برده اید از
 بغض و دشمنی ما زیرا که دشمنان ما را دوست دارد و تحقیق ما را دشمنی داشته و ما از او
 بیزاریم و خدای عزوجل از او بیزار است **قُلْ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُون
إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَنَجَسَ الْحُزْنُ وَرَوْمًا أَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ
مَنْ أَضْطَرَّ غَيْرَ نَجَسٍ وَلَا عَادٍ فَلَا تَحْمِلُوا عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
 امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای عزوجل فرمود یا ایها الذین آمنوا ای
 کسانی که ایمان آوردید توحید خدا و نبوت محمد رسول خدا و امامت علی ولی خدا
كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ بخورید بر طریق اباحه از پاکیزه با یا حلالها بخورید
 روزی دادیم شما را و شکر و سپاس گویند خدا را بر آنچه روزی شما فرمود و از آنها و شکر
 باین طریق است که بر ما بایستد بروایت محمد و علی تا خدا تعالی بسبب اولادیت شما
 نگاه دارد از شره انشیاطینی که بر پروردگار خود سرکش و نافرمانند زیرا که شما هر وقت بر

نفسها بخود تجد و ولایت محمد و علی کنید لغتسای الکی بر انشیا طین سرش تجدید خواهد شد
و خدا شمار از نفحات و نفثات ایشان بپناه خواهد داد چون رسول خدا این مطلب را
فرمود عرض کردند یا رسول الله نفحات ایشان چیست فرمود آنها باد بانی است
که میدهند در انسان که وادارند او را بر هلاکت دین و دنیای او چون غضب کند
و کاهی میدهند در حال غیر غضب آنچه را که سبب آن هلاکت گردانند او را یا خنجر
چیزی که میدهند بر آن میدانند چیست آن چیز نیست که میدهند در او باینکه بوی هم و
خیال او بیندازند که شاید یکی از این امت فروئی داشته باشد بر یا برابری کند
با ما اهل بیت نه چنین است سو کند بخداوند که خدا محمد و بعد از آن آل محمد را فوق جمیع
این امت قرار داده چنانچه خدا تعالی آسمان را فوق زمین قرار داده و چنانچه نور
آفتاب و ماهتاب را بر ستاره سیاهی زیاد فرموده رسول خدا فرمود و اما نفثات
شیطان این است که یکی از شما اینها بگوید که چیزی بعد از قرآن باید باشد که شفای سینه او
بیشتر و بعد از ذکر ما اهل بیت و از صلوات فرستادن بر ما یعنی بعد از قرآن هیچ چیز بهتر
از ذکر ما اهل بیت و صلوات بر ایشان نیست زیرا که خدای عز و جل ذکر ما اهل بیت را
شفای برای سینه گردانیده و صلوات فرستادن بر ما محو کننده گناهان و ذنوب
و پاکیزه گرداننده از عیوب و مضاعف نماینده حسنات قرار داده امام علیه السلام
فرمود که خدای عز و جل فرمود **اِنَّكُمْ اَيُّاهُ تَعْبُدُونَ** اگر هستید شما که از روی احسان و را
می پرستید پس شکر لغتسای الکی بخوانید بطاعت و فرمانبری کسانی که شمار از بطاعت
ایشان فرموده از محمد و علی و خلیفهای آنها و بزرگوار پس خدای عز و جل فرمود **وَمَا تَأْتِيكُمْ عَلَيْهِمْ**
الْمِثَّةُ جز این نیست که خدا تعالی حرام گردانیده مردار را که خفه شده و ذبح نشده
از جانیکه خدا اذن داده **وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنَازِيرِ** و حرام گردانیده بر شما خوردن گوشت
خوک را و **مَا أَهْلَ غَيْرِ اللَّهِ** و حرام گردانیده بر شما خوردن ذبایح که ذکر کرده شود نام غیر خدا بر
آنها و آنها حیواناتی است که کفار بر سر آنها تقرب جویند بنا میهای همتایانیکه بجز از خدا
گرفته اند یعنی بنام بتان بکشند مانند با سم اللات و با سم العزی که در جاهلیت میکردند
بفهم پس فرمود عز و جل **فَمِنْ أَضْطَرِّهِمْ** که اضطرار بهم رسانید بخیری از این محرمات
غیر باغ و حال آنکه او وقت ضرورتی که بکار نبوده بر امام هدایت کننده و لا عاید

و نه بسیار گویند و باطل در بنوت کیسه بنیم نیست یا امامست کیسه امام نیست فلا
اثم علیه پس هیچ گناهی بر او نیست در تناول کردن این چیزهای حرام لخص این عبارت
است که خداوند عالم اشیا طیب و حلال را برای شیعیان حلال نموده و اگر در حال
ضرورت و غیر حرامی بخورند گناهی بر ایشان نخواهد بود ان الله غفور رحیم بدستی که
خدا آمرزنده مهربان است بسیار پوشنده است ای مومنان علیهای شما را و مهربان است
بشما هنگامی که مباح فرموده در وقت ضرورت برای شما چیزهایی را که در خارج و وسعت
حرام گردانیده علی بن الحسین فرمود که رسول خدا فرمود ای بنده که آن
خدا از همه محرمات پرهیزد و بداند که غیبت کردن شما برادر مومن خود را که از شیعیان آل
محمد باشد عظیم است در تحریم از خوردن شما مردار را خدای عز و جل فرمود و لا یغتب
بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یا کل لحم اخیه میتا فکوهتموه الحجرات
باید غیبت نکند بعضی شما بعضی را یا دوست میدارد یکی از شما اینکه بخورد گوشت برادر
خود را که مرده باشد پس گمراه است خواهید داشت آنرا و بد رستی که خوردن خون گناه است
بر شما از تعظیم و بزرگ شمردن کسی را که خدا او را صغیر و حقیر گردانیده و نام بردن و لقب
گذاردن شما بنامها و لقبهای مآل بیت کسی را که خدا او را بنامهای فاسقان نام برده
و بلقبهای فاجران لقب گذارده و بد رستی که تحریم آنچه در حال فحج ذکر غیر نام خدا شده
بر آن سبکتر است بر شما از اینکه نکاحی و نماز جماعتی را اعتقاد نمایند بنامهای دشمنان
ما که خاص حقوق ما اند هرگاه بر شما از ایشان تقیته نباشد خدای عز و جل فرمود پس
هر که مضطر شود بخیری از این محرمات در حالتی که غیر باعنی و غیر عادی باشد پس هیچ گناهی
بر او نیست یعنی هر که خواهش نفسانی او مضطر گرداند او را بتناول کردن چیزی از این محرمات
و حال آنکه او معتقد بطاعت خدا و تعالی باشد هرگاه تقیه زایل شود پس هیچ گناهی
بر او نیست همچنین هر که مضطر شود بغیبت کردن در حق بعضی مومنان تا از او یا از جان خود
سبب بغیبت دفع نماید هلاکت را از دست کافران که چنانند و غیبت کسی که
سخن چینی برادران مومن او کرده نزد سلطان جابری یا سخن چینی جماعتی از مسلمانان نزد
او کرده تا هلاک کند ایشان را یعنی غیبت مومنی که باعث نجات خود یا مومنی یا جماعتی
از مومنان یا جماعتی از مسلمانان شود از هلاکت جانیز است بفرم پس اگر یازمی نفس خود

خواهد و سخن چینی و تبهائی کند با حجه بشناسد از سلطان از عیوب او که دروغ نکوید در
العیوب یعنی اگر مؤمنی سخن چینی نمونی کند نزد سلطان جابر و انمومن بجهت رفع تمت
از خود بعضی از عیوب او را ظاهر کند و جان خود را از چنگ او بریاند جایز است
بجهت ضرورت هر کس که تعظیم کند مرد خواری شده در حکم خدا را و بوجهی بنزد او از آردن
بر شخص بزرگی در دین خدا بسبب تقیّه و ترس بر آن بزرگ و بر خودش و هر که احکام مخالف
ما را قبول کند از روی تقیّه پس در همه اینها هیچ گناهی بر او نیست بجهت آنکه خدا تقیّه را
برای ایشان وسیع گردانیده حضرت باقر علیه السلام نکرست بعضی شیعیان خود که در
عقب نماز جماعت بعضی از منافقان مخالف داخل شد و آن شخص شیعه حساس نمود
باینکه حضرت باقر این دخول در جماعتش نماز منافق را فیهید پس قصد حضور آن
سرور نمود عرض کرد یا بن رسول الله بحضور مبارک تو عذر میخواهم از نماز خواندن خود
عقب سرفلائی زیرا که من از او میترسم و اگر بجهت تقیّه نبود همسر آنیه فردی نماز
میگذاردم حضرت باقر با و فرمود ای برادر من اگر ترک نماز خلف او کرده بودی اجز
این نیست که محتاج بودی باینکه عذر بخوانی ای بنده مؤمن خدا پیوسته فرشتگان
آسمانهای هفتگانه و وزیفهای هفتگانه صلوات میفرستند بر تو و آن پیش نماز تو را
لعن میکنند بد رستی که خدایتعالی امر فرمود که نماز ترا خلف او برایت حساب
کند بمقابل مقصد نماز اگر آنها را فرمودی میگردی پس بر تو باد به تقیّه کردن آن
که خدایتعالی غضب میکند ترک کننده تقیّه را چنانکه غضب میکند کسی را که
از او تقیّه میکنند پس بجهت خواطر جان خود باید راضی نشوی که منزلت تو نزد خدا مانند
منزلت دشمنان او باشد قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ
الْكِتَابِ لِشَرِّ النَّفْسِ اِلَيْهِمْ مِمَّا قَلِيلًا اُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ اِلَّا النَّارَ وَلَا
يَكَلِمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ اُولَئِكَ الدِّينُ اَشْتَرُوْهُ
الضَّلَالَهَ يَهْدِي اللَّهُ فِي الْعَذَابِ بِالْغُفْرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ وَذَلِكَ
بِاَنَّ اللَّهَ تَزَلُ الْكِتَابَ بِالْحُجَّةِ الدِّينِ اَخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ اِلَهِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ
امام حسن عسکری علیه السلام فرمود خدای عزوجل در صفت آنانکه گمان کنند
فضیلت ما اهل بیتند فرمود اِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ بِدَرَسْتی آنانکه میپوشند

آنچه فرو فرستاد خدا انکتابیکه مثل بود بر فضل محمد بر جمیع پیغمبران و فضل و فرونی علی بر جمیع
وصتیان ترجم گوید مراد از این کتاب یا توراۃ یا انجیل یا قرآن موسی است که تمام آن در
فضایل محمد و علی بود و علی او بود انرا پوشیدند یا مراد قرآن است که آنچه در فضایل
و مناقب محمد و علی در آن مذکور است بر عوام مخفی دارند یا انکه الف و لام برای
استخراق است و مراد همه کتب منزله الاهی است که ذکر فضایل محمد و علی در آنها شده
و از مردم مخفی داشتند و ابتدا علم و کیشتر فن بدشمنان قلیلا و منخرند بمقابل کتمان
بمالی اندک و عوضی حقیر را یعنی کتمان ما اثر نکند می کنند تا بسبب آن کمی از مال دنیا
بگیرند تا بسبب آن در دنیا بریاستی نزد جمال بنده کان خدا بر بند خدایتعالی فرمود
أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ مِنْ بُطُونِهِمْ لَوْ كَرِهَ الْغَافِلُونَ و خوردند در شکمهای خود و روز قیامت
إِلَّا النَّارُ کُلُّهُمْ فِيهَا و در آتش در آید و این بدل زر شده است که در دنیا بایشان رسید بجهت کتمان
ایشان چنانکه بیکدیگر گفت الله یوم القيمة و خدا سخن نخواهد کرد با ایشان در روز رتخیز بکلام صیر
بلکه بایشان حکم خواهد فرمود با نیکه ایشان را لعن و رسوا نماید و میفرماید بدیندگانی
شما بودید بر رتیب مراتب و دید و هر کسیر که مقدم داشتیم مؤخر داشتید و هر کسیر که مؤخر
داشتیم مقدم داشتید و با هر که دشمنی داشتیم دوستی کردید و با هر که دوستی داشتیم
دشمنی کردید و لا یزکیهم و پاک نخواهد کرد ایندیشان را از کثبانان زیر که کثبانان
که اخته و مضحل غشوند مگر آنکه موالاة و دوستی محمد و علی و آل طاهران مذو بز و کوار با
انکثانان قرین شود و اما کثانی که دوستی محمد و علی با آنها قرین نشود کثانانی است
که پیوسته مضاعف و زیاده میگرد و عقوبتهای آنها عظیم و بزرگ میشود و کثانی
عَذَابُ الْيَوْمِ و مرایشانرا عذاب و شکنجه در دناک است در آتش و در رخ
أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدْيِ و آنکروه که گسایند که از روی جهالت خریدند
ضلالت را بمقابل هدایت و گمراهی را که رفتند عوض از هدایت یعنی ایمان و معرفت
که عین هدایت است با کفر که عین ضلالت است در دنیا معامله کردند و بفهم و
چیز نیست نالایقی را در دار البوار اختیار نمودند بدل از سعادت در دار القرار و محل
ابرار و اخیار و العذاب بالغفر و العذاب را که مستحق آن شده اند بسبب دوستی و
موالاة با دشمنان خدا بخیرند بدل از آن مغفرتیکه برای ایشان آیاده میشد اگر دوستی

بادوستان خدا کرده بودند فَاَصْبِرْ عَلَى النَّارِ پس چه چیز دلیر و باجبرست کرده ایشان را
بر عملی که باعث میشود برایشان عذاب آتش دوزخ را وَذَٰلِكَ يَعْنِي الْعَذَابَ
که سبب آن اثم و اجرام انکرده برایشان واجب میشود بجهنم این است که ایشان با امام خود
مخالفت کرده اند و جب رانده اند از موالات و دوستی با برادر محمد و برگزیده او که سید
خلق خداست بعد از محمد **بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ الْحَقَّ** بسبب این است که خدا فرمود تا او
این کتاب را که در آن توحید و تمهید فرموده کسی را که مخالفت محققان نماید و از
صادقان مجانبست و دوری جوید و در طاعت فاسقان در آید و فرو فرستاد این
کتاب را بر اوستی و دوری که آنچه با ایشان وعده داده خواهد رسید و تخطی نخواهد نمود تمهید
گوید مراد از این کتاب باید قرآن باشد که مشتمل بر وعد و وعید الهی است و از عمارت
بعد از ظهور ظاهر خواهد شد که مراد قرآن **سَبَّحَانَ الَّذِي خَلَقُوا فِي الْكِتَابِ** و حال آنکه کتاب الهی
گردند در این کتاب یعنی قرآن باین بیان نیاروند و بعضی از ایشان گفتند که این کتاب سحر است و بعضی گفتند شریعت
ایشان گفتند این که باینست
مخالفت بسیار دوری پسند از حق یعنی حق و شرعی بود و ایشان در شتمی سوای آن بودند
که این شتم مخالفت آتش میباشد **عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ** اینما که ذکر شد احوال کسی است
که کتمان فضایل و انکار حقوق مانماید و قبول اسما و القاب مانماید و بر غصب حقوق
ماست کار ما را اعانت نماید و دشمنان ما را بر ما غلبه دهد یا توانا می بخشد یا پادشاه گرداند
و حال آنکه تقیّه بی آرام و از جای کنده نگردیده باشد و او مخالفت بر جان مال و
برائیکه نگردیده باشد و او پس از خدا بترسید اسی معاشر شیعیان با باعث خواری هوان
ما میشود در حالتی که تقیّه بر شما نباشد و استحال کنید مهاجرت را و حال آنکه تقیّه مانع
شما شود و بزودی شما را خیر می رسد هم در ایغاب با پنجه روع و منع کند و پسند دهد شمارا
بر مهربانان و مردان اصحاب آنحضرت داخل شدند پس یکی
از اندوخته برای خود ابرامی گذارد فوراً ما را و برگزید و حقرفی از دیواری در راه
بر اندیکه افتاده فوراً او را زد پس هر دو بر زمین افتاده بنمای داد و فریاد و تضرع
و گریه را کردند و چون بامیر مومنان عرض کردند فرمود و گذاردید ایشان را زیرا که
هنگام اجل ایشان نرسیده و محنت ایشان با تمام نرسیده پس ایشان را برداشته بمنزلشان

رسايندند و دو ماه عليل و دردناك در عذاب سخت زيستند بعد از دو ماه ميرموند
بسوی اندوچار كس فرستاد كه ايشان را بخدمت انحضرت حاضر سازند و مردم مكلفند
بزودی ايند و نفر بردست كسانيكه ايشان را ميآورند خواهند مرد چون حاضر شدند با ايشان
فرمود حالت شما چگونه است عرض كردند ما بدر عظيم و عذاب شديد گرفتاريم
بهريكت فرمود استغفار كن خدا را از ان كناهي كه شما را با اين بلا مبتلا ساخته و پناه گيريد
بخدمت از آنچه اجر شما را بريزد و كناه شما را بزرگ سازد عرض كردند چگونه است يا امير المؤمنين
فرمود هيچ يك از شما اين بلا نرسيد مگر بواسطه كناهش پس روي مبارك بجانب يمني
از اندو نفر گرفته فرمود اما تو ايماني آيا پادميآ و رمي روزي را كه فلاني غمازي
كرد در سلمان فارسي رده و طعن زد بر او بجهت دوستي و موالاة او با ما اهل بيت و ترس
جان و اهل و عيال و فرزند و مال تر مانع نشد از اينكه رد فلاني بكني و با او احتقاف نمائي
بشتر جهت مسكوت تو اين بود كه از او حيا و شرم كردي يعني ميبايست جواب او را
بدهي و بگوئي كه شان سلمان اجل از اين است كه چون تو آدم منحوسي در حق او طعن نوني
چون تقية و ترسي نداشتي و مسكوت كردي و بشكليف خود رفتار نكردي رسيدتو آنچه رسيد
پس اگر خواهي كه حرامض تو را از ايل فرمايد بايد اعتقاد و قصد نمائي كه در ظهر الغيب
دوست مابد كوني را نه بيني مگر اينكه او را ياري كني در صورتيكه قدرت بر نصرت
او داشته باشي مگر آنكه تبرسي بر جان يا اهل يا فرزند يا مال خود پس با شخصي مگر فرمود
آيا تو مبدائي كه بجهت تو رسيد آنچه رسيد عرض كردند فرمود آيا پادميآ و رمي و قتي را
كه قنبر خادم من بتور و آورد و تو بحضور فلان سرگش نشسته بودي چون قنبر نزد يك شد
بجهت اجلال قنبر بر خواستي تا اجلالي براي من نموده باشي آنسرگش بتو گفت كه آيا برا
اين در حضور من بر بخيزي جواب گفتي چه شده است مرا كه بر خيزم و حال نكه فرشتگان
الهي براي قنبر بالهاي خود را پهن ميكنند و بر آنها راه ميرود چون اين سخن را باو گفتي
بطرف قنبر برخواست و او را زد و دوش نام داد و از او رسايند و تهديد باو و تهديد
بمن نمود و فرمني على غصاء يعني لازم شد بر من كه ساكت و خاموش كردم خود را در حالتي
كه دلم پرورد شده بود پس بجهت اين گرفتگي دل من افساد بر جان تو ايمار پس اگر خواهي
كه خدايتعالی تو را از اين مرض عافيت دهد بايد اعتقاد كني و در دل گيري كه هرگز در باره ما

یلمی از موالیان مابین خود و دشمنان ماکاری نمایی که از جهت انکار خالف باشی بر ما و بر
ایشان آگاه باشد که رسول خدا با آنمه تفضل و اکرام او بمن چون حاضر حضور آنحضرت
میشدم همیشه برای من از مجلس خود بر نمیخیزست چنانکه بر میخواست برای بعضی کسانی که عیسی
یک جز از صد هزار جز از دوستی آنحضرت نسبت بمن در ارباب و ندیعی اگر محبت رسول خدا
یا اجابت آنحضرت مسلت مرا با نذر و صد هزار جز فرض کنند و برای هر جزئی عیشی
و برای هر عیشی عیشی فرض کنند و یک عشر از این اعمار بر آن شخص که رسول خدا
علی اظهار احترام او میکرد قسمت شود باز دار اینست حاصل قریایش حضرت نسبت
که هیچ فضیلتی ندارد چنانچه نظیر همین عبارت گذشت و در حاشیه معنی شده و الله اعلم
بجسته اینکه رسول خدا دانسته بود که احترام بمن و امیدار بعضی دشمنان خدا را بر کار بانی
که باعث اندوه آنحضرت و اندوه من و اندوه مؤمنین خواهد شد و همیشه برای قومی بر
میخواست که بر نفس خود و بر ایشان نمی ترسید مانند آنچه بمن میترسید که برای من
بر میخواست **قُلْ لِّعِزِّ جَلِّ لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَ
الْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَ
الْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ
وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ
وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ**
امام حسن عسکری فرمود که علی بن محمدین قرائت نمود **لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا الْإِلَهِ** و فرمود که چون
رسول خدا فضیلت داد علی را و از جلالت علی نزد پروردگار خود آید و از فضایل
شیعیان و یاوران دعوت او و یهود و آشکارا فرمود و یهود و نصاری را توبیخ و ستم نش فرمود
بر کفر و کتمان ایشان ذکر محمد و علی و آل و پیروان را که در کتب بسیاری ایشان فضایل و محاسن
آن بزرگواران مذکور بود و یهودان و ترسیان بر اهل اسلام فخر کردند اما یهودان گفتند
ما بسوی قبله خود نماز میخوانیم نماز بسیاری و در میان ما کسانیست که شب زنده داری
نموده و نماز بسوی قبله موسی میکند از چنانچه مأمور بآن شده ایم و ترسیان گفتند ما
بسوی قبله خود نماز میگذاریم نماز بسیاری و در میان ما کسانیست که شب زنده دارند و

و بطرف قبله عیسی نماز میخوانند چنانچه نامهربان شده ایم و هر یک از اندوخته
 گفتند آیا پروردگار ما را چنین می بینی که این همه علمها و غارهای بطرف قبله ما را باطل فرمایند
 اینکه محمد را پسروی نمیکشیم تا برخواهش او در باره خود و برادرش پس خدای تعالی نفس
 فرستاد ای محمد در جواب ایشان بگو **لَيْسَ إِلَهُهُ الطَّاعَتُ نَكُونُ سَبَبَ أَنْ يَجْنِبَ**
تَوَانِدَ سِدِّ سَبَبِ أَنْ يَغْفِرَ أَنْ يَرْضَى أَنْ يَكُنِيَ رَأْسُكُمْ وَ سَبَبُ أَوْ رَأْسُكُمْ سَبَبُ
أَنْ تَكُونُوا وَ جَوَافِكُمْ آنکه بگردانید رویهای خود تا نماز خود را بطرف مشرق ای
 نصاری الخریب و بجانب مغرب ای یهودان و حال آنکه شما امر الکی را مخالف باشد
 و بروی حضرت باری تعالی در **يَوْمَ تَكُونُ الْأَرْضُ الْأَسْوَدُ وَ تَكُونُ الْأَرْضُ الْأَسْوَدُ**
 و کرم مصدر و اراده فعل بالبر در مقام حقیقت است یعنی حقیقت نیکویی طاعت
 از قبیل **يَوْمَ تَكُونُ الْأَرْضُ الْأَسْوَدُ وَ تَكُونُ الْأَرْضُ الْأَسْوَدُ** و علی حقیقت
 در من مخدوف است ای من و این اقوی است **لَكِنْ حَقِيقَةُ طَاعَتِ نَكُونُ**
بِإِلَهِ طَاعَتِ كَسِي است که ایمان آورد بخداوند یک و احد یگانه و فردی نیاز نیست که
 هر که را خواهر عظیم و بزرگ فرماید و هر که را خواهد گرامی دارد و هر که را خواهد خواری و ذلیل نماید
 فرمان او را در دست نموده و حکم او را بعتق نتواند انداخت **وَالْيَوْمَ الْآخِرِ** و ایمان
 آورد بر روز قیامت که افضل و تکیه یکی آید بعرضه قیامت محمد سید و آقای پیغمبران برادر
 و بر گرفته او علی سید و آقای وصیان است و انجنان روزیست که احدی از شیعیان
 محمد با نجاح حاضر نشود مگر آنکه نور بامی او در انصره روشنی خواهد داد پس او برادران و زنان و فرزندان
 و قریات او و احسان نمائنده کان با و و دفاع کنندگان از او در دنیا در آن نور با
 سیر میکنند و میروند با جنات نفیم بر بند واحدی از دشمنان محمد در آنجا حاضر نشود مگر آنکه
 ظلمات آنروز فرا گیرد او را پس آن بدجنست و شررهای او در عقد و دین و مذہب او و
 آنکه در دنیا با و تقرب جست بود و از راه محبت نه بجهت تقیه در انظلمات میگردند تا بعد از
 در دنیا نخله گردند و انجنان روزیست که بهشت پاک سرشت در آنروز فرماید میکند
 بسوی ما بسوی ما بیا و برید دوستان و شیعیان محمد و علی را و از ما و از ما و سازید دشمنان و
 مخالفان محمد و علی را **نَالَهُ حَجِيمٌ** از فراق دشمنان محمد و علی ویران

فریاد میکند از مادور سازید دوستان و شیعیان محمد و علی را و بسوی ما و بسوی ما بساوید
و دشمنان و مخالفان محمد و علی را روزیست که بهشت عرض میکند ای محمد و ای
علی بدرستی که خدا تعالی ما را مأمور بطاعت و فرمان شما ساخته و اذن دخول
در ما را داده برای هر که شما او را در او دید چون اختیار در دست شماست پس
ما را از شیعیان خود برکنند و بگویند **وَلَهُمْ فِيهَا مَنَازِلٌ مُّنتَزِعَةٌ** و این عرض میکند ای محمد و ای
علی بدرستی که خدا تعالی ما را مأمور بطاعت و فرمان شما ساخته تا این که بسوزیم
هر کس را بسوختن و امانت بر ما نیست چون اختیار بدست شماست پس ما را از دشمنان
خود برکنند **وَالْمَلَائِكَةُ** و یکسکه ایمان آورد و آن فرشتگانی که ایشان بندگان با عصمت حضرت
رب العزت و آنچه خدای عز و جل ایشان امر فرماید عصیان ننهند و زنده بمانند و مأمور
شوند عمل میکنند و این سکه شریفترین اعمال ایشان در آن مرآت است که خدا ایشان را مرتب
ساخته و نه از شری تا عرش این است که صلوات بر محمد و آل طیبین او میفرستند و
رحمت و رضوان الهی را برای شیعیان پر پیغمبران بزرگواران استدعا میکنند و
بر آنانکه متابعت دشمنان مجابرو منافقان بزرگواران کرده اند لعن میکنند **وَاللَّيْلُ**
و ایمان بیاورند بآن کتابیکه خدا فرستاده که مثل بود بر ذکر فضل محمد و آقای مرسلان
و فضل علی سید و آقای وصیان که مخصوص شده اند بکلماتیکه احدی از جهانیان
با آنها مخصوص نشده و ذکر فضل مؤمنانیکه متابعت و اطاعت اند و بزرگوار نمایند و ذکر
بفضل دشمنی معاندان و منافقانیکه مخالفت اند و نور الهی نمایند **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** و یکسکه ایمان
آورند به پیغمبران که ایشان بهترین جمیع خلق خدایند و این سکه همه ان پیغمبران دلالت و
راهنمایی کرده اند و در این فضیلت محمد سید مرسلان و علی سید وصیان و فضیلت شیعیان
اند و بزرگوار بر سایر کرده اند بآن همه پیغمبران و بآنکه پیغمبران بفضل و فروزی محمد و علی معترف
بودند بآن فضایل که خدا در هر کس از بزرگواران آنها مخصوص ساخته تسلیم کننده بودند و حال آنکه
خدا تعالی عطا کرد محمد را از شرف و فضل که نفس هیچ یک از پیغمبران بسوی
آن نکرست و اندازد آن نکرد که خدا تعالی در اندازن خیال تنه بر نمرد و او را امر فرمود
که تسلیم نماید فضل محمد و علی و آل طیبین اند و بزرگوار را بدرستی که خدا فضیلت داد محمد را
بسبب فاتحه کتاب بر جمیع پیغمبران و انرا با حسدی پیش از آنحضرت عطا نفرموده بود

مکر سلیمان ابن داود فاتحه بسم الله الرحمن الرحيم راو سلیمان بسمه را از جمیع ممالکی که با داده
 بود شرفی و بزرگواری و دید عرض کرد پروردگار چه بسیار شریف است این کلمه از کلمات دیگر
 بجهت اینکه این بسمه برگزیده تر است نزد من از جمیع ممالکی که بمن بخشیده خدا تعالی فرمود ای
 سلیمان چگونه چنین نباشد و حال آنکه هیچ بنده و کنیزی نیست که مرا به بسمه نام برد مگر
 آنکه واجب گردانم برای او از ثواب هزار چندان آنچه واجب میکردم برای یکصد تصدق
 کند بهر برابر ممالک تو ای سلیمان بسمه بسمت یکصد آنچه نیست که بخشیدم از آنچه رسید
 پیغمبر یعنی تمام فاتحه الکتاب از اول تا آخرش باحضرت بخشیدم باز عرض کرد پروردگار را
 ایاب من رخصت مرحمت میفرمائی که تمام فاتحه را از تو سوال کنم خدا تعالی فرمود ای سلیمان
 قناعت کن با آنچه عطا کرده ام تو پس هرگز شرف و بزرگواری محمد نخواهی رسید و بهر سبب از
 اینکه اقترح و خواهش کنی از من درجه و فضل و جلال محمد را که چون خواهش چنین میفهم
 از جملگی تو را از مملکت بیرون خواهم نمود چنانچه آدم را از بهشت بیرون کردم چون اقترح
 و خواهش درجه محمد نمود در آن درختی که او را نمودیم که نزدیک آن نرود و تمنای فضل و
 بزرگواری محمد و علی را داشت و آن درختی است که اصل آن محمد و شاخ بزرگترش علی
 و سایر شاخهای آن آل محمد اند بر حسب مراتب آن بزرگواران و شاخهای لطیف و بارکات
 آن شیعیان و امت آنحضرتند بر اندازه مراتب و احوال ایشان ای سلیمان بدرستی که
 احدی را نزد من از درجات فضایل و تقدیر نیست که برای محمد هست چون سلیمان چنین
 شنید عرض کرد پروردگار مرا قانع گردان با آنچه مرا روزی داده خدا و او را قناعت مرحمت
 فرمود پس عرض کرد پروردگار را گردن نهادم و خوشنود شدم و قناعت نمودم و دانستم که
 برای هیچکس مانند درجات محمد نیست **قَالَ لِمَا لِي عَلَى حَبِيبٍ** و عطا کند مال خود را در راه خدا
 بابل استحقاق از مؤمنان بنا بر دوستیش مرئوسان را و شدت حاجتش با بنال یعنی آنکه
 مال را دوست میدارد و بان بسیار احتیاج دارد و امیدوار زندگانی خود باشد و از فقری
 و درویشی ترسد زیرا که او تندرست و بخیل است **وَيَا لِقُرْبَى** عطا کند بفقراء از
 خویشان بغير بطریق هدیه و احسان نه صدقه زیرا که خدا ای عزیز جل جلاله گردانید
 ایشان را از گرفتن صدقه و بدد بخویشان خودش بر بیل صدقه و احسان و بر هر طریق که
 بخواهد بدد **يَا أَيُّهَا** و بدد بهر شیوه ای که باشد که فقرائند از باب احسان نه صدقه

و بدیدیم میان غیرنی هاشم بطریق صدقه و صلوة المساکین و بدیدیم محتاجان از مردم یعنی
 کسانی که سوال کنند و از قوت سالیانه عاجز باشند **فَإِنَّ السَّبِيلَ** و بدیدیم برادران از
 وطن دور افتاده که بیسج نفقه همراه نداشتند و خود را بوطن رسانند **لِلْمَسْكِينِ** و بدیدیم بدویش
 سوال بکف میکنند و صدقه میخواهند و **فَإِنَّ الْقَابِ** و صرف کنند در خلاصی کردنهای
 بندگانیکه مکاتب شده اند و اعانت کنند ایشانرا تا ادای مال لکتابه که از دادن
 آن عاجزند تا از قید بندگی آزاد شوند فرمود پس اگر برای آئین من مالی نباشد که
 تواند متحمل مواسات با برادران دینی شود باید استراحت بگوید خدا و به بنوت محمد رسول
 خدا را تحبید نماید و استراحت بقبضل و اعتراف بحقوق واجب ما اهل بیت را
 اشکار نماید و اعتراف بقبضل ما بر سایر آل پیغمبران و تفضیل محمد بر سایر پیغمبران را بهیودا
 گرداند و موالات با دوستان و دشمنی با دشمنان ما و بیزاری از ایشانرا آشکارا
 نماید هر چند دشمنان پدران یا مادران یا خویشان یا دوستان ایشان باشند زیرا که
 ولایت و دوستی خداست نیاید مگر بسبب دوستی دوستان و دشمنی با دشمنان
 او **جَلَّ شَانَهُ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ** فرمود و طاعت نیکو طاعت کسی است که بیاد روز نماز
 فرضیه را با حد و دان و بداند که بزرگترین حد و نماز این است که در آن داخل شود
 و از آن خارج کرد و در حالتی که معترف باشد بقبضل و فرونی محمد سید بندگان و کنیزان
 او بر همه جهانیان و اینکه دوستی داشته باشد با سید اوصیاء و فاضلترین اقیاء و سید
 همه خوبان و ابرار و شریف و بهیمنکان و اخبار و بهترین اهل اقرار بعد از پیغمبر زکی
 مختار علی بن ابیطالب حیدر کریم **فَرَأَى إِلَى الْكُوفَةِ** و بدیدیم زکوة و اجبه بر خود را برادران
 مؤمن اگر برای او مالی نباشد که زکوة آنرا بدید پس زکوة بدن و عقل خود را بدید بآنخو
 که تفضیل علی و پاکان از آل او را آشکار نماید هرگاه قدرت و توانائی دارد و احتمال
 تقیه کند برگاه بیتیها عموم پیدا کند و محتما فرو داید و هرگاه دشمنان ما غالب شوند
 از ایشان تقیه کند و بندگان خدا معاشرت نماید تقیسی که در دین او رخنه نشود و در
 عرض و ناموس او طغنی و قدحی وارد نیاید و بان زقتار دین و دنیای او سالم
 ماند پس بسبب احتمال تقیه جان خود را برای طاعت مولای خود بسیار میکند
 یعنی چون تقیه نموده و او را نکشتند بیشتر عبادت مولای خود میکند و ناموس خود را

که خدا کا پادشاهی و صیانت از برابر او فرض ساخته نگاه میدارد و چون خدا و مردم برابر
بودن و عرض و بندش قرار داده و بسبب تقیته همه آنها محفوظ میمانند و گفته لغز الغصن و علیهم
السلام من الخصال اذ ذلها و من الجلال انما یستخطها و اذ ذلها و من الخصال اذ ذلها و من الخصال اذ ذلها
الغیر مستقیمه یعنی انبویان لعنت کند کسانی را عوض از صفات حمیده و خصال پسندیده
از دل صفات و اخس خصال را گرفتند و بدل از شیم دوستی و صفای خلقت و وفاداری
و امنی و راستی و درستی که موجب جلالت و بزرگی است لامت و شامت و
شقاوت و قساوت و جهالت و لجابت و سایر صفاتی که موجب سخط حضرت
رب العزت است اختیار نمودند و بزرگواران اهل حق را از حقوقشان بزور دور نمودند و
نکذا شدند در حقوق خود تصرف فرمایند و ولایتهای حق الهیه را که حق آن بزرگواران بود
بغیر ایشان تسلیم نمودند و انوار مقدسه الهی را در خانه نشاندند و اصنام و طلوعیت و کوسا
بر سر برآورند که اشاهی نشاندند و تاسیس اساس بر ظلم و جور بر کردند و بسزای این
اعمال خداوند متعظم قمار لعنت و غضب خود را بران بدختان فرود آورده و می آورد و
خواهد آورد و بحسب کمر او ترجمه شد و اتداعلم پس فرمودوا و المؤمن بعهدهم
اذا عاهدوا و نیز از صاحبان بر آنهایی که گم و خاکند کاند بعد و پیمان خود چون عهد
و پیمانهای ایشان این است که آنچه میدانند از شرافت یکسکه خدا و او را شرافت داده
و فضیلت یکسکه خدا و او را فضیلت داده بنوشند و دیگر آنکه نگذارند ان نامهای
شریفه را بر سر کسانی که مستحق آنها نیستند از مقصرین در طاعت و مسرفین در معصیت
و کمر بان در وادی جهالت که گمراه شده اند از معرفت یکسکه خدا بدلالتهای خود و بر او
دلالت فرموده و او را بکمرتهای خود مخصوص ساخته که آن برگزیده الهی را بخلاف
صفتهایش وصف نمایند و دلالتهای و علامتهای بر او شش و او را که شناختن انکار کنند
و بنامهای برگزیدگان حضرت اله نام برند کسانی که الکفاء و همایان ایشان نیستند از
از مقصران و متمردان پس فرمودوا الصیونین فی البیاء نصب ان بر قول بعضی بر
مرح است و عدم عطف ان بر امن بحسب انوار فضل صبر است در شداید و بی
مترجم گوید که باید عطف بر من آن که مجبور و مجذوف مضایف است تقدیر آن که
الیزیر من امن و نیز الصیونین است یعنی و لکن طاعت نیکو طاعت آن است که

صبرکننده در محاربه دشمنان دینسند و حال نکم هیچ دشمنی که محاربه با او کند دشمنتر از شیطان
و مردود او نیست که آن مومن را ستایش و تعریف کرده دفع او نمایند و لازم است
صابرانرا صلوات فرستادن بر محمد و آل طیبین و یعنی شیطان و لشکر و زبان حرب
و نرم مومن را میخوانند بلکه نمایند و مومن باید با حرب صلوات با شیطان و لشکر او
کارزار نمایند و شکست فاحش با ایشان دهد و الضمیر آید و صبرکننده کان در فقر و سختی
هیچ فقری سختتر از فقری جزیری نمونی که طجا شود بکدی و سوال کردن از دشمنان
آل محمد و نسبت بر فقر صبرکنند و آنچه از مال ایشان بچینک آورد و غنیمت خود دانند
و بسبب اند دشمنی که با محمد دارند ایشان را لعن کنند بسبب آنچه بدست آوردستعانت
جوید بر پنج دید ذکر ولایت محمد و آل طیبین و طاهرن افحش البائس و در مقام شدت
کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد و ذکر کند خدا را و صلوات فرستد بر محمد
رسول خدا و بر علی ولی خدا و بدل و زبان خود دوستی داشته باشد با دوستان خدا
و دشمنی داشته باشد با دشمنان خدا خدای عز و جل فرمود **اُولَئِكَ اِلَهِيْهِمْ**
که ذکر آنها را فرمود موصوف این صفاتند **الَّذِيْ يَصَّدَقَاتُهَا** که راست گفتند در ایمان
خود و با فعالهای خود تصدیق اقوالهای خود نمودند **اُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** و اگر و ایشاند که
پرهیزی نمایند از عذاب نیران که مامور با تقیایان شده اند و مامور به تقیه نمودن از
شر و رواج کفار گردیده اند مگر حم کوید که این آیه مبارکه را تفسیرش جامع کالات
انسانیت است و دلالت بر ملکات نفسانیت دارد هر که عمل با این آیه کند در
ایمان کامل باشد از ایمان بجز او رسول و ائمه طاهرن و روز قیامت و فرشتگان و پیغمبران
و کتب منزله الهی و ایتاء صدقات مسجعی و احسان بفقراء و سادات و صلوة رحم محمد
و آل محمد و صلوة رحم خود و دستگیری در ویشان و مساکین و غرباء و نوازش بجا یگان و
ازادی بندگان از بند بندگی و ادای نمازها و زکوةهای واجب و ایفای بعهدها و صبر
در جهاد و کارزارها و فقر و فاقه عمده اعمال دنیا و باقی از متفرعات هستی را که ملکات
و کمالات حمیده حسنه با وجود کثرت شعب منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن
مبایثه و تهذیب اخلاق و هر سه درایه شریفه مندرج است لذا خداوند عالم عالم
باین آیه را را استکویان و پرهیزکاران خوانده **اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ حِجَاهٌ** و آله الافضلین

صلوات الله عليهم اجمعين قوله جل يا ايها الذين امنوا كتب عليكم
القصاص في القتل المحرم بالحرب والعبد والعبد بالانثى بالانثى
فمن عفى له من اخيه شيئا فاتباع بالمعرفه واداء اليه باحسان ذلك
تخفيف من دينكم ورحمة فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب
اليم ولكم في القصاص حيوه يا اولي الابالب اعلمكم تتقون
امام حسن عسكري عليه السلام فرمود كه علي بن الحسين فرمود يا ايها الذين امنوا كتب
عليكم القصاص في القتل يعني اي آنجا نيكه ايمان ورده ايد واجب فرض
شده بر شما انكه مساوات بايكديگر شود در كشتگان و اينكه ز قاتل شود با قاتل بهمان طريقي
كه با مقتول در وقت كشتن ز قاتل نموده ظاهر اين است كه اين وجوب بر قاتل است
كه خود را تسليم كند در صورتيكه الي دن بديع راضي نشود و طالب قصاص باشد تا او را
بگشاد بعض مقتول اما مساواة باشد باين وجهه انكه با محرم از ادي بمقابل از ادي العبد بالعبد
و بنده بمقابل بنده و الانثى بالانثى و كشته شود زني بمقابل زني هرگاه كشته باشد
اين زن از زن را مترحم گويد كه هرگاه بنده بنده را و آزاد را و زن زن را بگشاد
معلوم شد كه بايد هر يك را قصاص نمود و معارضه مثل است از خطاب بمؤمنان
مفهوم شد كه اين حكم مساواة نسبت باهل ايمان و اسلام است نه بكفار و هرگاه يكس
باشد دو صورت دارد يا مقتول شرف از قاتل است مثل نيكه حرو و كتيه عبدا را
و بنده از ادا و كافر مسلمان را كشته باشد هر چند آزاد و مسلمان زن باشد پس بطريق
اولي بايد قصاص شوند و آيه دلالت بر منع آن ندارد بلكه دلالت هم دارد بر آنكه قصاص
بمعنى مساوات است كه تعدي بر قاتل نشود و انجا اگر قصاص شود باز حق مقتول باقي
مانده و بر قاتل رحمان دارد و اجماع است هم بر اين منعقد است يا قاتل شرف از
مقتول است مثل نيكه مرد زن را و بنده آزاد را و مسلم كافر را كشته باشد و اقصا
نكند بجهت مفهوم آيه كه شرط قصاص بود و انجا قاتل شرف است و شرف را
بواسطه اوني تلف نكند چنانكه از ايمر مؤمنان ماثور است كه مردى بنده خود را كشت
پس بجلد او فرمود و يكسال را از شهر اخر بخش نمود و روايت صحيحه از پيغمبر و است كه فرمود
مسلم بمقابل اهل ذمه و از ادا بمقابل بنده كشته نبايد شد و از حضرت صادق رسیده كه

از ادب و عفو بنده گشته نشود و بزدن سنجی او را بر نبرد و دید عذر را از او بگیرد و همچنین
تساوی در عقل نیز شرط است و سیر العوض پدر باید کشت و پدر را بعوض سیر نباید
کشت بفهم من عَفِيَ لَهُ مِنْ آخِرِ شَيْءٍ پس هر که عفو کرد و دوشود برای خواطر و چیزی از
قصاص برادرینی او که او را بقتل رسانیده باین وجه که قاتل را رضی شود که دید مقتول را
بدید و ولی مقتول نیز رضی شود که دید را بگیرد و از کشتن او بسبب آندید در گذرد و چون هر دو
راضی بنده شدند قَاتِلُ بَعْدَ عَفْوِ زَوَلِی خُون در مطالبه کردن و بدل گرفتن دید
مطالبت و از بی رفتن با نچه نیکو است مطلوب و سیر او را خواهد بود یعنی در مقام
نصیحت بر عفو کننده است که در طلب دید از او سخت گیری نکند و اگر معسر است او را
مهرت و تخفیف دهد و زیاده از حق دید از او نطلبد و او را بزبان نرم مخاطب سازد
و با و در شتی ننماید تا برادر می میان هر دو باقی باشد چنانچه خدا مقتول را برادر قاتل
خوانده تا اسباب رؤفت بیکدیگر فراهم آورد و دلیل باشد بر آنکه قاتل کجبه
قتل مؤمنی از ایمان بیرون نیرود و لفظ شَتَّئْتُ که بمعنی گمی از هر چیز است در اینجا
دلیل است بر اینکه هرگاه بعضی از اولیاء خون عفو کنند قصاص ساقط است و اتباع
معموف نسبت بحال سایر اولیاء مناسب است یعنی چون ورثه بحال خود بنکند که
یکی میخواهد عفو کند سایرین سروی عمل و کنند و همه عفو کنند آنکه او را بر گردانند و مانع عفو
اوشوند و الله اعلم قَدْ أَفْلَحَ الْيَتِيمُ إِذَا قَاتَلَ عَفْوُ شَدِيدٌ ادا کردن و رسانیدن
وجه دید بولی مقتول سزاوار خواهد بود بطوریکه گوی که ضرری با و نرساند و او را بوعده
مدافعت نماید یعنی ویستی برای جانی و قاتل است که از دید چیزی کم نکند و با او بحسب محاطله
جایز ندارد بلکه شاکر باشد بر عفو عامی و ادای دید نماید با و چنانکه اتباع بمعروف
ویتی برای عافیت بفهم ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكَ وَرَحْمَةٌ وَ چون پروردگار شما جایز فرمود
که ولی مقتول از قاتل در گذرد و دید بگیرد ای حکم مذکور سبک باریست از جانب پروردگار
شما و مهربانی و بخشایشی است از او در تسهیل امر شما زیرا که اگر نبود برای او مگر قصاص یا عفو
بدون دید هر آینه کم ولی مقتولی بود که از روی طیب نفس بدون گرفتن عوض دید
عفو کند قاتل را چون چنین اشخاص با گذشت بی طمع گنند پس بسیار کم واقع میشد که قاتل
از کشتن سالم ماند یعنی خداوند عالم تفضل فرموده که بخیر ساخت میان قصاص و عفو

بلا عوض تا همه کشته شوند و مقید قصاص سزا فرمود تا همه کشته شوند و مقید بعفو و دیه
 نمود تا بر اکثر اولیاء دم شاق باشد و نتوانند تشفی سینه خود دهند یا قاتل را ضی
 بدارن دیه نباشد که ورثه اش محتاج شوند بلکه خیر ساخت میان قصاص و دیه اگر
 ولی دیه خستیار کند و قاتل هم بدارن دیه راضی شود پس خستیار قصاص کردن با ولی
 و اختیار دیه دادن را با قاتل تسد و داده تا امر آسان باشد چو بر اهل تورا عفو کردن و دیه
 گرفتن حرام بود و قصاص واجب و بر اهل بخیل عفو لازم بود و اخذ دیه و قصاص حرام
 این سهیل شرافت پیغمبر است که شریعت آنحضرت را محکم و فضل همه شرایع گردانید
 بقصم فمن اعتدى بقتل نفس هرولی مقتولی که از حد و رگذرد بعد از این که از کشتن قاتل
 و رگذشته باشد بعضی دیه که از او میگیرد و او بعد از عفو و راضی شدن و گرفتن قاتل را
 بکش قله عذاب الیم پس برای دست در آخرت نزد خدای عزوجل عذابی در دناک
 و در دنیا قصاص است بجهت کشتن او کبیر که کشتنش برای احوال غلبه خدای عزوجل
 فرمود و لکم فی القصاص حیوة و مرثیة است ای امت محمد در حکم قصاص زندگی و بقای
 بر آنکه چون کسی قصد قتل شخصی کند و بداند که از او قصاص خواهد شد بجهت ترس قصاص
 از قتل آن شخص دست بردارد پس برای آن شخص که قصد قتلش نموده حیوة خواهد بود و برای آن
 که اراده قتل کرده نیز حیوة خواهد بود و برای سایرین از مردم حیوة خواهد بود چون
 دانستند که قصاص واجب است از ترس قصاص جرئت بر کشتن کسی نمی کنند
 یا اولی الکتاب ای صاحبان عقول لعلکم تنفون شاید شما بهر چیز از قصاص کسی را
 نکشید علی بن الحسین فرمود ای بنده گان خدا این حکم قصاص کشتن کسی است
 که در دنیا او را نمیکشد و جان و را از بدنش جدا میسازد یا بشما خبر دهم عظیمتر از این قتل را
 و عظیمتر از آنچه خبر قاتل و واجب میفرماید از آنچه عظیمتر از این قصاص است عرض کردند
 بلی یا بن رسول الله فرمود عظیمتر از این قتل این است که او را بخشی بکشتنی که منجیر نخواهد
 شد و بعد از آن ابد از زنده نخواهد شد عرض کردند آن چیست فرمود این که راه کنی او را
 از پیغمبری محمد یا از ولایت علی ابن ابیطالب و او را بغیر راه الهی ببری و فریب دهی
 او را پیروی را و دشمنان علی و قاتل شدن با ما هست آن بد بختان و بحقیقت
 دفع ایشان علی از حقش و انکار ایشان فضل علی را و پر و افکنی از انبیا عظیم و حجب علی را

با و برسانی یعنی امامت و ولایت و حیثیت و فضیلت علی را تعلیم ندی و براه
 ضلالت او را دعوت کنی پس این است آن قتلی که باعث مجلّد گردیدن مقتول است
 در آتش دوزخ ابدی پس بر می پس جزای چنین قتلی مانند همین خسرو در آتش دوزخ
 خواهد بود روزی مردی شخصی را بخدایت علی ابن الحسین آورد از عاصی که او پدرش را
 کشته شخص اطراف کرد حضرت قصاص را بر او واجب گردانید و از او خواهرش
 فرمود که از قصاص قاتل دست بردارد تا خدا ثواب او را عظیم فرماید بطیب نفس
 راضی بقتلش پس باز علی ابن الحسین بولی دم که متحق قصاص شد فرمود اگر برای منمرد
 حتی بر خود سراغ داری این جنایت را با و بجیش و گناه او را بیا مرز عرض کرد یا رسول الله
 برای او بر من حتی هست ولی اگر حق او را بدهم باز از کشتن پدرم نخواهد رسید و لاکن
 اگر حق خود را بخواهد که مصالحه بر دیکم و از کشتن او در میگذرم علی ابن الحسین فرمود
 حق او بر تو چیست عرض کرد یا رسول الله تو حید خدا و بنو است رسول خدا و امامت علی
 و ائمه علیهم السلام را بمن تلقین نموده علی ابن الحسین فرمود آیا این تعلیم و فاجون پدرت
 نمیکند عرض کرد بلی سوگند بخدا تعلیم تو حید و بنو است و امامت و فایمیکند بخونهای
 همه اهل زمین از اولین و آخرین سوای ائمه اگر کشته شوند زیرا که هیچ چیز و فایده ائمه نمیکند
 فرمود آیا بدیه گرفتن از او قناعت میکند عرض کرد بلی علی ابن الحسین بقتل فرمود آیا ثواب
 خود را که با و تلقین نموده برای من قتل مییدی تا وجه دیدم را بتو بدی کنم تا بسبب
 دیدن کشته شدن نجات یابی عرض کرد یا رسول الله چون گناهان عظیمه دارم و گناه
 من نسبت با مقتول نیز میان من و او است و میان من و ولی او نیست پس من
 بشوایب آن تلقین محتاجم و تو از آن مستغنی و بی نیازی علی ابن الحسین فرمود آیا بکشته شدن
 کردن منی و دست راست بسوی تو از اینکه ثواب این تلقین را دهی عرض کرد بلی یا رسول
 الله پس علی ابن الحسین بولی مقتول فرمود ای بنده خدا از روی انصاف
 میان گناه این شخص نسبت به تو و میان تقوای و بر تو مقابل کن چون پدر ترا کشته
 او را از لذت دنیا محروم ساخته و مرا از تمتع بودن بدر دنیا محروم داشته
 اکنون اگر صبر کنی بر مصیبت پدرت و کردن منی بفرمان من پس در بهشت رفیق
 پدرت خواهی بود و چون این شخص ایمان کامل را بتو تلقین فرموده بسبب این تعلیم

برای تو بهشت دائمی خداوندی را واجب گردانیده و تورا از عذاب دائمی الهی
رهائی داده چون ملاحظه کنی احسان او نسبت به تو اضعا ف اضعا ف جنایت است
بر تو پس یا ایماز احسان او بتو که اضعا ف گناه او است بر تو از او در گذر و عفو نماید
به کجایی از فضایل رسول خدا شمارا خبر دهم که از برای شما بهتر از همه دنیا و آنچه در است
باشد و یا امتناع از عفو او کن تا دید خون پدرت را بتوبه چشم که با او برانندیه مصالحه کنی تا او را
بآن حدیث خبر دهم و تورا ندیم و حال آنکه آنچه از آن حدیث از دست تو خواهد رفت بهتر
از دنیا و ما فیها اگر بآن عبرت و پندگیری انجا نمود عرض کرد یابن رسول الله تحقیق از او
در گذشتم و عفو نمودم بدون دید و نه چیزی دیگر مگر این که رضای الهی را مجموع و فرمایش
شمارا امتثال اینما پس آن حدیث را را خبر ده یابن رسول الله حضرت سید الساجدین فرمود
که چون حضرت رسالت پناهی باذن الهی برستی و درستی بر کافه مردمان به عفو
شد پیوسته مردم را به بهشت و وعدای الهی بشارت میداد و از دوزخ و عذابها
ناقنای تیرسانند و بسوی دین حق دعوت میفرمود و در میان ایشان سراجی نیر
و پیغمبری بشیر و نذیر بود و پیوسته از اطراف گروه گروه بر آنحضرت وارد میشدند
و اهل منازعه و محاجه نزد آنحضرت بسیار میفرستاد بعضی از واردین که از روی نضاف
و جستجوی راه حق پیش میآمدند و رسول خدا آفات و محتامی خود را بر ایشان وارد
میاورد و معجزات خود را برای ایشان هویدا و آشکارا میفرمود پس زمانی نمیکند شست
که رسول خدا مجبور و گرامی ترین خلق خدا نزد ایشان میگردد و بعضی از معاندان آنچه
میدانستند از پیغمبر آنحضرت و حقیقت دین و احکار میکردند و در آنچه میفهمیدند با او
مکابره و لجاجت میکردند پس طبعی بر لعنتی بر میکشند که عناد ایشان ان لعن المصنوع
می ساخت و حال آنکه ایشان از جمله عالمان در صورت جاهلان بودند یعنی چون
خدمت حضرت میرسیدند اتمام حجت برایشان میفرمود و آنست و فهمیده اشکار
نبوت آنحضرت میکردند ملعون می آمدند و ملعون بر میکشند که لعنت عنادی لعنت
کفری میافزود و بفهم پس از حسب که کسی که قصد محاجه و منازعت با رسول خدا کردند
چند طایفه بودند که در میان ایشان اهل عناد و لجاجت و مکابره بود و بعضی از ایشان
مردمان با انصاف بودند که مطلوب ایشان بیان و فهمیدن بود پس نفست نفز

یهود پنج نصاری و چهار صابئی و ده مجوس و ده تنویه و ده پراهمه و ده دهریه عطله و ست
نفر از مشرکان عرب پیش از ورود بر رسول خدا در منزلی جمع شده بودند و در آن منزل چند
نفر از نیکان اهل اسلام تشریف داشتند و از جمله ایشان عمار ابن یاسر و خباب ابن
الاریق و مقداد ابن لاسود و بلال بودند پس چند صنف از کافران دور هم جمع شده
حکایتی از رسول خدا و آنچه از آیات و معجزاتی که برای خود ادعا و ذکر نمیداد در میان
آورده با هم سخن میکردند بعضی ایشان گفت در این منزل همراه ما چند نفر از اصحاب
محمد هستند بیا سید تا بنزد ایشان برویم و پیش از مشاهده معجزات دین او از ایشان
پرسیم شاید از طرف ایشان بر بعضی حوال محمد و صدق و کذب گفتارش واقف
شویم پس بنزد ایشان آمده با ایشان مرجا گفتند و عرض کردند شما از اصحاب محمد هستید
فرمودند بل ما نیز از اصحاب محمد که سید اولین و آخرین و مخصوص بهترین شفاعت های
در روز قیامت است و عالم حکیمیت که اگر خدا تعالی جمیع پیغمبران خود را زنده فرماید و
بخد مت او حاضر شوند او را ملاقات نکنند مگر از درهای علوم و حکمت او استفاده و خد
خواهند نمود و خدا تعالی نبوت پیغمبران را باین وجود مقدس ختم فرمود و همه مکرها
و بزرگواریها را باین ذات اقدس تمام گردانیده و همه محاسن را باین پیغمبر کرم کامل
ساخته پس عرض کردند بچه چیز با محمد شمارا امر میفرماید جواب گفتند ما را ما امور ساخت که
خداوند یگانه را پرستش کنیم و هیچ چیز را با و شریکت نگردانیم دیگر آنکه نماز را برپای ایتم
و زکوة بدسیم و صله را حام بکنیم و با اقام انصاف و سیم و آنچه برای خود دوست نداریم
بسیار بندگان خدا را نذریم و وارد دنیا و دیر آنکه اعتقاد و اعتراف کنیم که محمد
سید اولین و آخرین و علمی برادرش سید اوصیاء است و طبیان و پاکان از فوریه
که مخصوصان با ما کنند اما مان و پیشوایان بر جمیع مکلفانند که خدا طاعت و فرمانبرداری
ایشان را واجب گردانیده و موالات و دوستی با ایشان و متابعت پیروی
احکام و فرامین ایشان را لازم گردانیده پس عرض کردند ای اصحاب محمد اینها را
که میگوئید امور نیست که شناخته نشود مگر بجهت های ظاهره و دلالت های باهره و
معجزه های بلیه برای هیچکس سزاوار نیست که این فضایل را بکسی لازم شمرد مگر بامانی
که بر آنها دلالت کند و نشانه درستی که با آنها هدایت نماید پس با شما از محمد آیات و

علاماتی دیده اید که معلوب و ملزم کنند شمار گفتند سوگند بخدا ویدیم القدر از معجزات که
 محیی سعدی از دین او نیست و برای انکار کننده انحل نجات و مولی از عذاب
 خدا نخواهد بود پس دانستیم که او مخصوص است بر سالتهای خدا و موید است بآیتهای
 خدا و مشرف است بعلمهای خدا که خدا او را با بنام مخصوص ساخته گفتند آنچه دیدید چیست
 عمار ابن یاسر ره گفت آنچه من دیدم این است که من روزی بخد مت انحضرت رفتم
 و هنوز در پیغمبری او شک داشتم گفتم ای محمد هیچ راهی تصدیق تو نمی یابم با اینکه شک
 در پیغمبری تو بزدل من استیلا یافته آیا معجزه دارم که رفع ان شک از من کنی فرمود بلی
 گفتم ان چیست فرمود چون بخانه خود برگردی آنچه از درختها و سنگها به بینی از حال من
 ازان سوال کن بر سالات من مرا تصدیق خواهد نمود و نزد تو به پیغمبری من گواهی خواهد
 داد چون برگشتم بهج حجر و شجری نرسیدم مگر بان گفتم ای سگ ای درخت محمد و محمد
 میکند که تو نبوت او گواهی میدی در سالات او را تصدیق میکنی در چه چیز برای او
 شهادت میدی پس هر سگ و درختی سخن میآید و میگفت شهادت میدهم که
 محمد رسول پروردگار ما است مگر حم کوید صد هزار افسوس که باقی انجیدیت شریفا
 مفقود شده و بمن نرسیده و آنچه تفحص نمودم نیافتم امیدوار از حضرت پروردگار
 و خالق لیس و نهارجنا هم که تمام این تفسیر و جمله این کتاب کبیر خصوص بقیه این
 روایت شمله بر معجزات ظاهره و آیات باهره دالیه بر حقیقت نبوت بشیر و
 نذیر و سراج منیر علیه وآله صلوات اللہ علیک العلی البکیر روزی ما فریاد ما آیه صد و هفتاد
 شش تفسیر و ترجمه شد و سجده آیه از انجا ما آیه صد و نود و پنج از میان افتاده با ستان
 خداوند رحم شروع در تفسیر کنیم فَوَلِّهِ تَعَالَى لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَنْتَعُوا
 فِضْلًا مِنْ دَرَبِكُمْ اَوْ رَدَّهِ اَنْدَکَ بعضی از عرب چون کج رفتندی تجارت
 نکردند و آنرا کنایه دانستندی و جمعی از ماجران را که کج آمدندی گفتند حاج لا حاج
 اینها از اعوان حاجیانند و مکاران ایشان نه حاجیان حق سبحانه و تعالی این نام
 از ایشان فرمود که نیست بر شما کنایه ای از انکه بگوئید و طلب کنید در راه حج و موسم
 آن روزی از پروردگار خود بعد از فراغت از اعمال حج بواسطه تجارت یعنی سود
 او معالمت شمار از فیض حج بی بهره نمیکردانند و بجهت آن آثم نمیشوید یا طلب مغفرت

کنید حضرت امام حسن عسکری بعد از ذکر آیه مذکوره فرمود که مردی از مومنان روزی
بخدمت رسول خدا شکایت از عسرت و تنگدستی نمود حضرت از او پرسید که چگونه
میانی دل خود را با برادران مومن خود که موافقت با تو در محبت محمد و علی و عداوت دشمنان
ایشان عرض کرد من ایشان را مانند جان خود میدانم آنچه ایشان را بدرد میآورد بدرد
میآورد و آنچه ایشان را شداد میکرد داند مرا شداد میکرد و آنچه ایشان را غمگین میآورد مرا
غمگین میآورد رسول خدا فرمود پس در این وقت تویی دوست خدا پر و امان از
تنگیهای دنیا زیرا که حق تعالی اجر آنچه را که گفتی برای تو بسیار میکرد و احدی از خلق
خدا را نمی بینم که برای او سودی مانده سود تو باشد مگر کسی که مثل حال تو باشد پس باید آنچه
تو بران هستی بدلی از اموال دنیا باشد و خوشحال و شاد باشی با خیال نیکی که داری
بعوض اموال و فرزندان و عیال که دیگران دارند بشارت باد که تو با خیال از غنی
ترین توانگرانی و زنده بدار همه اوقات خود را بصلوات فرستادن بر محمد و علی و آل
طیبین ایشان پس انمرد فقیر از این بشارت شاد شد و پیوسته بصلوات فرستادن
مداومت مینمود چون پسر ابو هفایم او را دید گفت ای فلانی محمد خوب توشه کرنگی
و تشنگی نبود و ابوالشیر گفت که محمد از آرزوهای باطله و وعده های دروغ که
بهم میافرد و مردم را بازی میدهد و هنوز فایده زیادی برای او نکرده خوب توشه نمر
تو کرد چون فرود آمد در بازار دیدند و بیکدیگر گفتند خود را باین فریب خورد
از محمد نزد یک کنیم و او را استهزا نمائیم چون بنزد او آمدند ابوالشیر و باو گفت
ای بنده خدا امروز مردم تجار تمام در این بازار گردند و سودمند شدند تو را چه
تجارتی بوده انمرد گفت از تماشا بیاان بودم و مالی نداشتم که خرید و فروش نمایم
ولیکن بصلوات میفرستادم بر محمد و علی و آل طیبین ایشان ابوالشیر گفت تحقیق
سودنا میدی بوده و کسب محرومی نموده پیش از اینکه بمنزل خود بروی انقرشگانیکه
بر اصحاب محمد نا امید و کرنگی و تشنگی و بر تشنگی و خواری را فرود میآوردند خوان
کرنگی را برای تو گسترده اند و الوان طعامها و خورشدها و شرابه های نا امید
و حرمان بران چیده اند انمرد گفت چنین که گفتی نیست سوگند بخداوند که محمد رسول
خدا هست و هر که با ایمان آورد از محققان و سعادت مندان است و برودی خدا

گرامی خواهد داشت انهار که با و ایمان آورده اند از روی تفضل بآنچه خواهد از کشادگی رود
 و بآنچه مصلحت داند از تنگی بعدل و احسان و فاضلت و نیکوترین ایشان نزد خداست
 که بکلمه و فرمان او گردون نهند و برضای الهی راضی باشند در این سخن بودند که ناکاه مردی بایشان
 گذشت که در دست خود ماهی بدبو و کندیده شده داشت ابوالشور بر سبیل طنز
 و ریشخند گفت این ماهی را باینم که از صحابه رسول هست بفروش ماهی فروشن با غر و گفت
 بجز این ماهی را که کسی از من نمیرد گفت چیزی با خود ندارم باز ابوالشور بر سبیل طعنه گفت
 این را بدانقی بجز تا قیمت انرا رسول خدا بدهد آیا در اینقدر در هم اعتماد بر رسول خدا داری
 که بسوی او فرستی گفت بل این را میخرم پس صاحب ماهی گفت ماهی را بتو فروختم
 بدو دانت بشرط آنکه انرا حواله دهی بر رسول خدا پس ماهی را گرفت و صاحبش را بخدمت
 حضرت رسول فرستاد حضرت با سهامه فرمود که یک درهم با و بدهد ماهی فروشا
 درهم را گرفته شاد و مسرور برگشت گفت چند برابر قیمت ماهی مرا بمن داد انمومن
 در حضور ایشان ماهی را شکافت و در جوف آن دو کوهر نفیس یافت که دو بیت
 هزار درهم ارزش داشتند ابوالشور و و پسر ابو هفایم از مشاهده اینحال بسیار تعجب
 شدند و بجانب صاحب ماهی شتافتند و با و گفتند آیا این دو کوهر گران بهار را ندیده
 بودی تو ماهی را فروختی انهارا نفر وختی چون صاحب ماهی کوهر بار از مشتری گرفت
 خدا انهارا در دستهای او دو عقرب گردانیده او را کزیدند ماهی فروشا و فرماد
 و فروشا بر کشید و انهارا از دست خود انداخت آن دلالان گفتند چه بسیار سحر محمد
 عجیب است باز انمومن در شکم ماهی دو کوهر دیگر یافت انهارا برداشت مار
 باز بصاحب ماهی گفتند این دو کوهر نیز از دست انهارا بگیر چون رفت انهارا بگیرد
 دو مار گردیده بر او حمل کردند و او را کزیدند پس صبحه و آه و فغان و گریه و انمومن
 گفت اینهارا از من بگیر انمومن گفت چنانچه دعوی کردی اینهارا برای تو باشد و
 تو باینهارا سزاوتری ماهی فروشا گفت از برای خدا بگیر که اینهارا برای تو قرار
 دادم پس انمومن اندو مار را از دست او گرفت و او را از انحصار بانی داد چون
 انمومن مارها و عقربها را برداشت چهار کوهر شدند پس ابوالشور و بابو اله و آهی
 گفت آیا سحر محمد و مهارت و حذاقت او را در جادوگری نمی بینی انمومن گفت

ای دشمن خدا آیا اینها را سحر می بینی اگر اینها سحر باشند پس بهشت و دوزخ نیز سحر می باشد و یل
بشما دو نفر بود در اینکه بمانند بهشت و دوزخ تندیب می نمایند و سحر می پذیرد پس صاحب
مای برکت و انجبار کوهر را بر انمو من گذاشت باز انمو من بابو الشروز و ابوالکد و ابوی
گفت و ای بر شما ایمان بیاورید بچند راوند که نعمتهای خود را بر محمد و بر هر که با و ایمان
آورد تمام فرموده آیا این امر عجیب را که از عجایب قدرت الهی است ندیدید
پس انجبار کوهر را بخدمت حضرت پیغمبر آورد جمعی از تجار غریب که برای تجارت
آمده بودند حاضر شده کوهر بار از او بچهار صد هزار درهم خریدند پس انمو من عرض کرد
یا رسول الله مرز چه بسیار برکت باز از من عظیم گردید رسول خدا فرمود که خدا این نعمت را
بسبب آن تبار داد که تعظیم و توقیر کردی محمد رسول خدا و علی برادر و وصی او را و خدا
عطا میفرماید در آخرت بتو ثواب و سود عمل تو را آیا دوست میداری ترا تجارت
سود مندی را بهنمایی نمایم که این مالها را در مغرضان تجارت در اداری عرض کردی
یا رسول الله حضرت فرمود اینها را تخم درختان بهشت کردان عرض کردی چگونه
کردم فرمود از اینها مواسات کن با برادران مؤمن خود که مساوند با تو در دوستی
با ما و دوستی با دوستان ما و دشمنی با دشمنان ما و بر خود اختیار کن با این مالها برادران
خود را که در معرفت بحق ما و توقیرشان ما تعظیم امر ما بر توفضیلت و فروغی دارند تا
اینها تخم درختان بهشت باشد آگاه باش که هر دانه که برادران مؤمن خود که نوکرشان
ممودم اتفاق میکنی برایتو تربیت میشود تا آنکه مانند هزار برابر کوه احد کوه ثور و کوه شیر
خواهد گردید و خدا با آن اتفاق برای تو قصر بانی در بهشت بنا میکند که کنه آنرا
از یا قوت و قصر بانی دیگر از طلا بنا میکند که کنه آنرا از زبرجد باشد پس مرد دیگر
برخواست و عرض کرد یا رسول الله من فقیرم و مانند آنچه این شخص یافته من نیافتم
که در راه خدا اتفاق کنم برای من چه ثواب خواهد بود حضرت رسالت فرمود
برایتو هست از جانب ما ایل بیت آن محبت خالص و شفاعت نافع که تو را
میرساند با علل و جات بهشت بسبب دوستی تو با ما ایل بیت و دشمنی تو با
دشمنان ما اللهم اجعل المترجم الآثم و اخوانه من الثابتین فی موالایهیم و
معاذاة أعدائهم بحکم صکوات الله علیهم اجمعین قوله عز وجل فاذا

أَقْضَیْهِمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَأَذْکُرُوهُ كَمَا هَدَیْكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ
 مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّینَ ثُمَّ أَفْضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ
 اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ فَأِذَا أَقْضَیْتُمْ مَنَاسِکَکُمْ فَأَذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آبَائَکُمْ أَوْ أَشَدَّ
 ذِکْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا وَمَالَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَمِنْهُمْ
 مَنْ یَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً
 وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ أُولَئِکَ لَهُمْ نَصِیبٌ مِمَّا کَسَبُوا
 وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که خدای
 عزوجل بجا بیان میفرماید: «فَإِذَا أَقْضَیْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ» پس چون بر کردید از موضعی
 که از عرفات گویند و بروید تا مزدلفه یعنی چون در مزدلفه منزل کردید: «فَأَذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ
 مَشْعَرِ الْحَرَامِ» پس یاد کنید خدا را نزد یک مشعر الحرام که موضعی مشهور و با مزدلفه یکی است
 باین وجه که نعمتهای باطنی و نعمتهای ظاهری الهی را یاد آورید و بر محمد سید عالم و بر
 علی سید برگزیدگان خدا صلوات بفرستید: «وَأَذْکُرُوا اللَّهَ کَمَا هَدَیْکُمْ» و یاد
 کنید او را به تلمیل و تسبیح و تحمید و صلوات همچنانکه شمارا بدین خود و بایمان بر رسول
 خود راهنمایی فرموده و این کُتِبَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّینَ و حال آنکه شما پیش از هدایت
 یافتن بدین او از جهل که ایمان از دین او بودید: «ثُمَّ أَفْضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ»
 پس برگردید از مشعر الحرام از آنجا که همه مردمان از جمیع بر میگرددند و مراد از الناس در این
 موضع حاجیانند که غیر از خمس بودند زیرا که خمس از جمیع افاضه نمیکردند مگر جمیع که جمیع
 اسم مزدلفه است یا اسم راه مخصوصی است در مزدلفه که از آنجا بمنی مردم میروند
 و از عبارت حضرت ظاهر است که مقصود از افاضه اول در آیه حرکت از عرفات
 به مزدلفه و از افاضه ثانی حرکت از مزدلفه است بمنی و هر کس احتمالات زیادی در اینجا
 داده اند ولی حضرت رفع شبهه فرموده چنانچه رفع تشاجر از معنی الناس فرموده و
 این عبارت حضرت مؤید روایتی است که قریش و خلفای ایشان که از خمس بودند و
 با مردمان وقوف نمیکردند و از آن افاضه نمیگرفتند و میگفتند ما اهل حرم خدا ایم از
 آن بیرون نمیرسیم پس در مزدلفه وقوف میکردند و از آنجا افاضه میکردند و

و بدین صورت ترفع گردندی و نیک است و استثنای از مساوات با مردمان در موقف و در
مشعر نیز برای دیگران استثنای حق تعالی ایشان را کرده با فاضله از عرفات مراد حضرت
همین اخیر و ایت است که چون از مزدلفه فاضله کنند از راه متعارف جمیع که همه مردم میروند
میروند از راهی که طایفه حمیش بازگشته بودند و خدا ایشان را منی فرمود بهمین آیه و کون
بعرفه از فرائض حج و ترک آن عمل عمدی باطل میشود و وقت آن از زوال
روز نهم تا غروب است اختیار تا طلوع فجر اضطرار خیر جایز است و کون مشعر نیز واجب
و ترک آن عمدی باطل است و اخلال به دو سه و باطل است وقت
آن از طلوع فجر دهم است تا طلوع آفتاب اختیار و تا زوال اضطرار او بعد از علم و
استغفر للهِ و طلب آمرزش گناهای خود کنید از خدا تعالی اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ
رَّحِيْمٌ بدستی که خدای تعالی آمرزنده است گناهایان توبه کنندگان را و مردمان
بایشان باینکه فاضله نعم برایشان فرماید در دنیا و آخرت فَاِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ
پس چون بجای آورید عملهای حج و عمره خود را که برای شما سنت شده اند یعنی چون
از مناسک حج و عمره فارغ شوید فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَمَا كَرَّمَا بِآثِكُمْ تَرْحُمُكُمْ و در
جاهلیت عادت اشراف عرب این بود که چون حج گذاردندی و از مناسک
آن فارغ شدندی بنزدیک خانه کعبه بایستادندی یا با بن مسجد منی جبل الرحمة و برفته
نسب و شهره حسب آبا و اجداد مفاخره کردند و گفتندی که پدر ما چنین کردی
و شمشیر چنین زد و درویشان را چنین طعام دادی حق تعالی رد این معنی کرده و حضرت
عسکری معنی آن کرده یعنی پس یاد کنید نعمتهای باطنی خدا را نزد خود و احسان او را بخود
در آنچه شما را توفیق داد باینکه محمد سید همه انام ایمان آورید و بوسی بودن برادرش
علی زینت اهل اسلام اعتقاد نمودید کَمَا كَرَّمَا بِآثِكُمْ تَرْحُمُكُمْ مانند یاد کردن شما پدران
خود را باینکه افعال و آثار ایشان را یادآوری می نمایند اَوْ اَمَّا شَدَّ ذِكْرَا بَانَسَد
یاد کردی بزرگ تر و افزون تر از یاد پدران باشد خداوند عالم ایشان را بخیر ساخت
میان این دو ذکر و ایشان را لازم ساخت که ذکر ایشان برای خدا بیشتر باشد از ذکر
ایشان برای پدران خود هر چند نعمتهای الهی برایشان بیشتر و عظیمتر از نعمتهای
پدران ایشان پس فرمود عز وجل مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا اِنَّا فِي الدُّنْيَا

پس بعضی از مردمان کسانند که میگویند ای پروردگار باده بجا در این دنیا اموال خیرات
 آنرا و ماله فی الآخرة من خلاق نیست برای ایشان در آخرت
 هیچ بهره و نصیبی زیرا که ایشان برای آخرت عملی نکرده اند و در دنیا خیر برای آخرت
 نطلبیده اند و منهم من یقول دینا انما فی الدنیا حسنة و بعضی دیگر از مردمان کسانند
 که میگویند ای پروردگار ما عطا کن بجا در دنیا خیرات آنرا مثل صحت و کفایت
 معیشت بجهت اعانت بر امر آخرت و تحصیل آخرت و سایر نعمت های دنیوی و
 فی الآخرة حسنة و عطا کن ما را در آخرت از نعمت های بهشت آن و قیام عذاب
 النار و نگاه دار و نجات ده ما را از عذاب آتش دوزخ و حال آنکه ایشان
 بخدا ایمان ورزیده و بطاعت او عمل کنند و از معاصی او اجتناب نمایند باشند
 میثا کسبوا ان کرده که خیر دنیا و آخرت طلبند و بر این صفتها باشند لیسوا نصیب
 برای ایشان بهره و نصیبی هست از ثواب آنچه کسب کردند در دنیا و آخرت
 والله سربج الحساب و خدا بسیار ثواب کتیده در حساب هست زیرا که هیچ
 کاری او جل شان را از کاری دیگر مشغول نمیزد و محاسبه عدلی او را از محاسبه کبری
 باز نمیدارد پس چون حساب یکبار در این همه خصلتها این حال بکند حساب همه مردم را
 خواهد فرمود و حساب همه مردم تمام میشود باندازه تمام شدن حساب یک نفر و این
 عبارت مانند قول و تعالی است **و دلقمان ما خلقکم ولا یعثکم الا**
کفین و احده نیست آفریدن او شمارا و نه زنده نمودن او شمارا مگر مانند خلق
 و بعث کل نفس یعنی آفریدن یکی از آفریدن دیگری او را باز نمیدارد زنده نمودن یکی
 از زنده نمودن دیگری او جل شان را مشغول نمیزد و علی بن الحسین در حال
 وقوف بعرفات بزهری فرمود در این صحرا چه قدر از مردم اندازه میگیری عرض
 کرد باندازه چهار هزار هزار و پانصد هزار نفر بنظر میآیند که همه ایشان حج گذارانند
 و ببالسای خود قصد حرم خدا نموده اند و بضحج صوتهای خود او را میخوانند حضرت
 فرمود ای زهری چه بسیار ضجه نمایند و بسیار حج گذارنده کم است زهری عرض
 کرد همه اینها حج گذارانند هنوز اینها اندک هستند حضرت فرمود ای زهری برو بخود
 بمن نزدیک گردان پس سر خود را پیش آورد حضرت دست مبارک خود بصورت

او کشید و فرمود بنکر چون بطرف مردم نگرست زهری گفت که همه خلایق را بوزینه دیدم
در ده هزار از مردم انسانی را می‌دیدم مگر کیفی باز فرمود ای زهری بنزدیک من بیا چون
نزدیک آنحضرت رفتم دست مبارکت خود برویم کشید و فرمود بنکر چون باز بطرف
مردم نگرستم همه المخلایق را خاک دیدم باز فرمود روی خود را بمن نزدیک کرد ان چون
با نزدیک شدم دست مبارکت خود را برویم کشید انگاه همه ایشانرا خرس دیدم مگر جان
چند نفر اندک مخصوص از مردم را پس عرض کردم پدر و مادرم بفدای وجود مبارکت باد
یا ابن رسول الله تحقیق آیات و عجایب و معجزات تو مرا در وحشت و در هشتاد
و حیرت انداخته فرمود ای زهری غیر از این چند نفر قلیلی از میان این خلقت بسیار و کرده شما
که می‌بینی حج گذاری نیست پس من فرمود دست خودت را بروی خود بکش چون کشیدم
دوباره المخلایق در چشم من دم گردیدند چنانچه اول بودند باز بمن فرمود هر کس که حج گذارد
پس حاضرین موقوف شود در حالتی که امانتهای ما را که خدا بگردان او گذارده به حجر
الاسود تسلیم کند و بعد های ما که خدا بر او لازم فرموده وفا کند پس چنین شخصی حاجی
خواهد بود و سایرین همانها هستند که دیدی انهارا ای زهری پدرم مرا حدیث کرد از
جدم رسول خدا که فرمود هر منافقی که با محمد و علی و موالیان و دوستان اندوخته
و عناد دارد و بدخواهان و دشمنان اندوخته را دوست دارد و حاجی نیست انمؤمنان
با خلاصی که با محمد و علی و دوستان اندوخته نور الهی دوستی دارند و با دشمنان بدخواهان
اندوخته بر کنیده حضرت باری دشمنی و عناد دارند جز این نیست که حاجی هستند یعنی
حج شیعیان و موالیان امیر المؤمنین و ائمه طاهرين مقبول است و از سایرین مقبول
نیست و مرود است فرمود پدرستی که انکروه مؤمن که با ما دوستی دارند و با
دشمنان ما اهل بیت دشمنی دارند هر آنکه در عرصات قیامت نورهای ایشان
با اندازه دوستی و موالات ایشان با ما ساطع خواهد شد بعض مؤمنان کسانیند که نور
ایشان بقدر سیر هزار سال راه ساطع میشود و بعض مؤمنان کسانیند که نور ایشان
بقدر سیر سیصد هزار سال راه که مسافت جمیع عرصات قیامت است ساطع
میشود و بعضی از ایشان میان هزار و سیصد هزار است که تجب مراتب ایشان
در دوستی با ما و دشمنی با دشمنان ما تابش نور ایشان بر یکدیگر زیاد میشود و همه اهل عرصات

از مسلمانان و کافران ایشان را بشناسند باینکه موالیان و دوستداران ما و تبری
جویندگان از دشمنان ما بوده اند خطاب به یک از ایشان می رسید ای دوست
خدا در این عرصات نگاه کن بطرف هر کس که در دنیا بتو احسانی کرده یا اندوی را
از تو برده یا در وقت در مانده کی بفرماید تو رسیده یا دشمنی را از تو باز داشته یا در عالم
باتو نیکی نموده پس تویی شفیع او اگر آنکس از جمله مؤمنان حقیقی باشد در نعم الهی که برای
او هست شفاعت او زیاده خواهد شد و اگر از جمله مقصرین باشد شفاعت او
تقصیری کفایت خواهد شد و اگر از جمله کافران باشد بقدر احسانش از عذاب
او تخفیف داده خواهد شد و گویا من جماعت شیعیان خود را می بینم که در آن عرصات
پرواز میکنند مانند بازها و مرغان شکاری و فرود می آیند بر کانی که در دنیا با ایشان
احسانی کرده اند نوع فرود آمدن بازها و مرغان شکاری بر کوشته های که آنها را میزنند
و میزند همچنین بر می چسبند هر که در دنیا با ایشان احسانی کرده و ایشان را بلند میکنند
به بهشتهای پر نعمت می رسانند و فرمود می لعن علی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد
یا ابن رسول الله بد بستی با چون بعرفات و منی و قوف می کنیم یا می کنیم خدا را و تجید
او ینما می و بر محمد و آل طهین طاهرن و صلوات می فرستیم و ایضا ذکر کرد ان خود ینما می
باین وجه که ما نزد مناقب و افعال و اعمال شریف ایشان را یاد می کنیم و باین ذکر خصال
پسندیده ایشان را راده می کنیم که حقوق ایشان را برآورده باشیم علی ابن الحسین فرمود آیا
شمار خیرند هم بخیر که از این عمل در قضا حقوق رساننده تر باشد عرض کردند بلی
یا ابن رسول الله فرمود بهتر و افضل از ان این است که بر نفسهای خود تجدید کنید ذکر
توحید خدا و شهادت بوحدا نیست او ذکر محمد رسول خدا و شهادت بر سالت
او باینکه آنحضرت آقا و سید پیغمبر ان است و ذکر علی ولی خدا و شهادت بولایت
او باینکه آنحضرت آقا و سید اوصیاء است و ذکر ائمه طاهرن از آل طهین محمد و اباینکه
آن بزرگواران بنده کان مخلص خدا هستند و بد بستی که خدا ی تعالی چون شام روز عرفه
و ظهر روز منی شود با کرام فرشتگان خود فخر و مباهاات می فرماید بسبب کاینکه بعرفات
و منی و قوف کرده اند و با ایشان فرماید این گروه بندگان و کنیزان منند که از شهرهای
سیار دور و زمینهای معمور در اینجا بحضور من حاضر شده اند بجهت طلب خوشنودی من

از خواهرها و بلاد و اوطان و یاران و دوستان خود مفارقت نموده اند ای ملائکه
بدل های ایشان و آنچه در آنها است بگریزید و دیده های شمارا قوت دادام تا بر آنها
مطلع تو ایند شد فرمود چون ملائکه نگاه کنند بر دل های آنها اطلاع حاصل نمایند پس عرض
میکنند پروردگار را بر آنها مطلع شدیم بعضی از دل های ایشان سیاه بسیار تاریکست
از آنها دودی بلند میشود مانند دود و جهنم پس میفرماید اینجاست اشقیاء و بد بختانی هستند
که ضایع و باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و حال آنکه ایشان از روی عجب هستند
که نیکو میکنند کار را و دل های ایشان از همه خیرات و طاعات خالی است و بر محرمات
مملکه اصرار دارند و تعظیم کسیکه ما را بخوار کرده اندیم و تصغیر کسی که ما را تفریحیم و تجلیل
کرده ایم عتق و نموده اند چون با من چنین وفا کردند الله عذاب ایشانرا سخت میکند و اعم
و حساب ایشانرا طول میدهد اینها قلوبی است که اعتقاد کرده اند که محمد رسول خدا
دروغ بر خدا گفته در اینکه راست نمودن بجای بنده گان خدا و قیام و اقدام سیاست های
ایشانرا بگردن برادر و وصی خود گذاشته از جانب خدا براه صواب نرفته و تفاوت
ایشان با اندازه رسیده که اقیست اقامه دین را در این دیدند که اطاعت بالکمال
نمایند و از جاهلان تعلیم گیرنده پس حق فاضلان مقبوله کردند که اعتقادات ایشان مطیع است
که مطیع های ایشان بسوی جهنم خواهد رفت یعنی این اعتقادات و اعمال فاسد را بر اکابر
سواری مجسم نمایند و آن بد بختان را سوار نموده تا جهنم برانند و در اینجا باذن الهی آنها را
پایین آورده و قتل و هلاک و کرب را بر ایشان زنند و در قوم و حیم و سایر عذاب جهنم را
بایشان بخوراند مگر حم باز خدای عز و جل میفرماید ای فرشتگان من بنکرید چون عین کنید
عرض میکنند پروردگار را بر دل های این گروه دیگر مطلع شدیم و آنها سفید و بسیار روشن است
و از آنها اندر باب سوئی آسمانها و حجابها بلند میشود و آنها را می شکافند تا نزد ساقی عرش تو
ای رحمن قسدر میکنند خدای عز و جل میفرماید این گروه نیک بختان و سعادتمندانند که
خدا اعمال و سعی ایشانرا در زندگانی دنیا قبول و مضاعف فرمود زیرا که ایشان در دنیا
نیکو کردند کار را اینها قلوبی است که همه خیرات را جامعند و بر همه طاعات شتغال اند
و بر نیتهای شریفه نجات دهنده مد من هستند و تعظیم کسی که عظیم داشته ایم اعتقاد دارند
تعظیم بزرگان دین و اباست فرمایگان و ناکسان در دین می نمایند و چون با من چنین وفا

کردند البته از حسنات میز انهای ایشانرا سنگین میکردیم و جای و منزل ایشان را در خانه
گرامت و متفرح و رحمت خود قرار میدادیم اینها قلوبی است که اعتقاد کردند که محمد رسول
خداست و او در همه اقوالش راست گفتار و در همه افعالش درست کردار است
و در همه حالاتش شریف و بزرگوار است و در جمیع خصلتها بفضل و فروزی بود و او اشکها
و اعتقاد دارند که تحقیق آن بزرگوار صواب رفتار کرده در نصب کردن امیر المؤمنین
علی را امام و شیوا بر خلق و علامت واضحی بر دین الهی و امیر مومنان را امام مادی
و از هر پستی نگذارند که رفتند که هر چه علی دعوت کند حق و درست است و بر
هر چه دلالت فرماید صواب و حکمت است و هر کس ریحان خود را بجل متین علی
وصل کند سعید و نیک بخت است و هر که از زمره شیعیان مومن با و و مطیعان او
خارج شود هلاک شونده و شقی و بد بخت است نیکو مطیع هائی است این اعتقادات
که مطیع هائی ایشان بسوی بهشت پاک سرشت خواهند رفت و بزودی از بالای
آنها در شرفیقین غرقهای جان ایشانرا فرو خواهیم آورد و از چشمه رحیق مختوم بدست
حوران ماهر و و غلمان خوب و ایشانرا سیراب خواهیم نمود و بزودی ایشانرا در دارالسلام
از رفقای زینت اهل سلام محمد خواهیم گردانید و بزودی ایشانرا بحلقه شیعیان علی که قوم
همام و پادشاه بزرگ همت و محتر و دلاور با سخاوتی است منظم و فراهم خواهیم
آورد پس بسبب این اعتقادات ایشانرا از پادشاهان جنات نعیم و ملکان عیش
سلیم و نعم مقیم قرار خواهیم داد و اگر ارباب ایشان این نعمتهای فی ثلثا پاداشی است
از آنچه از اعتقاد کردند و قائل شدند و بفضل مکریم خداوند کریم میسرند آنچه را
که خواهند رسید قول عزوجل وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ
فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ فَتَّرْهُمَا إِثْمٌ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا
أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ امام حسن عسکری علیه السلام فرمود
اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ و ذکر کنید خدا را در چند روز شمرده شده یعنی آنروز
بعد از عید اضحی که آنها ایام التشریق است و مراد از این ذکر تکبیر بعد از نمازهای واجب است
از نماز ظهر و عصر و غیره شروع میکنند تا نماز ظهر روز آخر ایام التشریق و صورت تکبیر
این است اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ

ترجم گوید که روز یازدهم را یوم القدر و یازدهم را یوم الصدر و سیزدهم را یوم النفر خوانند
و این سه روز را بجهت ایام التشریق خوانند یا بمعنی روزهای خشک گردانیدن
گوشتهای اضحیه در آفتاب است یا بجهت شروق و درخشندگی قمر است در طول
این سه شب و دو وجه دیگر گفته اند ولی قابل ذکر نیست و احتمال دیگر تشریق جمال و
روشن شدن رویت و مناسبتی دارد چون حاجیان در این ایام توبه و انابه بکشت
از معاصی کنند و دعا و ثنای الهی مشغول باشند خداوند عالم وجود ایشانرا از لوث
و زناک معاصی پاک میکند و دل ایشانرا نورانی و درخشان میگرداند و مشرقی که در
توبه و در آسمان است برای توبه ایشان باز میشود و انابه ایشان مقبول و ناله عمل ایشان
بدرخشیدن در آید بشرط آنکه معصیت دیگر معاودت نکنند و الله اعلم **فَمَنْ يَحْتَسِبْ**
بِفَيْتُومَيْنِ پس هر کس شتاب کند در دو روز از ایام التشریق و ارج باز کرد بسوی
بالا خود که از آنها خارج شده **فَلَا اِنَّهُ عَلَيْهِ** پس هیچ کناهی براو نیست مترجم گوید
این عبارت دو معنی دارد یکی آنکه حاجی در یازدهم و دوازدهم باز کرد و باین طریق که در روز
دوازدهم بعد از رمی چهار بر گرد کناهی براو نیست یا اینکه در هر یک از این دو روز کوچ
کند و برگردد کناهی برایشان نیست **وَاللهُ اعْلَمُ** و مَنْ فَاَخَّرَ و هر که پس اندازد
نفر و برگشتن را تا تمام شدن روز سوم **فَلَا اِنَّهُ عَلَيْهِ** پس براو کناهی نیست از کناهیان
گذشته او زیرا که خدا ایتعالی همه کناهیان را بسبب این خجسته مقارنه اومی امرزد و بجهت
ندامت و شمانی وی برانها و حراست و نگاه داشتن خود را از آنها **مَنْ اتَّقَى**
این عدم کناهی و غفران ذنوب ماضیه برای کسی است که برپیزد از آنکه واقع شود
در کناهیان بلکه بعد از توبه زیرا که اگر خود را در آنها انداخت کناهی آنها بر او ثابت است
و خدای تعالی آنکناهیان قتل از توبه او را نخواهد امرزد زیرا که کناهیان مملکه توبه خود را
باطل کرده و نمیکردند و توبه کنان از آن کناهیان **وَاتَّقُوا اللهَ** ای حاجیان که
کناهیان گذشته شما بسبب خجسته توبه مغفور و آمرزیده شده است تبرید از خدا و عود
کنید کناهیان مملکه با ائق کناهی شما بیکر دد که برداشتن آنها برای شما گران و دشوار
باشد پس خدا اینا مرزد و شمارا بکرتوبه دیگر بعد از آنکناهیان **وَاَعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ**
تَحْشُرُونَ و بدین که شما بسوی پروردگار خود محشور خواهید شد و چون شمارا

زنده فرماید در اعمال شما اینک در بر حسب انما محاراه و مکافات میدهند جناب
علی ابن الحسین علیهما السلام فرمود ای بندگان خدا حجّت خود را مقبول بپرو
گردانید و مبادا شما با قبح روی از بر خود مردود گردانید و مبادا بقبحه اعتراض
از بهشت الکی روز قیامت رو بر گردانید یعنی خود باعث شوید که حجّ شما
مردود و از بهشت بخیر سرشت شمارا مطرود نمایند بدیند آنچه حجّ شمارا بجلّ قبول
میرساند اقران است بموالاة و دوستی محمد و علی و آل طهار ایشان و آنچه حجّ
شمارا پست و فرو پایه میکند و بمعرض زوال و فنا در میآورد اقران آن است گرفتن
انداد و همسایانی بغیر از ائمه حق و حکام و ولایه صدق یعنی علی ابن ابیطالب و برزیدگان
از ذریه او که خدا ایشانرا با ماست مخصوص ساخته و اصحاب و یاوران علی ابن ابیطالب
پس فرمود حضرت سجاد رسول خدا فرمود طوبی برای آنانکه با علی دوستی دارند بجهت
گردیدن بمحمد و تصدیق مقال و کیفیتی که خدا بشرفترین ذکر با ایشانرا از بالای عرش
خود یاد میفرماید و کیفیتی که فرشتگان عرش و کرسی و جبابه و آسمانها و زمینها و
هواء و آنچه میان وزیرانهاست از مخلوقات تا برسد به ثری بر موالیان علی
صلوات میفرستند و کیفیتی که فرشتگان بر بارانها و صحراها و دریاها و افتاب
و ماهتاب و ستارگان آسمان و سنگ ریزه و اوریکهای زمین و سایر پندجیند
از حیوانات بر دوستان علی صلوات میفرستند پس خداوند کریم جلّ شأنه بسبب
صلوات فرستادن هر یک از مذکورات در نزد خود تعقیب مقام و مرتبه ایشان را
شرف میکرد و جلالت قدر ایشانرا عظیم میکرد و اندک تا بر او روز قیامت وارد شوند
و حال آنکه علی رؤس الاشهاد بکرامتهای الهی مشهور و معروفند و از رفقای محمد و علی
صفی پروردگار عالمیان قرار داده خواهند شد و ویل و بدی باشد برای آنها که
با علی عناد ورزیدند و بیگانهی و معارضه بخلاف نمودند بجهت نگریدن بمحمد و کذب
گفتار و ویل کیفیتی است که خدا از بالای عرش خود به رسواترین لعنتا ایشانرا لعن
میفرماید و کیفیتی است که حاملان عرش و کرسی و جبابه و آسمانها و زمینها و هوا و آنچه
میان وزیرانهاست تا برسد به ثری انهارا لعن نفرین میکنند و فرشتگان بر بارانها
و صحراها و دریاها و افتاب و ماهتاب و ستارگان آسمان و سنگ ریزه و

در یکمای زمین و سایر آنچه میخیزد از حیوانات بر معاندان علی احسن و نضرین میکنند پس خدا
نزد خود بسبب لعن هر یک از اینها مقام و مرتبه ایشانراست میکند و اندو احوال
ایشانرا زشت میفرماید تا بر او روز قیامت وارد شوند و حال آنکه علی رؤس الاشهاد
بلعن و غضب الله می شود و از رفیقان شیطان و نمرود و فرعون و دشمنان برود و کما
عالیهان قرار داده خواهند شد بد رستی که صلوات فرستادن بر دوستان طاعت
و لعن کردن بر دشمنان از علمهای عظیمی است که فرشتگان اختیار و جابها و آسمانها
با آنها تقرب میجویند یعنی پوسته بر دوستان مصلوات میفرستند و بر دشمنان
لعن میکنند قوله تعالى عز وجل و من الناس من يعجبك قوله في الحياة
و يشهد الله على ما في قلبه وهو الذال الخصام و اذا تولى سعى في
الارض ليفسد فيها فهلك الحوت و النمل و الله لا يحب الفساد
و اذا قيل له اتق الله اخذته العزقة بالاربع فجحبه جهنم
و ليس المهاد امام حسن عسکری علیه السلام فرمود پس چون خلی
عزوجل در آیه پیش از این آیه امر تقوی و برپیکاری فرمود اخبار داد محمد را که در میان
مرومان کسی است که اظهار تقوی میکند و در دنیا مخالفان رفتار نماید و بر سر
اللهی بخیزد و منطوی میشود فرمود ای محمد و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا
و از جمله مرومان کسی هست که بشکفت در میان و در رفتار او را در زندگانی دنیا باینوجه
که دین و اسلام خود را بر اینها اظهار میدارد و بحضور تو خود را برزیر و رع و تقوی جهان
زینت میکند و يشهد الله على ما في قلبه و خدا را بکواهی میاورد و بر آنچه در دل
اوست باینوجه که برای تو سوگند یاد میکند باینکه او مؤمن با اخلاصی است و
گفتار او تصدیق رفتار او نماید یعنی قسم بخورد که دل و زبان من یکی است و هو
الذال الخصام حضرت این را تفسیر فرموده یعنی و حال آنکه او سستیزه تر است در خصم
با اهل سلام یا خشن تر دشمنان است در دشمنی یا دشمن بخل بسیار بکننده است
و خصومت با اهل سلام که از عقلی میل بجانب حق کنند و الله اعلم و
اذا تولى و چون پشت کرد اند و برگردد از حضور تو سعى في الارض ليفسد فيها
تباد و در زمین تا فساد کند در آن یعنی خصمان پیروز و بان کفری که مخالف است

مرا یمایر که بنواظر داشت و بان ستمیکه میان است با تقوی و احسانیکه بخیر توار
 نفس خود خبر داد وَ بَهْلِكِ الْحَرْثَ و یا بود گرداند کشت زار جماعتی را با نیوجکه انرا بسوزاند
 یا تباه گرداند وَ الشَّلَّ و هَلَاک کنند را با نیوجکه هر حیوانی را بکش پس نسلش را منقطع
 شود وَ اللَّهُ لَا یُحِبُّ الْفُسَادَ و خداوند عالم معصیت و تباه کاری را دوست نمیدارد
 و بان راضی نباشد وَ لَا یُؤْثِرُکَ أَنْ یُعَاقِبَ عَلَیْهِ و عقاب مفسد را ترک نمینماید و اِذَا
 قَبِلَ لَهُ اسْتَقْبَلَ اللَّهُ و چون بان شخص که گفتار او بشکفت در میآورد و تورا گویند
 از خدا ترس و اکتد آرد رفتاری خود را و دست از گردانها بنجارت خود بردار اخذت
 الْعِزَّةَ بِالْاِثْمِ بیکه او را غیبه و منته و حمیه جاهلیت و وادار او را بان کس با ستمیکه
 و ذخیره نموده بود انرا پس شری دیگر بشیر خود زیاده نماید و ستمی دیگر ستم خود اضافه گرداند
 فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ پس کفایت او را دوزخ تا یاد اش و غذای با شد بر او بجهنم بد رفتاری
 وَلَیْسَ الْمَهَادُ و پیر آینه بد رفتاری است اِثْمُ جَهَنَّمَ که مسکن اندازد بر امی نفس خود و در
 آن دائمی خواهد بود علی ابن الحسین علیه السلام فرمود که در این آیه خدای تعالی ذم فرمود
 انظار را که ستمکار و تعدی کننده بود بر مخالفان و حال آنکه او بر خلاف آنچه میگفت
 منطوی بود و بد رفتاری بمؤمنان را در دل گرفته بود مترجم گوید از فرمایش حضرت معلوم
 نمیشود که مراد از این ظالم مذموم کیست ولی حضرت صادق رسیده فلانی و فلان و قومی
 فرموده این آیه نازل شد در باره استاد قسره و دیگری گفته در باره استاد هاویه و شاید
 سر عدم ذکر حضرت تقیّه از کفار بوده یا آنکه مردم بدانند که هر چند در مورد مخصوصی
 وارد شده شامل جمیع منافقین دوروی که در حضور اظهار وفاق و در غیاب اظهار
 نفاق و شقاق میکنند بشود آورده اند که اخس ثقفی مردی شیرین سخن و نیکو صورت
 بود روزی بمجلس اشرف آنحضرت آمد و بانیمضمون متکلم شد که آمده ام تا حلقه سعیت
 اسلام را در گوش راوت کشم و غاشیه خدمت سیدانام علیه و اله الصلوٰة والسلام را
 بردوش مطاوعت افکنم و این سخنان را بسو کند مگر ساخته خدا را بگوایی او در دور
 علی اظهار نفاق او را نظر نمود چون بازگشت از عمارات مدینه در گذشت بمحبت
 قومیه با تشبیه و چهار با بان مسلمانان را بشمشینی کرد حق تعالی این آیه را نازل فرمود
 و حضرت سجاد بعد از این در مقام نصیحت دوستان برانده فرمود ای پندکان خدا

که متعجبید بدوستان و محبتان ما و خود را بدوستی و محبت ما اهل بیت نسبت میدهند
از خدا بترسید و خود را برهیزر ایند از ان گنا بانی که هیچکس بر اینها اصرار نکند مگر اینکه او را
برسانند بخذلانی که مودعی شود بخارج شدن از ولایت محمد و علی و پاکان ایشان
و بدخل شدن در موالاة و دوستی با دشمنان اند و بزرگوار زیرا که هر کس اصرار کند با
گناهایان خذلان و میرساند او را به شقیته شقاوتی و ان مفارقت از ولایت سید ولی الهی است
پس از ان زیانکارترین زیانکاران است عرض کردند یا ابن رسول الله ان ذنوب که مودع
بخذلان عظیم شوند چیست فرمود و تکمیل برادران خود که در فضیلت دادن علی قال
بودن با ما است آنحضرت و اما مت متخبران از ذریه طیبه و با شما موافقت و دیگر
اعانت و یاری نمودن با آنانکه برایشان ناصیند یعنی ظلم شعبیان و معاونت
بمخالفان اعظم گناهایان و باعث خذلان است بفهم و بکار و بر کوباری خدا را شما و
طول مهلت دادن او بشمار فریب نخورید پس ناستدکمانند کسیکه خدای عزوجل
فرمود كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ اِذْ قَالَ لِاِلْسَانِ اَكْفِرْ قُلْنَا كَفَرَ
قَالَ اِبْنُ بَرَحٍ مِنْكَ اِبْنُ خَافِ اللّٰهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ
یعنی مانند مثل شیطان است در وقتی که گفت با انسان کافر شو پس چون کافر
شد شیطان گفت که من از تو بیزارم بدوستی که من نیز سم از خداوندی که پروردگار
عالمیان است اینم در زمره کسانی بود که پیش از شما در زمان بنی اسرائیل زهد و
عبادت را گرفته بودند یعنی عابدی از عابدان بنی اسرائیل بودند و تحقیق با و گفته بودند که بهترین هر چه
این است که بی رغبت باشی درستم کردن برادران خود که ایمان آورده اند محمد و
علی و طیبین از آل طهار ایشان و شریفترین هر عبادتی این است که خدمت کنی
برادران مؤمن خود را که با تو موافقت و تفضل سادات مخلوقات یعنی محمد مصطفی
و علی مرتضی و متخبران از ذریه ایشان که برگزیده شده اند برای اینکه بیست مخلوقات
قیام و اقامت نمایند پس انم و چون اظهار زهد میکردند بر اهدی معروف شد و پیوسته
برادران مؤمن او و اما نه تا نزد او میسر و چون در تصرف او میآمد و از او میطلبیدند
از عا نمودی که آنها را در زده و خود با آنها فیروزی مییافت و هرگاه او را دعوی
دزدی ممکن نبود می آنها را انکار نمودی و آنها را از میان بردی و پیوسته چنین زهد

فروشی کردی و مالهای مردم را به نیز نک ربودی و دعای مردم در باره او مقبول نیفتاد
و کاهنهای مردم با و نیکو بودی چون بایمان و سوگندهای فاجره یاد نمودی دست
از او برداشتندی تا اینکه خدا تعالی او را و کذاشت و چون در زند و استجابت دعا
مشهور بودند فی را که از خوشترین زنان بود و جنونی با و عارض شده بود نزد آن عابد
گذاروند تا تعویذی بآرن بدید یا بدوائی او را مدد نماید چون حالت جنون بر آن زن غالب
شد خدلان او را داداشت بر اینکه با او زنا کند چون زنا کرد آنرا آگشت کرد و چون وضع
حش نزدیک شد شیطان نیز دوا آمده بخاطر او گذر آید که این زن میزاید و مریض
خواهی شد باینکه با او زنا کرده پس کشته خواهی شد این زن را بخش وزیر مصلاهی خود و رافرن
کن چون شیطان او را اغوا نمود او را کشت وزیر مصلاهی خود دفن کرد و کسان آن زن
از او مراد و اطلبیدند جواب گفت جنونش با و زیادتی نموده فرد پس عابد را متهم ساختند
وزیر مصلاهی او را کردند از نزد مقتول مدفون آگشت نزدیک بر آیدن یا غنید پس
انبد بخت اگر رفتار نمودند و دعای انجماعت بسیار که انکار حق ایشان نموده بود با و خطیه
اضافه و افزوده شده و تهمت بر او قوت گرفت چون بر او تنگ گرفتند بر نفس
خود زنا کردن و کشتن آن زن اعتراف کرد و بر پشت و شکم او تازیانه ساری زدند و بر
درختی او بخت پس یکی از شیاطین آنس نزد او آمده گفت اگر چه بی نیاز گرد ترا عبادت
انکس که پیوسته پرستش او نمودی و موالات با محمد و علی و یاکان از آل ایشان که
بعیثه ایشان را دوست میداشتی و دعوی داشتی که ایشان در شایده و ملات یاوران
و اعوان تواند دیدی که آنچه از زوداشتی غباری بر آگنده بود و پرده از روی حادث
ایشان که بتور سیده بود برداشته شد و فهمیدی که بطمع انداختن ایشان تو را بخت
فریبنا و باطل ترین افسانه بود و ان اما میکه بسوی او دعوت کرده بودی و صاحب
حق که بر او دلالت کرده بودی منم و تحقیق من از این با اعتقاد امامت غیر من کول
خورده بودی اکنون اگر خواهی ترا از چنگ استجماعت رهائی بخشم و ترا برده بشرهای
بسیار دور بر سام و در انجا تو را رئیس و بزرگ قرار دهم پس برای من بر آهین چوب که ترا
او بخت اند سجد کن در حالیکه معترف باشی باینکه من بر با گردانیدن تو مختار و توانام
تا تو را رهائی دهم شقاوت و خدلان بر این بخت غالب شده گفتار او را با و نمود

برای او سجده کرد پس گفت مرا راهی ده جوابش گفت بدرستی که از تو بزرگم بدرستی که
 من تیرم از خداوندی که پروردگار عالمیان است و پیش آمده بان بد بخت سحریه و
 ریشخند میکرد و این بد بخت بر سر دار حیران و سرگشته گشت و بر اعتقادش ضطر
 و فلقه پیدا شده بدترین عاقبتی مرد پس این است انگلیاهی که کشید و او را با خنجر
 ترجمه گوید شاید این مخدول عابد بر صیصا باشد اول عابد نبوده بلکه دزدی بوده خود را
 باین لباس در آورده تا بیشتر دزدی کند چون از حد گذرانند حق تعالی او را واکند
 فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَ الْمَوْتَرِضَاتِ
 اللَّهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ امام حسن عسکری علیه الصلوٰة
 والسلام فرمود و مِنَ النَّاسِ مَنْ لِيَشْرِي نَفْسَهُ وَأَزْمَرْدَمَانِ كَسَانِيْدَهُ مِيفَرُوشَنَد
 جان خود را ابتغاء مرزات التدبیر طبعیدن خوشنودی خدای عزوجل چون بطاعت
 الهی عمل میکنند و مردمان را بان امر می نمایند و بر ادیتها می که بایشان در طاعت خدا برسد
 صبر میکنند میباشند مانند کسی که جان خود را بفروشد و انرا تسلیم دهد و رضا و خوشنودی
 الهی را عوض از جان خود قبول کند بعد از اینکه رضای پروردگار شش برای وی حاصل
 و نقد شود و دیگر هر چه از مشقتها بان حصول نماید هیچ پروا ندارد و اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ
 و خدا مهربانست بهمم بندگان خود اما نسبت به آنانکه طالب رضای اویند
 و طائبان رضای خود را میسر سازند بنهایت امانی و ارزوهای ایشان و انقدر بر
 عطایای ایشان زیاد میفرماید که آمال و ارزوهای ایشان بتصور ان نرسد اما
 فاجران و نابکاران در دین خودمانی میفرماید و بایشان رفیق و مدارائی نمیدارد ایشانرا
 بطاعت خود میخواند و هر کس که بداند زود از گناهان خود توبه خواهد نمود و او را از توبه که
 باعث کرامت عظیم اوست قطع نمیفرماید و توفیق توبه با و کرامت میفرماید
 علی ابن الحسین زین العابدین علیهما السلام فرمود که این آیه در شان جماعتی
 از یگان اصحاب رسول خدا نازل شد که اهل که ایشانرا عذاب کردند برای آنکه ایشانرا
 از دین اسلام برگردانند و از جمله ایشان بلال صهیب و خباب و عمار
 ابن یاسر و پیر و مادر او بودند اما بلال چون با بکران انی تخافه او را خریدید و غلام سیاه
 و بخت بدست پیغمبر گشت تعظیم بلال یعنی ابن ابیطالب اضعاف تعظیم او با بکران

الی محافہ بودی پس کردی مفسد گفتند ای بلال کفران نعمت کردی و مرتبت فضیلت را
 شکستی ابو بکر مولای امت است که تو را خرید و ازاد گردانید و از تغذیب کا کفران تو را پانید
 و گویا حیات دوباره بود او و علی بن ابیطالب هیچک اینکار بارانست بتو
 نکرده است و توان قدر که ابو الحسن علی را توقیر و تعظیم میکنی ابو بکر را نمی کنی این کفران
 نعمت و مرتبت ناشناسی است که دوباره او بعل میاوری بلال گفت که ایامرا انعم
 که زیاد و از تعظیم و توقیر من بر رسول خدا تعظیم کنم ابو بکر گفتند معاذ الله ما را چه دهن است
 که گویم ابو بکر را زیاد و از آنحضرت تعظیم نمائی بلال گفت این گفتار شما مخالف گفتار اول
 شما است اگر برای من جائز نباشد که علی را برابر ابو بکر فضیلت دهم بحجت آنکه ابو بکر مرا
 ازاد کرده همچنین جائز نباشد که بر خود را برابر ابو بکر فضیلت دهم بحجت آنکه ابو بکر مرا ازاد
 کرده ایشان گفتند که رسول خدا با علی مساوی نیست زیرا که رسول خدا بهترین خلق
 خداست بلال گفت که علی نیز با ابو بکر مساوی نیست زیرا که علی نفس بهترین ختم
 خداست بسوی خدا تعالی زیرا که در وقتی که مرغ بریان برای رسول خدا آوردند
 و عا کرد که خداوند اسیا و بر بنرد من محبوبترین خلق خود را بسوی خود پس علی آمد و با او
 تناول نمود و علی شبیه ترین خلق است بر رسول خدا زیرا که خدا او را برادر رسول خود
 گردانید در دین خود و ابو بکر از من خواہش نمیکند آنچه شما خواہش نمایاید زیرا
 او انقدر از فضل علی میبرد اندک شما جاہلید یعنی میدانند که حق علی بر من عظیمتر از حق
 او است زیرا که ابو بکر مرا از قید عذابی رہانید که اگر از عذاب بر من ثابت بود و بر
 ان صبر میکردم بر آنپہ سعادت شہادت یافتم و بجنات عدن میافتم و علی مرا
 از قید عذاب ابدی الہی رہائی بخشید و بسبب موات من با او و تفضیل من
 او را بمر و دیگران مستحق نعم ابدی بہشت گردانید و مترحم گوید از این حکایت ظاہر
 میشود کہ گفتار بلال را گرفتار نموده در صد و ازاد او بہ آمدند کہ از دین خود دست بردارد
 لهذا قرار بلامی خود نمود و دست از دین برداشت و گفتار بطمع دنیا و دست
 از او برداشتند و نگشتند او را ابو بکر او را از گرفتار خرید و الله علم فرمود و اما صہیب
 پس بگفتار گفت من پیر مردم و از بودن من با شما و از مفارقت من از شما بشما
 نفع و ضرری نمیرسد پس مال مرا بخرید و مرا با دینم بگذارید انما مال و را گرفته او را

و اگذاشتند چون بخدمت رسول خدا رسید باو فرمود ای صهیب مال تو چه قدر
بود که ازان دست برداشتی و بایشان گذاشتی عرض کرد هفت هزار درهم بادینا
حضرت فرمود آیا بطیب نفس مال خود را تسلیم نمودی عرض کرد یا رسول الله سوگند
با خداوندیکه ترا برستی به پیغمبری فرستاده است که اگر همه دنیا طلای سرخ بود و
من مالک همه بودم همه را میدادم بعوض از یک نظر که بجا تو برادر و وصی تو علی بن ابی طالب
بنگرم پس حضرت رسالت پناهی فرمود ای صهیب خزینه داران جنان را عجز
کردا سیدی از اینیکه احصا نمایند آنچه برایت در بهشت است بعوض انحال که از
دست تو رفته با این اعتقاد درستی که داری زیرا که احصا نمیتواند کرد مالهای تو را در
بهشت کسی بغیر آن خداوندی که آنها را آفریده و اما جناب ابن لاریث مای او را بقید
مقتید کرده بودند و غلی برگردان و گذاشته بودند پس خدا را خواند بحق محمد و علی و آلین
ایشان و خدا تعالی انقدر را اسی گردانید که بران سوار شد و انغل اشمشیری کرد
که حایل خود ساخت و از میان ایشان بیرون تاخت چون کفار معجزات محمد
ابرار را بر اسوار اشکارا دیدند احدی از ایشان جرئت نکرد که باو نزدیک شود و او
شمشیر خود را برهنه کرده گفت هر که خواهد نزدیک بیاید که من از خدا سوال کرده ام
بجاه محمد و آل طیبین او که شمشیر خود را بکوه ابو قیس فرو دینم و درم بکار کنم و نیمه کنم
چه جای شکار اگر شمشیر بیایند باین شمشیر نشن بار و مار از روزگار شمارم و درم پس از
ترس او را اگذاشتند و او بخدمت رسول خدا آمد و اما یاسر پدر عمار و مادر عمار
برای خدا بشکنج کفار صبر کردند تا بقتل صبر شهید شدند و اما عمار را بوجمل در اعداب
میکرد و خدا تعالی انکشته او را بمرتبه در انکشت او تنگ گردانید که او را بر زمین
افکند و خوار گرد و پیراهن او را بر بدن او سنگین گردانید تا انکه از زخمهای ان سینه سنگین
گردید او بوجمل بجا رفت مرا خلاص گردان از آنچه در ان مبتلا شدم زیرا که نیست
این بلا مگر از کارهای غریب صاحب تو محمد پس عمار انکشته او را از انکشت او
بیرون آورد و پیراهن او را از بدنش در آورد او بوجمل گفت این را بپوش و در مکه
که تو را نمیتوانم دید که در مکه بمانی و بر من عیب کنی و گوئی که انکشته و پیراهن او را کندم
پس عمار متوجه مدینه شد چون بخدمت حضرت رسول رسید صحابه باو گفتند

ای عمار چرا باید خواب بسبب انمحرانیکه بر او ظاهر شد نجات یابد و پدر و مادر تو در
شکجه کفار مانند تا کشته شوند عمار گفت انمحران خود اندیشیکه ابراهیم را از آتش رها کند
و یحیی و زکریا را بکشتن امتحان فرمود رسول حکم را فرمود ای عمار که تو از بزرگان مومنان
و دانایانی عمار عرض کرد دیار رسول اندوختن پس است مرا از علم باینکه می شناسم
تو را که رسول پروردگار عالمیانی و بزرگترین همه خلایقی و آنکه بر او است علی وصی و
خلیفه تست و بهترین کسانی است که بعد از خود میگذاری و آنکه کفایت حق گفته تو
و گفته اوست و کردار حق کرده تو و کرده اوست و یقینا خدای عزوجل مرا توفیق
نداده است بمولات و دوستی با شما و دشمنی با دشمنان شما مگر آنکه خواسته که مرا
کرد اندر دنیا و آخرت رسول خدا فرمود در است گفتی ای عمار بدرستی که خدایتعالی
این دین را بتو تقویت میکند و عذرهای غافلان را بتو قطع مینماید و عناد معاندان را
تبر و واضح میکرد و اندر وقتی که بکشت ترا طایفه بغی کننده بر امام حق و اصحاب او باز
فرمود بسبب علم رسیده با آنچه رسیدی از این فضیلت پس زیاده کن علم خود را تا
زیاده کرد و فضیلت تو زیرا که بنده چون طلب علم بیرون رود خدا عزوجل آنکه فو
عیش او را نکند که مرجأ بتو ای بنده من آید آنی که چه منتی را میطلبی چه درجه
قصه میکنی ملی مشابست با ملائکه مقربان مرا میخواهی تا قرین ایشان باشی البته بر او
میرسانم و حاجت را بر میآورم بعلی این الحسین عرض شد که معنای مشابست با
ملائکه مقربان مرا میخواهی تا قرین ایشان باشی حدت فرمود آید نشنیدی که خدای
عزوجل میفرماید شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْوَلَدُ الْمَلَكُ وَالْوَلَدُ
الْعِلْمُ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یعنی شهادت و کواهی داد خدا
و با قاضی اوله و اله بر وحدانیت هستن کرد این بدانکه او است خدای بحق از رو
تحقیق هیچ معبودی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او و فرشتگان نیز شهادت بر
وحدانیت انخدوند با قدرت و جلالت دادند صاحبان علم نیز کواهی بوحدا
حضرت باری جل جلاله دادند و خدا و ملائکه و صاحبان علم بعد از شهادت به
وحدانیت شهادت دادند باینکه انخدوند یکانه قائم است بعد از استی در
جمیع فعال خود جل و عزو علای این اعظم دلیل است بر اینکه در حصول همه بعد از توحید

ذکر عدل لازم است و در غالب موارد که ذکر توحید شده بعد از آن ذکر قسط و عدل
الکلی نیز شده و عدل جامع صفات فعل است مثل سایر صفات نیست و
بعضی که عدل را جزو اصول دین نمی‌شمارند از تفهیم ایشان است باز در مقام تاکید و شدت
ایهام توحید و امر با قدام در معرفت اوله توحید میفرماید که خدا و ملائکه و صاحبان
علم شهادت دادند که هیچ مبعودی نیست سزاوار پرستش مگر آن خداوندیکه عزیز و قادر
و قوی و غالب است بر جمیع موجودات و حکیم و درستکار است در تمام فعل
خود و خواندن این آیه ثواب بسیار و فضل عظیم دارد و اگر اخبار بسیار در نیابت رسیده
از آنجمله از رسول خدا مرویست که هر که این آیه را بخواند و در آخر آن بگوید **وَأَنَا عَلَىٰ**
ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ حق تعالی بعد و هر حرفی فرشته بیا فرزند تا برای او استغفار
و طلب آمرزش کند تا روز قیامت و نیز از آنجناب مرویست که هر که این آیه را
بخواند خدا تعالی هشت در بهشت بروی او بکشد و هفت در و نوزده بر او بیند
و ایضا از آنجناب وارد شده که هر که در وقت خواب این آیه را بخواند حق تعالی
هفتاد هزار فرشته از آن خلق کند که تا روز قیامت برای او استغفار کنند و
ایضا از آنحضرت رسیده که دو فرشته در هوا بیکدیگر رسیدند یکی دیگر را گفت
از کجا میآئی گفت از نزد یک بنده عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد
و خدا را میآورد و این نامه عمل سیاه اوست که با آسمان می‌برم انفرشته دیگر گفت عجیب
حالتیست که من بنام او برات ازادی از آتش و نوزده بنیم می‌برم فرشته اول
از این متعجب و تحیر شد فرشته دوم جواب داد که چون از او جدا شدی او آیت
الشهاده را بخواند حق تعالی فرمود که من گناه و معصیتش را بایمان و معرفتش بخیرم در توحید
این بابویه مثنوی مرویست از امام حق ناطق جعفر ابن محمد الصادق که میفرمود هر کس
روزی بگوید **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا**
وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدًا لَا يَتَّخِذُ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا خدا می‌بخشد عز و سبک
چهل چهل هزار حسن بنویسد و چهل و پنجاه هزار سیئه از نامه عمل و محو فرماید و برایش در
بهشت چهل و پنجاه هزار درجه بلند نماید و ما سزاوار کسی خواهد بود که دوازده مرتبه قرآن
قرآن نموده باشد و خدا برایش خانه در بهشت بنا نماید بحجت خوشنودی

اخوان مومنین چند حدیث و معنی آیه ذکر شد و الله اعلم حضرت سجاد فرمود که خدایا
درجات شهادت بوجدانیت خود را بر سه درجه نمود اول خودش را که فرمود که شهادت
بوجدانیت و عدالت خود داد و دوم فرشتگان را که استوم صاحبان علم را که ایشان
قرنیهامی فرشتگان ویند و سید و اقا و بزرگتر ایشان محمد است و در ثانی
علی سید ایشان است و در ثالث سید ایشان نزدیکتر اهل بیت محمد با و و سوارتر
ایشان است بر مرتبه و بعد از علی یعنی محمد و علی و ائمه طاهرين سلام الله عليهم
بترتیب اقایان و بزرگان همه صاحبان علمند و علم همه اولین و آخرین نسبت به علوم
بی پایان محمد و علی و آل طاهرين ایشان نسبت قطره بدریا یا و ذره بسموات ارضین است
بفهم و صلوات فرست بر ایشان علی ابن الحسین علیهما السلام فرمود پس شما
ای معاشر شیعه که از علم ما تعلیم گرفتید و مقام ما را دریافته اید و با اهل بیت و علمائیکه
مقربان اللهی که بتوحید و عدل و کرم و جود خدا گویا بان ویند مقرون شده اید و عذر یا
معاندان از غلامان و کنیزان را و را قطع کرده اید پس ای خوبی برای خود اندیشید
و بجزیره جنل بسیار نیکویی اختیار کردید و بشرفترین سعادت ها بنجنت شدید هنگامیکه
بمحمد و آل طهین رسیدید و خدا شمارا در زمین عا دلهای خود کرد اندید و حالیکه
بتوحید و تجید و تعشیرت یافته اید و گوارا باد برای شما که محمد مغیر شماست و اقای
اولین و آخرین است و آل محمد بهترین آل پیغمبرند و اصحاب محمد که با دوستان
محمد و علی دوستی دارند و از دشمنان ایشان تبری و سبزار ی جویند فاضل ترین
صحابه مرسلانند و امت محمد که با محمد و علی موالات دارند و از دشمنان ایشان
سبزارند فاضل ترین امت های پیغمبران مرسلند و بدستی که خدا تعالی هیچ علمی را از احدی
قبول نفرماید مگر باین اعتقاد و گناهی برای او نباشد و حقه قبول نفرماید و در جبه
بلند نماید که یا بن عتقاد اللهم اشهد انی بهذا من المعنف قدین قوله عز
وجل یا ایها الدین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة ولا تتبعوا
خطوات الشیطان انه لکم عدو و مبین فان زللتم من
بعد ما جائتکم البیان فاعلموا ان الله عز و جل حکیم و امام حسن عسکری
علیه الصلوٰة و السلام فرمود که چون خدا تعالی ذکر و فرقه را فرمود یکی از آن دو

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَجْعَلُ قَوْلَهُ بِأَشَدِّ كَيْفٍ حَالٍ مُّوَسَّانٍ مُّوَافِقٍ لِّمُؤْمَدَةٍ
همه مردمان بحال کسی که کار او پسندیده و مرضی است دعوت نموده که میفرماید یا
آيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَدْخُلُوْا فِي السِّلْمِ كَافَّةً یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید همه داخل
شوید در اینکه طاعت و انقیاد نمائید و گردن نهید بر جمیع شرایع دین اسلام و تمام حکام
این دین پسین قبول نمائید و بان عمل کنید و مانند کسی که بعضی از قبول کرده بان
عمل میکنند و از بعضی آن با و امتناع نموده آنرا ترک می نمایند میباشد و ترک هیچکدام
نکنند نه مود که از شرایط دخول در دین اسلام قبول و ولایت علی است مانند
قبول نبوت محمد رسول خدا زیرا هر که قائل شود که محمد رسول خداست و اعتراف
نکند بوصایت و خلافت امیرالمؤمنین علی و فضیلت او بر همه ائمت مسلمان
غیبا شد قَوْلًا تَتَّبِعُوْا اَخْطَا اِنَّ الشَّيْطَانَ وِیْرٍوٰی مَکِیْنٌ کَا هَامِی شَیْطَانِ اِیْنِ
متابعیت کنید راههای گمراهی و ضلالت را که شیطان شمارا بسوی انما میزند و شمارا
امر نماید بمرکب شدن کنا بان مملکتی که میگوید شیطان شمارا بمخالفت علی ابن
ابیطالب و دشمنی بادوستان و دوستی بادو دشمنان انجناب و اولاد طاهر
او بمخالفت اعدا و انبر کواران که حقیقت راه ضلالت و غوایت اند
و دعوت بنماید و بار تکاب معاصی مملکتی که میگوید تا تزلزل در ارکان ایمان اندازد
و در اصول و فروع اسلام تفرقه اندازد و از اسلام بیرون کرده بکنجیم بکشاید
از وساوس اخلعون با حذر باشید و از شر او پناه بخدا برید اِنَّ لَکُمْ عِندَ وَهْمِیْنِ
بدستی که شیطان مر شمارا دشمنی است اشکار که بعد از و تهای خود میخواهد شمارا از
ثواب عظیم قطع نماید و شمارا بعقاب شدید پلاک گرداند پس اگر بفرزید از سلیم
و اسلامیکه تام و کامل شدن آن با اعتقاد ولایت علی است زیرا که افترا بر
بنبوت حضرت رسالت با انکار امامت علی هیچ نفعی نمی رساند چنانچه قرار
بتوحید با انکار نبوت هیچ نفعی ندارد فَاِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْکُمُ الْبَيِّنَاتُ
پس اگر بفرزید بعد از آنکه اید بشما آیات بینه از بیان فرمودن رسول خدا فضیلت
علی را و اید بنبر و شما دلالات واضحی با هر بر اینکه محمد که دلالت بر امامت علی
پیغمبر صادق و دین و دین حق است قَاعِلَمُوْا اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ پس

بدانند که خدا غالب و قادر است بر عقاب کردن مخالفان و پیش و کند یب
کنند کان پنجمش احدی نتواند که انتقام او را از مخالفانش برگرداند و بر ثواب دادن
موافقان با و نیش و تصدیق نمایند کان پنجمش نیز قادر است احدی نتواند که او را
او را از مطیعان امرش برگرداند حکیم و در شکار است در آنچه از اینها بجای می آید و اگر
همه خیرات و کرامات بسیار یکسکه اطاعت او کرده گرامت فرماید اسراف نکرده
و انکرامات را در غیر موضع آنها نگذاشته و اگر عقوبات را بر یکسکه معصیت او کرده
شدید و سخت گرداند با و ظلم و ستم نکرده علی بن الحسین فرمود که در روز شوری امیر المؤمنین
علی علیه السلام باین آیات و غیر اینها احتجاج فرمود بر کسی که انجذاب را از حقش فرستاد
دور نمودند و از رتبه اش او را به پس انداختند هر چند ضرری نزدند مگر بخود زیرا که علی بن
کعبه است که خدا بجهت نماز امر با تقبال آن فرموده چنانچه خدا او را قرار داده
تا در امور دین و دنیای خود با و اقتدا نمایند و اگر همه کافران از کعبه پشت کردند
نقصی بان نمیرسد و قحی و طعنی در شرافت و فضیلت آن وارد نمیشود همچنین
اگر مقصود از علی را از حقش موخر دارند و ستمکاران از رتبه واجب اش او را برزور دور
نمایند هیچ نقصی بانس و در غیر س و هیچ طعنی در شرافت و فضیلت امامت
آنحضرت وارد نمیشود خلاصه علی امیر المؤمنین در روز شوری بعد از اینکه عذر دادند
نمود و مبالغه و ایضاح کرد در ضمن بعضی فرمایشات خود فرمود ای معاشر اولیاء
عقلاً آیا خدای تعالی نمی فرموده از اینکه برایش همتایانی قرار دهد از آنها که
در یافت نمیکند و نمی شنوند و نمی بینند و نمی فهمند بلکه هیچ نمیدانند آیا رسول خدا
مراتبی مصالح دین و دنیای شما قیّم قرار داد و آیا منفعت و پناه گاه شمارا
بسوی من نکرد و اینست که در همه شداید روی بمن و دید و من بفریاد شمارم و آیا رسول خدا
بشما نفرموده که علی با هر حقّی قرین و هر حقّی با علی قرین است آیا نفرموده منم شهرستان
علم و حکمت و علی دروازه انست و آیا مرا نمی بینید که از علوم شما بی نیازم و شما
بعلم من محتاجید آیا دانایان عالم امر با اتباع کسیکه نمیدانند نموده اند یا امر با اتباع کسیکه
میدانند فرموده اند ای مردم چرا قاعده و قانون و ترتیب صاحبان عقل را نشنید
چرا کسی که خداوند کریم و مهابت منقاد داشته مؤخر میدانید آیا نه این است که رسولی

فاطمه و خرم خود را بجلبه و عقد من در آورد و فاضل بن شمارا در خطبه فاطمه رد فرمود و آیا
این است که خدام محبوب ترین خلق خود گردانید و وقتی که مرا رسانید و من
با آنحضرت از انجمن بریان تناول نمودم و مرا نزد یکتر و شبیهترین به خلق محمد بنی خود
گردانید پس آیا نزد یکتر و شبیهتر مردم را به پیغمبر مؤخر میدارید و دورترین مردم را
که ما و شما هستی ندارد مقدم میدارید چه شده است شمارا که تفکری نمی کنید
و تعقل نمی کنید فرمود اما تم که پیوسته باینها و بخوابنها اهل شوری احتجاج میفرمود
و آن بجزردان غیر از آنچه تدبیر کرده بودند نمی فهمیدند و بغیر از آنچه اختیار نموده
بودند راضی نمیشدند مگر جم گوید که بمناسبت ترجمه خطبه ششقیه را که از کلام محمد
نظام امیر المومنین است و بعد از شوری بیان فرموده ترجمه نمایم بانی جمله
بسطی و یاری از فرزندان رحمتش حضرت قائم خواهد بود بر غیر امیر مردم آگاه
باشید سوگو کند بجزاوند غمگین که فلانی از رومی حرص و طمع پراکن خلافت را پوشید
و حال آنکه او میرانست که محل و منزلت من نسبت بخلافت محل قطب
آسیا است نسبت با آسیا چنانچه آسیا بدون مسمار و قطب آهنی گردش نمیکند
امر خلافت هم بدون وجود من که قطب عالم امکاخم منظم نخواهد شد و میدانند
که کسی غیر از من سزاوار خلافت نیست این کلام خود را میگوید که ساخته که از من که
کوه شرف و بزرگواری و معدن عالی جواهر فضایل و محامد و رودخانه علم حکمت
فرو میریزد و بهر کس که باید برسد افاضه میشود و از این معنی باز ترقی فرمود که ای مقام
من از غلوه درجات و شرافت صفات و قرب بحضرت و اهلب العظام
باندازه ایست که احدیرا محکم نیست بمقام من پرواز کند و بامنو وضع برسد و این
احل کالات است مع ذلک چگونه امر خلافت بدون وجود مقدس من
منظم خواهد شد و کیست غیر از من که قابلیت خلافت و ریاست عامه را
داشته باشد چون دیدم که خلافت را تصرف نمود پس جامه خود را نزد خلافت
انداختم و جانب و پهلوی خود را از خلافت بر گردانیدم و چون از آن
مایوس شدم اعراض نمودم پس شروع نمودم بجلال دادن کمیت فکر در تدبیر
امر خلافت و تردید نمودم میان دو محذور که یا با عدم اعوان و ناصر بدست

سنا حمله نمایم بر کسی که غیر استحقاق متصدی امر خلافت شده یا ترک جدال نمایم و بنمایم
بر ظلمت بسیار تاریک یعنی غصب خلافت و وقوع بندگان خدا در وادی
جهالت و ضلالت و تصرف در اموال و اعراض و نفوس مسکین از روی تعدی
و ظلم و تعطیل احکام الهی و ظهور بدعت و تحلیل حرام و تحریم حلال و سایر مفاسد که
لا تعد و لا تحصى است و آنحضرت میدانسته و صبر بر این ظلمت بسیار دشوار بود که فرمود
و رشتت ان ظلمت کبیر ملاک میشود و از کثرت غم و اندوه ان صغیر میر میشود و
بتعب در پنج و بلایا میافتد مومن تا آنکه از شدت این مشقات ملاقات
پروردگار خود نماید بعد در مقام ترجیح احد الحذورین برآمده فرمود بعد از تفکر یا فتم
که صبر بر این شداید که متفرع بر غصب خلافت من است معقولتر و اولی و بهتر
و ارثر است از قتال با دشمنان بجای آن چند حکم و مصالح بسیار پس بر همه شداید
صبر نمودم و حال آنکه صبر بر اینها بخار و خاشاک بود و چشم و استخوانی بود و در کلو و حلق
من که باعث کرمه و غصه من میبود و بچشم خود ملاحظه نمیدادم که منصب خلافت
که از رسول خدا بر او است حق من بود و نه ب و غارت انرا بردند و در دست
غیر ان واقع شد بر این مصائب عظیمه صبر کردم تا آنکه فلانی مفارقت نمود و نیارا
و راه خود رفت و بعد از خود خلافت را بگردن دیگری انداخت پس متمثل شد
بقول اشی شتان ما یوحی علی کورها و یوم حیان اخج جابر
ف مجدل شید بنیانهُ نزل عنه ظفر الطاعیر
اعشی از روی تحجب میگوید چه بسیار دور است میان این روز من بر بالای بار
ناقه از شدت تعب و خرن و اندوه و روزیکه ندیم حیان برادر جابر بودم و در قصر
عالی که بنیان ان ستوار و نشید بود و از صفائی و بلندی چنگال مرغان از ان میلغزید و من
در نهایت بشاشت و سرور بسر میبردیم و غرض امیر المؤمنین از این تمثیل این است
که اظهار بعد و تحجب میفرماید میان روز بعد از وفات حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که او را مقهور و از حقش ممنوع کردند و در خانه نشاندند و فدک را
غصب کردند و میان روز مصاحبت او با پیغمبر از رفاه است و نشاط و سرور که
داشت چون فلانی در حیات خود میگفت اقبلونی فاست بخیرکم و علی فیکم

حضرت در مقام تعجب میفرماید خیلی تعجب است که در حیوة خود طلب اقاله
نمود از خلافت زیرا که میراث حق نیست و طاهر حال و چنین بود که بریند
باقی بمباند خصوص در دم مرگ و با این حال مرگب اسوال ممالک شد در حیوة
و ممالک خود که بعد از وفاتش سپرد خلافت را بدیکری که اهل آن نبود و در واقع
در حیوة و ممالک متصدی شمع خلافت شد چه بسیار دشوار و سخت است
که اقول و ثانی از دو طرف دوستان خلافت را دوست میدید یعنی در ارتفاع
مشارکت با هم نمودند چه دومی تمسدا امر خلافت و بیعت برامی اقولی بر سر سقیفه
کردند بعد از آن اولی وقت مردن نص بر خلافت دومی نمود تا هر دو مشارکت
باشند لهذا اولی خلافت را در طبیعتی گردانید که جفاکار و بد زبان و تن خجسته
بود که جراحات زبانش در نهایت غلظت و کج خلقیش در غایت شدت
بود و از درشتی طبیعت چون خاریشت موزمی و مضر و مردم از او در حذر و طایع
از او متنفر و بواسطه غلبه قوت غضبه و غلظت طبیعت و سوء محاورت لغزشها
و خطایمی او در احکام بسیار میشد و عبارت لولا علی و امثال این کلمات از آن
لغزشها عذر میخواست و اعتذار میجست و صاحب این طبیعت غلیظه و
اخلاق ردیه تجتبه جل او با حکام و عدم لیاقت او با امر خلافت و اشتباه
شرعیت بر او مثل را که ناقه سیر کش است که انرا کب میان دو خطر عظیم
واقع شده که اگر استمرار از نام ناقه بکشید یعنی ناقه یاره شود و اگر مهاران را بکند
پس بقوه خود خود را بار کب بمهر که خواهد انداخت همچنین صاحب این طبیعت
اگر استعمال غلظت و جلادته نماید همیشه بر خلاف حق و کثرت خطا و خلل و قتل
خواهد ماند و اگر استعمال لطیف و ملائمت کند بجهت مسایله در امر دین و شریعت
و فریب دادن مردم است و بر خلافت خواهد شش خور رفتار نموده و بر الحظورین
بوده پس در زمان خلافت او قسمی را که همه مردم رفتار شده بودند بکند زدن
و چموشی کردن و بر یک خوی ناستادن و محکف احوال بودن و کنار راه
رفتن و لکد براندن یعنی مردم گرفتار یکجی شدند که از روی جل و خود را بی قضایه
باطله و بد عثمای شنیعه فاسده بخیله و تقصیده در حق ایشان جاری نموده و

و با فعال و اقوال ناپسندیده خود ایشان را از جاده مستقیمه بیرون برده و اگر بر
او ایرادی وارد میآوردند بکثورت طبیعت خود در صدد ایذاء و اضرا ایشان
برآمده در غیاب و حضور بدگویی کرده و ایشان را بر امور صعبه و تکالیف شاقه
و امیداشت و بسبب تلون مزاج تحکیم اطمینان درست باو نداشت چه
گاهی آرام و خموش بود و در ضد اذیت تحفظ میآورد و میزد و میزد هم بواسطه عدم
استقامت او از جاده مستقیمه در رفتند و بخطرهای عظیم و گویا الهامی چشم قنایند
باز آنسرور ذکر صبر بر شداید را مکرر فرمود که در طول مدت خلافت او بر شدت
محن و فتن و بلاها صبر کردم تا وقتی که او بهم براه خود رفت و به برادر خود ملحق شد و در
آخر زمان خود خلافت را در جماعتی اقرار داد و کمان نمود که من بهم نیکی از اقران ایشان نمودم
و نمیطلبم خلیلی ناگوار بود و بخدا استغاثه نمود که بار خدایا همین که از او من
چه رسید در چه زمان بود که در من شکلی عارض شد که قرین با اول از ایشان شدم
و حال نیکه با او هم هیچ شاهستی نداشتم زیرا که رسول خدا مرا برادر خود خواند و
او با پیغمبر برادر بنیو بلکه با دیگر برادر بود مع ذلک مرا از رتبه ام پست کرد
تا اینکه قرین امثال اهل شوری که هیچ بفر بودند گردانید و لکن من با این احوال با قوم
در شوری داخل شدم چون نشستند شستم و چون بلند شدند بلند شدم و بجهت
مصالح بسیار با ایشان ترک مفارعت نمودم و اتمام حجت و طلب حق
خود بامات قرآن و احادیث بنوی نمودم ولی تعقل و تفکر نکردند پس مروتی از
ایشان بجهت حد و عداوت او با من براه باطل مهمل گرد و از من غرض نمودند
بعد و قاصد است که همیشه مبغض و دشمن آنحضرت بود و تا آخر با حضرت
بیعت نکرد و حضرت پدرش را در جنات بدرگشته بود و دیگر میسر او عرض
نمود از من در آورد و کسی که داماد او بود اشاره بعبد الرحمن است که زبش خواهر
مادری آنکس بود و بجهت قرابت و خیالات قبیحه و اهیمه که بعد از خود خلافت
با او گذارد و در حیوة هم منصب و حکومت بزرگی با او گذارد و از بیت المال
و افری باو عطا کند و او را متعزز و محترم دارد و باین لحاظ با آنکس بیعت کرد و
با امیر المؤمنین بیعت نکرد و بدعای آنحضرت آنکس با عبد الرحمن سخن نگرفت و تا

عبد الرحمن بن ازا و مردو الحمد لله مطالب خود را سید و اهل تفاق و محبت
با ثالث انجوه با عبد الرحمن وفاق کرده بعبیت نمودند تا آنکه ثالث قوم بر امر
خلافت قائم و بر پا شد حال گوییکه چون شتر بر خور از پیری شکم و و پهلوی او بلند شد
بود میان محل غلف خوردن و سیر گشتن انداختنش یعنی همه همتش چون بهام صرف
خوردن و تعیش بود که دست تصرف در بیت المال و حقوق مسلمین انداخته
بود و بنی ایته نیز با او قائم شدند و مال خدا را از بیت المال که حقوق مسلمین بود
میخوردند و در وسعت و نعمت بودند مثل خوردن شتر که با و فصل بهار را که تمام
دیان خود اکل نماید تا آنکه ریحان بعبیت او از گردن مسلمانان گسیخته شد و بر تن خسته او
گذاشتند و تمام کرده شد و اعتدال شکم و بر خوریش و را بروی در انداخت یعنی اعمال
بیشتر و افعال شنیعه و بد رفتار می او با مسلمانان و تصرف در بیت المال باعث شد
که نقض عهد او نمودند و از دحام بر پشت او نموده او را مجروح و خسته انداختند و در
کای او را تمام کرد و نعش او سه روز و دفن نشد تا متعصبان او را از دیده دفن کردند و کثرت
اکل و باعث شد که بجائی برود و افتاد بعد میفرماید به تعجب و فرح در بناورده بودند
مگر از دحام مردم بسوی من مانند بال گفتار که کنایه از شدت از دحام و کثرت
خلایق است که از هر طرف بی در پی برود و من هجوم آوردند تا آنکه چنان از دحام
نمودند که تحقیق حسن و حسین دو نور دیده من در زیر دست و پای خلایق واقع شدند
و اطراف عبا می من پاره شد در حالتی که مانند کله کوفه اطراف من مجتمع بودند
و شاید سیر تعجب حضرت از مردم این بود که ابتداء امر دانسته و فهمیده از او
عدول بغیر کردند و دیگر از ابرار و معادن علم و حکمت مقدم داشتند و آخر با من
از دحام و جوشش و خروش برود و او جمعیت کرده دست از دامن او برنداشتند
خیلی تعجب است بلکه جایی فرج است و از شوق روی معلوم میشود که اولاً ان
جناب ابا و ائمه فرمودند انما عجز و الحجاج باخصه است بعبیت نمودند چنانکه در
در اول و بلا امیر المؤمنین فرمود مرا کمال خود گذارد و کسی را بجهت خود پسند نکند که
چون کند شتکان با کجه عادت کرده اید با شمار و قمار نماید که این امر بسیار شکی است
و جهات و اطراف بسیار دارد که و نهایی ضعیف شما طاقت تحمل آن ندارد

و عقول ناقصه شما از ادراک مصالح و مفاسد ان عاجز است ایشان در جواب
عرض کردند از خدا غیر سی و فتنه ای عظیم که بر ما شده نمی بینی و ضعف اسلام و
دین برادرت را مشاهده نمی فرمائی و فرمود اگر مرا بحال خود و اگر دید من بهم مثل
یکی از شما خواهم بود و اطاعت و الی شما را بیش از شما خواهم کرد و اگر اصرار دارید که
بر او الی خود نمایم تقلید و متابعت بشناسان نخواهم کرد و آنچه خود میدانم و
می فهمم عمل خواهم نمود و از کتاب خدا و سنت رسول تجاوز نمی نمایم و بعد از آنکه
اتمام حجت بر ایشان گردید و تمکلی قبول و بیعت نمودند و خطبه خواند و در ضمن خطبه فرمود
کسانی که از شما مستغرق در دنیا شده اند و عمارت عالیه و تزارع و انهار و نهستان
را بهوار و کینران برسی رخسار و زنان کلغزار و اموال و زینت بسیار بخته خود طلب
داده اند و ندانند که تفاوت میان ما و فرومایگان نگذاشته و ما را از حق خود
محروم ساخته که در نزد من هر کس بدین اسلام داخل شد و اجابت دعوت
پیغمبر را نمود و بقبوله ما نماز کرد و مستوجب حقوق و حدود مسلمانی گردیده است
و همه بندگان خدا آیند و با شما که از جمله مهاجرین و انصارید و حق خدمت و بیعت
دارید در مال خدا تفاوتی نخواهم گذاشت علی تفاوت در فضیلت و اجر و
ثواب دارید بقدر مرتبه و ان تفاوت نیست که خدا در قیامت خواهد گذارد به
حسب علم خود و اگر نه در مال خدا که بت المال مسلمانان است هیچ قدر تفاوتی
نخواهند داشت و خدا تعالی دنیا را اجر و جزای نیکان قرار نداده و ما
عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا و چون فرمود بنیاید تا آنچه در بیت المال باشد
بر شما با قسمت کنم و عرب و عجم و سیاه و سفید را رسیدم بهمین قدر که مرد و مسلمان
و آزاد باشد و چنانچه فرمود کرد و این قول کینه و یاسی بود که مردم از آنحضرت
بهرسانیدند چنانچه در خطبه اشاره بان میفرماید که چون بامر خلافت که حق من بود
ناهیض و قائم شدم طایفه اصحاب حبل نکت عهد کردند و نقض بیعت نمودند
و طایفه اهل نهروان از دین خارج شدند و دیگران فاسق شده از حق عدول
کردند و در صفین با من جنگ کردند که با این سه طایفه قول خدای سبحان را
نشیدند آنجا که میفرماید قُلْ الدِّينُ كُلُّهُ لِي وَلَئِنْ شَاءَ اللَّهُ لَجْعَلَنَّ الدِّينَ كُلَّهُ لِي وَلَئِنْ شَاءَ اللَّهُ لَجْعَلَنَّ الدِّينَ كُلَّهُ لِي

عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فسادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی انسانی که
خبر انرا شنیده و وصف ان بتور سیده میگردانیم انرا برای انانکه نمخوانند
برتری و قهر و غلبه بر مردم در زمین و نه فساد و ظلمی را بر ایشان و عاقبت نیکو و
پسندیده برای پرهیزکارانست بلی قسم بخدا که انرا شنیدند و حفظ کردند و لکن
دنیا در چشمهای ایشان زینت داده شد و زبرج و طلا و زینت ان با عجب
اورد ایشا نرا و نحو آن غرور نکنداشت ایشا نرا که متابعت من نمایند حضرت
در مقام اسرار قبول خلافت برآمده که بر آنحضرت واجب شد که قبول فرماید
و حجت بران بزرگوار قائم شد میفرماید آگاه باشید که اگر نبود حضور حاضرین که
بمن بیعت نمودند و مقام محبت بر من بسبب وجود معین و ناصحه انکه تقاعد
آنحضرت از اخذ حق خود بجهت عدم اعوان و قله ناصر بود و دیگر بسبب انکه با
ویشا قما که خدا بر ائمه دین و علماء کاملین گرفته که تبار نیکو نبرد بر کسب مظلوم
که دفع ظالمان و اعانت مظلومان نمایند و نکند از اند که ظالمان سیر و مظلومان
گرسنه مانند که این مورد از تکالیف لازم من است که از ائمه دینم و خلیفه
رسول رب العالمینم بر آئینه متصدی امر خلافت غیثم و غرض از قبول اعلای
دین بغمه و محافطت نظام خلائق است نه بجهت طمع و حرص بر سلطنت و محبت
دنیا اگر این امور غیب بود هر آینه ریمان فساد خلافت را بر شان ان میباید ا ختم و
جام اخر خلافت را بکاس اقل می آشاییدم یعنی چنانچه اول از خلافت ممنوع
شدم و مردم در وادی جهالت و حیرت بودند حال آنکه اخر زمان خلافت است
ایشا نرا و امیکنداشتم و در گوشه آسوده می نشستم و هر آینه می یافتند دنیای
خود را نزد من است تر و خوار تر از عطسه یا ریج بزی چون کلام من بجز نظام انوص
حضرت خیر الانام علیها صلوات الله علیها ملک العالم بانیمقام از خطبه رسید مردی
از اهل بادیه و قریه برخاست و کتابتی بدست مبارک انسرورداد و حضرت
در ان نظر میفرمود چون از قرائت ان کتابت فراغت حاصل فرمود بر عین این
عرض کرد یا امیر المؤمنین کاشن باقی مانده فرمایش خود را با تمام میرسانیدی
فرمود پس است یا بن عباس این همچنان صوت یا کلامی بود که بعد رفت و

ساکن شد مراد از این مائتیه است یا اشاره بعد از اتمام انحضرت بذکر مطالب
یا بحسب عدم تأثیر در سامعین این عباس گفت من هرگز هیچ کلامی افسوس نخوردم
مانند تأسف خوردن من برای کلام حضرت امیر المؤمنین که چرا باید کلام خود را رساند
بحائلی که خواهد و اراده دارد و منیب انما که بودند که باو ای خدا و وصی پیغمبر و داماد
و برادر و سرعم و خلیفه و چنین کردند و او طایه و امصبتاه از این مصائب که علی
این ابطالت رسید و با قدرت صبر نمود بعد از پیغمبر احدی چنین صبری نشود اگر شیعیان
و دوستان این بزرگوار خون گریه کنند بجا است بحسب مراد حضرت ترجمه شد اینست
که لغزشها را عفو فرماید جان همه موالیان بغدادی مظلومیت یا امیر المؤمنین
يَا أَيُّهَا كُنَّا مَعَكَ فَتَقَوُّزَ قَوْزًا عَظِيمًا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ
يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَفِي الْأَمْرِ
وَالِ اللَّهِ تَرْجِعُ الْأُمُورُ إِيَّاهُ حَسْبِيَ عَلَى السَّلَامِ فرمود که چون بگویند
بواسطه آیات واضح خود بر کفار فایز گشت و غلبه نمود و معجزات با هر هر خود
قطع عذرهای ایشان فرمود بعضی از ایشان از ایمان آوردن ابواب قناع گریزند
و با اعتراضات باطله و خواهشهای بقاعده بر انجناب حکم و خواست نمودند چنانچه
خدای تعالی نقل قول ایشان فرمود و قَالُوا الْيَوْمَ لَكَ حَقٌّ تَفْجِيرًا لَنَا مِنَ
الْأَرْضِ يَتَبَوَّعَا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَعَيْنٌ فَتُفْجِرَ الْآلِهَاتُ
خِلَافَهَا تَفْجِيرًا أَوْ لَسَقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا
كَسِفًا أَوْ نَالِي فِي اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا و سایر آنچه در این آیه سوره
بنی اسرائیل گزیده و تفسیر ترجمه آن مفصل گذشت پس از سؤال و جواب حضرت
بالکفار خدای عز و جل فرمود ای محمد هَلْ يَنْظُرُونَ چون فل قبل از حرف تثنیه
واقع شده برای نفی است یعنی انجاعت که تائب کننده تواند بعد از آنکه اما
را برای ایشان واضح گردانیدیم و بواسطه معجزات قطع عذرهای ایشان فرمودیم
چشم نمیدانند و انتظار نمیدانند إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ مگر
آنچه باید ایشان را خدا یعنی عذاب خدا یا مراد در سایبانها از ابر سفتید
و الْمَلَائِكَةُ و بیانید ایشان را فرشتگان بسبب آنچه اقترح کرده بودند و بنا

که ایشان خواهش محال کردند در اینکه خداوند یکبار ایشان را و جانی نیست باید و خوا
باطل کردند و آمدن فرشتگانیکه بنمایند که باز و ال بن تعب و هنگامیکه ظالمان
بواسطه ستم خود در هلاکت واقع شوند و حال آنکه اینوقت تو زمان تعب و عباد
کردن نه زمان آمدن فرشتگان هلاکت مردم پس کفار در اقتراح خود بآمدن فرشتگان
جا بمانند و قِضَةِ الْأَمْرِ یعنی انتظار نغیرند که آمدن ملائکه را و چون بیایند و آن
واقع شود امر خدا به هلاکت ایشان صادر خواهد شد و اِلَى اللَّهِ تُجْعَلُ الْأُمُورُ
و بسوی خدا باز گردانیده میشود همه کار یا پس او در قیامت متولی هر حکمی خواهد
شد حکم بقاب میفرماید هر که معصیت او کرده و مآب کریم و برکت پسندیده
و بسبب میفرماید برای هر که برضای او که رفتار نموده علی ابن الحسین علیهما السلام
فرمود انجماعت کفار معجزه باز از آنحضرت طلبیدند و باینجه برای ایشان آوردند
آنمعجزه ها اینکه در آنها کفایت و بلاغ بود قناعت نکردند تا اینکه درباره آنها فرمود
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِسَحَابٍ مِمَّنْ هُمْ أَهْلٌ لَّهِ يَخْسَرُونَ
دفع کننده هر باطلی هستند قناعت نمیکند پس انتظار میکشند که خدا بفرستد ایشان
اید و اینخواهش محالست زیرا که آمدن بر خدا جانی نخواهد بود چنانچه نواصب در
وقتیکه رسول خدا امیر المؤمنین علی را بامامت منصوب فرمود بر آنحضرت
اقتراح کردند و خواهش ایشان باز دانه رسید که اقتراح محال کردند و حکایت
این است که چون رسول خدا بفضیلت امامت علی نص و تصریح فرمود و او را خلیفه
و وصی خود گردانید و دلها را با امانت آنحضرت آرام گرفت
و اصناف انکار کنندگان از مردم معاند در حق او عناد و ورزید معارضا بخلاف
کردند و مردمان ضعیف از اهل شک در امامت آنحضرت شک آوردند
و جماعت منافقان از این دو فرقه و از اصناف دشمنان علی با پیغمبر و انکار
اصحابش حیل کردند و اینک اضنی شدند و فرمان خدا کردن ننهادند
و سلام کردند و دست بیعت با او دادند و حال آنکه در سینهای آن بدجنان از
عداوت و بغض و حسد و دشمنی و کینه آنحضرت پر شده بود تا آنکه یکی از
منافقان گفت که محمد در میح و ستایش خود اسراف نمود باز در میح

برادرش علی اسراغ کرد و حال آنکه اینها از نزد پروردگار عالمیان نیست و لکن
مجدد پیش خود بهم بافته میخواهد که برای نفس خود ثابت گرداند ریاست بر مادر
حیات و برای علی بعد از موت خود خدا تعالی فرمود یا محمد یا ائمه که هر چه
از اینها انکار کنید ضرری نمی رسد و خدا صاحب عظمت و کرامت و
حکمت است بندگانی را از میان بندگان خود پسندید و برگزید چون می دانست
که ایشان نیکو اطاعت فرمان و انقیاد امر او خواهند نمود ایشان را بکار امتهائی
مخصوص ساخت و امور بندگان را با ایشان تفویض فرموده و سیاست و
فرمانفرمایی خلق را بدست ایشان قرار داد که بتدبیر حکیمانه که ایشان را بآن پیوسته
موفق ساخته ام و دین و دنیا می مردم را اصلاح فرمایند پس ای ائمه بنده
پادشاهان زمین را که هر گاه یکی از ایشان خدمت بعضی نگران خود را به نیت
و بحسن رفتار و در آنچه از امور عالمی که با او گذارده و ثوق بهم رساند اختیار ماسوا
خانه خود را بدست او قرار میدهد و در سیاست سپاه و سوار و سردار
و لشکر و رعایای خود بر او اعتماد نمایند همچنین است مجد در تدبیر امور مردم که پرورد
برای اینکار او را بلند گردانید یعنی بواسطه حسن خدمت بمقام نبوت و
اشرفیت و فضیلت رسید و همچنین خدا بعد از آنحضرت علی را وصی و خلیفه
او در اهل او گردانید و از اهل همه امتند و او را کند و قرضها و وفا کننده بود و در
دیاری نماینده باد و در ستان و دشمنی کننده باد دشمنانش را و او یعنی حسن
خدمت و عبادت بمقام ولایت و امامت و این همه فضایل رسید بعد از
سنت از انما افتخار مذکور این فضایل قناعت نکردند و بفرمان حضرت رسالت
تسلیم نشدند و گردان نهادند و عرض کردند امر خلافت کار کوچکی نیست که سیر
ابوطالب اسناد میدی و می بسیاری بخیر این نیست که امر خلافت تسلط
بر خونها و زنان و فرزندان و اموال و حقوق و انصاء و دنیا و آخرت
خلایق است اگر خواهی قبول کنیم باید برای ما بسیار و معجزه را که لایق بحالات
این ولایت باشد رسول خدا فرمود آیا کفایت نکرد شمار آنور علی و در شمای
تاریک چون از خدمت رسول خدا بیرون میرفت بسوی منزل خود و شما

میدیدند آیا کفایت نکرد شمار اینکه علی گذشت و دیوار پایش روی او بود پس
برای او گشوده شدند و راه دادند چون حضرت از آنجا گذشت دیوار پاد و باره
برگشته بهم پیوستند آیا کفایت نکرد شمار اینکه چون رسول خدا در روز غدیر خم علی
بر پاداشت با مر خلافت دیدید که درهای آسمان گشوده شد و فرشتگان از
آنها بیرون آمده شمار اندک کردند که این علی ابن ابیطالب ولی خداست و امر است
و پیروی نمایند و الا عذاب الله بر شما فرود خواهد آمد از او تبرید آیا کفایت
نکرد شمار اینکه علی ابن ابیطالب را دیدید که راه میرفت و کوهها از پیش روی
او روانه میشدند تا با کجرات از آنها محتاج نباشد چون میگذشت کوهها
بمکان خود بر میگشتند پس فرمود بار خدا ایما آنها را برای ایشان زیاده کرد آن
زیر که آنها بر تو بسیار سهل و آسان است تا حجت تو بر ایشان زیاده گردد و اعظام
حجت مگر شود فرمود چون انقوم کجانهای خود برگشتند و خواستند در آنها در
ایند زمین ایشانرا عقاب کرده مانع شد و صد از زبان بد بختان که دخول خانهها
بر شما حرام است تا آنکه بولایت علی ایمان آورید گفتند ایمان آوردیم و در
شد پس گفتند تا لباسهای خود را بکنند غیر آنها را بپوشند آنها بریدن ایشان
سنگین شده نتوانستند بیرون آورند و ایشانرا اندک کردند که سهولت کنند ما
بر شما حرام است تا اقرار کنید بولایت علی پس اقرار کردند و آنها را از بر خود
کنند پس گفتند که جامهای شب را بپوشند بر دست ایشان سنگین شده اند
کردند ایشانرا بپوشیدن با بر شما حرام است تا اعتراف کنید بولایت
علی اعتراف نموده بپوشید پس گفتند که غذا بخوریم بقمها بر دست ایشان
سنگین شد و آنچه از آنها سنگین نشد در و هتاهای ایشان سنگین شده اند اگر دند
ایشانرا خورون با بر شما حرام است تا اعتراف بولایت علی نمایند عفر
نمودند باز رفتند که بول و غایط اندازند معذب شدند و اطلاق بر ایشان
مشکل و دشوار شده بطون و ندای ایشان اندک کردند انما فقار الیه سلامتی از ما
بر شما حرام است تا آنکه اعتراف بولایت علی ابن ابیطالب کنید پس عفر
کرده بعضی ایشان را دیدن این بیحجرات طول و نمکین و ذلتناک شده گفتند بار

خدا یا اگر این حق وارز تو هست از آسمان سنگ بر ما باران بار
بعذاب در دناات خدای عزوجل فرمود و مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ
خدا ایشا را عذاب نخواهد فرمود و حال آنکه تو در میان ایشان باشی زیرا که عذاب
بصطلاح عام است بر کاه نازل شود بعد از خروج پیغمبر از میان ایشان نازل
خواهد شد پس فرمود عزوجل و مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و خدا عذاب
نخواهد فرمود آنها را و حال آنکه ایشان استغفار و اظهار توبه و انابه میکنند زیرا که از
حکمت باری خدا در دنیا این است که بتوامر فرماید که ظاهرا قبول کنی و از
باطن نفی کنی بجهت اینکه دنیا داران اهل الظار است و آخرت دار
جزا است بدون تعبدی و مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَفِيهِمْ مَنْ يَسْتَغْفِرُ و خدا
ایشا را عذاب نخواهد داشت و حال آنکه در میان ایشان کسی باشد که استغفار
کند بجهت اینکه اگر در میان ایشان کسی باشد که خدا بداند بزدی ایمان میاورد
یا اینکه بزدی از نسل او ذریه طیبه خارج میشود برورد کار تو بر اولاد انجاعت با ایمان و
ثواب آن بخش میفرماید و ایشا را بکناهان پدران بکفارا ایشان قطع نمیرماید و اگر
نه اینها بود هر آینه ایشا را بکناهاست میساختیم پس اینهاست بیان قول رسول خدا
که فرمود هر آینه ناصیان اقتراح کردند آیا شیر او باره علی تا آنکه اقتراح کردند از وی
چهل با حکام خدا و اقتراح اباطیل بر خدا آنچه را که جایز نباشد و هیچ حکمی از احکام
عقل یعنی مردمان صاحب عقل چنین خواهشهای جا بجا نمیکند و ای
وای چه بی انصاف مردم بودند که با این همه آیات و معجزات و نیمه سفارشات
و فرمایشات حضرت رسالت وراثت و ولایت و امامت پسرم
و برادر و ابا و خود علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و علی اولاده لطیفین
مع ذلک انکار حق آنحضرت کردند و او را در خانه نشاندند و خدا و رسول را
مخالفت کردند و صریح آیات قرآن را مخالفت نمودند و خلی تعجب است
که مردم هم متابعت ایشان نمودند تا آیه و ویست و شش تفسیر ترجمه شد و از
قول و عزوجل سل بنی اسرائیل تا آیه و ویست و هشاد و دو و منفقود شده خدا
تمام انرا در سری و نصیب ما فرماید بجاه محمد و آل طاهرن و صلوات الله علیهم

بسیاری خداوند رحمن رحیم نصف آیه را ترجمه کنیم و شروع در تفسیر حضرت عسکری
نمائیم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنانکه ایمان آورده اید **إِذَا اقْتَضَى بَدَيْنَ**
إِلَى أَجَلٍ مُّسْتَحَقٍّ چون خواهید معامله کنید بقرضی تا مدت نام برده شده یعنی
هرگاه عقد معامله از شما صادر شود که احد عوضین قرضی باشد مثل سلف یا نسیه یا
اجاره بلکه میتوان گفت که شامل نکاح که مهر منحل باشد بشود **وَاللَّهُ اعْلَمُ**
فَاكْتَبُوهُ پس بنویسید از این معنی اسم بایع و مشتری و ثمن و دشمن و مقدار هر یک
و تاریخ وقوع و مقدار مدت و شرایطی که خواهید در کاغذ یا پارچه یا چیز دیگر بنویسید
تا وقت حاجت بکار آید و فراموش و حاشا نشود علی بن ابراهیم در تفسیر خود
آورده که در سوره البقره **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا اقْتَضَى بَدَيْنَ** است بدانند که اگر استدانه
یکت حکم است یکی باحه استدانه زیرا که انسان گاه هست که مضطر باشد
بجست معاش پس جایز باشد و غیر حرام و نیز حضرت رسالت و امیر المؤمنین
و سایر معصومین صلی الله علیه و آله جمیع استدانه فرموده اند و فعل ایشان حجت است
در اباحه الا انکه اگر بدون ضرورت باشد مکروه است چنانچه رسول خدا فرمود
هر چیزی را از دین که ان موجب مذلت و خواریست در روز و باعث غم و
هم است در شب و گاه هست که حرام میشود چون استدین را چیزی نباشد
که قضای دین خود از ان کند و یا انکه قصد عدم رد ان باشد و صاحب
کنز فرموده اقوی است که اگر قرض گیرنده بر حال خود مطلع نباشد استدانه
و قرض گرفتن حرام است و اگر نه گناه است شدید دارد و دوم اباحه مدت
قرار دادن **إِلَى أَجَلٍ مُّسْتَحَقٍّ** زیرا که دین حقیقت ثابت در وقت و این اعظم
از منحل و مجمل است و نزد ابن عباس نزول این آیه در بیع سلف است
چه و سبب آن را حرام فرموده بعوض ان خرید سلف را حلال گردانید و اگر ترا
که بر سبیل عموم است چنانچه معنی کردم و الله اعلم سیوم و جوب ضبط مدت
لقله مستمی یعنی معین و ان هر مدتیست که تحمل با داده و نقصان نباشد مثل روز
و ماه و سال نه مانند فصل میوه و سر خرمن یا آمدن حاجیان و نحو اینها از مدت
غیر مضبوطه چهارم امر بکتابت و نوشتن دین تا مال مردم تلف نشود بعوارض

نیان و موت و انکار و امر اینها نزد بعضی از مخالفین برای وجوبست و ظاهر
است که برای نذب یا ارشاد و مصلحت است محم واجب است که
کاتب دین این و عادل باشد چنانچه فرمود **وَلْيَكُنْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ**
و باید بنویسد و ثبوت دین را در میان شما نویسنده برادر استی این صفت
کاتبست یعنی نویسنده که موصوف بعدالت باشد تا زیاده و کم نکند و
یا نکند خلاف آنچه متعالمان بان راضی بوده باشند و مکتوب او شرعی
و محل اعتماد باشد و از اینجا معلوم میشود اشراط فقاہت و علم کاتب
بدقایق معامله تا مقصود از کتابت حاصل شود و اظهر نزد احقراست که
بالعدل صفت کاتب نباشد بلکه باید کاتب بطور عدل و راستی موفق
شرع بنویسد و نوشته او برابر باشد هر چند کاتب عادل نباشد و لوانکه
لازم ملزوم درست نوشتن درست نویسنده است و التدا علم ششم
عدم امتناع کاتب از کتابت دین بطریق شرعی زیرا که فرمود **وَلَا**
يَأْتِ كَاتِبٌ أَنْ يَكُنْ و باید که سر باز نرند هیچ نویسنده از آنکه بنویسد و ثبوت
معامله را **كَمَا عَلَّمَ اللَّهُ فَلْيَكُنْ** همچنانکه اموجت او را خدا یعنی بطریق
که شارع مقدس مقرر فرموده پس باید بنویسد بعضی گویند که نمی بخت تحریرست
پس کتابت واجب باشد بر کاتب ولی نزد بعضی واجب کفائی است
و نزد بعضی دیگر واجب عینى است با عدم نویسنده دیگر یا با ضرر صاحب دین
برکت کتابت و نزد بعضی دیگر واجب عینى بوده و بقوله **لَقَدْ كَانَتْ**
در این آیه منسوخ شده و اجمود است که منتخب باشد بر کسی که عارف بکتابت
باشند و علی کفایه واجبست تا نظام نفع عالم بر طرف نشود مثل سایر صنایع
و اینجا دو نوع است یکی آنکه اجرت کاتب را از ثبوت المال باید داد که آن
از مصالحست و اگر نه جایز است او را اخذ اجرت از امر کتابت بخته صالحه
عدم وجوب بذل منفعتی مجانا دویم داد و ورق مکتوب فیه نیز ثبوت المال
بردارند زیرا که از مصالحست و اگر ثبوت المال یافت نشود و اجرة گرفته
باشد داد بر او واجب و قرطاس بر صاحب دین است زیرا که این از

مصححت او هست و بر مدیون واجب نیست قطعاً بنفتم آنکه نزد بعضی لفظ
 کما متعلق است به باب و فلیکتاب امر باشد برای تاکید و احتمال دارد که متعلق
 با امر باشد در احتمال کلام محتمل و دو معنیست اول آنکه همچنانکه خدا از روی تفضل او را
 علم فقه اموخت بنوا را این است که تثبیت با خلاق الله شده بکتابت
 دین تفضل کند و بنویسد چنانچه خدا بر او تفضل فرموده بنا بر این معنی امر برای
 ندیده است و دوم آنکه حق تعالی بکاتب امر فرموده که کتابت دین کند چنانچه
 او را تعلیم فقه داده یعنی کتابت او متضمن مخالفت مشروع نباشد که این باعث
 اضرار و تحجیل متعالین است بنا بر این برای وجوب است گویم که انمعنی اهم
 دلالت ندارد که کتابت من حیث هی واجب باشد معلوم است وقتی که
 اجرت گرفت و مشغول نوشتن شد واجب است بطریق شرع بنویسد
 والله اعلم هشتم امر است باطلا کردن متدین بر کاتب این نیز را که بر ذمه او است
 یعنی قرض خواه بنویسده بفرماید که این مبلغ از مال فلانی بر ذمه من است بنویسد
 چنانچه میفرماید **وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ** و باید که املا کند بر کاتب آنکس که
 بر ذمه او است دین درست و بزبان خود اقرار کند بر نفس خود تا کاتب
 و شهود گواه باشند بر او **وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَخْشَ مِثْرًا شَيْئًا** و باید املا کنند
 از خداوندی که برورد کار او است بترسد و کم نکند در وقت اقرار از تحقیق که بر
 او است یعنی آنچه حق است املا کند بدون نقصان و امر باطلا و نهی از تخشع
 نیست مگر میتواند بود که صاحب حق ناملاً و مغفل باشد که بامور معامله او را هیچ
 خبرتی نباشد پس اگر مدیون در املا تقوی را پیش بگیرد اضرار طلبکار لازم آید و
 این حرامست نهم امر است ولی سفیه و ضعیف و غیر متطبیع را باطلا کردن بر
 کاتب چنانچه میفرماید **فَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا** پس اگر باشد آنکس که
 بر ذمه او است حق سفیه یعنی بالغ ناقص عقل غیر رشید باشد که صرف اموال
 در غیر اغراض صحیح کند و در معامله گول خورد حضرت عسکری علیه السلام فرمود
قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلَ لَهُ هُوَ فَلْيُمْلَلْ
وَلْيَتَّقِ بِالْعَدْلِ إِلَى آخِرِ آيَةِ مِثْرًا فرمود در تفسیر قول **عَزَّ وَجَلَّ**

اَوْ ضَعِيفًا اَوْ لَا يَسْتَطِيعُ اَنْ يُمِلَّ هُوَ قَلِيلٌ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ يَعْنِي بِاضْعِيفٍ
و عاجز و ناتوان باشد در بدن خود که تواند اطلاق مطلب نویسی کند یا ضعیف و
ناتوان باشد در فهم و علم خود که نتواند اطلاق مطلب نویسی کند و الفاظی که بطور
عدالت بر ضرر نفع او باشد ندادن الفاظی که بطور جور و ظلم بر ضرر او یا خویشان او
باشد نیز نمی تواند بدید مترجم گوید که این عبارت شامل کنکات و گره و گودک و پر
مرد و خرف و آدم بی سواد که از رموز نوشته جات اطلاع ندارد میشود که احتیاج
بنائب و قائم مقام دارد و الله اعلم یا اوستطاعت و توانائی بدیده
باشد که اطلاق مطلب نویسی کند یعنی با نیوجبه که مشغول باشد در مرمت و صلاح
بدن خود برای زندگی و معاشش یا توشه برداشتن برای عاقبت و معاد
یا لذت بردن در کارهای غیر حرام زیرا که اینها شغلها و کارهایی است که برای
هیچ عاقل سزاوار نباشد که در غیر اینها شروع کند فرمود قَلِيلٌ وَلِيَّهُ
بِالْعَدْلِ پس باید ولی و اطلاق مطلب نویسد بر اشی و انصاف یعنی قییم نام
او نسبت بسفیه و مجنون و طفل و نابالغ از او نسبت بعاجز و غیر مستطیع بنویسد
بطریق که شتم و ظلم نشود بر مکتوب له و طلبکار و نه بر مکتوب علیه و بده کار مترجم
گوید که فروع و عات این مسئله بسیار است لخص آنکه اگر مدیون صاحب عقل و
فراست و فطانت و فراغت و فقاہت است و میتواند بطور شرع
بنویسد خود مباشر نوشتن و شقہ شود و الا قییم یا ناب و وکیل او بنویسد و ان
نویسنده را طلبکار بسیار و تا وقت حاجت بخاراید و این عبارت
اشعار می است بر جواز و کالت در مراعات و معاملات و الله اعلم
رسول خدا فرمود هر که بر کار نمونی که در بدن و می ناتوانی است او را اعانت
نماید خدا البعض این اعانت در کارهای و اعانت نماید او را و در قیامت
برای اعانت کننده فرشتگانی مقرر و منصوب فرماید که او را بر قطع پولهای
قیامت و عبور از خندقهای آتش اعانت نمایند تا از دود و باد گرم آتش هیچ
باز نرسد و او را بر صراط عبور داده سالماً آمنة بهشت برسانند و هر کس که
ضعیف یا در فهم و معرفتش اعانت نماید و محبت او را با و تلقین نماید که بر خصمیکه

باطل را طلبنده است غلبه نماید خدا و او را وقت سکرات موت اعانت نماید
بر شهادت دادن باینکه نیست خدائی مگر خدای یگانه بی شریک و اینکه محمّد
بنده و رسول و است و اعتقاد و اقرار نمودن با آنچه بخدا و رسول متصل می‌باشد
تا آنکه خروج او از دنیا و رجوع او بسوی خدای تعالی باشد بر فاضلترین اعمال جلین
احوال پس در انوقت می‌باید بروج و بریحان و با و بشارت دهند که پروردگار از
اورا رضی و خوشنود و برا و غضبناک نیست و هر کس اعانت کند بر کار مؤمنی
که بمصالح دین یا دنیای خود مشغول است تا کار او متفرق و پراکنده نشود خدا
در روز تراحم اشغال و انتشار احوال و قیام او میان دو دست پادشاه چهار
او را اعانت فرماید و از او شکر جدا سازد و او را از اخبار قرار دهد فرموده که
امیر المؤمنین بر گروهی از مسلمانان بفیهم و احمق گذشت که مهاجری و انصاری
در میان ایشان نبود و ایشان در روز اول شعبان در بعضی مساجد نشسته بودند
و در امر قدر و غیره از آنچه مردم در آن اختلاف کرده اند با یکدیگر سخن می‌گرفتند و
صدای ایشان بلند شده بود و نزاع و جدال ایشان اشتداد یافته بود
حضرت بالای سر ایشان ایستاد سلام کرد ایشان رو سلام کرده پیش پای آن
حضرت برخاسته برای او جای دادند و خواهش کردند که بنشیند حضرت با
ایشان نه نشست و عتناء با ایشان نکرد پس بصوت بلند با ایشان فرمود ای
گروهی که تکلم می‌کنید در آنچه بحال شما نفع و ضرری ندارد و ایانداشته اید که برای خدا
نبذگانی است که خشیت و ترس از او ایشانرا ساکن و آرام کرده بدون اینکه کر
و کنت باشند و حال آنکه همه ایشان صاحبان فصاحت و عقل و فطانت
هستند و بخدا و ایام او تکیه عالمند و لکن ایشان چون عظمت خدا را یاد آورند از
جست اعزاز و اعظام و جلال الهی زبان در دهان ایشان بشکند و بنید دل
ایشان ماره شود و عقل از سر ایشان برود و خرد از سر ایشان بدر رفته مدیوش شوند
چون از انحالت بحال نیند با عملهای زاکیه پاکیزه خود روی بخدا آورند و خودشانرا
با ستمکاران و خطاکاران در شمار آرند و حال آنکه ایشان از اهل تقصیر و لغو
نیز اندکاه باشید که ایشان برای خدا بعمل قلیل راضی میشوند و عمل کثیر را بر آبی خدا

کثیر عظمند و پیوسته اعمال شایسته خود را بر او عرضه میدارند هر زمان که ایشان را طبعه
ایشان از اعمال خود معصوم و معصوم و معصوم و مخالف و مشفق و ترسانند پس بخیر و
بدعت گذارندگان شما کجا و ایشان کجا آیند آنست که بدید که داناترین بقدر سالت
ترین ایشان است از قدر و جاهلترین مردم بقدر مناطق ترین ایشان است و قدر
ایکروزه بدعت گذاران امروز اول ماه شعبان گریه است پروردگار ما از شعبان
نام گذارده زیرا که همه خیرات در شعبان شعب میشود و پروردگار در این ماه درهای
بهشت خود را میباید و قصور و خیرات انرا باز از آن ترین و سهولت ترین
کارها بر شما عرضه میدارد و در معرض فروش میآورد پس انرا بخیرید و شیطان بعین
شعبهای شده و بلاهای خود را بر شما عرضه میدارد و حال آنکه شما جده و جده کرده
در غمی و طغیان داخل بشعبه های شیطان متمسک میشود و از شعبهای خیر که
در بایان برای شما مفتوح است منحرف میشود امروز غره شعبان است و
شعبهای خیرات نماز و روزه و زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر و احسان بیدر
و مادر و خویشان و همسایگان و اصلاح میان مردم و صدقه بفقراء و مساکین است
انچه از شما موضوع شده بخود تکلیف میندیشد و کشف اسرار الهی که از سخن کردن
و فرو رفتن در آن نهی کرده شده اید تکلیف خود قرار میدهد که هر کس از آنها
تفتیش کند از بلاءت شده کان نخواهد بود آگاه باشید که اگر شما بر انچه پروردگار
ما عز وجل اماده فرموده برای مطیعان از بندگان خود در امروز واقف میشوید
پیرانیه از انچه در آن هستید دست برداشته شروع در انچه مأمور شده اید
میکردید عرض کردند خدا را در امروز چه خبر برای مطیعان خود اماده فرموده هر مؤمن
فرمود شما خبر نمیدهم مگر انچه از رسول خدا شنیده ام حکایت این است که
روزی رسول خدا لشکری فرستاد بجنات گروهبی از کافران با قوت و عجات
پس مدتی طول کشید و خبری از ایشان نرسید و دل مبارک آنحضرت بوسطه
ایشان گرفته شده فرمود کاش بر ایا کسی بود که اخبار ایشان را مطلع شده خبرهای
ایشان را بجا میبرساند در انشای این فرمایش ناگاه شخصی خدمت آنحضرت آمد
بشارت داد که لشکر ظفر انساب شما بر دشمنان خود ظفر یافته و ستولی شدند

و ایشانرا کشته و مجروح و اسیر کردند و اموال ایشانرا هب و غارت
 و ذاری و عیال ایشانرا اسیر و دستگیر کردند پس چون لشکر منصور بحدین رسید
 شدند رسول خدا با اصحاب خود با استقبال ایشان بیرون تشریف آورد
 تا ایشانرا ملاقات نماید و سردار لشکر زید ابن حارث بود که حضرت ابرا
 هیم را نشان میگردانیده بود چون حضرت ایشانرا ملاقات نمود چنانچه در حدیث
 دل را می حضرت رسالت پناهی افتاد از ناله خود پیاده شد و بخدمت حضرت
 رسالت آمد و بای مبارک او را بوسید باز بدست آنحضرت بوسه
 داد رسول خدا او را گرفت و بگریه و سرور او را بوسید پس عیدالتقارب و
 بحضور حضرت رسالت فرود آمده دست و پای مبارک حضرت را
 بوسید و رسول خدا او را در بر کشید پس قیس بن عاضم منقری بحضور حضرت
 فرود آمده دست و پای مبارک او را بوسید و رسول خدا او را در بر خود
 کشید پس سایر لشکر فرود آمدند از مراکب خود و ایستاده بر آنحضرت صلوات
 میفرستادند و رسول خدا خبری را بر ایشان رو فرمود و بالشکر مقدار عظیمی بود
 از اسنار و ذاری و عیالات کفار و اموال ایشان از طلا و نقره و هضاف
 امتعین ایشان فرمود کیفیت جنگ خود را با دشمنان بمن خبر دهد عرض
 کردند یا رسول الله اگر حکومتی حال ما را میدانی گنج تو بسیار بیشتر رسول خدا
 فرمود کیفیت حال شما را ندانستم بودم تا اینکه الان خبر من مرا مطلع گردانید
 چنانچه خبری از کتاب و دین پروردگار خود نمیدانستم نیز تا آنکه پروردگارم
 بمن موحی فرمود و در سوره الشوری و کذالك اَوْحَيْنَا
 إِلَيْكَ دُوحًا مِّنْ أَمْرٍ فَمَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ
 وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا
 وَأَنْتَ لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی و همچنین فرستادم
 ابوسوی تو بوحی از فرمان ما حضرت صادق فرمود که روح تعلیمی است
 از مخلوقات خداوند که از جبرئیل میکائیل همراه رسول خدا بود او را خبر میداد
 و تسدید مینمود و او با آنان بعد از پیغمبر است قبل از نزول وحی در حالتی بودی

اگر نمیدانستی کتاب و ایمان چیست چون وحی کردم بسوی تو همه علمها و تعلیم گرفتی
و کرد این بدیدم از انوری که هر کس را بخوابیم بان را بنماییم حضرت باقر
میفرماید که مراد از نور علی است یعنی قرار دادیم ایمان را علی ابن ابیطالب که هر که
از خلق من هدایت یابد بواسطه ولایت علی هدایت یابد بدین روشی که توانی
مختار باید امر غمانی مردم را بولایت علی و دعوت کنی بسوی آن و علی صراط مستقیم است
هر که باین راه برود بمقصد خواهد رسید و هر که از راه منحرف شود گمراه و هلاک خواهد
شد بحسب مراد ترجمه شد و الله اعلم و لکن بان برادران مؤمن خود را خبر دهید
تا تصدیق شما کنم که جبرئیل مرا بصدق شما خبر داد عرض کردند یا رسول الله چون ما به
نزدیک دشمن رسیدیم جاسوس خود را فرستادیم تا ما را از اخبار و شمار ایشان
مطلع گرداند رفت پس بسوی ما برگشته ما را اخبار داد که ایشان بقدر هزار مردند
و ما دو هزار مرد بودیم ناگاه دیدیم که آن هزار نفر از شهر خود بخارج بیرون آمدند و در شهر
سه هزار نفر دیگر واگذاشته بودند که بخمال ما بیندازند که ایشان هزار نفر اند و جاسوس
ما نیز ما خبر داد که ایشان در میان خود میگویند ما هزار و ایشان دو هزارند و
ما طاقت روبرو شدن با ایشان را نداریم و هیچ حاره نداریم مگر اینکه در شهر
متحصن شویم تا پسینای ایشان تنگ شود از محاصره ما پس از محاصره ما دست
برداشته برگردند پس بسبب سخنان جاسوس به ایشان جری شدیم و بسوی
ایشان حمله کران افکندیم فرار کردند و داخل شهر خود شده دروازه را بر رویا بستند
ما منازل و خیمه و خراگاه ایشان را متصرف شده بهما شجا فرود آمدیم چون شب بر ما
تاریک شد و نصف شب در غفلت افتاده بخواب رفتیم و احدی در
میان ما بیدار نبود مگر چهار نفر زید ابن حارثه در سمتی از اطراف لشکر نماز و قرآن
میخواند و قساده ابن نعمان در سمت دیگری نماز و قرآن میخواند و قیس ابن
عاصم از سمت دیگری نماز و قرآن میخواند دروازه شهر خود را کشوده در همان
شب بسیار تاریک بیرون آمدند و ما را تیر باران کردند و اینجا شهر ایشان بود
و بطریق و مواضع آن عالم بودند و ما از آنها جاهل و خیر بودیم در میان خود گفتیم عجب
بصیبتی گرفتار شدیم در این شب تاریک باشد چنان کردند و ما را تکرار گفت که خود را

از تیر و نیر و ایشان نگاه داریم زیرا که چشم ما هیچ نمی بیند پس درین فکر بودیم
ناگاه دیدیم روشنائی مانند آتش شعله بار از دامن قیس این عاصم منقری بیرون
آمد و روشنائی مانند روشنی زهره و مشتری از دامن قتاده این نعمان بیرون
آمد و روشنائی مانند شعاع ماه در شب تار از دامن عبد اللہ این رواج بیرون
آمد و نوری روشن تر از نور آفتاب در خشان از دامن زید این حارثه ساطع
شده که لشکر گاه مارا روشن ساخت باندازه که انجبار و ششتر از میان روز بوی
دو دشمنان مادر ظلمت سختی بودند ما ایشان را دیدیم و ایشان از دیدن ما گور شدند
پس زید این حارثه فرمان داد که بر اطراف ایشان متفرق شویم تا اینکه از
هر طرف بایشان احاطه نمودیم و ما ایشان را می دیدیم و ایشان ما را نمی دیدند ما
بصیر و بینا و آنها کور و نابینا چون شمشیر با بر ایشان گذاریم همه گشته
و مجروح و اسیر گردیدند و در شهر ایشان درآمده فراری و دانات خانها و اموال
ایشان را در چیطه تصرف در آوردیم اینها عیالات و فراری ایشان است
و اینها مالهای ایشان است یا رسول اللہ عجمت از انوار و مله های انجبار نفر که
تا ربکی را بر دشمنان با بر کرد ایند تا بایشان دست یافتیم هرگز ندیده بودیم رسول
خدا فرمود بگوید **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ** بسبب آنچه فطنیت داد شما را
از ماه شعبان این شب غره شعبان بود و سلخ و آخر شده بود ماه حرام
یعنی رجب تمام شده شب اول شعبان بود و آن نور با بواسطه اعمال
برادران مؤمن شما بود که در روز غره شعبان از ایشان صادر میشد خدایش
از وقوع این اعمال از ایشان در شب غره آن نور بار بار ایشان گرامت فرمود
عرض کند یا رسول اللہ چه اعمال از ایشان صادر شد تا ما بر آنها ملومست
گفتم رسول خدا فرمود اما قیس این عاصم منقری در روز غره شعبان مرا معبروف
و منی از منکر و دلالت بر کار خیر می کرد و لهذا در شب گذشته از روز وقت
قرآن خواندش خدا آن نور را با و گرامت فرمود و اما قتاده این نعمان
در روز غره شعبان و امی را که بر ذمه او بود او انمود لهذا خدا در شب گذشته از روز
آن نور را با و مرحمت فرمود و اما عبد اللہ این رواج چون احسان بپدر و

ما و خود کرده بود در ان شب غنیمت بسیاری بدست او آمد چون شب سپهر
آمد و صبح شد پدرش باو گفت من و مادرت بتو دوستیم و زنت فلانه بما
اوقیت و از ارمیر سازد و بلند می بسجود و ما را میسر بخاند و ما قیسمیم که در بعضی جاها
بمعصیت تو گرفتار شویم و ایمن غلبه کنیم از اینکه در بعضی جنگها بدرجه شهادت
فایز گردی پس از نزن در اموال تو با ما داخل میشود و ستم و سختگیری خود را بر ما زاده
میکرد اند عجب را گفت تا بحال بلند می جستن از زیر کبر شما و گراست شمارا
از او ندانسته بودم و اگر ان می طلب را دانسته بودم او را از خود دور کرده بودم
ولکن من بحال و را از خود جدا می سازم تا از آنچه تیر سید اسوده شوید من دوست
نمیدارم کسی که شما ناخوش می دارید لهذا خدایان نور را که دیدید باو عطا فرمود
تا زید بن حارثه که از دهان او نوری روشنتر از آفتاب درخشان خارج شد
بود و او سید و افضل القوم است چون خدا میداند است که از او چه صادر
خواهد شد پس او را برگزید و بر دیگران فضیلت داد بنا بر علم او و نعم با آنچه از او
صادر خواهد شد بدستی که در روز نهان شبیه خدا و ران مؤمنان را ظفر داده
بود بسبب افتاب طلوع کننده از دهان زید مروی از منافقان نزد او آمد
میخواب است که میان او و علی بن ابیطالب را بهم زند و فتادی اندازد پس زید
گفت بچ بچ صبح کردی در حالتی که در اهل بیت رسول خدا و اصحاب او نظری
برای تو نیست ان تلاوت قرآن تو و ان نور تو که مشاهده ان نمودیم زید بان
منافق گفت ای بنده خدا از خدا ترس و در گفتار خود تفریط مکن و بالاتر از اندازه
من بر تعریف مکن زیرا که تو با من سخن مرحد را مخالفتی و بختد کافری و اگر
منهم گفتار تو را بقبول تلقی کنم چنین مخالف و کافر خواهم بود ای بنده خدا
ایا تو را خبر ندادم باخه در اوایل اسلام و بعد از ان بود تا اینکه رسول خدا و اهل
مدینه شدند و فاطمه را علی تزویج فرمود و حسن و حسین سلام الله علیه را برای او
تولد شدند گفت بلی زید گفت بدستی که رسول خدا را بسیار دوست شمرده
تا آنکه بحجت شدت محبت مرا سپرد خود گرفت و پیوسته خوانده میشدم بزید
ابن محمد تا وقتی که حسن و حسین برای علی مشول شدند پس بجهت ان دو نور دیده رسول خدا

خوش نداشتیم که مرا پس محمد خوانند و بکسانیکه مرا میخواهند بگویند که من دوست میدارم
که مرا زید غلام رسول خدا بخوانند زیرا من که اینست دارم که با حسن و حسین مشابه
شوم پس پیوسته مردم مرا پس محمد میگویند تا اینکه خدا کسان مرا تصدیق فرمود و بر
محمد نازل یافت **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَبْلَيْنِ فِي خَوْفِ خَدَّيْهِ دَوْلَ** در اندرون
هیچ مردی قرار نداده یعنی دلی که دوست دارد و تعظیم کند محمد و آل طهارت را و دلی
دیگر که بآن مانند تعظیم این بزرگواران تعظیم غیر ایشان کند یا دلی که بآن دشمنان
ایشان را دوست دارد بلکه هر کس دشمنان محمد و آلش را دوست دارد پس او
دشمن ایشان است و دوست ایشان نیست و هر کس دوستان
و موالیان محمد و آل او را با ایشان مساوی و برابر داند پس دشمن ایشان است
و دوست ایشان نیست مگر کس که حضرت امام محمد باقر فرموده که علی
بن ابیطالب فرمود دوستی ما و دوستی دشمنان ما در جوف هیچ انسانی جمع نخواهد
شد زیرا که خدا برای مردی دو دل در اندرونش قرار نداده که بآن دوست دارد
و باین دشمنی دارد اما دوست ماند دوستی ما خالص میشود چنانچه طلا با تش
خالص میشود پس هر کی در آن نیست پس هر که خواهد دوستی ما را بداند باید قلب
خود را امتحان نماید پس اگر در دوستی ما شریک باشد با دوستی دشمنان او از نیت
و ازاویر ستم و خدا و جبرئیل و میکائیل دشمنان ایشان شوند و خدا دشمنی فرست
و از حضرت صادق مرویست که هر که در نماز دل خود را بخیر نمی گذارد
تعلق دهد پس نماز گذار با خیر نزدیک و از حقیقت آنچه خدا در نماز او خسته
دور است پس این آیه را تلاوت فرمود زید آیه دیگری اختصار نقل کرده نشانید
تفسیر از او شمه از حالات زید را اینکار هم پس فرمود **وَمَا جَعَلَ آذُنًا** ^{۹۹}
اللَّاتِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ و بخردانید زنان شما را که با ایشان
ظاهر میکنند مادران شما چون در جاهلیت رسم بوده که هر کس بر زنش انت
علی کظهر اُحی می گفت از زن مثل مادر حرام میشد خدا رو نمی طلب
فرمود که زوجه و مادر در یک زن جمع نخواهد شد و اول کسی که در اسلام ظاهر کرد
اوس بن صامت انصاری بود و زنی بر زنش غضب کرده گفت

اَنْتَ عَلٰی كَظٰیْرٍ اَحْمَدٌ بعد از گفته خود شیطان شده برش گفت
یا خَوَلَه مادر جاہلته این ظهار را حرام میدانیستیم و خدا ما را با سلام در آورده
بخد مت رسول خدا برو و از این مسئله سوال کن پس خوله بخد مت رسول خدا
آمده عرض کرد پدر و مادرم بفدایت یا رسول الله بد رستی که اوس بن صامت
شوهر و پدر پسر و پسر عمومی من است و بمن گفته اَنْتَ عَلٰی كَظٰیْرٍ اَحْمَدٌ و مادر
جاہلست این را حرام میدانیستیم و تحقیق خدا تعالی بسبب وجود مبارک تو
ما را تشرف بدین سلام فرموده حال حکم ما چیست رسول خدا فرمود
ای زن کان نمی کنم برایتو مگر آنکه بر شوهرت حرام شده باشی ازین دست خود را
بجانب آسمان بلند کرده گفت فراق شوهر خود را بخد شکوه میکنم خدا آیه
قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ اَوَّلَ سُوْرَةٍ مَّجٰوِلَةٍ هِیَ تَاْعَذَابُ الْیَمِّ نَازِلٌ فَرَمُوْا اِنَّهُمْ ظٰیِرٌ
اَنْتَ وَمَا جَعَلَ اَدْعِیَانَا کُمْ اَبْنَانَا کُمْ و نگردانید پسر خوانده های شما را پسران
شما چون کان عرب این بود که پسر خوانده مرد پسر و حساب میشود لهذا از بدین
حارثه را که ازاده کرده رسول خدا بود پسر محمد میگفتند و روایت حسن بلکین
از حضرت صادق رسیده که سبب این مطلب این بود که چون رسول خدا خدیجه
و حتر خولید را بنکاح خود در آورد برای تجارت بجانب بار از عکا طبرستان رفت
و در آنجا دید که زید را میفروشند او را غلام زیرک عاقلی یافت او را
خرید چون رسول خدا به پیغمبری مبعوث شد او را با سلام دعوت نمود او بشرف
سلام مشرف شد و او را زید غلام محمد میگفتند چون خبر زید به پدرش حارث
این شرا حیل گلبی رسید بکه آمد و او مرد بزرگی بود پس بخد مت ابوطالب
آمده عرض کرد ای ابوطالب پسر مرا اسیر کرده اند و شنیده ام که به پسر برادر
تو او را فروخته اند از او التماس کن که یا او را بمن بفروشد یا از من فدا گیرد
یا او را ازاد کند چون ابوطالب با رسول خدا در این باب سخن گفت
حضرت فرمود که آواز او است بهر جا میخواهد برود پس حارثه دست
زید را گرفت و گفت ای فرزند من طحی شو بحسب و شرف خود زید گفت
هرگز از رسول خدا جدا نخواهم شد پدرش باو گفت آیا حسب و نسب

خود را و اسکنداری و بنده قریش میگردوی زید گفت مادامیکه زنده ام از
 رسول خدا مفارقت نخواهم نمود پس پدرش بغضب درآمد و گفت ای
 گروه قریش گواه باشید که من از او بیزارم و او فرزند من نیست رسول خدا
 فرمود گواه باشید که زید فرزند من است من از او میراث میبرم و او از من
 میراث میبرد پس از این پس محمد میگویند و رسول خدا او را بسیار دوست
 میداشت و او را زید المحب نام گذارد چون حضرت رسالت بسوی
 مدینه هجرت فرمود زینب دختر حبش را بشکاخ آورد پس روزی در بخدمت
 حضرت آمد حضرت بمنزل و رفت تا از حال و سوال نماید چون در خانه را
 کشوده زینب را دید که در میان حجره خود نشسته بسوی خوش بستی برای خود
 میساید در نهایت حسن و جمال بود پس فرمود سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقُ الثُّورِ وَتَبَارَكَ
 اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ یعنی باکی یاد میکنم خدا را که افریننده نور است و پاکیزه است
 و بابرکت و رحمت است خداوندیکه نیکوترین افریننده کائنات است پس
 حضرت بمنزل خود برگشت وَ وَقَعَتْ زَيْنَبٌ فِي قَلْبِهِ مَوْعِدًا عَجِيبًا چون
 زید بخانه آمد زینب او را خبر داد با آنچه بر زبان معجزان حضرت رسالت
 جاری شد در وقت مشاهده او زید گفت ایامیخواهی که من ترا طلاق دهم
 تا رسول خدا ترا بشکاخ خود در آورد شاید محبت تو در دل او افتاده باشد زینب
 گفت تیرسم که تو مرا طلاق دهی و رسول خدا مرا تزویج نماید پس زید بخدمت
 حضرت آمد و عرض کرد پدر و مادر من بفدای تو با و یا رسول الله زینب مرا
 چنین و چنان خبر داد ایامیخواهی که من ترا طلاق دهم تا تو او را تزویج کنی
 حضرت فرمود نه برو و از خدا ترس و زن خود را نگاه دار برای خود پس
 حَقَّ عَلَيَّ حُكَايَتُ فَرَمُوهُ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ
 عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ
 مُبْدِرُ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْنَبُ مِنْهَا وَطَرًا
 زَوْجَانَهَا لَيْكِي لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ
 إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا یعنی و یا داد او و وقتی که گفت

بزید که خدا انعام فرموده بر او با سلام و توفیق خدمت و متابعت تو و تو
انعام کرده بر او برودن و ازاد کردن و پسر خواندن که نکاحدار از برای خود زن
خود را و تبرکس از خدا و بیعت از روی اضرا و اطلاق مده و پنهان میکرد
در نفس خود آنچه را که خدا انرا ظاهراً کند است که زید بزودی انرا اطلاق خواهد
داد و از جمله زنان تو خواهد شد و یقینی از سرزنش مردمان منافق و خدا ستموار
تراست بآنکه از او تبرکی پس چون زید بکاجبت خود برسد از زینب بچشمیکه
حاجتی برای او در زینب نماند و از او طلال بهمرساند و او را اطلاق دهد و عده
او نقضی شود تزویج میکنیم زینب را برای تو تا بنوده باشد بر مؤمنان باکی و نیکی
در گرفتن زنان پسر خواند پای خود هرگاه حاجت خود را از ایشان عمل آورند و
طلاق بدهند و امر اللہی التبعیجا آورده خواهد شد پس حضرت فرمود که خدا تعالی
زینب را با حضرت تزویج نمود و بالای عرش خود پس منافقان گفتند که زینبا
پسران ما را بر ما حرام میکردند و زن پسر خود زید را تزویج مینماید خدای عزوجل
در رد قول ایشان فرستاد و اول سوره اعراف و مَا جَعَلَ اَدْعِيَاكُمْ
اَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي
السَّبِيلَ اَدْعَوْهُمْ لَا بِالْهَيْمِ هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ فَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوْا
اَبَاهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّیْنِ وَفَوَ الْيَكْمُ یعنی و مکر دانسته خدا
پسر خوانده های شمارا پسران شما این گفتار شماست بهنمای خود و خدا
حق میگوید و او هدایت براه حق میفرماید بخوانید و نسبت دهید ایشانرا
بپدران ایشان که ان راست تر است نزد خدا پس اگر پدران ایشانرا
ندانید تا نسبت دهید پس ایشان را و پدران شما را در دین و دستان
شما را در دین و دستان ایشانرا بخوانید و باز این را فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ
اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَخَاتَمُ النَّبِیِّیْنَ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا
یعنی نبود محمد صلی الله علیه و آله پدر احدی از شما مردم بلکه پدر فاطمه و حسن و
حسین و ذریه حسین است و لکن رسول خداست و از جهت اظهار دورانی
پدر همه اوست و زید هم از امت است و خاتم پیغمبران است

و علی و اولاد طاهرین و خاتم اوصیایند و خدا بهمه چیز دانا است یکی از اکابر
علمای قدّه عبارت در این روایت که وقعت زینب فی قلبه موقعا عجیبا
چنین ترجمه فرموده اند که محبت زینب در دل بجانب جا کرده بود و لهذا این
روایت را اعلیٰ بر تفسیر فرموده اند ولی حقیر بحال و ب غرض میکنم که شاید معنی
این باشد که چون حضرت امیر زینب را دید و تسبیح خدا فرمود و بخانه مرحمت
نمود زینب از عبارت حضرت استبساط کرد که ان بزرگوار را از مشاهده او
خوش آمده و انیم طلب عجیب بود که درباره پیغمبر چنین خیالی کند یعنی زینب
بخیاال فتاد افتادنی شکفت آورنده در دل تبارک حضرت که باید در دل
مرادوست داشته باشد که چنین عبارت را فرمود و حال آنکه از دل حضرت
خبر نداشت که مقصود او تسبیح و تنزیه حق تعالی بود و هرگز پیغمبر عاشق زن
دیگری نمیشود و مویذ نمیطلب است که با سائید معتبره در عصمت انبیاء و از
حضرت امام رضا روایت کرده اند که روزی حضرت رسول خدا برای کار
بخانه زید این حادثه این شغلین شرا جیل گلبی رفت چون داخل خانه زید شد زینب
زن او را دید که غسل میکند پس با و فرمود سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ واره نكرو
حضرت مگر آنکه بیایک یاد کند خدا را و تنزیه او نماید از گفتار کافران که او را
میکند که ملائکه و ختران خدا اند چنانچه خدای عزوجل فرموده است اَقَاصِفِكُمْ
رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِينَ وَ اخَذَ مِنْ الْمَلَكَةِ اِنَّا اَنَّا اَنَّا لَنَقُولُ لَنَقُولُ عَظِيمًا
پس آن یارگزید شما را پروردگار شما به پسران و گرفت از ملائکه برای خود و ختران
بدرستیکه شما سخن بزرگی میگویند پس چون حضرت او را در حالت غسل دید
فرمود تنزیه میکنم خداوندی را که ترا آفریده است از اینکه فرزندی گرفته باشد
که بیایک کرد ایندن خود و غسل کردن محتاج باشد پس چون زید بخانه آمد زینب را
خبر داد بآمدن رسول و گفتن او سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ را زید مراد حضرت را
از این سخن نفهمیده کان کرد که حضرت این سخن را برای این گفته که حسان و حضرت را
خوش آمده است پس بخدمت پیغمبر آمده و عرض کرد یا رسول الله بدرستیکه
زن من بدخلق است و میخواهم او را طلاق بدهم حضرت پیغمبر با و فرمود

زن خود را برای خود نگاه دارد از خدا ترس لایه چون خدی غرو جل عدد زنان
آنحضرت را و اینکه زینب از آنها است با و وحی کرده بود این معنی را در
خاطر خود پنهان کرد و بزیاد و دیگری اظهار نکرد از ترس آنکه مردم بگویند که محمد
بمولا ی خود تمسک میکند زن تو بعد از این زوجه من خواهد شد و بر روایت دیگر
از آنکه منافقان گویند که زنی که در خانه مرد دیگر است میگوید که از زنان
من است و از مادرهای مومنان است و باین آنحضرت را عیب کنند
پس خدا تعالی فرستاد و اذ تقول فَاِنَّ اللَّهَ اَعْلَمُ بِاَنْ تَخْشِيَنَّ رُبَّكَ بِانْ حَارِثَ
اَنْزَلَ رَا طَلَّاقِ داد و بعد از عده حق تعالی در این پیغمبرش تنویر نمود و فرستاد
فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ نِّسَاءَهُ لَا يَجُنَا حَاقِبَةَ كَذِبِهِ وَخَدَّائِهِ لَنْتَ كَمَا مَنَافِقَانِ
بر روی آنحضرت را تنویر او عیب خواهند کرد و لهذا فرستاد مَا كَانَتْ
عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فَمَا أَفْرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ
قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا الَّذِينَ يَبْلِغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ
يَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا بنوده است
بر پیغمبر هیچ حرجی و کس ای در آنچه خدا جایز را واجب یا قسرت و مقدر فرمود
برای او مانند سنت خدا و پیغمبر آن گذشته که حرجی بر ایشان نبود در آنچه مباح
بود بر ایشان از لذتها و زنان متعدده و امر الهی حکمی مقدر شده و قضای
حتمی خواهد بود انکسایکه میرسانند پیغامهای خدا را او تیر رسیدند از خدا
و از احدی نیت رسیدند مگر از خدا و خدا پس است کفایت کننده پس حضرت
امام رضا فرمود که خدای غرو جل متولی تزویج از خلق خود نشد مگر تزویج ادم بجوای
و زینب بر رسول خدا که زوجه گماشته بود و فاطمه زهرا علی مرتضی صلوات الله
علیهم و آله و سلم است که رسول خدا مکرر بخانه زید رفته و زید خدمت حضرت
اطهار طهارت داده و اَلْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ
مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و هیچ گناهی بر شما نیست
در آنچه بخطا رفته اید بان که پیش از نهی الهی یا بعد از نهی از روی نسیان یا
غفلت چیزی گفته و عملی کرده اید و لکن آنچه و لهامی شما تعد کرده بجا آورده

لنا و بر شما هست و خدا مرزنده و مهربانست و از خطا کار در میگذرد و البته
أَفَلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ يُغَيِّرُ أَوْرَاقَهُمْ أَلَيْسَ لِمُؤْمِنٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مِنْ شَيْءٍ
در امور دین و دنیای ایشان زیرا که ایشانرا امر میفرماید و از ایشان نمی‌سزد
مگر آنچه در آن صلاح و فلاح ایشان باشد پس باید آنحضرت را از جان خود دور
دارند و امر او را نافذ تر و او را بر خود مهربانتر دانند و بعد از پیغمبر علی اولی و بعد
از آنحضرت امام حسن و بعد از آن امام حسین علی بعد از یکی تا امروز حضرت
قائم اولی است بمؤمنان از نفسهای خودشان و از ذوات آنها هم و زنان
پیغمبر مادران مؤمنانند یعنی در حرام بودن نکاح آنها نه نازل منزله مادرند
و مطلقا در استحقاق تعظیم و احترام مثل تاوراند مادا یکم بر طاعت است لایست
خروج کنند این شرافت از ایشان نازل میشود و از جهت احترام دیگر مادر مؤمنین
نیستند و اُولَئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ زید بن حارث برای
انسانق گوید یعنی حسن و حسین اولی و سزاوارتر هستند به پسر رسول خدا بودن و در
کتاب خدا و فرزندان مؤمنین و آلها جوین از ایمان آورندگان بطول
حق دین و هجرت نمایند کان همراه پیغمبر از مکه بواسطه حق هجرت الا ان تَقُولُوا
إِلَىٰ أَوْلِيَانَا لَكُمْ مَعْرُوفًا فَكُلُّكُمْ بِنَا أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ بِدَوَسْتَانِ خُودِ احسانی و اکرامی را
و این طهار احسان بمقام و مرتبه و محل اولاد نخواهد رسیدگان ذلالت فی
الکتاب مستطوع آنچه در این دو آیه ذکر شد در لوح محفوظ مستطوره ثبت است
چون این آیه نازل شد مردم شرک ان کردند یعنی مرا پسر رسول خدا نمی‌گفتند ولی
میگفتند زید را در رسول خدا مدتی مردم این را بمن میگفتند و من خوش نمیدشتم
انرا تا اینکه رسول خدا میان خود و علی بن ابیطالب مواخات و برادری
انداخت پس زید گفت ای بنده خدا بد رستی که زید غلام از او کرده
علی بن ابیطالب است کما اینکه زید غلام از او کرده رسول خدا است پس
او را نظیر علی مگردان و او را بالاتر از اندازه اش بلند مکن که مانند نصاری مخم ای
بود چونکه عیسی را بالاتر از اندازه اش بلند کردند بخدا عظیم کافر شدند رسول خدا
فرمود که با تعجبست خدا زید را فضیلت داد با آنچه دیدید و آنچه شرافت داد با آنچه

مشاهده نمودید قسم بانکه مرابری و درستی به پیغمبری مبعوث ساخت که
در پہلوی آنچه خدا در آخرت از برای زید آماده و تمهید ساخته بر آئینه آنچه از نور
او در دنیا مشاهده نمودید بسیار کوچک و حقیر خواهد بود بدستیکه زید روز
قیامت خواهد آمد و حال آنکه نور او از پیش رو و پشت سر و دست و پست
و چپ و بالا و زیر او از هر جانبی میاید باندازه سیر کردن هزار سال پس رسول خدا
فرمود ای شما را خبر ندیم بهر نیت و شکستی که در ابلیس و اعوان و جنود او واقع
میشود سختتر از شکستی که در جماعت دشمنان شما واقع شد عرض کردند ای رسول الله
رسول خدا فرمود قسم بخداوند یک مرابری مبعوث به پیغمبری فرموده که چون
روز اول از شعبان شود شیطان لشکریهای خود را در اطراف واکنافین
پراکنده کرده بایشان بگوید که امروز در جذب کردن دلهای بعضی از بندگان
خدا بسوی خود جتد و جهد و کوشش کنید و خدای عزوجل فرشتگان خود را در اطراف
واکناف زمین پراکنده مینویسد و بایشان میگوید بندگان مرا تسبیح کنید و
ایشان را ارشاد نماید پس همه ایشان بواسطه ارشاد شما سجده و نیک بخت
میشوند مگر کسانیکه کفری و تمرد کنند و طغیان و زندقه پس بدستی که آنها در زمره
لشکر و جنود شیطان خواهند گردید و بدستیکه چون روز اول از شعبان
شود خدا بر باری بهشت امر فرماید تا کشوده شوند و بدرخت طوبی امر فرماید تا
شاخهای خود را بر این دنیا او بخت آشکارا گردانند پس بدر باری آتش و دوزخ فرمانند
تا کشوده شوند و بدرخت زقوم امر فرماید تا شاخهای خود را بر این دنیا او بخت آشکارا
گردانند پس منادی پروردگار ندا کند ای بندگان خدا اینها شاخهای درخت
طوبی است باینها چنک زنید تا شاخهای بسوی بهشت بلند کنند و اینها
شاخهای درخت زقوم است بر سیزید از آنها تا شاخهای بسوی دوزخ نرسند
رسول خدا فرمود قسم بخداوند یک مرابری مبعوث به پیغمبری فرموده هر کس در آن روز
بازی از خیر را فراموش یا تحقیق شاخی از شاخهای درخت طوبی او بخت شده که
انشاالله او را بهشت خواهد رسانید و هر کس در آن روز بازی از شر را فراموش
یا تحقیق شاخی از شاخهای درخت زقوم او بخت شده که انشاالله او را باقش

دو رخ خواهد رسانیده باز رسول خدا فرمود که هر کس در آن روز برای خدا نماز
استجایی یا استدشاحی از طوبی او یخته و هر کس در آن روز روزه گیرد بشاخی از آن
او یخته و هر کس میان مرد و زن نشین یا پدر و پسر نشین یا خویشاوند و خویشاوندش یا دو
همسایه یا دو اجنبی را با صلاح آورد پس بشاخی از طوبی او یخته و هر کس از و امم صبر
منفلسی تخفیف دهد یا دست بردارد بشاخی از آن او یخته و هر کس در فقر حساب
خود بگردد و وام گمنه بر ذمه خود ببیند که صاحبش از آن مایوس شده باشد آنرا داد
کند پس بشاخی از آن او یخته و هر کس نیمی را متکفل شود بشاخی از آن او یخته و هر کس
سفینه و نادانی را از ناموس مؤمنی بازدارد بشاخی از آن او یخته و هر کس قرآن
یا چیزی از آنرا قرائت نماید بشاخی از آن او یخته و هر کس همیاشود بیاد آوری
تعمدای الکی و برانها شکر کند بشاخی از آن او یخته و هر کس عیادت بیماری
برود بشاخی از آن او یخته و هر کس در این روز بوالدین خود یا یکی از ایشان جهانی
کند بشاخی از طوبی او یخته و هر کس پیش از روز اول شعبان پدر و مادر خود را بقبض
در آورده باشد در این روز ایشانرا راضی و خوشنود کند و اندک تحقیق بشاخی از
طوبی او یخته شده پس رسول خدا فرمود سو کند بخداوند یکبار استی مرا
مبعوث به پیغمبری فرموده که هر کس در روز اول شعبان بانی از شر و عصبانان
فرگیرد پس تحقیق بشاخی از شاخهای درخت زقوم او یخته که انشا خدا او را با شش
دو رخ خواهد رسانید باز رسول خدا فرمود قسم بآنکه بر استی مرا مبعوث به پیغمبری
فرموده که هر کس در نماز واجب کوتاهی کند و آنرا ضایع گذارد تحقیق بشاخی از
درخت زقوم او یخته و هر کس روزه واجب بر ذمه او بوده و در این روز تفریط کند
و آنرا ضایع گذارد بشاخی از آن او یخته و هر کس در این روز فقیر ناتوانی که از
حال بد او اطلاع دارد و بنزد او بیاید و او قادر بر تغیر حالش باشد بدون ضرر
که باو برسد و در آنجا که از او نایب شود و مقام او بایستد نباشد و دیگری
فقیر پس فقیر را و اگر از او تا ضایع و هلاکت شود و دستگیری او نکند پس بشاخی
از زقوم او یخته و هر کس بدکنده بخداست او از تقصیر خود عذرخواهی کند و
او را مغفور ندارد و باندازه عقوبت بدرقتارش اقتصهار نکند بلکه بر او زیاد

عذاب کند پس بشاخی از ان او بخت و هر کس بر معصی سختگیر می نماید و حال آنکه او
سنگت دستی او را میداند و غیظ و بلا را زیاده گرداند پس بشاخی از ان او بخت و هر کس
بر ذمه او قرضی باشد و بر صاحبش از کسر گذارد و بیاد تعدی و ستم کند نادان
او را باطل سازد پس بشاخی از ان او بخت و هر کس بر بیعی جفا و اذیت کند و مال
ان بیچاره را بظلم و ستم بکشد بشاخی از ان او بخت و هر کس در عرض و ناموس برادر
مؤمن خود غیبت کند یا مردم را بر غیبت او وادارد پس بشاخی از ان او بخت
و هر کس ببناء حرامی تمی کند که در ان بنا باعث بر معاصی شود بشاخی از ان او بخت
او بخت و هر کس بنشیند و قباچ اعمال خود را در جنگها و انواع ظلمها میکند کان خدا گرد
شمار آورد و با انها افتخار کند بشاخی از ان او بخت و هر کس همسایه او بیمار باشد و از
روی استخفاف بخت او ترک عیادت او نماید بشاخی از ان او بخت و هر کس
همسایه او بمیرد و از روی امانت ترک تشییع جنازه او کند بشاخی از ان او بخت
و هر کس از مصیبت رسیده اعراض کند و روگرداند و با جفا کند بخت عیب کردن
بر او و خرد شدن او و تحقیق بشاخی از ان او بخت و هر کس عاق والدین یا عات
یکی از ایشان شود بشاخی از ان او بخت و هر کس پیش از شعبان عاق والدین بوده
و در این روز ایشان را از خود راضی و خوش نمود نکرده و حال آنکه او قدرت بر این
داشته باشد بشاخی از ان او بخت و همچنین هر کس چیزی از سایر ابواب شر را
مترکب شود تحقیق بشاخی از درخت زقوم او بخت و ستم با نیکه مرا برستی موجب
پیغمبری فرموده که کسانیکه بشاخهای درخت طوبی او بخت شده اند همان شاخها
ایشان را بلند میکنند تا بهشت پاک سرشت میرساند و کسانیکه بشاخهای
درخت زقوم او بخت شده اند همان شاخها ایشان را فرو میکشد تا بدوزخ میرساند
پس رسول خدا چشتم خود را ساعتی طولانی بجانب آسمان بلند کرد و پو سوخته
خنده و خوشروئی میکرد پس چشتم خود را بجانب زمین فرو داده و پو سوخته تبسم
میکرد با ترشروئی پس روی با صاحب خود آورده و فرمود سو کند یا نیکه برستی
بر ابعوث پیغمبری فرموده که هر آینه دیدم درخت طوبی را که شاخهای ان بلند
میشدند و کسانیکه با انها او بخت اند بسوی بهشت بلند میکردم و دیدم از جمله

ایشان کیر که شاخی از اندرخت او بخت بود و از جمله ایشان کیر که بدو شاخ
از ان یا بشا خنابر حسب طاعتهای ایشان بدرستی که من می بینم زید ابن خارثه را
که بعامه شاخهای آن او بخت بود پس آنها و ابوسوی بالاترین بالا خانهای بهشت
نشدند پس با نخبه خنده و خوش شروئی کردم چون بزین نگاه کردم قسم بانکه
براستی مرا مبعوث به پیغمبری فرموده که هرانیه درخت زقوم را دیدم که شاخهای
آن فرو میرفتند و کسایر که بانها او بخت شده بودند بسوی جهنم فرو می کشیدند و دیدم
از ایشان کسی را که شاخی و بعضی بدو شاخ یا بشا خنابر او بخت بودند بر حسب
کارهای قبیح ایشان و بدرستی که من می بینم بعضی از منافقان را که بعامه شاخهای
درخت زقوم او بخت و آنها را فرو می کشند از بهشت را با سفل و کات و وزخ
پس با نخبه صورت بهم کشیدم و ترش شروئی فرمودم فرمود حضرت امیر
که باز رسول خدا چشم خود را با آسمان برگردانیده ساعت طویل بجانب آسمان
می نگریست و خنده میکرد و خوش شروئی می نمود پس چشم خود را بر زمین انداخت و
صورت بهم می کشید و ترش روی می نمود و روی با اصحاب خود آورده فرمود
ای بندگان خدا آگاه باشید اگر آنچه محمد پیغمبر شما دید شما می دیدید هرانیه در
روز برای خدا جگرهای خود را آتش می کشد و شکرهای خود را اگر بنده می کشد
و شب زنده داری می نمودید برای رضای او و قدمها و بدنهای خود را در شب
از بسیاری عبادت دردمند و مانده می یافتید و مالهای خود را بصدقه دادن
تمام می نمودید و ارواح خود را در جسد و باد شمنان دین در معرض تلف بیرون
می آوردید عرض کردند پدران و مادران و پسران و دختران و کنان و خویشان
ما بفدای وجود مبارکت با وجه چیز دیدی یا رسول الله حضرت فرمود
قسم بانکه براستی مرا مبعوث به پیغمبری فرموده که شاخهای درخت طوبی را دیدم
که بسوی بهشت معاودت نمودند من اومی پروردگار عزوجل خزینه دار آن
بهشت را ندانم که امی فرشتگان من درست بنگرید بهر کس که امر و نهی
از طوبی او بخت و بختهای سایه انشاخ نیز بنگرید که چه مقدار است پس باندازه
مساحت سایه آن از جمیع جوانب قصرها و خانهها و چیزهای بسیار خوب

باو بدیدیدیم که همه آنها را بانگس دادند چنانچه بعضی از ایشان از هر طرف بقدر
سیر هزار سال دادند و بعضی دیگر دو چندان آن و بعضی سه چندان آن
و چهار چندان و بعضی بیشتر باندازه قوت ایمان و جلالت اعمال ایشان دادند
و هر آینه دیدیم صاحب شمایید این حارثه را که هزار برابر آنچه جمیع ایشان عطا شد
باو مرحمت فرمودند باندازه فضیلت و فروغی و قوت ایمان و جلالت
اعمال و برایشان پس با نخبست خندیدم و خوشروئی فرمودم و تحقیق دیدم شاخهای
درخت زرقوم را که بجهت برگشتن و منادی پروردگار خازنان دوزخ را ندا کرد و ای ملائکه
من درست بنگردید که کل امروزشاخی از شاخهای درخت زرقوم او بخت پس
عقتهای سایه و ظلمت انشاخ بنگردید و بمانند مساحت آن برای ایند بخت
نیشمکها بهما از آتش و قصر بازیران و بقعهای غیران از همه طرف بنا کنند و ما را
و عقر کعبه از بخیرها و کند و بسند با برای او آماده کنند که با آنها مغرب
کرد و پس برای بعضی از ایشان در دوزخ باندازه سیر کمال یا دوسال یا صد سال
یا بیشتر آماده میکنند باندازه ضعف ایمان و بدی اعمال ایشان و تحقیق دیدیم
برای بعضی از منافقان هزار برابر آنچه جمیع ایشان دادند باندازه کفر و شران
بد بخت پس با نخبست صورت بهم کشیدم و ترش رویی فرمودم باز رسول خدا
با طرف و الکاف زمین نگرست گاهی تعجب میکرد و گاهی بی آرام میشد
پس باصحاب خود روی آورده فرمود طوبی باد برای مطیعان و فرمانبران
که چگونه خدا ایشانرا بفرشتگان خود گرامی میدارد و و تل باد برای فاسقان
که چگونه خدا ایشانرا مخدول گردانید و ایشانرا شیاطین آنها و انداخته
قسم بانکه بر استی مرا مبعوث به پیغمبری فرمود و که من می بینم کسانی را که
شاخهای درخت طوبی و بخت اند چگونه شیاطین قصد ایشان کرده اند تا ایشانرا
اغوا نمایند و فرشتگان بر شیاطین حمله کران آتش کنند و ایشانرا میکشند و از
بج بر میکشند و از انمؤمنان انحصار مبطرود و دور میسازند و منادی پروردگار
ملائکه را ندا کرد که ای فرشتگان من در همه ممالک روی زمین بنگردید تا هر جا
که نسیم انشاخی که مؤمنی بان او بخت بوزد با شیاطین عوض از انمؤمن کارزار کنید

و آنها را از او دور کنید و سپس برآیند باز فرمود که من بعضی از مؤمنان را می بینم
که فرشتگان و رباباری میکنند بر شیاطین و سرکشان آنها را از این دور دور
نمایند آگاه باشید که بعد از اینکه تعظیم شعبان نمودید پس تعظیم امروز از شعبان را
نیز بنمایند چه بسیار اشخاص در امروز شقی خواهند شد باید کاری بکنند که از
سعداء باشند و از شقیاء نباشند **اللَّهُمَّ وَفِّقْنَا بِالطَّاعَاتِ وَالْعِبَادَاتِ**
بِحَاجَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَشْرَافِ الْبَرِيَّاتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و هم از احکام مستخرجه از طلب
کواه کردن و باز هم باید دو کواه از مردان باشند چنانچه در قوله عز و جل
وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ جَاكُم مِّنْ ذَلِكُمْ است فرمود امیر مؤمنان در تفسیر این عبارت
کواه گیرید دو کواه از مردان از خود را که از عدول مسلمانان باشند فرمود عدول
از مسلمانان را بشهادت بطلبید تا بسبب کواهی ایشان دینها و مالهای
خود را نکاپداری نمایند و کار خویش را استوار کنید و باید یادب و وصیت است
عمل کنید زیرا که در ادب و وصیت خدا منفعت و برکت است و آنها را
مخالفت کنید که اگر مخالفت نمایند است و پریشانی بشما خواهد رسید
و قتیکه ندانست با و نفعی نخواهد داد امیر مؤمنان علیه السلام فرمود از رسول
خدا شنیدم که میفرمودسته نفرند که خدا دعای ایشان را مستجاب نمیفراید بلکه
تعذیب و توبیخ ایشان نماید یکی از ایشان مردی است که بزین بدی مبتلا
شود و از زن او را اذیت کند و با و ضرر رساند و دنیای او را پامال و تیره
و پرکنده گرداند و آخرت را نیز بر او فاسد و تباه کند چون شوهر صدمه
بسیار از زن بیند عرض میکند یا خدا و ندانم از دست این زن خلاصی ده
خدا یتعالی با و میفرماید ای جاہل تحقیق ترا از دست او خلاصی بخشیده ام که
طلاق او و نفقتی از او را بدست تو قرار داده ام او را طلاق ده و از خود او را دور
بیند از چون انداختن جوراب کهنه را از پای خود مردی کسی است که بقیتم
در بلدی باشد که نشهر را ناگوار خسته یعنی نشهر زادوست میدارد ولی موقوف
حال و نیست و هر چه میخواهد در آن شهر نبرد و حاضر نشود و هر چه خواهش دارد
از آن محروم میماند و عرض میکند یا خدا یا مرا از آن شهر بکجه انرا ناگوار خسته ام خلاصی

و ربانی بخش خدای عزوجل میفرماید ای بنده من بجهت ترا از این شهر خلاص
بخشیده ام که را و بیرون رفتن از آنرا برایست واضح و روشن گردانیده ام و تورا
گفتم داده ام از این شهر بیرون برو و بشهر دیگر برو پس حلیا ب عاقبت
مرا بپوش و از من روزی بخواه یعنی وقتی که آب و هوا و اغذیه شهری تهیست
باز جهات دیگر ناگوار آمد که مرض شدی بیرون برو که من الام و ناخوشه ها را
از تو دور میفرمایم و غم روزی بهم بخور از من بخواه که بتو میدهم نصیبم و ستومی مهریست
که خدا و راضیت فرموده که بشهود و نوشته احتیاط طلب و دین خود را بنماید
و او چنین کند و مال خود را با آدم غیر معتبر بدهد بدین وثیقه پس بدیون مال و را
انکار یا کم کند و طلبکار عرض کند برورد کار مال مرا بمن برگردان خدای عزوجل
میفرماید ای بنده من تورا اموتتم که چگونه وثیقه مال خود را بگیری بجهت محفوظ
بودن تا اینکه در معرض تلف در نیاید پس تو الحال مداه مرا میخوانی و حال آنکه خود
مال خود را ضایع گذاشتی و تلف گردانیدی و مخالفت وصیت من نمودی
منهم و عامی تورا مستجاب نمیفرمایم باز رسول خدا فرمود آگاه باشید و بوصیت خدا
عمل کنید که رستگار و صاحب فیزومی خواهید شد و آنرا مخالفت نکنید که
ناوم و پشیمان خواهید شد آگاه باشید که خدای عزوجل چنانچه شما امر فرموده که
بهای خود احتیاط دیون و اموال خود نمائید باینوجه که شاهد های عادل را به
شهادت طلبید و گواه گیرید بر معامله خود همچنین خدا بر بندگان و برای ایشان احتیاط
کرده در اینکه بر رفتار ایشان برای خداست بر هر بنده رقیبانی از خلق خود
و غیر شتکافی از پیش رو و پشت سر او که در شب و روز آری هم میآیند و
بامر الهی او را احاطه میکنند و آنچه از اعمال و اقوال و الفاظ و الحاطیکه از او صادر
شود بر ذمه او یا برای او نکاو میدارند و بقصای زمین که بران بسته مثل بوده اند
نیر شاهد های پروردگارند بر ضرر یا نفع او و شبها و روزها و ماهها گواهانند
برای نفع یا ضرر او و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند بر ضرر یا نفع او و
ملاکه حفظه که اعمال او را مینویسند گواهانند برای نفع او یا بر ضرر او پس روز قیامت
بسا کسایت که بواسطه شهادت اینها برای ایشان سعاد و شجنت خواهند

شهید و روز قیامت بسا کسانند که بواسطه شهادت اینها برایشان غمی و بدبختی
 خواهند بود بدستی که خدای عزوجل در روز قیامت جمیع بندگان و کنیزان خود را
 زنده میفرماید پس در یک روی زینتی ایشان را جمع نماید **فَيَنْفِذُهُمُ الْبَصُورَ لِيَسْمَعَهُمُ الْكَلَامُ**
 پس دیده چشم از آنها در میگذرد و از آنها تخلف نیاید و خواننده آنها را میشنوند
 یعنی زمین چنان صاف و هموار است که همه اهل عرصات دیده میشوند و هرگاه
 صدائی بلند شود همه میشوند و الله اعلم و همه شبها و روزها محشور میشوند و همه بقیها و ماها
 بر غلهای بندگان گواهی میدهند پس کسانیکه کارشایسته خوب کرده اند
 اعضا و جوارح و بقیه ما و ماها و سالها و ساعتها و روزهای ایشان و شبها
 و روزها و ساعتها و همه با برامی ایشان شهادت و گواهی خواهند داد پس
 بواسطه شهادت اینها سعادت ابدی فایز و نیک بخت خواهند شد و
 کسانیکه کار بد کرده اند جوارح و بقیه و اشهر و احوام و ساعات و ایام
 ایشان و لبالی و ساعات و ایام جمعی ایشان برایشان شهادت
 خواهند داد پس بواسطه گواهی اینها بشقاوت ابدی رسیده بدبخت خواهند
 شد آگاه باشید و بجهت روز قیامت کاری و عملی نکنید و بجهت روز جمع و
 روز تبار و توشه آماده کنید و از معاصی الهی اجتناب و دوری نمایند زیرا که به
 تقوای الهی امید خلاصی از دوزخ هست بدستی که هر کس حرمت رجب
 و شعبان را بدارد و روز و اندو ماه را بماء رمضان که شهر الله الا عظم است وصل
 و پیوند کند این سه ماه مبارک برای او روز قیامت شهادت خواهند
 داد و رجب و شعبان و ماه رمضان گواهان او خواهند بود باین وجه که العظیم
 آنها را نموده و مناد می اندازد ای رجب و شعبان و ماه رمضان این بنده
 در شما چگونه عمل کرد و طاعت او برای خدا چگونه بود پس رجب و شعبان
 و ماه رمضان عرض میکنند برورد کار از ما توشه برداشت گرانیکه بر طاعت
 تو استعانت جست و استمداد و فصل و رحمت تو نمود و سعی و کوشش بسیار
 در طلب خوشنودی تو کرد و ما توانست اشتهام در تحصیل محبت تو نمود باز
 بفرشتگان موکل این ماها گفته خواهد شد که شما در شهادت ماها بجهت بنده

من چه میکوید عرض خواهند نمود پروردگار ماه رجب و شعبان در رمضان
راست گفتند ما نیافتیم او را مگر اینکه در طاعت تو روی میآورد و در طلب
رضای تو میکوشید و بطرف بهر نیکی و احسانی میشتافت و بر سیدن این
ماهها امیدوار رحمت و عفو و مغفرت تو میبود و از آنچه او را منع فرموده بود
ترک میکرد و بسوی آنچه از او طلبیده بودی میشتابید و بشکم و فوج و کوشش
و چشم و سایر جوارح خود روزه میگردفت و روز پارتیشنگی شب میرسانید
و شبها خود را بتعب میافکند برای عبادت تو و بر فقراء و بی نوائان بسیار
اتفاق میکرد و احسان و نسبت به بندگان تو عظیم میبود و این سه ماه را
تو میکوی مصاحبت می نمود و به نیکوتر و داعی و داع میگرد و بعد از رفتن این
ماهها بر طاعت تو پشیمانی خواست و پیرامون محرمات تو نگرید و این
بنده بسیار بنده خوبیت پس در این وقت خدا بآن بنده امر خواهد فرمود
که بهشت پاک سرشت خرامد و فرشتگان با مر لکتهی به بخششها و گرامتها
ملاقات او خواهند نمود و او را بر ناقهای نور و اسبهای براق سوار خواهند
فرمود و بجانب نعمتها نیکه هرگز زوال ندارد و خانههای نیکه ساکنان آنها هرگز بیرون
نمیروند و غلامان و جوانان آنها پیر نمیشوند و سرور و خوشحالی آنها تمام نمیشود
و تازه آنها کنه نمیکرد و سرور آنها بغم و غصه و رنج مبتدل نمیشود و هرگز
مانده کی و اندوه و بختی بابل آنها نمیرسد و از عذاب و دوزخ ایکنند و شفقت
حساب برایشان نیست و مکان و شوای ایشان مکرر است انمومن را
با نهایت عزت و جلال خواهند برد تا در آنها تخیل باشد مگر حرم گوید حال
کسانی که در این سه ماه شریف مشغول به ولعب باشند و متابعت شیطان
و جنود او نمایند و ترک نماز یا روزه یا اعمال خیر کنند از سیاق این حدیث
معلوم میشود که ماهها و سالها و روزها و شبها و ملائکه و دیگران بر قیام اعمال
کواهی خواهند داد و ملائکه عذاب با هر حضرت رب الارباب آنها را
بدوزخ خواهند برد و تا شفاعت محمد و آل محمد چه کس را و یا مدد بواسطه شفاعت
نجات یابد اللهم اردقنا شفاعتهم بجاههم صلوات الله علیهم اللهم و اوزوهم

قوله عز وجل فان لم يكونا رجلين فرجل وامرأتان پس هرگاه دو شاهد مرد و یک
 پس مرد و دوزن کواه گرفته شوند در معامله امیر مومنان در تفسیر فان لم يكونا رجلين
 فرجل وامرأتان فرموده که دوزن در شهادت برابر یک مرد شده اند و چون دو
 مرد یا یک مرد و دوزن کواه باشند و اقامه شهادت نمایند شهادت ایشان
 باید حکم شرع صادر شود حضرت امیر فرمود ما همراه رسول خدا بودیم و آنحضرت
 قول الله واستشهدوا شهادتين من رجالکم را با ما ذکر کرده میفرمود یعنی دو کواه از
 مردان از او خود را شاهد بگیردند از سبب آن زیرا که خدا ایندگان را عوض از
 تحمل دایمی شهادت مجبور بخداست که داری موالی ایشان ساخته و باید بشود
 از اهل اسلام باشند زیرا که خدا مسلمان عادل را بواسطه قبول شهادت ایشان
 شریف گردانیده و اینرا از شرافت عاجل و ثواب دنیوی ایشان قرار
 داده پیش از رسیدن ثوابهای اخروی در این سخن بودند ناگاه زنی آمد در حضور
 بابر النور رسول رب غفور استاد و عرض کرد پدر و مادرم بفدایت باد
 یا رسول الله من از جانب همه زنهای مجتهد است تو آمده ام و خبر شرفیابی من
 بمجتهد است تو هیچ زنی نمیرسد مگر از خاک او بر سرور میسازد یا رسول الله بد رستی که خدا
 پروردگار مردان و زنان و فرشته و روزی دهنده مردان و زنان است
 و بد رستی که آدم پدر مردان و زنان و حواء مادر مردان و زنان است و تو
 رسول خدائی بسوی مردان و زنان پس چرا باید دوزن در شهادت و میراث
 برابر یک مرد باشند رسول خدا فرمود ای زن بدرستی که این حکمی است
 از ما و بشاه عادل حکیم که جور و ستم نمیکند و ظلم ننماید با جدی و آنچه بنده توانائی
 ندارد و بر او بار نمیکند آنچه از شما زنان منع فرمود با و نفع نمیرساند و آنچه مردان
 بذل نموده با و نقصی نمیرساند لکن بد بر هر امری را بعلم خود میفرماید ای زن حکمت
 نقصان شهادت و میراث شما این است که دین و عقل شما ناقص است
 عرض کرد یا رسول الله نقصان من چیست فرمود این است که یکی از شما
 در نصف روز کار خود می نشیند و بواسطه عیاض شدن نماز نمی خواند و
 دیگر این است که شما زنهای نفرین بسیار میکنید و کفران نعمت مینمایید مثلاً یکی از

شده سال و بیشتر نزد مرد خود بسر میرد و انقدر با ترن حسا نه می کند و بران لغا
نه نماید چون روزی فی الجمله دست تنگ شود زنش با او مخاصمه کند و با و گوید
من هرگز از تو خیری ندیده ام پس خلق هر که از زن ها چنین نباشد یعنی باشوهر سازد
و شکیری با و نکند و احسان او را فراموش نکند پس آنچه از نقصان شهادت
و میراث با ترن میرسد استخانی بر او خواهد بود و صبر هم بکند بجای این نقصان
صبر خدا ثواب عظیم با و گرامست خواهد فرمود پس خوشحال باش باز رسول خدا
فرمود که هیچ مرد بدی نیست مگر اینکه زن بد از ان مرد بدتر است و هیچ زنی خوبی
نیست مگر اینکه مرد خوب از او بهتر است و خدا هرگز زنی را بمردی تسویه
برابر نکرد و شهادت مگر اینکه خدا تسویه فرمود فاطمه را بعلی و محسن کرد انید حضرت
زهرا را با و یعنی فاطمه بهترین زنان عالم است از محسن کرد انید بعلی بهترین مردان
عالم است بعد از محمد و کذا لک ما کان یعنی هرگز خدا اطفال را برابر مرد و بالغ و بزرگان
و گرامی ترین همه مردم نزد خود وقتی که این پنج نور خود را در مبا هله با نصاری سخران
در آورد حضرت رسالت پناه فرمود که خدا فاطمه علیها السلام را بمحمد و علی
طی کرد انید در شهادت حسن و حسین را بمحمد و علی و فاطمه طی فرمود چنانکه خدا
عز و جل فرموده **فَمَنْ جَاءَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا**
قَدْخُ ابْنَانَا وَابْنَاكُمْ وَلِنَا نَا وَلِنَا نَا وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ
ثُمَّ نَبْهِلُ فَجَعَلَ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ سوره آل عمران
پس کسانی که با تو خصومت و مجادله نمایند از نصاری در باب عیسی و از ضلالت
و جهالت خود بر نگردند یا محمد بعد از انکه آمد بسوی تو از دانش یعنی از آیات
بینه که باعث علم و یقین است بآنکه عیسی بنده و رسول حق تعالی است
اگر بر اعتقاد باطله خود باقی هستند در حق عیسی پس بگو بایشان که بیایید بارها
و عزم در ست از برای مبا هله که ما بخوانیم پسران خود را و شما پسران خود را و ما
زنان خود را و شما زنان خود را و ما کسانیرا که از غایت عزت بمنزله جان ما باشند
یعنی هر یک از ما و شما اعزم اهل خود را مبا هله با و ایم پس در نفرین بگو شمشیر
بکرویم لعنت خدا بر دروغ گو یان از ما و شما تا محن از مبطل جدا شود و او

عذاب الکی متوجه دروغ گویان کرد و مراد از انبیا حسن و حسین بودند که رسول خدا
ایشان را آورد و مانند دو بچه شیر در پیش خود نشاند و اما زنان منحصراً طمعه زهرا
بود که رسول خدا آن بزرگوار را آورد و مانند ماده شیرین در عقب سر خود نشاند
و اما انفس منحصراً علی بن ابیطالب علیه السلام بود که رسول خدا او را آورد و مانند
شیری از جانب راست خود نشاند و خود آنحضرت صلی الله علیه و آله مانند شیر
در پهلوئی ایشان نشست و بابل بخران فرمود اکنون بیایید با هم مبارزه کنیم که نیم
لعنت خدا بر دروغگویان ترجمه گوید که تمه این مبارزه این است که چون حضرت
بایشان فرمود بیایید مبارزه پس ایشان آمدند و گفتند باکی با ما مبارزه میکنی یا رسول
حضرت فرمود با بهترین اهل زمین و گرامی ترین ایشان نزد حق سبحانه و تعالی
و اشاره بحضرات اهل بیت خود علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیه کرد
پس سید و عاقب که از علمای نصاری بودند عرض کردند که ما بزرگان اهل اسلام که بخواهیم
ایمان آورده اند نیامده و با تو این جوان است و زنی بود و کودک آیا با شماست
با ما مبارزه نمایی حضرت فرمود بل من شمارا خبر دادم که ما مورد شده ام از جانب
حق تعالی که با شماست با شما مبارزه کنم بحق خداوندیکه برابر استی بخلق فرستاده است
پس رنگهای ایشان زرد شد و بر کشتند و نیزه اصحاب خود آمدند چون اصحاب
ایشان را دیدند گفتند چو واقع شد ایشان خود داری کردند و گفتند خواهیم گفت
پس جوانی که از علمای ایشان بود گفت دای بر شما زنه که مبارزه کنید و بخوار
آورد آنچه خواندید در جامعه از اوصاف محمد و در او مشاهده کردید آن اوصاف
و بخدا سوگند که چنانچه میباید دانست میدانید که صادق است و هنوز برنگشته است
که اصحاب شما منخ شدند تصویرت میمون و خوک از خدا ترسید چون نشنیدند
که خیر خواهی ایشان میکنند در این گفتگو ساکت شدند و می گفت که من در این
علقمه که برادر ابو حارثه عالم بزرگت ایشان بود و از جمله علماء و دانیان بودند نزد
ایشان و اعتقاد تمام با و داشتند و از بخران بجائی رفته بود و در وقت نزاع
ایشان در ثبوت محمد که بعضی اقرار بحقیقت آنحضرت کردند و بخران حاضر نبود
در وقتی رسید که ایشان مجتمع شده بودند که بخندست رسول خدا بودند پس ایشان

بیرون آمد و در وقت چون دید که راهبهای ایشان مختلف شده است دست میدوید و
گرفت و رو با صاحب خود کرد و گفت بگذارید که من ساعتی با ایشان خلوت کنم
پس سید و عاقبت را بکنار می برد و رو با ایشان کرد و گفت ناصح دروغ نگویند با
اهل خود و من شمار امشقق مهربانم پس اگر عاقبت خود را نظر کنید نجات میابید و اگر نه
هلاک خواهید شد و عالمی را هلاک خواهید کرد و گفتند ما ترا نیک خواه خود میدیم
و از شر تو ایمینیم که هر چه میدانی گفت آیا میدانید که هر قوم که با پیغمبری مبارزه نمودند در
یک چشم نزدن هلاک شدند و شما هر که ربطی دارد بکتابهای الهی نمی دانید که محمد
ابوالقاسم همان پیغمبر است که پیغمبران انسانی بشارت داده اند با و و ظاهر ساخته
او صاف او و اوصاف اهل بیت او را و نصیحت دیگران که شما را بان تحریف ننمایم
انست که چشم باز کنید و به بینید آنچه ظاهر شده است گفتند چه چیز است گفت نظر
کنید با قباب که چگونه متغیر شده است و درختان که همه سر بریز آوده اند و مرغیان که
همه بر زمین گذارشته اند و بالها را بر زمین گسترده اند و آنچه در چینه دان نهاده که ضعیف
از ترس عذاب الهی با آنکه هیچ گناه برایشان نیست و اینها نیست مگر برای
آنچه مشاهده میکنند از آثار عذاب خداوند قهار و ایضا نظر کنید بطریزین و طپیدن کوهها
و دودی که فرو گرفته است عالم را و بارهای آبرسیاه با آنکه فصل تابستان است
و وقت پیدایش آبرفت و باز نظر کنید بسوی محمد و اهل بیت او که چگونه دست
بر دعا برداشته اند و منتظر این اند که شما قبول کنید نفرین را پس بدانند که اگر یک کلمه
لعنت بر زبان رانند همه هلاک خواهیم شد و بسوی اهل مال خود بر نحو ایم گشت پس
چون سید و عاقبت نظر کردند و آثار عذاب را مشاهده کردند و استنیدتین که حضرت
بر حقیقت از جانب حق سبحانه و تعالی است پس با بای ایشان بلرزه درآمد و نزوایات
بو که عقل ایشان مختل شود و دانستند که البته عذاب برایشان نازل خواهد شد اگر
مبارزه نمایند پس چون منذر این علقمه دید که ایشان خائف شدند با ایشان گفت
که اگر مسلمان شوید و دنیا و عقبای سالم خواهید ماند و اگر دنیا خواهید و نتوانید دست
برداشتن از اعتباراتی که دوزخ قوم خود دارید من بدان باب شما مضایقه ندارم لکن
خوب نگویند که با محمد طلب مبارزه کردید و این علامتی ساختن میان خود و او و از شهر

خود او و از شهر خود بیرون آمدند با اختیار خود و این از عدم عقل شما بود محمد قبول کرد
مقصود شما را فی الحال و پیغمبران هرگاه چیزی را ظاهر ساختند تا تمام نکند از آن بر نیکی کردند
پس اگر اراده دارید که از این مسأله برگردید و خود را از عذاب نجات بخشید پس از هزار و دو
برگردید و با محمد صلح نمایند و او را راضی کنند و تا خیر کنید که معامله شما بمعامله قوم یونس میماند که
که چون آثار عذاب ظاهر شد توبه کردند و عاقبت گفتند پس توبه و بند محمد و هر چه با او
قرار دهی ما بآن رضیم و لیکن پیغمبرش علی را واسطه سازد و از او التماس کن که این محمد و
پیمان را درست کند که محمد خواطر او را بخواهد و از گفته او بیرون نیرود و زود بیاید که خوا
ما قرار گیرد پس سذر روانه شد بنزد رسول خدا و گفت السلام علیک یا رسول الله کوی
میدهم که خیر از خداوند عالمیان خدائی نیست و تو و عیسی هر دو بنده خدا هستید و فرستاد
او بنده بسوی خلائق و مسلمان شد و رسالت ایشان را رسانید پس حضرت رسول حضرت
امیر المومنین علی بن ابیطالب را فرستاد بواسطه مصالحه پس حضرت امیر المومنین گفت یا رسول
پدر و مادرم بفدای تو باد با ایشان بچه عنوان صلح کنم حضرت فرمود که هر چه رای تو افتد
نماید یا ابالحسن چنان کن که کرده و نکرده نیست پس حضرت امیر المومنین با ایشان صلح
نمود که دو هزار جامه نفیس هر ساله بدهند و هزار مثقال طلا بدهند نصف آنرا ده محرم و
نصف آنرا ده رجب پس حضرت امیر المومنین هر دو را بخواری و زاری بخدمت
حضرت رسول آورد و خبر داد حضرت را بان صلح کردند و اقرار کردند نزد آنحضرت
عدلت و خواری پس حضرت رسول فرمود که قبول کردم اما اگر با من مسأله نمودید و با
اینها که در زیر عبا بودند هر این حق سبحانه و تعالی اینوادی را بر شما آتش میگرد و بختراز
چشم بگردن آن آتش را میکشاید بسوی انجاعت که شما در عقب خود گذاشته اید
از اهل ملت خود و همه را بان آتش میسوخت پس چنان رسول خدا با اهل بیت حضرت
نمود بسوی مسجد خود جبرئیل نازل شد و گفت حق سبحانه و تعالی سلامت میرساند و
میگوید بنو که بنده ام موسی با هرون و فرزندان هرون مسأله نمود با دشمن خود قارون
پس حق تعالی قارون را با اهل و مالش زمین فرو برد با کسایکه اعانت او میکردند و
بزرگوارى و عظمت قسم بخورم ای محمد که اگر تو بخود و اهل خود مسأله می نمودید با اهل زمین و
جمع خلائق هر انیه سمانها پاره پاره و کوهها ریزه ریزه میشدند و زمین فرو میرفت و قرا

نیکو رفت مگر آنکه مشیت من برخلاف آن قرار میگرفت پس حضرت رسول بسجده شکر
رفت و روی خود را بر زمین گذاشت پس دستها را بلند کرد تا آنکه ظاهر شد بر مردمان
سفیدی زیر بغل آنحضرت و گفت شکر اللهیم شکر اللهیم سه مرتبه پس از حضرت رسول
پرسیدند از وجه سجده و از سبب خوشحالی که در روی حضرت ظاهر شده بود حضرت
فرمود که شکر کردم خداوند عالیشان را بواسطه انعامی که نسبت با من است من گرامت
فرمود پس خبر داد ایشان را بآنچه حیرتشان را بر آورده بود تا اینجا از علامه مجلسی رحمه الله علیه حرمه
واسعه نقل شد و در ذیل این شرحی مرقوم فرموده در اثبات فضیلت اهل بیت صلوات
علیهم که روح بصارت تفسیر حضرت عسکری پس رسول خدا برای فضیلت علی عرض کرد
بار آتیا این علی نفس من است و او ز من برابر و مانند جان من است بار خداوند این فاطمه
نساء من است که بهترین زنان عالیشان است بار خدا یا این حسن حسین و فرزندان من
و فرزندان زاده من پس من در جنگم با هر که ایشان در جنگ باشند و در صلح و آشتی با هر که
ایشان آشتی باشند چون خدا تعالی در این بسیار است که بگویند از دروغ که میان ایشان
پس محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را از استکبر از همه استکبوریان و فاضله از همه فاضلانیان و داندگان
که داند و اما محمد پس بهتر از همه مردان جهانیانست اما علی پس از نفس محمد است
و بعد از محمد بهترین از همه مردان جهانیان است اما فاطمه بهتر از همه زنان جهانیانست
و اما حسن و حسین و دوستان و اهل جنانند مگر دو پسر خاله یعنی عیسی و یحیی این ذکر باز برای که
خدا طفل را بعد از اهل کامل صاحب عقل خلق نفرمود مگر این چهار کس را یعنی عیسی ابن مریم و یحیی
این ذکر را و امام حسن و امام حسین علیهم السلام اما عیسی پس خدا نقل فرمود قصه او را فاشادت
الیه قالوا کیف نکل من کان فی المهدینا از حضرت امام محمد باقر منقول است که گفتند و
زن بودند از بنی اسرائیل که اقتراروند بر مریم و با و خطاب کردند که لقد حیث شیئا فرقا
حق تعالی عیسی را سخن را آورد و بان زنان خطاب فرمود که وای بر شما اقترامی بندید
بر ما در من و منم بنده خدا که مرا پیغمبر گردانیده و کتاب بمن داده سوگند بخورم که هر یک
از شما را حد خواهد زد بجهت فحشهایی که بعد از من گفتید بعد از پیغمبری همه را حد فحش زد
معنی آنکه چون این سخنان نسبت بهم گفتند جواب ایشان نفرمود و اشاره فرمود عیسی
که با و سخن بگویند و از او جواب نشنود ایشان گفتند چگونه سخن بگویم با سیکه و کهنه

و طفل شیرخواره است خدی عزوجل حکایت از قول عیسی فرموده قَالَ اِنَّ عَبْدَ اللَّهِ
اِذَا نَزَلَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَذِيًّا پس عیسی با برکتی سخن درآمد روز اول ولادت گفت
بدستی که من بنده خدیم و بمن کتاب داده است یعنی انجیل ابرای من خواهد فرستاد
و مرا پیغمبر گردانیده است وَجَعَلَنِي مَبَارَكًا اَيْنَمَا كُنْتُ و مرا با برکت گردانیده
هر جا که باشم یعنی مرا صاحب نفع گردانیده که جهت علم و کمال و شفای بیماران
وزنده کردن مردگان صوری و معنوی هر جا که باشم نفع من بخلق میرسد و اَوْصَانِي
بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا و وصیت کرده مرا بکردن نماز و دادن زکوة و
فرمودن مردم را با نهدا دام که زنده باشم قَبْلَ اَيُّهَا الَّذِي وَلَّمْ تَجْعَلْنِي جَنًّا اَشْفِيًّا
و گردانیده مرا بیکو کار بدارم و نکر دانیده مرا جبرستده شقی بد بخت بجهت حقون
ما در خود و السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ و يَوْمَ امُوتُ و يَوْمَ اُبْعَثُ خیار و سلامتی خدا برای من است
یا سلام الهی بر من است در روزیکه متولد شدم و در روزیکه میمیرم و در روزیکه در قیامت
بعد از مردن زنده میشوم چون این سحرة ظاهر شد و حضرت عیسی این سخنان را فرمود دانستند
که حضرت مریم برمی است از انچه با حضرت یحیی کان برده بودند و از ایتهای قدرت
خداوند است این امری که بطور امانده است و خدا در قصه یحیی فرموده است
يَا ذِكْرُ يَا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيٰى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا یعنی ای زکریا یا بدینکه
بشارت میدهم تو را بفرزندی که نام او یحیی است و کسیر پیش از او خلق نکرده بودیم
که نام او یحیی باشد پس حکایت قصه و را فرمود تا قول خود تم یحیی و حقیر از او که ترجمه
کرده بر سه کلام اَمَّمَ قَالَ رَبِّ اِنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَاَنَا عَاقِرٌ وَقَدْ بَلَغْتُ
مِنَ الْكِبَرِ عَتِيًّا زکریا عرض کرد پروردگار اچگونه خواهد بود از برای من فرزند زنی
و حال نامه زن من عقیقه است که در جوانی فرزند نمی آورد و حال نکه من رسیده ام ازیری
بختی که بدغم خشک شده است و نهایت پیری و ضعف رسیده ام قَالَ كَذَلِكَ
قَالَ رَبِّي هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَاَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُنْ شَيْئًا جَبْرًا گفت هر
چنین است که میگوئی ولی پروردگار تو فرموده فرزند داین بر ما آسان است و
بتحقیق تر آفریدم پیش از این و حال نکه هیچ چیز نبودی قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ اِنَّكَ
اَلَا تَكَلِّمُ النَّاسَ لَيْلًا سُوًّا عَرَضًا عرض کرد پروردگار برای من علامتی قرار ده که چه وقت

خواهد شد فرمود علامت تو این است که با مردم سخن نتوانی گفت سه شب
در حالتی که صحیح باشی یعنی لال باشی و عقلتی نداشتن باشی از حضرت صادق نقلست
که چون زکریا را در آنوقت علم بهم رسید که آن نداد از جانب حق تعالی است و احتمال
میداد که از جانب شیطان باشد از خدا آتی و علامتی طلبید که حقیقت آنوعده بر او
ظاهر گردد پس با دوحی فرمود که آیته توانیست که بی ازای و عقلتی سه روز با کسی سخن نگو
گفت اینجالت و از حادث شد دانست که آن نداد از جانب خدا بوده و در آن
سه روز سخنی که با مردم میکرد و میکرد و فخر حج علی قومیه من الحراب فادحی الیه ان
سبحوا بکوة و تحشیایس بیرون آمد بر قوم خود از محراب نماز یا غرغه خود پس اشاره
کرد بسوی ایشان که تنزیه و تسبیح کنید خدا را یا نماز کنید برای او و با دوا و پسین گفتند که هر
روز از غرغه که داشت وقت نماز صبح و خفتن بیرون می آمد و اذان میگفت و بنی
اسرائیل با او نماز میکردند چون وقت وعده خدا رسید نتوانست با مردم سخن بگوید
در وقت مقر بیرون آمد و با شاه ایشان را اعلام کرد و نماز پس استند که وقت شده
که نش حاله شود و سه روز بر اینحال بود که با کسی نمیتوانست سخن گفت و تسبیح و دعا و نماز
میتوانست کرد و الله اعلم یا یحیی خذ الکتاب بقوة و انلیناه الحکم صبیحا چون یحیی را
با و عطا کرد و او را بخت کمال رسانیدیم بسوی و وحی کردیم ای یحیی بگیر کتاب تورات را
بقوة روحانی یا بجد و اهتمام بجز و عمل بان کن و ما با و عطا کردیم حکمت را در وقت که
کو دکت بود حضرت عسکری فرمود از رسول خدا که از آنکهستانی که خدا با حضرت در
طفولیت داده بود این بود که اطفال با و گفتند بیا بازی کنیم گفت آه و الله ما ز برای
بازی کردن خلق نشده ایم بلکه را از برای کوشش و اهتمام در امر عظیمی افریده اند فرمود
و هنانا من کذا یعنی سخن و مهربانی بر پدر و مادر خود و بر سایر بندگان ما با و داده بودیم
و زکوة یعنی پاکیزگی و طهارت داده بودیم کسانی که با و ایمان آوردند و تصدیق او
کردند و کان توفیقا و پیوسته کار بود که از همه شرور و معاصی پرهیز میکرد و بوالدین
و پدر و مادر خود و دیگر کار بود و فرمانبردار ایشان بود و قلیم کن جبارا عصا و کروش
معصیت کار نبود تا کسی را بر وجه غضب بکشد و پاکیزه از روی خشم زند و لی تسبیح
بنده نیست که بندگی خدا را کرده باشد مگر آنکه کنایه کرده یا قصد کنایه نموده است

مگر بختی این زکریا زیرا که بر گزناه مگرد و اراده کند تیر و خواطرش خنود نمود پس خدای عز و جل فرمود و سَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُحْیَا از حضرت امام ضیاء منقول است که سه وقت است که وحشت آدمی از همه اوقات بیشتر باشد روزیکه از شکم مادر بیرون می آید و دنیای را می بیند و روزیکه بمیرد و آخرت را می بیند و در روزیکه از قبر بیرون می آید و حکم چند را می بیند که در دنیا ندیده است و حق تعالی بر بختی سلام و سلامتی فرستاد در این سه حالت و خوف او را باینی بمثل کرد و ایند چنانچه فرمود و سلام بر بختی با در روزیکه متولد شد و روزیکه بمیرد و روزیکه زنده میشود و حضرت عیسی بر خود سلام فرستاد و در این سه حالت فرمود و السَّلَامُ عَلَیْ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُحْیَا ترجمه شد و السلام و ایضا در قصه بختی و زکریا فرمود هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ چوین زکریا دید نزد مریم میوه زیستنا از تابستان و میوه تابستان از زمستان قال کُتِبَ بِاَوْیَامِهِمْ اَنْیَ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ یُفِیْ مِنْ کِتَابٍ غَیْبٍ چنانچه این میوه باز برای تو از کجا آمده گفت اینها از نزد خداست و بد رستی که خدا هر که را میخواهد روزی میدهد بحساب و زکریا یاقین بهم رسانید که انما از نزد خدا نیند زیرا که میدانست کسی بغیر از او بنزد مریم نمیرود و در آنوقت در خواطر خود گفت که انچه او ندیکه قدرت دارد که برای مریم میوه تابستان از زمستان و میوه زمستان از تابستان بفرستد قادر است که مرا فرزندی گرامیست فرماید هر چند بر باشم و مرغم ناز باشد هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ پس در انجا زکریا خواند و پروردگار خود را عرض کرد پروردگار آتش برای من از جانب خود فرو بیا که زنی که برادرستی که نوشونده و عالمی فناداته الْمَلَائِكَةُ یعنی پس ملائکه ندا کردند زکریا را وَ هُوَ قَائِمٌ یُصَلِّي فِی الْمِحْرَابِ و حال آنکه او در محراب بنماز ایستاده بود اِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُكَ بِغُیْبٍ مُصَدِّقٍ لِمَا مِنْ اِلَهٍ وَ سَیِّدٌ بِدُرُسْتی که خدا تو را بشارت میدهد بچیزی که تصدیق کننده بکلام خداست یعنی بعیسی سیدی یعنی سرکرده و بزرگی خواهد بود در طاعت خدا بر اهل طاعت و تعد و حصوفا و باز دارنده نفس خود از شمول خواهد بود و باز نان نزویکی نخواهد کرد و نَبِیُّکَا

مِنْ الصَّالِحِينَ و پیغمبری خواهد بود از شایسته‌گان و فرمود که اول تصدیق می
عیسی آن بود که در صومعه عبادت حضرت مریم که عرقه بود که راهی نداشت و
غیر از زکریا احدی بسند مریم بالغرقه بالا نمی‌رفت و بنزد بان بالا می‌رفت و چون بان
مسأله فطری بر در غرقه میزد و از بالای در روزنه کوچکی برای او کشوده بود که با دازان بر مریم
می‌سوزید پس زکریا دید که مریم البستن شده از این مطلب او را بداند و در خواطر خود گفت
احدی بغیر از من باین غرقه بالا نمی‌آید و مریم البستن شده است و اکنون در میان
بنی اسرائیل سوا خواهم شد و گمان خواهم کرد که من در البستن کرده ام پس بنزد زن
خود امدا و این قصه را باو گفت زنش گفت ای زکریا ترس که خدا تو کاری نمی‌کند بگره
خیر تو در البست مریم را بنزد من بیا و رتاجالت او بنکرم و از حال و سنوالت گم می‌گردد
مریم را بنزد زن خود آورد پس حق تعالی شریقت جواب گفتن از سنوالت را برداشت
و چون بنزد زن زکریا که خواهر بزرگ او بود داخل شد زن زکریا پیش پای او بر سجده
پس خدایحیی که در شکم مادرش بود رخصت داد و او در شکم مادر دست برد و او را
از جای کند و نداد ای مادر سیده زنان عالمیان بسند تو می‌آید و در شکم او سید مردان
عالمیان می‌باشد و تو پیش پای او بر پیغمبری پس زن زکریا از جای کنده شد و برخواست
و بحیی در شکم مادرش برای تعظیم عیسی بن مریم سجده کرد و این ول تصدیق و برای
عیسی بود پس این قصه است بیان قول رسول خدا در باره امام حسن و امام حسین که ایشان
دو سید جوانان اهل جنانند و پس خاله یعنی عیسی و بحیی باز رسول خدا فرمود این
چهار بزرگوار که عیسی و بحیی و حسن و حسین علیهم السلام باشند خدا بایشان حکمت بخشیده و راز
ایشان را از در و غلویان دور داشته و ایشان را از بهترین راستگیان در زمان خودشان
گردانیده و آن بزرگواران را بمردان فاضل کامل بالغ خلق ساخته چون آنرا استگویان را
از در و غلویان جدا ساخت فاطمه را نیز از بهترین راستگیان گردانید و علی
علیه السلام را نفس رسول خدا قرار داد و محمد رسول خدا را بهتر از همه خلق خود قرار داد و با
رسول خدا فرمود که برای خدای عزوجل در هر یک از مخلوقات نفع خوبان و برکات
می‌باشد پس بقعها دارد در روی زمین که آنها را بر سایر بقعها ازینها تفضل داده و
شهرها و روستاها و ماهها و دره‌های دانه بر سایر شهرها و روستاها و ماهها و دره‌ها

خود برگزیدگانی دارد و از خوبان ایشان باز برگزیدگانی دارد و اما بهترین یقیناً که مدینه و
بیت المقدس است چنانچه نماز در این مسجد من افضل از هزار نماز در غیر آن است و
مگر در مسجد الحرام مکه و مسجد الاقصی بیت المقدس یعنی اندو مسجد معادل مسجد من است در
فضیلت و اما بهترین شبهای او شبهای جمعه و شب نیمه شعبان و شب قدر
و شب هر عید می است و اما بهترین روزهای او روزهای جمعه و عید با است
و اما بهترین ماهها پس ماه رجب و شعبان ماه رمضان است و اما بهترین بندگان
او نبی ادم و بهترین نبی ادم کسانی که خدا بنا بر علم خود بحال ایشان برگزید ایشان را
زیرا که چون خدای عز و جل مخلوقات را آفرید از میان آنها نبی ادم را برگزید پس از
بنی ادم عرب را برگزید و از عرب مصر را برگزید پس از مصر قریش را برگزید و از میان
قریش برگزید با ششم را از فرزندان با ششم مراد این تیم را برگزید پس من اهل بیتیم
بهترین مخلوقاتیم پس هر که عرب را دوست دارد مراد دوست میدارد و من ایشان را
دوست میدارم و هر که عرب را دشمن دارد مراد دشمن میدارد و من او دشمن میدارم
بدستی که خدایتعالی از میان ماهها ماه رجب و شعبان و ماه رمضان را برگزید و ماه
رمضان بهتر از شعبان است و شعبان بهتر از همه ماهها است و خدای عز و جل
در ماه رمضان فرمود میفرستد از رحمت هزار برابر آنچه در سایر ماهها فرو میفرستد
و در روز قیامت ماه رمضان در سیکو صوفی میخورد خواهد شد بر روی قلعه که نهان
باشد و در رمضان بر بالای قلعه تفوق دارد و بر همه اهل محشر من امر الهی بر او انقدر
از لباسها و خلعتها و انواع سندس و جامهای آبی خواهند پوشید تا اینکه در عظمت
و بزرگی بجائی برسد که هیچ دیده از او درنگزد و هیچ کوشی قوه استماع اندازه علم او را ندارد
و هیچ ولی حقیقت او را تفهیم نمیداد از بطنان عرش خطاب در رسد که ندا کن
پس منادی ندا میکند ای که وه خلایق ایما این را نمی شناسید عرض میکنند لبیک
و سعید یک ای خواننده پروردگار ما آری ما در انمی شناسیم پس منادی پروردگار
ما میگوید این ماه رمضان است چه بسیار اشخاص از شما بسبب رمضان سعید و نیک
بخت خواهند شد و چه بسیار اشخاص از شما بسبب ان شقی و بد بخت خواهند شد
اگاه باشید هر مومنی که تعظیم رمضان کرده باینکه در اغاه طاعت و فرمانبری خدا را

نموده پس باید بهره و نصیب خود را از این خلعت بگیرد چون همه گرفتند آنها را میماند
قسمت نمایند باز ده طاعت و کوشیدن خودشان برای خدا فرمود چون چنین میشوند
همه ثمنی که در رمضان طاعت امر الهی کرده بودند بسند و میسایند و از خلعتها
بر حسب طاعتهای خود که در دنیا کرده بودند یک وند پس بعضی از ایشان بر خلعت
یک وند بعضی ده هزار میگیرند بعضی بیشتر و کمتر از این میگیرند پس خدا تعالی ایشان را
بکار امتهای خود شریف و بزرگوار خواهد فرمود و گاه باشد که گروهی چند دست
در آن کرده که از خلعت بگیرند و در خواطر خود میگویند که ما بجد ایمان آورده و اقرار
بوحداغیت او نموده و اعتراف بفضیلت اینگاه کرده بودیم پس آنها را میگیرند و میگویند
و از خلعتها بر اندام ایشان بجا میماند و پیراهنهای قطران منقلب خواهند گردید
و بشماره هر رشته از آنجا ما افعی و عقرب و ماری بر هر یک از آنها بیرون خواهد
آمد و حال آنکه از آنجا ما بشماره های مختلفه گرفته اند باز ده کسان خودشان هر که
کنایه اش عظمت باشد شماره جامهایش بیشتر خواهد بود پس بعضی از ایشان هزار جامه میگیرند
و بعضی ده هزار جامه میگیرند و بعضی بیشتر از این میگیرند و حال آنکه آنجا ما بر بدنها
ایشان از کوبه های رواسی بر شخص توانی از مردان سنگین تر خواهد بود و اگر حکم خدا تعالی
بنود باینکه نمیزند هر آنکه بجز از این سنگینی و غدا ب میروند باز بشماره هر رشته از
ان پیراهنهای قطران و جامهای پیران افعی و مار و عقرب و شیر و پلنگ و سگی از
جانوران درنده آتش بر آید بختان بیرون می آیند پس افعیا و مارها ایشان را میگیرند و
گردنهای آنها را میزنند و شیرها و پلنگها آنها را از هم میزدند و سگها آنها را پاچه پاچه
میکنند ان بد بختان میگویند چه شده است ما را که این جامه های که از سند و شتر
و انواع لباسهای خوب بهشت بودند حال در بر ما بجا میماند و سر ابل و
قطران بر گردانیده شده اند و همین جامه ها در بر آنجا طاعت جامهای فاخره بالذات
بسیار نرم و لطیف است جواب این بد بختان میگویند ایشان در ماه رمضان
طاعت رب العزت کرده و شما معصیت کرده بودید و ایشان عفت و
و شما زنا کرده بودید و ایشان زبرد کار خود خائف و ترسان بودند و شما جری
شده بودید و ایشان از دزدی پرهیز کرده و شما دزدی نموده بودید و ایشان از

از تنم کردن بسندگان خدا پر سیزگروه و شصتیم کرده بود پس آن خلعتهای فاخره و نتجهای افلاک
حسنه و کارهای خوب ایشان است این لباسهای قاجره نتجهای کارهای زشت
شما است و ایشان در بهشت جاوید است ابد آسوده و ضعیف نمیشوند و از آن
جای بجای دیگر نمیروند و در آن بی آرام نمیکردند و اندوختن نمیشوند بلکه ایشان در بهشت
قرین سرور و فرح و ابتهاج و ایمنی و اطمینانند و ترسی بر ایشان است و نمکن
میشوند و شکار آتش جنم مخلد و معتبد و خوار و ذلیل نمیشوند و کرسنه نمیکردند و
از زیران و دوزخ بر مهر بر آن نقل کرده میشوند و در ریاهای هم فرو برده میشوند و از میوه
نقوم اطعام کرده میشوند و بکرزهای این دوزخ کوفته میشوند و با انواع غذاها معطر
میشوند شما در آن زنده هستید و نمیرید ابدین بلکه از شمار رحمت پروردگار
عالیان و در او باید پس از دوزخ بسبب شفاعت محمد افضل پیغمبران بیرون آمد بعد
از چشیدن عذاب الیم و عقاب شدید باز رسول خدا فرمود ای بندگان خدا
چهار بار اشخاص درین دنیا بواسطه ماه شعبان سید و نیک بخت خواهند شد و چه
بسیار اشخاص در آخرت بواسطه آن شفاعت و بد بخت خواهند شد آیا میخواهید
برای شما بیاورم برای محمد و آل و عرض کردند آری یا رسول الله فرمود محمد در میان
بندگان خدا مانند مصبان است از ماهها و علی ابن ابیطالب در میان آل محمد چون شب
در روز نیمه شعبان است که بهتر از سایر روزها و شبهای ماه شعبان است و سایر روزها
در میان آل محمد چون ماه رجب اند در مقابل ماه شعبان که ایشان در نزد خدا و در طبقه
متعدد دارند ساعی ترا ایشان در طاعت و بندگی خدا شایسته نزدیک تر است
بال محمد صلوات الله علیه و علیه جمیع آل یا میخواهید شمارا خبر دهم هر یک که خداوند عالم
او را در کرامت نزدیک بال محمد کرد اینده چنانچه چند روز اول رجب
در شرافت نزدیک بروزهای اول شعبان گردانیده عرض کردند بلی یا رسول الله
فرمود او کسی است که عرش رحمن بواسطه مرون او بلرزه در آید و فرشتگان در
آسمانها بمقدم او خوشحال شوند و هزار برابر اهل دنیا از اول خلق روزگار تا آخرش از
فرشتگان او را در عرصات قیامت و در بهشت نعمت و جاگری کنند
و خدا او را نمیراند تا سینه او را سینه یاور و برادر او را از خشم دشمنانش شفا دهد که

برادر اوست در راه خدا و در تعظیم آل محمد با وساعت و همراهی کرده عرض کردند
یا رسول الله انما در کجاست فرمود اینک او بسیار خشکین شمار و میاورد از بسبب
خشم او پرسید که خشم او بجهت آل محمد است خصوص بجهت علی ابیطالب پس انکار کردند
خود را کشیدند و دیده های خود را انداختند و نگاه کردند اول کسی که برایشان آمد سعد
ابن معاذ بود و بسیار غمگین و خشمناک بود چون رسید و پیغمبر خدا را دید فرمود ای سعد
غضب خدا بر ای انجیزی که خشم کرده سخت تر است پس چه خیر ترا بخشم آورده آنچه در
حال خشم خود گفتی بما خبر ده تا آنچه ملائکه بانگس گفتند و آنچه ملائکه بخدای عزوجل عرض کردند
و خدا جواب ایشان را داد بتو خبر دهم و برای همه بیان کنم سعد روزه عرض کرد پدر و
مادرم بفدای تو باد یا رسول الله من بر در خانه خود نشسته بودم چند نفر انصار از صحابه
من حاضر بودند ناگاه دو مرد از انصار با یکدیگر نزاع کردند چون منظره نفاق و دیکه از
ایشان داشتم خوش نداشتم که در میان دعوی ایشان داخل شوم ترسیدم که شتر ایشان زیاد
شود و هر قدر خواستم که دست از نزاع باز دارند دست باز نداشتند قیل و قال ایشان
طول کشید تا آنکه منجر بان شد که هر دو بر جفتند و شمشیر کشیدند و هر یک شمشیر و سپر خود را
برداشتند بر سر یکدیگر میکوفتند و هر شمشیری که او حواله میکرد این سپر رو می نمود و شمشیری که
این حواله می نمود او سپر رو می نمود و خوش نداشتم که در میان ایشان درایم از ترس اینکه
شمیری دامن گیر من شود و در آن میابجی از پی من رسد و خواطر خود کفتم خدا یا دوست
ایشان را پیغمبر و آل پیغمبر خود یاری کن گویا هم روز بودند و مدتی با یکدیگر جدال کردند و هیچک
بر دیگری دست نداشتند و فایق نمی آمد تا اینکه برادرست علی بن ابیطالب دور
پیدا شد پس بایشان فریاد زد که اینک علی بن ابیطالب است که میاید چرا توقیر او
نمکنید پس حرمت و منزلت او را نزد خدا و رسول در نظر آورید و حق او را بزرگ
شمارید و دست از نزاع باز دارید زیرا که این شخص برادر رسول خدا و افضل آل محمد است
اما چون یکی از ایشان سخن مرا شنید شمشیر و سپر خود را از دست انداخت و اندک
بسختی من عتباتی نکرد و برای از پا در آوردن رفیقش فرصتی بدست آورد و با شمشیر او را
بار باره نمود قریب به بیست و نه ضربت بر او زد و من بسیار بر او خشم گرفتم و از
اینکار بسیار اندوکیدم و در محال من ظلم سوخت و کفتم ای بنده خدا تو بسیار بد

بنده هستی که توقیر و احترام برادر رسول خدا را بجا نیاوردی و بسیار زخم و جراحت رسانید
 بآنکه احترام او را نکاه داشت و حال آنکه کفو و همسر قوی بود باینکه شر تو را از خود دفع
 میکرد و تو باو دست نیافتی مگر بواسطه توقیر و احترام او به برادر رسول خدا رسول خدا فرمود
 پس وقتی که رفیق تو دوست باز داشت و اندیکه بر او تعدی و تمکد علی ابن ابیطالب
 حکم و عرض کرد پیوسته باو نگاه میکرد و او را مظلوم را بشمیرد و میزد و هیچ چیز نفرمود و او را
 منع نکرد پس ایشان را و گذاشت و گذشت و مظلوم شاید در آخر رمق باشد و نهم
 از شدت فقر خدمت شما ادم حضرت رسالت فرمود شاید تو فرض میکنی که
 ان باغی تمکار که بدوست علی ظفر یافته صرفه برده بدستی که هرگز کسی از ظلم صرفه نبرد
 و آنچه مظلوم از دین ظالم میرد بیشتر است از آنچه ظالم از دنیای مظلوم میرد و از دخت
 تلخ میوه شیرین و از درخت شیرین میوه تلخ چیده میشود و اما چون خدا خواست
 که معجزات محمد را ظاهر نماید علی ابن ابیطالب دست از نصرت مظلوم باز داشت
 ای سعد چون انمروز خرم خورده را بنزد من بیاورنی و آب است خدا را که تصدیق محمد کنند
 شفاء او بیهی برای تو جبر خواهم داد آنچه را که خدا و ملائکه گفتند برای ان ظالم بد بخت و
 برای مظلوم و تو سعد عرض کرد یا رسول الله چگونه او را بیاورم و حال آنکه گردن و پست
 رفیق نازکی و بخت و دست و پای او بهمین دست و پا و اگر او حرکت دهم اعضایی او
 از هم منفصل و جدا خواهد شد رسول خدا فرمود ای سعد خداوندیکه ابر یا را پدید میآورد
 و حال آنکه هیچ از آنها نبود تا بهم وصل شود و اطراف و اکناف آسمان را فرا میگیرد و
 میپوشد باز بعد از ان پراکنده میفرماید آنها را تا متصل شود و اثری از آنها باقی نماند
 قاصداست که عضو پای جدا شده را بهم وصل کند چنانکه پیش از این همین اعضا را
 جمع کرد و قتیکه هیچ نبودند بعد عرض کرد یا رسول الله راست گفتی و روانه شد
 و انمروز او را پیش روی حضرت رسول بر زمین گذازد و او را خر رقیق بود
 چون او را گذارد سرش از شانه و دستش از زند و رانش از سجده شد پس رسول خدا
 ستر بجای خود و دست و پا را بجای خود گذارد و آب دهان مبارک بر آنها انداخت
 و دست مبارک خود را بر مواضع جراحتهای او مالید و گفت خداوند اتوئی زند
 کننده مرد باو میرانده زند باو قادر و توانا بر آنچه نخواهی و این بنده تو این غمها را

خورده و این جراحتها باور سیده لعنت آنکه احترام علی بن ابیطالب برادر بنی هاشم را
نکاهداشته خداوند انشائی از شفاخانه خود و دوائی از دوائی خود و عافیتی از عافیت
خود بر او نازل بفرما اما حسن عسکری فرمود بچنانیکه او را بچنانی پیغمبری برانگیخته که چون این
فرمود اعضای آنجروح ملتئم شد و بهم چسبید و خونها بعروق خود برگشت و برخوبست
و ایستاد با صحت و سلامت و عافیت که گویا هرگز زخمی باور سیده و اثر جراحتها
بر اندام او ظاهر نبود پس رسول خدا روی بسعد و اصحاب آورده فرمود و حال بعد
از ظاهر شدن آیات الهی بجهت تصدیق محمد خبر میدهم شما را با آنچه ملائکه باین صاحب
شما و با نظام گفتند بدستیکه چون تو باین بنده گفتی نیکوکاری کردی در اینکه دست
از قتال باز داشتی بجهت احترام علی بن ابیطالب برادر محمد رسول خدا چنانکه با نیکبخت
لغتی بدکاری کردی در اینکه شتم کردی بر کسیکه دست از تو برداشت بجهت احترام
علی بن ابیطالب حال آنکه قرن هم کفو و همسر تو بود همه ملائکه این شخص را تحسین کردند
و بان بدبخت گفتند بسیار بدکاری کردی ای پیشمن خدا و تو بدبنده بودی در اینکه
شتم نمودی بر کسیکه دست برداشت از اینکه شتر تو را از خود دفع نماید بجهت احترام
علی بن ابیطالب برادر رسول خدا و خدای عزوجل فرمود تو بدبنده بودی ای
بنده من در اینکه شتم کردی بر کسیکه بجهت احترام محمد دست از تو برداشت پس خدا
از بالای عرش خود انملعون را لعنت کرد و بر تو ای سعد صلوات فرستاد بجهت تحسین
و ترغیب کردن تو بر توقیر و احترام علی بن ابیطالب و بر این یار تو صلوات
فرستاد بجهت پذیرفتن او قول تو را بعد از آن ملائکه عرض کردند پروردکارا اگر عارضت
رحمت فرمائی بر اینه از این نظام تمکار انتقام میکشم خدا یعزوجل در جواب ملائم
فرمود ای بسندگان من بزودی سعد این معاذ را مکننت خواهم داد که انتقام از او
و طایفه او بکشد و شتم سینه سعد را شفا خواهم داد و دشمنی خود را در ایشان بنهایت
برساند و این مظلوم شتم رسیده را بر این نظام و صحابش مکننت خواهم داد و بجزیرگی آن در
نزد سعد و رفیقش محبوبتر است از اینکه شما این ستمکار را هلاک گردانید بدستیکه
من میدهم چیزای که شما نمیدانید باز ملائکه عرض کردند پروردکارا یا رخصت نماید بختی
له شرب و ریحان بهشتی را بر جراحتهای این زخم خورده بریزیم تا شفا بر او فرود آید و از

و از رحمت زخمها بر پد خدای عزوجل فرمود بزودی آب دهان محمد را که بهتر از شراب
بهشتی است برای او قرار خواهم داد که بر زخمهای او بسندازد و دست خود را بر جراحت
او بکشد پس شفا و عافیت او را در یابد ای بنده گان من منم پادشاهیکه مالک
شغای بیماریان و زنده گردانیدن مردها و میزاندن زندها و بی نیاز ساختن فقرا
و فقیر کردن اغنیاء و بیمار نمودن تندرستان و چاق نمودن بیماریان و رفعت
دادن بنده لیلان و پست کردن متکبران و خوار گردانیدن صاحب عرثان و معجز
ساختن فرس و مایگان هضم بغیر از شما و سایر مخلوقاتم ملائکه عرض کردند پروردگار ائمه
چنانچه فرمودی چون سعد این بشارت را شنید عرض کرد یا رسول الله زخمی برکت
الکل من رسید و بسیار خون از آن بیرون میآید و بیشتر از کثرت ضعف بهرم
قبل از آنکه سینه خود را از بنی فریضه شفا دهم رسول خدا دست مبارک را بر زخم
او کشید چاق شد تا آنکه خدا سینه او را از بنی فریضه شفا داد و تا آخر ایشا نرا کشتند و
واموال آنها را غارت کردند و اهل و عیال آنها را اسیر نمودند پس جراحت او
منفجر شد و وفات یافت و بسوی رضوان خدای عزوجل شتافت خلاصه
چون خون از جراحت او بند شد رسول خدا فرمود ای سعد بزودی خدا بواسطه تو
خشم مومنانرا شفا خواهد داد و بواسطه تو خشم منافقانرا زیاده خواهد فرمود اندک زمانه
گذشت که سعد در باب بنی فریضه حکم شد پس حکم او از تسلیع پانین آمدند و حال نکم
ایشان بنقص و پنجاه جوان چابک و شجاع شمشیر زن بودند سعد ایشان گفت
ایا حکم من راضی هستید چون میان سدره ایشان از خویشی و رضاع و دامادی
چیزی بود و ایشان باینجه تو اتم میکردند که سعد بقا و زندگی ایشانرا میخواهد گفتند
بلای سعد فرمود اسلحه خود را بکنند و آنها را گذاردند و فرمود از قلعه خود بکسیه شوید و انرا
تسلیم دهید آنها بکطرفن آیتا دهند و قلعه را وا گذارند پس رسول خدا فرمود پس سعد
در حق ایشان حکم کن سعد گفت در حق ایشان حکم کردم که مردان ایشانرا بکشی و زنان
و اطفال ایشانرا اسیر کنی و اموال ایشانرا بغنیمت ببری چون مسلمانان شمشیرهای
خود را کشیدند تا بر آنها گذارند سعد گفت یا رسول الله چنین میخواهم رسول خدا فرمود
چگونه میخواهی خواهش خود را بخواه ولی خواهش عذاب و شکنجه کن زیرا که خدا احسان

در هر چیز را منظور داشته‌ام در کشتن عرض کرد یا رسول الله خواهش عذاب ندارم
مگر بیک نفر و آنند بخت کسی است که چون این رفیق با بخت تو قهر و احترام علی ابن
ابطالب دست از او باز داشت و او را بحال نفاق و ظلم و اکذاشت و
انند بخت بر این نیک بخت تعدی و ستم کرد و خود را با نفاق خود بسیار در آن
یهود و خود رسانید و حال و در میان این یهودان است یکی یکی از ایشان را می‌آوردیم
و پی در پی با شمشیر اقس بار کردن و را می‌زنیم مگر انند بخت که باید او را معذب داریم
پس رسول خدا فرمود ای سعد اکاه باش هر کس خواهش عذاب بر دشمن خود
کرده خواهش باطلی نموده مگر تو خواهش عذاب حقیقی کردی پس سدره با نجوان مرد
گفت با این شمشیر خود بر خیز و برو بسوی صاحب خود که بتو ستم کرده بود و از او
قصاص نما فرمود که انجوا غمزد قدم مردانگی بسوی آن نامرد پیشکش داشت و پوخته
شمشیر خود را با و میزد تا قریب به بیست و نه ضربت با و زد چنانچه او با زده
بود و گفت بهین شماره که مرزده بود مرا کفایت کرد پس کردن و از او باز آن
جو غمزد پیش آمده کرد نهایی قومیر که از او دور می‌بودند میزد و قومیر که در مسافت با و
نزدیک می‌بودند و می‌کند داشت و کردن نمی‌زد پس دست از کشتن باز داشت
و گفت بگیرید و بکشید سعد گفت شمشیر را بمن ده انجوان شمشیر را بعد داد چون
گرفت حدیرا جدا نکرد و همه کسان را که با و نزدیکتر بودند کشت تا اینکه خسته و طول
شد شمشیر را از دست مبارک انداخت و گفت بگیرید و باقی را شما بکشید پس
اصحاب پوخته آنها را میکشند تا آنکه آخری آنها را کشتند پس رسول خدا با انجوا فرمود
فرمود چرا تو کسان را که در مسافت از تو دور بودند کشتی و کسان را که نزدیک بودند
و اکذاشتی و نمکشتی عرض کرد یا رسول الله از خویشاوندان برگشتم و شروع در
کشتن مردم اجنبی نمودم رسول خدا فرمود که در میان آنها کسانی بودند که هیچ قرابت و
خویشی نبودند کشتند و آنها را و اکذاشتی عرض کرد یا رسول الله در میان ایشان در
جاهلیت بر من حق نعمتها و احسانها بوده پس خوش نداشتم که خود متولی قتل ایشان
شوم و حال آنکه آن احسانها بر دوش من است رسول خدا فرمود که اگر در باره ایشان
نزد ما شفاعت می‌کردی بهر آنکه شفاعت تو را قبول می‌کردم عرض کرد یا رسول الله

نخواهیم که عذاب الهی را از دشمنانش دفع نمایم هر چند خود هم خوش نداشتیم که نفس خود
مشتولی قتل ایشان شده باشیم پس رسول خدا بسید فرمود که تو چرا احدی را جدا نکردی عرض
کرد و یا رسول الله در راه رضای خدا با ایشان دشمنی کردم و در راه خدا با ایشان را دشمن
داشتیم پس ملاحظه حدیرا غیر از تو و دوستان تو نخواهیم کرد رسول خدا فرمود ای سعد تو
از آنانکه در راه خدا از طاعت هیچ طاعت کننده پروا نمی کنی چون از کشتن آخر ایشان
فارغ شد جراحت او منبخر شد و بر رحمت الهی اصل شد پس رسول خدا فرمود این شخص ولایتی
از اولیا خداست که عرش حضرت رحمن بجهت مردان و بلززه در آمد و هر آنکه مندر بهما
و دستمالها بود بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در آنست بجلا و جزای می لکه که خدا دوست
با و کرامت و رحمت خواهد فرمود بواسطه توفیر و احترام او برادر رسول خدا را متحریم گوید که
بعضی از مطالب سعد رحمه الله علیه گذشت رجوع کن سیزدهم از احکام این آیه عدالت
و دیانت کوا بان است در قول عز وجل مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ اُولَئِیْهِمْ مَوْتَانِ
فرمود مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ یعنی هر یک از آنکوا بان باید از کسانی باشند که دین و
امانت و صلاح و عفت و بیاری یقین و تحصیل و تمیزش را در آنچه کوا بان میشود بیند
زیرا که هر آدم صالح نیکوکاری محصل و مطلب فهم و با تمیز نیست و هر آدم مطلب فهم
با تمیزی صالح نیکوکار نیست و حال آنکه بعضی از بندگان خدا بجهت صلاح و عفتش از این است
ولی اگر شهادت و کواهی و بهجت تمیزش شهادت او را قبول نباید کرد پس هرگاه
شخصی قریب صلاح و عفت و تمیز و تحصیل باشد و از هر معصیت و هوا و هووس فریال
و تحاملی اجتناب و دوری نماید پس و عجب مرد فاضلی است در دین محبت و جنگ
زنی و دوست از او بر مدارید و بهدایت و راهنمایی او اقتدا و سروی نمائید و اگر
باران از شما منقطع شد بواسطه باران بطلبید و اگر بزرگان کبابه شما متعش شد بتوسط او
خروج کیا پانز اجوا سید و اگر تحصیل روزی بر شما دشوار و مستعذر شد بنظر رحمت او
خواهش بسیاری روزی را نمایند زیرا که او کسی است که خدا بجهت او هیچ مطلبی را بی بهره
و نومید نمیکرداند و بر مپاورد و هیچ مسلمتی را بجهت او رد نمیفرماید پس فرمود که رسم
رسول خدا در دعاوی مردم این بود که میان ایشان بشاهد و کواه و بینه قسم حلف
و سوگند حکم میفرمود چون مطالبات و شکریه و شکایتهای از یکدیگر نزد آنحضرت

بسیار آوردند رسول خدا فرمود ایم مردم جز این نیست که آن آدمی شتم و شما با هم مخصوصه و مزاج
میکنید و بمرافعه نزد من میآید و شما بعضی از شما غلطشده فهماندن محبت خود بیشتر
باشد از دیگری و من هم بر حسب آنچه از او بشنوم حکم خواهم نمود چون بحسب باطن حکم
نمکنم شما ملتفت تکلیف خود باشید پس هر کس که چیزی از حق برادرش را برای او علی الظاهر
حکم کردم پس باید البته انرا از او بکشد و چون در واقع طلبکار بنبوده پس من برای او جدا کرده ام
مگر پاره از آتش را و رسم رسول خدا این بود که چون دو مرد نزد آنحضرت در حقّی با هم
بخاصه میآمدند حضرت مدعی میفرمود آیا بینه داری پس اگر مدعی قایم بینه نمیداد حضرت
بنینه ورا میشناخت و می پسندید حکم را بر مدعی علیه نافذ و جاری میکرد و اگر بینه
برای مدعی نمی بود مدعی علیه را بخدا قسم میداد که برای این مدعی حاضر آنچه ادعا کرده و نه
چیزی از آن نزد من نگذرد و نیست و هرگاه مدعی دوشاهد میآورد و حضرت
آنها را بخوبی و ببندی میشناخت بشاید یا میفرمود قبیلۀ شما کدام است نشان میداد
بازار شما کجاست نشان میدادند خانه شما کجاست نشان میدادند پس خصوم بشود
از نزد خود پراکنده میفرمود چون با مرا آنحضرت دور میشدند حضرت یکی از بندگان
اصحاب خود را میطلبید و او میطلب را با و میرسانید و میفرمود باید قبیلۀ و بازار و
جای شتران و کوسفندان و خانه این دوشاهد بروی و از حال ایشان از هر کس که
و جز برای من بیاوری و بدون اطلاع اینفرستاده دیگر را از بندگان اصحاب خود را
میطلبید و همین دستور العمل را با و میداد پس هر دو میرفتند و میرسیدند پس اگر اهل قبیلۀ
و دیگران ذکر خوبی و فضیلت اند و شاهد میکردند رسولان حضرت رسالت بخدایت
آنحضرت بر میگشتند و او را خبر میدادند پس حکم با حضار کرد و هر یکی از اهل قبیلۀ و شهود میفرمود
و بانگروه میفرمود این شخص فلان پسر فلان است و این شخص دیگر فلان پسر فلان است
آیا ایشانرا میشناسید عرض میکردند بلی باز میفرمود که فلان و فلان از شما در حقّی
و نفر خجسته و ذکر صالح نقل کرده اند آیا شما چنین گفتاید پس هرگاه می گفتند بلی در انوقت
حضرت بشهادت اند و شاهد بر مدعی علیه حکم میفرمود و اگر بخبر بد و قبیح بر میگشتند با
میفرمود آیا فلان و فلانرا میشناسید عرض میکردند بلی میفرمود بشنید تا حاضر شوند پس
چون دو گواه حاضر میشدند بانگروه میفرمود آیا همین دو نفر هستند عرض میکردند بلی چون

نزد آنحضرت فوق آنها ثابت میشد پرده دو شاهد را پاره نمیکرد و عتاب و سزایش
بایشان نمینمود و لکن عی و مدعی علیه را بمصالحه و دعوت میفرمود و پیوسته ایشان را
بصلاح مینمود تا صلح میکرد و نتیجه اینکه شهادت و مفقوح و رسوا میشوند و برایشان ستاری
نمینمود و آنحضرت بر اقلش بسیار صاحب رأفت و عطوفت و محبت و مهربانی بود
و اگر شهود از اخلاط مردمان غریب میبودند که معروف نمیبودند و قبیل و بازار و وطن
هم برای ایشان نمیبود حضرت روی مدعی علیه میکرد و میفرمود و تو در باره این دو شاهد
چیزی کنی اگر سبقت چیزی غیر از حو بی نفهمیده ام مگر آنکه ایشان در آنچه بر ضرر من
کواهی داده اند بر خطا رفته اند حضرت شهادت ایشان را بر او نافذ و جاری نمینمود
و اگر جرح شهود نمینمود بر ایشان طعن نمیزد میان جسم و شمس اصلاح میفرمود یا مدعی علیه
قسم میداد و خصومت میان ایشان قطع میشد قوله عز وجل ان تفضل اخذها
فانك كرا حذیها الآخر و در مقام حکمت میفرماید که اگر دو مرد بنا شدند باید یکم در و
زن کواهی دهند بجهت ترس آنکه چون یکی از اندوزن فراموش کند پس یکی از ایشان
انذیک را ادا و روی نماید چنانچه امر مومنان علیه السلام و تفسیر قوله ان تفضل
احذیها فانك كرا حذیها الآخر فرمود هرگاه ضلال در شهادت یکی
از اندوزن دست داد و از ابطاق نیان نهاد یکی از ایشان انشاد است را بیاد
اترین دیگر آورد پس هر دو در ادای شهادت اتقا است بهم رسانند صدی سبحانه شهادت
دو بر ترا بشهادت یک مرد معادل برابر فرموده بعلت اینکه عقول و دین ایشان
ناقص بوده باز فرمود ایمعا شر زنان چون خداوند عالم شمارا ناقصات العقول افرد
پس از غلط و خطای در شهادت بسیار احتراز نمایند زیرا که خدا تعالی ثواب
مردان و زنان را که در حفظ شهادت خویشان نگاه داشته اند و وقت حاجت
شهادت داده اند عظیم و بسیار میفرماید و از محمد رسول خدا شنیدم که هر مرد و زنی
که در شهادت از غلط احتراز نمایند و یکی از ایشان بیاد دیگری بیاد دانا با اتفاق
هم دیگر اقامه حق و نفی باطل کنند چون خدا در روز قیامت ایشان را بسعوث خرم
توابع اند و را عظیم مینماید و پیوسته نغم بهشتی را برایشان افاضه میفرماید و فرشتگان
طاعت نمایند که در دنیا از ایشان صادر شده و انواع نعمهای را که در آنها گرفتار بودند

و آنچه خدا از ایشان ایل فرموده تا اینکه ایشان را در بهشت مخلد ساخته بیاویشان
خواهند آورد بدستی که در میان زمان کسی است که چون در روز قیامت مبعوث
شود او را بیاورند پیش از آنکه نامه عمل او را بدست او دهند پس سیئات را محبط
بخوبی و حسنات خود را بسیار اندک بنید با و گویند ای کثیر خدا اینها همه سیئات
تو است پس حسنات تو کجا است انزن جواب گوید من حسنات خود را بخاطر پدرم
پس خدا بعلاکه حفظه او فرماید ای ملائکه من حسنات او را متذکر شوید و خیرات او را بیاورید
پس ملائکه حسنات او را با هم ندانند که میکنند غلکات که موکل بر دست رست است
بعلانکه دست چپ گوید یا فلان و فلان حسنات این زنی را بخاطر پدری جواب گوید
بلای من فلان و فلان سیئات او را نیز بخاطر پدرم پس شید و انهارا باز ملک دست
راست با و گوید چرا توبه این زنی را از انها بخاطر پدری گوید بخاطر پدرم و یاد من نمی آید ملک
دست رست گوید یا بخاطر پدری انشادتی را که نزد این زنی انزن دیگر سیده
شده بود و فراموش می شده بود با بعد یکم از اندا که کرده اند و بیاورم او را و ندانم که تقی
و اتفاق بهم رسانیدند و با نشادت گواهی دادند و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت
کنند و انکه در جواب میگوید بلای باز ملک دست رست است ملک دست
چپ گوید آگاه باش که انشادت از ایشان توبه است که بخشنده کنان گذشته
ایشان است پس نامه عمل ایشان را بدست رست ایشان خواهند داد و چون اندوزان
در ان نظر کنند همه حسنات و سیئات خود را در ان نوشته میبایند در اخوان می بینند
نوشته است یا امّتی اَقِمِ الشَّهَادَةَ بِالْحَقِّ لِلضَّعْفَاءِ عَلَى الْمُبْطِلِينَ وَلَمْ نَأْخِذْ
فِي اللَّهِ فِيهَا لَوْمَةً لِأَنَّهُ قَصِيرَتْ لَكَ ذَلِكَ كَفَّارَةٌ لِمَاضِيَتِكَ وَنَحْوُهَا
لِيُخْبِتُنَا نَاكَ السَّالِفَةُ وَنَامَةُ عَمَلٍ هَرِكَةٍ سَطْوَةٍ هَسْتِ اَي كَثِيرٌ مِنْ بَطْوَرِ رَهْتِ و درستی
اقامه شهادت خود نمودی برای ضعیفان و در راه خدا و انشادت از
ملامت هیچ ملامت نمائنده پیروان نمودی پس ان برای تو کفاره کنان ماضیه و
باعث مخوفی های گذشته تو گردیده است حال حلم چار و هم بیان میشود و قوله عز
وَجَلَّ وَلَا يَأْتِي الشَّهَادَةَ إِذَا مَا دُعُوا اَي مَرْمُومَانِ عَلَيْهِ السَّلَام و تفسیر قوله نعم
وَلَا يَأْتِي الشَّهَادَةَ إِذَا مَا دُعُوا فرمود هر کس در کرونش شهادتی باشد چون با قاضی

شهادت خوانده شود پس باید با نکلند و سرباز نزنند و شهادت را بر پا دارند و در اقامه
 شهادت ناصح و خیر خواه باشد و از ملامت هر سزانش دهنده پروا نکند و باید
 امر معروف و نهی از منکر کند و در روایت دیگری رسیده که فرمود **وَلَا يَأْبُ الشَّهَادَةَ**
إِذَا مَا أُنْذِرَ نازل شده در نهی کسی که هرگاه برای شنیدن شهادت خوانده شود با نکلند
 و سرباز نزنند و هر چه گوید از این عبارت و فرض متفاد میشود اول هر کس خوانده شود
 که باید در میان ما و معامله ما اقرار بشود و گواه باش بدون عذر شرعی باید برو و شاید
 شود و حاجت برادر دینی را بر آورد و با نکلند و سرباز نزنند و ثانی هرگاه کسی شهود
 دارد و میخواهد شهود خود را نزد حاکم شرع بگذراند باید حاکم از شنیدن شهادت شهود
 او با نکلند و سرباز نزنند و الله اعلم فنانزل شده در نهی کسی که هرگاه شهادتی نزنند و باشد
 از ادای انشهادت امتناع نماید یعنی باید امتناع ننماید و برو و ادای شهادت بخاید
 تتمه این آیه را از روی تفسیر صافی و غیره ترجمه کنم حکم پانزدهم این است **لَا تَشْهَوْنَ**
أَنْ تَكُونُوا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ مولی نشوید و بستمه نیاید از آنکه نبوسید
 حق را خواه آنحق خورد و اندک باشد یا بزرگ و بسیار تا مده آن که مدیون بان اقرار
 کرده در این دلالت است بر استحباب کتابت دین و شهادت بر آن **ذَلِكُمْ**
أَقْصَىٰ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا این نوشتن شهادت موجب را نزد خدا بعدل
 و داد نزدیک تر است و شهادت گواهان را ثابت کننده تر است و بر اقامه گواهی
 یاری نمائنده تر است و در اینکه در جنس و مقدار دین مده تاریخ و شهود و شرط
 در معامله و خیر اینها بشک نیست اقرب و نزدیک تر است **إِلَّا أَنْ تَكُونَ**
تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ این حکم شانزدهم و هشتم از امر مکتبانه است و هم
 تكون مقدار است یعنی ترک کتابت میکند در معامله مگر آنکه معامله تجارت
 و بازار گانی حاضری باشد که اگر امیان بگوید یکدیگر دانید و معامله دست بدست
 و نقد نقد میکند بدون آنکه یکی از عوضین غایب باشد **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتَبُوا**
 پس نیست بر شما گناهی که معامله را بنویسید بجهت آنکه از تنازع و لسان دور است
 هفدهم نیست **أَشْهَدُ** **إِذَا تَبَايَعْتُمْ** و در همین مبایعه نقدی گواه بگیرد
 چون با هم خرید و فروش نمایند و ظاهر این امر اشد است چه اگر گواه بگیرد ممکن است

که یکی از بایعین بر بیع نادم شود یا نزاع در مقدار احد عوضین یا در شرط و یا خیار
و غیر این واقع شود چون امر ارشادی است اشتهاد صحیح است بحدس و کلام و ایتان
کاتب و لا یشهد ذو احتمالین است اگر انضای فعل معلوم اعتبار شود یعنی باید بود
گیر از آنجا ند و ضرر را د نرساند و وثیقه درست بنویسد و از تحریف و تغییر در کتابت
احتراز نماید و در گرفتن اجرت بی انضای نکند و بدون عذر مسامحه در نوشتن ننماید
که باعث ضرر با و شود و گواه یسر باید کسی ضرر نرساند و تحمل شهادت نماید و از شهادت
انحراف ننماید و گواهی بنویسد و بوقت حاجت از اقامه شهادت سرباز نرند
و سخت گیری نکند و اجرت بیکم دو اگر مخارج اند و رفت را خواهد با انصاف بگیرد که باعث
ضرر با و شود و اگر انضای فعل مجهول اعتبار شود شاید معنی این باشد که باید کسی به نویسنده
ضرر نرساند و اگر اه و اجبار بکتابت نماید و اجرت او را بدهد و چون تحمل مباحی دارد
از بیت نکند و صبر کند تا بعد از فراغ برای او بنویسد و بگواه ضرر نرساند بر قبول شهادت
چون مانعی داشته باشد و اگر خواهد گواه را بجائی برود که گواهی دهد مخارج او را بکشد نه بکلم
بگوید از جیب خود خرج خود کند و برای من گواهی ده که باعث ضرر با و شود و این احتمال
ثانی اقرب و محتمل این احتمال روایتی است که قبل از نزول حکم شخصی نزد کاتبی رفت و
مسالفه و الحاح کرد که از برای من چیزی بنویس بدیگری گفت بر من عیالیه گواه شو ایشان
گفتند ما مانعی نیست و شغلی داریم کسی دیگر را بگو تا بنویسد و گواه شود و آن شخص در این
باب زیاده الحاح کرد و مسالفه از حد گذرانید و گفت خدا کتابت و شهادت را بر شما
واجب گردانیده و قبول این بر شما لازم است حق تعالی با شما کام نمی این معنی فرمود
و بعد از آن در این منی مسالفه فرمود که **وَ اِنْ تَفْعَلُوا فَاِنَّهُ شَوْقٌ بِكُمْ** حکم نوزدهم
و اگر بکنید ای معاطلان و ای شهد و آنچه شمار از آن نمی کردم از ضرر به دیگر چنانچه بیان
شده و لفظ جمع مخاطب اشعار دارد که هر دو احتمال ماضی صحیح است پس بدرستی که فعل
منی خارج کننده شما است از طاعت حق که شما ملحق شده و حکم میسر و اتقوا الله
و از خدا ترسید در اینکه مخالفت او امر و نواهی و نمائید حکم بیت و حکم و بعد از آن که الله
و خدا بشما می آموزاند احکام خود را که مضمّن مصالح دنی و دنیوی شما است و الله بکمال
حکمتی و علیم و خدا به چیزی دانا است و شکر لفظ الله در این سه جمله بجهت تقدیر

از آن محبت زیرا که جمله اول بر غیب بر تقوی است و دوم وعده بانعام و نعمت است
و سوم تعظیم شان جل جلاله است و دیگر آنکه اظهار در تعظیم خلقتش بیشتر است از کلام
و ان کنتم علی سقر و لم تجدوا کاتباً فیهان مقبوضه
و اگر در سفر با شیعیان مسافران و نوینده نیاید که حقوق شمارا بنویسد یا نولند
هست ولی بابت نوشتن یافت نشود پس آنچه بجای وثیقه و محل عطا باشد گروهای
قبض کرده و فرار گرفته شده است یعنی در هر وقت که کاتبی نباشد که بگوید مال خود را
بنوام بدید و اگر گرفتن اختصاص بفرزند دارد بلکه مقید به نیافتن کاتب هم نیست چنان
غالب در سفر بابت وثیقه و نوشته فراهم نیست یا بخت از روی ارشاد و توفیق
فرمود پس هر چه از همان بطل جائز است فعل حضرت رسالت محبت است که در
مدینه زره خود را نزد یهودی کرد و گذاردند و اجماع هم بر جواز منقول است چه خلافی در جواز
آن بنظر من نیست و اما درین قبض شرط است یا نیست محل خلاف است و گرو
گرفتن بر هر حقی جائز است خواه در ذمه باشد یا سلف یا غیر آن و درین مانع نیست
و مرتب ضامن نیست مگر با تعدی یا تفریط فان آمن بعضکم بعضاً فلیؤد الیک المؤمنان اما نشه
پس اگر بعضی از شما که داین است این را اندر حنی را که مدیون است بجهت حسن ظن و می
بدیون یا بخیجه کرد و از او بیکم پس باید آن کیسه امین دانسته شده است یعنی مدیون
اذا گت دوام آورد که نبرد او امانت گذاشته و گرو گرفته و لیکن الله رقبه و باید
مدیون تبرک از خدا نیکه برود کار او است و انکار حق داین نکنند و در این مبالغه
بسیار است که بر صاحبان فطانت شخصی نیست لا فکونوا الشهادة ای کوا همان بنویشد
کواهی خود را و کتمان شهادت نمائید و من یکمنها فاته انتم قلبه و هر که بیوشد
کواهی را پس بدرستی که شان این است که دل و کینه کار است بشرط آنکه علم یا بخیجه
شده داشته باشد و از ادای شهادت ممکن داشته باشد و نسبت کنایه بدل
تبلیغی است بر و عذر بانی زیرا که کناه قلب غیظ و تهم است و ختم نیست از کناه علق
باعضای ظاهره و بالغ است در فهم چه دل در بدن رئیس است و کارهای او
اعظم افعال باشد و امام حسن عسکری علیه السلام فرموده اند که قلب کاتم شهادت
کافر است و این عبارت آخر تفسیر است و اما آخر سوره بجهت غفران از ثوب

خود و اخوان مومنین ترجمه کنم و از او جل و علا توفیق خواهم و الله بما تعملون علیم و خدا بآنچه
عمل میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن داناست و سایر احکام دین در کتب فقه
معنون است چون حق تعالی بیان احکام شرعی نموده در عقوبت آن بجهت تنبیه بر آنکه احکام
ذکوره برای نفع و صلاح بندگان است نه بجهت احتیاج و باینها فرمود **لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ** مر خدا ایر است آنچه در آسمانها است از فرشتگان و نجوم
و کواکب و جنب و عوالم روحانیه که پناه غیوب و بواطن صفاتند و غیر اینها و آنچه
در زمینها است از ارکان و موالی و عوالم جسمانی که ظواهر آسماء و مظاهر افعالند غیر
اینها حاصل کلام اینکه زمام اختیار تمام خلق و ملک آسمانها و زمینها و آنچه میان و زیر
و بالای آنها و تدبیر آنها است بید اقتدار و قبضه اختیار او است چه او مبدئ و منتهی
همه مکنونات و مکنات است پس همه در دست او باشد و هر وجه خواهد برگرداند و این
تَبْدُوْا مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تَخْفَوْهُ و اگر آنچه در نفسها و خواطر شما است از خوبی
یا بدی آشکار کنید یا پنهان دارید آنرا بخایسکم **يَا اَللّٰهُ** خدا بد آنچیز را شما محاسبه
خواهید کرد و بآنچه در سینه های شما پنهان بوده شما را جزا خواهد داد و ولی آنچه در سینه و خاطر
مخفی میدارید با اعتقاد درست و عزم جزم بر اظهار آن باشد اما وسوسه قلبیه
و آنچه نفس آن حدیث کند اما دام که گفته شود و بان عمل کرده نشود خدا عفو فرموده
و جزا نخواهد داد و چنانچه در کافی از حضرت رسالت مرویست که فرمود و وضع
عَنْ اُمِّیْ نَسِیْتُ خِصَالِ الْخَطَا وَالْاَسْیَانِ وَمَا لَا يَعْلَمُوْنَ وَمَا لَا يَطْبِقُوْنَ وَمَا اضْطَرُّوْا لَیْسَ
وَمَا اسْتَكْبَرُوْا عَلَیْهِ وَالطَّیْرَةُ وَالْوَسْوَسَةُ فِي التَّفْكِیْرِ فِي الْخَلْقِ وَالْحَسَدِ ^{اولی} **مَا لَا يَطْبِقُوْنَ** این معلوم شود
که بجزو خیال و وسوسه و عزم بدون جزم جرای محصیت را نمیدهند بخلاف عزم بر طاعت
که بجزو عزم بر طاعت رب العزت ثواب اطاعت را با و کرده است نخواهد
فرمود و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که تفسیر این بر این نیج است که
آنچه آشکارا کند از افعال ظاهره که مردم ترا مشاهده کنند و دانستند و آنچه پنهان
کنند از مردمان و ایشان نراندانند حق تعالی بر این هر دو جزا خواهد داد و از حضرت
صادق آل محمد در ذیل این آیه مرویست که فرمود بر خدا حقیقی و سزاوار این است که
هر کس در دل خود بقدر دانه خردلی از محبت اند و نفر داشته باشد او را داخل بهشت

تفرماید و از ابن عباس مرویست که حق تعالی روز قیامت اعمال بنده را با تمام
بر او بشمارد و از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل قیغیر لمن یشاء پس بامرزد
بعد از آن احصا ببرد که اگر بخوابد و بفضل خود او را بیاورد و یغیر لمن یشاء و عذاب کند
هم که اگر بخوابد و بعد از خود او را عذاب کند و الله علی کل شیء قدير و خداوند
عالم بر همه چیز توانا است در کتاب احتجاج از امام موسی کاظم از مردان کرامت از
امیر المؤمنین روایت است که چون خدای عز و جل رسول خدا را از مسجد الحرام میبرد
سیر داد که بقدر یکماه راه است و در کمتر از ثلث شب در ملکوت آسمانها که بقدر
سیرانصد سال راه است او را عروج دادند تا آنکه ساق عرش علایق رفت
بِالْعِلْمِ وَقَدْ دَلَى الْكَفَرُ فَرَفَرْنَا خَضِرًا وَغَشِيَّ النُّورَ بَصِيرَةً فَرَأَى عِظَمَ رُتَبِهِ عَزَّ وَجَلَّ
يَقُولُ أَدْرَاهُ وَلَمْ يَرَهَا بَعِينُهُ فَكَانَ أَكْثَابُ قَوْمَيْنِ بَيْنَهُمَا وَبَيْنَهُمَا أَوْشَاحُ حَمِي كَرْدِيَه بِنْدَه خُود
آنچه وحی کرد و در بیان خبر با سبکه با وحی کرد این به مذکور در سوره بقره بود که قوله تعالى
لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدِّلُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَخَافُكُمْ
بِهِ اللَّهُ قَيِّغُزْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَعْدَنْ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
باشد و خداوند عالم این سیر را بر همه نعمت از زمان آدم علی نبینا و آله و علیه السلام و بر
آسمان ایشان عرضه داشت از کلماتی ان همه از قبول ان بابا کردند و سیر باز زدند
تا اینکه خداوند تبارک اسم محمد با دعوت بر رسالت ساخت و بر رسول خدا عرضه
داشت و آنحضرت از قبول کرد و برایش عرضه داشت امت هم از قبول
کرد پس خدای عز و جل فرما را از ایشان دید با اینکه ایشان طاقت برداشتن
این سیر را نمیداشتند وقتی که تا ساق عرش او را سیر داد باز میطلب را بر او مکرر
فرمود تا او را بفهماند پس خدا فرمود اَمِنْ الرَّسُولِ يٰمُؤْمِنُونَ اِنْزِلْ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ يَنْزِلُ
من محمد گوید و اعتقاد نمود با آنچه فرستاده شده است پس بوسی او از جانب پروردگار
او پس حضرت از جانب خود و امت خود عواص داد و گفت اَلْمُؤْمِنُونَ
كُلٌّ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَكُنِيَ وَرَسُولُهُ لَا تَفَرُّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ مِنْهُمْ مُؤْمِنَانِ
ایمان آوردیم بخدا و سبک تمام صفات کمال است و بهر شکان و کسا بهای او
و رسولان او تفریق نمیکنیم میان هیچیک از رسولان او بلکه همه ایمان آورده ایم و میاوریم

وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَمِنْهُمْ مُؤْمِنَانِ كَفَتِمُ قَوْلَ تَوْرَاتِهِنَّ يَحْمِ وَامْرُؤًا قَرِيْبًا يَحْمِ سِرًا
جَلَّ كَرَهُ فَرَمُودِ حُجُونِ مُؤْمِنَانِ بِيَانِ اوردند و نشنیدند و اطاعت نمودند حیثیت
و مغفرت خود را برای ایشان مهیا کردم باز پیغمبر عرض کرد عَفْرَانُكَ رَبَّنَا وَ اِلَيْكَ الْمَصِيْرُ
یعنی پروردگار را هرگاه چنین گرامی بدارم رحمت پیغمبرانی پس بغفران و آمرزش خود ما را
بیا مرز و برگشت ما را در آخرت بجا رحمت خود گردان حضرت امیر فرمود باز خدا
عزاسمه جل ثناؤه باجناب جواب داد که تَبَوُّوا مَتِّ تَوْحِيْدًا نَحْوَ خَوَاشِ كُوْدِي
بجا آوردم باز خدای عزوجل فرمود اگاه باش که چون این آیه را بر همه امتها عرضه دارم
بواسطه تشدیدان و عظیم آنچه در است سر باز زدند و با کردند از اینکه انرا قبول نمایند
و توانوا قبول کردی و امت توانوا قبول کردند پس برین حق و سنن او را این است
که کرانی آیه را از دو شایسته توبه دارم و فرمود لَا يَكْلِفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا
لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ كَيْفَ نَمَكِنْدُ و در پنج نمایند هیچ نفسی را که بمقدار
کثر از طاقت او که در وسعت باشد مر آن نفس است آنچه کسب کند از نیکیها و
بروی باشد آنچه بجا آورد از بدیها یعنی نفع هر خیری و ضرر هر شری با و راجع شود نه بغیر
بفهم چون پیغمبر حمید از حضرت رب مجید چنین نوید شنید عرض کرد هرگاه چنین
گرامی و وسعتی بمن و امت من رحمت فرمودی پس گرامی است خود را بمن یا بد فرما
فرمود بخواه عرض کرد رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ سَبَبْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا اِی پروردگار ما بر ما مگر
بغفوبت و از ما مؤاخذه مفرما اگر فراموش کنیم بعضی از طاعات را یا خطا کنیم و
بی قصد یا از روی فراموشی مرکب گناه شویم خدا تعالی فرمود بجهت گرامی و
زر کواری تو نزد من به نسیان یا خطائی از امت تو مؤاخذه نمیکند و حال آنکه همه لغف
هرگاه چیز را که بیاد داشته بودند فراموش میکردند و در بای غذاب را بر آنها میکشیدم
حال از امت تو برداشتم و انهم سالفه هرگاه خطائی کرده بودند انخطا را بر ایشان میکشتم
و ایشا را بران معاقب میباشتم و بجهت گرامی تو بر من از امت تو
برداشتم باز پیغمبر رحمت عرض کرد بار خدا یا چون بمن چنین بخششی فرمودی عطای خود را
بمن زیاد فرما خدا تعالی با و فرمود بخواه عرض کرد رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اَصْرًا كَمَا
كُنَّا عَلَى الدِّیْنِ مِنْ قَبْلُ یعنی ای پروردگار ما بار من بر ما بارهای گران و شداید

چنانچه بار کردی آنها را بر آنها که پیش از ما بودند خدای تبارک اسمہ در جواب
انتخاب فرمود انشدایدیرا که بر ائمہ سالفہ بود از امت تو برداشتم نماز ایشان را قبول
نمیفرمودم کردی قبحهای معلومی از زمین که آنها را برای نماز ایشان برگزیده بودم
هر چند دور باشند و همه روی زمین را برای امت تو مسجد و طهور قرار دادم پس
این یکی از مختیمائی است که بر ائمہ پیش از تو بوده و آنها را از امت تو برداشتم و
هرگاه بدن ائمہ سالفہ از تنی از نجاست میرسد میبایست آنرا از اجساد خود با تفرق
جد کنند و برای امت تو آب را پاک کننده گردانیدم این هم از انجیمائی است که
بر ائمہ پیش از تو بوده و آنها را از امت تو برداشتم و ائمہ سالفہ میبایست قربانها
خود را برگردن خود بار کنند و به بیت المقدس بیزند پس هر کس از قربانی را قبول میفرمودم
تشی بسویش میفرستادم تا آنرا میخورد پس سرور و خوشحال بر میگشت و هر کس
قربانی را از او قبول نمیکردم بایوس و نا امید بر میگشت و قربانیهای امت تو را
در شکم فقراد میآین ایشان گردانیدم پس هر که قربانی را از او پذیرم باضعاف
مضاعفه ثواب آنرا برای وی مضاعف گردانم و هر که آنرا از او نپذیرم عقوبتها
دنیا را از او دفع فرمایم و اینهم از انجیمائی است که بر ائمہ پیش از تو بوده و من آنرا از امت
تو برداشتم و نمازهای ائمہ سالفہ در تاریکیهای شب و نصفهای روز بر ایشان
واجب بود و این از ان شداید است که بر آنها بوده و من آنرا از امت تو برداشتم
و نمازهای ایشان را در اطراف شب و روز و در اوقات نشاط ایشان واجب
ساختم بر ایشان و بر امتهای گذشته پنجاه نماز در پنجاه وقت واجب گردانیده
بودم و این حکم از ان احکام مختیست که بر آنها بوده و آنها را از امت تو برداشتم
و آنها را پنج نماز در پنج وقت گردانیدم و همه پنجاه یک رکعت است یعنی از وجب
و سبب و اجر پنجاه نماز را برای ایشان قرار دادم حنہ ائمہ سالفہ بر یک حنہ و سبب
انها بر یک سبب بوده و این از ان شداید است که بر آنها بوده پس آنرا از امت تو برداشتم
و حنہ ایشان را برده و سبب ایشان را بر یک قرار دادم و هرگاه یکی از ائمہ سالفہ قصد بجا
آوردن حنہ میکرد پس آنرا بجا میآورد هیچ برای او نوشته نمیشد و اگر آنرا بجا میآورد و حنہ
برای او نوشته میشد و هرگاه یکی از امت تو قصد حنہ کند و بجا نیآورد و آنرا یک حنہ

او نوشته شود و اگر گنجی آورده جنبه برای او نوشته شود و این از آن شداید است که
 بر آنها بوده پس اگر از امت تو برداشتم و هرگاه یکی از ائم سالفه قصد تنبیه میکرد و از گنجی
 نمیآورد و بر او نوشته میشد و اگر از گنجی میآورد و بر او یک سینه نوشته میشد و هرگاه یکی از
 امت تو قصد تنبیه کند بعد از گنجی آورد و یک جنبه برای او نوشته شود و این از آن
 سختیهایست که بر آنها بوده و اگر از امت تو برداشتم و هرگاه ائمه سالفه گناه میکرد
 گناهان آنها بر درهای خانه آنها نوشته میشد و توبه ایشان از آن گناهان بخیرتر از
 داده بودم که دو سترین و بهترین هر طعامی را بر ایشان حرام میشاختم و آنرا از امت
 تو برداشتم و ذنوب ایشان را در میان خود و ایشان قرار دادم و بر خودشان هم
 پوشیده و پنهان گردانیدم و توبه ایشان را بدون عقوبتی قبول کردم و ایشان را عاقبت
 لغتم با نیکه بهترین هر طعامی را بر ایشان حرام کردم و یکی از ائم سالفه بواسطه از یک
 گناه بیایست صد سال یا هشتاد سال یا پنجاه سال توبه کند باز هم بدون نیکو و دنیا
 بعقوبتی او را معاقب سازم توبه او قبول نمیکردم و این از آن سختیهایست که بر آنها بود
 و آنرا از امت تو برداشتم و حال آنکه هر مرد از امت تو که بیست سال یا سی سال
 یا چهل سال یا صد سال گناه کند پس بیست چشم بهم زد و توبه کند و پشیمان شود همه گناهان
 او را میامرزم باز نهمه رحمت عرض کرد بار خدا یا چون نهمه کارم من اگر امت
 فرمودی اگر امت تو خود را بمن زیاده فرما فرمود بخواه عرض نمود و بئنا و لا تحمِلنا
 مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ اسی پروردگار ما تمسک مفر ما بر ما آنچه ما را طاقت و توانایی
 بآن نیست خدای تبارک همه فرمود و آنرا قبول داشت تو کجا آوردی و بلاهای عظیم هم
 سالفه را از ایشان رفع فرمودم و حکم من در جمیع ائمه این است که هیچ خلقی را فوق طاقه
 ایشان تکلیف نکنیم و هیچ غمی را که بر او عرض کرد و اعْفُ عَنَّا وَ اعْفُزْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا اِنَّ
 مَوْلَانَا از گناهان ما در گذروا و انصاف را محو فرما و بسیار ما را و عیوب ما را بپوشان
 و صفای را عفو فرما و کسب را بسیار ما را و بخشا ما را و بر ما رحم و تفضل فرما و دنیا و عیش
 تو سید و کار سازمانی و مانند گان تو ائمه خدای عز و جل فرمود و عای تو را در باره امت
 مستجاب کردم عرض کرد قاصداً عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ پس ماری ده ما را بر
 گروه کافران خداوند جل سه فرمود و بدی که مثل امت تو در زمین مثل خال سفید است

دیتسانی کا وسیع و ذلت ایشان صاحب قدرت و قہر و غلبہ خواہند بود
خدمتکاران و دیگران میطلبند و خود خادم میشوند بحجت کرامت تو نزد من و حق من و اولاد
بر من که دین تو را بر همه دیان اشکار فرمایم تا اینکه در شرق و غرب زمین منی بانی
عابد حسودین تو یا کافران ادای جزیه بابل دین تو نمایند حضرت صادق علیه السلام
در ذیل این دو آیه فرمود که خدا هیچ پیمبری را چنین کرامی نداده باشد بود که آنحضرت را
کرامی داشت و این خصلت را با او کرامت فرمود و بموجب روایات بسیار
خواندین این دو آیه مبارکه تحت است از حضرت رسالت مرویست
که حق تعالی دو آیه از کتبهای بهشت فرود آورد که خداوند بخشنده آن دو آیه را بدست
قدرت خود نوشته پیش از آنکه خلایق را بیا فرستد و هزار سال و هر که بعد
از نماز خفتن انرا بخواند از قیام شب او را کفایت کنند یعنی چنان است که همه
شب را بعبادت احیا کرده باشد و ایضا فرمود هر که چهار آیه از اول سوره بقره
و آیه الکرسی و دو آیه بعد از آیه الکرسی و سه آیه از آخر سوره بقره را بخواند در نفس و مال خود
هیچ چیز نبیند که او را خوش نیاید و شیطان ملعون با او نزدیک نشود و قرآن را
فراموش نکند و ایضا از آنحضرت روایت است که هر که این دو آیه از آخر سوره
بقره را بخواند جمع بمات دنیا و آخرت را کفایت کند و در حدیث آمده که هر که
ایندو آیه را در شب بخواند شیطان گرد او نگیرد و در خبر آمده که بحضرت رسول
عرض کردند که از خانه ثابت بن قیس بن شماس نوری بر میاید مانند چراغی تابان
فرمود همانا آخر سوره بقره را میخواند و پراگفتند شهادت در خانه چه میخوانی گفت
آخر سوره بقره را از حضرت رسول روایت است که فرمود ان سوره که نام بقره
در آن مذکور است خیمه قرآن است باین معنی که بمعظم معالم و احکام شریع و
تولاد و تبرا و فضایل مناقب ائمه المؤمنین و اولاد طاهران و و فضایل دشمنان ایشان
احاطه دارد و چنانچه خیمه بمسا فرو اعمال افعال و احاطه میکند پس سوره را با سوز و نیاز
که اسوختن آن برگشت و واگذاشتن آن حسرت و هرگز بطله نشوند انرا
ندارند عرض کردند یا رسول الله بطله چیست فرمود ساحران در ثواب الاعمال از
حضرت صادق مرویست که هر که سوره بقره و آل عمران را بخواند روز قیامت

می آید و بر سر او سایه می افکنند مانند و ابریا مانند و وسایان از این عباس
 مرویست که مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که ناگاه آنحضرت او از می
 از بالای سر خود شنید چون سر بلند کرد و دید که در می از آسمان گشته شده و فرشته نازل
 شد و نزد آنحضرت آمد و گفت خدای تعالی تو مرده می دهد بدو نور که هیچ
 پیغمبری را قبل از تو عطا نفرموده و آن فاتحه الکتاب و خواتیم سوره بقره است
 هیچ کس این هر دو را تلاوت نکند مگر که حاجت او را روا گردانم و رسول دنیا و آخرت
 او را اجابت فرمادم و در فضیلت این سوره مبارکه اول تفسیر گذشت حضرت
 خاتم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و مَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابٍ مِنْ فَضَائِلِ غَضَّ اللَّهُ الذَّنْوَ
 الَّتِي أَكْثَبَهَا بِالنَّظَرِ و هر که نگاه کند بسوی کتابی از فضایل علی ابن
 ابی طالب علیه السلام خدا یا مرزدان کن یا میرا

که بچشم کسب کرده باشد و السلام

علی من اتبع الهدی

الموی جلد اول

در کتاب



خاتمه در دعای ترجمه که این از ماسومی الله و اجابت

از حضرت حدیث خواهد

بار الله پروردگار اگر بیا شماره ذرات موجودات و بعد و الفاسد و الحاط و
 اشارات مخلوقات و عظمت و زانست عرش و کرسی و ارضین و سموات
 و باندازه علم خود بمعلومات تا بقای جنات پیوسته رحمت و کرامت و سلام
 و صلوات بفرست بر محمد و آل اطهار محمد که انوار و خلفاء و امتاء و از کتباء و اصفیاء
 تو هستند و اشرف و ارفع و افضل و امجد از همه مخلوقات تواند و بهمان اندازه
 صلوات و رحمت بفرست بر شیعیان و پیروان انبر کواران از ایشان و

و اینندگان لایتمایر بغیران و مرسلان و بندگان نیکوکار و علما و دولتمایان
 در ستکار و بهمان شماره رحمت و مغفرت بفرست بر همه دوستان موالیان و
 و اندوستانی که مداومت و اهتمام در مطالعه این جواهر الایمان نمایند چه جواهری که
 حرفی از حرفش مصباح رجا به روح است و هر بابی از ابوابش مفتاح در بجه فتوح است
 و هر معجزه از ان کم کشتگان وادی ضلالت را رهنما است و مقام ره نوردان طریق
 معصیت را شفا است و در جلالت مرتبه و عظمت منزله تالی قران حمید مجید
 و حاوی بعضی اسرار علوم محمد و آل محمد است مثل بر باره از اخبارات عجبه و آثار
 غریبه و اقوال شریفه و احوال لطیفه و معجزات با بهره آن بزرگواران صلوات الله
 علیه جمیع اینست که در هیچ کتابی یافت نشده اند مگر از این کتاب بر حیده اند زبانه
 یارای توصیف این جواهر نیست **فَقِي كُلِّ لَفْظٍ مِنْهُ دَوْضٌ مِنَ الْمُنَى وَ فِي كُلِّ**
سَطْرٍ مِنْهُ عَقْدٌ مِنَ الذِّكْرِ وَ بَرَانَا نَحْوَ از مطالبش مثل شود و باطفال خود تعلیم کنند
 و از عیوب بانی که از قلم ترجمه مقصود افتاده چشم پوشند و تا توانند در حفظ آیات و
 اوله آن بجهت ابطال مبطلین و ارشاد ضالین بکوشند و نظر باصل این جواهر ابدار
 که از معادن و بحار فیض حضرت پروردگار بیاد کار مانده نمایند و نظرنبا قابل ترجمه
 نمایند خدا یا اگر چنین کنند شفاعت انوار مقدسه خود را بیشتر شامل حال ایشان
 گردان و از همه معاصی و زلات این بنده عاصی در گذرد و آنچه خطا و سهو کرده ام
 در ترجمه این کتاب عفو فرما و این رحمت قلیل در ترجمه این کتاب جلیل را از این
 بنده ذلیل قبول و جزیل فرما و آباء و اجداد مؤمن این عاصی را بیا مرز و ما را شفاعت
 محمد و آل محمد برسان و از شر شیاطین جن و انس ما را پناه ده و محفوظ دار

يَحَقِّقْ صَلَّيْ اللّٰهُمَّ عَلَيْهِمْ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُقْتَفِيْنَ بِآثَارِهِمْ وَ الْمُسْتَضِيِّينَ بِأَنْوَارِهِمْ
 وَ السَّالِكِيْنَ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِمْ وَ مَنَارِهِمْ وَ الْحَشُوْرِيْنَ فِي دُرِّهِمْ وَ الْمَالِكِيْنَ فِي
 دَوْلَتِهِمْ وَ الرَّاحِيْنَ فِي رِجْعَتِهِمْ وَ الْمُشْرِفِيْنَ فِي عَافِيَتِهِمْ وَ الْمَكْنِيْنَ فِي آيَاتِهِمْ
 سُلْطَنِهِمْ وَ الْمُتَكَبِّرِيْنَ بِرُؤُوسِهِمْ وَ الْفَائِزِيْنَ بِشِفَاعَتِهِمْ وَ السَّعِيْدِيْنَ فِي طَاعَتِهِمْ
 بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَرْغُبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيْمَةٍ تَعْرِضُهَا

الْإِسْلَامَ وَاهْلَهُ وَقَدْ لَبَّيْهَا التَّفَاقُ وَاهْلَهُ وَتَجَلَّنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ
 إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةَ إِلَى سَبِيلِكَ وَتَرَدُّقُنَا فِيهَا كَرَامَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَأَوْسَعَ الْمُعْطِينَ أَشْفِ بِهِ صُدُورُنَا وَأَذْهَبْ بِهِمْ غَيْظَنَا
 فَلَوْ بِنَا وَاهِدًا فَاجْهَمْنَا أَخْلُفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى
 صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ
 الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْهَادِي الْأَمِينِ وَعِزَّتِهِ الْغُرِّ الْمَيَامِينِ
 الطَّاهِرِينَ الْمُطَهَّرِينَ الْمُعْصُومِينَ صَلَاةً مُتَوَافِرَةً دَائِمَةً دَهْرَ الدَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ أَبَدَ الْأَبَدِينَ قَدْ وَقَعَ الْفِرَاقُ بِحَوْلِ اللَّهِ
 وَعَوْنِهِ مِنْ تَرْجُمَةِ هَذَا الْكِتَابِ الْمُبِينِ ضَحْوَةَ الْعِيدِ الْمُبَارَكِ أَعْنَى يَوْمِ
 غُرَّةِ رَجَبِ الْمُرجَّبِ اللَّتِي وَلَدَ فِيهَا الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ الطَّاهِرُ أَبُو جَعْفَرٍ
 مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقَاهِرِ مِنْ شُهُورِ السَّنَةِ
 التَّاسِعَةِ عَشْرَةٍ وَثَلَاثًا تَبَعْدَ الْأَلْفِ مِنَ الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ عَلَى مَهَابِهَا
 وَالْإِلَافِ الْوُفِّ صَلَاةً وَسَلَامًا وَتَحِيَّةً وَعِجْمَةً بِمِثْلِهِ
 الدَّائِرَةُ أَوْتِي كِتَابُهُ بِهَا فِي الْآخِرَةِ مُخَنَاجُ عَفْوَرِيهِ
 الْغَافِرِ الْعَبْدِ الْقَاصِرِ تَابَ أَقْدَامُ خِدَامِ الشَّرْعِ
 الطَّاهِرِينَ الْحَاجِّ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُ
 تَعَالَى مُحَمَّدُ بَاقِرُ الْمَكْنِيِّ يَا بِي جَعْفَرُ الْبَزْدِ
 أَصْلًا وَالسَّيْرُ حَائِي مَوْلَاؤُنَا
 عَشْرِي مَذْهَبًا حَامِدًا لِلَّهِ وَ
 مُصَلِّيًا وَمُسَلِّمًا عَلَى رَسُولِهِ
 الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَعِزَّتِهِ
 الطَّاهِرِينَ
 الْأَتْجَبِينَ

الْمُنْتَجِبِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا

حمد خدا پر که خود مترجم قاصر تحمل زحمات و خرج طبع این جواهر گردید و احدی درین
 سعادت با او مساعدت ننمود مگر جناب منتطاب مجتهد نصاب
 قدسی خطاب عمدة الاعزة والاعیان وزبدة الاجلہ والارکان قای حاجی
 محمد ہادی صاحب مقیم زکین زید توفیقہ و محبہ و اجلالہ کہ واقعا از اخبار
 ابرار محسوب است و در تحصیل محبت مترجم و تکمیل مودت با او زہر حبت
 مساحت نفرمود بلکه نہایت مواظبت و مساعدت را نمود خداوند جل و علا
 بایشان و اولاد ایشان عمر طویل و اجر جزیل و خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید
 و اباء و اعمہات الجناب را عریق رحمت خود فرماید و از برادران دینی
 استدعاست کہ ہمہ تجاہت آیند عار از حضرت متان خواہند و علامتہ
 لہم تشکر اللہ من کم تشکر الناصر اطہار شد کہ سایرین ہم در قضاء حقوق اخوان و
 خود تاسی باین شخص جلیل نمایند و اللہ الموفق المعبود

تمت بالخیر

تمام شد کتاب منتطاب جواهر الايمان في ترجمة تفسير القرآن من كلام الامام العمام البدر
 التمام والمقتدى الامام والهادي لابل الرشيد من شريعت الاسلام الحجة الباهرة
 والخليفة اقاہر الوصي احدى عشر من بعد حضرت خیر البشر الاطرستہی حضرت المجتہی اعلم
 الہدی المویذ بحمد اللہ الحسن العسکری والملقب بالسراج المضي والذکی الہادی صلوات اللہ
 علیہ و علی آباءہ و ابناءہ الکرام الی یوم القیام ترجمہ جناب منتطاب فضائل نصاب
 حقایق مآب زیدہ العلماء الراشدین و نجته الفقہاء العالمین الشیخ الفاضل الکامل
 العالم العال المتبحر اقا شیخ محمد باقر زوی دام افاضاتہ وزید افاداتہ

العالی ابن جناب منتطاب عمدة الاخبار و تجار الحاج
 محمد سمیع تاجر یزدی مقیم سیرجان وقفہ اللہ
 المناہج باحسن توفیقانہ در میجو
 در مطبع احمدی چاپ گردید
 ۱۳۲۰

ت
هو التدفيع
ترجمه و طبع این کتاب مستطاب

امام عصر محل التدفیع روحی و ارواح العالمین
الفرد از نهایت اهتمام با تمام رسید
اختتام پذیرفت در زمان یاست فرخنده آیت
مدت دویدند و دو جبهه معتد و دو عالم عامل و دو
نحریر کامل و دو علم علما کرام و دو واقعه فقهای مرمود
مروج احکام حضرت خیر الانام و دو سراج شیعہ و دو مناج
شیعہ و دو مصباح هدایه حجت الاسلام و المسلمین آقای آقا
محمد کاظم طباطبائی یزدی مقیم نجف اشرف و حجت الاسلام و المسلمین
آقای حاج سید سماعیل ابن صبح الدین المکوسوی الاملی متبع التدفیع و المسلمین
بطول نقاشیها و لازارالایات افادتها و کرمها که متعارف است با
سلطان عادل ملک مافعال سلطان طین زبان و خاقان جو قزوین
سلطان الاعظم و خاقان عادل اکرم سلطان ابن سلطان
ابن سلطان مظفر الدین شاه قاجار الایات و دولته
مرفوعه و حال التدفیع مجاهدی حضور قائم
محمد عصر محل التدفیع فرجید که شاعره

این

